

ت
ر
ت
آل البرماله
تاريخ
برماله

تاریخ آلبرماله

تاریخ قرن نوزدهم

(جلد ششم)

مترجم : حسین فره‌ودی

ماله، آلبر، ۱۸۹۴ - ۱۹۱۵م. Malet, Albert
 تاریخ قرن نوزدهم / نویسنده آلبر
 ماله (پیرگریه، ژوال ایزاک)؛ ترجمه حسین
 فرهودی. تهران: سمیر، ۱۳۸۳.
 ۲ ج. مقرر، نقشه، جدول، عکس. (جهان در
 سیر روزگاران؛ ج. ۶، ۷)
 ISBN 964-6552-56-0 (نور) - ISBN
 964-6552-55-2 (ج. ۶) - ISBN 964-6552-59-5 (ج. ۷)
 (ج.)

فهرست نویسی بر اساس اطلاعات فیبا.
 عنوان اصلی: XIXe Siècle, histoire
 contemporaine: (1815-1920).
 ۱. تاریخ جهان. ۲. تاریخ جدید -- قرن ۱۹م.
 ۳. تاریخ جدید -- قرن ۲۰م. الف. گریه، پیر
 Grillet, Pierre ب. ایزاک، ژول، ۱۸۷۷ -
 م. Isaac, Jules ج. فرهودی، حسین، ۱۲۸۵ -
 مترجم. د. عنوان. ه. فروست.

۹۰۹

ج ۶/م ۲۱

ج. ۶-۷

۱۳۸۳

۸۳-۲۸۲۴۷

کتابخانه ملی ایران



تاریخ آلبر ماله (جلد ششم)

تاریخ قرن نوزدهم

مترجم: حسین فرهودی

تعداد: ۱۴۰۰

چاپ دوم: ۱۳۸۴

لیتوگرافی نوین

چاپ: چاپخانه حیدری

شابک نور: ۹۶۴-۶۵۵۲-۵۶-۰

شابک جلد ۶: ۹۶۴-۶۵۵۲-۵۵-۲

فصل اول

تجدید سلطنت در ممالک اروپا اروپا بعد از کنگره وینه - سلطنتهای استبدادی کنگره‌ها - مداخلات

بعد از کنگره وینه و معاهدات ۱۸۱۵ که ناپلئون و انقلاب کبیر را حمله دول متحده اروپا از پا در آورده و بوربن‌ها^۱ یعنی سلسله «حقه» دوباره به سلطنت فرانسه برقرار گشتند و ممالکی که به سبب زوال اقتدار ناپلئون بی سرپرست مانده بود بین متحدین تقسیم گردید سلاطین متحده بخصوص تزار روس و امپراطور اتریش و پادشاه پروس سرگرم دو مسئله عمده بودند:

یکی حفظ صلح بین دول فاتح و دیگر جلوگیری از انتشار عقاید انقلابی و افکار حریت و مساوات در داخله ممالک خود که در ضمن قشون‌کشی‌های دوره جمهوری و امپراطوری فرانسه در آن ممالک راه یافته بود و همچنین جلوگیری از تمایلات ملی و آزادیخواهانه ملل و مستقر ساختن حکومت استبدادی در ممالکی که قدرت پادشاهان متزلزل شده و حفظ آن در ممالکی که به قوت خود هنوز باقی بود.

آلکساندر اول^۱ امپراتور روس برای تأمین صلح در سال ۱۸۱۵ در پاریس تشکیل اتحاد مقدس^۲ را پیشنهاد کرده و قبولانید، در این اتحاد که جنبه مذهبی داشت پادشاهان اروپا متعهد شدند که در روابط بین خود بر وفق اصول عدالت و مروت که دو رکن مهم مذهب مسیح است رفتار نمایند.

برای جلوگیری از انتشار عقاید انقلابی و احیاء قدرت سلطنت و جلوگیری از جنبش‌های ملی و آزادیخواهانه، مترنخ^۳ صدراعظم اتریش از اتحاد مقدس اتحادیه دیگری از پادشاهان اروپا به اسم پانتارشی^۴ برای کمک متقابل سلاطین بر ضد رعایای یکدیگر تشکیل داد.

اتحاد مقدس و پانتارشی (اتحادیه سلاطین) تا سال ۱۸۲۶ (تقریباً ده سال) دوام کرد. در مقابل سلاطین، طبقات روشن فکر ملل اروپا به خشم آمدند. بعضی برای آنکه پادشاهان اروپا مواعید ۱۸۱۲ خود را دایر به اعطای آزادی وفا نکردند، برخی دیگر از این سبب که سلاطین پس از نسخ حکومت استبدادی دوباره آن را برقرار ساختند و از همین لحاظ اغتشاشات و انقلابات آزادیخواهانه بدو^۵ در آلمان و بعد در ایتالیا و در ناپل^۶ و پی مون^۷ و بالاخره در اسپانیا ظاهر گردید، برای جلوگیری از این انقلابات سلاطین اروپا در چندین کنگره متفق گشتند. این کنگره‌ها پی در پی تشکیل می‌شد چنانکه در وین (۱۸۱۹-۱۸۲۰) به مناسبت انقلابات آلمان و در تروپو^۸ و لایباخ^۹ (۱۸۲۰-۱۸۲۱) به مناسبت انقلابات ایتالیا و بالاخره در ورن^{۱۰} به مناسبت انقلابات اسپانیا انعقاد یافت. اختلاف منافع دول در اسپانیا و قضایای شرق بدو^{۱۱} در ارکان اتحاد مقدس تولید سستی کرده و سپس در ۱۸۲۶ منجر به انحلال آن گردید.

اروپا در ۱۸۱۵، تمایلات آزادیخواهانه ملل: به استثنای انگلستان و ممالک اسکاندیناوی در اروپا که تشکیلات ممالک آن به موجب معاهدات وین و پاریس تجدید گشت مملکتی نبود که قلمرو اصلی و یا اراضی ملحقه به آن کمایش تحت تأثیر

1. Alexandre 1r

2. Sainte Alliance

3. Metternich

4. Pentarchie

5. Naples

6. Piemont

7. Troppau

8. Laybach

9. Veron

انقلاب فرانسه یا حکومت امپراطوری واقع نشده باشد. زیرا هلند و بلژیک که مملکت جدید پی‌با^۱ از آن به وجود آمد و همچنین اراضی واقع در ساحل یسار زَن^۲ و ولایات وستفالی^۳ و هانور^۴ در ماورای زَن و ولایات سویس و مملکت ایتالیا که بین پادشاه ساردنی^۵ و امپراطور اتریش و پاپ و پادشاه دو سیسیل^۶ تقسیم شد و بالاخره مملکت اسپانیا عموماً مطیع ناپلئون و یا برادران او بودند. گر چه تسلط ناپلئون جنبه استبدادی داشت معذک سلطه او در همه جا لا اقل با اجرای پاره‌ای از اصول انقلاب و اعلام ظاهری حکومت ملی و نسخ واقعی امتیازات طبقاتی و برقراری اصل مساوات توأم بود. بنابراین کلیه مللی که از آن اصول بهره‌مند شده و یا لا اقل طبقات آزادیخواه و طبقه متوسطه^۷ ملل به اصول مزبور دلبستگی داشتند.

به علاوه پادشاهانی که مایوسانه با ناپلئون جنگیده بودند بعضی تحت تأثیر افکار انقلابی واقع شده و برخی دیگر از جاذبه افکار انقلابی برای تجهیز کردن ملل بر ضد ناپلئون استفاده کردند چنان که در اسپانیا انقلابی به نفع فردیناند هفتم بروز و مجلس عمومی که در ۱۸۱۰ انتخاب شده بود به پیشنهاد شورای انقلابی در ۱۸۱۲ قانون اساسی برای اسپانیا ترتیب داده و رسماً منتشر ساخت. قانون اساسی مذکور اصولاً حکومت ملی و تفکیک قوا و قوه اجرائیه را به پادشاه و قوه مقننه را به نمایندگان ملت واگذار کرد.

در ۱۸۱۳ که سال آغاز جنگ استقلال^۸ بود موقعی که پادشاهان آلمان رعایای خود را تجهیز می‌کردند علناً گفتند «ملل آزاد باشید ما همگی مردمی آزاد هستیم» و در نوامبر ۱۸۱۴ استین^۹ مصلح نامدار پروس به تزار (امپراطور روس) نوشت: «اصول عدالت و حریت متحدین حکم می‌کند که آلمان از آزادی سیاسی و داخلی بهره‌مند شده اقتدار امراء در آن محدود و تعدیات متنفذین خاتمه یابد، حقوق همگی معلوم و مصون گردد و دیگر آلمان میدان وسیعی برای اجتماع گروهی ظالم و مظلوم نباشد». علاوه بر آن در موقع بازگشت ناپلئون از جزیره الب^{۱۰} دولت پروس قشون جدیدی لازم داشت.

1. Pays . Bas

3. Westphalie

5. Sardaigne

7. Bourgeois

9. Stein

2. Rhin

4. Hanovre

6. Deuxsiciles

8. La Gerre Independance

10. Elbe

فردریک گیوم^۱ در ۲۲ مه ۱۸۱۵ در اعلامیه سلطنتی خود تشکیل مجالس ولایتی را برای انتخاب نمایندگان ملت و تشکیل مجلس ملی را که حق وضع کلیه قوانین و حتی مالیاتها با آن باشد وعده داد. بر روی هم مایه افکار انقلابی فرانسه چه به وسایل خارج از اقدامات سلاطین و چه به وسیله اقدامات خود سلاطین در تمام اروپا منتشر شده بود. شوالیه ژانتز^۲ که از خویشاوندان و محرم اسرار مترنیخ صدراعظم اتریش بود با نظر صائبی می نویسد: «نهضت ارتجاعی ۱۸۱۳ که موقتاً جنبش انقلابی را در فرانسه معوق گذارد موجب پیدایش همان جنبش در سایر ممالک گردید.

پادشاهان مستبد: در مقابل طبقه روشن فکر ملل اروپا که مایل به حفظ آزادی موجود یا تحصیل آزادی موعود بودند بین تمام سلاطین به استثنای آلکساندر امپراطور روس که هواخواه آزادی شمرده می شد فکری جز حفظ و یا تجدید حکومت استبدادی وجود نداشت.

چنان که فردیناند هفتم پادشاه اسپانی در موقع مراجعت به مملکت خود قبل از ورود به مادرید رؤسای احزاب و آزادیخواهان و حتی اشخاصی را که در مدت شش سال برای حفظ تاج و تخت او با فرانسویان می جنگیدند توقیف کرد. پس از این اقدامات قانون اساسی ۱۸۱۲ را در ۴ مه ۱۸۱۴ نسخ و تفتیشات مذهبی را برقرار ساخت. در ایتالیا فردیناند پادشاه ناپل قانون اساسی را که در ۱۸۱۲ به حکم احتیاط به ملت سیسیل اعطاء کرده بود ملغی نمود. پاپ پی هفتم^۳ در قلمرو حکمرانی خود قوانین قبل از اشغال فرانسه را دو مرتبه اجرا و اشخاص غیر روحانی را مجدداً از کلیه مشاغل عمومی و کارهای اداری محروم کرد. ویکتور امانوئل اول^۴ پادشاه ساردنی وقتی به تورن^۵ بازگشت از روی سالنامه ۱۷۹۸ (در این سال هیئت مدیره^۶ خانواده ساووا^۷ را مجبور به رفتن به ساردنی ساخته بود) تمام مستخدمینی را که در آن موقع مصدر خدمت و هنوز در قید حیات بودند باز به خدمت گماشت.

در آلمان هم امپرهس^۸ همین روش را پیش گرفت و اعلام داشت که از ۱۸۰۶ به این

1. Frederic Guillaume

2. Gentz

3. Pie VII

4. Victor Emanuel

5. Turin

6. Directoire

7. Savoie

8. Hesse

طرف در خواب بوده و از آنچه واقع شده بی اطلاع است بنابراین تمام اوضاع را به صورت روزی که ناپلئون وی را از ولایت هس راند بر خواهد گرداند.

در پروس فردریک گیوم به جای دعوت مجلس ملی که رسماً در مه ۱۸۱۵ وعده انعقاد آن را داده بود در ۱۸۱۶ اعلامیه‌ای منتشر ساخت که به موجب آن قسمت اعظم فرمان ۱۸۱۱ که هاردنبرگ^۱ برای تکمیل آزادی رعایا ترتیب داد الفاگردید. خلاصه تجدید اوضاع سابق و یا لااقل حفظ اوضاع موجود و تن در ندادن به هیچ نوع تجدیدی مرام اصلی این سلاطین مرتجع یا محافظه کار بود که امپراطور اتریش نمونه کامل آنان به شمار می رفت. گویند موقعی که امپراطور اتریش در ۱۸۲۱ معلمین مدرسه متوسطه را در لایباخ به حضور پذیرفت به ایشان چنین اظهار داشت: «گذشته را محترم شمارید زیرا که راه صواب این است در صورتی که اجداد ما از اصول قدیمه بهره مند شده اند چرا ما نشویم. امروز عقاید جدیدی طلوع کرده است که من نمی توانیم آنها را تصدیق کنم و هرگز هم تصدیق نخواهم کرد. پیرامون این عقاید نگردید، من چندان احتیاجی بخ دانشوران ندارم بلکه می خواهم رعایای با وفائی برای من تربیت کنید، وظیفه شما هم همین است، هر کس خدمتگزار من است باید آنچه می گویم تعلیم دهد، هر کس به این ترتیب و یا با افکار جدید موافق است از این جا برود والا شخصاً من فصلش خواهم کرد. گرچه انتساب این نطق به امپراطور اتریش مشکوک است معذک به خوبی حالت روحی وی و اکثر پادشاهان آن دوره را آشکار می سازد.

اتحاد مقدس: این گونه اختلاف عقیده میان رعایا و سلاطین ناچار به نزاعهای داخلی یعنی جنگ ملت با پادشاه منجر می شد. آلکساندر اول در ۱۸۱۵ فقط نزاعهای بین المللی و جنگ بین سلاطین را پیش بینی کرده و می خواست چاره‌ای برای آن بیاندیشد. زیرا امپراطور روس و سایر سیاسیون دریافته بودند که اروپا پس از بیست سال جنگ به امنیت و آسایشی نیازمند است به این نظر تزار بسیار صلح طلب گشته و احساسات مذهبی هم بیشتر او را در این راه پیش می برد خاصه که احساسات مذهبییش تحت تأثیر مواعظ بارون کرودر^۲ که یک زن مقدس روسی آلمانی نژاد بوده و از ۱۸۰۷ نوعی اصلاح را در مذهب مسیح تبلیغ می کرد شدت یافته بود آلکساندر تحت نفوذ این زن در مدت اقامت

ثانویس در پاریس یعنی از آن پس که لویی هیجدهم دومین بار به تخت نشست به متحدین خود که امپراطور اتریش و پادشاه پروس بودند انعقاد یک میثاق مذهبی را پیشنهاد کرد که بعدها معروف به اتحاد مقدس گردید. متن این پیمان مذهبی در ضمن مذاکرات طولانی که بین تزار و مادام کرودر و نیکلابرگاس^۱ نماینده سابق لیون در اتاژنرو^۲ ۱۷۸۹ به عمل آمد تهیه گردید.

این میثاق در ۲۶ سپتامبر ۱۸۱۵ امضا شد و «ضرورت استغفار مشی دول امضاکننده را بر روی حقایق عالیه مذهبی» مسجل گردانید، سلاطین با تأیید تثلیث مقدس متعهد می شدند که در مقابل عالم تصمیم محکم خودشان را دایر بر اجرای احکام این مذهب مقدس در رفتار و کردار خود حفظ نمایند و بر طبق آیات کتاب آسمانی که مردمان را به اخوت توصیه می کند سلاطین سه گانه خود را برادر و هموطن دانسته در کلیه اوقات و مواقع حاضر به کمک و همراهی به یکدیگر خواهند بود و روابط بین ملل را هم بر روی این اصل استوار سازند که نسبت به یکدیگر خدمات متقابل انجام داده و به وسیله حس خیرخواهی ثابتی همواره با و داد کاملی رفتار و خودشان را جزء افراد یک ملت عیسوی بدانند و بالنتیجه سلاطین سه گانه متعهد خود را من جانب الله مأمور فرمانروایی بر سه شعبه که از یک خانواده منشعب شده فرض می کردند، هر پادشاهی که اصول اتحاد عیسویت را به این طرزی که بنا شده قبول می کرد بی درنگ و با مودت تمام در این اتحاد باید پذیرفته شود.

لویی هیجدهم و شاهزاده نایب السلطنه انگلستان (ژرژ سوم پادشاه انگلیس از ۱۸۱۰ دیوانه شده بود) متوالیاً الحاق خود را به اتحاد مقدس اعلام داشتند.

خصایص اتحاد مقدس: متن معاهده اتحاد مقدس در فوریه ۱۸۱۶ منتشر گردید، مترنخ که تزار را به واسطه احساسات آزادی خواهانه مقصر دانسته و خصم وی محسوب می شد این معاهده را بنایی مجوف و صدادار نامید، برعکس آزادیخواهان اتحاد مقدس را نمایش یک روح استبدادی و ارتجاعی و مقدمه یک اقدام و حمله عمومی بر خود و عقاید خویش محسوب داشتند و آن را «اتحاد مقدس سلاطین بر ضد ملل» جلوه گر ساختند و بدین ترتیب محرک بغض و کینه عمومی بر ضد این اتحاد شدند.

1. Nicolas Bergasse

2. Etai Genereaux

در حقیقت یک سال قبل از این وقایع یعنی در ۱۸۱۴ امپراطور روس یکی از شرایط اعاده سلطنت بوربونرها را به فرانسه قبول حکومت مشروطه قرار داده و از روی صرافت طبع برای اعطای مشروطیت فوق العاده آزاد به لهستان مملکت جدید خویش مهیا شده بود. تزار که پیشقدم «صلح طلبان» این عصر و روح صمیمی صلح جویی محرک وی بود از پیشنهاد تشکیل اتحاد مقدس فکر دیگری جز حفظ موافقت کامل بین سلاطین نداشت که به وسیله آن ماده نزاع را از میان برداشته و یا لاقلاً اگر مناقشاتی بین سلاطین ظاهر شود حل آنها دوستانه تأمین شده باشد. وسایل اجرای این نیت در معاهده دیگری معین شد، توضیح آن که در ۲۰ نوامبر ۱۸۱۵ یعنی همان روزی که عهدنامه دوم پاریس به امضا رسید امپراطور روس و پادشاهان انگلیس و پروس و امپراطور اتریش اتحادی را که یک سال و نیم قبل در مارس ۱۸۱۴ و در ضمن اردو کشی به فرانسه در شومون^۱ منعقد نموده بودند تجدید کردند. سلاطین فوق الذکر از لحاظ استحکام رشته مودت مقرر داشتند که «برای سعادت عالم در مواقع معینه اجتماع نموده مسایل راجع به منافع عمده عمومی و اقداماتی را که در هر موقع برای نیکیبختی و آسایش ملل و حفظ صلح در اروپا لازم بدانند تحت مطالعه قرار دهند». این امر آزمایشی برای تشکیل یک هیئت مدیره بین المللی و یا مقدمه تشکیل یک شورای عالی دول متحده یا متفقۀ اروپا بود.

مترنیخ: آنچه را که تزار به خیال خود وسیله صلح عمومی تصور کرده بود حربه‌ای به دست مترنیخ صدراعظم اتریش داد که برای خاموش ساختن جنبشهای انقلابی و افکار آزادیخواهانه و ملی ملل اروپا به کار برد.

مترنیخ در مدت هشت سال در اروپا روش قاهرانه‌ای را پیش گرفت و نام او به سیاست سختی که عموماً از طرف سلاطین اتحاد مقدس از ۱۸۱۵ تا ۱۸۲۲ اعمال می شد بستگی کامل یافت، چنان که آن سیاست را طریقه مترنیخ گفته‌اند. بنابراین، این مرد سزاوار آن است که مورد توجه قرارش دهیم.

مترنیخ در ۱۸۱۵ چهل و دو سال داشت، مولد او کبلنتز^۲ و قسمتی از تحصیلات خود را در دارالعلم فرانسوی استراسبورگ به اتمام رسانید.^۳ پس از ازدواج با نواده کونیتز^۴

1. Chaumont

2. Coblenz

3. Strassbourg

4. Kaunitz

صدراعظم ماری ترز^۱ داخل در خدمت فرانسوای اول^۲ امپراطور اتریش گردید، قبل از جنگ استرلیتز^۳ سفیر کبیر اتریش در برلن بوده و پیش از جنگ واکرام^۴ هم سمت سفارت اتریش را در پاریس داشت و از ۱۸۰۹ صدراعظم اتریش شد و فرانسوای اول را راضی کرد که ماری لویز^۵ را به ازدواج ناپلئون درآورد. مترنیخ در سال ۱۸۱۳ امپراطور اتریش را به ورود در اتحادیه عمومی بر ضد ناپلئون جازم گردانید و به طوری که سابقاً اشاره شد در شورای متحدین یک نفر نقشه کش نظامی و سیاستمدار عالی رتبه به شمار می آمد. مردی بسیار مغرور بود و رجال سیاسی معاصر خویش را به دیده حقارت می نگریست، آنها را جماعتی «بیچارگان هذیان گو» و «تهی مغزان» و «حقه بازان» و بالاخره «سفها» می دانست از رجال گذشته فقط ریشلیو^۶ و مازارن^۷ در نظر او از مردان لایق محسوب می شدند. درباره خود عقیده داشت که وی نایب خدا و مأمور مخصوص برای جنگیدن بابلیه انقلاب و فانوسی است که پادشاهان و مخصوصاً تزار روس را به نور خود هدایت می کند و همچنین خود را یک قدرت معنوی فرض می نمود که اگر خدای ناخواسته محو می شد چنان جای او در عالم خالی می ماند که تصور آن برای خود او هم موجب وحشت می گشت. مترنیخ می گفت من مرد رسوم پیشین هستم یعنی طرفدار ثابت قدم طرز حکومت سابق و سلطنت استبدادی. از انقلاب تنفر شدیدی داشت و آن را به آتشفشان و حریق تهدیدآمیز عمومی و یا به مار هفت سر که دهانش برای بلع نظام اجتماعی باز است تشبیه می کرد.

نسبت به حکومت پارلمانی و حتی حکومت انتخابی انزجار داشت و می گفت حکومت پارلمانی یعنی حکومت «مقاومت را به من بده» و حکومت انتخابی را معلق بازی دائمی می خواند. خلاصه مترنیخ عقیده داشت که اولین وظیفه مفید ممالک آسایش است و به نظر او آسایش همان رکود و مخالفت با هر گونه تجدد بود.

از طرف دیگر مترنیخ معتقد بود که دول به هیچ وجه اعضا منفصل از یکدیگر نیستند بلکه تشکیل یک جامعه را می دهند که در آن هر یک از اعضا منافع خصوصی خود را

1. Marie Louise

2. Francois 1r

3. Austerlitz

4. Wagrame

5. Marie Louise

6. Richelieu

7. Mazarin

حفظ و در عین حال با سایرین به وسیله وجود منافع عمومی شریک و متحد است. این منافع عمومی طبعاً بین دول مسئولیت مشترکه‌ای یعنی «پیمان اخلاقی» و به عبارت اخری تکالیف و حقوق مشترکه ایجاد می‌کند. اولین تکلیف مشترکه آن است که هیچ دولتی کاری نکند که به تمامیت دولت دیگر آسیبی رسد و یا آرامش آن را به خطر اندازد، بنابراین اگر در داخله مملکتی حوادثی اتفاق افتاد که موجب نگرانی ممالک همسایه شده و ممکن باشد در آن ممالک تأثیر خطرناکی نماید دول مجاور حق دارند برای



میرزا نیک صدراعظم اطروش (۱۷۷۳-۱۸۵۹)

جلوگیری از خطر چاره‌جویی نمایند، اگر دول مجاور از علاج عاجز ماندند هیئت جامعه دول برای حفظ خود از خطر سرایت حق خواهد داشت که به جای آنها مداخله نماید. این حق مداخله قاعده اساسی اصول مترنیخ بود چون او فطرتاً محافظه کار و صدراعظم مملکتی بود که فقط به قوه جبریه اقوام نامتجانسی مانند آلمانی، چک^۱، مجار^۲، سرب و کرواتیها^۳، ایتالیایی‌ها و لهستانی را در تحت نفوذ خود متحد نگاه می‌داشت طبعاً هرگونه جنبش آزادیخواهانه و یا ملی را مفسدت‌انگیز و مضر به حال مملکت دانسته اعمال مداخله را در این موارد لازم می‌شمرد.

مترنیخ برای جلوگیری از این نوع جنبشها کراراً اصل مداخله را به سلاطین اتحاد مقدس قبولانده و آن را اعمال می‌کرد به این ترتیب اتحاد مقدس از صورت ضمانت حفظ صلح میان دول خارج شده و به اتحادی برای حفظ سلطنت استبدادی تبدیل و یا به عبارت اخیری شرکت تعاونی کمک‌های متقابل سلاطین به یک دیگر بر ضد ملل گردید و به همین جهت ترتیب کنگره‌هایی که در عهدنامه ۱۸۱۵ برای تجسس مفیدترین وسیله آسایش و رفاهیت ملل پیش‌بینی نمودند می‌توان گفت منحصرأ موضوع تصمیماتشان متفق شدن دول در اقدامات ارتجاعی و یافتن طرق اعمال آن بود.

کنگروه اکس لا شاپل^۴: مترنیخ در اواخر سال ۱۸۱۸ موفق شد که در کنگره اکس لا شاپل (۳۰ سپتامبر ۱۵ نوامبر) اصل حق مداخله را به دول معظمه بقبولانند.

کنگروه اکس لا شاپل که متحدین آن را کنفرانس می‌نامیدند در حقیقت دنباله حوادث ۱۸۱۵ بود. چنان که مذکور شد عهدنامه پاریس منعقد در ۲۰ نوامبر مقرر می‌داشت که ۱۵۰۰۰۰ نفر از طرف متحدین در مدت پنج سال نواحی شمالی و شرقی فرانسه را اشغال نمایند و از این اشغال ضمانت تأدیه خسارت جنگ به متحدین و تأمین سلطنت بوربن‌ها را در فرانسه در نظر داشتند، اما دوک دو ریشلیو رئیس‌الوزراء وطن پرست فرانسه که در نخستین قدم مایل به تخلیه سریع اراضی اشغالی بود، قانون خدمت نظامی موسوم به قانون گووین سن سیر^۵ را از تصویب مجلس گذراند. به موجب این قانون قشونی که لویی

1. Tcheques

2. Magyars

3. Serbo Croates

4. Aix La Chapelle

5. Gouvion Saint Cyr

هیجدهم برای تأمین سلطنت خود لازم داشت فراهم گردید و همین موقع یعنی در ماه آوریل همان سال ترتیب تأدیه خسارت جنگ را داد. از این به بعد چون دیگر هیچ موجبی برای نگاهداری قشون اشغالی در فرانسه وجود نداشت ریشیلو عقب‌نشینی فوری قشون متحدین را قبل از فرا رسیدن موعد مقرر تقاضا کرده و به واسطه دوستی شخصی با تزار روس و خیرخواهی وی نسبت به فرانسه در اقدام خود موفق شد. (۲-۱۸ اکتبر).

بعد از حل این مسئله کنگره لویی هیجدهم را دعوت کرد که در اتحاد چهارگانه دول انگلیس و اتریش و پروس و روس داخل شود، چون اتحاد چهارگانه به این ترتیب به اتحاد پنجگانه مبدل گردید مترنیخ بر آن شد که آن را وسیله نجات سفینه استبداد از غرق قرار دهد و ملل را از گمراهی‌های بخشد لهدا به تشکیل هیئتی که به قول او اتحاد اخلاقی و در معنی قیومت دول پنجگانه^۱ در اروپا بود مبادرت ورزید، متحدین در یک پیمان سری فید کردند که هر دولتی یا بر حسب مقصود باطنی آنها هر پادشاهی که به اتحاد ملتجی شود هر کمکی مادی که محتاج باشد به او خواهد شد، در همان حال که یک بار دیگر عهدنامه شومون تجدید گردید متحدین متعهد شدند در مواقعی که در فرانسه اغتشاش بزرگی حادث و آرامش و امنیت ممالک همسایه را تهدید کند قوای مشترکه خود را برای استقرار نظم در آنجا به کار برند. بنابراین حق مداخله تشییت و صورت رسمیت یافت. اعمال این حق برای اولین بار تقریباً یک سال بعد در آلمان صورت گرفت.

جنبش در آلمان: آلمان که مرکز جنبش ملی و آزادیخواهانه بود، در نتیجه جنگ «استخلاص» و معاهدات ۱۸۱۵ دچار نومیدی شد. زیرا آلمانها از بدورفتن زیر سلاح و فتوحات ۱۸۱۳ انتظار تشکیل دولت واحدی را داشتند. امانه به معنای حقیقی وحدت که در داخله تمام سرحدات سیاسی از بین برداشته شده و دولت واحدی به تمام معنی تشکیل بدهند بلکه خواهان دولتی به صورت دول مجتمعه بودند به این معنی که استقلال خود را در امور راجع به منافع محلی و کم اهمیت حفظ نموده در امور مهمه و منافع عمومی از قبیل قشون و سیاست خارجی و تجارت کاملاً با یکدیگر شرکت جست و به

صورت یک ملت باشند. ولی سیاستمداران در وین به جای تشکیل ملل مجتمعه آلمان اتحادیه‌ای از پادشاهان آلمان تشکیل دادند. فرمان تشکیل اتحادیه ژرمانی در ۸ ژوئن ۱۸۱۵ ده روز قبل از جنگ واترلو امضا شد. به موجب این فرمان در رأس این اتحادیه یک رئیس که همان امپراطور اتریش باشد به معیت یک مجلس موسوم به دیت^۱ که فرانکفورت محل انعقاد آن بود قرار گرفت. دیت از مأمورین سیاسی به نمایندگی سلاطین جزء آلمان تشکیل می‌یافت، این نمایندگان از کلیه اختیارات محروم و تنها در مواردی که تعلیماتی داشتند با یکدیگر مربوط می‌شدند و قبل از مراجعه به مخدومین خود حق اخذ هیچ تصمیمی نداشتند، یعنی اختیار مذاکره داشتند نه حق حکومت در حقیقت دیت مجلسی مرکب از نمایندگان سیاسی بود نه یک هیئت حاکمه از طرف دیگر حتی نشانه‌ای هم از وجود حکومت مشترک دیده نمی‌شد، هیچ مؤسسه‌ای که ارتباط حقیقی بین دول جزء را برقرار نماید وجود نداشت و همچنین هیچ نماینده از طرف ملت آلمان انتخاب نگردید. خلاصه هیچ امری از وجود یک ملت ژرمانی حکایت نمی‌کرد، دول مجتمعه ژرمن که به این گونه تشکیل یافت تا پایان عمر به همان بی‌اساسی امپراطوری مقدس روم باقی ماند.

به همین لحاظ وطن پرستان آلمان و به قول مترنیخ تو تومانه^۲ که اشتین در رأس ایشان بود و همچنین آزادیخواهان که مترنیخ آنان را ژاکوبین^۳ می‌نامید ناامید شده و به خشم در آمدند، فقط از سلاطین کسی که به مواعید ۱۸۱۳ عمل نمود (همان مواعیدی که اگر بازگشت ناپلئون باعث فراموشی آنها می‌شد نهایت بی‌احتیاطی بود) گراندوک ساکس ویمار^۴ است که بر طبق ماده سیزده قرارنامه تشکیل دول مجتمعه در ۱۸۱۶ به موجب یک قانون اساسی که آزادی وسیعی به ملت می‌داد طرز حکومت انتخابی را به رعایای خود اعطا نمود، اما هیچ یک از سلاطین دیگر آلمان پیروی او را نمودند.

جنبش ۵۵۰۰۰۰ نفره^۵ وقتی به اهالی ویمار آزادی اعطا شد، دیگر حکومت استبدادی در سایر ممالک آلمان تحمل ناپذیر گشت. باید در نظر داشت که در توده ملت آلمان

1. Diète

2. Toutomanes

3. Jacobins

4. Saxe Weimar

5. Iena

عدم رضایتی که بتوان با افکار عمومی فرانسویان مقارن ۱۷۸۹ مقایسه نمود وجود نداشت، زیرا وطن پرستان و آزادیخواهان هنوز در اقلیتی که تقریباً از معلمین و محصلین دارالعلم‌ها تشکیل می‌شد واقع و تنها مراکز تهییج دارالعلم‌ها بود. در دارالعلم ینا که مهم‌ترین اونیورسیت‌های آلمان به شمار می‌رفت به طرفداری رژیم آزادی که از طرف گراندوک ساکس و یمار برقرار شده بود، در رأس جمعیت خصوصی قدیمی جمعیتی به نام بورشن شافت^۱ «شرکت عمومی محصلین» تشکیل شد که بی‌درنگ طلاب سایر دارالعلم‌ها به آنها ملحق گردیدند. در اکتبر ۱۸۱۷ معلمین و محصلین برای انعقاد مراسم جشن سیصدمین سال اصلاحات مذهبی (رفورم) و جشن سالبانه جنگ لپزیک (۱۸ اکتبر) در وارتبورگ^۲ گرد آمدند. در آنجا بیرق قدیم امپراطوری را افراشته و سرودهایی مبنی بر سرزنش ظلم و جور خوانده و خرمی از آتش ترتیب دادند که در آن یک چوب دست سر جوقة اتریشی و کمر بند یک نفر سرباز پروسی و نسخه‌های قدیمی از آثار نویسندگان ارتجاعی را سوزانیدند.

مترنخ وقتی مشاهده کرد که در ۱۸۱۸ پادشاه باویر و گراندوک باد^۳ و در ۱۸۱۹ سلطان و ورتامبرگ^۴ نیز به ملل خویش مشروطیت اعطا کرده‌اند این نمایشات مختصر را می‌خواست شدید و انمود کند ولی وقتی اطلاع یافت که پادشاه پروس در تحت نفوذ هاردنبرگ و اصلاح طلبان واقع و شخصاً به اعطای آزادی متمایل شده است نمایش مزبور را بسیار شدیدتر شمرد.

در این اثنا محصل سبک مغزی موسوم به کارل ساند^۵ در مانهیم^۶ کوتزبوی^۷ شاعر را که در روزنامه‌اش برضد محصلین آزادیخواه مقالاتی می‌نوشت و متهم به خیانت و جاسوسی تزار روس بود در خانه‌اش با کارد به قتل رسانید (۲۳ مارس ۱۸۱۹)، مردم از این واقعه شادمان شدند، چنان که به مادر جانی هزاران مراسله تبریک رسید.

کنگرة کارلسباد^۸ و وین: وقتی مترنخ از این حادثه اطلاع یافت به قول خودش به خیال افتاد که به بهترین ترتیبی آن را دنبال و مفیدترین نتیجه را از آن به دست آورد. در نتیجه

1. Burschenschaft

2. Wartbourg

3. Bade

4. Wurtemberg

5. Karl Sand

6. Mannheim

7. Kotzhue

8. Carlsbad

اقدامات وی سلاطین آلمان بدو^۱ در کارلسباد (۸-۳۰ اوت ۱۸۱۹) و سپس در وینه (نوامبر ۱۸۱۹ مه ۱۸۲۰) اجتماع نمودند. مترنیخ در این دو کنگره خصوصاً در کنگره کارلسباد یک رشته اقدامات ارتجاعی را قبولانید. بورشن شافت منحل و دارالعلم‌ها تحت تفتیش مأمورینی که مأموریت مراقبت در روح تعلیمات را داشتند واقع گردید. مفتشین مزبور اختیار اخراج معلمین و محصلین مظنون و حتی در بعضی مواقع اجازه صدور حکم حبس آنها را نیز داشتند. روزنامه‌ها و کتب تحت سانسور واقع و سلاطین آلمان تصمیم گرفتند از اعطای هر گونه قوانین اساسی که اختیاراتشان را محدود می‌سازد خودداری نمایند و بالاخره اتفاق حاصل گردید که دول مجتمعه آلمان که مجلس دیت نمایندگی آنها را دارد حق مداخله رسمی در ممالکی که با این تصمیمات مخالفت ورزد خواهد داشت و می‌تواند به قوه جبریه مقررات مذکوره را مجری سازد. به این ترتیب مترنیخ موقتاً به مقصود خود نائل گردید زیرا جنبش آزادیخواهان را در آلمان ده سال یعنی تا ۱۸۳۰ و جنبش وحدت آلمان را قریب به ۳۰ سال یعنی تا ۱۸۴۸ به تأخیر انداخت. انقلاب اسپانیا: اقدامات آزادیخواهان و وحدت طلبان آلمان که نشانه عدم رضایت آنها بود در حقیقت وقایع جزئی به شمار می‌رفت که مترنیخ از روی سیاست آنها را بی‌اندازه مهم جلوه گر می‌ساخت، اما بر عکس آزادیخواهان ایتالیا و مملکت دوسیسیل و ساردنی و اسپانیا انقلاب حقیقی برپا کردند به قسمی که اتحاد مقدس مجبور به جلوگیری از آنها شد. نخستین انقلاب در اسپانیا ظاهر شد چه در آنجا فردیناند هفتم به استبداد تمام سلطنت می‌کرد. فردیناند سقا و دلالی را مقرب خویش ساخته و رجال سیاسی و مظنونین به آزادیخواهی را به هوای نفس بدون محاکمه نفی بلد و یا به اعمال شاقه وامی‌داشت. روزی شاه برای هر یک از صاحب منصبان درجه دوم قلاع والانس^۱ سویل^۲ قادس^۳ حکمی فرستاد مبنی بر این که حکام را به قتل برسانند و جای ایشان را بگیرند ولی این حکم را هیچ کس اجرا نکرد.

اوضاع پریشان اقتصادی و تنگدستی مالی که مخارج خاموش کردن اغتشاشات مستعمرات آمریکایی آن را شدیدتر ساخته بود دیگر محلی برای مخارج ادارات

1. Valence

2. Seville

3. Cadix

عمومی و حتی مخارج اساسی باقی نمی‌گذاشت چنان‌که به نظامیان از ۱۸۱۴ به این طرف لباس داده نشده و دیگر حقوق هم داده نمی‌شد.

انقلاب اسپانیا بدین نحو شروع گردید. در قادوس در آخر سال ۱۸۱۹ قوای جمع‌آوری و برای اعزام به امریکای جنوبی نامزد شد. در اول ژانویه ۱۸۲۰ ریگو^۱ رئیس این فوج اتباع خویش را واداشت که خود را طرفدار قانون اساسی ۱۸۱۲ اعلام کنند، این تظاهر اولیه به جایی نرسید و سربازهایی که متابعت ریگو را نموده بودند توقیف و یا اعدام شدند. اما همین پیشامد سبب بروز جنبشهای مختصری در شمال غربی و مشرق یعنی در کرنی^۲، ساراگس^۳ و بارسلن^۴ گردید و به نتیجه منتهی شد چنان‌که فردیناند مجلس ملی (کوتر) را در ابتدای مارس دعوت و به حفظ قانون اساسی ۱۸۱۲ که مجدداً برقرار شد سوگند یاد کرد (۹ مارس ۱۸۲۰).

انقلاب دوسیسیل: سه ماه بعد در مملکت دوسیسیل نیز انقلاب نظامی برپا شد. در این مملکت آزادی خواهان که عموماً صاحب منصبان و نجبا بودند در مجامع سری کاربناری^۵ اجتماع می‌کردند. می‌گویند این اسم از کلمه کاربن به معنی ذغال مشتق می‌شود. بدین مناسبت که در ابتدای امر این مجالس در جنگلها در کلبه‌های حوالی کوره‌های ذغال تشکیل می‌یافته است. تاریخ پیدایش کاربناری به خوبی معلوم نیست، بعضی معتقدند که در قرن سیزدهم زمان منازعات بین پاپ و هوهنستوفن^۶ ها تأسیس شده و برخی تکثیر مجامع فراموش‌خانه را در ایتالیا در قرن هیجدهم باعث به وجود آمدن آن می‌دانند. در هر حال اصول کاربناری در ناپل مخصوصاً در مدت استیلای فرانسویها و سلطنت مورا^۷ توسعه یافت. مرام کاربناری این بود که شاه را وادار به برقراری حکومت مشروطه نمایند و این منظور پس از برقراری بوربن‌ها به جای مورا باز باقی ماند. پیشرفت آزادیخواهان اسپانیا سبب شد که اهالی ناپل نیز دست به کار شوند. در ابتدای ژوئیه ۱۸۲۰ ژنرال پیه^۸ قشون ساخلوی ناپل را شوراند (۵-۲ ژوئیه) و از فردیناند اول اجرای قانون اساسی ۱۸۱۲ اسپانیا را تقاضا کرد. در ۱۳ ژوئیه فردیناند به صمیمیت

1. Riego

3. Saragosse

5. Carbonaire

7. Murat

2. Corogne

4. Barcelone

6. Hahenstaufen

8. Pepe

نسبت به حکومت مشروطه سوگند یاد کرده و حتی علاوه نمود که اگر این قسم از روی سوءنیت بوده و یا آن را نقض نماید خداوند صاعقه‌های انتقام خویش را بر او نازل سازد. کنگرهٔ تروپو و لایباخ: به محض این که تزار روس از انقلاب اسپانیا اطلاع یافت به امضاء کنندگان عهدنامهٔ اتحاد مقدس پیشنهاد نمود که کلیهٔ اقدامات مفیده را برای امداد به فردیناند هفتم به کار برند. اما دولت انگلیس از شرکت در این امر سرباز زد زیرا تجار و صنعتگران انگلستان مایل بودند مملکت اسپانیا را اغتشاشات داخلی فلج سازد تا نتواند در مستعمرات آمریکایی خود اقتدار خویش را حفظ نماید و بالتبجه انحصار تجارتی آن نواحی را از دست بدهد. مترنیخ نیز خود را کنار کشید و بنابراین مأموریت مداخله در اسپانیا به ضروره به فرانسه واگذار شد و چون مترنیخ نمی‌خواست که فرانسه از بازیگران مهم میدان سیاست باشد بنابراین همین که انقلاب ناپل ظاهر شد مترنیخ بر خلاف روش بی‌طرفی که در مورد انقلاب اسپانیا پیش گرفته بود به عجله قوایی در ونسی^۱ و لمباردی^۲ تمرکز داد زیرا از سرایت انقلاب در سرتاسر ایتالیا هراس داشت ولی جرأت نمی‌کرد بدون رضایت متحدین شروع به اقدام نماید و به همین جهت در ماه اکتبر کنگره‌ای در تروپو واقع در سیلیزی اتریش انعقاد یافت (۱۲۰ اکتبر - ۸ دسامبر) مترنیخ در آنجا جد کرد همان اصلی که در کارلسباد به وسیله آلمان و برای آلمان قبولانید در این جا به وسیله اروپا و برای اروپا بقبولانید به این ترتیب که «در صورتی که تغییرات سیاسی یک مملکتی نوعی باشد که امنیت ممالک مجاور را تهدید نماید هر دولتی حق نظارت در تغییرات مزبوره را خواهد داشت».

نمایندگان ممالک مشروطه فرانسه و انگلیس این قاعده را رد کردند اما نماینده پروس و تزار روس آن را پذیرفتند، زیرا آلکساندر از خبر بروز شورش مختصری در یکی از افواج گاردش هراسان شده و وسوسه‌های دائمی مترنیخ که دائماً با او مکاتبه و سعی داشت وجود یک اتحاد مخفی را بین آزادیخواهان تمام ممالک مدلل سازد عقیده تزار را متزلزل ساخت تا بالاخره امپراطور اعلامیه‌ای به این مضمون صادر نمود: «بعد از ۱۸۱۴ نسبت به احساسات عمومی فریب خورده و کارهای بدی کرده که بعدها سعی در جبران آن دارد». در نتیجه تزار با امپراطور اتریش و نماینده پادشاه پروس در ۸ دسامبر

1. Venetie

2. Lombardie

۱۸۲۰ پروتکلی که رئوس مسائل آن به قرار ذیل بود امضا و به تمام دول اروپا ابلاغ نمود: «هر یک از دول عضو اتحاد که در طرز حکومت داخلی خود در نتیجه شورش تغییری را بپذیرد از عضویت اتحاد خارج خواهد بود، متحدین هیچ گونه تغییری را که از طریق غیر قانونی به ظهور رسیده باشد نخواهند شناخت. متحدین برای بازگرداندن دولتی که به این گونه تغییرات تن در داده است نخست به اقدامات دوستانه دست خواهند زد و در صورت لزوم در مرحله دوم قوه قهریه به کار خواهند برد». برای اجرای این اصول پادشاه دوسیسیل دعوت شد که در لایباخ برای مذاکره با متحدین در امور مربوطه به مملکتین حضور یابد و قرار بود که اگر اقدامات دوستانه دربارهای سه گانه نتیجه مطلوبی ندهد دولت اتریش مأمور شود که با قوه نظامی نظم را در ناپل تأمین نماید.

دولتین فرانسه و انگلیس بر این امر اعتراض کرده و ضمناً اعلام داشتند که با وجود معترض بودن به این اقدامات در اتحاد باقی خواهند ماند و دوک دوریشلیو نماینده فرانسه برای از میان بردن تمام بهانه‌های مداخله اتریش کوشش کرد آزادیخواهان ناپل را راضی نماید که خودشان تغییراتی در قانون اساسی بدهند اما سعی او به جایی نرسید.

در هر حال بنا بر دعوت دول سه گانه فردیناند در لایباخ واقعه در کارنیول^۱ حضور یافت (ژانویه ۱۸۲۱) و با این که قبل از خروج از ناپل رسماً در حضور مجلس سوگند یاد کرده بود که مشروطیت را در مقابل متحدین دفاع نماید ولی به محض ورود بر اثر الغانات مترنخ ابلاغی به پارلمان ناپل نوشت مبنی بر این که باید بر حسب تمایل دول مجدداً حکومت استبدادی او را گردن نهند. چون اهالی ناپل به این امر رضا ندادند ۸۰۰۰۰ نفر قشون اتریشی وارد مملکت شده و در ریت^۲ با ژنرال پیه جنگیدند (۷ مارس) قشون اتریشی ناپل را اشغال و برای نقض قانون اساسی و برقراری سلطنت استبدادی از هیچ گونه مراقبتی فروگذار نکرد.

جنبش انقلابی در پی مون: بلافاصله پس از شکست آزادیخواهان ناپل آزادیخواهان پی مون نیز انقلابی برپا کردند (۱۰ مارس). جنبش این ولایت که مانند اسپانیا و ناپل جنبش نظامی بود در شهر آکساندری^۳ با فریادهای مرده باد آلمانها شروع شد. مدیران

1. Carniol

2. Riete

3. Alexandrie

انقلاب در نظر داشتند که با این جنبش نظامی به اهالی ناپل کمک نمایند. ویکتور امانوئل پادشاه وقت به نفع برادرش شارل فلیکس استعفا داد. در غیبت شاه اخیرالذکر قانون اساسی ۱۸۱۲ اسپانیا در تورن اعلام شد اما شارل فلیکس استبداد طلب بود و اتریشی‌ها را به کمک خواست و در ناوار^۱ آزادیخواهان مغلوب شدند (۸ آوریل-۱۸۲۱). در نتیجه این وقایع بود که مترنیخ می‌گفت: «این است معنی انقلابی که به موقع خفه شده است».

عکس العمل: پس از برقراری سلطنت استبدادی در ناپل و پی‌مون طبعاً آزادیخواهان دچار تعقیب و محاکمه و حبس و اعدام شدند. از طرف دیگر بسیاری از مبارها^۲ و نویسین‌ها^۳ نسبت به اهالی پی‌مون محبت ورزیده و گاهی هم در اقدامات آزادیخواهانه آنها شرکت می‌جستند کشف این قضیه بهانه‌ای بدست مترنیخ داد که آزادیخواهان درجه اول میلان را سرکوبی کند. محکومین به اعدام بعد از تخفیف مجازات مقرر شد سالیان دراز در سپاه‌چال‌های اسپیلبرگ^۴ واقع در موراوی^۵ تحت نظر باشند. یکی از این محکومین موسوم به سیلویوپلیکو^۶ بعدها از شرح محنت‌های خویش تمام اروپا را متأثر ساخت.

کنگره وُرن: یک سال و نیم بعد از جلوگیری از هیجانات ایتالیا یعنی در اواخر سال ۱۸۲۲ اتحاد مقدس در کنگره ورن واقع در ونیزی (۱۰ سپتامبر-۱۴ دسامبر) تصمیم گرفت که انقلابیون اسپانیا را نیز سرکوبی نماید. شاید اگر در ولایات شمالی اسپانیا مرتجعین هبجانی نمی‌کردند و منجر به جنگ شدید داخلی نمی‌گردید هیچ اقدامی بر ضد انقلابیون اسپانیا به عمل نمی‌آید لیکن جنگ داخلی اسپانیا (۱۸۲۳) چنان شدت یافت که برقراری نظم در آنجا از این پس یکی از مقاصد راسخه تزار روس گردید. تزار می‌گفت برقراری حکومت استبدادی در مادرید برای سلامت اروپا لازم است و تا این مسئله تأمین نشود از وُرن نخواهد رفت ولو این که موهایش در آنجا سفید شود.

مترنیخ و انگلیسی‌ها به دلایل سابق‌الذکر با هر مداخله مخالف بودند اما تزار نمایندگان فرانسه یعنی مونت‌مورانسی^۷ وزیر خارجه و مخصوصاً شاتوبریان^۸ نویسنده

1. Navare

2. Lombards

3. Venitiens

4. Spellberg

5. Moravie

6. Silvio Pellico

7. Montmorency

8. Chateaubriand

معروف را با خود موافق یافت و از کمک آنها استفاده شایان نمود. این دو نفر بر خلاف احساسات لویی هیجدهم و تعلیمات ویل^۱ رئیس الوزراء وقت طرفدار جنگ بودند. نمایندگان فرانسه میخواستند به وسیله لشکرکشی به اسپانیا برای بوربن ها افتخار فتح فراهم و به علاوه صاحب منصبان سابق دوره امپراطوری ناپلئون را دور آنها گرد آورند تا بدین وسایل سلطنت آنها استوارتر گردد چنان که شاتوبریان بعدها در مقابل مجلس علت موافقت خود را با لشکرکشی به اسپانیا این طور بیان نمود «برای این که فرانسویان به قصد تحصیل افتخار مشترکی در زیر چادرهای سربازی در اردو با هم آشتی کنند». آخر الامر با وجود اعتراضات شدید ولینگتن^۲ نماینده انگلستان، کنگره تصمیم گرفت که دول فرانسه و اتریش و روس و پروس جدا جدا ولی متقارناً به حکومت اسپانیا اخطار نمایند که فردیناند را بی درنگ با اقتدار کامل به سلطنت برقرار سازد والا کار به جنگ خواهد کشید. متحدین اعلامیه دیگری در اروپا منتشر و در آن توضیح دادند که جز صلح و سعادت ملل نظر دیگری ندارند و پیوسته با «عمال ظلمت و دروغ» مبارزه کرده و اسپانیا را که نمونه ناگوار تخلف از قوانین سرمدی اخلاقی شده است به حال نخست باز خواهند گرداند (۱۴ دسامبر ۱۸۲۲).

لشکرکشی اسپانیا: سه ماه بعد ۱۰۰۰۰۰ نفر قشون فرانسوی به فرماندهی اسمی دوک دانگولم^۳ برادرزاده لویی هیجدهم از بیداسوا^۴ گذشت و روی به جانب اسپانیا آورد (۷ آوریل ۱۸۲۳). این سفر جنگی شش ماه طول کشید و همراهی دهاقین و جمعیت شهرهای اسپانیا که هنگام عبور قشون فریاد «مرده باد مشروطیت، زنده باد پادشاه مستبد» می کشیدند کار را آسان تر می ساخت. مهم ترین حادثه تسخیر سنگرهای تروکادرو^۵ در ظاهر شهر قادس بود که اعضا مجلس به آن جا پناهنده شده و شاه را به عنوان گروی همراه خویش برده بودند (۳۱ اوت ۱۸۲۳). خلاصه در اول اکتبر فردیناند هفتم آزاد شده تمام احکام حکومت مشروطه را نسخ و صورتی از اشخاصی که باید نفی بلد شوند امضا کرد. برای نشان دادن چگونگی خشم شاه و اطرافیان در انتقام جویی

1. Vilhel

2. Wellington

3. Due dangouleme

4. Bidassoa

5. Trocadero

بیان این مختصر کفایت می‌کند: ریگو^۱ توقیف و محاکمه گردید. مدعی‌العموم نه تنها مجازات اعدام را درباره او درخواست کرد بلکه تقاضا نمود جسد وی را چهار پاره کنند و در چهار شهر بزرگ مملکت به معرض تماشای عام گذارند. دوک دانگولم بنابر سفارش ویلر که به وی گفته بود: «باید از مغلوبین حمایت باطنی کرد ولی ظاهراً ابراز محبت ننمود» در مقابل این اقدام وحشیانه ایستادگی بسیار کرد لکن موفق نگردید. فقط قشون فرانسه در همه جا واقعی که ممکن شد فرار محکومین را تسهیل نمودند.

انحلال اتحاد مقدس: کنگره ورن آخرین کنگره اتحاد مقدس و لشکرکشی اسپانیا آخرین مداخله به نام اروپا در امور داخلی یک مملکت بود. لشکرکشی مذکور اساس اتحاد مقدس را متزلزل ساخته و به انحلال سوق داد به طوری که در ظرف مدت کمتر از چهار سال منحل گردید. انگلستان که تقریباً خود را کنار کشانده بود قناعت به امضا نکردن حجت ورن ننموده بلکه وقتی قشون فرانسه وارد اسپانیا شد کابیننگ^۲ صدر اعظم انگلیس اعتراضات ولینگتن را از نو بیان و در پارلمان اعلام کرد که اگر انگلستان با قوه قهریه جلوگیری از «حمله ناحق» فرانسوی‌ها نمی‌نماید برای این است که خود را از اعضا اتحاد مقدس نمی‌داند، حتی در فرانسه نیز طرفداران لشکرکشی به اسپانیا که شاتوبریان سر دسته آنها به شمار می‌آمد وجدانشان از مشاهده نتایج خونین آن در رنج بود.

بنابراین در بنیان اتحاد مقدس سستی راه یافت و همین که به قضایای یونان برخورد منحل گردید، توضیح آن که در موقع جنبش یونانی‌ها جلسات کنگره در لایباخ منعقد می‌شد. یونانیان نمایندگانی به کنگره اعزام و تقاضای کمک کردند. تزار میل داشت متحدین یونانی‌ها را یاری کنند اما مترنیخ «این امر را خارج از دایره تمدن» می‌دانست و در مراسله‌ای چنین اظهار عقیده کرد که «اگر در آن طرف یعنی در حدود مشرق سیصد یا چهارصد هزار به دار آویخته شده یا خفه گشته یا پوست آنها به کاه آکنده شود اهمیتی نخواهد داشت». مترنیخ به تزار روس که خود نیز بر این عقیده بود این طور فهماند که شورش یونان مربوط به انقلابات اسپانیا و ایتالیا بوده و حادثه‌ای است که از کنکاش اروپایی برخاسته و در حقیقت «اقدام تازه انقلابیون است که برای معطوف ساختن توجه

۱. Riego سردار اسپانیولی که بعدها رئیس مجلس شد.

متحدین به شرق ترتیب داده شد تا میدان برای تحریکات انقلابی در ایتالیا و آلمان و فرانسه باز شود، بنابراین سفرای یونان را نپذیرفتند و دیگر در وژن هم قبول نشدند. به علاوه مترنیک اطمینان داشت که ترک‌ها به زودی شورش را خاموش خواهند کرد. اما برعکس جنگ طولانی شد و در این ضمن منافع سیاسی و اختلافات مذهبی و احساسات عمومی طوری بود که روسیه نمی‌توانست بی‌طرف بماند. بعد از مرگ آلکساندر اول (اول دسامبر ۱۸۲۵) نیکلایانشین او با خوی استبدادی که داشت قاعدتاً لازم بود بیش از سایر سلاطین با مترنیک همراه باشد اما در عمل بی‌تأمل از مترنیک دوری جست و خود را از اتحاد مقدس نیز برکنار کشانید زیرا سلطان روس معتقد بود که منفعت خصوصی روسیه باید مقدم بر منافع عمومی سلاطین باشد. به این جهات در اوایل سال ۱۸۲۶ مذاکراتی با انگلیس و فرانسه برای فیصله دادن اختلاف ترک و یونان به نفع شورشیان این مملکت به عمل آورد و بالتیجه عهدنامه لندن (۶ ژوئیه ۱۸۲۷) به امضا رسید.

این پیشامد خاتمه عمر اتحاد مقدس بود و چون اتریش جز پروس همدست دیگری نداشت طبعاً مترنیک که او را «ستون انتظام» و شالوده امنیت می‌گفتند تا مدتی ضعیف گردید.

کنفرانس‌های مونشن گراتز^۱: معذک شش سال بعد اتحاد مقدس باز تشکیل گردید زیرا انقلاب ژوئیه ۱۸۳۰ و سقوط بوربن‌ها در فرانسه انقلاب بلژیک (اوت ۱۸۳۰) و تجزیه مملکت پی‌با و بلوای لهستان (نوامبر ۱۸۳۰) و جنبش‌های ایتالیا در ولایات مَدِن^۲ و پارم^۳ و ممالک کلیسا (فوریه ۱۸۳۱) تزار را به مترنیک نزدیک گردانید. اتحاد در ۱۸۳۳ در مونشن گراتز تشکیل شد و در کنفرانس‌های آن تزار و امپراطور اتریش و ولیعهد پروس (۱۰-۲۰ سپتامبر ۱۸۳۳) شرکت جستند. نمایندگان دربارهای استبدادی سه گانه باز حق مداخله را در ممالکی که دچار اغتشاش‌های سیاسی شده و پادشاه آن ممالک از آنها استمداد جوید برای خود شناختند. اما دولت فرانسه بی‌درنگ اعتراض نموده و اعلام کرد هرگونه مداخله را در ممالک همسایه خود با قوه قهریه جلوگیری خواهد کرد. به

1. Munchengratz

2. Modenc

3. Parme

علاوه در لندن اتحاد چهارگانه‌ای از دول مشروطه انگلستان، فرانسه، اسپانیا، پرتغال، تشکیل یافت (۲۲ آوریل ۱۸۳۴). تشکیل این اتحاد اتحاد مستبدین را چنان مست ساخت که از تصمیم‌های مونشن گراتز اثری پدیدار نشد.

فصل دوم

سلطنت مشروطه در فرانسه (۱۸۱۵-۱۸۴۸)

دولت فرانسه سی و سه سال تمام، از ۱۸۱۵ تا ۱۸۴۸، در زمان سلطنت لویی هیجدهم (۱۸۱۵-۱۸۲۴) و شارل دهم (۱۸۲۴-۱۸۳۰) و لویی فیلیپ^۱ (۱۸۳۰-۱۸۴۸) مشروطه بود، یعنی در فرانسه پادشاهانی حکومت می‌کردند که قانون اساسی اختیاراتشان را معلوم و محدود می‌ساخت. قانون اساسی مذکور که فرمان اساسی (شارت)^۲ نام داشت در ۱۸۱۴ یعنی موقع رجعت اول بوربن‌ها تنظیم گردید و بعد از سقوط این سلسله در ۱۸۳۰ کمی تغییر یافت.

بر طبق فرمان اساسی فقط نمایندگان قسمتی از مردم که سالیانه میزان معینی مالیات می‌دادند، یعنی اقلیت ملت فرانسه در حکومت شرکت می‌جستند و به این دلیل است که سلطنت مشروطه سلطنت اقلیت و سلطنت سانسیتیر^۳ نیز نامیده می‌شود.

مدت سلطنت لویی هیجدهم و شارل دهم بالاخصاص دوره رجعت نامیده می‌شود، در این دوره ۱۵ ساله (۱۸۱۵-۱۸۳۰) طبقه متوسطه فرانسویان طرز حکومت مشروطه را

۱. Louis philippe

۲. Charte

۳. Censitaire، مشتق از (Cens) که به معنی مالیات است می‌باشد.

می‌آموختند، این طرز حکومت را لویی هیجدهم پذیرفت ولی شارل دهم به آن مایل نبود. در این دوره میان دسته طرفداران متعصب سلطنت که عبارت از مهاجرین سابق و هواداران استبداد کامل و طبقه متوسطه ملت که هواخواه حفظ آزادی بودند کشمکش‌های پارلمانی روی می‌داد و در نتیجه مردم به حکومت مشروطه آشناتر و در آن ورزیده‌تر می‌شدند. عاقبت شارل دهم در ۱۸۳۰ بر آن شد که غلبه سلطنت‌طلبان را تأمین نماید ولی به واسطه نقض فرمان اساسی خود محرک انقلاب ژوئیه گردید و در نتیجه این انقلاب سلسله اشرافی بوربن از تخت سلطنت رانده شده و سلطنتی از متوسطین به ریاست لویی فیلیپ از خانواده اورلئان^۱ جانشین آن گردید.

لویی فیلیپ از ۱۸۳۰ تا ۱۸۴۸ اصول حکومت پارلمان را ظاهراً محترم می‌شمرد لکن در عمل پیوسته در قبولاندن اراده شخصی خویش سعی بود تا این که در سال‌های اخیر سلطنتش یعنی از ۱۸۴۰ سیاست شخصی وی غالب گردید.

این سیاست که تنها منافع قسمت متمول متوسطین یعنی اقلیت آنها را تأمین می‌نمود توده ملت را که میل به شرکت در حکومت داشتند خسته ساخت و چون به هیچ طریقی به مقصود نائل نگردید بالاخره به وسیله انقلاب ۱۸۴۸ سلطنت مشروطه را وازگون کرد.

I

رجعت بوربن‌ها (۱۸۱۵-۱۸۳۰)

فرمان اساسی - طرز انتخابات - مطبوعات - بودجه

کشمکش احزاب

انقلاب ۱۸۳۰ - تجدید نظر در فرمان اساسی

تنظیم فرمان اساسی: حکومت مشروطه بر روی فرمان اساسی بنا گشت، این فرمان در ماه‌های مه و ژوئن ۱۸۱۴ در اثر وقایع ذیل تنظیم یافت. مجلس سنا پس از آن که به اغوای تالیران^۲ در ۳ آوریل ۱۸۱۴ خلع ناپلئون اول را اعلام کرد، قانون اساسی نیز ترتیب داد که شرط جلوس لویی هیجدهم به تخت سلطنت فرانسه قبول کردن آن بود، ولی لویی هیجدهم تصمیم داشت آن را نپذیرد زیرا مجلس سنا که خود را نماینده ملت فرانسه

1. Orlean

2. Talleyrand

می دانست تاج و تخت را به او تفویض و اگر قانون مزبور را قبول می نمود تصدیق می کرد که سلطنت به اراده ملت فرانسه به او اعطا شده و به این ترتیب به حاکمیت ملت که از اصول مسلمة انقلاب کبیر بود تن در می داد، در صورتی که او مایل بود مانند برادرش لویی شانزدهم^۱ به وضع قبل از انقلاب کبیر سلطنت کند یعنی سلطنت از حقوق خانوادگی وی به شمار رفته و به «موهبت الهی شاه باشد». از طرف دیگر چون سلاطین متحده قبلاً برای ملت فرانسه قانون اساسی ضمانت کرده بودند که خود فرانسوی ها آزادانه تنظیم کنند و به علاوه تزار روس و حتی مترنیک از رجعت بلاشرط ببورین ها که آنها را اشخاصی اصلاح نشده و غیر قابل اصلاح می گفتند به واسطه خطری که برای آرامش داخلی فرانسه داشت هراسناک بودند لهذا آلکساندر امپراطور روس بدو^۲ به کنت دارتوا^۳ سر دسته سلطنت طلبان اطلاع داد که «تمام سر نیزه های خارجی که در فرانسه بوده است برای حفظ سنا و قانون اساسی بازگرد خواهند آمد و لو این که این اقدام بر خلاف عقیده عموم باشد»، سپس مستقیماً و بسیار جدی در این موضوع با لویی هیجدهم به مذاکره پرداخت و در کمپینی^۴ وی را ملاقات کرد و در قبولاندن قانون اساسی پافشاری بسیار نمود ولی لویی به این امر رضایت نمی داد. عاقبت تزار مشارالیه را تهدید نمود که اگر لااقل مطالب اساسی فرمانی را که سنا تنظیم کرده نپذیرد با دخول وی به پاریس مخالفت خواهد نمود. لویی هیجدهم ناچار در سنت اوئن^۵ اعلامیه ای منتشر ساخت و در آن «قبول یک قانون اساسی آزادیخواهانه» را وعده داد.

مأموریت تنظیم این قانون اساسی به هیئتی مرکب از «سه نفر نماینده شاه» و ۹ نفر از اعضا سنا و ده نفر از اعضا مجلس مقننه محول گردید. هیئت مذکور چهار جلسه تشکیل داد و در نظر داشت که برای اتمام کار سه جلسه دیگر تشکیل دهد لیکن در ۲ ژوئن سلاطین متحده که روز ۵ ژوئن را برای عزیمت خود از پاریس معین کرده و می خواستند قانون اساسی قبل از عزیمت آنها یعنی در ۴ ژوئن رسماً اعلام شود از هیئت تقاضا کردند که تنظیم قانون را در دو روز انجام دهد. بنابراین تهیه قانون اساسی به عجله صورت گرفت و در نتیجه پاره ای مسائل مهمه مخصوصاً طریقه انتخابات در آن روشن نشد، حتی

1. Louis XVI

2. Comte d'Artois

3. Compiègne

4. Saint Ouen

مقدمه‌ای را که کنت بنیو^۱ حاکم شمال، یکی از نمایندگان شاه برای این قانون انشا کرد لویی هیجدهم فرصت ننمود که قبل از انعقاد جلسه رسمی که در آن قانون اساسی اعلام شد آن را مطالعه نماید. بنیو در مقدمه قانون اساسی را فرمان اساسی (شارت) نامیده، این کلمه از اصطلاحات طرز حکومت سابق مأخوذ و به طوری که در مقدمه قانون مخصوصاً تصریح داشت برای نشان دادن این امر بود که قانون اساسی از «اعمال آزادانه قدرت سلطنتی» ناشی می‌گردد، به عبارت آخری این طور وانمود شد که این فرمان از روی اراده و اختیار شاه صادر و مرحمت رعیت نوازانه‌ای است که از طرف لویی هیجدهم به «رعایایش» اعطا شده است» و قراردادی نیست که میان شاه و ملت انعقاد یافته باشد. بالاخره فرمان اساسی به سال نوزدهم سلطنت مورخ گشت. برای تصریح به این نکته که وقتی لویی هفدهم در گذشت لویی هیجدهم طبعاً و حقاً «پادشاه فرانسه» شده و بنابراین تاج سلطنت را به ارث گرفته است نه به اراده ملت.

فرمان اساسی: مواد مهمه فرمان اساسی به قرار ذیل بوده:

فرمان اساسی قوای اجرائیه و مقننه را تشخیص و از یکدیگر تفکیک نموده قوه اجرائیه به شخص شاه که «رئیس عالی مملکت» بود تعلق گرفت، فرماندهی قوای بری و بحری و اختیار اعلان جنگ و عقد معاهدات تجارتي و اتحاد سیاسی و همچنین انتخاب مأمورین دولتی با شاه بود. به موجب ماده چهاردهم شاه «نظامنامه‌ها و احکامی را که برای اجرای قوانین و امنیت مملکت لازم است» ترتیب می‌داد و به کمک وزرای مسئول حکومت می‌کرد. مجلس نمایندگان حق داشت وزرا را برای محاکمه در محضر مجلس اعیان جلب نماید.

مجلس اعیان و مجلس نمایندگان و شخص شاه مشترکاً قوه مقننه را به دست داشتند، حق پیشنهاد قوانین با شاه بود و لویی هیجدهم طوری اصرار برای داشتن این حق داشت که گویا «یکی از نازنین‌ترین گل‌های تاج سلطنت» به شمار می‌رود.

قوانین مصوبه مجلسین را شاه بایستی تصویب و اعلام کند. دعوت تشکیل مجلسین و یا تعویق انداختن موقع انعقاد جلسات از حقوق شاه محسوب می‌شد و همچنین می‌توانست مجلس نمایندگان را منحل سازد، به این شرط که مجلس جدید را در عرض

سه ماه دعوت نماید. کلیه اعضا مجلس اعیان را خواه ارشی و خواه به انتخاب مادام‌العمری شاه برمی‌گزید. ولی از تاریخ رجعت بوربن‌ها در ۱۸۱۵ تمام اعضا سنا ارتاً به این مقام می‌رسیدند. نمایندگان مجلس در هر دوره اجلاس به از تعرض مصون و برای مدت ۵ سال انتخاب می‌شدند و مجلس سالیانه خمس از اعضا خود را تجدید می‌کرد، انتخاب‌کنندگان بایستی ۳۰ سال داشته و لااقل سالیانه ۳۰۰ فرانک مالیات مستقیم بدهند. انتخاب‌شوندگان بایستی ۴۰ سال داشته و سالیانه ۱۰۰۰ فرانک مالیات بده باشند. هیچ مالیاتی بدون تصویب مجلسین برقرار و وصول نشده و تصویب آن هم فقط برای مدت یک سال بود.

فرمان اساسی تشکیلات قضایی دوره امپراطوری و اصل غیرقابل انفصال بودن قضاوت و قوانین مدنی را حفظ می‌کرد و همچنین تساوی تمام فرانسوی‌ها و مخصوصاً مساوات در مشاغل را اعلام کرد. آزادی شخصی و مذهب را در عین این که مذهب کاتولیک را رسمی شناخت و آزادی مطبوعات را به این شرط که مطابق با «قوانینی که جلوگیری از زیاده‌روی در این آزادی خواهد نمود» باشد تضمین می‌نمود. فرمان اساسی ضبط اموال ملی را که به مردم فروخته شده بود ممنوع ساخت. بالاخره فرمان اساسی طرز سربازگیری قرعه سابق را منسوخ و وضع قانون مخصوص را برای تعیین سربازگیری لازم شمرد.

مختصات فرمان اساسی: با وجود بلندپروازی‌ها و لاف و گزاف بیهوده‌ای که در مقدمه فرمان اساسی مذکور گشته بود و لویی هیجدهم در فرمان مزبور به موهبت الهی شاه و فرانسویان هم «رعایا» خوانده شدند معذک فرمان اساسی فتوحات عمده دوره انقلاب از قبیل مساوات و آزادی و شرکت مستقیم ملت را در حکومت به وسیله حکومت نمایندگی برای فرانسویان ضمانت کرد. این فرمان اساسی هم مثل قانون اساسی ۱۷۹۱ و سال سوم انقلاب کبیر حق انتخاب شدن را تنها برای اقلیت متمولی شناخت زیرا اشخاصی که لااقل سالیانه ۳۰۰ فرانک مالیات می‌دادند حق انتخاب کردن داشتند. بنابراین در عین این که فرمان اساسی تساوی عموم فرانسویان را اعلام کرد، طبقه ممتازاز توانگران تشکیل داد که عدداً از طبقه ممتاز قانون اساسی سال سوم کمتر بودند. زیرا قانون اساسی جدید امری را که هیچ سابقه نداشت مقرر کرده بود به این معنی که شرط

انتخاب به سمت وکالت را تأدیه مبلغ گزافی مالیات قرار داد. در ۱۷۱۹ عده انتخاب کنندگان ۴۲۹ هزار نفر بود و در سال سوم کمی بیش از ۲۰۰۰۰۰ نفر اما فرمان اساسی عده انتخاب کنندگان را تقریباً ۹۰۰۰۰ نفر تنزل داد که در بین آنها ۱۲۰۰۰ نفر حق انتخاب شدن داشتند، بنابراین حق شرکت در کارهای عمومی مخصوص اقلیت بسیار محدودی مرکب از ملاکین عمده یا نجبا و صرافها و صنعتگران و تجار بزرگ یعنی طبقه عالی توانگران گردید. با این وصف حق شرکت در انتخابات که به صنعتگران و تجار داده شد تجدیدی به شمار می‌رفت زیرا به موجب قوانین اساسی سابق برای نصاب مالیاتی فقط مالیات ارضی را حساب می‌کردند و تنها مالکین اراضی و مستغلات حق انتخاب کردن و انتخاب شدن را داشتند ولی برعکس فرمان اساسی تمام مالیات‌های مستقیم از قبیل مالیات ارضی و شخصی و اموال منقول و مالیات بر تجارت و صنایع را داخل در حساب نصاب مالیاتی کرد. این تجدید نتایج عمده داشت زیرا صنعتگران و تجار که برای اولین بار در جزو انتخاب کنندگان وارد شدند اهمیت سیاسی خود را مدیون انقلاب می‌دانستند و چون این مسئله را همواره متذکر بودند طبعاً مدافع اصول انقلاب یا به قول آن وقت افکار آزادیخواهانه گشتند و موفق شدند اصول مزبوره را در مجلس در مقابل نجبا که طرفدار ارتجاع تمام یا قسمتی از طرز حکومت سابق بودند دفاع نمایند.

احزاب: در مقابل فرمان اساسی سه حزب تشکیل گردید، دو حزب مخالف سلطنت‌طلبان شدید و حزب مستقل و یک حزب موافق که سلطنت‌طلبان مشروطه یا دکتیرینرها^۱ بودند به عقیده سلطنت‌طلبان شدید فرمان اساسی امتیاز شومی از آثار انقلاب و باطناً مایل به نسخ آن بودند. بر عکس مستقل‌ها می‌گفتند فرمان مزبور حقوق مهمه ملت را نشناخته و میل باطنی بسیاری از آنها واژگون شدن سلطنت‌بورین‌ها بود. اما مشروطه خواهان معتقد بودند که اگر فرمان اساسی صمیمانه اجرا شود کاملاً فرانسوی‌ها را راضی خواهد نمود.

به مناسبت محل‌های جلوسی که وکلای احزاب مذکور در مجلس داشتند سلطنت‌طلبان شدید دست چپ و مشروطه خواهان قسمت مرکزی نامیده می‌شدند.

سلطنت‌طلبان شدید: سلطنت‌طلبان که اولترا^۲ یا سلطنت‌طلبان خالص هم نامیده

می‌شدند. تقریباً تمام مهاجرین دوره انقلاب بودند و بدون این که طرفدار برقراری کامل طرز حکومت سابق یا عدم تساوی طبقات مردم و تجدید امتیازات باشند عقیده‌مند به اقتدار نسبتاً مطلق شاه بوده و بنابراین می‌خواستند هر قدر ممکن شود آزادی‌هایی را که فرمان اساسی اعطا کرده بود محدود گردانند. این دسته خود را سلطنت‌طلب‌تر از شاه معرفی می‌کردند و به همین جهت است که آنها را اولترا یعنی (مافوق) نامیده‌اند. این جماعت مطمئن بودند که قدرت سلطنتی به نفع آنها اعمال و برای اجرای پروگرامی که اصول عمده آن به قرار ذیل بود به کار خواهد رفت: شاه ادارات را به دست کسی جز «دست‌های پاک» نباید بسپارد و بنابراین باید اقدام به اخراج کلیه مستخدمین از تمام طبقات حکام، قضات و صاحب‌منصبان و غیره که اکثر مظنون به طرفداری از امپراطوری و یا دارای روح انقلابی بودند بنماید، یعنی آنها را از ادارات خارج و به جایشان از مهاجرین که در «طرفداری از حق» تحمل رنج کرده‌اند بگمارد و همچنین اموال مهاجرین که در دوره انقلاب ضبط شده و هنوز به فروش نرسیده است به صاحبانش مسترد و اگر فروخته شده باشد غرامتی به مالک اولی آن باید داده شود و سپس فکر ملت را که فلاسفه عصر مانند ولتر^۱ و رُسو^۲ آگمراه کرده‌اند باید اصلاح نمود و با افکار انقلابی جنگیده و برای آینده فرانسویانی تربیت نمود که نسبت به اقتدار پادشاهی مطیع و فداکار باشند. به عقیده سلطنت‌طلبان این امور از راه مطبوعات و تعلیمات عملی می‌توانست تأمین شود. مطبوعات مثل دوره امپراطوری باید از طرف دولت سانسور شود، به طوری که فقط «مطبوعات مفیده» یعنی روزنامه سلطنت‌طلبان شدید را باقی گذارد. تعلیمات باید تحت مراقبت روحانیون قرار گیرد و ضمناً برای تأمین موافقت آنها مقام شامخی در مملکت برای آنها قائل گردند. اگر شاه با انجام این مرام مخالفت بورزد باید به نام منفعت سلطنت قیام کرده و این عبارت را سرود «باز زنده باد شاه» رئیس سلطنت‌طلبان شدید کنت دارتوا برادر و وارث لویی هیجدهم بود که بعدها ملقب به شارل دهم گردید. سایر رؤسای عمده آنها عبارت بودند از کنت دلابوردنای، سرباز قدیم قشون کننده و شاتوبریان که در آن موقع غرق افتخار بود و کریر^۳ و یکی از وکلای مرافعه اهل رَن و

1. Voltaire

2. Rousseau

3. Corbiere

بارن دوویترو^۱ عامل بوربن‌ها در موقع لشکرکشی ۱۸۱۴ در نزد متحدین و ویکن^۲ دوینالد^۳ فیلسوف حزب وکنت دو ویل^۴ که وزیر عمده ایشان محسوب می‌شد، جراید سلطنت‌طلبان شدید روزنامه «بیرق سفید»^۵ و «روزنامه یومیه»^۶ و «روزنامه فرانسه»^۷ و تا مدت محدودی یعنی تا ۱۸۲۴ روزنامه دبا^۸ بود. این حزب در پاریس شامل تمام نجبای درجه اول و یا به اصطلاح آن وقت شامل محله سن ژرمن^۹ که نام محله نجبا است بود و در ولایات نجبای ولایتی و ملاکین عمده و مستأجرین آنان و عموم کشیش‌ها که به اصطلاح آن زمان «محراب را نگهبان تخت می‌دانستند» جزء این حزب محسوب می‌شدند. تبلیغات مذهبی شدت بسیار داشت چنان‌که کشیش‌ها برای تبلیغ، شهر به شهر گردش کرده و وعظ می‌کردند و به یادگار موعظه‌های خود صلیب‌های عالی نصب می‌نمودند و به این ترتیب تبلیغات مذهبی و تبلیغ سلطنت‌طلبی به یکدیگر آمیخته گشته بود. به طور کلی اولتراها عدداً قلیل اما توانگر و فعال و متنفذ و علناً به همراهی یک عده از اعضا خانواده سلطنتی اتکا داشتند.

کنگرگاسیون: جمعیت کنگرگاسیون که یک مجمع سری سیاسی و مذهبی به شمار می‌رفت و اداره آن با کنت دارتوا بود به واسطه عقاید حزبی به سلطنت‌طلبان ملحق گردید. کنت دو مونلوزیه^{۱۰} در «تذکره» بسیار مشهور ژانویه ۱۸۲۶ خود این جمعیت را بسیار مقتدر و دارای شعبی در ولایات و ۴۸۰۰۰ نفر عضو معرفی و آن را از عوامل مؤثره انتخابات شمرده و چنین وانمود کرده است که ۱۰۵ نفر از نمایندگان مجلس از طرف جمعیت مزبور انتخاب و در مجلس نسبت اکثریت دارند و همچنین مقامات و امتیازات دولتی را در اختیار این جمعیت دانسته است. اما کنت دارتوا هیچ وقت عضو جمعیت مزبور نبود و فقط پنج نفر از نمایندگان مجلس به عضویت آن در آمدند و صورت اعضا جمعیت که اخیراً منتشر شد ثابت نمود که عده آنها هرگز به ۱۴۰۰ نفر هم نمی‌رسیده است. کنگرگاسیون جمعیت خیره‌ای بود که در دوره کنسولا^{۱۱} از طرف محصلین طب و

1. Baron de Vitrolles

2. Vicomte de Bonald

3. Drapeau Blanc

4. Quotidienne

5. La Gazette de France

6. Le journal des Debats

7. Saint Germain

8. Comte de Montlosier

9. Consulat

حقوق تأسیس شد (۱۸۰۱) و در ۱۸۲۰ به منتهای توسعه خود رسید. اعضا این جمعیت در تشکیل مؤسساتی که مخصوصاً راجع به اعمال نوع پرورانه و مذهبی بود شرکت می‌جستند مانند «مجمع امور خیریه» برای معاینه بیماران و محبوسین (۱۸۲۱) و «شرکت سن ژوزف»^۱ برای تهیه شغل جهت بیکاران (۱۸۲۲) و «مجمع تحقیقات علمی» که نوعی از مجالس کنفرانس و مباحثات بود (۱۸۲۳) و مؤسسات «کتابهای خوب» برای فروش کتب اخلاقی به قیمت ارزان (۱۸۲۴). این اعمال مختلفه بی‌شک برای جمعیت تهیه نفوذ معنوی و اخلاقی می‌نمود اما اهمیت سیاسی آن که مدت زمانی قابل ملاحظه فرض می‌شد روی هم رفته متوسط بود.

مستقل‌ها: مستقل‌ها طرفدار حکومت ملی و معتقد بودند که فرمان اساسی باید از طرف ملت به شاه تحمیل شود نه این که شاه آن را به عنوان مرحمت به ملت اعطا نماید و به علاوه به زعم آنها فرمان اساسی تمام آزادی‌های لازمه را برای اهالی مملکت تأمین نمی‌نمود و با سلطنت‌طلبان شدید چه برای نگاهداری آزادی‌های به دست آمده و چه برای تحصیل آزادی‌های جدید مبارزه می‌کردند و مخصوصاً برای آزادی مطبوعات سخت پا می‌فشرده و چون روحانیون به نفع سلطنت‌طلبان شدید در سیاست مداخله می‌کردند مستقل‌ها با آنان نیز طرفیت کرده و در مقابل سلطنت‌طلبان که (حزب کشیش‌ها) خوانده می‌شدند حزبی ضد مذهبی تشکیل دادند، بسیاری از افراد این فرقه دشمن سلسله سلطنت بوده و به عقیده آنها چون بوربن‌هایی صلاح دید فرانسویان و بلکه «به زور بیگانگان بازگشته» نه تنها سلاطین قانونی نبوده بلکه سلاطین غاصبی هستند که باید از تخت به زیر آیند. پاره‌ای از افراد حزب مستقل نظرشان به دوک دورلئان^۲ پسر عم شاه بود که وی را جانشین سلسله بوربن سازند ولی چون اظهار علنی این احساسات موجبات توقیف و حبس آنها را فراهم می‌ساخت از ابراز این نیات خودداری می‌کردند. افراد حزب مستقل زیاد و عبارت بود از چند نفر اشراف قدیمی، عده زیادی از افراد آزادیخواهان مانند وکلای مرافعه، اطباء، محصلین «بناپارティスト‌ها»^۳ یعنی هواخواهان آثار وی، صاحب منصبانی که مواجیشان نصف شده و سربازان پیر و غیره و

1. Association de Saint Joseph

2. Duc Dorleans

3. Bonapartistes

جمهوری خواهان که «ژاکوبین»^۱ نامیده می شدند، وطن پرستانی که از معاهدات پاریس به خشم آمده و دهقان هایی که املاک ملی را خریده و از تهدیدات و گستاخی مهاجرین سابق اندیشیاک بودند. به عبارت آخری مجموعه ای از عناصر با حرارت اما بسیار نامتجانس این حزب را تشکیل می داد چنان که این صورت مختصر که راجع به مردان نامی این حزب است این مسئله را ثابت می کند. لافایت^۲، دوک دبروگلی^۳، دوک دولاروشفوکلد^۴، لیانکور^۵ لباس دار قدیمی لویی ۱۶ و مؤسس اولین مدرسه صنایع و حرف، مارکی دوشولن^۶، لافیت^۷ یکی از صرافان، مانوئل^۸ یکی از وکلای مرافعه، ژنرال فوی^۹ یکی از بهترین سربازان جنگ اسپانیا و ناطقین بزرگ. لافایت و سه نفر اخیر الذکر رؤسای سری طرفداران دوک دورلثان بودند، علامت و وجه اشتراک فرق آزادیخواه بیرق سه رنگ زمان انقلاب و ضد بیرق سفید بود که در ۱۸۱۴ مجدداً لویی هیجدهم بیرق رسمی نموده و سلطنت طلبان شدید نیز آن را علامت خود قرار دادند.

جراید مستقل ها عبارت از مینرو^{۱۰} و گلب^{۱۱} و در سال های اخیر دوره رستوراسیون در ۱۸۳۰ جراید ناسیونال^{۱۲} و تان^{۱۳} بودند.

برائزه^{۱۴} شاعر تصنیف ساز و جمهوری خواه و پل لویی کوریه^{۱۵} از شعرای هجاگو و از صاحب منصبان قدیمی توپخانه و یونان دوست معروف جزء این فرقه محسوب می شدند.

شاربونری^{۱۶}: مستقل ها مجمع مخفی به اسم شاربونری که از آغاز سال ۱۸۲۱ به طرز مجمع کاربوناری ایتالیا تأسیس یافته بود داشتند. مؤسسين این مجمع عبارت از دوریه^{۱۷} دلال شراب که مدتی در ناپل اقامت داشته و بایار^{۱۸} یکی از محصلین طب بودند. اعضا

1. Jacobins

2. La Fayette

3. Duc de Broglie

4. Duc de la Rochefaucauld

5. Liancourt

6. Marquis de Chauvelin

7. Laffite

8. Mauuel

9. Foy

10. Minerve

11. Globe.

12. National

13. Temps

14. Branger

15. Paul Louis courrier

16. Charbonnerie

17. Dugied

18. Bayard

شاربونری به صورت شعب ده نفری اجتماع کرده و تشکیل شعبه‌های خصوصی می‌دادند. نماینده هر یک از این شعب که وکیل خوانده می‌شد با ۹ نفر از نمایندگان سایر شعب به نوبه خود تشکیل شعب مرکزی یا ولایتی می‌دادند، به همین ترتیب از نمایندگان شعب مرکزی شعب عالی و یا شعب متحده تشکیل می‌شد که بر شعب مرکزی ریاست داشت.

اداره عمومی جمعیت به یک شعبه عالی محول بود که اعضایش ناشناس و ظاهراً لاقایت و مانوئل عضو آن بودند. هر کس که این مسلک را قبول می‌کرد بایستی ماهیانه یک فرانک بدهد، یک تفنگ و پنجاه فشنگ هم داشته و قسم یاد نماید که اوامر رؤسای خویش را کورکورانه اطاعت کند. جمعیت شاربونری مخصوصاً اعضا خود را از میان نظامیان و محصلین انتخاب می‌کرد. بر روی هم تا ۲۰۰۰ شعبه و ۴۰۰۰۰ عضو برای این مجمع شمرده شد. شاربونری‌ها طرفدار واژگون کردن بوربن‌ها که «بیگانگان آنها را بازگردانیده» بوده و می‌خواستند «ملت در اعمال حق خود که به موجب آن حکومت مناسبی برای خود انتخاب کند آزادی یابد» این جماعت در شش ماهه اول سال ۱۸۲۲ نه توطئه تشکیل دادند که هیچ کدام منتج نتیجه نشد.

مشروطه‌خواهان: وجه تسمیه سلطنت‌طلبان مشروطه با دکترینرها به واسطه پافشاری مخصوصی بوده که در عقاید خود داشته و استدلالات خود را به سختی و بال‌لحن نصیحت‌آمیز و برهانی تحمیل می‌کردند.

این لحن و پافشاری مربوط به ناطقین و نویسندگان معروف آنها و مخصوصاً دو نفر یکی روبرکلار^۱ فیلسوف و رئیس حقیقی حزب و دیگری گیزو^۲ بود.

دکترینرها اجرای صمیمانه فرمان اساسی را که به نظر ایشان بسیار خوب آمده بود می‌خواستند و به قول دوک دکاز^۳ یکی از آنها، این حزب هواخواه «ملی کردن سلطنت و سلطنتی کردن فرانسه بود» یعنی می‌خواست فرانسه رژیم قدیم را با فرانسه رژیم عهد انقلاب هم آهنگ سازد. به این ترتیب که از یک طرف طبقات ممتاز را که املاک و امتیازاتشان از دست رفته بود وادار کند تشکیلات اجتماعی و سیاسی ناشی از انقلاب

1. Royer Colard

2. Guisot

3. Decazes

۱۷۸۹ را بشناسند و از طرف دیگر طبقات متوسطه ملت رجعت بورژین‌ها را امر حقی بدانند. با وجودی که این فرقه به آزادی‌خواهی توصیف شده بود معذالک این حزب هم مثل سلطنت‌طلبان شدید شاه را والا مقام‌تر از ملت می‌شمرد و به این اصل قائل نبود که نمایندگان ملت مثل رژیم انگلستان بتوانند شاه را به انتخاب وزرایی که خود می‌خواهند وادار سازند، بنابراین طرفدار رژیم نمایندگی و مخالف حکومت پارلمانی بودند.

در صف مشروطه‌خواهان علاوه بر چند نفر از مهاجرین سابق مانند دوک دوریشلیو و غیره بسیاری از اعضای مجالس دوره انقلاب و امپراطوری نیز دیده می‌شد مانند روایه کلار وکیل سابق مجلس ۵۰۰ نفری، لنه^۱ عضو هیئت مقننه، بنیامین کنستان^۲ نویسنده فرمان الحاقی در ۱۸۱۵ و جمعی از مأمورین دوره امپراطوری مانند گیزو معلم فاکولته ادبیات پاریس و بونیو^۳ و پاسکیه^۴ و دوبارانت^۵ و حکام قدیمی مانند دکاز منشی مخصوص مادر شاه که بعدها در نزد لویی هیجدهم مقرب شده و وزیر حزب بود. جراید ایشان عبارت بود از کوریه فرانسه^۶، روزنامه دبا بعد از ۱۸۲۴ و مخصوصاً جریده مشروطیت که از تمام جراید آن عصر بیشتر خواننده داشت.

چیزی نگذشت که بین نمایندگان مشروطه‌خواهان در مجلس افتراقی رخ داد، جمعی در رأی به مستقل‌ها نزدیکی جستند و تشکیل مرکز چپ دادند و بعضی دیگر که غالباً با سلطنت‌طلبان شدید همراه بودند تشکیل مراکز راست دادند، روی هم رفته مشروطه‌خواهان و سلطنت‌طلبان شدید در حوزه‌های هیئت انتخاب‌کنندگان که ۹۰۰۰۰ نفر بودند اکثریت داشتند. اما مستقل‌ها اکثریت ملت فرانسه را تشکیل می‌دادند.

لویی هیجدهم: پروگرام مشروطه‌خواهان به طور قطع همان پروگرام لویی هیجدهم بود زیرا این شاه به قول خودش نمی‌خواست «پادشاه دو ملت باشد» و میل داشت «که اولاد یک وطن با هم برادر باشند»، اما در عین حال تمایل زیادی هم به طریقه مشروطه نداشت چنان که در ۱۸۰۰ یکی از خویشاوندانش به او نصیحت کرد که حکومت نمایندگی را به فرانسویان وعده داده و به این وسیله بازگشت خود را آسان سازد. لویی

1. Laine

2. Benjamin Constant

3. Beugnot

4. Pasquier

5. De Barante

6. Courrier Francais

هیجدهم از روی بی‌اعتنایی جواب داد: «تبعید به سیری را به طرز حکومت نمایندگی مثل انگلستان ترجیح می‌دهم» ولی به واسطه هوش فطری و تجربه‌ای که از خاطره‌های ایام گذشته خیلی نزدیک آموخته بود و بالاخره عشق مفرط به راحت‌طلبی سیاست میانه‌روی را از دست نمی‌داد، زیرا در ژوئن ۱۷۹۱ از فرانسه خارج شده ۲۳ سال در تبعید زندگانی می‌کرد، بدین ترتیب که مدت مدیدی سرگردان و در پناهگاه‌های موقتی بود. گاهی در وستفالی^۱، زمانی در ورن^۲، در برونسویک^۳، در میتو^۴ نزد تزار، در ممل^۵ و ورشو نزد پادشاه پروس به سر برده و هیچ وقت از فردای خود اطمینان نداشت. تا بعد از صلح تیلسیت که دولت انگلیس هنوز خرج او را می‌داد در قصر هارتول^۶ وی را پذیرفت، تمام این‌ها در نظر او وقایع دیروز محسوب می‌شد و تجربه وقایع ایام صد روزه او را در این عقیده که اگر وضع حکومت قدیم را بخواهند برقرار سازند ملت فرانسه شورش خواهد کرد راسخ‌تر می‌ساخت. لویی هیجدهم پیر و حریص بود و میل نداشت تاج و تخت باز یافته را که امید به دست آوردن آن را نداشت دوباره از دست بدهد و مایل نبود که در سن شصت سالگی مجدداً خود را به خطر تبعید بیفکند. به قول ژنرال تیولد^۷ «شاه تصمیم قطعی داشت که بقیه عمر سلطنت کند و تمام هوش و احتیاط خود را در حفظ تخت و تاج به کار می‌برد».

کنت دارتوا: برخلاف شاه کنت دارتوا برادر وی کم‌هوش و لجوج بود و سیاست میانه‌روی را قبول نمی‌کرد و از این که او و لافایت تنها دو مردی بودند که بعد از ۱۷۸۹ در عقایدشان تغییری رخ نداده تفاخر می‌نمود. به کلی معتقد به طرز حکومت قدیم و نسبت به انقلاب کینه‌ورز بود. همیشه می‌گفته که «اره کشی را بر پادشاهی مانند سلطان انگلیس ترجیح می‌دهد»، در روز اعلام رسمی فرمان اساسی برای آن که به جهت حفظ قانون اساسی قسم یاد نکند تمارض کرد. تمام اقدامات آزادیخواهانه وی را به خشم می‌آورد و مواقع تمام اقدامات ارتجاعی بود. عمارت مارسان یعنی مقر وی در توپلری مرکز اجتماع تندروها مانند مارتن ویل^۸ سردیر روزنامه بیرق سفید بود که معتقد بودند «شاه دارای

1. Westphalie

2. Veron

3. Brunswik

4. Mittau

5. Memel

6. Hartweel

7. Thiebould

8. Martainville

افکار انقلابی است» و «تمام آزادیخواهان باید محکوم به اعمال شاقه شوند».

کنت دارتوا همواره برادر خود را ملامت و از طرز سلطنت وی شاکی و به قدری این امر را تعقیب نمود که عاقبت لویی هیجدهم پس از چهار سال مقاومت از این کشمکش به ستوه آمده و چون طالب استراحت نیز بود از ۱۸۲۰ به کلی تحت نفوذ برادر خود درآمد، به قسمی که اگر دوره چهار ساله سلطنت وی یعنی از ۱۸۱۶ تا ۱۸۲۰ که نفوذ آزادیخواهان غالب بود استثنا کنند در بیشتر مدت دوره ۱۵ ساله رستوراسیون سلطنت طلبان شدید تسلط داشتند.

طریقه اجرای حکومت، شاه و هیئت دولت: چون قسمت اصلی تاریخ فرانسه را در فاصله بین ۱۸۱۵ و ۱۸۳۰ کشمکش‌های پارلمانی تشکیل می‌دهد بنابراین لازم است ترتیب گردش چرخ‌های حکومتی را که فرمان اساسی (شارت) برقرار نموده بود تحت مطالعه قرار دهیم.

شاه وزرا را به میل شخصی از اعضای مجلسین یا خارج از مجلسین انتخاب می‌کرد، اصولاً می‌توانست وزرا را بدون توجهی به عقاید نمایندگان انتخاب نماید و همین طور هر وقت می‌خواست آنان را وادار به استعفا می‌ساخت. وزرا در حقیقت مانند انگلستان یا مثل امروزه حکومت فرانسه نماینده حزب اکثریت مجلس نبودند، به قول رویر کلار «مأمورین شاه بودند نه مأمورین ملت» عده شش‌گانه وزارتخانه‌ها داخله - عدلیه - مالیه - امور خارجه - جنگ - و بحریه بود، وزرا معمولاً تشکیل شورایی می‌دادند و یکی از آنها سمت ریاست شورا را داشت.

شاه و مجلسین: همه ساله شاه شخصاً با تشریفات لازمه مجلس را افتتاح می‌کرد وکلای مجلس و اعضای مجلس اعیان در روز این جلسه سلطنتی مجتمعاً حاضر بودند. اعضا مجلس اعیان در طرف راست و نمایندگان مجلس سمت چپ شاه قرار می‌گرفتند. در این جلسه با اعضای مجلس اعیان و مجلس نمایندگان یکسان رفتار نمی‌شد زیرا اولی‌ها برگزیدگان شاه و دومی‌ها فقط نماینده ملت بودند. روزنامه مونیتر^۱ روزنامه رسمی آن وقت افتتاح یکی از ادوار اجلاس را در عصر سلطنت شارل دهم این طور شرح می‌دهد:

«مجلس منعقد، اعضای مجلس سنا و وکلا سر برهنه برپا ایستاده بودند، شاه فرمود «آقایان اعضای مجلس اعیان بنشینید» صدر اعظم به نمایندگان مجلس اظهار داشت که: اعلیحضرت همایونی به آنها اجازه نشستن می‌دهند».

شاه یک نطق سلطنتی که در آن پروگرام عمل دوره اجلاس مندرج بود می‌خواند و مجلسین به وسیله یک خطابه‌ای که تفسیر تصدیق‌آمیز نطق شاه بود جواب آن را می‌دادند.

کار مجلس: مجلس نمایندگان رئیس خود را مستقیماً انتخاب نمی‌کرد بلکه فقط صورتی مرکب از پنج نفر از نامزدهای ریاست ترتیب می‌داد و شاه بین آنها هر کس را می‌خواست انتخاب می‌نمود.

لوائح قانونی را وزرا تهیه و از طرف آنها بدون تفاوتی خواه در مجلس اعیان خواه در مجلس نمایندگان پیشنهاد و دفاع می‌شد.

برای مطالعه در این لوائح مجلسین به یک عده شعب تقسیم می‌شدند، هر لایحه پیشنهادی به شعب رجوع می‌گردید و هر شعبه پس از یک مطالعه مقدماتی نماینده یا مأموری معین می‌کرد، از اجتماع این مأمورین کمیسیونی تشکیل می‌یافت که می‌باید در اساس لایحه مطالعه نموده و آن مطالعه به قبول یا رد لایحه منجر می‌شد، کمیسیون برای دفاع از تصمیماتش یک نفر مخبر انتخاب می‌کرد که لایحه را در جلسه عمومی و علنی دفاع نماید. اگر یکی از وکلا یا یکی از اعضای مجلس اعیان می‌خواست در یکی از لوائح اصلاحی بنماید آن اصلاح را باید قبلاً شاه «قبول نموده باشد»، وزرا وقتی رد لایحه را پیش‌بینی می‌کردند برای احتراز از آن لایحه خود را پس می‌گرفتند. مجلس اعیان در قصر لوکزامبورک^۱، عمارت قدیم سنا در دوره امپراطوری و محل فعلی سنا، منعقد و مذاکراتشان مخفی بود. نمایندگان مجلس در قصر بوربن منزل یکی از شاهزادگان که عمارت کنونی مجلس باشد اجتماع می‌کردند و همیشه جلسه مجلس علنی بود. مشاجرات سیاسی غالباً پرشور و قیل و قال می‌شد چنانچه در ژوئن ۱۸۲۰ مشاجره در اطراف قانون انتخابات متجاوز از یک ماه طول کشید و به اسم «جنگ انتخابات» مشهور شد. بی‌نظمی در جلسه اول طوری بود که در مدت چهار ساعت ستانسیلاس دو

ژیراردن^۱ ناطقی که بالای منبر نطق بود نتوانست اولین جمله نطق خود را تمام کند. با وجود شدت مجادله و غوغا لحن مشاجرات همیشه مؤدبانه و غالب نطق‌های مهم مثل امروز فی البداهه ایراد نمی‌شد بلکه قبلاً کاملاً نوشته و در مجلس قرائت می‌گردید و در نتیجه جلسات همیشه یک وضع مهیا شده و حالت قرائتخانه را داشت.

در خارج مجلس چه در پاریس و چه در شهرهای بزرگ مردم نیز با شور فوق‌العاده راجع به لوایح قانونی مهم مباحثه می‌نمودند چنان که در پاریس چندین بار مخصوصاً به مناسبت قانون انتخابات اهالی در مقابل عمارت مجلس در میدان کنکرد^۲ و در خیابان‌ها نمایشات مهم دادند که پلیس و قوای نظامی آنها را به وضع وحشیانه متفرق کردند. چندین مرتبه هم به مناسبت رد شدن لوایحی که سلطنت‌طلبان شدید پیشنهاد کرده بودند مردم چراغانی و آتش‌بازی مفصلی ترتیب داده و به این وسیله شکست سلطنت‌طلبان را اعلام می‌داشتند.

مشاجرات مهمه انتخابات، مطبوعات: دو مسئله به خصوص موجب شور احزاب می‌شد یکی طریق انتخابات وکلا و دیگر مطبوعات راجع به این دو مسئله فرمان اساسی فقط اصول کلی را ذکر کرده، جزئیات عمل به وسیله قوانین مخصوص تنظیم می‌گردید و منافع متضاد احزاب در دفعات متعدد موجب تغییر قوانین مزبوره شد.

قوانین انتخابات: در موضوع انتخابات به طوری که سابقاً اشاره شد فرمان اساسی فقط شرایط انتخاب‌کنندگان و انتخاب‌شوندگان و طول مدت دوره اجلاس و طریقه تجدید اعضای آن را معین نموده بود. اما فرمان مزبور مقرراتی راجع به طریقه دادن رأی مانند امروزه نداشت. آزادیخواهان و سلطنت‌طلبان هر یک طریقه مخصوصی داشتند. طریقه آزادیخواهان اصولاً مبنی بر رأی جمعی بود و طریقه سلطنت‌طلبان مبنی بر رأی ولایتی آزادیخواهان در قانون انتخابات ۱۸۱۷ و سلطنت‌طلبان در قانون انتخابات ۱۸۲۰ طریقه خود را پیش بردند.

قانون انتخابات ۱۸۱۷: به موجب قانون ۱۸۱۷ در هر ایالتی تمام انتخاب‌کنندگان مرکز آن ایالت در مجلسی که مجلس انتخاب ایالتی نامیده می‌شد اجتماع می‌کردند. هر انتخاب‌کننده ذیحق به انتخاب تمام نمایندگان آن ایالت بود، این ترتیب طریقه کنونی

رأی جمعی است که برای انتخاب اعضای انجمن‌های بلدی در ولایات معمول است. اجتماع در مرکز ایالت به منفعت آزادیخواهان که صنعتگران و تجار یعنی سکنه شهر بودند تمام می‌شد. برعکس چون وسایل نقلیه سریع آن وقت وجود نداشت بسیاری از نجبای دهات و مستأجرین آنها یعنی عموماً سلطنت‌طلبان شدید که مجبور به مسافرت طولانی و پرخرجی بودند از شرکت در انتخابات خودداری می‌کردند و برای رأی دادن حاضر نمی‌شدند. به این ترتیب قانون ۱۸۱۷ که تا ۱۸۲۰ اجرا شد همه ساله دسته‌های وکیل جدید آزادیخواه به مجلس وارد می‌کرد چنان که وکلای مستقل‌ها در ۱۸۱۷ بیست و پنج نفر و در ۱۸۱۹ عددشان به ۹۰ رسید.

قانون انتخابات ۱۸۲۰: قانون انتخابات ۱۸۲۰ انتخاب‌کنندگان هر ایالت را به عده ولایتی که در آن ایالت وجود داشت به هیئت‌های متعدد تقسیم می‌کرد و از این هیئت‌های انتخابی ۲۵۸ نماینده خواسته می‌شد. هر یک از رأی‌دهندگان اصولاً به بیش از یک وکیل رأی نمی‌داد، این ترتیب رأی فردی است که معمول به امروزه برای انتخاب نمایندگان مجلس است.

این طریقه رأی دادن به منفعت انتخاب‌کنندگان ولایتی که همان سلطنت‌طلبان شدید بودند تمام می‌شد. به علاوه ترتیب مخصوص دیگری در کار بود که تا ختم دوره رجعت بوربن‌ها باقی ماند و بعد هرگز دیده نشد. به موجب این ترتیب در هر ایالت رأی‌دهندگان که بیش از سایرین مالیات می‌دادند و عده آنها مساوی باریع کلیه انتخاب‌کنندگان بود در کرسی ایالت به صورت یک هیئت ایالتی اجتماع می‌کردند و یک عده وکلای دیگری انتخاب می‌نمودند. این نوع وکلا مجموعاً ۱۷۲ نفر یعنی در هر ایالت دو نفر بودند به قسمی که انتخاب‌کنندگان ثروتمند که جمعاً ۲۱۰۰۰ نفر می‌شدند امتیاز دو مرتبه رأی دادن داشتند و همچنین ممکن بود دو مرتبه به عنوان وکالت در مجلس معرفی شوند از این لحاظ است که قانون انتخابات ۱۸۲۰ را قانون رأی مضاعف^۱ نام نهاده‌اند. از طرف دیگر رئیس هیئت‌های انتخابیه را حکومت معین می‌کرد. اوراق رأی با ملاحظه رئیس نوشته شده و سرگشاده به او داده می‌شد. بنابراین برای حکومت آسان بود که در انتخاب کنندگان اعمال نفوذ کرده و آنها را برای انتخاب طرفداران خود تهدید نماید. مسئله رأی

۱. Lois du double vote

مضاعف به سرعت فتح سلطنت طلبان شدید را تأمین نمود چنان که در ۱۸۲۴ عده وکلای مستقل به هفت نفر تنزل کرد.

در این موقع یک تغییر آخری در ترتیب انتخابات داده شد به این معنی که به وسیله قانون مخصوصی که به قانون مدت هفت ساله موسوم است طول مدت دوره مجلس هفت سال معین گردید و طریقه تجدید خمس نمایندگان در سال موقوف شد و از آن به بعد هم این طریقه دیگر اعمال نگردید (ژوئن ۱۸۲۴).

قوانین مطبوعات: در موضوع مطبوعات فرمان اساسی برای فرانسویان حق انتشار و چاپ کردن عقاید خودشان را به شرطی که مطابق «قانون مطبوعات که تجاوز از این آزادی را محدود می نماید باشد» تضمین کرده بود اما عملاً در قسمت اعظم دوره رجعت بوربن ها آزادی مطبوعات به عنوان جلوگیری از افراط از بین رفته و مطبوعات در کمال دقت مثل دوره امپراطوری سانسور می شد. با این تفاوت که ناپلئون می گفت: «مطبعه قورخانه ای است که فقط باید در دسترس اشخاص مورد اعتماد دولت گذارده شود» ولی در نظر حزب سلطنت طلبان شدید زمان لویی هیجدهم به قول کنت دوسالابری^۱ «بلیه دهشتناک آسمان و تنها عذابی بود که موسی فراموش کرد برای مصریان نازل سازد».

بنابراین در دوره رستوراسیون همان ترتیبات دوره امپراطوری در موضوع مطبوعات محفوظ ماند. به موجب قانون اکتبر ۱۸۱۴ هیچ کس نمی توانست متصدی طبع یا فروش کتاب بشود مگر این که «از طرف شاه مجاز و سوگند هم یاد نموده باشد» هر نوشته اعم از کتاب یا اوراق ساده قبل از چاپ باید سانسور شود مجازات های شدید از قبیل حبس و جریمه های سنگین برای جرائم مطبوعاتی و هر گونه تخلفاتی از مقررات آن معین گردیده بود. مطابق قانون نوامبر ۱۸۱۵ که معروف به قانون اوراق و فریادهای شورش طلبانه است هر کس «اوراقی را که مستقیماً یا غیر مستقیم به واژگون کردن حکومت تأثیر داشته باشد چاپ کند یا به دیوار بچسباند یا توزیع نماید یا بفروشد و یا مباشر طبع آن باشد» به محکمه جنایی جلب و نفی بلد می شد. مجرمین مطبوعاتی به محاکم جنایی جلب می شدند و قضات که ترفیع آنها بسته به نظر دولت بود قانون را با

1. Comte de salabery

تمام قوتش اجرا می نمودند. اگر اوراقی به طبع می رسید که در آن «اسم غاصب را برده» یعنی اشاره به نام ناپلئون داشت مجازات به پنج سال حبس و ۲۰۰۰۰ فرانک جریمه تشدید می گردید. دولت مخصوصاً نسبت به روزنامه‌ها و مجلات سختی نشان می داد. هیچ روزنامه جز با اجازه شاه منتشر نمی شد و این اجازه ممکن بود موقت یا دائماً تعلیق شود. به این معنی که جراید مخالف میل دولت ممکن بود هر آن توقیف یا ممنوع‌الانتشار گردند. در دوره کوتاهی که آزادیخواهان زمامدار بودند این ترتیبات را به وسیله تصویب قانون ۱۸۱۹ (مه و ژوئن) تعدیل کردند. اجازه قبلی و سانسور حذف شد. جنایات و حتی خلاف‌های مطبوعاتی نسبت به مأمورین دولتی رجوع به محکمه مخصوص یعنی هیئت منصفه می شد که عقیده این هیئت تحت نفوذ دولت نبود.

تأسیس جراید به دو شرط آزاد شد یکی اعلام نام صاحب امتیاز و دیگر سپردن وثیقه نقدی. این وثیقه در پاریس بایستی مبلغی باشد که سالیانه ۱۰۰۰۰ فرانک ربع آن بشود که موافق نرخ مباحثه آن روز فرانسه تقریباً یک سرمایه ۱۵۰۰۰۰ فرانکی لازم بود. به علاوه روزنامه بایستی ده سانتیم حق تبر و پنج سانتیم حق پست بدهد. وثیقه نقدی و عوارض دیگر برای منع ایجاد جراید به قیمت ارزان مقرر گردیده بود زیرا آزادیخواهان و سلطنت‌طلبان شدید عقیده داشتند که اگر جراید در دسترس توده مردم باشد خطرناک خواهد بود. یکی از سلطنت‌طلبان شدید موسوم به سن شامان^۱ می گفت جراید ولو این که «بهترین عقاید» را حاوی باشد برای عوام الناس که به نظر او «پست‌ترین طبقات ملت» بودند زیان‌آور می گردد زیرا «لیاقت فهم آن را» ندارند، فروش جراید به شکل تک‌فروشی ممکن نبود و مردم بایستی مشترک شوند و چون دولت هر نمره را ۱۵ سانتیم تبر می زد وجه اشتراک سالیانه تقریباً به ۸۰ فرانک بالغ شده و بنابراین روزنامه در حقیقت یک تجمل واقعی محسوب گشته که فقط متمولین می توانستند از آن بهره‌مند باشند. در ۱۸۲۴ دوازده روزنامه که کثیرالانتشارترین جراید بودند مجموعاً ۵۶۰۰۰ نفر مشترک داشتند. روزنامه مشروطیت^۲ به تنهایی ۱۷۰۰۰ نفر مشترک که آن روز فوق‌العاده به شمار می رفت داشت. قانون ۱۸۱۹ بیش از ده ماه به قوت خود باقی نماند. وقتی سلطنت‌طلبان شدید باز روی کار آمدند بدو سانسور و بعد اجازه قبلی و همچنین حق

تعلیق و توقیف همیشگی روزنامه را اجرا نمودند (مارس ۱۸۲۰) و در فوریه ۱۸۲۲ صلاحیت محاکم جنحه نیز نسبت به جرائم مطبوعاتی دوباره برقرار شد (فوریه ۱۸۲۲). حتی به این هم اکتفا نکرده در ۱۸۲۷ سلطنت‌طلبان طرح قانونی که طرفدارانش آن را «قانون عدالت و عشق» می‌نامیدند پیشنهاد کردند که اگر تصویب می‌شد از بس تحمیلات سنگین و مجازات‌های شدید برای متصدیان مطابع پیش‌بینی کرده بود به کلی مطبعه را در فرانسه از میان می‌برد.

اداره مالیه: در فوق مذکور شد که وزراء حق پیشنهاد لوایح قانونی بدون هیچ فرقی هم به مجلس اعیان و هم به مجلس نمایندگان داشتند، این اختیار در یک مورد به خصوص محدود بود. به موجب ماده ۱۸ فرمان اساسی «قانون مالیات باید بدو در مجلس نمایندگان مطرح شود»، این ترتیب استثنایی نتیجه منطقی اصلی بود که به موجب آن اخذ مالیات باید از طرف کسانی که آن را می‌پردازند یا نمایندگان منتخبه ایشان تصویب شود. در تمام مدت سلطنت مشروطه در زمان اقتدار هر حزبی حسن اداره مالیه عمومی منظور اساسی رجال سیاسی فرانسه بود و به همین جهت در دوره رجعت بوربن‌ها یعنی سنوات بین ۱۸۱۵ و ۱۸۳۰ قواعد اساسی طرز جدید بودجه فرانسه وضع گردید.

در دوره جمهوری به واسطه کشمکش‌ها و اغتشاشات انقلاب و در دوره امپراطوری که به مناسب فطرت استبدادی ناپلئون مالیه را با کمال دقت شخصاً اداره می‌کرد مجالس تقنینیه هرگز مجموع دخل و خرج سالیانه مملکت یعنی آنچه را که در انگلستان و همچنین در فرانسه بعد از رجعت بوربن‌ها در ۱۸۱۴ بودجه می‌نامیدند صحیحاً نمی‌دانستند. تا آن موقع عایدات و مخارج تخمیناً برآورده شده و به‌طور چهار دیواری تصویب می‌شد و بعد دولت به میل خود عمل می‌نمود به این معنی که به وسیله صدور فرامین فصول خرج را اضافه یا کم می‌نمود و منافع عایدی جدیدی را تجسس می‌کرد، مثل خسارات جنگ که از دشمن گرفته و بدون نظارت مجلس خود مصرف می‌کرد.

بودجه بارون لویی: اگر متن فرمان اساسی کاملاً مأخذ عمل قرار می‌گرفت در ترتیب مالی بین دوره رجعت بوربن‌ها و دوره امپراطوری اختلافی یافت نمی‌شد، فرمان اساسی

به این اصل که «هیچ مالیاتی نمی‌تواند برقرار و وصول شود مگر به تصویب مجلسین» قناعت نموده و همچنین این اصل که «مالیات ارضی فقط برای یک سال تصویب می‌شود» از مصدحات فرمان اساسی بود. اما در ۱۸۱۴ و کمی بعد در ۱۸۱۵ برای این که بتوانند از عهده مخارج سنگینی که سقوط دوره امپراطوری در دو نوبت تولید نمود برآیند و مخصوصاً تأدیه خسارات جنگ به متحدین لازم گردید قرضه‌ای تحصیل نمایند وزارت مالیه در آن موقع به بارن لویی سپرده شده بود. این شخص از ۱۸۱۴ تا ۱۸۳۱ پنج مرتبه به این مقام رسید. ابتدا در جزو روحانیون بود و در دوره انقلاب به انگلستان مهاجرت نمود و در آنجا یکی از استادان مشهور علوم مالی گردید به اندازه‌ای که در دوره امپراطوری ناپلئون او را به عنوان مستشار دولتی انتخاب کرد. بارن لویی نیز مانند نکر^۱ در دوره کنت راندو^۲ معتقد بود که تولید اعتماد در مردم شرط اصلی اعتبار دولت است و اعتماد مردم مستلزم آن است که دولت نسبت به تعهدات مالی خود وفادار باشد و یک صداقت و وضوحی را در بیان وضعیت مالی خود نشان بدهد و در همان حال که مجلس را حاضر می‌ساخت هیچ یک از قروض دوره امپراطوری را نکول نکند اعلام نمود که از این به بعد بودجه «عین راستی و حقیقت و شامل تمام منابع عایدات دولتی بوده و هیچ خرجی را مخفی نخواهد نمود» و در تعقیب این بیان به نمایندگان طرحی پیشنهاد کرد که در آن بدو ا کلیه مخارج پیش‌بینی شده برای هر یک از وزارتخانه‌ها معین گشته و بعد تمام عایدات مترقبه را هم معلوم نموده بود. این طرح بودجه عمومی نامیده شده به همان ترتیبی که باژن لویی پیشنهاد نمود در مجلس مطرح و به نام قانون مالیه تصویب گردید. از سال ۱۸۱۹ به این طرف به جای طرح واحد برای بودجه عمومی دو طرح متمایز تهیه می‌شد: یکی طرح بودجه مخارج و دیگر طرح بودجه عایدات که جداگانه به تصویب می‌رسید. گرچه ابتدا سهمیه خرج هر وزارتخانه علیحده معلوم می‌گردید ولی مخارج دولتی اساساً و به‌طور کلی تصویب می‌شد. از سال ۱۸۱۷ (۲۱ مارس) قانون مقرر داشت که بودجه مخارج هر وزارتخانه علیحده تصویب بشود. در ۱۸۲۷ قدم فراتر نهادند به این ترتیب که جمع مخارج هر وزارتخانه به یک عده مواد تقسیم می‌شد و همین‌طور پیش رفتند تا به رأی و تصویب فصل به فصل که قاعده معمول

به امروزه است رسیدند. این ترتیب برای مجلسین تفتیش و نظارت دقیق در مخارج ادارات دولتی را ممکن می ساخت. از طرف دیگر به حکم سابقه تفتیش مخارج انجام شده به وسیله تصدیق مخارج مزبور یعنی ترتیبی که تفریق محاسبات نامیده می شود نیز برقرار و مسئله اعتبارات مصوبه هم در کار بود. در ۱۸۱۸ بر حسب پیشنهاد رویر کلار و ویلل مجلس تصمیم گرفت که در آتی به علاوه بر بودجه هر سال محاسبات سال قبل را هم بر طبق قانون مخصوص تصویب نماید. چون تفتیش محاسبات وزارت جنگ در ۱۸۱۷ معلوم گردانید که از اعتبارات مصوبه تجاوز شده است این اصل به تصویب رسید که هیچ خرجی بدون اجازه مجلس نباید تعهد شود و به عنوان عدم کفایت اعتبارات از اعتبارات مصوبه نمی توان تجاوز نمود مگر به وسیله تصویب اعتبارات اضافی تمام این قواعد که از این به بعد هم به قوت خود باقی ماند و به طوری که ذکر شد از روی یک نقشه کامل و منظمی که قبلاً ترتیب داده باشند صورت نگرفت (فقط این اصل مسلم بود که رشته عایدات و مخارج باید به دست ملت باشد) بلکه متدرجاً و به تناسب لزوم و احتیاج زمان قواعد مزبور برقرار گردید.

حکومت سلطنت طلبان شدید و ترور سفید: سلطنت طلبان از همان ابتدای رجعت بوربن ها در ۱۸۱۴ به کلی خود را مجاز در اقدام به هر امری تصور می کردند و به طوری که سابقاً اشاره شد در ظرف چند ماه پی در پی خط‌هایی کردند که به دست خود وسایل رجعت ناپلئون را از جزیره الب آماده ساختند.

واقعۀ ناگهانی بازگشت ناپلئون که سه ماه طول کشید به طوری بوربن ها و طرفداران آنان را پریشان خاطر ساخت و این اندیشه که ممکن است تاج و تختی را که با آن همه رنج تازه به دست آورده اند برای همیشه از کف داده باشند چنان آنها را به غضب آورده بود که گویی دیوانه شده اند، بنابراین وقتی که در ۱۸۱۵ مراجعت نمودند تشنه انتقام و به وسیله یکی از نمایندگان خود «آهن، جلاد و شکنجه» می خواستند.

این جنون انتقام در جنوب به ترور سفید یعنی قتل عام طرفداران بناپارت و کشتارهایی که بدون باز پرس سلطنت طلبان مرتکب می شدند منجر گردید چنان که در مارسیل صد سرباز و متجاوز از ۲۰۰ نفر از سکنه را سلطنت طلبان هلاک ساختند (۲۵-۲۶)

ژوئن) در مَن پلِه^۱ و اوزس^۲ هم نظایر آن اتفاق افتاد و در آوینیون^۳ مارشال برون^۴ در یکی از اتاق‌های مهمانخانه مخفی شده بود و قاتلین برای دستگیری او از پشت بام‌ها گذشته و پس از دست یافتن به او تیربارانش کردند (۲ اوت). در تولوز^۵ ژنرال رامل^۶ را که تقصیر او اقدام به حفظ انتظام بود با سببیت و حشیانه‌ای به قتل رسانیدند (۱۵ اوت) در نیم^۷ صد و سی نفر کشته شد و در ولایت گارد^۸ اغتشاشات خونین متجاوز از دو ماه دوام یافت. عاقبت برای خاتمه دادن به این کشتارها حاکم محل مجبور شد از قشون اتریش تقاضا کند که ولایت مزبور را اشغال نمایند.

اعداد بدویر^۹ و نی^{۱۰}: با هرج و مرج و انتقام عامه انتقام‌های رسمی و قتل‌های قانونی نیز توأم می‌گردید. در اعلامیه‌ای که از کامبره^{۱۱} منتشر و تالیران آن را انشا نمود (۲۸ ژوئیه) لویی هیجدهم که از عقب افواج ولینگتن وارد می‌شد «عفو فرانسویان گمراه» را وعده داده اما اضافه کرده بود که «خون اولاد من با کنکاش خائنانه ریخته شده است که تاریخ عالم نظیر این خیانت را نشان نمی‌دهد» (تصور می‌کردند که بازگشت ناپلئون از جزیره الب در نتیجه توطئه بوده است)، بنابراین بر من لازم است که محرکین و عاملین این اسباب چینی مخوف را از عفو مزبور استثناء کنم این اشخاص به موجب قوانین مصوبه مجلسین که فوراً تشکیل خواهم داد تسلیم انتقام خواهند شد اما برای مجازات اشخاص مزبور دعوت مجلسین را منتظر نشدند و به واسطه فشار سلطنت‌طلبان و متحدین که برای شرکاء جرم ناپلئون مجازات‌های عبرت‌آوری را مطالبه می‌کردند فوشه^{۱۲} رئیس نظمیۀ مأمور شد که صورتی از مقصرین ترتیب دهد، نوزده ژنرال در آن صورت نوشته شده که اغلب موفق به فرار گشتند مگر بدویر و چند نفر دیگر که توقیف و پس از محاکمه در دیوان حزب تیرباران شدند. به همنی نحو دو برادر فوشه^{۱۳} نام را که ژنرال بودند به عنوان

1. Montpellier

2. Uzes

3. Avignon

4. Marechal Brune

5. Toulouse

6. Ramle

7. Nime

8. Gard

9. Bedouyer

10. Ney

11. Cambrai

12. Fouché

13. Faucher

قصد طغیان فرضی مقصر اعلام کرده و تیرباران نمودند. معروف‌ترین این فداییان مارشال نی بود، مشارالیه صلاحیت محکمه نظامی را رد کرده و در مجلس اعیان که عضویت آن را داشت و امیدوار به گذشت و اغماض اعضای آن بود تحت محاکمه در آمد ولی فقط دوک دوبروگلی یکی از قضات جرأت نمود که او را بی تقصیر اعلام کند. در ۷ دسامبر سه ساعت بعد از نصف شب نی محکوم و سه ساعت قبل از ظهر همان روز اعدام شد. این انتقام‌ها که به «اقدامات مرمت آمیز» توصیف می‌شد بعدها به وسیله مداخله مجلس نمایندگان تکمیل گردید. مجلس مزبور علاوه بر اشخاصی را که فوشه تحت مراقبت پلیس گذارده بود تمام «قتله شاه» یعنی اعضا کنوانسیون را که رأی به قتل لویی شانزدهم داده بودند محکوم به مجازات نفی بلد ابدی نمود (۶ ژوئیه ۱۸۱۶).

دوک دوریشلیو: مقاومت متین دوک دوریشلیور رئیس الوزراء اقدامات شدیدتری را که مجلسین در نظر داشتند تعدیل کرد. مشارالیه نواده یکی از درباریان قدیمی لویی پانزدهم و از مهاجرین سال ۱۷۸۹ بود که بعد از مهاجرت وارد خدمت دولت روس شده و حکومت ادسا^۱ به وی محول گشت و در حقیقت موجد واقعی روسیه جنوبی است و از این جهت مورد محبت تقدیرآمیز آلکساندر امپراطور روس گردید. ریشلیو مردی قوی القلب و باهوش بود و غرض و جاه‌طلبی نداشت چنان که وزارت را از روی احساس وطن پرستانه و به این خیال که شاید بتواند در جریان مذاکرات انعقاد عهدنامه دوم پاریس از احساسات محبت آمیز تزار روس نسبت به خود به منفعت فرانسه استفاده نماید قبول نمود. با این که شخصاً در موقع انقلاب کبیر بسیار صدمه دیده بود معذک در کینه‌های شدید سلطنت‌طلبان سهیم نشده و حتی آنان را مذمت هم می‌نمود و روش معتدلانه را لازم می‌شمرد.

مجلس نایاب و قوانین استثنایی: مجلس تقریباً از سلطنت‌طلبان خالص ترکیب یافته بود زیرا انتخابات در حقیقت در جریان ترور سفید واقع شد و رأی دهندگان آزادیخواه در بسیاری از نقاط از ترس و در جنوب به واسطه مداخله مستقیم سلطنت‌طلبان که گاهی منجر به قتل هم می‌شد در انتخابات شرکت نمودند. موقعی که لویی هیجدهم از ترکیب مجلس اطلاع یافت گفت: «چنین مجلسی نایاب است» و این لقب برای این مجلس باقی

ماند. مجلس در ضمن خطابه پروگرامی را که سابقاً به رئوس مسائل آن اشاره شد به شاه پیشنهاد نمود، به علاوه تقاضا داشت که اقدامات تسدید برای «جلوگیری از تمایلات فوق‌العاده به آزادی و ختم دوره اغتشاش که نتیجه همان تمایلات می‌دانست» به عمل آورد بنابراین ریشلیو ناچار شد چندین قانون استثنایی به مجلس پیشنهاد و به تصویب برساند. قانون اولی تأمین آزادی شخصی را تعلیق کرد (۱۳ کتبر ۱۸۱۵)، قانون دوم راجع به فریادهای شورش طلبانه بود که وکلا تقاضا داشتند مجازاتش اعدام باشد ولی به نفی بلد اکتفا شد. فریاد «پست باد بوربن‌ها» و یا عمل ساده افراشتن بیرق سه رنگ نیز همین مجازات را داشت و فریاد «زننده باد امپراطور» مجازاتش پنج سال حبس مقرر گردید (۱۱ نوامبر ۱۸۱۵). برای اجرای این قوانین مجلس محاکم استثنایی به اسم محاکم پروتال^۱ تأسیس کرد، این اسم از رژیم قدیم مأخوذ بود که شغل مستنطق به یک نفر پرو^۲ یا سر کرده سپرده می‌شد که از بین صاحب منصبانی که لااقل درجه سرهنگی داشتند انتخاب می‌کردند. محاکم مزبور درباره تمام خلاف‌ها و جنایات سیاسی از قبیل اقدام به طغیان و نطق و فریادهای شورش طلبانه حکم صادر می‌کرد. حکم این محاکم قطعی و قابل تمیز و حتی عفو شاهانه هم نبود، مگر آن که خود قضات عفو شاه را برای «محکوم توصیه کنند». احکام این محاکم در ظرف ۲۴ ساعت اجرا می‌شد، این ترتیب ترور سفید قانونی بود که مدت دو سال یعنی از آخر سال ۱۸۱۵ تا ۱۸۱۸ باقی ماند. محاکم پروتال بالغ بر ۷۰۰ قضیه سیاسی را رسیدگی کرده و چندین هزار نفر را به اعمال شاقه و به نفی بلد و عده کثیری را محکوم به اعدام نمود. به قوانین استثنایی حتی اثر قهقهه‌رایی هم داده شد چنان که عده‌ای از دهقان‌ها و نفرات گارد ملی تسلیم ماشین قتاله گیوتین شدند. تقصیر این بیچاره‌ها این بود که پس از جنگ واترلو و حتی قبل از مراجعت شاه به فرانسه بر حسب وظیفه قانونی که داشتند جمعی از سلطنت‌طلبان را که بیرق سفید افراشته بودند خلع سلاح یا متفرق نمودند. این اقدامات و تعصب مجلس که کنت دارتوار کاملاً خشنود می‌ساخت باعث تزلزل خاطر سلاطین خارجه گردید زیرا از جنبش جدید ملت خشمناک فرانسه بیم داشتند چنان که بدو آزار روس و بعد ولینگتن به نام «آرامش اروپا» توجه لویی هیجدهم را به خطر جلب کردند. اگر چه شاه نظر به سیاست اعتدالی و طبع

سلیمی که داشت به ختم اوضاع تقاص جویی متمایل بود چنان که روزی در ضمن مذاکره راجع به سلطنت‌طلبان خالص گفته «اگر این آقایان آزادی کاملی داشته باشند حتی برای خالص کردن من مرا هم پاک خواهند کرد» ولی به پاره ملاحظات از اقدام خودداری می‌کرد تا این که موانع متصوره به وسیله دکاز^۱ رئیس نظمیه و مقرب درگاه او مرتفع گردید و در ۵ سپتامبر ۱۸۱۶ انحلال مجلس نایاب را اعلام کرد.

حکومت اعتدالیون دکاز: انتخابات جدید اکثریت را نصیب مشروطه‌طلبان و آزادیخواهان نمود و تا سال ۱۸۲۰ همه ساله در ضمن تجدید خمس اعضا در مجلس عده آزادیخواهان و مستقل‌ها افزوده می‌شد. این دوره چهار ساله یک دوره آرامش و تشکیلات و آزادی نسبی بود. وزیر نافذ این دوره دکاز است که با آداب مطبوع و لطافت ذوق و حسن محاوره‌ای که داشت دل شاه را ربوده بود به طوری که شاه نمی‌توانست از او بگذرد و او را «فرزند خویش» می‌نامید. با این که این شخص طبعاً مستبد و اقتدار طلب بود معه‌ذا خوب احساس کرد که برای فرانسوی‌ها بعضی آزادی‌های لازم است، عقیده او این بود که باید به تدریج آزادی‌های مزبور را داد و سعی کرد که تمام فرانسوی‌ها به یکدیگر نزدیک باشند به این ترتیب که ملت به وسیله فرمان اساسی به طرف شاه جلب شود و شاه هم درباریان و سلطنت‌طلبان را به پیروی فرمان اساسی ترغیب نماید. وقایع عمده دوره حکومت سلطنت‌طلبان اعتدالی از بین رفتن تدریجی قوانین استثنایی و تصویب سه فقره قانون راجع به نظام و انتخابات و مطبوعات بود که در فرمان اساسی هم پیش‌بینی شده و متمم آن محسوب می‌گردید.

قانون گووین سنت سیر^۲: نخست قانون انتخابات (فوریه ۱۸۱۷) و بعد قوانین مطبوعاتی که گیزودوک دبروگلی و رویر کلار تهیه کرده بودند تصویب گردید (۲۶ مه تا ۱۰ ژوئن ۱۸۱۹). قانون نظام را مارشال گووین سنت سیر وزیر جنگ بنابر مقتضیات ذیل تهیه نمود. بعد از جنگ واترلو متحدین انحلال قشون امپراطوری سابق را تقاضا کردند، پس از آن در فرانسه قوه مسلح دیگری غیر از گارد شاهی و چند فوج ایالتی و گارد ملی وجود نداشت. موقعی که دوک دوریشلیو برای تقاضای عقب نشینی قشون اشغالی متحدین از خاک فرانسه به اکس لاشاپل رفت لازم بود شاه قشونی داشته باشد لذا قانون

1. Decazes

2. Gouvion Saint Cyr

گووین سنت سیر در دوم مارس ۱۸۱۸ تصویب شد و اساس مقررات آن تا ۱۸۶۸ به قوت خود باقی ماند. قانون مزبور برای آن که فرانسه بتواند مقام خویش را بین دول معظمه حفظ کند یک قشون ۲۴۰۰۰۰ نفری در مواقع صلح تشکیل می داد. این قانون طریقه سربازگیری و طرز ترفیع صاحب منصبان را معین ساخت. اخذ نفقات اصولاً به طریقه داوطلبانه مقرر گردید ولی برای تکمیل عده طرز سربازگیری از روی قرعه با اختیار معرفی قائم مقام مثل زمان کنسولا در قانون مقرر گردید و به این ترتیب بدون این که تصریح نمایند طرز سربازگیری با قرعه را که فرانسویان از آن نفرت داشتند و به موجب فرمان اساسی نسخ آن مقرر شده بود دوباره برقرار ساختند. سربازگیری قرعه بایستی سالیانه ۴۰۰۰۰ نفر قشون که ۶ سال در خدمت تحت السلاح و شش سال هم به نام احتیاط برای مواقع جنگ به فرمان وزیر جنگ باشند تهیه نماید ولی در ۱۸۲۴ موضوع شش سال خدمت احتیاط موقوف و مدت خدمت تحت السلاح به هشت سال ترقی یافت و اخذ نفقات سالیانه هم به ۶۰۰۰۰ بالغ گردید. قواعد اساسی ترفیع در قشون از این قرار بود: هیچ کس به درجه صاحب منصبی نمی رسید مگر این که از یکی از مدارس مخصوص نظام فارغ التحصیل شده و یا لااقل دو سال به عنوان صاحب منصب جز خدمت کرده باشد، دو ثلث از ترفیعات بایستی از روی قدمت خدمت داده شود. از طرف دیگر قانون شرایط لازمه را برای ارتقا از درجه ای به درجه بالاتر پیش بینی کرده بود. چون مقررات راجع به ترفیع صاحب منصبان قهراً خاتمه به وضع افتضاح آور انتخاب مهاجرین به سمت صاحب منصبی می داد سلطنت طلبان از این قانون به خشم آمدند زیرا می خواستند انتخاب صاحب منصبان کماکان به اراده مطلق شاه باشد تا مقامات صاحب منصبی منحصرأ برای طبقه نجبا باقی بماند.

توقیات مستقل ها: غضب سلطنت طلبان از نتایج حاصله از قانون انتخابات کمتر از غضب آنها در موضوع قانون نظام نبود.

به علاوه اثرات این قوانین حتی جماعتی از سلطنت طلبان مشروطه را هم هراسان گردانید زیرا عده نمایندگان مستقل در مجلس دائماً افزوده می شد چنان که در ۱۸۱۷ عده آنها ۲۵ و در ۱۸۱۸ (۴۰) و در ۱۸۱۹ به ۹۰ نفر بالغ گردید. در اواخر سال ۱۸۱۸ به واسطه انتخاب شدن لافایت ریشلیو خواست در قانون انتخاب تغییراتی بدهد و چون نتوانست

دکاز و اکثریت هم مسلکان خود را با خود هم عقیده سازد از کار کناره کرده و با این که ثروتمند نبود از قبول حقوق تفاعدی که مجلس به عنوان پاداش ملی برای او تصویب کرده بود امتناع ورزید. در ۱۸۱۹ آبه گرگوار^۱ که در ۱۷۹۲ وکیل کنوانسیون و اول کسی بود که پیشنهاد الغاء سلطنت و محاکمه لویی شانزدهم را داد انتخاب شد. این انتخاب به منزله توهینی به شاه تلقی گردید لذا دکاز که بعد از کناره گیری دوک دوریشلیو زمامدار واقعی بود طرح جدیدی برای اصلاح قانون انتخابات تهیه دید لیکن حادثه‌ای اتفاق افتاد که موجب سقوط او و مانع اجرای این نیت گردید.

قتل دوک دوبری: امید دوام سلطنت سلسله بوربن به شخص دوک دوبری پسر کنت دارتوا بود که نامزد سلطنت به شمار می آمد. در یکی از اعیاد مذهبی روز یکشنبه ۲۳ فوریه ۱۸۲۰ دوک دوبری که در اوپرا حضور داشت در موقعی که با دوشس عیالش می خواستند به کالسکه سوار شوند بغت یکدی از عابرین تیغه آهنین طولی به طرف راست سینه وی فرو برد و دوک در ساعت ۵ بعد از نصف شب در یکی از تالارهای اوپرا جان داد و تا آخرین دقایق عمرش عفو قاتل خویش لوول^۲ سراج را تقاضا می نمود. این شخص یکی از متعصبین بود که برای انقطاع نسل بوربن مرتکب این قتل گردید ولی چند ماه بعد دوشس دوبری پسری آورد که ابتدا موسوم به دوک دوبردو^۳ و بعدها ملقب به کنت دوشامبر^۴ شد (۲۹ سپتامبر ۱۸۲۰).

تجدید زمامداری سلطنت طلبان شدید: جنایت لوول موجب تجدید زمامداری سلطنت طلبان گردید که در همه جا می گفتند «دشته‌ای که به سینه دوک دوبری فرو رفت کار آزادیخواهان است» چنان که یکی از سلطنت طلبان در فردای وقوع جنایت در مجلس پیشنهاد کرد که دکاز به عنوان شریک جرم محاکمه شود حتی کنت دارتوا از لویی هیجدهم انفصال این وزیر را با اصرار و التماس تقاضا نمود. شاه تقاضای وی را رد کرده اظهار داشت «سیاستش سیاست من است» اما دکاز به صرافت طبع استعفای خود را تقدیم و لویی هیجدهم بالاخره تسلیم حوادث شده استعفای دکاز را قبول و او را به سفارت لندن مأمور کرد. تا آخر سال ۱۸۲۴ یعنی در مدت چهار سال آخری سلطنت لویی

1. Abbe Gregoire

2. Louvel

3. Due de Bordeau

4. Comte de Chambord

هیجدهم جانشینان دکاز یعنی ریشلیو و بعد ویل تنها هم خود را به القاء اعمال آزادیخواهانه چهار سال قبل یعنی قانون انتخابات و قانون مطبوعات مصروف داشتند. ریشلیو که بلافاصله جانشین دکاز شد بدو قانون مطبوعات را تغییر داده و سانسور را برقرار نمود (۳۱ مارس ۱۸۲۰). بعد قانون اخیر بی سروصدا تصویب نشد زیرا در پاریس مردم شروع به پاره‌ای هیجان‌ها کردند و در مجلس نمایندگان هم مشاجره راجع به قانون انتخابات یک ماه طول کشید، عاقبت موضوع رأی مضاعف طرف حمله رویر کلار نماینده دکترین‌ها و ژنرال فوی و مانوئل نماینده مستقل‌ها واقع و فقط به اکثریت پنج رأی تصویب گردید. قانونی که به موجب آن حق انتخاب دو‌خمس نمایندگان یعنی ۱۷۲ نفر از ۴۳۰ نفر را به ۲۱۰۰۰ هزار ملاکین عمده می‌داد نتایجی را که واضعین آن انتظار داشتند بخشید زیرا در مدت سه سال تقریباً تمام آزادیخواهان از مجلس برکنار شدند. ریشلیو مایل نبود دامنه ارتجاع بیش از این توسعه یابد اما سلطنت‌طلبان و رئیس آنها کنت دارتوا با وی هم عقیده نبودند بنابراین ریشلیو که سلطنت‌طلبان فرسوده‌اش ساخته و دیگر قوه پشتیبانی در شاه که مریض و روز به روز بر ضعف اراده‌اش افزوده می‌شد برای خود نمی‌دید استعفا داد (۱۲ دسامبر ۱۸۲۱).

ویل: مقام ریشلیو به یکی از رؤسای سلطنت‌طلبان موسوم به کنت ویل حاکم و وکیل سابق تولوز داده شد. ویل هفت سال (از ۱۴ دسامبر ۱۸۲۱ تا ۴ ژانویه ۱۸۲۸) وزیر و مدت‌ها مرد سیاسی درجه اول به شمار می‌رفت. ظرافت طبع و ملایمت او بر علو فکرش می‌چربید، از تمام همکاران حزبی خود والا مقام‌تر بود ولی نتوانست بر آنها مسلط شود، با این که می‌دانست نظریات سلطنت‌طلبان تا چه اندازه خطرناک است معذلتاً فقط به مقاومت‌های بیهوده اکتفا کرده و در عین مخالفت پیروی آنان را می‌نمود. ویل بی‌درنگ دو قانون بر ضد مطبوعات گذراند: اولی مربوط به ارجاع جرائم مطبوعاتی به محاکم جنحه بود (۶ فوریه ۱۸۲۲)، قانون دوم جرم جدیدی به نام جرم تمایل پیش‌بینی و به موجب آن هر جریده که از سلسله مقالات آن رایحه انقلابی استشمام می‌شد محکوم به توقیف بلکه الغاء کامل می‌گردید. به قول رویر کلار به این ترتیب دولت «کسی را که به عنوان مقصر نمی‌توانست تعقیب نماید به بهانه خطرناک بودن ممکن می‌شد صدمه بزند».

توطئه‌ها: این دوره ارتجاع درست با یک دوره تبلیغات مذهبی که با کمال فعالیت پیشرفت می‌کرد مقارن شد. مدارس دولتی که بر طبق قانون انحصار تعلیمات تنها مراکز تعلیمات متوسطه بود به کشیش‌ها سپرده شد، تأسیس مجامع شاربونری نیز در این دوره بود و مجامع مزبوره در سومور^۱ (دسامبر ۱۸۲۱)، در بلفور^۲ (ژانویه ۱۸۲۲)، در توآر^۳ (فوریه ۱۸۲۲) به دست ژنرال برتن^۴ و در نانت و نقاط دیگر تشکیل گردید و چندین توطئه نظامی که مقصودشان واژگون کردن بوربن‌ها بود تأسیس یافت. تمام تشکیلات مزبور کشف و عملیات آنها خنثی ماند، جمع کثیری از اعضا من جمله چهار نفر وکیل باشی قشون ساخلوی روشل محکوم به اعدام شدند.

جنگ اسپانیا، حادثه مانوئل: با این که ویل در سیاست مملکتی خیلی به صرفه‌جویی عقیده‌مند و از این رو با جنگ موافق نبود و از مخارج آن هراس داشت اما سلطنت‌طلبان بر خلاف عقیده وی فرانسه را در خارجه پاسبان اتحاد مقدس جلوه می‌دادند. به طوری که ذکر شد منت مورانسی وزیر امور خارجه و شاتوبریان جانشین وی در کنگره ورن^۵ مأموریت برقراری سلطنت استبدادی را در اسپانیا برای قشون لویی هیجدهم گرفتند (دسامبر ۱۸۲۲) در مجلس نمایندگان به مناسبت طرح لایحه قانونی راجع به تحصیل اجازه صد میلیون قرضه برای مخارج این قشون کشی مشاجرات شدیدی تولید و قریب یک هفته دوام یافت.

مانوئل از جمله کسانی بود که در مجلس به این لایحه قانونی حمله کرد و خاطر نشان ساخت که مداخله در اسپانیا برای بازگرداندن فردیناند به سلطنت موجب بروز همان طغیان وطن پرستانه خواهد شد که در ۱۷۹۲ مداخله خارجیان در فرانسه ایجاد نمود. سلطنت‌طلبان با کمال تشدد کلام او را قطع کرده و به طرفداری قتله لویی شانزدهم متهمش ساخته از شنیدن هر توضیحی ابا نمودند و به اخراج او از جلسه رأی دادند. وقتی مانوئل خواست به جای خود بنشیند و کلاه برای بیرون کردن وی یک دسته از گارد ملی را احضار کردند و چون سربازها از تعرض به مانوئل امتناع ورزیدند و کلاه از قوای امنیه استمداد نمودند. امنیه‌ها مانوئل را دستگیر کرده از صندلی پایین کشیدند، شصت نفر از

1. Saumur

2. Belfort

3. Thouars

4. Berton

وکلا دست چپ برای اعتراض به این اقدام از مجلس خارج شدند و دیگر در آن دوره اجلاس به حضور نیافتند (۲۶ فوریه ۲ مارس ۱۸۲۳).

مجلس باز یافته: پیشرفت سهل دوک دانگولم در اسپانیا موجب تشویق سلطنت طلبان گردید و در صدد بر آمدند که به داخله اسپانیا قشونی اعزام نمایند. برای این کار ویللیس احتیاج به مجلسی داشت که کاملاً در تحت اختیار وی باشد لذا مجلس را منحل ساخت (۲۴ دسامبر ۱۸۲۳) و به انتخابات جدید اقدام کرد و به مأمورین دولتی با تهدید به انفصال دستور داده شد که مردم را مجبور سازند به نامزدهای طرف میل دولت رأی دهند. یک قسمت از مالیات آزادیخواهان را تخفیف دادند برای این که دیگر میزان مالیات آنها به حد نصاب مالیاتی برای انتخاب کردن و انتخاب شدن نرسد در سایه این اقدامات از ۴۳۰ وکیل فقط پانزده نفر آزادیخواه انتخاب شد. می گویند لویی هیجدهم گفته بوده است «مجلس نایاب باز یافته شد». در این مجلس ویللیس بی درنگ قانون معروف به دوره هفت ساله را که به موجب آن تجدید سالیانه یک قسمت از اعضا موقوف گردید از تصویب گذراند (۱۶ ژوئن ۱۸۲۴) و به این وسیله دولت موفق شد از افکار تازه ای که در انتخابات سالیانه بروز می کرد و طبعاً در وکلا تغییر عقیده می داد جلوگیری نموده و مجلسی را که کاملاً موافق میل خود تهیه دیده بود بدون تغییر نگاه دارد. لویی هیجدهم کمی بعد درگذشت (۱۶ سپتامبر ۱۸۲۴).

شارل دهم: کنت دارتوا ملقب به شارل دهم و جانشین لویی هیجدهم گردید. شارل شصت و هشت سال داشت و قائد مهاجرین در دوره انقلاب بود بنابراین با پادشاه شدن او می توان گفت که احزاب مذهبی و ارتجاعی به سلطنت رسیدند. یکی از مساعی اولیه شاه جدید این بود که برای پسرش دوک دانگولم عنوان قدیمی دوفن^۱ را (عنوان ولیعهدهای فرانسه در دوره بوربن ها) برقرار نماید و به شش نفر از اشراف مستخدمین خاص دوفن عنوان منن^۲ یا اشراف مانن^۳ را بدهد و در مقابل ۲۵۰ ژنرال دوره امپراطوری را متقاعد نمود.

مسئله هزار میلیون مهاجرین: از طرف دیگر ویللیس که مقام ریاست وزراء را داشت ابقا

1. Dauphin

2. Menen

3. Gentilhomme de la Manche

شده و بدون فوت وقت دو لایحه قانونی به مجلس پیشنهاد کرد یکی مربوط به تأدیه خسارتی به مهاجرین و دیگر تشدید مجازات بی احترامی به اشیاء مقدسه. طرح‌های مزبور پس از مشاجرات شدید از تصویب گذشت (مارس و آوریل ۱۸۵۲). اولی که اساسش در رجعت اول بوربن‌ها تصویب شده بود (دسامبر ۱۸۱۴) برای تمام مالکینی که املاکشان در جریان انقلاب ضبط و فروخته شده تأدیه خسارتی را معادل بیست برابر عایدات آن املاک در سال ۱۷۹۰ تأمین می‌کرد. مبلغ لازم برای این کار به هزار میلیون تخمین و از این جا است که اصطلاح هزار میلیون مهاجرین متداول شده است لیکن در عمل میزان خسارت به ۶۲۵ میلیون بالغ شد. این اقدام هم مهاجرین و هم خریداران اموال ملی را که دیگر بیم مطالبه مالکین را نداشتند خشنود گرداند اما توده عظیم ملت فرانسه را به خشم آورد.

قانون اشیاء مقدسه: قانون اشیاء مقدسه مجازات اعمال شاقه ابدی را برای کسی که ظروف مقدس کلیسا را دزدیده باشد برقرار کرد و برای همین جرم در صورتی که دزدی مزبور شب و مسلحانه و با شکستن در و پنجره و حمله به طرف اشخاص صورت گرفته و یا نسبت به اشیاء مقدسه علناً توهین شود مجازات اعدام مقرر شد. خیلی به ندرت احتمال می‌رفت که مجموع کیفیات قانونی برای محکومیت در این موضوع مجتمع شود و اگر چه عملاً این قانون هرگز اجرا نگردید ولی موجب حیرت عامه شد و مردم من جمله رویرکلار و شاتو بریان می‌گفتند که «این قانون موهن بشریت است بدون آن که مذهب را صیانت نماید».

حق ارشدیت: دو لایحه قانونی دیگر که یکی حق ارشدیت را تا اندازه‌ای برقرار می‌کرد و دیگری که مربوط به مطبوعات بود مانند سایر قوانین باعث تولید هیجان گردید. قانون حق ارشدیت مقرر می‌داشت که هرگاه پدر خانواده که بیش از ۳۰۰ فرانک مالیات ارضی می‌دهد بدون وصیت نامه فوت کند ارشد اولاد او بیش از سهمیه شرعی خود ارث خواهد برد، میزان زائد عبارت از حصه‌ای بوده است که پدر همیشه در مصرف آن اختیار داشته، به این قانون جز معدودی از خانواده‌ها یعنی تقریباً ۸۰۰۰۰ در شش میلیون خانواده علاقمند نبودند معذالک موجب هیجان افکار عامه شد زیرا قانون مزبور به اصل مساوات که از فتوحات دوره انقلاب و فرانسویان بی‌نهایت به آن علاقه‌مند

بودند لطمه وارد می ساخت و به این جهت وقتی مجلس سنا که بسیاری از رجال دوره انقلاب و امپراطوری در آن عضویت داشتند طرح مزبور را نپذیرفت، عامه مردم به وسیله جشن و چراغانی اظهار شادی کردند (مه ۱۸۲۶).

قانون مطبوعات: طرز رفتار مجلس سنا نسبت به لایحه قانونی سابق ویلر را مجبور کرد لایحه قانونی مطبوعات را هم پس بگیرد. این لایحه را طرفدارانش قانون «عدالت و عشق» نامیدند و شاتوبریان که با ویلر نتوانست همکاری کند و شغل وزارت خارجه را رها کرده داخل صف مخالفین شده بود آن را «قانون مخرب علوم» نامید، بیان مختصری از این لایحه به خوبی روح آن را می نمایاند.

برای هر ورقه چاپ شده ولو این که رفته دعوت باشد یک فرانک باید پرداخته شود. معذک مجلس نمایندگان آن را پذیرفت اما نمایندگان دست چپ و مخصوصاً رویه کلار و جمعی از وکلای دست راست که مانند شاتوبریان به جهات شخصی با ویلر مخالف شده و «حزب منافقین» را تشکیل داده بودند شدیداً با لایحه مزبور مخالفت کردند، این اقدام اولین آزمایش برای ائتلاف احزاب مخالف بود که بالنتیجه باعث سقوط کابینه ویلر گردید.

انحلال گارد ملی: همان نمایانتهی را که مردم در تعقیب رد لایحه قانون حق ارشدیت دادند پس از استرداد لایحه قانون مطبوعات تجدید نمودند. چند روز بعد از آن هنگامی که شارل دهم قشون را سان می دید گارد ملی در ضمن هلهله نسبت به او فریاد زدند «پست باد وزراء»، «پست باد ویلر» ویلر شب همان روز برخلاف عقیده عده ای از وزراء و حتی علی رغم نظر شاه با اصرار زیاد فرمان انحلال گارد ملی را از شاه گرفت (۲۹ آوریل ۱۸۲۷). این اقدام طبقه متوسطه را سخت ناراضی ساخت و نسبت به شاه که تا آن موقع علاقمند به وی بودند دلسرد نمود.

سقوط ویلر: مخاصمه افکار عمومی و مخالفت دسته نمایندگان مخالف که هر روز بر عده شان افزوده می شد قهراً بایستی ویلر را به یک سیاست معتدلی متمایل می ساخت اما بالعکس ویلر می خواست هر مخالفتی را با تمام قوی خرد کند، برای آن که از اکثریت مجلس اعیان نسبت به خود اطمینان داشته باشد از شاه برای انتخاب یک «هیئت» هفتاد و شش نفره جهت عضویت مجلس مزبور تحصیل اجازه کرد و از طرف دیگر مجلس

نمایندگان را منحل ساخت (۶ نوامبر ۱۸۲۷). اما رقبای او قبلاً تشکیلات خود را داده ابتدا برای پیش‌بینی زد و خورد انتخاباتی آزادیخواهان جمعیت مخصوصی به نام «خود را یاری کن خدا تو را یاری خواهد کرد» در تحت ریاست گیزو تشکیل دادند و بعد با رؤسای حزب دست راست خصوصاً شاتوبریان به جهت دفاع از آزادی مطبوعات جمعیت دیگری به وجود آوردند و بالاخره هر دو دسته متعهد شدند که متفقاً بر له مخالفین ویلل رأی بدهند با وجود تمام فشارها هیئت ائتلاف مزبور ۲۵۰ وکیل مخالف انتخاب کرد که ۱۸۰ نفر آن آزادیخواه و ۷۰ نفر سلطنت طلب بودند. در مقابل دولت موفق شد ۱۷۰ وکیل از طرفداران خود انتخاب نماید. تشکیلات مخالفین چنان محکم بود که پیروانه^۱ وزیر داخله موفق نشد انتخاب شود برعکس رویر کلار در هفت حوزه انتخابیه معین گردید (۲۴ نوامبر ۱۸۲۷) و با این ترتیب ویلل مجبور به استعفا شد (۳ ژانویه ۱۸۲۸).

کابینه مارتینیاک^۲: شارل دهم که درباره ویلل گفته بود «طریقه او طریقه من است» از روی بی میلی مارتینیاک را جانشین ویلل نمود. مارتینیاک در دوره امپراطوری در بردو وکیل مرافعه و در دوره رجعت دوم بوربن ها قاضی و از ۱۸۲۱ وکیل مجلس شد. این شخص را بعضی به منزله نسخه بدل می دانستند ولی در حقیقت به واسطه میانه روی و نجابت فطری و کمی جاه طلبی و میل صمیمانه اش به «حکومت کردن به منفعت مشترک شاه و ملیون» مانند ریشلیو بود. اگر چه در اولین جلسه کابینه شاه میل خود را دایر بر این که «بهتر آن است که مارتینیاک هم سیاست ویلل را پیش گیرد» ابراز کرد ولی مارتینیاک به سیاست آزادیخواهانه دکاز رئیس الوزرا سابق بازگشت و کوشش داشت به کمک حزب مرکز و یک قسمتی از دست چپ حکومت کند. آزادی مطبوعات به واسطه نسخ سانسور و اجازه قبلی تقریباً دوباره برقرار شد.

احکام ژولن ۱۸۲۸: از طرف دیگر اقدامات چندی نیز بر علیه تبلیغات شدید مذهبی به عمل آمد. این اقدامات به حکم عقاید عمومی معمول گردید زیرا از طرز رفتار پاره ای از روحانیون ناراضی و افکار عامه بر علیه فرقه ژرونیست به هیجان آمده و این هیجان ناشی از رساله ای بود که کنت دومونلوزیه وکیل سابق اتاژنرو در آغاز سال ۱۸۲۶ ذیل عنوان

1. Peyronnet

2. Martignac

«یادداشت‌های لازم راجع به طریقه سیاسی و مذهبی برای واژگون ساختن تخت سلطنت و برهم زدن جامعه و مذهب، منتشر ساخت. رساله مزبور افسانه مانند و هیجان‌انگیز و حاوی استعارات مبهم بود و مطالب غیر واقعی را به صورت امور واقع شده بیان می‌نمود و کنگرگاسیون که زمامدار باطنی مملکت به شمار می‌رفت و مخصوصاً فرقه ژزوئیت را طرف حمله قرار می‌داد. چند ماه بعد از انتشار این رساله (ژوئیه ۱۸۲۶) مونلوزیه وجود فرقه ژزوئیت را برخلاف قانون معرفی و این امر را به محاکم اعلام نمود زیرا حکم الغاء فرقه ژزوئیت صادره از پارلمان پاریس در ۱۷۶۱ نسخ نشده و به قوت خود باقی بود.

رساله و اظهارات مونلوزیه در محکمه استیاف و مجلس نمایندگان موجب مشاجراتی شدید گشت و مطبوعات آزادیخواه هم موقعی به دست آورده با فرقه‌های مذهبی به مخالفت شدید برخاستند. نتیجه این شد که در ژوئن ۱۸۲۸ دو حکم صادر گردید اولی تصدی امر تعلیم را برای هر یک از اعضا انجمن‌های غیر مجاز قلعن کرد یعنی ژزوئیت‌ها از این کار محروم شدند، دومی راجع به تعلیم خانه‌های جوانان روحانی مسلک. تعلیم خانه‌های مزبور را ناپلئون برای تعلیم اطفالی که نامزد کشیشی می‌شدند تأسیس نمود. مدارس مزبور با وجود انحصار تعلیمات به دولت در مقابل مدارس دولتی به مدارس متوسطه تبدیل گشته بود. حکم مزبور مدارس کشیش‌ها را مطیع تریبات معارف دولتی ساخته و به حال اول برگرداند و به علاوه مطابق تصمیم سابق ویل عدهٔ محصلین را که ممکن بود در این مدارس پذیرفته شوند به ۲۰۰۰۰ نفر محدود ساخت. غالب کشیش‌ها به این عنوان که نمی‌توانند وجداناً با این احکام موافقت نمایند اعتراض نمودند ولی عاقبت بنا بر مداخلهٔ پاپ به اطاعت احکام گردن نهادند.

مارتینیاک که هیچ‌گاه شاه به او نظر خوشی نداشت به زودی فهمید همان ائتلافی که باعث سقوط کابینه ویل گردید بر علیه او باز تشکیل شده است زیرا احزاب دست راست او را انقلابی می‌دانستند و در نظر احزاب دست چپ آزادیخواهی او مشکوک بود، در نتیجهٔ این دو نظر مخالف مجبور شد دو لایحه قانونی راجع به انتخاب انجمن‌های عمومی و بلدی را مسترد دارد و همین امر موجب سقوط وی پس از یک سال و نیم زمامداری گردید. شکست کابینه در مقابل مجلس موجب خشنودی شارل دهم گردید و این پیش آمد را برای انفصال مارتینیاک مغتنم شمرده و به ریاست پرنس پولینیاک

کابینه‌ای به دلخواه خود تشکیل داد (۸ اوت ۱۸۲۹).

کابینه پولینیاک و افکار عمومی: نام پولینیاک به نفسه منفور عامه بود زیرا مشنوم‌ترین درباریان ماری آنتوانت را در نظرها مجسم می‌ساخت. وزیر جدید هنگام بروز انقلاب کبیر خردسال و در مهاجرت پرورش یافته بود. در دوره کنسولی در توطئه کادودال^۱ شرکت جسته و به حبس افتاد. باکنت دارتوا قائد مرتجعین رشته ارتباطش بسیار محکم و از همان رجعت اول بوربن‌ها خود را دارای شدیدترین عقاید ارتجاعی جلوه می‌داد. نسبت به فرمان اساسی معترض و مدتها از قسم یاد کردن برای حفظ آن امتناع ورزید. دارای هوش متوسط ولی به لیاقت خویش اطمینان بسیار داشت، کمی سبک مغز بود و تصور می‌کرد به عالم غیب راهی داشته و مأمور نجات فرانسه شده است، برای وزارت جنگ بورژمن را، که فرار خائنانه‌اش در روز قبل از جنگ لیگنی^۲ (در ۱۸۱۵) هنوز از خاطره‌ها محو نشده بود، انتخاب کرد. سایر وزراء نیز تقریباً همگی از سلطنت‌طلبان اصلاح‌ناپذیر بودند.

تشکیل دولت پولینیاک به این وضع در تمام اروپا ولوله انداخت به درجه‌ای که مترنخ را نیز هراسان گردانید چنان‌که نوشت «این واقعه در حکم ارتجاع است». روزنامه دبا یکی از روزنامه‌های مهم سلطنت‌طلبان مشروطه نوشت «مصائب گبلیتز^۳، واترلو^۴ و ۱۸۱۵ اصول عقیده این هیئت دولت است، آن را فشار دهید و خُرد کنید، از این دولت جز حقارت و بدبختی و خطر چیزی تراوش نمی‌کند» و این عقیده عموم فرانسویان بود. برتن^۵ مدیر روزنامه تعقیب و در مرحله ابتدایی به شش ماه حبس و تأدیه ۵۰۰ فرانک جریمه محکوم شد اما محکمه استیناف او را تبرئه کرد.

چون بر هم خوردن طرز حکومت و ظهور استبداد مطلق پیش‌بینی می‌شد در ایالات مختلفه مخصوصاً در برتانی و لرن مردم به نام اتحادیه مقاومت قانونی برای امتناع از تأدیه مالیات تشکیلاتی ترتیب دادند. از طرف دیگر معدودی از رجال سیاسی که دیگر امید اجرای صادقانه فرمان اساسی را از بوربن‌ها نداشتند به فکر تهیه مقدمات تغییر

1. Cadoudal

2. Ligny

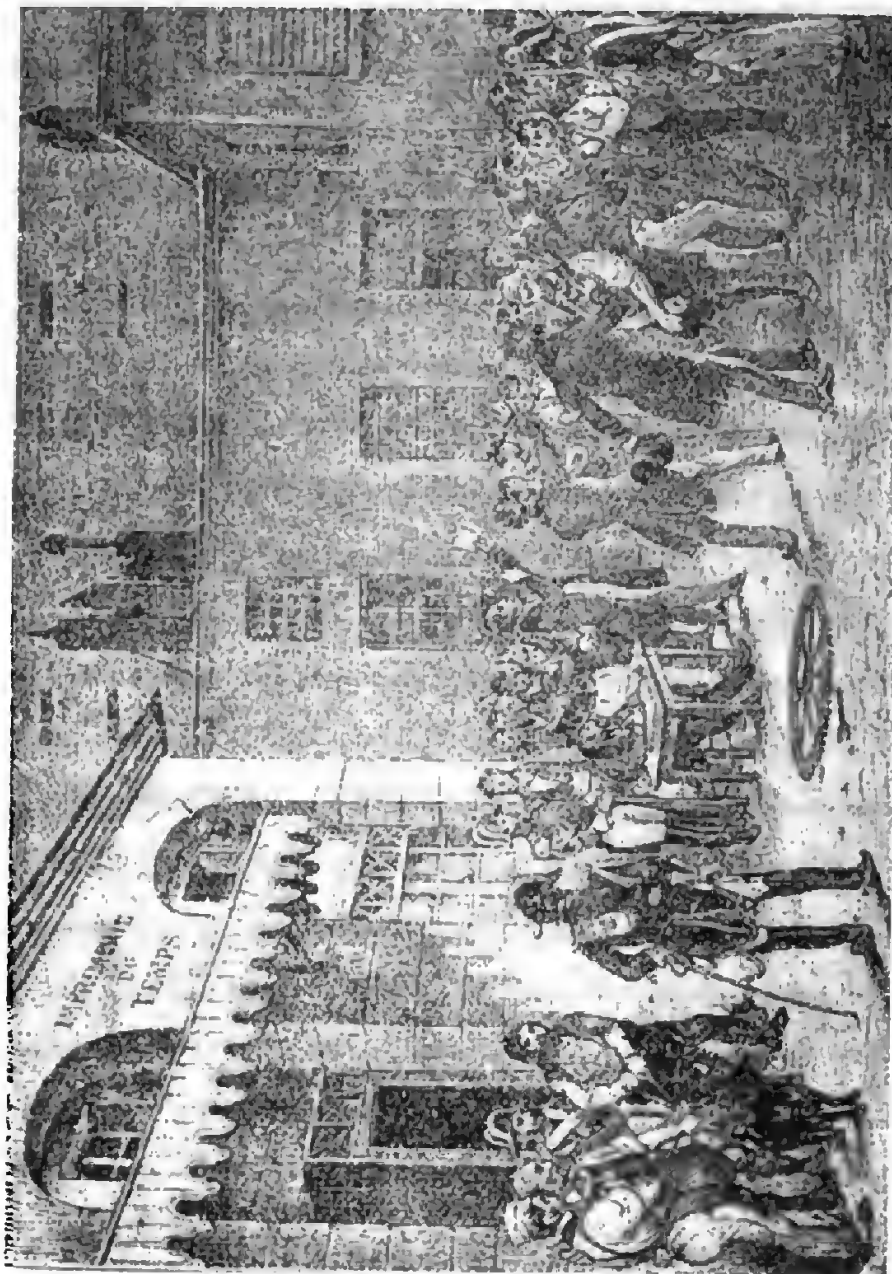
3. Gobleitz

4. Waterloo

5. Berth

تاریخ قرن نوزدهم (معاصر) ۶۱/

سلسله سلطنت افتادند چنان که تالیران و بارن لویی با دو جوان روزنامه نویس موسوم به تیرومینه متحد شده و تبلیغات ماهرانه را برله پادشاهی دوک دورلشان شروع کردند. وسیله این تبلیغات روزنامه ناسیونال بود که مخصوصاً برای این منظور تأسیس گردید.



تصویر نظامیان به روزنامه تان

کشمکش بین شاه و مجلس: در موقع افتتاح دوره اجلاسیه ۱۸۳۰ شارل دهم که در

صدد مرعوب کردن مخالفین کابینه بود در نطق خود با لحن تهدید گفت: «اگر اقدامات مفسدت انگیز موانعی را که نمی خواهم پیش بینی کنم برای دولت من تولید کند بنابر تصمیمی که در حفظ آسایش عمومی دارم و مستظهِراً به اعتماد و علاقه‌ای که همواره ملت فرانسه نسبت به پادشاه خود نشان داده است این موانع را از میان بر خواهم داشت» (۲ مارس ۱۸۳۰).

مجلس به وسیلهٔ یک خطابه که به نام خطابهٔ ۲۲۱ نفر (بنا بر عدهٔ نمایندگانی که آن را تصویب کرده‌اند) معروف است فوراً جواب این نطق شاه را داد. این خطابه را رویر کلار رئیس مجلس و گیزو که هر دو از فدائیان صمیمانهٔ بوربن‌ها بودند انشاء نمودند. خطابهٔ مزبور شدیداً لحن و به شاه عرضه می‌داشت که عدم توافق کاملی بین آمال ملت و نظریات وزراء موجود و چنین وضعی مخالف مقررات فرمان اساسی است و «پیشرفت منظم کارها را غیر ممکن خواهد ساخت». در خطابه نوشته شده بود «استدعا می‌کنیم بین کسانی که به یک چنین ملت آرام و وفادار به دیدهٔ حقارت می‌نگرند و ما که می‌خواهیم خاطر همایونی را از آلام ملتی که این اندازه دل‌بند به اعتماد و محبت پادشاه خویش است آگاه کنیم رأی عالی ملوکانه قضاوت فرماید». بنابر این خطابه شامل یک رأی رسمی عدم اعتماد به دولت و امتناع از شرکت در کار با او بود (۱۸ مارس). شاه فوراً تشکیل جلسه را به تعویق انداخت و سپس هیئت دولت ترمیم گردید و به جای بعضی وزرای اعتدالی سلطنت طلبان شدید که مصمم به اقدامات سخت بودند انتخاب و بعد مجلس منحل شد (۱۶ مه ۱۸۳۰). انتخابات از ۲۳ ژوئن تا ۱۹ ژوئیه به عمل آمد، در همین اوقات پیشرفت درخشانی در آفریقا نصیب دولت شده بود به این معنی که یک دسته قشون فرانسوی در ۱۳ ژوئن در نزدیکی الجزیره پیاده شده و بعد از جنگ‌های مشعشی شهر را در ۵ ژوئن تصرف نمودند. شاه و پولینیاک که به نتایج معنوی این فتح امیدوار بودند وقتی اطلاع یافتند که عدهٔ وکلای مخالف از ۲۲۱ نفر به ۲۷۰ نفر بالغ گردیده بسیار متعجب شدند.

فرامین: عامه مردم وقوع کودتایی را پیش‌بینی می‌کردند. ویل این اقدام را قبلاً سرزنش و حتی نیکلامپراطور روس یعنی مستبدترین سلاطین آن عصر شارل دهم را به اقدامات صلح جوینانه نصیحت نمود. شاه که سر لجاجت داشت جواب داد «موافقت‌های با مردم لویی شانزدهم را بر باد داد من یا باید به طور دلخواه سلطنت کنم یا مانند لویی

شانزدهم به میدان اعدام بروم». در یکشنبه ۲۵ ژوئیه شاه نظر به ماده ۱۴ فرمان اساسی که اختیار تهیه نظامنامه‌ها و احکام لازمه را جهت اجرای قوانین و امنیت مملکت به او می‌داد در قصر سن کلود چهار فرمان امضاء کرد. فرمان اولی آزادی مطبوعات را نسخ و برای جراید ترتیب تحصیل اجازه قبلی را برقرار می‌داشت، فرمان دوم شامل انحلال مجلس بود، سومی قانون انتخابات را تغییر می‌داد و فقط مالیات ارضی و مالیات شخصی برای نصاب مالیاتی جهت دارا بودن حق انتخابات محسوب گردید و به این ترتیب حق انتخاب از جماعتی سلب و هیئت انتخاب‌کننده تقریباً به ۲۵۰۰۰ نفر محدود شد که قهراً این عده از ملاکین عمده تشکیل می‌یافت، فرمان چهارم تاریخ انتخابات جدید و دعوت مجلسین را معین می‌نمود. فرمان اول مربوط به مطبوعات و سومی راجع به قانون انتخابات فرمان اساسی را نقض می‌کرد لهذا فرمان‌های مزبور در پاریس انقلابی برپا ساخت که در ظرف چهار روز از دوشنبه ۲۶ تا پنجشنبه ۲۹ ژوئیه بوربن‌ها را واژگون کرد. آغاز انقلاب: فرمان‌ها در صبح دوشنبه در روزنامه مونیور انتشار یافت. روزنامه‌نویس‌ها که قبل از سایرین از این فرامین آسیب می‌دیدند در اداره روزنامه ناسیونال گرد آمده و به نام قانون به دولت اعتراض و بیانیه شدیداللحنی را که تی‌پر^۱ انشاء کرده بود امضاء نمودند. تی‌پر در موقع ختم قرائت بیانیه اظهار داشت «شما می‌دانید که امضای جمعی لازم نیست باید به عوض امضاء سر در پای این اوراق نهاد، اینک سر من» بیانیه می‌گفت حکومت قانونی از میان رفت و حکومت زور شروع گردید، دولت مساوات را نسخ کرده و بنابراین ما دیگر نمی‌توانیم اطاعت او را بکنیم، ضمناً امضاء کنندگان تذکر دادند که قصد دارند جرایدشان را بدون تحصیل اجازه منتشر سازند اما با وجود یک حکم جورانه‌ای که محکمه ابتدایی صادر کرده و فرمان اول را غیرقانونی شمرد صاحبان مطابع به واسطه وحشت از اجرای مجازات‌های مقرر تقریباً کلیه مطابع خود را بستند، فردا صبح یعنی سه شنبه ۲۷ ژوئیه کارگران مطابع که مجبور به تعطیل شده بودند در کوچه‌ها نمایش داده و از کارخانه‌ای به کارخانه دیگر رفته صنوف مختلفه کارگران را با خود بیرون می‌کشیدند، به تدریج پاریس از یک جمعیت غضبناکی مملو شد. بعد از ظهر همان روز دولت دستجات متعدد نظامی مأمور نواحی شهر کرد ولی مردم

در کوچه‌ها سنگ‌هایی برپا و مانع عبور نظامیان شدند. این کار بسیار آسان بود زیرا پاریس در آن موقع جز خیابان‌های دور شهری راه عبور صحیحی نداشت و در سایر محلات مخصوصاً بین قصور سلطنتی (لووژ) و بلدیه کوچه‌های تنگ و پرپیچ و خمی وجود داشت، به طوری که کوچه سن مارتن با عرض کمش خیابان عریضی به شمار می‌آمد. بنابراین یک درشکه واژگون شده یا یک درخت شکسته چند اثاث الیت که از پنجره‌ها می‌انداختند چند چلیک یا تخته سنگ کوچه‌ها را غیرقابل عبور می‌ساخت. در جنگ در این کوچه‌ها نظامیان ابداً به شورشیان فائق نمی‌آمدند زیرا توپخانه آنها در فضاهاى تنگ و پرپیچ و خم مفید نمی‌افتاد، در قسمت تنگ هم تفنگ نظامیان مانند همان تفنگ‌های شکاری مردم بود. به علاوه بسیاری از اهالی پاریس از همان تفنگ‌های نظامیان داشتند زیرا هنگامی که ویل در ۱۸۲۷ گارد ملی را منحل ساخت از مسترد داشتن تفنگ‌های آنان غفلت کرده بود.

زود و خورده: مقدمات بلوای عام از شب سه شنبه ۲۷ تا شب چهارشنبه ۲۸ ژوئیه تهیه گردید. این تهیه را صاحب منصبان قدیم و دسته‌ای از جمهوری خواهان با حرارت در تحت ریاست گود فروای گاوینیاک^۱ و کمک شصت نفر از شاگردان مدرسه دارالفنون فراهم آوردند. صبح چهارشنبه مشرق پاریس کاملاً در تصرف شورشیان و بیرق سه رنگ ملی بر فراز عمارت نتردام و بلدیه در اهتزاز بود. پولینیاک که کاملاً به «عدم جنبش پاریس» یقین داشت هیچ احتیاطی نیندیشیده و مارشال مارمون که به فرماندهی نظامی شهر پاریس انتخاب و از مأموریت خویش ناامید بود بیش از هشت هزار نفر در اختیار خود نداشت و به علاوه انتخاب این شخص مردم را بیشتر به غضب آورد زیرا خیانت او را در اسون^۲ هنوز به خاطر داشتند. مارشال مارمون ارکان حربش در قصر سلطنتی و به مغرب پاریس مسلط بود، با وجود کمی قوا مقارن ظهر بر آن شد که به شورشیان حمله کند لهذا عده‌ای از قوای خود را از خیابان کنار رودخانه سن و عده‌ای را از خیابان‌های کنار شهر روانه ساخت و منظورش محاصره شورشیان و بیرون کردن آنها از سنگرهای کوچه‌های عمده بود. نظامیان در زیر آتش گلوله و باران سنگ و سفال و شیشه و اثاثیه که از پنجره‌ها و بام‌ها می‌ریخت توانستند سنگرهای شورشیان را متصرف شده و عده‌ای که

1. Godfroy Cagniac

2. Essone

از خیابان کنار سن روانه شده بود به بلدیة رسید وعده دیگر از خیابان کنار شهر به میدان باستیل وارد شد.

اما دسته‌ای که از کوچه‌های میان شهر حمله آورده بودند نتوانستند از بازار اینوسان^۱ بگذرند و از طرف دیگر به محض این که نظامیان رد می‌شدند شورشیان مجدداً سنگرها را برپا می‌ساختند، هوا بسیار گرم و سربازان که بارشان سنگین و چیزی نخورده بودند از تشنگی بسیار در رنج بودند و با اکراه می‌جنگیدند، به این واسطه همین که نظامیان به میدان ویکتوار^۲ رسیدند یکی از افواج از اطاعت سرپیچید. طرف شب مارمون مجبور شد دستجات نظامیان بی‌اسلحه و متلاشی خود را بطلبد. دسته‌ای که به باستیل رسیده بودند با زحمت زیاد توانستند دور زده و از خیابان‌های خارج شهر به لوور بازگردند. بر روی هم در این روز ۲۵۰۰ نفر از نظامیان مقتول و مجروح یا به شورشیان پیوستند. چون حمله قوای دولت بی‌نتیجه ماند نوبت حمله به شورشیان رسید، در صبح پنجشنبه ۲۹ ژوئیه لوور در محاصره شورشیان بود و دو فوج دیگر نظامیان در میدان واندم (نزدیکی لوور) از اطاعت سرپیچیدند. شورشیان چندین ساعت بود کلیسای سن ژرمن لکسروا^۳ را سنگر کرده قصر لوور را هدف قرار داده بودند، نزدیکی ظهر غفلتاً قسمت کلنادلور را به تصرف درآوردند. قراولان قصر (سویس‌ها) که در حیاط‌های داخلی مورد حمله ناگهانی شورشیان واقع شدند از ترس قتل عام (مانند قتل عام ۱۰ اوت) متفرق شده گریختند. ترس و واهمه بر سایر قراولان قصر نیز مستولی گردید به طوری که عمارات کاروزل و توپلری را رها کرده و بدون توقف از میدان کنکرد و شانزلیزه گذشته در آرک دتوال به یکدیگر پیوستند، به این ترتیب شورشیان قبل از دو ساعت بعد از ظهر کاملاً بر پاریس مسلط گشتند. در این دوروزه زد و خورد از شورشیان ۸۰۰ نفر مقتول و ۴۵۰۰ نفر مجروح شدند.

مداخله نمایندگان مجلس: تا وقتی که نتیجه زد و خورد نامعلوم بود هشت یا ده نفر از بی‌باک‌ترین وکلاد در روز چهارشنبه به یک اعتراض بی‌امضا و نابهنگام بر ضد فرمان‌ها اکتفا ورزیدند ولی وقتی لوور تصرف شد دیگر وکلا از شرکت در انقلاب ترسی نداشتند

1. Innocents

2. Place des Victoires

3. Saint Germain L Auxerrois

این بود که در آن موقع عرض اندام نموده اداره انقلاب فاتحانه‌ای را به دست گرفته و فتح ملت را به تردستی برای خود ربودند. در بعدازظهر ۲۹ تقریباً سی نفر از آنها در منزل یکی از نمایندگان موسوم به لافیت صراف مجتمع شده و لافیت را که وجاهت ملی‌اش برای آنها کمک ذیقیمتی بود به سمت فرماندهی قوه نظامی انتخاب نمودند. بعد به بهانه تأمین آذوقه پاریس و تحت عنوان کمیسیون بلدی یک حکومت حقیقی موقتی تشکیل دادند که لافیت و کازیمیر پویه از اعضا آن بودند.

دوک دورلئان رئیس حکومت موقتی لیوتنان ژنرال: در همین گیرودار لافیت و تیرو می‌نیه مقدمات کار دوک دورلئان را تهیه می‌کردند دوک دورلئان که نمی‌خواست داخل زد و خورد باشد در جریان انقلاب با کمال مهارت در خارج پاریس ولی در حوالی دروازه‌های شهر اقامت گزید. صبح جمعه ۳۰ ژوئیه بیانه‌ای به دیوارهای پاریس چسبانیده و عین آن را هم بین مردم توزیع می‌کردند. در این بیانه اسم دوک دورلئان مثل آن که به زور می‌خواهند آن را داخل فکر قارئین کنند در سر هر سطر نوشته شده بود به این مضمون که «شارل دهم دیگر نمی‌تواند به پاریس مراجعت کند زیرا باعث ریختن خون ملت شده است، حکومت جمهوری ما را در معرض تفرقه هولناکی قرار خواهد داد، به علاوه این کار میانه ما را با اروپا بر هم خواهد زد. دوک دورلئان شاهزاده‌ای است که فدایی انقلاب است. دوک دورلئان هیچ وقت بر ضد ما نجنبیده است، دوک دورلئان در جنگ ژماپ^۱ شرکت جسته، دوک دورلئان بیرق سه رنگ ملی را در مقابل آتش توپ نگاه داشته و تنها کسی است که فعلاً می‌تواند آن را نگاه دارد، دوک دورلئان عقاید و افکارش معلوم، او فرمان اساسی را همان طور که ما همیشه می‌خواستیم و انتظار داشته‌ایم قبول می‌کند و تاج سلطنت را هدیه ملت فرانسه می‌داند».

در روز جمعه جلسه نمایندگان در قصر بوربن تشکیل و دوک دورلئان را به سمت رئیس حکومت موقتی (لیوتنان ژنرال) انتخاب نمودند. دوک دورلئان در غروب همین روز به پاریس مراجعت و روز شنبه این مقام را قبول کرد (۳۱ ژوئیه)، اما چون ملت که هنوز مسلح و به واسطه تحریک جمهوری خواهان بیشتر به نظر خصومت تعیین او را به این مقام تلقی می‌کرد نمایندگان از تشکیل حکومت ملی دیگری در بلدیه هراس داشتند

شارل دهم در سن کلود؛ شارل دهم در سه روزه زد و خورد در قصر سن کلود بود و ابداً به گفته‌های کسانی که وخامت حوادث را به او گوشزد و در باب موافقت با مردم اصرار می‌ورزیدند واقعی نمی‌گذاشت. با وجود اظهار عقیده مکرر مارمون^۱ فرمانده نظامی شهر که در ۲۸ ژوئیه به او نوشت «اقدامات صلح جویانه فوری لازم به نظر می‌آید و شاید فردا دیگر وقت این کار هم نباشد» و نصایح بارن دوویتزل^۲ که به واسطه خدماتش در سنه ۱۸۱۴ دارای نفوذ کلمه مخصوصی بود و بالاخره با این که صدای زد و خورد تا قصر می‌رسید و از پشت بام ممکن بود با دوربین وقایع شهر را تماشا کرد شاه با یک آسایش خیال کاملی وقت می‌گذراند و کورکورانه اعتماد به پلینیاک داشت که این شخص هم نسبت به قضایا ناپیشتار بود و با لجاجت اهمیت شورش عمومی را انکار و می‌گفت «یک جنبش مختصری است» وقتی کنت دو بروگلی رول^۳ فرمانده مدرسه سن سیر در روز چهارشنبه خطر موقع را برای شاه توضیح کرد شاه جواب داد «مطمئن باشید» پلینیاک باز حضرت مریم را امروز صبح دیده است که به او حکم نموده ثابت قدم باشد و وعده داده است که قضیه حسن ختام خواهد پذیرفت عاقبت تسخیر لووژ انهمام نظامیان چشمان وی را باز و به حقیقت اوضاع آگاه ساخت. در بعد از ظهر پنجشنبه به کراهِت فرمان استرداد فرامین چهارگانه و انفصال پلینیاک را امضا نمود. اما وقتی فرستادگان وی این خبر را به پاریس بردند در بلدی و مجلس و لوکزامبورک و خلاصه همه جا مردم به اتفاق کلمه جواب دادند «خیلی دیر شده است». در شب جمعه شارل دهم به اصرار عروشن دوشش دویری که فوق‌العاده متوحش بود از قصر سن کلود خارج شد، بدو^۴ به تریانون^۴ و بعد به قصر رامبویه^۵ رفت. در آنجا در روز دوشنبه دوم اوت شارل دهم و پسرش دوک دانگولم به نفع نوه شاه دوک دو بردو و موسوم به هانری پنجم استعفا دادند. این طفل نه سال داشت و بنابراین انتخاب نایب السلطنه لازم می‌آمد و چون شارل دهم اطلاع یافته بود که مجلس در این موقع دوک دورلشان را به سمت ریاست حکومت مملکت انتخاب نموده است گمان کرد که اگر با توسل به شرافت دوک

1. Marmont

2. Baron de Vitrolles

3. Broglie Revel

4. Trianon

5. Rambouillet

وی را با همان لقب لیوتنان ژنرالی به مقام نیابت سلطنت انتخاب نماید مهارتی به خرج داده است.

عزیمت شارل دهم: دوک دورلثان دو روز پیش به شاه نوشته بود که «هیچ نوع اختیاری را جز موقت و آن هم به منفعت خانواده بوربن نخواهد پذیرفت» ولی حقیقت این بود که دوک سودای سلطنت بر سر داشت چنان که به محض وصول استعفانامه به شارل دهم نوشت: «اگر چه انجام این وظیفه برای من خیلی مؤلم و ناگوار است مع هذا خود را ناچار می بینم به اعلی حضرت اطلاع بدهم که لازم است فوراً از خاک فرانسه خارج شوند». دوک دورلثان به این هم اکتفا نکرد و برای خاتمه دادن به تردید شاه مغلوب و اخراج سریع او از فرانسه خواست وی را مرعوب سازد لذا شورشیان را برانگیخت که به قصر رامبویه رو آورند. یک جمعیت در هم و بر همی که به ۲۰۰۰۰ نفر بالغ می شد به اشکال مختلفه پیاده، با درشگه، چهار چرخه آمیبوس، دلیجان در ۳ اوت از پاریس حرکت کردند. پیشرو این جماعت مأمورینی بودند که دوک دورلثان به بهانه محافظت شارل دهم به قصر رامبویه اعزام داشت و چون مارشال مزن از مأمورین فوق الذکر به شاه خبر داد که ۶۰۰۰۰ نفر پاریسی به قصد حمله به قصر رامبویه در راهند شارل دهم با این که ۱۲۰۰۰ مرد زبده جنگی در اختیارش بودند برای این که دیگر خونریزی واقع نشود مجازم به خروج از مملکت گردید. شاه سالخورده مسافت بین پاریس و شربورگ را در تحت حراست نظامیان شخصی منزل به منزل طی کرده خود را به بندر مزبور رسانید و در آنجا پیش بینی عنایت آمیز دوک دورلثان برای او یک کشتی آمریکایی تهیه کرده بود که شاه را به انگلستان برد (۱۶ اوت ۱۸۳۰).

تجدید نظر در فرمان اساسی: در جریان این وقایع در پاریس حکومت جدیدی تشکیل شد. مجلس با آنکه قانوناً از طرف شارل دهم منحل شده بود در ۳ اوت منعقد و کازیمیر پره^۱ را به ریاست انتخاب کرد و قبل از انتخاب دوک دورلثان به سلطنت تجدید نظری در فرمان اساسی به عمل آورد. تغییرات مهمه فرمان اساسی که گیزو و دوک دبرگلی آن را تنظیم کردند به قرار ذیل بود:

مقدمه فرمان اساسی که «این طور وانمود می کرد حقوق اصلی متعلقه به فرانسویان را

شاه به آنها اعطا کرده و از این راه سلطنت ملی را جریحه‌دار می‌ساخت» حذف و مقرر شد شاه از این به بعد به «اراده ملی» سلطنت کند. عنوان پادشاه فرانسه موقوف و عنوان پادشاه فرانسویان جایگزین آن گردید. مذهب کاتولیک دیگر به عنوان مذهب رسمی مملکت شناخته نشد. دائره شمول ماده ۱۴ که به قول دوک دورلثان «به کلی سوء تفسیر شده بود» مشخص گردید. حق پیشنهاد طرح‌های قانونی به دو مجلس داده شد. سن انتخاب‌کنندگان به ۲۵ سال تنزل یافت و برای انتخاب شدن ۳۰ سال معین گردید. سانسور مطبوعات ممنوع ابدی و بالاخره در فرمان اساسی قید شد که قوانین مخصوصه هر چه زودتر وضع و جزئیات قوانین مطبوعات و مسئولیت وزراء و تشکیل گارد ملی و طریقه انتخابات و شرایط عضویت مجلس اعیان را معین خواهد نمود.

انتخاب لویی فیلیپ: مقدمه فرمان اساسی تخت سلطنت را «عملاً و حقوقاً» به واسطه نقض قانون اساسی و عزیمت تمام اعضا شعبه ارشد خانواده سلطنتی از مملکت بلامتصدی اعلام و مجلس به شرط قبول تغییرات وارده بر فرمان اساسی و «به نام منفعت عمومی و مبرم ملت فرانسه» لویی فیلیپ دوک دورلثان را به تخت سلطنت دعوت کرد تمام این امور را ۲۱۹ نفر وکیل که تقریباً نصف اعضا مجلس بودند و اقلیت مجلس اعیان تصویب و امضا نمود.

در دوشنبه ۹ اوت دوک دورلثان با شکوه تمامی در مقابل هیئت مجتمعه اعضا مجلس اعیان و نمایندگان در قصر بوربن حاضر شده و به «رعایت صادقانه فرمان مشروطیت» قسم یاد کرده و بعد قسم نامه را به اسم جدیدش لویی فیلیپ اول امضا نمود و از دست چهار مارشال فرانسوی تاج و عصا و قداره سلطنتی و پنجه عدالت را که نشان‌های سلطنت بود گرفت.

اختصاصات انقلاب ژولیه: انقلاب ژولیه اتفاق ناگهانی بود زیرا حقیقتاً عدم رضایت عمده در مملکت وجود نداشت، برعکس دوره ۱۵ ساله رجعت بوربن‌ها را می‌توان دوره ترقیات بزرگ صنعتی و زراعتی شمرد. در این دوره مالیه بسیار عاقلانه اداره می‌شد چنان که توانست قروض ناشی از شکست‌های دوره امپراطوری را بپردازد بدون این که مالیات سنگین‌تر به نظر آید و بودجه مملکت تقریباً همه ساله فاضل داشت. اگر پاریس و شهرهای بزرگ را استثنا کنیم قوانین راجع به مطبوعات و طرزهای مختلف انتخابات جز

قسمتی از ملت و معدودی از اواسط الناس را تحریک به انقلاب نکرد باز در این قسمت از اواسط الناس هم عده‌ای از اقدام به انقلاب متوحش بودند به طوری که اگر بعد از صدور فرامین چهارگانه هم بعضی موافقت‌ها با تقاضاهای مردم مانند عزل پولینیاک و غیره می‌شد آتش انقلاب مشتعل نمی‌گشت. تنها لجاج شاه موجب سقوط وی گردید و می‌توان گفت در نتیجه نظیر همین وقایع که شارل دهم تاج سلطنت را از دست داد لویی هیجدهم فقط یک کابینه وزرا را فدا کرد.

II

سلطنت ژوئیه ۱۸۳۰-۱۸۴۸

حکومت لویی فیلیپ - احزاب مخالف

تشکیل دو حزب کاتولیک و سوسیالیست

چون انقلاباتی که در نتیجه آن لویی فیلیپ به سلطنت رسید در ماه ژوئیه رخ داد دوره سلطنت وی را حکومت ژوئیه می‌گویند. این سلطنت که انقلاب ژوئیه ۱۸۳۰ آن را برقرار نمود قریب هیجده سال طول کشید و انقلاب فوریه ۱۸۴۸ سرنگونش ساخت. سلطنت لویی فیلیپ را که در طی آن معدودی از متوسطین توانگر زمامدار شدند می‌توان به دو دوره تقسیم نمود.

در دوره اول که هموار مغشوش و از ۱۸۳۰ تا ۱۸۴۰ ادامه یافت لویی فیلیپ مجبور به دفاع خود در مقابل اقدامات بلواطلبانه مخالفین خویش یعنی طرفداران بوربن‌ها و مخصوصاً جمهوری طلبان بود. این مدت دوره قهرمانی سلطنت ژوئیه است که تغییرات پی در پی وزراء نیز آن را از سایر ادوار مشخص ساخته چنان که در ظرف ده سال ده کابینه تشکیل شد. در دوره دوم از ۱۸۴۰ تا ۱۸۴۸ آرامش ظاهری همه جا برقرار و سیاست شخصی لویی فیلیپ به دستیاری گیزو که مدت هفت سال به وزارت باقی ماند پیشرفت نمود. این سیاست عبارت از اصرار در حفظ تشکیلات موجود بود بدون این که ابداً آمال ملی را در باب اصلاح طریقه انتخابات و شرکت یافتن عده بیشتری از ملت در حکومت طرف توجه قرار دهد و از این رو عدم رضایت عمیق تولید و جنبش‌هایی آغاز و ناگهان انقلاب ۱۸۴۸ ظاهر شد.

لویی فیلیپ: لویی فیلیپ وقتی به سلطنت رسید ۵۷ سال داشت. پدرش دوک دورلثان در مدت انقلاب به اسم فیلیپ اِگالیتِه^۱ معروف گردید و با وجود آن که پسر عم لویی شانزدهم بود دائماً بر علیه او تحریکات می‌کرد و به اعدام شاه در کنوانسیون رأی داد و بالاخره خود او نیز ۱۷۹۳ با گیتین اعدام شد.

در موقع انقلاب لویی فیلیپ که عنوان دوک دشارتر^۲ را داشت کاملاً جوان بود. در اردو کشی ۱۷۹۲ با درجه سرهنگی تحت فرمان دوموریه^۳ خدمت می‌کرد و با این که نوزده سال بیش نداشت در جنگ والمی^۴ و ژمپ و نرویندن^۵ عملیات درخشانی کرد. وقتی دوموریه میدان جنگ را ترک کرد دوک دورلثان که شریک جرم وی شناخته شده بود برای فرار از اعدام ناچار مهاجرت نمود. در مهاجرت از خدمت در قشون مخالف فرانسه امتناع ورزیده مدتی در سویس به نام شابو^۶ و با ۱۴۰۰ فرانک حقوق سالیانه در مدرسه ریشنو^۷ ریاضیات تدریس می‌کرد. بعد از مسافرت‌های طولانی در اروپا و اتازونی و کانادا عاقبت در توکینهام^۸ انگلستان اقامت گزید و در آنجا مانند لویی هیجدهم با ۵۰۰۰۰ فرانک حقوق سالیانه که حکومت بریتانیا به وی می‌داد زندگانی می‌کرد. در ۱۸۰۹ شاهزاده خانم ماری آملی^۹ دختر پادشاه سیسیل را تزویج نمود و به اسپانیولی‌ها پیشنهاد کرد که بر ضد ناپلئون در خدمت اسپانیول وارد شوند اما تقاضای او را رد کردند. دوک دورلثان در ۱۸۱۴ به فرانسه مراجعت کرده و در مدت وقایع صد روزه به لندن رفت. در این موقع بعضی رجال سیاسی مخصوصاً آلکساندر تزار روس به فکر نصب او به جای بوربن‌ها بودند.

بعد از رجعت دوم بوربن‌ها لویی فیلیپ برای آن که نشان بدهد با سیاست ارتجاعی و خشونت سلطنت‌طلبان نظر موافقی ندارد قریب دو سال باز در خارج فرانسه اقامت داشت. در مراسلات خود می‌نوشت: «وقتی رفتار دولت نوعی باشد که مرا وادار به مخالفت نماید نبودن من در فرانسه اولی است». در ۱۸۱۷ به فرانسه مراجعت نمود و

1. Philippe Egalite

2. Due de Chartres

3. Dumaureiz

4. Valmy

5. Neerwinden

6. Chabaud

7. Reichenau

8. Twickenham

9. Marie Amelie

علی‌الظاهر نسبت به سیاست و منازعات احزاب خود را بی‌طرف نشان داد اما به مناسبت ارتباط کامل دوستانه‌ای که با آزادیخواهان معروف از قبیل لافایت، ژنرال فوی، لافیت صراف و فییر و برانژه شاعر تصنیف‌ساز داشت آنها را در منزل خود می‌پذیرفت. پسرهایش را به مدرسه هانری چهارم فرستاد و این اقدام اواسط الناس را هواخواه او ساخت زیرا طبقه مزبور از این که اطفالشان رفیق شاهزادگان بلافصل شده‌اند تفاخر می‌نمودند. درستکاری و زندگانی شرافتمندانه، قیافه بشاش و سادگی اطوار لویی فیلیپ طبقه متوسطه را کاملاً مجذوب او ساخت. این مسئله را لویی هیجدهم نیز متوجه بود چنان که درباره لویی فیلیپ می‌گفت: «او نمی‌چنید معذک که می‌بینم که پیش می‌رود». لویی فیلیپ در ابتدای سلطنت خود را مانند ایام گذشته ساده جلوه می‌داد چنان که مثل سابق چتر خود را زیر بغل گرفته پیاپی در خیابان‌ها می‌گشت. گاهی می‌ایستاد و با کارگران صحبت می‌داشت، دستشان را می‌فشرد و حتی با آنها می‌گساری می‌نمود.

روزی گارد ملی مأمور خدمت در تویلری (که قصر گفته می‌شد) خود را برای تبریک عید تولد شاه آماده می‌ساخت. لویی فیلیپ با پسرهایش از عمارت فرود آمده نزد سربازها رفت و فرزندان خویش را به آنها این طور معرفی نمود «پنج نفر گارد ملی مثل شما، آن‌گاه سربازها را به شام دعوت کرد، جشن‌هایی که لویی فیلیپ می‌گرفت تقریباً تمام حاضرین از اواسط الناس بودند، هر کس که لباس صاحب منصبی گارد ملی را در برداشت بدون دعوت مخصوصی پذیرفته می‌شد، در سر میز غذا حتی در شام‌های رسمی لویی فیلیپ شخصاً برای میهمانی‌های خود غذا انتخاب نموده می‌فرستاد. در بعضی پذیرایی‌های خصوصی ملکه ماری آملی که فرزندان و خدمه خاصه‌اش دور او بودند در همان حال که مشغول خیاطی بود میهمان خود را می‌پذیرفت و به این ترتیب زندگانی خانواده سلطنتی مانند زندگانی اولین خانواده طبقه متوسط و لویی فیلیپ اولین فرد طبقه متوسط معرفی شده و به این جهت این طبقه مدت زیادی او را دوست می‌داشتند و مداح وی بودند.

سیاست لویی فیلیپ: سادگی لویی فیلیپ مانع این نبود که دارای روح قوی و شدیداً به عقاید خویش علاقمند نباشد. این پادشاه اقتدار طلب و دلبستگی کامل به قدرت خود داشت با این که تاج سلطنت را به هیجان ملی مدیون بود و «شاه هموطن» نامیده می‌شد

معدلک خود را مانند لویی هیجدهم و شارل دهم والا مقام تر از ملت می دید و معتقد بود که در حکومتش باید نافذ باشد. از طرف دیگر تصور می کرد که فرمان اساسی بعد از اصلاحات ۱۸۳۰ آخرین شاهکار عاقلانه سیاسی بوده است که تمام تقاضاهای مشروعه فرانسویان را برآورده ساخته و هر اصلاح جدیدی در آن بی فایده و خطرناک می باشد، به این نظر تمام سیاست لویی فیلیپ متوجه دو مسئله بود: یکی استقرار حکومت شخصی و دیگر حفظ وضعیت موجوده و چون به خوبی می دانست که این سیاست قهراً عده ای از طرفدارانش را از او جدا و تبدیل به جماعتی مخالف خواهد کرد لذا در بدو امر نظریات شخصی خود را پنهان می ساخت اما از ۱۸۳۲ با جدیت تمام انجام مقاصد فوق را وجهه نظر قرار داده و در ۱۸۴۰ بعد از هشت سال کشمکش مستمر موفقیت حاصل کرد. دوره هفت ساله حکومت شخصی و سیاست لجاجت آمیز محافظه کارانه وی بالاخره او را به فاجعه ۱۸۴۸ کشانید.

قانون انتخابات: در تمام مدت سلطنت لویی فیلیپ می توان گفت طبقه متوسطه توانگر منحصراً در حکومت سهم و این امتیاز مربوط به قانون انتخابات ۱۸۳۱ بود (۱۹ آوریل ۱۸۳۱). قانون مزبور ترتیب رأی مضاعف را حذف ولی هیئت های انتخابی ولایتی را حفظ نمود. از طرف دیگر همان طور که در تجدید نظر فرمان اساسی میزان سن انتخاب کنندگان و انتخاب شوندگان تنزل یافته بود قانون انتخابات هم میزان نصاب مالیاتی را برای احراز حق انتخاب کم کرده و آن را برای انتخاب شدن از ۱۰۰۰ فرانک به ۵۰۰ فرانک و برای انتخاب کردن از ۳۰۰ فرانک به ۲۰۰ فرانک تنزل داد. قانون مزبور مقرر داشت که مقام علمی و پاره ای خدمات هم تا حدی برای احراز حق انتخاب به تمول ضمیمه شود و آنچه را که بعدها قابلیت^۱ نامیدند برقرار ساخت چنان که برای اعضا و منشی های انستیتو^۲ (آکادمی پنجگانه فرانسه) و برای صاحب منصبان متقاعد که سالیانه ۱۲۰۰ فرانک حقوق تقاعد داشتند نصاب مالیات انتخابی به ۱۰۰۰ فرانک تنزل کرد. به موجب قانون جدید عده انتخاب کنندگان دو برابر و از سی میلیون ملت فرانسه به ۱۹۰۰۰۰ نفر حق انتخاب داده شد. این عده مرکب از مؤدیان مالیاتی یعنی مالکین اراضی و بعضی اصناف و تنها کسانی بودند که هیئت قانونی مملکت خوانده می شدند به این

ترتیب فرانسه از لحاظ سیاسی به یک اشرافیت مالی تبدیل گردید. گارد ملی: این اشرافیت مالی قشون مخصوصی به اسم گارد ملی داشت که به موجب قانون مصوبه در ابتدای سال ۱۸۳۱ تشکیل گردید. در این قانون مصرح بود که گارد ملی (۲۵ مارس) برای دفاع سلطنت مشروطه و فرمان اساسی و الزام اطاعت نسبت به قوانین و حفظ یا استقرار نظم و آسایش عمومی، تشکیل شده است. گارد به چندین فوج و افواج هم به گردان و گروهان منقسم می شدند. صاحب منصبان گارد ملی را خود افواج انتخاب می کردند مگر فرماندهان افواج را که شاه از میان ده نفر نامزدهای پیشنهادی فوج شخصاً انتخاب می نمود. گارد ملی مانند قشون دستجات متعدد از قبیل قسمت زبده و بمب انداز و سواره نظام و توپخانه داشت بنابراین گارد یک قشون واقعی و عده نفراتش به ۲۴۰۰۰ نفر می رسید اما این عده قشون دفاعی ملی به شمار نمی رفت بلکه در عداد قوای انتظامی و مأموریتش دفاع حکومت ژوئیه در مقابل مخالفین بود و به همین جهت سعی داشتند کارگران را که تصور می شد به سلسله سلطنت دلبستگی زیادی ندارند از دخول به گارد دور نمایند و برای نیل به این مقصود تهیه لباس و اسباب و لوازم نظامی را به خود نفرات گارد تحمیل کردند به این ترتیب گارد فقط از متوسطین مستطیع از قبیل صنعتگران و تجار و مستخدمین رسمی و ارباب عایدی تشکیل شد. این قشون طبقه متوسطه در تمام مواقع با کمال رشادت و وظیفه خود را انجام داد، همین که طبل احضار زده می شد هر یک از نفرات دست از کار خود می کشید، دکان دارها مغازه های خود را می بستند و همه لباس مخصوص نظامی را در بر کرده و در محل اجتماع حاضر و به گروهان ملحق می شدند، در شورش های اولیه بر علیه سلطنت جدید متجاوز از ۲۰۰۰ نفر از گارد ملی به واسطه شلیک شورشیان مقتول شدند.

یگانه نگهبان سلطنت ژوئیه گارد ملی بود و روزی که در ۱۸۴۸ از لویی فیلیپ رو گردان شد سلطنت ژوئیه سقوط یافت.

احزاب: لویی فیلیپ در بدو سلطنتش با چهار حزب مواجه شد: دو حزب مخالف یکی طرفداران بوبین ها و دیگر جمهوری خواهان و دو حزب موافق حکومت یکی حزب جنبش^۱ و دیگری حزب مقاومت^۲. چیزی نگذشت که حزب جنبش تحت عنوان

دست چپ (خاندانی)^۱ یک حزب مشروطه مخالف حکومت شد و حزب مقاومت به مرکز چپ و مرکز راست متقسم گردید. در همین موقع دو حزب جدید یکی کاتولیک و دیگر سوسیالیست به وجود آمد که هر دو آنها نسبت به شکل حکومت و شخص رئیس مملکت بی طرف بودند بر خلاف جریان دوره رجعت بورژوازی ها که احزاب مخالف سلسله سلطنت مرام خود را مخفی می داشتند. در این دوره دو حزب مخالف یعنی طرفداران بورژوازی ها و جمهوری خواهان علناً مخالفت خود را با سلسله سلطنت ابراز و مرام آنها خلع خانواده اورلئان بود و چندین مرتبه هم اقدام به این کار کردند.

طرفداران بورژوازی ها: به عقیده طرفداران بورژوازی ها که کارلیست هم نامیده می شدند لویی فیلیپ تاج سلطنت را از دوک دوبر دو پسر عم خود که به موجب استعفا نامه شارل دهم پادشاه بر حق فرانسه بود خائنه بوده است و بنابراین او را غاصب می دانستند.

این حزب از همان عناصری که قبل از ۱۸۳۰ حزب سلطنت طلبان شدید را تشکیل می داد ترکیب یافته اکثر آنها اعیان و روحانیون بزرگ و خطرشان کم بود زیرا از حیث عده ضعیف و چون اعضا آن با مردم معاشرت و حشر نداشتند بنابراین این توده ملت با آنها مخالف بود. فقط دروآنده می توانستند به کمک یک قسمت از دهاقین مستظهر باشند، چون طرفداران بورژوازی ها پول سرشاری داشتند و در سنوات اولیه سلطنت جدید هم مطبوعات کاملاً آزاد بود لهذا جرأید متعدد تهیه کرده و در روزنامه های خود مانند روزنامه کوتیدین، رنوواتور، گازت دو فرانس^۲ حملات شدید توهین آمیز به «شاه سنگرها» می نمودند. به غیر از این جنگ قلمی خصومت آنها به وسیله نمایشات غیر ماهرانه مانند قضیه سن ژرمن لکسروا (۱۸۳۱) و یا تشبیهات کودخانه مثل تحریک شورش واندیه نیز ابراز می شد (۱۸۳۲).

جمهوری خواهان: جمهوری خواهان هم مثل طرفداران بورژوازی ها لویی فیلیپ را سلطان غاصبی می دانستند زیرا می گفتند که انتخاب وی را دو عمل غیر قانونی لکه دار نموده است اولاً مجلس که بر طبق مقررات قانونی از طرف شارل دهم منحل شده بود حق نداشت که بعد از ۲۶ ژوئیه و انتشار فرمان انحلال مجدداً تشکیل شود و در ثانی به

1. Parti de la Resistance

2. Quotidienne. Renouveur. Gazette de France

فرض این که مجلس می توانست قانوناً تشکیل شود نمایندگان برای اقدام به تغییر سلطنت انتخاب نشده بودند و از موکلین خود برای انتخاب شاه اختیار نداشتند بنابراین در امر تاج بخشی چیزی را داده بودند که به آنها تعلق نداشت و لویی فیلیپ حتی از طرف ۹۰۰۰۰ نفر که تشکیل هیئت قانونی مملکت را می داد انتخاب نشده بلکه ۲۱۹ نفر سیاست مآب بدون اختیار نامه قانونی او را به سلطنت برگزیدند.

عده افراد حزب جمهوری طلب قلیل اما عموماً جوانان با عزم از قبیل گدفرای کاویناک، آرماند کارل، گارنیه پاژه و آرماند ماراست^۱ (وکیل مرافعه، روزنامه نویس، محصلین و کارگران باسواد) این حزب را تشکیل می دادند. این جماعت اولین سربازان انقلاب ژوئیه و همیشه برای فداکردن جان خود حاضر بودند. چون حشر اعضا این حزب با ملت و در بین توده مردم زندگانی می نمودند بنابراین همیشه در مردم نفوذ جدی اعمال می کردند. جمهوری خواهان غالباً با مجامع شاربونری مربوط بوده و بر عده مجامع مخفی مخالف لویی فیلیپ افزودند. مهم ترین این مجامع مخفی مجمع حقوق بشر بود، این جمعیت در پاریس تشکیل و در این شهر در ظرف مدت کمی ۴۰۰۰۰ نفر را به مسلک خود وارد نمود و به تقلید شاربونری در غالب شهرهای مهم شعبه داشت، همین جمعیت بود که در ژوئن ۱۸۳۲ و در آوریل ۱۸۳۴ شورش های عظیم پاریس و لیون را ترتیب داد، جراید عمده حزب جمهوری خواهان عبارت بودند از تریون و ناسیونال که اولی را آرماند ماراست و دومی را آرماند کارل اداره می کرد.

حزب جنبش: در مقابل احزاب مخالف بین رجالی هم که لویی فیلیپ را انتخاب کرده بودند چون در سیاستی که باید از طرف شاه تعقیب شود اختلاف عقیده داشتند تفرقه افتاد. بعضی عقیده داشتند که انقلاب ژوئیه و تغییراتی که در فرمان اساسی داده شده آغاز انقلاب به شمار می رود و باید جنبش و سیر حکومت ملی را همان طور که شروع کرده دنبال نمود و وجه تسمیه این جماعت بر جنبش همین است. این حزب به جمهوری خواهان نزدیکی می جست. در داخله توسعه یافتن حق رأی و حذف ارثی بودن عضویت مجلس اعیان را می خواست (این مسئله در ۱۸۳۱ نسخ شد) و در سیاست خارجی حزب مزبور که از وطن پرستان و آزادی خواهان با حرارت ترکیب شده بود الغاء

۱. Godefroy Cavaignac, Armand Carrel, Garnier Pages, Armand Marrast

معاهدات ۱۸۱۵ را از آمال خویش قرار داد. از طرف دیگر چون انعکاس انقلاب ژوئیه در بلژیک و ایتالیا و لهستان جنبش‌های آزادی خواهانه و ملی را تحریک کرد رجال حزب جنبش می‌خواستند که فرانسه خودش را قهرمان ملل در مقابل سلاطین مستبد کرده و در همه جا انقلابیون را تقویت نماید. لافیت، لافایت، ادیلن بارو^۱، از نمایندگان برجسته این سیاست و به علاوه اکثر مستقل‌های قدیم و اکثریت مملکت نیز طرفدار سیاست مذکور بودند.

حزب مقاومت: حزب مقاومت بر عکس معتقد بود که به انقلاب در ۱۹ اوت به وسیله تجدید نظر در فرمان اساسی و انتخاب لویی فیلیپ خاتمه داده شده و بنابراین در داخله به قول کازیمیر پریه به «تغییر ساده شخص رئیس مملکت که صورت هم گرفته بود» باید قناعت نمود و در خارجه سیاست صلح جویانه را تعقیب کرد و برای این که اعتماد سلاطین نسبت «به شاه سنگرها» که چندان به وی خوش‌بین نیستند جلب شود از هر اقدام تشویق‌آمیزی نسبت به ملل عاصی دوری جست. حزب مقاومت از سلطنت‌طلبان مشروطه سابق تشکیل شده و شاه و توده عظیم انتخاب‌کنندگان یعنی ۹۰۰۰۰ نفر آنها طرفدار این حزب و رؤسای آنها عبارت بودند از کازیمیر پریه، دوک دبروگلی، موله گیزو و تی‌پر.

حکومت حزب جنبش: با وجود تمایل باطنی لویی فیلیپ به حزب مقاومت در ابتدای امر احتیاط را در آن دید که حزب جنبش را روی کار بیاورد بنابراین لافیت مأمور شد که اولین هیئت وزرای جدید را تشکیل دهد. مشارالیه هفت ماه به سمت ریاست وزراء باقی ماند (اوت ۱۸۳۰ مارس ۱۸۳۱) هیچ دوره‌ای مغشوش‌تر و خطرناک‌تر از این دوره نبوده است زیرا در خارجه بیم مخالفت سلاطین مستبد مخصوصاً تزار نیکلا وجود داشت چنان که تزار نمایندگان را از داشتن هر گونه رابطه با افرادی که در واژگون کردن سلطنت حقه (بوربن‌ها) مقصر بودند منع نمود و در داخله هرج و مرج و یک بحران مخوف اقتصادی و طغیان‌های تقریباً روزانه حکم فرما بود.

محاکمه وزراء: اولین دوره اغتشاش (اکتبر-دسامبر ۱۸۳۰) به مناسبت محاکمه وزرایی که فرامین چهارگانه را امضاء کرده بودند شروع شد. چهار نفر از وزرای مزبور که

پولینیاک هم جزو آنها بود توقیف و در قلعه ونسن حبس شدند. مجلس نمایندگان آنها را در محضر مجلس اعیان به عنوان اقدام به خیانت بزرگ و سوء قصد نسبت به امنیت مملکت به محاکمه دعوت کرد. مجازات این جنایات اعدام بود (۲۸ سپتامبر ۱۸۳۰)، اما برای نجات حیات مقصرین مجلس نمایندگان رأی داد که مجازات اعدام در مورد جرائم سیاسی منسوخ است (۱۸ اکتبر ۱۸۳۰). این امر اولین علت بروز اغتشاشات شد زیرا بسیاری از مجاهدین ژوئیه معتقد بودند کسانی که «باعث شلیک به سوی مردم شده‌اند» باید در مقابل خونی که ریخته شده سرشان را بدهند لهذا شورشیان با فریاد مرده باد وزراء خود را به قلعه ونسن رسانده و محبوسین را مطالبه کردند. ژنرال دومسnil^۱ رئیس مجلس شورشیان را تهدید کرد که مخزن باروت را آتش خواهد زد و به این ترتیب مردم را برگرداند.

اما در موقع محاکمه اغتشاشات باز شروع و مدت سه روز بلوای عام در حوالی قصر لوکزامبورک که محل انعقاد مجلس اعیان بود دوام داشت. محاکمه خاتمه یافت و چون متهمین محکوم به اعدام نشده و حبس ابد درباره آنها مقرر گردید نزدیک بود شورشی بروز کند، برای پیش‌بینی این امر مجبور شدند تمام قوای مسلحه پاریس را اعم از گارد ملی و نظامیان که عده‌شان به ۲۵۰۰۰ نفر بالغ می‌شد مأمور شهر کنند، در عین حال محصلین و دارالفنونی‌ها نیز که از ایام ژوئیه به این طرف محبوب عامه شده بودند در کوچه‌ها مردم را به آرامش دعوت می‌نمودند (۲۰-۲۲ دسامبر).

نهضت ضد مذهبی: یک ماه و نیم بعد اقدام ناسنجیده طرفداران بورین‌ها بحران جدیدی را سبب شد (۱۳ فوریه ۱۸۳۱) به این معنی که سلطنت‌طلبان به یاد قتل دوک دوبری مجلس فاتحه و دعاخوانی در کلیسای سن ژرمن لکسروا ترتیب دادند. مؤسسين این مجلس به منفعت قراول‌های قصر سلطنتی (سویس‌ها) که در زد و خوردهای ژوئیه مجروح شده بودند اعانه جمع آوری می‌کردند. مطلب در شهر فوراً منتشر شد و جمعیت کثیری که مخصوصاً از متوسطین ترکیب یافته بود کلیسا را محاصره و در یک لحظه آن را به باد غارت داد. جمع آوری اعانه برای قراولان مزبور تمام کینه‌های ضد بورین را تحریک کرده و ضمناً خشم شدید مردم را بر ضد مذهب مشتعل ساخت. در پاریس

مردم مقر مطران را خراب کردند و چیزی نمانده بود که نتردام هم ویران شود، نظیر این اغتشاشات در ولایات برپا بود، مردم صلیب‌های هیئت‌های مذهبی را دور افکنده و به کشیش‌ها در معابر اهانت وارد می‌ساختند. نهضت ضد مذهبی چنان سخت بود که شاه گل‌های زنبق را که از طرف کلیسا به علائم سلطنتی فرانسه افزوده شده بود محو کرده و علناً هم جرأت نمی‌کرد مراسم مذهبی را به جا آورد.

سقوط کابینه لافیت: با وجود این پیش آمدها لافیت قانون اعطای حق انتخاب انجمن‌های بلدی را به کسانی که در انتخابات مجلس شرکت می‌جستند و همچنین قانون تشکیل گارد ملی را از تصویب گذرانده و قانون انتخابات را هم پیشنهاد کرده و به این کیفیت یک قسمت از پروگرام داخلی حزب جنبش را عملی نمود اما همین که خواست پروگرام خارجی حزب مزبور را به موقع اجرا بگذارد سقوط کرد توضیح آن که بلژیکی‌ها که بر علیه سلطه هلندی‌ها شوریده (۲۵ اوت ۱۸۳۰) و استقلال خود را اعلام نموده بودند. یکی از پسران لویی فیلیپ موسوم به دوک دومور^۱ را به سلطنت برگزیدند. لافیت نتوانست لویی فیلیپ را به قبول تاج سلطنت بلژیک برای پسرش مصمم سازد (فوریه ۱۸۳۱) و همچنین در موقع طغیان لهستانی‌ها بر علیه روسیه و تهدید اتریشی‌ها در بولنی بر ضد رعایای پاپ چون شاه با سیاست لافیت که می‌خواست فرانسه به نفع لهستانی‌ها و رعایای پاپ مداخله نماید مقاومت نمود لهذا رئیس الوزراء استعفا داد (۹ مارس ۱۸۳۱).

زمانمداری حزب مقاومت: در نتیجه بی‌نظمی هفت ماهه کابینه لافیت که از یک طرف انقلابات داخلی بروز و از طرف دیگر بیم به مخاطره جنگ می‌رفت امور تجارتنی و صنعتی دچار وقفه شده بحران اقتصادی و مالی شروع گردید به طوری که ربح معاملات از ۳ درصد به ۵۲ درصد رسید. تجار پی در پی ورشکست می‌شدند حتی لافیت نیز مجبور شد بانک خود را منحل سازد. چون به واسطه این پیش آمدها احتیاج مملکت به یک حکومت مقتدری که آسایش و امنیت را برقرار سازد کم‌کم محسوس گشت لهذا لویی فیلیپ توانست بدون دغدغه خاطر زمام حکومت را به حزب مقاومت بسپارد، این حزب مدت هفده سال یعنی تا آخر سلطنت لویی فیلیپ فرانسه را اداره کرد.

کابینه کازیمیر پریه: نخستین کابینه حزب مقاومت به ریاست کازیمیر پریه تشکیل شد (۱۳ مارس ۱۸۳۱-۱۶ مه ۱۸۳۲). این شخص از صرافان متمول و در دوره رجعت بوربن ها نماینده پاریس و مدت زمانی از رؤسای آزادی خواهان بود اما در اولین سال سلطنت شارل دهم به بوربن ها نزدیکی جست به حدی که به خطابه ۲۲۱ نفره رأی نداد. معذک در ایام آخری انقلاب عضویت کمیسیون بلدی را پذیرفت و بعد رئیس مجلس گردید. کازیمیر پریه اقتدار طلب و فعال و برای آن که قدرت حکومت را احیا و احترام دولت جدید را به عموم تحمیل نماید زمام امور را در دست گرفت چنان که در حکومتش هیچ اراده ای جز اراده خویش را قبول نمی کرد، همکارانش نمی توانستند هیچ تصمیمی بدون رضای او اتخاذ کنند، روزی یکی از وزراء بدون مشاوره با او خواست در مجلس پشت میز خطابه برود، پریه در وسط مجلس فریاد زد «ارگوت به جای خود برگرد». شاه هم مجبور بود در تمام مسائل عقیده رئیس الوزراء را جلب نماید، هیچ مراسله و راپرتی قبل از آن که کازیمیر پریه از مفاد آن اطلاع حاصل کند به شاه داده نمی شد، هیچ یک از یادداشت های مقام سلطنت قبل از تصویب رئیس الوزراء در روزنامه مونیتور انتشار نمی یافت، مستخدمین دولتی با کمال مراقبت از او اطاعت می کردند، هرج و مرج سابق بر طرف و نظم کامل برقرار شد و استقرار این انتظام کار اساسی پریه بود زیرا قبل از او سلطنت ژوئیه مانند یک حکومت موقتی به نظر می آمد که همواره تقاضای اغماض از پیدایش خود دارد. پریه در ظرف یک سال به این حکومت صورت یک حکومت ثابت و پابرجایی داد که در طریق خود هر خاری را از میان بر خواهد داشت، همین طور در مقابل خارجیان نیز رفتاری پیش گرفت که دانستند این حکومت به کوچک ترین اهانت و سهل انگاری نسبت به فرانسه تن در نخواهد داد. کازیمیر پریه اراده محترم شمردن شاه و فرانسه را مخصوصاً در دو موقع ظاهر ساخت: در داخله هنگام بروز اغتشاشات در لیون در نوامبر ۱۸۳۱ و در خارجه در تعقیب بروز انقلابات در ممالک کلیسا موقع اشغال آنکن^۱ در فوریه ۱۸۳۲.

اغتشاشات اولیه لیون: در لیون به واسطه بحران اقتصادی مزد نساجان ابریشم (کانوت ها)^۲ در مقابل ۱۵ الی ۱۶ ساعت کار روزانه به ۱۸ سو رسیده بود. حاکم لیون

1. Ancone

2. Canoutes

خواست کارگران و صاحبان کارخانه‌ها را برای تعیین حداقل مزد موافق سازد این اقدام به جایی نرسید و در ۲۱ نوامبر ۱۸۳۱ طغیانی که آن را شورش فقر و بدبختی باید نامید بروز کرد زیرا جنبش مزبور جنبه سیاسی نداشت. در روی بیرق سیاهی که کارگران در جلو جمعیت خود می‌بردند این عبارت «زندگانی در کار و یا مرگ در جنگ» را نوشته بودند. کارگران به این وضع از محله صنعتی شهر موسوم به کرواروس^۱ روانه شدند. بعد از دو روز زد و خورد قوای نظامی دولت که گارد ملی از کمک به آنها امتناع نموده بود مجبور به تخلیه لیون گردیدند و حتی کارگران بعضی از آنها را خلع سلاح کردند. در تعقیب این قضایا کازیمیر پریه شهر را با یک قشون ۳۶۰۰۰ نفری اشغال و حاکم را معزول و تعرفه‌ای را که به صاحبان کارخانجات بالاخره قبولانیده بود نسخ کرده و گارد ملی را منحل ساخت (۳ دسامبر ۱۸۳۱).

اشغال آنکن: در نتیجه نهضت‌های آزادی‌خواهانه که از انعکاس انقلاب ۱۸۳۱ در ایتالیا به خصوص در قلمرو پاپ تولید شده بود اتریشی‌ها با وجود اعتراض دولت فرانسه بولنی را برای اولین بار اشغال کردند (فوریه-مارس ۱۸۳۱) و چون انقلابات تازه‌ای در آغاز سال ۱۸۳۲ منجر به مداخله جدید اتریش در بولنی شد کازیمیر پریه بدون این که به این اقدام اعتراض بکند یک فوج پیاده نظام مخفیانه از تولون مأمور ساخت آنکن را که بندر معتبر ممالک پاپ در ساحل آدریاتیک بود جبراً اشغال نمایند و قشون فرانسه مأمور بود تا موقعی که اتریشی‌ها در بولنی هستند آنکن را تحت اشغال داشته باشند.

دوشس دوبری دروانده: کازیمیر پریه به مرض مسری ویبا که در ظرف سه ماه در پاریس ۲۰۰۰۰ نفر را کشت درگذشت (۱۶ مه ۱۸۳۲) وفات او درست در موقعی اتفاق افتاد که دشمنان لویی فیلیپ می‌خواستند علناً بر ضد او اقدام نمایند. بدو دوشس دوبری مادر دوک دو بر دوک زنی بی‌باک و دارای خیالات واهی بود برای تجدید سلطنت بوربن‌ها به فرانسه بازگشت، در مارسیل پیاده شد و با این که اطمینان داشت حضور او در پروانس موجب بلوای مسلحانه عمومی خواهد شد (۲۳ آوریل ۱۸۳۲) معه‌ذا هیچ کس به سمت او نرفت. مشارالیه‌ها جسورانه سر تا سر جنوب را عبور کرده و به وانده که در آنجا امیدوار به طغیان یاغیان زمان جمهوری بود رسید ولی به زحمت زیاد چند صد

دهقان دور خود جمع کرد که قوای دولت در دو جنگ مختصر در جنوب لوآر سفلی نزدیکی کلیسون^۱ آنها را پراکنده ساخت (۵ ژوئن). دوشس دوبری از وائده به نانت فرار و پنج ماه مخفیانه در آنجا به سر برد، آخر الامر یکی از اطرافیانش به وی خیانت ورزیده و در مقابل پول او را به دولت تسلیم کرد و دولت در قلعه بلای محبوسش گردانید. در محبس دختری از او تولد یافت و دوشس مجبور شد به وقوع یک ازدواج مخفی اعتراف کند و به این واسطه در نظر طرفداران سلسله ارلشان اعتبار و نفوذ سیاسی مشارالیه‌ها محو و رهايش کردند.

هیجان‌های جمهوری خواهانه: تثبیت دوشس دوبری اهمیتی نداشت ولی برعکس شورش‌های جمهوری خواهان در (۱۸۳۲ و در ۱۸۳۴) سخت و مهم بود. زمامداران حزب مقاومت که با هر اصلاحی مخالف بودند بر خصومت جمهوری خواهان نسبت به لویی فیلیپ افزوده و میل آنها را به واژگون نمودن وی زیادتر گردانید.

اولین شورش بلامقدمه در چهارشنبه ۵ ژوئن ۱۸۳۲ در موقع تشییع جنازه ژنرال لامارک^۲ وکیل وجیه‌المله و عضو حزب جنبش بروز کرد به این ترتیب که وقتی جنازه به پل استرلیتز^۳ رسید جمهوری خواهان به دستگیری عده کثیری از فراریان لهستانی و آلمانی با گارد بلدی به منازعه برخاستند. محلات تامپل^۴ و سن دنی^۵ و سن مارتین به سرعت سنگربندی شد و در شب ششم ژوئن شورشیان حتی به قصر سلطنتی نزدیک شدند اما کارگران به آنها کمکی نکرده و برعکس گارد ملی برای دفع شورشیان با نظامیان باکمال شدت شرکت ورزیده (۶ ژوئن) آنها را تا محله سن مارتین برگرداندند و در آنجا تا ساعت ۴ بعد از نصف شب باکمال رشادت در کوچه بن‌بست کلواترسن مری^۶ از خود دفاع می‌کردند.

شورش‌های آوریل ۱۸۳۴: شورش دوم که دو سال بعد از این واقعه رخ داد مقدماتش بهتر فراهم شده بود به طوری که در آوریل ۱۸۳۴ جنبش جمهوری خواهانه در ده شهر یک دفعه ظاهر شد و در پاریس و مخصوصاً در لیون خیلی شدت داشت زیرا

1. Clisson

2. Lamarque

3. Austerlitz

4. Temple

5. Saint Denis

6. Cloître, Saint, Merry

در شهر اخیر دوام بحران اقتصادی بعد از بلوای ۱۸۳۱ به تبلیغات جمهوری خواهانه بین کارگران کمک کرده بود.

برای جلوگیری از این تبلیغات که قسمت عمده‌اش از طرف مجامع مخفی مخصوصی مانند جمعیت حقوق بشر صورت می‌گرفت. مارشال سول که بعد از فوت کازیمیر پریه صدر اعظم شده بود قانونی از مجلس گذراند که به موجب آن تأسیس هر نوع جمعیتی بدون استجازه و تصویب دولت ممنوع گردید (مارس ۱۸۳۴) وقتی دولت خواست به موجب همین قانون جمعیت کارگران لیون موسوم به «تعاونیون» را تعقیب نماید شورش تولید شد که پنج روز تمام از چهارشنبه ۹ تا یکشنبه ۱۳ آوریل دوام داشت. در همان روزی که شورش لیون خاتمه یافت جمهوری خواهان در پاریس سر به شورش برداشتند اما رؤسای آنها در اولین ساعت شورش توقیف و دولت در آن هنگام ۴۰۰۰۰ نفر نظامی تحت فرمان داشت. ژنرال بوژو^۱ که تی‌یر وزیر داخله نیز سواره همراه او بود فوراً شورشیان را در محله سن مارتن محاصره کرد. در صبح ۱۴ آشوب طلبان مغلوب و کشتار موحشی این شورش را خاتمه داد، توضیح آن که هنگامی که نظامیان صاحب منصب مجروحی را می‌بردند در کوچه ترانسنون^۲ از پنجره خانه نمره ۱۲ مجدداً صاحب منصب مزبور را هدف گلوله قرار دادند، نظامیان به آن خانه حمله برده و کلیه ساکنین آن حتی زن‌ها و بچه‌ها را کشتند.

محاکمه شورشیان آوریل: پس از شورش آوریل «محاکمه بزرگ» در محضر اعضا مجلس اعیان که به دیوان عالی عدالت مبدل گردیده بود ترتیب داده شد، عده توقیف شدگان ۲۰۰۰ نفر و از این عده ۱۶۴ نفر تحت محاکمه درآمدند. این محاکمه یازده ماه (مارس ۱۸۳۵-۲۳ ژانویه ۱۸۳۶) طول کشید. شهادت ۴۰۰۰ نفر شهود استماع شد و ۱۷۰۰۰ ورقه تحت مطالعه درآمد. در جریان محاکمه جماعتی از متهمین منجمله گودفروای، کاوینیاک و آرماند ماراست موفق به فرار از محبس گشتند (۱۲ ژوئیه ۱۸۳۵). پس از پانزده ماه در موقع عروسی دوک دورلثان پسر ارشد لویی فیلیپ با هلن دومکلمبورگ^۳ شاهزاده خانم آلمانی محکومین مورد عفو واقع شدند (۸ مه ۱۸۳۷).

1. Bugeaud

2. Tronsnonain

3. Helen de Mecklembourg

سوء قصد فینسکی^۱: چند روز بعد از فرار عده‌ای از متهمین آوریل از محبس شاه مورد سوء قصدی واقع شد به این ترتیب که در ضمن سان دیدن گارد ملی فینسکی نام از اهالی کرسی^۲ که سابقاً سرباز و به جرم دزدی محکوم شده بود در خانه نمرة (۵۰) در خیابان تامپل پشت یکی از پنجره‌ها مخفی شده و با توپ مسلسلی که از ۲۴ لوله تفنگ ساخته شده بود به طرف لویی فیلیپ شروع به شلیک نمود. چهل نفر مجروح و ۱۸ نفر از آن جمله مارشال موریته فوراً هلاک شدند (۲۸ ژوئیه ۱۸۳۵).

قوانین سپتامبر: این سوء قصد در ماه سپتامبر بعد منتج به تصویب قوانینی راجع به تشکیل محاکم جنایی و مطبوعات گردید. از این قوانین که نی‌یر تهیه دیده و موجب هیجان افکار عامه شد فقط قانون راجع به مطبوعات مهم بود (۹ سپتامبر ۱۸۳۵). از ۱۸۳۰ به این طرف مطبوعات کاملاً آزاد و محاکمه جرم‌های مطبوعاتی به هیئت منصفه رجوع می‌شد و به این واسطه جراید جمهوری خواهان و طرفداران بوربن‌ها از هیچ گونه توهین و ناسازی به دولت مضایقه نمی‌کردند. دولت هم در مقابل این توهین‌ها دشمنان خویش را به محاکم جنایی جلب می‌نمود. در ظرف ۴ سال از ۱۸۳۰ تا ۱۸۳۴ متجاوز از ۵۰۰ محاکمه به عمل آمد که ۱۱۱ عدد از این محاکمه‌ها فقط مربوط به روزنامه تریبون تندروترین جراید جمهوری خواهان بود، غالب محاکمه‌های مزبور به تبرئه منجر می‌شد. قانون سپتامبر ترتیب قانون ۱۸۳۰ را نسبت به جراید معمولی تغییر نداد، فقط جرم‌های جدیدی را تعریف و مجازات‌ها را شدیدتر ساخت بعضی از این مقررات شباهت به قانون فریادهای شورش‌انگیز داشت که ۲۰ سال قبل از این تاریخ مجلس نایاب تصویب نموده بود. به موجب قانون سپتامبر خود را جمهوری خواه اعلان کردن و صحبت از رجعت بوربن‌ها به میان آوردن و در اصول مالکیت مباحثه نمودن هر یک جنایتی به شمار می‌آمد. هر کس مردم را تحریک به تحقیر یا عداوت نسبت به شخص شاه یا اقتدار او و یا به حکومت وقت می‌نمود مجازاتش حبس و به پرداخت جریمه از ۱۰۰۰۰ تا ۵۰۰۰۰ فرانک محکوم می‌شد. برای نقاشی و کاریکاتور در جراید سانسور و تحصیل اجازه دوباره برقرار گردید. قانون سپتامبر جراید جمهوری خواه مانند تریبون و رفورماتور را که به واسطه پرداخت جریمه‌های سنگین ورشکست شدند از میان برد اما

جرايد طرفداران بوربن ها كه سرمايه زياد داشتند توانستند خود را حفظ نموده و جنگ با غاصب را دنبال كنند.

تسي نو: از سال ۱۸۳۶ زد و خوردهاي در كوچه و معابر مبدل به تحريكات پارلماني گرديد. كمى بعد از فوت كازيمير پريه شاه در كابينه اي كه اسمابه رياست مارشال سول^۱ تشكيل يافته بود تسي نو و گيز و دو نفر از رؤساي عمده حزب مقاومت را عضويت داد. تسي نو در آن وقت سي و پنج سال داشت، اصلاً اهل مارسيل، چابك، لين و مزور و در كار خستگي ناپذير بود. عقايد خود را با مقتضيات زمان منطبق و به عبارت بهتر از هر سمتي باد مي آمد باد مي زد. براي اقتباس و تشابه مسائل استعداد عجيبی



تسي نو (۱۸۷۷-۲۷۹۷)

داشت و به اين واسطه در تمام امور با خبر و يت صحبت مي كرد، تسي نو جدي و شجاع و در آتش جاه طلبی مي سوخت. در دوره رجعت بوربن ها در اداره روزنامه مشروطيت حرفه روزنامه نگاري را شروع كرد. تاريخي راجع به انقلاب كبير نوشت كه وقايع چهل ساله اخير را شامل بود. اين كتاب با اين كه اهميت زيادي نداشت مع هذا فوق العاده طرف توجه عامه واقع شد و نويسنده اش شهرتي به سزا يافت. تأسيس روزنامه ناسيونال به شركت آرماند كارل در ۱۸۳۰ و سياست بي باكانه او در ايام ژوئيه شركتي كه در انشاء

اعتراض روزنامه نویس ها داشت و بالاخره پیشرفتی که در موفقیت لویی فیلیپ نامزد سلطنت تحصیل کرد به شهرت وی افزود.

گیزو: گیزو ده سال بزرگ تر از تی یو و اهل نیم^۱ و از یک خانواده کالونی^۲ مذهب بود. پدرش از وکلای مراغه مشهور و در ۱۷۹۴ با گیوتین اعدام شد. از آن به بعد گیزو را مادرش به ژنو برد که تحصیلاتش را تمام نماید. در دوره امپراطوری معلم تاریخ مدرسه ادبیات پاریس بود و از همان آغاز کار مورخی معروف به شمار رفت. دوره رجعت بوربن ها او را وارد سیاست نموده و فوراً به حزب سلطنت طلبان مشروطه پیوست. در مدت وقایع صد روزه به گان^۳ نزد لویی هیجدهم رفت. بعد از رجعت دوم بوربن ها به وکالت انتخاب شد و دوش به دوش رویر کلار در تشکیل جمعیت دکترینرها دخیل بود. در دوره ارتجاعی که پس از قتل دوک دوبری ظاهر شد خود را از مجلس کنار کشید اما در ۱۸۳۰ مجدداً انتخاب و یکی از انشاء کنندگان خطابه ۲۲۱ نفره بود و بعد یکی از مبلغین جدی انتخاب دوک دورلثان به سلطنت شد. فطرت و تربیتش او را خشن و خونسرد ساخته بود. علاقه شدیدی به افکار و اصولی که پس از تجارب شخصی پذیرفته بود داشت و معتقدات خود را بهتر از عقاید همه می پنداشت.

رقابت تی یو و گیزو: تا موقعی که برای تأمین دوام سلطنت ژوئیه زد و خورد هایی لازم بود تی یو و گیزو متحد مانندند. اما هر دو اقتدار دوست و خواهان مقام ریاست وزراء در عین حال در موضوع چگونگی روابط بین شاه و کابینه و مجلسین اختلاف عقیده داشتند. تی یو به مناسبت ابداع عقیده «شاه سلطنت می کند و حکومت نمی کند مشهور شده بود و مانند کازیمیر پریه عقیده داشت که رئیس الوزراء مانند انگلستان باید کاملاً مقتدر و نماینده اکثریت مجلس بوده و بدون این که شاه مداخله کند در منافع مملکتی با مجلس مباحثه نماید اما گیزو بر عکس در عقیده دکترینرها که قائل به تأثیر شاه در حکومت بودند ثابت و وفادار مانده و می گفت که اگر شاه خود رئیس الوزراء خویش نباشد لااقل باید همکار قوی و فعال رئیس الوزراء باشد چنان که از کلمات او است که «تخت سلطنت یک صندلی خالی نیست».

1. Niemeis

2. Calviniste

3. Gand

تبدیل احزاب: این اختلاف عقیده بین دو نفر از رؤسای حزب مقاومت در حزب هم مؤثر واقع شده و به دو مرکز راست و چپ تقسیم شد که اولی را گیزو و دومی را تی پر اداره می‌کرد. حزب جنبش سابق به چپ دیناستیک مبدل گردید. این حزب که به واسطه تمایلاتش تقریباً جمهوری خواه بود با چند وکیل طرفداران بورژوازی که در کرسی‌های طرف راست جا داشتند تشکیل حزب مخالفی داد. لویی فیلیپ در گیرودار تقسیم بندی احزاب موافق دولت سعی کرد سیاست شخصی خود را پیش ببرد و بعد از آن که موجبات استعفای تی پر را فراهم ساخت (اوت ۱۸۳۶) موله وزیر سابق ناپلئون و لویی هیجدهم را به ریاست وزراء برگزید. معتقدات سیاسی این شخص این بود که کاملاً مظهر نیات شاه و از خود ابداً دارای رأی و عقیده نباشد (سپتامبر ۱۸۳۶ - مارس ۱۸۳۹).

اتلاف: این اولین اقدام در طریق حکومت شخصی موجب تحریک مقاومت‌های شدید در پارلمان شد و چون در مرکز دست چپ بر علیه «هیئت دولت دیرباری» ائتلاف کردند حکومت مزبور بعد از دو سال و نیم سقوط یافت. دلیل هیئت ائتلاف در مخالفت با کابینه این بود که سلطنت از حقوق مسلمة ملت و چون مجلس نماینده ملت است بنابراین در حکومت رأی قطعی آخری با او است و این همان طرز حکومت پارلمانی انگلیس است. هیئت ائتلاف بعد از کشمکش‌های زیاد در ژانویه ۱۸۳۶ به مناسبت خطابه جوابیه نطق شاه جنگ سختی را با کابینه آغاز کرد. طرح خطابه‌ای را که تی پر و گیزو انشاء نموده بودند تجدید انشایی از خطابه ۲۲۱ نفره و موضوع مشاجره که دوازده روز به طول انجامید شد ۱۲۸ نطق ایراد نمودند و با این که موله موفق به رد طرحی که مؤتلفین مدافع آن بودند گردید مع هذا چون اکثریتش به ۱۳ رأی رسیده بود مجلس را منحل ساخت. مؤتلفین، با پروگرام مشترکی که در این عبارت خلاصه می‌شد «تبدیل حکومت پارلمانی» به «حکومت شخصی» به جنگ انتخابات رفتند و موفق به تحصیل یک اکثریت هشتاد نفره شدند که متعاقب آن موله استعفا داد (۸ مارس ۱۸۳۹).

کابینه دوم تی پر: شاه خود را تسلیم حوادث و انمود کرد و در مدت کمی متجاوز از یک سال چنین تصور می‌شد که از سیاست شخصی دست کشیده است در صورتی که او در این انتظار بود که رقابت‌های جاه طلبانه بین رؤسا موجب تزلزل ائتلاف شود. در مارس ۱۸۴۰ ریاست وزراء را به تی پر داد و گیزو به سمت سفارت عازم انگلستان شد.

در این موقع دفعتاً در سیاست خارجی مشکلات سخت ظهور کرد توضیح آن که در مشرق محمدعلی پاشا نایب السلطنه مصر چیزی نمانده بود که اقتدار امپراطوری عثمانی را تباه کند. برای جلوگیری از پیشرفت‌های وی انگلستان با تزار روس و امپراطوری اتریش و پادشاه پروس داخل مذاکره شده و چون فرانسه با محمدعلی پاشا مساعد بود دول مزبور در خفا و بدون این که گیزو سفیر فرانسه ملتفت شود در لندن معاهده‌ای منعقد داشتند (۱۵ ژوئیه ۱۸۴۰). به بازی نگرفتن دولت فرانسه در این بند و بست سیاسی در پاریس هیجانی سخت برپا کرد. روزنامه دبا نوشت «این معاهده عمل جسورانه‌ای است که شرافت ملی فرانسه اجازه نمی‌دهد آن را تحمل نماید». عقیده عمومی بر این بود که مسئله شرق بهانه یک جنگ اروپایی خواهد شد که در این جنگ فرانسه به پاره کردن معاهدات ۱۸۱۵ و تحصیل سرحدات رن موفق خواهد گردید. بنابراین تدارکات نظامی شروع و حکم به تشکیل افواج جدید پیاده نظام و سواره نظام و تجهیز جهازات جنگی جدید داده شد. به فوریت در اطراف پاریس به ساختمان برج و بارو در سر تا سر دور شهر و استحکامات جدا جدا پرداختند اما وقتی تی‌یر تجهیز یک عده ۵۰۰۰۰۰ نفری را به شاه پیشنهاد نمود شاه که به هیچ وجه طالب جنگ نبود از قبول آن امتناع ورزید و تی‌یر استعفا داد (اکتبر ۱۸۴۰).

وزارت گیزو: گیزو از لندن احضار و در کابینه جدید وزیر امور خارجه شد. گرچه مقام ریاست وزراء اسماً تا سپتامبر ۱۸۴۷ با مارشال سول بود اما عملاً گیزو کابینه را اداره می‌کرد. قریب هشت سال گیزو زمامدار ماند زیرا پیوسته با لویی فیلیپ وحدت فکری کاملی داشت چنان که شاه درباره او می‌گفت: «گفته او گفته من است». گیزو نیز مانند شاه اقتدار طلب و طرفدار یک حکومت فرمانروا و قوی بود و همواره اظهار می‌داشت «برای حکومت کردن دو چیز لازم است عقل و توپ» همچنین مثل شاه معتقد بود که در تشکیلات سیاسی فرانسه چیزی که محتاج به اصلاح باشد نیست. گیزو در حقیقت در افکار و خیالات ۱۸۱۵ خویش راسخ و تصور نمی‌کرد که ملت ممکن است آزادی‌های وسیع‌تری طالب باشد و به این نکته پی نبرده بود که در جریان ربع قرن عده اشخاص ذی علاقه در سیاست زیاد گشته و باید به این نورسیدگان اجازه شرکت در کارهای عمومی را داد. به عقیده او فقط باید وضع سابق را حفظ نمود و برای ازدیاد ثروت عمومی «تأمین

صلح در همه جا و همیشه» یعنی صلح داخلی و خارجی را لازم می‌دانست. عبارت «خود را توانگر سازید» به گیزو منسوب است، گرچه او هیچ‌گاه چنین سخنی نرانده معذک به خوبی سیاست و فکر وی را در حکومت خلاصه می‌کند. گیزو تا آخر زمامداری خود با هر فکر اصلاحی مخالفت نمود، وی را می‌توان مترنخ فرانسه دانست که با لجاجت تمام از هر نوع پیشرفت در راه ترقی جلوگیری می‌کرد چنان‌که لامارتین درباره طرز حکومت گیزو می‌گفت این طرز حکومت احتیاج به مرد سیاسی ندارد «بستن یک سد کافی است». کمی قبل از انقلاب ۱۸۴۸ یکی از طرفداران گیزو که در مجلس تاریخ این کابینه طولانی را بیان می‌کرد خودش به این نتیجه رسید «در مدت هفت سال چه کردند، هیچ! هیچ! هیچ! هیچ!».

طریقه و اصول تطمیع: این سیاست توقف و عدم پیشرفت را ظاهراً همیشه مجلس تصویب می‌کرد زیرا گیزو پیوسته در مجلس اکثریت داشت و با این که شخصاً درست کار و صحیح‌العمل بود مع هذا این اکثریت را به وسیله تطمیع تحصیل می‌کرد به این معنی که گاهی آراء انتخاب کنندگان را به نفع نامزدهای موافق دولت می‌خرید و گاهی هم مثل والپول^۱ در انگلستان آراء خود نمایندگان را با پول موافق می‌ساخت. فریفتن انجمن‌های نظارت انتخابی کار آسانی بود زیرا این انجمن‌ها از عده قلیلی انتخاب کنندگان تشکیل می‌شد که در بیشتر آنها عده اعضا به ۲۰۰ نمی‌رسید و بین این عده از مستخدمین دولتی هم عضویت داشتند که طبعاً مطیع دستور مقامات مافوق بودند. سایر اعضای انجمن را هم از راه دادن مغازه‌های توتون فروشی یا ورقه مجانی تحصیل در مدارس به دوستان آنها یا از راه تفویض بعضی مشاغل مهمه اداری به خود آنها موافق می‌ساختند. در مجلس هم مثل انجمن‌های نظارت انتخابی مستخدمین دولتی زیاد بودند چنان‌که در ۱۸۴۶ متجاوز از ثلث وکلا (۱۸۴ نفر از ۴۵۹) را مستخدمین دولت از قبیل حکام سابق، قضات و صاحب منصبان تشکیل می‌داد. گیزو آنها را به وعده ترفیع رتبه و اضافه حقوق موافق نگاه می‌داشت و برای تکمیل اکثریت از ۳۰ تا ۴۰ وکیل دیگر لازم بود که گیزو آنها را هم به وسیله دادن امتیازات مهمه (زیرا ساختمان راه آهن تازه شروع شده بود) مستفع کرده یا خریدهای دولتی را به وسیله آنان انجام و از این راه مبالغی به آنها منفعت

می‌رساند. به این وضع تطمیع در رویه حکومت ایجاد شده و بروز چند فقره از اعمال ننگین مأمورین در اواخر سلطنت با کمال وضوح ثابت کرد که زیر دست‌های گیزو هم این طریقه را به خوبی خود رئیس‌الوزراء اعمال می‌نمایند.

مخالفت مجلس: سیاست «صلح در همه جا و همیشه» و اصول تطمیع که قبلاً به آن اشاره شد طرف حمله سخت و کلاً مخالف که از طرفداران بوربن و مرکز چپ و چپ دیناستیک ترکیب یافته بود واقع گردید. حزب مخالف به سیاست خارجی گیزو و مخصوصاً به امتیازاتی که از لحاظ علاقه به صلح به انگلیس ها داده بودند حمله نمود و در داخله هم برای خاتمه دادن به طریقه تطمیع اصلاح در طرز انتخابات و پارلمان را مطالبه می‌کرد.

حزب مخالف و سیاست خارجی: چون لویی فیلیپ بعد از جلوس خود می‌دانست طرف سوءظن سلاطین اتحاد مقدس است برای این که در موقع لزوم بتواند در مقابل آنها مقاومت کند در صدد عقد یک «اتحاد صمیمی» با انگلستان برآمد. این اتحاد در سال اول سلطنتش به وسیله تالیران عملی شد و حتی در ۱۸۳۴ با شرکت اسپانیا و پرتغال برای مقابله با اقدام به تجدید تشکیل اتحاد مقدس که در مونشن گراتز نقشه آن را طرح کرده بودند اتحاد مزبور مبدل به اتفاق گردید اما به تدریج این روابط سست شد و بعد از توهینی که در عقد معاهده سری لندن به فرانسه وارد آمد اتحاد صمیمی با انگلیس مدت‌ها غیر عملی به نظر می‌رسید معذلک لویی فیلیپ و گیزو لایق قطع برای تجدید این اتحاد کوشش می‌کردند و همین نظر آنها را وادار به اعطای امتیازات موهن و یا مخالف منافع فرانسه نمود. امتیازات مزبور مربوط به دو قضیه بود: یکی مسئله حق تفتیش کشتی‌ها و دیگر قضیه پریچارد.

قضیه حق تفتیش کشتی‌ها: در ۱۸۱۵ دولت انگلیس در کنگره وین از دول حکم ممنوعیت برده فروشی را تحصیل کرد. برای اجرای این ممنوعیت دولت انگلیس تقاضا نمود که کشتی‌های جنگی هر دولتی حق داشته باشند در سواحل افریقا کشتی‌های تجارتی را که مظنون حمل برده هستند تفتیش نمایند. لویی هیجدهم و شارل دهم همواره از قبول این حق تفتیش امتناع می‌ورزیدند زیرا چون کشتی‌های جنگی انگلیس از سایر دول بیشتر بود به آسانی می‌توانست این حق را به صورت یک تفتیش عمومی در

تجارت تمام دول در آورد. بر عکس لویی فیلیپ بلافاصله بعد از جلوسش در ۱۸۳۱ حق تفتیش را پذیرفت، کشتی‌های انگلیسی مکرر از این حق سوء استفاده نمودند و موجبات اعتراضات شدید صاحبان کشتی فرانسوی را فراهم ساختند. این پیش آمدها مانع از این نشد که گیزو در ۱۸۱۴ معاهده جدیدی با انگلیس‌ها منعقد نماید که به موجب آن اعمال حق تفتیش را نه فقط در سواحل افریقا بلکه در تمام اقیانوس اطلس برقرار می‌ساخت. چون وکلا تقریباً به اتفاق آرا از تصویب این عهدنامه امتناع ورزیدند و حتی تقاضا نمودند عهدنامه ۱۸۳۱ هم الغاء شود بنابراین مجلس منحل گردید (ژوئن ۱۸۴۲). و انتخابات بعد برای گیزو اکثریت فرمانبردارتری تهیه نمود.

قضیه پریچارد: دو سال بعد بغناً واقعه پریچارد روی داد (۱۸۴۴). ملخص قضیه این که آمیرال دوپستی نوآر^۱ فرمانده جهازات فرانسه در اقیانوس کبیر ابتدا به عنوان تحت‌الحماگی و بعد به عنوان مستعمره فرانسه مجمع‌الجزیره سوسیته^۲ و جزیره تائیتی^۳ را تصرف کرد (سپتامبر ۱۸۴۲ - نوامبر ۱۸۴۳). یک نفر دواساز انگلیسی موسوم به پریچارد که چندین سال بود به عنوان کنسولی در جزیره تائیتی اقامت داشت بومیان را تحریک به شورش کرد. شورشیان ملاحان فرانسوی را کشتند و پریچارد که حقیقتاً مسئول قتل آنها بود توقیف و چندین روز حبس شد (مارس ۱۸۴۴). انتشار خبر این واقعه در انگلستان موجب هیجان مطبوعات گردیده و تقاضا کردند که دولت فرانسه از این اقدام معذرت بخواهد (آوریل ۱۸۴۴). این خودستایی انگلیس‌ها حس وطن‌پرستی فرانسویان را سخت به هیجان آورد ولی گیزو «تأسف و عدم تصدیق خود را» نسبت به این واقعه به حکومت انگلیس اظهار و «یک غرامت عادلانه» نیز پرداخت (۲ سپتامبر ۱۸۴۴). این رفتار حقارت‌آمیز در سر تا سر فرانسه مردم را سخت خشمناک گردانید معذلتک در مجلس وقتی حزب مخالف به مناسبت مباحثه در باب خطابه جوابیه پیشنهاد کرد که گیزو نظر به «جبران خسارتی که مدیون نبوده است» توییح شود مجلس با اکثریت نسبی در واقع با اکثریت هشت رأی اعلام داشت از توضیحاتی که وزیر در این باب داده متقاعد شده راضی است.

1. Amiral Dupetit, Thouars

2. Societe

3. Tahiti

مسئله اصلاح: فرمان برداری اکثریت در این نوع مواقع لزوم اصلاح تشکیلات مجلس و طریقه انتخابات را بهتر محسوس می ساخت. اصلاح دوگانه را که عبارت از اصلاح پارلمانی و اصلاح انتخاباتی باشد و بعدها «اصلاح» نامیدند از سال ۱۸۴۱ همه ساله حزب مخالف پیشنهاد نمود.

برای اصلاح پارلمانی تقاضا می کردند که بعضی مأمورین رسمی مانند حکام نتوانند وکیل شوند و سایر مأمورین دولتی هم که وکیل می شوند در مدت وکالتشان نتوانند ترفیع رتبه تحصیل نمایند. در باب اصلاح انتخابی نظر آنها این بود که نصاب مالیات برای انتخاب کردن به ۱۰۰ فرانک تنزل کند که لااقل حق انتخاب کردن به صلاحیت داران جدید مانند معلمین مدارس و فارغ التحصیل ها و اطباء و دارندگان دفاتر رسمی و صاحب منصبان گارد ملی و غیره داده شود، اما گیزو همه ساله این پیشنهادات را رد کرده و می گفت: «در فرانسه پیش از ۱۸۰۰۰۰ نفر که بتوانند شغل وکالت را با استقلال رأی و حسن تشخیص اعمال نمایند» وجود ندارد و بنابراین حتی الحاق صلاحیت داران جدید را با وجود آن که بیش از ۱۵۰۰۰ رأی دهنده به جمعیت انتخاب کنندگان نمی افزود نمی پذیرفت.

روزنامه ارزان ژیراردن: خلاصه بدون آن که گیزو واقعاً متوجه باشد یا به نظر بیاید که ملتفت شده است بر عده فرانسویانی که به کارهای عمومی علاقمند شده و مایل بودند در امور جمهور دخالت داشته باشند روز به روز مخصوصاً از ۱۸۲۶ به این طرف می افزود. این مسئله نتیجه امری بود که معاصرین اهمیت آن را درک نکردند، توضیح آن که در ۱۸۳۶ (اول ژوئیه) امیل دو ژیراردن^۱ از نویسندگان سیاسی دارای افکار جدید و تند شروع به انتشار روزنامه سیاسی به اسم «لا پرس»^۲ نمود که وجه اشتراک آن ۴۰ فرانک و نصف وجه اشتراک سایر جراید بود. این امر مقدمه ارزانی جراید در فرانسه شد زیرا سایر جراید هم برای حفظ رقابت مجبور به تنزل قیمت گردیدند و نتیجه آن افزایش سریع عده روزنامه خوان ها بود که در ظرف ده سال دو برابر شدند چنان که عدد اوراقی که در ۱۸۳۶ تمبر شد ۴۲ میلیون و در ۱۸۴۶ به هشتاد میلیون بالغ گردید.

شاه و سیاست شخصی: گیزو در مخالفت با اصلاحات فقط مجری صدیق اراده لویی

1. Emil de Girardin

2. La Presse

فیلیپ بود. شاه هر چه پیر تر می شد اقتدار طلب تر و سریع الغضب و لجوج در افکار خود می گردید. بعد از هلاک پسر ارشدش دوک دورلئان محبوب عامه که در نتیجه حادثه درشکه به وضع اسف آوری در نویی^۱ مرد دیگر کسی در لویی فیلیپ نفوذ کلام واقعی نداشت. در موقعی که شصت نفر از وکلا اکثریت به وسیله گیزو به شاه اظهار داشتند که با پاره تقاضاهای ملت باید موافقت نمود شاه جواب داد «به این آقایان بگویید به مخالفین بیوندند من احتیاج به آنها ندارم» یکی از پسرهایش موسوم به پرنس ژوانویل^۲ را به جرم این که مداخله اراده ثابت شاه را در تمام امور تصدیق نداشت و خطر این سیاست شخصی را احساس می کرد به افریقا تبعید نمود و چون دیگر هیچ روزنامه ها را نمی خواند و رأی کسی را نمی پذیرفت به هیچ وجه متوجه جنبش افکار و حالت مضطربانه عقاید عمومی نبود. دوک دومرنی^۳ که در اواخر سال ۱۸۴۷ سعی کرد شاه را از حقیقت اوضاع آگاه سازد شاه به وی جواب داد: «جوانک (دوک قریب ۴۰ سال داشت) آسوده باشید فرانسه مملکتی است که افسارش به دست مأمورین دولتی است» کمی بعد در اواخر ژانویه ۱۸۴۸ موقعی که ژنرال رادو ویتز^۴ وزیر مختار پروس را برای مرخصی به حضور پذیرفت به وی گفت: «کاملاً به پادشاه متبوع خود حالی کنید که از این پس دو چیز در فرانسه غیر ممکن است: انقلاب و جنگ».

به علاوه لویی فیلیپ تا اندازه ای هم از ترقی درخشان اقتصادی مملکت خیره شده بود. زراعت و مهم تر از آن صنعت مخصوصاً صنایع نساجی خاصه پنبه با کارخانه های دلفوس^۵ و کشلن^۶ و ملهوز^۷ و صنایع فلزسازی با کارخانه های شنیدر^۸ کروزو^۹ و صنایع قندسازی و شیمیایی ترقیات مهمی کرده و میزان کل مصنوعات فرانسه که در ۱۸۳۰ دو میلیارد بود در ۱۸۴۷ به چهار میلیارد رسید بنابراین پادشاه که مراقب این ترقی اقتصادی و پیوسته در پی افزایش ثروت خویش بود باور نمی کرد فرانسه که روز به روز ثروتمندتر می شود کاملاً مملکتی سعادتمند و راضی نباشد.

1. Neuilly

2. Prince Joinville

3. Due de Morny

4. Radowity

5. Dollfus

6. Koechlin

7. Mulhouse

8. Schneider

9. Creusot

ترتیب ضیافت‌ها: طرفداران اصلاح که اُدیلن بارو^۱ و تی بر سر دسته آنها بودند برای غلبه بر لجاجت‌های شاه و رئیس الوزاء تصمیم به استمداد از عقاید عمومی گرفتند. از ابتدای ژوئیه تا آخر دسامبر ۱۸۴۷ عریضه‌های مفصلی در باب طرح اصلاح ترتیب دادند، عریضه‌ها در مجالس ضیافتی که عموماً وکلا به قوه نطق لزوم اصلاح را خاطر نشان حضار می‌ساختند امضا می‌شد. این نوع ضیافت‌ها در تمام شهرهای نسبتاً مهم ترتیب داده شد، در ضیافت آخری در رُون عده مدعوین به ۱۸۰۰۰ نفر بالغ گردید، در ضیافت‌های اولیه در ماکن^۲ لامارتین بعد از مذمت طریقه تطمیع انقلاب سختی را در آتیه نزدیک در صورتی که «حکومت به جای آن که کاملاً ملی شود خود را محصور در یک اشرافیت انتخابی نماید» پیش‌بینی کرد (۱۸ ژوئیه ۱۸۴۷).

رادیکال‌ها و رای عمومی: مُبتکر ترتیب این ضیافت‌ها طرفداران خانواده اورلئان بودند. جمهوری خواهان هم گرچه به نظر می‌آمد که از اقدامات شورش‌انگیز منصرف شده‌اند اما به پیشرفت عقاید خود هنوز امیدوار و فوراً در تجهیزات اصلاح طلبان شرکت جستند، به قول یکی از جمهوری خواهان این حزب تجهیزات مزبور را وسیله «تجدید مطلع آنچه را که در انقلاب ژوئیه موفق نشده بود» و تهیه مقدمات انهدام سلطنت می‌دانست، به علاوه بعضی نه تنها اصلاح مختصری را در قانون انتخابات می‌خواستند بلکه انقلابی را در طریقه انتخابات (یعنی نسخ نصاب مالیاتی و برقراری رأی عمومی) طالب بودند، این جماعت را رادیکال می‌نامیدند، (رادیکال نام فرقه‌ای است که در انگلستان طرفدار همین عقیده هستند). رئیس آنها لدرو رولن^۳ یکی از وکلا بود که مرام سیاسی خود را در روزنامه اصلاح که برای همین منظور تأسیس شد به افکار عامه عرضه می‌داشت.

حزب سوسیالیست: اکثریت اعضای دو حزب دیگر نیز که از ۱۸۳۰ به بعد تأسیس و یکی سوسیالیست و دیگری کاتولیک نامیده می‌شد نیز هواخواه اصلاح طلبان بودند. این دو حزب که در این موقع تصور نمی‌شد با اهمیت باشند چند ماه بعد در فردای انقلاب ۱۷۸۹ را ناقص دانسته و اصلاحات جدید و تغییرات دیگری را در تشکیلات

1. Odilon Barrot

2. Macon

3. Ledru Rollin

جامعه لازم می‌دانستند یعنی معدودی از اواسط الناس و اغلب کارگران شهرهای مهم در تحت عنوان سوسیالیست مجتمع شدند. فکر اصلاحات اجتماعی در نتیجه فقر و بدبختی کارگران ظهور نمود، انقلاب ۱۷۸۹ که خوشبختانه وضعیات سیاسی کارگران را با اعطای آزادی و مساوات تغییر داد بر عکس زندگانی اقتصادی آنها را سخت‌تر نموده بود زیرا انقلاب کبیر هیئت‌های صنفی را که تا حدی کار جمعیت‌های تعاونی را انجام می‌دادند از بین برده و تشکیل هر جمعیت حرفه‌ای را قدغن کرده و بالاخره اعتصاب کارگران را به موجب قانون ممنوع و برای آن مجازات حبس قائل شده بود. اعتصاب کارگران که «اتحادیه» نامیده می‌شد برای تزئید مزد تشکیل می‌گردید، چون این قبیل اقدامات قدغن شد کارگران در مقابل کارفرمایان تنها مانده و بالتجیه ضعیف و عاجز از دفاع منافع خویش در مقابل حرص کارفرمایان شده بودند. از طرف دیگر استعمال محرکه‌های بخاری (موتور) در صنعت و اختراع ماشین‌های زیاد که با مراقبت یک نفر غالباً یک زن و حتی یک بچه کاری را که سابقاً برای انجام آن چندین کارگر مجرب و کاری لازم بود انجام می‌داد بیشتر باعث تنزل مزد گردیده نتیجه این شد که از یک طرف ثروت‌های سرشار نزد معدودی از رؤسای صنایع و تجار جمع و از طرفی در مقابل آن بر عده و فقر کارگرانی که مزد آنها قوت لایموت بود می‌افزود. نفتیشی در وضع کارگران صنایع نساجی در ۱۸۴۰ معلوم گردانید که مزد متوسط پانزده ساعت و نیم کار در روز برای مردان کمتر از دو فرانک و برای زن‌ها قریب به یک فرانک بود. سختی شرایط کارگران که در دوره رجعت بورژوا محسوس می‌شد در سلطنت ژوئیه مخصوصاً از سال ۱۸۳۴ شدیدتر گردید زیرا تأمین آرامش داخلی مملکت باعث توسعه اقدامات صنعتی شد به اندازه‌ای که در ظرف ده سال هجوم ده‌اقلین به شهرهای صنعتی برای اشتغال در کارخانه‌ها دو میلیون نفر به جمعیت این شهرها افزود.

واضعین سوسیالیسم: قبل از ۱۸۳۰ یکی از نجبای ورشکسته موسوم به کنت سن سیمون^۱ نوه عموی کوچک دوک دوسن سیمون معاصر لویی چهاردهم و یک وکیل تجارتی موسوم به فوریه نقشه‌های فرضی تشکیلات اجتماعی را به صورت کمال مطلوب پیشنهاد کردند می‌توان گفت نوشتجات فوریه^۲ را کسی نخواند اما نوشتجات سن

سیمون مخصوصاً کتاب تعلیمات اساسی صنعتگران^۱ و کتاب مسیحیت نوین^۲ (۱۸۲۴-۱۸۲۵) جمعی را به او معتقد ساخت. هم مسلکانش که تقریباً کلیه آنها اشخاص دانشمند و دارای فضایل اخلاقی از قبیل مهندسين، صاحب منصبان، اطباء و ادباء بودند بین سنوات ۱۸۲۵ و ۱۸۳۰ روزنامه پرودوکتور^۳ را تأسیس و کنفرانس‌هایی در پاریس تشکیل دادند و برای تبلیغ مسیحیت نوین یعنی مذهب سن سیمون مبلغینی به ولایات فرانسه و به خارجه فرستادند. حتی عده‌ای از صمیمی‌ترین معتقدین سن سیمون در منیل مونتان^۴ مدرسه بزرگ مذهبی برای کشیش‌های این مذهب تحت اداره یک نفر شاگرد مدرسه دارالفنون موسوم به آنفانتن^۵ که متخصص مالی به شمار می‌رفت تأسیس کرده وی را رئیس مذهب جدید شناخته و عنوان پدر (پر) به او دادند. این امر موجب گردید که جمعی از پیروان این مذهب به محاکم جنایی جلب و به عنوان تأسیس مؤسسه غیرقانونی محکوم به حبس شدند. اطوار و مواعظ رئیس مذهب البسه سفید و قرمز و بنفش را که حواریون وی به علامت عشق و کار و ایمان در برداشتند و هم چنین جلیقه‌ای از پشت دکمه خورده که علامت کمک برادرانه بشر به هم نوع خود بود باعث تفریح مردم گردید. بالاخره بدون این که تبلیغات سن سیمونین‌ها اثری در کارگران بیخشد پراکنده شدند. به طور کلی گرچه فوریه و سن سیمون معروف‌ترین واضعین سوسیالیسم در فرانسه به شمارند ولی تأثیر سیاسی آنها ناچیز بود.

از سال ۱۸۳۰ بر عده اصلاح طلبان و طریقه‌های مختلف اصلاح افزوده می‌شد به طوری که اگر فقط طریقه‌های عمده را حساب کنیم متجاوز از ده طریقه خواهد شد. به استثنای یک نفر موسوم به بلانکی^۶ که طریقه مساوات اشتراکی گراکوس بابوف^۷ را تعلیم و در آن موقع نفوذ کمی داشت تمام اصلاح طلبان با وجود اختلاف عقایدشان همگی این طریقه را پیشنهاد می‌کردند که کینه و «جنگ طبقاتی» مذموم و اخوت و اتحاد برای سعادت هر یک از افراد لازم است.

لویی بلان^۸ در بادی امر کارگران متحیر بودند که پیروی کدام یک از طریقه‌ها را

1. Catechisme des Industriels

2. Nouveau Christianisme

3. Producteur

4. Menilmontant

5. Enfantin

6. Blanquis

7. Gracchus Babeuf

8. Louis, Blanc

بنمایند، تنها چیزی که می‌دانستند این بود که رنج می‌برند و برای تسکین دردشان دارویی می‌خواستند اما نمی‌دانستند با چه وسایل عملی تحصیل این دارو میسر است.

در ۱۸۴۰ جوانی روزنامه‌نویس موسوم به لویی بلان در کتابی به اسم تشکیلات کار^۱ برای کارگران دستورات قطعی پیشنهاد کرد. اصول عقاید لویی بلان این بود که هر یک از افراد بشر حق کار داد و هیئت اجتماعی وظیفه‌دار است برای عموم کار تهیه کند و دولت که نماینده هیئت اجتماعی است باید «صراف فقرا» بوده برای تأسیس کارخانه‌های مختلف اجتماعی وجوه لازمه را فراهم سازد که کارگران خود این کارخانه‌ها را اداره نموده ربع عواید خالص را به اضافه مزدشان گرفته و بقیه عواید به مصرف استهلاک وجهی که دولت برای تأسیس کارخانه پرداخته است برسد. عقاید لویی بلان در میان کارگران پیشرفت بزرگی کرد. لویی بلان به کمک لدرو رولن در روزنامه رفورم عقاید خود را کاملاً تشریح نمود و به این ترتیب روزنامه مزبور ارگان عمده سوسیالیست‌ها و رابط بین آنها و جمهوری خواهان رادیکال یعنی طرفداران رأی عمومی گشت.

حزب کاتولیک: حزب کاتولیک در بحبوحه نهضت شدید ضد مذهبی که از مشخصات سال اول سلطنت لویی فیلیپ بود تشکیل یافت. پیش‌قدم تشکیل این حزب کشیشی از اهل برتانی^۲ موسوم به لامنه^۳ بود که ابتدا از سلطنت‌طلبان شدید به شمار می‌رفت و دو جوان دیگر یکی کشیشی موسوم به لاگرد^۴ که دارای عقاید دموکراتیک و بعدها مقام مهمی در موعظه مذهبی احراز کرد و دیگری کنت دمونتالامبر^۵ از اعضای مجلس اعیان که در سنه ۱۸۳۰ بیست ساله بود با وی در تشکیل حزب کاتولیک کمک و همکاری کردند. لامنه و لاگرد حتی قبل از انقلاب ژوئیه معتقد بودند که روحانیون از مربوط ساختن منافع مذهب به منافع بورژوازی‌ها و اشتراک تخت سلطنت با محراب راه خطا می‌پیمایند. لامنه و لاگرد می‌گفتند که باید «مذهب را در فوق منافع احزاب قرار داد و اجازه نداد که احزاب آن را وسیله فتوحات دنیوی خویش سازند» بنابراین روحانیت باید از سیاست جدا شود. طرز حکومت هر طور می‌خواهد باشد، تنها باید برای آزادی و

1. Organisation du Travail

2. Bretagne

3. Lamennais

4. Lacordaire

5. Comte de Montalembert

«آزاد ساختن مذهب از رقیت دولت» مبارزه نمود. برای آزاد ساختن مذهب باید گفت که مؤسسه روحانیت را «نوعی از چرخ‌های دواير دولتی نموده است» نسخ شود و از بودجه‌ای که دولت به مؤسسات مذهبی می‌دهد صرف نظر کرد. زیرا نظر «این لقمه نانی که به کلیسا می‌دهند به منزله حکم اسارت او است» این عقاید مقبول تمام آنهایی که کاتولیک‌های آزادی‌خواه می‌نامیدند واقع گردید و در روزنامه لاویر که لامنه در اکتبر ۱۸۳۰ تأسیس نمود منتشر شده رئوس مسائل پروگرام آنها تفکیک روحانیت از دولت و آزادی تعلیمات بود که فرمان اساسی هم آن را وعده می‌داد و چون پاپ تبلیغات راجع به تفکیک سیاست از دولت را جلوگیری نمود روزنامه لاویر از ۱۸۳۲ دیگر انتشار نیافت. لامنه در تعقیب این پیش‌آمد از سلک روحانیت خارج و به فرقه جمهوری‌خواه و سوسیالیست پیوست و حزب کاتولیک از این پس فقط به درخواست الغاء انحصار تعلیمات که ناپلئون مقرر داشته بود و آزادی تأسیس مدارس و مکاتب صناعت ورزید ولی با وجود مجاهدات و مساعی مبرمانه و فصاحت بیان مونتالامبر که معنای رئیس حزب کاتولیک و از ۱۸۳۶ در مجلس اعیان ناطق حزب گردیده بود کاتولیک‌ها موفقیت حاصل نکردند.

معهدا اقدامات لا کرد و رفقای او نفوذ و رونقی در دستگاه روحانیت ایجاد نمود، توضیح آن که در ۱۸۳۰ بسیاری تصور می‌کردند مذهب کاتولیک در فرانسه به حال نزع و اثر سیاسی کلیسا به کلی نابود شده است. مونتالامبر در آن موقع «فقدان کلی ایمان در میان مردم و وجود تحقیر فوق‌العاده نسبت به کشیش‌ها را» خاطر نشان ساخت. اما در هیجده سال بعد یعنی در فوریه ۱۸۴۸ موقعی که شورشیان شهر پاریس شروع به غارت قصر تویلری نمودند در مقابل تابلویی که عیسی مصلوباً در آن نقاشی شده بود کلاه خود را به علامت احترام برداشته و آن را با احترام شایسته به کلیسای سن رش^۱ بردند و پس از اعلام جمهوری رأی عمومی عده زیادی وکیل کاتولیک و سه کشیش بزرگ و دوازده کشیش دیگر منجمله خود لا کر در راه نمایندگی مجلس فرستاد. این تغییر عقیده در مردم برای این بود که در مدت سلطنت لویی فیلیپ روحانیت به ملت نزدیک شد و به

پیروی من سنور سیبور^۱ مطران پاریس که بهبودی «اوضاع زندگانی کارگران را بر طبق روح عطاوت انجیل» توصیه می نمود بسیاری از روحانیون علناً مجاهدات اصلاح طلبان سوسیالیست را به مناسبت احساسات شفقت آمیز آنها تقویت می کردند.

ایام فوریه: مبارزه برای تحصیل رفورم در ضمن ضیافت بزرگی در پاریس خاتمه یافت و این ضیافت به ناگهانی موجب سرنگون شدن سلطنت لویی فیلیپ گردید. ضیافت مزبور بنا بود در ظهر سه شنبه ۲۲ فوریه در محلی در قسمت بالای خیابان شانزلیزه داده شود. هشتاد و هفت نفر وکیل یعنی تقریباً تمام حزب مخالف وعده حضور در آنجا را داده بودند. امضاء کنندگان عریضه در خواست اصلاح برای ساعت یک به ظهر به میدان مادلن^۲ دعوت شدند که از آنجا مجتمعاً و با کمال آرامی به محل ضیافت بروند. شب قبل از روز معهود گیزو ضیافت و اجتماع مردم را قدغن نمود، با وجود قدغن گیزو و باران شدید آن روز جمعیت تماشاچی باز در مادلن و میدان کنکورد جمع شدند چنان که بعد از ظهر گارد بلدی چندین بار مأموریت یافت جمعیت را پراکنده سازد لیکن مردم مقرر شب بعضی کوچه های کوچک را سنگربندی کرده و به خیال غارت دکان های اسلحه فروشی نیز بودند اما هیچ یک از این وقایع شدید به نظر نمی آمد و شرارتی از مردم بروز نمی کرد و داد و فریاد بر عمل غلبه داشت. از طرف دیگر ریزش باران و شدت سرما عده ای از جمعیت را مجبور به بازگشت به خانه هایشان نمود و بالاخره چون دولت ۳۰۰۰۰ نظامی تحت اختیار داشت وقتی رؤسای جمهوری خواهان در اداره روزنامه رفورم جمع شدند بنابر اصرار لویی بلان و لدرورولن تصمیم گرفتند که دست به کاری نزنند زیرا به عقیده آنها هر اقدامی در این موقع «دموکراسی را به انهدام و مردم را به کشتار» سوق خواهد داد. شاه که چندی بود جرأت سخن راندن راجع به تقاضاهای ملت را با وی یافته بودند از سستی مخالفین لذت می برد و سست عنصری ناصحین و مخالفین خود را تمسخر می کرد. مع هذا در شب چهارشنبه ۲۳ سنگرهای چندی در محلات سن دنی و سن مارتن و غیره برپا گردید. از طرف دیگر افواج گارد ملی که از ۱۸۴۰ به این طرف برای اولین بار به رفتن زیر سلاح دعوت شده بودند خود را در کمک به نظامیان مساعد نشان نمی دادند زیرا اکثر طرفدار اصلاح قانون انتخابات بودند تا جزو انتخاب

کنندگان محسوب شوند.

سقوط گیزو: در روز چهارشنبه دو حادثه قابل توجه یک ساعت به ظهر و ظهر اتفاق افتاد یکی در میدان ویکتوارو دیگری در زیر پنجره‌های قصر سلطنتی میدان ویکتوارا که نقطه مهم نظامی و در تحت اشغال نظامیان و گارد ملی بود چون جمعیت آنجا را تهدید به تصرف کرد یک دسته کوچک فوج زره‌پوش مأمور شلیک شد. در این هنگام نفرات گارد ملی خود را بین نمایش دهندگان و زره‌پوش‌ها انداخته و جلو اسبها را با سر نیزه‌های خود گرفتند.



لویی بلان (۱۸۱۳-۱۸۸۲)

در همین ساعت یک گروهان گارد ملی که در خیابان کاروئل جلو تارمی قصر سلطنتی دفیله می‌دادن با صدای بلندی که شاه هم در اتاق کارش در طرف دیگر قصر شنید فریاد زدند «زنده باد رفورم، پست باد گیزو». این دو حادثه بالاخره خطر جنبش را به لویی فیلیپ فهمانید. در ساعت دو و نیم بعد از ظهر بعد از آن که اعلام کرد «مایل به شلیک نیست» گیزورا وادار به استعفا نمود و موله را به تشکیل کابینه جدید مأمور ساخت. خبر

استعفای گیزو موجب مسرت عمومی شد و به نظر می‌آمد که شورش خاتمه یافته چنان که در شب همان روز لویی فیلیپ به هراس ورنه^۱ نقاش می‌گفت: «آتش گاه خود به خود خاموش می‌شود و هیچ لزومی ندارد آن را خاموش کنند» نظامیان به اماکن خود برگشتند. مردم تمام کوچه‌ها را چراغانی کردند. در خیابان‌ها دسته‌های دوره گرد و خواننده در

1. Horace Vernet

مقابل پنجره‌هایی که هنوز چراغان نشده بود فریاد می‌زدند «چراغ».

فاجعه خیابان کاپوسین: در ساعت ۹ بعدازظهر یکی از این دسته‌ها مقابل عمارت وزارت امور خارجه که در آن وقت در خیابان کاپوسین واقع بود رسید. احتیاطاً عمارت وزارت امور خارجه را که گیزو در آن منزل داشت دسته پیاده‌نظام محافظت می‌نمود. پیاده‌نظام‌ها بدون این که حکمی به آنها داده شود خودسرانه فوراً جواب شلیک را دادند. شلیک سربازان ۳۵ نفر را مقتول و پنجاه نفر را مجروح ساخت، در حین فرار جمعیت وحشت زده عده‌ای از نمایش دهندگان اربابه‌ای را به دست آورده و در آن شانزده نعش بار کردند و روی همه نعش یک زن جوان که سینه‌اش آغشته به خون بود نهادند. بعد جمعیت به هیئت اجتماع با مشعل عقب اربابه حرکت کرده تا پاسی از شب نعش‌ها را در وسط کوچه‌ها گردانده و مردم را به رفتن تحت سلاح دعوت می‌کردند. در صبح پنج‌شنبه ۲۴ فوریه در تمام پاریس سنگربندی برپا و در سرتاسر شهر فریاد می‌زدند «زننده باد جمهوری».

سقوط لویی فیلیپ: برای مقابله با شورش دولت جز معدودی سرباز فرسوده نداشت و به قول مارشال بوژو که در همان شب به فرماندهی نظامی شهر انتخاب شده بود این عده هم «از شصت ساعت به این طرف با پشت باره در گل و سرما فقط با سه وعده غذا به سر برده و اغلب ده فشنگ هم نداشتند» از طرف دیگر دولت مردد و می‌توان گفت دولتی وجود نداشت زیرا موله نتوانسته بود کابینه را تشکیل بدهد. لویی فیلیپ شبانه تی‌یروآدیلن بارو را به جای موله انتخاب کرد زیرا تصور می‌کرد وجاهت ملی این دو نفر برای اعاده آرامش کافی است اما با این که هنوز شروع به کار نکرده و قانوناً هم اختیاری نداشتند مع‌هذا تی‌یر پیشنهاد کرد که دولتیان از پاریس خارج شوند و سپس به قوه قهریه بازگردند. شاه این پیشنهاد را رد نمود و بر حسب پیشنهاد ادیلن بارو، بوژو که بعد از قتل عام کوچه ترانس نونن منفور عامه شده بود ابتدا از ریاست گارد ملی و بعد از کلیه مشاغل فرماندهی‌اش معزول گردید. سپس به امید تسکین شورشیان تصمیم گرفتند که دستجات قشون که بوژو به نقاط مهمه نظامی شهر فرستاده بود جمع و مأموریت برقراری نظم را به گارد ملی بسپارند. دو فوج از نظامیان که خیابان‌ها را در تصرف داشتند در موقع بازگشت به طرف میدان کنکورد در میان انبوه جمعیت ستون آنها از هم جدا و بی‌آنکه

جنگی رخ دهد تسلیم شورشیان گشتند. در توپلری شاه بعد از صرف نهار بر اسب سوار شده و برای سان دیدن چند فوج نظامی و گارد ملی که در حیاط کاروزل اجتماع کرده بودند روانه گردید. افراد نظامی به محض نمودار شدن شاه با فریاد «زنده باد رفورم» به او سلام دادند، شاه جلوتر نرفت و با نومییدی مراجعت نمود. در همین احوال شورشیان نزدیک می شدند و بر پاله روایال مسلط گشته و صدای شلیک تفنگ در مجاورت توپلری که منزل شاه بود شنیده می شد. شورشیان به شاتودو که تنها حایل عمارت سلطنتی کاروزل بود رسیدند. در این موقع چون شاه دیگر سلطنتش تباہ شده بود چند نفر منجمه امیل دو ژیراردن و مخصوصاً جوان ترین پسران شاه موسوم به دوک دومون پانسبه^۱ که به قول یکی از ناظرین قضایا «فعال از ترس» شده بود به امید بقا سلسله سلطنت به شاه فشار آوردند که خود را فدا ساخته استعفا دهد. عاقبت در نیم ساعت بعد از ظهر لویی فیلیپ به منفعت نواده ده ساله اش کنت دوپاری استعفا داد و دوشس دورلئان مادر وی بنا بود عهده دار نیابت سلطنت باشد.

بعد از آن لویی فیلیپ در کالسکه تحت مراقبت عده ای از فوج زره پوش عزیمت نمود و مانند شارل دهم در ۱۸۳۰ به انگلستان رفت و دو سال بعد آنجا مرد. کمی پس از عزیمت وی شورشیان، توپلری و پاله روایال را متصرف و با نهایت غضب هر دو عمارت را به کلی غارت نمودند. به طوری که چند روز بعد بیش از ۷۵ خروار خرده ااثاثیه از قبیل آینه و بلور و چینی که از دو قصر مزبور بیرون برده بودند فروختند.

حکومت موقتی: با وجود این احوال دوشس دورلئان به اتفاق پسرش کنت دوپاری برای معرفی شاه و تحکیم مقام نیابت سلطنت برای خود به مجلس رفت. اما در موقعی که نمایندگان مشغول شور بودند ولدرو رولن و لامارتین انتخاب یک حکومت موقتی را تقاضا می نمودند ناگهان چند صد نفر از شورشیان وارد تالار جلسه شدند. اگر چه عمارت مجلس را یک عده ۴۰۰۰ نفری محافظت می کرد اما هیچ کس به فکر جلوگیری از ورود شورشیان نبود. شورشیان فریاد می زدند «انقراض، پست باد مجلس». دوشس دورلئان و پسرش را با عجله از مجلس در بردند و غالب نمایندگان نیز بیرون رفتند و جز معدودی از اعضا حزب دست چپ کسی در مجلس باقی نماند، شورشیان پهلوی آنها جلوس و به

انتخاب یک حکومت موقتی مبادرت ورزیدند.

قبلاً نویسندگان روزنامه رفورم صورتی از اسامی چند نفر ترتیب داده بودند. صورت مزبور هفت نفر وکیل من جمله لامارتین ولدر و رولن و آراگو^۱ و ماری^۲ و همچنین سه نفر روزنامه نویس جمهوری خواه از جمله آرماند ماراس و لویی بلان را شامل بود. اسامی روزنامه نویسان در مجلس ذکر نگردید. اما ملت آنها را در مقابل اداره روزنامه رفورم تجلیل کرده یک نفر کارگر میکانیسین موسوم به آلبرت رئیس یکی از مجامع کوچک مخفی را که تا آن وقت ناشناس بود به آنها اضافه نمودند. ساعت چهار بعد از ظهر نمایندگان که به عضویت حکومت موقتی انتخاب شده بودند برای به دست گرفتن زمام امور مملکت و تقسیم وزارتخانه ها بین خود روانه بلدیة شدند. وقتی لویی بلان و سه همکار دیگرش به بلدیة رفتند تا با نمایندگان عضو حکومت موقتی در کارها شرکت جویند، نمایندگان مزبور بدو فقط به عنوان «منشی» حکومت موقتی آنها را پذیرفتند. اما از بیم ناراضی بودن کارگران این تشخیص از ۲۵ فوریه از میان رفته و احکام موقتی را هر یازده نفر امضا می کردند.

قوانین مصوبه دوره سلطنت لویی فیلیپ: در مدت سلطنت لویی فیلیپ سه قانون تصویب شد که مخصوصاً برای ترقی آتیة فرانسه مهم بود. این قوانین یکی قانون راجع به تشکیلات تعلیمات ابتدایی و یکی دیگر مربوط به راه های دهات و آخری راجع به راه های آهن بود.

قانون راجع به تعلیمات ابتدایی که به مناسبت پیشنهاد شدن از طرف گیزو (مه ۱۸۳۳) به قانون گیزو موسوم است هر بلوکی را مجبور می ساخت که لا اقل یک مدرسه ابتدایی مقدماتی تأسیس و دایر نگاه دارد. قانون مربوطه به راه های دهات که به مساعدت تی پر تصویب شد (۱۸۳۶) مقررات راجع به ساختمان و حفظ راه هایی که دهات را به یکدیگر مربوط می کند معین نمود. قانون راه های آهن (مه ۱۸۴۲) احداث ۹ خط بزرگ که تقریباً تماماً از پاریس کشیده شده و پایتخت را به نقاط مختلفه سرحدات متصل می ساخت مقرر داشت.

این قوانین موجب ترقیات مهم مادی و معنوی برای فرانسه گردید. قانون گیزو انتشار

معارف را تأمین نمود و در نتیجه بسیاری از مردم به امور مملکتی علاقه‌مند شده و مقدمات از بین رفتن شرط مالیات در انتخابات و برقراری رأی عموم فراهم گردید. دو قانون دیگر به واسطه فراهم ساختن سهولت و سرعت وسائل حمل و نقل و معاوضه محصولات در ترقی زراعت و صنعت تأثیر بخشیده و در نتیجه افزایش سریع و مهم ثروت عمومی را تأمین نمود.

فرانسه در خارجه از ۱۸۱۵ تا ۱۸۴۸: اگر چه در عهد سلطنت لویی هیجدهم و شارل دهم ضعف ناشی از جنگ‌های دوره امپراطوری و شکست‌های ۱۸۱۴ و ۱۸۱۵ و عدم اعتماد سلاطین اتحاد مقدس که بر علیه فرانسه متحد باقی مانده بودند و در دوره سلطنت لویی فیلیپ اخلاق صلح جویانه شاه و گیزو وزیر اصلی او فرانسه را از ۱۸۱۵ تا ۱۸۴۸ از فعالیت در خارجه باز داشت معذک کاملاً از صفحه سیاست محو نشد. در طول این دوره واقعه مهم سیاست خارجی فرانسه تسخیر الجزیره بود که در زمان سلطنت شارل دهم (۱۸۳۰) مقارن انقلاب ژوئیه شروع و در تمام مدت سلطنت لویی فیلیپ تعقیب و تقریباً در ۱۸۴۸ خاتمه یافت. حوادث مهمه دیگر عبارت بودند از:

در عهد لویی هیجدهم در ۱۸۲۳ جنگ اسپانیا.

در زمان شارل دهم در ۱۸۲۷ شرکت در آزادی یونان که در جنگ ناوارن^۱ تأمین شد و قشون کشی فرانسه به مره^۲.

در سلطنت لویی فیلیپ در ۱۸۳۲ شرکت در آزادی بلژیک که در نتیجه کمک نظامیان فرانسه که قلعه مهم نظامی آنورس را محاصره و تصرف نمودند از تسلط هلندی‌ها کاملاً رهایی یافته و به صورت یک مملکت بی طرف تحصیل استقلال نمود (دسامبر ۱۸۳۲).

تأسیس مملکت بی طرف بلژیک (مثل سویس بعد از ۱۸۱۵) به ضمانت دول معظمه موجب شد که فرانسه از الحاق قسمتی از آن مملکت به خود مأیوس گشته و سیاست سابقه حدود طبیعی را وداع گوید. ولی لااقل اصولاً سرحدات شمالی فرانسه از این به بعد تأمین گردید و سیاست کینه ورزانه متحدین بر ضد فرانسه که در معاهدات ۱۸۱۵ سرحدات شمالی فرانسه را دائماً در خطر گذاشته بود در این قسمت از بین برداشته شد.

فصل سوم

تاریخ انگلستان تا ۱۸۴۸ اصلاح ۱۸۳۲ - نهضت‌های مشروطه خواهانه و نهضت ایرلندی‌ها نهضت طرفداران آزادی مبادلات

انگلستان که در خارجه اولین دولت استعماری و تجارتي شده و در سياست عمومي به خصوص در قضايای شرق نيز مداخله عمده داشت از حيث امور داخلي تنها دولت بزرگ اروپايی است که در قرن نوزدهم به هيچ وجه دچار انقلاب و حتی هيچانات شورش طلبانه خفيف هم نشد و مخصوصاً از بحران عمومي ۱۸۴۸ خود را کنار کشاند. اين مملکت بدون بروز اغتشاشات سخت از راه تکامل و اصلاحات تدريجي که صفت ممیزه اين دوره از تاريخ آن می باشد تشکيلات خود را با سير آرامی به طرف حکومت ملی سوق داد. اهم اين تغييرات مربوط به طريقه انتخابات مجلس مبعوثان بود. اصلاحات مزبور در سه موقع (۱۸۳۲-۱۸۶۷ و ۱۸۸۴-۸۵) انجام شد و اصولاً حق رأی را

۱. بايد دانست که سنه ۱۸۴۸ در تاريخ انگلستان ابدأ مفهومی ندارد زیرا نه تاريخ شروع امری و نه خاتمه واقعه مهمی بوده و با هيچ حادثه مهمی هم در مملکت مزبور مقارن نبوده و نیست.

توسعه داده به اکثریت ملت اعطا و رژیم پارلمانی انگلیس را ملی نمود. در همین حال گروهی از ملت انگلیس یعنی کاتولیک‌ها که به جهات مذهبی قانوناً از حقوق سیاسی محروم شده بودند، به حقوق عمومی نائل آمدند و این آزادی (۱۸۲۹) از راه القای قوانین استثنایی که آنها را از قرن هفدهم از حقوق سیاسی محروم ساخته بود تأمین گردید.

از طرف دیگر انگلستان نظر به منافع اقتصادی و ملی در تجارت طریقه مبادله آزاد^۱ را قبول (۱۸۴۶-۱۸۶۰) و ورود امتعه خارجی را در بازارهای خود آزاد نمود. ولی تا سال ۱۸۹۶ برای دردهای ایرلند که در نتیجه ضبط املاک اهالی به حکم کرمول (۱۶۵۰) و نسخ استقلال سیاسی آنها به وسیله فرمان اتحاد (۱۸۰۰) تولید و آنان را دچار زحمت کرده بود چاره کافی نمی‌جست.

مسئله اصلاحات انتخاباتی و اصلاحات اقتصادی ایرلند از ابتدای قرن نوزدهم و سلطنت ژرژ سوم (۱۷۶۰-۱۸۲۰) مطرح و موضوع کشمکش‌های مفصل و نهضت‌های سیاسی شدید از سال ۱۸۱۵ گردید و در تمام دوره نیابت سلطنت (۱۸۱۱-۱۸۲۰) و سلطنت ژرژ چهارم (۱۸۲۰-۱۸۳۰) دوام داشت. اولین حل قضایای مزبور بعد از ۱۸۳۰ صورت گرفت. در ۱۸۳۲ اصلاحات انتخاباتی در سلطنت گیوم چهارم (۱۸۳۰-۱۸۳۷) و در ۱۸۴۶ اصلاح اقتصادی در سلطنت ملکه ویکتوریا (۱۸۳۷-۱۹۰۱) انجام شد.

سلاطین: در ۱۸۱۵ ژرژ سوم اسماً پادشاه انگلستان بود، اما این شاه هفتاد و هفت ساله کور و از شدت پیری به حال طفولیت عودت و در حقیقت از بعد از ۱۸۱۱ پسر ارشد و ولیعهدش ژرژ به عنوان نایب‌السلطنه زمامدار و از ۱۸۲۰ این پسر به اسم ژرژ چهارم پادشاه انگلستان گردید. نایب‌السلطنه که متجاوز از ۵۰ سال داشت به واسطه فضاخت زندگانی خصوصی‌اش و دائم‌الخمر بودن و سنگینی قروض مورد تحقیر قسمت عمده ملت بود (قروض وی در ۱۸۱۵ به ۹ میلیون بالغ می‌شد). ژرژ چهارم بعد از جلوس (۲۹ ژانویه ۱۸۲۰) بر علیه ملکه کارولین دوبرونسویک^۲ عیال خود که قریب بیست و پنج سال متروکه بود دعوی فحشا اقامه کرده و به این واسطه بیشتر طرف نفرت عامه واقع شد. ملت طرفدار کارولین گردید و پس از مرگ ملکه (اوت ۱۸۲۱) هنگام تشییع جنازه‌اش اغتشاشی روی داد. مقصود مردم از تجلیل جنازه ملکه واقعاً ابراز محبت نسبت به وی

نبود بلکه می‌خواستند خصومت خود را با شاه نمایش دهند. ژرژ چهارم در سیاست قبل از ۱۸۱۱ یعنی دوره نیابت سلطنت خود را طرفدار ویگ های^۱ اصلاح طلب وانمود می‌کرد ولی وقتی به سلطنت رسید قاند توری ها^۲ و خصم هر اصلاحی گردید.

برادر و جانشین وی گیوم چهارم (۲۵ ژوئن ۱۸۳۰ - ۲۰ ژوئن ۱۸۳۷) نیز فطرتاً همین احوال را داشت اما مردی حساس و کامل بود (در سن شصت و چهار سالگی شاه شد). گیوم فهمید که تأخیر پاره اصلاحات و مخصوصاً اصلاح انتخاباتی او را با مخاطراتی مواجه خواهد ساخت بنابراین شخصاً برای تصویب اصلاح مزبور کوشش نمود.

ملکه ویکتوریا: گیوم چهارم هم مانند ژرژ چهارم بدون وارث مستقیم مرد. تاج سلطنت به برادرزاده اش ویکتوریا دختر دوک دوکنت چهارمین پسر ژرژ سوم رسید و به همین ملاحظه تاج سلطنت هانور (که قابل انتقال به نسوان نبود) به دوک دوکمبرلند^۳ برادر اصغر دوک دوکنت واگذار شد.

سلطنت ویکتوریا که طویل ترین و باشکوه ترین سلطنت ها در تاریخ انگلستان است شصت و سه سال دوام یافت و قدرت انگلیس در این دوره به منتها درجه رسید. ویکتوریا در ۱۸ سالگی که تازه به سن رشد رسیده بود ملکه گردید و از همان ایام نخست خود را به صفات کامل ایام آخری دوران پادشاهی اش نشان داد. ویکتوریا با کمال سادگی عظمت و همت مأموریت خود را ملتفت و به گفته خودش تصمیم قطعی داشت که «وظایف خود را به طوری که باید» انجام دهد. در عین این که متقید بود از حدود وظایف قانونی سلطان مشروطه تجاوز نکند و علی رغم احساسات شخصی مافوق تمام احزاب و بی طرف باشد ملکه عزم راسخ داشت که از تمام امور آگاه و به وزرای خویش اجازه ندهد که بدون مراجعه به او هیچ گونه تصمیم مهمی اتخاذ نمایند.

در سال ۱۸۴۰ آلبرت دوساکس کبورگ^۴ پسر عموی خود را که انگلیس ها پرنس کنسرت می نامیدند و مردی مطلع و نفوذ کلمه داشت به شوهری برگزید و این شوهر برای ملکه مشاور خوبی بود. در سیاست داخلی رفتار ملکه کاملاً مبنی بر حفظ موازنه احزاب و در سیاست خارجی که هویدا بود فوق العاده به آن علاقمند است نه فقط کوشش جدی

1. Whigs

2. Tories

3. Chamberland

4. Albert de Saxe, Cobourg

تاریخ قرن نوزدهم (معاصر) / ۱۰۹

داشت که هیچ لطمه‌ای به حیثیت انگلیس وارد نیاید بلکه با افزودن اقتدار انگلستان مایل بود قدرت مادی و معنوی خویش را نیز زیاد کند.



ملکه ویکتوریا (۱۸۱۹-۱۹۰۱)

ویکتوریا از پادشاهان بزرگ و در ردیف ماری ترزو مانند وی دارای تقوای خانوادگی و پیوسته سعی داشت روشی را که از ابتدا برای خود معین نموده بود کاملاً

حفظ کند و این روش را در شب جلوسش به این عبارت «به کار بردن تمام قوایم برای انجام وظیفه نسبت به مملکت خود» در دفتر یادداشت یومیۀ خود نوشته بود.

مشکلات ۱۵ خلی در ۱۸۱۵: انگلیس ها پس از غلبه بر فرانسه که در نتیجه بیست و سه سال جنگ بی رحمانه دارای ۲۶ میلیارد قرض شده بودند خود را با مسائل سخت و مهم داخلی مواجه یافتند. یکی مسائل سیاسی قدیم و دیگر مشکلات اقتصادی جدید. مسائل سیاسی عبارت بودند از اصلاح انتخاباتی که لزوم آن از قبل از ۱۷۸۹ پیش بینی می شد و مسئله ایرلند که به واسطۀ نقض استقلال آن در این اواخر و ضمیمه شدن به انگلستان به اسم «اتحاد» قضیۀ غامضی شده بود (دوم ژوئیه ۱۸۰۰).

مشکلات اقتصادی مربوط به کمیابی و گرانی نان یومیۀ کارگران و دو علت داشت: یکی قانون غلات ۱۸۱۴ که برای حمایت زراعت انگلیس در مقابل رقابت های زراعتی خارجی وضع و گرانی فوق العاده را در زندگانی عمومی ایجاد کرد و علت دیگر ایجاد بحران صنعتی و تجارنی در انگلستان و بر اروپا بود که در نتیجه تکمیل ماشین و صنایع کارخانه تولید شد. مقارنۀ این دو امر موجب تشدید اثرات آنها گردید زیرا از یک طرف در میزان تولید افزایش کلی حاصل می شد و از طرف دیگر بازارهای خارجی برای فروش امتعۀ انگلیسی تنگ و تقریباً بسته شده بود و مجموع این احوال موجب تنزل کلی مزد می گردید.

حل مشکلات سیاسی و اقتصادی ناگزیر با یکدیگر ارتباط کامل داشت زیرا انگلستان در حقیقت مملکت پارلمانی و اولین شرط حل تمام مشکلات این بود که بدو مسئلۀ اصلاح انتخابات تصفیه شود.

حکومت انگلستان: چنان که سابقاً گفته شد طرز حکومت پارلمانی در انگلستان از قرن هیجدهم استقرار یافت و قسمت های اساسی حکومت مزبور به قرار ذیل بود: حکومت انگلیس از شاه و مجلس لردها (اعیان) ارثی و مجلس مبعوثان که نمایندگان آن را عده قلیلی از ملت برای مدت هفت سال انتخاب می نمودند ترکیب می شد. شاه فقط سلطنت می کرد و اختیاز حکومت نداشت و امور در دست رئیس اکثریت نمایندگان مجلس بود که شاه او را مأمور تشکیل کابینۀ وزراء می ساخت و بدین ترتیب حکومت بین دو حزب بزرگ که انگلستان را در دست داشتند در نوسان و در نتیجۀ تغییر افکار عامه که در موقع

انتخابات اکثریت را از حزبی به حزب دیگر منتقل می‌کرد حکومت گاهی در دست ویگ‌ها و زمانی در دست توری‌ها می‌افتاد. حزب ویگ‌ها یعنی آزادی‌خواهان از تجار معتبر و آزادی‌خواهان و صنعتگران تشکیل شده و سیاستشان محدود ساختن قدرت شاه به نفع سلطنت ملی و مجلس مبعوثان را مظهر آن می‌دانستند.

حزب توری‌ها یعنی محافظه‌کاران را ملاکین عمده و محافظه‌کاران تشکیل داده و طرفدار مداخله مؤثر اراده سلطنتی در حکومت بودند.

در مدت بیست و پنج سال دوره انقلاب کبیر و امپراطوری فرانسه در نتیجه اضطرابی که شدید انقلاب و فتوحاتی که انقلاب مزبور منشأ آن بود در مردم انگلیس تولید نمود متوالیاً اکثریت را از حزب محافظه‌کار انتخاب می‌کردند. این اکثریت در همان حال که در سیاست خارجی طرفدار جنگ با فرانسه بود کوشش می‌کرد که در داخله تمام تمایلات اصلاح طلبانه ناشی از روح انقلاب کبیر را جلوگیری کند.

طریقه انتخابات: خصوصت مجلس مبعوثان و اکثریت محافظه‌کار با انقلاب مبنی بر خود تشکیلات انگلستان و وضعیت انتخاب نمایندگان بود زیرا انقلاب کبیر مساوات را اعلام و تمام امتیازات طبقاتی را نسخ نمود، اما هنوز در جامعه انگلیس مثل جامعه فرانسه قبل از ۱۷۸۹ طبقات ممتاز و غیرممتاز وجود داشت و اتفاقاً تنها ممتازین حق انتخاب کردن داشتند.

به طوری که سابقاً اشاره شد طریقه انتخابات انگلیس از یادگارهای قرن چهاردهم و حق رأی یا «حق انتخاب» فقط به دو دسته از ملت داده شده بود. در قصبات مالکین اراضی که اقل عایدات سالیانه آنها ۴۰ شلینگ بود (قدری بیشتر از ۵۰ فرانک) و در شهرها هیئت‌های صنفی حق انتخاب داشتند طریقه انتخابات انگلیس دو نوع وکیل برقرار می‌کرد: یکی نمایندگان (کنته‌ها)^۱ ایالت انگلستان یعنی نمایندگان روستائیان و دیگر وکلای شهرها (بورگ‌ها)^۲ یعنی نمایندگان شهرنشینان در ۱۸۱۵ از بیست میلیون جمعیت تخمینی انگلیس بیش از ۴۴۰۰۰۰ نفر حق انتخاب کردن نداشتند و این عده می‌باید ۶۵۴ نماینده برگزینند.

عیوب طریقه انتخابات: هیئت انتخابیه‌ای به این اندازه محدود طبعاً دارای عیوبی بود

1. Comtes

2. Bourgs

که به علت دیگر یعنی به واسطه بدی طرز «تقسیم بندی» کرسی های وکالت بین قسمت های مختلفه ممالک متحده بریتانیا و بین قصبات و شهرها زیاده تر می گردید مثلاً ایرلند با داشتن شش میلیون سکنه ۱۰۰ نماینده و اِکس با وجود دو میلیون جمعیت ۴۵ وکیل انتخاب می کرد و بر روی هم این دو قسمت برای هر ۵۵۰۰۰ نفر یک نماینده داشتند ولی ناحیه انگلستان متجاوز از دو برابر این میزان نماینده داشت زیرا برای دوازده میلیون جمعیت ۵۱۳ نماینده انتخاب می کرد که تقریباً به هر ۲۳۰۰۰ نفر انگلیسی یک وکیل می رسید. حتی بین ایالات و شهرها عدم تناسب بیشتر از این بود. در مجموع ممالک متحده بریتانیا انتخاب کنندگان ولایات بر روی هم متجاوز از ۴۲۰۰۰۰ نفر نبودند و با این که این عده جمعیت عمده هیئت انتخابی را تشکیل داده و نماینده اکثریت ملت به شمار می آمد معذک بیش از ۱۸۶ وکیل انتخاب نمی نمود ولی انتخاب کنندگان شهرها که اقلیتی ۱۵۰۰۰ نفره بودند ۴۷۶ نماینده یعنی متجاوز از دو برابر و نیم نمایندگان ولایات وکیل انتخاب می کردند.

اگر فقط ولایات و شهرهای ناحیه انگلستان مورد دقت قرار داده شود می بینیم که ولایات آن ۸۰ نماینده و شهرهای آن ۴۰۵ وکیل انتخاب می کردند و تناسب از دو و نیم به پنج ترقی می کند.

شهرهای ویرانه: در فهرستی که از شهرها در قرن چهاردهم ترتیب داده شده بود ابداً تغییری نداده بودند. تحولاتی که قریب چهار قرن طبعاً در توزیع جمعیت ها رخ می دهد و اثرات فرتوتی و نموی که شهرها و حتی هیچ مؤسسه و تشکیلاتی نمی تواند از آن برکنار باشد مورد توجه واقع نشده بود. مثلاً لندن که از حیث جمعیت اول شهر اروپا شده و قریب به یک میلیون جمعیت داشت عده نمایندگانش بیش از عده نمایندگان آن در قرن چهاردهم که در آن موقع ۵۰۰۰۰ نفوس داشت نبود. منچستر و لیورپول که ترقیات صنعتی در قرن هیجدهم جمعیت آنها را بالغ بر ۱۰۰۰۰۰ نفر ساخته بود در مجلس مبعوثان اصلاً نماینده نداشتند زیرا در دوره قرون وسطی دهکده های گمنامی بوده اند. بر عکس ۴۶ شهر یعنی قریب ربع شهرهای نماینده دار هر یک بیش از ۵۰ نفر انتخاب کننده نداشت و این بلاد را شهرهای جیبی می نامیدند. سی و هفت شهر دیگر شهرهای

ویرانه‌ای بودند که جمعیت آنها به یک خانواده (مثل شهر اولدسارون)^۱ یا به یک خانه رسیده (مثل بیرالستن)^۲ یا اساساً از میان رفته بود مثل شهر دونویچ^۳ (که آب دریا از دیر زمانی آن را از بین برده بود) معذک شهرهای مذکور هر کدام دو نماینده داشتند. این شهرهای ویرانه اغلب به ملاکین عمده تعلق داشت که مطابق این ترتیب بعضی ده و برخی دوازده کرسی وکالت در اختیارشان بود و این کرسی‌ها را برای خود یا دوستانشان نگاه می‌داشتند و یا در مقابل مبالغ گزافی می‌فروختند. خریداران اعتبارنامه وکالت اشخاصی بودند که از صنعت و تجارت هندوستان توانگر شده و مردم آنها را نواب می‌نامیدند چنان که یکی از آنها در ۱۸۱۲ صندلی خود را در مجلس مبعوثان ۸۰۰۰۰۰ فرانک خرید.

طرز انتخابات: امر خرید و فروش نمایندگی مجلس را ترتیبی که انتخابات مطابق آن صورت می‌گرفت آسان می‌ساخت. در حوزه‌های انتخابیه که یک نامزد بیشتر نداشت (از میدان در کردن رقبا با پول کار آسانی بود) حتی صندوقی برای رأی باز نمی‌شد و آن نامزد به صرف این که رقیبی نداشت انتخاب می‌گردید. این طرز انتخابی است که به انتخابات بدون مخالفت موسوم و هنوز هم در انگلستان معمول است. در نقاطی که نامزد وکالت متعدد بود طریقه انتخابات (متنازع) معمول و این طرز فقط برای ۵۰ کرسی مورد پیدا می‌نمود.

انتخابات متنازع در یک جمعیت عمومی در فضای آزاد و تحت ریاست شریف^۴ نماینده حکومت در قصبه‌ای که حاکم و هم قاضی محل بود صورت می‌گرفت. شریف به انتخاب کنندگان اسامی نامزدهای وکالت را معرفی می‌نمود و به هر یک از آنها اجازه نطق برای توصیه داوطلبی خود می‌داد و بعد به ترتیب بلند کردن دست رأی می‌گرفت و حتی تحقیق هم نمی‌کرد که رأی دهندگان همان اشخاصی هستند که حق انتخاب کردن دارند یا نه و خلاصه نامزدی را به سمت وکالت منتخب اعلام می‌کرد که برای او بیش از سایرین دست بلند شده بود. این رأی قطعی و قانونی شمرده می‌شد بدون این که در عده

1. Old Sarun

2. Beerlaston

3. Dunwich

4. Chrif

حضور وعده رأی دهندگان دقت کنند. زمانی اتفاق افتاد که در قصبه بوت^۱ واقعه در اکس اسم سی و دو نفر برای انتخاب کردن نوشته شده بود ولی فقط یک نفر از آنها حاضر گردید و رأی او برای انتخاب یک وکیل کفایت کرد.

هرگاه نتیجه انتخابات که از طرف شریف اعلام می شد مورد مخالفت واقع می گردید اخذ رأی کتبی صورت می گرفت، به این ترتیب که شریف در بالای صفت مرتفعی می نشست، انتخاب کنندگان یک به یک بالای صفت رفته و رأی خود را در دفتری می نوشتند، در این گونه مواقع انتخابات چندین هفته طول می کشید زیرا هر قصبه یک مرکز برای انتخابات بیش نداشت و برای حضور در آنجا از اطراف وقت زیاد لازم بود و از طرف دیگر انتخاب کنندگان که مخارج ایاب و ذهاب و منزل و خوراکشان به عهده نامزدهای وکالت بود برای این که در موقع دادن رأی بر مبلغ پولی که می گیرند افزوده شود در دادن رأی حتی الامکان تأخیر می کردند. معروف بود که یکی از اعضا مجلس عوام برای دو مرتبه مبارزه در انتخابات و دو انتخابات متنازعی در ۱۸۱۵ (۵۵۰۰۰۰) فرانک خرج کرده بود.

بنابراین عیوب طریقه انتخابات از این قرار بود: هیئت انتخابی بسیار محدود و تنظیم در انتخابات را سهل می نمود، طرز تقسیم بندی کرسی ها اصولاً بد و مندرس و موجب شده بود که اکثریت نمایندگان از طرف اقلیت هیئت انتخاب کنندگان تعیین شوند و بالاخره طرز اخذ رأی با هر گونه تقلبی مساعد بود. این عیوب را از سالیان دراز رجال سیاسی مال اندیش و طرفدار منافع عمومی تشخیص و لزوم اصلاح آنها را معتقد بودند، چنان که از ۱۷۵۸ پیت^۲ اصلاح طریقه انتخابات را لازم شمرده بود.

قانون غلات: از سال ۱۸۱۴ خودخواهی و اصرار در نفع پرستی جماعتی لزوم اصلاح را بیش از پیش آشکار و محسوس ساخت. طرز انتخابات عده قلیلی ملاکین عمده را که ۴۰۰ الی ۵۰۰ نفر و به تنهایی مالک یک ششم اراضی انگلیس بودند زمامدار انتخاب کرده (این ملاکین لندلرد^۳ خوانده می شدند) و بعد از انتخاب شدن فکر عمده آنها این بود که گندم خود را به عالی ترین قیمت ممکن بفروشند. دوره جنگ های با ناپلئون بسیار

1. Bute

2. Pitt

3. Landlords

برای آنان سودمند شد زیرا موانعی که در نتیجه محاصره بری برای ورود گندم خارجی به انگلستان هر هکتولتری ۷۸ فرانک یعنی پنج برابر نرخ متوسط گندم در امروز فروخته شود و به این ترتیب عوائد آنها پنج برابر بود، همین که جنگ خاتمه پذیرفت در بهار سال ۱۸۱۴ گندم خارجه به وفور وارد انگلستان و باعث تنزل ثلث قیمت گندم داخلی شده و این تنزل قیمت حرص لندنرها را جریحه دار ساخت.

برای حفظ گرانی قیمت گندم محافظه کاران به عجله قانونی راجع به غلات تصویب کردند (۱۸۱۴) که به موجب این قانون ورود گندم خارجی به انگلستان مادام که قیمت گندم داخلی از هکتولتری ۳۴/۷۵ فرانک تجاوز ننموده ممنوع شد. این قیمت تقریباً دو برابر قیمت گندم در سالهای گرانی بود. به موجب این قانون ملاکین می توانستند غلات خود را در سالهای فراوانی هکتولتری از ۲۵ تا ۲۸ فرانک بفروشند و کارگران آن را (قانون قحطی) نامیدند.

منشأ نهضت اصلاح طلبانه: استقرار صلح به طوری که کارگران امیدوار بودند به فقر آنها تسکین نداد. سابقاً اشاره شد که محاصره بری درست در موقعی که ازدیاد ماشین تولید و کثرت محصول صنعتی را سهل تر می ساخت چگونه بازارهای اروپا را به روی مصنوعات انگلیس بست و بالتیجه بحران وحشتناکی برای کارگران تولید شد. توضیح آن که با مملو بودن بازارها و انبارها از امتعه باب مستعمرات از قبیل آهن، چینی، پارچه های پشمی و پنبه ای در انگلستان نان وجود نداشت و در سنه ۱۸۱۱ مملکت با وضعیتی مواجه گردید که از طرف شهرها برای درخواست صلح به هیجان آمده و از طرف دیگر کارگران برای خُرد کردن ماشین ها به کارخانه ها هجوم آور گشته و صاحب کارخانه ها هم کارخانه ها را بستند. وقتی ناپلئون شکست خورد و جنگ خاتمه پذیرفت انگلستان به تجدید افتتاح بازارهای اروپا به روی مال التجاره خود امیدوار و از کامرانی اقتصادی خویش خاطر جمع بود ولی در عمل بعد از ۱۸۱۵ هم بازارهای اروپا مثل زمان جنگ به روی تجارت انگلیس بسته ماند زیرا تمام ممالک اروپا برای پیشرفت محاصره بری و جلوگیری از خسارات آن صنایع ایجاد و صنایع مزبور در هر مملکت یکی از عناصر ثروت عمومی شده بود و هر دولتی کوشش داشت که به وسیله حقوق گمرکی حمایت مصنوعات جدیدالولاده خود را در مقابل رقابت انگلیس ها حراست نماید،

بنابراین بحران اقتصادی در انگلستان دوام یافت و در عین حال قانون غلات در ۱۸۱۶ و ۱۸۱۸ قیمت نان را به کیلوگرمی ۴۵ فرانک رسانده مزد کارگران هم بیش از پیش تنزل کرده و حتی در هفته به ۱۴ فرانک رسیده بود و این مزد برای آنان قوت لایموت هم نمی‌شد. کارگران برای بدبختی خود علاچی جز تزیید مزد و صنعتگران راهی جز تنزل قیمت زندگانی نمی‌دیدند و این تنزل قیمت جز به وسیله الغاء یا تغییر قانون غلات میسر نمی‌شد و در این موضوع هم مادام که محافظه کاران در مجلس اکثریت داشتند یعنی تا موقعی که طریقه انتخابات اصلاح نشده بود نمی‌توانستند چاره‌ای بیندیشند.

نهضت اصلاح طلبانه: نهضت اصلاح طلبانه در ۱۸۱۶ شروع و تا ۱۶ سال بعد یعنی تا مه ۱۸۳۲ به نتیجه منتهی نشد. پیش‌قدم در این امر عده‌ای رجال سیاسی بودند که رادیکال خوانده می‌شدند، زیرا این جماعت می‌خواستند تشکیلات انتخابی انگلیس را از ریشه و بنیان اصلاح کنند. رادیکال‌ها خواهان رأی عمومی و انتخاب مجلس مبعوثان برای یک سال با رأی مخفی و همچنین الغاء قانون غلات بودند و برای مؤثر ساختن عقاید خود در دولت و افکار عامه به متینگ (یعنی اجتماعات عمومی در فضای آزاد در میدان‌های عمومی و یا پارک‌ها) توسل می‌جستند. جمعیت در اطراف سکویی ازدحام و ناطقین از فراز سکو تقاضای عمومی رایان و آمالی که باید به مجلس تبلیغ شود به وسیله تحسین و هلهله مردم به تصویب عمومی می‌رسانیدند.

معمولاً قبل از متینگ و پس از خاتمه آن جمعیت در معابر حرکت و اعلان بزرگی حاوی تقاضاهای نمایش دهندگان همراه داشتند. حضور عده کثیری از عمله‌جات بیکار باعث پیشرفت زیادی برای این متینگ‌ها بود.

یکی از این متینگ‌ها در منچستر (شهر بزرگ صنایع پارچه‌بافی) به وضع فجیعی خاتمه یافت زیرا چون نمایش دهندگان که به عقیده بعضی ۵۰۰۰۰ و به عقیده بعض دیگر ۱۰۰۰۰۰ نفر بودند خواستند مانع توقیف یک نفر ناطق شوند. یک فوج سواره نظام به طرف آنها حمله کرده و چهارصد الی پانصد نفر مردم پایمال اسب‌ها شدند (۱۶ اوت ۱۸۱۹).

تنها نتیجه متینگ‌ها تصویب قوانینی به اسم قوانین شش گانه بود که برای جلوگیری از

این نوع مجامع وضع گردید. این قوانین که قوانین دهان بند^۱ گفته می‌شد به محاکم حق اعمال تفتیش در منازل و جمع آوری اوراق محتوی دشنام و ناسزا و تبعید مصنفین آنها را می‌داد و مخصوصاً اجتماعات در فضای آزاد را ممنوع و برای روزنامه‌ها و مجلات سیاسی ترتیب سپردن وثیقه و پرداخت عوارض را برقرار ساخت یعنی همان ترتیباتی را که در همان موقع در فرانسه جاری بود مقرر نمود.

تصویب اصلاح ۱۸۳۲: با وجود این اقدامات مبارزه در راه اصلاح تعقیب می‌شد، آزادی خواهان هم در آن شرکت جستند اما مجاهدات ده ساله در این کار بی‌نتیجه ماند زیرا محافظه کاران که اکثریت داشتند با هر گونه تغییری مخالف و تشکیلاتی که پیوسته زمامداری آنها را تأمین می‌ساخت قطعاً به نظرشان عالی می‌آمد چنان که ولینگتن که از ۱۸۲۸ رئیس الوزراء شده بود در ضمن جوابی که در ۱۸۳۰ به آزادی خواهان اصلاح طلب داد با نهایت وضوح فکر حزب خود را ظاهر نمود و گفت: «طبیعت بشر نمی‌تواند به طرز حکومت کاملی مثل طرز حکومت انگلستان برسد»، تأثیر انقلاب ژوئیه و ظفر آزادی خواهان فرانسه موجب سقوط محافظه کاران در انگلیس گردید. کابینه ولینگتن ساقط و کابینه آزادی خواهان جای آن را گرفت. این اولین کابینه‌ای بود که از چهل سال پیش به این طرف آزادی خواهان تشکیل داده بودند. لردگری^۲ رئیس کابینه مزبور بی‌درنگ لایحه قانونی اصلاح را پیشنهاد کرد، این طرح بسیار معتدل و حتی عده انتخاب کنندگان را دو برابر هم نمی‌نمود معذلتک ربرت پیل^۳ یکی از همکاران سابق ولینگتن شدیداً آن را طرف حمله قرار داد. ربرت پیل گفت: «این قانون بدترین و زشت‌ترین استبداد را در انگلستان وارد خواهد ساخت، یکی استبداد عوام فریب‌ها و دیگر استبداد روزنامه نویس‌ها»، لایحه قانونی مزبور رد شد (آوریل ۱۸۳۱). لردگری انحلال مجلس مبعوثان را اعلام کرد و انتخابات جدید اکثریت را نصیب آزادی خواهان نموده لایحه قانون اصلاح فوراً تصویب گردید اما مجلس لردها که در آن محافظه کاران اکثریت داشتند آن را رد نمود. این پیش آمد هیجاناتی را باعث شد و حتی مردم به اطراف خانه ولینگتن ریختند و شیشه و پنجره‌ها را شکستند و نهضت تهدید آمیزی در سر تا سر

1. Lois de Baillon

2. Lord Grey

3. Robert Peel

انگلستان برپا گردید. بالاخره در ژوئن ۱۸۳۲ شاه مجلس لردها را به انتخاب یک دسته لرد جدید تهدید نمود و در تحت تأثیر این تهدید مجلس لردها رأی مجلس مبعوثان را تصدیق کرد.

اختصاصات اصلاح: اصلاح ۱۸۳۲ دو اصل مربوط به طرز انتخابات را تغییر داد یکی طرز تقسیم بندی کرسی ها و دیگر افزایش عده انتخاب کنندگان.

نمایز بین شهرها و قصبات به حال سابق باقی ماند، اما اسامی شهرهای ویرانه از دفتر انتخابات حذف گردیده و از عده نمایندگان شهرهای جیبی و نمایندگان بعضی بلاد دیگر هم کاسته شد و از این راه ۱۴۳ کرسی به دست آمد که مجدداً آنها را بین ولایات «تقسیم کردند». ۱۳۰ کرسی به قصبات و ۴۳ شهر که تا آن موقع نماینده نداشتند داده شد و بقیه کرسی ها به ممالک گال و ایرلند اختصاص یافت.

از طرف دیگر عده انتخاب کنندگان هم افزوده گردید، به این ترتیب که حق انتخاب به هر کس که در شهرها ۲۵۰ فرانک و در قصبات از ۵۰ تا ۱۲۵۰ فرانک اجاره می داد داده شد، بنابراین اصلاح مزبور حد نصاب پولی را در انتخابات انگلستان داخل کرد و نتیجه اصلاح این شد که عده انتخاب کنندگان از ۴۳۵۰۰۰ به ۸۰۰۰۰۰ بالغ گردید.

در نتیجه این تغییرات ماهیت مجلس مبعوثان از اساس دگرگونه گشت، تا آن موقع مجلس مبعوثان تنها مظهر اشرافیتی مرکب از ملاکین و صنعتگران توانگر بود ولی از تاریخ ۱۸۳۲ در همان حال که مجلس مزبور نماینده این اشرافیت محسوب می شد مظهر طبقه متوسط نیز گردید و از همین سال هم استعمال اسامی قدیمی نری و ویگ موقوف و اصطلاح محافظه کار و آزادی خواه قائم مقام آن شد.

مسئله آزادی کاتولیک ها: مبارزه دیگری که نوأماً با مبارزه اصلاح شروع ولی سه سال قبل از آن (۱۸۲۹) به نتیجه رسید راجع به آزادی کاتولیک ها بود که هم با مسئله اصلاح قانون انتخابات و هم با مسائل راجع به ایرلند ارتباط داشت.

سابقاً اشاره شد که پروتستان های انگلیس با چه تعصبی در قرن شانزدهم و مخصوصاً در قرن هفدهم کاتولیک ها را مغلوب ساختند، چنان که در سلطنت شارل دوم مقصود و نتیجه فرمان تست^۱ این بود که ورود کاتولیک ها را به مشاغل دولتی غیر ممکن سازد.

کمی بعد به جرم یک توطئه خیالی که بهانه‌ای بیش نبود نمایندگان و لردهای کاتولیک را از پارلمان اخراج و حق شرکت در انتخابات یعنی حق انتخاب شدن و انتخاب کردن از آنان سلب شد (۱۶۷۸). اعلام‌نامه حقوق ملت نیز در موقع انقلاب ۱۶۸۸ این قضیه یعنی تقلیل عده انتخاب‌کنندگان را تثبیت نموده بود.

کاتولیک‌ها در ایرلند: در ایرلند کاتولیک‌ها بدبختی‌های دیگری هم داشتند زیرا ایرلند که در قرن شانزدهم به تصرف انگلیس‌ها در آمد اهالی آن در مذهب کاتولیک باقی ماندند و بر ضد فرمانروایان پروتستان خود در زمان سلطنت شارل اول شوریدند (۱۶۴۱) اما به طوری که سابقاً ذکر شد کرمول به طرز وحشیانه آنان را سرکوبی کرد (۱۶۵۰). جماعت کثیری از اهالی مقتول و املاک ایرلندی‌ها ضبط گردید. ملاکین و زارعین ایرلندی را در بدترین ناحیه جزیره مزبور مأوی داده و به نام مستأجری برای لردهای انگلیسی در اراضی که متعلق به خود آنها و از دست‌شان گرفته شده بود مجبور به زراعت گشتند، علاوه بر اینها ایرلندی‌ها حتی در مورد عقایدشان هم در مضیقه بودند، این پیش آمدها سی و پنج سال قبل از رژیمی بود که پروتستان‌ها در فرانسه بعد از الغاء فرمان نانت^۱ زیر بار آن رفتند.

حق خرید و فروش و هبه اموال غیرمنقول از کاتولیک‌های ایرلند سلب گردید. و نمی‌توانستند هیچ یک از مشاغل دولتی را متصدی شوند و حتی در پارلمان ایرلند هم که باقی‌گذاشته بودند اسم بی‌مسمایی بود. حق انتخاب کردن و انتخاب شدن نداشتند، از طرف دیگر ایرلندی‌های کاتولیک ملزم بودند زکات خود را به کلیسای پروتستان بپردازند و ایتم کاتولیک می‌باید در حوزه مذهبی پروتستان تربیت شوند.

در آخر قرن هیجدهم به مناسبت هیجانی که تأثیرات انقلاب کبیر فرانسه در ایرلند تولید نموده بود انگلیس‌ها به حکم مصلحت از شدت رفتار نسبت به ایرلندی‌ها کاسته حق رأی را دوباره برای آنها قائل گشتند اما این اقدامات کافی نبود چنان‌که دو نهضت که مجلس کنوانسیون و هیئت مدیره فرانسه آن را تقویت کردند در ایرلند بروز کرد (۱۷۹۳-۱۷۹۸). نتیجه این شد که انگلیس‌ها استقلال ظاهری ایرلند را هم از میان برده و بر خلاف میل قطعی ایرلندی‌ها مملکت‌شان را به عنوان «جزیره خواهر» به انگلستان

۱. Edit de Nante

الحاق کردند. فرمان اتحاد در ۱۸۰۰ رسماً اعلام و پارلمان ایرلند را که از این به بعد در پارلمان انگلستان مستهلک می‌شد از بین برد.

نتیجه غیر منتظره اتحاد مزبور این شد که کاتولیک‌های انگلیس از لحاظ سیاست در وضعیت پست‌تری از کاتولیک‌های ایرلند قرار گرفتند، زیرا برای کاتولیک‌های ایرلند در حقیقت حق رأی شناخته شده بود در صورتی که کاتولیک‌های انگلیسی هنوز از این حق محروم بودند. بنابراین پیت در همان موقعی که اتحاد ایرلند را با انگلیس عملی می‌ساخت متوجه شد که ملازمه فوری این امر الغاء فرمان تست و آزاد شدن کاتولیک‌های انگلیس می‌باشد و به قدری این اقدام را ناگزیر می‌دانست که وقتی نتوانست ژرژ سوم را با آن موافق سازد استعفا داد (ژانویه ۱۸۰۱). بعد از آن فوکس^۱ به نام حزب آزادی خواهان مجدداً مسئله آزادی کاتولیک‌ها را مطرح ساخت اما او هم مانند پیت با مخالفت شاه مواجه و نتوانست بر آن غلبه نماید (۱۸۰۶) معذک فکر آزادی کاتولیک‌ها پیشرفت می‌کرد و سال به سال بر عده معتقدین به آن در تمام احزاب می‌افزود، به طوری که در ۱۸۱۲ مجلس مبعوثان آزادی کاتولیک‌ها را با اکثریت ۱۰۰ رأی تصویب کرد ولی در مجلس لردها قانون مزبور با اکثریت یک رأی رد شد.

دانیل اوکونل^۲ و آزادی کاتولیک‌ها: عاقبت در هفده سال بعد یعنی در ۱۸۲۹ کاتولیک‌ها به حق خود رسیدند و این موفقیت را فعالیت و پافشاری دانیل اوکونل یکی از ایرلندی‌ها و تدبیر ربرت پیل یکی از وزراء محافظه کار برای آنها فراهم ساخت. دانیل اوکونل وکیل مدافع مشهور و به واسطه فصاحت نادره اش نفوذ فوق العاده‌ای در میان ایرلندی‌ها تحصیل و در ۱۸۲۳ جمعیت کاتولیک را تأسیس نمود. جمعیت مزبور از راه جمع آوری اعانه وجوه کافی برای انتشار جراید و تشکیل متینگ‌ها به دست آورد و تمام کاتولیک‌هایی که دارای حق انتخاب بودند به عضویت این انجمن درآمدند.

برای نمایش دادن قدرت تشکیلات فوق که بدین گونه تأسیس یافته بود دانیل اوکونل با آن که قانوناً واجد شرایط انتخاب شدن نبود معذک در ۱۸۲۸ در ولایت کلار^۳ نامزد بودن خود را برای وکالت بر ضد یکی از اعضا کابینه ولینگتن که شخصاً حتی محبوب

1. Fox

2. Daniel O'Connell

3. Clare

کاتولیک‌ها هم بود پیشنهاد کرد. کاتولیک‌ها مثل این که به جنگ می‌روند فوج فوج در محل رأی حضور به هم رسانده و چنان ازدحام کردند که قبل از خاتمه انتخاب رقیب دانیل اوکونل از انتخاب شدن صرف نظر نمود.

این انتخاب به قدری برای قدرت کاتولیک‌ها برهان قوی بود که عقاید ربرت پیل وزیر داخله و مهم‌ترین همکار ولینگتن را به کلی دگرگون ساخت. این شخص که یک سال قبل از این استعفا از وزارت را به شرکت در سیاست مساعد با کاتولیک‌ها ترجیح می‌داد با وجود تنفر شدید محافظه‌کاران متعصب در مقابل ژرژ سوم و وزراء به نفع آزادی کاتولیک‌ها ایستادگی کرده و گفت: «خطر بزرگی که فعلاً کوچک‌تر از یک جنگ داخلی است» ما را تهدید می‌کند.

ولینگتن رئیس الوزراء در این عقیده با او شریک شد و هر دو در مقصد خویش کامیاب گردیدند، بدو فرمان تست را نسخ و سپس فرمان آزادی کاتولیک‌ها را صادر و مسئله تفکیک بین کاتولیک‌ها و پروتستان‌ها از بین رفت و در نتیجه در پارلمان بر وی کانولیک‌ها باز شد (۱۰ آوریل ۱۸۲۹).

معدلک دو مقام یکی مقام ریاست وزرایی و دیگر مقام لردلیوتنان^۱ که حکومت کل ایرلند باشد برای کاتولیک‌ها باز ممنوع ماند و این منع تا امروز هم باقی است (۱۵ مه ۱۹۰۹).

نهضت‌های مشروطه‌خواهانه ایرلند و نهضت آزادی مبادلات: فرمان آزادی کاتولیک‌ها و اصلاح انتخابی ۱۸۳۲ در حقیقت اصلاحات جزئی به شمار می‌آمد، اگر چه فرمان مزبور کاملاً کاتولیک‌های انگلستان را راضی می‌ساخت اما برای کاتولیک‌های ایرلند دو مشکل هنوز لاینحل مانده بود: یکی اشکال سیاسی راجع به استقلال ایرلند که علی‌رغم تمایلات اهالی فرمان اتحاد آن را از بین برد و دیگر مسئله ارضی راجع به استرداد اراضی دهقان‌های کاتولیکی که سلب مالکیت از آنها گشته بود. اصلاح انتخابی ۱۸۳۲ بواسطه الناس با بضاعت را در هیئت انتخاب کنندگان شرکت داد اما برای کارگران شرکت در انتخابات را قائل نگشته بود بالاخره بحران نان و زندگانی کارگران هنوز دوام داشت و هیچ اقداماتی برای رفع آن به عمل نیامده بود.

۱. Lord, Lieutenant

از مجموع این احوال کشمکش‌های جدید و منازعات تازه در سال‌های متمادی برخاست و به اسم نهضت ایرلندی‌ها و نهضت مشروطه خواهانه و نهضت طرفداران آزادی مبادلات موسوم گردید با این که این نهضت‌ها تماماً مقارن یکدیگر بروز نمودند مع‌هذا با هم مخلوط و مشتبه نگشته‌اند.

نهضت ایرلندی‌ها: از دو مسئله مربوطه به ایرلند تنها مسئله استقلال در سال‌های بین ۱۸۳۳ و ۱۸۴۸ مورد مباحثات بی‌نتیجه واقع شد. مبارزه در این باب هم مانند مسئله آزادی کاتولیک‌ها به قیادت اوکونل صورت می‌گرفت. اوکونل از دUBLIN به نمایندگی انتخاب و در ۱۸۳۶ جمعیتی برای نسخ فرمان اتحاد تأسیس و در ۱۸۴۰ تشکیلات آن را تجدید نمود، طرفداران اوکونل در باب استقلال کاتولیک‌ها تنها نبودند بلکه اکثر پروتستان‌های ایرلند هم به او کمک می‌کردند.

مهم‌ترین اقدامات اوکونل در باب آزادی ایرلندی‌ها در سال ۱۸۴۳ به عمل آمد در این سال اوکونل با این که شصت و هشت سال از عمرش می‌گذشت با پیشرفت روز افزونی در ظرف چهار ماه سی و هفت متینگ تشکیل داد. عده نمایش دهندگان در این متینگ‌ها به دهها هزار نفر بالغ می‌گردید، آخرین این متینگ‌ها از جمعیت خارق‌العاده‌ای تشکیل یافت به طوری که ۲۵۰۰۰۰ نفر تماشاچی در آن حضور داشت (۱۵ اوت ۱۸۴۳).

اوکونل با این وصف فرمانروای ایرلند به نظر می‌آمد چنان که او را «شاه بی تاج» می‌نامیدند. اوکونل برای مرعوب ساختن پارلمان روز ۱۵ اکتبر برای تشکیل متینگ خارق‌العاده‌تری که قرار بود یک میلیون نفر در آن حضور یابد اعلان کرد و محل اجتماع را بیرون شهر دUBLIN معین نمود، از تمام نقاط ایرلند و حتی از انگلستان هم مردم خود را برای رساندن به دUBLIN آماده می‌ساختند، مقارن تشکیل جمعیت دولت این متینگ را قدغن و اعلام داشت اوکونل را تعقیب خواهد نمود. ایرلند آماده عصیان بود اما اوکونل که اساساً از تندروی کراهت داشت و به علاوه می‌دانست بروز شورش به مصیبت‌های بزرگی منجر خواهد شد ایرلندی‌ها را به وسیله یک بیانیه به مراعات قانون و عدم تخطی از حدود قدغن دولت دعوت نمود، مردم اطاعت وی را کردند اما او هم وجاهت ملی خود را از دست داد.

چند نفر از هم‌دستان او حزبی به نام ایرلند جوان تشکیل داده و می‌خواستند مبارزه را دنبال کنند، نهضت دوام داشت اما چون همه متفق نبودند بالاخره به هیچ نتیجه‌ای منتهی نگردید و قحطی بزرگ سال ۱۸۴۶ که ۵۰۰۰۰۰ نفر را کشت و مستجاوز از یک میلیون نفر را مجبور به مهاجرت نمود خاطره تجدید نظر در اتحاد ایرلند را مدت‌ها از نظرها دور ساخت.

نهضت مشروطه خواهانه: نهضت مشروطه خواهانه نیز مانند نهضت ایرلندی‌ها بی‌نتیجه ماند. موضوع این نهضت تحصیل اصلاحات جدید و کامل به نفع کارگران در طریقه انتخابات بود در تحت تأثیر تبلیغات اُون^۱ نام صنعتگر که دارای افکار عالی و موهوم و از واضعین اصلاحات اجتماعی به شمار می‌آمد و در راه تجربه عقاید خود خساراتی برده و تقریباً ورشکست شده بود. کارگران سعی داشتند اجتماعاتی تشکیل داده و مرام خود را از پیش ببرند، در ۱۸۳۵ جمعیتی به نام رادیکال تشکیل دادند، در ۱۸۳۸ در نتیجه بحران اقتصادی که از وضعیت بد محصول تولید و زندگانی کارگران را از پیش سخت‌تر ساخته بود دایره فعالیت این جمعیت نسبتاً توسعه یافت. در ضمن متینگی در بیرمنگام دستور تقاضاهای رادیکال‌ها معین گردید، قسمت اعظم این دستور تجدید پروگرام ۱۸۱۹ و دایر بر رأی عمومی، انتخاب نمایندگان به رأی مخفی، تجدید سالیانه مجلس مبعوثان، تساوی عددی حوزه‌های انتخابیه و تعیین حقوق برای نمایندگان مجلس بود (۶ اوت ۱۸۳۸). این پروگرام به اوکونل پیشنهاد، وی آن را پذیرفته «جریان اساسی مشروطیت ملت» نامید و به همین جهت نهضت‌هایی را که از متینگ بیرمنگام به این طرف تولید و ده سال طول کشید نهضت مشروطه^۲ خواهانه می‌نامند.

اوکونور^۳: قائد این جنبش یکی از هم‌ولایتی‌ها و رقبای اوکونل موسوم به اوکونور بود که پروتستانی مذهب و وکیل مرافعه و نمایندگی پارلمان را داشت. اوکونور عریضه‌ای حاکی پروگرام ترتیب داد و در ظرف چند ماه قریب ۱۳۰۰۰۰۰ نفر ذیل آن را امضا کردند اما متعاقب رد شدن این عریضه از طرف پارلمان (مه ۱۸۳۹) اغتشاشاتی به ظهور پیوست که متجاوز از شش ماه طول کشید. کارگران مسلح شده و دامنه اعتصاب را

1. Owen

2. Chart Birmingham

3. O Connor

توسعه می‌دادند، صدها متینگ از طرف آنها ترتیب داده شد و بالاخره در نیوپورت^۱ واقع در گال در فکر قبضه کردن حکومت بودند که به شدت از اقداماتشان جلوگیری به عمل آمد (۱۴ نوامبر ۱۸۳۹).

توقیف محرکین اصلی و محکومیت‌های مختلف مانند نفی بلند عده‌ای از آنها انقلاب را متوقف گردانید، رادیکال‌ها تا ۱۸۴۸ چندین عریضه ترتیب دادند که مجلس مبعوثان بلااستثناء همه را رد کرد.

انقلاب فوریه در پاریس تهور اوکونور را تحریک و تصور کرد تهیه چنین انقلابی در لندن هم امکان‌پذیر است لهذا به بهانه تقدیم آخرین عریضه به پارلمان که از قرار مذکور پنج میلیون امضاء در پای آن بوده شارتیست‌ها را برای ۱۰ آوریل دعوت نمود.

دولت قوای نظامی در محلات شهرگماشت و از طرف دیگر در تحت ریاست ولینگتن که پیر شده بود یک فوج پلیس داوطلب تشکیل شد که ۲۰۰۰۰۰ نفر در ظرف چند روز اسم خود را برای دخول در فوج مزبور نوشتند، به طوری که در ۱۰ آوریل عده پلیس تقریباً ده برابر عده نمایش دهندگان می‌شد. عریضه معهود تقدیم گردید و بدون آن که خلاف نظمی رخ دهد در کمیسیونی تحت مطالعه قرار گرفت.

در عریضه متجاوز از سه میلیون امضاهای موهوم از قبیل «پرنس آلبرت، ژامب دیوا^۲ ربرت پیل، پن فروماژ^۳، دیده شد و به این ترتیب اصول شارتیسم غرق استهزا گردید.

نهضت طرفداران آزادی مبادلات و ریشا کُبدن^۴: جهت عمده عدم موفقیت شارتیسم این بود که دو سال قبل از آن طرفداران آزادی مبادلات اولین پیشرفت اساسی را نموده و در ۲۹ ژوئن ۱۸۴۶ قانون غلات الغاء شده بود. این اصلاح که موجب تنزل قیمت فوری در زندگانی گردید رضایت فوق‌العاده خاطر کارگران را فراهم ساخت و چون نان یومیه برای آنها خیلی مهم‌تر از حق رأی سالیانه بود بنابراین از فعالیت آنها برای ظفرمندی مشروطه خواهان در تقاضاهای خود کاست. پیشرو مبارزه در راه آزادی مبادلات یک صنعتگر جوان منچستری ریشار کُبدن نام و صاحب کارخانه پارچه‌های رنگی بود. طرز تشکیلات مبارزه مزبور قابل آن است که مور دقت بیشتری قرار داده شود زیرا مبارزه

1. Newport

2. Prince Albert, Jambé de bois

3. Pain Fromage

4. Richard Cobden

مزبور کامل‌ترین نمونه تشکیلات تبلیغی است که در انگلستان کراراً دیده می‌شود. از طرف دیگر در سایه این نهضت است که انگلستان مهم‌ترین نتایج را در ترقی فوق‌العاده صنعتی و تجارتی خود در نیمه دوم قرن نوزدهم به دست آورده و دارای تفوق اقتصادی در عالم گردید.

اتحاد بر ضد قانون غلات: به طوری که فوقاً اشاره شد علت نهضت مزبور شدت فلاکتی بود که در نتیجه شروع بحران صنعتی در سنه ۱۸۳۶ تولید گردید. بحران مزبور را در همین سال وضعیت بد محصول تشدید و در سال ۱۸۳۸ که محصول باز بدتر از سال قبل شد بر سختی آن افزود و از این جهت بود که اغتشاشاتی بروز و سوء قصدهایی بر علیه ملاکین و حریق و راهزنی شیوع یافت. صنعتگران در این قسمت متحد الکلمه بودند که علت عمده فقر قانون غلات است.

در اواخر سال ۱۸۳۸ در یکی از جلسات اتاق تجارت منچستر کُبدن پیشنهادی برای تقدیم به مجلس مبعوثان دایر بر تقاضای «الغاء کلی و فوری قانون غلات» به تصویب رساند. به علاوه اتاق تجارت تقاضا کرد که برای «تأمین ترقی صنعت و آرامش مملکت اجرای اصل آزادی تجارت را توسعه دهند» به این معنی که به جای ترتیب سدهای گمرکی رژیم آزادی تجارت را که به اصطلاح «فری تراد»^۱ یا لیبراشانز^۲ (مبادله آزاد) می‌گویند معمول گردد.

کُبدن و دوستانش که بعدها مکتب منچستر نامیده شده‌اند از آزادی مبادلات سه نتیجه عمده را مترقب بودند.

بهبودی احوال کارگران هم از لحاظ تنزل قیمت لوازم اولیه زندگانی و هم از لحاظ ترقی مزد، ترقی فوق‌العاده صنعت که ترقی مزد کارگران نتیجه آن است، از این راه که صنعتگران قادر به وارد کردن مواد اولیه صنعتی به ارزان‌ترین قیمت باشند بسط فوق‌العاده تجارت از این طریق که به واسطه معامله متقابله قهراً بازارهای اروپا را به روی تجار انگلیسی باز می‌کرد.

در عمل هم نتایج سه گانه مزبور کاملاً متعاقب اعلان آزادی مبادلات ظاهر گردید، کُبدن و طرفداران آزادی مبادلات بدون این که مساعی خود را متوجه مسائل مختلفه

نمایند بدو مجاهدات خویش را متوجه یک اصل که الغاء قانون غلات باشد نموده و فوراً در منچستر «جمعیت بر ضد قانون غلات» و یک روزنامه برای دفاع و نشر افکار خود تأسیس کردند و بعد به توسعه دایره عملیات خود در تمام انگلستان پرداختند. در عرض چند هفته از راه تشکیل مجالس کنفرانس در تمام شهرهای بزرگ کمیته‌هایی به عنوان شعبه جمعیت منچستر تشکیل شد و جمعیت منچستر هم به اتحادیه‌ای بر ضد قانون غلات که بعدها مختصراً اتحادیه گفته می‌شد تبدیل گردید.

تشکیلات اتحادیه: اتحادیه را یک اداره مرکزی که مقر آن در منچستر بود اداره می‌کرد و اداره مرکزی مخصوصاً از جوانان صنعتگر که کُبدن در رأس آنها قرار داشت و نویسندگان سیاسی تشکیل شده مانند دستگاه دولت دارای وزارتخانه‌هایی به نام کمیته‌های خصوصی از قبیل کمیته ارتباطات، مالی، انتخابات و غیره بود. برای تهیه سرمایه جهت ایجاد جراید و تشکیل مجامع عمومی و جشن‌ها و ضیافت‌ها که به وسیله آنها پیوسته الغاء قانون غلات را تقاضا کنند دفتر اعانه باز کرده و کمیته‌هایی از بانوان برای جمع‌آوری اعانه تشکیل دادند. وجوه اعانه که از هر نقطه می‌رسید سال به سال در افزایش بود چنان که اتحادیه توانست برای تبلیغات در ۱۸۴۳ یک میلیون و دویست هزار فرانک و در ۱۸۴۵ دوازده میلیون فرانک خرج کند. اقدامات اتحادیه به تحریک اوکونور و شارتیست‌ها در بدو امر مورد سوءظن و عدم اعتماد کارگران و شارتیست‌ها واقع شد زیرا بدبختی کارگران بزرگترین حربه و دست‌آویزی بود که شارتیست‌ها برای پیشرفت افکار خود داشتند چنان که اوکونور می‌گفت: «قوانین اصلاحات تجارتی باید تا موقعی که فرمان اساسی ملت اساس مشروطیت انگلیس نشده است به تأخیر بیفتد» بالاخره در متینگی که هر دو قائد عقاید خویش را بیان نمودند (ژوئن ۱۸۴۴) عقل سلیم کُبدن بر فصاحت بیان اوکونور غلبه کرد و از آن به بعد کارگران گروه گروه به اتحادیه می‌پیوستند.

رُزبُت پیل و الغاء قانون غلات: کُبدن در ۱۸۴۰ به عضویت پارلمان انتخاب شد و در این مجلس اتحادیه با مخالفت اکثریت محافظه‌کاران که قاندهشان ربرت پیل و از ۱۸۴۱ رئیس الوزراء شده بود مواجه گردید. ربرت پیل لزوم اصلاح را حس می‌کرد ولی در این خیال بود که وضعیت کارگران را از راه تعیین میزان متغیری برای حقوق گمرکی گندم

بهبودی بخشید.

به این ترتیب که حقوق گمرکی گندم بنا به چگونگی وضع محصول انگلستان کم و زیاد شده و تخفیفی هم در حقوق گمرکی بعضی مواد غذایی از قبیل گوشت، ماهی، برنج و غیره داده شود. برای جبران کسری که این اصلاحات قهراً در بودجه تولید می‌کرد پیل مالیات بر عایدات (اینکومناتکس)^۱ را که سابقاً برای پرداخت مخارج جنگ‌های ضد انقلاب و امپراطوری فرانسه وضع و از ۱۸۱۶ لغو گردیده بود مجدداً برقرار نمود، اما کلیه این اقدامات وافی به مقصود نبود.

بالاخره کوشش‌های متمادی و شکیبایی کبدن و خرابی محصول در سال ۱۸۴۵ ربرت پیل را به لزوم نسخ قانون غلات (کرن لایو)^۲ معتقد ساخت و لغو قانون مزبور را شخصاً پیشنهاد و به زور پافشاری و فصاحت بیان خود به وسیله ائتلافی مرکب از محافظه کاران و آزادی خواهان آن را به تصویب رساند و باید گفت که در طی تمام مبارزات افتخار این اصلاح را همواره منسوب به کبدن می‌ساخت (مه- ژوئن ۱۸۴۶). بعد از آن انگلیس‌ها دیگر «نان ارزان داشتند». کبدن تقریباً در ضمن این مقاومت پر خرج هشت سال ورشکست گردید اما احساسات حق شناسانه عمومی جبران خسارت کبدن را کرد زیرا بالغ بر دو میلیون اعانه اختیاری ملت به وی داد. کبدن چند سال بعد و قبل از ۱۸۴۸ در پیشرفت کامل مرام خود حضور داشت زیرا آزادی مبادلات اساس اقتصادی انگلیس گردید و فرانسه و چندین دولت دیگر نیز این ترتیب را پذیرفتند.

صفت متمیزه اصلاحات انگلیس: باید خاطر نشان ساخت سه اصلاح مهم که در انگلستان از ۱۸۲۸ تا ۱۸۴۶ به وقوع پیوست یعنی آزادی کاتولیک‌ها، اصلاحات انتخابی و الغاء قانون غلات، تماماً بدون بروز اغتشاشات سخت صورت گرفت و در کلیه این اصلاحات تمام احزاب مساعدت می‌کردند.

محافظه کاران انگلیس من حیث المجموع بر خلاف محافظه کاران سایر ممالک لجوجانه با افکار عمومی مقاومت نکردند و به همین جهت بود که بالاخره افتخار دو اصلاح از سه اصلاح مزبور یکی آزادی کاتولیک‌ها و دیگری الغاء قانون غلات نصیب ربرت پیل وزیر محافظه کاران گردید. به واسطه قوه متمیزه سیاسی زمامداران انگلیس

لزوم موافقت با تقاضاهای مردم را به موقع درک و به همین جهت خود را از انقلابات و خونریزی‌هایی که در همین دوره در فرانسه شرط پیشرفت هر اصلاحی شده بود محفوظ داشتند.

فصل چهارم

ترقیات فکری در اروپا در نیمه اول قرن نوزدهم ادبیات، صنایع، علوم

نیمه اول قرن نوزدهم در فرانسه دوره مهم فعالیت فکری یعنی ترقی علم و ادب و صنعت بود. در ادبیات سبک کلاسیک‌های جدید^۱ که در دوره جمهوری و امپراطوری ناپلئون روبه انحطاط گذارد از ۱۸۳۰ رجعت بوربن‌ها و سلطنت ژوئیه تجدد واقعی ظهور کرد. موجد این تغییر سبک ادبی نویسندگانی که رمانتیک^۲ نامیده شده‌اند می‌باشند و معروف‌ترین آنها عبارتند از: شاتوبریان پیش‌قدم رومانتیسم^۳ در دوره امپراطوری و شعرای نامداری مانند لامارتین^۴، ویکتور هوگو^۵، آلفرد دووینی^۶ و آلفرد دو موسه^۷ و رمان‌نویس‌هایی مانند ژرژ سان^۸، بالزاک^۹ و مورخینی مانند اگوستن تی‌پری^{۱۰} و میشله^{۱۱}.

1. Neoclassiques

2. Romantiques

3. Romantisme

4. Lamartine

5. Victor Hugo

6. Alfred de Vigny

7. Alfred de Musset

8. George Sand

9. Balzac

10. Augustin Thierry

11. Michelet

در صنایع مستظرفه هم مثل ادبیات دو مکتب وجود داشت که نمایندگان آن دو عبارت بودند از داوید^۱، انگر^۲ برای مکتب کلاسیک و ژری کول^۳ و دلاکروا^۴ برای مکتب رومانتیک. در صنعت حجاری دو استاد بزرگ می توان شمرد که رود^۵ و باری^۶ نام داشتند.

در تمام علوم ترقیات فوق العاده ای به ظهور پیوست و از این موقع است که علم بر سایر عناصر تمدن غلبه می کند و این امر خود از صفات ممیزه تمدن معاصر است. مشهورترین علماء این دوره عبارت بودند: در ریاضی لاگرانژ^۷، مونژ^۸، لاپلاس^۹، در شیمی گای لوساک^{۱۰}، در فیزیک فرسئل^{۱۱} و آمپر^{۱۲} و آراگو^{۱۳}. در طبیعیات لامارک^{۱۴} و ژوفروای سن هیلر^{۱۵} و کوویه^{۱۶}.

فعالیت فکری و علمی در خارج فرانسه یعنی در انگلستان و در آلمان نیز در این دوره توسعه داشته و نتایج عظیم بخشیده است. مهم ترین مظاهر فعالیت مزبور در انگلستان عبارت بودند از: بایرن^{۱۷} شاعر و ماکوله^{۱۸} مورخ، والتراسکات^{۱۹} و دیکنس^{۲۰} رومان نویس و هرشیل^{۲۱} منجم و فارادای^{۲۲} فیزیک دان و از علمای شیمی دالتن^{۲۳} و داوی^{۲۴} در آلمان شیلر^{۲۵} فاجعه نویس مشهور در سال های اول قرن نوزدهم و گوته^{۲۶} که قریحه او به منتهی درجه رسیده بود و فلاسفه ای مانند فیخته^{۲۷} و هگل^{۲۸} و شعرای

-
- | | |
|----------------------------|----------------|
| 1. David | 2. Ingres |
| 3. Gericault | 4. Delacroix |
| 5. Rude | 6. Barye |
| 7. Lagrange | 8. Monge |
| 9. Laplace | 10. Gag Lussac |
| 11. Fresnel | 12. Ampere |
| 13. Arago | 14. Lamarck |
| 15. Geoffroy Saint Hilaire | 16. Cuvier |
| 17. Byron | 18. Macaulay |
| 19. Water Scott | 20. Dickens |
| 21. Herschell | 22. Faraday |
| 23. Dalton | 24. Davy |
| 25. Schiller | 26. Goethe |
| 27. Fichte | 28. Hegel |

غزل سرا از قبیل او هلاند^۱ و هانری هین^۲.

صفات مخصوصه ادبیات قبل از انقلاب کبیر: برای فهم صفات مخصوصه ادبیات فرانسه در نیمه اول قرن نوزدهم باید صفات عمومی ادبیات قبل از انقلاب کبیر را متذکر گردید. ادبیات فرانسه در دوره مزبور اشرافی و مبتذل و به سبک قدیم بود، حوزه انتشار تعلیمات عمومی بسیار محدود و به علاوه فقدان هر نوع آزادی و وجود سانسور و خطر ضبط اموال و حبس مانع از ترقی مطبوعات می گردید فقط عده کمی از مردم به علوم و ادبیات توجه داشتند. کتاب خوان ها محدود و عده نویسندگان هم بالطبع بسیار محدود بود، کتاب خوان ها عبارت بودند از همان نجبا مخصوصاً نجبای پاریس و درباریان و نجبا حاکم نشین ولایات و وکلای مرافعه و اعضای پارلمان و مستشاران و تمام طبقات قضات و مدعیان عمومی و قسمتی از متمولین اواسط الناس و بالاخره صاحبان بانک های معتبر و صراف های بزرگ. بنابراین علوم و ادبیات اشرافی بود و حتی خود نویسندگان هم در جزء همین اشراف محسوب می شدند، چه از حیث اشرافیت ذاتی و چه از این حیث که وقتی قریحه ادبی آنها آشکار می گشت اشراف با کمال محبت آنها را در مجامع خود می پذیرفتند. نویسندگان به ندرت آثار خود را وسیله زندگانی قرار می دادند. بنابراین نویسندگی حرفه ای مخصوص نبود بلکه نویسندگان از روی تفنن و ذوق برای آن که چیزی گفته و افکاری منتشر کرده و یا مطلبی را مورد مباحثه قرار دهند متوسل به قلم می شدند، به این ترتیب ادبیات وسیله تفریح اشراف و در نتیجه ادبیات اشرافی شده بود و بنابراین در حوزه خود چیز «پست» را نمی پذیرفت مثلاً در تئاتر موضوع های «عالی» از قبیل سرگذشت پلهوانان و سلاطین و ملکه ها یا درباریان را نمایش می دادند. سرگذشت دهقان یا کارگر موضوعی «پست» شمرده می شد چنان که آزمایش هایی که دیدرو^۳ در قرن هیجدهم در باب «تئاتر اواسط الناس» به عمل آورد پیشرفتی ننمود. به علاوه چون موضوع اشرافی باید با انشاء اشرافی هم پرورانده شود در اواخر قرن هیجدهم و ابتدای قرن نوزدهم تا سال ۱۸۲۵ انشاء اشرافی خیلی با آب و تاب ولی بی مغز شده بود. منتقدین این عصر بر راسین^۴ از این که در منظومه آتالی^۵ خود کلمه «سگ» را استعمال کرده بود

1. Uhiand

2. Henri Heine

3. Liderot

4. Racine

5. Athalie

خرده می‌گرفتند و آن را خطای عظیم ذوقی می‌شمردند. خودداری از استعمال اصطلاحات عوامانه در بسیاری از مواقع کار ادبا را به جایی می‌رساند که دیگر نمی‌توانستند اشیا و اشخاص را به اسم‌شان بخوانند و به جای یک کلمه معین چندین جمله کنایه‌دار و لغز مانند می‌گذاشتند یعنی معمای واقعی می‌گفتند که هر قدر تنقید آن بیشتر بود بهتر مورد تحسین واقع می‌گشت مثلاً دوسی^۱ که برای هم آهنگ ساختن تئاترهای شکپیر^۲ با «ذائقه» فرانسویان زحمت می‌کشید شعری به این مضمون سروده است:

«این یکی از فنا پذیرانی است که در عالم ظلمت

با کارهای مردانه بدبختی را رام می‌کند»

یعنی «این دهقانی است»

از طرف دیگر نویسندگان شخصاً در صحنه تئاتر بازی نکرده و منظومه خود را برای مردم حکایت نمی‌نمودند یعنی عامه را هم راز زندگانی خود نمی‌ساختند. نویسندگان این عصر هم مثل ادبای قرن هفدهم از قبیل کرنی^۳، راسین و مولیر^۴ انسان را به‌طور کلی وصف می‌کردند و یا مانند مونتسکیو^۵، ولتر^۶ و دیدرو در قرن هیجدهم عقاید و افکاری را که مربوط به منافع عمومی بود در میدان مباحثه می‌گذاشتند بنابراین ادبیات منطبق با اشخاص نبود. بالاخره نویسندگان و کتاب‌خوان‌ها فکر و آثار خود را از ادبیات قدیم اقتباس می‌کردند، زبان یونانی و مخصوصاً لاتین در حقیقت جوهر و مایه تعلیمات مدارس و فرانسویان قبل از ۱۷۸۹ با تاریخ آتن و اسپارت و روم بسیار مانوس‌تر از تاریخ فرانسه بودند و نمایندگان مجلس در موقع انقلاب به هم چشمی یکدیگر احوال سلون^۷، لیکورگ^۸، تارکن^۹، گراکوس^{۱۰} و سیلا و ماریوس را شرح می‌دادند.

بنابارت که برای تشکیلات فرانسه طرح نویی ریخت عناوین مهم دولتی و مستخدمین عالی رتبه از قبیل اصطلاحات کنسول، سناتور، تربیون و پرفه را از دوره

1. Ducis

2. Shakespeare

3. Corneille

4. Moliere

5. Montesquieu

6. Voltaire

7. Solon

8. Lycurgue

9. Tarquin

10. Graques

جمهوری روم قدیم اقتباس نمود، به همین طریق مصنفین موضوع قطعات ادبی خود را از ادبیات قدیم مأخوذ می‌داشتند. کارهای یونانیان و رومیان قدیم سرمشق «کلاسیک» بود و هر نویسنده‌ای که می‌خواست کاملاً موفقیت حاصل نماید کار خود را با کار قدما هم آهنگ می‌ساخت. تشخیصاتی که قدما بین انواع ادبیات قرار داده و قواعدی که حقیقتاً وضع کرده و یا به آنها منتسب می‌ساختند مخصوصاً در مورد تئاتر به دقت تمام رعایت می‌شد مثلاً چون تئاتر نویسندگان یونان هیچ وقت سرگذشت مضحکی را در میان حادثه‌های انگیزی بیان نکرده بودند هر نوع ترکیب و اختلاطی از تئاتر کمدی و تراژدی جداً مضموم و احتراز می‌شد. احترامی که کلاسیک‌های بزرگ قرن هفدهم برای دوره قدیم قائل بودند در اواخر قرن هیجدهم در میان کلاسیک‌های جدید به یک مسلک موهوم و مذهب دقیقی تبدیل شد که پیروان متعصب آن تا دوره رجعت بوربن‌ها و سلطنت ژوئیه باقی ماندند.

صفات مخصوصه جدید ادبیات: در نیمه اول قرن نوزدهم ادبیات فرانسه از جنبه اشرافی خارج گردیده و از تأثیر ادبیات قدیم رهایی یافت. ادبیات این عصر متمایل به نمایش حقیقت خارجی مسائل^۱ گردیده و صفات مخصوصه این نوع ادبیات کثرت فوق‌العاده شاهکارهای ادبی و ظهور دو نوع ادبیات جدید در فرانسه یکی تئاتر مختلط از فکاهی و فاجعه (درام)^۲ و دیگر منظومه‌های شخصی و بالاخره تکمیل تاریخ‌نگاری و رمان‌نویسی می‌باشد.

در قرن نوزدهم عده اشخاص تحصیل کرده و خوانندگان کتب و اشخاصی که به تئاتر مایل شده و می‌رفتند و همچنین عده نویسندگان به طور خارق‌العاده رو به افزایش نهاد و بعد از استبداد دوره امپراطوری وقتی که آزادی محدود مطبوعات در سلطنت مشروطه بوربن‌ها و آزادی کامل آن در سلطنت ژوئیه به فرانسویان داده شد افزایش مزبور سریع‌تر گردید. جراید و رسالات و کتب روز بروز بیشتر و نویسندگی به زودی حرفه‌ای شد. ادبی و روزنامه نویسی نیز مانند مهندسی، وکالت مرافعه و صاحب منصبی شغلی به شمار می‌آمد. نویسندگان چون دیگر آثار خود را برای اشراف نمی‌نوشتند موضوع‌های بی‌اساس اشرافی هم از میان رفت. انقلاب کبیر که به مردم مساوات سیاسی بخشید

مساوات ادبی را هم اعطا نمود. متوسطین و افراد ملت در ادبیات مانند درباریان سابق جلب توجه کردند. اولین قهرمان تئاتر ویکتور هوگو دزدی موسوم به ارنانی^۱ و تقلیدچی به اسم تریبوله^۲ بود و در نتیجه انشاء اشرافی هم مانند موضوع های اشرافی از میان رفت. سبک نگارش نویسندگان مانند کلاسیک های درجه اول قرن هفدهم روشن و قطعی گردید. ویکتور هوگو از این که در یکی از منظومه های خود «خوک را به نامش» اسم برده تفاخر می کند.

از طرف دیگر ترجمه آثار عمده ادبی انگلیسی و آلمانی و مخصوصاً تئاترهای شکسپیر و شیلر از سال ۱۸۲۰ به فرانسویان که جز ادبیات قدیم چیزی نمی دانستند آثار تازه ای را جلوه داد. همان اندازه که این آثار برای فرانسویان تازگی داشت و با آثار ادبی سابق متفاوت بود به همان میزان دلپسند عموم گردید. شکسپیر و شیلر بر خلاف ترتیب قدیم پیوسته تئاتر مضحک را که تا آن موقع مزخرف می گفتند با تئاتر حزن انگیز ترکیب می کردند. فرانسویان از این دو تقلید نموده به جای تئاترهای حزن انگیز بعد از این درام می نوشتند زیرا دریافته بودند که درام تصویر وافی تری از زندگانی نشان می دهد و به قول ویکتور هوگو حقیقی تر و اشبه به «واقع» می باشد. توجه به نزدیک شدن به حقیقت امور به حد امکان یا لااقل به صورت خارجی اشیا یعنی آن چه که رئالیسم^۳ نامیده شده است یکی از صفات اساسی ادبیات و صنایع مستظرفه گردید.

این توجه نویسندگان را به تجسس وضعیت حقیقی محیطی که وصف می کردند و چگونگی البسه و جزئیات عادات و اخلاق یعنی آن چه را که خصائص محلی می گویند رهبری کرد چنان که این کیفیت در تحقیقات تاریخی هم ابداعی ظاهر ساخته و تکمیل ادبیات تاریخی نیز از صفات اصلی ادبیات قرن نوزدهم محسوب می شود. تاریخ هم به سهم خود در ادبیات مؤثر واقع شد و برای نویسندگان که ادبیات یونانی و رومی را رها کرده بودند موضوع های جدید مهیا نمود و ادبا موضوع تئاترها و رمان های خود را از حوادث قرون وسطی یا دوره رنسانس^۴ و حتی از وقایع قرون اخیر اقتباس می کردند. رمان به عده معتابیهی مخصوصاً از سال ۱۸۳۶ منتشر و (در عصر حاضر سالیانه چندین

1. Hernani

2. Triboulet

3. Realisme

4. Renaissance

صد رمان جدید منتشر می‌شود) افزایش انتشار رمان از وقتی شروع شد که جراید سرگذشت‌ها را به شکل پاورقی منتشر و ذوق مستعد مردم را نسبت به رمان استقبال و تکمیل نمودند.

بالاخره جمعی از نویسندگان و به خصوص دسته‌ای از شعرای بزرگ موضوع قطعات ادبی خود را از احوال شخصی خویش (محن و یا مسرانی که در زندگانی شخصی به آنها روی داده بود) اقتباس می‌کردند و بنابراین اشعار آنها «انعکاس احساسات قلبی آنها بود» و به این ترتیب نویسندگان مزبور ادبیات شخصی را در فرانسه به وجود آوردند.

رومانتیک‌ها: عمده تحولات ادبی که فوقاً ذکر شد بر اثر اهتمام جماعتی از نویسندگان بود که آثارشان از ۱۸۲۰ شروع به انتشار و این دسته را رومانتیک نامیده‌اند.

این نام به مناسبت شباهتی که آثار نویسندگان مزبور با آثار دسته‌ای از نویسندگان آلمانی داشت به آنها گذارده شد، چه نویسندگان آلمانی در ابتدای قرن نوزدهم چنان که بعد خواهیم دید رمان‌های قرون وسطی را منبع افاضه ادبی خود قرار داده بودند.

مجادله رمانتیک‌ها و کلاسیک‌ها: تحولات ادبی دفعتاً و بی‌مجادله صورت نگرفت و تحولی که بیشتر در معاصرین تأثیر نمود مسئله تبدیل وضع تئاتر بود. تبدیل وضع تئاتر موجب اعتراض کلاسیک‌ها و حتی در آنها خشم و کینه‌ای تولید کرد که امروز به آسانی نمی‌توان باور نمود و چون کلاسیک‌ها عموماً آزادی‌خواه و احساسات ضد مذهبی داشتند و رمانتیک‌ها از سلطنت‌طلبان شدید به شمار و کاتولیکی مذهب بودند سیاست نیز به این مجادلات آمیخته گشت و باعث تشدید تنفر و کینه دو دسته نویسندگان گردید چنان که یکی از نمایندگان آزادی‌خواه مجلس می‌گفت: «رمانتیک کسی است که مشاعرش مختل گردیده» در اولین دفعه نمایش ارنانی که اولین درام ویکتور هوگو بود یکی از رمانتیک‌ها به طرف یک دسته از کلاسیک‌ها که در صندلی جلو نشسته و سر اغلب آنها طاس بود فریاد زد «زنانها زیر گیوتین بروند» (مقصود سر بی‌موی اشخاص بود). در این نمایش ارنانی (۲۵ فوریه ۱۸۳۰) کشمکش دو مکتب به اوج خود رسید و جنگ حقیقی بود که در آن طرفین به اندازه‌ای با صدای بلند تحسین و یا تکذیب می‌کردند که در ضمن این غوغا به اصل نمایش توجهی نبود مثلاً ارنانی در موقعی که با

روی گومس^۱ حرف می‌زد با حال غضبناکی فریاد زد «پیرمرد گیج» از صندلی‌های جلو یکی از کلاسیک‌ها با لحن توهین آمیزی گفت: «بسیار مزخرف است». یکی از رمانتیک‌ها فوراً جواب داد: «بسیار عالی است» اما هر دو در اشتباه بودند زیرا در نتیجه جنجال به عوض عباراتی که معنای آن «پیرمرد گیج»^۲ است هر دو عباراتی شنیده بودند که معنایش «تک خال کهنه پیک»^۳ می‌باشد.

شاتوبریان: پیش قدم جنبش رمانتیک در فرانسه دو نفر بودند: یکی شاتوبریان (۱۷۶۸-۱۸۴۸) و دیگری مادام دو استائل^۴ (۱۷۶۶-۱۸۱۷) شاتوبریان بدو آثواب و بعد ویکنت و از اهل برتانی و در سن مالتو تولد یافته بود. در موقع انقلاب درجه سرهنگی داشت و بعد از مراجعت از سفر آمریکا مهاجرت نمود (ژوئیه ۱۷۹۲). چند هفته در قشون شاهزادگان در کبلتر خدمت کرده و بعد به انگلستان رفت و در آنجا قبل از آن که برای اعاشه خود چند مجلس درس و کتاب فروشی را پیشه کند دچار فقر مظلومی بود. بعد از کودتای ۱۸ برومر^۵ به فرانسه بازگشت و مدتی با کنسول اول (ناپلئون) موافق بود اما بعد از اعدام دوک دانگین به مخالفین پیوست و در دوره رجعت بوربن‌ها در سیاست دخالت مهمی داشت چنان که مدتی عضو مجلس اعیان و سفیر کبیر و در زمان ویللی وزیر امور خارجه بود و در این موقع چنان که ذکر شد در قضیه جنگ اسپانیا شرکت اساسی نمود و بالاخره بعد از ۱۸۳۰ از زندگانی سیاسی کناره گرفت.

کتاب شاتوبریان که نفوذ ادبی قطعی داشت در دوره امپراطوری از ۱۸۰۱ تا ۱۸۱۰ انتشار یافت و عبارت بودند از دورمان آتالا، رنه^۶ (۱۸۰۱-۱۸۰۵) که مصنف احساسات شخصی خود را به زبان قهرمانان رمان بیان می‌کند و شهدا (۱۸۰۹) که قطعه مشهور رزمی و راجع به مذهب مسیح است و خصایص مسیحیت (۱۸۰۲). کتاب اخیر که پس از امضا کنکرده منتشر شد و راجع به منقبت مذهب مسیح و عظمت اخلاقی آن است مشاجره قلمی شدیدی را موجب گردید. در این کتاب شاتوبریان مدلل کرده بود که مسیحیت منبع غیر قابل قیاس شعر و صنعت است و در عصری که مردم صنعت «گوئیک»^۷ و عجایب

1. Ruy Gomes

2. Vicillard Stupide

3. Vieil as de Pique

4. Madame de Stael

5. Brumaire

6. Atala, Rene

7. Gothique

تاریخ قرن نوزدهم (معاصر) / ۱۳۷

معماری از بول^۱ را خشن و کهنه و غلط می‌نامیدند شکوه مؤثر آن را معلوم می‌ساخت. این عقاید را کلاسیک‌ها در قرن هفدهم به واسطه ابهتی که برای مذهب قایل بودند رد کرده و فلاسفه هم در قرن هیجدهم از نظر دشمنی با مذهب منکر بودند. شاتوبریان عظمت صنعتی قرون وسطی را به فرانسویان ظاهر ساخت و ذوق مردم را به مطالعه شکوه و زیبایی طبیعت برانگیخت، به این ترتیب که در ضمن رمان شهدا مناظر طبیعی را به



شاتوبریان (۱۷۶۸-۱۸۴۸)

خوبی وصف و رنگ آمیزی نمود. مناظر مزبور را در ضمن مسافرت هایش در آمریکا، در یونان، شام، فلسطین و اسپانیا دیده و با مطالعه و دقتی در محل یادداشت نموده بود و از این راه ذوق تشریح خصایص محلی را نیز به وجود آورده و به نویسندگان آموخت چنان که تنها قرائت یک صفحه کتاب شهدای شاتوبریان که در آن قشون فرانک را در هنگام عزیمت به میدان جنگ شرح داده بود اگوستن تی بری مبدأ تاریخ نویسی جدید را در فرانسه به تغییر طرز تاریخ نگاری مصمم ساخت.

مادام دو استائل: مادام دو استائل اصلاً سوییسی ولی در پاریس متولد و دختر نکر^۱ وزیر لویی شانزدهم بود. مجمع ادبی مادرش مشهورترین مجامع ادبی در اواخر دوره استبداد و برای تکمیل و پرورش هوش مفرط او محیط بسیار مساعدی شد استائل در سن ۱۹ سالگی به ازدواج بارن استائل هولستین^۲ سفیر کبیر سوئد در پاریس درآمد (۱۷۸۵). از موقع انقلاب کبیر زندگانی وی نیز منقلب و از حال سکونت و آرامش خارج شد چنان که در دوره کنستی توانست منزل او مرکز اجتماع سلطنت طلبان بود و فردای قتل عام دهم اوت تشبیه یهوده برای نجات دادن ملکه ماری آنتوانت نمود. پس از آن پاریس را ترک و به کوپت^۳ ملک خود در سویس رفت. در دوره دیرکتوار (هیئت مدیره) به پاریس مراجعت و نفوذ و اعتباری یافت اگر چه مدت این نفوذ خیلی کم ولی به اندازه ای بود که توانست تالیران را به شغل وزارت خارجه نایل سازد.

وقتی بناپارت ظهور کرد مادام دو استائل لاف جلب او را می زد اما چون ناپلئون از زنان سیاسی انزجار داشت حسن استقبال وی را به خشونت تمام رد نمود و از آن موقع بین او و ناپلئون یک جدال دائمی برقرار بود و چون استائل کلیه مخالفین ناپلئون را دور خود جمع می کرد از پاریس تبعید شد (۱۸۰۳). بدو آبه آلمان مسافرت کرد و در آنجا با شیلر و گوته آشنا شد، سپس به ایتالیا رفت. در ۱۸۱۰ مشهورترین کتاب خود یعنی کتاب راجع به آلمان^۴ را منتشر ساخت. چون مضامین این کتاب به مدح آلمان دشمن امپراطور و به قدح وی تأویل می شد نظمییه کتاب را توقیف و به مادام دو استائل امر شد از خاک فرانسه خارج شود با این که این کتاب به واسطه مندرجات اغفال کننده اش سالیان دراز

1. Necker

2. Holstein

3. Coppet

4. De l'Allemagne

آلمان را صلح‌جوی حقیقی و ملت عرفانی معرفی و برای فرانسه این گمان نتایج مشثومی داشت معهذا دارای اهمیت ادبی شایانی است و فاگه^۱ درباره آن به حق گفته «یکی از بزرگترین مبادی تاریخ ادبیات است». کتاب راجع به آلمان تئاتر شیلر و گوته را که به درام‌های شکسپیر بسیار نزدیک و از تراژدی کلاسیک دور بود به فرانسویان شناساند و قاعده نامعقول «وحدت‌های سه گانه» و مراعات شکل و نظامات قدیم را در تئاتر مورد حمله قرار داد و اساس افکاری را که هفده سال بعد ویکتور هوگو تکمیل و در مقدمه کتاب کرمول یعنی در اولین آزمایش تئاتر رمانتیک توضیح داده شامل بود. مادام دواستائل که اصلاً از طبقه مشککین و طرفدار فلسفه ولتر به شمار می‌رفت بعدها به تدریج در نتیجه تجارب زندگانی و معاشرت با آلمان‌ها به عقاید مذهبی بازگشت و از این راه به شاتوبریان نزدیک شد و مانند وی نفاست ادبی احساسات مذهبی را که از منابع عمده افاضات رمانتیک‌ها بود آشکار ساخت.

شعرا، لامارتین: از ۱۸۲۰ تا ۱۸۳۰ چهار شاعر بزرگ به عرصه رسیدند و اسامی آنها از روی ترتیب انتشار آثار اولیه‌شان عبارت است از: آلفونس دو لامارتین^۲، ویکتور هوگو، آلفرد دو وینی و آلفرد دو موسه.

لامارتین (۱۷۹۰-۱۸۶۹) در ماکن متولد و از اعقاب یکی از خانواده‌های قدیمی بورگنی و در ۱۸۲۰ در سن سی سالگی مجموعه مختصری از اشعار خویش را به نام تفکرات^۳ منتشر نمود. این کتاب از شاهکارهای نظم شخصی بود. لامارتین در همان روزهای اولیه انتشار این کتاب در مدت کمی معروف شد زیرا اشعاری نظیر این کتاب به طوری با احساسات بلند و صادقانه آمیخته و به قدری موزون و موثر بود که مردم لامارتین را «نفس شعر» خطاب می‌کردند. پس از آن کتاب تفکرات جدید (۱۸۲۳) و کتاب نغمات^۴ را انتشار داد (۱۸۳۰). در سلطنت ژوئیه لامارتین دو منظومه بزرگ یکی به اسم ژوسلن^۵ (۱۸۳۶) و دیگری به نام هبوط یکی از فرشتگان^۶ (۱۸۳۹) منتشر ساخت که با یکدیگر تفاوت بسیار داشتند و همین که وکیل مجلس شد اشتغالات سیاسی وی را به

1. Faguet

3. Meditat ions

5. Jocelyn

2. Alphonse de Lamartine

4. Harmonies

6. Chute dun Ange

نوشتن و انتشار کتابی به اسم تاریخ ژیرندن‌ها^۱ و ادار نمود (۱۸۴۷). اگر چه این کتاب به یک رمان تاریخی بیشتر شباهت داشت تا به تاریخ حقیقی معیذا انتشار آن و جاهت ملی فوق‌العاده برای لامارتین تهیه و مقدمات انتخاب او را به عضویت حکومت موقتی در موقع انقلاب (۱۸۴۸) فراهم نمود.

ویکتور هوگو: دو سال بعد از انتشار کتاب تفکرات لامارتین مجموعه قصایدی به نام اود^۲ حاوی احساسات سلطنت‌طلبی و مذهبی انتشار یافت این کتاب اثر فکر یک شاعر بیست ساله بود که ویکتور هوگو نام داشت و بعد متبحرترین و بزرگترین شعرای قرن نوزدهم گردید (۱۸۰۲-۱۸۸۵). ویکتور هوگو در بزانشون متولد و پسر یکی از سرداران دوره امپراطوری بود و بر اثر انتشار مجموعه اود لویی هیجدهم برای او شهریه‌ای تعیین نمود، اما شهرت فوق‌العاده این شاعر پس از انتشار کتاب کرمول آغاز گردید. این کتاب درامی منظوم و داری مقدمه‌ای است که در آن ویکتور هوگو طریقه جدید ادبی را تشریح کرده و می‌توان آن را طلیعه مکتب رومانتیک‌ها دانست. از این پس ویکتور هوگو استاد مکتب رومانتیک به شمار می‌رفت و کمی بعد انتشار اشعار شرقی^۳ و ارنانی^۴ (فوریه ۱۸۳۰) و نتردام دوپاری (۱۸۳۱) که (رمان جالب توجه تاریخی است) بر شهرت وی بسی افزود. در کمتر از سیزده سال (۱۸۳۱-۱۸۴۳) هوگو چهار مجموعه نثری و هفت درام نظم و نثر (ماریون دلرم^۵ لرواساموز^۶ روی بلا^۷ و غیره) منتشر نمود. بورگراو (۱۸۴۳) کتاب اخیر وی که رمان محسوب نمی‌شد و بلکه داستان رزمی بود عامه را نسبت به سبک رمانتیک بی‌اعتنا و خسته یافت. وقتی لویی فیلیپ در سال ۱۸۴۵ ویکتور هوگو را به عضویت مجلس اعیان انتخاب نمود این شاعر در پی آن شد که داخل سیاست شود و به همین نظر بعد از انقلاب ۱۸۴۸ وسایل نمایندگی خود را در مجلس ملی و مجلس مقننه فراهم کرد. در مجلس بدو سلطنت‌طلب و بعد مدافع انتخاب لویی ناپلئون به ریاست جمهور گردید و بالاخره جزو جمهوری خواهان شد به قسمی که در کودتای دوم دسامبر چون در صدد برآمد که مردم را به مقاومت وادارد دچار تبعید و در این

1. Histoire des Girondins

2. Odes

3. Les Orientaux

4. Hernanie

5. Marion Delorme

6. Le Roi samuse

7. Ruy Blas

تاریخ قرن نوزدهم (معاصر) / ۱۴۱

قسمت دوم زندگانی یعنی بعد از ۱۸۵۱ و در مدت تبعید مهم‌ترین اثرات خویش را به نام تفکرات، مکافات و افسانه‌ قرون منتشر ساخت.



ویکتور هوگو (۱۸۰۲-۱۸۸۵)

آلفرد دووینی: تقریباً در همان اوان که ویکتور هوگو قصاید (اود) خود را منتشر کرد مجموعه کوچک دیگری محتوی اشعار به نام پوئم^۱ بدون امضای مصنف انتشار یافت.

این کتاب اولین اثر صاحب منصب جوانی موسوم به آلفرد دو وینی بود که از اهالی تور^۱ و از اعقاب یک خانواده نظامی و در این وقت جزو پیاده نظام خدمت می کرد (۱۷۹۷-۱۸۶۳). هیچ کس به این منظومه بی امضا توجه نکرد (۱۸۲۲) بر خلاف چهار سال بعد کتاب اشعار قدیم و جدید^۲ وی که کتاب مفصل و غم انگیز بود طرف توجه واقع شد. این کتاب و رمان تاریخی (سنگ مارس)^۳ وی با هم انتشار یافت. آلفرد دو وینی استعداد موزون ساختن اشعار را مانند لامارتین و مهارت فوق العاده ویکتور هوگو و سهولت و لطافت فکری آلفرد دو موسه را نداشت بلکه نویسنده فکوری بود که به قول خودش می توانست «افکار فلسفی را به شکل ارجوزه یا تئاتر در آورد». این شاعر ده سال بعد به واسطه تنظیم تئاتر و درام منظوری به اسم شاترتون^۴ (۱۸۳۵) که «شاید شاهکار تئاتر رمانتیکی به شمار آید» شهرتی به سزا یافت. نمایش شاترتون موفقیت فوق العاده ای برای مصنفش فراهم آورد به طوری که صحنه تئاتر فرانسه بعد از نمایش سید^۵ کورنی چنین وضعی به خود ندیده بود. این موفقیت تقریباً خاتمه زندگانی ادبی آلفرد دو وینی محسوب می شود. این شاعر طبع سرشاری نداشت، همیشه بدبین و فکور بود و در مدت بیست و هشت سال زندگانی بعد از نمایش شاترتون فقط چند منظومه شعر به نام مقدرات و مرگ گرگ و کوه درخت های زیتون منتشر ساخت که عموماً تحت تأثیر فلسفه و با لحنی آمیخته به غرور است.

آلفرد دو موسه: آلفرد دو موسه (۱۸۱۰-۱۸۷۵) از اهل پاریس و طبع وی در جوانی شگفت و از این حیث از ویکتور هوگو گوی سبقت ربود چنان که اولین مجموعه اشعار خود را به نام داستان های اسپانیا و ایتالیا^۶ وقتی منتشر کرد هنوز ۱۹ سال تمام نداشت (۱۸۲۹). زندگانی ادبی وی خیلی کوتاه و در کمتر از ده سال یعنی تا قبل از سن بیست و هشت سالگی کلیه آثار ادبی خویش را منتشر ساخت. دو دیوان شعر مخصوصاً غزل های او که قطعه «شب» آن بسیار مهیج و در حقیقت ناله دردهای درونی این شاعر است و دوازده قطعه دیگر به اسم کمبدی و ضرب الامثال^۷ که از آثار لطیف و بالسانی مؤثر و

1. Tours

2. Poemes antiques et modernes

3. Cinq Mars

4. Chaterton

5. Cid

6. Contres d'Espagne et d'Italie

7. Proverbes

معنوی نگاشته شده از شاهکارهای نثری فرانسه به شمار می‌رود.

تنوفیل گوتیه^۱: مکتب رومانتیک بعد از این اساتید شعر و افکار عالی شعرای کم اهمیت دیگری دارد که عبارتند:

سن بو^۲ (۱۸۰۴-۱۸۶۹) که علاوه بر جنبه شاعری مشهورترین منتقدین ادبی قرن اخیر بود و اگوست باریه^۳ (۱۸۰۵-۱۸۸۲) که دو قطعه ادبی یکی ایامب^۴ (۱۸۳۱) و دیگری به نام بُت^۵ که در آن شاعر بر ضد ستایش ناپلئون برخاسته از ۱۸۳۰ باعث شهرت او گردید و مخصوصاً قطعه کوره که در آن سائیلین بعد از ایام ژوئیه را که برای تقسیم مقامات دولتی بین خود هجوم آور شده‌اند شرح می‌دهد. از این شعرای درجه دوم بهتر از همه تنوفیل گوتیه (۱۸۱۱-۱۸۷۲) می‌باشد که بدو نقاش و یکی از متهورترین مجاهدین جنگ ارنانی (در این موقع ۱۹ سال داشت) است. گوتیه در فن شعر صنعت‌کار بزرگی است که قلمش به منزله قلم مو و قلم حکاکی و قلم حجاری بود و بزرگ‌ترین شاعری است که فرانسه به خود دیده است. شاهکار این شاعر به اسم امووکامه^۶ در موقعی منتشر شد که ختام دوره رمانتیک بود (۱۸۵۲).

افسانه نویس‌ها، بالزاک: یکی از صفات اصلی شعرای بزرگ قرن نوزدهم تنوع آثار آنان بوده است که تقریباً به مقام انواع ادبیت از نظم و نثر افسانه و غیره دست زده و مخصوصاً هر یک از آنها افسانه‌سرا نیز بودند اما این شعرا در این فن اخیر به پای نویسندگانی که حرفة آنها داستان نویسی بوده مخصوصاً به بالزاک و ژرژساند که از مهم‌ترین داستان نویس‌ها به شمارند نمی‌رسیدند.

بالزاک (۱۷۹۹-۱۸۵۰) از اهالی تور، بدو در یکی از دفاتر اسناد رسمی منشی و بعد کارگر مطبعه و حروف ریزی را پیشه ساخت. در این مشاغل سه‌گانه مثل تمام کارهایی که بعد اختیار کرد در بدبختی بود، فقط به واسطه ذوق فطری و هوس اشتهار و در عین حال برای تأدیة قروضش به نویسندگی پرداخت. در قریب بیست داستان از آن جمله اوژنی

1. Teophile Gautier

2. Saint Beuve

3. Auguste Barbier

4. Jambes

5. Botte

6. Emaux et Camees

گرانده^۱، پرگوریو^۲، سزاریروتو^۳، کوزین پت^۴، روستایان^۵ و غیره که از ۱۸۲۹ منتشر و در تحت عنوان عمومی «کمدی بشری» جمع کرده بود از وضعیات جامعه معاصر خویش پرده کاملی نشان داد و به طوری اشخاص تصویری داستان‌های خود را خوب مجسم ساخته که بعضی از آنها ضرب‌المثل گشته‌اند. علاوه بر آن بالزاک در داستان‌های خود به قسمی وقایع را مو شکافی و آداب و اخلاق مردم را دقیقاً توصیف کرده است که داستان‌های او برای مورخین ارزش اسناد تاریخی دارد.

ژرژساند: ژرژساند (۱۸۰۴-۱۸۷۶) اسم مستعار ادبی بارون دووان نواده موريس دوساکس^۶ فاتح جنگ فونتو^۷ می‌باشد. چون میانه‌اش با شوهرش بر هم خورد برای تحصیل معاش شغل نویسندگی اختیار کرد و نخستین داستان وی به نام اندیانا^۸ در ۱۸۳۲ منتشر و فوراً مشهور گردید ژرژساند با جمهوری خواهان از آن جمله لدرورولن و چند نفر واضعین سوسیالیست ارتباط یافت و مجذوب عقاید خیرخواهانه و نوع پرستانه آنان گردیده و چندین داستان سوسیالیستی مانند رمان کمپانیون دتور دو فرانس (۱۸۴۰) نوشت و بعد داستان‌های روستایی او منتشر شد، مانند رمان ماردودیابل^۹ (۱۸۴۶) که تابلوی منظوم زندگانی دهقانان پری^{۱۰} می‌باشد. این کتاب دلپسند و به قول فوگه با انشایی روان و ساده نگارش یافته است.

آلکساندر دوما و استندال^{۱۱}: از ذکر دو رمان نویس دیگر که هر دو معروف ولی سبک و سلیقه‌ای مخالف داشتند نباید خودداری کرد: آلکساندر دوما و استندال.

آلکساندر دوما (۱۸۰۳-۱۸۷۰) که علاوه بر داستان‌نویسی درام‌نویس هم بود و از این حیث موقعی با ویکتور هوگو همسری می‌کرد داستان سربازی است دارای حرارت طبع و قوه ابداع بی‌حد و حصر چنان که چهل رمان نوشت که هر یک مشتمل بر چندین جلد می‌باشد، از قبیل رمان‌های سرگذشت مثل منت کریستو^{۱۲} و داستان‌های تاریخی

1. Eugenie Grandet

3. Cesar Berotteau

5. Paysans

7. Fontenay

9. Mare au Diable

11. Alexandre Dumas et Stendhal

2. le Pere Goriot

4. Cousine Bette

6. Maurice de Saxe

8. Indiana

10. Berri

12. Mont Cristo

تاریخ قرن نوزدهم (معاصر) / ۱۴۵

مانند سه تفنگدار که هر دو کتاب خیلی مفصل و یکی از آنها به نام ویکنت دو براژلون^۱ دنباله رمان سه تفنگدار در مجلدات چند منتشر شد، با وجود این جاذب و خواننده بسیار داشت و هنوز هم دارد.

استندال (۱۷۸۳-۱۸۴۲) از اهالی دوفینه^۲ که نام اصلی او هانری بیل^۳ است در دوره امپراطوری وارد خدمات اداری قشون شد و در سلطنت ژوئیه در ایتالیا سمت کنسولی داشته و تقریباً قدرش نزد معاصرین مجهول بود. این نویسنده در احوال اجتماعی و روحی مطالعات کاملی نموده در کتاب (سرخ و سیاه) راجع به یک قسمتی از جامعه فرانسه در دوره رجعت بوربن ها و در کتاب دیگر خود (شارتروز دوپارم) در باب جامعه ایتالیا بعد از ۱۸۱۵ تحقیقاتی در خصوصیات اخلاقی و تجسم آداب آن عصر به عمل آورده و از خود به یادگار گذاشته است که مانند داستان های بالزاک برای مورخین اهمیت و سندیت دارد.

مورخین، اگوستن تی پری: تاریخ تا قبل از ۱۸۲۵ عبارت از شرح منجمد و بی روح حوادث و در حقیقت صورت مجلسی از وقایع و فهرست زمان وقوع آنها به شمار می آمد و گاهی نیز مباحث کلی و توضیحات فلسفی را شامل بود. اغلب مورخین بدون این که مدارک اصلی را تحت مذاقه قرار دهند به شرح و یا تلخیص کتب تاریخی که قبلاً منتشر شده بود اکتفا می کردند.

از طرف دیگر در باب تجسم اوضاع گذشته و تشریح احوال مردم و معرفی آنها در محیط خود با وضع البسه، اسلحه، طریقه زندگانی و طرز فکر و رفتارشان که بنا بر چگونگی ممالک و اعصار مختلف است مطالعاتی به عمل نمی آوردند مثلاً آبه و للی در تاریخ فرانسه که از (۱۷۵۵ تا ۱۷۸۰) تألیف کرد و در آن موقع شاهکار او به شمار می رفت راجع به کلویس مؤسس سلطنت فرانسه و دربار کارولنژین ها طوری نوشته که گویی مقصود او تقریباً شخص لویی چهاردهم پادشاه مقتدر فرانسه و نزاکت و سلیقه و ترتیب دربار لویی پانزدهم بوده.

اگوستن تی پری طرز تاریخ نویسی را اصلاح کرد (۱۷۹۵-۱۸۵۶). این مورخ تولدش

1. Viconte de Bragelonne

2. Dauphine

3. Henri Beyl

در بلوا^۱ و به طوری که سابقاً اشاره شد قرائت یک صفحه از کتاب شاتوبریان در پانزده سالگی قریحه تاریخ نویسی او را برانگیخت. اگوستن تی‌یری پس از فراغت از تحصیل از مدرسه دارالمعلمین مدتی در مدرسه کمپنی^۲ معلمی می‌کرد و بعد در پاریس اقامت گزید، در سال ۱۸۲۰ یعنی همان سالی که کتاب تفکرات لامارتین منتشر شد این مورخ در روزنامه آزادی‌خواه کوریه فرانسه شروع به درج مراسلاتی راجع به تاریخ فرانسه نمود و به قول خودش در این مراسلات «جنگ با مورخین بی‌اطلاع که نتوانسته‌اند وقایع تاریخی را به دیده حقیقت بنگرند و نویسندگان بی‌تعمق و قوه تصور را که نمی‌توانند وقایع تاریخی را درست ترسیم کنند، آغاز کرد.

بعضی از این نامه‌ها موجب خشم سلطنت‌طلبان شدید شد و وقتی اگوستن تی‌یری مدلل ساخت که طرز سلطنت کلویس را به سلطنت لویی چهاردهم تشبیه کردن نامعقول است او را متهم به متزلزل کردن سلطنت نموده و سانسور، قسمتی از نوشتجات وی را حذف کرد. در ۱۸۲۵ تاریخ تسخیر انگلستان را به دست نورماندها نوشت، این کتاب نخستین نمونه تاریخ علمی و دقیق بود. اگوستن تی‌یری پس از نابینایی هم دنباله تألیفات خود را از دست نداد، مهم‌ترین کتاب‌های وی تاریخ شرح دوره مرو و نژین‌ها است که در سلطنت لویی فیلیپ تألیف و منتشر شد (۱۸۴۰).

میشله^۳: قسمتی از تاریخ فرانسه را به همان طرز که اگوستن تی‌یری در نظر داشت میشله نوشت (۱۷۹۸-۱۸۷۴)، میشله پسر مطبعه‌چی فقیر از اهل پاریس است که چون در ۱۸۱۰ نتوانست شرایط تحمیلی ناپلئون را به مطابع انجام دهد ورشکست شد. از سنه ۱۸۲۱ تا ۱۸۳۸ متوالیاً در مدارس شارلمانی و دارالمعلمین و سرین وکلژد و فرانس به معلمی مشغول گشت (۱۸۳۸). دروس وی کاملاً با روح آزادی و حکومت ملی منطبق و موجب نشاط خاطر مستمعین بود. پس از انقلاب ژوئیه به ریاست شعبه تاریخی در اداره کل ضبط اسناد ملی انتخاب و چون در آنجا نفیس‌ترین اسناد تاریخی فرانسه را یافته و متجاوز از سی سال (۱۸۲۳-۱۸۶۷) در این راه کار کرد و بالاخره با عشق مفرطی که به این موضوع داشت کتاب تاریخ فرانسه را تألیف نمود. مجلدات اولیه این کتاب راجع به قرون

1. Blois

2. Compegne

3. Michelet

وسطی است، گذشته از جنبه تاریخی از شاهکارهای ادبی و تاریخی فرانسه محسوب می‌شود.

فلسفه اگوست کنت^۱: اگر چه اهمیت فلسفه در فرانسه از (۱۸۵۰) به این طرف محسوس گشت ولی پیدایش اگوست کنت بزرگترین و تواناترین فیلسوف فرانسه بعد از دکارت منسوب به اوایل قرن نوزدهم است (۱۷۹۸-۱۸۵۷). این فیلسوف در سن پله^۲ متولد، از ریاضی‌دانهای عالی رتبه و چون از اغلب علوم بهره‌مند بود مدتی از شاگردان برجسته سن سیمون و حتی قسمتی از کتاب کاتشیسم صنعتی او را نوشت و همین باعث ایجاد کدورت بین آنها گردید و توجه به مسائل اجتماعی که سن سیمون را وادار به کار نمود مشوق و محرک اگوست کنت گردیده در موقعی که معاون معلم و ممتحن مدرسه دارالفنون شد به تدریس و انتشار دروس فلسفه اثباتی خود شروع کرد (۱۸۳۰-۱۸۴۲). در این کتاب که توسعه دانش مؤلف با قوت و ابتکار فکرش برابری می‌کند اگوست کنت بعد از طبقه‌بندی علوم (این طبقه‌بندی بعدها معروف شد) و پس از تعیین و طریقه استدلال هر یک از علوم اساس علم نوینی را به نام علم اجتماعی استوار می‌ساخت. در آن موقع به انتشارات اگوست کنت چندان توجهی نمی‌شد زیرا این فیلسوف بسیار مغرور و خودرأی و با حملات شدید خویش جماعتی از دانشمندان را رنجانیده بود.

صنایع مستظرفه، مکتب کلاسیک: در اواخر قرن هیجدهم و ابتدای قرن نوزدهم صنعت‌گران و نویسندگان ستایش موهوم و تقلید صنایع قدیمه را آیین خود قرار داده می‌گفتند: «آثار عتیق اولین مایه صنعت است». معماران ابنیه را به تقلید نارسایی از روی معابد یونان و روم می‌ساختند، مانند کلیسای مادلن^۳ و عمارت بورس که در عهد لویی شانزدهم و ناپلئون ساختمان آنها شروع گردید. حتی معمارانی که سبک نوینی به نام آمپیر^۴ ایجاد کردند همان نقشه‌های بناهای قدیمی را منتهی با سلیقه بسیار ظریف در بناها و تزیینات جدید به کار می‌بردند، مانند پرسیه^۵ و فونتین^۶ دو معمار معروف (این دو نفر در کار به قدری به هم نزدیک بودند که مردم می‌گفتند: «یک معمارند در دو وجود»). در

1. Auguste Comte

2. Mont Pellier

3. Madeleine

4. Empire

5. Percier

6. Fontaine

صنعت پیکر تراشی و نقاشی نسبت به استادان بزرگ این دو صنعت در قرن هیجدهم فوق العاده با نظر حقارت می‌نگریستند، مثلاً به نقاشی‌های ساده و با روح شاردن^۱ و پرده‌های شاعرانه واتو^۲ و بالاخره به مجسمه‌های کار هودن^۳ بزرگترین انحطاط ذوقی را نسبت می‌دادند.

صنعت‌گران جدید سبکی جز سبک دوره اساطیر که عالی فرض می‌کردند نمی‌پذیرفتند و این سبک را هم منحصر به ترسیم بدن برهنه و لباس‌های فراخ چین خورده می‌دانستند چنان که در ۱۸۰۴ وقتی می‌خواستند مجسمه ناپلئون را بسازند کاتوا پیکر تراش ایتالیایی که مأمور انجام این امر شد با استادان طراح بر این عقیده بودند که غیرممکن است با شلوار و چکمه مجسمه خوبی ساخت و بنابراین مجسمه ناپلئون برهنه در حالی که یک توژ روی بازوی چپ و یک علامت ظفر در دست راست داشت ساخته شد.

نقاش‌ها نیز اساس فکر خود را از کتاب‌های پلوتارک، همر، تیت لیو، یا ویرژیل اقتباس می‌نمودند چنان که داوید به گرو^۴ یکی از شاگردان خود توصیه می‌کرد «همیشه باید موضوع‌هایی را برگزید که معروف باشد» مانند هکتور، آندروماک، انه، دیدن، بروتوس و فرزندانش^۵، مرگ سزار^۶.

موضوع‌های مأخوده از زندگانی معاصر به واسطه وضع لباسها قابل آن نبود که در صنایع عالی به کار رود، یکی از منتقدین در ۱۸۲۴ می‌نویسد «زن سواره با چکمه در تابلوی تاریخی منظره زشتی است».

اساس فکر صنعت‌کار را قبل از هر چیز طراحی صحیح می‌دانستند و انگر می‌گفت: «طراحی دیانت نقاشی است» و معتقد بود که سر باید عموماً قشنگ، با خطوط مستوی که بر زیبایی آن بیافزاید مانند سرهای یونانی‌ها باشد. اندام نیز نجیب و کامل ترسیم گردد، به عکس رنگ آمیزی را از متفرعات نقاشی و فقط برای آرایش و تفریح به کار می‌بردند، تقریباً مانند رنگ‌هایی که در کارخانه صورت سازی شهر اپی‌نال^۷ استعمال می‌شود،

1. Chardin

2. Watteau

3. Houdin

4. Gros

5. Hecor, Andromaque, Enee, Didon, Brutus et ses fils

6. La mort de cesar

7. Epinal

چنان که انگر نسبت به تابلوهای روبنس^۱ که رنگ آمیزی آن ناظرین را خیره می کند و شاید طراحی آن قدری ناقص است به شاگردانش امر می کرد «با تکریم از مقابل آن بگذرند ولی به آن ننگرند».

کلیتاً در اغلب آثار نقاش های کلاسیک رنگ آمیزی به قدری متوسط و طراحی به اندازه ای کامل است که گراور و عکس آنها بیش از اصل تابلو جالب توجه می گردد.

مکتب رومانتیک ها: صنعت کاران رومانتیک به جد تمام بر ضد آیین واهی «سنایش آثار قدیم» کار می کردند و در این مرام حتی از نویسندگان هم گوی سبقت ربودند. در فن معماری رمانتیک ها مجذوب ابنیه کهنه صنعت ازیوال^۲ شدند. قسمتی از این ابنیه به واسطه مرور زمان ناقص شده و در قسمت های دیگر چه از نظر زیبایی و چه برای متوافق ساختن با سلیقه کلاسیک تصرفاتی به عمل آمده بود، از قبیل خراب کردن قسمتی از رواق کلیسای نتردام و کلیسای بزرگ شارتر^۳ و مرمرکاری و گچ بری روی کارهای قدیم و بالاخره به واسطه عداوت زمان انقلاب با علم و صنعت (قصر قشنگ پاپ ها را در آوینیون^۴ مبدل به سربازخانه و کلیسای شگفت مون سن میشل^۵ را محبس کردند) پیدا نمی شد. برای حفظ و تهیه مقدمات احیا شاهکارهای قرون وسطی بنا بر تقاضای رومانتیک ها هیتی به نام کمیته ابنیه تاریخی در دوره سلطنت لویی فیلیپ تشکیل گردید (۱۸۳۷).

نقاشان و پیکر تراشان رومانتیک چون طالب «حقیقت واقعی» بودند این سلیقه آنها را هم مانند صنعت کاران قرون وسطی و استادان هلندی و اسپانیولی و فلاماندی قرن هفدهم به جلوه دادن زشتی مانند زیبایی و نمودن البسه به همان وضع که بوده است رهنمونی کرد و مخصوصاً نقاشان را به مراعات تحولات نور و تنوع پرتوها و بالاخره توجه به رنگ آمیزی بیش از طراحی وادار نمود چنان که رومانتیک ها را می توان نقاش رنگ آمیز شمرد. این دسته نقاشان موضوع تابلوها را از وقایع معاصر و تاریخ جدید و یا از مضامین اشعار اساتید بزرگ مانند دانته و شکسپیر اقتباس نموده ولی وقایع قرن

1. Rubens

2. Ogival (معماری گوتیک)

3. Chartre

4. Avignon

5. Mon Saint Michel

شانزدهم را که البسه آن زمان رنگارنگ و جالب نظر بود ترجیح می دادند.

نقاشهای کلاسیک، داوید: موجد مکتب کلاسیک و استاد ماهر این مکتب داوید (۱۷۴۸-۱۸۲۵) از اهالی پاریس و از خویشان بوشر^۱ (متصنع ترین نقاشان قرن هیجدهم) می باشد. اقامت چند ساله اش در روم ذوق شدید او را نسبت به آثار قدیمه پرورش داد. صفای رسم و بی پیرایگی و قوت ترکیبات قلمی وی که کارهایش را مانند نقوش برجسته معروف و مهم جلوه گر می ساخت قبل از انقلاب کبیر باعث شهرت او گردید.

داوید عضو مجلس کنوانسیون و از ژاکوبین های با حرارت بود و به واسطه ارتباط فوق العاده با روبسپیر^۲ به اعدام لویی شانزدهم رأی داد و در دوره امپراطوری نقاش مخصوص ناپلئون اول گردید ولی در دوره رجعت بوربن ها به جرم این که در قتل شاه رأی داده بود تبعید و به بلژیک رفت و در بروکسل درگذشت.

علاوه بر تصاویر قابل تحسین او بهترین پرده هایی که ساخته سوگند هراس ها^۳ و لئونیداس در ترموپیل^۴ و مخصوصاً سابین است^۵ که از تاریخ قدیم اقتباس کرده.

شاهکار حقیقی این استاد را در نقاشی اتفاقات معاصر می توان پرده معروف «تقدیس ناپلئون در نوتردام» شمرد. این پرده اگر چه کمتر از وقایع پرده های قدیم مورد اعتنای خود داوید بود ولی شاید شاهکار نقاشی در تاریخ باشد و او را در ردیف بزرگ ترین اساتید این فن قرار داده.

گرو و آنکو: غالب نقاش های معروف اوایل قرن نوزدهم شاگرد داوید بوده اند مانند: ژیسروده^۶ (۱۷۶۷-۱۸۲۴) که تقریباً از پیش قدمان رومانتیسم بود. ژرار^۷ (۱۷۷۰-۱۸۳۷) که بیشتر اشتها روی مربوط به تصاویر زیبای او است و دیگر گرو و آنکو که از صنعت گران بزرگ به شمارند. گرو (۱۷۷۱-۱۸۳۵) به واسطه حسن انتخاب موضوع های جدید در مهم ترین تابلوهای خود رومانتیک حقیقی محسوب می شود. وقتی در ارکان حرب بناپارت همراه اردوی فرانسه به ایتالیا رفت و در قسمتی از جنگ ها حضور داشت مبتدی بود ولی از همان موقع استعداد فوق العاده خود را برای ترسیم

1. Boucher

2. Robespierre

3. Horaces

4. Leonidas aux Thermopyles

5. Sabines

6. Girodet

7. Gerard

تاریخ ناپلئون به کار انداخت و به واسطه ترسیم تابلوهای طاعون‌زدگان یافه^۱ (از وقایع اردو کشی به شامات) و میدان جنگ ایلو^۲ اولین مقام نقاشی پرده‌های جنگی را در فرانسه احراز نمود.

انگر (۱۷۸۵-۱۸۶۷) عقیده داوید را تا نیمه دوم قرن نوزدهم ادامه داد. این نقاش از کلاسیک‌های بسیار متعصب بود، معروف‌ترین تابلوهای او تابلوی «تجلیل همر»^۳ است که در گیرودار جدال رومانتیک‌ها ترسیم کرده (۱۸۲۷) و تمام عقاید و خصوصیات و منقصدت‌های مکتب قدیم در آن خلاصه شده. انگر نقاشی منزّه و متعصب در طراحی و با جدیت مفرطی با «شیاطین» یعنی رمانتیک‌ها و مخصوصاً دلاکروا^۴ که به نظر او مرد متقلبی بود جدال می‌کرد زیرا دلاکروا رنگ آمیزی را به طراحی ترجیح داده و اغلب هم خود طراحی نمی‌کرد.

نقاش معروفی که خود را بین دو دسته رومانتیک‌ها و کلاسیک‌ها قرار داده و منتسب به هیچ مکتبی نبود پرودون^۵ است (۱۷۵۸-۱۸۲۳). این استاد پسر بنایی از اهل بورگنی و از قرن شانزدهم به این طرف بعد از کورژ^۶ هیچ کس به اندازه او توافق بین اجزاء تصاویر و لطافت برجسته را در نقاشی به عمل نیاورده بود. تابلوی تصویر «امپراطریس ژوزفین» و تابلوهای مربوط به «رب النوع» و «ربودن بزیشه» و بالاخره تابلوی «عدالت و انتقام و الهی در تعقیب گناه» ظرافت ذوق وی را جلوه گر می‌سازند.

نقاش‌های رومانتیک، ژریکول: نخستین پرده نقاشی رومانتیک که «یک صاحب منصب فوج سبک اسلحه گارد را در حالت حمله» نشان می‌داد در اواخر دوره امپراطوری و در نمایشگاه صنایع (۱۸۱۲) به معرض تماشا گذاشته شد. تصویر اسب به واسطه حرکت نامنظمش کلاسیک‌ها را به هیجان آورد. این تابلو کار یک نقاش بیست و دو ساله ژریکول نام (۱۷۹۱-۱۸۲۴) از اهل روئن ولی استاد او گرن^۷ (۱۷۷۴-۱۸۳۳) از خون سردترین و دقیق‌ترین نقاشان کلاسیک بوده است.

وقتی ژریکول در ۱۸۱۸ تابلوی تخته پاره مدوز^۸ را به معرض نمایش گذاشت خشم

1. Jaffa

2. Eylau

3. Opotheore d Homere

4. Delacroix

5. Prudhon

6. Corregge

7. Gurin

8. Meduse

کلاسیک‌ها شدیدتر شد. این تابلو کیفیت حادثه حزن‌انگیز غرق یک کشتی جنگی را که به تازگی در ساحل آفریقا از دست رفته بود نشان می‌داد و بر خلاف کلاسیک‌ها عامه که پا بست به اصولی در صنایع مستظرفه نبودند از تماشای این تابلو متأثر و طرف تحسین و تقدیر همه واقع گردید، متأسفانه ژریکول کمی بعد مرد و نتوانست به کارهای خود ادامه دهد.

اوژن دلاکروا: از این پس رئیس مکتب رومانتیک اوژن دلاکروا (۱۷۹۸-۱۸۶۳) یکی دیگر از شاگردان گرن بود. این نقاش در شارانتون^۱ متولد و پدرش یکی از اعضا سابق کنوانسیون بود که در همان موقع مدت کمی وزیر امور خارجه شد. دلاکروا شاگرد قدیمی مدرسه متوسطه لویی گراند و وقتی زیر دست گرن کار می‌کرد با ژریکول رفاقت داشت. موضوع اولین تابلوی او که تابلوی قایق دانه (۱۸۲۲) می‌باشد از «کمدی الهی» مأخوذ شده. در این تابلو دانه و ویرژیل در قایقی نشسته از شط جهنم می‌گذرد و جهنمیان مایوسانه خود را به آن قایق آویخته‌اند. رنگ آمیزی این تابلو انتقاداتی تولید موضوع مباحثات شدید گردید.

دو سال بعد (۱۸۲۴) در بحبوحه شورش یونان در اطراف تابلوی دومی وی راجع به قتل عام شیوا^۲ که یکی از حوادث شورش مزبور را نشان می‌داد جدال حقیقی بر پا گردید که می‌توان آن را مقدمه نزاع ارنانی دانست. کلاسیک‌ها به دلاکروا طعنه می‌زدند که در حال مستی با «جاروب» نقاشی کرده اما اغلب صنعت‌کاران جوان سبک دلاکروا را پیروی کردند و از این موقع رنگ آمیزی مقدم بر طراحی شد. دلاکروا که از آن به بعد مقام استادی بزرگ یافته بود در قصر بوربن و لوکزامبورک و لوور و قصر ورسای که لویی فیلیپ آن را تبدیل به موزه آثار تاریخی فرانسه می‌نمود مأمور انجام کارهای صنعتی بسیار مهم گردید. در همین موقع (۱۸۴۰) دلاکروا تابلوی شاهکار نقاشی خود را که موضوع آن واقعه مهم چهارمین جنگ صلیبی است «ورود صلیبیون به قسطنطنیه» کشید.

نقاش‌های درجه دوم: در ردیف استادان مکتب رومانتیک و شاگردان مشهور آنها جمعی از نقاش‌های دیگر قابل ذکرند که در حیات خود شهرتی داشته و بهترین آنها

عبارت‌اند از: فلاندرن^۱، شاسریو^۲، پول دلاروش^۳ و هراس ورنه^۴.

فلاندرن (۱۸۰۹-۱۸۶۴) از اهالی لیون و از شاگردان ممتاز انگر و بهترین کارهای او نقاشی‌های دیوار کلیسای سن ژرمن دپَر^۵ در پاریس است که او را بزرگ‌ترین نقاش مذهبی فرانسه بعد از سوئور^۶ معرفی کرد.

شاسریو (۱۸۱۹-۱۸۵۶) در سن دمینگ^۷ متولد شده، طفلی نادره و در سن سیزده سالگی شاگرد انگر بود. در ۱۶ سالگی در نمایشگاه صنایع مدالی گرفت و از آن پس به دلاکروا نزدیکی جست. شاسریو می‌خواست بهترین اسلوب هر مکتب را اخذ کرده و سبکی مرکب از رومانتیک و کلاسیک به وجود آورد. نقاشی‌های دیوار عمارت دیوان محاسبات از شاهکارهای او است که در حریق‌های زمان کمون از بین رفت.

پل دلاروش (۱۷۹۷-۱۸۵۶) از اهالی پاریس و از مدرسه نقاشی گرو فارغ‌التحصیل شد و نقاش معروف تراژدی‌های تاریخی بود. تابلوی «فرزندان ادوار»، قتل دوک دوگیز و غیره از کارهای او است.

هراس ورنه (۱۷۸۹-۱۸۶۳) پسر و نواده صنعت‌کاران مشهور از دلاروش معروف‌تر و با قلم چابک و بی‌تکلفی چندین واقعه مربوط به تسخیر الجزیره را نقاشی کرده از قبیل حمله کنستانتین، تابلوی گرفتن اسمعیلیه از عبدالقادر و غیره. بهترین تابلوهای وی که اغلب بزرگ است (تابلوی «گرفتن اسمعیلیه» دارای ۲۲ متر طول می‌باشد) نمی‌توانند با طراحی‌های ساده شارله (۱۷۹۲-۱۸۴۵) و مخصوصاً رافه^۸ (۱۸۰۴-۱۸۶۰) شاگرد او رقابت نمایند. این دو صنعت‌کار اخیر مورد ستایش عامه و قلم مهیج و باروحشان آنان را در عداد کلاسیک‌ها قرار داده صفحات فراموش نشدنی تاریخ از قبیل سربازان و جنگ‌های دوره انقلاب و امپراطوری و جنگ‌های افریقا و ایتالیا و کریمه از خود به یادگار گذاشتند.

نقاشان دور نما ساز: ذوق جلوه دادن «حقیقت» که نقاش‌های رومانتیک را به مطالعه دقیق رنگ‌ها رهبری کرد و از طرف دیگر توجه به طبیعت که توصیفات شاتوبریان در

1. Flandrin

2. Chasseriau

3. Paul Delaroche

4. Horace Vernet

5. Saint Germain des Peres

6. Sueur

7. Saint Domingne

8. Raffet

افکار تولید نمود، باعث شد که بعضی از نقاشان به تقلید استادان هلندی در قرن هفدهم از قبیل روئیدال^۱ و هوبما^۲ و چند استاد انگلیسی ابتدای قرن نوزدهم مانند کتابل^۳ و تورنر^۴ و غیره موضوع تابلوهای خود را فقط در عالم طبیعت جستجو کنند و به این ترتیب در سال‌های آخری دوره رجعت بورین‌ها با وجود ضدیت کلاسیک‌ها مکتب قابل ستایشی به نام مکتب دورنماسازان که «مکتب ۱۸۳۰» هم نامیده شد تشکیل گردید و این مسئله یکی از وقایع اساسی تاریخ صنایع مستظرفه فرانسه در قرن معاصر است. تا آن موقع فقط دورنماهای تاریخی در تابلوها معمول بود، به این معنی که نقاش‌ها طبیعت را با ساختمان‌های خیالی از قبیل معابد یونانی و قصور رومی یا ستون بندی و طاق‌های ویران «تزیین نموده» و با ترسیم اشخاصی که طبیعتاً یونانی یا رومی بودند تابلوهای خود را روح می‌دادند ولی دورنماسازان ثابت کردند که یک کناره جنگل، تابش نور آفتاب یا ماهتاب در دشت، یک مرداب، یک دهکده، یک گله حیوان، چند درخت، تغییرات نور و تنوع بی‌حصر رنگ‌ها به خودی خود بدون هیچ نوع تزیینی سزاوار ترسیم در تابلوها بوده و دیگر لزومی ندارد برای تابلوهای خود موضوع‌هایی را که خاک فرانسه همان‌ها را با تنوع تمام نشان می‌داد در مملکت قدیمی ایتالیا جستجو کنند. اگر چه مکتب دورنماسازان در نیمه دوم قرن نوزدهم به متهمی درجه ترقی رسید اما بزرگترین و اولین نقاشان این مکتب مانند کرو^۵ از اهالی پاریس (۱۸۹۶-۱۸۷۵) در حقیقت شاعر دورنما و دوپره^۶ (۱۸۸۹-۱۸۱۱) از اهالی نانت که به واسطه علم به کیفیت احوال نور ملقب به روئیدال فرانسه است و دیاز^۷ (۱۸۷۹-۱۸۰۹) از اهالی بر دو نقاش جنگل فتن‌بلو^۸ و تنودوروسو^۹ (۱۸۶۷-۱۸۱۲) که توفیل گوئیته او را بدون مناسبت «دلا کروای دورنما» نامیده و دقیق‌ترین طراح طبیعت است و بالاخره ترویون^{۱۰} (۱۸۶۵-۱۸۱۳) که در نقاشی حیوانات زبردست‌تر از دورنماسازی بود. تمام این استادان در دوره سلطنت ژوئیه یعنی قبل از ۱۸۵۰ تابلوهای متعددی از شاهکارهای خودشان به معرض نمایش گذاشتند.

1. Ruysdael

2. Hobbema

3. Constable

4. Turner

5. Corvi

6. Dupre

7. Diaz

8. Fontainebleau

9. Theodore Rousseau

10. Troyon

پیکرتویشان: اگر چه قرن هیجدهم برای فرانسه استادان ماهری در فن پیکرتراشی به وجود آورد ولی در دوره انقلاب و امپراطوری و رجعت بوربن ها در این فن عده صنعت کاران معدود و آن هم اشخاص متوسطی بودند که مقلدین صرف «قدیم» و آثار آنها معمولی و تصنعی است. پیکرتراشان مشهور در این عصر یک نفر ایتالیایی از اهل ونیز موسوم به کانوا^۱ (۱۷۵۷-۱۸۲۲) و یک نفر دانمارکی موسوم به تور والدسن^۲ (۱۷۷۰-۱۸۴۴) بودند که هر دو آنها دارای قوه ابداع بسیط و آثار کثیری از خود به یادگار گذاشته اند. چنان که کارهای کانوا از حیث عدد متجاوز از ۱۷۰ بوده و حتی در فهرست موزه تور والدسن در کپنهاگ از کارهای او تا ۶۴۸ نمره شمرده شده است. هر چند هر دو دارای قریحه واقعی بودند اما باید گفت که هیچ کدام یا لااقل کانوا جنبه استادی مطلق را در اروپا نداشتند. لطف و ظرافت کاری های سهل و ساده کانوا را پرادیه^۳ پیکر تراش فرانسوی (۱۷۸۶-۱۸۵۲) در بهترین آثار خود (قسمت ویکتوار^۴ مقبره ناپلئون در انوالید)^۵ با عظمت صنعتی توأم ساخته.

دو صنعت کار بزرگ دیگر یکی رود^۶ (۱۷۸۴-۱۸۵۵) از اهل دیژن که در بنادیت امر شاگرد بخاری ساز بوده و دیگری باری^۷ (۱۸۷۵-۱۷۹۶) از اهالی پاریس کارگر گراور ساز شهرت سابق پیکر تراشی فرانسه را احیا کردند.

این دو استاد به واسطه مطالعات دقیق خود در طبیعت می توانستند آثار خود را با روح و قوت طبیعی بسازند. پیکر اسب، گوزن، ببر، شیر که مجسمه هایی بی روح و فقط برای تزین معمول بود در زیر قلم باری گوئیا جان گرفته اند. این حجار در فن خویش منحصر به فرد و هیچ کس قبل از او به این مهارت نبود و پس از او هم احدی در این هنر قدم فراتر از وی ننهاد. حجاری قسمت «عزیمت»^۸ طاق ظفر پاریس^۹ (۱۸۳۷) که حجاری رزمی و در آن کاملاً شوق و شغف وطن پرستی ۱۷۹۲ نمایش داده شد رود را در ردیف استادان بزرگ تمام اعصار قرار داده.

1. Canova

2. Thorwaldsen

3. Pradier

4. Victoires

5. Invalides

6. Rude

7. Barye

8. Depart

9. Arc de Triomphe

داوید دانژر^۱ پیکر تراش دیگر (۱۷۸۸-۱۸۵۶) گرچه در هنرمندی به مقام رود و باری نمی‌رسید اما به کمک دوستان رومانتیک خود همان درجه شهرت یافت. داوید دانژر با وجود آن که شاگرد کانوا بود در رهانیدن پیکر تراشی فرانسه از سبک غلط کلاسیک‌ها شرکت جست و در بهترین حجاری‌های خود به خصوص در حجاری سر درپان تنون^۲ (۱۸۳۲) جرأت کرد بنابر سنن ملی به قامت فرانسویان لباس فرانسه را بپوشاند.

موسیقی: از تمام صنایع مستظرفه در قرن نوزدهم هیچ یک به اندازه موسیقی توجه عامه را جلب ننمود زیرا تئاترهای اپرا و کمیک و مجالس ساز و آواز در همه جا رو به افزایش و تحصیل موسیقی جزء متمم تربیت عادی گردیده بود مثلاً در فرانسه تا نیمه دوم قرن هیجدهم فقط یک نفر استاد موسیقی به اسم رامو^۳ (۱۶۸۳-۱۷۶۴) وجود داشت ولی در پنجاه سال اولیه قرن اخیر موسیقی‌دان‌های بلند مرتبه مانند مِهول، بوالدیو، هِرلُد، اُبر، هالوی، برلی یز، فلیسین داوید^۴ پیدا شدند که آثارشان معروف و حتی بعضی از آن آثار در خارج فرانسه هنوز جزء موسیقی عمومی است. مِهول (۱۷۶۳-۱۸۱۷) پسر آشپزی از اهل ژبوه^۵ و در سن ده سالگی ارگ نواز و مدت کمی شاگرد گلوک^۶ بود. ساز وی انسان را به فکر تابلوهای داوید می‌انداخت، شاهکارهای وی عبارتند از سرود عزیمت مانند مارسیز^۷ رجز سربازان دوره انقلاب کبیر فرانسه و بعد یک اپرا به نام یوسف (۱۸۰۷).

بوالدیو (۱۷۷۵-۱۸۳۴) از اهالی روئن، از جمله آثارش قطعه زن سفیدپوش است (۱۸۲۵)، چندی با قطعه پِراوکلزک^۸ شاهکار هرولد پاریسی (پدرش از اهل آلزاس بوده است) (۱۷۹۱-۱۸۳۳) معروف‌ترین اوپراهای کمیک بود.

اُبر (۱۸۷۱-۱۷۸۲) اصلاً پاریسی و یکی از اوپراهای وی مونت دوپرتیسی^۹ می‌باشد (۱۸۲۸) که اوپرای تاریخی است و اولین نمایش آن در بروکسل (۲۵ اوت ۱۸۳۰) موجب

1. David d Anger

2. Pantheon

3. Rameau

4. Mehul, Boieldieu, Herold, Auber, Halevy, Berlioz, Felicien David

5. Givet

6. Gluck

7. Marseillaise

8. Pre aux Clercs

9. Muette de Portici

انقلابی شد که استقلال بلژیک نتیجه آن است. هالوی (۱۷۹۹-۱۸۶۲) که شهرت وی بیشتر مربوط به اوپرای به نام یهودیه است.

برلی یُز (۱۸۰۳-۱۸۶۹) از اهل دوفینه^۱ و دلا کروای موسیقی است که امروز هم عموماً وی را می‌شناسند. برلی یُز ساده‌ترین و قوی‌ترین موسیقی‌دان‌های فرانسه است و در مدت حیات آثارش مورد مباحثه واقع گردید. شاهکار وی به نام هلاک فوست^۲ مستمع زیادی نداشت.

فیلیسین داوید (۱۸۱۰-۱۸۷۶) از اهالی پروانس^۳، او نیز مانند برلی یُز رومانیک و پیرو مذهب سن سیمون بود. چندی در منیل مونتان با انگلتن طرح رفاقت انداخت و سرودهای مذهبی طریقه پر را ترتیب داد و مخصوصاً به واسطه سرودی به نام صحرا معروف گردید که موضوع این قطعه مسافرت به مشرق در موقع تفرقه حواریون است. سه نفر موسیقی‌دان خارجی را نیز می‌توان به هیئت موسیقی‌دان‌های فرانسه افزود: یکی شوپن لهستانی^۴ (۱۸۰۹-۱۸۴۹) که از طرف پدر فرانسوی و از اهالی نانس بود، دیگری می‌پریر^۵ (۱۷۹۱-۱۸۶۴) از اهالی برلن و آخری روسینی ایتالیایی^۶ (۱۷۹۲-۱۸۶۸) که هر سه نفر در پاریس اقامت گزیده و در همین شهر درگذشتند. هر سه آنها معروف‌ترین بهترین قطعات موسیقی خود را در پاریس تصنیف و در همان جا سرودند. بهترین قطعات شوپن که جز برای پیانو قطعه‌ای ترکیب نمی‌کرد عبارتند از: سونات، مازورکا، والس و پلوتز^۷ و غیره و درام‌های تغزلی می‌پریر عبارتند از رُبرلودیابل^۸ (۱۸۳۱). هوگنوت‌ها^۹ (۱۸۳۶) پیغمبر (۱۸۴۹) و اثر روسینی گیوم تل^{۱۰} (۱۸۲۹) می‌باشد که شهرتش بیش از این بسیار و امروز قدری از آن کاسته شده است.

علوم - اهمیت ترقیات علمی: با وجود همه درخشندگی که تجدید حیات ادبی و صنعتی در نیمه اول قرن نوزدهم داشت معذک از لحاظ تاریخی اهمیت آن به اندازه ترقیات علوم در همین دوره نیست. اکتشافات بزرگ علمی که در این دوره به عمل آمد و

1. Dauphine

3. Provence

5. Meyerbeer

7. Sonates, Mazurkas, Valses, Polonaises

9. Huguenotes

2. Damnatiou de Faust

4. Chopin

6. Rossini

8. Robert le Diable

10. Guillaume Tell

نتایج عملی که از این اکتشافات حاصل شد به ضمیمه کشفیات سابقه موجب تحول کلی در اوضاع زندگانی ما گردید. در حقیقت تاریخ ایجاد کشتی بخار، ماشین بخار، تلگراف الکتریکی، صنایع بزرگ شیمیایی یعنی مجموع چرخ های اساسی زندگانی عصر حاضر نیمه اول قرن نوزدهم است.

علوم قبل از قرن نوزدهم: با این وصف کنجکاوی و فعالیت علمی در قرن نوزدهم به کلی امر تازه ای نبود زیرا در قرن هفدهم نیز چنان که سابقاً اشاره شد دانشمندان نامداری مانند گالیله^۱ و تریسلی^۲ اینالیایی و کپلر^۳ و لیبنیز^۴ آلمانی و دکارت^۵ و پاسکال^۶ فرانسوی و نیوتن^۷ و باکن^۸ انگلیسی و هویزن^۹ هلندی وجود داشته اند که در نتیجه زحمات دانشمندان مذکور ترقیات عمده ای در ریاضی و نجوم حاصل و اکتشافات مهمه در علوم فیزیک به عمل آمده بود و دوربین نجومی و پاندول و میزان الهواه را اختراع کردند و پاپن^{۱۰} فرانسوی اولین ماشین بخار را ساخت. اما در قرن هفدهم دانشمندان می خواستند هر یک در آن واحد در تمام علوم کار کنند چنان که دکارت و پاسکال هم در فیزیک و هم در ریاضیات کار می کردند و نیوتن علاوه بر این دو علم در نجوم هم زحمت می کشید، این تفرقه استعداد دانشمندان از سرعت ترقی هر یک از علوم می کاست. به علاوه فقدان آلات تجسس و ادوات امتحانات علمی ترقی علوم طبیعی فیزیک و شیمی را از علوم ریاضی عقب تر انداخت.

در قرن هیجدهم تحصیل علوم رواج یافت اغلب نویسندگان بزرگ که ولتر^{۱۱} در مقدم آنها قرار داشت به تجسسات علمی می پرداختند و حتی در مجالس خصوصی و ضیافت ها مباحث علمی مطرح می شد و از طرف دیگر دانشمندان از این که در تمام علوم جامع شوند صرف نظر کرده هر یک در راه تخصص در یک علم و یا در قسمتی از آن کوشیدند و از اینجاست که در فیزیک اولین مطالعات جدی در باب آثار الکتریکی شده

1. Galilee

2. Torricelli

3. Kepler

4. Leibniz

5. Descartes

6. Pascal

7. Newton

8. Bacon

9. Huyghens

10. Papin

11. Voltaire

و بالتبجه کشف الکتریسته به وسیله فرانکلن به عمل آمد و شیمی جدید را لاوازیه ایجاد کرد و بالاخره در تاریخ طبیعی بوفن^۱ لینه^۲ و برنار دوزوسو^۳ پیشرفت‌های مهمی نمودند.

صفات مخصوصه ترقیات علمی معاصر: در قرن نوزدهم علوم با یک سرعت خارق‌العاده ترقیات نمایانی کرد. علل عمده این ترقی سریع و شگفت‌انگیز (که ضمناً صفات اصلیه ترقیات علمی معاصر نیز به شمار می‌رود) تخصص دانشمندان در علوم و افزایش عده علما در همه جا و ازدیاد و سرعت رابطه بین آنها بود.

دانشمندان این عصر بر خلاف روش پیشینیان مجبور شدند در پی تخصص در یک رشته معینی باشند زیرا نظر به توسعه و تنوع علوم دیگر مغزی که قابل فراگرفتن رشته‌های مختلف باشد یافت نمی‌شد، به علاوه در هر رشته‌ای از علوم هر دانشمندی مجبور بود که تحقیقات خود را متوجه موضوع معینی ساخته آن را تکمیل نماید. از طرف دیگر همان عللی که در ترقی ادبیات و صنایع مستظرفه مؤثر بود در مورد علوم هم تأثیرات خود را ظاهر ساخت به این معنی که افزایش مهم طبقه تحصیل کرده و رغبت زیاد مردم به تحصیل باعث ترقی علوم گردید. این پیش در آمد در فرانسه نتیجه تشکیل مدارس متوسطه از طرف ناپلئون و مقام و اهمیت شایانی بود که در دستور تعلیمات مدارس برای علوم قائل گشته بودند.

در همین حال وضعیت کار دانشمندان هم تغییر کرد زیرا تا آن موقع علماء کلیتاً قریحه ذوقی خود را برای تفریح به کار انداخته و عموماً منفرد و در پی تربیت شاگرد و ترویج معلومات خود نبودند اما از انقلاب کبیر به این طرف فضلاء شغل معلمی اختیار و در خارج فرانسه در دارالعلوم‌ها و در فرانسه در مدارس بزرگی که مجلس کنوانسیون تأسیس و یا تشکیلات آن را تجدید نموده بود تدریس می‌کردند مانند مدرسه موزه‌نوم^۴، مدرسه دارالفنون و مدرسه دارالمعلمین عالی، به این ترتیب دارالفنون‌ها و مدارس بزرگ پرورشگاه دانشمندان و مرکز تشکیل نسل آتیہ علماء گردید.

ترقی مطبوعات نیز طبعاً به توسعه علوم کمک نمود زیرا بر عده جراید و مجلات و

1. Buffon

2. Linne

3. Bernard de Jussieu

4. Museum

نشریات علمی در همه جا روز به روز افزوده می‌شد و مقالات اساسی جراید و صورت مذاکرات مجالس و انجمن‌های علمی اکتشافات و تحقیقات هر یک را در کمترین مدتی در تمام نقاط منتشر می‌ساخت.

آخرین صفت مخصوصه جنبش علمی قرن نوزدهم این است که دانشمندان کوشش داشتند از اکتشافات علمی خود نتایج عملی تحصیل و به این واسطه موجبات ترقیات صنعتی را هم فراهم سازند. علوم مختلفه دیگر فقط وسیله تفریح نجیبانه و بدون مقصد جمعی از طبقه ممتاز دانشور نبود و به طوری که سابقاً ذکر کردیم در موقع جنگ‌های انقلاب کبیر برای دفاع ملی به کار رفت و بیش از بیش در دسترس بشریت گذارده شده و کمک بزرگی به استفاده از ثروت عالم نمود.

ریاضیدان‌ها و منجمین: در مدت دوره انقلاب کبیر و امپراطوری سه نفر ریاضیدان معروف (لاگرانژ، مونژ، لاپلاس)^۱ در فرانسه به وجود آمدند که مانند پاسکال دانشمند قرن هفدهم از نوابغ عصر خود به شمارند. هر یک از آنها بیست سال از سنشان نگذشته بود که در فن خود استاد شدند و هر سه از جمله مؤسسين اولیه مدرسه دارالفنون و مدرسه دارالمعلمین عالی فرانسه بودند و ناپلئون برای آنها اهمیت و احترام بسیاری قائل می‌گشت.

لاگرانژ (۱۷۳۶-۱۸۱۳) در تورن^۲ از یک خانواده فرانسوی متولد و مدت زمانی مدیر آکادمی برلن بود و مقارن انقلاب کبیر به پاریس آمده و در آنجا در ۱۷۸۸ کتاب مکانیک تحلیلی^۳ خود را که ثمره زحمت بیست و پنج ساله او بود تألیف و منتشر کرد و بالاخره یکی از مخترعین سیستم متریک فرانسه است.

مونژ (۱۷۴۶-۱۸۱۸) پسر یکی از تجار مقیم بون^۴ و اراتورین‌ها^۵ او را تربیت نموده در سن ۲۲ سالگی معلم مدرسه مهندسی متز^۶ شد (۱۷۶۸) و در همین مدرسه بود که اصول هندسه ترسیمی^۷ را وضع کرد. برای این که خارجیان از تسهیلاتی که اکتشافات جدید مونژ در طرح و بنای استحکامات جنگی فراهم می‌ساخت نتوانند استفاده نمایند

1. Lagrange, Monge, Laplace

2. Turin

3. Mecanique analytique

4. Beaune

5. Oratoriens

6. Genie de Metz

7. Geometrie descriptive

تا مدتی به حکم دولت دروس وی سری بود.

در دوره انقلاب موقعی که «وطن در خطر» اعلام شد مونژ در جزو جماعتی بود که در طریق ساختن سریع باروت و فولاد و ساختن انواع اسلحه ها کار می کردند. در همان سالی که مونژ در مدرسه متز معلم شد لاپلاس (۱۷۴۹-۱۸۲۷) پسر یکی از روستاییان کالوادو^۱ که استعداد فوق العاده او طرف توجه دالامبر^۲ شده بود به کمک وی در سن نوزده سالگی به معلمی ریاضیات مدرسه نظام پاریس انتخاب گردید. دو کتاب اسم لاپلاس را جاودانی گرداند: یکی شرح نظام عالم^۳ (۱۷۹۶) و دیگری کتابی در باب مکانیک سماوی^۴. این کتاب اخیر رساله خیلی مهم و خلاصه و بنیان علم نجوم محسوب می شد، تألیف و نشر آن از سال ۱۷۹۹ شروع و بیست و شش سال بعد یعنی در ۱۸۲۵ خاتمه یافت.

معاصر ریاضیدان های بزرگ فرانسه هرشیل^۵ (۱۷۳۸-۱۸۲۲) در انگلستان می باشد که یکی از مؤسسين علم نجوم بوده. هرشیل اصلاً از اهالی هانور و ارگ نواز و ابتدا در دسته موزیک افواج بود و بعد فرار کرد. این دانشمند اوقات مختصر استراحت خویش را صرف تحصیل و شیفته علم نجوم گردید. میل شدید وی به نفوذ در اعماق آسمان او را برانگیخت که شخصاً یک تلسکوپ بسازد زیرا وسیله خرید آن را نداشت، پس از آن دوربین های نجومی که اشیا و اجسام را فوق العاده بزرگ می کرد و تا عصر او چنین دوربین هایی اختراع نشده بود ساخت و در این بین توانست سیاره جدید اورانوس^۶ (۱۷۸۱) و متجاوز از ۲۵۰۰ ستاره سحابی را کشف نماید. هرشیل در چگونگی تشکیل ستارگان سحابی مطالعات و تحقیقاتی نموده و نظری اظهار کرد که اکنون مقبولیت عامه دارد دایر بر این که کهکشان مجموعه ای از ستارگان سحابی است که عالم شمسی ما جزئی از آن است.

علمای فیزیک و شیمی: مهم ترین فیزیک دانها و علمای شیمی که اکتشافات آنها نتایج بزرگی داشته است از این قرارند:

1. Calvados

2. d Alembert

3. Exposition du systeme du Monde

4. Traite de Mecanique Celeste

5. Herschell

6. Uranus

در فرانسه فرسئل، آمپر، آراگو، گلو ساک^۱، در انگلستان فارادای، دالتن، داوی^۲، در سوئد برزلیوس. به استثنای آمپر تمام فیزیک‌دانهای فرانسه از نسلی به شمار می‌روند که در مدارس جدید تربیت یافته و از اولین دسته شاگردان فارغ التحصیل مدرسه دارالفنون بوده‌اند.

فرسئل (۱۷۸۸-۱۸۲۷) مهندس پل سازی و راه‌های شوسه و مخصوصاً در مبحث نور زحمت کشید. تحقیقات او منجر به استدلال عقیده جدیدی درباره ماهیت نور که عبارت از (مبحث موج نور) باشد گردید، این مسئله را یک قرن و نیم قبل دکارت استنباط کرده بود. کشفیات فرسئل عملاً ساختن فانوس‌های بحری (فار) را آسان ساخت و توانستند به واسطه تمرکز انوار در عدسی‌های بسیار قوی به فواصل بعیدی که تا آن وقت میسر نمی‌شد نور افکنده حرکت سفاین را در شب تأمین نمایند.

آمپر (۱۷۷۵-۱۸۳۶) از اهالی لیون و آراگو (۱۷۸۶-۱۸۵۳) که هم فیزیک‌دان و هم منجم بود اصلاً از اهالی پیرنه شرقی و در سن بیست و سه سالگی عضو آکادمی علوم شد. این دو دانشمند راه جدیدی برای تحقیق در الکتریسته باز و الکتریسته مغناطیسی^۳ را پیدا کردند. یک طیب ایتالیایی موسوم به ولتا^۴ (۱۷۴۵-۱۸۲۷) در سنوات آخری قرن هجدهم (۱۷۹۶-۱۸۰۰) وسیله تولید الکتریسته دائمی را از این راه که صفحات مس و روی را به ترتیب مخصوصی^۵ در پیل قرار دهند کشف نمود.

در ۱۸۲۰ اورستد^۵ دانمارکی ملاحظه کرد که جریان الکتریکی سوزن مغناطیسی شده را منحرف می‌سازد. تجربه‌ای را که اورستد به عمل آورد آغاز اکتشافات اساسی آمپر در همین سال گردید، بدین معنی که مشارالیه یافته بود جریان الکتریکی وقتی به یکدیگر نزدیک شوند در هم تأثیر کرده و می‌توانند یکدیگر را متقابلاً منحرف کنند و قانون ریاضی این عمل را هم به دست آورد (۱۸۲۰). آراگو به نوبه خود متوجه شد که اگر در دور یک میله فولادی مفتول پیچند و از آن جریان الکتریکی عبور دهند میله مزبور مادام که جریان باقی است خواص حقیقی مغناطیسی را پیدا می‌کند. از این دو اکتشاف

1. Fresnel, Ampere, Arago, Glaussaque

2. Frady, Dalton, David

3. Magneto electrique

4. Volta

5. Oersted

تاریخ قرن نوزدهم (معاصر) / ۱۶۳

یک نفر عالم آلمانی موسوم به گوس^۱ تلگراف الکتریکی را که آمپر در ۱۸۲۲ اصول آن را معین نموده بود اختراع کرد (۱۸۳۳). از طرف دیگر تجارب آمپر و آراگویک عالم انگلیسی موسوم به فارادای (۱۷۹۴-۱۸۶۷) را به کشف خواص تولید جریان مغناطیس رهبری نمود. فارادای نشان داد که می توان جریان الکتریکی را به وسیله مغناطیس طبیعی یا به واسطه جریان دیگر الکتریکی تولید نمود (۱۸۳۱) و از این اکتشافات ماشین های مانیتو الکتریک و دینامو الکتریک که مولد نور و حرکت هستند به وجود آمد.

گای لوساک (۱۷۷۸-۱۸۵۰)

اهل لیموزن و از علمای شیمی و فیزیک به شمار است. در فیزیک مانند دالتن انگلیسی (۱۷۶۶-۱۸۴۴) مخصوصاً در پی تحقیق قواعد انبساط گازها و بخارات برآمد و چون در این موقع استعمال ماشین های بخاری تعمیم می یافت وضع قواعد مزبور اهمیت زیاد داشت. گای لوساک در شیمی در باب ید^۲ که برنارد کورتوا^۳ از علمای شیمی اهل دیژن آن را کشف نموده بود (۱۸۱۲) تحقیقات به عمل آورده



لاپلاس (۱۷۴۹-۱۸۲۷)

و شخصاً عده ای از اجسام جدید را کشف کرد مثل بر^۴ و در همین زمان به استعانت الکتریسته داوی انگلیسی (۱۷۷۸-۱۸۲۹) نیز در شیمی اکتشافاتی نظیر کشفیات گای لوساک نمود. مقارن همین اکتشافات دالتن یکی از قوانین اساسی شیمی یعنی قانون تناسبات مرکب را کشف کرد و بر زلیوس سوئدی (۱۷۷۹-۱۸۴۸) قوانین عمومی آثار

1. Gauss

2. Iode

3. Bernard Courtois

4. Bore

طبیعی را تجسس و مبحث ذرات را ترتیب داد و عقیده دیگری در باب الکتروشیمی^۱ اظهار نمود که مدت ها مورد توجه بود. گای لوساک را که در شیمی صنعتی کار می کرد می توان از موجدین شیمی آلی نیز محسوب نمود.

شیمی آلی که حقیقتاً هم علم جدیدی است از همان ابتدای ایجادش نتایج عملی بسیار متنوع و مهمی داده مثلاً به وسیله تجسسات شورول^۲ (۱۷۸۶-۱۸۸۹) در باب اجسام چرب شیمی آلی در صنعت شمع سازی تغییراتی ایجاد کرد و مطالعاتی که پل تیه^۳ (۱۷۸۸-۱۸۴۲) و کاونتو^۴ (۱۷۹۵-۱۸۷۷) مشترکاً در باب بعضی نباتات از قبیل تریاک و کوچوله و پوست گنه گنه و غیره تعقیب کردند به وسیله شیمی آلی استخراج الکالوئید^۵ یعنی جوهر نباتات را تسهیل و بدون نظر داشتن به منفعت با حس خیرخواهی شایان تقدیری دستور ساختن چندین دوی جدید را مانند مرفین، استریکین و گنه گنه در دسترس عموم گذاردند.

لیبگ آلمانی^۶ (۱۸۰۳-۱۸۷۳) شاگرد گای لوساک شیمی آلی را در معرفت الاعضا حیوانی به کار انداخت و موفق به ساختن جوهر گوشت و شیر منجمد گردید. آخرین اکتشاف فوق العاده مهم به وسیله دو نفر فرانسوی یکی نیپس^۷ که سابقاً صاحب منصب و از اهالی بورگنی بود دیگری داگر^۸ از اهالی حومه پاریس که در دورنماسازی و صنعت تزیینات عمارت مهارت داشت به عمل آمد. هر دو بدو آبدارخانه تحقیق و تجربه می کردند و بعد به اتفاق یکدیگر دست به کار شدند. دو کاشف مزبور در ضمن استفاده از تأثیر شیمیایی نور در روی بعضی اجسام مانند قیر و یدوردارژان^۹ به نتیجه بزرگی رسیدند به این معنی که بدو آنپس و بعد داگر موفق شدند تصویر اشیایی که در تاریک خانه به دست آمده بود روی اوراق فلزی صیقلی ثابت نمایند (۱۸۲۴). داگر قواعد نیپس را تکمیل و یک قاعده کلی برای این کار پیدا کرد (۱۸۳۹) که بعداً موسوم به صنعت داگر اوتی پی^{۱۰} شد و اولین طریقه عکاسی بود. پارلمان و سنا برای مخترعین آن

1. Electro Chimique

2. Chevreul

3. Pelletier

4. Caventou

5. Alcaloides

6. Liebig

7. Niepse

8. Daguerre

9. Iodure d'argent

10. Daguerreotypie

مبلغی به نام پاداش ملی تصویب نمودند.

علمای طبیعی: بین طبیعی دان‌های متعدد ابتدای قرن نوزدهم سه نفر از دانشمندان فرانسوی لامارک، ژوفروای سن هیلر و کوویه^۱ در تاریخ علوم مقام رفیعی احراز کرده‌اند. هر سه آنها در مدرسه موزه نوم که ژوفروای سن هیلر در تأسیس آن دخالت داشت معلم بودند. لامارک از اهالی پیکاردی^۲ و سی سال از همکاران خود بزرگ‌تر و در مدت جنگ هفت ساله شغل صاحب منصبی داشت و معلم معرفت‌الحيوان حیوانات غیر ذی فقار بود. ژوفروای سن هیلر معلم حیوان‌شناسی در قسمت پستاندارها و کوویه علم تشریح مقایسه^۳ را تدریس می‌نمود. تعجب نباید کرد که وقتی مقام معلمی به این دو نفر داده شد ژوفروای سن هیلر بیست و دو سال و کوویه بیست و شش سال داشت زیرا هر دو در سال ۱۷۹۵ نامزد معلمی شدند و در این در سال فرانسه رجال سیاسی و دانشمندان و سرکردگان قشون و بالاخره همه چیز و همه کس جوان و تازه بود. تحقیقات لامارک (۱۷۴۴-۱۸۲۹) او را به این عقیده که در کتاب فلسفه معرفت‌الحيوانی خود تشریح کرده رهبری نمود که کلیه موجودات تغییر یافته و انواع موجودات در تحت تأثیر محیط به یکدیگر تبدیل می‌شوند بنابراین پنجاه سال قبل از داروین^۴ لامارک کاشف حقیقی اصل تبدیل و اصل تکامل موجودات که فعلاً مقبولیت عامه دارد بوده است.

روح و خلاصه تعلیمات و اکتشافات ژوفروای سن هیلر (۱۷۷۲-۱۸۴۴) که در کتاب فلسفه تشریح خود به پیشگاه افکار عمومی گذاشته این بود که انواع موجودات از روی یک اساس بوده یعنی در هر یک از انواع موجودات اعضای اصلی ترکیب آنها یکی است و تنها در جزئیات با یکدیگر تفاوت دارند و علم حیوان‌شناسی جدید فعلاً بر این عقیده استوار است.

کوویه (۱۷۶۸-۱۸۳۲) از اهالی فرانسه^۵ موجد دو علم جدید بود: یکی علم معرفت آثار تحت الارضی و دیگر معرفت الارض. کوویه در عقیده خود در باب تشریح مقایسه (۱۸۰۰-۱۸۰۵) این اصل را مسلم نمود که تناسب مخصوص و توافق بین اعضا هر

1. Lamarck, Geoffroy Saint Hilaire, Cuvier

2. Picardie

4. Darwin

3. Anatomie Comparee

5. Franche Comte

یک از حیوانات موجود است و این تناسبات تقریباً غیر متغیر می باشد و نتیجه این عقیده این می شد که وقتی یک عضو حیوانی به دست آمد سایر اعضا آن حیوان را نیز می توان از روی آن معلوم ساخت بنابراین اصل بعد از آن که کوویه در استخوان های مختلفه ای که در مغازه های حوالی پاریس یافت مطالعات مفصلی نمود استخوان بندی متجاوز از صد و شصت نوع حیوان را که از قرون بسیار قدیمه به این طرف معدوم شده و بعضی از آنها عظیم الجثه بودند معلوم ساخت. استخوان بندی هایی که بعد کشف شد ثابت نمود که قیاس کوویه صحیح بوده است، به این ترتیب کوویه علم معرفت آثار تحت الارضی را ایجاد کرد و از طرف دیگر از تجسسات وی در فسیل ها^۱ (۱۸۲۱-۱۸۲۴) یعنی نقش و بقایای حیوانی که در میان تخته سنگ ها متحجر شده اصول علم معرفت الارض به دست آمد. از روی این اصول دانشمندان می توانستند طبقه بندی زمین را بنابر طبیعت بقایای حیوانات معین نمایند و در نتیجه این طبقه بندی محققین اعصار تشکیل قشر زمین را تشخیص داده و از آن رو عمر طبقات مختلف و تاریخ تشکیل کره ارض را به دست آوردند.

علم تحقیقات تاریخی: در ابتدای قرن نوزدهم علوم دیگری باز به وجود آمد که می توان آنها را علوم کشف آثار تاریخی نامید. اساس علوم مذکور خواندن خطوط لایقر بود که تا این قرن از رموزات به شمار می آمد مانند: خطوط هیر و گلیف و خطوط میخی. سابقاً ذکر شد که در میان آثار عتیقه که در موقع لشکر کشی ناپلئون از مصر آوردند شامپولین^۲ (۱۷۹۵-۱۸۳۲) کتیبه هایی را مورد تحقیق قرار داد که از روزت^۳ به دست آمده و به سه خط نوشته شده بود. در ضمن تحقیقات خود معانی کلمات خط هیر و گلیف را دریافته و الفبای مصری را از نو ترتیب داد (۱۸۲۲). خواندن خطوط میخی مشکل تر از خطوط هیر و گلیف به نظر می آمد زیرا با این خط السنه ملل مختلفه قدیمه مانند آشوری، کلدانی، مادی و فارسی باستانی را می نوشتند، ماژور راولین سن^۴ انگلیسی اول کسی بود که طریقه خواندن این خط را کشف کرد (۱۸۳۶). از این پس کتیبه های بسیاری به دست آمد که هم خواندند و هم ترجمه کردند و از این راه تاریخ دوره قدیم تجدید

1. Fossiles

2. Champollion

3. Rosette

4. Rawlinson

وحد معلومات بشری را در باب ملل قدیمه شرقی بر متجاوز از سه هزار سال پیش از زمان ما رساند.

از طرف دیگر به وسیله تحقیقات راجع به السنه آسیایی مخصوصاً سانسکریت (که زبان مقدس روحانیون هند است) دورترین مبادی و منشأ ملل عالم قدیم کشف گردید. این تحقیقات رشته‌های نسبت میان ملل قدیمه را به دست داد و در نتیجه معلوم گردید ملل مزبور از دو خانواده بزرگ منشعب‌اند: یکی خانواده هند و اروپایی شامل هندی‌ها، ایرانی‌ها، ارمنی‌ها، یونانی‌ها، اسلاوها، ژرمن‌ها، سلت‌ها و لاتن‌ها و دیگر خانواده سامی شامل آشوری‌ها، کلدانی‌ها، فینیقی‌ها، عبرانیان و اعراب.

جنبش ادبی در خارج فرانسه: نیمه اول قرن نوزدهم برای انگلستان و اواخر قرن هیجدهم و اوایل قرن نوزدهم برای آلمان غنی‌ترین و با افتخارترین ادوار تاریخ ادبیات محسوب می‌شود. در این دو مملکت مانند فرانسه ولی زودتر جنبش رومانتیکی بروز و حتی تا اندازه‌ای علت پیدایش آن در فرانسه شد.

شعرای انگلیسی: در فاصله سنوات (۱۸۱۰ و ۱۸۲۲) مملکت انگلیس ناظر پدیدار شدن دو نفر از بزرگ‌ترین شعرای خود بود. یکی بایرن^۱ (۱۷۸۸-۱۸۲۴) و دیگری شله^۲ (۱۷۹۲-۱۸۲۲). بایرن و شله هر دو از اشراف و مخصوصاً لرد بایرن از طرف مادر به خانواده سلطنتی استوارت منسوب بود. این دو شاعر از وجودهای نادر به شمارند که جز به هوی و هوس‌های نفسانی خویش به هیچ قانونی پابند نبودند. چون جامعه موقر انگلیس نمی‌توانست قریحه را وسیله اغماض از حرکات افتضاح آور قرار دهد این دو شاعر ناچار از جامعه انگلیسی طرد و معنأ تبعید شده و در ضمن همین جلای وطن بود که هر دو در عنوان جوانی (بایرن به سن سی و شش سالگی و شله در سی سالگی) در گذشتند. شله در دریا غرق و بایرن بنا بر سنت قدیم جسد او را که امواج دریا به ساحل ایتالیا افکنده بود با شکوه تمام بسوزانند. خود بایرن هم در راه مقصد شریفی یعنی هم‌داستانی با استقلال طلبان یونان در جنگ میسولونقی^۳ شرکت جست و کشته شد.

1. Byron

2. Shelley

3. Missolonghi

قطعات شعری ملکه ماب، شورش اسلام، استخلاص پرمیته^۱ عموماً دارای جنبه فلسفی و از مهم‌ترین آثار شله به شمار می‌روند. بایرن جز شخص خود هیچ موضوعی برای اشعارش انتخاب نمی‌کرد، موضوع اشعار او سرگذشت‌ها، هوس‌ها، مسرات، محبت‌ها، عشق‌ها و کینه‌های خود او بود که در اشعارش بیان می‌کرد و قهرمان‌های داستان‌های وی مانند شیلد، هارلد، لورثیاور، لارا، کنراد، مانفرد و حتی دون ژوان^۲ در واقع خود بایرن و نماینده اخلاق و احساسات او هستند.

تألیفات بایرن عامل پاره تأثیرات (مخصوصاً آهنگ) در بعضی از نویسندگان فرانسه شد مانند: آلفرد دو موسه در اشعار اولیه‌اش اما اثر عمده‌تر شاهکارهای این شاعر آن است که چون مورد نفرت جامعه خویش بود در اشعارش مردم را مسخره و عامه را تحقیر و اخلاق و اصول جاریه را طرف حمله قرار داده است و این سبک از سال ۱۸۳۰ شیوه نگارش جوانان رومانتیک فرانسه گردید.

افسانه‌نویس‌های انگلیس: والتراسکوت (۱۷۷۱-۱۸۳۲) پسر یکی از قضات ادب‌ورگ، خودش اهل اکس و شغل وکالت مرافعه داشت اما هیچ‌گاه در محاکم اقامه دعوی نکرد. بدو از شعراء رومانتیک بود، قطعات له^۳ و بالاد^۴ که در موضوع آداب جوانمردی سروده نسبتاً طرف توجه واقع شد اما وقتی اولین منظومه بایرن انتشار یافت والتراسکوت از شعر سرایی دست کشید و افتخار خویش را از راه داستان‌های تاریخی تحصیل کرد، مانند داستان‌های واورله، آنتیکر، روب روی، ایوانهو، کستن دوروار^۵ و غیره که از سال ۱۸۱۴ بی آنکه اسمی از خود برد به انتشار آنها شروع نمود. این داستان‌ها پیشرفت نمایانی کرده و در خارج انگلیس به سرعت منتشر و معروف گردید. در ۱۸۲۰ پادشاه انگلیس والتراسکوت را در طبقه نجبا وارد ساخت و هر داستان تازه وی مستقارناً در لندن و پاریس به زبان انگلیسی و فرانسه منتشر می‌شد. آثار با روح و جالب توجه والتراسکوت در معمول ساختن موضوع‌های راجع به قرون وسطی و تجسس خواص محلی و ذوق انتخاب مسائل تاریخی در تناثر و رمان در فرانسه تأثیر زیاد بخشیده و

1. La Rein Mab, La Revolte de Islam, Promethee delivre

2. Chide, Harold, Le Giaour, Lara, Conrad, Manfred, Don Juan

3. Lais

4. Ballades

5. Waverley, L'Antiquaire, Rob Roy, Ivanhoe, Quentin Durward

مقبولیت عامه کتاب‌های والتر سکوت مقدمات شهرت آلساندر دوما را فراهم آورد. شارل دیکنس^۱ (۱۸۱۲-۱۸۷۰) برای تجسس موضوع داستان‌ها و روح دادن به قهرمانان مصنفاتش به گذشته و صفحات تاریخ رجوع نمی‌کرد. چون در آغاز کار روزنامه‌نویس و خبرنگار بود و در رمان‌های خود مانند اولیویه توئیست^۲ نیکلای نیکلب^۳ آداب و رسوم مردمان عصر خویش را تشریح کرد و در داستان داوید کپر فیلد^۴ مطالعه مهیجی در باب فقر عمومی لندن به عمل آورد. همچنین تا کره^۵ (۱۸۱۱-۱۸۶۳) که بدو نقاش کاریکاتور و بعد داستان‌نویس شده در فهم و طرف توجه قرار دادن حرکات تمسخرآمیز اشخاص ید طولایی داشت. آثار مهم وی کتاب اسنوب‌ها^۶ و جمعه بازار مردمان خودستا^۷ می‌باشد.

مورخین انگلیسی: در انگلستان هم مثل فرانسه ولی کمی بعد تجدد و اصلاحی در تاریخ‌نویسی ظهور کرد و این تجدد را انگلستان مخصوصاً به ما کوله (۱۸۰۰-۱۸۵۹) مرهون است. ما کوله پسر یکی از تجار اِکُسی، بدو در لندن وکیل مرافعه و بعد در ۱۸۳۰ نماینده مجلس و در ۱۸۳۹ وزیر جنگ شد. در ابتدای امر چند قطعه شعر سروده ولی تقریباً در همان اوان که وارد طبقه سیاسیون گشت شیفته مطالعات تاریخی گردید (در تحقیقات و نوشته‌های خود حس حقیقت‌جویی که اداره کردن امور و ریاست بر اشخاص در شخص تولید می‌کند به کار بست). از طرف دیگر مانند اگوستن تی‌بری و میشله متوجه شد که تاریخ باید بحث کامل وقایع گذشته باشد چنان که می‌گفت «مورخ می‌تواند گاهی در نوشته‌های خود در باب ترقیات نظامی و دسائس سیاسی به اختصار پردازد و در عوض چگونگی وضع سالن‌ها و اتاق‌های خواب پیشینیان را بنمایاند». در کتاب آزمایش‌های انتقاد و تاریخ (۱۸۴۳) و مخصوصاً کتاب تاریخ انگلستان بعد از جلوس ژاک دوم (۱۸۴۸-۱۸۵۵) که مهم‌ترین کتاب او است نمونه کاملی از حکایات با روح و بدیع به دست می‌دهد.

توماس کارلیل^۸ (۱۷۹۵-۱۸۸۱) نیز مانند ما کوله از اهالی اکس بود پسر یکی از

1. Charles Dickens

3. Nicolas Nickleby

5. Thackeray

7. La Foire aux Vanites

2. Olivier Twist

4. David Copperfield

6. Les Livres des Snobs

8. Thomas Carlyle

روستاییان و نخست معلم علوم و در کتاب‌های خود تمام خشونت‌های فطری و هوس‌های شخصی خویش را وارد ساخته و از این حیث او را به مبطله تشبیه کرده‌اند.

پس از انتشار تاریخ انقلاب فرانسه که با کینه‌ورزی فرانسویان را هجو نموده شهرت این مورخ آغاز و تألیف و انتشار فلسفه تاریخی یا به عبارت آخری عقیده به مردان نامی تاریخی معروفیت او را به منتهی درجه رسانید. در این کتاب اخیر اشخاص نامی را این‌طور وصف می‌نماید «راهنمایان بزرگ و نمونه کامل بشریت و کسانی هستند که بشر را به قالب ریخته و تکمیل نموده و بالاخره آفریننده تمام اعمالی که از جامعه بزرگ انسانی ناشی شده و موجد مقاصدی که بشر به آنها رسیده است». کارلیل راجع به کرمویل (۱۸۴۶) و فردریک دوم دو نفر از قهرمانان نامی خود مخصوصاً مطالعات دقیق به عمل آورده و تاریخ فردریک دوم کتابی معتبر و بعد از سال ۱۸۴۵ منتشر گردید.

نقاشان انگلیسی: انگلستان در نیمه اول قرن نوزدهم انقلابی در صنایع مستظرفه نداشته است. نقاشان این دوره منحصرأ مقلد اسلاف خود یعنی استادان مؤسین مکتب انگلیس در قرن هیجدهم بودند از قبیل: هکارت^۱ (۱۶۹۷-۱۷۴۶) نقاش اخلاقی و صورت‌سازان بزرگ مانند ری‌نولد (۱۷۲۳-۱۷۹۲) و رومنه^۲ (۱۷۳۴-۱۸۰۲) و کتس گنس‌بورک^۳ (۱۷۲۷-۱۷۸۸) که این نقاش اخیر دورنما ساز و یکی از موجدین دورنمای جدید است. تصویر و دورنما سازی تنها انواع صنعت نقاشی بود که نقاشان انگلیسی در آن مهارت یافتند.

استاد حقیقی تصویر ساز رابورن^۴ (۱۷۵۶-۱۸۲۳) اکوسی است. اما این استاد در این فن اشتها ری نیافت و لاورنس^۵ را (۱۷۶۹-۱۸۳۰) که صنعت وی دلربا ولی خیلی سطحی بود و درباره اش گفته‌اند که «ذوق ملاحظ و ژنده پوشی دارد» بر رابورن ترجیح می‌دادند. لاورنس تصویر تمام معاریف اوایل قرن نوزدهم را ساخته و از این حیث با ژرارد^۶ برابری می‌کند.

در مقابل دو تصویر ساز بزرگ معروف دو دورنما ساز عالی رتبه هم به نام کتابل و

1. Hogarth

2. Romney

3. Gaiusbourg

4. Raeburn

5. Lawrence

6. Gerard

تورنر^۱ وجود داشتند. کنتابل (۱۷۷۶-۱۸۳۷) با مشابهت کاملی مناظر انگلستان را نقاشی می‌کرد اما تا سن ۴۸ سالگی قدرش نزد هموطنان خود مجهول بود ولی وقتی سه تابلوی او در نمایشگاه صنایع ۱۸۲۴ فرانسه مورد تقدیر واقع و جلب توجه نمود قدر این نقاش را نزد هموطنانش آشکار ساخت. نمایش کارهای کنتابل در فرانسه اثر بسیار مهمی در صنعت نقاشی فرانسه بخشید زیرا تابلوهای او در بسیاری از نقاشان جوان رومانتیک فرانسه به خصوص در دلاکروا تأثیرات عمیقی کرده و بدین لحاظ باید کنتابل را در ردیف اشخاصی که در تشکیل مکتب پر افتخار دورنما سازان کمک‌های بزرگی کرده‌اند قرار داد.

تورنر (۱۷۷۵-۱۸۵۱) در فن نقاشی درست نقطه مقابل کنتابل و برخلاف وی در جوانی شهرت عمده‌ای کسب کرد، می‌توان گفت که از حیث کثرت آثار صنعتی خرق عادت کرده است زیرا قریب ۵۰۰ تابلو و متجاوز از ۱۹۰۰۰ طرح از او به یادگار مانده، مدتی در ایتالیا به مسافرت مشغول و کاملاً مجذوب آثار کلودلرن^۲ نقاش معروف گردید و عشق مفرطی به ظاهر ساختن انواع تجلیات نور در تابلو داشت و بالاخره در این رشته به قدری کار کرد که عاقبت جز تصاویرات خیالی و پرده‌هایی که فقط کار اشخاص موهومین است نمی‌ساخت.

قیات علمی در آلمان پیش‌قدمان: آلمان فقط از اواسط قرن نوزدهم برای خود ادبیات مخصوصی به وجود آورد. تا آن وقت همان طور که بعضی از سلاطین جزء آلمان در قرن هفدهم و سلطنت لویی چهاردهم مزدور علنی یا سری فرانسه و سیاستاً آلمان در تحت نفوذ کامل این مملکت بود نویسندگان آلمان هم از تأثیر نفوذ ادبی فرانسه بی‌بهره نماندند.

مصنفین آلمان منحصراً نویسندگان سبک کلاسیک فرانسه را تقلید می‌کردند مخالفت با این روش را کلوپستوک^۳ (۱۷۲۴-۱۸۰۳) ساکسی در ضمن اولین سرودهای مسیاد^۴ (۱۷۴۸) خود که در آن انجیل را به صورت اشعار رزمی در آورده است آغاز کرد

1. Constable, Turner

2. Claude Lorain

3. Klopstock

4. Messiad

و لسینگ^۱ (۱۷۲۹-۱۷۸۱) یک نفر ساکسی دیگر و هردر^۲ پروسی (۱۷۴۴-۱۸۰۳) پیروی او را نمودند. لسینگ در قطعات انتقادیه خود به اسم لاوکون^۳ (۱۷۶۶) و در اماتورژی دو هامبورگ^۴ (۱۷۶۷) به سبک تراژدی فرانسه حمله کرده درام انگلیسی را عالی تر شمرد و شکسپیر را از راسین و کرنی برتر معرفی کرد. قوه دراکه شاعر زیاد و دارای افکار نو و مضامین بکر بود. مطالعه آثار قدیم و مخصوصاً بازگشت به افکار ملی و آلمانی را همواره توصیه می نمود. این پیش قدمان ادبیات تازه به منتهی درجه شهرت خود رسیده بودند که دو نفر استاد عظیم الشان ادبیات آلمان گوته و شیلر ظهور نمودند. گوته: گوته (۱۷۴۹-۱۸۳۲) در فرانکفورت سور لوماین^۵ متولد و چون پدرش از متمولین و معروفین اواسط الناس و مستشار حقوقی مشهور و مشاور امپراطور اتریش بود در طی زندگانی در تعب نیفتاد. گوته پس از چند سال تحصیلات قضایی در لپزیک در دارالفنون استراسبورگ که در آنجا با هر دو آشنا شد در سن بیست و پنج سالگی اولین شاهکار خود را به اسم ورتر^۶ منتشر کرد. این رمان که بلافاصله پس از انتشار شهرت یافت موجب شد دوک شارل اگوست دوساکس و بیمار^۷ که حامی و مروج علوم و کوشش داشت کلیه جوانان با ذوق را در دربار خود گرد آورد گوته را نیز نزد خویش دعوت کند، دوستی بسیار صمیمانه بین دوک و گوته ایجاد شد، دوک گوته را بدو مستشار مخصوص و بعد او را به ریاست وزراء برگزید (۱۸۱۵-۱۸۲۸) و گوته بقیه عمر را در دربار و بیمار گذراند.

قریحه گوته تقریباً مستعد فراگرفتن همه چیز بود و تین^۸ مقام وی را به قدری عالی می داند که درباره اش نوشته «پدر یا مبتکر تمام افکار بکر و نو» بوده است. گوته در تمام شعب ادبیات از قبیل نظم و نثر، درام، رمان و انتقاد دست داشته و سن بو، او را «بزرگ ترین منتقدین عصر جدید» نام نهاده. گوته مدت زمانی در علوم نیز کار کرد و در تشریح مقایسه و وظایف الاعضای نباتی اکتشافات جالب توجهی نمود و می توان گوته را در کشف اصل وحدت ترکیب موجودات که ژوفروای سن هیلر عالم فرانسوی در شرف

1. Lessing

2. Herder

3. Laocoon

4. Dramaturgie de Hambourg

5. Francfort sur le main

6. Werther

7. Due Charles Auguste de Sax Weimar

8. Taine

تکمیل و تعمیم آن بود پیش قدم حقیقی دانست.

کامل‌ترین شاهکارهای گوته بعد از ورتر ابتدا ایفی ژنی آن تُرید^۱ که تئاتر فاجعه و کاملاً مأخوذ از وقایع یونان قدیم است و بعد منظومه هرمان، دوروته^۲ و بالاخره قسمت بزرگ فاوست که تئاتر فاجعه فلسفی و شاهکار عمده وی است. کلیه این آثار قبل از سنه ۱۸۰۰ انتشار یافت، از ۱۸۰۰ تا ۱۸۳۲ گوته در ضمن اتمام فاوست (۱۸۰۸) و تهیه فاوست دوم که پس از مرگش منتشر شد و در حینی که بعضی از منظومه‌های معروف خود را می‌نوشت مخصوصاً آثار دیگری هم نثرأ تألیف نمود مانند «وصلت انتخابی»^۳ کتاب شعر و حقیقت^۴ که یادداشت‌های خود او است. وقعه اسفناک امپراطوری و پریشانی اوضاع آلمان را این شاعر که بزرگ‌ترین نویسندگان آلمان است با کمال وقر و بدون تأثر خاطر ناظر بود و حتی در جنبش ملی ۱۸۱۳ هم شرکت نجست و بعدها موقعی که راجع به فرانسه صحبت می‌داشت گفت: «چگونه می‌توانستم نسبت به ملتی که از متمدن‌ترین ملل عالم است دشمن و بدخواه باشم».

شیلر: شیلر ده سال جوان‌تر از گوته، پسر جراحی از اهل و ورتامبرگ و در آغاز کار دچار سختی معیشت شد (۱۷۵۹-۱۸۰۵). چون در مدرسه نظام اشتوتگارت^۵ شاگرد بود به حکم دوک دو و ورتامبرگ مجبور به تحصیلات طبی و عاقبت بر خلاف ذوقش در فوج بمب اندازان جراح گردید ولی بلافاصله پس از اولین نمایش درام راهزنان^۶ که اولین درام وی و بسیار طرف توجه عامه واقع شد از فوج فرار کرد. در این هنگام بیست و سه سال داشت (۱۷۸۲).

شیلر چندین سال به سختی روزگار گذراند و دچار فقر و تنگدستی بود و در این ایام درام‌های کنکاش فینسک، دون کارلوس^۷ (۱۷۸۷) را نوشت که قهرمانان هر دو تئاتر مکنونات خاطر وی را بیان می‌نمودند و به این نظر از درام‌های حقیقی رومانتیک محسوب می‌شوند. این درام‌ها مطبوع جوانان آلمان گردید زیرا مصنف در آن مظالم امرای ژرمنی را به زشتی یاد کرده بود، دوک دوساکس و بیمار این نویسنده را از وضع

1. Iphigenie en Tauride

2. Hermann, Dorothe

3. Affinite elective

4. Poesie et Verite

5. Stuttgart

6. Brigands

7. Conjuraton de Fiesqu, Don Carlos

مشقت آورش رهانیده و او را برای تدریس تاریخ در اونیورسیتة پنا دعوت کرد (۱۷۸۹) و به این مناسبت بود که شیلر تاریخ معروف جنگ سی ساله را نوشت (۱۷۹۱) و کمی بعد با گونه آشنایی پیدا کرد و پس از آن دوستی بین آنها به قدری صمیمانه شد که تمام تألیفات خود را برای یکدیگر می فرستادند و هر کدام ممیز کار دیگری بودند.

شیلر در این دوره کوتاه اخیر عمرش مریض شد و چون دریافت که اجلش نزدیک است به جد تمام کار می کرد. بالاد^۱ معروف ترین آثار خود را با درام های بزرگ تاریخی والانشین^۲ (۱۷۹۸) و گیوم تل (۱۸۰۴) که از شاهکارهای تئاتر آلمان محسوب می شوند در این موقع نوشته.

رومانتیک ها: در بحبوه شهرت گونه و شیلر که از کلاسیک ها بودند در سال های آخری قرن هیجدهم مکتب رومانتیک آلمان تشکیل گردید. گونه به این نظر کلاسیک به شمار می آید که نمونه های کامل افکار زیبا را در آثار یونان قدیم می دانست و در تألیفات خود همیشه متمایل به همین عقیده بود و شیلر به مناسبت اعتقاد صحیحی که به اهمیت اخلاقی و اجتماعی صنایع مستظرفه داشت و می گفت وظیفه نویسندگان تربیت مردم است و سهل ترین طرق انجام وظیفه ایجاد و پرورش عشق به زیبایی در جامعه می باشد. از طرف دیگر این دو نویسنده موضوع تألیفات خود را بنابر تمايلات شخصی از تمام ممالک و کلیه اعصار اقتباس کرده بودند.

رومانتیک ها مدعی بودند که یگانه سرچشمه افاضه ادبی رمان های قرون وسطی است و (وجه تسمیه رومانتیک هم همین است). به عقیده این دسته قرون وسطی چه از نظر ذوقی و چه از نظر سیاسی و اجتماعی کامل ترین اعصار است و به واسطه همین فکر از ۱۸۱۵ هواخواه اتحاد مقدس و سیاست مترنیخ شدند اما با وجود این عقیده به این معنی نیز قائل بودند که هنر مخصوصاً شعر که عالی ترین صنایع ذوقی است قائم بالذات است و این اصل را بعدها در فرانسه «هنر موجد هنر» نامیدند.

بالاخره رومانتیک ها شیفته شاهکارهای نویسندگان قرون وسطی یا نویسندگانی که ذوقاً نزدیک به آن دوره بوده اند شده و بنابراین آثار دانته، پترارک، آریوست، تاس،

سروانت^۱ و شکسپیر را ترجمه کرده و این نویسندگان را به مردم شناساندند. اگر چه مکتب رومانتیک آلمان نویسندگان متعدد با قریحه تربیت کرد ولی یک نویسنده زبردست که رتبه مهمی در ادبیات حائز شود نداشت و بالتیجه یک شاهکار ادبی هم منتشر نکرد، با وجود این اثرات جدی در افکار و خیالات مردم نمود زیرا رومانتیک‌ها در ضمن مدح قرون وسطی و وصف عظمت و زیبایی احساسات مذهبی این عصر به مذهب کاتولیک در آلمان تجدید حیات بخشیده و این نهضت مذهبی از وقایع مهمه این مملکت در قرن نوزدهم به شمار می‌رود.

شعرای وطن پرست: احساسات ملی آلمان‌ها را که استیلای ناپلئون بیدار ساخت عده قلیلی از شعرای وطن پرست در آثار خود مترجم آن گشتند. بدو^۲ اکورنر^۳ ساکسی (۱۷۹۱-۱۸۱۳) در مجموعه اشعار رزمی خود^۴ (این شاعر داوطلبانه سرباز شده و در ابتدای قشون کشی ثانی فرانسه به آلمان در سن بیست و دو سالگی می‌گویند در جنگ کشته شد اما حقیقت این است که یک نفر سرباز اسیر فرانسه که مورد تحقیر کورنر واقع شده بود وی را به قتل رسانید).

سپس روکر^۵ از اهالی باویر (۱۸۶۶-۱۷۸۸) در سینه کوییراسه^۶ و بالاخره در سرودهای جنگی^۷ ارنود^۸ از اهالی پومرانی (۱۷۶۹-۱۸۶۰) که این سرودها چون ترانه‌های حقیقی بود معروف گردید.

اوهلاند: معروف‌ترین شعرای آلمان در نیمه اول قرن نوزدهم اوهلاند و هانری هاینه بودند. اوهلاند (۱۷۸۷-۱۸۶۲) اهل وورتامبرگ، بدو^۹ وکیل مرافعه و چند سالی معلم اونیورسیتة توینگ^{۱۰} مسقط الرأس خویش شد و با فعالیت تمام در سیاست دخالت داشت و از همین نظر چندین بار وکیل مجلس و مخصوصاً در موقع هیجان بزرگ ۱۸۴۸ در پارلمان فرانکفورت عضویت یافت. این شاعر در بدایت امر به مکتب رومانتیک علاقه مند و سپس شخصاً رئیس مکتب تازه‌ای به اسم مکتب سوآب^{۱۱} گردید. مجموعه

1. Dante, Petrarque, Arioste, Tasse, Servantes

2. Koerner

4. Ruckert

6. Chant de guerre

8. Tubingue

3. La Lyre et l'Epee

5. Sonnets Cuirasses

7. Arnodt

9. Souabe

ترجمه‌بندهای وی (۱۸۱۵) که قسمت مهمی از موضوع‌های آن مقتبس از شعرای قدیم فرانسه است حتی امروزه هم در بین عامه بیشتر از اثر هر شاعری مقبولیت دارد.

هانری هاین: تولد هانری هاین (۱۷۹۹-۱۸۵۶) در پروس رنان^۱ در شهر دوسلدورف^۲ و اصلاً یهودی بود. نخست به شغل تجارت و صراف‌ی پرداخت ولی در این کار پیشرفتی نکرد، سپس به تحصیلات حقوقی مشغول گردید و مایل به دخول در ادارات شد، آخر الامر پس از آن که شاهکارهای وی از قبیل مجلدات اولیه تأثیر مسافرت‌ها (ریس بیلدر)^۳ و کتاب ترانه‌ها (بوخ درلیدر)^۴ که در کتاب سابق هم مندرج بود منتشر و در سن بیست و هفت سالگی باعث اشتهار او گردید (۱۸۲۶-۱۸۲۷) تصمیم گرفت جز نویسنده‌ی حرفه‌ای اختیار نکند. در ۱۸۳۱ به عنوان مخبر و نماینده روزنامه‌گازت دوگسبورگ یکی از جراید بزرگ آلمان به پاریس رفت، وقتی مجلس اتحاد ژرمن که پس از انقلاب ۱۸۳۰ پیش از پیش سیاست اتحاد مقدس را پیشه کرده و از انتشار کتاب‌ها و رسالات نویسندگان سیاسی آزادی‌خواه و مخالف مذهب (حزب آلمان جوان) منجمله کتاب‌های هانری هاین جلوگیری نمود در پاریس اقامت دائمی گزید (۱۸۳۵).

هانری هاین که نویسندگان فرانسه او را «ولتر آلمان» نامیده‌اند با این که اوضاع آلمان را استهزاء می‌کرد قلباً نسبت به آن علاقه داشت و برای این مملکت آتیه با افتخار و با اقتداری را آرزومند بود. این شاعر معروف در نثر نیز مقامی عالی داشت چنان که درباره او گفته‌اند «یکی از نویسندگان نادر آلمان است که در نثر شیوه‌ای مخصوص داشته است».

جنبش فلسفی آلمان: در اواخر قرن هیجدهم و اوایل قرن نوزدهم در آلمان مانند قرن هفدهم در فرانسه جنبش فلسفی ظهور کرد و در همان هنگام که شاهکارهای ادبی منتشر می‌شد کتاب‌های بزرگ فلسفی هم در آلمان انتشار یافت و مملکتی که در قرن هفدهم لیب نیز فیلسوف معروف را به وجود آورد (لیب نیز آثار خود را فقط به زبان فرانسه و لاتین نوشته است) در این عصر هم ناظر پیدایش فلاسفه بزرگی گردید که معروف‌ترین

1. Prusse Rhenane

2. Dusseldorf

3. Reisebilder

4. Buck der Leider

آنها کانت، فیخته، شلینگ و هگل^۱ می‌باشند.

آمانوئل کانت: کانت (۱۷۲۴-۱۸۰۴) اصلاً اهل اکس، پسر یک زمین ساز و در کونیگسبرگ^۲ که آن موقع مرکز علمی پروس بود متولد و عمر خود را آنجا به سر برده و در همین شهر وفات یافت. از سال ۱۷۵۵ در دارالعلوم این شهر معلم شده اغلب علوم را به خصوص علم انسان‌شناسی و قلعه سازی و آتش بازی و بالاخره منطق و ماوراء الطبیعه را با کمال مهارت تدریس نمود. کانت در تحت تأثیر نوشته‌های روسو شیفته مسائل اخلاقی بود. از سال ۱۷۸۱ در سن پنجاه و هفت سالگی در کمتر از ده سال سه کتاب مهم و اساسی یکی «انتقاد برهان محض»^۳ (۱۷۸۱) که نتیجه دوازده سال تفکرات وی بود و بوترو^۴ درباره آن گفته است «یکی از شاهکارهای فکر بشری است»، دیگری انتقاد برهان عملی^۵ (۱۷۸۸) و انتقاد به تصدیق^۶ (۱۷۹۰) را منتشر کرد.

کتاب‌های کانت نه فقط در آلمان در اغلب نویسندگان مؤثر واقع شده (مانند دکارت در فرانسه در قرن نوزدهم) و بعدها اساس جنبش فلسفی در آن مملکت گردید بلکه در خارج آلمان در تمام حوزه فکر و فلسفه عالم هم تأثیرات خود را بخشید.

فلسفه کانت برای این که بر محور واحدی قائم باشد اساس قوانین اخلاقی را وجدان قرار داده و صفت خاصه قوانین مزبور را «امر مطلق» حس و وظیفه‌شناسی دانسته است. این فلسفه مبدأ عقاید راجع به قائم بالذات بودن اخلاق است و از این راه بعضی از فلاسفه آن را جانشین «اخلاق مذهبی» می‌انگارند. فلسفه مزبور اساس انقلاب دیگری در فلسفه شد که می‌گویند تنها عقل در کلیه مسائل باید راهنما و حاکم باشد.

فیخته: فیخته (۱۷۶۲-۱۸۱۴) پسر نواریافی از اهالی لوزاس علیا^۷ است (لوزاس در آن موقع جزو امارت هانور بود). مدتی مستمع و شاگرد جدی کانت و بعد در دارالعلوم بنا درس می‌داد و چون به ناحق مظنون به زندقه شد مجبور گشت آنجا را ترک و به پروس رود و از همان ابتدای تأسیس دارالعلم برلن (۱۸۱۰) به سمت معلمی انتخاب گردید. در این وقت کتاب عمده خود از قبیل «عقیده علم» و «سرنوشت دانشمند» و غیره را منتشر

1. Kant, Fichte, Schelling, Hegel

2. Koenigsberg

3. Critique de la Raison Pure

4. Boutroux

5. Critique de la raison pratique

6. Critique du jugement

7. Haute Lusace

ساخته بود و در شهر برلن کتاب «خطابه‌هایی به ملت آلمان» را که مخصوصاً برای تاریخ مفید است انتشار داد. فیخته وطن‌پرستی تند و بی‌باک و در این کتاب که بلافاصله پس از صلح نیلسیت و بحبوحه سلطه فرانسوی‌ها طبع شد زنده ساختن جرأت و شجاعت آلمان‌ها و بیدار کردن احساسات ملی را وجهه همت خویش قرار داده (۱۸۰۷-۱۸۰۸) و هیچ کس به اندازه او در آماده کردن محصلین جوان آلمان برای نهضت عظیم ۱۸۱۳ دخیل نبود.

شلینگ: شلینگ (۱۷۷۵-۱۸۵۴) پسر کشیشی از اهل و ورتامبرگ و متوالیاً در دارالعلم‌های ینا، مونیخ و برلن معلم بود. این فیلسوف در تکامل دائمی و به این طریق از فلسفه طبیعت شروع کرده با مسلک عرفانی به فلسفه وحی رسید و با وجود افکار مشوش و اغلب تاریک و متناقض شاگردان متعددی داشت.

هگل: هگل (۱۷۷۰-۱۸۳۶) همشهری و همدرس شلینگ و حتی موقعی شاگرد خود او بود. در ینا، نورمبرگ^۱ و بعد در دارالعلم‌های هیدلبرگ^۲ و برلن فلسفه تدریس می‌کرد. بعد از انتشار کتاب معرفت آثار عجیبه دماغ (۱۸۰۷) و منطق (۱۸۱۲-۱۸۱۶) در رساله‌ای به نام دائرةالمعارف علوم فلسفی نمایش کامل و توضیح نامی از عقاید خود داد. هگل به قدری معروف است که درباره او گفته‌اند «قوت فکر ماوراءالطبیعه‌اش او را در ردیف ارسطو و کانت قرار داده». این فیلسوف و کانت تنها کسانی هستند که عقایدشان بیش از همه عملاً در عصر خود و عصر حاضر تأثیر بخشیده است. هگل در سیاست معتقد بود که اشخاص و خانواده در قبال دولت ارزشی ندارند زیرا جزیی از آن محسوب و آلتی بیش نباید باشند. استبداد سلطنتی در دوره اتحاد مقدس و استبداد سوسیالیستی در عصر حاضر مستند به عقاید این فیلسوف است. همچنین هگل عقیده داشت که هر دولتی در جامعه دول و هر ملتی در جامعه ملل عضوی بیش نیست. دول و ملل قوی مافوق همه اعضا به شمار و بر سایرین برتری دارند و این برتری که ناشی از اقتدار آنها است به آنها حق می‌دهد بر ملل ضعیف‌تر حکمروایی کنند.

این عقیده در مورد فتوحات مستعمراتی طرف استناد عموم واقع می‌شد و امروز هم طرفداران اتحاد ژرمن برای مشروع کردن فتوحات آئینه آلمان در اروپا آن را تبلیغ

می‌کنند. در قسمت ماوراء طبیعت هگل عقیده داشت که «خدا موجود نیست ولی همیشه در حالت شدن و صیرورت است»^۱ و مبتکر تمام مکتب‌های مادیون جدید می‌باشد که به عقیده آنها معاد انسان در خود او است و باید عقاید مذهبی را مانند قید و زنجیرهای شوم از خود دور ریخت.

جنبش صنعتی در آلمان: آلمان اگر موسیقی‌دان‌های شهر خود را نداشت در تاریخ صنایع مستظرفه در مدت نیمه اول قرن نوزدهم مقام کوچکی را احراز نموده بود. صنعت طرح‌ریزی نقوش و صور یا به عبارت آخری هیکل تراشی را سلاطین مخصوصاً لویی اول پادشاه باویر که می‌خواست مونیخ را «آتن آلمان» سازد بسیار تشویق می‌کردند. در این هنر تنها دو نفر قابل ذکراند: یکی روک^۲ (۱۸۵۷-۱۸۷۷) حجار با استعداد و صاحب ذوق که قریحه خود را در حجاری مقبره ملکه لوئیز جلوه گر ساخت و مهم‌ترین کار وی مجسمه فردریک دوم در برلن می‌باشد. دیگری کرنلیوس^۳ (۱۷۸۳-۱۸۶۷) نقاش که روحاً فیلسوف و جنبه فلسفی او بر تصاویر بزرگ بی‌روح دیواری که در مونیخ و برلن کشیده است غلبه دارد.

کرنلیوس پیش‌قدم یک مکتب فلسفی رمزی است که مدت‌ها در آلمان بسیار موثر و طرف توجه بود. معروف‌ترین نمایندگان این مکتب کولباخ^۴ (۱۸۰۵-۱۸۷۴) می‌باشد. هانری هاین در توصیف این مکتب می‌گفت: «نقاش آلمانی اگر بخواهد شتری را نقاشی کند سرمشق آن را از صور خیالی خود اقتباس و علاقمند است که در نقاشی سر این حیوان فکر اعصار اولیه عهد عتیق را نیز مرتسم کند و تاری از پشم آن را نمی‌کشید مگر این که نشانه‌ای از امری باشد، وجه تسمیه مکتب رمزی هم همین است.

موسیقی‌دان‌های آلمان: در مقابل کمی عده نقاشان آلمان هیچ‌گاه مانند این قرن این اندازه موسیقی‌دان‌های بزرگ نداشت، زیرا در یک عصر اشخاصی از قبیل بتهوون^۵، وپر، شوپر، مندلسون، شومان که استادان بزرگ موسیقی هستند در آن مملکت به وجود

۱. مقصود از این جمله این است که موجودیت خدا در اصل بالقوه است و به تدریج در ضمن مخلوقات و موجودات بالفعل می‌شود.

2. Rauck

3. Cornelius

4. Kaulback

5. Beethoven

آمدند. بتهوون (۱۷۷۰-۱۸۲۷) پسر بیک خواننده فلاماندی و در بُن^۱ از نواحی کلنی متولد شده در سن یازده و نیم سالگی اُرگ نواز کلیسای اسقف محل بود. در سن بیست سالگی به وین رفته و در آنجا اقامت گزید و چندی نزد موزارت^۲ و هایدن^۳ کار کرد. این موسیقی دان بزرگ با وجود اشتهار فوق العاده زندگانی پر مرارت و مشقتی داشت، زیرا در سن ۲۶ سالگی کم کم شروع به کر شدن و درسی سالگی کاملاً کر شد. معروف ترین آثار او که تماماً آئینه ذوق لطیف و نجیب خود او است عبارتند از: قطعات نه سمفونی، پاستورال، هروئیک^۴ که قهرمان آن ناپلئون بناپارت است و وقتی ناپلئون بر مملکت آلمان استیلا یافت بتهوون دیباچه آن را که به نام امپراطور بود پاره کرد. آخرین قطعه وی به اسم سمفونی آوک^۵ گر^۵ است که خواندن آن برای بتهوون موفقیت فوق العاده بود (۱۸۲۴) و بسیاری از اهل هنر آن را بهترین شاهکار صنعت موسیقی شناختند چنان که درباره بتهوون گفته اند «هیچ موسیقی دانی نخواهد توانست ادعا کند که والا مقام تر از وی است، منتهی ممکن است هم رتبه هایی داشته باشد». وبر^۶ (۱۷۸۶-۱۸۲۶) از اهالی هولشتین^۷ مخصوصاً درام نویس بود. در سن چهارده سالگی اولین اوپرای خود را نوشت، شاهکارهای او که از غایت اشتهار کلاسیک شده اند عبارتند از فریشوتز^۸ که قسمتی از آن حذف و در صحنه تئاتر فرانسه به نام روبن دبوا^۹ بازی کردند و اوربانت، اوپرون^{۱۰} در پنج سال آخری عمر وی انتشار یافت.

شوبر^{۱۱} (۱۷۹۷-۱۸۲۸) از اهالی وین ترجیح بند و منظومه های عوامانه را در موسیقی داخل کرد. قطعات وی تشکیل مجموعه ای به نام لیدر^{۱۲} می دهند.

مندلسون^{۱۳} (۱۸۰۹-۱۸۴۷) پسر صراف متمولی از اهالی هامبورگ است. اصلاً یهودی و بعد تغییر مذهب داد، بهترین قسمت ظریف و مطبوع اثر او در پیش درآمد

1. Boon

2. Mozart

3. Haydn

4. Neuf Symphonies, la pastorale, l'Heroique

5. Symphonie avec chœurs

6. Weber

7. Holtheim

8. Freischutz

9. Robien des Bois

10. Euryanthe, Oberon

11. Schubert

12. Lieders

13. Mendelssohn

قطعه «خواب یک شب تابستان» است و مخصوصاً در قطعات پیانو و موسیقی نمایش خصوصی استعداد زیاد داشت.

شومان^۱ (۱۸۱۰-۱۸۵۶) از اهالی ساکس، هنرمند قادر و از حیث فراوانی آثار بی نظیر است. عاقبت کارش به دیوانگی کشید، شهرت او هم مانند شوبر از لحاظ لیدرهای (تصنیف‌های عوامانه) او بود، صاحب افکار فوق‌العاده بکر و مهیج و زیباترین آثار او شاهکارهای عالی وی راجع به ارکستر و آواز می‌باشد، مانند مجالس فاوست که برای تنظیم آن تا موقع زوال عقلش کار می‌کرد.

عظمت دوره ۱۸۰۰ و ۱۸۵۰: فهرست مختصر و بسیار ناقصی که راجع به تاریخ جنبش فکری و علمی و صنعتی اروپا در نیمه اول قرن نوزدهم نوشته شد به خوبی برای نشان دادن میزان توسعه خارق‌العاده معارف اروپایی در عصر مذکور کفایت می‌کند. در هیچ دوره‌ای فعالیت فکر بشر به این اندازه زیاد و متنوع نبوده است، در تاریخ تمدن دوره‌ای بارورتر از این دوره چه از حیث نتایج آنی و چه از حیث نتایج آنی نیست.

فصل پنجم

انقلابات ۱۸۴۸ و تأثیر آنها در ایتالیا، اتریش، آلمان

در تمام تاریخ اروپا هیچ سالی پر آشوب تر از سال ۱۸۴۸ یافت نمی شود، چه در این سال گذشته از انقلاب فوریه در فرانسه در تمام ممالکی که ایتالیا را بین خود تقسیم کرده بودند و در اغلب ممالک اروپای مرکزی که تشکیل هیئت اتحادیه ژرمانی را می دادند و در میان کلیه ملل مختلفه ای که از الحاق آنها به یکدیگر امپراطوری اتریش به وجود آمده بود، انقلابات و یا لاقل بلواهای شدیدی بروز کرد. مهم ترین این انقلابات بنابر ترتیب تاریخ وقوع آنها به شرح ذیل روی داده است: در مملکت دوسیسیل در ناحیه پالرم و ناپل (۱۳-۲۷ ژانویه)، در اتریش در شهر وین (۱۳-۱۵ مارس و ۱۵ مه و ۱۶ اکتبر)، در پروس در شهر برلن (۱۸ مارس)، در مملکت لمبارد ونیسین، در میلان و ونیز (۱۸-۲۲ مارس)، در بوهم در شهر پراگ (۱۲ ژوئن)، در کرواسی (۲۷-۳۰ ژوئیه)، در هنگری در بوداپست (۱۱-۲۸ سپتامبر) و بالاخره در ممالک کلیسا (۱۶ نوامبر).

بر خلاف انقلابات ۱۸۳۰ در بلژیک و لهستان که از انقلاب ژوئیه پاریس تولید شد انقلاب ۱۸۴۸ به هیچ وجه اثرات انقلاب فوریه پاریس نبود زیرا انقلاب فوریه پاریس

متجاوز از یک ماه بعد از جنبش‌های اولیه مملکت دو سیسیل بروز کرد (۱۲ ژانویه در پالرم)، (۲۷ ژانویه در ناپل). از طرف دیگر این انقلابات دنباله هیجانات قدیمی بود چنان که در قسمت ایتالیا و آلمان سابقه آنها به قریب دو سال پیش از ۱۸۴۸ کشیده می‌شد معذلک بعضی از مورخین به این عقیده هستند که بین تمام این انقلابات یعنی انقلاب فرانسه و سایرین رابطه‌ای موجود و همه نتیجه یک توطئه وسیع و هر نهضتی حادثه‌ای است که اجرای نقشه مخفیانه را باید تکمیل نماید.

برخلاف این عقیده باید متوجه بود که انقلابات ۱۸۴۸ سایر ممالک هم از حیث اساس و هم از حیث اصول با انقلاب فوریه فرانسه متفاوت بوده است زیرا انقلاب فرانسه کاملاً سیاسی و کمی هم جنبه اجتماعی داشت. علت و موضوع آن هم تغییر طریقه انتخابات بود که ملت طرفدار و دولت با آن مخالفت می‌نمود اما در خارج فرانسه انقلابات تماماً هم ملی و هم جنبه آزادی طلبانه داشت. ملل برای این که پادشاهان را به تغییراتی در طرز حکومت وادارند و تحصیل قانون اساسی و یا تغییری در آن بدهند به شورش برخاستند، به علاوه بیشتر از نظر اصلاح وضع بین‌المللی و سرحدات خود طغیان نموده بعضی از آنها برای رهانیدن خویش از سلطه اجنبی به جنبش در آمدند مانند میلان و ونیز در ایتالیا و چک‌ها و کروات و سرب‌ها و مجارها در مملکت اتریش و برخی مثل ایتالیا و آلمان به جهت متحد ساختن ممالکی که اهالی همه آنها از ملیت واحد و در نتیجه پیش آمده‌های سیاسی از هم جدا شده یا کاملاً متحد نشده بودند و برای تکمیل یک دولت واحدی که اساس آن بر قوانین محکمی استوار باشد. به‌طور کلی اهمیت حقیقی انقلابات ۱۸۴۸ به واسطه این است که ناشی از جنبش‌های ملی است و علاوه بر حوادث راجع به استخلاص سیاسی ملل و کشمکش‌های مربوطه به تحصیل آزادی باید وقایع مربوط به بیداری حس ملیت و تشکیل دول معظمه جدیدی یعنی آلمان و ایتالیا را هم در نظر گرفت زیرا بعد از سنه ۱۸۵۰ این پیش آمد از قضایای اساسی تاریخ قرن نوزدهم به شمار می‌رود. این انقلابات در بدو طلوع در همه جا پیشرفت داشت ولی عاقبت در تمام ممالک در هم شکست و منجر به نهضت‌های ارتجاعی گردید مگر در دو مملکت ساردنی و پروس که انقلابات ۱۸۴۸ نتیجه بادوامی داشت زیرا سلاطین این دو مملکت به واسطه مال‌اندیشی در همان موقعی که انقلابات مقهور می‌شد مجلس ملی و مشروطه را

در ساردنی ابقاء و در پروس حکومت مشروطه و نمایندگی را برقرار ساختند. آخرین نکته قابل ذکر آن که اتریش که بعد از ۱۸۱۵ به قیادت مترنخ آن «ستون انتظام» کانون استبداد گردیده بود در این انقلابات بیشتر از تمام ممالک صدمه دید و در تماس کلیه انقلابات ۱۸۴۸ واقع گشت زیرا اتریش علاوه بر انقلابات داخلی خود از قبیل جنبش آزادی طلبانه وین و جنبش ملی در بوهم و کرواسی و هنگری در ایتالیا که لمباردی ونیسین را متصرف بود گرفتار طغیان مستملکات ایتالیایی خود شده و در آلمان که در آنجا رکن عمده ممالک مجتمعه ژرمانی محسوب می گردید دچار نهضت وحدت طلبان و چندی هم در نتیجه این نهضت از حوزه ممالک مجتمعه خارج ماند، بنابراین هیچ دولتی به اندازه اتریش گرفتار کشمکش های متعدد طولانی نگشت. بالاخره انقلابات ۱۸۴۸ سه جنگ حقیقی برای این دولت فراهم ساخت: دو جنگ در ایتالیا و یکی در هنگری که در هر سه و همه جا غالب شد و در نهضت ارتجاعی هم از تمام دول بیشتر شدت به خرج داد.

I

انقلابات ۱۸۴۸ و تأثیر آن در ایتالیا

ایتالیا در دوران تجزیه: چنان که سابق اشاره شد سرزمین ایتالیا بعد از سقوط امپراطوری روم فقط اصطلاح جغرافیایی ساده و نام مملکت واحدی به آن اطلاق نمی شد. در دوره قرون وسطی قطعه قطعه گردیده و در اوایل قرن شانزدهم قسمتی از آن مطیع اسپانیا و سپس در تصرف مملکت اتریش بود و با آن که ناپلئون این مملکت را دوباره به صورت واحد در آورد معهذاباز در ۱۸۱۵ به موجب معاهدات وین تجزیه و به هفت دولت مختلف تقسیم شد که عبارتند از: ساردنی^۱ و مملکت لمبارد ونیسین^۲ و دوشه پارم^۳ و دوشه مدن^۴ در شمال در جلگه پو^۵ و گراند و شة تسکان^۶ و ممالک کلیسا و مملکت دومیسیل در قسمت شبه جزیره. پایتخت های این ممالک هفت گانه عبارت از

1. Sardaigne

2. Lombard Venitien

3. Parme

4. Mdene

5. Po

6. Toscane

تورن، میلان، پارم، مدن، فلورانس^۱، روم و ناپل^۲ بودند. حکومت ممالک ساردنی مرکب از پیمون^۳ و جزیره ساردنی را خانواده ساووا در دست داشت که در دامنه آلپ فرانسه بر ساووا^۴ و کنت نشین نیس^۵ نیز حکمروایی می‌کرد. مملکت لمبارد و نیسین تعلق به امپراطور اتریش داشت که علاوه بر آن نفوذش مستقیماً در دوشه‌های پارم و مدن و تسکان متصرفات شاهزادگان اتریشی ساری بود. ممالک کلیسا که در مرکز شبه جزیره از دریای تیرنین^۶ تا آدریاتیک امتد و از شمال به جلگه پومماس بود قلمرو پاپ محسوب می‌گردید و بالاخره مملکت دوسیسیل به خانواده بورین‌های ناپل از اعقاب لویی چهاردهم تعلق داشت. در کلیه این ممالک به تحریک یا موافقت دولت اتریش استبداد مطلق حکم فرما و سلب هر گونه آزادی شده بود. سانسور دقیقی در کلیه مطبوعات از هر قبیل اعمال می‌گردید و به اقرار کنت دو هوینر^۷، یکی از رجال سیاسی اتریش، افکار در همه جا محکوم به «اسارت ابدی» و گرفتار «حبس مجرد» بود. در ممالک کلیسا هم تمام مشاغل اداری را فقط روحانیون در دست داشتند.

هیجان‌های اولیه: تجزیه ایتالیا و مخصوصاً برقراری استبداد، ایتالیایی‌های وطن پرست و آزادی‌خواه را خشمگین ساخت. این جماعت از قسمتی از اشراف و اواسط الناس درجه اول و صاحب منصباتی که سابقاً در قشون ناپلئون خدمت کرده بودند تشکیل می‌شد، به این جهت به طوری که سابقاً اشاره شد در ممالک مختلفه ایتالیا به تقلید مجامع شاربو نری ناپل مجامع مخفی تشکیل گردید که در کمتر از یازده سال دو مرتبه هیجان‌هایی برپا ساختند. نخست در ۱۸۲۰ انقلاب دوسیسیل و پیمون که موجب تشکیل کنگره اتحاد مقدس در لایباخ شد. سپس در فوریه ۱۸۳۱ انقلابات مدن و پارم و قسمت عمده ممالک کلیسا بروز کرد و نمایندگان ممالک یاغی در بولونی گرد آمده الغاء سلطنت روحانی پاپ و تشکیل دولتی به نام ولایات متحده ایتالیا را اعلام نمودند. اتریشی‌های این هیجان‌ات را در هر جا به سختی خاموش می‌ساختند و حتی اشغال

1. Turin, Milan, Florence

2. Naples

3. Piemont

4. Savoie

5. Nice

6. Tyrrhenienne

7. Hubner

آنکون از طرف فرانسوی‌ها و تهدید آنها در ۱۸۳۲ دولت اتریش را در فشارهای سخت مانند توقیف مردم و یا محکومیت به اعدام و به نفی بلد یا به حبس ابد باز نداشت و همیشه جلوگیری از این انقلابات به آسانی بدون زد و خورد طولانی صورت می‌گرفت زیرا میان وطن‌پرستان انقلابی رابطه‌ای برقرار نبود و از طرف دیگر انقلابیون فقط نماینده قسمت کمی از ملت و عده آنها قلیل بود.

رستاخیز: از سال ۱۸۳۱ وطن‌پرستان ایتالیا دیگر از اقدام به وسیله مجامع مخفی منصرف و علناً به تبلیغ افکار آزادی خواهانه و وحدت طلبانه خویش پرداختند. در این موقع جنبش عظیم سیاسی که ایتالیایی‌ها آن را ریزورژیمانته^۱ یعنی رستاخیز می‌نامند برپا گردید. مقدمات این جنبش را دو دسته از وطن‌پرستان فراهم آوردند. یک دسته معتقد بودند که باید انقلاب عمومی برپا کرده سلطنت‌های مختلفه کوچک را سرنگون ساخت و دولت واحدی به نام جمهوری ایتالیا تشکیل گردد. پیشوا و مبلغ این دسته مازی‌نی^۲ از اهالی ژن بود. این شخص سابقاً مظنون به عضویت در مجامع کاربوناری و مجبور به جلائی وطن شده در مارسیل اقامت گزید و در آنجا در ۱۸۳۱ جمعیت ایتالیای جوان را تشکیل داده و دستور سیاسی خود را اظهار و از آن پس برای پیشرفت مرام خویش دائماً اقدام می‌کرد.

در مقابل طرفداران مازی‌نی «مازی نیست»^۳ جماعت انبوه‌تری بر این عقیده بودند که انقلاب بی‌نتیجه است و فقط اصلاحاتی کافی است به این معنی که به عوض سرنگون ساختن سلاطین تنها باید از آنان قوانین اساسی به دست آورد و بعد تمام ممالک جزء را به صورت ممالک مجتمعه ایتالیا متحد ساخت که پاپ اداره معنوی و پادشاه ساردنی اداره سیاسی و نظامی آن را در دست داشته باشند، این دسته موسوم به اصلاح طلبان شدند. پروگرام آنها در ۱۸۴۳ در کتاب معروفی به نام اولویت اخلاقی و مدنی ایتالیایی‌ها نگارش ژوبورتی^۴ انتشار یافت. نویسنده مذکور فیلسوف ارتدکسی مذهب و دوست مازی‌نی و حتی زمانی با او هم‌دست بود که به این واسطه او هم تبعید و به بروکسل پناهنده گشت. اصلاح طلبان و طرفداران حزب ایتالیای جوان در این اصل کاملاً موافقت

1. Risorgimento

2. Mazyni

3. Mazynistes

4. Gioberti

داشتند که نخستین شرط وحدت ایتالیا را به هر صورتی که تشکیل شود بیرون کردن اتریشی‌ها از مملکت می‌دانستند.

پی‌نهم و اصلاحات: این پاپ جانشین گرگوار شانزدهم که مستبدترین پاپ‌ها است گردید. در ۱۸۴۶ جلوس پاپ پی‌نهم^۱ برای اصلاح طلبان کمک بزرگی شد و بلافاصله پس از انتخاب خود به صرافت طبع و بیشتر به تحریک عواطف قلبی تا به حکم عقل و احتیاط اقداماتی چند نمود که عموماً جنبه آزادی خواهانه داشت (۱۶ ژوئن ۱۸۴۶)، چنان که به واسطه اعلان عفو عمومی صدها نفر مقصرین سیاسی را از حبس خلاص و ۱۵۰۰ نفر از تبعید شدگان به وطن خود بازگشتند (۱۶ ژوئیه ۱۸۴۶). به علاوه هیئتی برای تهیه طرح اصلاحات تشکیل داد و مجلسی به نام مشاورین مملکتی تأسیس کرد که در امور مالی طرف شور واقع می‌گردید (آوریل ۱۸۴۷). پی‌نهم در سایه این اقدامات نه تنها در رم بلکه در سراسر ایتالیا و جاهت عمومی فوق‌العاده یافت و نام وی به منزله بانگ اجتماع آزادی خواهان بود.

سرمشقی که پی‌نهم داد و هیجانی که مقدمات اصلاحات او در همه جا تولید نمود لنوپلند دوم گراندوک تسکان و شارل آلبرت پادشاه ساردنی را هم برانگیخت که آنها نیز پاره‌ای آزادی‌ها به خصوص آزادی مطبوعات را به رعایای خود بدهند (۲۸ سپتامبر - ۳۰ اکتبر ۱۸۴۷)، لیکن فردیناند دوم پادشاه دوسیسیل از هرگونه موافقتی با مقاصد آزادی خواهانه مردم امتناع ورزید و حتی اظهار «زنده باد پی‌نهم» را در عداد فریادهای شورش طلبانه محسوب و گوینده آن را نفی بلد می‌کرد.

انقلابات ۱۸۴۸: مقاومت فردیناند دوم در مقابل آمال ملت موجب بروز انقلابی در قلمرو او گردید و تأثیر آن اوضاع ایتالیا را به کلی منقلب و آشفته ساخت. از اول سپتامبر ۱۸۴۷ هیجانانی مقارن یکدیگر در سسیل، مسین، کالابره، رگژیو^۲ بروز کرد ولی به آسانی خاموش و قوای دولتی فاتح گردیدند. اما همین که در ۱۲ ژانویه ۱۸۴۸ شهر پالرم شوریده و مطالبه قانون اساسی نمود نوبت ظفرمندی آزادی خواهان شد. پانزده روز زد و خوردین نظامیان و مردم طول کشید و با وجود آن که فوج توپخانه از ناپل به کمک قشون شتافت معذک قشون فردیناند مغلوب و تسلیم گردید (۲۷ ژانویه). در همین موقع

1. Pie IX

2. Messine. Calabre, Reggio

با وجود تمام مجاهدات اداره‌نظمیه در شهر ناپل هم مردم نمایش عظیمی ترتیب و مطالبه‌مشروطیت نمودند. فردیناند وعده اعطای مشروطیت را داده و در دهم فوریه به وعده خود وفا و قانون اساسی را رسماً اعلام کرد.

هیجان ناپل در ظرف چند روز به سایر ممالک ایتالیا سرایت کرد و برای اعاده آرامش پادشاه ساردنی و گراندوک تُسکان و پاپ ناچار وعده انجام اصلاحات بیشتر و کامل‌تری دادند. شارل آلبرت که در ۸ فوریه اعطای قانون اساسی را وعده داد در ۴ مارس آن را رسماً به نام نظامنامه اساسی اعلام نمود. گراندوک تُسکان (۱۱-۱۵ فوریه) و سپس پاپ هم (۱۴ مارس) پیروی او را نمودند به طوری که در نیمه مارس بیرق مشروطیت در سرتاسر ایتالیای مستقل در اهتزاز بود.

شورش لمبارد و نسیین: از بین تمام ایتالیایی‌ها تنها اهالی لمبارد و نسیین تحت فشار استبداد موزی و خشن اتریشی‌ها باقی مانده و چون مظالم این استبداد ناشی از ناحیه اجنبی بود تنفر و قهر عمومی روز به روز بیشتر می‌شد. در اوایل ماه ژانویه اهالی میلان تصمیم گرفتند از استعمال دخانیات خودداری کنند (در آنجا هم مانند فرانسه دخانیات در انحصار دولت بود). دولت پلیس و افراد قشون را مأمور کرد که به وسیله کشیدن سیگار در ملأعام اهالی را وادار به استعمال دخانیات نموده زдохوردی تولید نمایند. در نتیجه این اقدام عامه به هیجان آمده و فوراً فوج سواره نظام به توده مردم حمله و شصت نفر را مجروح و مقتول ساختند (-۳ ژانویه ۱۸۴۸). لمباردی‌ها و ونیزی‌های که از پیشرفت شورش‌های پالرم و ناپل و استقرار آرام و بی‌سروصدای مشروطیت در تورن و فلورانس و رم و از خبر انقلاب فوریه در فرانسه به هیجان آمده بودند وقتی اطلاع یافتند که حتی در وین نیز شورش‌های سخت پدید آمده و مترنیخ «پیکر استبداد» مجبور به فرار به انگلستان گشته است دیگر نتوانستند خودداری کنند (۱۳-۱۵ مارس) و با فریادهای «ایتالیای آزاد و زنده باد پی‌نهم» سر به طغیان برداشتند. در وینز به هیچ وجه خونریزی نشد زیرا جرأت و قابلیت رؤسای انقلاب مخصوصاً مائِن^۱ وکیل مرافعه مأمورین اتریشی را مجبور ساخت که قشون اتریش را از شهر خارج کنند (۲۲ مارس). برعکس در میلان جنگ شدید و خونینی وقوع یافت که پنج روز طول کشید، مارشال رادتزکی^۲ سردار

اتریشی با آن که ۱۴۰۰۰ نفر سرباز در تحت فرمان داشت بدو^۱ به قلعه شهر عقب‌نشینی نمود و بعد مجبور به ترک آنجا نیز گردید و چون شورش تمام لمباردی و ونیزی را فراگرفت سردار اتریشی به منسیو^۲ و آدیژ^۳ آمده و ناچار شد که در سنگر معروف چهار ضلعی ورن، پشیرا، لیاگو، مانتو^۴ حصارى گردد. در خلال این احوال ونیز و میلان استقلال خود را اعلام و حکومت‌های موقتی تشکیل دادند.

جنگ با اتریش: پس از آن که دوشه‌های پارم و مدن به نوبه خود سلاطین خویش را رانده و سیسیل هم از ناپل جدا و انقراض بوربن‌ها را اعلام کرد وطن‌پرستان ایتالیا در سرتاسر مملکت تصور کردند که موقع تشکیل دولت واحد ایتالیا فرا رسیده است. فقط لازم بود که به کمک لمباردی‌ها و ونیزی‌ها شتافته و به طوری که شارل آلبرت در ابلاغیه‌اش اشاره می‌کرد «کمکی را که برادر از برادر متوقع است» به آنان برسانند و عموم ایتالیایی‌ها پشت به پشت هم داده اتریشی‌ها را از خاک ایتالیا به کلی خارج سازند. بنابراین شارل آلبرت به خواهش ملتش بی‌درنگ مبادرت به جنگ با اتریش نمود و بیرق سه رنگ سبز و سفید و قرمز را که علامت وحدت ایتالیا و علائم خانواده ساووا هم به آن علاوه نموده بود بیرق نظامی خویش قرار داد. جنگ چهار ماه طول کشید (۱۵ مارس - ۹ اوت ۱۸۴۸). شارل آلبرت بدو^۱ به کمک قشون پاپ و گراندوک تسکان از معبر منسیو و گوئیتو^۴ گذشته و پس از محاصره پشیرا (۳۰ مه) آنجا را نیز متصرف و تا آدیژ پیش رفت و در نتیجه این فتح ابتدا لمباردی و بعد ونیزی پیروی پارم و مدن را نموده الحاق خود را به مملکت سارد اعلان کردند (۱۰ ژوئن - ۴ ژوئیه). اما شارل آلبرت که فاقد تصمیم و او را «شاه مردد» می‌نامیدند از این اندازه فتح قدم فراتر ننهاد و به رادترکی که بر خلاف مقتضای سن هشتاد و دو ساله‌اش فعال و توانا بود مجال تحصیل قوای امدادی مهمی داد و به علاوه بازگشت قوای فردیناند دوم از عده قوای او کاست زیرا فردیناند دوم موقعی به دست آورد که به کمک طبقه پست ملت در ناپل به برقراری حکومت استبدادی مشغول شود (۱۵ مه) و قوای خود را که تازه به میدان جنگ رسیده بودند طلبد. بین سرداران اتریشی و شارل آلبرت در گوستوزا نزدیکی شهر ورن جنگی در

1. Mincio

2. Adige

3. Veron, Peschiera, Legnago, Mantou

4. Goito

گرفت که دو روز طول کشید و به شکست شارل آلبرت خاتمه پذیرفت. شارل آلبرت پس از این شکست مجبور شد تا شهر تسن عقب بنشیند و حتی نتوانست شهر میلان را دفاع نماید. مردم میلان خشمگین گشته وی را به خیانت متهم کرده و کم مانده بود که هلاکش کنند. در ۹ اوت متارکه جنگی امضا نمود که به موجب آن وضع ایتالیای شمالی به حال قبل از جنگ برگشت، ونیزی‌ها این متارکه را نپذیرفته حکومت جمهوری برای خود اعلام کردند و با وجود این که از خشکی و دریا در محاصره و گلوله باران می‌شدند معه‌ذا به قیادت مانن که به سمت دیکتاتوری انتخاب شده بود یک سال تمام در مقابل اتریشی‌ها ایستادگی کردند (آخر اوت ۱۸۴۸-۲۴ اوت ۱۸۴۹).

هیجان جمهوری خواهانه: ملل ایتالیای مرکزی شکست شارل آلبرت را به نفاق سلاطین ایتالیا نسبت می‌دادند و از این لحاظ در رم و گراندوشه تسکان هیجان جمهوری خواهانه بروز کرد زیرا پاپ پی نهم به واسطه قیودات مذهبی چون به قول خودش «نایب کسی بود که موجد صلح و اصول محبت است» از اعلان جنگ به اتریشی‌ها ابا داشت و می‌گفت سربازان وی مأموریتی جز دفاع تمامیت و امنیت ممالک کلیسا نباید داشته باشند، بنابراین وجهه خود را از دست داد. خشم عمومی بدو^۱ متوجه روسی^۱ و وزیر پاپ و سفیر کبیر سابق فرانسه در رم گردید. این شخص صاحب هوش عالی و با این که طرفدار صمیمی وحدت ایتالیا بود اما با سیاست ماجراجویانه مخالفت داشت و به همین جهت طرف نفرت تندروها واقع گشت. در موقع افتتاح دوره اجلاس در آستانه اتاق جلسه نمایندگان به دست یکی از متعصبین ناشناس با دشنه‌ای به قتل رسید (۱۵ نوامبر ۱۸۴۸). فردای آن روز جمهوری خواهان دعوت مجلس مؤسسان و جنگ با اتریش را تقاضا کردند و پاپ را در قصر کیرینال^۲ محاصره و حتی گلوله شورشیان به یکی از کشیشان که در پهلوی پاپ ایستاده بود اصابت نمود. پاپ «برای جلوگیری از جنایات بزرگ‌تری» تسلیم شد اما در همان موقع رسماً به هیئت سفرای خارجه بر علیه فشاری که بر او وارد آورده بودند اعتراض کرد این حوادث نتایج بسیار بدی داشت زیرا پی نهم بر اثر قتل روسی و شورش ۱۶ نوامبر بسیار هراسان شد و با وجود قلب عطوف و فکر آزادی خواهانه‌اش از دشمنان درجه اول افکار جدید گردید و از این پس جز استوار ساختن

قدرت از دست رفته‌اش فکر دیگری نداشت، بنابراین مقدمات در ۲۴ نوامبر مخفیانه از رم فرار کرده به گائیتو رفته و به پادشاه دوسیسیل پناهنده گشت و از تمام ممالک کاتولیک کمک خواست. از طرف دیگر در رم هم هیئت سه نفری تشکیل شد و مازی نی که از تبعید برگشته بود عضو مهم آن گردید. این هیئت زمام امور را به دست گرفته (۲۰ دسامبر) مجلس مؤسسان را دعوت نمود و مجلس مؤسسان جمهوری را اعلام کرد (۹ فوریه). چند روز بعد در فلورانس برای گرانده وشه تسکان هم حکومت جمهوری برقرار گردید. (۱۸ فوریه).

تجدید جنگ با اتریش: این حوادث اهالی پیمون را که تصور می‌کردند با مساعدت دو جمهوری رم و تسکان ممکن است اقدام به جنگ فاتحانه بر ضد اتریش نمود به هیجان آورده شارل آلبرت را وادار ساختند که دوباره با اتریش شروع به جنگ نماید. جنگ سه روز طول کشید، رادتزکی در ۱۰ مارس ۱۸۴۹ از تسن گذشت و حمله شدید تعرضی وی قشون سارد را متفرق ساخت و در ۲۳ مارس در خاک خودشان در نوار به کلی مضمحل شدند. شارل آلبرت در غروب روز شکست به نفع پسرش ویکتور امانوئل دوم استعفا داد و به طیب خاطر به پرتغال عزیمت نموده چهار ماه بعد در آن مملکت در گذشت. ویکتوریا امانوئل برای احتراز از مصائب بزرگتری مجبور به تقاضای متارکه جنگ شد و رادتزکی شرایط بسیار سختی از قبیل تأدیه ۲۰۰ میلیون خسارت جنگ و اشغال قسمتی از پیمون را به وی تحمیل کرد.

سقوط جمهوری‌ها: متعاقب شکست پیمونی‌ها در نوار فوراً جمهوری‌های ایتالیا ساقط شد. اتریشی‌ها دوشه‌های پارم و مدن و فلورانس و تسکان و تمام قسمت‌های شمالی اراضی کلیسا یعنی بلونی و رومانی و ولایات سرحدی را تا آنکون گرفتند و انتظار پیشرفت اتریش به طرف رم می‌رفت زیرا پاپ که از این پس دیگر در تحت نفوذ مرجع‌ترین کشیش‌ها یعنی کاردینال آنتونلی^۱ واقع شده بود به اغوای او اتریشی‌ها را به رم دعوت می‌کرد. برای جلوگیری از پیشرفت اتریش حکومت جمهوری فرانسه تصمیم گرفت که مانند حکومت لویی فیلیپ در ۱۸۳۲ در مسئله اشغال آنکون در این موقع نیز مداخله کند و بنابراین یک دسته قشون کوچک ۷۰۰۰ نفری در سیوینا وکی‌ها^۲ پیاده شد

(۱۵ آوریل ۱۸۴۹) اما فرانسه از این قشون کشی یک مقصد دیگری هم داشت به این معنی که می‌خواست میان پاپ و رومی‌ها میانجی شده و طرفین را اصلاح داده پاپ را در حکومت خود استوار و حکومت مشروطه را برای رومی‌ها تأمین نماید و از این رو آنان را از «خطر بازگشت حکومت استبدادی برهاند». متأسفانه پاپ که مستبدین به کلی در وجود او مؤثر شده بودند به اعطای قانون اساسی حاضر نمی‌شد و از طرف دیگر مازی‌نی رئیس هیئت سه نفری مخالف بازگشت پاپ به رم و مداخله فرانسه را نمی‌پذیرفت لهذا ستون‌های فوج ژنرال اودینو^۱ فرانسوی در ظاهر شهر رم گرفتار شلیک تفنگ اهالی گردیده و مجبور به عقب نشینی گشتند (۳۰ آوریل). با این پیش آمد جنبه لشکر کشی فرانسه عوض شد و قشون فرانسه علناً بر ضد جمهوری رم شروع به اقدام نمود. اودینو که قشون امدادی به وی رسیده بود رم را محاصره کرده و پس از یک ماه متصرف شد (۳ ژوئن - ۳۰ ژوئیه ۱۸۴۹) و بالتیجه حکومت جمهوری ساقط گردید و پاپ دوباره اقتدارات را در دست گرفت.

نهضت ارتجاعی: نهضت ارتجاعی در همه جا بسیار سخت بود، در ممالک کلیسا اشخاصی غیر روحانی دوباره از کلیه مشاغل اداری محروم شدند. زندان‌ها از کثرت محبوسین انباشته شد به طوری که در ۱۸۵۴ هنوز عده محبوسین بر طبق مندرجات جراید مذهبی به ۱۳۰۰۰ نفر بالغ می‌شد و ۳۰۰۰۰ نفر هم به حکم احتیاط به خارجه پناه بردند. در مملکت فردیناند دوم هم همین وضع پیش آمد، این پادشاه آخر الامر سوسیلی‌ها را مغلوب و استبداد را در سیسیل و ناپل برقرار کرد (آوریل - مه ۱۸۴۹) و به شهادت گلاستون^۲، یکی از وزرای بزرگ انگلیس که در این موقع به سیاحت دو سیسیل آمده و از اوضاع متزجر شده و برای این که حضور شاه نرسد از ناپل بیرون رفت لا اقل ۲۰۰۰۰ نفر به جرم سیاسی در زندان‌ها افتاده و با دزدان و آدم‌کش‌ها هم‌خانه شده بودند. در لمبارد وینسین مدت چند سال آدم‌کشی امری رایج معامله گشت و چگونگی آن را از سواد حکم ذیل مورخه ۱۸۵۱ که نظایر آن در موزه ریژرژیماتو میلان بسیار است به خوبی می‌توان دریافت:

«در شب سی و یکم ژوئیه سینزا آنتونیو^۱ نام را که شغلش مبل سازی است پلیس به جرم چسباندن اوراقی بر دیوار که مردم را به حریق تحریک می کرده توقیف و پس از تحقیقات و اثبات قانونی جرم به تاریخ امروز (۲ اوت) قضیه در محکمه نظامی مطرح و محکوم به دار آویختن گشت و به واسطه حاضر نبودن میر غضب در ساعت دو تیرباران شد».

تنها مملکت ساردنی از اقدامات ارتجاعی مصون ماند زیرا با وجود مساعی اتریش در وارد ساختن ویکتور امانوئل پادشاه جوان در جرگه سلاطین مستبد و مواعیدی که در صرف نظر نمودن از خسارات جنگ که از دویست میلیون به واسطه مداخله ناپلئون به هفتاد میلیون تنزل داده بود می داد و حتی واگذار نمودن دوشه پارم، ویکتور امانوئل تمام این پیشنهادات را رد کرده زیر بار الغاء قانون اساسی یعنی همان نظامنامه اساسی را که شارل آلبرت داده بود نرفت و گفت قصد دارد که نسبت به «خاطره پدر و شرافت خانواده ساووا و احترام سوگندهای خود» وفادار باشد.

نتایج انقلابات ایتالیا: بدین ترتیب ایتالیا پس از این که تقریباً آزادی و استقلال و وحدت خود را تحصیل کرده بود دفعه‌ای به وضعیت قبل از ۱۸۴۶ برگشت. حکومت استبدادی در داخله کلیه ممالک به استثنای یکی حکم فرما و سلطه اتریشی‌ها در اغلب ممالک استوار ماند. این سلطه حتی قوی‌تر از سابق بود زیرا اتریشی‌ها علاوه بر لمبارد و نیسی یک قسمت از ممالک کلیسا و دوشه تُسکان را نیز اشغال کردند، به علاوه معاهدات جدید به آنها حق می داد که مدن و پارم را هم در موقع جنگ با پادشاه ساردنی یا در موقع اغتشاشات داخلی اشغال نمایند.

معدلک این حوادث به نفع مملکت ساردنی تمام شد، چون این مملکت دو بار به اتریشی‌ها حمله ور شده بود سلسله سلطنت سارد در نظر وطن پرستان ایتالیا مظهر استقلال شمرده شد و چون از برهم زدن مشروطیت سرباز زد به نظر ما حامی آزادی جلوه کرد و به این لحاظ پیمون مأمن آزادی خواهانی که در سایر ممالک ایتالیا مورد تعقیب واقع می شدند گشت و طبعاً وطن پرستان و آزادی خواهان چشم امید خود را به ویکتور امانوئل دوختند و این پادشاه در نظر آنها در آتیه «شمشیر ایتالیا شده بود» و از این به بعد

وطن پرستان و آزادی خواهان برای شناختن ریاست وی حاضر بودند. از طرف دیگر شکست از اتریش برای غرور ایتالیایی ها درس عبرت مفیدی بود، توضیح آن که شارل آلبرت در موقع شروع جنگ با اتریش در ضمن یک نطق مهیج در میان هلهله مردم اعلام داشت که «ایتالیا بی نیاز از غیر است» و به همین جهت وقتی لامارتین و حکومت موقتی که طرفدار انقلاب ایتالیا بودند ۳۰۰۰۰ قشون در دامنه آلپ برای کمک به شارل آلبرت تمرکز دادند، شارل آلبرت به شدت و سختی دور شدن این قشون را از سر حد تقاضا کرد اما بعد از جنگ کوستوزا^۱ و نوار دیگر یک نفر ایتالیایی و مخصوصاً یک نفر پیمونی خیال نمی کرد که در مقابل اتریش بی نیاز از غیر باشد. تمام ایتالیایی ها بعد از این مسلم داشتند که در عملی شدن وحدت ایتالیا مدد خارجی ناگزیر خواهد بود.

II

انقلابات ۱۸۴۸ و تاثیر آن در امپراطوری اتریش

بحران عمومی ۱۸۴۸ در هیچ جا به شدت بحران اتریش نگردید. در این امپراطوری تنها صحبت از تغییرات سیاسی داخلی و برقراری حکومت مشروطه و آزادی خواهانه به جای حکومت استبدادی نبود بلکه وجود خود امپراطوری در خطر افتاده و در معرض تجزیه بود زیرا ملل عمده ای که آن را ترکیب می کردند خواهان استقلال تام و یا لااقل استقلال داخلی بودند. بحران متجاوز از یک سال طول کشید (مارس ۱۸۴۸ - اوت ۱۸۴۹) و حفظ وحدت امپراطوری (که باز موقتی بود) جز با کمک مداخله خارجی و با مساعدت قشون روس ممکن نشد زیرا فقط قشون روس توانست ده ماه تمام با هنگری ها، یعنی خطرناک ترین یاغیان، بجنگد و آنان را سرکوبی کند.

ملل امپراطوری اتریش: علت اساسی انقلابات ۱۸۴۸ در امپراطوری اتریش مثل سایر بحران هایی که بعدها در آن ظاهر شد وضع ترکیب خود امپراطوری بود زیرا امپراطوری اتریش از حیث ناجور بودن ملل تابعه اش در حکم ترکیه اروپای مرکزی بود. اتفاقات سیاسی و تمهیدات سیاسیون در امپراطوری فوق الذکر ملل متعددی را که از حیث نژاد،

زبان، منافع و مذهب اختلاف داشتند در تحت اداره یک سلطان گرد آورده که جز اشتراک در سلطنت هیچ گونه رابطه‌ای میان آنان وجود نداشت. چهار نژاد بزرگ در قلمرو امپراطوری اتریش تلافی کرده بودند که به ترتیب کثرت افراد عبارتند: از نژاد اسلاو، ژرمن، مغول و لاتن.

اسلاوها و لاتن‌ها هیچ کدام در میان خود نجانس کلی نداشتند زیرا هر یک از آنها به ملی چند تقسیم می شدند چنان که اسلاوها به اسلاوهای شمالی و اسلاوهای جنوبی منشعب می گشتند و هر یک از آنها هم باز شامل ملل دیگری می شدند، مثلاً دسته اسلاوهای شمالی شامل چک‌ها که در بوهم و مُراوی و اسلوواک در کوه تاترا^۱ و کوه‌های متالیک^۲ در شمال هنگری و لهستانی‌ها و روتن‌ها^۳ یا روس‌های کوچک در گالیسی سکونت داشتند. اختلاف زبان هم میان این ملل وجود داشت، اسلاوهای جنوبی شامل اسلوون‌ها^۴ در کارنیول^۵ و کروات‌ها و سرب‌ها و دالمات‌ها^۶ و از بعد ۱۹۰۸ بُسنیک‌ها^۷ و هرزگوینی‌ها^۸ بود. پنج قوم اخیر الذکر عموماً سربی زبان و از نژاد سرب بودند، تنها اختلاف مذهب آنان را متمایز می گردانید. جمعی ارتدکس و برخی کاتولیک و جماعتی مسلمان بودند.

دسته رو تنها شامل رومانی‌ها در ترانسیلوانی و بوکووین و ایتالیایی‌ها در ترانت و تریست بود. این اختلافات و تفرقه اسلاوها و لاتن‌ها که خود موجب ضعف آنها می گردید دوری مناطق سکونت آنان از مرکز امپراطوری اتریش نیز بر این ضعف می افزود.

اقوام مذکور در سرحدات امپراطوری عظیم اتریش پراکنده گشته و بدون رابطه مستقیم بین خود زنجیر مانند گرداگرد امپراطوری مزبور را گرفته بودند. به این ترتیب ایتالیایی‌ها و رومانی‌ها در انتهای غرب و شرق و اسلاوها در شمال و جنوب مأوی داشتند.

بر عکس منطقه ژرمن‌ها و مغول‌ها که آلمان‌ها و مجارها باشند مرکزیت داشت.

1. Tatra

3. Ruthenes

5. Carniole

7. Bosniqués

2. Metalliques

4. Slovenes

6. Dalmates

8. Herzegoviniens

آلمان‌ها در ناحیه آلپی در طرفین شط دانوب تا پرسبورگ^۱ و اطراف بوهم سکونت داشتند، مجارها یعنی برادران ترک‌ها در جلگه هنگری منزل داشتند، این دو قوم در مجاورت یکدیگر تشکیل جمعیت انبوهی می‌دادند. آلمان‌ها و مجارها مدعی بودند بر سایر ملل امپراطوری تفوقی دارند، واقعاً هم همین طور بود زیرا نفوذ آلمان‌ها در چک‌ها و اسلوون‌ها و ایتالیایی‌ها و نفوذ مجارها در اسلوواک‌ها و کروات‌ها و سرب‌ها و رومانی‌ها جاری بود، از این بابت هم بین ملل قاهر و مقهور رقابت‌ها و کینه‌هایی به میان می‌آمد.

تمام این ملل سابقاً مستقل و هر یک مملکت مخصوص و پایتختی خاص داشتند. مملکت بوهم، مملکت هنگری، مملکت کرواسی و گراندوشه ترانسیلوانی و آرشیدوشه اتریش علیا و سفلی و کنت‌نشین تیرول و غیره. پایتخت این ممالک عبارت بود از پراگ پایتخت بوهم و بوداپست پایتخت هنگری و زاگراب^۲ پایتخت کرواسی، پایتخت آرشیدوشه اتریش وین، ترانت پایتخت تیرول. هر یک از این ملل و ممالک دارای قانون اساسی مخصوص (مانند فرمان زرین در هنگری) و مجلسی به نام دیت داشتند و دارای حقوقی تاریخی بودند اما به مرور زمان حقوق فوق‌الذکر محدود و از میان رفته و لهذا هر یک در پی آن بودند دوباره آن حقوق را به دست آورند چنان‌که به دست هم آوردند.

سلطنت مرکزی: ملل مذکور از همان موقعی که تدریجاً در تحت نفوذ و سلطه خانواده هابسبورگ در می‌آمدند کوشش داشتند به وسیله معاهدات حقوق تاریخی و شخصیت خود را حفظ و نگذارند در ضمن ملت واحدی مستهلک گردند.

هر یک از سلاطین خانواده هابسبورگ به موجب معاهدات مکلف بود در نواحی مختلف امپراطوری اتریش به عناوین متعدد تاجگذاری کند.

امپراطور اتریش در وین عنوان آرشیدوک و در کراتز عنوان دوک و در ترانت و غیره کنت خوانده می‌شد و در عین حال به سمت پادشاهی بوهم در پراگ و پادشاهی هنگری در بوداپست تاجگذاری می‌نمود، اما امپراطوران اتریش با وجود معاهداتی که با ملل متنوعه خود داشتند از ابتدای قرن هفدهم در پی آن شدند که کلیه ملل تابعه خود را به

1. Presbourg

2. Zagrabce

صورت ملتی واحد در آورند و از مجموعه ممالک خود مملکت مرکزی به شکل مملکت فرانسه تشکیل دهند و سابقاً ذکر شد که در قرن هیجدهم ماری ترز و ژوزف دوم در انجام این منظور چه معاهداتی کردند و به استثنای هنگری که در آنجا مجلس محلی دیت اقتدار خود را محفوظ نگاه داشت در سایر قسمت‌ها به مقصود خود رسیدند یعنی حکومت‌های محلی فقط به صورت ظاهر باقی ماند و اسمی بی‌مسمای بود و وین یگانه پایتخت تمام امپراطوری و مرکز کلیه ادارات گردید. شکست‌های امپراطوری اتریش در جنگ‌های دوره انقلاب کبیر و امپراطوری فرانسه تغییری در این اوضاع نداد فقط ایستری^۱ و دالماسی و کارنیول و کارننی و کرواسی که از ۱۸۰۵ و از ۱۸۰۹ و تا ۱۸۱۴ به عنوان ولایات ایلیری مستملکه فرانسه گشتند و دارای حقوق مدنی شدند و در سایر نواحی امپراطوری اتریش همان طرز حکومت سابق باقی ماند. در امپراطوری اتریش هیئت اجتماعی به طبقاتی تقسیم می‌شد و با وجود اصلاحات ژوزف دوم طرز فتودالیت به مسئله بیگاری همواره باری بر دوش دهقان‌ها بوده و پادشاه استبداد مطلق داشت. از ۱۸۱۵ به این طرف در عهد امپراطوری فرانسوای اول و فردیناند اول به هیچ وجه اصلاح طرز حکومت اتریش مورد اعتنا قرار نگرفت. فرانسوای اول (۱۷۹۲-۱۸۳۵) فقط از دریچه چشم مترنخ «بهترین دوستان صمیمی‌ترین خدمتگزاران خود» به امور می‌نگریست و به پسرش فردیناند اول می‌گفت: «بدون او هیچ اقدامی ممکن».

فردیناند (۱۸۳۵-۱۸۴۸) مصروع بود و شش ماه پس از جلوسش هیئت نیابت سلطنت به نام «کنفرانس مملکتی» تشکیل دادند. این هیئت مرکب از سه نفر و مترنخ رکن عمده آن به شمار می‌رفت. وحشت مترنخ را از اصلاحات و کینه وی را نسبت به افکار آزادی خواهانه در پیش گفته‌ایم. مترنخ فکری جز حفظ وضع موجود و جلوگیری از انتشار افکار انقلابی و حراست امپراطوری اتریش از «سرایت انقلاب» نداشت و در مدت متجاوز از سی سال تا ۱۸۴۸ تمام آزادی‌ها از رعایای امپراطوری سلب گردید.

مملکت از پلیس مخفی و جاسوس پرگشته و سانسور سختی در کتب و جراید و دروس معلمین دارالعلوم‌ها معمول بود، مترنخ کار را به جایی رساند که تقریباً از مسافرت اتریشی‌ها به خارجه از ترس آن که مبدا افکار آزادی در آنها نفوذ کند

جلوگیری نمود و هیچ کس نمی توانست بدون تذکره دولتی که حکومت امپراطوری غالباً نمی داد از مملکت خارج شود.

مبادی انقلاب ۱۸۴۸: با وجود این همه احتیاط افکار آزادی خواهانه در اتریش نفوذ کرد. در وین محصلینی که با ملت محشور بودند افکار مذکور را میان کارگران و کسبه تبلیغ می کردند. از طرف دیگر در تحت تأثیر وطن پرستان دانشمند که در ممالک مختلفه امپراطوری زبان و ادبیات و تاریخ محلی را مطالعه و مورد اهمیت قرار می دادند ملل گوناگون امپراطوری اتریش شخصیت خود را ادراک کردند، احساسات ملی و میل باز یافتن استقلال داخلی سابق در میان تمام ملل امپراطوری اتریش مخصوصاً بین چک ها و مجارها و کراوات ها برانگیخته شده بود.

به علاوه در ممالک عمده امپراطوری تقریباً از ۱۸۲۵ در افکار و علوم حیات تازه دمیده شده و از این رو مقدمات تغییراتی در وضع سیاسی آماده می گشت. دانشمندان ملل امپراطوری اتریش در زبان و ادبیات و تاریخ وطن و قوم خود تبلیغاتی نموده و آن را اهمیتی به سزا می بخشیدند. دانشمندانی که در این راه کوشیدند عبارت بودند از:

پالاکسی^۱ مورخ و شافاریک^۲ از استادان علم فقه اللغه نویسنده تاریخ قدیم اسلاوها و کولار^۳. شاعر کولار در کتاب معروف خود به نام «دوشیزه افتخار» هم نژادی و برادری کلیه اسلاوهای امپراطوری اتریش را آشکار ساخت و آنان را به اتحاد در مقابل ظلم و جور ژرمنها موعظت نمود و همچنین اتحاد اسلاوهای کلیه اروپای شرقی را که در اصطلاح پانسلاویسم^۴ می گویند اندرز می داد.

دانشمندان مزبور در بوهیم مبلغ افکار ملی بودند. در میان اسلاوهای جنوب که ناپلئون آنان را در ولایات ایلیری گرد آورده بود نیز قانیدینی چند برای این منظور برخاستند که عبارتند از: لویی گاژ^۵ روزنامه نویس که وسیله تبلیغ زبان و ادبیات و تاریخ ملی گردید و از این راه حس اشتراک نژادی را در میان اسلاوها برانگیخت و دیگر از شنی^۶ مؤسس آکادمی بوداپست و مخصوصاً کسوت^۷ وکیل مرافعه و مؤسس اولین روزنامه به زبان

1. Palacky

2. Schaffarick

3. Collar

4. Panslavisme

5. Louis Gaj

6. Szechenyi

7. Kossuth

مجار به نام پستی هیرلاپ^۱. این اشخاص در هنگری منادی ملت بودند، به این ترتیب ملل گوناگون امپراطوری اتریش هر یک به شخصیت و سوابق ملی خویش آگاه گشتند و در میان ملل مذکور سیاست ملی و میل باز یافتن استقلال گذشته تحریک و یا تکمیل شد. مهم تر از همه آن که در مجالس هنگری و کرواسی و در مکاتبات با حکومت وین به جای زبان لاتن که زبان رسمی و قانونی بود زبان ملی مجار (۱۸۳۳) و سرب (۱۸۴۳) به کار می بردند و مجارها در دیت پوزسونی^۲ (پرسبورگ) در نوامبر ۱۸۴۷ در باب استقلال کامل سیاسی هنگری به جرأت تمام سخن راندند.

انقلابات: به محض انتشار خبر انقلاب ۲۴ فوریه فرانسه در سرتاسر امپراطوری اتریش ملل سرب انقلاب برداشتند و انقلابات ملی و آزادی خواهانه در همه جا ظهور کرد. دیت هنگری بنابر پیشنهاد کسوت استقلال داخلی و تأسیس هیئت وزرای ملی را که در پیشگاه نمایندگان ملت مسئول باشد تقاضا کرد (۳ مارس). هشت روز بعد (۱۱ مارس) اهالی بوهم تقاضایی نظیر آن و همچنین تقاضای مساوات زبان ها را در کلیه امپراطوری اتریش به وسیله کمیته عرایض که در پراگ تشکیل شده بود نمودند. در همین روز در وین کتاب فروش ها و محصلین و اعضای جمعیت های صنعتی و تجارتنی آزادی مطبوعات و الغاء سانسور و انتشار بودجه و تشکیل مجلس ملی را به وسیله عریضه خواستار شدند. تسلیم این عریضه از طرف محصلین در دوشنبه ۱۳ مارس موجب کشمکش با سربازان و اساس انقلابی شد که دو روز بعد به سقوط مترنیک خاتمه یافت. مردم خانه ییلاقی مترنیک را آتش زدند و وزیر اعظم مجبور شد در چهار چرخه رخت شویی پنهان و از وین فرار کند (۱۵ مارس).

بحران اتریش بدین گونه شروع و به زودی با شورش لمبارد و نیسی (۱۸-۲۲ مارس) و جنگ با پادشاه ساردنی آمیخته گشت و یک سال و نیم طول کشید (مارس ۱۸۴۸-اوت ۱۸۴۹). فردیناند امپراطور اتریش و وزرایش که از ناگهانی این انقلاب مبهوت و سراسیمه گشته بودند بدو در همه جا سر تسلیم فرود آوردند. مجارها و چک ها به مقصد خویش یعنی تشکیل هیئت وزراء ملی نائل آمدند و اهالی وین نیز قانون اساسی و تشکیل یک «فوج علمی» از محصلین و گارد ملی از اواسط الناس و کارگران فائق گشتند (۲۵

آوریل).

چون قانون اساسی نواقصی داشت محصلین و کارگران به زور دو هیجان دیگر (۱۵ مه- ۲۶ مه) حق رأی عمومی و دعوت مجلس مؤسسان (ریشتاک)^۱ را به دست آوردند، این ریشتاک در اواخر ماه ژوئیه در وین تشکیل شد.

جلوگیری از انقلاب در بوهم: در این هنگام هنوز مردم در دوره تأثیر انعکاس انقلاب اروپا بودند. شروع این تأثیر در بوهم در شهر پراگ شروع شد. چک‌ها تصور می‌کردند موقع انجام نقشه کولار^۲ یعنی تشکیل اتحاد اسلاوهای امپراطوری فرا رسیده است و به علاوه سرعت عملی شدن اتحاد مذکور را لازم می‌دانستند که از یک طرف با آلمان‌ها که در همین هنگام در فرانکفورت اتحاد ژرمن را تهیه می‌دیدند و از طرف دیگر با مجارها که تصمیم خود را در باب منع ترقیات ملی اسلاوهای جنوبی و مجاری کردن آنها اعلام کرده بودند بتوانند مقاومت ورزند، لهذا کنگره‌ای مرکب از نمایندگان تمام ممالک اسلاونشین امپراطوری اتریش که می‌توان آن را مجلس نامید به ریاست پولاکسی^۳ در مقابل پارلمان ژرمانی که مقر آن در فرانکفورت بود تشکیل شد (۱۲ ژوئن). در جریان انعقاد این کنگره شورشی بروز کرد که می‌گویند مجارها باعث آن بودند. این شورش بهانه‌ای به دست دولت داد که وارد اقدامات نظامی شود توضیح آن که زن پرنس ویندیش گراتز^۴ حاکم بوهم به گلوله‌هویی در خانه خود کشته شد و حاکم سه روز متوالی پراگ را گلوله باران کرد. کنگره منحل گشت و تمام امتیازاتی که به چک‌ها داده شده بود از میان رفت (۱۲ ژوئن- ۱۷ ژوئن).

جلوگیری از انقلاب در وین: چهار ماه بعد وین هم دچار سرنوشت پراگ شد، هنگامی که ریشتاک که بیش از ربع آن را نمایندگان دهقان‌ها تشکیل داده بودند در باب الغاء رژیم فئودال مشاوره کرده آن را تصویب می‌کرد (این مسئله کار اساسی ریشتاک و تنها اثری بود که از آن باقی ماند ۱۰ اوت ۱۸۴۸). شهر وین عرصه شورش‌های روزانه‌ای شد که محصلین و کارگران آزادی‌خواه برپا می‌ساختند. سر دسته‌های شورشیان با مجارهای نیمه باغی نیز متفق شده بودند. چون مقرر بود که در ۱۶ اکتبر افواجی به هنگری

1. Reichstag

2. Kollar

3. Polacky

4. Windischgraetz

اعزام شود آزادی خواهان برای جلوگیری از عزیمت افراد شوریدند، شورشیان ژنرال لاتور^۱ وزیر جنگ را به ناگهان در خانه اش محاصره کردند، مغز وی را کوبیده و جسدش را به دسته چراغ دیوار آویختند. در فردای واقعه امپراطور و هیئت دولت از شهر خارج و به اولموتز^۲ عزیمت کردند. اکثریت اعضا ریشناک به پراگ رفتند. ویندیش گراتز حاکم بوهم به فرماندهی قشون اتریش انتخاب و با ۶۰۰۰۰ نظامی به جانب وین راند، شهر وین محاصره و گلوله باران و مجبور به تسلیم گردید (۲۶-۲۸-۱۳۱ کتبر) و در همین هنگام افواج کرواتی ژلاچیچ^۳ قوای مجاری را که برای کمک وین آمده بودند در دروازه های شهر منهدم ساختند و محرکین عمده شورش از آن جمله ربر بلوتن^۴ نماینده ساکس ها را در فرانکفورت به قتل رسانیدند.

قتل بلوتن به صلاح دید شوار زنبرگ^۵ زاممدار باطنی که کمی بعد صدارت یافت (۲۱ نوامبر) صورت گرفت. شوار زنبرگ مردی اقتدار طلب و تند بود و برای نشان دادن این امر که آلمان ها حق مداخله در کارهای اتریش ندارند به قتل بلوتن اقدام نمود، کمی بعد فردیناند امپراطور استعفا داد (۱۲ دسامبر ۱۸۴۸). فرانسوا ژوزف برادرزاده و جانشین وی که جوانی هیجده ساله بود به زودی اسباب انحلال ریشناک را که از بعد از حوادث اکتبر به کرمزیر^۶ نقل مکان نموده بود فراهم و در ۶ مارس ۱۸۴۹ انحلال آن را رسماً اعلام کرد، در همان حال امپراطور جدید قانون اساسی دیگری را که شامل تمام ممالک امپراطوری می شد وضع و اعلان کرد.

جنگ هنگری: سرکوبی مجارها از وینی ها و چک ها بسیار دشوارتر بود زیرا در هنگری امپراطور اتریش نه تنها با شورش شهری بلکه با قیام یک ملت که از لجوج ترین و تندترین ملل اروپا بود مواجه شد، به علاوه این ملت نسبت به دولت اتریش به نظر بغض و عداوت می نگریستند، مانند نظری که فرانسویان در ۱۷۲۹ نسبت به پادشاهان متحده اروپا داشتند. در آغاز انقلاب دیت هنگری به مخالفت خود پسندانه نجبای مجلس اعیان غلبه کرد و دهقان ها را آزادی بخشید و با نسخ رژیم دوره فئودالیه تساوی عموم مجارها

1. Latour

2. Olmutz

3. Jelatchitch

4. Robert Bluton

5. Schwarzenberg

6. Kremsier

را اعلام نموده بود (۱۴ مارس ۱۸۴۸) به طوری که دهقانان مجاری نه تنها برای استقلال وطن خود بلکه در عین حال برای آزادی شخصی نیز می‌جنگیدند بنابراین اتریشی‌ها مجبور شدند برای مطیع ساختن هنگری به جنگ حقیقی اقدام نمایند و حتی از قشون روس هم کمک بگیرند با این وصف این جنگ قریب یک سال طول کشید. استقلال داخلی و در عمل استقلال تامی را که مجارها به برکت هیئت وزراء ملی به دست آورده بودند بی‌درنگ انقلاب استقلال طلبانه را در میان سایر ملل امپراطوری اتریش که کمابیش مناسباتی با مجارها داشتند تحریک نموده مانند سرب‌های سیرمی^۱ و ولایت سرحدی تمسوار^۲ و رومانی‌های ترانسیلوانی و کروات‌ها.

اما در ۱۸۴۸ و بعد از آن مجارها فقط خود را شایسته تحصیل استقلال می‌دانستند و می‌خواستند اقوام مزبور را تحت قیومیت خود در آورند چنان که در صدد برآمدند استعمال زبان مجاری را به عنوان «تنها زبان مملکت» به سایرین تحمیل نمایند. و در مشاغل عمومی (به استثنا کرواسی) جز مجارها را نپذیرند. سرب‌ها حتی قبل از تشکیل هیئت وزرای هنگری با این دعاوی مقابله کردند، ذ به این معنی که آنها هم مثل کروات‌ها از دولت اتریش تقاضا کردند یک هیئت ملی که شامل مجالس محلی باشد تشکیل دهند (۸ آوریل) کروات‌ها نیز به نوبه خود اعلان کردند که هیچ یک از قوانین مصوبه بوداپست قبل از تصدیق مجلس کروات در کرواسی قابل اجرا نیست.

چون دولت اتریش تقاضاهای سرب‌ها را نپذیرفت سرب‌ها در کالوتسی^۳ تجزیه خود را اعلام و اتحاد خویش را با کرواسی تصویب (۱۵ مه) و سی هزار سرباز گرفتند و در همین موقع ژلاچیچ حاکم کرواسی که در پنهانی امپراطور اتریش او را تشویق می‌کرد قشون کروات را تمرکز داد. چون مجارها در ضمن مذاکرات به هیچ وجه حاضر به قبول دعاوی سرب‌ها نشدند در اوایل اوت سرب‌ها زد و خورد فاتحانه‌ای را با مجارها شروع کردند، یک ماه بعد ژلاچیچ و کروات‌ها نیز از رودخانه دراو^۴ گذشته به سرب‌ها تاختند و جنگی بزرگ در گرفت.

دیکتاتوری کسوت: مجارها در مقابل این خطر کمیته‌ای به نام دفاع به ریاست کسوت

1. Syrmie

2. Temesvar

3. Carlovtsi

4. Drave

تشکیل و اختیارات تامه به آن دادند و با آن که وفاداری خود را نسبت به فردیناند ابراز می‌داشتند در بوداپست ژنرال لامبرگ^۱ را که از جانب امپراطور به فرماندهی قشون هنگری انتخاب شده بود کشتند (۲۸ سپتامبر) و به طوری که ذکر شد یک عده از این قشون را به کمک شورشیان وین فرستادند (آخر اکتبر). وقتی فردیناند مستعفی شد کسوت و کمیته دفاع فرانسوا ژرژ را به سلطنت نشناختند. این پیش آمدها موقعی بود که نظم در اتریش برقرار و قشون ویندیش گراتز عازم جنگ با مجارها شد، هنگری‌ها از جانب شمال و شمال غربی گرفتار حمله اتریشی‌ها و از طرف جنوب غربی و جنوب دچار حمله کروات‌ها و سرب‌ها گشته منهزم شدند.

مجارها شهر پرسبورگ را از دست داده و به ناچار بوداپست را هم تخلیه کردند. کسوت دیکتاتور مقرر حکومت را به مرکز باتلاق‌های تیزا^۲ در دبرکزن^۳ انتقال داد اما تعلل‌های ویندیش گراتز و بر خلاف فعالیت کلاپکا^۴ فرمانده جوان بیست و نه ساله مجارها موجب شد که مجارها از هر سو پیشرفت حاصل نمایند و اتریشی‌ها را در نزدیکی بوداپست شکست داده و این شهر را محاصره و مسخر ساختند (۷ آوریل - ۲ مه). در بحبوحه این پیشرفت‌ها مجلس دیت بنابر پیشنهاد کسوت انقراض سلسله هابسبورگ و استقلال تام هنگری را اعلام کرد (۱۴ آوریل ۱۸۴۹) اما این پیشرفت‌ها دوامی نداشت زیرا اتریشی‌ها پس از شکست ساردی‌ها در نوار قسمت عمده لشکریان خود را از ایتالیا طلبیده روانه هنگری ساختند و از طرف دیگر نیکلای اول تزار روس که اصولاً دشمن کلیه انقلابات بود و به علاوه از ترس این که مبادا شورش مجارها به لهستان روس سرایت کند همان طور که یک سال پیش از این به فردیناند کمک کرده بود به فرانسوا ژرژ نیز مدد نظامی کرد. قشون روس مرکب از ۱۵۰۰۰۰ نفر به فرماندهی پاسکویچ^۵ از شمال شرقی و از مشرق یعنی از سمت گالیسی و ترانسیلوانی در رسیدند و در همان موقع اتریشی‌ها نیز از طرف مغرب به جانب دشت هنگری پیش می‌آمدند. مجارها در هدف این حملات متحدالمرکز مضمحل شدند، قشون عمده آنها را اتریشی‌ها در تمسوار

1. Lamberg

2. Tisza

3. Debreczin

4. Klapka

5. Paskievitch

منهزم ساختند (۱۹ اوت)، کسوت نیز که از نیرنگ‌های جاه‌طلبانه ژورژی^۱ فرمانده قشون خویش دلسرد و تلاش او به جایی نمی‌رسید به نفع وی استعفا داد (۱۱ اوت). سه روز بعد ژورژی با آخرین دستجات قشون مجارها در ویلاگو^۲ تسلیم قشون روس گردید (۱۴ اوت ۱۸۴۹). حکومت جبار امپراطوری برای تکمیل فتح خود به حبس و قتل سران انقلابیون جز کسوت و سایر کسانی که به خارج پناهنده شده بودند اقدام کرد.

ارتجاع: متعاقب انقلابات ۱۸۴۸ ده سال تمام دوره ارتجاع ظهور کرد، قانون اساسی که در مارس ۱۸۴۹ اعطا شده بود حتی یک لحظه هم اجرا نگردید و به عنوان امر نامتجانس با طبیعت و اساس امپراطوری اتریش الغا شد (۳۱ دسامبر ۱۸۵۱). حکومت اتریش در دوره حکومت پرنس شوارزنبرگ و بعد از مرگ او در دوره حکومت جانشینش باک^۳ که آزادی خواه و اخیراً ضد انقلابی شده و حکومت را تا ۱۸۵۹ در دست داشت به روش استبدادی ژرف دوم بازگشت، فکر دولت اتریش این شد که تمام ممالک اتریش را ژرمنی سازد، برای آن که تمام این ممالک را که با تمایلات مختلف و از ملیت‌های متمایز بودند تبدیل به یک مملکت نموده و آن را مرکزیت بخشند. در هنگری که تا ۱۸۴۵ حکومت نظامی برقرار بود مجلس محلی منحل و به چندین ولایت تقسیم گردید.

حکومت هر ولایت به یکی از مأمورین ژرمنی سپرده شد که حتی زبان مجاری را نمی‌دانستند. اسلاوهای جنوبی با وجود مساعدت‌هایی که لاینقطع به امپراطور می‌کردند نیز مانند مجارها دچار استبداد گشتند و اگر چه قانون اساسی مخصوصی به ولایت سربیی داده شد و حدود پیشین کرواسی همچنان بر جای ماند معذک اسلاوها نیز در مقابل «طریقه باک» نسبت به دولت مرکزی اتریش مانند اصلاحات اجتماعی را که مجلس مؤسسان ریشناک و دیت هنگری تصویب کرده بود به قوت خود باقی و رژیم فتودال در همه جا منسوخ ماند.

1. Georgey

2. Vilagos

3. Back

III

انقلابات ۱۸۴۸ و تأثیر آن در آلمان

در ۱۸۴۸ ممالک مجتمعه ژرمانی نیز مانند ممالک ایتالیا صحنه انقلابات آزادی خواهانه گشت. کلیه این انقلابات را می توان مقدمه بحران بزرگی دانست که در بیست و دو سال آلمان را دوش به دوش ایتالیا به تشکیل دولت واحد نائل ساخت. انقلابات وحدت خواهانه ۱۸۴۸ آلمان را خود ملت آلمان بی کمک سلاطین جز شروع نمود، به این ترتیب که نمایندگان ملت آلمان مجلسی به نام پارلمان فرانکفورت^۱ تشکیل دادند. این پارلمان می خواست به جای ممالک مجتمعه ژرمانی که اتریش در رأس آن قرار داشت دولتی به نام امپراطوری آلمان تشکیل داده و اتریش را از حوزه ممالک آلمان خارج سازد اما طرز رفتار فردریک گیوم چهارم پادشاه پروس که از طرف مجلس مزبور به امپراطوری آلمان انتخاب گشت نگذاشت تصمیمات پارلمان آلمان (فرانکفورت) انجام شود زیرا فردریک گیوم به سبب ترس از اتریش و برای آن که سلطنت ملی را که از اصول انقلابی است شناسد از قبول تاج امپراطوری آلمان امتناع ورزید.

ممالک مجتمعه ژرمانی: سابق ذکر شد که عهدنامه های سنه ۱۸۱۵ چه تشکیلاتی را برای آلمان به وجود آورد، می توان گفت ناپلئون تشکیلات سابق آلمان را ساده و متوجه مرکزیت نمود زیرا از ۳۶۰ مملکت ۳۴۰ مملکت را از میان برد ولی بعد از جنگ ۱۸۱۳ و بازگشت بعضی امرای مخلوع آلمان عده ممالک آلمان از ۲۰ به ۳۹ ترقی یافت از این قرار:

یک امپراطوری به نام اتریش و پنج سلطنت نشین (پروس، ساکس، هانور، وورتامبرگ و باویر) و یک امیرنشین (هس کاسل)^۲ و هفت گراندوشه (باد، لوکزامبورگ، هس^۳، دارمشتاد^۴، ساکس، ویمار، مکلمبورگ^۵ و غیره) و بیست دوشه و شاهزاده نشین و چهار شهر آزاد (لویک، هامبورگ، برم و فرانکفورت سورلو ماین)^۶ به

1. Francfort

2. Hesse Cassel

3. Hesse

4. Darmstadt

5. Mecklembourg

6. Lubeck, Hambourg, Breme, Francfort Sur le Main

موجب فرمان ممالک مجتمعه که در ۸ ژوئن ۱۸۱۵ در وین امضا شد ممالک مذکور به نام ممالک مجتمعه ژرمانی تشکیل دولتی مخصوص می‌داد که پایتخت آن فرانکفورت و اداره آن را مجلسی به اسم بوندستاگ^۱ که رئیس آن امپراتور اتریش و نایب رئیس آن پادشاه پروس و مقر آن در فرانکفورت بود در دست داشت.

سابقاً اشاره شد مجلس مزبور که از نمایندگان بیست و نه سلطان تشکیل می‌یافت کنگره‌ای از نمایندگان سیاسی به شمار و دارای اختیارات و وسائل نبود که بتواند بر آلمان حکومت کند مثل این که امروز بخواهند اروپا را به دست مجلسی مرکب از سفرای کبار فرانسه و انگلیس و آلمان و غیره اداره کنند. در مجلس فرانکفورت هیچ تصمیمی ممکن نبود اتخاذ شود مگر آن که قبلاً دول جزء آلمان یکایک آن را قبول نموده باشند به این جهت مذاکرات مربوط به هر مطلب تمام نشدنی بود. مثلاً ده سال تمام در باب انتخاب قلاع ممالک مجتمعه یعنی شهرهایی که باید برای دفاع آلمان در موقع هجوم فرانسه مستحکم شود مذاکره در میان بود.

جنبش وحدت خواهانه: چنان که ذکر شد وطن پرستان آلمان با اساس این تشکیلات مخالف بودند اما چون عده آنها کم بود مترنیخ و اجرای تصمیم‌های کنگره کارلسباد و وین به سهولت آنان را ساکت ساخت (۱۸۱۹-۱۸۲۰).

با وجود مخالفت مترنیخ و سلاطین آلمان وحدت طلبان آلمان روز به روز بر قوت خویش می‌افزودند، این حزب در موقعی که در تابستان ۱۸۴۰ به مناسبت مسئله‌ای مصر تصور می‌شد لویی فیلیپ در ناحیه رن مبادرت به جنگی خواهد کرد توسعه فوق‌العاده یافت. هراس این جنگ تمام کینه‌های ضد فرانسه را برانگیخت و جنبش ملی شیه به جنبش ۱۸۱۳ در آلمان بر پا ساخت. تمام آلمانی‌های منورالفکر متوجه بودند ممالک مجتمعه ژرمانیک بدین گونه که تشکیل یافته در مواقع خطر از اتخاذ تصمیمات مفید و سریع ناتوان خواهد بود و به قول پرنس هوئله^۲ ملت آلمان «بادلی پر درد می‌دید آلمان در مقابل سایر دول عاجز و بلکه هیچ است» بنابراین تشکیلات دیگری لازم بود و عموماً در این فکر بودند که «اجتماع دول» را به «دولت متحده» مبدل سازند و حتی خود سلاطین هم لزوم اصلاحی را در هیئت اجتماعی دول به تدریج دریافتند.

1. Bundestag

2. Hohenlohe

اتحاد گمرکی: علاوه بر آن که مردم برقراری وحدت حقیقی بین ممالک آلمان را موجب فواید عظیم سیاسی می‌شمردند عملاً هم این نکته مدلل گردید زیرا سلاطین آلمان اتحادیه گمرکی به نام «زولورنی»^۱ تشکیل داده و از این رو فواید اقتصادی ذی قیمتی برده بودند. پیش‌قدم اتحاد گمرکی دولت پروس بود زیرا مملکت پروس به دو ناحیه مجزای از هم (ناحیه رنان و ناحیه الب و اِدِر) تقسیم و بهتر از هر دولتی عیوب جدارهای گمرکی متعدد داخلی آلمان را که بین ممالک جز برقرار بود فهمید.

بنابراین حکومت پروس پیشنهاد کرد که این جدارهای گمرکی از میان برداشته شود و تنها یک گمرک مشترک در سرحدات خارجی آلمان برقرار بماند. از ۱۸۱۹ تا ۱۸۳۶ تمام ممالک آلمان به استثنای اتریش متوالیاً به اتحادیه گمرکی پیوستند این اتحاد در ظرف ده سال میزان تجارت آلمان را مضاعف و عایعات گمرکی را که بین اعضای اتحادیه تقسیم می‌شد دو برابر گردانید.

جنبش آزادی خواهانه: آلمان‌ها مقاصد سیاسی خود را به تغیر اساسنامه ممالک مجتمعه آلمان محدود نمی‌ساختند بلکه باز اجرای مواعید ۱۸۱۳ سلاطین را که در ۱۸۱۵ در ماده سیزدهم اساسنامه ممالک مجتمعه تجدید شده بود می‌خواستند و آن عبارت از برقراری حکومت مشروطه و حکومت نمایندگی در هر یک از ممالک جزء اتحاد بود، چنان که گفته شد این وعده را تنها چهار سلطان یعنی امیر ساکس و یمار و امیر باد و سلاطین باویر و وورتامبرگ ایفا کردند و باز به مرور زمان آزادی‌هایی نیز که در این چهار مملکت داده شده به نظر ملت ناقص می‌آمد. به علاوه بعضی از سلاطین یا نسبت به تصمیمات کنگره‌های کارلسباد و وین صادق مانده و فقط موافقت‌های ظاهری با ملت می‌نمودند و یا این که حکومت استبدادی را حفظ کردند مانند پروس که به تقلید اتریش وضع حکومت را تغیر نداد. در ۱۸۳۰ بر اثر انقلاب ژوئیه فرانسه جنبش آزادی خواهانه شدیدتر شد و هیجاناتی چند در نقاط مختلفه ظاهر گردید و ملیون پاره‌ای آزادی‌های جدید مخصوصاً در ساکس به دست آوردند (سپتامبر ۱۸۳۰).

اما عکس العمل این آزادی‌ها فوراً ظاهر گردید زیرا مترنخ بعد از آن که در مونشن گراتز با موافقت نیکلاتزار روس بر آن شد که اتحاد مقدس را حیاتی تازه بخشد به

سلاطین آلمان یک رشته اقدامات ارتجاعی برای جلوگیری از انقلاب را قبولاند (مانند سال ۱۸۱۹) که به نظر او آن اقدامات هرگونه تبلیغات آزادی‌خواهانه را دیگر غیرممکن می‌ساخت اما امیدهای مترنخ بی‌اساس بود زیرا از آغاز سال ۱۸۴۸ همان هیجانات و انقلاباتی که در ایتالیا بر پا بود در آلمان نیز ظاهر گردید. نهضت مشروطه خواهانه و نهضت وحدت طلبانه دوباره شروع شد اما این مرتبه با اساس ترویه توده ملت هم سرایت کرد. دو نهضت مزبور مقارن یکدیگر شروع و اغلب هم به هم آمیخته گشت، در نتیجه این مقدمات در سال ۱۸۴۸ در آلمان یک سلسله انقلاباتی به ظهور پیوست به طوری که سال ۱۸۴۸ از مشوش‌ترین سال‌های تاریخ آلمان به شمار می‌رود.

مهم‌ترین حوادث این انقلابات نخست در شهر فرانکفورت که در آن مجلسی به نام پارلمان مؤسسان تشکیل و تلاش بیهوده کرد که امپراطوری در آلمان تشکیل دهد و سپس در پروس روی داد.

مجلس مؤسسان فرانکفورت: در اثر کودتای حقیقی آزادی‌خواهان جنوب آلمان مجلس مؤسسان در فرانکفورت تشکیل یافت، توضیح آن که از اواخر سال ۱۸۴۷ گروهی از آزادی‌خواهان جنوب سر خود بدون این که مأمور یا نماینده جماعتی باشند در حوالی مایانس^۱ مجتمع شده و میل خود را راجع به این که در آلمان حکومت و مجلس مشترکی مرکب از ممالک عضو اتحاد گمرکی تشکیل شود اظهار کردند. خبر انقلابات فوریه آزادی‌خواهان را بر آن داشت که از عالم آرزو قدم به میدان عمل نهند، در ۵ مارس ۱۸۴۸ پنجاه و یک نفر از آزادی‌خواهان در هیدلبرگ^۲ واقع در گراندوشه باد گرد آمده و یک کمیته هفت نفری انتخاب و کمیته را مأمور ساختند مجلسی به نام ورپارلامنت^۳ یعنی پارلمان مقدماتی در فرانکفورت دعوت نماید. این اقدام فی حد ذاته عمل انقلابی بود. تمام حکومت‌های جزء از ترس هیجان عمومی ساکت مانده و در اعتراض بر این عمل اقدامی نکردند. علاوه بر این حتی نمایندگان پادشاهان در دیت ژرمانیک نسبت به انحلال ممالک مجتمعه ژرمانیک اظهار عقیده نموده و سلاطین متبوع خود را به تعیین نمایندگان جدیدی برای ترتیب قانون اساسی تازه دعوت کردند

1. Mayence

2. Heidelberg

3. Vor Parlament

(۸ مارس). کمیته هفت نفری برای تشکیل پارلمان مقدماتی کلیه اعضای آلمانی مجالس نمایندگی ممالک مختلفه آلمان و همچنین آلمانی‌هایی را که سابقاً عضو این مجالس بوده‌اند دعوت کرد، پانصد نفر از آنها جمع شدند. در ۳۱ مارس پارلمان مقدماتی در قصر امپراطوری انعقاد یافت و چهار جلسه تشکیل دادند. پارلمان مقدماتی تصمیم به دعوت مجلس مؤسسان گرفته و ترتیب انتخابات آن را نیز اعلام کرده به این ترتیب که نمایندگان باید به رأی عمومی و به نسبت هر ۵۰۰۰۰ نفر یک نماینده بدون تفاوتی بین ممالک مختلفه انتخاب شوند. این تصمیمات بدون مراجعه به پادشاهان اتخاذ شد، سلاطین هم به همان علت که از تشکیل پارلمان مقدماتی جلوگیری نکردند انتخابات مجلس مؤسسان را هم مانع نگشتند زیرا انقلاب وین و سقوط مترنیک (۱۳-۱۵ مارس) و انقلاب برلن (۱۸-۱۹ مارس) و انقلابات ایتالیا عموماً آنها را از هر گونه اقدامی ناامید ساخته بود.

اقدام به تشکیل امپراطوری: مجلس مؤسسان مرکب از ۵۵۰ نماینده که یکصد و پنجاه نفرشان از معلمین بودند در ۱۸ مه در کلیسای سن پل^۱ تشکیل گردید و نخست برقراری حکومت مرکزی موقتی را به عنوان نیابت امپراطوری تصمیم گرفت (۲۹ ژوئن). برای مقام نیابت امپراطوری آرشیدوک ژان عم امپراطور اتریش و از مغلوبین جنگ و آگرا^۲ نامزد گردید زیرا این شخص به مناسبت ازدواج با دختر یک گاریچی آزادی‌خواه به شمار رفته و محبوبیتی یافته بود، دیت یعنی مجلس ممالک مجتمعه ژرمانی هم استعفای خود را تقدیم وی داشت (۱۲ ژوئیه).

پارلمان در این هنگام به انشای قانون اساسی پرداخت و هشت ماه بدین کار مشغول بود. قانون اساسی جدید (۲۸ مارس ۱۸۴۹) از ممالک آلمان تشکیل دول متحده به نام امپراطوری می‌داد، قوه مقننه را به مجلس ملی موسوم به «ولکهور»^۲ که به رأی عمومی انتخاب می‌گشت و گذار و قوه اجراییه را به یک نفر امپراطور ارثی آلمان که به کمک وزرای مسئول سلطنت کند می‌سپرد.

مهم‌ترین مشکلات تعیین این امر این بود که کدام دولت‌ها در امپراطوری جدید باید پذیرفته شوند، در این باب نمایندگان هم رأی نبودند، جمعی که طرفدار آلمان کبیر

1. Saint Paul

2. Velkshaus

نامیده می‌شدند معتقد به وارد شدن اتریش در تشکیلات تازه آلمان بودند هم چنان که امروز هم طرفداران اتحاد ژرمن بر این عقیده‌اند. قوی‌ترین این جماعت نمایندگان مملکت اتریش بودند که با موافقت شوار زبرگ صدر اعظم اتریش الحاق اتریش و آلمان را لازم می‌شمردند، برای این که در سر تا سر امپراطوری اتریش اقلیت ژرمنی بتواند بر اکثریت اقوام دیگر مرکب از مجار ولاتن و اسلاو غالب باشد.

در مقابل طرفداران آلمان کبیر جمعی دیگر که طرفداران آلمان صغیر و کازرن^۱ باویری رئیس پارلمان سردهسته آنان بود معتقد بودند که در تشکیلات آلمان فقط ممالک آلمانی باید وارد گردند و این اظهار مخصوصاً برای بیرون کردن اتریش از مملکت امپراطوری بود که از نفوذ آن هراس داشتند. طرفداران این جماعت عقیده خودشان را در این لباس اظهار می‌کردند که وظیفه اتریش متمدن کردن شرق است و توجه خود را در این امر باید تمرکز داده در تشکیلات آلمان خود را مشغول نگرداند.

در مجلس مؤسسان طرفداران آلمان صغیر پیش بردند (۱۸ ژانویه ۱۸۴۹) بعد حدود آلمان تعیین و فردریک گیوم چهارم پادشاه پروس را با اکثریت ۴۰ رأی به امپراطوری برگزیدند (۲۸ مارس ۱۸۴۹).

انحلال مجلس مؤسسان فرانکفورت: اقدامات مجلس مؤسسان فرانکفورت به انحلالش منجر گردید. تا آن موقع سلاطین آلمان جرأت نمی‌کردند با مجلسی که بسیار و جاهت عامه داشت مخالفت نمایند زیرا خود را به تنهایی در مقابل مجلس ناتوان دیده و بدون کمک امپراطور اتریش نمی‌خواستند اقدامی کرده باشند. دولت اتریش هم در تمام ۱۸۴۸ در بوهم و در هنگری و ایتالیا به خاموش ساختن انقلاب سرگرم بود و فرصت مداخله در آلمان را نداشت ولی چون در آغاز سال ۱۸۴۹ بوهم و اتریش آرام و ایتالیایی‌ها هم در نوار مغلوب گشتند و هنگری نیز مقهور گردید از این به بعد فرانسوا ژرژ امپراطور اتریش به اقدام در آلمان دستش باز شد و به نمایندگان اتریش در پارلمان فرانکفورت امر داد از پارلمان خارج شوند (۱۵ آوریل).

پادشاهان ساکس و باویر و هانور و وورتامبرگ جرأت یافته و از قبول قانون اساسی فرانکفورت امتناع ورزیدند (۱۹-۲۳ آوریل)، در این موقع فردریک گیوم چهارم هم که

تا این هنگام نسبت به اقدامات پارلمان مساعد به نظر می آمد با غرور تمام تاج امپراطوری را رد کرده و گفت «تاجی که در کوچه پیدا شده به خاک و لجن مانند تاج لویی فیلیپ آلوده است» به کار من نمی خورد (۲۸ آوریل). با این ترتیب طرح تشکیل امپراطوری آلمان از میان رفت، ملت آلمان سر به شورش برداشت چنان که پادشاه ساکس را از درسد راندند و در گراندوشه باد نظامیان به شورش برخاستند و دو ماه با قشون پروس مقاومت کردند اما کلیه این تلاش ها بیهوده بود (۱۷ مه - ۲۳ ژوئیه). پادشاهان پروس و ساکس و هانور نیز به تقلید امپراطور نمایندگان ممالک خود را از پارلمان طلبیدند و به این ترتیب اعضای پارلمان به ۱۵۰ نفر تنزل یافت. چنان که جمعی آن را به پارلمان انگلیس در عهد کرمول تشبیه کرده از روی استهزا رومپف^۱ می نامیدند. مجلس مؤسسان از فرانکفورت خارج و به اشتوتگارت پناهنده گردید، در آنجا پادشاه وورتامبرگ جماعتی از نمایندگان را توقیف و بقیه را با سر نیزه پراکنده کرد به طوری که در ۱۹ ژوئن ۱۸۴۹ هیچ گونه اثری از مجلس مؤسسان بر جای نماند.

انقلاب در پروس: در همان هنگام که مجلس مؤسسان فرانکفورت در راه تشکیل وحدت آلمان کوشش می کرد پادشاه پروس در نتیجه شورش ملت مجبور گردید مجلس مؤسسانی در برلن تشکیل دهد و این مجلس سعی داشت حکومت پارلمانی را در پروس برقرار سازد. این مقصد پیشرفت حاصل نکرد و عاقبت شاه این مجلس را منحل ساخت ولی پس از غلبه بر شورشیان به هدایت عقل شخصاً مشروطیتی به رعایای خود داد به قسمی که نتیجه بحران ۱۸۴۸ در پروس این شد که سلطنت استبدادی از میان رفت.

پروس قبل از ۱۸۴۸: در پروس هم مثل سایر ممالک آلمان شاه در ۱۸۱۵ به رعایا وعده اعطای قانون اساسی حکومت مشروطه را داده بود و این وعده هیچ گاه ایفا نشد، فقط فردریک گیوم سوم مؤسسانی در هر یک از ولایات هشت گانه مملکت خویش برقرار ساخت و در موضوع اداره هر ولایت با آنها مشورت می کرد ولی در پذیرفتن رأی این هیئت ها آزاد بود. پس از فوت فردریک گیوم سوم (۱۸۴۰) پروس سی ها از پسرش فردریک گیوم چهارم انجام وعده های ۱۸۱۵ پدرش را خواستند. فردریک گیوم چهارم مختل المشاعر بود چنان که در حال ضعف عقل مرد و یکی از آخرین نمونه رجالی است

که در قرن هیجدهم «مستبد روشن فکر» می‌نامیدند و عقیده آنها را در باب طرز حکومت در این عبارت خلاصه می‌کردند «همه چیز برای ملت ولی هیچ چیز به دست ملت». فردریک گیوم چهارم در موقع جلوسش گفته بود «من می‌دانم که تاج سلطنت را از خدای قهار گرفته‌ام» نسبت به انقلاب فرانسه و اصل حکومت ملی و مساوات متنفّر و آن را «هرج و مرج طبقاتی» نامید و می‌گفت هیچ قدرتی نخواهد توانست او را مجبور سازد که میان او و ملتش «یک ورقه کاغذ» یعنی قانون اساسی جای دهد.

اما در همان حال احساس می‌کرد که با پاره‌ای آزادی‌ها باید موافقت کرد، فقط می‌خواست که آزادی‌های مذکور تنها به اراده شخصی او و به وسیله فرمانی اعطا شود. فردریک گیوم بعد از چندین سال تردید در ابتدای سال ۱۸۴۷ (۳ فوریه) تردید خود را خاتمه داد به این معنی فرمانی صادر کرد (پاتانت)^۱ که به موجب آن هشت دولت محلی مملکت پروس در هر موقعی که پادشاه اراده نماید در برلن برای تشکیل ورینگترلاندتاک^۲ یعنی مجلس مجتمعه گرد آیند. لاندتاک هیچ گونه اختیاری جز تصویب یا رد مالیات‌های تازه و اظهار عقیده در باب طرح‌های قانونی که شاه پیشنهاد آنها را به لاندتاک صلاح می‌دانست نداشت. در موقع افتتاح دوره اجلاسیه فردریک گیوم چهارم اعضای لاندتاک را آگاه ساخت که «مأموریت آنها نمایندگی و اظهار افکار عامه نیست زیرا این امر مشکلات لاینحلی را متوجه تاج سلطنت می‌کند که به موجب قانون الهی و مملکتی باید با اراده آزاد خود نه بنابر میل اکثریت حکومت کند» (آوریل ۱۸۴۷) و چون نمایندگان جرأت کردند که تقاضاهای چندی بنمایند مخصوصاً این که شاه متعهد شود لاندتاک را مرتباً دعوت کند فردریک گیوم مجلس را تقریباً دو ماه بعد از انعقادش منفصل نمود (۲۴ ژوئن ۱۸۴۷).

روزهای مارس ۱۸۴۸: اهالی پروس بسیار ناراضی بودند و خبر انقلاب فوریه فرانسه آزادی‌خواهان پروس را به هیجان آورد و در روزهای اولیه مارس (-۸ مارس) در برلن هیجان‌هایی ظاهر شد و اطلاع از انقلابات آزادی‌خواهانه آلمان جنوبی و تشکیل کمیته هفت نفری و طرح‌های اصلاح هیئت اتحادیه ژرمانی هیجان ملت پروس را شدیدتر ساخت و فردریک گیوم در نتیجه جنبش شدید مردم که سخت‌تر از هیجان‌های پیشین

1. Patente

2. Vereinigter Landtag

بود (۱۳ مارس) و اقدام تهدیدآمیز بلدیۀ برلن در تقاضای حکومت مشروطه هراسان گردید و دعوت لاندتاک را برای پایان ماه آوریل وعده داد (۱۳ مارس).

خبر انقلاب وین و سقوط مترنخ باز اهالی برلن را به هیجان آورد و بی‌نظمی و انقلاب در کوچه‌ها به وضعی شد که فردریک گیوم را ترس گرفت و این پادشاه ظل‌اللهی دفعتهً سلطان آزادی‌خواه گشت. در ۷ مارس فرمانی امضا کرد که به موجب آن آزادی کامل به مطبوعات داده شد، تاریخ دعوت لاندتاک را جلو انداخت و آن را از آخر آوریل به دوم آوریل محول گردانید، به علاوه در فرمان نوشته شده بود شاه پروس در باب آلمان کوشش خواهد نمود که تغییر اساسی در فرمان اجتماع دول تحصیل کرده و آن را به یک مملکت متحد مبدل بسازد و همچنین در باب برقراری مشروطیت در هر یک از ممالک آلمان و ایجاد یک مجلس ملی مشترک سعی خواهد کرد متن فرمان را روزنامه رسمی گازت دتا^۱ در صبح شنبه ۱۸ مارس به طور فوق‌العاده منتشر ساخت، به محض این که اهالی برلن از مضمون آن آگاهی یافتند در ظرف یک ساعت در مقابل قصر سلطنتی جمعیت انبوهی برای ادای تشکر از شاه ازدحام کرد، در اندک مدت جمعیت چنان متراکم و انبوه گشت که برای خلوت کردن اطراف قصر ناچار فوجی از مستحفظین از قصر بیرون آمدند، در این اثنا به جهت و ترتیب نامعلومی صدای دو تیز تفنگ برخاست، گروهان سواره نظام نیز از قصر خارج و به مردم حمله کردند، جمعیت حالت طغیان به خود گرفت از آنجا فرار و به عجله مسلح گشته و چندین صد سنگر در شهر برپا نمود، نقاط مختلفه شهر را آتش زدند و می‌خواستند قصر سلطنتی را نیز محاصره نمایند، زد و خورد میان مردم و نظامیان بسیار سخت و تا پاسی از شب ادامه یافت و نظامیان غالب بودند.

اما صبح روز یکشنبه ۱۹ فردریک گیوم شاید برای وحشت از خونریزی و به خواهش ملکه حکم داد که نظامیان جنگ را موقوف سازند و در ضمن اعلامیه شورشیان را دعوت کرد که نمایندگان برای مذاکره نزد او بفرستند، شورشیان بلافاصله تخلیه برلن را از نظامیان و تشکیل گارد ملی را تقاضا کردند، شاه این تقاضاها را پذیرفت و سپس شورشیان چند تن از نعش‌های دسته خودشان را به یکی از حیاط‌های قصر سلطنتی برده

و فریاد زدند «همه سرها برهنه شود» و فردریک گیوم را مجبور ساختند که به جسد کشتگان سلام دهد.

دو روز بعد فردریک گیوم با لباس تمام رسمی و با یک بازوبند سیاه و قرمز و طلایی که علامت امپراطوری بود با جلال تمام برلن را گردش کرد و برای محصلین نطقی ایراد و به آنها اعلام نمود «حوادث به مهم‌ترین پادشاهان آلمان حق می‌دهد و او را وظیفه‌دار می‌کند که نهضت وحدت طلبانه و آزادی‌خواهانه را اداره نماید». در فردای آن روز متعاقب «گردش سوازه شاهانه» شاه بیانیه‌ای خطاب به پروس‌ها و به ملت آلمان دایر بر توسعه و تکمیل فرمان ۱۷ مارس صادر نمود. شاه در خطابه مذکور لزوم وحدت همگی یعنی اتحاد ملل و امرای آلمان را «برای سلامت و وطن اعلام و تشکیلات آئینه آلمان نوین را طرح‌ریزی کرد که در آن تشکیلات پروس زیر پرچم امپراطوری ژرمن از این به بعد مستهلک شود» و «در تحت اداره او در هر یک از ممالک آلمان حکومت مشروطه برقرار گردد».

نتیجه «ایام مارس» بنابر مندرجات بیانیه سلطنتی و پیش‌قدمی فردریک گیوم و رضای لاندتاک این شد که مجلس مؤسسانی دعوت گردد تا به اتفاق شاه تشکیلات جدید پروس را طرح‌ریزی نماید، لاندتاک قانون انتخاب این مجلس مؤسسان را تصویب کرد (۱۶ آوریل).

مجلس مؤسسان: مجلس مؤسسان تشکیل و شش ماه جلسه تشکیل داد (۲۲ مه - ۵ دسامبر ۱۸۴۸) ولی چون اظهارات آزادی‌خواهانه فردریک گیوم واقعیت نداشت و می‌توان گفت هوسی بیش نبود مجلس مؤسسان و شاه پیوسته در کشمکش بودند. وقتی امپراطور اثریش انقلاب وین را خاموش ساخت (۱۳۱ اکتبر) فردریک گیوم هم مصمم شد مجلس مؤسسان را در برلن از میان بردارد. در این هنگام مجلس مؤسسان عدم اعتماد خود را نسبت به وزرا اظهار داشت و فردریک گیوم فرستادگان مجلس را نپذیرفته مجلس را به براندبورگ^۱ نقل مکان داد (۹ نوامبر). نمایندگان از عزیمت به آنجا امتناع جستند، شاه فوراً حکومت نظامی را اعلام و با افراد نظامی تالار جلسه را اشغال کرد (۱۰-۱۲ نوامبر) و برای خاتمه کار انحلال مجلس را اعلام نمود (۵ دسامبر).

قانون اساسی پروس: اگر چه در همان فردای انحلال مجلس یعنی در ۶ دسامبر فردریک گیوم به ملت خویش قانون اساسی اعطا کرد ولی این قانون اساسی هم یک سال بعد یعنی در ۳۱ ژانویه ۱۸۵۰ اجرا شد و در تمام مدت سال ۱۸۴۹ شاه آن را تجدید نظر و به وسیله فرامین تکمیل ساخت به موجب قانون اساسی ۱۸۵۰ مجلسی به نام لاند تاک که مرکب از دو مجلس بود تشکیل می گردید یکی مجلس اعیان که اعضای آن را شاه برمی گزید و دیگر مجلس نمایندگان که اصولاً به رأی عمومی انتخاب و هر یک از افراد بیست و چهار ساله مملکت حق انتخاب کردن داشت ولیکن طریقه انتخابات طوری شد که رأی عمومی عملاً از میان رفت زیرا انتخاب دو درجه و رأی هم شفاهی بود و به علاوه به موجب یک حبله دیگر که از شاهکارهای خصوصیت باطنی شاه نسبت به رأی عمومی بود انتخاب کنندگان بنا بر میزان مالیاتشان به سه هیئت انتخابیه تقسیم می شدند. برای تشکیل این هیئت ها در هر حوزه انتخابیه و بعد در هر محله برای هر یک از حوزه های انتخابیه جمع کل مالیات هایی که در آن حوزه از طرف مؤدیان تأدیه می شد، تقسیم به سه می گردید.

انتخاب کنندگان بنابر جمع مالیات شان به ترتیب نزولی طبقه بندی شده بودند، در اولین فهرست انتخاب کنندگان از کسی که زیادتر از همه مالیات می داد شروع به نوشتن اسم کرده و آن قدر اسم انتخاب کنندگان را می نوشتند که مجموع مالیات آنها برابر با ثلث مالیات کل بشود، همین طریقه برای ترتیب فهرست دوم به کار می رفت و هیئت انتخابیه سوم شامل بقیه انتخاب کنندگان یعنی اکثریت هنگفت که ۸۳ درصد کل انتخاب کنندگان می شد می گردید.

با وجود عدم تساوی عددی خارق العاده بین سه هیئت انتخابیه (مثلاً در یک محله برلن هیئت انتخابیه اول از یک نفر انتخاب کننده تشکیل می شد) هیئت های مزبور به عده مساوی نماینده انتخاب می کردند به قسمی که وکلای مجلس حقیقتاً از طرف دو طبقه اول که روی هم ۱۷ درصد عده انتخاب کنندگان بودند معین می شدند.

حق تصویب قوانین و مالیات های جدید با مجلسین بود مالیات های موجود مادام که قانون مخصوصی آن را لغا نمی کرد قانونی به شمار می آمد. پادشاه وزرا را به میل خود انتخاب می کرد و در غیاب مجلسین می توانست فرامینی صادر کند و این فرامین قوت

قانونی داشت.

وقتی فردریک گیوم به مراعات قانون اساسی قسم یاد نمود به سوگند خود این جمله را اضافه کرد «من باید بتوانم با این قانون جدید سلطنت کنم زیرا در پروس باید شاه حکومت کند، من برای تفریح خاطر سلطنت نمی‌کنم بلکه در این باب فریضه الهی را به جامی آورم و برای همین است که مصمم به ادامه سلطنت هستم، ملتی آزاد باید که به اطاعت پادشاهی آزاد زندگانی کند».

با این وصف از این پس تنها اراده شاه برای وضع قانون کافی نبود و ملت هم با وجود آن که شرکتش در حکومت محدود بود قهراً در اداره کارهای عمومی دخیل گردید.

پروس و اتحادیه محدود: فردریک گیوم همان طور که بعد از انحلال مجلس مؤسسان شخصاً قانون اساسی داد بعد از رد تاج امپراطوری هم که مجلس مؤسسان فرانکفورت به نام ملت آلمان به وی اهدا کرده بود کوشش داشت به کمک امرای آلمان اما به نفع خویش عمل وحدت آلمان را تجدید نماید لذا بلافاصله بعد از احضار نمایندگان پروس از مجلس فرانکفورت به سلاطین عمده آلمان معاهده‌ای پیشنهاد کرد که به موجب آن «برای امنیت داخلی و خارجی آلمان» تشکیلات ممالک مجتمعه را اصلاح نمایند به این ترتیب که اتریش از جرگه ممالک خارج و پادشاه پروس اداره امور نظامی و سیاسی مملکت را به دست گیرد.

نخست سلاطین ساکس و هانور و هفده مملکت کوچک آلمان این پیشنهاد را پذیرفتند (۲۹ مه ۱۸۴۹) ولی پادشاهان باویر و وورتامبرگ آن را رد نمودند و وقتی که اتریش غائله هنگری را رفع کرد ساکس و هانور هم به باویر و وورتامبرگ تاسی نموده از قبول پیشنهاد پادشاه پروس سر باز زدند (نوامبر ۱۸۴۹). بنابراین در اطراف فردریک گیوم سلاطین کم اهمیت آلمان باقی ماندند و هیئت اتحادی پیشنهادی به اتحادیه محدود مبدل گردید.

بازگشت از تصمیم در الموتر^۱: اتحادیه محدود هم عمر زیادی نکرد زیرا شوارزنبِرگ صدراعظم اتریش با موافقت سلاطین چهارگانه باویر، ساکس، هانور و وورتامبرگ در فرانکفورت به تشکیل مجلسی مانند مجلس ۱۸۱۵ مبادرت ورزید. این مجلس برقراری

هیئت مجتمعه قدیم را اعلام نمود (۱۵ ژوئن ۱۸۵۰). پادشاه پروس اعتراض کرد که نه او و نه اعضای اتحادیه محدود در هیئت اتحادیه داخل نخواهند شد و قسمتی از قوای خود را آماده جنگ ساخت اما در مقابل اتمام حجت فرانسوا ژوزف امپراطور اتریش (۲۵ نوامبر ۱۸۵۰) چون قشون وی کاملاً حاضر نبود مانتوفل^۱ وزیر جنگ خود را به عجله به سفارت نزد شوارزنبرگ فرستاد. می گویند شوارزنبرگ گفته بوده است «نخست رسوا ساختن پروس و بعد از میان برداشتن آن» این دو نفر در الموترز ملاقات کردند و در ضمن مذاکرات پروس کاملاً مطیع مقاصد اتریش گشته (۲۸ نوامبر ۱۸۵۰). اتحادیه محدود از میان رفت، تمام امرا دوباره در هیئت مجتمعه ژرمانی وارد شده و تشکیلات عمومی آلمان در اواخر ۱۸۵۰ به همان گونه که قبل از انقلاب ۱۸۴۸ بود برگشت، بنابراین انقلاب ۱۸۴۸ در آلمان هم مانند ایتالیا و ممالک اتریش شکست کامل یافت و در فرانسه هم چنان که ذکر خواهیم کرد انقلابات مزبور نتیجه بهتری نداشت.

فصل ششم

جمهوری دوم فرانسه رای عمومی - ارتجاع و کودتای ۱۸۵۱

جمهوری دوم اسماً قریب سه سال، از ۲۴ فوریه ۱۸۴۸ تا ۲ دسامبر ۱۸۵۲ یعنی تاریخ اعلام امپراطوری دوم، دوام یافت اما در واقع جمهوری از ۲ دسامبر ۱۸۵۱ به وسیله کودتایی که قانون اساسی ۱۸۴۸ را نسخ نمود از میان رفت و از آن موقع به بعد اقتدار مطلق لویی ناپلئون بناپارت رئیس جمهور در لباس جمهوریت حکم فرما بود.

در مدت جمهوری دوم زمام امور فرانسه بدو در دست حکومت موقتی بود که در ۲۴ فوریه ۱۸۴۸ انتخاب شد، بعد به دست مجلس مؤسسان ملی که در مه ۱۸۴۸ منعقد گشت افتاد و این مجلس مدت یک سال برقرار بود و بالاخره به موجب قانون اساسی ۱۸۴۸ لویی ناپلئون بناپارت که در ۱۱ دسامبر ۱۸۴۸ به سمت ریاست جمهوری انتخاب گردید زمام حکومت را در دست گرفته با معیت مجلس مقننه که در مه ۱۸۴۹ منعقد شد حکومت می نمود.

مهم ترین وقایع تاریخ جمهوری دوم برقراری رأی عمومی است که حکومت موقتی در ۵ مارس ۱۸۴۸ فرمان آن را صادر نمود.

در مدت چهار سال که حکومت جمهوری دوام کرد حزب کاتولیک و حزب سوسیالیست که در سلطنت لویی فیلیپ تشکیل یافته بودند متناوباً یعنی حزب سوسیالیست در دوره حکومت موقتی و حزب کاتولیک در مجلس مقننه در سیاست دخالت عمده داشتند. در دوره حکومت موقتی و ابتدای مجلس ملی آزمایش مغرضانه‌ای در باب اجرای طریقه سوسیالیستی لویی بلان یعنی تأسیس کارخانه‌های ملی به عمل آمد که به شورش ژوئن ۱۸۴۸ و شکست سوسیالیست‌ها خاتمه یافت و در مجلس مقننه حزب کاتولیک آزادی تعلیمات را به وسیله قانون فاللو^۱ تأمین نمود (۱۵ مارس ۱۸۵۰).

برقراری رای عمومی: همین که حکومت موقتی در بلدیة برقرار شد به وسیله بیانیه‌ای جمهوری را اعلان کرد (با این قید که ملت به زودی مورد مشورت واقع شده و آن را تصدیق نماید).

مضمون بیانیه این بود «حکومت ملی را که فرانسه به نیروی خویش به دست آورده اصول آن آزادی، مساوات و برادری شعار آن مردم و حکومت در دست خود ملت است».

بر طبق این بیانیه حکومت موقتی کلیه قوانینی که آزادی مطبوعات و اجتماعات را محدود می‌ساخت لغو نمود، پس از آن به واسطه از بین بردن الزام تهیه لباس نظام صف گارد ملی را به روی تمام اهالی باز کرد و به این ترتیب عده گارد از دو برابر هم بیشتر شد، یعنی از ۲۴۰۰۰ نفر به ۶۰۰۰۰ نفر بالغ گردید. ۹ روز بعد یعنی در ۵ مارس مقرر داشت که در ۹ آوریل به انتخاب مجلس مؤسسان مرکب از ۹۰۰ نفر نماینده با رأی جمعی ولایت به ولایت در حکومت نشین بلوک مبادرت نمایند و به هر فرانسوی ۲۱ ساله که از شش ماه به این طرف در حوزه انتخابیه متوطن بود حق انتخاب کردن و به هر فرانسوی ۲۵ ساله حق انتخاب شدن داده شد.

به این ترتیب رأی عمومی بر طبق افکاری که لدرولن در روزنامه رفورم از آن دفاع می‌کرد برقرار گردید، عده انتخاب کنندگان دفعه‌ای از ۲۰۰۰۰۰ نفر به ۹ میلیون رسید.

1. Falloux

نمایندگان از این به بعد دیگر نماینده اقلیتی از مردمان توانگر نبودند بلکه نمایندگان تمام ملت و برای اجرای حقیقی سلطنت ملی که انقلاب ۱۷۸۹ آن را منحصرأ حق ملت اعلام داشته بود دعوت می شدند. از طرف دیگر همان طور که هر فرانسوی حق انتخاب کردن داشت هر یک از افراد ۲۵ ساله ملت هم قابل انتخاب شدن بود، همچنین حکومت موقتی در حقیقت به الفا تمام شرایط مالیاتی در انتخابات اکتفا نکرد بلکه مقرر داشت که کمک خرج روزانه به نمایندگان ملت داده شود و میزان آن را ۲۵ فرانک معین نمود. اقدام اخیر چون عملاً وکالت را از انحصار توانگران خارج و برای مردم بی بضاعت نیز قابل قبول ساخت کاملاً جنبه ملی داشت و آخرین امتیاز ثروت شخصی را هم از بین برده همچنین انتقال مراکز انتخابات از حاکم نشین ولایات به حاکم نشین بلوک که نزدیک به توده انتخاب کنندگان بود اقدام ملی دیگر به شمار می آمد زیرا برای توده انتخاب کنندگان اعمال حق انتخاب را ممکن می ساخت.

فرانسه و انقلاب: انقلاب فوریه پاریس را مانند انقلاب هیجده سال قبل (۱۸۳۰) در تمام فرانسه با نهایت آرامی حسن استقبال کردند و به قول یکی از معاصرین خبر ناگهانی انقلاب ولایات را مبهوت و حتی در خود پاریس نیز مردم متعجب و مانند رویایی می پنداشتند. هیچ گونه اقدامات مقاومت آمیزی در طرفداران سلسله اورلئان دیده نشد، حتی دوک دومال^۱ یکی از پسران لویی فیلیپ فرمانده سپاه الجزیره که در میان نظامیان محبوبیت زیادی داشت برای این که سرمشق اطاعت از حکومت را بدهد به صرافت طبع فرماندهی قوای خود را به یکی از زیر دستانش موسوم به ژنرال کاوینیاک^۲ واگذار کرد. با این پیش آمدها و با وجود حسن نیت عمومی در آغاز امر و بروز هیجان برادرانه ای در تمام طبقات که در هفته های اول انقلاب احساسات عالیّه عموم را به اعلی درجه رساند حکومت موقتی مجبور به مقابله با مشکلات شدید داخلی گشت و انقلاب فوریّه مبدأ اغتشاشات ممتدی گردید که اکثریت فرانسوی ها را هراسان و آنها را برای قبول حکومت استبدادی در چهار سال بعد آماده ساخت. علل این مشکلات و اغتشاشات یکی اصرار سوسیالیست ها در اجرای مرام خود بود و دیگر بحران اقتصادی که از یادگارهای سلطنت ژوئیه و انقلاب فوریّه آن را سخت تر ساخت.

1. Due d Aumale

2. Cavignac

توسعه حزب سوسیالیست: عده سوسیالیست‌ها در ۱۸۴۸ به قدری که تصور نمی‌رفت زیاد شد و علاوه بر این که بین آنها مردمان جسوری وجود داشت عضویت لویی بلان ولدروولن و آلبرت کارگر در حکومت آنان را بیشتر به کار تشویق می‌نمود. آزادی مطبوعات و آزادی اجتماعات نیز که برقرار گردید و در ظرف چند روز قریب صد روزنامه تأسیس و هر شماره یک (سو) به فروش می‌رفت نیز به سرعت ازدیاد قوای آنها را موجب شد مخصوصاً چندین کلوب افتتاح گردید که در آنجا عقاید تازه تشکیل کار و تغییر وضع هیئت اجتماعی را به بیانی بسیار ساده تبلیغ می‌کردند و این عقاید در کارگران بی‌سواد زیاد مؤثر واقع می‌شد و چون همه در رنج و تعب زندگانی بودند مجذوب می‌شدند زیرا انقلاب در بحبوحه بحران بسیار سخت اقتصادی ظاهر شد. تولید این بحران یکی به علت معاملات صرافی بود که ساختمان راه‌های آهن پیش آورد، دیگر وضع بد محصول در دو سال متوالی (۱۸۴۶-۱۸۴۷) که مجدداً انقلاب گرسنگی را مخصوصاً دروانده و بری و حتی در محله سن آنتوان در خارج شهر پاریس پدیدار ساخت. پول کمیاب و در سر تا سر مملکت تقریباً کارها خوابیده و قیمت آذوقه بسیار گران شده بود و در نتیجه مردم دچار فقر گردیده و سوسیالیست‌ها هم موقعی به دست آورده می‌کشیدند که حکومت موقتی را وادار به فکر بهبودی زندگانی مردم سازند و چون مردمی تند و به مناسبت عضویشان در گارد ملی مسلح نیز بودند حکومت موقتی با وجود این که اکثریت اعضایش با عقاید سوسیالیست‌ها مخالفت داشتند در ابتدای امر به حکم احتیاط به تقاضاهای کارگران تسلیم گردید.

هیجانات سوسیالیستی: حکومت موقتی در اولین هفته عمر خود همه روزه با نمایش‌های سوسیالیست‌ها مواجه بود، چنان که در فردای تشکیل آن یعنی در جمعه ۲۵ فوریه دو هیجان بروز کرد به این ترتیب که بعد از ظهر دسته‌های مسلحی به عمارت حکومت موقتی آمده تقاضا کردند به جای بیرق سه رنگ بیرق سرخ افراشته شود، تنها لامارتین در مقابل وضعیت تهدیدآمیز شورشیان جرأت مقاومت یافته و با نهایت شهامت در برابر آنان ایستادگی کرده و پس از مباحثات شدید با نطقی فی‌البداهه که قسمت اخیر آن معروف مانده موفق به رجعت دادن شورشیان گردید. لامارتین فریاد زد «من تادم مرگ این بیرق خونین را دور می‌افکنم و شما باید بیشتر از من آن را از خود دور

سازید زیرا بیرق سرخی که شما برای ما آورده‌اید تنها در دور (میدان) مارس در سال ۱۷۹۱ و ۱۷۹۳ گشته و به خون ملت آغشته است اما بیرق سه رنگ در گرد عالم با نام و افتخار و آزادی وطن در اهتزاز بوده».

در صبح فردا مردم جبراً داخل تالار جلسه حکومت موقت شدند و مجبوراً «زندگانی کارگر را به وسیله کار و تضمین کار را برای تمام افراد مملکت» حکومت تعهد نمود. به جهت انجام این تعهد در ۲۶ فوریه برای تأسیس فوری کارخانه‌های ملی احکام لازم صادر و در یکشنبه ۲۷ امر دادند نخستین کارخانه که کارخانه‌های خاک ریزی و خاک برداری بود بی‌درنگ افتتاح شود. در دوشنبه ۲۸ جماعت کثیری به نمایندگی کارگران باز عمارت بلدی را اشغال و تقاضای تأسیس وزارت خانه‌ای به نام وزارت ترقی نمودند که منحصرأ مأمور تهیه و تأمین تشکیلات کار باشد. حکومت از تأسیس این وزارت خانه امتناع ورزید ولی به جای آن به ریاست لویی بلان کمیسینی به نام «کمیسیون حکومتی برای کارگر» تشکیل داد که بدون فوت وقت وسایلی که عاید گشتن ثمره کارشان را به مردم تضمین نماید در نظر بگیرند. از سه شنبه اول مارس کمیسیون شروع به تشکیل جلسات خود در قصر لوکزامبورگ نمود و در ضمن بیانیه کارگران را در اشتغال به کارشان اندرز داد و از آنها دعوت کرد که نسبت به حکومتی که دوستدار آنها و بیشتر از خودشان در تحصیل سعادتشان عجله دارد اعتماد داشته باشند. روز بعد کمیسیون حکمی صادر نمود که ساعات کار را در پاریس به ۱۰ ساعت و در ولایات به ۱۱ ساعت محدود می‌کرد. دلیل این اقدام در بیانیه این طور مذکور شده بود «کار بدنی طولانی نه تنها سلامت مزاج کارگر را تحلیل می‌برد بلکه به واسطه جلوگیری از به کار افتادن هوش و دماغ سکنه به مقام انسانیت وارد می‌سازد».

این سلسله پیشرفت‌ها سوسیالیست‌ها را تحریک کرد که هر قدر بیشتر ممکن شود از حکومتی که به این خوبی منافع آنها را حفظ می‌کند نگاهداری کرده و تشکیل حکومت قطعی را به وسیله تأخیر انتخابات مجلس مؤسسان به تعویق بیندازند. برای پیشرفت این نظر دو شورش جدید یکی در ۱۷ مارس و دیگری در ۱۶ آوریل ترتیب دادند. شورش اول پیشرفت کرد و حکومت موقت تاریخ انتخابات را به یکشنبه عید فصح ۲۳ آوریل موکول نمود. ولی اقدام دوم به نتیجه نرسید زیرا که در فاصله بین دو شورش اکثریت اعضای حکومت موقت که از نتایج تحریکات سوسیالیستی هراسان شده بود تصمیم به

مقاومت گرفته و به اتفاق جوان‌ترین عناصر گارد ملی قوه کافی برای حفظ نظم به اسم گارد متحرک تشکیل دادند.

مجلس مؤسسان: مجلس مؤسسان در ۴ مه انعقاد یافت و از فردای آن حکومت موقتی از اختیارات خود دست کشید و به جای آن هیئت اجراییه^۵ نقری قرار گرفت که اعضای آن عبارت بودند از: لامارتین و لندروولن و سه نفر از همکارهای سابق آنها یعنی ماری^۱ و گارنیه^۲ و کلای مرافعه و آراگو^۳ فیزیک‌دان معروف. مجلس مؤسسان با اکثریت هنگفتی از جمهوری خواهان اعتدالی ترکیب شده بود، حزب کاتولیک تقریباً صد و سی کرسی به دست آورده و حزب سوسیالیست فقط چند کرسی داشت و به این جهت سوسیالیست‌ها به خیال افتادند که خود را از شر این مجلس آسوده سازند. بنابراین در ۱۵ مه به بهانه تقدیم عریضه به نفع لهستان که دولت روس به خشونت تمام با آن رفتار کرده ستون مسلحی از نمایش دهندگان سوسیالیست وارد اتاق جلسه پارلمان شد، جمعیت چندین ساعت در آنجا توقف نموده و انحلال مجلس مؤسسان و تشکیل یک حکومت موقتی که لویی بلان را هم بر خلاف میلش در آن عضویت داد اعلان کرد، ستون دیگری هم بلدی به را اشغال کرده بود، اما گارد ملی و گارد متحرک بدون خونریزی شورشیان را راندند و محرکین عمده آنان را دستگیر و کلوب‌ها را بستند.

کارخانه‌های ملی: شورش ۱۵ مه بالاخره مجلس مؤسسان را مصمم کرد که بر ضد سوسیالیست‌ها وارد اقدام شود و کارخانه‌های ملی را هم از میان ببرد.

کارخانه‌های ملی که به موجب حکم ۲۷ فوریه افتتاح گردید به طریق ذیل تشکیل یافته بود: تمام بیکاران در آنجا قبول شده و به طرز نظام به جوقه و گردان و فوج تقسیم‌بندی شدند. بدون در نظر گرفتن حرفه آنها عموم کارگران را اعم از بنا، سنگ تراش، مبل ساز، آبنوس کار، کفاش و یا عمله راه به تسطیح اراضی مخصوصاً تسطیحاتی که برای ساختمان کار راه آهن در سن لازار^۴ و گارمون پاراناس لازم بود به کار وامی داشتند، مزد روزانه دو فرانک و از همان روز اول ۱۰۰۰۰ کارگر حاضر کار شد و چون ممکن نبود در آن واحد از تمام این کارگران استفاده کنند به آنهایی هم که کار

1. Marie

2. Garnier

3. Arago

4. Saint Lazare

نمی‌کردند یک فرانک می‌دادند و نوبتی هم برای کار و استراحت بین دسته‌های کارگران برقرار نمودند، امکان دریافت یک فرانک و نیم مزد روزانه بدون انجام هیچ کاری بسیاری از تنبل‌ها و ولگرد‌ها را که حتی از ولایات هم می‌شتافتند به کارخانه‌های ملی جلب کرد.



لامارتین (۱۷۹۰-۱۸۶۹)

از طرف دیگر جنبش سوسیالیستی اواسط الناس را ترسانده و تقریباً وقفه کلی در تجارت ایجاد شده بود و چون هیچ سفارش تجارتی در بین نبود کارخانه‌های خصوصی بسته شد و به این واسطه دستجات تازه بیکاران به جانب کارخانه‌های ملی هجوم آور شدند و با وجود تقلیل مزد که پس از چندی بیش از ۸ فرانک در هفته مزد نمی‌دادند عده کارگران در اواسط آوریل ۶۰۰۰۰ نفر و در ماه مه به ۱۱۷۰۰۰ نفر بالغ گردید، عمل تسطیح اراضی انجام یافت ولی کارگران هم چنان مشغول ماندند و به جابجا کردن سنگ فرش کوچه‌ها و زیر و رو کردن خاک‌ها در شانده و مارس پرداختند و این طرز کار که دیناری نتیجه نداشت برای دولت روزی ۱۵۰۰۰۰ فرانک تمام می‌شد.

این طرز تشکیلات کارخانه‌ها که طبعاً منجر به ورشکستگی می‌شد علی‌رغم لویی بلان پیشوای سوسیالیست بود و تربیتی را که به نام اجرای طریقه او معرفی می‌کردند حتی به صورت ظاهر هم شباهتی با اصول نداشت، زیرا طرح لویی بلان این بود که کارگران بنابر حرفه‌ای که دارند دسته دسته شده و دولت فقط وجوهی را که برای تأسیس کارخانه لازم دارند به آنان قرض بدهد و ادره بهره‌برداری از کارخانه‌ها و نفع و ضرر آن با خود کارگران باشد. تجربه این طرح را در میان صنف خیاط عملی نمودند، به این ترتیب که تهیه لباس افراد گارد ملی را به آنها مقاطعه دادند و خوب هم عملی شد ولی کارخانه‌های ملی را ماری نام، یکی از همکاران لویی بلان در حکومت موقت، عمداً این طور تشکیل داد که به اقرار خودش وجه ملی لویی بلان را از بین برده و به کارگران مدلل سازد عقیده تشکیل کار «پوچ» خبط و غیر عملی است، این تجربه مغرضانه که میلیون‌ها برای دولت تمام شد باعث ریختن خون زیادی هم گردید.

شورشیان ژولین: مجلس برای خاتمه دادن به یغمای وجوه عمومی و انحلال قشون سوسیالیست در دوشنبه ۲۱ ژوئن بستن کارخانه‌های ملی را امر داد. کارگران از ۱۸ تا ۲۵ سال به ورود در نظام دعوت شدند و چون در ولایات به کارهای بزرگ دست زده بودند به سایرین پیشنهاد شد به ولایات بروند، این پیشنهادات را کارگران عاقلانه‌دار که اغلب صنعت‌کار بودند اعلان جنگ فرض نموده در جمعه ۲۳ ژوئن از دو ساعت به ظهر در مشرق خطی که از سد سن ژک^۱ شروع و پس از عبور از عمارت پانتئون به سد پواسنیر^۲

می‌رسد یعنی کلیه محلات پر جمعیت بالغ بر ۴۰۰ سنگر برپا شد. در جلو بسیاری از این سنگرها خندق حفر و دیوارهای کنگره‌دار تا ارتفاع طبقه اول عمارات تعبیه کردند. کانون شورش عمارت پانتئون در ساحل چپ شط سن بود که شورش از آنجا آغاز شد و در ساحل راست شط مزبور محله تامپل و سنگرهای داخلی را در میدان باستیل و محله سن آنتوان قرار دادند که شصت و پنج سنگر داشته، عده شورشیان بالغ بر ۵۰۰۰۰ نفر و دولت در ابتدای شورش بیش از ۴۰۰۰۰ نفر مرکب از نظامیان گارد ملی و گارد متحرک تحت فرمان نداشت، مجلس ملی ژنرال کاوینیاک را به فرماندهی نظامی شهر معین و کلیه اختیارات را به وی سپرد.

جنگ سخت و بی‌رحمانه از طرفین چهار روز دوام یافت، شورشیان که در موقعی به نظر می‌آمد غالب و نزدیک بود بلدیّه را متصرف شوند دلیرانه می‌جنگیدند چه به قول یکی از آنان «مردن از گلوله به که مرگ از گرسنگی» در این معرکه چندین هزار نفر صدمه خوردند که بنابر احصائیه رسمی متجاوز از هزار نفر مقتول بود. سه نفر ژنرال نیز به قتل رسیدند، ژنرال برآ^۱ یکی از آنها که به رسالت نزد شورشیان فرستاده شده بود در کمین‌گاه دستگیر و به قتل رسید. من سنیور آفر^۲ مطران پاریس که کوشش داشت میانجی شود زخم مهلکی برداشت، بالاخره توپ‌خانه و اقدامات تهاجمی و کثرت عدد موجب ظفر نظامیان گشت.

از سر تا سر فرانسه از استراسبورگ^۳ تا برست^۴ و از لیل^۵ تا بایون^۶ یعنی از قریب ۲۰۰ شهر افواج گارد ملی به کمک مجلس ملی شتافتند. در دوشنبه ۲۶ ژوئن ساعت یک به ظهر شورشیان در آخرین سنگرهای خود (میدان باستیل و محله سن آنتوان) حصارى شده بودند، قوای دولتی قریب ۱۱۰۰۰ نفر از شورشیان را دستگیر کردند که ۳۰۰۰ نفر آنها بدون محاکمه به حکم مجلس ملی به الجزیره تبعید شدند.

نتایج زد و خوردهای ژوئن: نتایج نهضت سوسیالیستی در آغاز سال ۱۸۴۸ و تجربه مغرضانه کارخانه‌های ملی و شورش ژوئن به قرار ذیل بود. این پیش آمدها ملت فرانسه

1. Brea

3. Strasbourg

5. Lille

2. Mgr. Affre

4. Brest

6. Bayonne

را به دو قسمت مخالف تقسیم گردانید: از یک طرف کارگران و از طرف دیگر دهاقین و اواسط الناس به این معنی که در کارگران حسد و کینه و احساسات خصومت آمیزی را نسبت به طبقه متوسطه برانگیخت و در همان حال طبقه متوسطه و دهقانان را از کارگران یمناک ساخت و می توان گفت مبدأ «کینه طبقاتی» همین حوادث بود.

بسیاری از طبقه متوسطه خسارت کلی دیدند، میزان عایداتی که در ماه فوریه بالغ بر ۱۱۶ فرانک بود در دو ماه بعد (آوریل) به پنجاه فرانک رسید و به این ترتیب ثروت گروهی از مردم به نصف تقلیل یافت و عده کثیری از تجار و اصناف به واسطه وقفه در معاملات ورشکست شدند و به این جهت از حکومت جمهوری روگردان و به حکومت مقتدری مایل گشتند تا قادر به برقراری نظم که لازمه ترقی تجارت است باشد.

خصومت دهاقین هم با جمهوری به این نظر بود که حکومت موقتی برای تأدیه مخارج جدید ۴۵ درصد به مالیات های معمولی اضافه کرد، یعنی مالیات ها را تقریباً یک برابر و نیم گردانید (مارس ۱۸۴۸). از طرف دیگر دهقان ها تصور می کردند سوسیالیست ها در صدد تقسیم اراضی و املاک می باشند و از همین لحاظ کینه سختی نسبت به «اشتراکیون» یا «سرخ ها» پیدا کردند (اسم اخیر را به مناسبت بیرق سرخ به سوسیالیست ها داده بودند)، بنابراین دهقان ها نیز مانند طبقه متوسطه خواهان حکومتی گشتند که قادر به حفظ احترام مالکیت و آرامش داخلی باشد. مارکی دو سیرکور^۱ یکی از معاصرین می گوید «مردم از هر طبقه طوق بندگی را استقبال می نمودند... صاحبان ثروت یا کسانی که امیدوار به تحصیل مال بودند و یا هر کس که می خواست از نتیجه کار خود زندگانی کند خواهان حکومت قوی و قاهری گشت ولو این که استبدادی و خشن باشد»، در حقیقت امپراطوری دوم از این احوال روحی عمومی به وجود آمد.

قانون اساسی ۱۸۴۸: مجلس ملی در اوایل نوامبر ۱۸۴۸ قانون اساسی جدید را اعلام کرد، این قانون اساسی مقدمه عالی داشت که می توان آن را اعلامنامه حقوق افراد ملت و مکمل اعلامنامه حقوق بشر دانست این مقدمه اصول قانون اساسی را توضیح و «وظایف متقابل مردم را نسبت به جمهوری و جمهوری را نسبت به مردم» روشن می ساخت به این بیان که وطن دوستی، وفاداری به جمهوری، کار، مال اندیشی و کمک برادرانه از

وظایف مردم است و حمایت از مردم، خانواده، مذهب، مالکیت، کار و کمک به محتاجین یا از راه تهیه کار و یا از راه اعانه برای کسانی که قادر به کار نیستند از وظایف جمهوری می باشد.

قانون اساسی مصرح کرده بود که «سلطنت ملی مختص به جامعه ملت» و «کلیه اقتدارات ناشی از ملت است» و دو قوه به نام قوه مقننه و قوه مجریه تشخیص داد. مظهر قوه مقننه مجلسی مرکب از ۷۵۰ نماینده که وکلای آن برای سه سال و به رأی مستقیم و جمعی و عمومی انتخاب می گشتند و هر فرانسوی ۲۱ ساله حق انتخاب کردن داشت، حق وضع قوانین و مالیات ها و تصویب بودجه با مجلس و همچنین حق انحلال یا تعویق تشکیل آن با خود مجلس بود قوه مجریه به دست رئیس جمهور سپرده می شد که برای چهار سال و به رأی مستقیم انتخاب می گشت و هیچ کس نمی توانست دو مرتبه متوالیاً به ریاست جمهوری انتخاب شود. حق عزل و نصب وزرا و مستخدمین دولتی از هر درجه و مقام و توشیح قوانین و عقد معاهدات مختص رئیس جمهور و تمام قوای مسلحه در تحت اختیار وی بود. رئیس جمهور در مقابل مجلس مسئول و مجلس می توانست او را در دیوان عالی عدالت دعوت به محاکمه نماید.

علاوه بر این قانون اساسی کلیه آزادی ها از قبیل آزادی عقیده، آزادی اجتماعات و جمعیت ها و عرض و نطق و قلم و مطبوعات و بالاخره آزادی تعلیمات را (به شرط نظارت دولت) تضمین کرد.

قانون اساسی ۱۸۴۸ دو نقص بزرگ داشت به این معنی که به موجب این قانون قوای عمومی متساویاً بین مجلس مقننه و رئیس جمهور تقسیم می شد اما عملاً بین نمایندگان مجلس که هر یک از آنها منتخب ولایتی بیش نبودند و رئیس جمهور که برگزیده جامعه ملت بود تعادل قوا برقرار نمی گشت. علاوه بر آن قانون اساسی مورد اختلاف میان رئیس جمهور و مجلس را پیش بینی نکرده بود و به این واسطه رئیس جمهور و مجلس هیچ کدام نمی توانستند نسبت به یکدیگر اعمال نفوذ و اقتداری بنمایند و به قول توکویل^۱ قانون اساسی در موقع اختلاف «واسطه یا حکمی که بتواند این دو قوه را سازش دهد یا مطیع سازد» در نظر نگرفته بود بنابراین حل اختلافات راهی جز توسل به کودتا نداشت.

لویی ناپلئون: برای ریاست جمهور چهار نفر نامزد شده بودند: ژنرال کاوینیاک که مجلس پس از شورش ژوئن قوه مجریه را به وی سپرد، لدرو رولن، لامارتین و بالاخره تازه واردی به نام پرنس لویی ناپلئون بناپارت.^۱

پرنس لویی ناپلئون بناپارت در توپلری متولد و سومین پسر لویی بناپارت پادشاه هلند و برادرزاده و پسر خوانده ناپلئون اول بود و در این وقتی چهل سال داشت. زندگانی وی تا این زمان بسیار مشوش می‌گذشت زیرا بعد از سقوط امپراطوری اول ملکه هرتنس^۲ مادرش وی را بدو^۳ به اگسبورگ در باویر و بعد به قصر آرنانبرگ^۴ در کنار دریاچه کنستانس سوئیس برد. در آنجا وارد مدرسه نظام تون^۵ شده و در قشون سویس به درجه سلطانی توپخانه رسید. لویی در تحت تأثیر افکار مریخی خود که پسر لبا^۵ یکی از اعضا کنوانسیون بود دارای افکار انقلابی گردیده و داخل حزب شاربونری ایتالیا شده و در انقلابات آزادی خواهانه که در ۱۸۳۰ در ممالک کلیسا به ظهور پیوست شرکت داشت. پس از مرگ دوک دوریشتاد^۶ در ۱۸۳۲ رئیس خانواده بناپارت و وارث دعاوی خانواده ناپلئون نسبت به امپراطوری فرانسه گشت. در زمان سلطنت لویی فیلیپ دو دفعه یکی در ۱۸۳۶ در استراسبورگ و دیگر در ۱۸۴۰ در بولونی به خیال تجدید واقعه مراجعت ناپلئون از جزیره الب افتاد ولی در هر دو بار با حقارت تمام شکست خورد، بعد از واقعه استراسبورگ فقط از فرانسه تبعید شد ولی پس از قضیه بولونی در مجلس اعیان تحت محاکمه درآمد و محکوم به حبس ابد گردیده در قلعه هام^۷ محبوس و شش سال بعد در لباس بنایی فرار کرده به لندن پناهنده شد و تا انقلاب ۱۸۴۸ در آنجا به سر می‌برد.

لویی ناپلئون بعد از سقوط لویی فیلیپ به فرانسه شتافت، قبلاً روزنامه‌هایی که دوستانش تأسیس کرده بودند تبلیغات شدیدی به طرفداری وی نمودند و وجاهت عامه که نام ناپلئون در فرانسه داشت موجب شد که در مجلس مؤسسان از چهار ولایت به نمایندگی انتخاب شود (ژوئن ۱۸۴۸) ولی لویی ابتدا برای تسکین بی‌اعتمادی جمهوری خواهان از نمایندگی استعفا داد و پس از آن که پنج ولایت دیگر دوباره او را در سپتامبر

1. Louis Napoleon Banaparte

2. Hortense

3. Arenenberg

4. Thun

5. Lebas

6. Due de Reichstadt

7. Ham

(۱۸۴۸) انتخاب کردند در مجلس مؤسسان حاضر و قبول عضویت نمود.

لویی ناپلئون دارای قیافه و وضع مرموز و کم حرف و خوددار بود، اغلب فکر می‌کرد گویی که به خواب سرمدی اندر شده است، اصولاً مردم از عقاید و افکار لویی ناپلئون بنایارت اطلاع زیادی نداشتند جز همین قدر که ظاهراً به سلطنت ملی احترام می‌ورزید و به وسیلهٔ رساله‌ای که به نام «تخفیف فقر» در ایام محبس هم منتشر ساخت خود را غمخوار فلاکت‌کارگران معرفی نموده و طرفدار لزوم ترمیم اوضاع اجتماعی جلوه داد ولی در واقع این مرد فکور صاحب تصمیمات ناگهانی (کودتا و امثال آن) نیز بود.

در سیاست داخلی حکومت ملی مانند حکومت قیصر روم را مایل بود که در آن ملت مقدرات خود را به قیصر سپرده و قیصر هم برای بهبودی احوال ملت زحمت بکشد. در خارجه برای فرانسه تجدید نظر در معاهدات ۱۸۱۵ را طالب و طرفدار وحدت ملی برای مللی بود که تجزیه شده و بین دول مختلف تقسیم گشته بود.

انتخاب رئیس جمهور: لویی ناپلئون برای تأمین انتخاب خویش به ریاست جمهور با کاتولیک‌ها و سلطنت‌طلبان و طرفداران بورژوازی و طرفداران سلسلهٔ اورلئان اتحاد کرد. پس از وقایع دهشتناک ایام ژوئن فرق مزبور خصومت‌های دیرینه را فراموش و در تحت ریاست تی‌یر و متالانبر حزب «نظم» را تشکیل دادند، این حزب برای ریاست جمهور بدو با کاوینیاک به مذاکره پرداخت چون موافقت نظر حاصل نگشت به جانب لویی ناپلئون متمایل شده و به شرط تعهد آزادی تعلیمات و عدهٔ مساعدت به او داد. انتخابات در ۱۰ دسامبر ۱۸۴۸ به عمل آمد، لامارتین قریب ۱۸۰۰۰ رأی و لندرو رولن مجموعاً ۴۰۰۰۰۰ رأی و کاوینیاک در حدود ۱۵۰۰۰۰۰ رأی و لویی ناپلئون ۵۵۰۰۰۰۰ رأی داشت زیرا علاوه بر انتخاب کنندگان حزب نظم دهقان‌ها و کارگران حتی در جمهوری خواه‌ترین ولایات تودهٔ مردم به «برادرزادهٔ امپراطور بزرگ» رأی دادند.

مجلس مقننه: اگر چه قانون اساسی رسماً اعلام و قسمتی از آن هم اجرا شد اما مجلس مؤسسان برای تهیهٔ بعضی قوانین که در حقیقت متمم قانون اساسی محسوب می‌گردید باز چندی منعقد بود. در مه ۱۸۴۹ عمر این مجلس به آخر رسید و پس از اعلان انحلال جای خود را به مجلس مقننه سپرد.

مجلس مقننه در ۱۳ مه ۱۸۴۹ انتخاب شده بود. بر اثر حوادث ژوئن مردم بر علیه

نامزدهای جمهوری خواهان رأی داده و نمایندگان را از حزب نظم برگزیدند. چنان که از ۷۵۰ وکیل فقط ۲۵۰ وکیل جمهوری خواه که از این عده ۱۸۰ نفر رادیکال و سوسیالیست بودند و سر دسته آنها لدرو رولن به شمار می رفت انتخاب گردید. چون این دسته در صندلی های بلند دست چپ می نشستند به خاطر مجلس کنوانسیون آنها را متنایار^۱ (کوهستانیان) می نامیدند. حزب نظم یعنی کاتولیک ها و سلطنت طلبان که رؤسای آنها کمیته معروف به کمیته کوچه پواتیه^۲ را تشکیل می دادند و ۵۰۰ نماینده یعنی دو ثلث اعضا مجلس را داشتند. این جماعت همگی در طرف راست قرار گرفتند، وکلای مرکز معدودی از طرفداران خانواده اورلئان و جمهوری خواهان اعتدالی بودند و بالاخره چند نفری از نمایندگان عنوان (بناپارتیست) داشتند.

دستور سیاسی حزب نظم: حزب نظم که اکثریت مجلس را تشکیل می داد دو دستور سیاسی داشت اولاً می خواست جمهوری خواهان را از کارهای عمومی دور کند و به قول تی پر یکی از رؤسای این حزب بدون جمهوری خواه جمهوری تشکیل بدهد. این ترتیب از طرفی برای «مخالفت کردن» با جنبش آزادی خواهانه ۱۸۴۸ و محدود کردن آزادی ها مخصوصاً رأی عمومی بود و از طرف دیگر به جهت به دست گرفتن تعلیمات که در آتیه از انتشار افکار اصلاحات اجتماعی جلوگیری به عمل آید، ثانیاً حزب نظم در نظر داشت حکومت سلطنتی را دوباره بازگرداند.

مجاهدات حزب دست راست برای عملی کردن دستور فوق منجر به دو فقره کشمکش شد که تاریخ مجلس مقننه خلاصه این کشمکش ها است. اولی در ۱۸۴۹ بین دست راست و جمهوری خواهان و دومی در ۱۸۵۱ بین دست راست و رئیس جمهور واقع گردید. در فاصله این دو مجادله در ۱۸۵۰ حزب دست راست که قدرت کاملی داشت قوانین «ارتجاعی» را در باب تعلیمات و حق رأی و مطبوعات به تصویب رساند.

شکست جمهوری خواهان: به حزب جمهوری خواه قریب یک ماه بعد از انتخابات ضربه ای وارد آمد. کشمکش به مناسبت یکی از مسائل راجع به سیاست خارجی یعنی لشکرکشی به رُم در گرفت. سابقاً ذکر شد که بلافاصله پس از فرار پی نهم به گانت از طرف مجلس مؤسسان و رئیس جمهور برای حمایت رم در مقابل مداخله اتریش و

1. Montagnards

2. Poitier

سازش دادن بین پاپ و رومی‌ها قشونی اعزام شد اما به واسطهٔ خبط اودینو^۱ رئیس این قشون که بر خلاف دستور دولت رفتار کرد مأموریت قشون مذکور به اضمحلال جمهوری ممالک کلیسا و برقراری سلطنت پاپ مبدل گردید (۳۰ مه ۱۸۴۹). اکثریت وکلای کاتولیک و سلطنت‌طلبان مجلس مقننه طبعاً رویهٔ اودینو را تصدیق کردند اما لدرورولن و منتائیارها به نام قانون اساسی که اقدام بر ضد آزادی هرملتی را منع کرده بود اعتراض نمودند و در ۱۳ ژوئن نمایشی بر ضد مجلس ترتیب دادند. چنان‌که در محلهٔ سن مارتن و اطراف عمارت صنایع و مشاغل مقدمات شورش نمودار شد ولی از نمایش و شورش به زودی جلوگیری به عمل آمد. حزب دست راست این پیش آمد را برای الغا حق تشکیل اجتماعات بهانه قرار داده و توقیف سی و سه وکیل منتائیار را امر داد، لدرورولن موفق به فرار و به لندن پناهنده شد و تشکیلات حزب جمهوری دچار اختلال گردید.

قوانین ارتجاعی و قانون فاللو: از این به بعد به واسطهٔ تفرقهٔ فعال‌ترین رؤسای جمهوری خواهان تصویب قوانین ارتجاعی آسان گشت. اولین قانونی که تصویب شد در باب تعلیمات بود، نظر به این که یکی از اصول قانون اساسی آزادی تعلیمات را اعلام می‌کرد قانون مخصوصی برای تعلیمات بایستی وضع شود. این قانون به نام فاللو وزیر معارف وقت از وکلای کاتولیک که آن را تنظیم کرده بود معروف گردید، قبل از مباحثه در این قانون تی‌یر در باب آن مطالعاتی کرد، به عقیدهٔ تی‌یر تعلیمات «مبدأ آسایش است و چون افراد نمی‌توانند در آسایش باشند» نمی‌توان تعلیمات را در دسترس عمومی قرار داد، از طرف دیگر تعلیم دهندگان غیر مذهبی و «مخالفین تشکیلات اجتماعی را که سی و هفت هزار سوسیالیست و اشتراکی» بودند مسئول حوادث ژوئن معرفی کرده و انحلال مدرسه دارالمعلمین را تقاضا و ضمناً خود را طرفدار و گذاری تعلیمات ابتدایی به روحانیون اعلام کرد ولی نه کمیسیون معارف که در آن نمایندگان جمعیت برادران مذهب مسیح و جمعیت خواهران سن و نسان دوپل^۲ مدافع معلمین بودند و نه مجلس مقننه تا آن اندازه که تی‌یر میل داشت پیش نرفتند و قانون فاللو در ۱۵ مارس ۱۸۵۰ به نام اصل آزادی تعلیمات تصویب و به هر فرانسوی بیست و یک ساله که دارای تصدیق

1. Oudinot

2. Soeurs de Saint Vincent de Paul

صلاحیت یا نمایندگی یکی از مذاهب رسمی (کاتولیک، پروتستان، اسرائیلی) بود حق باز کردن یک مدرسه داده شد، راهبه‌ها برای باز کردن مدارس اناث محتاج به داشتن تصدیق هم نبودند. این مقررات به دوره انحصار تعلیمات خاتمه داد و از این به بعد در مقابل مدارس عمومی که دولت باز می‌کرد مدارس خصوصی هم که اشخاص متفرقه تأسیس می‌نمودند وجود داشت. در مدارس ابتدایی عمومی کدخدا و کشیش محله و ناظر شرعیات «عهده‌دار مراقبت کیفیت اخلاقی تعلیمات بودند» ولی در مدارس خصوصی دولت فقط حق نظارت در «اخلاق و حفظ الصحه شاگردان و حفظ الصحه مدرسه» داشت و نسبت به تعلیمات نمی‌توانست اعمال نفوذ نماید. در باب تعلیمات متوسطه مفهوم قانون طوری شد که ممنوعیت ژروئیت‌ها از تعلیم که در عصر شارل دهم زمان مارتیناک مقرر شده بود از بین رفت، به قانون فاللو کاتولیک‌ها به هدایت عقاید مذهبی و سلطنت‌طلبان برای همراهی با روحانیون رأی دادند اگر چه این دسته اخیر نظری به ترقیات مذهبی نداشتند بلکه بعضی از آنها نیز جزو پیروان ولتر و مخالف مذهب بودند ولی مانند تی پر زبان حزب و نویسنده حقیقی قانون فاللو عقیده داشتند که باید «روحانیون نفوذ کامل در مدارس داشته باشند» به نظر آنها قانون فاللو کاملاً قانون طبقاتی و وسیله جلوگیری معلمین غیر روحانی (که فاللو وزیر معارف آنها را مأمورین جمهوری سوسیالیستی می‌نامید) از نشر افکار سوسیالیستی به شمار می‌رفت.

محدود کردن رای عمومی: بر خلاف تصویب قانون فاللو که در افکار عامه تأثیر و تحریکی نکرد تصویب قانون انتخابات ۳۱ مه ۱۸۵۰ افکار عمومی را به هیجان آورد. در قانون جدید مقرر شد که هر انتخاب‌کننده باید سه سال در بلوک حوزه انتخابیه اقامت و دفاتر مالیاتی اقامت او را در آن محل تصدیق بنماید، به این ترتیب شرط نصاب مالیاتی در انتخاب به صورت منحرف و غیر مستقیمی برقرار می‌شد. اگر چه تصویب چنین قانونی در مجلس به نظر مشکل می‌آمد اما تی پر در ضمن نطق خود با خونسردی تمام اظهار داشت این قانون تنها «توده پست» را هدف قرار می‌دهد. این اظهار غضب مخالفین قانون (متنایرها) را سخت مشتعل و تولید غوغایی نمود که در نتیجه وکلای اعتدالی به موافقین قانون پیوستند و به واسطه این مهارت تی پر قانون به تصویب مجلس رسید. حقیقتاً هم همین طور بود و هدف قانون توده قرار گرفت چنان که حق رأی از

قریب سه میلیون کارگر یعنی ثلث کلیه انتخاب کنندگان سلب شد زیرا قسمتی مالیات نمی پرداختند و قسمت دیگر برای تهیه کار غالباً مجبور به تغییر محل اقامت بودند. در نتیجه این ترتیب رأی عمومی عملاً الفاگردیده و مردم نسبت به مجلس با نظر عداوت می نگریستند، آخرین قانون ارتجاعی به مطبوعات ضربه وارد ساخت به این معنی که مبلغ وثیقه جراید به ۵۰۰۰۰ فرانک ترقی یافت و اغلب جراید جمهوری خواه و یا سوسیالیست به واسطه نداشتن این مبلغ مجبور به تعطیل گشتند (۱۶ ژوئیه ۱۸۵۰).

رئیس جمهور و مجلس: رؤسای حزب دست راست قوانین ارتجاعی مذکور را مقدمه بازگشت سلطنت می دانستند و معتقد بودند که این کار در موقع لزوم باید به قوه قهریه انجام شود، حتی تی پر در موقعی که از قانون اساسی حرف می زد گفت: «هرگاه سلامت و صلاح وطن اقتضا کند وجدان من مرا از پاره کردن این ورقه کشیف آقایان سرزنش نمی کند». برای اعمال قوه قهریه ژنرال شانگاریه^۱ وکیل مجلس و فرمانده کل قشون گارد ملی پاریس در نظر گرفته شد و بالاخره به جهت تسهیل بازگشت سلطنت سعی کردند که بین شاهزادگان اورلئان و کنت دوشامبور^۲ دوک سابق بر دورا صلح دهند، به همان گونه که طرفداران این دو خانواده در حزب نظم با یکدیگر سازش کرده بودند اما کوشش سلطنت طلبان برای این «آمیزش» به جایی نرسید (اوت، سپتامبر ۱۸۵۰).

از طرف دیگر لویی ناپلئون فقط در فکر دوام و بقای خود در حکومت بود و علی رغم حزب دست راست که اکثر اعضا او را احمق و سست عنصر تصور می کردند زیر بار سیاست اکثریت نمی رفت چنان که چندین مرتبه خصوصاً در موقع اعزام قشون به ژرْم که می خواست شرط بازگشت پاپ را اعطای آزادی به اهالی رم قرار دهد با سیاست اکثریت مخالفت نمود، رئیس جمهور توانسته بود در داخله مملکت حزب مقتدری برای خود تشکیل دهد و مسافرت های متعدد وی به بورگنی و فرانچ کومته و نرماندی موجب نمایش های با حرارتی به طرفداری او شد (اوت-سپتامبر ۱۸۵۰). به علاوه قشون را نیز فریفته خود ساخته بود چنان که در خاتمه سان قشون که در اردوی ساتوری^۳ نزدیکی ورسای داده شد نظامیان با فریاد «زنده باد امپراطور» به او سلام دادند (۱۰ اکتبر ۱۸۵۰).

1. Changarnier

2. Compte de Chambord

3. Satory

آخرین اقدام او این بود که برای گرفتن تمام وسایل مقاومت از دست مخالفین خود شانگاریه را از مشاغل نظامیش منفصل نمود (۱۰ ژانویه ۱۸۵۱). چون قانون اساسی تجدید انتخاب او را بلافاصله در ۱۸۲۵ که دوره ریاست وی منقضی می شد اجازه نمی داد رئیس جمهور از ۱۸۵۰ برای تجدید نظر در قانون اساسی شروع به اقداماتی نمود چنان که برای تقویت این نظر به تحریک دوستانش عریضه هایی از همه جا امضا و ارسال می شد و سه ربع شوراهاى عمومى در این باب نظر موافق اظهار داشتند، در موضوع همین قضیه بود که کشمکش بین رئیس جمهور و مجلس در گرفت یعنی جمعی از نمایندگان هواخواه رئیس جمهور در ژوئیه ۱۸۵۱ مسئله تجدید نظر در قانون اساسی را پیشنهاد کردند. گرچه اکثریت آراء با این پیشنهاد موافقت داشتند اما عده وکلای موافق به سه ربع که برای قبول این گونه پیشنهادها لازم بود نمی رسید، لویی ناپلئون برای بی اعتبار ساختن مجلس که مورد نفرت عموم هم واقع شده بود مشغول کار شد و برای نیل به مقصود الغا قانون انتخابات ۱۸۵۰ و برقراری رأی عمومى را پیشنهاد نمود، این پیشنهاد اکثریت ۷ رأی رد شد (۱۳ نوامبر)، سه هفته بعد رئیس جمهور تجدید مطلع کرده و تقاضا نمود که لااقل مدت اقامت انتخاب کننده از سه سال به یک سال تنزل نماید، این پیشنهاد هم با اکثریت یک رأی رد شد (۲۹ نوامبر).

کودتا: از این به بعد رئیس جمهور تصور کرد که کارگران بر علیه مجلس به اندازه لزوم خشمگین شده اند و می تواند بدون خوف از مداخله آنها مجلس را منحل سازد، از طرف دیگر می دانست که طرفداران سلسله اورلئان در این فکر هستند که مجلس و رئیس جمهور را متهمی تا یک ماه دیگر از کار بیندازند.

رئیس جمهور وزرات جنگ را به یکی از هواخواهان خود ژنرال سنت ارنو^۱ محول کرده بود و فرماندهی قشون ساخلوی پاریس را هم صاحب منصبانی مانند ژنرال مانیان^۲ جانشین شانگاریه که نسبت به او صمیمی بودند عهده دار شدند. در شب دوشنبه ۲ دسامبر لویی ناپلئون در قصر الیزه مقر خود برای آن که رفع هر گونه سوء ظنی را بنماید بنا بر عادت معموله که هر دوشنبه پذیرایی می کرد پذیرایی نموده حتی نوشتجات و

1. Saint Arnaud

2. Magnan

احکامی را که از مدتی پیش حاضر شده بود امضا کرد. قبل از طلوع فجر دوک دو مرنی^۱ وزیر داخله برادر ناتنی ناپلئون اداره کننده حقیقی کودتا به اتفاق موپا^۲ رئیس پلیس تی بر و کاوینیاک و شانگاریه و کلیه کسانی را که ممکن بود محرک مقاومت شوند توقیف کردند و در همان حال از هر طرف اعلان توسل به ملت و دو فرمان را به دیوارها می چسباندند. فرمان اول شامل انحلال مجلس و برقراری رأی عمومی بود، فرمان دوم ملت را دعوت می کرد که در هیئت های انتخابیه خود رأی عمومی ذیل را تصدیق یا رد کنند.

«ملت فرانسه حفظ حکومت لویی ناپلئون بناپارت را طالب و به او اختیارات لازمه می دهد که یک قانون اساسی ترتیب دهد» در اعلان توسل به ملت اصولی از قانون جدید که از قانون اساسی سال هشتم اقتباس شده بود به ضمیمه ادعای نامه بر علیه مجلس که «یک کانون فساد گشته» درج گردیده و رئیس جمهور در آن «قضاوت بین خود و مجلس را به ملت که تنها سلطان حقیقی می شناخت واگذار می کرد».

مقاومت در پاریس: نمایندگان دست راست در تشکیل مقاومت قانونی کوشیدند و چون مجلس از طرف نظامیان اشغال شده بود قریب ۲۲۰ نفر از وکلای مرکز ناحیه دهم که ناحیه ششم حالیه است اجتماع کردند. در موقعی که بریه^۳ عزل رئیس جمهور پیمان شکن را به تصویب می رسانید عده ای پلیس و نظامی وکلای مزبور را محاصره کرده و بلافاصله همگی توقیف شدند، بدو^۴ در سربازخانه دُرسی^۴ و بعد بعضی ها را در مجلس مازا^۵ و بقیه را در قلعه ونسن حبس کردند. جماعتی از وکلای جمهوری خواه منجمله ویکتور هوگو و ژول فاور^۶ در صدد برآمدن مقاومت مسلحی در محلات خارج پاریس تشکیل دهند (اما چون تمام اسلحه ها بعد از ایام ژوئن ضبط شده بود و از طرف دیگر اکثریت کارگران از برقراری رأی عمومی خرسند و دلبستگی به بیست و پنج فرانکی ها نداشتند)^۷ به مخالفین کمکی نکردند. یکی از شهود قضایا می گوید که «در همه جا کنجکاوای لابلایانه ای در کار بود، مردم این طور وانمود می کردند که این وقایع به آنها

1. Due de Morny

2. Maupas

3. Berryer

4. d Orsay

5. Maza

6. Jules Faver

۷. مقصود وکلای مجلس است.

مربوط نیست». تنها اواسط الناس طرفدار سلسله اورلئان و جمهوری خواهان و معدودی از طرفداران بوربن بر این اقدامات معترض بودند. معذلک در روز سوم دسامبر در پاریس چند سنگر بر پا گردید و بودن^۱ وکیل مجلس در یکی از این سنگرها واقع در محله سن آنتوان کشته شد چون مقاومت واقعی به عمل نیامده و شورشیان فقط به خسته نمودن سربازان قناعت می کردند موقعی برای وارد ساختن ضربه قطعی به دست قشون نیفتاد و ژنرال مانیان تمام افواج خود را به سربازخانه ها برگردانید زیرا می خواست «به شورش فرصت تکمیل بدهد» و به طوری که در راپورت خود نوشت «تنها وسیله خاموش ساختن شورش همین است». در صبح پنج شنبه ۴ دسامبر سنگرهای چندی در محلات مرکز تا خیابان سن دنی بر پا گردید، افواج در ساعت دو بعدازظهر از سربازخانه ها خارج شدند، یک فوج به خیابان هایی رسید که در آن انبوهی از شورشیان گرد آمده بودند ناگهان در خیابان بون نوول^۲ سربازان به سمت عابرین شلیک کردند، به موجب بیان ژنرال کانروبرت^۳ علت این شلیک گلوله ای بود که از پنجره ای به یک شیپورچی پهلوی خود او اصابت کرد، سربازان که به هیجان آمده بودند دست به اسلحه برده و شلیک گلوله تمام اطراف را فرا گرفت، متجاوز از ۱۵۰ نفر مقتول و گروهی مجروح شدند معذلک این کشتار به زودی شورش را در هم شکست و برای تصرف سنگرهای کوچه ای مثل کوچه متورگی^۴ در همین روز سنگرها خراب شد اما شبانه دوباره بر پا کردند عاقبت نظامیان فائق گشتند و در ساعت سه به ظهر دیگر اثری از سنگرها نبود.

مقاومت در ولایات: ولایات بر خلاف روش دیرین خود انقلاب پاریس را با بی طرفی و خونسردی تلقی نکردند چنان که در پانزده ولایت که سکنه آن اکثر جمهوری خواه و یا در جاهایی که حکومت احتیاطات کافیه به عمل نیاورده بود به خصوص در لیون، نیور^۵، آلیه در مرکز و در هرولت^۶ درم، وار والپ های سفلی در جنوب دهاقین مسلح شده به طرف کرسی ولایات شتافتند ولی دستجات آنها به زودی

1. Baudin

2. Bonne nouvelle

3. Canrobert

4. Montorguelli

5. Nièvre

6. L'Herault

پراکنده گردید.

ایام وحشت: این اقدامات مقاومت آمیز پیشرفت کودتا را تأمین نمود زیرا حکومت برای ترساندن اواسط الناس مقاومت های مذکور را مانند جنبش های سوسیالیستی و طغیان فقرابر ضد اغنیا جلوه داد و از طرف دیگر این مقاومت ها بهانه ای برای توقیف انبوهی از مردم که نظیر آن از ۱۷۹۳ به این طرف دیده نشده بود به دست داد. به موجب راپرتی که در ۱۸۷۰ جزو کاغذهای ناپلئون پیدا شد قریب ۲۷۰۰۰ نفر که خیلی کمتر از رقم حقیقی است توقیف شده بودند، تنها در پاریس متجاوز از ۴۰۰۰ نفر در سردابه های قلاع روی هم ریخته شدند. در شهر اوکسر^۱ بنا به اعتراف قضات محبس و سربازخانه و محل دیگری از محبوسین «انباشته» شده بود، می گویند تنها از ولایت نیور ۲۰۰۰۰ نفر توقیف شدند، به موجب فرمان منتشره در ۸ دسامبر مقرر شد کلیه اشخاصی که عضو مجامع مخفی بوده و یا باشند بدون محاکمه از پنج تا ده سال به گویان^۲ یا به الجزیره نفی بلد شوند و مقصود از مجامع مخفی جمعیت هایی بود که تشکیل آن را به حاکم محل قبلاً اطلاع نداده اند اعم از جمعیت های تعاونی یا مجامع ادبی که حتی علناً تشکیل می یافت. با نفی بلد شدگان مانند متجاوزین به حقوق عمومی یعنی دزدان و آدم کشان رفتار می شد چنان که از تمام حقوق سیاسی و مدنی محروم و در مستعمرة تبعیدگاه خود تحت نظر و مجبور به اعمال شاقه بودند. در سی و دو ولایت یعنی متجاوز از ثلث تمام مملکت حکومت نظامی اعلان و تفصیرات مردم در محاکم نظامی رسیدگی می شد، در ۲۰ دسامبر ۱۸۵۱ رأی عمومی خاتمه یافت ۷۵۰۰۰۰۰ رأی کودتا را تصدیق و ۶۵۰۰۰۰۰ نفر جواب منفی دادند.

محاکم مختلط: بعد از تحصیل رأی عمومی به جنگ با مخالفین کودتا مخصوصاً با جمهوری خواهان ادامه داده شد. به موجب یک متحدالامال ساده وزارتت محاکم استثنایی به اسم محاکم مختلط تشکیل یافت (۳ فوریه ۱۸۵۲) که مأمور محاکمه محبوسین بود، این محاکم از روی گرده محاکم پروتال زمان رجعت بورین ها تأسیس یافت (با این فرق که محاکم سابق اقلأ به موجب قانون تشکیل شده بود) محاکم مختلط در ولایات مرکب از حاکم و یک ژنرال و مدعی العموم بود. محاکمه مخفی و بدون

استماع شهادت شهود و مدافع و احضار متهم صورت می‌گرفت و رأی محکمه قابل استیناف نبود، محاکم مزبور می‌توانستند درباره متهمین مجازات‌های ذیل را حکم دهند: احاله به محکمه نظامی، نفی از مملکت به کاین^۱ یا الجزیره، تبعید دائمی یا موقتی از خاک فرانسه، اجبار توقف در یک محل معین، احاله به محکمه جنحه و بالاخره تحت نظر پلیس گذاردن. محاکم مختلط متجاوز از ۱۵۰۰۰ نفر محکوم کردند که ۱۰۰۰۰ به الجزیره در لامبسا^۲ یا به گویان در کاین تبعید شدند. در بعضی نواحی جنوبی اغراض و انتقام‌های خصوصی نیز در محاکمه متهمین دخالت داشت چنان‌که در هرولت حتی بناپارتیست‌های مسلم را هم محکوم به تبعید نموده بودند، هشتاد و چهار وکیل از آن جمله ویکتور هوگو و تی‌یر «به نام امنیت عمومی» از فرانسه تبعید شدند.

1. Cayenne

2. Lambessa

فصل هفتم

امپراطوری دوم

قانون اساسی ۱۸۵۲ - امپراطوری استبدادی - امپراطوری آزادخواهانه - امپراطوری پارلمانی

امپراطوری دوم هیجده سال طول کشید، این امپراطوری را کودتای ۲ دسامبر ۱۸۵۱ و قانون اساسی ۱۸۵۲ عملاً برقرار و رأی عمومی ۲۰ دسامبر ۱۸۵۲ آن را قانونی گردانید و انقلاب ۴ دسامبر ۱۸۷۰ که نتیجه مصائب اولیه جنگ فرانسه و آلمان و تسلیم شدن ناپلئون سوم در سدان^۱ بود آن را بر هم زد.

اگرچه به موجب قانون اساسی ۱۸۵۲ در مملکت دیکتاتوری برقرار گردید اما ناپلئون سوم در جریان سلطنتش مجبور شد به تدریج آزادی‌های مسلوبه را به فرانسویان باز داده و قانون اساسی را اصلاح نماید و از این لحاظ تاریخ امپراطوری دوم به سه دوره تقسیم می‌شود.

نخست دوره دیکتاتوری یا امپراطوری استبدادی که تقریباً مدت ۹ سال از ۱۸۵۲ تا ۲۴ نوامبر ۱۸۶۰ دوام کرد و در این تاریخ ناپلئون به قوه مقننه که مظهر ملت فرانسه به

1. Sedan

شمار می‌رفت حق داد عقیده خود را در ضمن خطابه در باب اداره امور عمومی بیان نماید.

سپس دوره امپراطوری آزادی خواهانه از ۱۸۶۰ تا ۶ سپتامبر ۱۸۶۹ که باز ۹ سال طول کشید و در مدت آن هیئت مقننه متدرجاً حق شرکت در حکومت را دوباره به دست آورد.

بالاخره از سپتامبر ۱۸۶۹ تا سپتامبر ۱۸۷۰ امپراطوری پارلمانی مستقر شد، در این دوره یک ساله حکومت فرانسه بین امپراطور و نمایندگان ملت مانند دوره سلطنت ژوئیه تقسیم گشت یعنی مجلس و امپراطور مشترکاً حکومت می‌کردند. این تبدیلات داخلی نتایج سیاست خارجی ناپلئون مخصوصاً سیاست وی در ایتالیا بود.

دوره امپراطوری دوم از ادوار فعالیت اقتصادی و بسط فوق‌العاده ثروت عمومی به شمار می‌رود.

اهمیت و افتخار امپراطوری مزبور مخصوصاً در اقداماتی است که به اراده ناپلئون برای بهبودی احوال طبقه رنجبر به عمل آمد.

قانون اساسی ۱۸۵۲: به موجب اختیاراتی که رأی عمومی ۲۰ دسامبر اعطا کرده بود لویی ناپلئون قانون اساسی تدوین و آن را در ۱۴ ژانویه ۱۸۵۲ رسماً اعلام کرد. به موجب این قانون در رأس حکومت رئیس جمهور که هر ده سال یک مرتبه انتخاب می‌شد قرار می‌گرفت. رئیس جمهور در مقابل ملت مسئول و قوای مقننه و مجریه را در اختیار خویش داشت، فرماندهی کل قوای بری و بحری، اعلان جنگ، عقد معاهدات و انتخاب کلیه مأمورین دولتی با او بود. تعیین وزرا فقط به میل او و با اراده خویش آنها را منفصل می‌کرد، پیشنهاد و اعلام و توشیح قوانین از حقوق مختصه رئیس جمهور محسوب می‌گشت و سه مجلس به نام سنا، مجلس مقننه و شورای دولتی قوه مقننه را با رئیس جمهور مشترکاً در دست داشتند. سنا «حافظ پیمان نامه اساسی» مرکب از ۱۵۰ عضو بود که عده‌ای از قبیل کاردینال‌ها، مارشال‌ها، امیرالبحرها حقاً عضو آن به شمار می‌رفتند و بقیه را رئیس جمهور مادام العمر انتخاب می‌نمود. قوانین مصوبه مجلس مقننه را باید مجلس سنا تحت مطالعه قرار دهد و هیچ قانونی قبل از این مطالعه قابل انتشار و اجرا نبود. علاوه بر این مجلس سنا مسائلی را که قانون اساسی پیش‌بینی نکرده تدوین

می نمود و آن را رأی سنا می نامیدند. جلسات سنا علنی و عمومی نبود، مجلس مقننه مرکب از ۲۶۱ وکیل بود که برای مدت ۶ سال به رأی ولایتی انتخاب می شدند. اعضای این مجلس در ابتدا حقوق نمی گرفتند اما از ۲ دسامبر ۱۸۵۲ ماهیانه ۲۵۰۰ فرانک حقوق داشتند.

جلسات مجلس مقننه تنها بنا بر دعوت رئیس جمهور تشکیل می شد و رئیس جمهور می توانست تشکیل مجلس را به تعویق اندازد و یا موقتاً تعطیل کند و یا آن را منحل سازد و همچنین انتخاب رئیس و نواب رئیس مجلس با رئیس جمهور بود، مجلس مقننه لوایح مالی و قانونی را که رئیس جمهور پیشنهاد و مستشاران دولتی به نام او دفاع می کردند مورد بحث قرار داده و تصویب می کرد ولی حق نداشت قوانین را اصلاح نماید و هر گونه اصلاحی باید قبلاً به تصویب شورای دولتی رسیده باشد. جلسات مجلس علنی بود اما صورت مذاکرات آن مختصراً به شکل صورت مجلسی که خود رئیس مجلس انشا می کرد انتشار می یافت، وزرا نمی توانستند عضو مجلس مقننه باشند و هیچ وقت هم در مجلس حضور به هم نمی رسانیدند.

شورای دولتی از ۴۰ تا ۵۰ نفر عضو داشت که تعیین یا انفصال آنها به اراده رئیس جمهور بود، شورای دولتی لوایح قانونی را تهیه و در مجلس سنا و مجلس مقننه از آنها دفاع می کرد و در باب قبول یا رد اصلاحاتی که پیشنهاد می شد قبل از آن که قانون مورد بحث و مذاکره واقع شود تصمیم می گرفت.

امپراطوری: قانون اساسی ۱۸۵۲ به استثنای یک موضوع که اهمیت فوق العاده هم داشت در سایر مواد کاملاً مطابق قانون اساسی سال هشتم بود مثلاً هر دو قانون قوای اجراییه و مقننه را در دست شخص واحد تمرکز می داد که در ۱۸۰۰ به دست کنسول اول در ۱۸۵۲ به دست رئیس جمهور افتاد، به همین طریق اختیاراتی که به سه هیئت مشورنی (سنا، مجلس مقننه و شورای دولتی) داده شد ظاهری و عملاً رئیس جمهور با قوه مقننه مشترکاً کار می کرد.

ولی در این قسمت دو قانون متفاوت بودند که به موجب قانون اساسی ۱۸۰۰ سلطنت ملی عملاً ملغی گشت زیرا نمایش اراده ملت جز یک مرتبه که بر له یا علیه قانون اساسی رأی داد امکان نداشت ولی در قانون اساسی ۱۸۵۲ ملت لا اقل اصولاً در هر شش سال

یک مرتبه در ضمن انتخاب مجلس مقننه می توانست احساسات و اراده خویش را ابراز نماید با این وصف عملاً طریقه نامزد شدن رسمی و کلاکه بعد ذکر خواهیم نمود و مداخله حکام در انتخابات در سالهای اولیه امپراطوری حق رأی برای مردم باقی



خانواده امپراطور

نگذارد و می‌توان گفت قانون اساسی ۱۸۵۲ مانند قانون اساسی سال هشتم مملکت را به سوی طرز حکومت سابق سوق داده و تقریباً سلطنت استبدادی را برقرار می‌ساخت. چنان‌که ارتجاع قبل از حلول سال ۱۸۵۲ کامل بود به این ترتیب که ابتدا چند انجمن ولایتی پیشنهاد کردند. دوره ده ساله ریاست جمهور تبدیل به مادام‌العمری شود، ضمناً در موقع مسافرت لویی ناپلئون به شهرهای عمده مرکزی و غربی مانند لیون، بر دو و تور بعضی از دوستان صمیمی او نمایشانی ترتیب دادند که مردم با فریاد «زنده باد امپراطور» رئیس جمهور را استقبال کردند (سپتامبر، اکتبر). بعد در ابتدای نوامبر سنا پیشنهاد نمود که برای ایجاد مقام امپراطوری در مملکت که لویی ناپلئون شاغل آن باشد به آرا عمومی مراجعه شود، مراجعه به آرا عمومی در ۲۰ نوامبر به عمل آمد: ۷۸۳۹۰۰۰ رأی مثبت و ۵۳۰۰۰ رأی منفی بود.

متجاوز از دو میلیون نفر که تقریباً خمس هیئت انتخاب کنندگان می‌شد از رأی دادن خودداری کردند، در ۲ دسامبر ۱۸۵۲ لویی ناپلئون به نام ناپلئون سوم به سمت امپراطوری ارثی فرانسویان اعلام گردید، بیست و پنج میلیون فرانک حقوق سالیانه برای امپراطور معین شد و فوراً به قصر تویلری رفت و در آنجا از روی دربار ناپلئون اول درباری تشکیل داد که پس از ازدواج با مادمازل اوژنی^۱ دربار وی با شکوه‌ترین دربارهای اروپا به شمار می‌رفت (۳۰ ژانویه ۱۸۵۳).

استبداد امپراطوری، مطبوعات: فرمان راجع به مطبوعات و رأی سنا در موضوع تصویب بودجه که متمم قانون اساسی ۱۸۵۲ محسوب می‌گردید استبداد امپراطوری را تکمیل کرد. فرمان راجع به مطبوعات که (۱۷ فوریه ۱۸۵۲) صادر شد الزام تحصیل تصدیق برای کتاب فروشی و ترتیب اجازه قبلی را برای ایجاد روزنامه و سپردن وثیقه و حق تمبر به میزان ۶ سانسیم در هر نمره و بالاخره صلاحیت محاکم جنحه را در مورد جرائم مطبوعاتی برقرار نمود، به علاوه وزرا یا حکام مجاز بودند که جرایم را توقیف یا به کلی ممنوع و یا به وسیله اخطار مؤسسين روزنامه را تنبیه نمایند و به این ترتیب مطبوعات در تحت فشار اداری واقع شد. خلاصه همین که روزنامه به مذاق دولت خوش نمی‌آمد برای کوچک‌ترین سببی دوبار اخطار می‌شد چنان‌که مشاجره ساده‌ای بین دو

۱. دختر یکی از سرهنگان قدیم توپخانه ناپلئون اول و معروف به کنتس تبا از اهالی اسپانیول و بسیار وجهه بود.

روزنامه در باب مقایسه صفات کودهای مختلفه شیمیایی هر دو روزنامه را دچار اخطار ساخت زیرا به موجب ابلاغیه حکومت محل این مشاجره قلمی «تولید تردید در خریداران کود می‌کرد».

دو اخطار کتبی در دو سال منجر به توقیف و دو حکم توقیف مستلزم تعطیل ابدی روزنامه و به علاوه همواره ممکن بود روزنامه‌ای را «به نام امنیت عمومی» تعطیل نمایند، این فرمان جراید مخالف را مجبور به سکوت ساخت.

بودجه: به موجب قانون اساسی تصویب مالیات‌ها از وظایف مجلس مقننه بود اما رأی سنا مورخه ۲۰ دسامبر ۱۸۵۲ اختیارات مالی نمایندگان را به کلی از بین برد زیرا بر طبق رأی سنا بدو مجلس مقننه اعتباراتی که برای هر وزارت‌خانه‌ای تقاضا می‌شد به‌طور چهار دیواری تصویب می‌کرد و بعد امپراطور به میل خود مبالغی را که به این طرز تصویب شده بود بین ادارات مختلفه وزارت‌خانه تقسیم می‌نمود.

به علاوه در غیاب مجلس مقننه امپراطور حق داشت به موجب فرمان مخصوصی اعتبارات فوق‌العاده را تصویب نماید به این معنی که اختیار داشت مخارجی را به میل شخصی خود بدون این که نمایندگان مملکت قبلاً اجازه دهند تعهد نماید بنابراین در این دوره هم مثل زمان قبل از ۱۷۸۹ فرانسویان در امور بودجه فقط مکلف به پرداخت مالیات بودند.

طریقه انتخابات: اگر چه علاوه بر مالیات دادن حق رأی نیز برای فرانسویان باقی مانده بود اما حکومت امپراطوری ترتیباتی مقرر داشت که مردم این حق را جز به نفع وی نتوانند به کار برند. حکومت به استناد این امر که «هشت میلیون انتخاب‌کننده نمی‌توانند بین گروه داوطلبان وکالت نامزدهای شایسته‌ای را تشخیص بدهند» راهنمای مردم در انتخابات می‌گشت چنان که بر سینی^۱ وزیر داخله که از خدمتگزاران صمیمی ناپلئون بود در ضمن متحدالمآلی که به مناسبت انتخابات ۱۸۵۲ منتشر ساخت تصریح کرد که حکومت باید ذهن مردم را «روشن سازد». حکام دستور داشتند که «به انتخاب‌کنندگان نامزدهایی را که دولت آنها را برای کمک به سیاست اصلاحات صمیمی تر از همه تشخیص داده است معرفی کند»، این ترتیب را طریقه داوطلبی رسمی می‌گفتند. چون

حکومت امپراطوری بر پایه رأی عمومی استوار بود این طریقه انتخابات منطقی به شمار می‌رفت و متحدالمال وزارت‌ی طریقه مزبور را بدین گونه توضیح می‌داد: «همان طور که دولت قوانین را به وکلا پیشنهاد می‌کند نامزدهای وکالت را هم به انتخاب کنندگان معرفی می‌کند که آنها هم به میل خود انتخاب نمایند». کلیه مأمورین دولتی به نامزدهای رسمی باید کمک کنند، این نامزدها می‌توانستند مرام‌های خود را روی کاغذ سفید یعنی کاغذی که منحصر به مطبوعات رسمی بود چاپ کنند اما در باب نامزدهای مخالف حکام آزادی کاملی در جلوگیری از تبلیغات آنها داشتند حتی از تشکیل مجامع انتخابی و توزیع اوراق رأی در مورد آنها جلوگیری می‌نمودند و می‌گفتند این اعمال «به آزادی رأی عمومی لطمه وارد می‌آورد».

قانون امنیت عمومی: حکومت امپراطوری می‌توانست بدون خطر و بدون این که اصلاً مخالفین خود را به زحمت اندازد به مقصود برسد زیرا اکثریت عظیم انتخاب کنندگان مخصوصاً دهاقین با وی موافق بودند و تا ۱۸۵۹ مخالفت جدی به عمل نیامد زیرا به واسطه اختلاف دایمی بین طرفداران سلسله اورلئان و طرفداران بوربن‌ها مخالفت آنها با حکومت بدون اثر و فقط به تنقید در کنج خانه‌ها اکتفا می‌کردند، تشکیلات حزب جمهوری خواه هم به واسطه تبعید رؤسای آن به ممالک خارجه (سویس، بلژیک، انگلستان) بر هم خورده بود، به علاوه در ۱۸۵۸ باز هم به جمهوری خواهان ضربت سختی وارد آمد توضیح آن که اورسی نی^۱ نام یک نفر ایتالیایی که از ناپلئون سوم به مناسبت خودداری او از جنگ با اتریش برای آزادی ایتالیا ناراضی بود در جلو اهراسه بمب به کالسکه امپراطور انداخت و ۱۵۶ نفر از آن جمله ۲۱ نفر زن و یازده طفل را مجروح ساخت (۱۴ ژانویه ۱۸۵۸). در تعقیب این سوءقصد وزارت داخله به ژنرال اسپیناس^۲ سپرده شد و دولت قانونی به اسم امنیت عمومی از تصویب گذرانید که به دولت اختیار می‌داد هر کس را که قبلاً به جرم شرکت در شورش ایام ژوئن ۱۸۴۸ و حوادث دسامبر ۱۸۵۱ تنبیه شده بود بدون محاکمه فقط به موجب تصمیم ساده اداری توقیف و تبعید نماید. به طوری که تحقیقات جدید معلوم می‌کند در حدود ۳۰۰ نفر که به کلی نسبت به جنایت اورسی نی بی‌سابقه بودند به موجب این قانون اخراج یا تبعید شدند.

در هر ولایت حکام ولایات مکلف گشتند که بی‌درنگ عده‌معینی را مشمول این قانون ساخته و صورت بدهند.

خاتمه امپراطوری استبدادی: یک سال بعد (۱۶ اوت ۱۸۵۹) به مناسبت فتوحات فرانسه در ایتالیا در مقابل اثریش اعلان عفو عمومی نسبت به مقصرین سیاسی صادر و به تمام اشخاصی که تبعید یا نفی بلد شده بودند اجازه بازگشت به فرانسه داده شد. این اقدامات نشانه و مقدمه تغییراتی در طرز حکومت بود زیرا پس از یک سال یعنی بعد از ۲۴ نوامبر ۱۸۶۰ ناپلئون سوم^۱ که می‌خواست به هیئت‌های بزرگ مملکتی^۲ شرکت مستقیم‌تری در سیاست عمومی بدهد، حکم کرد که من بعد سنا و مجلس مقننه همه ساله در موقع افتتاح دوره اجلاس یک خطابه به عنوان امپراطور تهیه کنند. خطابه مزبور راجع به سیاست دولت و بایستی پس از آن که مأمورین دولت تمام توضیحات لازمه را در باب سیاست خارجی و داخلی امپراطوری به مجلسین دادند نوشته می‌شد، به علاوه حق اصلاح قوانین تا اندازه‌ای به مجلس مقننه داده شد و از آن به بعد وزرای بی‌وزارت‌خانه لوائح قانونی را در مجلس دفاع می‌کردند.

دو اجازه مهم دیگر در ۱۸۶۱ اعطا شد یعنی موجب رأی سنا درج صورت مشروح مذاکرات مجلس سنا و مجلس مقننه در روزنامه رسمی مقرر گردید و جراید نیز می‌توانستند آن را مجدداً انتشار دهند (۲ فوریه ۱۸۶۱). بالاخره در ۳۱ دسامبر ۱۸۶۱ رأی دیگر سنا تمام اختیارات مالی مجلس مقننه را دوباره برقرار نمود، به این ترتیب که امپراطور از تصویب اعتبارات فوق‌العاده صرف نظر کرد و مجلس از این پس بودجه هر وزارت‌خانه را دیگر نه به‌طور چهار دیواری بلکه فصل به فصل تصویب می‌نمود.

فرمان ۱۸۶۰ و دو رأی سنا ۱۸۶۱ حکومت استبدادی و دوره خاموشی را خاتمه داد. مزی‌پیر^۳ به مناسبت این اصلاحات نوشته است «فرانسه در مدت ۹ سال به اتفاقی شباهت داشت که تمام منافذ آن مسدود گشته و پس از این مدت اقدامات دولت به منزله هوای صاف و قابل تنفسی بود که در آن فضا راه یافت» بالاخره فرانسویان می‌توانستند کم و بیش از جریان امور خود مطلع و تا اندازه‌ای در اداره منافع خویش شرکت جویند.

۱. مقصود مجلس مقننه و سنا است.

۲. نویسنده و سناتور بوده است. 2. Mezières.

علل تبدیل طرز حکومت: علت تبدیل طرز حکومت نخست جنگ ایتالیا و بعد انحلال حزب طرفداران بناپارت و تشکیل حزب قوی مخالفی بود که از کاتولیک‌ها و صنعت‌گران یعنی هواخواهان صمیمی سابق امپراطوری تشکیل یافت. جنگ فرانسه در ایتالیا در ۱۸۵۹ برای خاتمه دادن به سلطه غیر قابل تحمل و استبداد اتریشی‌ها در لمباردی پیش آمد و چون خون سربازان فرانسوی در راه آزادی ملل بیگانه ریخته شد دیگر امکان نداشت که ناپلئون بتواند فرانسویان را از قسمتی از آن آزادی محروم نگاه دارد.

از طرف دیگر جنگ استخلاص شمال ایتالیا در سرتاسر آن مملکت تأثیر بخشید و این تأثیر مخصوصاً در ممالک کلیسا بسیار شدید بود زیرا اهالی ممالک کلیسا بر ضد پی‌نهم شوریده و الحاق خود را به سلطنت ایتالیای شمالی در خواست می‌کردند و کم مانده بود که سلطنت پاپ از بین برود. چون کاتولیک‌ها به حفظ سلطنت پاپ اهمیت اساسی می‌دادند در فرانسه پیروان پاپ ناپلئون را مسئول جنبش وحدت خواهانه ایتالیا دانسته شروع به حمله به وی کردند. این وضع آغاز «مسئله رم»^۱ بود که تا ۱۸۷۰ هم در سیاست داخلی و هم در سیاست خارجی ناپلئون تأثیر کرده و به طوری که بعد ذکر خواهیم نمود برای فرانسه نتایج وخیمی داشته است.

در همین موقع ناپلئون با حکومت انگلیس قرار داد تجارتنی بست (۲۳ ژوئیه ۱۸۶۰) که به موجب آن حقوق گمرکی محصولات فرانسه در موقع ورود به انگلیس و مصنوعات انگلیس در موقع ورود به فرانسه تخفیف کلی یافت، این قرارداد قیمت بسیاری از اجناس را تنزل داده و به حال مردم مفید افتاد ولی صنعت‌گران فرانسه برای رقابت با مصنوعات انگلیس مجبور شدند قیمت مصنوعات خود را تنزل دهند و از این بابت عدم رضایت شدیدی بین آنها تولید گردید و بعد از مجاهدات بی‌فایده که در جلوگیری از اجرای قرارداد به عمل آوردند از ناپلئون روگردان شده به مخالفتش پیوستند. ناپلئون برای مقابله با مخالفت کاتولیک‌ها و صنعت‌گران تصور کرد که استمداد از آزادی‌خواهان مفید خواهد بود و از این راه تبدیل طرز حکومت را به وجود آورد و امپراطوری آزادی‌خواهانه گشت.

امپراطوری آزادی خواهانه، حزب مخالف: از همان موقع که قرار شد مجلس برای امپراطور خطابۀ تهیه نماید و صورت مشروح مذاکرات مجلس در جراید منتشر شود ملت فرانسه وسیله‌ای به دست آورد که در اعمال حکومت مباحثه کرده و مشاجرات پارلمانی را با تمام جزئیاتش در خارج از پارلمان تعقیب کند و به این ترتیب دوباره به امور عمومی که راجع به افراد ملت بود علاقمند گشتند. در تمام مملکت فعالیت‌های سیاسی سریعاً نمودار گردید و نتیجه این کیفیات آن شد که در ۱۸۶۳ گروهی از حزب مخالف به وکالت مجلس مقننه انتخاب گشتند، این دسته مخالف شامل نمایندگانی بود که علاوه بر مخالفت با حکومت امپراطوری با سلسله سلطنت نیز ضدیت داشتند.

از انتخابات ۱۸۵۷ تا این موقع در مجلس بیش از پنج نفر وکیل مخالف امپراطوری وجود نداشت، این پنج نفر از منتخبین پاریس و لیون به اسم هیئت^۱ «پنج نفری» معروف مانده و جمهوری خواه بودند، اسامی آنان عبارت است از: هنون^۲ طیب، داریمون^۳ نویسنده سیاسی و امیل اولیویه^۴ وکیل مرافعه جوان که هر سه در ۱۸۵۷ انتخاب شدند. بعد دو وکیل دیگر که در ۱۸۵۸ برای تکمیل عده وکلا انتخاب و به مجلس آمدند یکی ارنست پیکار^۵ و دیگری ژول فاوور^۶ نام داشت. وکیل اخیرالذکر از ناطقین معروف و مخصوصاً به واسطه دفاعی که در دیوان جنایی از اورسی نی نمود بر شهرتش افزود. وقتی که اولین بار این پنج نفر وارد تالار جلسه مجلس مقننه شدند جای آنها در صندلی‌های بسیار بلند انتهای دست چپ معین شده بود، سایر همکاران از آنها دوری جسته و تقریباً اطرافشان به کلی خالی ماند ولی بر خلاف انتظار رقبای خود از هر تندی احتراز نموده و به واسطه اعتدال و متانت لحن و پشت کار و صحت انتقاداتشان فوراً توجه مجلس را به سوی خود جلب کردند. تا این موقع فقط در یک امر یعنی تصویب بودجه وکلا همیشه اراده خود را نشان داده بودند که مجلس مطیع و ساده‌ای نباشند، رویه مسری این پنج نفر مجلس را مصمم کرد که میل خود را در باب اعمال تفتیش حقیقی در امور مالی ابراز نماید.

1. Les Cinq

2. Henon

3. Darimon

4. Emile Olivier

5. Ernest Picard

6. Jules Favre

این کیفیت موجب اقدامات آزادی خواهانه ۱۸۶۰ و ۱۸۶۱ و مخصوصاً رأی سنا (۳۱ دسامبر ۱۸۶۱) شد. در انتخابات ۱۸۶۳ ناراضی‌ها یعنی کاتولیک‌ها و صنعت‌گران و احزاب ضد سلسله امپراطوری یعنی طرفداران بورین و طرفداران سلسله اورلئان و جمهوری خواهان در تحت عنوان اتحاد آزادی خواهانه ائتلافی تشکیل دادند، اتحاد آزادی خواهانه موفق شد که سی و هفت نفر از حزب خود انتخاب کند که هفده نفر آن جمهوری خواه بودند. مخالفین امپراطوری مجموعاً دو میلیون رأی که قریب ثلث کلیه آرا بود به دست آوردند. حتی نی‌پر و بریه یکی در پاریس و دیگری در مارسیل انتخاب و مجدداً وارد زندگانی سیاسی شدند.

شکست امپراطوری در خارجه: نفوذ حزب مخالف اتصالاً در مملکت توسعه می‌یافت، اولاً به واسطه این که فرانسویان بیش از پیش به بازگشت آزادی مایل گشته و ثانیاً به مناسبت شکست‌های سخت خارجی که نتایج سیاست خاص ناپلئون بود و رفته رفته لزوم خاتمه دادن به حکومت شخصی را محسوس می‌ساخت تا ۱۸۶۰ امپراطوری در خارجه پیشرفت‌های درخشانی داشت چنان که در کریمه (۱۸۵۳-۱۸۵۶) و در ایتالیا (۱۸۵۱) فتوحاتی کرده بود. اما از سال ۱۸۶۰ امپراطوری دچار شکست‌های پیاپی گشت چنان که در اکتبر ۱۸۶۱ ناپلئون سوم اگر چه با موافقت انگلیس و اسپانیا به مناسبت دعاوی مالی و از طرف دیگر در نتیجه سوء قصد نسبت به سفیر فرانسه در مکزیکو داخل لشکرکشی بر ضد جمهوری مکزیک شد ولی انگلستان و اسپانیا فوراً خود را کنار کشیدند (۱۸۶۲) و ناپلئون جنگ را ادامه داد. این اعزام قوا به جنگ سیاسی تبدیل و پنج سال دوام یافت (۱۸۶۱-۱۸۶۶) که صرف نظر از تمام نتایج شومی که داشت از قبیل اختلال قشون فرانسه و به قولی انهدام قورخانه خسارت خالص این اردوی ۲۸۰۰۰ نفری که به کلی بیهوده بود سیصد و پنجاه میلیون فرانک و ۵۰۰۰ نفر تلفات شد.

راست است که در نتیجه این اقدام قسمت بزرگی از مکزیک تسخیر و ناپلئون آن را تبدیل به امپراطوری کرده و سلطنت آنجا را به آرشیدوک ماکزیمیلین^۱ برادر امپراطور اتریش واگذار نمود ولی عاقبت مکزیک‌ها به قیادت ژوارز^۲ رئیس جمهور سربه شورش برداشته و ناپلئون در مقابل تهدید مداخله اتازونی مجبور شد که قشون فرانسه را

1. Archiduc Maximilien

2. Juarez

طلبیده و ماکزیمیلین را تنها بگذارد. جمهوری خواهان هم او را گرفته و در کِیرتارو^۱ تیرباران کردند (۱۹ ژوئن ۱۸۶۷). در همین اوان بدون این که ناپلئون توجهی داشته باشد در سرحدات شرقی فرانسه مملکت پروس در نتیجه دو جنگ با دانمارک و اتریش (۱۸۶۴-۱۸۶۶) به دولت مقتدر مدهشی مبدل گردید و تمام اشخاص بصیر خطرات امنیت فرانسه را از این طرف احساس و پیش‌بینی می‌کردند.

حزب ثالث: در موقع مباحثات راجع به خطابه‌ای که برای امپراطور تهیه می‌شد (۱۸۶۶) حزب دیگری از بناپار티ست‌ها و عده‌ای از حزب مخالف تشکیل گردید. عده این دسته ۶۱ نفر و چون بین مخالفین سلسله سلطنت و بناپارتيست‌های شدید واقع شدند آنها را حزب ثالث نامیدند. این جماعت مخالفت اساسی را یهوده و منافعی منافع ملی تشخیص داده و حاضر بودند که اگر طرز حکومت تغییر و ناپلئون آزادی کامل فرانسه را مسترد دارد با کمال صمیمیت حکومت امپراطوری را بپذیرند، بناپارتيست‌ها نیز لزوم این تبدیل را اذعان داشتند.

امیل اولیویه: سر دسته حزب ثالث امیل اولیویه یکی از هیئت پنج نفری بود که از جمهوری خواهان جدا شده و به ناپلئون پیوست و در چهار ساله آخری سلطنت دخالت مهمی در امور داشت.

امیل اولیویه پسر یکی از تجار بزرگ مارسیل و از دوستان نزدیک لدرورولن و در مجلس مؤسسان وکیل بود. در سنه ۱۸۴۸ اسم خود را در کانون وکلای عدلیه پاریس ثبت کرده در بیست و دو سالگی از مأمورین حکومت موقتی و بعد به حکومت مارسیل تعیین گردید. در آنجا در مواقع سخت در مقابل طغیانی که مقدمه شورش ژوئن بود اولیویه رویه معتدل و جسورانه‌ای اتخاذ کرده و در دوره ارتجاع و ریاست جمهور پرنس ناپلئون مغضوب دولت و متفصل شده (ژانویه ۱۸۴۹) و به کانون وکلای مرافعه پاریس بازگشت، اگر چه با سیاست خودداری و عدم مداخله جمهوری خواهان که تا سال (۱۸۵۷) مجری داشتند موافق نبود ولی بارویه مخالفت اساسی و اعمال سیاست (همه یا هیچ) نیز ضدیت داشت، چنان که می‌گفت: «من نیکی را از هر دستی که به جانبم دراز شود می‌گیرم». در نتیجه همین عقیده در دوره نمایندگیش چندین بار با پیشنهادهای دولت موافقت کرد و

حتی در لایحه حذف اتحادیه کارگران از لوحه جرایم سمت مخبری داشت و از این راه با دوک دومرنی رئیس مجلس مقننه روابط دوستانه پیدا کرد. رئیس مجلس چون مرد سیاسی بصیری بود و تغییراتی را در سیاست داخلی ناگزیر می‌دید به این واسطه از یک طرف کوشش داشت که ناپلئون را نیز با خود هم رأی سازد و از طرفی امیل اولیویه را هم قهرمان شایسته این سیاست می‌دانست لذا مقدمات نزدیکی بین امپراطور و این نماینده را تهیه کرد، پس از فوت دوک دومرنی کنت والوسکی^۱ جانشین وی نیز روش او را دنبال نمود.

اقدامات آزادیخواهان: ناپلئون به اعطای پاره آزادی‌هایی میل نبود و به همین نظر در اوایل سال ۱۸۶۷ امیل اولیویه را احضار و با او طرح‌های مختلفه اصلاح را تحت مطالعه قرار داد (۱۰ ژانویه ۱۸۶۷). نتیجه این شد که در ۱۹ ژانویه ۱۸۶۷ فرمانی دایر بر حذف خطابه سالیانه و اعطای حق استیضاح از وزرا به نمایندگان و اعضای مجلس سنا صادر گردید، به این معنی که ترتیب سؤال از دولت که سالی یک مرتبه صورت می‌گرفت و نتیجه‌اش ناگزیر مباحثه در کلیات و بی‌فایده بود موقوف شد و مقرر گردید در همان موقعی که عملی از وزرای ناشی و مورد توضیح باید واقع می‌شود و طلا اختیار استضیاح داشته باشند که اعمال وزرا را تنقید و به موقع خود از اثرات آن جلوگیری نمایند، در این صورت وزرا از این به بعد می‌توانستند در مجلس حضور به هم برسند. به علاوه امپراطور اعلام داشت قوانینی پیشنهاد خواهد شد که اختیار مطلق شخص او را نسبت به مطبوعات حذف و تشکیل اجتماعات را برقرار سازد. تمام این اقدامات نشانه پیشرفت سیاست حزب ثالث و افکار امیل اولیویه بود.

روهو^۲: این اقدامات را نزدیکان امپراطور با نظر خوبی نمی‌نگریستند و به همین جهت عوایقی برای پیشرفت این سیاست ایجاد می‌کردند مخصوصاً روه‌ر که از وزرای درجه اول و به قول امیل اولیویه «نایب السلطنه بدون مسئولیت» بود. این شخص سابقاً در حوزه ریوم^۳ وکیل مرافعه و از پوی دودوم^۴ به سمت نمایندگی در مجلس مؤسسان و مجلس مقننه انتخاب شد از ۱۸۴۹ تا ۱۸۵۱ دو مرتبه دارای مقام وزارت گردیده و پس از

1. Comte Walewski

2. Rouher

3. Riom

4. Puy de Dome

آن که در دوم دسامبر مجدداً به وزارت نائل آمد از تاریخ ۱۸۶۳ به بعد سمت وزارت مشاور امپراطور را داشت. روهر فدایی و صمیمی ترین خدمتکاران امپراطور و نسبت به او دلبستگی تمام داشت زیرا روحاً اقتدار طلب و معتقد بود که حکومت ۱۸۵۲ برای فرانسه شایسته ترین حکومت‌ها است. مردی فعال و مبرم و اگر گاهی رام می‌شد فقط برای مدت محدود و مانند میله فولادین بازوی خم‌کننده خود را خسته می‌ساخت و بدون اینکه اثری از فشار در او باقی مانده باشد به حال مقاومت نخست باز می‌گشت به عقیده وی تمام اقدامات آزادی خواهانه برای مملکت و امپراطور زیان‌آور بود، ناپلئون همکاری با اولیویه را به او توصیه می‌نمود و ظاهراً به نظر می‌آمد که با او توحید مساعی خواهد کرد ولی روهر عملاً بدون این که لحظه‌ای مقاومت را از دست دهد برای کاستن نفوذ اولیویه مشغول کار بود، امپراطور هم با «روح مُتشتت» نمی‌توانست بین این دو نفر تصمیمی بگیرد و نتیجه آن شد که امپراطور با تردید رأی طبیعی که به واسطه کسالت مزاج روز به روز بیشتر می‌شد سه سال تمام یعنی تا ۱۸۶۹ سیاست تردید آمیزی پیش گرفت. از یک طرف اقداماتی آزادی خواهانه بر طبق نظریات امیل اولیویه می‌نمود و از طرف دیگر روهر را اجازه می‌داد که در مقابل این اقدامات مقاومت نموده تغییراتی که لازم می‌داند بدهد تا از تأثیر آنها بکاهد و از اجرای همه یا قسمتی از آنها در ضمن عمل جلوگیری نماید معذک امپراطور به روهر و اکثریت مجلس مقننه تصویب قوانین موعود در ۱۹ ژوئیه را که یکی راجع به مطبوعات و دیگری راجع به حق تشکیل اجتماعات بود تحمیل کرد. قانون مطبوعات «۱۱ مه ۱۸۶۹» تحصیل اجازه را برای تأسیس جراید سیاسی نسخ و حقوق تمبر را تخفیف داده و مجازات‌های اداری را اعم از اخطار و توقیف از بین برد، قانون اجتماعات عمومی آزادی اجتماعات را برقرار نمود ولی اجتماعات سیاسی بدون اجازه قبلی مگر در دوره انتخابات مجاز نبود (۱۰ ژوئن ۱۸۶۸).

پیشرفت‌های حزب جمهور خواه: پس از انتشار قانون مطبوعات بلافاصله چندین روزنامه که اغلب ناشر افکار جمهوری خواهان بودند تأسیس شد، ابتدا هجونا مه تندى به اسم «فانوس»^۱ که نویسنده میرزی به نام هانری روشفور^۲ آن را می‌نوشت منتشر گردید، هیچ کس شدیدتر از وی به رژیم امپراطوری حمله نکرده و به قدر او در این راه پیشرفت

نمود، روزنامه دیگر جمهوری خواهان به اسم بیداری در قبرستان منت مارتر^۱ در سر قبر بُدن^۲ نمایشی ترتیب داده و دفتر اعانه‌ای برای برپا کردن بنایی به یادگار وی باز کرد (نوامبر ۱۸۶۸). این مسئله مبدأ هیجانی گردید که به ولایات نیز سرایت و مقدمه مبارزه شدیدی با امپراطوری بود، دولت یهوده به تعقیب جراید پرداخت چنان که در مدت شش ماه ۶۴ دعوی مطبوعاتی در محاکم طرح شد، این دعاوی فرصت خوبی به دست وکلای مرافعه داد که بر شدت حملات خود نسبت به حکومت یفزایند چنان که گامبتا یکی از آنها مدافع روزنامه بیداری نه تنها بُدن را که در راه دفاع قانون جان باخته بود مدح کرد بلکه جرأت نمود در محضر قضات امپراطوری «جنایت ۲ دسامبر» را به زشتی یاد کند، این نطق در سرتاسر مملکت انعکاس فوق‌العاده‌ای داشت و حزب جمهوری خواه که فرمان‌فرمای پاریس شده بود در تمام شهرهای بزرگ به تجدید تشکیلات خود پرداخت.

انتخابات ۱۸۶۹: در انتخابات مه ۱۸۶۹ جمهوری خواهان فقط با قوای خود بدون کمک «اتحاد آزادی خواهانه» چهل کرسی در مجلس به دست آوردند و روشفور و گامبتا از منتخبین آنها بودند. اتحاد آزادی خواهانه هم از طرف خود دارای پنجاه کرسی شد و به این ترتیب عده وکلای حزب مخالف سلسله سلطنت به ۹۰ نفر رسیده و متجاوز از ثلث مجلس مقننه را تشکیل داد. پیشرفت حزب ثالث هم کمتر از دو حزب دیگر نبود و ۱۱۶ وکیل داشت و در نتیجه بنابارتیست‌های شدید یا مملوک‌ها^۳ در اقلیت افتادند.

امپراطوری پارلمانی: با یک چنین انتخاباتی فرانسوی‌ها صریحاً میل خود را به آزادی بیشتری ابراز می‌داشتند و امیل اولیویه به نام حزب ثالث اعلام کرد که قصد دارد دولت را برای تقاضای تغییرات کلی در طرز حکومت استیضاح نماید. از طرف دیگر اغتشاشات در پاریس و بسیاری از ولایات ظاهر می‌شد، امپراطور هم مایل نبود در انتظار خود را تسلیم به فشار نمایندگان و نه خائف از شورش نشان دهد و می‌خواست چنین وانمود کند که اقدامات آزادی خواهانه را به طیب خاطر انجام می‌دهد لهذا تشکیل مجلس را به تعویق انداخت و در همین موقع روهر از وزارت استعفا داد و به ریاست سنا

1. Montmartre

2. Baudin

3. Mamelouks, (اشاره به طرفداران امپراطور)

انتخاب شد (۲۰ ژوئیه ۱۸۶۹).

در ۶ سپتامبر امپراطور مجدداً با امیل اولیویه مشورت کرده و در اثر نصایح او رأیی از جانب سنا اعلام گردید که به مجلس مقننه اختیار انتخاب رئیس مجلس، پیشنهاد قوانین، آزادی اصلاح قوانین، حق مباحثه و تصویب بودجه تفصیلی و حق کامل استیضاح را می‌داد. به موجب همین رأی سنا، من بعد ممکن بود وزرا از بین نمایندگان مجلس یا اعضای سنا انتخاب و هیئت وزرایی تشکیل شود که در مقابل مجلس مسئول باشد و مجلس سنا نیز می‌توانست آن‌ها را به محاکمه جلب نماید.

این رأی سنا تقریباً طرز حکومت ژوئیه را برقرار می‌کرد و می‌توان گفت که شروع امپراطوری پارلمانی را نوید می‌داد، تنها منقصدی که باقی ماند این بود که مجلس سنا هم جنبه تقنینیه یافته و مانند مجلس اعیان در زمان سلطنت ژوئیه گردد.

این تبدیل هم به واسطه آخرین رأی سنای ۲۰ آوریل ۱۸۷۰ صورت گرفت یعنی سنا از این به بعد بایستی مثل مجلس مقننه در لوایح قانونی مباحثه و قوانین را تصویب نماید و دیگر حق نداشت که به اتفاق امپراطور دوره تکاملی را که از ۱۸۶۰ شروع شده بود به وسیله تقسیم قوه مقننه بین دو مجلس و بازگرداندن قسمتی از اقتدارات اساسی به ملت که واگذار به امپراطور شده بود» به اتمام رسانید.

رأی اولی سنا را در سپتامبر امیل اولیویه تهیه کرد و چون در اواخر دسامبر همین سال از طرف امپراطور مأمور تشکیل هیئت وزرا گردید رأی دوم را هم او تنظیم نمود، کابینه اولیویه در ۲ ژانویه ۱۸۷۰ مشغول کار شد.

رای عمومی ۱۸۷۰: به این ترتیب از قانون اساسی ۱۸۵۲ چون دیگر چیزی باقی نماند لازم می‌آمد ملت فرانسه دعوت شود تا عقیده خود را در باب حکومت تازه اظهار دارد لهذا عبارت ذیل به معرض آراء عامه گذاشته شد: «ملت اصلاحات آزادی خواهانه را که امپراطور از ۱۸۶۸ به این طرف در قانون اساسی به عمل آورده است تصدیق می‌نماید» اعلام مراجعه به افکار عمومی باعث تولید هیجان بسیار شدیدی شد زیرا از یک طرف کارکنان دولت کوشش داشتند که هر قدر ممکن است رأی موافق تحصیل کنند از طرف دیگر بنایار تیسست‌های شدید یعنی طرفداران استبداد و جمهوری خواهان که بیش از پیش در حملات خود جمور و تند شده بودند تهیه مفصلی می‌دیدند که کلیه

آرام‌نمی‌باشد، در ظرف هشت روز جمهوری خواهان در پاریس ۱۶۱ مرتبه اجتماعات عمومی تشکیل دادند که عناصر انقلابی در این مجامع با الفاظ خشن و زننده مانند «دزد، راهزن، حرامی، آدم‌کش، خونخوار، مهمل، فوق‌العاده به امپراطور توهین می‌کردند، رأی عامه در ۸ مه ۱۸۷۰ تمام شد، تقریباً از ۱۱ میلیون کسانی که حق رأی داشتند ۹ میلیون نفر رأی دادند ۷۳۵۰۰۰۰ جواب مثبت و ۱۵۳۸۰۰۰ رأی منفی بود، دهقانان عموماً رأی موافق دادند و کارگران و طبقات آزادی‌خواه رأی منفی. اگر چه مطابق رأی عمومی مزبور امپراطوری دوم در حقیقت دوباره تأسیس گشت ولی سه ماه بعد در نتیجه جنگ و هجوم پروسی‌ها به خاک فرانسه که منجر به شکست بی‌نظیری شد جوان مرگ گردید (۴ سپتامبر ۱۸۷۰).

امپراطوری و طبقات رنجبر: اهمیت و افتخار امپراطوری دوم در مجاهداتی است که از لحاظ بهبودی اوضاع زندگانی طبقات رنجبر به عمل آمده است. ناپلئون سوم در این راه بسیار سعی بود به طوری که می‌توان گفت تنها در این قسمت و در سیاست خارجی تا ۱۸۶۰ کاملاً به اراده شخصی خویش کار می‌کرد.

در این شخص مردد دو صفت با کمال وضوح احساس می‌شد یکی عشق پاک نوع‌پرستی و دیگر حس خیرخواهی طبیعی که امپراطور را به مدافعه حقوق رنجبران و رسیدگی به احوال بینوایان وامی‌داشت به این جهات و برای کمک به مریضهای فقیر بود که در زمان سلطنت او مریض‌خانه‌ها و شفاخانه‌ها و تشکیلات جدیدی به اسم مؤسسه اطباء بلوک و تأسیس مؤسسات خیریه و معاونت عمومی از قبیل دادن دواى مجانی به فقرا و نظایر آن افزایش می‌یافت و از این لحاظ تشویقاتی نسبت به جمعیت‌های تعاونی به عمل می‌آمد و به علاوه برای سالخوردگان در (۱۸۵۰) صندوق تقاعدی در تحت ضمانت دولت تأسیس شد که برقراری صندوق دیگری به عنوان بیمه برای حوادث غیرمترقبه و فوت در (۱۸۶۸) آن را تکمیل نمود و بالاخره صندوقی به نام پسر امپراطور ایجاد گردید که به کارگران برای خرید ابزار مساعد می‌داد.

اقدام اساسی در ۱۸۶۴ به وسیله تصویب قانون حق تشکیل اتحادیه به عمل آمد زیرا در دوره انقلاب اتحاد کارگران برای تحصیل اضافه مزد با شرایط مساعدتری برای کار ممنوع گشته و مستلزم مجازات‌های شدید بود چنان که اعتصاب در عداد جنحه محسوب

می شد، از سال ۱۸۶۴ اعتصاب صورت قانونی یافت. هیچ اقدامی برای کارگران مفیدتر و با نتیجه تر از این اقدام نبود و تنها به واسطه استفاده از این حق کارگران مقدرات بهتری برای خود تهیه دیدند.

کارهای بزرگ: علاوه بر اقدامات فوق کارهای بزرگ مربوط به فواید عامه که در تمام فرانسه شروع شد باز راهی برای کمک به کارگران به شمار می رفت. مهم ترین این کارها ساختمان راه های آهن و اصلاحات بلدی شهر پاریس بود. خطوط آهن که در ۱۸۴۲ شروع شد و در ۱۸۵۱ از ۳۴۰۰ کیلومتر نمی گذشت قبل از ۱۸۷۰ به متجاوز از ۱۵۰۰۰ کیلومتر رسید.

در پاریس در تحت اداره بارُن هوسمان که مدت شانزده سال حاکم ایالت سن بود (۱۸۵۳-۱۸۶۹) محلات کهنه شهر شکافته شده و خیابان های وسیع و کوچه های عریض و مستقیم احداث گردید از قبیل: خیابان سن ژرمن، سن میشل، سباستوپول^۱، استراسبورگ، ماژنتا^۲، ریشار لِنوار^۳، پرنس اوژن که امروز خیابان ولتر نام دارد، کوچه ریوولی، کوچه توریگو^۴ و کوچه لافایت و غیره این خیابان های بزرگ هم عبور و مرور را آسان ساخت و هم به سلامت هوای شهر کمک کرد و به علاوه دیگر ممکن نبود در مواقع شورش در این خیابان ها سنگربندی شود زیرا توپخانه به آسانی می توانست مانند صحرا در شهر عملیات نماید. ۸۰۰۰۰۰ متر مجاری زیرزمینی^۵ برای فاضل آب حفر کردند و مخازن عظیمی برای آب مشروبی شهر تهیه نمودند که از آب درودخانه وان^۶ و دونیس^۷ پر می شد.

جنگل های بولونی و ونسن و میدان های اسب دوانی بوت شومون^۸ تبدیل به گردشگاه عمومی شد. اتصال قصرلوور به توپلری خاتمه یافت و به این ترتیب بهترین قصور اروپا در فرانسه به وجود آمد. هال های^۹ مرکزی و بازارها و کلیساها از قبیل کلیسای سن اگوستن و تیر نیت و سن کلوتیلد بنا گردید و مریض خانه هایی مانند لاری بوازییر^{۱۰} و

1. Sebastopol

2. Magenta

3. Richard Lenoir

4. Turbigo

5. Egout

6. Vanne

7. Dhuy

8. Buttes Chaumont

9. Halles

10. Lariboisiere

هتل دیو و تئاترها و سربازخانه‌ها مثل سربازخانه سیه و شاتودو^۱ که مخصوصاً برای دفاع شهر در مقابل شورش قلاع محکم به شمار می‌رفت ساخته شد و بالاخره در ۱۸۶۰ دیوار قدیمی دور شهر را برداشته و به جای آن خیابان‌های وسیعی تأسیس کردند و همچنین شهرهای کوچک اتوی^۲، پاسی^۳، منت مارتر، ویلت^۴، بل ویل^۵، منت روز^۶، وژیارد، گرزل^۷ و غیره که بین خیابان‌های جدید و محوطه قدیمی شهر (که در عصر لویی فیلیپ بعد از واقعه ۱۸۴۰ احداث شد) واقع بودند ضمیمه شهر پاریس و بدین ترتیب وسعت پایتخت دو برابر گردید. در ولایات هم در شهرهای لیل، لیون، بردو، مارسیل مانند پاریس تغییرات کلی داده شد.

قراردادهای تجارتی: فکر آسایش عمومی و اندیشه بهبودی اوضاع زندگانی توده ملت امپراطور را مصمم گردانیده به جای طریقه حمایت تجارتی که از انقلاب کبیر به این طرف اجرا می‌شد طریقه آزادی مبادلات را که ریشار کُبدن در انگلستان بنیان نهاده بود برقرار سازد و در تعقیب آن با اغلب ممالک اروپا قراردادهای تجارتی ببندد و از این راه انقلاب عظیم اقتصادی پیش آمد.

اولین قرارداد با انگلستان منعقد شد، مذاکرات عقد این قرارداد را در ۱۸۵۹ امپراطور شخصاً شروع و در پاریس روهر و میشل شوالیه شاگرد سابق آنفانتن و کُبدن در ۲۳ فوریه ۱۸۶۰ خاتمه دادند، در تعقیب قرارداد انگلیس و فرانسه یک رشته قراردادهای مشابهی با دول بلژیک، ایتالیا، سویس، سوئد، هلند و اتحادیه گمرکی آلمان منعقد گردید و نتایجی را که امپراطور از این اقدام مترقب بود ظاهر گشت چنان که مخارج زندگانی به میزان محسوسی تنزل یافت از طرف دیگر علی‌رغم اعتراضات و پیش‌بینی‌های پاره‌ای صنعت‌گران مخصوصاً صنعت‌گران شمال و آلزاس مجموع صنایع فرانسه در نتیجه تولید رقابت و تنزل قیمت ذغال‌سنگ بر روی هم ترقی عظیمی کرد و ثروت فرانسه هم از همین راه رو به افزایش گذارد.

بسط ثروت عمومی: کارهای بزرگ عمومی و اکتشافات علمی که در صنعت و تجارت

1. Chateau d Eau

2. Auteuil

3. Passy

4. Villette

5. Belle Ville

6. Montrouge

7. Vaugirard, Grenelle

به کار انداخته شد و محصولات کارخانه‌ها و اراضی را بسیار فراوان کرد ساختمان و تکمیل راه‌های آهن و ایجاد کمپانی‌های بزرگ بحریمایی مانند مسازری ماری تیم^۱ (۱۸۵۱) و کمپانی عمومی ترانس آتلانتیک (۱۸۶۱) و قراردادهای تجارنی و تأسیس شرکت‌های متعدد اعتبارات مثل شرکت کردی فونسیه (۱۸۵۲) و شرکت عمومی (۱۸۶۴) و کردی لیونه (۱۸۶۵) که به زارعین و صنعت‌گران و تجار مساعده می‌دادند. تشویق تولید عمومی تجارت و فلاح و صنعت را طوری ترقی داد که نمایشگاه‌های ۱۸۵۷ و به خصوص ۱۸۶۷ چند نفر از سلاطین مانند امپراطور روس، پادشاه پروس، سلطان عثمانی، نایب‌السلطنه مصر را به پای تخت فرانسه جلب و عده زیادی خریدار از اقطار عالم به پاریس شتافتند. کلیه این امور در دوره هیجده ساله امپراطوری جنبش بزرگ اقتصادی در مملکت تولید و بر ثروت ملی فوق‌العاده افزود. این افزایش ثروت نیز باعث ازدیاد دائمی وجوه امانت شد که به صندوق‌های صرفه‌جویی و مخصوصاً صندوق کارگران سپرده می‌شد.

چنان‌که این گونه وجوه ذخیره در ظرف چهارده سال (۱۸۵۵-۱۸۶۹) از ۹۰ میلیون به ۱۷۰ میلیون بالغ گردید برجسته‌ترین دلیل ثروت عمومی اقدام دولت در ۱۸۶۸ بود که وقتی برای شروع به کارهای بزرگ عمومی توسل به استقراض داخلی جسته و ۴۰۰ میلیون فرانک قرض خواست متجاوز از ۸۳۰۰۰۰ نفر برای قرض دادن حاضر شدند که مجموعاً پانزده میلیارد فرانک به دولت قرض بدهند و در سایه همین ثروت سرشار دوره امپراطوری بود که مملکت فرانسه توانست مصائب سخت ۱۸۷۰ را تحمل نموده به کلی پایمال نشود.

فصل هشتم

جنگ‌های ملی

تشکیل وحدت ایتالیا- تشکیل وحدت آلمان- جنگ ۱۸۷۰

تاریخ اروپا در قرن نوزدهم شامل دو امر اساسی بوده است یکی تبدیل سلطنت‌های استبدادی به سلطنت‌های مشروطه و دیگر بروز حس ملیت که هر دو از نتایج انقلاب کبیر فرانسه و در همه جا متقارناً بروز کرد. نتیجه بروز حس ملیت تشکیل یا تجدید تأسیس دولی چند مانند بلژیک در اروپای غربی، ایتالیا در اروپای جنوبی، آلمان و هنگری در اروپای مرکزی، یونان و بلغاری و سرب و رومانی در اروپای شرقی بود و به دو صورت جلوه کرد یعنی پاره‌ای ملل استقلال خود را به دست آوردند و بعضی تشکیل وحدت خویش را دادند مثلاً بلژها، هنگری‌ها، سرب‌ها، یونانی‌ها، رومانی‌ها که در قید تسلط بیگانگان بودند بر فرمان‌روایان خود شوریده استقلال خویش را تحصیل کردند و ملل ایتالیا و آلمان که هر یک به ممالکی چند تقسیم و در هر قسمت پادشاهی حکم می‌راند بر آن شدند که دولت واحدی برای خود به وجود آورند که در تحت حکم یک سلطان باشد و به مقصود خود نایل گشتند.

تشکیل وحدت ایتالیا و آلمان که آغاز و انجام هر دو تقریباً از (۱۸۵۹ تا ۱۸۷۱) بود از

وقایع مهم نیمه قرن نوزدهم اروپا است.

II

تشکیل وحدت ایتالیا

پس از دو مرتبه اقدام بی نتیجه شارل آلبرت در ۱۸۴۸ و شکست های نوار و کوسترزا آخر الامر وحدت ایتالیا در زمان سلطنت پسرش ویکتور امانوئل دوم از ۱۸۵۹ تا ۱۸۷۰ با سرعت شکست آوری در دو مرحله صورت گرفت. نخست اتریشی ها از مستملکات ایتالیایی خود رانده شدند و سپس ممالک مختلفه ایتالیا به مملکت ساردنی پیوستند و تشکیل یک دولت دادند. تاریخ این وحدت را چهار واقعه عمده تشکیل می دهد: جنگ فرانسه و اتریش در ۱۸۵۹ که پس از محاربات ماژنتا و سولفورینو به صلح زوریخ و الحاق لمباردی به مملکت سارد متهمی شد. تسخیر مملکت دوسیسیل در ۱۸۶۰ به دست گاریبالدی جنگ ایتالیا و اتریش در ۱۸۶۶ و جنگ دوم گوستوزا که به صلح وین و رهایی ونسی^۱ از چنگ اتریش خاتمه یافت و بالاخره تصرف روم از طرف ایتالیایی ها در ۱۸۷۰.

معماران بنای وحدت ایتالیا ویکتور امانوئل و کاوور^۲ وزیر شاخص وی و گاریبالدی مجاهد استقلال ایتالیا و ناپلئون سوم پادشاه فرانسه بودند.

ویکتور امانوئل: پس از شکست شارل آلبرت و استعفای او ویکتور امانوئل پسرش به سن ۲۹ سالگی به پادشاهی رسید و در این هنگام مملکت سارد راه زوال می سپرد اما بیست و یک سال بعد همین پادشاه به سلطنت ایتالیا نایل گردیده شهر روم را پایتخت قرار داد. اطوار تند و خوی عجیب و کم حرفی و خشونت کلام ویکتور امانوئل در برخورد اول خوش آیند به نظر نمی آمد. اما این اثر در مقابل روح بزرگ عدالت خواهانه، صداقت، خیرخواهی، استقامت ایفا به مواعید و سایر ملکاتی که حقاً او را به «پادشاه شریف النفس» ملقب ساخت به زودی محو می شد. به همین مناسبت دوک دومال^۳ درباره او گفته است «وقتی او را شناختند باید دوستش بدارند» اغلب او را با

1. Venetie

2. Cavour

3. Duc d'Aumale

هانری چهارم پادشاه معروف فرانسه مقایسه می‌کنند. ویکتور امانوئل صداقت، ظرافت طبع و هوش سیاسی هانری چهارم را داشت اما مخصوصاً رشادتی که در جنگ پالسترو^۱ به ظهور رسانید و موجب شگفت زوآوهای فرانسه^۲ گردیده رتبه سرجوخگی خود را باد دادند او را حقاً در ردیف هاتری چهارم قرار داد. این سرباز بی‌باک در عین حال پادشاهی آرام و آگاه بود و نخستین خوشبختی او این که وزیر بی‌نظیری چون کنت دوکاوور را برای خدمت‌گزاری خود یافت.

کاوور: کاوور از نجیب‌زادگان پیمون و ده سال بزرگ‌تر از ویکتور امانوئل بود، در ۱۶ سالگی صاحب منصب شد و در ۱۸۳۰ در سن بیست سالگی چون به واسطه عقاید آزادی خواهانه‌اش او را صاحب منصب خوبی نمی‌دانستند و به جرم اظهار مسرت از واژگون شدن سلطنت شارل مأمور ساخلوی آلپ در قلعه بار^۳ از نواحی دور دست شد لهذا از خدمت نظام استعفا داده به زراعت مشغول گشت و به وسیله ترویج اصول علمی جدید برای استفاده از زمین به آبادی املاک خود پرداخت. ضمناً به مسائل اقتصادی مخصوصاً به مسئله راه آهن که تازه در اروپا طرف توجه شده بود نظر داشت، در تمام کارها فکر وطن پرستی را راهنمای خویش قرار داده و دبستگی او به ترقیات فلاحتی و احداث راه‌های آهن برای آن بود که خیال می‌کرد در نتیجه زراعت خوب مملکت سارد ثروتمند شده و راه آهن هم ملل شبه جزیره ایتالیا را به هم نزدیک خواهد ساخت و عاقبت منجر به آزادی و وحدت ایتالیا خواهد شد.

هنگام بروز نهضت آزادی طلبی در ۱۸۴۷ کاوور روزنامه‌ای به اسم ریزورژیمانتو^۴ (رستاخیز) دایر کرد و در ۱۸۴۸ در موقع انتخابات اولین مجلس سارد از چهار حوزه انتخابیه انتخاب شد. چون مرد عمل بود رأی به جنگ با اتریش نداد زیرا با نظر صائب خود عدم تناسب بین قوی و وسایل پیمون و دولت اتریش را خوب می‌دید و بر خلاف نظر شارل آلبرت و سایر ایتالیایی‌ها از همان اول یقین داشت که فتح بدون کمک خارجی امکان‌پذیر نیست. شکست ایتالیا او را سخت نسبت به اتریشی‌ها کینه‌ور ساخت و برای

1. Palestro

2. Zouaves, دسته سربازهای افریقایی مستلکات فرانسه

3. Bar

4. Risorgimento

این که آتش این کینه هیچ گاه خاموش نشود لباس نظامی برادرزاده مقتولش را که گلوله اتریشی ها سوراخ شده بود در اتاق کار خود پشت شیشه آویخته و همیشه در مد نظر داشت. کاوور مردی مبرم و دارای فکر قاهر و اقتدار طلب به شمار می رفت ولی اقتدار را برای حس جاه طلبی نمی خواست بلکه آن را وسیله اجرای مرام سیاسی خود می دید. ویکتور امانوئل در اکتبر ۱۸۵۰ به اصرار و الحاح یکی از وزرایش کاوور را به هیئت وزرا دعوت کرد اما در همان هنگام به وزرا گفت «من او را می طلبم اما مطمئن باشید که کیف وزارت را از تمام شماها خواهد گرفت» فی الواقع همین طور هم شد زیرا کاوور که ابتدا به وزارت فلاح و تجارت منصوب گردید چند ماهی نگذشت که وزارت مالیه را هم ضمیمه شغل خود نمود (آوریل ۱۸۵۱) و به علاوه مدیر حقیقی سیاست خارجی نیز بود بنابراین رئیس الوزرای واقعی مملکت گشته و در این شغل خطیر خود را مرد سیاسی و دیپلمات زبردستی معرفی کرد.

آماده شدن دولت سارد برای جنگ: پس از شکست نوآر^۱ ویکتور امانوئل دو کار بزرگ در پیش داشت یکی تجدید و افزایش قوی در داخله و دیگر یافتن متحدی در خارجه برای فراهم آوردن عایدات کاوور بیش از ۶۰۰ مؤسسه مذهبی را از میان برد و اموال آنها را که به سی میلیون بالغ می گردید مبدل به اموال ملی کرد و به حساب دولت فروخت. اقدامات چندی هم برای افزایش ثروت عمومی که از آن راه عایدات منظم خزانه افزوده گردد شروع نمود از قبیل: تکمیل و توسعه زراعت و تهیه وسایل ترقی صنعت و تجارت به وسیله قراردادهای تجارتی مبنی بر آزادی مبادلات که با ممالک همسایه بست و ساختمان چندین رشته راه آهن. کاوور برای افزایش منافع این راه ها به مقدمات اتصال آنها به راه آهن های فرانسه پرداخته و در زیر گردنه فروس^۲ که آن موقع تماماً جزو مملکت سارد بود شروع به سوراخ کردن نخستین تونل بزرگ آلپی نمود (۱۸۵۹).

منظور از همه این اقدامات فراهم آوردن منابع عایدات لازمه برای مسلح ساختن سارد بود چنان که جبه خانه بزرگ بحری در اسپه زیآ^۳ تأسیس شد و شهر آلساندری به

1. Novare

2. Frejus

3. Spezia

شهر نظامی مستحکمی مبدل گردید. قشون در اینجا هم مانند پروس اساس و مقصد همه اقدامات به شمار می‌رفت، به طوری قوی شد که مملکت سارد با پنج میلیون سکنه بدون این که هنوز قانون نظام وظیفه داشته باشد می‌توانست در موقع جنگ ۹۰۰۰۰ سرباز آزموده و مجهز آماده سازد.



کاوور (۱۸۱۰-۱۸۹۱)

اتحاد با ناپلئون: اولین متحد خارجی ویکتور امانوئل ناپلئون سوم بود زیرا ناپلئون هواخواه جدی اصل ملیت به شمار می‌رفت، این اصل که پس از انقلاب فوریه به اتفاق

آرا مقبول مجلس مؤسسان افتاد به عقیده ناپلئون در این جمله خلاصه می‌گشت:

«ملل هم زبان و هم نژاد (در آن وقت این دو را با یکدیگر مخلوط و یکی می‌دانستند) در صورتی که به لحاظ سیاسی به دستجات مختلفی تقسیم شده باشند باید به صورت مملکت واحدی گرد آیند» مبنای تمام سیاست خارجی ناپلئون سوم همین اصل بود چنان که با رومانی‌ها و سرب‌ها در انجام این منظور مساعدت کرد و در آلمان با پیشرفت آن ستیزه ننموده برای اجرای آن در ایتالیا نیز مساعی خویش را به کار برد زیرا که مخصوصاً به این مملکت علاقه بسیار داشت و می‌گفت: «آنجا را چون وطن دوم دوست دارم». به واسطه همین علاقه بود که در عنوان جوانی در سن ۲۳ سالگی به مسلک شاربو نری ایتالیا داخل شده و در جنبش ۱۸۳۱ ممالک کلیسا شرکت جست. در ۱۸۴۹ بلافاصله بعد از جنگ نوار به طرفداری ویکتور امانوئل مداخله کرد و اتریشی‌ها را تهدید نمود که اگر شرایط صلح به تمامیت پیمون لطمه وارد سازد قشون فرانسه را از آلپ عبور داده و مداخله خواهد کرد (۳۱ مارس ۱۸۴۹) و در نتیجه اقدام امپراطور پیمودن بی‌درنگ از قوای اتریش تخلیه شد و غرامت جنگ هم از ۲۰۰ میلیون که در متارکه نامه قید شده بود به ۷۵ میلیون رسید. ناپلئون سوم در ۱۸۵۲ پیش از آن که امپراطوری برقرار شود به ژنرال لامارمورا^۱ سفیر ویکتور امانوئل وعده داد همین که «اقتدار و اعتبار فرانسه در اروپا استوار شود» برای ایتالیا «فکری خواهد کرد» گذشته از اینها استخلاص و وحدت ایتالیا طرفداران بسیاری در فرانسه به خصوص در میان جمهوری خواهان داشت.

ساردی‌ها در کریمه و درکنگرة پاریس: جنگ کریمه وسیله اولین اتحاد بین ناپلئون سوم و ویکتور امانوئل شد به این معنی که در (۱۵ ژانویه ۱۸۵۵) دولت سارد عهدنامه‌ای با فرانسه و انگلیس منعقد نموده به موجب آن ۱۵۰۰۰ قشون به فرماندهی لامارمورا به سپاستوپل گسیل داشت که در جنگ تراکتیر^۲ این قوی نمایش درخشانی دادند. وقتی سپاستوپل به تصرف متحدین درآمد و کنگره‌ای در پاریس برای تنظیم شرایط صلح تشکیل گردید کاوور در اینجا در ردیف نمایندگان فرانسه، انگلیس، روس، پروس و اتریش قرار گرفت (فوریه-آوریل ۱۸۵۶). این امر فتح بزرگ معنوی برای مملکت

کوچک سارد بود که بدین گونه در ردیف اتریش فاتح مملکت خود و در صف دول معظمه جا گرفت، فتح دوم و مهم‌تری نیز در پایان کنگره نصیب ویکتور امانوئل گشت زیرا در نتیجه اتحاد مخفی بین ناپلئون سوم و کساوور و موافقت دولت انگلیس کنت والواسکی^۱ وزیر امور خارجه فرانسه و رئیس کنگره در آخرین جلسه کنفرانس بدون مقدمه خطرات وضعیت ایتالیا را برای صلح اروپا به نمایندگان دول تذکر داده (۸ آوریل ۱۸۵۶) مضار تصرفات اتریش و فرانسه را در ممالک کلیسا و رم و نتایج شوم شدايد استبداد بعضی از پادشاهان به خصوص پادشاه دو سیسیل را خاطر نشان ساخت و اظهار داشت که اخطار به پادشاه مذکور را بی‌فایده نمی‌داند. نمایندگان اتریش اعتراض کرده گفتند کنگره برای گفتگوی در این نوع مسائل تشکیل نیافته است با وجود این اعتراض و با این که تصمیمی هم در این مسائل گرفته نشد معهداً در نتیجه این اقدام دولت فرانسه در معنی رسماً اعلام کرد که وضع ایتالیا بد است و دول معظمه نمی‌توانند نسبت به آن بی‌علاقه بمانند و باید راه علاجی برای آن بیابند خلاصه به این ترتیب و به قول کساوور «مسئله ایتالیا به محضر محکمه عقاید عمومی اروپا احاله شد» و ناپلئون سوم از این به بعد مصمم به جنگ با اتریش گشت.

ملاقات پلومبیر^۲: اما این تصمیم را سه سال بعد (در ۱۸۵۹) به موقع اجرا گذارد زیرا از یک طرف بعد از جنگ سخت و پرهزحمت کریمه قشون فرانسه محتاج به استراحت و تقویتی بود و از طرف دیگر ناپلئون سوم در نظر داشت قبلاً اتریش را تنها سازد. بنابراین ابتدا در ۱۸۵۷ در اشتوتگارت با تزار روس ملاقاتی کرده بی‌طرفی روسیه را تأمین ساخت (سپتامبر ۱۸۵۷). بعد در باب بی‌طرفی پروس داخل مذاکره شد. در این بین سوء قصد اورسی‌نی (۱۸۵۸) ناپلئون را در عزم خویش راسخ‌تر گرداند چنان که دستور داد روزنامه رسمی مراسله جانی را منتشر سازد. اورسی‌نی در این مراسله «در حین حرکت به طرف دار» از ناپلئون درخواست می‌کرد که «استقلال ایتالیا را تأمین کند» و به وی تذکر داده بود «مادام که ایتالیا استقلال نیابد آرامش اروپا و راحتی شخصی او خیال خامی است» (۲۶ فوریه ۱۸۵۸).

ناپلئون در ماه ژوئیه همین سال هنگامی که در آب‌های معدنی و ستر^۱ در پلومیر معالجه می‌کرد کاوور را مخفیانه و بی‌اطلاع وزرای خود بدان جا طلبید. در این ملاقات سری که هفت ساعت طول کشید و قسمتی از آن در ضمن درشگه سواری در جنگل‌های اطراف بود جزئیات مسائل راجع به طرفیت با اتریش از قبیل وسایلی که اتریش را مقدم به جنگ سازد و اراضی که به مملکت سارد باید الحاق گردد، تشکیلات آتیه ایتالیا، قوایی را که دولت فرانسه در جنگ آتیه اعزام خواهد داشت و بالاخره منافعی که در ازای این کمک عاید فرانسه باید بشود با کاوور قطع و فصل کرد. کاوور در همان شب راپورت این ملاقات را به ویکتور امانوئل نوشت (۲۰ ژوئیه)، اصول مذاکرات فوق این بود که ویکتور امانوئل لمبارد ونیزی و قسمتی از ممالک کلیسا را به دست می‌آورد و ممالک ایتالیا تشکیل دول متحده «به وضع دول متحده ژرمانی» به ریاست پاپ می‌دادند، پاپ در عوض این مقام متصرفاتش محدود به شهر رم و حوالی آن می‌شد. فرانسه هم ساووا و شاید نیس را می‌گرفت. این قراردادهای شفاهی چند ماه بعد تبدیل به عهدنامه اتحاد تدافعی و تعرضی بین ناپلئون و ویکتور امانوئل گردید (۱۰ دسامبر ۱۸۵۸)، در اواخر ژانویه ۱۸۵۹ اتحاد مذکور علنی شد و ازدواج پرنس ناپلئون پسر عموی امپراطور با پرنسس کلوتیلد^۲ دختر ویکتور امانوئل بر استحکام مبانی آن افزود.

قطع رابطه با اتریش: برای برانگیختن امپراطور اتریش به مبادرت به جنگ ناپلئون و ویکتور امانوئل دست به کار تحریکاتی شدند. رشته ارتباط بین دولت اتریش و دولت سازد از ۱۸۵۷ عملاً گسیخته بود زیرا در این سال هنگام مسافرت فرانسوا ژوزف به لمباردی چون مورد حملات سخت روزنامه‌های پیمون واقع شد و کاوور از پذیرفتن اعتراضات دولت اتریش در این موضوع با کمال غرور امتناع ورزید اتریش سفیر خود را از تورن احضار نمود. در عید اول سال ۱۸۵۹ موقعی که ناپلئون هیئت نمایندگان سیاسی خارجه را به حضور پذیرفت در مقابل تمام سفرای کبار به سفیر کبیر اتریش «تأسفات خود را از این که روابطش با دولت اتریش به صفای سابق نیست» اظهار نمود و این اظهار امپراطور موجب تحیر حضار گشت.

چند روز بعد موقعی که ویکتور امانوئل دوره اجلاس پارلمان را افتتاح نمود اعلام

داشت با وجود احترامی که به معاهدات می‌نهد نمی‌تواند نسبت به ناله‌های دردناک احزاب ایتالیا و دست استغاثه‌ای که به طرف او دراز می‌کنند بی‌طرف بماند» (۱۶ ژانویه ۱۸۵۹). به این جهات اتریش هراسان گردید و در اوایل فوریه بر عده قشون خود در لمباردی افزود. کاوور هم برای تکمیل تجهیزات سارد تحصیل ۵۰ میلیون قرضه را به تصویب پارلمان رسانید. امپراطور اتریش برای مقابله با این نمایش‌های خصمانه افواج تازه‌ای به لمباردی گسیل داشت. چون دولت انگلیس به نفوذی که فرانسه پس از آزاد ساختن ایتالیا ممکن بود در آن مملکت به دست آورد رشک می‌برد لهذا اقدام به جلوگیری از جنگ نمود و حتی برای مصمم ساختن اتریش به مذاکره محرمانه وساطت مسلح خود را وعده داد ولی اقدامات دولت مزبور به نتیجه منتهی نشد زیرا ناپلئون برای خنثی کردن این اقدامات دولت روسیه را برانگیخت که تشکیل کنگره‌ای را برای حل قضایای ایتالیا تکلیف نماید. اتریش از قبول پادشاه ساردنی در این کنگره امتناع ورزید و ضمناً نظر به این که فرانسوا ژوزف به واسطه اشتهاارات خود فرانسه و ویکتور امانوئل اطمینان داشت که دشمنانش کاملاً آماده جنگ نیستند به این فکر افتاد که به وسیله حمله ناگهانی آنها را مرعوب سازد، بنابراین در ۲۳ آوریل به ویکتور امانوئل اخطار کرد سه روزه خود را خلع سلاح نماید والا جنگ شروع خواهد شد. در نتیجه امتناع ویکتور امانوئل از قبول این اولتیماتوم قشون اتریش در ۲۹ آوریل از سرحد تسن گذشته وارد خاک سارد گردید، در همین روز قسمتی از قشون فرانسه از راه منت سنی و منت ژنور از آلپ گذشته به ایتالیا سرازیر و قسمتی هم از راه بحری حرکت و در بندر زن پیاده شدند. ناپلئون در موقعی که برای به دست گرفتن مقام فرماندهی قشون فرانسه و سارد حرکت کرد اعلام داشت «ایتالیا را از آلپ تا آدریاتیک» آزاد خواهد نمود.

اردو کشی لمباردی: جنگ فرانسه و اتریش قریب دو ماه طول کشید، عملیات جنگی در ۱۰ مه شروع و در ۸ ژوئیه خاتمه پذیرفت و فقط لمباردی میدان عملیات جنگی واقع شد، اتریشی‌ها در ساحل یسار رودخانه پو ۱۲۰۰۰۰ سرباز به فرماندهی ژبولای^۱ تمرکز داده و در خاک پیمون تا ورسیل^۲ واقع در کنار رودخانه سزیا^۳ پیش رفته بودند.

1. Guilay

2. Vercile

3. Sesia

۱۰۰۰۰۰ فرانسوی و ۶۰۰۰۰ ساردی هم در ساحل یسار رودخانه پو در حوالی شهر آلکساندری تمرکز یافتند، قسمتی از قشون فرانسه از آلکساندری به جانب منت بلو جلو رفتند (۲۰ مه). سردار اتریشی از ترس آن که مبادا ناپلئون اردوکشی ۱۷۹۶ بناپارت را در نظر گرفته و بخواهد از رودخانه پو در بالای مصب تسن به طرف پلزانس عبور نموه و از پشت سر او را تهدید نماید یک قسمت از قوای خود را عقب نشانید. این عقب نشینی را ناپلئون و ویکتور امانوئل مغتنم شمرده حمله متهورانه به طرف جناح قشون اتریش نمودند یعنی در ناحیه کازال از رودخانه پو گذشته و بی زحمتی نهر سزیا را عبور کرده به ورسیل رسیدند و پس از زد و خوردهای در پالسترو^۱ که سه دسته پیاده نظام افریقایی فرانسه بدون استعمال تفنگ به جانب توپخانه اتریش که در پس نهری قرار داشت راند و با حمله دیوانه وار سر نیزه آن را به جنگ آورد (۲۹-۳۱ مه). متحدین در تورییگو^۲ و ماژنتا^۳ از رود تسن عبور کردند (۳ ژوئن-۴ ژوئن).

جنگ ماژنتا: جنگ ماژنتا (۴ ژوئن) اولین محاربه بزرگ اردوکشی لمباردی است. اتریشی ها در پس نهر عریض و عمیق (ناویگلیو گراند^۴ از آنها بزرگ جلگه لمباردی) که فقط به وسیله دو پل ممکن بود از آن گذشت سنگر بندی کرده و از یک ساعت و نیم بعد از ظهر تا اول شب استقامت می نمودند و حتی در یک موقعی هم برای ناپلئون بیم خطر می رفت زیرا بی موقع و بدون توپخانه فقط با یک گروهان بمب انداز و سرباز افریقایی وارد معرکه گردید. اما ژنرال ماک ماهون^۵ سردار فرانسوی که با قسمت مهم قشون از طرف تورییگو پایین می آمد در سایه پافشاری افواج زبده خود فرصتی به دست آورد که دستور امپراطور را به موقع اجرا گذارده و جناح راست اتریشی ها را مورد حمله قرار دهد. بالاخره شهر کوچک ماژنتا بعد از زد و خوردی شدید کوچه به کوچه در ساعت هشت بعد از ظهر تسخیر فرانسویان گردید.

در این جنگ از ۴۷۰۰۰ نفر قشون فرانسوی ۴۵۰۰ نفر از کار افتاده و ار ۵۸۰۰۰ اتریشی ۱۰۰۰۰ نفر تلف شدند. در نتیجه فتح ماژنتا تمام دشت لمباردی به تصرف قشون

1. Palestro

2. Turbigo

3. Magenta

4. Naviglio grande

5. Mac Mahon

فرانسه و سارد در آمد و اتریشی‌ها هزیمت اختیار کرده تا منسیو^۱ سرحد ونسی عقب نشستند. در ۸ ژوئن ناپلئون فاتحانه وارد شهر میلان گردید و از آنجا بیانیه‌ای «خطاب به ایتالیایی‌ها» صادر نمود که در حکم دعوت و اغوای آنان به بلوای عمومی بود، چه در این بیانیه ناپلئون ایتالیایی‌ها را دعوت می‌کرد که «برای آزادی وطن خود متحد شوند و همگی آنها در زیر پرچم ویکتور امانوئل تشکیلات نظامی دهند» و آنان را به این عبارت برمی‌انگیخت «که امروز سربازی را پیشه سازند برای این که فردا افراد آزاد مملکتی بزرگ باشند».

جنگ سولفرینو^۲: سه هفته بعد از جنگ ماژننا اتریشی‌ها تحت فرماندهی مستقیم فرانسوا ژوزف امپراطور حملات تعرضی را تجدید نمودند. عده آنها مجموعاً ۱۲۶۰۰۰ نفر و به دو لشکر منقسم می‌شدند. فرانسوی‌ها و اتریشی‌ها برای این که از گرمای روز تابستان در امان باشند روز جمعه ۲۴ ژوئن دو ساعت بعد از نصف شب در حوالی منسیو جنوب در پاچه گارد به حرکت در آمدند و چون قبلاً هیچ کدام مقدمه الجیش نفرستاده بودند در ساعت هفت به ظهر به صورت ناگهان دو قشون با هم روبرو شدند. تلاقی دو قشون در یک رشته موقعی اتفاق افتاد که دارای بیست کیلومتر وسعت و قسمت شمال آن اراضی پست و بلند و دارای تپه‌های موستانی بود و جنوب آن دشت مسطحی که صفوف درخت‌های نارون و توت آن را به قطعات زیادی منقسم می‌ساخت. جنگ در این ناحیه در گرفت، این محاربه شباهت کامل به محاربات قرون وسطی داشت چه عملیات جنگی به عمل نیامد بلکه متخاصمین دست به گریبان شده و دو لشکر به یکدیگر آویختند و تا ظهر آن روز لشکریان مخلوط و در هم و بر هم بودند. این مصادمه دوازده ساعت در زیر باران گلوله دوام یافت، در شمال پیمونی‌ها که میسر قشون متحدین را تشکیل می‌دادند با وجود مقاومت‌های شدیدی که می‌کردند همواره حملات بندک^۳ سردار اتریش آنها را به طرف سان مارتینو^۴ عقب می‌نشاند. در جنوب در قسمت صحرا میمنه فرانسه در تحت فرماندهی ژنرال نیل^۵ با وجود قلت افراد نسبت به اتریشی‌ها سه مرتبه حملات تعرضی

1. Mincio

2. Solferino

3. Benedecke

4. San Martino

5. Niel

دشمن را در هم شکست. سرنوشت قطعی محاربه در مرکز در تپه سی پره^۱ و کوه کوچک سولفرینو (کوه منفرد دارای سرایشی تند که بالای آن برج بزرگی ساخته شده بود) معین گردید. به این معنی که دو ساعت بعد از ظهر ناپلئون فرماندهی قوی را شخصاً به عهده گرفت و در تحت فرمان وی سربازان سبک اسلحه فرانسه این موقع نظامی را از اتریشی‌ها گرفتند. مع هذا اتریشی‌ها در تمام جبهه جنگ فقط در چهار ساعت و نیم بعد از ظهر عقب نشینی قطعی اختیار نمودند و چون در همین موقع طوفان شدیدی برخاست و هوا را مانند شب تیره ساخت از کثرت گرد و غبار و بعد تگرگ و باران سربازها جلو پای خود را نمی‌دیدند قشون فرانسه به این واسطه از تعقیب قشون فراری اتریش دست برداشت.

جنگ سولفرینو یکی از بزرگ‌ترین جنگ‌های قرن نوزدهم به شمار می‌رود چه ۲۶۰۰۰۰ سرباز و ۸۰۰ توپ در این جنگ به کار برده شد. از قوای فرانسوی‌ها و ساردی‌ها مجموعاً ۱۷۵۰۰ نفر و از اتریشی‌ها ۲۲۰۰۰ نفر مقتول و مجروح گردید.

متارکه ویلافرانکا^۲: پس از آن که متحدین در سنگر معروف چهار ضلعی رخنه کرده و محاصره پشکیرا^۳ و مانتو^۴ را شروع نمودند چنین تصور می‌شد که محاربه سولفورینو مقدمه فتح ونسی است. اما ناپلئون سوم تقریباً پانزده روز بعد از فتح خود ناگهان پیشنهاد متارکه را برای فرانسوا ژوزف در ۶ ژوئیه فرستاد و پیشنهادهای وی قبول گردید، دو امپراطور در ویلافرانکا ملاقاتی کرده و در آنجا مقدمات صلح را که فردای آن روز امضا شد (۱۱-۱۲ ژوئیه) تنظیم نمودند. شرط اصلی معاهده تسلیم لمباردی به ناپلئون بود که او به ویکتور امانوئل واگذار نماید و فرانسوا ژوزف هم ونسی را در تصرف خود نگاه می‌داشت به این ترتیب ناپلئون سوم از نقشه «ایتالیای آزاد از آلپ تا ادریاتیک» که در ابتدای اردو کشی رسماً اعلام داشت صرف نظر کرد. این تغییر روش علل بسیار داشت که بعضی از آنها خیلی مهم بود. اولاً منظره میدان‌های جنگ مخصوصاً میدان محاربه سولفرینو که خرمگاه نعش و کشته بود و فقدان وسایل حمل و نقل مجروحین و مریض‌خانه سیار و طیب هزاران مجروح را تلف ساخت و منظره کشته‌ها و سربازان ناقص الاعضا و مجروحین در ناپلئون که مردی دلیر و در عین حال نوع‌پرور بود سخت

1. Cypres

2. Villafranca

3. Peschiera

4. Mantou

مؤثر افتاد. ثانیاً اتریشی‌ها در سولفرینو فقط شکست خورده عقب نشستند ولی به کلی مضحمل نگشته و استعداد مقاومت داشتند چنان‌که در عقب منسیو مشغول تجدید قوه شدند. ثانیاً سنگرهای قلاع چهار ضلعی که مدخل ونیزی را حفظ می‌کرد بدون محاصره‌های طولانی و سخت قابل تسخیر به نظر نمی‌آمد علاوه بر این جهات ناپلئون در بحبویه فتوحات خود با این‌که به خوبی می‌دانست این فتوحات مربوط به پیاده نظام و می‌دید که آنها چه افراد پر طاقت و بی‌باک و طبیعتاً دارای روح سلحشوری و ابداع جنگی هستند معهداً کاملاً متوجه گردید که در تشکیلات نظامی و تعلیمات قشونی قوای او نواقصی بزرگ و خطرناک وجود دارد و بالاخره از همه مهم‌تر آن‌که فرانسه در خطر جنگ دیگری در ناحیه رن بود و علت اساسی تغییر روش امپراطور همین نکته است. چه فتوحات ناپلئون در ایتالیا تمام کینه‌ها و اضطراب‌های آلمانی‌ها را برانگیخت و دولت پروس با آن‌که فرانسه را به بی‌طرفی دوستانه خود امیدوار ساخته بود در فردای جنگ ماژنتا شروع به تجهیزات نمود و بلافاصله بعد از جنگ سولفرینو به مجلس ژرمانی تشکیل قشون دیده‌بانی را در کنار شطرن پیشهاد کرد و خود دولت پروس از ۱۵ ژوئیه به تمرکز یک قوه ۲۵۰۰۰۰ نفری در سرحدات فرانسه مشغول گشت، بدیهی است با این پیش آمدها ناپلئون نمی‌خواست خود را در آن واحد سرگرم دو جنگ ببیند. متارکه ویلافرانکا برقراری سلاطین تسکان و پارم و مدن را که در ابتدای جنگ از دوشه‌های خود رانده شده بودند مقرر ساخت ولی توسل سلاطین مزبور را به قوه قهریه برای بازگشت خود اجازه نداد بالاخره این متارکه رنوس مسائل تشکیلات آتیه ایتالیا را معین نمود به این ترتیب که در ایتالیا در تحت ریاست افتخاری پاپ دول مجتمعه‌ای که امپراطور اتریش نیز به سمت پادشاهی ونسی جزو آن باشد تشکیل گردد و ضمناً مقرر شد دو امپراطور از پاپ تقاضا نمایند «در ممالک خود اصلاحات لازمه را مجری سازد» در کنگره زوریخ که (از ۶ اوت تا ۱۰ نوامبر) تشکیل شد شرایط مقدماتی صلح ویلافرانکا به عهدنامه صلح قطعی مبدل گردید.

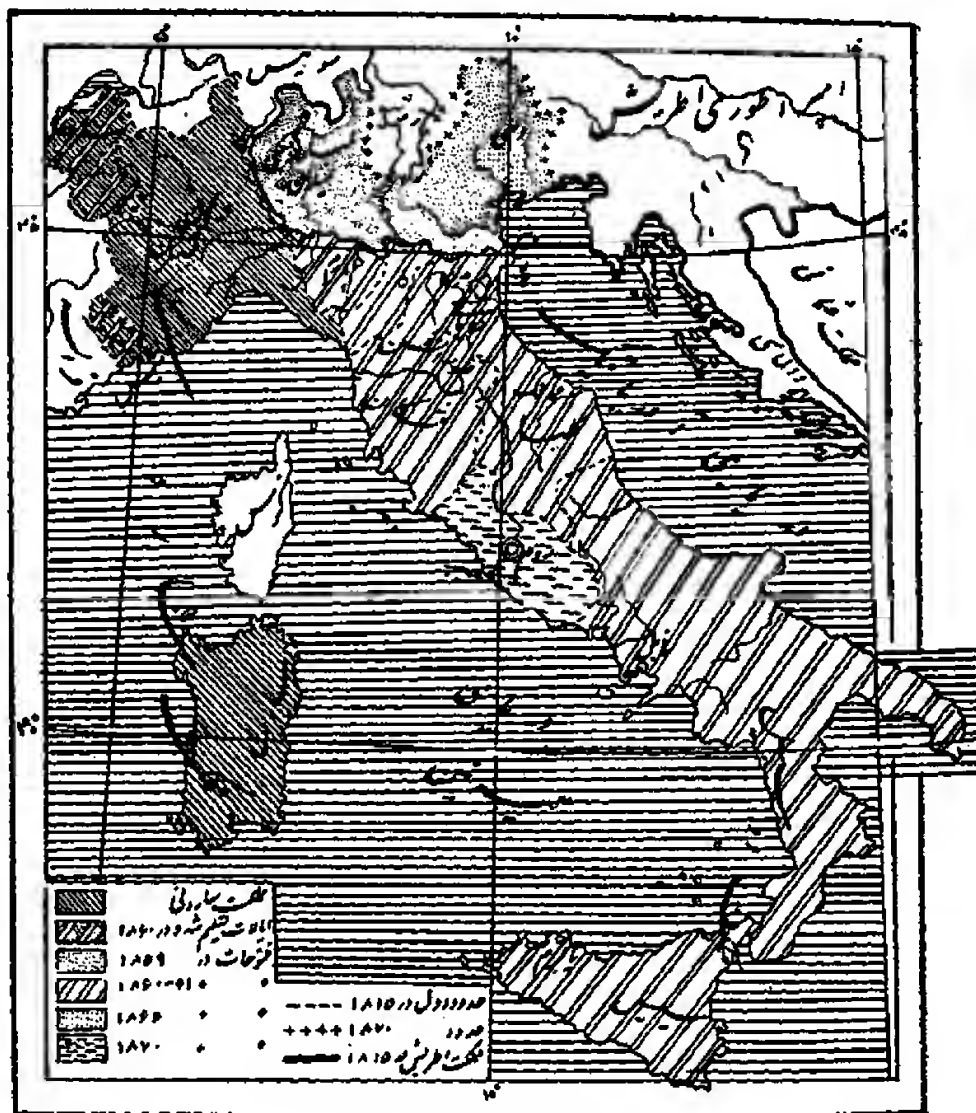
ایتالیایی‌ها و صلح: به استثنای تسلیم لمباردی هیچ یک از مقررات متارکه ویلافرانکا مراعات نشد و معاهده زوریخ اغلب موادش حتی قبل از آن‌که به امضا برسد نقض شده بود. متارکه ویلافرانکا در میان وطن پرستان خشمی شدید تولید کرد، ابتدا کاوور استعفا

داد و مردم همه این مقدمات را خیانت پنداشتند زیرا بعد از دو اعلامیه ناپلئون تمام ایتالیایی‌ها به این عقیده بودند که جنگ نه تنها آزادی ایتالیای شمالی بلکه وحدت ممالک شبه جزیره را تأمین خواهد ساخت ولی به جای وحدت ایتالیا متارکه مزبور دول مجتمعه تشکیل و ایتالیا را مانند سابق به هفت قسمت تجزیه می‌کرد اما اراده ملت ایتالیا و کفایت کاوور که بلافاصله به وزارت برگشت (ژانویه ۱۸۶۰) و تهور گاریبالدی تصمیم و مقررات دو امپراطور و سفرای آنها را خشتی ساخت.

تشکیل مملکت ایتالیا: تقریباً هیجده ماه بعد از متارکه ویلافرانکا مسئله اتحاد و در معنی الحاق دوشه‌ها و اکثر قسمت‌های ممالک کلیسا و مملکت دوسیسیل به مملکت سارد انجام شد. مملکت سارد که در ماه ژوئیه ۱۸۵۹ پنج میلیون سکنه داشت در اواخر دسامبر ۱۸۶۰ به مملکت ایتالیا که بیست و دو میلیون نفوس آن می‌شد مبدل گردید. اتحاد ممالک مذکور در دو وهله صورت گرفت، نخست الحاق ایتالیای مرکزی: تسکان، مدن، پارم و رومانی یعنی شمال ممالک کلیسا (اوت ۱۸۵۹ - مارس ۱۸۶۰) و سپس الحاق ایتالیای جنوبی: مملکت دوسیسیل امبری و مارش‌ها یعنی مرکز ممالک کلیسا (اوت - دسامبر ۱۸۶۰). این دو الحاق به دو صورت متضاد انجام شد یعنی در ایتالیای مرکزی به وضع آرام و فقط با اراده ملت بود اما الحاق ایتالیای جنوبی در نتیجه جنگ و تسخیر تحقق یافت.

الحاق ایتالیای مرکزی: بلافاصله بعد از متارکه ویلافرانکا مجالس مؤسسان منتخبه در تسکان و مدن و پارم و رومانی به اغوای مخفیانه کاوور از قبول رجعت سلاطین امتناع جسته الحاق ممالک خود را به مملکت سارد تصویب کردند (۲۱ اوت - ۱۰ سپتامبر ۱۸۵۹). ویکتور امانوئل بر این امر معترض و اظهار داشت بدون رضایت اروپا نمی‌تواند این الحاق را بپذیرد ولی ناپلئون در ضمن اعلام این که باید مقررات متارکه ویلافرانکا محترم شمرده شود اضافه نمود که هرگاه به عوض رأی نمایندگان یک رأی عمومی مبتنی بر رأی مستقیم ملل ایتالیای مرکزی اظهار شود «می‌تواند عقیده خود را تغییر داده و از ملل مزبور و آمال آنها دفاع نماید». به قول یکی از نزدیکانش میل قلبی ناپلئون این بود که «ممالک ایتالیا او را مجبور به مساعدت با خود نمایند». بعد از این مقدمات مدن و پارم و رومانی در این موقع تحت عنوان جمهوری امیلی متحد گشتند، پول سارد را در

معاملات رایج ساختند و جدارهای گمرکی میان خود و پیمون را برداشتند، بالاخره برای نیابت سلطنت پسر عم ویکتور امانوئل موسوم به اوژن دوساوا و اکارینیان^۱ را انتخاب نمودند. اهالی تسکان هم در فلورانس نظامنامه اساسی را به قوت خود باز برگرداندند،



نقشه تشکیل وحدت ایتالیا (۱۸۵۹-۱۸۷۰)

بعد یک رای عمومی در دو مملکت مزبور ترتیب داده شد و الحاق به سارد با ۷۹۲۰۰۰

1. Eugene de Savoie Carignan

رای مثبت در مقابل ۱۶۰۰۰ رای منفی تصویب گردید (۱۱-۱۲ مارس ۱۸۶۰). ویکتور امانوئل این دفعه الحاق را قبول کرد و در ۲ آوریل ۱۸۶۰ نمایندگان ساردنی و تسکان و دول امیلی در تورن برای تشکیل مجلس ملی مجتمع گشتند و دول اروپا این کار گذشته را به رسمیت شناختند.

گاریبالدی: نه ماه بعد دوسیسیل نیز به مملکت سارد ملحق گشت، انقلاب این مملکت در نتیجه مساعی گاریبالدی پیش آمد. این شخص ماجراجویی بی باک و دیرزمانی گرد عالم سیاحت کرده بود و در این ضمن گاهی در امریکای جنوبی گاو فروشی می کرد و زمانی هم بر دستجات آزاد آن جا ریاست داشت. در سال ۱۸۴۹ دفاع شهر رم را در مقابل لشکرکشی فرانسه اداره می نمود. سپس به نیویورک رفت و در آنجا شمعدان می ساخت، بعد در سواحل پروو چین به ملاحی پرداخت و چون وطن پرستی پرشور بود بر آن شد که خوی ماجراجویانه و تهور خویش را در راه وحدت ایتالیا به کار اندازد و برای آن که زودتر به مرام خویش نایل گردد عقیده جمهوری خواهی را فدای مرام وحدت مملکت ساخته و با تمام قوا بدون در نظر داشتن فوایدی به نفع ویکتور امانوئل به مجاهده پرداخت. گاریبالدی با فوجی داوطلب در اردوکشی ۱۸۵۹ شرکت جسته بود و در ۱۸۶۰ در موقعی که اهالی دوسیسیل بر علیه فرانسوای دوم پادشاه جدید خود مانند پدرش قیام کرده بودند گاریبالدی به همدستی کاوور یک دسته هزار نفری تشکیل داد که به شورشیان کمک نماید.

تسخیر دوسیسیل: دسته هزار نفری فوق یا سرخ پیراهنان (به مناسبت رنگ لباسشان) به وسیله دوکشتی تجارنی در مارس سالاً بندر سیسیل پیاده شده (۱۳ مه) به زودی شورشیان سیسیل و چندین هزار نفر داوطلبان جدید که از زن آمدند به آنها پیوستند. در سایه این اردوکشی که چند هفته دوام یافت و حوادث عمده آن تصرف پالرم (۶ ژوئن) و تصرف مسین (۲۸ ژوئیه) بود گاریبالدی مملکت دوسیسیل را مسخر ساخته در آنجا قانون اساسی سارد را اعلام و سوگند وفاداری نسبت به ویکتور امانوئل از اهالی گرفت (۱۵ اوت ۱۸۶۰). پس از تسخیر دوسیسیل گاریبالدی به طرف نواحی که اختصاصاً مملکت ناپل نامیده می شد عزیمت نمود (۱۹ اوت)، به واسطه نهضت عمومی اهالی موفق شد که در مدت کمی وارد ناپل شود و ویکتور امانوئل را به سمت پادشاهی ناپل اعلام نماید (۷

سپتامبر)، چون فرانسوای دوم پادشاه دوسیسیل هنوز قوایی تحت اختیار خود داشت که در وولتورن^۱ متمرکز بودند و گاریبالدی نمی‌توانست به تنهایی او را مغلوب سازد لهذا ویکتور امانوئل در این موقع مداخله کرد و در کاپو آناپلی^۲ ها را شکست داد (۱-۲- نوامبر ۱۸۶۰) و فرانسوای دوم را در گانت محاصره نموده و این محاصره سه ماه طول کشید (۱۳ فوریه ۱۸۶۱).



گاریبالدی (۱۸۰۷-۱۸۸۲)

تصرف مارش‌ها: ساردی‌ها قبل از نفوذ در اراضی ناپل مارش‌ها و امری دو ولایت

1. Vulture

2. Capoue

دیگر از ممالک کلیسا را متصرف گشته بودند. این دو ولایت بر ضد پاپ شوریده الحاق خود را به پیمون تصویب و از ویکتور امانوئل یاری طلبیدند، قشون جزیری و بی اهمیت پاپ در تحت فرماندهی موری سیر^۱ فرانسوی یکی از قهرمانان تسخیر الجزیره ابتدا برای جلوگیری ساردی ها خوب می کوشید اما در کاستل فیداردو^۲ شکست خورده و در آنکون اسیر شد (۱۸-۲۹ سپتامبر ۱۸۶۰). برای مشروع جلوه دادن این دو اردو کشی در ممالک کلیسا و ناپل ویکتور گاریبالدی در همه جا تصمیم خود را در گرفتن رم از پاپ منتشر ساخته و می گفت حتی حاضر است با دولت فرانسه که قشون اشغالی خود را در ۱۸۴۹ هنوز از رم نطلبیده به منازعه پردازد بنابراین بعد از ورود به ناپل ویکتور امانوئل گاریبالدی را با مواعیدی و ادار ساخت که از فرماندهی افواج داوطلب دست کشید و افواج مزبور جزو قشون ویکتور امانوئل گشتند.

مملکت ایتالیا: در ۲۶ دسامبر ۱۸۶۰ مجلس ملی در تورن الحاق مملکت دوسیسیل و مارش ها و امبری را تصویب نمود، بعد جای خود را به مجلس جدیدی مرکب از نمایندگان کلیه ممالکی که از این به بعد تحت سلطنت ویکتور امانوئل در آمدند واگذار کرد. این مجلس به پارلمان ایتالیا موسوم شد و پارلمان ایتالیا در ۱۳ مارس ۱۸۶۱ عنوان پادشاه ایتالیا را به ویکتور امانوئل داد.

تسخیر ونسی: مملکت جدید ایتالیا هنوز ونسی و رم ورا فاقد بود، ونسی در ۱۸۶۶ در سایه اتحاد ویکتور امانوئل و گیوم اول پادشاه پروس تسخیر گردید زیرا پروس هم به طوری که ذکر خواهیم نمود در این موقع مانند مملکت ساردنی که وحدت ایتالیا را تعقیب می کرد وحدت آلمان را دنبال می نمود، در آلمان هم مانند ایتالیا اخراج اتریش شرط اولیه وحدت به شمار می رفت بنابراین اتحاد میان پروس و ایتالیا کاملاً طبیعی بود. عقد این اتحاد که ناپلئون سوم نیز آن را مصلحت دانسته و تشویق می کرد در ۸ آوریل ۱۸۶۶ صورت گرفت. اتحاد مزبور که از لحاظ تسهیل توسعه قدرت پروس مخالف منافع فرانسه به شمار می رفت نزدیک بود بلافاصله بعد از امضا به دست خود ناپلئون از بین برود زیرا فرانسوا ژوزف که جنگ پروس را با خود پیش بینی می نمود حاضر شد ونسی را برای آن که به ویکتور امانوئل تسلیم گردد به امپراطور فرانسه بدهد به این شرط که

1. Moriciere

2. Castel Fidardo

ایتالیا متعهد شود بی طرف بماند و اتریش اختیار استرداد سیلزی^۱ را از پروس داشته باشد ولی ناپلئون به ویکتور امانوئل نصیحت کرد که نسبت به امضای خود با دولت پروس وفادار بماند.

دو ماه بعد به اتریش اعلان جنگ داده شد، این جنگ از لحاظ عملیات نظامی برای ایتالیا زیان آورگشت زیرا لامارمورا فرمانده قشون ایتالیا حسن اداره نداشت و خود را در هدف کلیه عملیات جزیی و کلی دشمن قرار می داد و به این واسطه قسمت عمده قشون ایتالیا که بالغ بر ۱۲۰۰۰۰ نفر بود در کُوستزا از ۸۰۰۰۰ نفر قشون اتریشی که فرمانده آنها آرشیدوک البر پسر آرشیدوک شارل بود هزیمت یافت (۲۴ ژوئن). در جنگ دریایی نیز در لیس^۲ نزدیک ساحل دالمات^۳ جهازات ایتالیایی مرکب از یازده کشتی جنگی به فرماندهی برسانو^۴ امیرالبحر ایتالیا از هفت کشتی توژیقوف امیرالبحر اتریش شکست خورده و دو کشتی جنگی ایتالیا به واسطه مصادمه شکسته و غرق گشت (۲۰ ژوئیه) اما در فاصله این دو شکست چون پروسى ها اتریشی ها را در ساووا شکست داده بودند (۳ ژوئیه) فرانسوا ژوزف امپراطور اتریش برای این که ناپلئون را بین خود و پادشاه پروس میانجی قرار دهد ونسی را به وی تسلیم کرد که او به ویکتور امانوئل مسترد دارد. معاهده پراگ بین پروس و اتریش (۲۳ اوت) و معاهده وین بین اتریش و ایتالیا (۱۳ کتبر) اساس تسلیم ونسی را محرز و جزئیات آن را معلوم گرداند.

مسئله رُم: مالکیت رُم بیش از تصرف و نیز مورد آرزوی قلبی ایتالیایی ها بود، در ۲۷ مارس ۱۸۶۱ یعنی ۱۵ روز بعد از اعلام ویکتور امانوئل به سلطنت ایتالیا مجلس ملی پس از مشاوره رسمی به اتفاق آرا نسبت به کاوور اظهار اعتماد نمود و به وی اختیار داد «الحاق رم را که عقاید عمومی ملت آن را پایتخت ایتالیا می داند تأمین سازد». این آرزو نه سال بعد عملی گردید و در نیمه دوم سال ۱۸۷۰ ایتالیایی ها مالک رُم گشتند زیرا اشغال رُم مسئله ساده ای مربوط به ایتالیا نبود بلکه یکی از مسائل بین المللی به شمار می رفت چه رم شهری مخصوص و پایتخت کاتولیک ها و وطن مشترک آنها از هر ملتی که بودند محسوب می گشت و به این واسطه کاتولیک ها معتقد بودند که اگر پاپ سلطنت

1. Silesie

2. Lissa

3. Dalmate

4. Bersano

مستقله‌ای در رم نداشته باشد نمی‌تواند آزادی مقام روحانیت را تأمین گرداند و هرگاه رم پایتخت ایتالیا بشود پاپ در آنجا فقط اسقف ایتالیایی به شمار رفته و پیوسته حامی منافع ایتالیا خواهد بود. این عقیده مخصوصاً در میان کاتولیک‌های فرانسه قوت داشت، چون کاتولیک‌ها به طوری که ذکر گردید حزب مقتدری را در فرانسه تشکیل می‌دادند که ناپلئون از آنها ملاحظه می‌کرد و بعدها ملکه فرانسه هم قلباً مدافع آنها بود. ناپلئون با وجود خشم شدید ایتالیایی‌ها از الحاق رم به مملکت ایتالیا مانع گشت و دسته‌ای از قشون فرانسه را که در آنجا بودند کمافی السابق نگاه داشت. میل شخصی او این بود پاپ را موافق سازد که از سلطنت خود به صرافت طبع دست بردارد مشروط بر این که دولت ایتالیا هم استقلال کامل وی را تضمین نماید و برای این منظور در اوایل سال ۱۸۶۰ اقداماتی کرد که مصادف با اقدام کاوور در همین زمینه شد. کاوور نظر خود را در باب روابط پاپ و دولت ایتالیا در این جمله خلاصه می‌کرد «روحانیت آزاد در مملکت آزاد».

اقدامات مزبور را در ۱۸۶۲ ریکازولی^۱ جانشین کاوور با مساعدت یکی از رؤسای فرقه ژروئیت و دولت فرانسه تجدید کرد، اگر چه پاپ موقتاً در ۱۸۶۰ در مقاومت خود سست شد اما به زودی در تحت نفوذ کاردینال انتونلی^۲ واقع و از این به بعد در مخالفت استوار و مصمم گشت و به تمام اقدامات راجع به الحاق رم این طور جواب می‌داد که در روز انتخابش قسم یاد کرده است از اراضی کلیسا چیزی را تسلیم نکند و می‌گفت زمینی را که از مسیح گرفته است جز به خود او به دیگری نمی‌تواند باز دهد. به علاوه اطرافیان پاپ ابدأ از اقداماتی که ناپلئون برای نجات رم کرده امتنانی نداشته و چون با الحاق رومانی و مارش‌ها و امبری به ایتالیا مخالفت نورزیده او را به خیانت متهم می‌ساختند.

عهدنامه سپتامبر: ناپلئون که دچار کینه ایتالیایی‌ها و خشم کاتولیک‌ها شده بود در ۱۸۶۴ مصمم گردید قشون خود را از رم احضار نماید. بنابراین طرحی که رئوس مسائل آن را در ۱۸۵۸ کاوور قبول نموده بود تجدید و با ویکتور امانوئل معاهده‌ای امضا کرد که به معاهده سپتامبر معروف است (۱۵ سپتامبر ۱۸۶۴). ویکتور امانوئل متعهد شد که «به اراضی کلیسا حمله نکند و حتی هر گونه حمله‌ای که از خارج به اراضی مذکور بشود با

قوای مسلح دفع نمایند»، در مقابل فرانسوی‌ها رم را در ظرف دو سال تخلیه کنند، دولت ایتالیا برای اثبات صمیمیت خود از رُم که می‌خواستند پایتخت کنند دست کشید و بنابر تصویب مجلس شهر فلورانس را پایتخت خود اعلام و ادارات دولتی را به آنجا منتقل ساخت (آوریل-نوامبر). ناپلئون هم به تدریج قشون فرانسه را از رم احضار و تخلیه رم در اواخر سال ۱۸۶۶ خاتمه یافت.

به محض عقب نشینی ساخلوی فرانسه گاریبالدی دو دفعه خود را برای حمله ناگهانی به رم مهیا نمود و دولت در هر دو مرتبه از او جلوگیری کرد. اما ملت طرفدار گاریبالدی و «رم را پایتخت» می‌خواستند و هزاران سرباز داوطلب برای او فراهم نمودند. در ماه اکتبر ۱۸۶۷ گاریبالدی وزرای ایتالیا را اغفال و به متصرفات رم وارد شد. این اقدام او چون این طور تعبیر می‌شد که دولت ایتالیا نمی‌خواهد عهدنامه سپتامبر را مجری سازد ناپلئون مجدداً رم را اشغال و قشونی به فرماندهی ژنرال فالی^۱ اعزام داشت که گاریبالدی را در مانتانا^۲ شکست داد (۳ نوامبر ۱۸۶۷). این مداخله جدید در سر تا سر ایتالیا تولید خشم شدید نسبت به فرانسه نمود و وقتی مردم از تلگرافی که فالی دایر به پیشرفت خود به دولت فرانسه نمود و از اظهاراتی که روهر در این باب در مجلس کرد مطلع شدند غضب آنها شدیدتر و حتی مبدل به کینه گشت. فالی تلگراف کرده بود «تفنگ‌های فرانسوی بسیار خوب کار کردند» و روهر گفته بود «ایتالیا رم را متصرف نخواهد شد و هیچ وقت فرانسه تعرض به شرافت خود و عالم کاتولیکی را تحمل نخواهد نمود» از این به بعد مدت مدیدی اثر کم‌کم خیرخواهانه که فرانسه در ۱۸۵۹ به ایتالیا کرده بود از خاطره ایتالیایی‌ها محو گردید.

پایتخت شدن رُم: اشغال جدید رم از طرف فرانسه سه سال یعنی تا ماه اوت ۱۸۷۰ طول کشید در این موقع چون فرانسه سرگرم جنگ با پروس بود قشون خود را طلبید و حکومت ایتالیا هم فوراً دست به کار الحاق رم گشت. بدو ویکتور امانوئل^۳ با احساسات فرزندان به عاطفه پاپ، متوسل و تقاضا نمود پاپ به صرافت طبع از سلطنت خود دست بکشد، چون این اقدام نتیجه نداد قشون ایتالیا در مقابل رم حاضر شد و پس از مقاومت ظاهری در ۲۰ سپتامبر ۱۸۷۰ شهر تسلیم گردید و به این ترتیب وحدت ایتالیا خاتمه

1. Faily

2. Mentana

پذیرفت.

قانون ضمانات: پس از تسخیر رُم لازم بود دولت ایتالیا قبل از استقرار در آنجا تأمین خاطر جامعه کاتولیکی را فراهم سازد لهذا ویکتور امانوئل در مجلسی که برای آخرین بار در فلورانس افتتاح گردید اعلام داشت «به نام یک پادشاه کاتولیکی مذهب در این موقع که وحدت ایتالیا را اعلام می‌دارد در تصمیم خود بر تأمین آزادی کلیسا و استقلال سلطنت روحانی استوار خواهد بود» (۵ سپتامبر ۱۸۷۰). در نتیجه قانون ضمانات را از تصویب مجلس گذرانند (۲ مه ۱۸۷۱).

مقصود از قانون ضمانات تأمین استقلال کامل پاپ در اعمال و وظایف روحانی خود و در روابطش با عالم کاتولیکی بود. قانون مزبور شخص پاپ را مقدس و مصون از تعرض اعلام و برای او افتخارات سلطنتی را قائل و قدرت کامله وی را در قصر واتیکان شناخته و موقوفه‌ای به مبلغ ۳۲۲۵۰۰۰ فرانک برای او معین نمود. امتیازات سفرایی که به دربار پاپ مأمور می‌شدند عیناً همان امتیازاتی بود که به سفرای مقیم دربار پادشاه ایتالیا داده می‌شد و بالاخره آزادی کامل مجمع کشیشان و شورای عالی کاردینال‌ها را حکومت ایتالیا تأمین نمود.

اگر چه پی‌نهم از قبول قانون ضمانات امتناع ورزید و هیچ یک از جانشینان وی هم قانون مذکور را به رسمیت نشناختند اما ایتالیایی‌ها همواره آن را محترم شمرده و در ۱۸۷۸ هم به عنوان قانون اساسی اعلام کردند. ویکتور امانوئل پس از انتشار رسمی قانون ضمانات در (۲ ژوئیه ۱۸۷۱) رسماً وارد رُم شد.

صفات مخصوصه وحدت ایتالیا: وحدت ایتالیا همان صفات مخصوص وحدت فرانسه را دارا می‌باشد. سلطنت ایتالیا مثل جمهوری فرانسه مملکت واحدی است که تمام قسمت‌های آن از حکومت مرکزی واحدی اطاعت می‌کنند و در آن بیش از یک پایتخت، یک بیرق، یک پارلمان، یک سلطان وجود ندارد. هیچ اثری از تقسیمات سابقه سیاسی باقی نماند و تمام ممالک جزء در یک دولت واحدی مستهلک گردید.

علاوه بر این وحدت ایتالیا بر طبق قاعده سلطنت ملی که از اصول انقلاب فرانسه است عملی گشت یعنی با اراده آزاد تمام ملت که در ضمن مراجعه به آراء عمومی اظهار شد صورت گرفت به این ترتیب که هر یک از ممالکی که الحاق خود را اعلام می‌کردند

بدو به آراء عمومی اهالی آنجا مراجعه می‌شد چنان‌که در دوشه‌ها ۷۹۲۰۰۰ رأی در مقابل ۱۶۰۰۰ و در ونیزی ۶۴۷۰۰۰ در مقابل ۶۹ رأی در رُم ۴۱۰۰۰ در مقابل ۴۶ رأی و در دوسیسیل ۱۳۰۰۰۰ در مقابل ۱۰۰۰۰ رأی برای الحاق به مملکت ایتالیا داده شد. بالاخره وحدت ایتالیا بدون تجاوز به حقوق دیگران عملی گردید یعنی مملکت ایتالیا در ۱۸۷۰ در داخله سرحدات خود فقط شامل ایتالیایی‌ها بود و بانیان این وحدت اصل ملیت را مانند اصل سلطنت ملی احترام نهادند.

الحاق ساووا، نیس به فرانسه: یکی از نتایج تشکیل دولت ایتالیا تکمیل سرحدات جنوب شرقی فرانسه به وسیله الحاق ساووا و کنته نیس بود. الحاق این دو قسمت در ملاقات پلومیر پیش‌بینی شده بود ولی ناپلئون آن را تا انجام الحاق دوشه‌ها و رومانی به سلطنت سارد تقاضا ننمود (مارس ۱۸۶۰).

تقاضی مزبور را دلایل تأمین ملی فرانسه موجه می‌ساخت زیرا وقتی که پیمون به دولت مقتدر نظامی تبدیل شد امنیت فرانسه اقتضا می‌کرد که دولت مزبور دیگر مالک معابر آلپ نبوده و از ساحل یسار رود رُن که تا صد کیلومتری لیون را به دست داشت عقب برود معذک چون ناپلئون می‌خواست که ملل ساووا، نیس شخصاً مقدرات خود را معلوم سازند بنابراین بدو به آراء عمومی مراجعه شد و در نتیجه برای منضم گردیدن به فرانسه در ساووا ۱۳۰۰۰۰ رأی در مقابل ۲۰۰۰ رأی و در نیس با وجود مجاهدات مخفی دولت ایتالیا ۲۵۰۰۰ جواب مثبت در مقابل ۱۶۰ رأی منفی داده شد (۱۵-۲۲ آوریل ۱۸۶۰). در آنجا هم مثل ایتالیا اراده ملت آثار کنگره وین و معاهدات ۱۸۱۵ را محو ساخت.

اگر احساسات خودخواهانه در نظر گرفته شود باید گفت که وحدت مملکت ایتالیا برای فرانسه مضر بود زیرا با وجود تسلیم ساووا و نیس استحکام امنیت سرحدات جنوب شرقی امروزه بیشتر از ۱۸۶۰ یعنی زمان تجزیه ایتالیا نیست زیرا دولت فرانسه برای دفاع ناحیه رُن مبالغه‌گزافی مصرف و قسمت مهمی از قوای خود را برای تشکیل دفاع آن حدود به کار برده است.

بالاخره دیگر فرانسه یگانه دولت معظم در مدیترانه به شمار نمی‌رود و نفوذی که

قرن‌ها در مشرق^۱ داشت امروزه به واسطه فعالیت و رقابت ایتالیا جدّاً در معرض تهدید واقع گردیده.

ایتالیای اسیر: راست است که در ۱۸۷۰ مملکت ایتالیا فقط شامل مللی بود که ایتالیایی به شمار می‌رفتند ولی هنوز تمام ممالک ایتالیایی زبان داخل این مملکت نشده و ترانتن^۲ و تیرول^۳ در آلپ، ایستری و تریست^۴ در آدریاتیک در تصرف اتریش باقی ماندند. این اراضی تشکیل ناحیه‌ای می‌دادند که به ایتالیای اسیر نامیده می‌شد یعنی ایتالیایی که هنوز از سلطه خارجی بیرون نیامده است. یک حزب قوی موسوم به حزب «ایردانتیست»^۵ در مدت نیم قرن الحاق اراضی مذکور را به مملکت ایتالیا آرزو می‌کردند و این آرزو فقط در ۱۹۱۸ بعد از الغا سلطنت خانواده هابسبورگ در اتریش عملی گردید.

II

تشکیل وحدت آلمان

پس از آن که تشبثات ۱۸۴۸ و ۱۸۴۹ عقیم ماند در مدت بیست و دو سال وحدت آلمان متوازیاً و مطابق با وحدت ایتالیا به دست گیوم اول پادشاه پروس به نفع خانواده وی یعنی سلسله هوهنزلرن عملی گردید.

گیوم اول به کمک بیزمارک صدراعظم و رون^۶ وزیر جنگ و مولتکه^۷ رئیس کل ارکان حرب خود در مدت کم‌تر از پنج سال به وسیله دو جنگ یکی با اتریش در ۱۸۶۶ و دیگری با فرانسه در ۱۸۷۰-۱۸۷۱ منظور خویش را انجام داد.

جنگ با اتریش را که با اتحاد با ایتالیا اقدام نمود به فتح ساووا و عهدنامه پراگ منتهی شده نتایج آن این بود که اولاً دول مجتمعه ژرمانی منحل گردیده اتریشی‌ها از آلمان خارج شدند. ثانیاً به واسطه الحاق هانور مملکت پروس توسعه یافته وحدت اراضی خویش را تکمیل نمود و بالاخره ممالک مجتمعه آلمان شمالی در تحت اداره پروس به وجود آمد که اغلب از ممالک کوچک آلمان در آن وارد شدند.

۱. مقصود سواحل دریای مدیترانه است که لوان (Levant) می‌گویند.

2. Trentin

3. Tyrol

4. Istrie, Trieste

5. Irredentiste

6. Roon

7. Moltke

جنگ با فرانسه که یزمارک طرفدار و مسبب آن بود به واسطه اجتماع کلیه دول آلمان در کینه جویی مشترک نسبت به فرانسه در دور پروس وسیله تکمیل وحدت آلمان گردیده به اعلان امپراطوری آلمان در ورسای (۱۸ ژانویه ۱۸۷۱) و معاهده فرانکفورت و الحاق جبری آلزاس لورن به امپراطوری جدید منتهی گشت.

۱- مقدمات وحدت آلمان، جنگ دوشه‌ها، جنگ اتریش و پروس

اوضاع پروس بعد از ملاقات الموتز: از نقشه «نخست رسوا ساختن پروس و بعد از میان برداشتن آن» که به شوارزنبِرگ صدراعظم اتریش منسوب است فقط قسمتی در ملاقات الموتز عملی گردید به این معنی که پروس در مقابل اولتیماتوم فرانسوا ژوزف به ناچار عقب نشست و از اتحادیه محدود دست برداشت و مورد تحقیر واقع گشت ولی چون به کلی از بین نرفته بنیان آن متزلزل نشده بود «بازگشت الموتز» سخت بر او مؤثر گردید و از آن پس تمام وطن پرستان آلمان با اشتیاق و آفری که به انتقام داشتند تصمیم گرفتند اهانتی را که اتریش به آلمان وارد ساخته تلافی نمایند.

گیوم پادشاه پروس: از رفتار اتریش هیچ کس به اندازه پرنس دو پروس گیوم^۱ برادر پادشاه و ولیعهد وی حقیقتاً متأثر نشده بود. این شاهزاده بدو طرف تنفر دموکرات‌ها واقع و او را اشتباهاً مسبب زد و خورد ۱۸ مارس در برلن دانسته و «پرنس ساچمه»^۲ می‌نامیدند.

وقتی پادشاه پروس تسلیم تقاضاهای شورشیان برلن گردید گیوم مجبوراً از برلن خارج و چندی در لندن اقامت اختیار کرد پس از آن که در ۱۸۵۸ مشاعر فردریک گیوم مختل شد گیوم نیابت سلطنت را در دست گرفته سه سال بعد در دوم ژانویه ۱۸۶۱ به واسطه فوت برادرش پادشاه شد و همین پادشاه با متانت تمام تهیه انتقام از اتریش را دید چنان که در ۱۸۶۶ یعنی شانزده سال بعد از قضیه الموتز انتقام پروس را گرفت و اتریش را از آلمان خارج ساخته و اتحادیه محدودی را که شوارزنبِرگ از میان برده بود به نام ممالک مجتمع آلمان شمالی عملی گردانید و باز همین پادشاه پنج سال بعد از این واقعه امپراطوری آلمان را به نام خود تشکیل داد.

۱. Prince de Prusse Guillaume

۲. Prince Mitraille

گیوم در ۶۱ سالگی به سلطنت رسید و بدون این که دارای صفت مخصوص درخشانی باشد نمونه تمام عیار هو منزلرن ها یعنی اقتدار طلب، فعال، صرفه جو و علاوه بر تمام این صفات سرباز بود. او نیز چون برادرش عقیده داشت که تاج پادشاهی را تنها از قادر متعال گرفته و بنابراین حق دارد آراء نمایندگان ملت را نپذیرد ضمناً عظمت مسئولیت و وظایف خود را کاملاً حس می کرد و مانند جدش فردریک گیوم اول خود را «اولین خادم مملکت و سرباز وطن» می شمرد بنابراین هیچ کس به اندازه او در «خدمت» دقیق نبود.



گیوم اول دائماً کار می کرد و مادام که کار مهمی در پیش داشت آرام نمی نشست، بسیار صرفه جو بود چنان که در ایام بارانی پالتو وصله خورده می پوشید، میزبان فکر صرفه جویی او را از واقعه ذیل که خودش برای شیندر کتاب خوان مخصوصش نقل نموده می توان دریافت.

در ۱۶ اوت ۱۸۷۰ در میدان جنگ روزنویل پهلوی شهر متراز نزدیک سربازی گذشت که در محل مأموریت خود کشته

گیوم اول (۱۷۹۷-۱۸۸۸)

شده بود، امر داد لباس او را از تنش بیرون کشیده به سربازخانه بفرستند و گفت: «این نیم تنه کاملاً نو است و باز می تواند خدمتی بکند».

اشتغال عمده او کار قشون بود چنان که همیشه لباس نظام چه در خانه و چه در خارج در برداشت و حتی در آخر مراسلات خود این عبارات را می نوشت «شاه و ژنرال

صمیمی شما؛ فطرتاً قشون را دوست می‌داشت، از سن ۹ سالگی وارد قشون شده و در اردوکنشی‌های سال ۱۸۱۳ و ۱۸۱۴ شرکت جسته صاحب منصبی عالی مقام گشت، هیچ کس به اندازه او در ترتیب و اداره قشون پروس زحمت نکشیده است. همیشه در فکر قشون بود زیرا می‌گفت: «مقام پروس در اروپا بر قوه نظامی او استوار است» و به علاوه قشون اسباب ضروری اجرای نقشه او به شمار می‌رفت و نقشه او قرار دادن پروس در رأس آلمان بود. در ۱۸۴۹ در مراسلات خود می‌نوشت «هر کس طالب حکومت آلمان است باید آن را تسخیر نماید و این امر با حرف و ادعا میسر نمی‌شود» و چون این کار جز با قشون قوی انجام پذیر نبود و در ۱۸۵۹ گیوم چنین قشونی نداشت لهذا به محض این که به سلطنت رسید به «اصلاح قشون» مبادرت ورزید.

اصلاح قشون: تشکیلات نظامی پروس پس از جنگ «استخلاص» به موجب قانون ۳ سپتامبر ۱۸۱۴ به ترتیب ذیل داده شده بود. اصولاً هر پروسی از سن بیست سالگی مکلف به خدمت نظام گردید اما در عمل از لحاظ صرفه جویی و نبودن عده کافی صاحب منصب برای تعلیم و فرماندهی سربازان در هر سال جز دو ثلث مشمولین را احضار نمی‌کردند یعنی به جای ۶۰۰۰۰ نفر ۴۰۰۰۰ نفر به خدمت جلب می‌شدند مدت خدمت تحت السلاح سه سال بود اما چندی از ۱۸۳۷ تا ۱۸۵۶ دو سال گردید و باز در ۱۸۵۶ مانتوفل^۱ وزیر جنگ که کاملاً خاطره الموتزوی را متأثر ساخته بود خدمت تحت السلاح را به سه سال ترقی داد. مشمولین پس از انجام خدمت تحت السلاح به ولایات خود رفته و دو سال هم به عنوان سرباز ذخیره با قشون تحت السلاح ارتباط داشتند و از این به بعد تا سن چهل سالگی وارد دوره لاندوهر^۲ یعنی قشون احتیاط می‌شدند.

این ترتیب در موقع صلح ۱۳۰۰۰۰ نفر و در موقع جنگ ۲۱۵۰۰۰ نفر قشون صحیح قابل کار حاضر می‌ساخت و عملاً این قشون به وسیله افواج قشون احتیاط که عده نفرات آن مساوی با قوای حاضرالسلاح بود تقویت می‌گردید ولی چون جمع آوری و تشکیل افواج احتیاط وقت طولانی لازم داشت و به علاوه طرف اعتماد گیوم هم نبودند بنابراین گیوم مصمم به اصلاحی گردید که بالنتیجه عده نظامیان تحت السلاح و ذخیره مضاعف

۱. مقصود جنگ اتریش و ایتالیا است.

2. Manteufel

3. Landweher

شود، به طوری که ۱۹۰۰۰۰ نفر در زمان صلح و تقریباً ۴۵۰۰۰۰ نفر در مواقع جنگ حاضر باشند. برای نیل به این مقصود ترتیبات و عواملی را که موجب «تأخیر یا فلج شدن» کار می‌شد از میان برد و مقرر گردید کلیه مشمولین جزو قشون شوند و مدت خدمت در قشون ذخیره را از دو سال به چهار سال ترقی داد. جنگ ایتالیا بهانه برای تزئید عده صاحب منصبان به دست او داد، دو روز بعد از جنگ ماژنتا گیوم سی و دو فوج قشون احتیاط را تجهیز کرد و اگر چه پس از متارکه ویلافرانکا افواج مزبور را مرخص نمود ولی چون یقین داشت که باید «خود را در مقابل حمله فرانسه آماده سازد» و از طرفی هم می‌دانست که سازش فرانسه با اتریش او را هم مثل فردریک دوم قبل از جنگ هفت ساله «در پروس مثل این که در جزیره باشد تنها خواهد گذاشت» به این لحاظ صاحب منصبانی را که به بهانه جنگ ایتالیا احضار شدند مرخص نکرده و سی و شش فوجی که برای جنگ آماده نموده بود افواج دائمی جدید گردانید.

کشمکش با مجلس: طرح اصلاح نظام مخالفت شدیدی در لاندتاک تولید نمود و موجب کشمکش چندین ساله بین شاه و نمایندگان گردید. نمایندگان نه تنها با احضار تمام مشمولین مخالف بودند بلکه می‌خواستند خدمت تحت السلاح همان دو سال سابق باشد. آخر الامر با وجود این که اصل موضوع اصلاح را رد کردند ولی بدو اعتبارات لازمه را برای اجرای قسمتی از آن تصویب نمودند، اما در ۱۸۶۲ وکلا از لحن خشونت آمیز ژنرال رون وزیر جنگ که حق مباحثه آنها را در باب پیشنهادهای خود انکار و به آنها حکم کرد اعتبارات قشونی را چهار دیواری تصویب کنند به خشم آمده و با ۲۷۳ رأی در مقابل ۶۸ رأی کلیه اعتبارات لازمه برای اجرای اصلاحات نظامی را رد کردند (۲۳ سپتامبر). در همین روز شاه بیزمارک را به ریاست وزراء انتخاب نمود، بیزمارک که دعوت وی به ریاست وزراء به التماس رون دوست او به عمل آمده بود چون شاه را از کشمکش با لاندتاک خسته و حاضر برای امضا استعفا نامه خود دید به واسطه ثبات عزم خویش به وی جرأت بخشیده به او اطمینان داد که ولو با مخالفت مجلس هم باشد اصلاحات نظامی را عملی خواهد نمود و ضمناً گفت «شاید یک دوره دیکتاتوری لازم آید». عملاً هم چهار سال تمام یعنی تا ۱۸۶۶ مثل این که اصلاً قانون اساسی ۱۸۵۰ وجود نداشته است پروس اداره شد. بودجه را مرتباً مجلس رد می‌کرد اما

به موجب فرمان سلطنتی و به تصویب مجلس اعیان مجری می‌گردید و مجلس هم هر بار یا منحل و یا تشکیل آن به تعویق می‌افتاد و جراید معترض توقیف می‌شدند.

بیزمارک برای قانونی کردن طرز کار خود از ابتدای دوره اجلاس ۱۸۶۳ این عقیده را عنوان کرد که چون قانون معلوم نگردانیده در موارد بروز اختلاف کدام یک از دو قوه واضع قانون (شاه و مجلس) به دیگری تسلیم شود باید بین این دو قوه حکمی یافت و نظر به این که برای حل این قضیه اقدامات منتج به نتیجه نشد صدر اعظم اعلام نمود «چون زندگانی دولت قابل تعطیل نیست حاکم قضیه قوه است و هر کس قوه را به دست دارد عقیده خود را مجری می‌سازد»، این اعلامیه بیزمارک را یکی از نمایندگان در این عبارت که مشهور گردید تلخیص نمود «زور مقدم بر حق است»، اصلاحات نظامی با این ترتیب تعقیب و خاتمه یافت و مال‌اندیشی گیوم و ابرام بیزمارک پروس را خواهی نخواهی به وسایل عظمت آتیه‌اش مجهز گردانید.

بیزمارک: این قوه را که بیزمارک به وجود آورد خود او هم آن را به کار انداخت و هنوز هشت سال از عمر صدارتش نگذشته بود که وحدت آلمان را به نفع پروس عملی گردانید. بارن اتو دو بیزمارک شوانهوزن^۱ در ۱۸۱۵ متولد و از نجای قدیمی بود، پس از مدت کمی از خدمت اداری ملال حاصل و مانند کاوور، شخصاً به آباد ساختن املاک پدری خود مشغول گردید و از نجای ولایتی به شمار می‌رفت. در ۱۸۴۸ به وکالت مجلس مؤسسان و بعد به نمایندگی مجلس انتخاب گشت و در این دو مجلس به واسطه حرارت طرفداری سلطنت وحدت کلام خود را مبرز گردانید. حدت کلام وی را فردریک گیوم «کلام مرتجع انقلابی» و گیوم «قال و قیل وکیل باشی غوغاانگیز» می‌نامند، به طرز حکومت پارلمانی به نفرت تمام می‌نگریست و آن را «دموکراسی مفتضح» می‌گفت. آغاز کار درخشان وی موجب شد که به عضویت مجلس مجتمعه فرانکفورت انتخاب شود (۱۸۵۱) و بعد وزیر مختار پروس در روسیه گردید (۱۸۵۸) و تازه به سمت وزیر مختاری پروس در فرانسه انتخاب گشته بود که گیوم با تردید او را به صدارت برگزید چه می‌دانست که بیزمارک «اوضاع را دگرگونه خواهد ساخت».

بیزمارک در این موقع چهل و دو سال داشت، از قیافه و اندام جسیم و نظر غیر قابل

تحمل چشمان آبی وی قوت و تهور نمایان بود، فکری باز و قاطع و عملی داشت با اصول نظری خالی از جنبه عملی مخالف و باور نمی کرد که در سیاست «هرگز کسی اقدام مجانی بنماید» و هیچ محرکی را جز منفعت در سیاست دخیل نمی دانست بنابراین سیاست احساساتی در نظر او «حماقت» به شمار می رفت. نسبت به قوا و اقتدارات واقعی طبعاً احترام می ورزید و جز قوت به امر دیگری قائل نبود. به قول کنت پروکش^۱ یکی از وزرای اتریش «تا مغز استخوانش پروس و هیچ چیزی جز این نبود». خود بیزمارک هم خودش را استوک پروس^۲ یعنی از نژاد خالص پروس می نامید. نقشه سیاسی او مانند گیوم تشکیل وحدت آلمان بود که به دست پروس و برای پروس انجام گیرد و چون در سیاست بی ملاحظه گی و استقلال کامل در احساسات نبک و بد نسبت به هر مملکتی را کمال مطلوب می دانست. حاضر بود با هر کسی که به عملی شدن نقشه های وی کمک کند متحد گردد و با هر کس که مانع انجام مقاصد او بشود بجنگد و می گفت: «به محض این که بر من ثابت شود سیاست پروس اقتضا دارد قشون خودمان را بدون هیچ فرقی با نهایت ضعف به روی قشون فرانسه، روس، انگلیس و اتریش و اخواهم داشت». بیزمارک چون عنان احساسات و قوای خود را به دست داشت و عواقب امور را نیکو می نگریست دشمنی مخوف بود، اغلب دشمنان خود را با صمیمیت عجیبی گول می زد و به قول کلازکو^۳ می توانست «حتی صداقت را در پرده تقواهای خدعه آمیز پپوشاند». مهارت خاصی در دورویی داشت و هیچ کس شنیده نشده است که مانند او در مدتی طولانی دامی تهیه کند تا هر کس را می خواهد گرفتار سازد.

بیزمارک مثل گیوم معتقد بود «که مسائل بزرگ با نطق و رأی حل نمی شود بلکه با آهن و خون صورت می گیرد» چنان که به وسیله سه جنگ در مدت شش سال (جنگ با دانمارک، جنگ با اتریش و جنگ با فرانسه که دو جنگ اخیر را بیزمارک شخصاً خواهان و مقدماتش را هم او تهیه نموده و به موقع مشتعل ساخت) «موضوع عظیم» یعنی وحدت آلمان را به خوبی حل نمود.

اما بعدها مرور ایام او را از این موفقیت نادم گردانید، چنان که پس از نیل به مقصود

1. Comte Prokesh

2. Stock Prusse

3. Kłaczko

یعنی وقتی آلمان تحت تسلط پروس فاتح به صورت یک دولت در آمد در یکی از شب‌های اکتبر ۱۸۷۷ در وارزن^۱ ملک شخصی خود نزد بعضی از دوستانش با تأثر زیاد اعتراف کرده بود که «در عمر طولانی خود هیچ کس را سعادتمند نساخته است» و به علاوه اظهار داشت «من بد کرده‌ام و خیلی هم بد کرده‌ام، من هستم باعث سه جنگ بزرگ و منم که در میدان‌های جنگ هشتاد هزار نفر را به کشتن داده‌ام که هنوز هم مادران، برادران، خواهران و زن‌های بیوه آنها می‌گیرند، تمام این‌ها امری است بین من و خدا، این می‌گفت و می‌گریست.

مسئله دوشه‌ها: جنگ دانمارک موجب توسعه خاک پروس و تهیه مقدمات قطع رابطه با اتریش در آتیه شد، علت این جنگ کشمکش بین پادشاه دانمارک و دول جامعه ژرمانیک بر سر دوشه شلزویک^۲، هولشتین^۳ و لوتنبورگ^۴ بود که وجه تسمیه جنگ دوشه‌ها هم از این لحاظ است.

مبادی این کشمکش مربوط به ازمنه بعیده و «مسئله دوشه‌ها» که در آن واحد شامل مسئله ملیت و مسئله وراثت حکمرانی بود یکی از غامض‌ترین مسائل سیاسی است که عالم سیاست هرگز نظیر آن را حل ننموده است، رئوس مثال این موضوع را می‌توان به طریق ذیل خلاصه نمود:

پادشاه دانمارک در ازا از دست دادن نروژ که به موجب معاهدات وین به پادشاه سوئد داده شد در ۱۸۱۵ سه دوشه شلزویک، هولشتین و لوتنبورگ را گرفت و چون این سه دوشه به شخص پادشاه دانمارک داده شد و عنوان الحاق به مملکت دانمارک را نداشت پادشاه دانمارک در این دوشه‌ها به عنوان دوک حکم می‌راند نه به عنوان پادشاه. اهالی دوشه هولشتین و لوتنبورگ تماماً آلمانی نژاد ولی اهالی دوشه شلزویک از سکنه مختلط یعنی نیمی آلمانی و نیمی دانمارکی ترکیب می‌یافت، دو دوشه اولی جزو ممالک جامعه ژرمانی محسوب می‌شدند اما شلزویک در هیئت جامعه ژرمانی داخل نبود و به این ترتیب در بین آلمان و دانمارک موقع استثنایی و خاصی داشت و همین وضع خاص اساس کشمکش گردید زیرا آلمانی‌های آلمان و آلمان‌های شلزویک خواهان

1. Varzin

2. Steswig

3. Holstein

4. Lauenbourg

ورود این دوشه به هیئت اجتماعی ژرمانی بودند و دانمارکی‌های دانمارک و دانمارکی‌های دوشه مزبور الحاق شلزویک را به دانمارک می‌خواستند و این مسئله در ۱۸۴۸ مطرح گردید. در ماه آوریل آلمانی‌های شلزویک شوریدند و به این جهت بین دانمارک و هیئت اتحادیه ژرمانی که به کمک شورشیان شلزویک شتافت نخستین جنگ درگرفت، بدو اذکرات بی‌نتیجه جنگ را موقتاً متوقف گردانید، بعد دول اروپا به نام ضمانت معاهدات ۱۸۱۵ مداخله کردند و آخر الامر در مه ۱۸۵۲ در لندن قراردادی به امضا رسید که وضع قبل از ۱۸۴۸ شلزویک را حفظ نمود.

عاقبتین قرارداد لندن در ضمن تسویه وضعیت خاص شلزویک و جنبه بین‌المللی آن موضوع وراثت حکمرانی هر سه دوشه را نیز بایستی حل می‌نمودند زیرا فردریک هفتم که در این موقع پادشاه دانمارک و مالک سه دوشه بود اولاد نداشت، جانشینی او به قاعده الاقرب فالاقرب به دختر عم وی که با دوک کریستیان دو گلوکسبورگ^۱ ازدواج کرده بود می‌رسید اما بر خلاف قوانین دانمارک که جلوس زن را به تخت سلطنت اجازه می‌داد در دوشه‌های سه گانه قوانین سلطنت زن را اجازه نمی‌داد و وارث دوشه‌ها دوک فردریک دو گسنبورگ^۲ پسر عم دور پادشاه دانمارک می‌گردید، هیچ یک از دو وارث تقسیم جانشینی را قبول نمی‌کردند دول امضاکننده معاهده لندن از کریستیان دو گلوکسبورگ طرفداری نموده و دوک دو گسنبورگ با گرفتن چند میلیون پول ترک دعوی نمود، اما مجلس مجتمعه ژرمانی از قبول حکم دول مزبور سر باز زده و مسئله جانشینی دوشه‌ها را حل نیافته است.

یازده سال بعد از معاهده لندن در ابتدای سال ۱۸۶۳ فردریک هفتم پادشاه دانمارک قانون اساسی جدیدی به دانمارک داده و آن را شامل دوشه شلزویک هم نمود، چون این اقدام مقدمه الحاق شلزویک به دانمارک به شمار می‌رفت (مارس ۱۸۶۳) مجلس ژرمانی بر این امر اعتراض و فردریک را تهدید به جنگ کرد. فردریک اعتنایی ننمود و دوشه را به دانمارک ملحق ساخت (۱۳ نوامبر ۱۸۶۳) و دو روز بعد ناگهان درگذشت. کریستیان دو گلوکسبورگ که به موجب معاهده لندن وراثت تاج سلطنت را یافت ملقب به کریستیان نهم گردیده به عجله دنباله اقدام سلف خود را گرفت، در همان موقع پسر

۱. Due Christian de Glucksbourg

۲. Due Frederic d Augustenbourg

دوک دوگستنبورگ اعتراض کرد که قرارداد لندن فقط پدر او را متعهد نمی ساخته و بنابراین هر سه دوشه را با رضایت سکنة آن درخواست نمود، دیت ژرمانی از گوستنبورگ طرفداری نموده و بعد از اعلان جنگ به کریستیان نهم تصمیم خود را در باب تصرف قطعی دوشه ها برای تشکیل یک مملکت جدید آلمانی اعلام داشت.

جنگ دانمارک: در این موقع بیزمارک به بهانه تعدیل خشونت دیت مداخله نمود و به دولت اتریش پیشنهاد کرد که مشترکاً در حل قضیه اقدام نمایند و بعد از قبولی اتریش متفقاً به کریستیان نهم ابلاغ کردند که مقررات عهدنامه لندن را محترم شمرده و فرمان الحاق شلزویک را نسخ نماید و چون او امتناع ورزید قشون اتریش و پروس مرکب از ۹۰۰۰۰ نفر وارد جنگ شد (اول فوریه ۱۸۶۴). قشون دانمارک که بیش از سی و پنج هزار نفر نبود بدون جنگ، هولشتین و قسمت اعظم شلزویک را تخلیه نموده سپس در دُپل^۱ متحصن شدند و در مدت پنج هفته که در آنجا دفاع می کردند یک دسته قشون متحدین تقریباً تمام ناحیه ژوتلند^۲ را اشغال کرده بود، وقتی خطوط دفاعیه دُپل به حمله پروس ها و پرنس فردریک شارل شمشیرزن بی باک در هم شکست (۱۸ آوریل) دانمارکی ها که تا داخل جزایر تعقیب شده بودند تقاضای صلح نمودند (۹ مه) و به موجب معاهده وین (۳۰ اکتبر ۱۸۶۴) کریستیان نهم از دوشه ها دست کشید.

عهدنامه گاستین^۳: دست کشیدن دانمارک از دوشه ها ایداً شامل تسلیم کردن به پروس و یا به اتریش نبود و از نظر حقوقی مسئله مربوط به خود سکنة دوشه ها و در صورت فقدان رأی آنها منوط به رأی دیت ژرمانی می گشت که سرنوشت آنان را معلوم سازد، در این صورت از جنگ هیچ منفعتی عاید پادشاه پروس نمی شد و فقط به واسطه احساسات در سیاست ابلهانه اقدام کرده بود. در صورتی که بیزمارک برای پروس تصرف تمام یا قسمتی از دوشه ها را در نظر داشت، برای نیل به مقصود فرانسوا ژوزف امپراطور اتریش را به جهت حاضر شدن به تقسیم به اتحاد پروس با ایتالیا تهدید نمود و چون این اتحاد ونسی را از اتریش متزع می ساخت فرانسوا ژوزف راضی به تقسیم گشت و به وسیله عهدنامه منعقدة در گاستین مسئله دوشه ها را به ترتیب ذیل حل نمودند

1. Duppel

2. Jutland

3. Gastein

(۱۴ اوت ۱۸۶۵):

اولاً لونیبورگ را پروس متصرف شد و در ازای آن اتریش پانزده میلیون خسارت از ایالت مزبور دریافت داشت. ثانیاً ایالات هولشتین و شلزویک در تحت اداره مشترک پروس و اتریش قرار گرفت، به این ترتیب که شلزودیک را پروس و هولشتین را اتریش اداره نماید و بندر کیل با این که در هولشتین واقع بود معهما موافقت کردند که یک دسته ساخلوی پروسی در آنجا مقیم باشد. این معاهده را که نخستین فتح بیزمارک بود حکومت انگلیس در ضمن یادداشتی به سفرای خود منصفانه این طور تعبیر نمود «توافق پروس و اتریش اساسی جز خشونت و استملاک ندارد».

مقدمات جنگ با اتریش: چون در نتیجه جنگ با دانمارک ارزش قشونی را که رُن به وجود آورده بود معلوم گردید و دانستند که قوای خوبی است لهذا بیزمارک در کمتر از یک سال همان عهدنامه گاستین را بهانه جنگ با اتریش قرار داد و نظر به این که از ده سال به این طرف چنین جنگی را لازمه وحدت آلمان به نفع پروس می دانست می توان گفت در همان حینی که عهدنامه گاستین را امضا می کرد این جنگ را در خیال خود می پخت. بنابراین لای تقطع می کوشید گیوم پادشاه پروس را که با وجود کینه باطنی احتراماً با اتریش ارتباط داشت از آن دولت جدا و به نزدیکی و حتی به اتحاد با فرانسه در موقع جنگ ایتالیا و امار سازد، اگر چه اصرار بیزمارک در این باب بی نتیجه مانده و اطرافیان گیوم نقشه بیزمارک را فکری خطرناک می پنداشتند ولی بیزمارک به طوری که در ۱۸۵۳ نوشته بود با نظر صائب دریافت «که دو پادشاه در آلمان ننگنجد و باید یکی از آنها مطیع یا مطاع شود». بیزمارک قبل از این که آتش فتنه را روشن سازد بر آن شد که حتی الامکان امید فتح را برای پروس مسلم نماید و برای نیل به این مقصود در صدد تنها ساختن اتریش و تهیه دشمنان جدیدی برای او بر آمد و بنابراین با ناپلئون در بیاریتز^۱ ملاقات و اتحاد با ایتالیا را فراهم ساخت. ملاقات بیاریتز (اکتبر ۱۸۶۵) که مدت ها آن را فوق العاده مهم و با ملاقات پلومیر مقایسه می شد در حقیقت منتج نتیجه نگردید و اگر چه بیزمارک در موقع عزیمت به بیاریتز قبل از خروج از برلن در یک مصاحبه «ادبی» با شارژدافر فرانسه مثل این که رئوس مسائل اتحاد فرانسه و پروس را طرح می کند گفت اگر فرانسه پروس را در

مقابل مخاطراتی که او را تهدید خواهند کرد تأمین نماید پروس هم برای فرانسه «حق توسعه احتمالی در کلیه نقاط عالم را که به زبان فرانسه تکلم می‌کنند». خواهد شناخت (۲۴ سپتامبر ۱۸۶۵) ولی سفیر کبیر پروس در فرانسه موضوع را مسکوت گذارد و حتی در بیاریتر هم مطرح نگردید و به طوری که ناپلئون سوم بعداً اظهار داشت (این اظهار ناپلئون در دو نوبت مورد تصدیق بیزمارک واقع گردید) صدراعظم پروس از اصول کلی و مبهم زیاد صحبت داشت ولی هیچ گونه پیشنهاد رسمی ننمود. امپراتور هم به نوبه خود «هیچ یک از تمایلات شخصی خود را ابراز نکرد»، طرفین بدون این که هیچ عهده‌ی بسته شود از هم جدا شدند اما بیزمارک یقین نمود که ناپلئون بی طرف خواهد ماند. از طرف دیگر به طوری که ذکر کردیم ناپلئون عقد اتحاد پروس و ایتالیا را تسهیل کرد زیرا دائماً در فکر تأمین مالکیت ونسی برای ویکتور امانوئل بود و به همین نظر به او نصیحت کرد پیشنهاد اتحاد بیزمارک را قبول نماید و وادارش نمود که به اتفاق پروس بر ضد اتریش اقدام نماید، بالنتیجه اتحاد تعرضی در ۱۸ آوریل ۱۸۶۶ برای سه ماه بین ایتالیا و پروس منعقد گردید.

قطع روابط: بلافاصله بعد از اقدامات فوق بیزمارک ظهور بحران را تسریع نموده بدو حکومت اتریش را متهم ساخت که منافع مشترکه دولتی را در هولشتین به وسیله طرز اداره این ایالت به خطر انداخته و یک دسته قشون پروس دوشه مزبور را تصرف کرد (۸ ژوئن ۱۸۶۶). بعد مجدداً مسئله تجدید تشکیلات هیئت مجتمعه ژرمانی را که از ۱۸۴۸ مورد مشاجره و هیچ گاه نسبت به آن تصمیمی گرفته نشده بود در دیت مطرح ساخت. چون طرح پیشنهادی وی شامل اخراج اتریش از آلمان بود (۱۰ ژوئن) لهذا اتریش از دیت تقاضا کرد که تجهیز قشون اتحادیه را بر علیه پروس رسماً حکم بدهد و به این ترتیب با اقدام پروس مقابله نمود، حکم تجهیز صادر شد (۱۴ ژوئن) ولی دو روز بعد قشون پروس که سه هفته قبل کاملاً تجهیز و مهیا بود وارد جنگ شد.

اردوکنی بوهم: عملیات نظامی توأماً در دو منطقه یعنی در قسمت غربی آلمان و در بوهم به سرعت برق شروع شد. نظیر چنین عملیات سریعی را از اردوکنی ینا^۱ در ۱۸۰۶ کسی ندیده بود چنان که در ظرف یک ماه و نیم همه کارها خاتمه یافت. در مقابل پروس

اتریش و اغلب امرای هیئت اتحادیه ژرمانی برخاستند، قشون پروس چنان سرعت عمل به خرج داد که امرای ژرمانی حتی مجال نیافتند قوای خود را تمرکز دهند. درسد^۱ و هانور پایتخت ساکس و هانور در همان فردای اعلان جنگ به جنگ پروس ها افتاد (۱۷ ژوئن) قشون هانور در تورنژ نزدیکی ارفورت در لائنن سالزا^۲ محصور گردید (۲۹ ژوئن) و قشون باویر در فرانکونی^۳ در محل موسوم به کیسین گن^۴ پراکنده شد (۱۴ ژوئیه) معذک جنگ های مزبور دارای اهمیت کلی نبود و حملات قطعی در بوهم به عمل آمد.

۲۵۰۰۰ نفر قوای اتریشی مرکب از اتریشی ها و ساکسی ها تحت فرماندهی فلدمارشال بندک^۵ حریف ویکتور امانوئل در جنگ سان مارتینو در ناحیه چهار ضلعی اردو زدند که از یک طرف به نهر ایزر^۶ از شعب الب محدود بود و از سه سمت دیگر کوهستان های ریزن گیرگه^۷ (کوهستان غول ها) آن را احاطه می نمود، چون تمرکز قوای اتریش بسیار به کندی صورت گرفت بندک نتوانست از موقع مرکزی خود به خوبی استفاده کرده و با کلیه قوایش یکی بعد از دیگری ستون های دشمن را در تنگه های کوه های اطراف میدان جنگ مضمحل سازد.

پروسی ها مرکب از ۲۸۰۰۰۰ نفر و از روی بی احتیاطی به دو لشکر تقسیم شدند، لشکر الب، لشکر لوزاس^۸، لشکر اول به فرماندهی پرنس فردریک شارل فاتح جنگ دوپل و لشکر سیلزی یا لشکر دوم به فرماندهی فردریک ولیعهد پروس. دو لشکر پروس از طرف شمال و شرق به حمله پرداختند، فردریک شارل (که معمولاً به مناسبت لباس سرخش شاهزاده سرخ نامیده می شد) از کوهستان ریشن برگ^۹ عبور نموده اتریشی ها را در مونشن گراتز مغلوب نمود (۲۸ ژوئن)، شب قبل هم ولیعهد از گلاتز^{۱۰} به حرکت آمده از معابر سودت^{۱۱} گذشت و در ناشود^{۱۲} فاتح گردید و دو شاهزاده فرمانده پروس در

1. Dresde

3. Franconie

5. Feld Marechal de Benedeck

7. Riesengebirge

9. Reichenberg

11. Suedetes

2. Thuringe, Erfurt, Langensalza

4. Kissingen

6. Iser

8. Lusace

10. Glatz

12. Nachod

سه شنبه ۳ ژوئیه در میدان جنگ سادوا^۱ به یکدیگر ملحق شدند.

جنگ سادوا: بندک با قریب ۲۳۰۰۰۰ نفر و ۳۰۰ ارابه توپ در عقب نهر بی ستریتز^۲ در میدانی به وسعت ده کیلومتر یک رشته تپه‌هایی را که به تدریج ارتفاع هر یک به دیگری افزایش یافته و بر روی هم تشکیل پلکانی را می‌داد اشغال نمود. مرکز این ناحیه قریه کلوم^۳ و در پشت سر او رودخانه الب و قلعه مستحکم کوچک کونیگارتز^۴ واقع بود. در ساعت چهار بعد از ظهر فردریک شارل فرمانده لشکر الب و لوزاس با کمتر از ۱۳۰۰۰۰ نفر به قوای بندک حمله ور گردید، مأموریت پرنس سرخ این بود که دشمن را در جای خود متوقف دارد تا ولیعهد پروس مجال رسیدن به میدان جنگ را یافته و ضربات قطعی را وارد سازد.

فردریک شارل از تنگه سادوا گذشته از نهر بی ستریتز هم عبور نمود ولی وقتی به تپه‌های میان میدان جنگ رسید توپخانه عظیم اتریشی مرکب از ۲۰۰ ارابه توپ تا بعد از ظهر او را متوقف گردانید، حتی اتریشی‌ها به خیال این که جناح چپ قوای پروس را برگردانده و آن را در هم بشکنند به حمله پرداختند اما یک ظهر قوای ولیعهد وارد محاربه شده و جناح راست قشون اتریش را که مشغول حمله به فردریک شارل بود مورد تعرض قرار داد.

فضای میدان جنگ را دود و مه عظیمی فرا گرفته و از سحر سخت می‌بارید. پروس‌ها که پس از رسیدن ولیعهد ۲۸۰۰۰۰ نفر شده بودند از فضای تیره و تاریک میدان جنگ استفاده نموده تا کلوم نفوذ کرده و بر آنجا مسلط شدند، بندک هر قدر خواست دوباره کلوم را به جنگ آورد ممکن نگردید و قشون اتریش با وجود رشادت سواره نظام و توپخانه‌اش در ساعت هفت بعد از ظهر به کلی هزیمت یافت و ۱۳۰۰۰ نفر اسیر و ۱۴۷ توپ و ۳۱۰۰۰ مقتول و مجروح به جا گذاشت. عدد مقتولین و مجروحین پروس به ۱۰۰۰۰ نمی‌رسید ولی به واسطه خستگی فوق‌العاده نتوانستند مغلوبین را دنبال نمایند.

جنگ سادوا که آلمان‌ها کونیگارتز می‌گویند نتیجه محاربه را معلوم گردانید زیرا پروس‌ها دیگر در هیچ طرف به مقاومت جدی اتریشی‌ها برنخوردند و در کمتر از سه

1. Sadwa

2. Bistritz

3. Chlum

4. Koeniggaertz

هفته پیش از قراولان‌شان به دانوب و در سرحد هنگری در بلومینو^۱ نزدیکی پرسبورگ رسید و قسمت عمده قوای آنها در شصت کیلومتری وین در محلی موسوم به نیکولسبورگ^۲ اردو زدند (۲۱ ژوئیه).

صلح پراگ: در فردای جنگ سادوا به طوری که بعدها ذکر خواهیم کرد فرانسوا ژوزف در صدد برآمد به وسیله وساطت ناپلئون سوم صلح نماید، شرایط مقدماتی این صلح در نیکولسبورگ امضا شد (۲۶ ژوئیه) و بعد در ۲۳ اوت ۱۸۶۶ همین شرایط مقدماتی در پراگ به صلح‌نامه قطعی تبدیل یافت.

به موجب معاهده پراگ اتریش انحلال ممالک مجتمعه ژرمانی را قبول و از عضویت در تشکیلات آلمان صرف نظر نمود و به علاوه قبلاکلیه الحاق ارضی را که دولت پروس مایل باشد و همچنین تشکیل ممالک مجتمعه مرکب از تمام ممالک واقع در شمال رود ماین که پروس اداره آن را در دست داشته باشد به رسمیت شناخت.

صلح پراگ هیچ نوع ضرر ارضی به اتریش وارد نمی‌ساخت ولی پادشاه پروس به این رویه معتدلانه به آسانی تن در نداد زیرا از پیشرفت‌های خود که به نظر او رویا می‌آمد مغرور شده و می‌خواست که از دولت مغلوب سبزی اتریش و تمام شمال بوهم را گرفته و به این واسطه «عدالت الهی را اجرا نماید»، به عکس بیزمارک معتقد بود که «مأموریت اجرای عدالت به آنها داده نشده و باید سیاست را چسبید» یعنی یک سیاست بسیار دوراندیشانه به این ترتیب که «از سخت مجروح ساختن اتریش دوری جست تا در او تصمیم انتقام تولید نگردد» بلکه بالعکس باید برای پروس راهی باقی‌گذارد که بتواند باز با حریف دوست شود. بیزمارک برای قبولاندن این افکار که گیوم آن را «حب تلخ» می‌نامید بسیار زحمت کشید ولی موفق نمی‌شد تا این که بالاخره در شب قبل از امضای متارکه نامه بعد از مشاجرات شدیدی استعفا داد و به این وسیله به مقصود نائل گردید. فایده این رویه معتدلانه بیزمارک هشت سال بعد در موقع اتحاد امپراطورها در ۱۸۷۲ که مقدمه اتحاد اتریش و آلمان بود ظاهر شد (۱۸۷۹) و کمی بعد به اتحاد مثلث منجر گردید.

علل فتح پروس، مولتیکه^۱: معروف است جنگ سادوا صاعقه‌ای برای اروپا بود زیرا هیچ کس انتظار چنین فتح کامل و فوری را از پروس نداشت حتی بسیاری از مردم مخصوصاً در فرانسه که مقاومت سخت اتریشی‌ها را هفت سال قبل در مازنتا و سولفرینو به خاطر می‌آوردند فتح پروس را باور نمی‌کردند.

پروس فتح خود را نخست به دو نفر یعنی به رون وزیر جنگ تشکیل دهنده قشون و مخصوصاً به مولتکه مرهون بود.

مولتکه تولدش در مکلمبورگ^۲ و در بدایت امر صاحب منصب قشون دانمارک بود و چون از طرفداران شدید وحدت آلمان به شمار می‌رفت و از واقعه ۱۸۴۰ به این طرف تسخیر آلزاس و لُرس را آرزومند بود طبعاً داخل خدمت پادشاه پروس گردیده از سال ۱۸۵۷ رئیس ارکان حرب و در عین حال در اصول سوق‌الجیشی استاد و در تشکیلات نظامی مهارتی به سزا داشت. فن سوق‌الجیشی خود را از عملیات ناپلئون اول اقتباس و مدت‌ها تحت مطالعه قرار داده لیاقت مخصوصه او این بود که توانست برای اجرای اصول ناپلئونی از کشفیات و اختراعات جدید استفاده نماید، مانند راه‌های آهن که حمل و نقل را تسریع و تمرکز فوری توده‌های عظیمه نظامیان را تسهیل می‌گرداند و همچنین تلگراف که در آن واحد فکر و اراده رئیس عالی قوا را به همه جا می‌رساند. مولتکه در قسمت تشکیلات قشونی مخصوصاً موجد ارکان حرب به شمار می‌رفت و اصول جنگی خاصی را برقرار ساخت و به این ترتیب برای قشون پروس صاحب منصبان و مربیانی تهیه کرد که دارای روح واحد و معتدبه اصول و قواعدی راجع به رفتار قشون در موقع جنگ شدند که پس از مطالعات علمی و تجربیات عملی بسیار تهیه شده بود.

از طرف دیگر در موقع صلح با فراغت خاطر برای ورود به جنگ کلیه مسائل را پیش‌بینی کرده و همه مقدمات را آماده ساخت، به طوری که تمام اوامر لازمه‌ای که باید اجرا شود قبلاً به مجریان اوامر مزبور رسیده و قشون پروس مانند یک ماشین قوی بود که دندانان چرخ‌های آن کاملاً جور و یک حرکت آبی برای به کار انداختن کلیه آن کفایت می‌کرد و در سایه این تشکیلات پروس‌ها توانستند قشون خود را در ظرف یازده روز تمرکز داده و در همه جا قبل از دشمن حاضر جنگ و شروع به حمله تعرضی که علت

1. Moltke

2. Mecklembourg

عمده فتح آنها به شمار می‌رفت بنمایند.

به علاوه اسلحه پیاده نظام‌های پروس بهتر از اتریش و از دو سال به این طرف با تفنگ ته‌پری به اسم تفنگ سوزنی مسلح بود. این تفنگ سرعت تیر اندازیش سه برابر تفنگ پیاده نظام اتریشی و هر تفنگ در هر دقیقه پنج یا شش تیر خالی می‌کرد، در صورتی که تفنگ‌های اتریشی در همان مدت دو تیر خالی می‌کرد، به همین جهت قشون اتریشی به وضع موحشی تلفات می‌داد چنان‌که در میدان جنگ سادوا میزان تلفات آنها سه برابر تلفات قشون پروسی‌ها گردید.



مارشال مولتکه (۱۸۰۰-۱۸۹۱)

یکی از علل دیگر فتح پروس عملیات ویکتور امانوئل در ایتالیا بود که خاطر اتریش را از آن رهگذر هم مشغول ساخت و مهم‌تر از همه عدم جسارت و یأس بندک سردار اتریشی زیرا بندک بر خلاف میل خود به فرماندهی بوهیم، یعنی ناحیه‌ای که به هیچ وجه آشنا به وضع طبیعی آنجا نبود، انتخاب شد و کاملاً ضعیف قشون خود و فقدان وحدت اخلاقی و شور وطن پرستانه و قلت صاحب منصبان و متوسط بودن اسلحه پیاده نظام‌ها را می‌دانست و به همین جهات قبلاً مغلوب به شمار می‌رفت زیرا که «فاجعه حتمی» را پیش بینی می‌کرد و در شب قبل از جنگ سادوا هم به امپراطور التماس می‌کرد که به هر قیمتی باشد صلح کند.

بالاخره در مملکت اتریش که مرکب از چندین ملت و از حیث نژاد و زبان و منافع و احساسات همه با هم اختلاف بسیار داشتند جنبش وطن پرستانه مشاهده نمی‌شد و ممکن هم نبود دیده شود زیرا عموماً نسبت به علل جنگ بی‌طرف و هیچ کس شکست را لطمه‌ای به شرافت خود نمی‌دانست و ابداً به فکر ادامه مقاومت نبود. چنان‌که وقتی قشون پروس به وین نزدیک می‌شد هیئت بلدی از امپراطور درخواست کردند که شهر را در خطر محاصره قرار ندهد و صلح نماید.

وحدت پروس، صفات مخصوصه به آن: نتیجه فتح سادوا وحدت پروس گردید، به موجب معاهده پراگ ایالات شلزوویک، هولشتین، هانور، الکترال، هس و فرانکفورت را که جمعاً دارای چهار میلیون و نیم جمعیت و از حیث وسعت مقابل هفت هشتم حوزه سن بود ضمیمه پروس شد. تا این موقع پروس به دو قطعه جدای از یکدیگر منقسم شده بود و از این به بعد یک مملکت متجانس از سرحد روس تا سرحد فرانسه تشکیل می‌داد و چون جمعیت آن از ۱۹ میلیون به ۲۴ میلیون ترقی یافت در صف دول معظمه اروپا جا گرفت. پروس اقتدار خود را تنها مرهون به زور می‌دانست چه بر خلاف آن چه که در همین موقع در ایتالیا برای ونسی و در فرانسه در مورد نیس و ساووا جریان داشت مللی که ضمیمه می‌شدند ابداً طرف شور واقع نگردیده و حتی قسمت عمده آنها مخصوصاً در شلزوویک و هانور بر خلاف میل خود جز پروس شدند. برای مشروع جلوه دادن این الحاق‌ها بیزمارک در مقابل مجلس نمایندگان جز دلایل امنیت نظامی ذکر نکرد و مانند دوره قرون وسطی (حکم الهی) را دلیل این الحاق‌ها می‌شمرد در صورتی که کلیسا

از چندین قرن پیش این وحشیگری موزیانه را که خواست خداوندی نام می‌نهادند تکفیر نموده بود.

ممالک مجتمعه آلمان شمالی: بیزمارک در همان موقع که به الحاق اراضی مزبور مبادرت می‌کرد با ممالک واقع در شمال رود ماین در باب تشکیل هیئت اتحادیه جدید به مذاکره پرداخت و این هیئت به اسم ممالک مجتمعه آلمان شمالی در ماه آوریل ۱۸۶۷ تشکیل گردید. اتحاد مذکور شامل بیست و دو مملکت یعنی تمام ممالک آلمان به استثنای آلمان جنوبی (ممالک باویر و ورتامبرگ و گراندوشه باد) می‌شد.

رئوس مسائل قانون اساسی در ممالک مجتمعه به قرار ذیل بود: در رأس هیئت اتحادیه پارلمان و رئیس قرار می‌گرفت. پارلمان به نام ریشتاک مرکب از نمایندگان بود که با رأی عمومی انتخاب گردیده و رابط بین ملل آلمان که از این به بعد ملت آلمان نامیده می‌شد به شمار می‌رفت، در عوض ریشتاک مجلس مجتمعه به نام بوندسرات که شبیه به دیت هیئت اتحادیه قدیم بود مرکب از نمایندگان دول آلمان تشکیل می‌شد.

ریاست این هیئت ارثی و به معاونت یک صدر اعظم تمام اموری را که تماس با روابط خارجی ممالک مجتمعه داشت یعنی سیاست خارجی و جنگ را اداره می‌کرد. ممالک مجتمعه قشونی مرکب از نظامیان تمام ممالک جزء داشت که از این به بعد تماماً مانند نظام پروس گرفته شده و تشکیلات آن همان تشکیلات قشونی پروس بود و کلیه قشون چه در موقع جنگ و چه هنگام صلح تحت فرماندهی رئیس هیئت مجتمعه قرار می‌گرفتند. ممالک مجتمعه دارای بودجه مخارج مشترک و مخصوصاً یک بودجه نظامی که برای چندین سال یک مرتبه تصویب و از محل مالیاتهایی که در تمام ممالک آلمان یکسان بود تأمین می‌گردید.

به این ترتیب با وجود این که هر دولتی سلطنت خصوصی و استقلال حکومت داخلی خویش را محفوظ می‌داشت ممالک مختلفه آلمان یک دولت واقعی تشکیل می‌دادند که به واسطه دارا بودن رئیس واحد و قشون یک نواخت قابل فعالیت در خارجه بود. رئیس ارثی ممالک مجتمعه آلمان پادشاه پروس شد که به این ترتیب برسی میلیون نفوس سلطنت و فرمانده یک قشون ۸۰۰۰۰۰ نفری می‌گردید، مع هذا این عده تمام

قوایی که پادشاه پروس در مواقع جنگ تحت اختیار داشت نبود زیرا به واسطهٔ خبط دولت فرانسه که بعد ذکر خواهیم نمود بعضی ممالک آلمان که عضو ممالک مجتمعه نشده بودند یعنی باویر و وورتامبرگ و گراندوشهٔ باد پس از اردوکشی ۱۸۶۶ با پروس عهدنامه‌های تدافعی و تعرضی منعقد داشتند که در موقع جنگ قشون آنها را تحت فرماندهی پادشاه پروس قرار می‌داد و با این قوی گیوم اول می‌توانست متجاوز از یک میلیون سرباز به میدان‌های جنگ حاضر نماید، در صورتی که در این موقع فرانسه بیش از ۴۰۰۰۰۰ سرباز نداشت. به وسیلهٔ این اتحادها وحدت نظامی آلمان تقریباً عملی شد و فقط وحدت سیاسی باقی مانده بود و به نظر می‌آمد که تنفر ممالک جنوبی از قبول نفوذ خشن پروس و احساسات استقلال طلبانهٔ آنها این کار را مشکل سازد ولی سه سال بعد جنگ با فرانسه وسیلهٔ غلبه بر این انزجارها شده وحدت آلمان از هر حیث تکمیل و بیزمارک بنای وحدت آلمان را با خون فرانسویان مستحکم و به اتمام رسانید.

۲- جنگ فرانسه و آلمان

علل و بهانهٔ جنگ: جنگ فرانسه و آلمان دو علت عمده داشت: اولاً ارادهٔ بیزمارک در اتمام وحدت آلمان به وسیلهٔ الحاق ممالک جنوبی به ممالک مجتمعهٔ شمالی که برای موفقیت به این امر لازم بود احساسات ضد پروس را در ممالک جنوبی در تحت تأثیر احساس قوی‌تری که کینه‌ای نسبت به فرانسه «دشمن ارثی» باشد خاموش سازد. ثانیاً خبط‌های دولت فرانسه که نتوانست در موقع مساعد اقداماتی نماید و در صورتی که مصمم به صلح بود تظاهرات جنگجویانه می‌نمود.

وسیلهٔ کشمکش نامزد شدن یکی از شاهزادگان هوهنزلرن پسر عم پادشاه پروس به تخت سلطنت اسپانیا و بهانهٔ آن فتنه بود که بیزمارک از تلگراف امس^۱ ایجاد کرد.

سیاست امپراطور در ۱۸۶۶: بلافاصله بعد از امضای صلح پراگ پرنس آنتوان دو هوهنزلرن^۲ پسر عم پادشاه پروس و ناپلئون سوم در ضمن مراسلات خود می‌نوشت که: «از این پس جنگ با فرانسه حتمی است»، در همین موقع دبیرانلی^۳ یکی از سیاسیون

1. Ems

2. Antoine de Hohenzollern

3. Disraeli

عالی مقام انگلیس در موقع صحبت از ناپلئون سوم می گفت: «برای او غیر ممکن است که بتواند از جنگ با پروس فرار کند» (اوت-مارس ۱۸۶۶). کلیه رجال سیاسی اروپا نیز به همین عقیده بودند زیرا نتیجه طبیعی غلبه پروس بر اتریش و باویری‌ها وحدت کامل آلمان بود ولی این وحدت به واسطه مداخله ناپلئون سوم بلافاصله عملی نگردید.

توضیح آن که به محض انتشار خبر فتح سادوا در فرانسه و اهمیت آن هیئت وزرا در ۵ ژوئیه به امپراطور پیشنهاد تجهیز قشون نمود، به اقرار بیزمارک این اقدام برای پروس‌ها بسیار زیان آور بود، چه یا پروس‌ها را مجبور به «رها کردن تمام پیشرفت‌هایی که در اتریش کرده بودند می ساخت» و یا مجبور می شد به تسلیم اراضی در حدود رن به فرانسه رضایت دهد. اگر چه امپراطور فرانسه به فشار در وین دو لوئیس^۱ وزیر امور خارجه و امپراطریس فرمان تجهیزات را امضا نمود ولی چون صلح طلب بود (چنان که در ۱۸۶۵ به تقاضای مجلس مقننه که میل به صرفه جویی داشت ده هزار نفر از افراد قشون را تقلیل داد) و از طرف دیگر به واسطه صدمه و ضعفی که از ناخوشی سنگ مثانه به او راه یافته و در همان مرض هم فوت نمود از خطرات جنگ وحشت داشت و حکم تجهیز را بر خلاف میل امضا نموده بود لهذا در عصر همان روز به التماس پرنس ناپلئون داماد ویکتور امانوئل متحد پروس امپراطور فرمان تجهیزات را ملغی ساخت و فقط تلگراف مؤدب ولی با لحن محکمی به گیوم اول مخابره و وساطت خود را در امضا متارکه نامه پیشنهاد نمود. این تلگراف «بلافاصله طریق مذاکرات را مفتوح» و متارکه نیکولسبورگ در نتیجه آن امضا شد و به همین ترتیب به فشار ناپلئون حدود ممالک مجتمعه شمالی رودخانه ماین معین گردید. این مداخله اقدام نیمه کاره بسیار غیر ماهرانه‌ای بود زیرا در مدت کمی ارکان حرب گیوم را هراسان و پروس‌ها را بر ضد فرانسه کاملاً برانگیخت در صورتی که فرانسه از این مداخله کمترین نفعی را هم به دست نیاورد.

معدلک حکومت امپراطوری در صدد توسعه حدود خود برآمد. این اقدام که بلافاصله بعد از متارکه بود علت خطاهای جدید و بزرگتری شد که در ظرف پانزده روز دوبار تکرار یافت (۵ و ۲۰ اوت ۱۸۶۶). با وجود آن که بندتی^۲ سفیر فرانسه در برلن به دولت فرانسه اطلاع داده بود که اگر «آلمان‌ها سوءظن برند که فرانسه خیال دارد از طرف

رن حدود خود را توسعه دهد سخت به هیجان خواهند آمد»، دولت فرانسه از بیزمارک قسمتی از اراضی باویر را در ساحل یسار رن و همچنین شهر مایانس را تقاضا کرد (۵ اوت) و چون بیزمارک جواب داد «یک چنین تقاضایی در حکم جنگ است» تقاضا مسترد گردید. اما بلافاصله (۲۰ اوت) دولت فرانسه الحاق فوری لوکزامبورگ و اجازه الحاق بلژیک را در موقع مساعد درخواست نموده و در مقابل اولاً پروس را آزادی تام می داد که در آلمان جنوبی هم مانند آلمان شمالی هر طور مایل است اقدام نماید و ثانیاً حاضر شد با پروس قرار داد تدافعی و تعرضی منعقد نماید. محرک تقاضاهای مزبور خود بیزمارک بود که قبل از جنگ با اتریش و در موقع مذاکرات نیکولسبورگ این ترتیب را به فرانسه القا می نمود. به این ترتیب ناپلئون می خواست از نیت خیر پروس به عنوان مزد بی طرفی خودش و به قول بیزمارک به عنوان انعام منافعی را که جرأت نکرده بود به وسیله جنگ به دست آورد تحصیل نماید و با این که در مذاکرات نیکولسبورگ خود را حامی استقلال ممالک آلمان جنوبی جلوه می داد در باطن حاضر به فدا ساختن آنها بود، بیزمارک هم مذاکره با فرانسه را امتداد داده و ضمناً پیشنهادهای ناپلئون را فوراً به سلاطین باویر و ورتامبورگ اطلاع داد. سلاطین مزبور از خیانت امپراطور خشمگین و به طوری که ذکر شد قراردادهای نظامی با گیوم اول منعقد داشته و به این ترتیب به غضب های پروس و آلمان شمالی نسبت به فرانسه که مجدداً «دشمن ارثی» اعلام گردید کینه آلمان جنوبی هم اضافه شد. در اوت ۱۸۶۹ کلنل استوفل^۱ آتاشه نظامی فرانسه در برلن که لباس نظامی او چند روز بعد در کوچه های استن^۲ طرف توهین مردم واقع گردید احساسات عمومی آلمانی ها را در راپورت خود به این عبارات خلاصه کرده بود «در آلمان عده ای نسبت به فرانسه کینه می ورزند و عده ای کثیر حسد می برند ولی عموماً نسبت به آن بی اعتماد و مضطربند در این صورت جنگ ناگزیر و وقوع آن بسته به کوچک ترین حادثه می باشد».

قضیه لوکزامبورگ: چیزی نمانده بود که قضیه لوکزامبورگ در ۱۸۶۷ همان حادثه ای که در فوق اشاره شد باشد و بهانه جنگ شود. تفصیل قضیه لوکزامبورگ این است: مذاکراتی که در اوت ۱۸۶۶ بین پروس و فرانسه شروع شد و بیزمارک دنباله آن را

مخصوصاً قطع نمی‌کرد ادامه داشت زیرا از یک طرف ناپلئون نمی‌توانست از توسعه حدود فرانسه صرف نظر نماید و این توسعه ارضی را برای مملکت از نظر استقرار موازنه قوی که به واسطه توسعه حدود پروس از بین رفته بود لازم می‌دانست، از طرفی هم از لحاظ حیثیت شخصی ناپلئون نیز ضرورت داشت تا بتواند به حملات اورلئانیست‌ها و جمهوری خواهان مخالفین خود که جنگ سادوا را وسیله سرزنش او قرار داده بودند خاتمه دهد. چنان که ژول فری^۱ یکی از وکلای جوان جمهوری خواه جنگ سادوا را «زخم غیر قابل علاج» نامید و مخالفین ناپلئون آن را مثل شکست فرانسه وانمود می‌کردند به این جهات ناپلئون و دوستانش به این فکر افتادند که این توسعه ارضی مطلوب را به آسانی به وسیله تصرف لوکزامبورگ به دست خواهند آورد.

گRAND DUCHÉ DE LUZEMBOURG واقع در شمال لرن از ۱۸۱۵ وضعی شبیه به وضع دوشه‌های هولشتین و لوتنبورگ داشت زیرا لوکزامبورگ از متصرفات شخصی پادشاه هلند و در عین حال جز لایتجزای ممالک مجتمعه ژرمانی به شمار می‌رفت، حتی لوکزامبورگ پایتخت آن که وُبان^۲ آن را مستحکم ساخته بود یکی از قلاع نظامی ممالک مجتمعه آلمان محسوب و به این عنوان ساخلوی پروس در آن اقامت داشت. در ماه ژانویه ۱۸۶۷ گیوم سوم پادشاه هلند که با ناپلئون روابط دوستانه داشت با رضایت اهالی لوکزامبورگ حاضر شد که با دریافت مبلغ ۹ میلیون فرانک دوشه را تسلیم وی نماید ولی قبل از امضای این قرار داد گیوم سوم اطلاع پادشاه پروس را از این امر لازم دانسته و او را مسبوق ساخت و چون پرده از روی کار برداشته شد هیجان شدیدی در آلمان تولید و در همان روزی که قرار بود معامله تسلیم دوشه در پاریس امضاء شود (اول آوریل ۱۸۶۷) در ریشتاک آلمان شمالی که اولین دوره اجلاسیه خود را در برلن تشکیل داده بود یکی از نمایندگان بیزمارک را استیضاح و او را دعوت نمود که مانع از تجزیه آلمان بشود. در تعقیب این استیضاح که یحتمل خود بیزمارک محرک آن بود دولت پروس به پادشاه هلند اخطار نمود که وعده فروش لوکزامبورگ را مسترد بدارد و اقدامی نظیر آن هم درباره دولت فرانسه به عمل آورد، جنگ در همه جا مترقب و معذک منجر نگردید زیرا بیزمارک پروس را به حد کافی حاضر برای جنگ نمی‌دید (گر چه فرانسه کم‌تر از

۱. Jules Ferry

۲. Vauban

پروس مهیا بود) لهذا طرفین به مذاکره پرداختند و کنفرانس بین‌المللی منعقد در لندن به‌طور مختصر استرضای خاطری از شخص ناپلئون سوم به عمل آورد به این معنی که تخریب قلعه نظامی لوکزامبورگ و عقب نشینی ساخلوی پروس را مقرر داشته و بر حسب تقاضای پروس گراندوشه را مملکت بی‌طرف دائمی اعلام و در تحت ضمانت جمعی دول معظمه قرار داد (۱۱ مه ۱۸۶۷).

طرح‌های اتحاد: چون دشمنی پروس این اندازه علنی ابراز شد امپراطور فرانسه مجبور بود در مقابل حمله آتی پروس احتیاطات لازمه را به عمل آورد و از دو طریق اقدام نماید به این معنی که اولاً در سیاست برای خود متحدین تهیه کند ثانیاً از نظر نظامی بر عده قشون و تجهیزات بیفزاید اگر چه امپراطور لزوم این دو امر را به خوبی حس می‌کرد اما چون مطمئن بود که جنگ بسته به اراده خود او است و تصمیم داشت صلح را حفظ نماید لهذا سیاست اقدام ناقص و مختصر خود را ادامه داده اقداماتی هم که برای حصول مقصود به عمل می‌آورد سست بود.

چنان که ابتدا طرح اتحاد مثلثی را با اتریش و ایتالیا ریخت و بعد دو ملاقات با فرانسوا ژوزف امپراطور اتریش در سالزبورگ^۱ و در پاریس در اوت و اکتبر ۱۸۶۷ به عمل آورده متعاقب این ملاقات‌ها مکاتباتی و مذاکراتی که ویکتور امانوئل هم در آن شرکت جست پس از دو سال امضای عهدنامه اتحاد را قریب الوقوع ساخت (۱۸۶۹)، ولی این نقشه عملی نگردید زیرا ویکتور امانوئل شرط امضای خود را اجرای کامل عهدنامه سپتامبر یعنی بازگشت قشون فرانسه از رم قرار داد. ناپلئون هم آن را نپذیرفت معذک مذاکرات قطع نگردید و در ماه‌های اولیه ۱۸۷۰ (مه و ژوئن) آرشیدوک آلبرت رئیس کل قوای اتریش و ژنرال لبرون^۲ آجودان ناپلئون ابتدا در پاریس و بعد در وین به اتفاق طرح قشون کشی به پروس را تحت مطالعه قرار دادند و بدون این که طرفین تعهدی امضا نمایند چنین به نظر می‌رسید که اتحاد ممکن باشد ولی هنوز صورت قطعی پیدا نکرده بود.

آزمایش اصلاحات نظامی: در قسمت احتیاطات نظامی هم تدابیری که اتخاذ شد مانند اقدامات سیاسی سست و بطلی^۳ بود. بعد از جنگ سادوا عده کثیری لزوم تجدید کامل و

۱. Salzburg

2. Lebrun

کلی تشکیلات قشون فرانسه را احساس کرده بودند زیرا تشکیلات مزبور از پنجاه سال قبل به این طرف معمول و کهنه شده و تقریباً اصول آن در قانون گوین سن سیر (۱۸۱۸) که تغییرات جزئی مارشال سولت در (۱۸۳۲) در آن داده بود دیده می‌شد. بر طبق اصول مزبور ترتیب سربازگیری در فرانسه از این قرار بود که هر سال اسم کلیه جوانان بیست ساله را نوشته و بعد عده لازم را به قرعه انتخاب می‌نمودند، کسانی که قرعه به نام آنها اصابت می‌نمود «دارندگان نمرات نحس» و هفت سال خدمت می‌کردند و سایرین «دارای نمرات سعد» از خدمت معاف می‌شدند. بر طبق قانون مشمولین می‌توانستند به جای خود بدلی بدهند و از ۱۸۵۵ دولت خود بدلی را معین می‌نمود و فقط مشمول مکلف بود مبلغی پول به عنوان وجه معافیت به صندوق مخصوصی بپردازد. این طبقه برای فرانسه فقط قشونی که شماره حقیقی آن به ۳۰۰۰۰۰۰ هم نمی‌رسید تهیه می‌کرد و ابداً قشون ذخیره نداشت، در صورتی که پروس به تنهایی به استثنای قوای ممالک مجتمعه فقط به اسم قشون حاضر السلاح ۵۰۰۰۰۰۰ نفر داشت که وقتی قشون ذخیره علاوه بر آن می‌شد عده قوای وی به ۸۰۰۰۰۰۰ نفر می‌رسید.

ناپلئون سوم شخصاً میل داشت خدمت نظام اجباری را که در پروس آزمایش شده و با اصول انقلاب کبیر فرانسه نیز منطبق بود برقرار سازد ولی چون یقین داشت که به مقاومت‌های سخت دشمنان و عده زیادی از دوستان و حتی وزرای خود برمی‌خورد طرح بینایی را که مارشال نیل^۱ وزیر جنگ تهیه دیده بود پذیرفت.

طرح نیل: مطابق طرح مزبور طریقه قرعه محفوظ ماند. مشمولینی که قرعه به نامشان اصابت می‌کرد یعنی «دارندگان نمرات نحس» مکلف به ۹ سال خدمت شدند ولی به جای هفت سال پنج سال در خدمت تحت السلاح و در چهار سال بقیه به ولایات خود رفته و به اسم قشون احتیاط در اختیار قشون بودند که در مواقع تجهیزات فوراً به افواج خود ملحق شوند. صندوق وجه معافیت از میان رفت و هرکس که می‌خواست بدلی به جای خود دهد مستقیماً می‌داد و در هر سال باید ۸۰۰۰۰۰ نفر سرباز گرفته شود و به این ترتیب قشون در موقع صلح مرکب از ۴۰۰۰۰۰۰ می‌شد و در موقع جنگ در صورتی که قانون کاملاً اجرا می‌گردید پنج سال بعد یعنی در ۱۸۷۳ پس از احضار قشون ذخیره عده

نفرات به ۷۲۰۰۰۰ می‌رسید. در ردیف این قشون حاضر السلاح کلیه معاف شدگان (دارندگان نمرات سعد) و کسانی که بدل به جای خود داده بودند قشون امدادی به عنوان گارد متحرک تشکیل می‌دادند. گاردهای متحرک در ظرف پنج سال هر سال مدتی تعلیمات نظامی را فرا گرفته و در مواقع جنگ یا برای مأموریت ساخلوی قلاع نظامی و یا برای تقویت قشون حاضر السلاح احضار می‌شدند. ایجاد گارد متحرک قسمت جدید و مهم این قانون به شمار می‌رفت زیرا این ترتیب نخستین طریقه اجرای معتدلانه خدمت نظام عمومی بود.

حذف مواد طرح نیل و ناقص شدن آن: لایحه قانون نظام در اواخر سال ۱۸۶۷ (۱۹ دسامبر) به مجلس پیشنهاد گردید. وکلای جمهوری خواه که به داستان داوطلبان ۱۷۹۳ و قیام توده ملت و فتوحات آن زمان معتقد بودند شدیداً با طرح مزبور مخالفت ورزیدند، حتی ژول سیمون^۱ از طرف آنها می‌گفت ما قشونی می‌خواهیم که روح نظامی نداشته باشد یعنی دسته چریک‌هایی به طرز افواج سوئیس. ژول فاور^۲ اظهار داشت که نمی‌توان ملت «فرانسه را به سربازخانه‌ها ریخت» «قوی‌ترین ملل ملتی است که بتواند خلع سلاح نماید به عوض این که ما قوای خود را زیاد کنیم باید دائماً خود را به خلع سلاح نزدیک نماییم» ولی همین ژول فاور پس از مصائب ۱۸۷۰ با کمال تألم می‌گفت «ما عجب ساده‌لوح بودیم». وکلای طرفداران خانواده اورلئان هم کمتر از جمهوری خواهان خود را مخالف نشان ندادند و تی‌یر شماره قشون‌های خارجی را که نیل ذکر کرده بود «مبالغه» دانسته و «به افسانه‌هایی که هرگز واقعیت ندارند» تعبیر کرد و مخصوصاً گارد متحرک را در موقع صلح غیر مفید می‌دانست و عقیده داشت که در موقع جنگ «همیشه دو یا سه ماه وقت برای تشکیل آنها خواهند داشت». بالاخره روهر و عده زیادی از همکاران کابینه او و جمعی از بناپار티ست‌ها هم از مخالفین شدید طرح نیل بودند زیرا قبل از همه چیز در فکر کرسی‌های وکالت خود بوده می‌ترسیدند موکلین آنها از تکثیر مخارج لشکری ناراضی شوند، لهذا تقاضای صرفه جویی و تقلیل عده قشون را می‌نمودند. یکی از نمایندگان گفت: «ما به تصویب این قانون مجبور هستیم اما آن را طوری ترتیب خواهیم داد که به کار نیاید».

خلاصه مجلس طرح نیل را با حذف و تغییر مواد ناقص ساخت به این ترتیب که در اول ژانویه ۱۸۶۸ مقررات راجع به قشون تحت السلاح و تأسیس گارد متحرک را تصویب کرد اما در باب گارد متحرک مخصوصاً قید شد که «مشق‌های نظامی افراد گارد متحرک نباید بیش از پانزده روز در هر سال باشد و هیچ گاه افراد آن به تغییر محلی بیش از یک روز راه مجبور نشوند».

معنی چنین رأیی این بود که جوانانی که در مراکز نظامی اقامت نداشتند در مشق نظامی شرکت ننمایند و از گارد متحرک به واسطه نداشتن تعلیمات نظامی فقط اسمی باقی بماند، پس می‌توان گفت که اصلاح نظامی ۱۸۶۸ تظاهری بیش نبود و فرانسه را در مقابل پروس در وضعیت پست‌تر مسلمی باقی گذارد.

تبدیل اسلحه: امپراطور نتوانست به تقلید بیزمارک برای اصلاحات قشون با اراده خویش از مقررات مجلسی که به کلی بی‌بصیرت بود صرف نظر نماید و با این که به خیال افتاد شخصاً با حس وطن پرستی به فرد فرد وکلا مراجعه و استمداد جوید و حتی مراسله‌ای هم به عنوان وکلانشا نمود که در آن وخامت خطر خارجی را مجسم می‌ساخت معهداً این اقدام هم حرکت مذبوح و فکر سریع الزوال و مانند دود رقیق سیگار امپراطور فکور در افق مجاورش محو و نابود گشت و روی هم رفته دو اقدام به عمل آمد که در سایه آن قوه نظامی فرانسه تا حدی توسعه یافت یکی معمول ساختن تفنگ ته پری به اسم شاسپو^۱ در افواج پیاده نظام و دیگر تهیه توپ مسلسل جدیدی که کاملاً سری ساخته می‌شد و امیدواری‌های بسیاری را در ضمن جنگ ۱۸۷۰ مبدل به یأس گردانید.

در پروس در حینی که بیزمارک از عقاید صلح جویانه پروس‌ی‌ها به نمایندگان فرانسه اطمینان می‌داد و اظهار می‌داشت که برای مصمم ساختن پروس‌ی‌ها به جنگ «باید فرانسوی‌ها به خاک آنها بیایند و سینه سینه به آنها شلیک نمایند» قشون پروس‌ی‌ها «کندوی زنبور عسل» با فعالیت تمام و مساعی دائمی می‌کوشید تا نواقصی را که در ضمن اردو کشی ۱۸۶۶ در یافته بود مرتفع و تعلیمات خود را تکمیل و کاملاً برای جنگ آماده گردد.

1. Chassepot

پندار صلح‌طلبان: با این وضعیت اضطراری راکه جنگ سادوا برای غالب فرانسویان تولید نموده بود به تدریج زایل می‌گردید و تبلیغات شدید صلح جویانه برای خلع سلاح در فرانسه به عمل می‌آمد چنان‌که امیل دو ژیراردن مدیر روزنامه لیبرتیه که در این موقع به منتهای شهرت و نفوذ رسیده بود در روزنامه خود جنگ آتیه با آلمان را «خطر فرضی» معرفی و می‌گفت فرانسه باید «اصولاً از جنگ دست برداشته و منحصرأ ملت بزرگ صلح شود». یکی از اولین اقدامات کابینه اولیویه در ابتدای ۱۸۷۰ این بود که به وسیله انگلستان پیشنهاد خلع سلاح برای پروس ارسال و اعلام نمود حاضر است ده هزار نفر از عده حاضر السلاح خود بکاهد اما این اقدام بی‌نتیجه ماند، کمی بعد نمایندگان مجلس در ضمن تصویب بودجه اعتبار صد و ده میلیونی راکه برای تکمیل استحکامات شرقی تقاضا شده بود به سی و دو میلیون و اعتبار پنج میلیون و نیمه گارد متحرک رابه دو میلیون تقلیل دادند.

مارشال لوبوف^۱ وزیر جنگ وقت و جانشین نیل (که در سر خدمت از کثرت زحمت فوت کرده بود) برای استقبال میل نمایندگان در صرغه جویی نه تنها عده سربازان سالیانه را تقلیل داد بلکه امر نمود توپ‌های قلاع نظامی را برای محفوظ ماندن از تابش آفتاب و باران به مخازن خود حمل نمایند.

دراول ژوئیه ۱۸۷۰ در موقعی که بودجه وزارت جنگ مطرح بود کنت دو لاتور^۲ یکی از وکلای اکثریت بعد از آن‌که از «احساسات خیرخواهانه و برادرانه‌ای» که فرانسه باید نسبت «به ملت بزرگ آلمان» نشان دهد سخن راند. وزرا را مخاطب قرار داده تقاضا نمود که «در دربارهای دول خارجه و مخصوصاً در دربار پروس اقداماتی بکنند که در سال آتیه تحمیلات نظامی راکه باری بر دوش ملل اروپا شده است تخفیف دهند». در فردای این نطق یعنی در روزه یکشنبه دوم ژوئیه حادثه‌ای که از مدت‌ها به این طرف بیژمارک تهیه دیده بود رخ داد که پانزده روز بعد موجب جنگ گردید و آن حادثه نامزد شدن یکی از شاهزادگان خاندان هوهنزلرن به سلطنت اسپانیا بود.

نامزد شدن هوهنزلرن به سلطنت اسپانیا: در ماه سپتامبر ۱۸۶۸ در اسپانیا انقلابی

1. Marechal Le Bocuf

2. Comte de Latour

برخاست که در نتیجه ملکه ایزابل^۱ دوم دختر فردیناند هفتم از تخت سلطنت رانده شد، از آن تاریخ به بعد حکومت موقتی اسپانیا و مخصوصاً مارشال پریم^۲ رئیس الوزرای وقت در فکر انتخاب پادشاهی برای اسپانیا بود.

از ماه اکتبر ۱۸۶۸ بین نامزدهایی که ممکن بود به سلطنت اسپانیا انتخاب شوند پرنس لئوپولد هوهنزلرن^۳ در نظر گرفته شد. این شاهزاده که شارل برادر کوچکش دو سال قبل از ۱۸۶۸ به کمک ناپلئون سوم به امارت رومانی رسیده بود هم پسر عم پادشاه پروس و هم از طرف جد هایش خانواده مورا^۴ و بوهارنه^۵ خویشاوند نزدیک ناپلئون سوم به شمار می‌رفت. با وجود این قرابت وقتی ناپلئون سوم در ماه مارس ۱۸۶۹ اطلاع یافت مأمور مخصوصی از اسپانیا برای این کار به برلن وارد شده است فوراً به پادشاه پروس اطلاع داد که نامزد شدن یکی از افراد خاندان هوهنزلرن به سلطنت اسپانیا در فرانسه بد تلقی گشته و فرانسویان آن را مخالف ملیت و خطر عظیمی برای مملکت خود می‌دانند، به علاوه متعاقب این اقدام در سپتامبر ۱۸۶۹ هم که سلطنت اسپانیا به لئوپلد پیشنهاد شد خود او از قبول آن امتناع ورزید.

اگر چه بر خلاف عقیده عمومی فرانسویان چنین به نظر می‌رسد که بیژمارک مسبب اقدام اولیه در این مورد نبوده ولی از اعلامیه‌های ناپلئون کاملاً بر او محقق شده بود که در موقع خود برای برانگیختن فرانسه به جنگ نامزد نمودن یکی از اعضای خانواده هوهنزلرن به سلطنت اسپانیا بهترین وسیله خواهد بود.

خلاصه در آغاز سال ۱۸۷۰ اگر پروس می‌خواست وحدت آلمان را در آتیه نزدیک تمام کند ناگزیر از جنگ بود، چه بدون جنگ در انجام این مقصود بیم تأخیر زیاد می‌رفت و یا ممکن بود به کلی از بین برود. به علاوه در خود پروس نهضت‌هایی بر علیه قوانین نظامی و خدمت سه ساله تحت السلاح بروز کرده و به قول مورخین آلمانی «هیچ وقت افکار استقلال طلبانه ممالک جنوبی این اندازه در حکومت و مجلسین ابراز نگشته بود» به طوری که در باویر و وورتمبرگ انتقام شکست سادوا را آرزو می‌کردند و

1. Isabelle I

2. Prim

3. Leopold de Hohenzolern

4. Murat

5. Beauharnais

مذاکراتی در این باب بین وزرای دو مملکت مزبور و نمایندگان فرانسه جریان داشت و بیزمارک از آن مذاکرات اطلاع یافته بود.

به واسطه این وضعیت بیزمارک ناچار بود با دقت مخصوصی قضیه اسپانیا را دنبال نماید و همین کار را هم کرد. در فوریه ۱۸۷۰ مجدداً سلطنت اسپانیا به پرنس لئوپولد پیشنهاد شد ولی وی باز رد کرد با این که نمی‌توان ثابت نمود که این اقدام مجدد به تحریک بیزمارک به عمل آمد اما محقق است که از این پس بیزمارک تمام قابلیت و سماجت خود را به کار انداخت که از یک طرف حکومت اسپانیا را در انتخاب لئوپولد ثابت رأی نگاه دارد از طرف دیگر لئوپولد را برای قبول سلطنت اسپانیا حاضر سازد، به این ترتیب که به احساسات وطن پرستانه لئوپولد متوسل و می‌کوشید به او ثابت نماید که «برای پروس وجود مملکتی در پشت سر فرانسه که احساسات دوستانه‌اش مسلم باشد بسیار ذی قیمت است».

بالاخره در روزهای آخر مه (در ۲۴) بیزمارک به مقصد خویش نایل گشت یعنی لئوپولد سلطنت اسپانیا را برای آن که «خدمت بزرگی به مملکت خود انجام دهد» پذیرفت.

گیوم پادشاه پروس با این که مخالف این ماجراجویی بود معهذا به سمت ریاست خانواده هوهنزلرن رضایت داد.

قبولی لئوپولد در تمام مدت ماه ژوئن مخفی ماند و دفعتاً در شنبه دوم ژوئیه در مادرید پرده از روی آن برداشته شد. شب همان روز یک خبر تلگرافی در گازت دو فرانس درج و قضیه را در پاریس منتشر ساخت.

مقدمات قطع روابط: افکار عامه فرانسه فوراً به هیجان آمد و به قول لرد لیون^۱ «سفیر کبیر انگلیس فرانسویان این واقعه را «توهین و دعوت به جنگ» از طرف پروس تلقی نموده مخصوصاً همه این طور خیال می‌کردند که سلطنت یک شاهزاده پروس در اسپانیا در موقعی که خود پروس به این اندازه از اقتدار رسیده موجب این خواهد شد که در موقع جنگ فرانسه در میان دو آتش قرار گیرد. کم‌کم زمزمه تجدید تشکیل امپراطوری شارل کن^۲ به میان آمده شهر پاریس مانند طبلی در غرش بود، همان امیل دو ژیراردن که بعد از

1. Lord Lyons

2. Charles Quint

جنگ سادو می خواست فرانسه «اصولاً دست از جنگ بکشد» در روزنامه لیبرتیه تقاضا کرد بی درنگ باید تصمیم شدیدی اتخاذ و «آن قدر ته تفنگ به پشت پرسی ها بزنند تا مجبور به تخلیه ساحل یسارزن بشوند».

در ۶ ژوئیه کوشی^۱ یکی از وکلای جمهوری خواه مخالف در مجلس دولت را استیضاح کرد، دوک دوگرامون^۲ وزیر امور خارجه که دارای فکر سطحی و قوه خونسردی نداشت در جواب استیضاح اظهار داشت که دولت فرانسه «بر هم خوردن موازنه قوای اروپا را بر ضرر خود نمی تواند تحمل کند و برای جلوگیری از این پیش آمد می تواند وظیفه خود را بدون ضعف و تردید» انجام دهد. به بندتی سفیر فرانسه در برلن دستور داده شد که فوراً نزد گیوم که آن موقع در آب های معدنی امس بود رفته و رسماً تقاضای نکول لئوپولد را از قبولی سلطنت اسپانیا بنماید.

با تمام این مقدمات نه ناپلئون سوم که بیش از پیش ناخوشی قوایش را تحلیل برده بود و نه امیل اولیویه شخص مهم و اصلی کابینه و زرا مایل به جنگ نبودند و گیوم پادشاه پروس هم میلی به جنگ نداشت و چون از یک طرف به تقاضای ناپلئون دول انگلیس و اتریش و روس نزد پادشاه پروس اقدام دوستانه نمودند و از طرف دیگر سفیر اسپانیا و نماینده امیر رومانی در پاریس در همین زمینه نزد پرنس آنتوان دو هو هنزلرن پدر لئوپولد اقداماتی به عمل آوردند در سه شنبه ۱۲ ژوئیه پرنس لئوپولد نامزد بودن خود را برای سلطنت اسپانیا مسترد داشت.

مداخله حزب طرفدار جنگ: این قضیه برای دولت فرانسه پیشرفت مهمی بود. امپراطور و امیل اولیویه با رضایت خاطر کامل صلح را تأمین شده می دانستند حتی مارشال لویوف وزیر جنگ هم تمام اقدامات مقدماتی جنگ را که شروع نموده بود تعلیق کرد اما در خارج بین ملازمین نزدیک امپراطور حزب متنفذی که ملکه در رأس آن قرار داشت و در مجلس دسته نمایندگان بنابارتیست طرفدار جنگ بودند و به اعتماد قول وزیر جنگ و وزیر خارجه قشون را مهیا و مطمئن به اتحادهای خارجی بوده و بنابراین فتح را مسلم می دانستند.

خلاصه حزب مزبور جنگ را ضروری می دانست چه عقیده داشت که وزارت امیل

1. Cochery

2. Duc de Gramont

اولیویه و اقدامات آزادی خواهانه و عود به حکومت پارلمانی امپراطوری را به تباهی سوق خواهد داد.

امپراطریس هم با وجود حسن نتیجه رأی عمومی اطمینان داشت که اگر ناپلئون فتح درخشانی نکند که حیثیتش اعاده یابد نمی تواند اکثر اقدامات آزادی خواهانه را که ده سال پیش به این طرف نموده است ملغی ساخته حکومت استبدادی را عودت دهد و در نتیجه پسر وی به سلطنت نخواهد رسید.

علاوه بر اینها آتش افکار عامه و خشم فرانسویان نسبت به پروس هم چنان روشن ماند و جراید بیشتر آن را دامن می زدند. بعضی جراید می نوشتند قناعت به استرداد قبولی سلطنت اسپانیا خود «شکست است» و جرایدی که خون سردی خود را از دست نداده می نوشتند که «فرانسه باید از نتیجه ای که به دست آورده راضی باشد». روزنامه های پروس می تعبیر می شدند با این کیفیات، ابتدا در صدد برآمدند نتیجه بیشتری از استرداد قبولی سلطنت لئوپولد به دست آورند و بالاخره برای آتیه هم تضمیناتی بخواهند که این امر تجدید نشود به قسمی که از روی کمال بی احتیاطی مجدداً قضیه مطرح گردید.

در بعد از ظهر ۱۲ ژوئیه گرامون و بعد امیل اولیویه به سفیر کبیر پروس اصرار نمودند که به پادشاه پروس پیشنهاد نماید مراسله ای به دولت فرانسه بنویسد و در آن تأسفات خود را از وقوع این حادثه به ناپلئون اشعار و از این که قضیه خاتمه یافته است اظهار مسرت نماید و حتی گرامون مسوده مراسله را به سفیر پروس داد. در ناپلئون سوم هم دفعتاً تغییر عقیده رخ داد زیرا تحت نفوذ امپراطریس که می گفت «این پیش آمد مایه شرمساری است و رشته امپراطوری قریباً گسیخته می شود» واقع شده. گرامون وزیر خارجه به دستور او شبانه بدون اطلاع سایر وزرا تلگرافی به بندتی سفیر کبیر فرانسه در برلن مخابره کرد که از گیوم پادشاه پروس «تأمیننی مطالبه کند که بعدها هم نامزد شدن لئوپولد را به سلطنت اسپانیا اجازه نخواهد داد» مع هذا فردا صبح (چهارشنبه ۱۳ ژوئیه) باز ناپلئون تغییر عقیده داد و با عقیده امیل اولیویه و اکثریت وزرا موافق گشت و هیئت وزرا تصمیم گرفت که «نتیجه اقدام اخیر بندتی هر چه باشد دولت فرانسه به نتیجه ای که سابقاً گرفته است اکتفا کند».

مذاکرات امس: در همان صبح چهارشنبه ۱۳ ژوئیه سه ساعت به ظهر در امس بندتی با

گیوم مصادف و وقتی پادشاه به طرف او رفت سفیر تقاضای حکومت امپراطوری را اظهار نمود. گیوم که قضیه را کاملاً موافق میل قلبی خویش خاتمه یافته می‌دانست متعجب شده تقاضای بندتی را «بالحنی جدی» ولی با نهایت ادب رد کرد و ضمناً اظهار نمود به محض این که استعفانامه رسمی پرنس هوهنزولرن برسد بندتی را برای ابلاغ آن احضار خواهد کرد.

نزدیک ظهر پادشاه از راپرت سفیر کبیر خود در پاریس و مذاکرات شب قبل گرامون و امیل اولیویه راجع به مراسله‌ای که باید به ناپلئون نوشته شود اطلاع حاصل نموده از این «جسارت» که می‌خواهند «او را در مقابل دنیا گناهکار نادمی جلوه دهند» سخت خشمگین گردید و دو ساعت بعد از ظهر که استعفانامه به او رسید به جای احضار بندتی به وسیله آجودان خود او را از قضیه مطلع گردانید. ضمناً فرستاده گیوم به دستور شاه این جمله را اظهار نمود «اعلیحضرت همایونی دیگر مطلبی برای اطلاع دادن به سفیر ندارند» معذک بندتی به وسیله آجودان موفق گردید مذاکرات را تعقیب نماید به طوری که در شش ساعت بعد از ظهر در نتیجه میل طرفین به ختم قضیه گیوم یا این که بر امتناع خود راجع به تعهد آتیه باقی ماند «تصویب کامل و بلاشرط» خویش را راجع به استعفای لئوپولد اظهار نمود. بندتی این اطمینان را «کافی» دانست و یک مرتبه دیگر چنین به نظر می‌رسید که صلح تأمین گردیده.

تلگراف امس و ییزمارک: در همین موقع بیزمارک در برلن با خون سردی تمام تهیه وقوع سانحه را می‌دید یعنی هنگامی که بارون و مولتکه شام می‌خوردند از شاه تلگرافی رسید که گیوم وقایع آن روز را از اول صبح تا اعزام آجودان نزد بندتی شرح داده بود. بیزمارک حکایت کرده است که به قرائت این تلگراف «به یک حرکت کارد و چنگال از دست رون و مولتکه افتاد» این سه تن «کاملاً متأثر» و به این فکر فرو رفتند که «زحماتشان برباد رفته» و با ادامه مذاکرات بین دولت فرانسه و گیوم جنگی را که آرزو مند بودند وقوع نخواهد یافت. بیزمارک بار دیگر تلگراف را خواند و از مولتکه پرسید «قشون ما آیا طوری است که ما با اطمینان به بیشترین احتمال موفقیت شروع به جنگ نماییم؟» مولتکه جواب داد «ما هیچ وقت دارای وسایل بهتری مانند امروز نبوده‌ایم» بیزمارک اظهار کرد «بسیار خوب، در این صورت با خاطره آسوده به صرف شام پردازید» سپس مداد را به

دست گرفته «با عزم جزم» ابتدا تقریباً روی تمام متن تلگراف خط کشیده و فقط آخرین جمله آن را باقی گذارد و به جای جملات محذوف عبارت تند و زننده و غیر واقعی دایر بر این که گیوم از پذیرفتن سفیر کبیر فرانسه سخت امتناع ورزید نوشت، به طوری که برای سفیر فرانسه موهن بود، تلگراف ساختگی بیزمارک به این مضمون در آمد:

«سفیر کبیر فرانسه از اعلیحضرت پادشاه اجازه خواسته است به پاریس تلگرافی کند که اعلیحضرت برای همیشه متعهد شده‌اند هرگاه باز یکی از هوهنزلرن‌ها به سلطنت اسپانیا نامزد شود هرگز رضایت نخواهند داد به این واسطه اعلیحضرت از پذیرفتن سفیر فرانسه امتناع و به وسیله آجودان خود به وی پیغام داده است که اعلیحضرت دیگر مطلبی که به او اطلاع دهند نداشتند».

متن تلگراف که این گونه تحریف شده و برای دو سردار به منزله آهنگ موزیک بود و آنها را سر اشتها آورد فوراً به تمام نمایندگان سیاسی پروس در خارجه و جراند برلن ابلاغ شد، روزنامه‌ها دو ساعت به نصف شب مانده آن را به طور فوق‌العاده منتشر ساختند. بیزمارک مطمئن بود که با این تلگراف هم فرانسوی‌ها و هم آلمان‌ها را به هیجان خواهد آورد. آلمان‌ها برای این که دولت فرانسه خواسته است پادشاه پروس را تحقیر نماید و فرانسویان به سبب توهینی که به سفیرشان وارد آمده و بیزمارک می‌گفت: «این تلگراف مانند پارچه قرمز در جلو چشم گاوگلو^۱ جلوه گر شده او را به خشم می‌آورد^۲». اعلان جنگ: تصورات بیزمارک صحیح بود زیرا در آلمان نایره غصب نسبت به فرانسه سخت مشتعل گردید و به قول سفیر انگلیس «هیچ‌گاه احساسات ملی به این اندازه تحریک نشده بود، کلیه طبقات ملت مصمم به جنگ شده بودند» و چون وضعیت فرانسه مانند دولت مهاجم جلوه گر شده بود ممالک آلمان جنوبی هم به تحریک احساسات خود نسبت به «دشمن موروئی» به هیجان آمده و بر طبق عهدنامه‌های ۱۸۶۶ باویری‌ها، بادی‌ها، وورتامبورگی‌ها مهابای هم‌دستانی با پروس گشتند. اهالی پاریس نیز به این عقیده بودند که دولت فرانسه از طرف پروس «مورد تحقیر واقع شده» و در ۱۵ ژوئیه جمعیت در حالتی که فریاد می‌زدند «به برلن برویم» سفارت پروس را محصور و شیشه و

۱. اشاره به نمایشی است که همه ساله در اسپانیا می‌دهند و با گاوهای نر اشخاص می‌جنگند و برای وادار کردن گاو به حمله پارچه قرمز به او نشان می‌دهند.
۲. مقصود ملت فرانسه است.

پنجره‌ها را شکستند. در مجالس مشورتی امپراطوری فرانسه طرفداران جنگ که فتح فرانسه را حتمی می‌دانستند پیش بردند. وزیر جنگ اطمینان داد که در ظرف پانزده روز ۳۵۰۰۰۰ نفر حاضر جنگ و متجاوز از ۲۳۰۰۰۰ نفر قوای ذخیره خواهد داشت وزیر امور خارجه هم کاملاً مطمئن بود که در ظرف چند ساعت قرار داد اتحاد با اتریش و ایتالیا را منعقد می‌نماید و ممالک آلمان (باویر، ووتامبرگ) هم اگر فوراً به کمک فرانسه برنخیزند اقلابی طرف متمایل خواهد ماند.

در مجلس مقننه هر قدر تی‌پر در ضمن غوغای توهین آمیز و کلاً تقاضا کرد اقلای صحت و سقم خبری را که در جراید برلن انتشار یافته تحقیق نماید و «چون در اساس توافق حاصل گردیده برای صورت ظاهر مطلب قطع مراوده نشود» کسی به تقاضای وی توجهی ننمود. مجلس در شب ۱۶ ژوئیه اعتبارات اولیه تجهیزات را تصویب و در سه شنبه ۱۹ ژوئیه اعلان جنگ که به تاریخ ۱۷ مورخ بود رسماً به برلن فرستاده شد.

جنگ: جنگ پانزده روز بعد یعنی در ۲ اوت شروع و مدت شش ماه تا اول فوریه ۱۸۷۱ دوام یافت. این جنگ شش ماه بر دو دوره مشخص منقسم گردید: اول دوره یک ماهه ماه اوت که دوره جنگ امپراطوری است. در این دوره قشون منظم فرانسه معدوم و منتهی به انقلاب ۴ سپتامبر پاریس و واژگون شدن امپراطوری گردید. دوم دوره پنج ماهه که در این دوره حکومت جمهور دفاع ملی به وسیله قشونی که با عجله جمع آوری شد در مقابل استیلای دشمن مقاومت نمود.

دوره جنگ امپراطوری: هر یک از این دو دوره دارای حوادثی بزرگ بود. وقایع عمده دوره جنگ امپراطوری از این قرار است: استیلای بر آلزاس و از دست رفتن آن در نتیجه جنگ‌های ویسمبورگ^۱ (۴ اوت) و فروشویلر^۲ (۶ اوت).

استیلای برلن به وسیله جنگ فورباخ^۳ (۶ اوت) و محاصره قسمت عمده و اصلی قشون فرانسه در متر^۴ بعد از جنگ‌های بورنی^۵ (۱۴ اوت) و رزون ویل^۶ (۱۶ اوت) و سن پریوا^۷ (۸ اوت).

1. Wissembourg

2. Froeschewiller

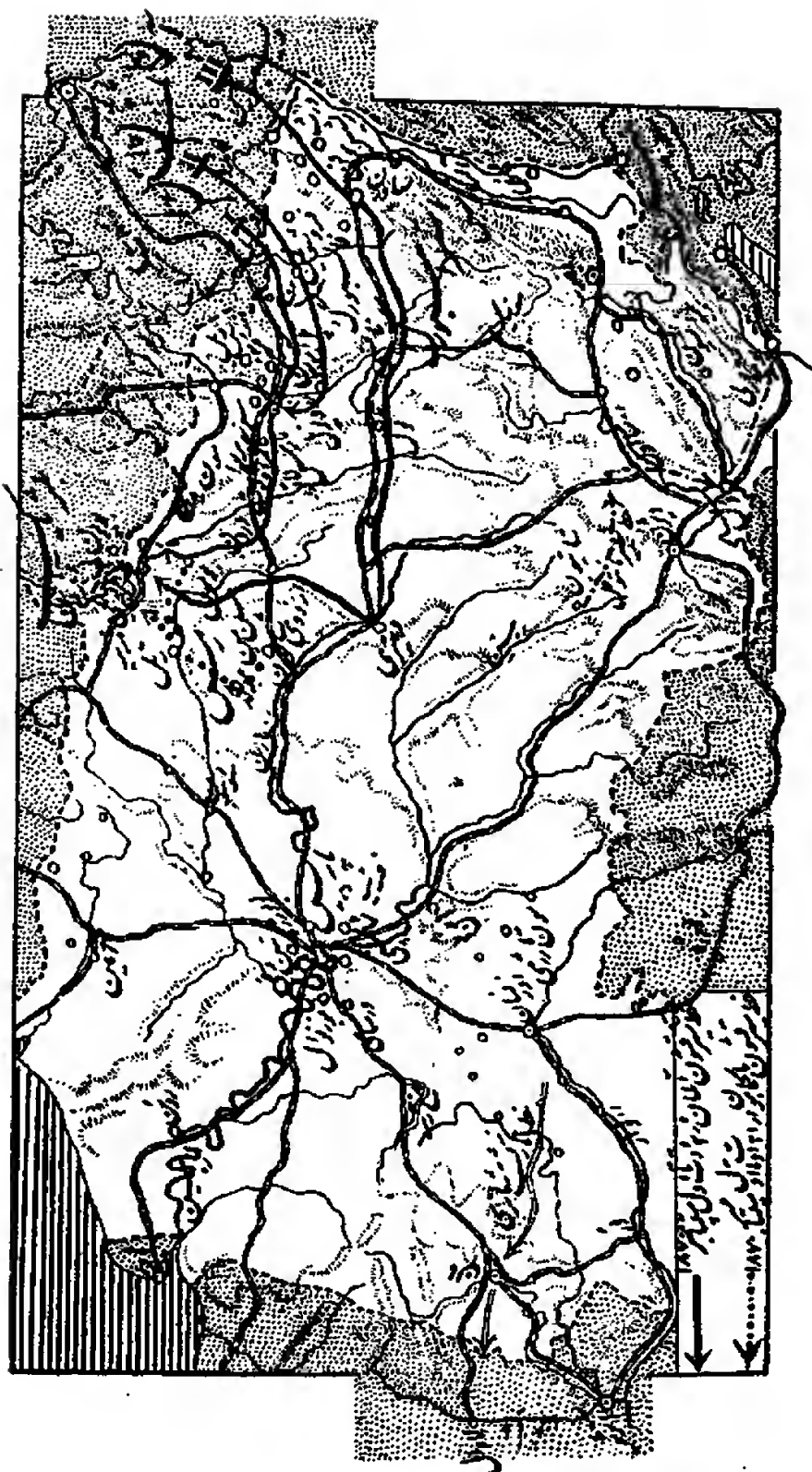
3. Farbach

4. Metz

5. Borny

6. Rezonville

7. Saint Privat



میدان جنگ ۱۸۷۰-۱۸۷۱

شکست و تسلیم شدن آخرین دسته قشون امپراطوری با ناپلئون سوم در سدان^۱ (۱-۲ سپتامبر).

دوره دفاع ملی: حوادث عمده پنج ماهه دوره دفاع ملی بدین قرار است: محاصره پاریس (۱۸ سپتامبر ۱۸۷۰-۲۸ ژانویه ۱۸۷۱) و جنگ‌های شامپینی^۲ (۳۰ نوامبر-۲ دسامبر ۱۸۷۰) و بوزونوال^۳ (۱۹ ژانویه ۱۸۷۱). در ولایات هم قشون جدید برای نجات دادن پاریس از محاصره عملیات ذیل را نمود:

اولاً عملیات قشون شمالی که عمده آن جنگ‌های باپوم^۴ (۳ ژانویه ۱۸۷۱) و سن کانتن^۵ (۱۸ ژانویه) بوده است.

عملیات دو قشون لوآر^۶ و جنگی‌های کولمیه^۷ (۹ نوامبر) و بون لارولاند^۸ (۲۷ نوامبر) ولوانی^۹ (۲ دسامبر) و بوژانسی^{۱۰} (۷ الی ۱۰ دسامبر ۱۸۷۰) و مان^{۱۱} (۱۰-۱۱ ژانویه ۱۸۷۱). عملیات قشون شرق که منظور آنها نجات دادن بلفور^{۱۲} از محاصره و قطع خطوط ارتباط آلمان‌ها بود حوادث عمده آن جنگ هریکور^{۱۳} (۱۵ الی ۱۷ ژانویه ۱۸۷۱) و عقب‌نشینی قشون فرانسه به سویس می‌باشد، بالاخره تسلیم پاریس گرسنه (۲۸ ژانویه) جنگ را خاتمه داد.

آخرین تلاش برای عقد اتحاد با اتریش و ایتالیا: به محض این که حکومت امپراطوری مصمم به جنگ شد مذاکرات با ایتالیا و اتریش را مجدداً شروع نمود. در ایتالیا کابینه وزرا با اتحاد مخالف بود اما ویکتور امانوئل شخصاً به اتفاق با فرانسه بسیار میل داشت. در وین بوس^{۱۴} صدراعظم اتریش که زمام امور را در دست داشت اصلاً ساکسی و از ۱۸۶۶ به خدمت اتریش داخل شده همیشه متوجه طرف قوی بود و با این که اعتماد کامل به پیشرفت فرانسه داشت معهداً نمی‌خواست بیش از این که جنگ‌های اول پیش بینی او

1. Sedan

3. Buzenval

5. Saint Quentin

7. Coulmiers

9. Loigny

11. Mans

13. Héricourt

2. Champigny

4. Bapaume

6. Loire

8. Beaune La Rolande

10. Beaugency

12. Belfort

14. Beust

را تأیید نماید وارد معرکه شود. به علاوه اتحاد فرانسه و اتریش در نظر او فقط نوعی تأمین و وسیله‌ای بود برای این که بعدها فرانسه و پروس بر علیه اتریش سازش نکنند. از طرف دیگر الکساندر دوم تزار روس که برادرزاده پادشاه پروس و بسیار به عم خود دبستگی داشت به فرانسوا ژوزف امپراطور اتریش اطلاع داد که اگر اتریش با فرانسه متحد شود روسیه هم به پروس ملحق خواهد شد. با وجود این ناپلئون توانست به وسیله یک عهدنامه‌ای قبل از شروع به جنگ کمک فوری ویکتور امانوئل و فرانسوا ژوزف و یا لافل مساعدت آنها را در آتیه تأکیمین سازد به این معنی که مذاکراتی که در ۱۵ ژوئیه شروع و با سرعت تعقیب می‌شد بالاخره ده روز بعد در ۲۵ ژوئیه در وین به طرح وساطت اتریش و ایتالیا خاتمه یافت و قرار بود که اگر حکومت پروس وساطت مزبور را نپذیرد دولتین ایتالیا و اتریش به حمایت فرانسه وارد جنگ شوند، برای این که معاهده مزبور قطعاً منعقد گردد فقط بایستی ناپلئون که قبلاً به احضار قشون فرانسه از رم حاضر شده بود عهدنامه سپتامبر را ملغی دانسته و به این ترتیب حق تصرف رم را برای ویکتور امانوئل قائل شود، اما ناپلئون و وزرایش بر این عقیده بودند که رها کردن پاپ به جنگ ایتالیا خیانتی خواهد بود و از خرید مساعدت اتریش و ایتالیا به این قیمت ابا نمودند. گرامون می‌گفت: «فرانسه نمی‌تواند شرافت خود را از یک طرف در کنار رن دفاع و از طرفی در سواحل تیبر^۱ فدا سازد».

لشکرها: مساعدت قشون ایتالیا و اتریش برای جبران کسر عده قشون فرانسه در مقابل قوای آلمان ضرورت داشت زیرا به عوض ۵۳۰۰۰۰ نفر که مارشال لوبوف مطمئن بود در ظرف پانزده روز حاضر خواهند کرد در آخر ژوئیه در سرحد فقط قریب ۲۰۰۰۰۰ نفر تمرکز یافتند و حال آن که در همین موقع آلمان‌ها متجاوز از ۵۰۰۰۰۰ نفر در ساحل یسار رن حاضر داشتند.

قوای فرانسه به زحمت و با وضع درهم و برهمی جمع شدند زیرا به خیال این که وقت بیشتری در جلو داشته و بر پروس‌ها پیش دستی جویند فرانسوی‌ها می‌خواستند دو نوع عملیات متمایز نظامی را در آن واحد انجام دهند یکی تجهیز یعنی آماده ساختن افواج برای جنگ و وارد کردن افواج ذخیره در اردو، دیگر تمرکز یعنی تشکیل تیپ و لشکر از

افواج مجهز.

به علاوه ناپلئون سوم با وجود کسالت مزاج و سوء ظن مفرط به واسطه علاقه مندی به اقتدار می خواست فرماندهی کل قوی را حقیقتاً خود در دست داشته باشد ولی در عین حال خاطرش مضطرب و چون ضعف خود را احساس می کرد متوجه نتیجه مذاکرات با اتریش و ایتالیا بوده گاهی به کمک آنها امیدوار و زمانی مأیوس می گردید.

خلاصه وضعیت مردم رقت آوری داشت و نتیجه این وضع بی ترتیبی کامل و از هم گسیختگی امور قشون بود چنان که غالباً در ظرف چند ساعت احکام نقض و تغییر و یا تجدید می شد مثلاً یکی از مباشرین قشون در نانسی^۱ در یک روز چهار حکم متناقض دریافت داشت. این وضعیت را امیل اولیویه در جمله ذیل خوب تشریح می نماید «ما غفلتاً گرفتار و خود را باخته بودیم».

دویست هزار نفر قشون فرانسه به موازات خط منکسر سرحدی از بال^۲ تا تیونویل^۳ یعنی در طول ۳۰۰ کیلومتر پراکنده و خط زنجیر باریکی تشکیل می داد.

بدواً کلیه این قشون لشکری واحد به نام لشکر رن در تحت فرماندهی ناپلئون سوم بود ولی پس از شروع به جنگ دو قسمت شد: یکی لشکر آلزاس مرکب از دو تیپ که یکی از آنها مخصوصاً نظامیان الجزیره و مجموعاً ۶۷۰۰۰ نفر به فرماندهی مارشال ماک ماهون، دیگری لشکر لرن مرکب از چهار تیپ و گارد امپراطوری تقریباً به عده ۱۳۰۰۰۰ نفر به فرماندهی مارشال بازن^۴.

قوای پروس از روی قاعده و اصول معین بدون هیچ تأخیری و کاملاً بر طبق دستوراتی که مدنی قبل تهیه شده بود گرد آمدند. قوای مذکور در مقابل سرحدات شمالی آلزاس ولورن بین سار^۵ ورن تمرکز یافته و به جای خط زنجیر توده عظیمی تشکیل می داد یعنی ۵۱۰۰۰۰ نفر در جبهه کمتر از ۱۲۰ کیلومتر جای گرفته به سه لشکر تقسیم می شد.

لشکر اول مرکب از ۷۶۰۰۰ نفر در تحت فرماندهی ستن متر^۶ در سار که متوجه قوای

1. Nancy

3. Thionville

5. Sarre

2. Bale

4. Bazaine

6. Steinmetz

فرانسه مجتمعه در لرن بودند.

لشکر سیم مرکب از ۱۹۱۰۰۰ در تحت فرماندهی ولیعهد در حوالی لوتر^۱ طرف لاندو^۲ در مقابل قوای فرانسه در آلزاس و بالاخره در مرکز قدری عقب تر لشکر دوم که قوی ترین لشکرها و مرکب از ۲۴۳۰۰۰ نفر بود به فرماندهی فردریک شارل.

گیوم پادشاه پروس اسماً فرمانده کلی ولی اداره حقیقی جنگ را «مولتکه» در دست داشت. کلیه امور قشونی برای این جنگ و قرارگاه های قوای آلمان از زمستان ۱۸۶۰ تا ۱۸۶۸ تعیین و دو سال قبل از وقوع جنگ مولتکه شخصاً سرحدات را بازدید نموده بود. هجوم آلمان ها و از دست رفتن آلزاس: آلمان ها در پنج شنبه ۴ اوت در آلزاس به حمله پرداختند. در این روز ساعت چهار به ظهر لشکر سوم آلمان در ویسمبورگ یک تیپ از لشکر ماگ ماهون را غفلتاً مورد حمله قرار داد: قوای آلمان ۷۰۰۰۰ و ۱۴۴ توپ. عده تیپ فرانسوی کمتر از ۶۵۰۰ نفر و دارای ۱۸ توپ و مسلسل و فرماندهان آبل دوآی^۳ نام داشت. با وجود عدم تناسب عده قوای فرانسه هفت ساعت مقاومت نموده و هنگام عقب نشینی ۱۵۰۰ نفر آلمانی را از کار انداخت و خودش ۲۳۰۰ نفر تلفات داد، در جزو مقتولین دوآی فرمانده فوج نیز بود که احتراق صندوق فشنگ یکی از مسلسل ها او را کشته بود.

فروشویلر^۴: در فردای واقعه ناگهانی ویسمبورگ (۵ اوت) ماگ ماهون برای متوقف گردانیدن ولیعهد پروس که به آلزاس رخنه کرده بود قسمت عده قوای خود را پهلوی جاده بزرگ استراسبورگ در ۱۸ کیلومتری جنوب غربی ویسمبورگ تمرکز داد و محل اردو را در مواقعی انتخاب نمود که سه سال قبل رئیس ارکان حرب او عملاً معاینه نموده و کاملاً به وضعیت آنجا آشنا بود. محل مزبور فلاتی ناهموار و نوعی باروی پیش آمده از سلسله جبال وُسز^۵ محسوب می شد که نهر سوئر^۶ به عرض پنج الی شش متر خندق طبیعی بر دور آن تشکیل می داد.

قلل این فلات در فرشویلر به ارتفاع صد متر و در خارج از آنجا پنجاه متر به اعماق

1. Lauter

2. Landau

3. Abel Douay

4. Froeschviller

5. Vosge

6. Sauer

دره و قصبه بزرگ ورت^۱ مشرف بود. جنگلی انبوه از لبلاب و موکه امروزه از بین رفته سطح فلات را پوشانیده و آن را به قطعات چند منقسم می ساخت، قشون فرانسه مرکب از ۴۱۰۰۰ نفر با ۱۱۹ توپ در جبهه ۱۵ کیلومتری پراکنده شده به طوری که قلب لشکر بین الزاسهوزن^۲ و فروشوایلر و جناح چپ در جنگل های نیهویلر^۳ و جناح راست آن در قریه مورسبرون^۴ قرار داشت.

فرانسویان در شب ۶ اوت در این محل زیر بارانی شدید به سر بردند، آلمان ها به عده ۸۲۰۰۰ نفر و ۲۱۲ توپ در ۵ اوت یک سلسله تپه هایی را مقابل مواقع نظامی فرانسویان در ساحل یسار سوئر از تپه لانزن سولتزباخ^۵ تا گنس تت^۶ اشغال کردند.

ولیعهد پروس برای این که قشون استراحتی بکند روز هفتم اوت را برای جنگ در نظر گرفته بود. ما ک ماهون هم که در انتظار رسیدن قوای امدادی مهمی بود همین خیال را داشت اما روز شنبه ششم ۵ ساعت به ظهر یک دسته دیده بان پروسی غفلتاً به طرف ورت شروع به شلیک کرد و جنگ شروع گردید.

در بدو امر آلمان ها وضعیت خوبی نداشتند زیرا تا ظهر در همه جا با تلفات سنگین رانده می شدند اما فرانسویان از پیشرفت خود استفاده نکرده و دشمن را کاملاً تعقیب ننمودند تا به مواقع آنها برسند. در ساعت یک بعد از ظهر ولیعهد پروس با کلیه قوای خود حمله را از سر گرفت، به واسطه کثرت نفرات وی که دو برابر فرانسویان بودند بدون حرکات نظامی در تمام نقاط شروع به تعرض نمود. حملات اصلی وی به قلب و جناح راست فرانسویان متوجه بود، مساعی آنها در قلب که می خواستند خود را به الزاسهوزن و فروشیلر برسانند مدتی بی نتیجه ماند و فرانسویان چندین بار آلمان ها را تا قریه ورت عقب نشاندند ولی در طرف جنوب آلمان ها موفق شدند در مورس برون به فلات وارد شوند و از آن پس جناح راست قشون فرانسه را از دو طرف یعنی از پهلوی و از جلو در میان گرفتند.

فرانسوی ها برای این که جلو پیشرفت آلمان ها را بگیرند چون پیاده نظام حاضر کار

1. Woerts

3. Nechviller

5. Langensoultzbach

2. Elsasshausen

4. Morsbronn

6. Gunstette

نداشتند یک دست از قشون زره‌پوش به فرماندهی ژنرال میشل^۱ به مورسبرون گسیل داشتند.

این دست قشون بدون این که قبلاً به وضعیت اراضی که باید بپیمایند و مستور از درخت و ناهموار بود آشنا باشند با یقین به فدا شدن به طرف مقصد با حالت حمله روانه گشتند و در زیر باران گلوله توپ و تفنگ که در روی زره آنها مثل خوردن تگرگ به شیشه صدا می‌کرد به مورسبرون هجوم آورده و وارد قریه شدند و مانند گردباد در کوچه‌ها که سنگربندی کرده بودند پراکنده گردیدند ولی به دشمن که خانه‌ها را سنگر نموده و از پشت پنجره‌ها آنها را هدف گلوله قرار می‌داد دست نیافتند. به قول یکی از ناظرین واقعه (این حمله فرانسویان به منزله سان قشون در جلو گلوله مسلسل بود).

یکی از کوچه‌ها از نعش اسب‌ها و سربازان انباشته گشته و دو ثلث زره‌پوش‌های فرانسوی در همین کوچه تلف شدند.

ساعت دو و نیم بعد از ظهر جناح راست فرانسه تا تپه الزاسهوزن رانده شد و به خط عقب نشینی ماگ ماهون به موازات جاده رایش هوفن افتاد، در همین موقع پروس‌ها الزاسهوزن را متصرف شدند. ماگ ماهون برای این که به محاصره نیفتد لازم بود عقب بنشیند.

ماگ ماهون برای حفظ قشون در موقع عقب‌نشینی و منع پروس‌ها از وصول به جاده فقط قسمت زره‌پوش‌های بونمن^۲ و هشت گروهان توپ‌خانه و یک فوج پیاده نظام و گروهانی از تیراندازان الجزایر و یکی از گردان‌های فوج آبل دوآی را در ذخیره داشت. بدو چهار فوج زره‌پوش‌ها را مأموریت داد به الزاسهوزن حمله نمایند، این دست هم با همان کیفیات یک ساعت قبل رفقای خود در حمله به مورسبرون بی آن که به دشمن دست یابند از پا در آمدند، باطری‌های توپ‌خانه را هم که به نوبه خود مقابل فروشویلر آوردند به محض شروع به کار توپچی و اسب‌ها را از پنجاه متری هدف شلیک قرار داده از بین برداشتند و دوازده ارابه توپ به چنگ آلمان‌ها افتاد. در این موقع نوبه تیراندازان الجزایر رسید، این دست دو روز قبل تمام روز را در ویسمبورگ جنگیده و مجموعاً ۱۷۰۰ نفر بودند، تیراندازان مثل مواقع سان صف بسته و بدون خالی کردن یک گلوله با

1. Michel

2. Bonnemain

صدای واحد فریاد زدند «با سر نیزه» و حمله کردند. هیچ چیز جلوی آنها تاب مقاومت نیاورد و در ظرف چند دقیقه توپ‌های از دست رفته و قریه‌الزاسهوزن را پس گرفته و آلمان‌ها را ناکتار جنگلی تعقیب کردند ولی در آنجا با این که سه مرتبه حملات خود را تجدید نمودند معه‌ذا چون دشمن در پناه بود نتوانستند فایز شوند و پس از آن که به واسطه آتش دشمن تلفات زیاد بر آنها وارد و مجبور به عقب‌نشینی شدند هشتصد نفر یعنی تقریباً نصف عده را جا گذاردند.

حمله تیراندازان و مقاومت سخت باقیمانده‌های افواج که در فروشویلر با این که دچار حریق گشته و در زیر باران گلوله یکصد و دو توپ واقع بود تا چهار بعد از ظهر جنگیدند به ما ک ماهون مجال داد به ریش هوفن عقب بنشینند. آلمان‌ها به واسطه خستگی مغلوبین را دنبال نکردند، در این جنگ فرانسه و آلمان هر یک بیش از ۱۰۰۰۰ مقتول و مجروح داشتند.

شب همین روز ولیعهد پروس در مراسله‌ای به ملکه، مادرش وقایع جنگ را این طور شرح می‌داد «فقط ثبات قابل تحسین سربازان ما می‌توانست قهرمانان فرانسه را از پا درآورد. فرانسویان با یک تهور واقعی بدون پروای از خطر خواهان مرگ یافتح بودند و نمایشی دادند که در ردیف بزرگ‌ترین حوادث دنیا می‌تواند واقع شود، خلاصه طرفین شجاعت عجیبی به خرج دادند و اگر فاتحین حق دارند بر خود بیالند مغلوبین هم شایسته احترام کامل از طرف آنها می‌باشند».

ما ک ماهون به محض ورود به ریشهوفن از شدت تأثر ضعف کرد، وقتی به هوش آمد به گریه افتاد، در این موقع سرباز پیری نزدیک وی شده و آرام به او گفت «آقای مارشال برای چه می‌گریید مگر ما از جانبازی مضایقه کرده‌ایم؟».

از دست رفتن آلزاس و محاصره استراسبورگ: در نتیجه شکست فروشویلر آلزاس از دست رفت زیرا لشکر ما ک ماهون از هم پاشیده شده و از گردنه ساورن از جبال وُسز گذشت و چنان به عجله عقب می‌نشست که حتی تونل‌های جبال و سز را که از آن راه آهن عبور می‌کرد خراب نمود و راه آلمان‌ها را به آلزاس باز گذاشت و خود بدو آب نانسی و سپس به اردوی شالون عقب نشست و چون آلزاس خالی از قشون گشت بی‌درنگ به جنگ آلمان‌ها افتاد.

اما برای تصرف استراسبورگ آلمان‌ها یعنی دسته قشون باد قسمت ژنرال وردر^۱ مجبور بودند به محاصره منظمی پردازند. با وجود این که استراسبورگ در این موقع بیشتر از ۱۵۰۰۰ نفر ساخلو به فرماندهی شخص وظیفه‌شناسی موسوم به ژنرال او هر یک^۲ حاکم محل نداشت و از طرفی هم شهر دارای وسایل کافی برای مقاومت نبود و ناگهان دچار هجوم گردید معذک دو ماه با دشمن مقابله کرد (۱۹ اوت - ۲۸ سپتامبر). ۳۹ روز تمام اغلب در شب‌ها در معرض گلوله توپ واقع بود، شدت باران گلوله بیش از ششصد خانه را خراب و محلات شهر و آثار نفیس کتابخانه‌ها و کلیسای بی نظیر معروف آن را دچار حریق ساخت. به طوری که شعله‌های آتش تا یک فرسخی اطراف شهر را مثل روز روشن ساخته بودند و در همین موقع آلمان‌ها در آن طرف رن «بساط جشن و آتش بازی» برپا می‌ساختند. عاقبت در خود قلعه دو رخنه بزرگ قابل عبور پدیدار و شهر را در دستخوش حمله گذارد.

استیلای بولن، جنگ اسپیشون: در همان روز جنگ فروشویلر لشکر اول آلمان به فرماندهی اشتین متر پس از جنگ سختی که تا اوایل شب ادامه داشت قوای ژنرال فرسارد^۳ را که قسمتی از لشکر بازن بود در ارتفاعات فورباخ اسپیشون مقهور نموده حوالی ظهر از سر حد لرن عبور نمود. در تعقیب این شکست و هزیمت فروشویلر با وجود اصرار مارشال لوبوف امپراطور از خیال اقدام تعرضی دست برداشته بازن را به فرماندهی کل منصوب نمود.

مارشال بازن قشون رن را به متر انتقال داد و دستور داشت از آنجا به طرف بوردن عقب نشسته و به شالن که مرکز اجتماع تمام قوای فرانسه بنا بود بشود، برود ولی بازن مایل به دور شدن از متر نبود.

بازن: از سنه ۱۸۷۶ که بازن طرف بی‌مهری امپراطور واقع گردید و مخصوصاً این بی‌مهری را رفتار غیرمستقیم او در موقع فرماندهی‌اش در مکزیک کاملاً مشروع می‌ساخت طرفداران سلسله اورلئان یعنی مخالفین امپراطور نظر خوبی به وی داشتند. این شخص را که بعضی مرد محیل و عاری از لیاقت نظامی دانسته‌اند عده بسیاری رجل

1. Werder

2. Urich

3. Frossard

مبرز نظامی می‌شمردند. پس از شکست‌های اولیه ۱۸۷۰ عقاید عمومی بر این شد که فرماندهی را ناگزیر باید به بازن سپرد و بالاخره این عقیده را به امپراطور قبولانند اما حقیقت این بود که بازن بدو تا بین و بعد به رتبه صاحب منصبی رسید و تنها در سایه شجاعت خویش درجات نظامی را به دست آورد، به واسطه فقدان معلومات فنی و بی‌اطلاعی از اداره قشون ۱۵۰۰۰۰ نفری در میدان جنگ عاجز بود. چنان که خود به بی‌لیاقتی خویش که فرسودگی مزاجش آن را شدت می‌داد اعتراف داشت (و از صحبتی که با فردریک شارل سردار فاتح آلمانی کرده بود این نکته به خوبی معلوم می‌شود).

به این جهات تنها توجه او در این موقع معطوف به اقامت در مجاورت یکی از قلاع نظامی (با وضعیت حاضر متر) بود که در آنجا منتظر پیش آمد بنشیند و به همین نظر در موقع عقب‌نشینی به قدری کندی کرد و در جنگ‌ها فاقد روح ابداع و تعرض بود که آلمان‌ها کاملاً فرصت یافتند بر او و قوایش مستولی و در زیر متر محاصره‌اش نمایند.

جنگ‌های متر، بورنی: لشکر اول و لشکر دوم آلمان از ۱۴ الی ۱۸ اوت قوای فرانسه را پس از سه جنگ محاصره نمود. جنگ اول در ساحل یمین رودخانه موزل در بورنی (۱۴ اوت) و دو جنگ بزرگ دیگر در ساحل یسار آن در رزون ویل (۱۶ اوت) و در سن پریوا (۱۸ اوت). تفصیل جنگ‌های مزبور بدین قرار است:

در یکشنبه ۱۴ اوت ساعت چهار بعد از ظهر همین که قشون فرانسه شروع به عبور از موزل نمود یکی از سردارهای لشکر استین متر ملتفت این اقدام شده و فقط به صلاح دید خود در کولومبی^۱ نزدیک بورنی فرانسویان را مورد حمله قرار داد. گرچه فرانسویان این حمله را دفع کردند اما عقب نشستن آنها متوقف گردید و فرصتی که در این روز داشتند از دست دادند. بر عکس لشکر دوم آلمان از همین روز استفاده کرده و قشون فردریک شارل تا زیر متز به نوآن^۲ و پُن موشن ساحل موزل خود را رسانید که در آنجا از رودخانه عبور و بر قشون فرانسه مسلط شده راههایی را که بازن می‌توانست برای رفتن به وردن اختیار نماید قطع کند.

وضع میدان جنگ: از متر به وردن سه راه بود (در جنوب راه مستقیم متر به وردن در

1. Colombey

2. Noveant

مرکز گراولوت-کنفلان^۱ در شمال راه سن پریوا بری^۲ این سه جاده از مغرب متر از فلاتی بسیار ناهموار به اسم فلات وُنور^۳ که از طرف مغرب بر سواحل رودخانه موزو از سمت مشرق بر دره موزل مشرف بود می‌گذشت. در ساحل موزل فلات مزبور دارای سرایشی و وصول به آن از طریق مسیل‌های تنگ و طویلی که یکی به موازات رودخانه واقع و به سر بالایی سختی منتهی می‌شود و طرفین آن را جنگل مستور داشته خیلی صعب است. یکی از این دره‌ها به اسم دره مانس^۴ برای قشونی که پشت به متر و در انتظار حمله بود موقع دفاعی مهمی به شمار می‌رفت. دره دیگر به اسم دره گورز^۵ از نو آن در کنار موزل شروع شده و در رزنویل جاده وردن را قطع می‌نماید. فلات وُنور پس از اتمام این دره‌ها تشکیل برآمدگی‌های وسیعی می‌دهد که سرایشی ممتد آنها مانند سرایشی دور استحکامات نظامی بهترین مواقع برای توپخانه می‌باشد و بریدگی‌های بسیار عمیق این برآمدگی‌ها را از هم جدا می‌سازد که بعضی از این بریدگی‌ها مانند بریدگی کوو^۶ نزدیک مارس لاتور^۷ امتداد ظاهری سطح فلات را یک مرتبه قطع و حتی طوری است که از فواصل نزدیک هم به وجود این خندق‌های طبیعی نمی‌توان پی برد.

رزنویل: بازن از سه جاده بین متر و وردن که برای او باز بود در فردای جنگ بورنی فقط جاده مستقیم متر به وردن را که از گراولوت و رزنویل و مارس لاتور می‌گذشت برای عبور خود در نظر گرفت و صبح سه شنبه ۱۶ اوت افواج سواره نظام پیشقراول وی فقط تا ویونویل^۸ وسط راه رزنویل به مارس لاتور رسیده و مقدم ستون‌های نظامی فرانسویان از رزنویل تجاوز نکرده و قسمت ژنرال لادمیرول^۹ که از جاده شمالی (راه بری) شروع به ورود در فلات نموده بود هنوز نصف سربازانش در دروازه‌های متر بودند. در همین هنگام یکی از قسمت‌های سواره نظام فردریک شارل در نزدیکی مارس لاتور جاده وردن را گرفته و قسمت دیگر با سپاه ژنرال آلوانسلین^{۱۰} به شتاب از راه میل گورز به ارتفاعات رزنویل و ویونویل می‌رسید. گرچه سواره نظام فرانسه شب قبل با

1. Gravelotte Conflans

2. Saint Privat Briey

3. Woivre

4. Mance

5. Gorze

6. Cuve

7. Mars la Tour

8. Vionville

9. Ladmirault

10. Alvensleben

دشمن مصادف شده بود ولی اهمیتی نداده در صدد حراست خود برنیامد. سه ساعت به ظهر مانده تگرگ گلوله آلمانی‌ها از قریه ترونویل^۱ اردوی فرانسویان را هدف قرار داده و جنگ رزنویل شروع شد (۱۶ اوت).

این جنگ قریب دوازده ساعت طول کشید و شامل حوادث و زد و خورد های جدا جدایی بود که به واسطه طول جناح راست فرانسه در ۱۱ کیلومتر مسافت اتفاق افتاد. خط جنگ از گراولوت که بازن جناح چپ لشکر خود قرار داده بود به موازات جاده وردن تا پشت گودال کوو (شمال مارس لاتور) جناح راست قشون فرانسه امتداد داشت. در تمام دوره اول محاربات فقط روز جنگ رزنویل عده فرانسویان بیش از آلمان‌ها بود چنان که در ابتدا الوانسلبن بیش از ۳۵۰۰۰ نفر نداشت و طرف عصر بالغ بر ۶۶۰۰۰ سرباز و ۲۴۶ توپ شد ولی عده قشون بازن در موقع شروع به جنگ ۹۰۰۰۰ و در بعد از ظهر به ۱۳۷۰۰۰ نفر و ۴۳۰ توپ بالغ گردید. اما این تفوق قوی مورد استفاده واقع نشد زیرا بازن وظیفه ریاست عالی قشون را انجام نداده و حتی لحظه‌ای هم قشون را به سمت معینی متوجه ننمود بلکه رؤسای افواج را به حال خودشان گذاشت که هر یک جدا گانه به فکر و عقیده خود کار کنند و هیچ یک از آنها هم جرأت نکردند از حالت دفاع به حمله پرداخته و دشمن منهزم را دنبال نمایند.

در مقابل آلوانس لوین^۲ سردار آلمانی بی‌باک و مبرم و فکری جز «در آویختن» با خصم نداشت برای این که بقیه قشون آلمان مجال رسیدن به او را بیابند و با این که کاملاً از قلت نفراتش آگاه بود می‌خواست با تهور جبران قلت نفرات خود را بکند و مانند داوت^۳ در جنگ استرلیتز به قول خودش توانست «عدم تناسب قوای مادی را با قدرت اخلاقی حمله تعرضی جبران نماید» چنان که می‌گفت بازن می‌توانست مرا شکست دهد اما «مدت فراغت خاطر او از من طولانی نبود». آخر الامر تهور و ابرام او را به مقصود نائل ساخت و قبل از ظهر و یونویل را متصرف و بر جاده وردن مسلط بود.

دو ساعت بعد از ظهر چون استنباط کرد که فرانسویان در تهیه حمله به یونویل هستند پیش دستی کرد و «برای این که فرانسویان ملتفت فزونی قوای خود نسبت به قشون پروس

1. Tronville

2. Alvensleben

3. Davout

نشنود گردان سواره نظام ژنرال پرِدو^۱ را که تا آن وقت وارد جنگ نکرده بود مأمور ساخت که به رزنویل قرارگاه فرانسویان حمله برند.

حمله پرِدو که آلمان‌ها آن را «رهسپاری به سوی مردگ» می‌نامیدند پاسخی به حمله تیراندازان فرانسه در مورسبرون بود. شلیک پیاده نظام فرانسوی از یک سمت و حملات متقابل سواره نظام از جلو و پهلو قوای ژنرال پرِدو را از پا درآورد. اما نتیجه‌ای که آلمان‌ها انتظار داشتند به دست آمد به این معنی که فرانسویان از این نهور دچار حیرت گشته و معنأ مقهور و قدم فراتر نهادند.

آلمان‌ها نزدیک ساعت پنج و نیم بعد از ظهر با خطری عظیم مواجه گشتند ولی همان نهور و روح حمله یک مرتبه دیگر آنها را نجات داد توضیح آن که سپاه دیگر پروسی که به عجله به میدان جنگ احضار شد پس از طی چهل و پنج کیلومتر مسافت در هوای گرم تازه از راه مارس لاتور خود را به اردو رسانده بود، قسمتی از این سپاه (به سرکردگی وِیل^۲) مأموریت گرفت به جناح راست فرانسه که در پس دره کوو قرار داشتند تاخته و آنها را از مواقع خود بیرون کند. نظامیان وِیل غفلتاً به کنار دره مزبور رسیده شروع به گذشتن از آن نمودند و همین که به آخر سربالایی دره رسیدند یک مرتبه در شصت متری با سپاه لادمیرویل که آنها هم در حال یورش بودند مصادف شدند. شلیک شاسپوی فرانسوی‌ها ۲۵۰۰ نفر یعنی تقریباً نصف عده آلمانی را در ظرف چند دقیقه از بین برداشت. فرانسویان با سر نیزه بقیه عده سرگردان آلمانی را تعقیب و از دره کوو گذشته در صدد رسیدن به جاده وردن و هجوم به ترونویل بودند. آلمان‌ها یک فوج سواره نظام برای جلوگیری از فرانسویان فرستادند، این فوج هم مضمحل گردید، در این موقع چون دیگر هیچ چیزی محافظ قوای متلاشی آلمان نبود حکم عقب نشینی به افواج داده شد ولی آلمان‌ها ملاحظه کردند که پیاده نظام فرانسوی در پیشرفت متوقف و به مواقع نظامی خود به پس دره کوو برمی‌گردد.

لادمیرویل از تعقیب دشمن صرف نظر و فتح مسلم را از دست داد زیرا حمله متهورانه آلمان‌ها طوری بود که تصور نمی‌کرد در مقابل خود فقط خط زنجیر باریکی از قوای فرسوده آلمانی دارد و می‌ترسید از طرف قوای مهمی غفلتاً مورد هجوم واقع گردد و

چون خیلی محتاط بود لهذا قوای خود را نه برای حمله بلکه به جهت دفع تهاجم ممکن الوقوعی جمع آوری نمود.

در جریان این واقعه قطعی در دشتی دراز و باریک به نام ویل سورایرون^۱ در شمال غربی مارس لائور بین سواره نظام های فرانسه و آلمان جنگی عظیم در گرفته بود که نظیر آن را بعد از جنگ های امپراطوری اول (زمان ناپلئون) کسی به خاطر نداشت. در این مجادله که ارتباطی با سایر عملیات در نقاط دیگر نداشت شش هزار سواره نظام به هم در آویختند و پس از ختم غوغا برای هیچ یک از طرفین موفقیتی نسبت به دیگری حاصل نشده بود، فقط تا حدی در متوقف ساختن یورش پیاده نظام لادمیرویل به طرف ترزنویل مؤثر شده و روی هم رفته برای متخاصمین یک نوع مشق سواره نظام به شمار رفت.

آخرین حوادث در قلب قشون فرانسه در ظاهر قریه رزنویل رخ داد. بازن به بهانه ای که مبادا ارتباطش با متر قطع شود بدون لزوم نصف بیشتر قوای خویش را بین قریه رزنویل و گراولوت گرد آورده بود. از صبح آلمان ها می کوشیدند که از دره گورز عبور و از فلات ونور بالا رفته و در جنگل های بالای فلات مقابل رزنویل جای گیر شوند. اما حملات سخت و پی در پی و لجوجانه آنها بی نتیجه مانده بود.

فردریک شارل که در ساعات آخر بعد از ظهر با عجله خود را به میدان جنگ رسانید. شخصاً فرماندهی مهاجمین آلمانی را به دست گرفت زیرا نمی خواست فرانسویان از حس فتح قطعی بر خود بیالند. در این موقع شب فرا رسیده و در تمام خط جنگ آتش نزاع خاموش گشته بود، ساعت هشت بعد از ظهر که تاریکی مظلمی همه را فرا گرفته و انتظار اقدامی نمی رفت یک مرتبه توپخانه پروس به شدت تمام به سمت رزنویل مشغول شلیک شد و در همین حال فردریک شارل از سواره و پیاده آنچه سالم مانده بود یعنی یک تیپ جمع آوری و امر به حمله داد. این حمله نهایی را هم فرانسویان مانند حمله گذشته جلوگیری کردند فقط نتیجه این شد که یک بار دیگر باز آلمان ها دشمن را به حیرت آورده و آنان را راجع به میزان قوای خود در اشتباه انداختند.

پس از این حمله متخاصمین هر یک در مواقعی که در دست داشتند به استراحت

پرداختند. در این روز که از خونین‌ترین ایام قرن نوزدهم به شمار می‌رود سی هزار نفر (۱۴ هزار فرانسوی و ۱۶ هزار آلمانی) مقتول یا مجروح گشتند.

جنگ سن پریوا: فردای این وقایع (۱۷ اوت) بازن دو اقدام در پیش داشت یکی آن که جنگ را از سر گرفته و حکم حمله عمومی بدهد. در نتیجه آلمان‌ها که جنگ‌های روز پیش خسته و فرسوده‌شان ساخته بود به طرف رودخانه موزل رانده شده و فرمانده قوای فرانسه می‌توانست به قسمت مهم قشون آلمان در حین عبور از رودخانه صدمه شدید وارد سازد. قشون فرانسه که در محاربات روز قبل یقین داشت در همه جا فاتح بوده همین انتظار را می‌برد و فردریک شارل فرمانده سپاهیان آلمان هم همین حدس را می‌زد و عظمت خطر را به خوبی احساس می‌کرد. اقدام دومی این که می‌توانست راه مارس لاتور را به دست فردریک شارل گذاشته و از دو راه دیگر شمالی که بلامانع بود عقب نشینی خود را به جانب وردن ادامه دهد.

بازن هیچ یک از این دو اقدام را ننموده و به بهانه تهیه آذوقه و مهمات قشون خود را به جانب متر عقب کشاند و به موازات رودخانه موزل یعنی پشت به رودخانه و رو به پاریس در یک جبهه چهارده کیلومتری جای داد و از این اقدام همه قشون مستحیر و مبهوت شدند.

جناح چپ از سپاه فروسار و سپاه مارشال لوبوف تشکیل و در پناه دره مانس قرارگاه اختیار کرده تکیه گاه آن قلعه پوان دو ژور^۱ و جاده وردن بود.

قلب به فرماندهی لادمیرول و در قریه آمان ویلر^۲ جای داشت و مقر جناح راست به فرماندهی کانروبر^۳ در قریه سن پریوا و قریه رانکور^۴ و برای پیش قراولان سه دسته سپاه مزبور به ترتیب گراولوت و ورنه ویل و سن ماری اوشن^۵ انتخاب گردید. گارد امپراطوری هم به فرماندهی بورباکی^۶ ذخیره عمومی را تشکیل و در عقب سپاه لادمیرول و لوبوف بود.

در روز ۱۷ اوت که بازن مشغول عقب نشینی به متر بود آلمان‌ها قوای خود را تمرکز

1. Point du Jour

2. Amanvillers

3. Canrobert

4. Rancourt

5. Verneille, Marie aux Chenes

6. Bourbaki

می‌دادند. قسمت‌های پراکنده لشکر دوم (لشکر فردریک اول) عموماً میان رزنویل و مارس لاتور مجتمع شدند و لشکر اول (لشکر اشتین متز) نیز از موزل عبور کرده و در سمت راست فردریک شارل در جنوب گراولوت جای گرفت.

در جریان این تمرکز مولتکه و گیوم پادشاه پروس برای به دست گرفتن اداره عمومی جنگ آمده و با این که چهار نپ سواره نظام همراه داشت و در هیچ نقطه‌ای با فرانسویان روبرو نگردید، به طوری که وقتی در پنج‌شنبه ۱۸ اوت هفت ساعت به ظهر به لشکر فردریک شارل فرمان داده شد مستقیماً به جانب شمال حرکت نماید آلمانی‌ها نمی‌دانستند بازن هنوز در متز است یا خود را به وردن رسانده و فقط در بین راه متوجه شدند که فرانسویان در جناح راست آنان قرار دارند لهذا پس از تغییر جهت ممتدی لشکر اول محور قوای آلمان را تشکیل و متوجه مواقع فرانسویان شدند و نزدیک ظهر در مقابل ورنویل و آمان ویلر بر عکس جبهه فرانسویان یعنی پشت به پاریس و رو به رودخانه رن (مانند پروسی‌ها در جنگ والمی ۱۷۹۲) جبهه خود را ترتیب داده و به جنگ بزرگی به نام سن پریوا مبادرت ورزیدند که از بزرگ‌ترین محاربات ۱۸۷۰ و نتیجه حتمی جنگ را مشخص نموده است. در این جنگ که ۹ ساعت طول کشید قریب ۳۵۰۰۰۰ سرباز شرکت کردند مرکب از ۲۲۰۰۰۰ آلمانی با ۷۰۰ ارابه توپ و ۱۲۵۰۰۰ فرانسوی با ۴۰۰ توپ. محاربه سن پریوا شامل دو جنگ است یکی از ظاهر قریه گراولوت به سرداری اشتین متز که آلمان‌ها شکست خوردند و دیگر به فرماندهی فردریک شارل در ظاهر قریه آمان ویلر که در آنجا نیز آلمان‌ها شکست خوردند ولی بالاخره در سن پریوا فاتح گردیدند.

اشتین متز و گیوم پادشاه پروس به شخصه بین ساعات ۴ و ۸ سه دفعه تمام قسمت‌های قشونی را (از توپ‌خانه- پیاده نظام- سواره نظام) از راه دره مانس به سمت جناح چپ فرانسه و پوان دوزور اعزام داشتند. سه حمله مزبور را گلوله باران پیاده نظام فرسارد منجر به عقب نشینی گردانید و اگر گارد امپراطوری که نزدیک قرارگاه فرسارد جا داشت و در تمام روز بیکار بود چند فوج قوای تازه نفس به مدد فرسارد برای تعقیب قوای از هم پاشیده اشتین متز می‌فرستاد آلمان‌ها به کلی هزیمت می‌یافتند. اگر چه آلمان‌ها حمله متقابل فرانسویان را متوقف ساختند معهذ گیوم و مولتکه باطناً دانستند که شکست

خورده‌اند و با این که مولتکه روز بعد از این واقعه مصمم به حمله شدیدی بود برای پیش بینی یک عقب‌نشینی که ناگزیر می‌دانست پس از ختم محاربه در ساعت ۹ بعدازظهر فرمان داد قوای آلمان پل‌های رودخانه موزل را برای عبور قشون آزاد و آماده کنند.

در همین ساعت بدون این که مولتکه اطلاع داشته باشد احاطه شدن جناح راست فرانسه در سن پریوا باعث فتح آلمان‌ها شده بود، به این معنی که بعد از متواری شدن در ظاهر قریه آمانویلر آلمان‌ها در ساعت چهار بعدازظهر قریه سن ماری اوشن را که ۸۸ توپ و ۱۵۰۰ سرباز فرانسوی با کمال رشادت دفاع می‌کردند گرفتند و پس از این نخستین پیشرفت در صدد تسخیر سن پریوا که مارشال کانروبر مدافع آن بود برآمدند.

از سن ماری اوشن تا سن پریوا دامنه‌ای است که نشیب آن بسیار ملایم و منظم و بی‌درخت و گیاه است. ساعت شش بعدازظهر ۱۱۰۰۰ پیاده نظام پروس از راه این سراسیمه به حرکت درآمد و در ظرف نیم ساعت و چند صد متر راه قریب هفت هزار نفر آنان را شلیک سریع تفنگ شاسپوی فرانسویان از پا درآورد بقیه به چهارصد متری سن پریوا رسیده خود را در شیارهای زمین پنهان و یک ساعت و نیم در آنجا ماندند.

در ظرف این مدت ولیعهد پروس که فاتح حقیقی آن روز بود فقط به فکر شخصی خود در دایره وسیعی دور زده و سپاه ساکس را از راه رانکور به شمال سن پریوا به طرف جناح قوای کانروبر برده و بلافاصله ۱۸۰ توپ قریه سن پریوا را گلوله باران ساخت. در این وقت کانروبر سردار فرانسوی پیاده دستجات قشون خود را بازدید و با سربازان خود صحبت می‌نمود و با نمایش بی‌باکی و متانت خود آنان را تشویق به جنگ می‌کرد. در ساعت هشت بعدازظهر مهمات وی تمام شد و با وجود آن که کرازا از بازن که ۲۰۰۰۰ نفر ذخیره داشت کمک خواست، به وی امداد جدی نشد آخر الامر مورد مهاجمه سی هزار نفر پیاده نظام آلمانی قرار گرفت و ناچار قریه سن پریوا را که کاملاً محترق و رو به ویرانی بود از دست داد. در حینی که دستجات پیاده نظام فرانسوی حملات آلمان‌ها را در قبرستان، در کلیسا و در مدرسه قریه متوقف ساختند و تا نفر آخر خود را به کشتن می‌دادند کانروبر را اطرافیان به زور از معرکه دور ساختند.

شکست سن پریوا قوای فرانسه را که در شرف احاطه شدن بود مجبور به عقب‌نشینی

گردانید، در این جنگ ۱۲۰۰۰ نفر فرانسوی مقتول و ۲۰۰۰۰ آلمانی از کار افتاد. محاصره متز: در تمام روز مزبور بازن در میدان جنگ دیده نشد، هیچ گونه دستوری به رؤسای قسمت‌های قشون خود نداده و حتی لحظه‌ای هم شغل فرماندهی را اجرا ننمود. در ۱۹ اوت قوای خود را به مجاورت شهر متز در قرارگاه‌هایی که شب قبل از جنگ سن پریوا در نظر گرفته بود جا داد. فردریک شارل با ۱۶۰۰۰۰ نفر او را محاصره کرد و بازن هیچ اقدام جدی برای گشودن راه به عمل نیاورد و در جنگ نواس ویل^۱ (۳۱ اوت) که مهم‌ترین حوادث محاصره مزبور بود عملیات او به بازی مضحک اما خونین بیشتر شباهت داشت.

در مدت دو ماهه (۲۰ اوت ۱۲۷ اکتبر) با این که همواره قوایش بیش از خصم بود و این مسئله را می‌دانست و تصدیق داشت معه‌ذا لشکر خود را عاطل گذاشت به حدی که از بیکاری خسته شدند.

علل این رفتار پست و جنایت‌کارانه محققاً معلوم نگردیده همین قدر مسلم است که بازن به عوض جنگ با بیزمارک به مذاکره پرداخت. این اقدام شاید از این لحاظ بود که بی‌کفایتی نظامی خود را می‌دانست و یا ممکن است حس جاه‌طلبی او را به این کار واداشت که در سیاست دخالت عمده داشته باشد و چون در عین مهملی خالی از تزویر نبود روز ۲۰ اوت مخفیانه به ژول فاوور اطلاع داد که در «موقع مقتضی با طیب خاطر خادم جمهوری خواهان خواهد بود». بعد از واژگون شدن امپراطوری از طرفی اعلام داشت که «نسبت به امپراطور وفادار و جز برای او نخواهد جنگید» و از طرف دیگر به بیزمارک این طور می‌فهماند که اگر قشون متز به فرمان وی باشد «برای برقراری نظم و حمایت جامعه به کار خواهد رفت» از مجموع این کیفیات بیزمارک که موقعی تصور می‌کرد بتواند به وسیله بازن تخم نفاق را در فرانسه پاشیده حکومت دفاع ملی را فلج سازد او را این قدر به مذاکرات بی‌اساس مشغول داشت تا آذوقه متز تمام گردید. در ۲۷ اکتبر بازن متز را با ۱۷۳۰۰۰ نفر سرباز فرسوده و زیون و ۵۶ بندقه و ۱۵۷۰ توپ و ۲۶۰۰۰۰ تفنگ با ۳۰۰۰۰۰ بمب و نارنجک و ۲۳۰۰۰۰۰۰ فشنگ تسلیم نمود.

افواج فرانسوی که تسلیم شدند با وجود رنج و گرسنگی چنان با وقار و متانت بودند که

فردریک شارل در راهپورت خود این طور نوشته است: «کسی که با داشتن این سربازان نتوانست بجنگد و یا الاقل برای خود راهی باز کند در مقابل وجدانش مسئول است زیرا از چنین اشخاصی همه چیز را می توان توقع داشت».

لشکر شالون: وقتی محاصره متز به وسیله لشکر فردریک شارل تأمین شد مولنکه دو لشکر دیگر از دوراه به سوی پاریس روانه ساخت. در جنوب از راه تول^۱ و بارلودوک^۲ لشکر ولیعهد پروس در شمال از راه وردن و سنت منهولد^۳.

لشکر اول که از این پس لشکر چهارم موسوم و فرماندهی آن را از اشتین متز گرفته شده به ولیعهد ساکس فاتح جنگ سن پریوا واگذار گردید.

برای جلوگیری این دو لشکر ناپلئون فقط ۲۰۰۰۰۰ نفر در اردوی شالون به فرماندهی مارشال ماک ماهون داشت که ۱۲ روز بعد از جنگ سن پریوا این قوه آخری هم مضمحل گردید.

لشکر شالون از بقایای لشکر آلزاس و چند قسمت دیگر که تجهیز آنها بعد از شروع به محاصره تکمیل شده بود تشکیل می شد. در ۱۷ اوت در شب قبل از واقعه سن پریوا به اصرار پرنس ناپلئون و ژنرال تروشو^۴ و تصویب ماک ماهون امپراطور همان موقع که از وردن رسید تصمیم گرفت به پاریس مراجعت و لشکر شالون را به پایتخت ببرد که در آنجا افواجی را که جدیداً می گرفتند داخل صفوف نماید. اما امپراطریس که در غیبت ناپلئون مقام نیابت سلطنت را داشت مطمئن بود که بازگشت امپراطور مغلوب به پاریس «انقلابی را تولید» و حکومت امپراطوری را واژگون خواهد ساخت.

ژنرال کوزن مونتوبان^۵ کنت پالیکو^۶ جانشین امیل اولیویه (امیل اولیوه را بعد از جنگ های اسپیشن و فروشویلر مجلس مقننه منفصل کرده بود) نیز همین عقیده را داشتند. از طرف دیگر ژنرال کوزن مونتوبان و امپراطریس بر این عقیده بودند که به عوض آوردن لشکر شالون به پاریس باید آن را به طرف متز برای امداد به بازن و رهای وی از محاصره اعزام داشت.

1. Toul

2. Bar le Duc

3. Sainte Menchould

4. Trochu

5. Cousin Montauban

6. Comte de Palikao

این اختلاف عقاید موجب اضمحلال لشکر شالون گردید زیرا بالاخره امپراطریس عقیده خود را غالب ساخت و ماک ماهون با کمال اسف در ۲۱ اوت حرکت کرد. در مدت ده روز لشکر شالون بین پاریس و مون مدی^۱ که بازن اطلاع داده بود خود را به آنجا می‌رساند سرگردان بود و در زیر باران در گل و لای با آذوقه کم گاهی جلو می‌رفت و زمانی عقب می‌نشست چنان که چهار مرتبه خط سیر خود را تغییر داد گاهی از رتل^۲ به مزیر^۳ و وقتی از رتل به مون مدی می‌راند، این حرکات نامنظم که قشون را به کلی فرسوده کرد مبنی بر احتیاط خود ماک ماهون و یا اوامری بود که از پاریس می‌رسید با این حال روزنامه پوبلیک و روزنامه پوپل فرانسه از روی بی‌احتیاطی دو خبر منتشر ساختند که مضمون آن از لندن به مولتکه تلگراف شد و به این وسیله مولتکه نخست از وجود لشکر شالون و سپس از عزیمت آن به جانب مون مدی اطلاع یافت لهذا به لشکرهای آلمان که به سمت پاریس می‌رفتند فوراً حکم شد به شتاب تمام به طرف شمال برگردند و در ۳۰ اوت در بومون^۴ جناح راست لشکر فرانسه را غفلتاً مورد هجوم و معدوم ساختند. لشکر فرانسه پس از عبور از رودخانه موز^۵ در موزون^۶ در ۳۱ اوت وارد گودال سِدان گردید. ماک ماهون به خیال افتاد در این نقطه که در پناه رودخانه هستند سربازانش نفسی تازه کنند و در حکم عمومی اول سپتامبر نوشت «امروز راحت باش» است ولی لشکر ولیعهد ساکس قبلاً در ساحل یمین موز در عقب سر فرانسه‌ها بود.

سِدان: در دوشنبه اول سپتامبر از هفت ساعت به ظهر لشکر ولیعهد پروس از پل‌هایی که دست نخورده مانده بود در بالا دست و پایین دست سِدان شروع به عبور نمود. در سمت مغرب از دونشری^۷ و در مشرق از بازیل^۸ که از این نقطه به قوای ولیعهد پروس ملحق می‌گشت. این دو لشکر جنگ کُنان به طرف یکدیگر حرکت و از طرف مغرب از معبر سن آلبر^۹ و از مشرق از دره ژبون^{۱۰} عبور نموده نزدیک ظهر در شمال سِدان در

1. Montmedy

3. Mezieres

5. Mouse

7. Donchery

9. Saint Albert

2. Rethel

4. Baumont

6. Mouzon

8. Bazeilles

10. Givonne

یلی^۱ به یکدیگر ملحق شدند. ماک ماهون در اولین ساعت مجادله مجروح گردید و در صبح روز جنگ دو مرتبه فرمانده تغییر نمود. نخست ژنرال دوکرو^۲ که برای حرکت به طرف شمال غربی و میزیر شروع به تمرکز دادن قوا در فلات فلوانگ^۳ کرد بعد به موجب حکم پاریس شغل فرماندهی به ژنرال ویمفن^۴ سپرده شد. فرمانده جدید در نظر گرفت که راهی به طرف شرق و مون بدی باز کند و به این ترتیب احکام ناسخ و منسوخ و عملیات سراپا خطا ظاهر می گردید که عموماً به نفع آلمان ها تمام می شد.

حوادث عمده این روز صبح در قریه بازیل و بعد از ظهر در فلات واقع بین یلی و فلوانگ رخ داد. مدافع بازیل تیپ بحری پیاده نظام فرانسوی بود و باویری ها چون مجبور شدند این قریه را خانه به خانه بگیرند از مقاومت سخت فرانسویان که ۲۵۰۰ نفر آنها را هلاک ساخت خشمگین شده و با نفت قریب ۴۰۰ خانه را آتش زده و عمده بسیاری از دهقان ها را قتل عام کردند. پنج فوج سواره نظام مرکب از سواران افریقایی و سواران سبک اسلحه و سواره نظام های فرانسه در تحت فرماندهی ژنرال گالیفه^۵ در سرایشی فلات فلوانگ برای باز کردن راه قشون از ساعت دو تا سه بعد از ظهر در سه دفعه طوری یورش بردند که مورد تحسین آلمان ها واقع شده حتی به قدری آنها را مبهوت ساخت که در دفعه آخری بعضی از صاحب منصب ها فرمان قطع شلیک دادند و گیوم که از دور ناظر واقعه بود به این شجاعت فوق العاده با فریاد «چه سربازان شجاعی» سلام داد.

در ساعت ۵ بعد از ظهر ۱۲۴۰۰۰ نفر قوای فرانسه را ۲۴۰۰۰۰ نفر آلمانی احاطه کرده و ۷۰۰ توپ به روی آنها شلیک می کرد. فرانسویان از هر سو به طرف بیدان رانده شده و در این محوطه تنگ که بلندی های اطراف بر آن مسلط بود روی هم ریختند، تا این موقع ۱۷۰۰۰ نفر فرانسوی مقتول یا مجروح گشته بود. خمپاره های آلمان ها باز رخنه های وحشتناک در توده انبوه قشون که کوچه ها را پر ساخته بود وارد می کرد، مهمات فرانسویان هم تمام گشته بود. ناپلئون سوم که بیهوده خود را در معرض هلاکت قرار داده

1. Illy

2. Durot

3. Floing

4. Wimpfen

5. Gallifet

و اتفاقاً آسیبی به وی نرسید برای این که از یک کشتار بی فایده احتراز شود فرمان افراشتن بیرق سفید داد. در مذاکراتی که تا پاسی از شب امتداد داشت مولتکه تقاضای تسلیم خالص و بلا شرط قشون و شهر را نمود و تهدید کرد اگر این شرایط پذیرفته نشود فردا از چهار ساعت بعد از نصف شب شروع به شلیک خواهد نمود، تسلیم نامه در ۲ دسامبر امضا شد.

علل شکست های فرانسه: سربازان قشون امپراطوری از بهترین سربازانی بشمارند که به جانبازی در راه وطن بی نظیر بوده اند و با اجداد خود یعنی پهلوانان قشون ناپلئون در جنگ های استرلیتز و پنا و روسیه برابری می کردند. به علاوه یک ثلث آنها اشخاص آزموده و در اردو کشی اخیر ایتالیا شرکت جسته و ده الی پانزده سال خدمت کرده بودند. هرگز قشونی چنین پافشاری در دفاع و ایستادگی زیر آتش و تهور و شجاعت در موقع حمله از خود نشان نداده است. شکست این سربازان شایسته تحسین سه علت عمده داشت: اولاً فرونی عده قوای دشمن بر آنها، ثانیاً قلت مهمات و ثالثاً فقدان فرمانده خوب در تمام تصادمات به استثنای رزنویل. عده فرانسویان کمتر از دشمن و مجبور بودند یک نفر در مقابل دو و غالباً سه نفر و بلکه مانند جنگ و یسمبورگ یکی در مقابل ده تن بجنگد و معدلک در همین جنگ اخیر به طوری که ذکر شد هفت هزار نفر فرانسوی در مقابل ۷۰۰۰۰ نفر آلمانی هفت ساعت مقاومت کردند.

تجهیز: پیاده نظام های فرانسوی با تفنگ خوبی به اسم شاسپو مسلح بودند که بهتر از تفنگ های آلمانی و سرعت تیراندازی آن زیادتر و تیررس آن سه برابر تفنگ آلمانی بود و به همین جهت قوای پروسی در جنگ سن پریوا در تمام جبهه در فواصل بعیده تلفات سنگین دادند اما نبودن اسب، رساندن آذوقه و مهمات جنگی را دشوار می ساخت و تقریباً در تمام جنگ ها در بحبوه عملیات سربازها فشنگ نداشتند. از طرف دیگر توپ های فرانسه از برنز ساخته شده و سرپُر بود در صورتی که توپ های کروپ آلمانی فولادین و ته پُر و اگر چه سرعت تیراندازی توپ کروپ بیش از توپ های فرانسوی نبود ولی گلوله های توپ های کروپ دارای ماسوره ضربی و در حین تصادم متلاشی شده و به علاوه قراول رفتن آن بیش از یک یا دو دقیقه طول نمی کشید و تیررس آن هم یک کیلومتر و نیم بیش از تیررس توپ های فرانسه بود بنابراین توپ خانه آلمان

پیوسته از شلیک توپخانه فرانسه در امان و بدون این که آسیبی بیند توپخانه فرانسه را هدف ساخته در هم می شکست. در فرانسه همه به خود وعده می دادند اسلحه جدیدی که در خفا تهیه و برای این که کسی از آن اطلاع نیابد در همان موقع جنگ به کار انداخته شد موجب شگفت خواهد بود ولی این اسلحه یعنی توپ مسلسل اگر چه در بعضی جنگ ها تلفات زیاد به صفوف دشمن وارد ساخت اما چون تیررس آن کوتاه بود مانند توپ های دیگر در هیچ نقطه نتوانست با توپخانه آلمان مقابله کند.

فرماندهی: با وجود قلت عدد و نواقص تجهیزات فرانسویان چندین دفعه مخصوصاً در روزهای ۱۶ و ۱۸ اوت به فتح نزدیک شدند و اگر در نتیجه مغلوب گشتند علت آن بی لیاقتی مقام فرماندهی کل قوی و این مسئله از نتایج تسخیر الجزیره بود زیرا فرانسوی ها در الجزیره با اعراب و قبایل جنگی و دستجات غیر منظم جنگیده و چون سرباز و قشون منظمی در جلو نداشتند بی زحمتی فاتح شدند و به همین جهت صاحب منصبان فرانسه جنگ از روی قواعد نظامی و فنی در مقابل لشکرها منظم و سرداران آزموده را فراموش نموده بودند و دیگر در قواعد نظامی مطالعات نمی کردند در صورتی که در پروس از ۱۸۱۵ به این طرف ارکان حرب دائماً مشغول و اصول و نظامات جنگی ناپلئون اول و تعلیمات اردو کشی زمان امپراطوری را که در فرانسه فراموش گشته بود به کار می بستند.

در فرانسه تصور می کردند تنها شجاعت کافی است و همیشه قشون را از مهلکه خلاص می سازد؛ چنان که در جنگ های کریمه و جنگ های ایتالیا به همین روش جنگیده بودند. نسبت به استعمال نقشه های جغرافیایی میدان جنگ توجهی نبود و صاحب منصبان مجبور بودند که نقشه ها را به خرج خود تهیه کنند و چون بعضی از آنها از نقشه چیزی نمی فهمیدند گاهی تنها یک نقشه موزل را برای یک قسمت قشون کافی می دانستند.

۱۵ روز بعد از اعلان جنگ در ویسمبورگ ژنرال دوئه^۱ فقط یک نقشه جغرافیا داشت که از معاون حکومت محل به عاریت گرفته بود لهذا صاحب منصبان نه می توانستند اطلاعاتی به دست آورند و نه قادر به حفظ خود بودند مثلاً صاحب منصبی

که با یک دسته سوار دیدبان فرانسوی بود به عوض این که ناحیه‌ای را کاملاً تفتیش کند تنها از بالای بلندی با دوربین کوچک اطراف خود را تماشا کرده و چون دشمن را که در یکی از گودال‌های نزدیک مخفی شده بود نمی‌دید با سواره نظام‌های خود مراجعت کرده و اطمینان می‌داد که خبری نیست. به این ترتیب فرماندهان به کلی از احوال دشمن بی‌اطلاع بوده و در همه جا غفلتاً مورد هجوم واقع شدند چنان که در ویسمبورگ، اسپیشرن، سن پریوا، بولون و رزنویل همین وضع رخ داد و در نقطه‌ی اخیر توپ‌خانه آلمانی تا موقعی که به چند صد متری فرانسوی‌ها رسید آنها ابداً مسبوق نشده و در چادرهای خود به راحتی مشغول صرف غذا بودند.

بالاخره علت اصلی شکست این بود که پس از متداول شدن تفنگ‌های سریع ارکان حرب فرانسه دارای این عقیده شد که قشون مهاجم حتماً در زیر آتش دشمن مضمحل خواهد شد و از این به بعد «فتح نصیب مدافعینی خواهد بود» که قرارگاه خوب داشته باشند، به طوری که بعضی اهمیت قرارگاه‌های نظامی خوب را به جایی می‌رساندند که نامعقول و ابلهانه بود مثلاً در روز جنگ اسپیشرن سرنیپ فرانسوی که در ۱۵ کیلومتری میدان جنگ کشیک می‌کشید به محض شنیدن صدای توپ مصلحت را در آن دید که خود را به میدان جنگ برساند ولی در بین راه به یک «قرارگاه خوب نظامی» برخورد در آنجا افواج خود را پراکنده ساخته و تا ختم جنگ همان جا ماند و بعد عده‌ی خود را به مکان صبحی برگرداند. در حالی که رویه‌ی جنگی مولتکه این بود اولین منظور این است که «دشمن هر جا باشد» باید حمله کرد و آلمان‌ها مثل این که کارنو^۱ آنان را راهنمایی می‌کند حمله می‌کردند و لاینقطع در حال یورش بودند. سرداران فرانسه در قرارگاه‌های نظامی خود بی‌حرکت مانده و در حقیقت سربازانشان را به زمین می‌خکوب می‌نمودند. فرماندهان قوای فرانسه روح حمله را که تنها علت فتوحات ایتالیا به شمار می‌رفت از دست دادند و همواره هیجان حملات متقابل نظامیان خود را که ممکن بود دشمن متزلزل را در هم شکسته و فتح کنند متوقف می‌ساختند. تنها یک یورش در موقع مساعد کافی بود که جنگ رزنویل و سن پریوا در عداد درخشان‌ترین فتوحات تاریخ فرانسه در آید.

حکومت دفاع ملی: خبر تسلیم سِدان در بعد از ظهر ۳ سپتامبر در پاریس منتشر و نتیجه

۱. Carnot. سردار فرانسوی در موقع کنوانسیون

آن واژگون شدن امپراطوری در یکشنبه چهارم سپتامبر گردید.

دو ساعت بعد از ظهر مجلس را جمعیت زیادی که بیشتر مرکب از نفرات مسلح گارد ملی بود فرا گرفته و خلع ناپلئون سوم را تقاضا و اعلام کرد، سپس گامبتا و دو نفر نماینده دیگر (ژول فاور، ژول فری) با جمعیت مزبوره به بلدیة رفتند. در آنجا جمهوری را اعلام و برای جلوگیری از تشکیل حکومت انقلابی به دست سوسیالیست‌ها حکومتی به نام دفاع ملی تشکیل دادند که مرکب از یازده نفر از وکلای پاریس و علاوه بر گامبتا، ژول فاور و ژول فری اشخاص مهمی مانند ژول سیمون، کرمیه، رشفور و گارنیه پاژس^۱ نیز از اعضای آن بودند. حکومت یازده نفری ژنرال تروشو^۲ را که چند روز قبل به سمت حکومت پاریس انتخاب شده بود به ریاست برگزیدند و انقلاب بدون آن که قطره‌ای خون ریخته شود صورت گرفت امپراطریس هم موفق شد مخفیانه از توپلری خارج و به انگلستان پناهنده گردد.

در موقع تشکیل حکومت دفاع ملی فرانسه فقط ۹۵۰۰۰ سرباز منظم که بین پاریس و ولایات پراکنده بودند داشت معذک که بلافاصله حکومت تصمیم خود را بر ادامه جنگ اعلام نمود و در ضمن بیانیه‌ای خطاب به فرانسویان اشعار داشت که «ما زمامدار نیستیم بلکه مدیر جنگ می‌باشیم» و در متحدالمالی که برای دول معظمه ارسال شد نوشتند که «حکومت جمهوری نگهبان تمامیت ملی و یکک و جب از خاک فرانسه و سنگی از قلاع آن را تسلیم نخواهد کرد».

ملاقات فریر^۳: ژول فاور نویسنده متحدالمال مزبور و مأمور امور خارجه تصور می‌کرد با تأدیة مبلغ معتابهی به عنوان خسارت صلح میسر خواهد بود زیرا گیوم عمل متحدین را در ۱۸۱۴ که بر ضد ناپلئون اول می‌جنگیدند تجدید و اعلام داشته بود که با فرانسه جنگی ندارد بلکه با ناپلئون سوم طرف می‌باشد و ژول فاور با کمال ساده‌لوحی گیوم را در این اظهار صادق می‌پنداشت. لهذا در قصر فریر ملاقات مخفی با بیزمارک به عمل آورد (۱۸-۲۰ سپتامبر). بیزمارک تصریح کرد که تسلیم آلزاس و شمال لرن شرط صلح خواهد بود و برای امضای متارکه‌ای که متر از آن استثناء خواهد بود تسلیم فوری

1. Jules Simon, Cremieux, Rochefort, Garnier Pages

2. Trochu

3. Ferrieres

استراسبورگ و واگذاری مون والرین^۱ محکم‌ترین قلاع پاریس را به آلمان‌ها تقاضا کرد. در مقابل این نوع شرایط راهی جز جنگ باقی نمی‌ماند و درک این مطلب خود افتخار حکومت دفاع ملی بوده و خواهد بود چنان‌که یکی از رجال سیاسی ایتالیا به یکی از اسرای فرانسه در آلمان گفت: «بعد از سدان همه چیز از دست فرانسویان رفته بود ولی امروز می‌توانید بگویید که شرافتان را نجات داده‌اید، من بعد فرانسه در مقام خود باقی خواهد ماند زیرا شرافت موجد عظمت هر ملت است».

محاصره پاریس: در همان روز ملاقات فریر آلمان‌ها محاصره پاریس را تمام کردند و گیوم پادشاه پروس ارکان حرب خود را در ورسای قرارداد (دوشنبه ۱۹ سپتامبر). گیوم برای تأمین این محاصره ۲۰۰۰۰۰ پیاده نظام و ۳۴۰۰۰ سواره نظام با قریب ۹۰۰ توپ داشت و به زودی مجموعه کاملی از لوازم محاصره مانند خندق، قلاع و قصبات سنگر بندی شده و مراکز اتکاء و توپ‌خانه و قرارگاه‌های مناسب تشکیل و در بعضی نقاط سه خط محاصره کشیده شد. عقیده عمومی محاصره کنندگان این بود که پاریس قبل از چهار هفته تسلیم خواهد شد در صورتی که پاریس متجاوز از چهار ماه مقاومت کرد.

چنان‌که سابقاً ذکر شده پاریس از بعد از ۱۴۸۰ دارای یک رشته استحکامات متصل به هم و سیزده قلعه نظامی جدا جدا بود. این قلاع از ۲۰۰ توپ بزرگ بحری که به عجله از شربورگ^۲ و برست^۳ آورده بودند مسلح گردیده و ۱۴۰۰۰ نفر از سربازان برگزیده بحری ساخلوی قلاع را تشکیل می‌دادند. در خود پاریس قریب ۵۰۰۰۰ نفر نظامی و ۱۲۵۰۰۰ نفر سرباز گارد متحرک که از ولایات احضار شده بودند و بالاخره گارد ملی که از کلیه افراد ذکور قابل کار تشکیل و تدریجاً عده آنها به ۳۵۰۰۰۰ نفر رسید یعنی مجموعاً ۵۰۰۰۰۰ نفر مسلح حاضر بود اما این عدد فقط صورت ظاهر فریبنده‌ای داشت زیرا گاردهای متحرک مخصوصاً گارد ملی به واسطه نداشتن صاحب منصب و تعلیمات نظامی و مشق‌های جنگی اهمیت نظامی نداشتند و فقط در روزهای آخر محاصره از وجود آنها استفاده شد.

1. Mont Valerien

2. Cherbourg

3. Brest

از طرف دیگر تروشو و همکاران وی در حکومت دفاع ملی از ترس مقاومت داخلی و بروز شورش جرأت نمی‌کردند با پاریس مثل شهر محصور معمولی رفتار کنند یعنی نمی‌خواستند حکومت نظامی را اعلان و اهالی را مطیع قواعد نظامی سازند به همین جهت آذوقه‌ای که به کوشش بالیکائو^۱ و تروشو در شهر انبار شده بود در هفته‌های اول محاصره به طوری که باید و کاملاً با صرفه جویی و احتیاط مصرف نمی‌گردید و مجبور شدند برای سربازان یک ماه قبل از سکنه عمومی شهر میزان خوراک یومیه را به مقدار معینی تقلیل دهند. علاوه بر اینها محرکین سیاسی و سوسیالیست‌های انقلابی آزادی کاملی داشتند که میان کارگران مشرق پاریس عقاید خود را تبلیغ نمایند و اگر چه نطق‌های آنها بر ضد حکومت و مغشوش ساختن اذهان کارگران از راه اسناد عدم صداقت به زمامداران و حتی هیجانانگیزان که دولت نخواست جلوگیری و محرکین را تنبیه نماید قوه دفاع را ضعیف می‌گردانید معذکک دفاع پاریس بسیار شرافتمندانه دوام داشت و آلمان‌ها از طول مدت آن به شگفت آمدند.

حملات محصورین، توپ بستن به شهر: حوادث عمده محاصره عبارت است از حملاتی که چندین مرتبه محصورین به عمل آورده از شهر خارج شدند. در حملات مزبور در نظر بود یکی آن که دشمن را مجبور به عقب بردن خط محاصره نموده در اطراف شهر «هوای آزادی تنفس نمایند» و دیگر برای آن که شکافی در خطوط محاصره وارد ساخته و به قشونی که در ولایات تشکیل شده بود اتصال پیدا کرده و محاصره را از میان بردارند. از این حملات فقط یکی منتج نتیجه گردید به این تفصیل: که محصورین در جنوب شهر قلعه ویلزویف^۲ و قلعه هوت برویر^۳ را گرفتند (۲۳ سپتامبر) و در شمال شرقی هم گر چه شهر کوچک بورژ^۴ را به دست آوردند اما بلافاصله بعد از دفاع شجاعانه‌ای از دست دادند (۲۸-۱۳۰ کتبر). دو حمله و خروج اصلی که به دو جنگ حقیقی منتهی گردید یکی در اوایل دسامبر در مشرق نزدیکی شامپینی و دیگری در اواسط ژانویه در مغرب در بوزنوال به عمل آمد.

1. Balikao

2. Villejuif

3. Hautes Bruyeres

4. Bourget

حملة شامپینی با ۱۰۰۰۰۰ نفر به فرماندهی دوکرو^۱ بود که بعد از تسلیم شدن متر جزو اسرای اردوی آلمان گردیده و در روز روشن از دست آلمان‌ها فرار کرد. محصورین در این خیال بودند که بعد از شکستن خطوط محاصره دشمن به فونتن بلو^۲ رفته و در نزدیکی مونترژی به قشون لوار ملحق شوند. مقرر بود حملة مزبور در ۲۹ نوامبر انجام شود اما برای این کار عبور از مارن لازم می‌آمد. بدبختانه شدت جریان آب در میان طاق‌های پل ژوانویل مانع گردید که کشتی‌های کوچک لوازم پل سازی را قبل از شب ۲۹ به نقاط معهود برسانند. بنابراین عبور از مارن به چهارشنبه ۳۰ نوامبر موکول شد و این تأخیر یک روز به آلمان‌ها مجال داد که قوای خود را متمرکز سازند. دوکرو شامپینی را متصرف و سه روز آنجا را در دست داشت اما دیگر ممکن نبود پیش‌تر برود زیرا آلمان‌ها دیوارهای قصر ویلیه^۳ را سنگر کرده حملات متوالیه فرانسویان را مانع و در هم شکستند.

در ۳ دسامبر که فرانسویان به واسطه دو روز جنگ سخت و سرمای شدید (میزان الحرارة به ۱۲ درجه رسید و سربازان در اردو خیمه و لحاف نداشتند) از پا در آمده و ۱۰۰۰۰ نفر هم تلفات داده بودند مجبور گشتند به پاریس بازگردند.

آلمان‌ها که از طول مدت مقاومت مضطرب و می‌خواستند هر چه زودتر پاریس تسلیم شود به توپ بستن شهر اقدام نمودند. ۲۴۰ توپ بزرگ و دور زن را در مقابل جبهه‌های جنوب و مشرق شهر سوار کرده و از روز ۱۵ ژانویه ۱۸۷۱ بر روی قلاع و محلات ساحل یسار سن گلوله باران را شروع کردند. گلوله‌های توپ آلمان‌ها تا باغ مجموعه نباتات^۴ و سوربون^۵ می‌رسید. در ظرف چند روز ۱۵۰۰۰ گلوله توپ به پاریس ریخته شد و قریب ۴۰۰ نفر را هلاک ساخت. نتیجه گلوله باران فقط تشدید خشم اهالی بود چنان که یکی از ناظرین واقعه می‌نویسد که «مردم نسبت به کسانی که افتخار مقتول شدن با گلوله آلمان‌ها را داشتند رشک می‌بردند» و جنگ «نامحدود» و یک حملة خروجی «سیل مانند» و «هجوم عمومی» را می‌خواستند.

1. Ducrot

2. Fontainebleu

3. Villiers

4. Jardin des Plantes

5. Sorbonne

حمله خروجی را که مردم تقاضا می کردند در پنج شنبه ۹ ژانویه با ۹۰۰۰۰ نفر به طرف بوزنوال و مونترنو^۱ به عمل آمد. دستجات قشون فرانسوی موفق شدند خود را تا قلل فلواتی که از جانب مغرب پاریس مشرف به سن هستند برسانند اما نتوانستند جلوتر بروند زیرا حملات آنها به قلعه ها و حصارها و دیوارهای کنگره داری که آلمان ها سنگر کرده و خود را محفوظ می داشتند تصادم می نمود و مؤثر واقع نمی شد.

تسلیم پاریس: پاریس را دو خطر بزرگ قحطی و انقلاب تهدید می نمود. از بعد از اواسط ژانویه نان شهر عبارت از مخلوط لزوج و سیاهی از برنج، جو، شاهدانه و به هر نفر روزانه سیصد گرام داده می شد و گوشت اسب که قیمت هر یک لیور آن به دوازده فرانک رسیده بود سی گرام برای روزانه به هر یک نفر می رسید؛ مردم همه چیز می خوردند مثلاً موش دانه ای دو فرانک قیمت داشت. اهالی شهر در شدیدترین سرمای قرن نوزدهم که شراب در چلیک ها یخ می بست هیزم و ذغال نداشتند.

از طرف دیگر انقلابیون نیز دست از تحریکات خود بر نمی داشتند و در ۱۳۱ کتبر در تعقیب از دست رفتن بورژوازی و خبر تسلیم متزگارد ملی بل ویل^۲ و بلدییه را فرا گرفته و در صدد برآمد حکومت دفاع ملی را که چند ساعت هم در حبس نگاه داشت واژگون سازد.

این غوغا انعقاد متارکه ای را که نسبتاً مفید و تی پر با مساعدت انگلیس و دول معظمه ایتالیا و روسیه و اتریش در مذاکره آن بود مانع گردید. بعد از عدم موفقیت به بوزنویل شورش خونین دیگری در یکشنبه ۲۲ ژانویه بروز کرد و فردای شورش وقتی ژول فاووربه ورسای رفت و از بیزمارک تقاضای متارکه نمود تا برای پاریس که دچار گرسنگی شده آذوقه تهیه گردد بیزمارک به واسطه اطلاع داشتن از شورش روز قبل از قبول این تقاضا به کلی امتناع نموده و بلکه تسلیم حقیقی و کامل پاریس را تحمیل نمود به این ترتیب که کلیه قشون شهر و اطراف خلع سلاح گردیده و هر چه تفنگ و نوپ به دست فرانسویان است به آلمان ها واگذار و تمام قلاع جنگی را تسلیم و ۲۰۰ میلیون هم شهر پاریس غرامت بدهد، در شنبه ۲۸ ژانویه این شرایط ناچار پذیرفته شد. سقوط پاریس و متارکه ورسای خاتمه به جنگ می داد.

1. Montretout

2. Belleville

جنگ در ولایات، اعزام نماینده به تور^۱: چون پاریس محور دفاع ملی گشت تمام مجاهداتی که در مدت پنج ماه در ولایات به عمل آمد مانند عملیات نظامی در لوآر و در مشرق و در شمال تنها برای این بود که مستقیماً یا غیر مستقیم پایتخت را از محاصره خلاص کنند.

در ۴ سپتامبر تصور نمی شد که مقاومت طولانی در ولایات ممکن باشد زیرا سه فوج پیاده نظام و چند دسته سواره نظام که مجموعاً ۲۳۰۰۰ نفر می شدند با یک رسد توپخانه مرکب از شش توپ در ولایات وجود داشت. حکومت دفاع ملی وقتی تصمیم گرفت در پاریس که به نظر او خطرناک ترین مواقع بود بماند برای اقدام به تشکیل مقاومتی در خارج پاریس کرمیو^۲ و گله بیزوان^۳ دو نفر از اعضای خود را به نمایندگی به تور فرستاد. اگر چه این دو نفر پیر سالخورده از اشخاص بی باک و به داستان های قشون های چریک و فتوحات غیر مترقبه مأمورین کشوری زمان انقلاب ایمانی محکم داشتند ولی در تور فوراً اشخاص ماجراجو و سیاست باف دور آنها را گرفتند و تا موقعی که گامبتا به نمایندگان مزبور ملحق نگردید کار مهمی از پیش نبردند.

گامبتا^۴: گامبتا با بالون که تنها به وسیله ارتباط شهر محصور با خارج بود از پاریس حرکت کرده و در ۱۹ اکتبر به تور رسید. گامبتا وطن پرستی با حرارت و دلسردی و ناامیدی در او راه نداشت بلکه برخلاف همیشه اراده ثابت خود را بر غلبه به دشمن حفظ می نمود و به همین جهت روح دفاع به شمار رفته و به قول مارشال فن در گولتز^۵ آلمانی توانست «در مملکت خود روح مقاومت را تا سر حد امکان مشتعل سازد». گامبتا به کمک فری سینه^۶ مهندس که شخصی متهور بود و کلنل توماس^۷ به قول مولتکه «با سرعت باور نکردنی» دستجات قشونی به عجله تشکیل داد به طوری که در ظرف چهار ماه ۶۰۰۰۰۰ نفر را مسلح و مجهز ساخته و برای جنگ روانه ساخت. این عده مرکب از افواج پیاده و از سربازان جدید افواج گاردهای متحرک و چند دسته مجهز که از افواج گارد ملی گرفته شده بود با ۲۳ باطری توپخانه یعنی متجاوز از ۱۴۰۰ توپ به راه افتاد.

1. Tours

2. Cremieux

3. Glais Bizoin

4. Gambetta

5. Von der Goltz

6. Freycinet

7. Thomas

مارشال فن در گولتز آلمانی شخص گامبتا و در عین حال مملکت فرانسه را به این عبارت ستوده است: «نظیر گامبتا و حتی بزرگ‌تر از او دیگر یافت نمی‌شود که بتواند آلمان را با عده‌قوایی مساوی با قوای خود این گونه دچار مقاومت مأیوسانه خود بنماید».

PROCLAMATION

- 1° Chaque habitant qui sera trouvé les armes à la main sera fusillé.
- 2° Toute autre qui donnera des ordres en contradiction avec ceux du Commandant des militaires allemands sera punie conformément aux lois de la guerre.
- 3° Si l'on aperçoit des francs-tireurs dans l'intérieur ou les environs de la commune elle devra payer une contribution; s'il y a un engagement avec eux, la commune sera punie conformément aux lois de la guerre.
- 4° Lorsque d'une maison on fera feu sur les troupes allemandes cette maison sera incendiée.
- 5° Il est requis de suite 20 voitures avec conducteurs; ces voitures devront être munies des bancs et serviront au transport des troupes.
- 6° Tout rassemblement au-dessus de trois personnes est interdit.
- 7° Il est défendu de sortir à partir de la nuit tombante jusqu'au lendemain au jour. Les portes des maisons ne devront pas être fermées à clef, et les persiennes seront ouvertes toute la nuit.
- 8° Pendant la nuit, chaque propriétaire sera tenu de poser une lanterne allumée contre la façade de sa maison.

LE GÉNÉRAL COMMANDANT.

اعلامیه آلمان در ۱۸۷۰

عملیات نظامی در کنارلوار: مهم‌ترین مجاهدات در کنارلوار به عمل آمد که در آنجا دو لشکر متوالیاً عملیات کردند. در فردای ورود گامبتا به تور با وجود مجاهداتی که به عمل آمد نتوانستند آلمان‌ها را در آرتنی^۱ (۱۰ اکتبر) متوقف سازند و اورلئان به تصرف آنها در آمد و قوای فرانسه که تازه تشکیل شده بود به ساحل یسار رودخانه لوار رانده شد. یک ماه بعد (سه شنبه ۹ نوامبر) لشکر اول لوار در تحت فرماندهی اورل پالادین^۲ که

1. Artenay

2. Aureilles Paladine

در اردوی سالبری^۱ آن را تشکیل داده بود از لوار عبور و فتح نمایانی در کولمیه^۲ نمود. اورلئان پس گرفته شد و در این موقع راه پاریس باز به نظر می‌رسید چنان‌که در ورسای در اردوگاه آلمان‌ها هراسی تولید گشت و به شهادت ژنرال بلومانتال^۳ رئیس ارکان حرب لشکر سوم آلمان همه اسباب سفر خود را جمع آوری می‌کردند و در انتظار حمله ناگهانی بودند.

اما اورل قشون تازه کار خود را به قدری آزموده نمی‌دانست که تهور نموده جلو تر برود، از طرف دیگر چون بازن تازه تسلیم و لشکر فردریک شارل که تا آن موقع بی حرکت مانده بود آزاد گردید «و مانند سیل از متر به طرف لوار سرازیر شد» به این ترتیب وقتی لشکر فرانسه مرکب از ۱۷۰۰۰۰ نفر که به امر گامبتا و فری سینه با کمال بی احتیاطی در جبهه جنگ ۵۰ کیلومتری پراکنده ساخته بودند خواستند به طرف پاریس رفته و به وسیله مشغول ساختن خاطر دشمن خروج محصورین را در طرف شامپینی آسان سازند جناح راستشان در جلوبون لارولاند^۴ به قوای دشمن که از حیث عده زیادتر بود برخورد (۲۸ نوامبر) و شکست یافت. چهار روز بعد از پس پیشرفتی در ویلیپون^۵ جناح چپ نیز در لوانی^۶ مغلوب گردید (۲ دسامبر).

این دو شکست لشکر لوار را متلاشی ساخت به این ترتیب که قسمتی از آن به فرماندهی اورل به اورلئان رانده شده چون نتوانست شهر را مدافعه نماید و به ساحل یسار لوار عقب نشانده شد لهذا اورل از فرماندهی معزول گردید و جناح چپ در ساحل یمین باقی ماند و در آنجا دستجات دیگری به آن پیوسته و در تحت ریاست شانزی^۷ لشکر دوم لوار را تشکیل داد.

شانزی، لشکر دوم لوار: شانزی لابق همکاری با گامبتا بود زیرا مانند او دارای تصمیم مبرم برای غلبه و همان ایمان را بر امکان ظفر داشت. پس از به دست گرفتن فرماندهی ساحل یمین لوار را مرکز خود قرار داده و عملیات نظامی اردو را طوری ترتیب داد که هر وقت به فتحی نایل شود بتواند فوراً به جانب پاریس رهسپار گردد. با قشون ناآزموده خود

1. Salbris

2. Coulmiers

3. Blumenthal

4. Eaune la Rolande

5. Villepion

6. Loigny

7. Chanzy

در مقابل بهترین سربازان آلمان قدم به قدم دفاع می‌کرد به طوری که در شش هفته حتی ۱۲۰ کیلومتر هم عقب ننشسته بود و به قسمی مبارزه کرد که مورد تحسین حریف واقع شد. آلمان‌ها می‌گفتند «نمی‌توان از لشکر او جز با احترام سخن راند» و ارکان حرب کل آلمان‌ها در تاریخ جنگ ۱۸۷۰ عقب نشینی شانزی را به طرف مانس «عقب نشینی تباه کننده» نامیده است زیرا پنج روز بعد از جنگ لوانی که آلمان‌ها تصور می‌کردند در مقابلشان دستجات منهزمی بیش وجود ندارد. شانزی با ۶۰۰۰۰ نفر در مارشنوار^۱ و در بوژانسی^۲ به آنان حمله کرد و در چهار روز جنگ یک لئو عقب نشست (-۱۰ دسامبر) و فقط خوف این که دشمن او را از راه بلوا^۳ احاطه نماید (زیرا آلمان‌ها از لوار و اورلئان عبور کرده بودند) شانزی را مجبور به عقب نشینی کرد. در این حرکت رجعت طول رودخانه را مسیر خود قرار نداد بلکه به طرف واندوم^۴ رانده و لوار را پناهگاه ساخت.

بین واندوم و مانس شانزی لایق قطع به جنگ‌های سنگری مشغول بود، یکی از صاحب منصبان آلمانی پرنس هوهنلو^۵ نوشته است «جنگ با این شخص به منزله زد و خورد با مگس در روزهای گرم تابستان بود زیرا همان طور که مگس دائماً برمی‌گردد با او هم بایستی متصل زد و خورد را از سر گرفت». حملات او به قدری متهورانه بود که مولتکه لازم دانست در مقابل شانزی یک لشکر برگزیده‌ای را مأمور سازد لهذا ۷۵۰۰۰ سرباز، ۳۰۰ توپ و فردریک شارل را به طرف او روانه ساخت.

لشکر دوم لوار که دائماً افزایش می‌یافت و در روزهای اخیر عده آن به ۹۰۰۰۰ نفر می‌رسید بعد از دو روز جنگ بالا دست مان مضمحل و پراکنده گردید (۱۰-۱۱ نوامبر). ۶۰۰۰ نفر از آنها در میدان جنگ مقتول و ۱۸۰۰۰ نفر هم اسیر آلمان‌ها شد و بقیه آن به طرف لاوال عقب نشست و شانزی تازه شروع به تجدید تشکیل آن نموده بود که متارکه نامه ورسای امضا شد.

عملیات نظامی لشکر شمال: عملیات نظامی شمال به اهمیت عملیات لوار نبود و آن اندازه هم طول نکشید زیرا اخذ نفرات و تشکیل یک لشکر در آنجا صعوبت داشت چه

1. Marchenoir

2. Beaugency

3. Blois

4. Vendome

5. Prince Hohenlohe

قیمت عمده این ناحیه از اوایل ماه اکتبر به دست آلمان‌ها افتاده بود معه‌ذا به فرماندهی فدره^۱ رئیس سمجی چون شانزی که آلمان‌ها او را «علف هرزه» می‌نامیدند قشونی به اسم لشکر شمال تشکیل داد که مرکب از ۴۰۰۰۰ نفر و توانست استحکامات سرحدی را تکیه‌گاه قرار داده و دائماً قوای دشمن را فرسوده سازد و حتی سوم ژانویه در باپوم^۲ فاتح گردید اما این لشکر هم تازه‌کار و در مقابل قشون جنگ آرموده آلمان‌ها تاب نیاورد و آخر الامر در جنگ سن کانتن مانند قشون لوآر در مانس مضمحل گردید.

لشکر شرقی: منظور از عملیات نظامی در شرق مستقیماً نجات دادن پاریس از محاصره نبود بلکه لشکر شرق می‌خواست غیرمستقیم آلمان‌ها را مجبور به برداشتن محاصره کند، به این ترتیب که عده‌ای از قشون فرانسه را به خط تهیه آذوقه آلمان‌ها متوجه ساخته میدان جنگ را به آژاس بکشاند. این حرکت نقشه ناپلئون اول در اواخر اردو کشتی ۱۸۱۴ بود که مقاومت بلفور در خاطر گامبتا آورد، توضیح آن که کلنل دو نفر روشرو^۳ که صاحب منصبی متهور بود به کمک دو صاحب منصب دیگر لالورانتی^۴ و تی‌یر بلفور را که ۴۰۰۰۰ نفر آلمانی محاصره کرده بود با ۱۵۰۰۰ قشون ساخلو از ۳ نوامبر دفاع می‌کرد و به عوض حصارى شدن در قلعه یک ماه بر سر تصرف محال مجاور شهر جنگید و ۷۳ روز گلوله باران دائم که ۴۰۰۰۰ گلوله توپ به شهر بلفور ریخت نتوانست بر مقاومت وی غلبه نماید و دو نفر روشرو تا روز قبل از مذاکرات صلح یعنی تا موقعی که بیست روز بود عملیات نظامی در همه جا خاتمه پذیرفته بود مقاومت ورزید (۱۸ فوریه ۱۸۷۱).

تجزیه لشکر اول لوآر بعد از جنگ بون لارولاند که جناح راست آن به طرف ساحل یسار عقب رانده شده بود عناصر اولیه لشکر شرق را تهیه کرد. این لشکر که در اطراف بورژ متمرکز و مرکب از ۱۳۰۰۰۰ نفر بود به ژنرال بورباکی که در جریان مذاکرات بین بازن و بیژمارک از متز خارج شد و سپرده شد به وسیله راه آهن در اواخر دسامبر به راه افتاد (۱۹ دسامبر). اما نقل قشون از این راه منحصر با کندی و بی‌نهایت نامنظم صورت می‌گرفت چنان که در بزانسون واگون‌های حامل نظامیان تا پنج روز حرکت نمی‌کرد (در این وقت میزان الحرارة در شب به ۱۸ درجه زیر صفر می‌رسید). کندی در حرکت این

1. Fedherbe

2. Bapaume

3. Denfert Rochereau

4. La Laurentie

قشون به آلمان‌ها مجال داد که خطوط دفاعیه‌ای در مغرب بلفور در کنار لیزن^۱ تشکیل داده و لشکر شرق را مانند لشکر شالون احاطه نمایند. بوربا کی که در ویلر سکسل^۲ فاتح و آن را بعد از جنگ شدید شبانه به روشنایی شعله حریق گرفته بود (۹ ژانویه) وقتی به لیزن رسید خود را در مقابل یک سلسله تپه‌های مستحکمی یافت که از منت بلیار^۳ از راه هریکور تا شن بی^۴ پر^۴ ممتد و جبهه ۲۰ کیلومتری تشکیل می‌داد که با ۱۳۲ توپ صحرایی و ۳۴ توپ محاصره مجهز و در فاتح استراسبورگ با ۴۵۰۰۰ نفر آلمانی آن را دفاع می‌نمود. ۱۳۰۰۰۰ نفر قشون بوربا کی با وجود سرمای شدید و گردبادهای برف که جلو چشمشان را می‌گرفت معه‌ذا در نشیب تپه‌ها که به واسطه یخ در لغزش و حملاتشان را صعب می‌نمود سه روز متوالیاً به یورش پرداختند و عاقبت شن بی پر را متصرف گشتند اما چون نتوانستند هریکور را به چنگ آورند (۱۵-۱۷ ژانویه) لهذا بوربا کی مجبور به عقب نشستن به طرف بزانشون گردید و وردر به تعاقب او پرداخت.

در این حال به فرماندهی مانتوفل یک لشکر دیگر آلمانی که از متارژی به حرکت در آمده بود به شتاب تمام راه بین لانگر^۵ و دیژون را می‌پیمود بدون این که گاریالدی که شهر را در دست داشت اقدامی برای جلوگیری آنها به عمل آورد (گاریالدی اخیراً به خدمت فرانسه داخل شده بود). مانتوفل به دول^۶ رسید و در طول رودخانه دوب^۷ به طرف بزانشون بالا رفت. بوربا کی بین دو آتش محصور و خواست برای نجات خود از وسط کوه‌های ژورا^۸ در طول سرحدات سوئیس عبور نماید ولی آلمان‌ها در جنوب پونتارلیه^۹ در جلوی فرانسویان سر در آوردند و باز فرانسویان دچار خطر شدند. فداکاری چند هزار نفر سربازان دلیر فرانسوی که جلو معبر کلوز^{۱۰} را گرفته مدتی با کمال رشادت به دفاع پرداختند به لشکر شرق مجال داد که از تسلیم شدن به آلمان‌ها خلاص و خود را به سوئیس برسانند. نظامیان فرانسوی که عده‌شان به ۹۰۰۰۰ نفر تقلیل یافته بود در سوئیس خلع سلاح شدند (اول فوریه ۱۸۷۱).

1. Lisaine

2. Villersexel

3. Montbeliard

4. Chenebriere

5. Langers

6. Dole

7. Doubs

8. Jura

9. Pontarlier

10. Cluse

بدبختی‌های (۱۸۷۰): مجاهدات خارق‌العاده دفاع ملی در همه جا بی‌نتیجه ماند زیرا به قول شوکه^۱ در لشکرهايي که این قدر به عجله حاضر جنگ شوند عده نفرات بسیار ولی سرباز حقیقی معدود است چنان که بر خلاف دوره قبل از جنگ سدان در این دوره دویم در تمام میدان‌های حرب عده فرانسوی‌های چریک^۲ عقیده‌مند بودند مدلل ساخت که از یک مرد و یک تفنگ سرباز درست نمی‌شود خاصه که صاحب منصبان کارآگاه برای تعلیم و حفظ این قشون نداشتند. به علاوه این لشکرها در رنج شدیدترین سختی‌ها بودند مانند گرسنگی و بالخصوص سرمای شدید که در بعضی روزهای سربازان به واسطه فقدان لباس کافی (بسیاری در ماه ژانویه هنوز شلوارهای کتانی در پا داشتند) در روی برف غالباً فرسوده و بی‌حس می‌افتادند به طوری که دیگر قادر به برخاستن نبوده و حتی میل به ادامه حیات نداشتند. اگر چه سربازان آلمان هم دچار همین شدايد بودند اما علاوه بر آن که فتح قوای معنوی آنها را ده برابر ساخته بود مدتی مدید و با اسلوب معین ورزیده شده و فرماندهی داشتند که در تمام جزئیات امور لشکرکشی تجربه‌های کافی آموخته و به قوه اطلاع و علم توانستند نفرات خود را از بسیاری از مشقات محفوظ دارند.

بر روی هم در جنگ ۱۸۷۰ قوه کار و سعی متمادی و منظم و حس تعقیب و انتظام فاتح گردید.

صلح فرانکفورت: متارکه ورسای مقدمات صلح را فراهم ساخت و قبل از متارکه مجلس ملی که قانوناً می‌توانست به نام ملت فرانسه صلح را منعقد سازد انتخاب گردید زیرا حکومت دفاع ملی فقط نماینده انقلاب پاریس بود، در همین حال تی‌یر و ژول فاویر هم با بیزمارک در ورسای به مذاکره پرداختند. مقدمات صلح در ۲۶ فوریه امضا شد و بعد با وجود اعتراضات رسمی و مکرر نمایندگان آلزاس و لورن در اول مارس مقدمات مذکور را مجلس ملی در بُردو^۳ تصویب نمود.

این مقدمات به وسیله عهدنامه فرانکفورت (۱۰ مه ۱۸۷۱) تبدیل به صلح قطعی گردید. به موجب این معاهده فرانسه آلزاس را به استثنای بلفورت و شمال لورن را با شهر متر یعنی دو ایالت و نیم و ۱۶۰۰۰۰۰۰ فرانسوی از دست می‌داد و به علاوه بایستی در

۱. Chuquet

۲. Bordeaux

ظرف سه سال پنج میلیارد به آلمان پردازد و مادام که خسارت مذکور تماماً پرداخت نگردیده یک لشکر آلمانی به خرج دولت فرانسه شمال و شرق فرانسه را تحت اشغال داشت.

امپراطوری آلمان: در ضمن جریان جنگ وحدت آلمان نیز کامل گردید به این معنی که از اول ماه نوامبر ممالک جنوبی در هیئت مجتمعه ممالک شمالی وارد گشتند. گرچه این مسئله با مختصر مقاومتی از طرف حکومت‌های باویر و وورتامبرگ انجام گردید ولی بیزمارک بالاخره فایق آمد و شاید تهدید افشای مذاکراتی که کمی قبل از ۱۸۷۰ ممالک مزبور با فرانسه بر ضد پروس در میان داشتند به مقاومت این ممالک خاتمه داد زیرا دلایل و اسناد این مذاکرات در ضمن جنگ به دست بیزمارک افتاده و ممکن بود ملل آلمان را که در تحت تأثیر فتوحات خود بودند بر ضد آنها برانگیزد. وقتی اتحاد ممالک جنوبی تحقق یافت و عنوان امپراطوری آلمان را جایگزین ممالک مجتمعه آلمان ساختند امپراطوری در چهارشنبه ۱۸ ژانویه ۱۸۷۱ در ورسای اعلام گردید (در چنین روزی فردریک اول اولین پادشاه پروس در کونیکسبرگ تاجگذاری نموده بود). در تالار آئینه قصر ورسای صفه‌ای ترتیب داده شد و دور آن تمام بیرق‌های افواج آلمانی را که در اطراف پاریس اردو زده بودند قرار دادند. گیوم اول پس از سرود و دعاهاى مذهبی در جلوی صفه ایستاد و از امرای متحده آلمان که تاج امپراطوری را به وی تقدیم و از این پس پادشاه پروس را سلطان ارثی خود دانسته و او را امپراطور آلمان می‌شناختند تشکر نمود.

با وجود این که گیوم از ابتدای جنگ کراً این پیش آمد را به منزله رویا می‌دانست معذلک وقتی عملی شد شغف او به دلتنگی آمیخته بود زیرا احساس پروسى بودنش بر سایر احساساتش می‌چربید و از این که بعدها این عنوان یعنی پروسى بودن در درجه دوم واقع می‌شد دلتنگ بود و از طرف دیگر از این که «امپراطور آلمان‌ها» نامیده نشده بلکه «امپراطور آلمان» نامیده شده است ناراحت بود به حدی که شب قبل از تاجگذاری لحظه‌ای به این فکر افتاد که «استعفا داده و همه چیز را به پسرش واگذار نماید».

صفات مخصوصه وحدت آلمان: وحدت آلمان و وحدت ایتالیا در یک تاریخ انجام شد اما در اساس با هم اختلاف کلی داشتند زیرا در آلمان به هیچ وجه از ملل مختلفه آن

مستقیماً رأی خواسته نشد و به آرا عمومی مراجعه نگردید فقط سلاطین آلمان که طرفدار وحدت آلمان بودند سرنوشت ملل خود را معین ساختند. از طرف دیگر ممالک مختلفه آلمان به کلی به یک مملکت تحویل نگشتند هر مملکتی حکومت خصوصی خود، سلطان خود و پارلمان و استقلال اداری خویش را در تمام مسائلی که مستقیماً مربوط به امپراطوری نبود حفظ نمود بالاخره بعضی قسمت‌های امپراطوری مثل شلزویک و آلتزاس و لورن که از ملل دانمارکی و فرانسوی مسکون بود با زور و بر خلاف میل شان که رسماً ابراز نموده بودند جزو امپراطوری آلمان گشتند لهذا وحدت آلمان با نقض حق مسلم که فقط خودشان باید ترتیب حکومت خود را بدهند کامل گردید. این وحدت با اصرار به فرانسه که در مقابل چشمانش متجاوز از یک میلیون و نیم اولاد او را از دامن او به قهر ربودند و مملکت قریب نیم قرن تجزیه و سرحداتش در هم شکسته و در خطر دائم افتاده بود انجام شد، به این جهات است که بعد از عهدنامه فرانکفورت صلح به صورت ظاهر برقرار و معناً متارکه‌ای بیش نبود و در پس پرده صلح کلیه دول اروپا از ۱۸۷۱ تا ۱۹۱۴ مسلح بودند.

محاصره پاریس و دفاع ملی

تاریخ	پاریس	لوار	شرق	شمال
۱۹ سپتامبر	محاصره پاریس		تسلیم استراسبورگ	
۲۸				
۹ اکتبر				
۲۸	بورژ	گامبتادرتور	تسلیم متر	
۳ نوامبر			محاصره بلفور	
۹				
۲۸		کولمبه		
۳۰	شامپینی	بون لارولاند		
۱ دسامبر	شامپینی			
۲	شامپینی			
۷-۱۰		لوانی		باپوم
۳ ژانویه		بوژانسی		
۵	توپ بست به پاریس			
۹	،		ویلر سکسل	
۱۱-۱۰	،			
۱۷-۱۵	،	مان	هریکور	سن کانتن
۱۹	بوژنوال			
۲۸	تسلیم پاریس			
۱ فوریه			پونتارلیه	
۱۸			تسلیم بلفور	

فصل نهم

مسئله شرق

تجزیه و اختلال امپراطوری عثمانی - تشکیل دول مسیحی
بالکان - جنگ کریمه - جنگ بالکان ها - کنگره برلن
ممالک بالکان بعد از ۱۸۷۸ - نفوذ اتریش در بالکان

مراد از مسئله شرق مجموعه حوادث سیاسی است که از وجود و تشکیل امپراطوری ترک در اطراف مدیترانه شرقی در اروپا، در آسیا و در افریقا ناشی گردیده است. مسئله شرق از موقعی که ترک ها به شبه جزیره بالکان قدم نهادند یعنی آغاز قرن پانزدهم و سقوط امپراطوری بیزانتین^۱ تولید گردید. اولاً در قرن شانزدهم و هفدهم مطرح شدن آن به این واسطه بود که ترک ها برای اروپا مخصوصاً برای اتریش خطری به شمار می رفتند چنان که سرحدات خود را به پنجاه کیلومتری وین رسانده بودند. ثانیاً در قرن هیجدهم باز مسئله شرق به میان آمد زیرا بدو اتریش و بعد روسیه ترک ها را به شبه جزیره بالکان راندند. ثالثاً در قرن نوزدهم امپراطوری ترک تحت تأثیر علل داخلی و قضایای خارجی به سرعت رو به انحطاط نهاد و به این وسیله مسئله شرق دارای پیچیدگی

1. Byzantin

فوق العاده گردید زیرا بدو اطماع زیاد روس ها و اتریشی ها که با همان شدت سابق متصرفات ترکیه را در اروپا تهدید و هر یک قطعه ای از آن را به جنگ می آوردند. از طرف دیگر امپراطوری ترک به خودی خود تجزیه شده ملل مختلفه مسیحی بالکان یعنی سرب ها، یونانی ها، رومانی ها، بلغاری ها که در قرن پانزدهم به اطاعت ترک ها در آمده بودند متوالیاً آزادی یافتند، به این معنی که بعضی مثل سرب ها و یونانی ها به واسطه طغیان و برخی دیگر مانند رومانی ها و بلغاری ها در نتیجه جنگ های دول معظمه اروپا با ترکیه آزادی خود را به دست آوردند. در خارج اروپا هم پاشای مصر که از جانب دولت ترک در آنجا حکومت می نمود خود را مستقل ساخت بالاخره دول فرانسه و انگلیس در بعضی مواقع منافع خود را در مداخله در مسئله شرق تشخیص دادند یعنی گاهی به تجزیه امپراطوری ترک کمک و زمانی آن را مانع می گشتند. حوادث عمده مسئله شرق در قرن نوزدهم عبارتند از: شورش سرب^۱ (۱۸۰۴-۱۸۱۵) و تشکیل امارت سربستان (۱۸۳۰). شورش یونان (۱۸۲۱-۱۸۲۹) و جنگ روس و ترک (۱۸۲۹) که به عهدنامه آدرنه (۱۸۲۹) و تشکیل سلطنت یونان خاتمه یافت.

قضایای مصر و شام (۱۸۳۱-۱۸۴۱) که منتهی به استقلال داخلی مصر شد. جنگ کریمه (۱۸۵۴-۱۸۵۶) که روسیه را وارد به جنگ با ترکیه، فرانسه، انگلیس و پیمون کرده و با محاصره سباستوپول و عهدنامه پاریس خاتمه یافت. شورش بوسنی^۲ و هرزگوین^۳ و جنگ بالکان ها (۱۸۷۵-۱۸۷۸) که در آن ترکیه مجبور به جنگ با سرب ها و موننگروبی ها^۴ و روس ها و رومانی ها شده و به عهدنامه برلن و استقلال کامل سربستان و رومانی و آزادی بلغارستان و اشغال بوسنی و هرزگوین از طرف اتریش منتهی گردید.

در آغاز قرن بیستم اشکالات داخلی ترکیه چندین برابر گشت و به سرعت راه تجزیه پیمود. اشکالات عمده ای که در این قرن دولت ترکیه دچار گشت می توان به طریق ذیل خلاصه نمود:

انقلاب ترکیه جوان (اوت ۱۹۰۸) که انقلابی نظامی و به جای حکومت استبدادی

1. Serbe

2. Bosnie

3. Herzegovine

4. Montenegro

شبهی از حکومت مشروطه برقرار گردیده ضمناً اتریش موقعی به دست آورده بوسنی و هرزگوین را ضمیمه ممالک خویش ساخت و بلغارستان هم استقلال کامل تحصیل نمود. جنگ طرابلس (۱۹۱۱-۱۹۱۲) که با ایتالیا در گرفت و آخرین مستملکه افریقایی ترکیه در نتیجه آن از دست رفت.

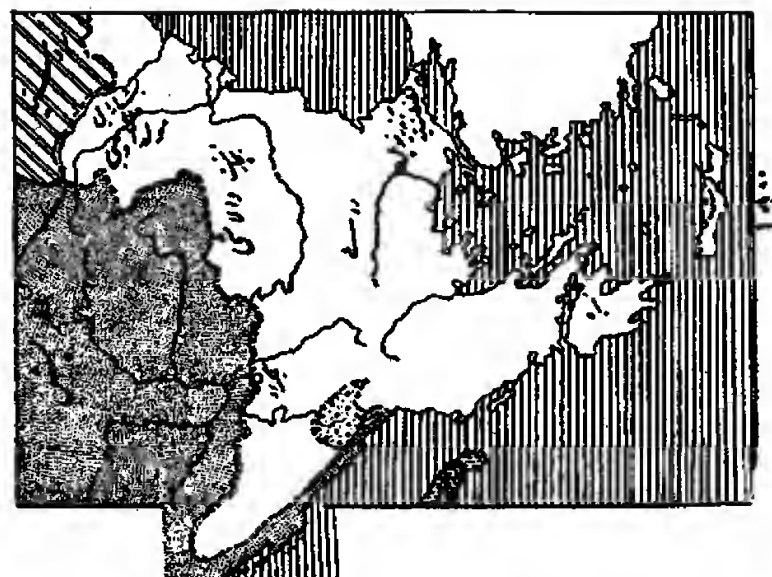
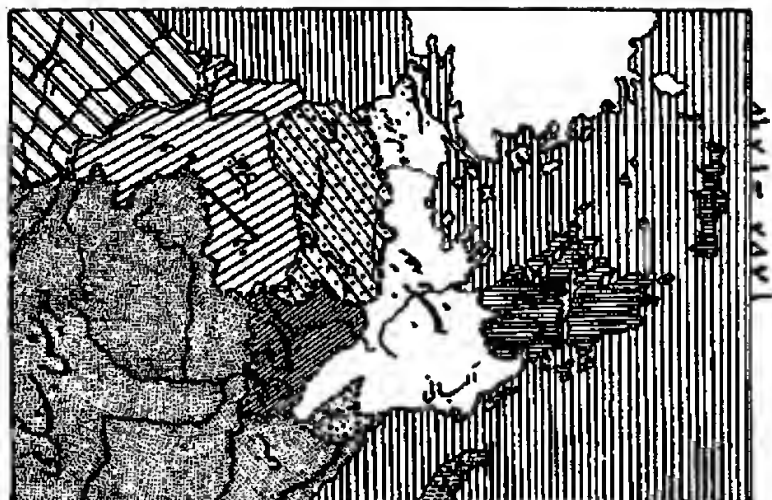
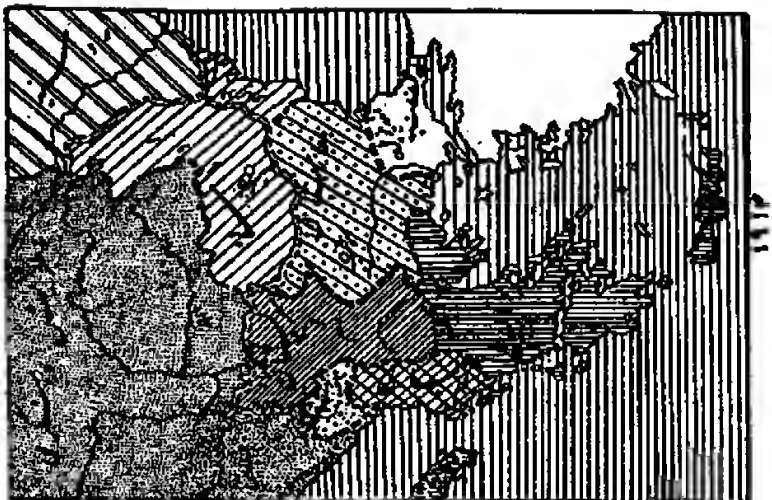
جنگ اتحاد بالکان (۱۹۱۲-۱۹۱۳) که هیئت مؤلفه‌ای مرکب از مونتنگرویی‌ها و سرب‌ها و بلغاری‌ها و یونانی‌ها با ترکیه جنگیدند و با عهدنامه لندن خاتمه یافت (۱۹۱۳) و در نتیجه آن ترکیه تقریباً کلیه مستملکات اروپایی خود و جزایر بحر اژه را از دست داد. امپراطوری ترک از اواسط قرن هجدهم در خطر انهدام کامل و بقای آن تا اوایل قرن بیستم فقط به واسطه رقابت دول ذی علاقه در تقسیم این امپراطوری بود چه در تقسیم بروز جنگ عمومی به نظر ناگزیر می‌آمد.

امپراطوری ترک در ۱۸۰۰ و تشکیلات آن: در ابتدای قرن نوزدهم امپراطوری ترک در اروپا شامل کلیه جزیره بالکان به استثنای ساحل باریک دالماس بود. در آسیا آناتولی، ارمنستان، شام، بین‌النهرین و در افریقا مصر و طرابلس را در تصرف داشت. به علاوه سلطان عثمانی برای خود حق سیادت در تونس و الجزیره نیز قائل بود. در امپراطوری ترک حکومت استبدادی حکم‌فرما، مقرر سلطان در قسطنطنیه و از آنجا خارج نمی‌شد و اختیار جان و مال رعایای خود را داشت. سلطان برای اداره مملکت دارای رئیس‌الوزاری به نام صدراعظم و وزرای دیگری که تشکیل شورای به اسم دیوان یا باب عالی می‌دادند بود. امپراطوری به قسمت‌هایی چند به اسم پاشالیک یا ولایت بر حسب عنوان حکام منقسم می‌شد (محلی که پاشا حکومت داشت پاشالیک و والی نشین ولایت). پاشاها مانند نماینده پادشاهان فرانسه در ازمنه قدیمه^۱ در ولایات دارای اختیارات تام و عزل و نصب آنها به میل سلطان بود اما در ابتدای قرن نوزدهم قدرت کامله سلطان اسمی بی‌مسمی و بسیاری از پاشاها مثل کنت‌های قرون وسطی در موقع تجزیه امپراطوری کارولتین^۲ در ولایات خود را مستقل ساختند زیرا سلاطین برای اجرای نفوذ خود قشون صحیحی نداشتند. پیاده نظام یعنی همان مینی‌چری‌های وحشتناک سابق قشونی نامنظم و جاهل و متعصب و از قبول هر اصلاحی در تشکیلات و

۱. Intendants

2. Carolingien

نقشه امپراطوری ترکیه در اروپا از ۱۸۰۰ تا ۱۹۱۴ - قلمرو ترکیه در سه نقشه به رنگ سفید نمایان شده است.



در تجهیزات و در طرز جنگ امتناع ورزیده و با اصلاحاتی که بعضی سلاطین هوشیار مثل سلطان سلیم سوم (۱۷۸۹-۱۸۰۹) و مخصوصاً سلطان محمد دوم (۱۸۰۹-۱۸۳۹) در اواخر قرن هیجدهم و ابتدای قرن نوزدهم در امور نظام می‌خواستند معمول دارند مخالفت کرده می‌شوریدند.

احوال ملل مسیحی: گرچه از تاریخ استیلای ترک دوست سیصد سال می‌گذشت اما وضعیت قسمت‌های مختلفه امپراطوری نسبت به همان موقع فتوحات عثمانی‌ها تغییری نیافته بود به این معنی که از جامعه ملل مغلوبه ملت واحد تشکیل نگردیده وحدت زبان و وحدت قوانین در امپراطوری ترک وجود نداشت و همیشه ملت غالب و مغلوب از هم متمایز بودند. مسلمان‌ها صرف نظر از نژاد اعم از اسلاوها و آلبان‌ها، یونانیان و ترک‌های حقیقی ملل غالب محسوب و از کلیه حقوق و امتیازات بهره‌مند می‌شدند، در مقابل این دسته مسیحی‌های امپراطوری توده مغلوبین را تشکیل و وضعیت آنها به طریق ذیل بود:

مسیحی‌ها تشکیل دسته رعایا یعنی گله اغنام لایق حقارت را می‌دادند و نوعی از انسان که برای رقیب ابدی خلق شده است به شمار می‌رفتند. در تمام مملکت از اقامت در شهرها محروم و بایستی در دهات به زراعت و در سواحل و جزایر به صید مشغول باشند. مالیات‌های بسیار سنگین به آنها تحمیل می‌شد اولاً مالیات مخصوصی به اسم خراج برای معافیت از قتل^۱ ثانیاً عشریه از تمام محصولات خود و همچنین مالیات‌های مخصوصی برای اغنام می‌پرداختند و مجبور بودند که سالیانه صد روز به عنوان قیمت استفاده از زمین که تنها سلطان مالک آن بود بیگاری کنند. علاوه بر اینها طرز وصول مالیات‌ها آن را سنگین‌تر می‌ساخت به این معنی که مالیات‌ها مثل فرانسه قبل از انقلاب کبیر عموماً مقاطعه داده می‌شد و حرص مقاطعه کاران موجبات زحمت دائمی مودیان را فراهم می‌ساخت و بالاخره مسیحیان مثل دهقان‌های فرانسه قبل از انقلاب کبیر به ارباب‌های خود حقوق اربابی می‌پرداختند زیرا در حقیقت در ترکیه دو نوع ملوک الطوائفی وجود داشت: یکی ملوک الطوائفی بگ‌ها (اعقاب ارباب‌های قدیم عیسوی) مربوط به قبل از استیلای ترک‌ها که برای حفظ ریاست خود تغییر مذهب داده و به

مذهب اسلام گرویده بودند، دیگر مملوک الطوایفی سپاهیان که سلاطین عثمانی موجد آن بودند (سپاهیان جماعتی بودند که در مقابل عایدات یکی از دهات که به آنان تفویض می شد به خدمت نظام مکلف می شدند) مسیحی ها به اطاعت هر گونه اوامر مسلمانان مجبور و حق نداشتند بر اسب سوار شوند و اگر اسلحه به دست آنها دیده می شد محکوم به اعدام بودند.

برای فرار از این فشارها عده ای که توانایی داشتند به جنگل ها و یا به کوهستان ها متواری و مانند اوتلاوهای^۱ انگلوسا کسون بعد از فتح نرماندها در انگلستان تشکیل دسته جاتی داده و یا این که منفرداً با مسلمانان می جنگیدند. این عشایر را سرب ها هائیدوک^۲ یا اوسکوگ^۳ و یونانیان کلفت^۴ یا پالیکار^۵ یعنی راهزنان دائمی می نامیدند. اما مسیحیان این راهزنان را قهرمانان خود فرض کرده و سرگذشت های برجسته این آخرین مدافعین استقلال مسیحیان را به رقابت یکدیگر در اشعار ملی میسرودند.

با این همه سوء رفتار ترک ها به واسطه بی اعتنایی و حقارت و از لحاظ منفعت (زیرا مسلمان ها از مالیات معاف بودند) مذهب ارتدکسی یونانی و کلیسای مسیحیان را آزاد گذاشتند و رئیس عالی کلیسا به اسم پاتریارش^۶ قسطنطنیه یکی از رجال بزرگ امپراطوری به شمار می رفت. همچنین صومعه های آنها که ضمناً مدرسه و یادگار تاریخ گذشته آنان بود و زبان ملی و قوانین خصوصی آنها را نیز آزاد و اختیار قطع و فصل دعاوی واقع بین آنان را به خودشان واگذار نمودند. به علاوه تشکیلات قدیمه بلدی یعنی اداره قرا و اداره بلوک آنها را به خودشان سپرده بودند به قسمی که در هر قریه رؤسای خانواده ها تشکیل شورای بلدی داده و یک رئیس بلوک انتخاب می کردند که ضمناً کدخدا و قاضی صلح نیز بود ولی در رأس هر ناحیه یک نفر مسیحی قرار داشت که هم کیشانش انتخاب می نمودند. این حکام را سرب ها کتر^۷ و یونانیان پریم^۸ می گفتند. به طور کلی ترک ها از جهات فوق الذکر با ملل مسیحی تابع خود مانند دولی که ممالک تحت الحمايه خود را اداره می کنند رفتار می کردند یعنی مؤسسات سیاسی را منهدم و

1. Outlawes

2. Haidouks

3. Ouskogs

4. Klephtes

5. Palicars

6. Patriarche

7. Kneze

8. Primat

تشکیلات سیاسی را محفوظ نگاه داشتند، به عبارت آخری دول را محو و ملل را باقی گذارده بودند.

ملل مسیحی بالکان: ملل مسیحی در شبه جزیره بالکان رومانی‌ها، بلغاری‌ها، سرب‌ها و یونانیان بودند. رومانی‌ها در شمال دانوب بessarabie^۱ و مولداوی^۲ و والاشی^۳ را متصرف و دارای موقعیت مخصوصی و مرفه‌تر از سایر مسیحیان امپراطوری ترک می‌زیستند یعنی دست‌نشانده ترک‌ها و رعیت نبودند فقط مالیاتی به سلطان می‌پرداختند و سلطان هم حکامی برای آنان به اسم هوسپودار^۴ معین می‌نمود.

هوسپودارها عیسوی مذهب و از یونانیان توانگر قسطنطنیه که به مناسبت فانار^۵ اسم محلشان فاناریوت^۶ نامیده می‌شدند انتخاب می‌گشتند. بلغارها در جنوب دانوب و در طرفین جبال بالکان یعنی بلغارستان حالیه و روملی^۷ سکونت اختیار کرده بودند. سرب‌ها در جنوب دانوب و در کنار رودخانه ساو^۸ سربستان و بوسنی و هرزگوین و راسسی^۹ را در دست داشتند و یونانیان تمام جنوب شبه جزیره بالکان و مره^{۱۰} و جزایر ایونین^{۱۱} و مجمع الجزایر و سواحل دریای اژه مقدونیه چهارراه و محل برخورد و اختلاط این ملل گوناگون به شمار می‌رفت.

در قرن نوزدهم تمام این ملل طغیان و از تحت تسلط ترک خارج گشته دول مستقلاهی دوباره تأسیس نمودند. این شورش و سرکشی‌ها سه علت عمده داشت: شدت سختی و تعب، امید به کمک دولت روس که از اواخر قرن هیجدهم و عهدنامه قینارجی (۱۷۷۴) خود را حامی طبیعی عیسوی‌های بالکان جلوه می‌داد و بالاخره بذرفکار آزادی که انقلاب فرانسه و یا به قول یک کشیش سربستانی «انقلاب بشر» در تمام اروپا افشاند بود.

زوش دول معظمه: در رستاخیز ملل مسیحی بالکان تمام دول معظمه روسیه، اتریش،

1. Bessarabie

2. Moldavie

3. Valachie

4. Hospodar

5. Fanar

6. Fanariotes

7. Roumelie

8. Save

9. Rascie

10. Moree

11. Ionienne

فرانسه و انگلیس علاقمند شدند. حتی دول روسیه و اتریش در این جنبش‌ها و سیاست بالکان دخالت عمده داشتند یعنی روسیه برای مساعدت با جنبش‌ها و اتریش برای جلوگیری از آن زیرا هر یک از طرفین در امپراطوری ترک مقاصد مخصوصی را دنبال می‌کردند. روسیه در تکاپوی رسیدن به قسطنطنیه بود و کوشش داشت ترک‌ها را ضعیف و با مساعدت‌هایی که علناً به ملل یاغی می‌نمود آنان را به خود امیدوار و طرفدار خود سازد، بر خلاف اتریش که باطناً می‌خواست متصرفات خویش را تا مصب دانوب توسعه دهد و چون در عین حال در بین رعایای خود در هنگری و کرواسی و دالماسی هم نژادهای یاغیان سربی را داشت در صدد خنثی ساختن عملیات روس و عموماً با جنبش‌های ملل مسیحی مخالفت می‌ورزید. فرانسه و انگلیس دو سیاست متضاد پیش گرفته بودند یعنی هم با ملل مسیحی و هم با دولت ترک مساعدت می‌نمودند. حمایت آنها از ملل مسیحی بر ضد ترک‌ها از نظر حس نوع پروری بود ولی از لحاظ منافع سیاسی برای جلوگیری از بسط نفوذ روسیه تا مدیترانه با ترک‌ها مساعدت می‌نمودند.

این اختلاف منافع سیاسی مسئله شرق را پیچیده‌ترین مسائل سیاسی قرن نوزدهم ساخته و تا امروز همواره مانع حل قطعی و کامل آن بوده است.

شورش سرب و علل آن: نخستین شورش در میان سرب‌ها ظاهر شد، از تمام ملل بالکان تنها سرب‌ها امید باز یافتن استقلال خود را زنده نگاه داشته و در صدد بودند مصیبتی را که چهار صد سال قبل در جنگ کسوو^۱ بر آنها وارد شده بود تلافی نمایند. در ابتدای امر هیجان در میان سرب‌های ایالت بلغراد بروز کرد.

این ناحیه ذواریعت الاضلاعی بود که درست از طرف شمال به رود ساوا و دانوب، از سمت مغرب به رودخانه درینا^۲ و در جنوب و مشرق به مراوا^۳ محدود می‌گردید. این ولایت حاصلخیز را به طوری که سابق ذکر شد در ۱۷۱۷ پرنس اوژن و اتریشی‌ها مستخلص ساختند ولی پس از بیست سال دوباره به دست ترک‌ها افتاد و از اواسط قرن هیجدهم وضع مسیحیان آنجا نسبت به مسیحیان سایر قلمرو عثمانی رقت‌آورتر بود، لهذا در ۱۷۸۸ موقع جنگ دوم ترک با ژوزف و کاترین دوم سرب‌ها شوریدند. شدت

1. Kosovo

2. Drina

3. Morava

فقر و بدبختی آنها مربوط به بی‌ترتیبی و هرج و مرج نظام ترک بود زیرا بانی چری‌های ساخلوی این ایالت با زور شخصی و به نفع خود از دهاقین سربی باج مخصوصی می‌گرفتند.

این باج علاوه بر مالیات‌ها و باج‌هایی بود که معمولاً به سلطان و سپاهیان پرداخت می‌گردید، کار بانی چری‌ها به جایی رسید که اختیارات حکومتی را به دست گرفته و چهار نفر از رؤسای آنها به نام «دخی‌ها» بر قلعه شهر بلگراد مسلط و بر سرستان حکومت نموده و به طرز وحشتناکی اموال اهالی را می‌چاپیدند. وقتی «دخی‌ها» اطلاع یافتند که سرب‌ها می‌خواهند به حمایت سلطان توسل جویند مصمم شدند کتله‌ها یعنی کدخدایان بلوک را از میان بردارند و در اوایل سال ۱۸۰۴ هفتاد و دو نفر از آنان را به قتل رسانیدند. این جنایات مسبب شورش گردید و در چهارم فوریه دعماً در چندین نقطه (در جنوب بلگراد و در ناحیه جنگلی شومادیا^۱) طغیان بروز و یازده سال طول کشید (۴ فوریه ۱۸۰۴ - ۴ دسامبر ۱۸۱۵).

جدال برای استقلال: در آغاز امر شورش تنها بر ضد ظلم و جور بانی چری‌ها بود و شورشیان وفاداری خود را نسبت به سلطان ابراز می‌داشتند. سربی‌ها دهقان متمولی را موسوم به فرازورژ^۲ که به شجاعت و تهور و بی‌رحمی معروف و در جنگ ۱۷۸۸ در قشون اتریش خدمت کرده بود به ریاست برگزیدند و به سرعت پیشرفت‌های زیادی نمودند چنان‌که در ظرف چهار ماه تمام شهرها و قلاع نظامی را مسخر و بانی چری‌ها را از ایالت خود راندند، رؤسای آنها هم که در بلگراد محصور و موفق به فرار گشته بودند به تقاضای شورشیان از طرف ترک‌ها توقیف و برای مجازات به سربی‌ها تسلیم شدند. پس از اعدام رؤسای مزبور نمایندگان سلطان به شورشیان سرب اظهار داشتند که چون دیگر از جنگال ظالمین رهایی یافته‌اند به دهات خود برگردند اما سرب‌ها چون می‌خواستند برای عدم عودت هرگونه جور و ظلمی در آتیه تأمین داشته باشند لهذا حق نگاه داشتن اسلحه خود را تقاضا کردند و بعد از یک سال مذاکره و گفتگو که دولت عثمانی با این تقاضا موافقت ننمود شورش ادامه یافت. منظور شورشیان در آغاز امر تحصیل استقلال داخلی بود لیکن پس از چندی استقلال کامل مطالبه کردند و سلطان در این موقع بر ضد

1. Choumadia

2. Kara Georges

سرب‌ها اعلان جهاد داد.

مدهش‌ترین حملات به سرب‌ها در ۱۸۰۶ به عمل آمد به این ترتیب که در این سال سه لشکر ترک از بوسنی از راه رود ساوا از نیش^۱ از طرف مراوا و ازویدن^۲ از طریق دانوب به حرکت در آمدند که در حوالی بلغراد به یکدیگر پیوسته و این شهر را از محاصره سرب‌ها نجات دهند. محاربه قاطع در کنار نهر ساوا نزدیک شاباتس^۳ در میشار^۴ واقع شد (۱۳ اوت ۱۸۰۶). در این محل قرا ژورژ با ۷۰۰۰ پیاده و ۲۰۰۰ سواره و دو توپ که از تنه درخت گیلان ساخته بود در ظرف یک ساعت بر ۳۰۰۰۰ لشکر ترک که با عده زیادی توپ مجهز بودند غلبه کرد یعنی در موقعی که حملات ترک‌ها در جلو سنگرهای قرا ژورژ بی نتیجه مانده و در شرف متلاشی شدن بودند سوارهای سربستانی چهار نعل از پهلوی دشمن را مورد حمله قرار داده جناح ترک‌ها را در هم شکسته و آنان را به کلی منهزم ساختند، این فتح شایان سربستان را نجات داد. ساخلوی ترک در بلغراد با سیصد توپ مجبور به تسلیم (۲۷ دسامبر) و در آخر سال ۱۸۰۶ سربستان کاملاً آزاد گشته بود.

اتحاد روس: معذک سرب‌ها احساس می‌کردند که قشون ضعیف آنها (تقریباً ۴۰۰۰۰ نفر) نمی‌توانند به تنهایی با تمام قوای امپراطوری ترک مدت طولانی مقاومت کند بنابراین در تکا پوی حامیانی برای خود افتادند و متوالاً کمک آلکساندر اول تزار روس و امپراطور اتریش و بالاخره ناپلئون اول را در خواست و مخصوصاً از ناپلئون خواهش می‌کردند که عنوان حامی ملت سرب را قبول کند (۱۸۱۰). فقط تزار روس دعوت آنان را اجابت نمود و اتحادی با سرب‌ها منعقد داشت زیرا تزار نیز شخصاً با سلطان عثمانی مشغول جنگ بود و دستجات قشون روس چندین بار مخصوصاً در ۱۸۱۰ برای جلوگیری از حملات ترک‌ها به سرب‌ها کمک کردند. اما در ۱۸۱۲ وقتی ناپلئون اول مشغول تهیه حمله به روسیه شد تزار با سلطان عثمانی در بخارست معاهده‌ای منعقد داشت (۱۶ مه ۱۸۱۲). ماده هشتم این عهدنامه راجع به سرب‌ها بود و مقرر می‌داشت که شورشیان سرب مورد عفو عمومی واقع و اداره امور داخلی سربستان و وصول مالیات با خود سرب‌ها باشد و میزان عاقله مالیات به توافق نظر سرب‌ها و سلطان

1. Nich

2. Vidin

3. Chabats

4. M

معنی گردد ولی به محض این که آلکساندر سرگرم جنگ با فرانسه شد ترک‌ها مقررات راجع به سرب‌ها را کان‌لم‌یکن پنداشته و در ۱۸۱۳ سه لشکر ترک وارد سربستان شدند. سرب‌ها در همه جا مغلوب کثرت عده ترک‌ها گشتند، جمعی از آنان به اتفاق قرازورز رئیس خود از تحصیل استقلال ملی مأیوس و به هنگری فرار کردند (۱۲ کتبر ۱۸۱۳) و بقیه اظهار انقیاد نمودند.

در این موقع ترک‌ها با وضعیت موحشی به تلافی پرداختند چنان که در کلادو^۱ شهر کوچک ساحلی دانوب در مقابل سواحل رومانی اطفال خردسال را در آب جوش می‌انداختند و در کوچه‌ها چندین صد نفر مرد و زن را چهار میخ کشیدند که دو سه روز در همین حال مشغول جان دادن بودند (۱۸۱۳). به قول یا کشیچ^۲ مورخ سربستانی «آرامش در سربستان برقرار گردید ولی آرامش و خموشی قبر بود». تمام کسانی که در شورش دخالت نموده بودند دچار تعقیب و شکنجه و بالاخره اعدام می‌شدند.

این وضع متجاوز از یک سال طول کشید، در فوریه ۱۸۱۵ شخصی که ناظر وقایع بوده می‌نویسد «جلو یکی از دروازه‌های بلغراد در طرفین راه شصت الی هفتاد نفر سرب‌ی که به دیوار می‌خکوب کرده‌اند دیده می‌شود که اجساد آنها را تا آنجا که ممکن بوده است سنگ‌ها خورده‌اند».

استقلال^{۱۵} خلی: ابن بی‌رحمی‌ها شورش جدیدی بر پا ساخت که در یکشنبه ۲۵ آوریل ۱۸۱۵ در قریه تاگو^۳ به ریاست میلوش ابرنویچ^۴ که سابقاً خوک چران و در شورش اول از معروف‌ترین رؤسای نظامی به شمار می‌رفت شروع گردید و چنان به سرعت و شدت ظاهر شد که ترک‌ها در همه جا مورد حمله ناگهانی و در کلیه نقاط شکست خوردند. از طرف دیگر چون ناپلئون اول در واترلو شکست خورده و تزار روس از این رهگذر فارغ البال بود و طبعاً در صدد اجرای عهدنامه بخارست برمی‌آمد لهذا ترک‌ها با وجود آن که دولشکر برای جنگ با سرب‌ی‌ها آماده کرده بودند با میلوش وارد مذاکره شدند و در کمتر از هشت ماه بعد از بروز شورش دوم سلطان عثمانی برای سرب‌ها نیمه استقلالی شناخت (۴ دسامبر ۱۸۱۵) به این ترتیب که از این به بعد علاوه بر

1. Kladovo

2. Yakchitch

3. Takovo

4. Miloch Obrenvitch

پاشا یک کتار یا رئیس عالی سرب‌ها به انتخاب خود آنها و تصویب سلطان عثمانی در ایالت سربستان خواهد بود و هیئت مرکب از دوازده نفر کتار که آنها نیز انتخابی می‌باشند با رئیس عالی معاونت خواهند کرد. اداره امور داخلی و عدلیه و وصول مالیات‌هایی که به سلطان باید پرداخته شود به عهده رئیس عالی و هیئت مزبور واگذار می‌شد و بالاخره میلویش به سمت ریاست عالی انتخاب گردید.

امارت سربستان: پس از این پیشرفت میلویش تمام مهارت خود را صرف تحصیل استقلال کامل داخلی سربستان و توسعه حدود اصلی این ایالت نمود تا عده زیادی تری از سرب‌ها از فواید ترتیب جدید بهره‌مند گردند ولی برای حصول مقصود کاملاً به ملایمت و احتیاط رفتار کرده از ادامه مذاکرات خسته و ملول نمی‌شد و از توسل به اسلحه و جدال احتراز می‌نمود حتی وقتی فرازورژ به تحریک مجمع سری هتری^۱ برای اغوای اهالی به شورش به سربستان رجعت کرد موجبات هلاک او را فراهم ساخت (۲۴ ژوئن ۱۸۱۷).

در تمام مدت شورش یونان و حتی در موقع جنگ روس و ترک میلویش جداً صلح‌جویی خویش را ادامه داد. این شکیبایی و احتیاط که کراتاً و جداً روس‌ها مؤید آن بودند پس از ۱۵ سال نتایج خود را ظاهر ساخت و در ماه اوت ۱۸۳۰ به وسیله فرمانی که در ۱۸۳۳ تکمیل گردید سلطان عنوان امارت موروثی که سابقاً ملت سرب به میلویش داده بود به وی اعطا کرده مالیات ثابتی که سرب‌ها خود وصول می‌نمودند برقرار گردید. تمام مسلمان‌ها مجبور شدند از سربستان خارج شوند و جز سربازان ساخلوی قلاع از ترک‌ها در سربستان کسی باقی نماند که در مقابل آنها میلویش نیز حق داشت قشون کوچک دائمی تشکیل دهد. بالاخره شش ناحیه به ولایت سابق سربستان ملحق گردید به طوری که یک ثلث توسعه یافته و حدودش به چند کیلومتری نیش رسید. به این ترتیب بعد از چهار قرن مرگ ظاهری در نتیجه سی سال جنگ و مذاکرات از ولایت بلغراد نخستین دولت مسیحی بالکان که تجدید حیات نموده بود به وجود آمده و مرکز دولت جدید سربستان یعنی امارت دست‌نشانده سربستان تشکیل گردید.

آزادی یونان: استقلال یونان در مدت کمتری انجام شد. بحرانی نه ساله برای انجام آن کافی بود (فوریه ۱۸۲۱ - سپتامبر ۱۸۲۹) مقدمات استقلال یونان را جمعیت سری به

اسم هتری آماده ساخت و با شورش عمومی یونانی‌ها یعنی یونان قدیم و جزایر شروع گردیده مداخله دول معظمه سه‌گانه روس و فرانسه و انگلیس و جنگ ناوارین^۱ (۱۲۰ کتبر ۱۸۲۷) (جنگ روس و ترک ۱۸۲۸-۱۸۲۹) و عهدنامه ادرنه (۱۴ سپتامبر ۱۸۲۹) آن را تأمین کرد.

مبدأ شورش یونان: یونانیان بر خلاف سایر ملل مسیحی تابع ترک در امپراطوری عثمانی پیوسته دخالت مهمی داشتند چنان‌که سلطان عثمانی بدو امور اداره مذهبی مسیحیان را به یونان واگذار کرده پاتریارش و اساقفه و سیار بزرگان مذهبی از یونانیان قسطنطنیه انتخاب می‌شدند. از طرف دیگر عده زیادی از یونانیان در بنادر و جزایر از راه تجارت و صرافیه توانگر شده ثروت آنان در اواخر قرن هیجدهم به واسطه انحطاط تجارت و بحریه فرانسه در شرق در جریان انقلاب کبیر افزایش یافت. صاحبان کشتی و تجار یونانی در حقیقت جانشینان صاحبان کشتی و تجار مارسه شده بودند به طوری‌که دارای ۶۰۰ کشتی و ۳۰۰۰۰ نفر ملاح شدند، بالاخره هیچ شهر بزرگ تجارتنی نبود که در آنجا عده زیادی مهاجرین یونانی دیده نشود. مهاجرین مزبور در شهر مسکو و بندر اودسا^۲ در روسیه و در اتریش و در وین در فرانسه حتی در مارسه اقامت داشتند. این یونانیان ثروتمند که یکی از آنها در موقع شورش یونان یک میلیون و نیم اعانه داد همه اشخاصی آزاد و تحصیل کرده بودند که خاطره افتخارات تاریخی ملت خود را محفوظ داشته و به واسطه وطن پرستی آمال آنها این بود که روزی آزادی قدیم نژاد هیلن^۳ را احیاء نمایند.

در نتیجه این فکر بود که در ۱۸۱۵ عده‌ای از یونانیان مقیم اودسا مصمم شدند شرکت مخفی به اسم هتری دوستانه تأسیس نمایند. شعار این شرکت (معنی لفظ هتری شرکت است) «یکی برای همه و همه برای یکی» و وظیفه‌اش جمع آوری وطن پرستان، تهیه اعتبارات خرید اسلحه و حاضر کردن عامه برای شورش بود. مؤسسين جمعیت بدو بر این عقیده بودند که به تمام مسیحی‌های امپراطوری ترک بدون نظر به ملیت آنها مراجعه نمایند اما تبلیغاتشان جز در میان یونانیان پیشرفتی نکرد. می‌گویند مجمع هتری در ۱۸۲۰

1. Navarin

2. Odessa

3. Hellenes

یعنی پنج سال بعد از تاریخ تأسیس ۸۰۰۰۰ نفر عضو داشت، اعضای هتری مخصوصاً در جزایر اطراف یونان و روسیه زیاد بودند.

رئیس جمعیت پرنس آلکساندر ایپ سی لانتی^۱ یکی از آجودان‌های تزار روس بود و تزار شخصاً سالیانه متجاوز از ۳۰۰۰ فرانک به صندوق جمعیت سهمیه می‌پرداخت.

یکی از حوادث موقع اختلال امپراطوری ترک شورش یونان را تولید کرد توضیح آن که حکومت ولایت اپیر پاشالیک ژانینا^۲ به یک نفر آلبانی علی نام سپرده شده بود.

این شخص بدو راهزن، بعد سر دسته راهزنان و سپس از مأمورین گردید و چون سایر راهزنان را مقهور ساخته بود در حدود سال ۱۷۸۹ به عنوان پاشایی نایل گردید. علی بی تأمل عملاً خود را مستقل گردانید به حدی که چندین بار مانند پادشاهی مستقل با ناپلئون به مذاکره پرداخت و وقتی سلطان محمود به او حکم کرد بر ضد شورشیان سرب حرکت کند حکم وی را اطاعت ننمود. در ۱۸۲۰ سلطان محمود دوم که پادشاهی متهور و احیاء امپراطوری و قدرت سلطنت ترک را در نظر گرفت مصمم شد علی را منکوب سازد. بنابراین قشونی برای دستگیری او فرستاد، وقتی علی در ژانینا به محاصره در آمد و یونانیان را به کمک خواست مسئول وی اجابت گشته در اواخر فوریه و اوایل مارس ۱۸۲۱ تمام اهالی مِره و مخصوصاً ساکنین پاتراس و سکنه تسالی و اغلب ساکنین جزایر مسلح گشتند. در همین موقع ایپ سیلانتی و اعضای جمعیت هتری روسیه کوشش می‌کردند شورشی در ولایات رومانی نیز بر پا سازند اما این اقدام به وضع خفت آوری ختمی گردید (۵ مارس ۱۸۲۱).

شورش: تاریخ آزادی یونان را می‌توان به دو دوره تقسیم نمود. در دوره اول که تقریباً شش سال طول کشید (فوریه ۱۸۲۱ - اکتبر ۱۸۲۷) خود یونانیان تنها با ترک‌ها می‌جنگیدند، سپس دول روس، فرانسه، انگلیس مداخله کردند و در این دوره دوم که مدت آن دو سال بود (اکتبر ۱۸۲۷ - سپتامبر ۱۸۲۹) استقلال یونان تأمین گردید.

در بدو امر شورش وضع صحیحی نداشت زیرا در هر قریه جدا گانه برای خود می‌جنگیدند و به تحصیل غنیمت بیشتر از استقلال نژاد هلن دلبستگی داشتند. ولی در

آغاز ۱۸۲۲ شورشیان در کنگره^۱ ایدور^۱ بعد از اعلام استقلال یونان برای خود تشکیلاتی داده حکومتی تعیین نمودند که مجاهدات مختلفه را هم آهنگ سازد.

جنگ سبعانه ای طرفین شروع کردند به این معنی که وقتی ترک ها از شورش یونان اطلاع یافتند در قسطنطنیه صلاهی بی رحمی را داده در یکشنبه عید فصیح ۱۸۲۱ پاتریارش پیرمرد هشتاد و چهار ساله را در لباس روحانیت در جلوی کلیسای خود او به دار آویختند و گروهی از مسیحیان را قتل عام نمودند (۲۲ آوریل ۱۸۲۱). یونانیان هم وقتی تری پولیترا^۲ پایتخت مِره را گرفتند با کمال خونسردی ۱۲۰۰۰ نفر مسلمان را خفه کردند (۱۵ اکتبر ۱۸۲۱). ترک ها مقابله به مثل نموده و جزیره قشنگ شیو^۳ را در آتش و خون غلتانده و از ۹۰۰۰۰ سکنه ۲۳۰۰۰ نفر را قتل عام و قریب ۵۰۰۰۰ نفر را به عنوان غلامی فروختند (مارس-آوریل ۱۸۲۲). در دریاکشتی های مُحرقه که دو ملاح بی باک به اسم کاناریس^۴ و میااولیس^۵ آنها را می راندند دو مرتبه بدو^۶ در لنگرگاه شیو و بعد در خلیج بزیکا^۶ مقابل تندس^۷ جهازات عثمانی را آتش زدند (۱۸ ژوئن-۲۲ نوامبر ۱۸۲۲).

یونانیان تا ۱۸۲۵ با وجود منازعات داخلی و حسادت و رقابت رؤسای خود و حتی با وجود شروع یک جنگ داخلی بدون این که شکستی بخورند با ترک ها می جنگیدند زیرا سلطان عثمانی برای مقابله با آنها جز دستجات نامنظم بینی چری ها قشون دیگری نداشت. اما در ۱۸۲۵ سلطان محمود مساعدت محمدعلی پاشا نایب السلطنه مصر و افواج او را که به طرز نظام اروپایی تربیت یافته بودند تقاضا نمود، از این موقع اوضاع به کلی تغییر کرد، ۱۷۰۰۰ قشون مصری به فرماندهی ابراهیم پسر محمدعلی پاشا با نهایت سرعت مِره را تسخیر کردند و میسولونقی^۸ قلعه عمده نظامی شورشیان در مغرب بعد از مقاومت شجاعانه که یازده ماه طول کشید مفتوح گردید (مه ۱۸۲۵-۲۵ آوریل ۱۸۲۶). یک قسمت از ساخلو و سکنه موفق شدند خطوط محاصره دشمن را شکسته فرار کنند و بقیه در مخزن مهمات جنگی گرد آمده و همین که مصری ها نزدیک آن رسیدند یونانیان خود آن محل را آتش زدند، انفجار مهمات ۵۰۰۰ نفر را به هلاکت رساند (۲۵ آوریل

1. Epidauré

3. I Chio

5. Miaoulis

7. Tenedoc

2. Tripolitza

4. Canaris

6. Besika

8. Missolonghi

۱۸۲۶). آتن به نوبه خود مسخر گردید (ژوئن ۱۸۲۷) و به نظر می‌آمد که یونانیان به کلی از دست رفته‌اند در این موقع دول معظمه مداخله کردند.

مداخله اروپا: تقریباً از آغاز جنگ برای شورشیان در اروپا طرفداران زیادی پیدا شد. زیرا هیچ شخص تحصیل کرده و با ذوقی یافت نمی‌شد که نسبت به مقدرات یونان «مادر صنایع مستظرفه» و سرزمینی که عالی‌ترین شاهکار ذوق بشریت مرهون او است بی‌طرف بماند به این لحاظ از گوشه و کنار اروپا سربازان داوطلب برای کمک به یونان می‌شناختند مانند بایرن^۱ شاعر مشهور انگلیسی که به وسیله وی یونانیان مبلغی از انگلستان قرض نمودند و در میسولونقی مرد و کلنل فاویه^۲ فرانسوی که اولین دستجات قشون منظم یونانیان را تشکیل و فرماندهی آنان را به عهده گرفت. از ۱۸۲۱ مجامع دوستداران یونان که مخصوصاً پس از فجایع شیو^۳ بر فعالیت خود افزودند تقریباً در اکثر ممالک مانند آلمان، سوئیس، فرانسه، انگلیس حتی در اتازونی تشکیل و برای شورشیان پول می‌فرستادند، قریب بیست و پنج میلیون پول و مقداری اسلحه و مهمات جنگی و افراد داوطلب به کمک شورشیان جمع آوری گردید. مجمع پاریس که میعادگاه نویسندگان و صنعت‌کاران و رجال سیاسی احزاب مختلف از قبیل شاتوبریان، لافیت، دوک دوروشفو، کولد لافایت و غیره بود به تنهایی در ظرف دو سال متجاوز از سه میلیون پول و اسلحه و سرباز برای یونانیان تهیه کرد.

بر عکس دول اروپا بدو خود را مخالف شورشیان وانمود کردند زیرا کلیه آنها تحت نفوذ مترنخ در کنگره‌ها به جلوگیری از جنبش‌های آزادی خواهانه در ممالک غربی سرگرم و یونانیان را که بر علیه اقتدار قانونی سلطان شوریده بودند قابل مساعدت نمی‌دانستند و کاملاً «این قضیه را خارج از بشریت فرض می‌کردند» و مترنخ نوشته بود که «در آنجا در آن طرف حدود شرقی ما اگر سیصد یا چهارصد هزار نفر به دار آویخته یا خفه و یا بدن آنها می‌خکوب گردد اهمیتی ندارد» (۸ مه ۱۸۲۱)، به همین نظر وقتی نمایندگان یونان برای تقاضای کمک به کنگره «لایباخ» رفتند نمایندگان دول اروپا حتی از پذیرفتن آنها امتناع ورزیدند اما وقتی آلکساندر تزار روس مرد اوضاع به کلی تغییر

1. Byron

2. Favier

3. Chio

کرد (۱ دسامبر ۱۸۲۵) زیرا جانشین او نیکلای اول در خیال تجزیه امپراطوری ترک یا لاقل میل داشت امپراطوری ترک را به قدری ضعیف سازد که در مقابل دولت روس حکم دولت دست نشاندۀ ای را داشته باشد بنابراین منافع او بر ضد اضمحلال یونانیان خاصه که مسئله یونان ممکن بود بهانه خوبی برای جنگ بشود، از طرف دیگر انگلیس نمی خواست تزار روس به تنهایی در مسئله یونان دخالت و آن را حل و تصفیه نماید. در تعقیب این دو سیاست دول روس و انگلیس به مذاکره پرداخته و متفق گشتند که وساطت خود را به متخاصمین پیشنهاد نمایند. در فرانسه هم شارل دهم چه از لحاظ تمایل به یونانیان و چه از نظر سیاست به اتحاد انگلیس و روس پیوست. در فردای سقوط آتن (۶ ژوئیه ۱۸۲۷) عهدنامه ای که در لندن به امضا رسید مقرر داشت که دول سه گانه از سلطان عثمانی تقاضای متارکه کرده و در صورت لزوم او را مجبور به متارکه نمایند، به علاوه برای یونانیان هم مانند سرب ها استقلال اداری تحصیل و آن را به صورت امارت خراج گذاری در آورند.

جنگ ناوارن: سلطان عثمانی با غرور تمام پیشنهاد وساطت و تقاضای متارکه دول را رد نمود و آنها هم تکلیف خود را در این دانستند که به قوه قهریه مخاصمه را خاتمه دهند لهذا به جهازات جنگی خود امر دادند از هر گونه اقدام و حرکت سفاین جنگی عثمانی و مصر جلوگیری نمایند. جهازات ترک و مصر مرکب از هشتاد کشتی از همه نوع و شامل ۲۴۰۰ توپ در اول اکبر در لنگرگاه ناوارن متمرکز بود و برای تفرقه آنها جهازات جنگی دول متحده مرکب از ۲۶ کشتی با ۱۳۰۰ توپ جلو لنگرگاه مزبور آمدند، در شب ۱۲۰ اکبر ۱۸۲۷ دو ساعت و نیم بعد از ظهر در موقعی که کشتی های کدوینگتن^۱ امیرالبحر انگلیس و رین یی^۲ امیرالبحر فرانسه خواستند در مقابل جهازات ترک و مصر لنگر اندازند یک گلوله به طرف یک توپ انگلیسی و یک گلوله توپ به سمت یک کشتی کوچک فرانسوی که حامل رین یی بود شلیک شد، این پیش آمد جنگ وحشتناک غیر منتظر چهار ساعته ای را تولید نمود، در ساعت هفت بعد از ظهر ترک ها شصت کشتی با شش هزار سرباز از دست داده بودند.

لشکر کشی به موره: انهدام جهازات سلطان را سخت به غضب آورده از دول فرانسه،

1. Codrington

2. Rigny

انگلیس و روس خسارت جنگ و بیان معذرت تقاضا نمود و در همین حال به مسلمان‌ها بر ضد روس‌ها اعلان جهاد داد. شارل دهم در جواب تقاضاهای سلطان قشونی به فرماندهی ژنرال میزون^۱ به مُره گسیل داشت، قوای فرانسه ابراهیم و مصری‌ها را مجبور نمود به کشتی نشسته از یونان رفتند (اوت ۱۸۲۸). تزار نیکلا هم اعلان جنگ به سلطان عثمانی داد (آوریل ۱۸۲۸).

جنگ روس و عثمانی: جنگ بیش از یک سال طول کشید، روس‌ها در ابتدا پیشرفت‌های سریعی داشتند و قشون روس بعد از اشغال مولداوی و والاشی در ماه ژوئن ۱۸۲۸ از شط دانوب گذشت اما در ظاهر سیلیستری^۲ شکست خورده و امراض گوناگون آنان را از پا درآورد به طوری که مجبور شدند دوباره به ساحل دیگر دانوب برگردند. عملیات نظامی در بهار سال ۱۸۲۹ به سختی هر چه تمام‌تر به فرماندهی مارشال دیبیچ^۳ باز شروع گردید. مارشال دیبیچ بعد از تصرف سیلیستری (۳۰ ژوئن ۱۸۲۹) بدون این که قشون ترک مقیم بلغاری از حرکت قشون او مسبوق شوند در مجاورت بحر اسود از بالکان عبور و با حمله متهورانه‌ای ادرنه را متصرف گردید (۲۰ اوت ۱۸۲۹) و چون دیگر قسطنطنیه بدون حفاظ ماند سلطان در خواست صلح نمود.

عهدنامه ادرنه: در ۴ سپتامبر ۱۸۲۹ دو عهدنامه در ادرنه به امضا رسید و قضیه یونان و جنگ روس و ترک به موجب این عهدنامه‌ها حل و تصفیه گردید اولی که بین دول و سلطان امضا شد فقط حاکی از این بود که سلطان عثمانی تصمیم‌های متخذه از طرف دول روس، انگلیس و فرانسه را قبول می‌کرد و به موجب آن تمام اراضی واقع در جنوب خطی که از خلیج آرتا^۴ به خلیج وُلُو^۵ ممتد شود با جزایر مجاور ساحل شرقی از امپراطوری ترک مجزا و دولت کاملاً مستقلی به اسم مملکت یونان تشکیل می‌داد و استقلال آن را هم دول سه گانه ضمانت می‌کردند.

به موجب عهدنامه دوم ترکیه مصب دانوب را به تزار روس تسلیم و متعهد گردید در ظرف ده سال ۱۲۵ میلیون خسارت جنگ بپردازد و مادام که خسارت مزبور تماماً

1. Maison

2. Silistrie

3. Deibitch

4. Arta

5. Volo

پرداخته نشده ولایت مولداوی و والاشی را روس‌ها در تصرف داشته باشند. به علاوه وضع سیاسی این دو ولایت هم تغییراتی یافت که بر ضرر ترکیه بود به این معنی که دو ولایت مزبور مانند سابق تابع سلطان ماندند اما هیچ مسلمانی نمی‌توانست دیگر در این نقاط و یونان و سرب اقامت نماید. به علاوه استقلال داخلی این دو ایالت اخیر را هم دولت روس ضمانت نمود به این ترتیب در ادرنه همان سیاستی که شصت سال قبل کاترین دوم به وسیله معاهده قینارجی شروع کرده بود تعقیب گردید سیاست مزبور این بود که سرحدات روس به شط دانوب برسد و به تدریج ولایت رومانی از تبعیت ترک خارج و در تحت حمایت تزار قرار گیرد.

بحران مصر: تقریباً دو سال بعد از خاتمه بحران یونان بحران جدیدی امپراطوری ترک را باز متزلزل ساخت. این بحران را که محمد علی، پاشای مصر مسبب گردید شامل دو قسمت است: یکی از ۱۸۳۱ تا ۱۸۳۳ و دیگری از ۱۸۳۹ تا ۱۸۴۱. بحران مزبور هم مانند بحران یونان مداخله اروپا را جلب و باز مثل آن امپراطوری ترک را دچار تجزیه و به استقلال عملی مصر منتهی شد.

محمد علی و مصر: محمد علی از اهالی آلبانی و مردی هوشمند و متهور در شهر کاوالا^۱ مسقط الرأسش تاجر تنباکو و در عین حال صاحب منصب قشون غیر منظم بود. در ۱۷۹۸ موقع لشکرکشی بنپارت مأمور مصر گردید و به خوبی وظیفه خود را انجام داد، در ازای خدماتی که پس از عقب‌نشینی فرانسویان برای استقرار نفوذ اسمی سلطان عثمانی در مصر نمود در ۱۸۰۹ به حکومت مصر انتخاب شد و از یک ولایت متوسط و فرسوده ترک دولت نظامی مقتدر و مملکتی تشکیل داد که فعالیت صنعتی و فلاحتیش نظیر اروپا بود. محمد علی جماعت ممالیک را در قاهره ضمن جشنی قتل عام نموده (۱۸۱۱) به این وسیله ملوک الطوائفی آنان را از بین برد و خود را یگانه فرمان روا و مالک اراضی مصر اعلام کرد و اقداماتی که فرانسویان در دوره دو ساله اشغال خود در مصر شروع نموده بودند دنبال (۱۷۹۹-۱۸۰۱) و مجاهدات خود را متوجه احیای فلاح و ایجاد صنعت در مصر نمود. پنبه کاری به امر وی شیاع کامل یافت و از ارکان تجارت مهمی گردید و چون تجارت پنبه را به خود اختصاص داده بود مبالغه هنگفت از این راه به دست آورد.



محمد علی شاه (۱۷۶۹-۱۸۳۹)

این عواید را با مساعدت عده زیادی از صاحب منصبان و مهندسين فرانسوی که مخصوصاً بعد از ۱۸۱۵ به خدمت خود طلبید به مصرف تشکیل قشون (تشکیل دهنده اصلی این قشون کاپیتن سلو^۱ آجودان مارشال گروشی^۲ بود) و جهازات جنگی و قورخانه رسانید.

در موقعی که قشون سلطان عثمانی منحصر به دستجات غارتگرینی چری بود حاکم وی در مصر قشون منظم و مجهزی داشت که به طرز نظام اروپا تربیت یافته و در دو نوبت امتحان خود را داده بود. نخست در

عربستان برای مطیع ساختن حجاز (۱۸۱۱-۱۸۱۸) و سپس در نیل علیا در جنوب مصر که ناحیه نوبی و کردوفان^۳ را فتح کرد (۱۸۱۸-۱۸۲۰) به همین جهت بود که در موقع شورش یونان سلطان محمود از محمد علی پاشا استمداد جست ولی این کمک در ظرف سه سال (۱۸۳۵-۱۸۳۸) سی هزار سرباز و جهازات جنگی و بیست میلیون به او خسارت وارد ساخت.

مسئله شام: محمد علی پاشا در ازای فداکاری های خویش از سلطان موروثی شدن حکومت مصر و حکومت شام را تقاضا نمود. سلطان محمود هر دو خواش وی را رد کرد و محمد علی تصمیم گرفت آنچه را که از پادشاه مطبوع خود به طیب خاطر نتوانسته

1. Selves

2. Grouchy

3. Kordofan

است تحصیل کند به قوه شخصی به دست آورد، بنابراین مسئله قاچاقی را که محمد پاشا حاکم سن ژان داکر^۱ در مجاورت مصر تسهیل نموده بود بهانه قرار داده و در ماه اکتبر ۱۸۳۱ پسر خود ابراهیم پاشا را با ۵۰۰۰۰ نفر روانه شام ساخت. ابراهیم سن ژان داکر (۲۷ مه ۱۸۳۲) و دمشق (۱۴ ژوئن ۱۸۳۲) را گرفت و چون سلطان در تصمیم خود باقی و در خواست‌های محمدعلی پاشا رعیت یاغی خود را نمی‌پذیرفت ابراهیم پاشا از جبال تروس^۲ گذشته به آسیای صغیر قدم نهاد و وارد شهر قونیه گردید (۲۱ دسامبر ۱۸۳۲) و چنان شکستی به ترک‌ها وارد ساخت که پیشقراولان او بلامانع تا شهر بروسه و دریای مرمره جلو رفتند.

مداخله اروپا: فتح ابراهیم پاشا تمام اروپا را مضطرب ساخت، سلطان عثمانی هم از نزدیک شدن مصری‌ها به قسطنطنیه سخت هراسان و از تزار روس کمک طلبید. این پیش آمد برای نیکلا موقع غیر مترقبه‌ای بود که نفوذ خود را در ترکیه برقرار سازد لهذا دسته‌ای جهازات جنگی به بوسفور فرستاد و ۱۵۰۰۰ سربازان روسی سواحل بوسفور را گرفتند. این اقدام بی‌اندازه انگلیس، فرانسه و اتریش را متوحش گردانید زیرا دول سه گانه می‌ترسیدند این مسئله اولین قدم برقراری حمایت روس نسبت به دولت عثمانی باشد بنابراین به سلطان فشار آوردند تقاضاهای محمدعلی پاشا را قبول و بهانه او را مرتفع سازد. سلطان تسلیم شد و در عهدنامه کوتایه (۵ مه ۱۸۳۳) حکومت شام و ولایت آطنه را به محمدعلی پاشا تفویض نمود.

تسلط بر ولایت اخیر جاده مصر را به طرف آسیای صغیر و قسطنطنیه باز می‌کرد به این ترتیب محمدعلی پاشا مصر، نوبی و اراضی نیل علیا و حجاز و شام را در تحت حکمرانی خود داشت و در سال ۱۸۳۳ در رأس امپراطوری حقیقی غرب که بسی وحشتناک تر از امپراطوری ترک بود قرار گرفت.

عهدنامه اسکله^۳ خونکار^۴: اگر چه امضای صلح تزار نیکلا را مجبور ساخت قشون خود را از اسلامبول بطلبد اما از این مداخله تمام منافع را که در نظر داشت به دست آورد یعنی با سلطان عهدنامه اتحادی منعقد نمود.

1. Saint Jean d Acre

2. Tourus

۴. لقب سلاطین عثمانی است.

۳. اسکله به معنی محل پیاده شدن کشتی است.

به موجب این عهدنامه که در اسکله خونکار امضا شد (۸ ژوئیه ۱۸۳۳) امپراطور روس وعده می‌داد که هر قدر قشون سلطان عثمانی برای دفاع خود لازم داشته باشد به اختیار او بگذارد، سلطان هم که به این ترتیب تحت الحمايه روس شده بود متعهد می‌گردید اجازه ندهد جز کشتی‌های جنگی دولت روس کشتی جنگی دولت دیگری از بغازها عبور کند با این کیفیت بحر اسود بندر وسیع نظامی روس شد و کشتی‌های جنگی آن دولت بدون این که در مأمّن خود بیم حمله‌ای داشته باشند می‌توانستند در موقع مدیترانه را مورد تعرض قرار دهند.

اتحاد اسکله خونکار یکی از حوادث اساسی مسئله شرق محسوب می‌شود زیرا این اتحاد سیاستی را که بعداً دول معظمه نسبت به ترکیه باید اتخاذ کنند معلوم گردانید و از این به بعد تمام دول معظمه با دقت به امور دولت ترک نظر داشتند و برای این که تزار روس نتواند سیاست حامیان خود را مجری سازد دول معظمه هم به طوری که بعد ذکر خواهیم نمود خود را حامی ترک قرار دادند و به این ترتیب می‌توان گفت ترکیه تحت حفاظت اروپا قرار گرفت.

جنگ دوم ترک و مصر: پنج سال بعد سلطان محمود در صدد بر آمد شام را از والی مصر پس بگیرد اما به محض ورود در مبارزه قشون ترک مرکب از ۱۰۰۰۰۰ نفر با آن که به طرز اروپایی تعلیم یافته بود در ظرف دو ساعت در نصیبین در مقابل چشم مولتکه (که بعدها مارشال معروف آلمان شد) تشکیل دهنده قشون مزبور شکست خورد. ابراهیم پاشا فاتح نصیبین ۱۲۰۰۰ اسیر، ۲۵۰۰۰ تفنگ و متجاوز از ۱۶۰ توپ به چنگ آورد (۲۴ ژوئن ۱۸۳۹).

خبر این شکست وقتی به قسطنطنیه رسید که سلطان محمود تازه مرده (اول ژوئیه) و عبدالمجید پسر شانزده ساله‌اش جانشین وی گشته بود. کاپیتن پاشا امیرالبحر و فرمانده جهازات عثمانی کشتی‌های خود را به اسکندریه برده تسلیم محمدعلی پاشا نمود. با این مقدمات چنین به نظر می‌آمد که امپراطوری ترک در شرف انقراض و به دست محمدعلی پاشا خواهد افتاد.

عهدنامه لندن: در این موقع تمام جاه طلبی‌ها و رقابت‌های دول به هیجان آمد و کم مانده بود که مصائب وارده بر ترک‌ها موجب تولید جنگ در اروپا گردد و بیم آن که مبدا

به موجب معاهده اسکله خونکار روسیه قسطنطنیه را اشغال نماید اتریش و انگلیس را وادار ساخت فوراً مداخله جمعی دول و تصفیه نزاع ترک و مصر را به وسیله دول اروپا پیشنهاد کند. فرانسه، روسیه و پروس پیشنهاد مزبور را پذیرفتند این پیش آمد نخستین قدمی بود که دول اروپا برای قیومت ترکیه برداشتند.

دولت فرانسه که با محمدعلی پاشا خیلی مساعد بود سعی می کرد در ضمن حل مسئله مصر و ترک فواید زیادی برای او تأمین نماید. بر خلاف دولت انگلیس خصم پاشا محسوب می شد زیرا نمی خواست در وسط راه هندوستان امپراطوری قوی که نفوذ فرانسه بر آن مستولی خواهد شد تشکیل یابد بالاخره نظر انگلیس ها پیشرفت کرد و پالمرستن^۱ وزیر امور خارجه انگلیس که اصولاً با فرانسه مخالف بود تزار روس را که به لویی فیلیپ پادشاه فرانسه نظر خوبی نداشت مصمم گردانید به اتفاق دول اتریش و پروس بدون اطلاع دولت فرانسه قراردادی در لندن امضا نمایند و کشمکش ترک و مصر را خاتمه دهند (۱۵ ژوئیه ۱۸۴۰). اگر چه به طوری که سابقاً ذکر شد این قضیه هیجان شدیدی را در پاریس موجب گردید اما دول اعتنایی نکردند. ابتدا تصمیم گرفته بودند که برای محمدعلی پاشا حکمرانی مصر را به عنوان ارثی و حکومت سن ژان داکر و جنوب شام را به عنوان مادام العمری بشناسند ولی چون محمدعلی پاشا این شرایط را رد کرد دول مصمم شدند برای او فقط مصر را باقی بگذارند.

یک دسته جهازات انگلیسی و اتریشی بعد از آن که مصری ها را به تخلیه سن ژان داکر وادار ساخت در مقابل اسکندریه لنگر انداخت و تهدید به توپ بستن به شهر نمود، بنابراین محمدعلی پاشا تسلیم شد و قشون خود را از شام طلبیده و جهازات ترک را به سلطان عثمانی مسترد داشت (نوامبر ۱۸۴۰).

عهدنامه بغازها: اگر چه شکست محمدعلی پاشا در همه جا شکست فرانسه به شمار رفت ولی یک سال بعد به روسیه هم شکست واقعی تری وارد آمد توضیح آن که بنا بر پیشنهاد فرانسه بین دول معظمه و ترکیه عهدنامه ای به اسم عهدنامه بغازها بسته شد که هنوز هم مجری است. به موجب این عهدنام عبور از بغاز بوسفور و داردانل برای کلیه کشتی های جنگی ممنوع گردید (۱۴ ژوئیه ۱۸۴۱).

این قرارداد عهدنامه اسکله خونکار را باطل ساخت زیرا جهازات روسی از این به بعد در بحر سیاه محبوس می‌ماندند.

آزمایش اصلاحات در ترکیه تنظیمات: شکست‌های متوالیه و طغیان پی در پی ملل تابعه لزوم اصلاحات اساسی را در ترکیه آشکار می‌ساخت. سلطان محمود دوم و پسرش عبدالمجید (۱۸۳۹-۱۸۶۱) به اصلاحات اقدام کردند اما از یک طرف به مخالفت اغلب مأمورین که در هرج و مرج منافی می‌بردند برخورد و از طرفی با جمود و تعصب اکثریت رعایای خودشان که تشکیلات قدیمی ترک را مقدس شمرده و اقدام در تغییر آن را هتک حرمت مقدسات و هر کس نسبت به آن دست‌درازی کند کافر می‌دانستند مواجه شدند. معذک سلطان محمود توانست تا اندازه‌ای ضروری‌ترین اصلاحات را که اصلاح قشون باشد و پیشینیان وی اقدامات بی‌نتیجه در این باب کرده بودند انجام دهد. اولین اقدام او انحلال بنی چری‌ها بود که وقتی اطلاع یافتند سلطان محمود مصمم به تجدید تشکیلات دستجات آنها است شوریدند و سلطان هم در مقابل آنها اهالی قسطنطنیه را مسلح ساخت. بنی چری‌ها در سربازخانه‌های خود محاصره شدند و اهالی ۲۰۰۰۰ نفر آنها را مقتول و یا زنده به آتش انداختند (ژوئن ۱۸۲۹).

به جای بنی چری‌ها افواجی جدید تهیه گردید که معلمین اروپایی آنها را تربیت می‌کردند و برای تهیه صاحب منصب مدرسه مخصوصی از روی مدرسه سن سیر^۱ تأسیس نمودند.

در سلطنت عبدالمجید اصلاحات نظامی کامل گردید به این معنی که این سلطان طرز سربازگیری منظمی شبیه به سربازگیری فرانسه در ۱۸۴۳ برقرار ساخته و قشون تحت السلاح به اسم نظام و قشون ذخیره‌ای به نام ردیف تشکیل داد. از طرف دیگر بر حسب القارشید پاشا یکی از وزرا که به واسطه طول اقامت در فرانسه و انگلستان دارای عقاید و افکار اروپایی شده بود نقشه اصلاح عمومی سیاسی و اداری را که ترک‌ها تنظیمات یعنی ترتیب تازه می‌نامیدند اعلام نمود. اساس این اصلاحات عبارت از الفا هرگونه تمایز و تفکیکی بین مسلمین و مسیحیان و تساوی رعایای سلطان در مقابل محاکم و در پرداخت مالیات و محو استبداد بود. برای اجرای نقشه اصلاح فرامین متعدد صادر گردید اما

طرفداران طرز سابق یا ترک‌های پیر تقریباً هیچ وقعی به این اوامر و احکام ننهادند و رشید پاشا که صدر اعظم شد و مدت ۶ سال به این سمت باقی بود (۱۸۴۶-۱۸۵۲) خود را در مقابل جمودت آنها فرسوده و ناتوان ساخت و کاری از پیش نبرد، وضعیت عیسویان به تیرگی سابق باقی ماند و در نتیجه شورش‌های جدید و مداخلات تازه اروپا و تجزیه‌های دیگری در امپراطوری ترک روی داد.

نیکلا و ترکیه: آزمایش‌های مربوط به تبدیل وضع ترکیه تزار نیکلا را مضطرب ساخت زیرا اجرای جدی اصلاحات ممکن بود امپراطوری ترک را باز قوی سازد در صورتی که ضعف امپراطوری که نیکلا آن را «مرد مریض» می‌نامید برای پیشرفت مقاصد تزار لازم بود. امپراطور روس راجع به امپراطوری ترک بین دو طرح تردید داشت یکی تجزیه ترکیه و تقسیم آن «به طرز دوستانه» بین تمام دول معظمه و دیگر طرح برقراری حمایت روس در قسطنطنیه به طوری که سابقاً به وسیله عهدنامه اسکله خونکار در نظر گرفته بود. تجزیه امپراطوری جز با مشارکت یکی از دول معظمه امکان‌پذیر نبود و نیکلا برای این کار انگلیس را در نظر گرفت و در سه مرتبه در ابتدای ۱۸۵۳ (ژانویه-فوریه) و نخست در مجلس رقص در سن پترزبورگ مذاکراتی در باب تجزیه ترکیه با هامیلتون سیمور^۱ سفیر کبیر انگلیس شروع نموده و به وی گفت «ما دچار مریضی که مرضش خیلی سخت است هستیم و ممکن است غفلتاً بمیرد، از شما می‌پرسم آیا بهتر نخواهد بود که قبلاً در مقابل این پیش آمد طرحی بریزیم تا این که خود را به خطر غوغا و جنجال و بلکه جنگ اروپا دچار سازیم» انگلستان مصر و کرت را بگیرد و از ترکیه اروپا ممالک مستقلی به نام سرستان و بلغارستان و رومانی در تحت حمایت روس تأسیس یابند، روس‌ها قسطنطنیه را «امانتاً» اشغال کنند، سپس تزار گفت «اگر ما موفق شویم که در این کار موافقت حاصل نمایم بقیه برای من اهمیتی ندارد و نسبت به آنچه که دیگران در این باب تصور یا اقدام کنند بی‌اعتنا هستم».

نیکلا پیش از آن که بداند انگلستان طرح او را چگونه تلقی خواهد کرد ناگهان تغییر عقیده داده و تصمیم گرفت تنها اقدام نماید و در قسطنطنیه اقدامی نمود که اگر پیشرفت می‌کرد سلطان عثمانی را در تحت اطاعت او قرار می‌داد و اگر بی‌نتیجه می‌ماند تزار بهانه

برای جنگ به دست می آورد. برای اجرای این مقصود در اواخر فوریه پرنس منچیکف^۱ را به سمت سفیر کبیر فوق العاده به قسطنطنیه فرستاد.

مأموریت علنی منچیکف، مسئله اماکن متبرکه: سفیر کبیر مزبور دو مأموریت داشت یکی علنی و دیگری سری. مأموریت علنی که بهانه اعزام سفارت به شمار می رفت حل مسئله اماکن مقدس بود که فرانسویان مستقیماً در آن ذی علاقه و سابقه آن به زمان امپراطوری اول می رسید. حفظ اماکن متبرکه یعنی معابد مسیحیون در بیت المقدس و در بیت اللحم از امتیازات چند صد ساله کاتولیک ها یا لاتن ها بود که دولت فرانسه از قدیم الایام حامی آنها محسوب می گردید. در ۱۸۰۸ ارتودکس ها یا یونانیان به اتکا دولت روس اماکن مزبور را بر ضرر نفوذ فرانسه در شرق تصرف نمودند و چون اعتراضات دولت فرانسه در این باب در عهد لویی هیجدهم و شارل دهم و لویی فیلیپ جدی نبود. لهذا ثمری نبخشید اما در جمهوری دوم پرنس ناپلئون رئیس جمهور که می خواست احساسات حوزه روحانیت را در داخله به سوی خود جلب و در خارجه هم حیثیت فرانسه را احیا کند قضیه را جداً تجدید نمود (مه ۱۸۵۱). موضوع در قسطنطنیه بین فرانسه و روس مانند جنگ تن به تن مطرح گردید و کمی بعد به واسطه طرز رفتار نیکلا نسبت به ناپلئون بسیار شدید گشت زیرا امپراطور روس برقراری امپراطوری دوم را الغاء معاهدات ۱۸۱۵ تلقی نموده در شناسایی ناپلئون سوم تأخیر می کرد و بالاخره از روی بی میلی تقریباً در موقع عزیمت منچیکف به قسطنطنیه او را شناخته بود (ژانویه ۱۸۵۳).

مأموریت سری: منچیکف در ضمن این که برای تصفیه موضوع اماکن مقدس بر طبق دعاوی ارتودکس ها و روس ها اقدام می کرد مأموریت داشت اتحاد با تزار را به سلطان عثمانی پیشنهاد کند و این مسئله مأموریت اساسی و سری او بود، به این ترتیب که هرگاه سلطان به مملکتی حمله کند و یا طرف حمله واقع شود تزار قشون خود را در اختیار او بگذارد. در ازای این اتحاد تعرضی و تدافعی نیکلا از سلطان تقاضا می کرد که برای او حق حمایت تمام مسیحی های ارتودکس ساکن امپراطوری ترک را بشناسد، اگر سلطان این پیشنهاد را می پذیرفت تزار از این پس وسیله مداخله دائمی در ترکیه داشت. پیشنهاد مزبور در ماه مه به صورت اولتیماتوم تسلیم و تصریح گردید که اگر سلطان

اولنیماتوم را قبول ننماید روابط بین روس و عثمانی قطع خواهد شد. سلطان این پیشنهاد را به سفرای انگلیس و فرانسه اطلاع داده و بر طبق نصایح آنها آن را رد کرد. منچیکف بلافاصله از قسطنطنیه خارج (۲۱ مه ۱۸۵۳) و نیکلا به بهانه تحصیل تضمینات برای مسیحیان قشون وارد ولایات مولدو والا ک^۱ کرد. دول معظمه و ناپلئون سوم (ناپلئون در دو دفعه) وساطت خود را تکلیف کردند ولی بی فایده ماند و در اکتبر جنگ شروع شده بود اما عملیات عمده شش ماه بعد در مارس ۱۸۵۴ به عمل آمد.

اتحاد فرانسه و انگلیس و ترک: نیکلا تصور می کرد فقط جنگ با ترکیه را در پیش دارد در صورتی که جنگ با انگلیس و فرانسه را که بعدها پیمون هم به آنان ملحق گردید نیز در پیش داشت زیرا انگلیس و فرانسه نمی خواستند دولت مقتدری مانند روس جای دولت متزلزلی چون ترکیه را گرفته و موازنه مدیترانه بر هم بخورد بنابراین دولتین به یکدیگر نزدیک شده و متحد گردیدند، سپس به کمک سلطان شتافته و به تزار رسماً ابلاغ نمودند ولایات مولدو والا ک را تخلیه نماید و چون دولت روس از قبول این پیشنهاد امتناع ورزید دولتین به او اعلان جنگ داده و قرارداد اتحاد با ترکیه را در قسطنطنیه امضا کردند (۱۲ مارس ۱۸۵۴) و در ازای کمک خود از سلطان تقاضا نمودند که تعهد نماید به اصلاحات جدیدی در مملکت شروع و به این وسیله مساوات کامل را برقرار و در رجوع کلیه مشاغل دولتی بدون نظر به مذهب تساوی بین رعایای خود را تأمین سازد^۲.

جنگ کریمه: جنگ دو سال طول کشید (مارس ۱۸۵۴ - مارس ۱۸۵۶). این جنگ در بلغارستان در کنار دانوب شروع و از وقایع مهم آن اعزام سفاین جنگی به دریای بالتیک است که در آنجا انگلیس و فرانسه جزایر آلاند و قلعه نظامی بومارسوند^۳ را گرفتند (ژوئن - اوت ۱۸۵۴). میدان عمده جنگ شبه جزیره کریمه در بحر اسود بود که وجه تسمیه جنگ کریمه (سپتامبر ۱۸۵۴ - سپتامبر ۱۸۵۵) به همین لحاظ است، تمام این جنگ در محاصره عظیم سباستوپول خلاصه می شد.

1. Maldo Valaques

۲. تا این تاریخ اتباع غیر مسلم عثمانی از غالب مشاغل دولتی محروم بودند.

3. Bomarsund

روس‌ها بدو از دانوب گذشته سیلیستری را محاصره کرده بودند (۱۴ آوریل) اما مقاومت سخت این شهر و پیاده شدن ۵۰۰۰۰ نفر قشون انگلیس و فرانسه در وارنا^۱ و به فرماندهی لرد راگلان^۲ و مارشال سنت ارنو^۳ و تهدیدات اتریش که به نظر می‌آمد مهابی الحاق به متحدین است روس‌ها را مجبور ساخت مولداوی و والاشی را تخلیه و به آن طرف دانوب برگردند (ژوئن ۱۸۵۴). متحدین نمی‌توانستند در بسارایی آنها را تعقیب نمایند زیرا بعد مسافت حمل آذوقه قشون متحدین را به آنجا غیرممکن می‌ساخت بنابراین تصمیم گرفتند ضربت قطعی را در کریمه وارد سازند یعنی محزون ذخیره و مهمات بحری که دولت روس در سباستوپول واقع در نقطه منتهی الیه جنوبی شبه جزیره کریمه تأسیس کرده بود و دائماً قسطنطنیه را تحت تهدید داشت منهدم کنند.

جنگ آلمان^۴: از ۱۶ تا ۱۹ سپتامبر ۱۸۵۴ سیصد و پنجاه و شش کشتی در بندر اوباتوریا^۵ ۲۱۰۰۰ انگلیسی و ۳۰۰۰۰ فرانسوی و ۶۰۰۰ ترک که جمعاً ۵۷۰۰۰ نفر می‌شد پیاده کردند و چندین هزار اسب، ۱۲۶ توپ صحرایی، ۱۲۵ توپ سنگین قلعه کوب و ذخایر و مهمات زیاد و آذوقه و علیق ۴۵ روز و ۱۳۰۰ سبد ۲۴۰۰۰ دسته چوب و ۱۸۰۰۰۰ کیسه خاک و غیره برای سنگربندی از کشتی‌ها به خشکی حمل شد.

این مقدمات برای تهیه خارق‌العاده‌ترین محاصره تاریخی بود که یازده ماه طول کشید (۱۹ اکتبر ۱۸۵۴ - ۸ سپتامبر ۱۸۵۵) و در طول مدت آن دولت روس دویست هزار سرباز که صفات بی‌نظیر نظامی از خود بروز دادند از دست داد و بیش از صد هزار نفر از متحدین (۲۲۰۰۰ انگلیسی ۸۰۰۰۰ فرانسوی) کشته شدند که ۱۳۰۰۰ نفر آنها در زیر گلوله دشمن و ۹۰۰۰۰ به واسطه حصبه و سرمای شدید روسیه بود.

به محض این که متحدین پیاده شدند با چهل هزار نفر قشون روس مواجه گردیدند که راه وصول به فلات کرسونز^۶ را که سباستوپول بر فراز آن قرار داشت بر روی آنها بسته بودند.

این قشون به فرماندهی منچیکف در سلسله ارتفاعاتی در پناه رودخانه آلمان جای

1. Varna

2. Laglan

3. Saint Arnaud

4. Alma

5. Eupatoria

6. Chersonese

داشت، جسارت زوایای فرانسه^۱ به فرماندهی ژنرال بسکه^۲ که در مصب رودخانه و در انتهای جناح چپ دشمن از آب عبور و از سر بالایی‌هایی که روس‌ها غیر قابل عبور می‌دانستند بالا رفتند، باعث فتح متحدین شد و راه سباستوپول را به روی آنها باز کرد.

مذاکعات سباستوپول: چون روس‌ها هرگز امکان پیاده شدن قشون به کریمه را پیش‌بینی نمی‌کردند سباستوپول را فقط از سمت دریا کاملاً مستحکم ساخته بودند ولی از طرف خشکی دارای استحکامات کافی نبود، بنابراین با یک حمله ناگهانی بدون شک متحدین آنجا را متصرف می‌شدند اما در فردای واقعه آلمان سنت آرنو به مرض مهلک وبا مبتلا شد و لرد راگلان هم مرد مسامحه کاری بود به قسمی که روس‌ها مجال یافتند سباستوپول را از سمت خشکی نیز مستحکم سازند.

کلنل توت‌لوین^۳ که از صاحب‌منصبان جوان هوشمند روسی بود در اندک مدت طرز استحکامات بری جدیدی تعیین نمود که گرچه گلوله توپ محاصره‌کنندگان آن را به آسانی خراب می‌ساخت اما محصورین می‌توانستند به سهولت تمام استحکامات مزبور را ترمیم و تجدید نمایند. برای مجهز ساختن سنگرها روس‌ها ۳۰۰۰ توپ سفاین جنگی را پیاده کرده و کشتی‌ها را هم در مدخل خلیج سباستوپول غرق نمودند که راه وصول به آن مسدود شود.

فرانسویان و انگلیسی‌ها ناچار شدند دست به عملیات عمده‌ای بزنند از قبیل حفر هشتاد کیلومتر خندق و نصب ۸۰۰ توپ و افزایش نفرات خود تا میزان ۱۵۰۰۰۰ نفر ولی با تمام این مجاهدات نتوانستند کاملاً شهر را محاصره کنند زیرا شهر از سمت شمال دائماً باز بود و در تمام طول مدت محاصره قوای جدید، مهمات جنگی و آذوقه از آن راه به سباستوپول می‌رسید، حتی در سه دفعه قوای روس عقب سر محاصره‌کنندگان را مورد حمله قرار داده و می‌خواستند متحدین را به برداشتن محاصره مجبور سازند.

حملات مزبور که در بالا کلاوا^۴ (۲۵ سپتامبر ۱۸۵۴) در انکرممان^۵ (۵ نوامبر ۱۸۵۴) و در پل تراکتیر^۶ به عمل آمد و در دفعه اخیر قشون پیمون رشادت مخصوصی نشان دادند

1. Zouaves, سربازان افریقایی فرانسه

3. Tottlehen

5. Inkermann

2. Bosquet

4. Balaklava

6. Traktir

(۱۶ آوریل ۱۸۵۵) در هر سه دفعه جلوگیری گردید. در آنکرم‌ان که مهم‌ترین و خونین‌ترین تصادم‌های سه‌گانه بود روس‌ها از سه استفاده کرده سرایشی مسیل‌ها را بالا رفتند و در اول فجر غفلتاً قشون انگلیس را مورد حمله قرار دادند.

پافشاری متهورانه انگلیس‌ها ورود فرانسه را به جدال تسهیل و قشون انگلیس را از اضمحلال نجات داد. قشون فرانسه در ساعت یازده روس‌ها را به پایین تپه‌ها عقب راند، در این مصادمه روس‌ها از سی و شش هزار نفر قشون دوازده هزار نفر تلفات داشتند.

جنگ مالاکوف: محاصره سباستوپول به مناسبت زمستان بسیار سخت و نبودن فرمانده واحدی در رأس قوای متحدین و بالاخره به واسطه علاقه زیادی که کانروبر جانشین سن آرنو به حفظ سربازانش داشت چندین ماه به طول انجامید ولی در ماه ۱۸۵۵ که فرماندهی قشون فرانسه به ژنرال پلیسیه^۱ که سرداری توانا و لجوج بود سپرده شد اوضاع به کلی تغییر یافت.

قلعه خاکی به طول تقریباً ۳۵۰ متر موسوم به مالاکوف که در بالای تپه ساخته شده و در فاصله یک کیلومتری سنگر دیگری به نام تپه سبز آن را حفاظت می‌نمود در منطقه دفاعی سنگر اصلی محسوب می‌گردید. در اوایل ماه ژوئن در اثر تشجیع پلیسیه فرانسویان تپه سبز را گرفتند (۷ ژوئن ۱۸۵۵). این پیشرفت به متحدین جرأت و جسارت بخشید و در ۱۸ ژوئن که مصادف با روز جنگ واترلو و مخصوصاً (این روز انتخاب شد) به حمله عمومی پرداختند، چون ترتیب این حمله خوب داده نشده بود به نتیجه نرسید و متحدین متجاوز از ۶۰۰۰ نفر تلفات دادند لهذا مجدداً به محاصره فنی و منظم پرداختند و بعد از سه ماه عملیات و زدوخورد فرانسویان از تپه سبز تا به بیست و پنج کیلومتری سنگر مالاکوف رسیدند. در ظهر شنبه ۸ سپتامبر بعد از سه روز گلوله باران شدید (چنان که ۸۰۰ توپ در روز آخری ۷۰۰۰۰ گلوله به شهر انداخته بود) ۵۰۰۰۰ نفر قوای متحدین به تمام مراکز دفاع قلعه یک مرتبه حمله نمودند. حملات از هر سو جلوگیری شد و انگلیس‌ها تلفات سختی در ردان بزرگ^۲ دادند، اما قشون ژنرال ماک ماهون فرانسوی در ۲۵ دقیقه قلعه مالاکوف را تسخیر کرد و حملات تعرضی مجدد روس‌ها که در مدت چهار ساعت پی‌درپی به عمل آمد منتج نتیجه نگردید.

1. Pelissier

2. Grand Redan

وقتی مالاکوف تسخیر شد چون دیگر سباستوپول قادر به دفاع خود نبود لهذا روس‌ها شبانه آنجا را بعد از انهدام تمام سنگرها و آتش زدن کلیه کشتی‌های خود در لنگرگاه تخلیه نمودند. در این جنگ روس‌ها ۱۳۰۰۰ نفر و متحدین ۱۰۰۰۰ تلفات داشتند.

عهدنامه پاریس: در بحبویه محاصره سباستوپول نیکلای امپراتور روس در نتیجه تأثر از شکست‌های خود وفات نمود (۲ مارس ۱۸۵۵). بعد از سقوط قلعه سباستوپول ضعف روس و تنها بودن وی و بالاخره تهدیدات اتریش که تا موقع معلوم نبودن نتیجه جنگ خود را کنار کشانده و بعد از غلبه به کمک متحدین شتافته بود آلکساندر دوم تزار جدید روس را مجبور به تقاضای صلح ساخت، با این که ملکه ویکتوریا میل به قبول آن نداشت زیرا به قول خود «نمی‌توانست تحمل نماید که شکست‌های ردان بزرگ آخرین اقدام لشکر انگلیس در این سلسله محاربات باشد» به علاوه در نظر داشت بندر کرنستاد^۱ محل ذخایر و مهمات بحری روس را در دریای بالتیک نیز معدوم سازد معهدا در نتیجه اصرار ناپلئون سوم معاهده صلح منعقد گردید.

کنگره‌ای به ریاست کنت والواسکی^۲ وزیر امور خارجه فرانسه مرکب از نمایندگان انگلیس، روس، ترکیه، اتریش، پیمون و پروس در پاریس تشکیل و شرایط صلح را تنظیم نمود (۲۵ فوریه - ۳۰ مارس ۱۸۵۶).

بنابر اصرار اتریش که می‌خواست روسیه را از دانون دور سازد ولایت بسارابی از روسیه منتزع و به مولداوی ضمیمه گردید. بحر سیاه دریای بی طرف اعلان شد یعنی دولتین روس و ترکیه دیگر حق نداشتند در آنجا کشتی جنگی و یا در سواحل آن مراکز ذخیره و مهمات جنگی داشته باشند. مولداوی، والاشی و سربستان برای امتیازات و حقوقی که دولت عثمانی به آنها داده بود ضمانت دول معظمه را تحصیل نمودند، بالاخره ماده اصلی معاهده این بود که دول معظمه تمامیت ارضی امپراطوری ترک را ضمانت می‌کردند و مخصوصاً تصریح گردید که: «هر گونه اقدامی که به این تمامیت خلل وارد سازد مانند امری که با منافع اروپایی اصطکاک داشته باشد تلقی خواهد شد» به این ترتیب ترکیه رسماً تحت حفاظت اروپا قرار می‌گرفت و روسیه تمام منافع را که در

1. Cronstadt

2. Comte Walewski

بالکان از عهدنامه قینارجی تا عهدنامه ادرنه به تدریج تحصیل نموده بود از دست داد و به علاوه مجبور گشت از تمام آمال خود در باب تحصیل اراضی در اطراف مدیترانه صرف نظر کند زیرا از این به بعد به محض این که می خواست به حدود ممالک عثمانی دست اندازی نماید با محافظت دول اروپا که ضامن تعامیت ترکیه بود مواجه می شد.

ممالک بالکان بعد از ۱۸۵۶: وسایلی که در کنگره پاریس بر علیه روس اتخاذ شد فقط در مدت محدودی به فعالیت دولت مزبور سکنه وارد ساخت زیرا از ۱۸۷۰ روسیه شکست های فرانسه را مغتنم شمرده و مواد عهدنامه پاریس را که مربوط به بی طرفی بحر سیاه بود الغا نمود (۱۱ اکتبر) و کمی بعد در کنفرانسی که در لندن تشکیل شد موافقت دول اروپا را نیز با این تصمیم خود تحصیل کرد (فوریه- مارس ۱۸۷۱). از طرف دیگر هیچ چیز نتوانست تجزیه طبیعی ترکیه را مانع شود، از ۱۸۵۶ تا ۱۹۰۰ حوادث مهمه مسئله شرق به قرار ذیل است:

مللی که سابقاً استقلال داخلی به دست آورده بودند از قبیل مولد و والا ک ها و سرب ها از تابعیت ترکیه خارج و به استقلال کامل رسیدند. ملت دیگری به نام ملت بلغار نیز آزاد شد و به علاوه دولتی هم در شبه جزیره بالکان وارد گشت و آن دولت اتریش هنگری بود که به واسطه اشغال بوسنی و هرزگوین یکی از دول بالکان محسوب می شد. این حوادث مختلفه تماماً مربوط به بحران بزرگی بود که در ۱۸۷۵ جنبش مسیحیون بوسنی و هرزگوین تولید نمود و مداخله روس ها به طرفداری ملل مزبور آن را شدید کرد و پس از آن که چنین به نظر می آمد که دولت ترکیه در ضمن این بحران زوال خواهد یافت اراده دول اروپا در کنگره برلن در سال ۱۸۷۸ به آن خاتمه داد.

تشکیل مملکت رومانی: از ملل اتباع ترکیه اولین مللی که بعد از عهدنامه پاریس در وضع آنها تغییراتی پدید آمد ملل مولد و والا ک بودند که از ۱۸۵۶ تا ۱۸۵۹ وحدت خود را عملی نمودند. عهدنامه پاریس در عین حال که مولد و والا ک ها را تحت حمایت مشترکه دول اروپا قرار می داد مقرر نمود که قانون اساسی باید برای خود ترتیب دهند. مولداو ها و والا ک ها از یک نژاد یعنی هر دو از اعقاب داس ها و مهاجرین رمنهایی بودند که تراژان در ساحل یسار دانوب جای داد. زبان آنها که قسمت مهمش مشتق از لاتین بود مشترک لهذا میل داشتند هر دو ملت واحدی به نام ملت رومانی تشکیل دهند.

اکثریت دول اروپا در تحت تأثیر القائنات اتریش که به مناسبت داشتن رعایای رُمن نژاد مخالف تشکیل مملکتی به نام رومانی بود بدو مقرر داشتند مولداو و والا ک‌ها دارای حکومت‌های جداگانه بوده و تشکیل دو امارت بدهند و هر امارتی امیری خاص (هوسپودار) داشته باشد که به رأی عمومی انتخاب و از جانب سلطان عثمانی منصوب گردد (مه- اوت ۱۸۵۸) و فقط دول راضی شدند که هیئت تفتیشیه و دیوان عالی عدالت مشترکی در دو امارت که عنوان ولایات متحده خواهد داشت تشکیل گردد ولی به تشویق ناپلئون سوم که طرفدار صمیمی اصل ملیت بود و الکساندر دوم تزار روس که مایل بود حیل‌های نسبت به اتریش به کار برده و از رفتار دولت مزبور در کنگره پاریس انتقام بکشد مولد و والا ک‌ها مقررات فوق را معکوس و برای دو امارت یک امیر موسوم به کنل کوزا^۱ که رومانی نژاد بود انتخاب کردند. به این ترتیب وحدت عملاً برقرار شد (فوریه ۱۸۵۹) و دو سال بعد قانونی گردید به این ترتیب که سلطان عثمانی و دول، کوزا را به عنوان امیر رومانی شناختند.

پس از تحصیل وحدت دو امارت رومانی‌ها به جانب استقلال گام برداشتند و در ۱۸۶۶ در شب ۱۳ فوریه نظامیان کودتایی نمودند و کوزا را که می‌خواست به استبداد سلطنت کند مجبور به استعفا ساختند و به جای او پرنس شارل دو هوئلزلرن پسر عموی پادشاه پروس و ناپلئون سوم را برگزیدند (آوریل ۱۸۶۶). بعد باز به پشتیبانی ناپلئون این پرنس را به عنوان ارثی انتخاب و به این ترتیب حقی را که سلطان عثمانی در نصب امیر رومانی داشت از میان بردند و نشانه‌ای از تابعیت رومانی جز تأدیه خراج مختصری به میزان ۹۰۰۰۰ فرانک باقی نماند.

انقلاب سرب‌ها: رشته‌ای که سرستان را به امپراطوری ترک می‌پیوست نیز گسیخته گشت و سرب‌ها هم در مجاهدات خود برای تحصیل استقلال کامل مثل رومانی‌ها از طرف دولت فرانسه که در تمام مدت امپراطوری دوم در بالکان تأثیر و دخالت عمده داشت تقویت شدند. بعد از آن که دول اروپا وجود امارت کوچک سرستان را شناختند در امارت مزبور دائماً اغتشاشات ظاهر می‌گردید چنان که در کمتر از بیست سال در آنجا سه مرتبه سلسله سلطنت تغییر نمود. ابتدا چون از استبداد میلوش اوبرنویچ^۲ خسته شده

۱. Couza

۲. Miloch Obrenovitch

بودند در ژوئن ۱۸۳۹ وی را مجبور به استعفا و تبعیدش نمودند. سه سال بعد در اوت ۱۸۴۲ پرنس میشل پسر وی را که طفلی بیش نبود طرفداران الکساندر قراوورژویچ^۱ پسر قراوورژ اولین آزادکننده سربستان خلع کردند و نظر به این که الکساندر در مقابل سلطان عثمانی مانند مأمور مطیع رفتار می کرد لهذا سرب‌ها به خشم آمده او را نیز معزول و میشل را مجدداً به سلطنت طلبیدند (نوامبر ۱۸۵۹). وقتی میشل مرد پسرش به نام پرنس میشل که یکی از رجال سیاسی برجسته و بی نظیر بالکان شده بود تاج سلطنت را به موجب قانون مصوبه مجلس ملی و حق وراثت بدون توجه به استرضای سلطان عثمانی به سر گذاشت و با این اقدام شاه و ملتش اراده ثابت خود را در باب رهناییدن سرب از هر گونه تبعیت ترکیه آشکار ساختند.

عقب نشینی ساخلوهای ترک: علاوه بر خراج مزبور وجود دستجات قشون ترک در قلاع نیز از علائم تابعیت ترک بود و چون ساخلوی ترک در سربستان طبعاً سرب‌ها را خفیف و مضطرب می ساخت در ۱۸۶۲ در نتیجه مشاجره بین سرب‌ها و سربازان ترک در بلغراد ترک‌ها که مسئول ایجاد فتنه بودند شهر را مدت پنج ساعت گلوله باران کردند (۷ ژوئن ۱۸۶۲). این عمل وحشیانه مداخله جدی ناپلئون سوم را باعث گردید که عقب نشینی کلیه قوای ساخلوی ترک را برای سرب‌ها تحصیل نمود.

از طرف دیگر امپراطور فرانسه که می خواست به وضع تیره بخشی اهالی بوسنی و هرزگوین خاتمه دهد از سلطان عثمانی تقاضا کرد حکومت آنجا را به پرنس میشل امیر سربستان بدهد. پرنس میشل در همان اوقات به مساعدت یک صاحب منصب فرانسوی قشونی تشکیل داده و با منتگرو^۲ اتحادی بسته و روابطی با کروات‌ها برقرار و مقدمات استخلاص بلغارها و اتحاد آنها را با سرب‌ها تهیه می دید، با این مقدمات در تمام اروپا عقیده داشتند که سربستان «پیمون ممالک بالکان» خواهد شد ولی در همین موقع پرنس میشل به وضع اسفناکی مقتول گشت (۱۰ ژوئن ۱۸۶۸).

مسئله بوسنی و هرزگوین: در مجاورت سرب‌های آزاد شده سربستان سرب‌های بوسنی و هرزگوین که در ۱۸۴۸ شورش بی نتیجه‌ای کرده بودند دیگر قوه تحمل فشار حکومت ترک و سلطه ملوک الطوائفی بیک‌ها را نداشتند زیرا با وجود تعهداتی که

1. Alexandre Karageorgévitch

2. Montenegro

دولت فرانسه و انگلیس در ۱۸۵۴ به سلطان عثمانی تحمیل کرده بودند و با این که بر طبق تعهدات مزبور فرمان اصلاحات در ۱۸۵۶ (خط همايون) که در عهدنامه پاریس هم ذکر گردید صادر شد مع هذا عملاً در وضع مسیحیون ترکیه به هیچ وجه تغییری روی نداد. مسیحی های بوسنی و هرزگوین که خود را هنوز رعیت یعنی «مخلوق گنگ و پست تر از حیوان و نوعی از انسان که برای رقیب ابدی خلق شده است» می دیدند ولی برادران هم نژاد آنها در آن سمت سرحد مردمی آزاد و در مملکتی آزاد می زیستند رنج و مشقاتشان بیشتر غیر قابل اغماض می شد.

از طرف دیگر حس استقلال طلبی آنها را کارکنان یک جمعیت روسی به اسم «دوستان اسلاو» تقویت می کردند. این جمعیت بلافاصله بعد از عهدنامه پاریس در ۱۸۵۷ تأسیس و برای در دست داشتن عده طرفداران روس در بالکان و تهیه وسایل انتقام از سلطان عثمانی پول فراوانی به جهت نگاهداری یا ساختمان کلیساها و مدارس به اهالی بالکان می داد، مخصوصاً در ۱۸۷۴ وقتی معلوم شد اتریش که تا آن موقع خصم ممالک مسیحی بالکان بود در صدد دلجویی آنان و تهیه طرفدارانی برای خود می باشد روس ها بر فعالیت خویش افزودند.

در ماه ژوئیه ۱۸۷۵ در هرزگوین یک تحصیلدار مالیه به کمک ژاندارم ها در نوژینه^۱ می خواست مالیاتی را که چند ماه قبل پرداخته شده بود دوباره بگیرد این اقدام که در دولت ترکیه امر معمول و متداولی بود هیجانی بر پا ساخت که در ظرف بیست روز به سر تاسر هرزگوین و بوسنی سرایت کرد (۹-۲۹ ژوئیه ۱۸۷۵). شورشیان ساخلوهای ضعیف ترک را رانده رسماً اتحاد خود را به سرستان اعلام کردند.

جنگ بالکان ها: بحرانی که هیجان بوسنی اساس آن بود سه سال طول کشید (۹ ژوئیه ۱۸۷۵-۱۳ ژوئیه ۱۸۷۸). نخست دول معظمه مداخله کرده و بیش از یک سال و نیم با باب عالی مذاکره کردند ولی نتیجه ای نبخشید (اوت ۱۸۷۵-آوریل ۱۸۷۷) سپس بی نتیجه ماندن مذاکرات جنگی بین روس و ترک تولید نمود معروف به جنگ بالکان ها و یک سال طول کشید (اوت ۱۸۷۷-مارس ۱۸۷۸). در آخر این جنگ دول اروپا بار دیگر در کنگره برلن برای حل مسئله شرق ترتیبات موقتی مقرر داشتند.

دوره مذاکرات: پیشقدم مداخله دول اروپا «در بارهای امپراطوری» اتریش و روسیه و آلمان بودند. مداخله مزبور به اغوای کنت آندراسی صدراعظم اتریش که از اتحاد شورشیان بوسنی با سرب‌ها (که مقدمه تشکیل سرستان کبیر به شمار می‌رفت) وحشت داشت به عمل آمد. دولت فرانسه که تازه از بلیات جنگ ۱۸۷۰ فراغت حاصل کرده بود به خود مشغول و دخالت نکرد. منظور از مداخله این بود که سلطان عثمانی را وادارند اصلاحاتی را که چندین بار وعده آن را داده عملی سازد و بنا بر یادداشتی که بهبودی وضع اهالی بوسنی و هرزگوین را تأمین سازد) دول معظمه بین خودشان دستور اصلاحات را که برای مسیحیان تضمینات جدی مقرر می‌داشت ترتیب دادند اما اقدام دول مزبور به مخالفت دولت انگلیس برخورد زیرا دیزرائلی رئیس‌الوزرای انگلیس به واسطه خصومت با روسیه از شرکت در اقدامات امپراطورها امتناع جسته و حتی چندین بار باطناً سلطان را به مقاومت تشویق کرد معذک در جریان مذاکرات باز حوادث سبعانه‌ای پیش آمد که سختی احوال عیسوی‌ها را مدلل می‌ساخت چنان که در آخر آوریل ۱۸۷۶ مسلمانان چندین صد دهقان بلغاری را مورد ظلم و فشار قرار دادند و چون بلغاری‌ها در صدد مقاومت برآمدند سلطان عثمانی ۱۰۰۰۰۰ باشی بوزوک یعنی عشایر نامنظم، را به سر آنها ریخت و در عرض چند هفته هفتاد و نه قریه را آتش زده و ۲۰۰۰۰۰ بلغاری را قتل عام نمودند. تنها از شهر کوچک باتاک^۱ ترک‌ها از ۷۰۰۰ سکنه ۵۰۰۰ نفر را خفه کردند، منظره این ناحیه به کلی تغییر یافته به قبرستانی مبدل شده بود.

جنگ سرستان و توک: این جنگ را مونترگروبی‌ها شروع کردند و سرب‌ها نیز که از «اعمال سبعانه در بلغار» به هیجان آمده مخصوصاً مایل بودند به برادران بوسنی و هرزگوین خود کمک نمایند و باطناً امید تشکیل مملکت قدیم سرب را به اتفاق آنها داشتند در آن شرکت جستند (اول ژوئیه ۱۸۷۶).

سرب‌ها فقط ۸۰۰۰۰ سرباز داشتند و چون علاوه بر قلت عده خبطی مرتکب شده آنها را در تمام سرحدات پراکنده ساختند در مقابل ۲۰۰۰۰۰ لشکر ترک مضمحل شدند، به این ترتیب که پس از چهار روز مقاومت الکسینا^۲ را از دست دادند (۲۰-۲۴ اوت) و

1. Batak

2. Alexinats

بعد از ده روز زد و خورد در جونی^۱ از پا درآمدند (۱۹-۱۲۹ کتبر) و دیگر برای مدافعه بلغراد جز بقایای قشون فرسوده قوایی نداشتند. در این موقع تزار روس آنها را نجات داد یعنی با تقویت تمام دول معظمه متارکه‌ای به مدت دو ماه به سلطان تحمیل نمود که در طی این مدت مقدمات صلح تهیه شود.

انقلابات قسطنطنیه: مذاکرات صلح شروع شد اما در قسطنطنیه بحران داخلی و سیاسی که به سلسله سلطنت هم مربوط می‌گشت وجود داشت توضیح آن که در آخر مه سلطان عبدالعزیز خلع (دو روز بعد انتحار کرد) و برادرزاده‌اش جانشین وی گردید.

پس از سه ماه سلطان جدید هم به بهانه دیوانگی مخلوع و برادرش عبدالحمید «سلطان خونین آتیه» و قصاب ارمنستان جانشین وی گردید. این انقلاب کار «جوانان ترک» بود که دنباله افکار و نیات رشید پاشا را گرفتند، مخصوصاً مدحت پاشا یکی از وزرا که طرفدار اصلاحات اساسی و با هر گونه مداخله اروپاییان در تشکیلات داخلی امپراطوری مخالفت داشت. مدحت پاشا برای این که موضوعی به جهت این مداخلات باقی نگذارد سلطان را وادار به اعلام قانون اساسی ساخت که در ترکیه مساوات و آزادی مطبوعات و حکومت نمایندگی را به وسیله مجلس سنا و مجلس مبعوثان و اصل مسئولیت وزرا برقرار می‌نمود (۲۷ دسامبر ۱۸۷۶). عبدالحمید که کاملاً تصمیم داشت به روش نیاکان خود به استبداد سلطنت کند قانون اساسی را وسیله فریب دادن اروپا قرار داد به این معنی که ابتدا با اتکا به مجلس مبعوثان پیوسته کلیه تقاضاهای دول را رد می‌نمود (۱۹ ژانویه ۱۸۷۷) ولی چندی نگذشت که مدحت پاشا را تبعید کرد (۵ فوریه) و قانون اساسی هم فراموش شد.

جنگ ۱۸۷۷، پلونا: این بازی مضحک آلکساندر دوم تزار روس را به خشم آورده بود، به علاوه از طرفی ملت روس به وی فشار می‌آورد که برادران اسلاو آنها را که تبعه سلطان عثمانی بودند مستخلص سازد و از طرف دیگر مذاکرات با مونتنگرو و به جایی منتهی نمی‌شد بنابراین هر گونه راه حل صلح جویانه به نظر غیر ممکن می‌آمد. تزار بعد از مقاومت ممتدی عاقبت حاضر به اعلان جنگ شد (۲۴ آوریل ۱۸۷۷).

رومانی‌ها که اعلان استقلال داده بودند (۲۱ مه ۱۸۷۷) و سرب‌ها و مونتنگرویی‌ها در

این جنگ با وی متحد گشتند.

در ابتدا تصور می‌شد جنگ به سرعت برق خاتمه خواهد یافت زیرا یک لشکر روسی مرکب از ۲۵۰۰۰۰ نفر به فرماندهی گراندوک نیکلا برادر تزار که ۶۰۰۰۰ نفر قشون رومانی هم به آن پیوستند روانه دانوب گشتند. ۲۰ روز بعد از آن که ژنرال دراگومیرف^۱ در زی منی ترا^۲ در ظاهر شهر سیستوا^۳ معبر دانوب را به تصرف آورد (۲۶ ژوئن) گورکو^۴ یکی دیگر از فرماندهان قشون گراندوک نیکلا گردنه شپیکا^۵ مهم‌ترین معابر جبال بالکان را تصرف نمود و به این وضع راه قسطنطنیه باز به نظر می‌آمد.

اما این پیشرفت‌ها غفلتاً متوقف گشت زیرا مرد حقیقی جنگی در میان ترک‌ها ظهور کرد و جنگ را دوام داد. عثمان پاشا فرمانده قلعه ویدن^۶ با حرکت متهورانه‌ای به پلونا شتافت و در جناح روس‌ها اردو زد و مانند توت لوین در سباستوپول پلونا را که شهری بی حصار بود به قلعه حقیقی سنگربندی شده مبدل ساخت.

روس‌ها با وی سه بار جنگیدند که از قلعه‌اش خارج سازند ولی موفق نشدند (ژوئیه-سپتامبر) و پس از آن که در جنگ آخری در گریویتزا^۷ پرنس شارل رومانی و قشون وی آنان را نجات دادند مجبور گشتند پلونا را با قواعد فنی در تحت اداره توت لوین محاصره نمایند.

عثمان پاشا پس از یک دفاع شایان تقدیری چون بهترین مواقع مستحکمه خود را از دست داده بود و آذوقه‌اش تمام گشت بر آن شد که خطوط محاصره روس را شکافته خود را از محاصره خارج سازد ولی در حین محاربه مجروح و اسیر گردید (۱۰ دسامبر ۱۸۷۷).

روس‌ها با وجود سختی زمستان بی‌درنگ باز به حمله تعرضی پرداختند. در سرمایی سخت که به ۲۵ درجه زیر صفر رسیده بود روس‌ها توپ‌ها را روی دوش از راه‌های مستور از یخ حمل و جعبه‌های باروت و گلوله را به پشت سربازان حمل می‌کردند و به این ترتیب به فرماندهی گورکو از جبال بالکان از گردنه اتروپول^۸ و به فرماندهی

1. Dragomirof

2. Zimenitza

3. Sistova

4. Gourko

5. Chipka

6. Vidin

7. Grivitza

8. Etropol

اسکوبلف^۱ از گردنه شیکا گذشتند (۳-۹ ژانویه ۱۸۷۸). در ظرف سه هفته صوفیه، فیلی پوپولی^۲ و ادرنه را گرفته و تمام قوای ترک را پراکنده و هزاران اسیر به چنگ آوردند و بالاخره به سان استفانو^۳ یعنی به دروازه‌های قسطنطنیه رسیدند (۳۱ ژانویه ۱۸۷۸).

عهدنامه سان استفانو: سلطان عثمانی تقاضای ترک مخاصمه نموده و تمام شرایط ژنرال ایگناتیف^۴ نماینده تزار را قبول نمود. عهدنامه سان استفانو استقلال سرستان و رومانی را مقرر و حدود این دو مملکت را هم وسعت داده و مملکت مسیحی جدیدی به اسم بلغاری مرکب از بلغاری‌ها و روملی شرقی و مقدونیه تأسیس می‌نمود. بوسنی و هرزگوین استقلال داخلی یافتند، معاهده مزبور به‌طور کلی شامل تجزیه ترکیه اروپا و برای سلطان عثمانی جز قسطنطنیه و حوالی آن و ساحل بحر اژه تاسالونیک و آلبانی در ساحل آدریاتیک باقی نماند (۳ مارس ۱۸۷۸).

کنگره برلن: عهدنامه سان استفانو مورد اعتراض دولت انگلیس که نمی‌خواست ترکیه تجزیه شود و دولت اتریش که از تجزیه عثمانی قسمتی برای خود در نظر داشت واقع گردید، لهذا دولین انگلیس و اتریش هم رأی گشته و تقاضا نمودند به موجب اصلی که کنگره پاریس شناخته عهدنامه سان استفانو مورد مطالعه و تصویب دول اروپا قرار گیرد. دولت آلمان هم اظهارات دولین را تصدیق نمود. این مسئله برای دولت روس حمله ناگهانی شدید و پر زحمتی بود. تزار نظر با آن که در ۱۸۷۰ نگذاشت اتریش با فرانسه متحد گردد در این مسئله حق شناسی و کمک حکومت آلمان را انتظار داشت، خاصه که دولت آلمان با تمام قوایش او را وادار به جنگ با ترک‌ها نمود ولی امپراطور روس در ورود به جنگ با ترک‌ها فریب خدعه و مآل‌اندیشی بیزمارک را خورده بود چه بیزمارک از بیم وقوع اتحاد نزدیکی بین روس و فرانسه تمام قوایش را به کار برد که دولت روس را به مشکلات بالکان گرفتار سازد. خلاصه دولت روس که به این ترتیب تنها مانده و دیگر قوه اقدام به جنگ جدیدی هم نداشت مجبور به تسلیم گردید. کنگره‌ای در برلن به ریاست بیزمارک تشکیل (۳ ژوئن-۱۳ ژوئیه ۱۸۷۸) و به ترتیب ذیل مسئله شرق را حل نمود:

1. Scobelef

2. Philippopolie

3. San Stefano

4. Ignatief

بلغارستانی که در عهدنامه سان استفانو پیش‌بینی شده بود به سه ناحیه تقسیم گردید: مقدونیه، روملی و بلغارستان.

مقدونیه تحت حکومت مستقیم سلطان گذاشته شد مشروط بر این که در آنجا اصلاحاتی معمول شود. از روملی شرقی امارتی با استقلال داخلی در تحت حکومت یک نفر مسیحی به انتخاب سلطان تشکیل شد، بلغارستان هم به صورت امارت تابعه‌ای در آمد که امیر خود را خود انتخاب می‌نمود، بوسنی و هرزگوین به ملکیت سلطان باقی ماند ولی قرار شد از طرف اتریش اشغال و اداره شود. این ترتیب که طبقاً به سرب‌ها صدمه می‌زد به طوری که بعدها معلوم گردید نتیجه تعهدی بود که کمی قبل از شروع به جنگ تزار روس برای تحصیل بی‌طرفی اتریش نمود (۱۵ ژانویه ۱۸۷۷).

مونتنگرو و سربستان و رومانی کاملاً مستقل شدند، به مونتنگرو بندر دولسینو^۱ در آدریاتیک و به سربستان ولایت نیش^۲ و پیرو و به رومانی دو بر وجه و دلتای دانوب را دادند. در مقابل بسارابی به روسیه پس داده شد. به علاوه بندر باطوم و شهر نظامی قادمس و بعضی نواحی در آسیا و در ارمنستان ترکیه به دولت روس واگذار گردید، بالاخره دول اروپا به یونان وعده دادند در تسالی و اپیر حدود آن دولت را توسعه بدهند. دولت انگلیس هم قبل از افتتاح کنگره حق تصرف جزیره قبرس را از ترکیه تحصیل نموده بود. صفات مخصوصه و نتایج عهدنامه برلن؛ عهدنامه برلن و عهدنامه فرانکفورت شوم‌ترین معاهدات قرن نوزدهم بود زیرا عهدنامه برلن در تحت القای ترس خودپسندانۀ انگلیس و طمع اتریش و کینه‌های شخصی بی‌زممارک که می‌خواست گورچاکف صدراعظم روس را تحقیر نماید بسته شد و گذشته از این که عهد صلحی نبود اشکالات موجوده را ابدی و اشکالات تازه‌ای را هم ایجاد کرد.

عهدنامه سان استفانو در ضمن تأسیس مملکت بلغارستان گیر آزادی اکثریت مسیحی‌های بالکان را تأمین می‌ساخت، اما عهدنامه برلن مجدداً مسیحی‌های مقدونیه را در زیر شکنجه ترک‌ها گذاشت و در نتیجه مسئله مقدونیه علت دائمی اضطراب اروپا گشت.

عهدنامه برلن چون روملی و بلغاری را بر خلاف میل بلغارها از هم جدا ساخت چند

1. Dulcigno

2. Nish

سال پس از امضای آن انقلاب برخاست، جنگ بلغار و سرب در گرفت و اشکالات ممتد سیاسی ظهور کرد که موجب نگرانی تمام اروپا گردید.

علاوه بر آن در تسلیم بوسنی و هرزگوین دو ایالت سرب نشین به اتریش که این دولت هم بعدها آن را ضمیمه به ممالک خود ساخت (۱ اکتبر ۱۹۰۸). عهدنامه مزبور مانع اتمام وحدت سربستان گردیده و بر خلاف میل سکته این دو ناحیه که الحاق خود را به سربستان تصویب کرده بودند اقدام نمود و در حقیقت برای بالکان آلزاس و لورنی ایجاد کرد.

بالاخره عهدنامه برلن چون اتریش را وارد بالکان می ساخت طمع این دولت را در رسیدن به سالونیک و دریای اژه برانگیخته و از این راه دولت فرانسه و دول علاقمند به حفظ موازنه مدیترانه را مضطرب می نمود، اما سرب ها و یونانی ها اتحاد کرده اولی ناحیه واردار^۱ و دومی سالونیک را متصرف و در نتیجه این آتش طمع اتریش فرونشست (۱۹۱۳).

با همه این معایب این عهدنامه در آتیه نتایج مفیدی هم برای دولت فرانسه داشت زیرا دولت روس در اعتماد به دوستی آلمان فریب خورده و شروع به جدایی از وی نمود به طوری که می توان کنگره برلن را مبدأ اتحاد فرانسه و روس محسوب داشت.

تشکیل بلغارستان: مقررات کنگره برلن حتی ده سال هم رعایت نشد. در ۱۸۸۵ بلغارهای ولایت نیمه مستقل روملی حاکمی را که سلطان عثمانی بر آنان گماشته بودند از شهر فیلی پوپولی راندند و اتحاد خود را با بلغارهای امارت بلغارستان اعلام کردند (۱۸ سپتامبر ۱۸۵۵). متعاقب این انقلاب جنگ ۱۵ روزه ای بین بلغارها و سرب ها در گرفت (۱۴-۲۸ نوامبر ۱۸۵۵). توضیح آن که میلان پادشاه سربستان می خواست از توسعه ارضی بلغارستان و بر هم خوردن موازنه بین دول مسیحی بالکان جلوگیری نماید. هنوز سرب ها از سر حد بلغار نگذشته بودند که بلغارها پادشاه سرب را در اسلیونیتزا^۲ شکست داده بر سربستان مستولی و تاپیروت رسیدند، در این موقع اتریش مداخله و بلغارها را وادار به صلح نمود.

فتح اسلیونیتزا اتحاد بلغارستان را با روملی تأمین ساخت زیرا ترکیه و دول اروپا حس

کردند با کار تمام شده‌ای اخلاقاً نمی‌توانند مخالفت نمایند. وحدت مزبور که عملاً برقرار شده بود اگر چه از نظر حقوقی تصریحاً اعلام نگردید ولی سلطان امیر بلغارستان را به سمت حکومت روملی انتخاب نمود. تزار که می‌خواست بلغارستان تحت حمایت روس و امیر آن به منزله حاکم روسی باشد اتحاد مزبور را نشناخت. در نتیجه بلغارها به دو حزب منقسم شدند یکی دوستداران روس و دیگر طرفداران «بلغارستان برای بلغارها» که استقلال مملکت خود را در مقابل تزار و سلطان می‌خواستند. همین حزب اخیر بود که به کمک شهامت و تهور استامبولوف^۱ رئیس خود آخر الامر غالب شد و همین شخص از ۱۸۸۷ تا ۱۹۱۸ مقدرات بلغارستان را رهبری می‌کرد.

استقلال داخلی کرت: امپراطوری ترکیه در اواخر قرن نوزدهم بار دیگر تجزیه گشت، به این معنی که مسیحی‌های جزیره کرت که در قرن نوزدهم شش مرتبه شوریده بودند باز دفعه دیگر در نتیجه قتل عامی که مسلمان‌ها در کانه و کاندی در فوریه ۱۸۹۷ نمودند به شورش برخاستند و برادران یونانی خود را به کمک خویش طلبیدند. یونانیان قوایی به آنجا اعزام و الحاق کرت را به خود اعلام نمودند و در همان حال کوشیدند مقدونیه را نیز که قسمتی از اهالی آن یونانی بودند به شورش وادارند.

در نتیجه این پیش آمد جنگ بین ترک و یونان در گرفت، یونانیان در همه جا مخصوصاً در لاریسا و فارسال مغلوب ترک‌ها شدند، فقط مداخله دول اروپا که پس از یک ماه جنگ را خاتمه داد آنها را از خطر رهانید (۱۸ آوریل-۱۸ مه ۱۸۹۷).

یونانیان مجبور شدند قسمتی از تسالی را به ترک‌ها پس بدهند. در مقابل دول فرانسه، انگلستان، روس و ایتالیا متفقاً کرت را اشغال و به سلطان ابلاغ کردند کرت بعد از این حکومت مستقل داخلی خواهد داشت و این حکومت را هم تشکیل و پرنس ژرژ پسر پادشاه یونان را به حکومت کرت منصوب نمودند و به این ترتیب دول اروپا در آتیه الحاق جزیره را به یونان وعده می‌دادند اما به واسطه سیاست خودپسندانة آلمان که از سلطان عثمانی برای تأمین دوستی وی حمایت می‌کرد دول مزبور جرأت اقدام به این کار را نمودند و مسئله کرت که علت بحران‌های مخوفی هم در کرت و هم در یونان شد تا موقع جنگ ۱۹۱۲ که وسیله انجام الحاق کرتی‌ها را به یونان فراهم ساخت یکی از

اندیشه‌های اروپا بود.

مسئله مقدونیه: قضایای مقدونیه اندیشه‌های دیگری تولید کرد که از بیست سال اختلال دائم نخست در ۱۹۰۸ موجب انقلاب آزادی خواهانه و نظامی و انهدام سلطنت استبدادی عثمانی به دست «جوانان ترک» شده و سپس در ۱۹۱۲ علت جنگی گردید که در آن ممالک مسیحی بالکان ائتلاف نموده تسلط و نفوذ دولت عثمانی را در خاک اروپا معدوم ساختند.

مقدونیه به واسطه موقعیتش چهار راه ملل و طریق مهم تجارت بین‌المللی شده و به همین لحاظ افکار آزاد اروپا در آنجا نفوذ کامل داشت. اقوام آزاد شده سرب، یونان، بلغار و رومانی در این محل با یکدیگر دائماً در تلافی و به‌طور عجیبی مخلوط می‌شدند. از اهالی آنهایی که توانایی داشتند به ممالک مجاور مخصوصاً بلغارستان هجرت کرده و از آنجا هموطنان مقیم مملکت مقدونیه را به استخلاص آتیه امیدوار نگاه می‌داشتند.

دول سرب، بلغار، یونان و رومانی چون تجزیه مقدونیه را در آتیه پیش‌بینی می‌کردند هر یک می‌کوشیدند در آنجا طرفدارانی برای خود تهیه کنند و به این نظر مدارس متعددی در آنجا باز کردند و مقدماتی فراهم شد که در این قسمت از متصرفات عثمانی بیش از هر نقطه سلطه ترک غیرقابل تحمل گردیده و اصلاحات را ضروری می‌نمود اگر چه اصلاحات مزبور را عهدنامه برلن تصریح کرده بود اما مانند کلیه اصلاحاتی که در عهدنامه‌های بزرگ تصریح می‌نمودند عملی نگردید چنان که بعد از عهدنامه برلن جزئیات آن را نوشتند و در ۱۸۸۰ فرمان رسمی آن صادر گردید ولی کان لم یکن ماند.

در عهد سلطنت سلطان عبدالحمید «سلطان خونین» مسیحیان مانند برده‌های حقیقی که حیات و مآلشان در دست سلطان بود در حال رقت باقی ماندند زیرا این پادشاه می‌گفت که سابقاً اغماض دولت نسبت به مسیحیان به واسطه ضعف و بی‌جهت در عوض اخراج از مملکت یا اجبار به تغییر مذهب آنها اجازه اقامت در خاک عثمانی داده‌اند.

سلطان عبدالحمید در رفتار نسبت به ارامنه شواهد عقیده خویش را جلوه گر و دنیا را وحشت زده ساخت، توضیح آن که از سال ۱۸۹۴ تا ۱۸۹۶ به حکم سلطان در آسیای صغیر و حتی در قسطنطنیه (که در چهار روز آخری ماه اوت ۱۸۹۶ خون در معابر این

شهر مثل نهر جاری بود) ارمنی‌ها مرتباً قتل عام شدند که عده مقتولین به ۲۰۰۰۰۰ و شاید ۳۰۰۰۰۰ نفر می‌رسید و چون با مقدونیه که در بحبوحه اروپا واقع بود سلطان نمی‌توانست چنین معامله‌ای بکند لهذا به جای هلاک ساختن توده اهالی مخصوصاً در شمال و مغرب مقدونیه به دست مسلمین آلبانی اتلاف تدریجی و قتل انفرادی مسیحیان را ترتیب داد.

انقلاب ترکیه جوان: بروز جنبشی در ۱۹۰۳ و تشکیل وحشیانه‌ای که از آن در ناحیه موناستیر^۱ و سرس^۲ به عمل آمد با رضایت دول اروپا موجب مداخله روس و اتریش و پاره‌ای اصلاحات ناقص گشت. در ۱۹۰۷ برای جلوگیری از وقوع اغتشاشات جدید و خطر مداخله دول بالکان ادوار هفتم پادشاه انگلیس و تزار نیکلای دوم در ملاقاتی که در رول^۳ به عمل آوردند پروگرام اصلاحاتی برای مقدونیه تهیه نمودند که دول اروپا ناظر اجرای آن باشند و بر طبق این پروگرام مقدونیه مانند کُرت استقلال داخلی می‌یافت.

انتشار این طرح انقلاب آزادی خواهانه را در ترکیه موجب گردید با وجود مراقبت یک مستبد ظنین و خونخواری که در مدت کمتر از سی سال ۸۰۰۰۰ نفر را از مملکت فراری ساخته بود و با وجود فعالیت اداره فوق‌العاده پلیس مخفی حزب اصلاحات که ترکیه جوان نامیده می‌شد دارای اعضای بسیاری به خصوص بین نظامیان گردید. مقرر کمیته مخفی «اتحاد و ترقی» که این حزب را اداره می‌کرد در سالونیک بود، به واسطه غرور ملی و برای احتراز از مداخله خفت آور دول و کینه به ظلم و عشق به آزادی مملکت در ۲۳ ژوئیه ۱۹۰۸ کمیته به اتکا قشون مقدونیه در سالونیک برقراری قانون اساسی ۱۸۷۶ را اعلام نمود. عبدالحمید به واسطه ناگهانی بودن این جنبش ملی دچار بهت و حیرت شد در قسطنطنیه ظاهراً تسلیم و حکم به اجرای قانون اساسی داد (۲۴ ژوئیه).

بحران بوسنی و بلغار: این انقلاب در خارج از ترکیه نیز تأثیر فوری داشت چنان که دولت اتریش برای استفاده از گرفتاری‌های ترکیه جوان و برای این که حزب مزبور نتواند در میان اهالی بوسنی و هرزگوین که اسماً ولایات عثمانی بود جنبشی تولید نماید ضمیمه شدن این دو ولایت را که از ۱۸۷۸ به این طرف اشغال کرده بود به ممالک اتریش اعلام

1. Monastir

2. Seres

3. Revel

داشت (۱۵ اکتبر ۱۹۰۸) و به همین جهات و در همین روز با موافقت دولت اتریش پرنس فردیناند امیر بلغار رشته ارتباط تابعیت مملکت خود را با امپراطوری ترک گسیخت. استقلال بلغارستان را به نام مملکت بلغار اعلان و به عنوان تزار بلغارستان در تیرنوو^۱ تاجگذاری نمود.

در مقابل حریف حاضر جنگ با تعویضات مختصری مخصوصاً تعویضات مالی ترکیه ناچار استقلال بلغارستان را شناخت (۲۹ فوریه - ۱۹ آوریل ۱۹۰۹).

خلع عبدالحمید: عهدنامه با بلغار آخرین سندی بود که سلطان عبدالحمید امضا نمود، زیرا چند روز قبل از آن نظامیان قسطنطنیه به تحریک ترک‌های قدیمی و پول زیادی که سلطان به آنها داد اغلب صاحب منصبان خود، یعنی عده‌ای که از صف انتخاب نشده بودند به قتل رسانیدند و کابینه حزب ترکیه جوان را ساقط ساخته و از مجلس تقاضا کردند قوانین قرآنی و «شریعت» را در تمام ادارات اجرا نماید. اما کمیته «اتفاق و ترقی» در سالونیک وجود داشته و یک نوع حکومت علیحده‌ای تشکیل داده بود که قشون مقدونیه و ادرنه نسبت به آن وفادار ماندند لهذا قشون مزبور با عجله تمام به جانب قسطنطنیه شتافته و به قهر فوق‌العاده وارد پایتخت شدند (۲۴ آوریل ۱۹۰۹). سه روز بعد مجلس عبدالحمید را خلع و فوراً در سالونیک محبوس ساختند و برادرش سلطان محمد خامس جانشین او گردید.

از این به بعد ترکیه صورتاً مشروطه و حکومت پارلمانی داشت اما نفوذ عالیه در دست صاحب منصبان یعنی مدیران انقلاب بود. حکومت جدید نه بر رضایت و میل ملت بلکه بیشتر بر روی اراده قسمتی از قشون که به کمیته «اتفاق و ترقی» پیوست استوار بود.

اتحاد بالکانی‌ها جنگ ۱۹۱۲: از فتح انقلاب ترکیه جوان که تقریباً به نام اعلان حقوق بشر انجام شد اروپا ظهور دوره عدالت عمومی را در امپراطوری عثمانی و حل مسائل راجع به احوال مسیحیان و خاتمه دادن به مشکلات مقدونیه را لافل برای مدت کمی انتظار داشت. خود مقدونی‌ها هم این تصور باطل را می‌نمودند ولی مدت این انتظارات خیلی کوتاه و اقدامات حزب اتفاق و ترقی خلاف آن را ظاهر ساخت، به این معنی که سابقاً چون ترک‌ها به مسیحیان به دیده حقارت می‌نگریستند زبان آنها را که علامت و

حافظ ملتشان بود آزاد گذارده بودند. اما ترک‌های جوان تمام سکنه امپراطوری را عملاً افراد یک مملکت دانسته و می‌خواستند تمام ملل مختلفه امپراطوری عثمانی را به صورت یک ملت در آورند و برای تهیه این اختلاط در کلیه مدارس استعمال زبان ترکی را اجبار ساختند و این اراده «عثمانی کردن» تمام ملل عدم رضایت عمومی را تولید نمود. از طرف دیگر احوال مسیحیان مقدونیه روز به روز بدتر و از ایام سلطنت «سلطان خونین» هم وخیم‌تر شده بود لهذا بلغارها، سرب‌ها، مونتنگرویی‌ها و یونانیان برای خاتمه دادن به این وضع به یکدیگر نزدیک شدند و جنگ بین ترک و ایتالیا را بر سر طرابلس مفتاح شمرده و در اکتبر ۱۹۱۲ هر چهار دولت مسیحی به ترک‌ها حمله کردند. ترک‌ها چنان پشت سر هم شکست می‌خوردند که دیپلوماسی اروپا به حیرت آمد، به این معنی که در قرخ کلیسیا^۱، لوله بورگاس^۲ از بلغارها و در کومانوو^۳ و پرلیپ^۴ و موناستیر از سرب‌ها شکست خوردند. به علاوه ادرنه و ژانینا و اسکوتاری^۵ بعد از محاصره‌های طولانی به تسخیر دول بالکان درآمد. شهر اولی را بلغارها و سرب‌ها و دومی را یونانیان و سومی را مونتنگرویی‌ها گرفتند. آلبانی و سواحل آدریاتیک هم به دست سرب‌ها و یونانی‌ها افتاد. کنفرانس لندن، جنگ ۱۹۱۳: اما اثریش توسعه قدرت سرب‌ها را که از به دست آوردن راهی آزاد به دریا ناشی می‌گردید نمی‌توانست قبول نماید. در این موقع دول معظمه در لندن کنفرانسی تشکیل داده بودند که بین خود راجع به مسائل بالکان توافق نظر حاصل و از وقوع جنگ اروپا بر سر مسائل مزبور جلوگیری شود.

دولت اثریش در این کنفرانس سیاست حقیقی جنجال و تهدید را پیش گرفته یعنی حکم تجهیز عمومی داد و این طور وانمود کرد که اگر تصمیمات کنفرانس مطابق میل او نباشد به تنهایی اقدام به جنگ خواهد نمود و به این وسیله موفق گردید دست سرب‌ها و یونانیان را از دریای بالتیک کوتاه و دول را مصمم سازد که مملکت موهومی به نام مملکت آلبانی در سرحد دریای مزبور تأسیس نمایند.

از طرف دیگر اختلافاتی بین سرب‌ها و بلغارها در موضوع تفسیر عهدنامه که سهم

۱. چهل کلیسا.

2. Lule- Burgas

3. Koumanovo

4. Prilep

5. Scutari

هر یک از دو ملت مزبور را از مقدونیه معین می نمود تولید شد. بلغارها به تحریک باطنی اتریشی ها در بحبوحه مذاکرات حکمیت که تزار پیشنهاد نموده بود خائنه به قشون سر شیخون زده و تصور می کردند به واسطه حمله ناگهانی سرب ها را مضمحل خواهند ساخت (۳۰ ژوئن ۱۹۱۳). اما این اقدام بی نتیجه ماند و سرب ها و یونانیان که متحدین سرب به شمار می رفتند بلغارها را عقب راندند. در همین موقع دولت رومانی هم که از توسعه قدرت بلغارهاستناک گشته بود دخالت کرده و بلغارها که از هر سو مورد حمله واقع و در همه جا مغلوب شدند ناچار شرایط فاتحین را در ضمن عهدنامه بخارست پذیرفتند. به موجب عهدنامه مزبور بلغارها سیلستری و حاشیه ای از اراضی واقع در جنوب دو بروج را به رومانی تسلیم و سالونیک را به یونانیان و موناستیر را به سرب ها واگذار کردند و ترک ها هم مجدداً شهر ادرنه را گرفتند.

مسائل شرق: صلح بخارست مسئله شرق را موقتاً حل نموده بود زیرا پس از این صلح با وجود آن که جنگ ۱۹۱۲-۱۹۱۳ بر وسعت حدود ممالک مسیحی بالکان افزود مع هذا هیچ یک از آنها هنوز به تمامیت ارضی خود قائل نبودند، یعنی ممالک رومانی، سرستان، بلغارستان و یونان شامل کلیه رومانی ها، سرب ها، بلغارها و یونانیان نمی شدند. بسارابی روس و ترانسیلوانی مجارستان از رومانی ها مسکون و اهالی بوسنی و هرزگوین را در جنوب مجارستان سرب ها تشکیل می دادند.

وطن پرستان سرب که از فتوحات جدید خود به وجد آمده بودند تصور می کردند ممکن است در آتیه بوسنی و هرزگوین یعنی آلزاس و لرن خود را از اتریشی ها گرفته حتی آمال آنها این بود که «سرستان کبیری» را تشکیل دهند که شامل ده میلیون جمعیت و مونتنگرویی ها و کراوات ها و اسلوون ها یعنی اسلاوهای جنوب هم جزء آن باشد و چون سکنه اپیر و سواحل آسیایی اژه و جزایر آن یونانی بودند وطن پرستان یونان هم «فکر بزرگ» تشکیل مملکت یونانی را که در بای اژه مرکز آن باشد تعقیب می کردند. بالاخره بلغارها که همواره در آرزوی تصرف مقدونیه بودند با ترک ها که دست از تراس بر نمی داشتند برای انتقام کشیدن از فاتحین به هم نزدیک و اصلاح نمودند.

این مقاصد و نظریات مسئله شرق را بغرنج و حل آن را مشکل می ساخت و در حقیقت می توان گفت در ابتدای قرن بیستم نه یک مسئله شرق بلکه مسائل متعدد شرق

وجود داشت که مشکل تر از همه مسئله سربستان کبیر یعنی ایتالیای قرن بیستم بود. **روش دول معظمه:** بر آرزوها و رقابت‌های ملل بالکان در ۱۹۱۴ منافع متضاد و نظرهای سیاسی مخفی دول معظمه اروپا نیز اضافه گردید. دول ایتالیا و اتریش که امارت مصنوعی آلبانی را تشکیل دادند تا به منزله سدی در مقابل سرب و یونان بوده مانع راه یافتن آنها به دریای آدریاتیک باشد در عین حال هر یک از این دو دولت به تنهایی تسلط بر آنجا را در نظر داشته و می‌خواست والونا^۱ بهترین لنگرگاه‌های آن را که کلید دریای آدریاتیک به شمار است در دست داشته باشد.

دولت اتریش می‌خواست جاده بزرگ تجارتنی هامبورگ به سالونیک را تحت اختیار خود گرفته و در بالکان میدانی برای توسعه اقتصادیات خود بیابد تا از این راه نداشتن مستعمرات را جبران کند و نظرش این بود که «اسلاوهای داخلی را گرد آورده و نسبت به اسلاوهای خارج هم حمایت اقتصادی معمول دارد». در اجرای این نقشه اتریش با سیاست امپراطور روس اصطکاک پیدا می‌کرد زیرا تزار حامی قدیمی اسلاوهای جنوبی و مساعد با تمایلات وحدت خواهانه آنها بود و به علاوه آزادی بغازهای بحر سیاه و حتی تسلط خود را بر آنها همواره در نظر داشت تا بتواند به آن وسیله به مدیترانه راه یافته و طریق جدیدی به دریای آزاد به دست آورد.

انگلستان برای این که بهتر سلطه خود را بر مسلمانان مصر و هندوستان استوار سازد و ضمناً مستعمرات افریقایی و آسیایی خویش را متصل نماید متمایل بود قسمت عربستان عثمانی را در آسیا تصرف کند.

فرانسه حامی اما کن مقدسه مسیحیان و می‌خواست اعتبار خود را در شرق نزدیک به خصوص در شام حفظ کند و منافع مهم مادی و معنوی را که در امپراطوری عثمانی بیش از سایر دول داشت محفوظ نگاه دارد.

آلمان به بهانه تمامیت و استقلال باب عالی هیئت‌های نظامی به قسطنطنیه اعزام و روابط تجارتنی شرق را به وسیله احداث راه آهن قسطنطنیه به بغداد متقلب می‌ساخت و به این ترتیب دولت عثمانی را به اطاعت نظامی و اقتصادی خویش در می‌آورد و دولتین فرانسه و انگلیس طبعاً با این سیاست مخالفت می‌ورزیدند.

بنابراین مسئله شرق به واسطه پیچیدگی منافع متضاد دول در آنجا و اهمیت طرفی که از امپراطوری ترک عبور و اقصر جاده‌های به بحر احمر و خلیج فارس یعنی دهلیز هندوستان و شرق اقصی را تشکیل می‌داد دارای اهمیت بین‌المللی شده می‌توان گفت که محور بندوبست‌های دول اروپا و کوچک‌ترین تغییر در موازنه بالکان در سیاست دول معظمه تأثیر می‌بخشید.

به همین جهت بود که تلاش اتریش و آلمان در استوار ساختن تفوق قطعی در شرق به وسیله مطیع ساختن سرستان و استخفاف دولت روس در ۱۹۱۴ علت قاطع جنگ بین‌المللی گردید.

بعد از جنگ مسائل شرق صورت حل دیگری یافت که باز هم موقتی بود، به این معنی که امپراطوری عثمانی در آسیا نیز دچار تجزیه و دول یونان و فرانسه و مخصوصاً انگلیس هر یک سهمی از آن بردند.

فصل دهم

کلیسای کاتولیک

پی‌نهم- شورای مذهبی واتیکان- نون سیزدهم و پی‌نهم

کلیسای کاتولیک که در قرن نوزدهم مظهر قدرت قاهره سیاسی و اجتماعی به شمار می‌رفت در معرض تبدلاتی واقع شده و در ضمن آن اقتدار رسمی یا سلطنت جسمانی را از دست داد ولی در مقابل کلیه اقتدارات مذهبی در دست پاپ تمرکز یافت و از این راه به استقلال کامل و وحدت قوی نائل گردید.

تاریخ کلیسای کاتولیک در قرن نوزدهم به دو دوره تقسیم می‌شود:

دوره اول از ۱۸۱۵ تا ۱۸۴۸ که دوره تجدد برای کلیسا در ممالکی است که انقلاب کبیر قدرت آن را متزلزل ساخته بود. در این دوره ایقاز مذهب کاتولیک به واسطه عود طبقات عالی به اعمال مذهبی و توسعه مؤسسات دینی و کثرت تشکیلات جمعیت‌های مذهبی کم‌کم محسوس می‌گشت و دو جریان جدید ظاهر شد یکی طریقه ماوراء الجبل، به این معنی که مؤمنین با اعتقاد کامل پیروی اراده پاپ را نموده و آزادی‌های قدیمی را^۱ که کلیساهای ملی مدعی بودند دارا هستند رها نمایند و دیگر طریقه آزادی‌خواهی که به

۱. مقصود آزادی‌هایی است که بعد از انقلاب کبیر فرانسه کلیساهای در مقابل پاپ داشتند.

عوض تقاضای حقوق مخصوصه و حمایت دولت برای کلیسا به درخواست آزادی عمومی و توافق دادن بین افکار آزادی خواهانه و عقاید کاتولیکی اکتفا می نمود.

دوره دوم دوره ترقی کلیسا در زمان پاپ پی نهم (۱۸۴۶-۱۸۷۸) و لئون سیزدهم (۱۸۷۸-۱۹۰۳) می باشد. حوادث عمده دوره پاپ پی نهم عبارتند از:

اولاً از دست رفتن سلطنت پاپ.

ثانیاً انتشار فتوای کاننا کورا^۱ و فتوای سیلابوس^۲ که جامعه مسیحیت واقعی را مخالف با جامعه غیر روحانی جدید قرار داد.

ثالثاً شورای مذهبی واتیکان (۱۸۷۰) که عقیده مصاب بودن مقام پاپ را اعلام و مسئله وحدت اداره مذهبی کاتولیک را در مسائل راجع به عقاید و مقررات مذهبی و اخلاق به اتمام رسانید.

لئون سیزدهم با روش دیگری اقدامات پی نهم را تکمیل کرد، به این معنی که اداره احزاب کاتولیکی ممالک مختلفه را به دست گرفت و از این راه حکومت عالم کاتولیکی را در دست پاپ متمرکز گردانید و بر قوه تبلیغات مذهبی به وسیله طرفداری از توسعه طریقه کاتولیک اجتماعی افزود. جانشین وی پی دهم عقاید آزادی خواهانه جدید را در حوزه مذهبی به وسیله تکفیر طریقه تجدد و سیلونیسیم^۳ از بن برانداخت.

روابط بین کلیسا و دولت هم در قرن نوزدهم تغییر شکل کلی یافت و در اغلب ممالک کلیسا دیگر مؤسسه دولتی به شمار نمی رفت تا قوای رسمی آن را تحت حمایت گیرند و رفته رفته این عقیده پیدا شد که در عوض همکاری کلیسا با دولت کلیسا از دولت تفکیک گردد و کلیسا مجبور گشت در مقابل احزابی که مخالف دخالت روحانیون در سیاست بودند و همچنین کسانی که ضدیت با مذهب کاتولیک داشتند از خود مدافعه نماید ولی ترقی عقاید ضد مذهبی در قرن نوزدهم به واسطه توسعه مذهب کاتولیک در ممالک جدید جبران گردید.

تجدید حیات کلیسا: تجدد کلیسای کاتولیک را که انقلاب کبیر در فرانسه و اغلب ممالکی که تحت تأثیر نفوذ فرانسه واقع گشتند متزلزل ساخت در اوایل قرن نوزدهم

1. Quanta Cura

2. Syllabus

۳. Sillonisme نام فرقه مخصوصی است و مشتق از اسم روزنامه سیلون که ناشر افکار فرقه بودا می باشد.

شروع شده و در تمام دوره رجعت بوربن ها تعقیب می گشت زیرا پادشاهان وظیفه و منافع خود را در استحکام بنیان کلیسا می دانستند و ترتیب سابق را که همکاری دولت و کلیسا بود حفظ کرده رشته اتحاد خود را با کلیسا محکم ساختند تا بتوانند با آثار انقلاب که دشمن مشترک هر دو بود مبارزه نمایند.

تجدید حیات کلیسا در همه جا به یک وضع صورت نگرفت مثلاً تنها ممالک جنوبی اروپا یعنی اسپانیا، پرتغال و دوسیسیل به ترتیب سابق روحانیت بازگشت نموده موقوفات کلیسا را مسترد و مذهب کاتولیک را اجباری کردند و به این ترتیب وحدت عقاید مذهبی را برقرار ساختند در صورتی که در اغلب ممالک دیگر کلیسا به همان وضعیت مؤسسه رسمی باقی ماندند که با دارا بودن پاره‌ای مختصات مانند یکی از وزارت خانه‌ها محسوب و اعضا کلیسا را پادشاهان تعیین و به منزله مستخدمین رسمی بودند.

در آلمان امارت‌های مذهبی و صومعه‌ها کماکان محذوف ماند و حدود تازه‌ای برای حوزه‌های مذهبی بر طبق قراردادهای مخصوصی بین پاپ و ممالک مختلفه آلمان ترتیب داده شد. حکومت‌های آلمان اصل آزادی مذاهب را محفوظ و مثل سابق همواره در امور مذهبی مداخله می نمودند.

دولت فرانسه اصل آزادی مذهب و ضمناً تا اندازه‌ای تسلط دولت را بر کلیسا محفوظ داشت. فرمان اساسی مذهب کاتولیک را مذهب رسمی اعلام کرد و حتی قرار داد (کنکردا)ی^۱ تازه‌ای در ۱۸۱۷ بین پاپ و پادشاه فرانسه منعقد گردید ولی لویی هیجدهم نظر به مخالفت مجلسین مجبور شد آن را مسترد و پاپ پی هفتم اعلام داشت که موقتاً قرارداد ۱۸۰۱ را محفوظ خواهد داشت و به این ترتیب همان وضع زمان ناپلئون راجع به کلیسا برقرار ماند، به این معنی که کلیسا از احترامات رسمی بهره‌مند و حقوقی از دولت دریافت می نمود از خدمت نظام معاف و حق داشتند مدارس کشیشی دایر نمایند، اما روحانیون به هیچ وجه نسبت به مردم تسلط مادی نداشتند یعنی دیگر حق نگاهداری سجل احوال، حق سانسور و مراقبت در تعلیمات با آنها نبود.

مواد راجع به تشکیلات اطاعت کلیسا را نسبت به دولت کامل گردانید و اختیارات سابق شاه را نسبت به کلیسای گالیکان^۲ به رئیس دولت داد.

1. Concordat

2. Gallicane

تجدید حیات کلیسا در اروپا نتیجه عقیده گالکانیسم بود که سلاطین قرن هیجدهم در روابط خود با پاپ معمول می داشتند، به این معنی که کلیسای هر مملکتی را مطیع دولت همان مملکت قرار داده و در نتیجه اقتدار پاپ نسبت به روحانیون کاتولیک محدود و اقتدارات مزبور به سلاطین تعلق می گرفت.

نهضت مذهب کاتولیک: دوره تجدید حیات کلیسا را بروز یک نهضت مذهبی که مخصوصاً در فرانسه در زمان سلطنت لویی فیلیپ محسوس تر گشت برجسته می سازد. این نهضت به واسطه ترقیات تدریجی مذهب در طبقات عالی و اجرای احکام جدید و کثرت تشکیل مجامع مذهبی در میان متدینین کاتولیک ظاهر گردید.

قرن هیجدهم قرن تشکیک به شمار می آید زیرا بسیاری از مردم حتی معتقدین خالص کمابیش تحت نفوذ عقاید ضد کاتولیکی واقع گشته بودند. پس از ثکان های وحشتناکی که انقلاب کبیر فرانسه به جامعه های اروپا داد این حالت روحی هم تغییر نمود و عده مشککین رو به نقصان نهاد. کلمات ناپلئون که گفته است: «ملت بدون مذهب مانند کشتی بی قطب نما است» و رد زبان مردم بود. بعد از ۱۸۱۵ طبقه عالیه نجبا و از ۱۸۳۰ به این طرف اواسط الناس به کلیسا نزدیکی جستند. بعضی ها به واسطه تقلید و برخی دیگر از روی ایمان بر ضد کفر که در قرن هیجدهم رواج یافته بود چنان که تالیران در این موضوع گفته است: «سستی عقیده کسر بزرگی است و برای طبقه اشراف پست ترین چیزها است». در دوره رجعت بوربن ها تجدد مذهبی به واسطه فعالیت هیئت های مبلغین ظاهر گردید و نهضت ضد مذهبی انقلاب سال ۱۸۳۰ و انتشار کتاب های لامنه در منقبت دیانت مسیح مساعی و مجاهدات مبلغین را بیشتر تحریک کرد و نویسندگان کاتولیک برای پیش بردن عقاید خود از طریق مختلفه اقدام می کردند مثلاً تحقیقات تاریخی و فلسفی می نمودند برای این که در ضمن آن براهین و دلایلی برله مذهب بیابند، علاوه بر آن از مطبوعات استفاده کرده روزنامه های متعدد کاتولیکی تأسیس و منابر وعظ و حتی میز نطق سیاسی مجلس را وسیله پیشرفت عقاید خود قرار می دادند.

با حرارت ترین مدیران این تبلیغات به غیر از لامنه متتالانبر^۱ و لا کورد در به شمارند که نطق های آنها در کلیسای نتردام پاریس معروف است. اگر چه رجوع جامعه فرانسه به

مذهب کاتولیک منحصر به طبقات عالیّه بود و جریان ضد مذهبی در میان کارگران کمافی السابق توسعه می یافت اما کاتولیک های جاهد این عصر ابداً واقعی به عقاید توده مردم ننهادند.

مؤسسات مذهبی و مجامع دینی: در همین حال در هر طرف مؤسسات مذهبی تشکیل می گردید. نخست مؤسسات قدیم تجدید مطلع کردند مانند مؤسسه ژزوئیت ها که پاپ پی هفتم به موجب فرمانی در ۱۸۱۴ آنها را در حوزه مسیحیت برقرار ساخت و دیگر مؤسسه دومینیکن ها^۱ که لا کر در مجدد آدر فرانسه تأسیس و تمام هم این مؤسسه مصروف به خدمت به مقام پاپ بود. علاوه بر مؤسسات قدیمه مؤسسات دیگری از مردها یا زن ها و اغلب در فرانسه تأسیس گردید، مشهورترین مؤسسات مردانه مؤسسه پرماريست^۲ بود که از جمعیتی مبلغ و در فرانسه تأسیس یافت (۱۸۱۶) و دیگر مؤسسه برادران مذهب مسیح که در ۱۸۱۹ ژ.م. لامنه^۳ برادر ارشد مؤسسين روزنامه (آینده)^۴ آن را تأسیس کرد. عده مؤسسات نسوان بیشتر بود بین آنها مؤسسه دام دوساکزکز^۵ قابل ذکر است که برای تعلیم دوشیزگان طبقه مستطیع تأسیس شده بود.

فکر تشکیل جمعیت مذهبی در میان اشخاص متدین غیر روحانی نیز شیوع یافت چنان که در فرانسه جمعیت سن و نسان دوپل در ۱۸۳۲ به دست فردریک اوزانام^۶ معلم دارالعلم به کمک هفت نفر شاگردانش تأسیس گردید. این جمعیت که بدو^۷ در کلبه محقری در محله لاتن پاریس به وجود آمده بود و اکثر اعضای خود را از طبقه اشراف انتخاب می کرد در اروپا و آمریکا توسعه عظیم یافت. مرام اصلی این جمعیت دستگیری مساکین بود که اخوان یعنی اعضا در منازل به دیدار آنها می رفتند و در عین حال کانون فعالیت کاتولیکی نیز گردید که اعضای مدیره آن برای دفاع مذهب و ترقی کلیسا اتفاق می ورزیدند.

در آلمان برای ترقیات اخلاقی طبقه کارگران و تبلیغ مذهبی در داخله چندین جمعیت متوالیاً تأسیس گردید. بدو^۸ جمعیت اولیاء (گزلن فورنی)^۷ که در کلنی^۸ در ۱۸۴۵

1. Dominicains

2. Peres Maristes

3. J. M. de Lammennais

4. Avenir

5. Sacre Coeur

6. Frederic Ozanam

7. Gesellenverein

8. Cologne

تأسیس و بعد سرمشق برای هیئت جمعیت‌های کارگران در سوئیس و اتریش گردید. دیگر جمعیت پی‌نهم (پیوزورین)^۱ برای تبلیغات کاتولیکی (۱۸۴۸) که جلسات سالیانه آن در شهرهای بزرگ تشکیل و کانون اقدامات کاتولیک‌ها در آلمان بود.

طریقه ماوراءالجبیل^۲: بحران انقلاب کبیر نه تنها علت نهضت مذهبی گشت بلکه در کلیسا خواهی نخواهی تغییراتی داد و در عالم کاتولیکی دو مسلک به وجود آورد که در قرن نوزدهم ادامه داشت و تثبیت گردید یکی طریقه ماوراءالجبیل یعنی طریقه اطاعت از رُم (زیرا رُم نسبت به فرانسه در پشت جبال آلپ واقع شده) و دیگر طریقه آزادی.

این تمایلات با عقاید طبقه عالیّه کلیسا در ۱۸۱۵ مخالفت داشت زیرا طبقه مزبور از انقلاب کبیر بیزار و اتحاد تخت و محراب را طالب و مدافع طریقه گالیکان بود. در فرانسه شاه و اغلب کشیش‌ها و وزراء و مجلسین طرفدار کلیسای ملی بودند که نسبتاً از دائره نفوذ پاپ خارج و مطیع دولت باشد. اصول کلیسای گالیکان ۱۸۶۲ نماینده مسلک این دسته بود ولی این مسلک کهنه به سرعت به مسلک دیگری به نام ماوراءالجبیل تبدیل شد که طرفدار قدرت عالیّه پاپ بر کلیّه کلیسا می‌باشد. این عقیده را قبلاً بونالد^۳ و مستر^۴ اظهار نموده بودند لایحه آن را مجدداً مطرح ساخت و به زودی به توده مؤمنین و کشیشان سرایت کرده و ترتیباتی پیش آمد که پیشرفت این مسلک را آسان ساخت، یکی تغییر طرز انتخاب کشیش‌های عالی رتبه به این معنی که سابقاً آنها را از طبقه نجبا انتخاب می‌نمودند ولی در این اوقات اشخاصی انتخاب می‌شدند که از توده مردم بیرون آمده و مدارس کشیشی را دیده باشند و دیگر اقدامات مؤسسات مذهبی و همچنین مدارس مجالس و عظم که عقیده تفوق پاپ را بر کلیسا تبلیغ می‌کردند. به علاوه وضع نوینی که ترتیبات جدید برای کشیش‌ها معین نموده بود که بعد از کسر امتیازات کلیسا دیگر به دولت کمتر بستگی داشت و چون موقوفات از بین رفته بود جنبه ملاکی را از دست داده و به آب و خاک از نظر نفع علاقه نمی‌ورزید و بالاخره می‌دید دولت‌ها که مدافع مذهب حقّه باید باشند مذاهب الحاد را رسماً شناخته و مورد حمایت قرار داده‌اند.

مسلک ماوراءالجبیل به طور قطعی در ۱۸۳۰ پیشرفت نمود زیرا انقلاب ۱۸۳۰ به

1. Piusverein

2. Ultramontanisme

3. Bonald

4. Maistre

واسطه حذف مذهب رسمی دولتی کلیسای کاتولیک را مجبور نمود که دیگر به حمایت دولت امیدوار نباشد و از این پس مسلک ماوراءالجبیل طریقه‌ای به شمار رفت که بر طبق آن کلیسای فرانسه در مقابل دولت که دیگر رسماً کاتولیک نبود آزادی یافت. نظیر همین ترتیبات در سایر ممالک نیز پیش آمد و نتیجه این شد که قوه مرکزی برای امور مذهبی به دست آمد که از این راه کم شدن اقتدارات رسمیش جبران می‌شد.

کاتولیک‌های آزادی‌خواه: در موازات جریانی که کاتولیک‌ها را به سوی رُم سوق می‌داد جریان دیگری تولید گشت که آنها را متوجه عقیده آزادی خواهی نمود.

در سال ۱۸۲۸ حزب کاتولیک آزادی‌خواه جدیدی ظهور کرد که کوشش داشت عقاید آزادی‌خواهانه را با عقاید دیرینه کاتولیکی توافق دهد. تا آن موقع سیاست کلیسا این بود که رشته ارتباط خود را با دولت‌ها محکم کند تا بتواند به اتکا دولت دیانت حقه را اجباری و وحدت مذهبی را عملی سازد، اما کاتولیک‌های آزادی‌خواه به عوض در خواست حمایت از دولت آزادی حقوق عامه را می‌خواستند که به عقیده آنها به همین وسیله می‌توانستند اداره معنوی هیئت جامعه را به دست گیرند. کاتولیک‌های آزادی‌خواه دارای طریقه ماوراءالجبیل و مخالف کلیساهای ملی محسوب می‌شدند.

این جنبش در ممالک مختلفه ایرلند، بلژیک، ایتالیا و فرانسه تولید گردید. در فرانسه لامنه پیشرو آن و کتابی به نام ترقیات انقلاب و جنگ با کلیسا منتشر ساخت (۱۸۲۹) که در حقیقت سجل تولید حزب مزبور در فرانسه و مواد اساسی مرامنامه این دسته عبارت بود از آزادی جمعیت‌ها و تعلیمات و تفکیک کلیسا از دولت. بسیاری از اشخاص بصیر حکومت را به واسطه خبط‌های سیاسی خود متزلزل دیده و نمی‌خواستند منافع مذهبی را از منافع سلسله سلطنت جدا سازند و ضمناً خطراتی که نزدیکی زیاد با دولت مخالف مذهبی برای کلیسا خواهد داشت درک کرده بودند.

لامنه این طور استدلال می‌کرد که چون دولت دیگر کاتولیکی مذهب نیست کلیسا می‌تواند خود را از آن جدا ساخته و اجازه ندهد ملحدین یا مرتدین کشیش‌های کاتولیک را انتخاب نمایند و عقیده داشت که حذف بودجه‌ای که دولت به کلیسا می‌دهد استقلال روحانیون را در عالم معنویات موجب خواهد گردید.

عقیده تفکیک کلیسا را از دولت پاپ گزرگوار شانزدهم^۱ در فتوای میراری وُس^۲ تکفیر کرد. این پیش آمد اولین شکست کاتولیک های آزادی خواه بود، اما باعث فتوری در فعالیت آنان نشده بلکه جنبش های کاتولیکی را در چند مملکت به دست گرفته و از آن به بعد فعالیت خود را به تحصیل آزادی تعلیمات و اجتماعات که برای کلیسا لازم می دانستند محدود ساختند.

پی نهم و عکس العمل در کلیسا: انقلابات ۱۸۴۸ به طور کلی بدون کینه ورزی نسبت به عالم روحانیت خاتمه پذیرفت، اما اغلب مؤسسات عمومی دینی را از صورت مذهبی بیرون آورده آزادی کامل مذاهب را اعلام نمود. در عین حال باعث تعدیل ترقیات و فعالیت جمعیت های ضد مذهبی از قبیل کاربوناری در ایتالیا و مجامع فراموش خانه^۳ در فرانسه گردید. بنابراین انقلابات مذکور تأثیرات عمیقهای در کلیسا نمود و این تأثیرات در دوره پاپ پی نهم صورت فعلیت یافت.

این پاپ سیاست جدیدی آغاز نمود بلکه با قوت و منطق بیشتری سیاست پیشینیان خود یعنی لئون دوازدهم و گزرگوار شانزدهم را تعقیب کرد. اگر چه پی نهم در ۱۸۴۶ در مقابل یکی از نامزدهای حزب اتریش انتخاب گشته معروف به پاپ آزادی خواهان بود ولی انقلاب ۱۸۴۸ که باعث اخراج او از رُم شد رابطه وی را با آزادی خواهان به کلی مقطوع ساخت و از آن پس طرفدار



پاپ پی نهم (۱۷۹۲-۱۸۷۸)

1. Gregoire XVI

2. Mirari Vos

3. Loges de Francs Macons

استبداد گشت زیرا فوق العاده به مقام سلطنت خویش علاقمند و تصمیم داشت که با مساعدت یا بدون استعانت از دول به هر قسمی باشد از انقلاب جلوگیری نماید.

دوره پی‌نهم (۱۸۴۶-۱۸۷۸) که طویل‌ترین ادوار پاپی در تاریخ کلیسا است دارای اهمیت اساسی می‌باشد زیرا مرام این پاپ احیای کلی جامعۀ کاتولیک بود و برای نیل به این مقصود در فتوای کانتاکورا و فهرست عقاید ضاله (سیلابوس) صفات جامعۀ حقیقی مسیحی را بیان نموده و تشکیلات داخلی کلیسا را بر اساس محکمی استوار و شورای مذهبی واتیکان که اقتدار مقام پاپ را مستحکم می‌ساخت دعوت نمود.

شریعت آسمانی بودن حمل مریم: تثبیت قدرت سلطنت روحانی شرط لازم احیای کلیسای کاتولیک به شمار می‌رفت پی‌نهم امتیاز مصاب بودن مقام پاپ را قبل از آن که از نظر حقوقی تفسیر و اعلان شود عملاً اجرا می‌نمود.

مساعی وی در این موضوع به واسطه جریان طریقه ماوراء الجبل تسهیل گردید. این پاپ شخصاً یعنی بدون مراجعه به شورای مذهبی شریعت آسمانی بودن حمل مریم را اعلام و به این ترتیب برای اولین دفعه در اعمال قدرت سلطنتی خویش انحصار حق تفسیر عقاید کلیسای کاتولیک را به شخص پاپ تثبیت نمود. این عقیده از ابتدای قرن دوازدهم صریحاً بیان و به تدریج در تمام حوزه مسیحیت تبلیغ گردیده بود.

برای قطع گفتگو در این باب در اول فوریه ۱۸۴۹ پی‌نهم در ضمن استفتایی آرا کشیش‌های عالم مسیحیت را خواست و تقریباً همگی جواب مثبت دادند، سپس بدون دعوت شورای مذهبی دویست نفر از کشیش‌ها را جمع و در ۱۸ کتبر ۱۸۵۴ در حضور آنها شریعت آسمانی بودن حمل مریم را رسماً اعلام نمود.

فتوای کانتاکورا: به عقیده پی‌نهم پاپ باید قبل از همه چیز به حفظ خلوص عقاید مذهبی اشتغال ورزد و سابقاً در مراسلات متعدد مانند اسلاف خود کراراً «خطاهای مهم عصر ننگین ما را» خاطر نشان و تکفیر نموده بود، سپس در صدد برآمد که برای حفظ مؤمنین از ارتکاب به خطاهای مزبور تمام آنها را در متن واحدی فهرست نماید. این مسئله موضوع فتوای کانتاکورا گردید که بنابر بعضی پیش‌آمدها به یک قسم اعتراضی نسبت به عقب‌نشینی قشون فرانسه از رُم تعبیر شد.

پی‌نهم برای این که به این فتوی اهمیت خاصی بدهد آن را در ۸ دسامبر ۱۸۶۴ یعنی

روز دهمین سال اعلام شریعت آسمانی بودن حمل مریم متشر ساخت. در این فتوی عقاید پاپ در باب میزان تأثیر مذهب کاتولیک در جامعه معاصر بیان شده و نقشه بنای جدید جامعه مسیحیت را ترسیم می نمود.

فهرست عقاید ضاله و تفسیر آن: به فتوای کانتا کورا سند دیگری منضم بود موسوم به فتوای سیلابوس یا «فهرست حاوی اشتباهات عمده دوره ماکه در مواعظ پاپ در انجمن خلفا و سایر فتاوی و مراسلات پدر مقدس پی نهم خاطر نشان گردیده است». این فهرست به ایجاز تمام عقایدی را که پاپ ناصواب می شمرد نفیاً بیان می نمود و شامل ۲۴ مطلب بود که از روی طبقه بندی منطقی به ده قسمت منقسم می گشت. برای درک مقصود واقعی پاپ و تفسیر این فتوی باید هر یک از مواد را از صورت نفی به شکل اثبات در آورد و بعد برای تصریح مفاهیم کلمات مختلفه مانند تمدن، ترقی، آزادی و غیره باید به مواعظ یا سایر فتاوی که فهرست مزبور اشاره به آنها می کرد مراجعه نمود. بالاخره این فهرست وحی منزل به شمار و بین فروض و مطالب تشخیصی قائل نگردیده و اصول خود را با حقیقت امور منطبق نساخته بنابراین مطالبی که اصولاً تکفیر شده بود ممکن می شد عملاً در بعضی موارد مورد اغماض واقع شود، بالاخره فهرست عقاید ضاله عقیده جدیدی را حاوی نبود بلکه در مورد بعضی مسائل شرعی تعالیم دیرینه کلیسا را مستحکم می ساخت.

عقاید باطله تکفیر شده: مهم ترین عقاید ناصوابی که به موجب فتوای کانتا کورا و سیلابوس تکفیر گردید عبارتند از: اولاً طبعی بودن یعنی اعتقاد بر این که «کلیه حقایق مذهبی زائیده قوه عقل می باشند» و «دول می باید بدون توجه به مذهب و بدون فرق بین مذاهب حق و ادیان باطله تشکیل و حکومت کنند» و «اراده ملت منشأ قانون نهایی و نسبت به کلیه حقوق بشری و الهی مستقل می باشد».

از این عقیده باطل نسبت به دولت آزادی ضاله عقاید و مذاهب و آزادی بدون نظارت مطبوعات منتج می شود که «آزادی های مهلک» هستند.

ثانیاً تفوق قوه عرفی به شرعی که موجب اعتقادات باطل «قدرت عالی ای که مسیح به کلیسا و مقام پاپ سپرده باید مطیع قوه عرفی باشد» و «دستورها و احکام پاپ ها در موضوع کلیسا و مذهب باید با موافقت قوه عرفی صادر و کلیسا حق جلوگیری از متخلفین

از قوانین خود را به وسیله مجازات‌های جسمانی ندارد» و «قدرت روحانی از حقوق الهی نبوده و نسبت به قوه عرفی استقلال و امتیازی ندارد» شده است.
ثالثاً مسلک اشتراکی و اجتماعی.

رابعاً آزادی‌خواهی عصر جدید بر طبق این عقیده باطله آزادی مذاهب و اغماض در این مورد به حکم عقل است نه این که بر حسب احتیاج و مقتضیات زمان دولت‌ها آن را مقرر داشته باشند.

به طور کلی فتوای کانتاکورا و سیلابوس عقایدی را تکفیر کردند که نسبت به کلیسا مخرب به شمار و در میان دشمنان آن جریان داشت و همچنین افکار آزادی‌خواهانه که انتظامات دینی و وحدت مذهبی را تهدید می‌نمود مورد تکفیر واقع گشت. فتوای سیلابوس برای این که بهتر مباینت بین جامعه کاتولیک واقعی و جامعه کاتولیک جدید را ظاهر سازد به تکفیر این مطلب که: «پاپ مجاز بلکه مکلف است اصول ترقی و آزادی‌خواهی و تمدن جدید را در کلیسا بپذیرد» خاتمه می‌یافت.

انتشار این احکام در عالم مسیحیت انعکاس فوق‌العاده پیدا کرده سلاطین دچار اضطراب گشته و اغلب انتشار آنها را قدغن ساختند. این فتاوی مخصوصاً برای کاتولیک‌های آزادی‌خواه ضربه شدیدی بود به طوری که تا دوره پاپ پی لئون سیزدهم نتوانستند اقدامات خود را تجدید نمایند.

مقدمات شورای مذهبی واتیکان: هیجانی که در نتیجه اشاعه فهرست عقاید ضاله در عالم کاتولیکی ایجاد شده بود در ۲۶ ژوئن ۱۸۶۷ که پاپ به ۵۰۰ کشیش حاضره در رُم رسماً دعوت شورای مذهبی عمومی را اطلاع داد شدت یافت. منظور پی‌نهم از این دعوت آن بود که تشکیلات کلیسا را کامل سازد. نتیجه اساسی شورای مذهبی واتیکان اعلام شریعت مصاب بودن پاپ و شناسایی رسمی قدرت مطلقه او در کلیسا (نه تنها در مورد نظامات مذهبی بلکه در مسائل شرعی) گشت. در ۱۸۶۸-۱۸۶۹ پی‌نهم برای تهیه طرح‌هایی که می‌باید در شورای مذهبی مطرح شود گروهی از متألّهین اروپا و امریکا را نزد خود طلبید، بدعتی که در تشکیل این شورا رخ داد این بود که پی‌نهم بر خلاف معمول سابق دول کاتولیک را دعوت نکرد تا به شورای مزبور نمایند. بفرستند، این تصمیم که مورد اعتراض دول هم واقع نگشت استقلال کامل کلیسا را در مقابل قوای

عرفی قطعی ساخت.

مخالفت در شورای مذهبی: در هر گوشه و کنار از شورای آتیه مذاکره بود، در تمام طول دوره آن مجادلاتی برقرار بود که روز به روز شدیدتر شده و احساسات مذهبی را سخت برمی‌انگیخت. عده‌ای از مطبوعات به پیش قدمی لویی و یو^۱ در روزنامه اونیور^۲ به طرفداری شریعت مصاب بودن پاپ مبارزه‌ای بر پا ساختند مخالفین بر دو نوع بودند: ۱- مخالفین شریعت مصاب بودن پاپ که آن را مخالف با عادات دیرین و کتاب آسمانی دانسته و تنها شورای مذهبی را به اتفاق پاپ مصاب می‌دانستند. سر دسته این جماعت دلینگر^۳ نام داشت که معروف‌ترین متألّهین آلمان و از اعضا شوراهای مذهبی و در مونیخ معلم بود.

۲- معتقدین به بی‌موقع بودن این امر که از آن جمله من سنیور دوپانلوپ^۴ اسقف اورلئان در فرانسه بود. بیشتر کاتولیک‌های آزادی‌خواه و اساس عقیده فوق را قبول داشتند اما معتقد بودند که موقع برای اظهار آن مساعد نیست و می‌ترسیدند اغراض ضد مذهبی که فتوای سیلابوس تحریک نموده شدت یابد و ضمناً می‌خواستند کسی خیال نکند پاپ در صدد است که مانند دوره قرون وسطی بر عالم استیلا یابد.

طرز مشاوره در شورای مذهبی: طرز مشاوره شورای مذهبی به موجب دو نظامنامه متوالی به عمل می‌آمد و بسیار طولانی و پیچیده بود. نظامنامه اول یعنی (فرمان پاپ مورخه ۱۷ نوامبر ۱۸۶۹) با نظامنامه شورای مذهبی ترانت^۵ اختلاف صریح داشت، کشیش‌های ملقب به پر، حق تنظیم پیشنهاد داشتند اما حق طرح پیشنهاد منحصرأ با پاپ و در مطرح کردن یا نکردن پیشنهادهاى مزبور مختار بود.

مشاوره مخفی و نطق‌ها به زبان لاتن ایراد می‌گردید، تصویب‌نامه‌های شورابدو^۶ در جلسه عمومی به ریاست یک نفر کاردینال که از جانب پاپ به این سمت منصوب و دادن اجازه نطق هم با او بود مورد مباحثه واقع می‌گردید. هر طرحی می‌باید به اتفاق آرا تصویب شود والا برای شور به هیئت مرکب از بیست و چهار نفر که به رأی مخفی

1. Louis Veuillot

2. I Univers

3. Doellinger

4. Mgr. Dupannloup

5. Concile de Trente

انتخاب می‌گردید احاله می‌شد که این هیئت آن طرح را تحت مذاقه قرار داده در آن باب واپرت چاپی به جلسه عمومی می‌داد و در جلسه عمومی هر عضوی شفاهاً رأی خود را اظهار می‌کرد.

جلسات علنی به ریاست پاپ تشکیل و برای اعلان رسمی مصوبات شورا بود لهذا بیشتر جنبه تشریفاتی داشت. جلسات علنی فقط چهار دفعه انعقاد یافت که قبل از انعقاد هر یک از آنها چندین جلسه عمومی تشکیل گردید. در ۲۲ فوریه ۱۸۷۰ پاپ پی‌نهم به تقاضای عده کثیری از پرها که جریان شورا را بسیار بطی می‌دانستند نظامنامه جدیدی اعلام کرد که برای تسریع امر اختصار در مذاکرات را مقرر و حتی اگر شورا مذاکرات راجع به هر مطلب را کافی می‌دانست به مذاکرات خاتمه می‌داد.

عقیده مصاب بودن پاپ: در ۸ دسامبر ۱۸۶۹ پی‌نهم شورای مذهبی را افتتاح و اولین جلسه علنی آن را در کلیسای بزرگ سن پیر که تالار جلسه در آن ساخته شده بود تشکیل داد و ۷۲۳ کشیش که از اقطار عالم آمده بودند در آن حضور یافتند. دستور مذاکرات شورای مذهبی مزبور راجع به چهار نوع طرح یعنی طرح‌های راجع به ایمان، نظام، درجات مذهبی و محافل دینی شرقی بود.

مسئله مصاب بودن در جزو دستور مذاکرات نبود اما در روز اول بدو آ چند اسقف و بعد ۴۲۰ پر پیشنهادی تقدیم داشتند دایر بر این که شورا موضوع مزبور را تفسیر نماید. این پیشنهاد موجب تقدیم پیشنهاد مخالفی شد که ۱۴۰ اسقف تقدیم و از پاپ استدعا کردند نگذارد اساساً این مسئله مطرح گردد. در اوایل مارس پاپ اجازه داد مسئله مصاب بودن پاپ را در بین دو فصل شما دو کلزیا کریستی^۱ وارد سازند. طرح مذکور بلافاصله تحت شور قرار گرفت و از ۱۱ مه تا ۱۳ ژوئیه دوام یافت. ۶۴ کشیش در این باب عقاید به کلی مخالف با یکدیگر اظهار نمودند، مذاکرات بسیار شدیدالحن و گاهی جلسات فوق‌العاده با هیاهو و جنجال بود، هنوز نوبه نطق به چهل نفر که اجازه خواسته بودند نرسیده بود که تقریباً صد کشیش ختم مذاکرات را پیشنهاد و این پیشنهاد به اکثریت زیادی تصویب گردید. مَن سنورپی اسقف پوآنبه که مخبر طرح بود نتیجه گرفت که طرح تصویب گردیده و باید اعلام شود. در ۱۸ ژوئیه چهارمین جلسه علنی تشکیل

فصل راجعه به «کلیسای مسیح» به اکثریت ۵۳۵ رأی در مقابل ۲ رأی تصویب شد. در این موقع دسته اقلیت از رُم خارج شده بودند. در این هنگام پی‌نهم برپا ایستاد و «در موقعی که در خارج طوفانی شدید گنبد کلیسای سن پیر را به لرزه انداخته بود موافقت خود را با اصل پاستور آترنوس^۱ اعلام نمود». به موجب این اصل پاپ «قدرت کامل و عالی‌ای نسبت به تمام امور کلیسا نه تنها در امور راجع به ایمان و اخلاق بلکه در تمام امور مربوط به انتظامات و حکومت مسیحیت عالم» دارا گردید. وقتی پاپ به سمت ریاست کلیسا حرف می‌زد «از همان معصومیتی که ناجی الهی (حضرت مسیح) به کلیسای خود در تشخیص عقاید مربوط به ایمان یا رسوم مذهبی داده بود بهره‌مند می‌شد».

خاتمه شورای مذهبی: در فردای این وقایع فرانسه به پروس اعلان جنگ داد. به علاوه هوا بسیار گرم و غیرقابل تحمل می‌گشت لهذا متجاوز از سیصد اسقف برای مراجعت به حوزه مأموریت خود تحصیل مرخصی نمودند. مقرر گردید کارهای عمده در عید سن مارتن^۲ آتیه شروع شود اما تسخیر رُم از طرف قشون ایتالیا (۲۰ سپتامبر) مانع از این شد که شورای مذهبی کار خود را دوام دهد و پی‌نهم تشکیل آن را به موقع مساعدتری محول ساخت (۱۲۰ اکتبر).

بنابراین شورای مذهبی واتیکان قبل از آن که بتواند امری را که برای انجام آن دعوت شده بود خاتمه دهد به هم خورد، فقط این شورای کاری را که سه قرن قبل در شورای مذهبی ترانت شروع شده بود کامل کرد یعنی کلیسا را به صورت سلطنت مرکزی استبدادی به ریاست مطلقه پاپ درآورد. اثر عمده شورای واتیکان تأیید عقیده مصاب بودن پاپ بود که به موجب آن پاپ قدرت عالی در امور راجع به ایمان و اخلاق می‌یافت. این تصمیم موجب هیچ مقاومتی نگشته و در همه جا به آرامی تلقی گردید و در نتیجه طریقه گالیکان و عقاید مشابه آن را از میان برد. تمام کشیش‌ها از این تصمیم اطاعت کردند به خصوص کشیش‌های فرانسه که برای پاپ قدرت فوق‌العاده‌ای در مسائل شرعی لازم می‌دانستند زیرا از پاپ آخرین آثار سلطنتی هم گرفته شده بود، تنها چند تن از متألّهین و کشیش‌های آلمانی با مسئله مصاب بودن پاپ مقاومت کردند و در ۱۸۷۱ کوشش نمودند تشکیلات مستقلی که در تحت اراده پاپ نباشد بدهند. اما ختنی در

آلمان کاتولیک‌های کهنه پرست در اقلیت ضعیفی افتاده و پس از آن که در ۱۸۷۸ دول مختلفه آلمان از مساعدت نسبت به کشیش‌ها امتناع ورزیدند عقیده تفکیک به کلی از اهمیت افتاد.

روابط بین کلیسا و دولت در عهد پی‌نهم: روابط بین کلیسا و دولت در عهد پاپ پی‌نهم شامل دو دوره می‌باشد. در دوره اول روابط اتحادی برقرار بود اما پس از اعلام فهرست عقاید ضاله و مخصوصاً بعد از تشکیل شورای مذهبی واتیکان دوره دوم شروع و بین دولت و کلیسا کشمکش‌های شدید آغاز گردید.

موافقت بین کلیسا و دولت در آغاز پاپ پی‌نهم به واسطه انقلاب ۱۸۴۸ تسهیل گردید و دول فرانسه و اسپانیا و اتریش برای این که انقلابیون و آزادی‌خواهان را بهتر در هم بشکنند اتحادی مطابق اصول و قواعد معموله با مقام مقدس منعقد داشتند.

مهم‌ترین این معاهدات قرار داد بین اتریش و پاپ بود که به موجب آن ترتیبات مذهبی که ژوزف دوم مقرر داشته بود خاتمه پذیرفت و مذهب کاتولیک را مذهب رسمی دولت شناخته و ازدواج عرفی برای پیروان مذهب کاتولیک ممنوع گشت.

کشیش‌ها حق سانسور کتب و نظارت نسبت به مدارس را یافتند. اساس روابط بین دولت و کلیسا نه بر حقوق مدنی عرفی بلکه بر قواعد شرعی استوار گردید. خاتمه انقلابات ۱۸۴۸ و استقامت پی‌نهم در عقاید خود کشمکش‌های سخت بین دول و پاپ تولید نمود. معروف‌ترین این کشمکش‌ها یکی قضیه کولتور کامپف^۱ در آلمان و دیگر منازعه بین دولت ایتالیا و پاپ درباره سلطنت پاپ و تملک رُم می‌باشد. در فرانسه موقعی کشمکش با پاپ شروع گردید که حزب ضد مذهبی روی کار آمد و نسبت به کلیسا اقدامات مخالفت‌آمیز نمود. در اتریش هم قانون اساسی ۱۸۶۷ با وجود قرارداد بین اتریش و پاپ آزادی مذاهب را تضمین می‌نمود. در اسپانیا انقلاب ۱۸۶۸ موجب قطع رابطه دولت با پاپ شد و تا ۱۸۷۴ دوام داشت. هنگام مرگ پی‌نهم (۷ فوریه ۱۸۷۸) کلیسا با اغلب ممالک در کشمکش بود و اعتراضات شدید پاپ نتوانست استحکام اساس آزادی مذهبی را جلوگیری نماید.

نون سیزدهم: پس از مرگ پی‌نهم مجمع کاردینال‌ها برای انتخاب پاپ در ۱۸ فوریه

تشکیل یافت. بعد از دو روز مشاوره تقریباً به اتفاق آرا کاردینال پکسی^۱ به پاپی انتخاب و در ۳ مارس به مقام پاپی جلوس نمود (۲۰ فوریه).

این کاردینال نامزد حزبی بود که بین مخالفین سازش با دولت ایتالیا و موافقین آن واقع شد.

منتخب تازه از باهوش ترین و فکورترین رجال بود که کلیسا در قرن نوزدهم به خود دیده است. مرد سیاسی ماهر و فوق العاده مطلع و به خوبی اخلاق و عقاید رجال سیاسی و موقعیت احزاب هر مملکت را می دانست. صفت برجسته وی میانه روی و اعتدال در عمل بود که به اثبات عزم توأم می ساخت.

مسلک لئون سیزدهم: لئون سیزدهم در باب روابط کلیسا و دولت عیناً مسلک سیاسی پی نهم را تعقیب نمود چنان که در فتاوی متعدده خود مذهب کاتولیک را با تمام شدنش حفظ کرده و حتی هیتی برای مطالعه انجیل تشکیل داد (۱۹۰۲) تا از این راه نیز بنیان طریقه کاتولیک را استحکام بخشد. به علاوه همان مقاصد پی نهم را در باب جامعه واقعی مسیحی اظهار و تکفیرهای ناشی از سیلابوس را مجدداً بر ضد مدنیت عرفی اعلان نموده و مانند سلف خود در جدال دائمی بر علیه اعضای فراموش خانه ها باقی مانده و بر ضد آنها فتوای خاصی منتشر کرد که در آن پیروان این مسلک را «مجریان احکام طبعیون» معرفی نمود و همچنین همان طرز رفتار پی نهم را نسبت به دولت ایتالیا تعقیب و هیچ وقت آن را به رسمیت نشناخت.

لئون سیزدهم دائماً سلطنت از دست رفته را مطالبه و از قبول قانون ضمانات امتناع می ورزید و شرکت در انتخابات مجلس ایتالیا را برای کاتولیک ها تحریم نمود. پادشاهان کاتولیکی مذهب را که از پادشاه ایتالیا ملاقات می کردند در قصر واتیکان نمی پذیرفت و مخارج تشکیلات و دستگاه پاپ را از عایدات اعانات موسوم به سن پیر که مؤمنین طوعاً می پرداختند تهیه می نمود.

اما سیاست لئون سیزدهم جز در قسمت ایتالیا بسیار ملایم تر از سیاست پی نهم بود و در عین این که در حفظ اصول مذهب اراده ثابت و محکمی داشت در تطبیق و اجرای آنها تا اندازه ای اعتدال به خرج می داد، بنابراین سیاست خود را با مقتضیات وقت منطبق

1. Cardinal Pecci

و در عوض ادامه دادن به کشمکش‌ها در خاتمه دادن به آنها می‌کوشید.

پاپ و احزاب کاتولیک: در قرن نوزدهم در ممالکی که عقاید حکومت ملی و پارلمانی حکم‌روایی داشت حزبی به نام کاتولیک تشکیل یافت که برای به دست آوردن زمام امور می‌کوشید. این حزب برای نیل به مقصود اصول حکومت ملی را در موضوع انتخابات پارلمانی قبول و جراید کاتولیکی هم ایجاد نمود. اما اقدامات این احزاب غالباً به واسطه فقدان وحدت فکر اداری اختلافات عقیده و رقابت بین کشیش‌ها و روزنامه‌نویس‌ها و رجال سیاسی حزب به جایی نمی‌رسید.

لئون سیزدهم برای بر طرف ساختن این معایب اداره احزاب کاتولیکی تمام ممالک را به دست گرفته و قواعدی برای آنها ترتیب داد که عموماً رعایت نمایند تا اقداماتشان در حفظ منافع مذهبی مؤثر واقع شود. بنابراین پاپ بیش از پیش در سیاست داخلی ممالک کاتولیک راه مداخله یافته و رئیس کلیه احزاب کاتولیک به شمار می‌رفت. پاپ ترتیب سیاسی کاتولیک‌ها را تعقیب و به این وسیله اقدام پاپ پی‌نهم را تکمیل نمود یعنی اتحاد با دول را تبدیل به اتحاد با احزاب کاتولیک کرده و به آنها وحدت اداره سیاسی داد و به این وسیله وحدت مذهبی را که شورای واتیکان تصویب نموده بود کامل گردانید.

خط مشی لئون سیزدهم این بود که در تمام ممالک عده این احزاب کاتولیکی را زیاد کند و آنها را وادارد به اندازه‌ای سیاستاً قوی شوند که حکومت‌ها محتاج به تقاضای مساعدت از آنها گردند و آنها هم با گرفتن امتیازاتی برای کلیسا به حکومت‌ها کمک نمایند چنان که در آلمان پاپ به وسیله حزب مرکز قانون نظام را از تصویب گذراند و در مقابل موفق شد تصمیم‌هایی که در دوره کولتور کامپف بر ضد مذهب گرفته شده بود الغا سازد. در انگلستان دولت را در مقابل نهضت ایرلند کمک نمود. در روسیه حوزه روحانی لهستان را تشویق به اطاعت از دولت روس کرد و در عوض دولت روس را واداشت در واتیکان سفارت‌خانه‌ای دوباره برقرار نماید. در فرانسه بعد از شکست محافظه کاران در ۱۸۸۹ به سعی پاپ حزب پراکنده کاتولیک دوباره ایجاد گشت (۱۸۹۱-۱۸۹۲). سیاست لئون سیزدهم در عبارتی که منسوب به وی است خلاصه می‌شود «قبول قانون اساسی برای تغییر قوانین» یعنی باید جمهوری را قطعاً شناخت و اقداماتی کرد که قوانین مخالف منافع مذهب الغا گردد.

طریقه کاتولیک اجتماعی: لئون سیزدهم می‌خواست در تقاضای اصلاحات اجتماعی با احزاب انقلابی شرکت جوید و ثابت نمود که کلیسا نسبت به اصلاح اوضاع زندگانی طبقات رنجبر علاقمند است چنان‌که فتوای مخصوصی برای اصلاحات اجتماعی به نام رِرم نواروم^۱ (۱۵ مه ۱۸۹۱) صادر نمود و اقدامات کاتولیک‌ها را در اواسط قرن نوزدهم در این خصوص قدرت و حیات تازه‌ای بخشید.

جنبش کاتولیک‌ها برای اصلاحات اجتماعی از آلمان شروع شد. من سنیور کتر^۲ اسقف شهر مایانس (۱۸۶۷-۱۸۶۰) نخستین کسی بود که برای کاتولیک‌ها دستورهای اقتصادی ترتیب داد و به واسطه تأثیر مهم تبلیغاتش در غلبه حزب مرکز شرکت داشت. در فرانسه مدیر جنبش اصلاحات اجتماعی یک نفر غیر روحانی موسوم به کنت آلبرت دومون^۳ بود که در فردای انقلاب کمون^۴ در شب عید نوئل ۱۸۷۱ انجمن‌های کارگران کاتولیکی را تأسیس نمود. از این انجمن‌ها مکتب خاصی تشکیل یافت که قسمت عمده عقاید آن را لئون سیزدهم تصویب کرد. کاتولیک‌های اجتماعی ممالک مختلفه در پی اتحاد با هم بودند بالاخره در شهر فریبورگ در سوئیس مرکز تحقیقاتی دایر نمودند که در آن مسائل مختلفه اقتصادی مورد مباحثه قرار گرفته و بر حسب اصول موضوعه سن توماس داکن^۵ حل می‌گردید. پس از انتشار فتوای رِرم نواروم جنبش اجتماعی در اروپا و آمریکا بسط فوق‌العاده‌ای یافت و مبلغین آن کشیش‌ها و مردم غیر روحانی می‌باشند، اساس جنبش مزبور هم مربوط به علم ثروت و هم با اخلاق و الهیات سابق ارتباط دارد.

فتوای مزبور مسلم می‌داشت که «تنها کلیسا از انجیل اصول مناسب را خواه برای خاتمه دادن به منازعات و خواه برای تعدیل کردن آنها استخراج می‌کند». این فتوی در پاره‌ای مسائل اساسی با اصول اجتماعی مشترک و موافق است ولی در عین این که مالکیت خصوصی را مشروع می‌سازد افراط در ترتیب سرمایه‌داری را هم تکفیر نموده و اجازه نمی‌داد که «دسته‌ای از مردم تجارت و صنعت را به دست گرفته جریان ثروت را

1. Rerum Nevarum

2. Mgr. Ketteler

3. Albert de Mun

4. Commune

5. Saint Thomas d'Aquin

منحرف و تمام عایدات را متوجه خود سازند» و توده کارگران بدون مدافعی برای بهره‌برداری عده‌ای منفعت‌پرست به حال خود گذارده شده و از فقر و مذلت گروهی از آنها ثروت هنگفت معدودی تهیه شود». برای بهبودی احوال طبقات کارگر در هر حرفه علاوه بر احبای قواعد اخلاقی مسیح در میان کارگران و کارفرمایان تشکیلاتی را لازم می‌شمرد به این ترتیب: اولاً تشکیلات حرفه که فقط چنین تشکیلاتی می‌تواند به واسطه قوه اجتماعی منافع کارگران را در مقابل کارفرمایان حقیقتاً حفظ نماید.

ثانیاً وضع قوانینی برای کار که مقام کارگر را حفظ و او را قادر سازد که تکالیف خود را نسبت به وطن و مذهب و خانواده انجام دهد.

پی‌دهم: سیاست لئون سیزدهم نظریات مردم را نسبت به کلیسا موقتاً تغییر داد. پی‌دهم جانشین او که جنبه تقدسش بر سیاست غلبه داشت و با لجاجت تمام به اصول مذهبی علاقمند بود با شدت روش گرگوار شانزدهم و پی‌نهم را تعقیب نمود.

این پاپ در پی آن نبود که کمال مطلوب را با حقیقت خارجی متوافق ساخته و از این راه زمینه عملی اتحاد بین دول عرفی و کلیسای کاتولیک را بیابد بلکه تمام همش مصروف حفظ خلوص ایمان و نگاه‌داری اصول مذهبی به تمامیت خود و جلوگیری از نفوذ عقاید آزادی‌خواهانه و حکومت ملی بود که در اواخر دوره پاپ پی‌لئون سیزدهم در میان بعضی طبقات کم‌کم قوت می‌گرفت. مهم‌ترین حوادث دوره پاپی او تکفیر سیلونیست‌ها و تجددخواهان و کشمکش با بعضی دول به خصوص با فرانسه و ایتالیا و اسپانیا می‌باشد.

تجددخواهان گروهی بودند که مخصوصاً در آلمان و ایتالیا زیاد و در صدد برآمدند نتایج علم را با وضع فعلی احساسات مذهبی در میان کاتولیک‌ها متوافق سازند.

این جماعت طرز جدیدی برای استقلال کلیسا در نظر گرفته و معتقد بودند که طریقه‌های انتقاد و تاریخی را که در علوم معمول است باید به متون کتاب‌های آسمانی و اسنادی که از اوایل ظهور مسیحیت به دست آمده وارد ساخت و بالاخره تهور را به جایی رسانیدند که لزوم تغییراتی را حتی در احکام شرعی نیز اظهار می‌نمودند.

به عقیده این جماعت کلیسا هم موجودی زنده است و بنابراین تحول می‌یابد و بر طبق قانون کلی تکامل باید به طرف حکومت ملی متمایل و تبدیل شود. عقیده تجدد

مزبور که پی‌دهم آن را «ترکیب تمام بدعت‌ها» می‌خواند به موجب فتوای پاساندی^۱ تکفیر گردید (۸ سپتامبر ۱۹۰۷).

عقیده سیلونیسیم فرانسه ترکیبی از عقیده کاتولیک آزادی خواهانه و کاتولیک اجتماعی به شمار می‌رفت منتهی نسبت به عقاید مزبور بسیط‌تر و افراطی‌تر بود. پیروان آن به وسیله روزنامه بیداری و انجمن سالیانه ملی خود تبلیغات شدیدی می‌کردند و نظر آنها این بود که از «قوای اجتماعی که در مذهب کاتولیک یافت می‌شود برای حکومت ملی فرانسه استفاده نمایند». اقدامات فرقه مزبور را پاپ به عنوان مخالفت با قواعد مذهبی تکفیر نمود (۲۵ اوت ۱۹۱۰). به موجب منشور پاپ اقدامات پیروان این طریقه من بعد باید در تحت اداره کشیش‌ها در آمده و از مسائلی باشد که مانند گناهان می‌باید نزد کشیش اعتراف شود زیرا بنابر منشور پاپ این اقدامات متمایل به اصلاح تمدن است و «تمدن اخلاقی بدون مذهب حقیقی یافت نتواند شد».

مارک سانیی به^۲ رئیس این فرقه بدون مشاجره اظهار اطاعت نسبت به پاپ نمود و دوستانش هم رفتار وی را تقلید کردند.

شدیدترین کشمکش‌ها کشمکشی بود که بین پاپ و جمهوری فرانسه در گرفت و این مجادله به تفکیک کلیسا از دولت منتهی گشت. ترتیب تفکیک مذهب از دولت برای کلیسا نازگی نداشت ولی این ترتیب قبل از اقدام دولت فرانسه به این کار مخصوص ممالک آمریکا و ممالک پروتستانی مذهب بود و از این پس کاتولیک‌هایی که بر طبق قاعده تفکیک کلیسا از دولت عمل می‌نمودند از حیث عده مساوی با کاتولیک‌هایی گردیدند که مطیع ترتیب وحدت کلیسا و دولت بودند.

به طور خلاصه پی‌دهم توانست بین کاتولیک‌ها وحدت اداره مذهبی و سیاسی را که واتیکان متکفل آن بود به خوبی محفوظ دارد و مخالفت اغلب معاندین صورت نمرد به خود نگرفته بلکه به اطاعت از تعلیمات پاپ منتهی گشت.

بسط مذهب کاتولیک: حملاتی که در قرن هیجدهم به کلیسا می‌شد در قرن نوزدهم نیز تعقیب گردید. در این قرن حملات مزبور نه تنها متوجه مداخلات سیاسی کلیسا بلکه متوجه مذهب کاتولیک نیز شد و کلیسا در نتیجه ترقی عقاید ضد مذهبی در میان توده

ناس و ظهور مخالفین روحانیت و آرای ضد مسیحیت با مخالفت شدیدی مواجه بود. فلاسفه و دانشمندان و مورخین به نام علم و انتقاد و عقل مبارزه سختی با مذهب شروع نمودند و بنابراین کلیسا می‌کوشید عده مؤمنین را افزایش دهد و از راه بسط و انتشار نفوذ خود در ممالک دور دست و پروتستانی مذهب آنچه را که در اروپا از دست می‌داد جبران نماید. از آغاز قرن نوزدهم مقام روحانیت مجدداً به ارشاد بت پرستان و وارد ساختن آنان بدین مسیح اقدام نمود. امور تبلیغات مذهبی و هیئت‌های مبلغین کاتولیکی روز بروز توسعه می‌یافت. مهم‌ترین عوامل تبلیغات مذهبی در فرانسه ایجاد شد از قبیل جمعیت تبلیغ ایمان که در ۱۸۲۲ در لیون تأسیس گردید و مؤسسه سنت آنفانس^۱ برای مخارج هیئت‌ها و باز خرید اطفال در شرق اقصی و مجمع پدران سفید که در ۱۸۶۸ کاردینال لاویژری^۲ مطران الجزیره برای تربیت ایتم و انتشار دیانت مسیح در افریقای مرکزی تأسیس نمود مساعی پاپ در این قسمت به واسطه توسعه مستعمرات به خصوص در افریقای شمالی که تسلط فرانسه در آنجا برقراری تشکیلات مذهبی کامل را ممکن می‌ساخت آسان گردید. در کلیه نقاط عالم کلیسا به فتوحاتی ناآمل آمد، در شرق نزدیک به کمک مجاهدات نواب پاپ و کشیش‌های کاتولیک، همچنین در اقیانوسیه، در افریقا حتی در شرق اقصی که حرارت مبلغین با اشکالات بزرگی مصادف می‌شد.

مذهب کاتولیک نه تنها در ممالک دور دست بلکه در آلمان و در ممالک انگلوساکسون به خصوص در انگلستان و در ممالک متحده آمریکا شمالی پیشرفت‌های نمایان نمود. تشکیلات کاتولیکی در ۱۸۳۰ در انگلستان و در ۱۸۸۸ در اکس استقرار یافت و با وجود مخالفت شدید پروتستان‌ها^۳ اسقف‌نشین در اطراف وست مینستر^۳ به وجود آمد. لئون سیزدهم در ۱۸۹۵ تقاضانامه‌ای برای ملت انگلیس راجع به اتحاد به کلیسا فرستاد اگر چه گلاستون مخالف با این امر نبود اما چون پای برای تشکیلات کلیسای انگلستان نمی‌خواست اعتباری قابل شود مذاکرات ادامه داده نشد. عدم پیشرفت این مقصد در عین حال مانع تغییر عقیده فردی در ملت انگلیس نگردید. عده کاتولیک‌ها در انگلستان پنج میلیون و نیم و طبقات عالی کلیسای انگلیکان هم نسبت

1. Sainte Enfance

2. Lavigeric

3. Westminster

به دربار پاپ تمایل زیادی دارند. در ۱۹۲۷ ممالک متحده آمریکا شمالی دارای ۲۸ میلیون نفر کاتولیک و متجاوز از ۲۲۰۰۰۰ کلیسا بود. یک دارالعلوم کاتولیکی در ۱۸۸۱ در واشنگتن تأسیس و مجامع سالیانه‌ای تشکیل می‌شود که کشیش‌ها و مؤمنین در آن اجتماع می‌نمایند و عده‌کسانی که در مملکت مزبور مذهب کاتولیکی را اختیار می‌کنند به‌طور متوسط سالیانه به ۵۰ هزار نفر بالغ می‌شود.

اتحاد با کلیسای شرقی و میل به وارد ساختن ارتودکس‌ها در اتحاد کاتولیک نیز از اشتغالات عمده پاپ‌های قرن نوزدهم بوده است. لئون سیزدهم در ۱۸۹۴ کنفرانسی برای تهیه این اتحاد دعوت کرده حتی به کلیسای شرقی وعده داد که آئین مذهبی و نظامات آنها را تقریباً در تمام ممالک حفظ نماید.

کلیسای کاتولیک در قرن بیستم: در جریان قرن نوزدهم در روابط کلیسای کاتولیک با جامعه عرفی تغییرات مهمی روی داد به این معنی که به جای وحدت اجباری مذهب آزادی عقاید برقرار گشت و اشتراک مذهب با دولت در اغلب ممالک به تفکیک آن دو از هم مبدل و اتحاد صمیمانه که سابقاً بین دو قوه شرعی و عرفی حکم‌فرما بود سخت متزلزل گردید.

در ترتیب سابق کلیسای کاتولیک در مجرای افتاده بود که به کلیساهای ملی تجزیه شود. رؤسای ممالک با پاپ بر سر قیمومیت کلیسای مملکت خود مشاجره داشتند و می‌خواستند قیم کلیسای مملکت خود باشند تا زمام افکار و عقاید عمومی ملتشان در دست خودشان باشد. کلیسا را مؤسسه دولتی محسوب و مراقب جریان قوانین کلیسا که در ممالک آنها هم اجرا می‌شد بودند. در قرن نوزدهم حکومت‌ها نفوذ خود را در تربیات داخلی کلیسا از دست دادند، پیشرفت طریقه ماوراءالجبیل روحانیون و مؤمنین را به اطاعت پاپ در آورد و پاپ گرچه سلطتش را از دست داد اما در مورد مسائل شرعی نسبت به کاتولیک‌ها اقتدار مطلقه یافت و در نتیجه در امور سیاسی هم نافذ گردید. سابقاً پاپ‌ها با سلاطینی که برای خود قائل به حقوق الهی بودند تصادم می‌کردند. اما امروز رؤسای حزب کاتولیک سیاسی طوعاً مطیع آنها می‌باشند و پاپ به واسطه تسلط بر احزاب سیاسی قدرت بیشتری نسبت به موقعی که کلیسا و دولت متحد بودند به دست آورد بنابراین کلیسا دارای قدرت فوق‌العاده اجتماعی و سیاسی غیر قابل انکاری شد اما

در مقابل مجبور به مبارزه با دشمنانی است که از سابق زیادت‌تر و ثابت قدم‌تر هستند یعنی احزاب قوی ضد مذهبی که مخالف مداخلهٔ کلیسا در امور سیاسی بوده و می‌خواهند آن را به صورت جمعیت خصوصی درآورند.

فصل یازدهم

تاریخ فرانسه بعد از ۱۸۷۰

I

فرانسه از ۱۸۷۰ تا ۱۸۸۹ - قانون اساسی ۱۸۷۵

تاریخ داخلی فرانسه از ۱۸۷۰ تا ۱۸۸۹ شامل کشمکش‌های دو حزب کائولیک و سلطنت طلب در موضوع شکل حکومت بوده و شورش مهیب پاریس به نام کُمون (۱۸۷۱) آن را از سایر قسمت‌ها مشخص ساخته است. تاریخ مزبور را می‌توان به دو دوره تقسیم کرد.

در دوره اول از ۱۸۷۰ تا ۱۸۷۵ که ابتدایی بر و بعد مارشال ماک ماهون رئیس جمهوری بودند قسمتی از اهالی مملکت حکومت جمهوری را که در ۴ سپتامبر ۱۸۷۰ در پاریس اعلام شده بود به عنوان حکومت موقتی تلقی می‌کردند. مجلس ملی که برای عقد صلح با آلمان انتخاب و اکثریت آن را سلطنت طلبان تشکیل می‌دادند به مجلس مؤسسان مبدل شده و در صدد برآمد که طرز حکومت قطعی مملکت را معین نماید. سلطنت طلبان می‌کوشیدند در فرانسه حکومت سلطنتی را به نفع کنت دو شامبور^۱ برقرار

1. Comte de Chambord

سازند. جمهوری خواهان سعی داشتند حکومت جمهوری را که عملاً برقرار شده بود قانوناً نیز استوار نمایند بالاخره جمهوری خواهان فائق شدند و قانون اساسی ۱۸۷۵ حکومت جمهوری را حکومت قطعی فرانسه گردانید اما قسمتی از اقتدارات حکومتی در دست سلطنت‌طلبان باقی ماند.

در دوره دوم از ۱۸۷۵ تا ۱۸۸۹ کشمکش ما بین دو حزب ادامه داشت و این قسمت شامل دو واقعه مهم می‌باشد یکی در دوره ریاست جمهور مارشال ماک ماهون به نام واقعه ۱۶ مه ۱۸۷۷ که در حقیقت کودتایی بود که سلطنت‌طلبان ترتیب داده و منجر به فتح کامل جمهوری خواهان گردید. واقعه دیگر در دوره ریاست جمهور گروی^۱ و کارنو^۲ رویداد که طرفداران تجدید نظر در قانون اساسی (۱۸۸۷-۱۸۸۹) به هدایت ژنرال بولانژه^۳ قیام و سلطنت‌طلبان برای برهم زدن حکومت جمهوری با تمام قوی به وی مساعدت می‌نمودند اما نتیجه به دست نیاوردند.

مجلس ملی: مجلس ملی که در ۸ فوریه ۱۸۷۱ در تعقیب متارکه ورسای انتخاب شده و در ۱۶ فوریه در بردو انعقاد یافت و از هفتصد و پنجاه نفر نماینده اقلیتی به عده ۳۵۰ نفر از جمهوری خواه و اکثریتی به عده ۴۰۰ نفر از سلطنت‌طلب تشکیل می‌داد سلطنت‌طلبان به دو دسته تقسیم می‌شدند یکی طرفداران بوربن‌ها که خواهان سلطنت کنت دو شامبور (دوک دو بردو) نوه شارل دهم بودند و دیگر اورلئانیست‌ها طرفدار سلطنت کنت دوپاری نوه لویی فیلیپ و چون این دسته اکثریت مجلس از قراء و قصابات انتخاب شده بودند لهذا مجلس ملی این دوره را مجلس روستاییان نامیده‌اند.

این اکثریت سلطنت‌طلب مظهر واقعی عقاید مملکت نبود چنان که در انتخابات جزئی بعد این مسئله مبرهن و نمایندگان تقریباً از جمهوری خواهان انتخاب شدند. علت اکثریت سلطنت‌طلبان این بود که قبل از انتخابات عمومی گامبتا به نام نماینده حکومت دفاع ملی به حکام توصیه نمود مردم را وادار به انتخاب وکلای طرفداران ادامه جنگ نمایند در صورتی که به استثنای ولایات شرقی سایر قسمت‌های مملکت خواهان صلح بودند و تصور می‌کردند که اگر به وکلای جمهوری خواه رأی بدهند در حقیقت به دوام

1. Grevy

2. Carnot

3. Boulanger

جنگ رأی داده‌اند بنابراین وکلای سلطنت طلب را انتخاب و این دسته دارای اکثریت شدند.

ابتدا مجلس تقریباً به اتفاق آرا گروهی را که جمهوری خواه ولی طرفدار صلح بود و در ۱۸۴۸ در مجلس مؤسسان با انتخاب رئیس جمهور به طریق رأی عمومی (که امپراطوری دوم نتیجه آن شد) مخالفت ورزیده معروف گردید به ریاست برگزید و بعد از انتخاب رئیس اداره حکومت را به تی‌یر که در آن موقع بین رجال سیاسی فرانسه محبوب‌ترین اشخاص نزد ملت بود سپرد زیرا رویه وی در ۱۸۷۰ و مسافرت‌های طولانی (بی‌فایده) که در جریان جنگ بین فرانسه و آلمان به تمام پایتخت‌های اروپا برای تقاضای مداخله دول به نفع فرانسه کرد توجه ملت را به سوی خود جلب نموده و به همین جهت از بیست و شش ولایت به سمت نمایندگی انتخاب گشت. مجلس موقتاً تی‌یر را «به ریاست قوه اجرائیه جمهوری فرانسه» انتخاب نمود تا قانون اساسی تشکیلات قطعی فرانسه را معلوم سازد (۱۷ فوریه).

به این ترتیب مجلس تعیین طرز حکومت را به آتیه موکول ساخت یعنی جمهوری را که اهالی پاریس در ۴ سپتامبر ۱۸۷۰ اعلام کرده بودند به عنوان حکومت عملی پذیرفت ولی آن را به حکومت قانونی که به اراده تمام ملت فرانسه استقرار یافته باشد تبدیل ننموده فقط به خلع ناپلئون سوم و انقراض خانواده وی اکتفا ورزید (اول مارس). تی‌یر وزرا را از جمهوری خواهان اعتدالی انتخاب و اعلام نمود که جز برقراری صلح و آرامش در فرانسه و اعاده اعتبارات مملکت و تجدید تشکیلات کار پروگرامی ندارد.

پس از تصویب مقدمات صلح تصمیم گرفته شد که تی‌یر و وزرا به پاریس برگشته و مجلس هم به ورسای منتقل گردد (۱۰ مارس). این اقدام ابراز عدم اعتمادی نسبت به پاریس بود زیرا در جریان محاصره پایتخت انقلابیون دوبار (۱۳۱ کتبر ۱۸۷۰-۲۲ ژانویه ۱۸۷۱) در صدد کودتا برآمدند و به علاوه پس از امضای متارکه هم در میان کارگران هیجاناتی ظاهر می‌گردید. این دو علت عدم اعتماد مجلس را به موقع و مشروع می‌ساخت.

واقعۀ کُمون، علل آن: این تصمیم اهالی پاریس را سخت به غضب آورد زیرا آن را توهین به خود و تهدیدی نسبت به جمهوری و اقدامی برای «انتقال پایتخت از پاریس»

تلقی کردند و به همین جهت بحرانی که وضعیات ظهور آن در آتیه مشعر بود تسریع و به نام فجیع کمون معروف گردید.

سکنة پاریس مخصوصاً طبقه کارگران محلات شرقی با اعصابی خسته و روحی متزلزل و هیجان شدید جسمی و فکری از زیر بار سنگین محاصره خلاص شدند، زیرا قریب دو ماه به واسطه فقدان نان متصل در عوض هر چیز شراب و الکل استعمال می نمودند. از طرف دیگر به واسطه بی اطلاعی از کیفیت واقعی جنگ فکر نمی کردند که فتح در نتیجه تهیه مقدمات طولانی و حساب های دقیق و نظامات کامل حاصل می گردد، بلکه معتقد بودند که بی باکی و تهور و «کوشش فوق العاده» برای فاتح شدن کافی است و از روی حس خودپسندی مالا اعتماد کلی به فتح خود داشتند. نظر به این کیفیات وقتی شهر ناچار از تسلیم گشت اهالی پاریس تصور نمی کردند ممکن بود مغلوب شوند بلکه مغلوبیت خود را به خیانت نسبت می دادند. لهذا بین این مردم که واقعاً وطن پرست و علاقه مند به جمهوری بودند غضب شدیدی تولید و حضور اکثریت سلطنت طلبانی در مجلس که اساساً تمایل مذهبی داشتند خشم آنها را تشدید نمود.

بدیهی است با این احوال روحی اهالی پاریس حاضر بودند از هر کس که به بهانه جلوگیری از خیانت های جدید و نجات دادن جمهوری آنها را تحت السلاح می خواند پیروی نمایند.

در همین موقع دسته ای سوسیالیست و طرفدار بین المللی بودن افراد در پاریس وجود داشتند که از اواخر دوره امپراطوری به این طرف نفوذ کاملی بین عده زیادی از کارگران به دست آورده و چون کارگران هنوز تشکیلات نظامی خود را در گروهان های گارد ملی به هم نزده و مسلح هم بودند لهذا تنها موقع مناسبی بود که رؤسای جماعت سوسیالیست بتوانند به وسیله آنها زمام امور را در دست گرفته مرام خویش را عملی سازند.

در ابتدای مارس در محلات شرقی هیئتی به نام «هیئت اتحادیه جمهوری خواهان گارد ملی» تشکیل گردید و یک کمیته مرکزی انتخاب کرد (۴ مارس) که مأمور دفاع منافع گارد ملی و مقاومت با اقدامات ضد جمهوری بود. این کمیته که حکومت مخفی و حقیقی انقلاب به شمار می رفت عامه را برای جدال آماده ساخت. قبل از این وقایع موقعی که در اواخر فوریه معلوم گشت آلمان ها به موجب مقدمات صلح شانزلیزه را

اشغال خواهند کرد افواج گارد ملی ۲۲۷ توپ برداشته قسمتی را به مونت مارتر و قسمت دیگر را به بل ویل بردند، کمیته مرکزی هم حکم نمود انبار مهمات جنگی و چهل و پنج هزار تفنگ گرفتند و به این ترتیب مجاهدین انقلاب آماده جنگ گشتند.

بحران فقر و دو تصمیم غیر عاقلانه مجلس وضع را وخیم ساخت، توضیح آن که در مدت محاصره در همه کارها وقفه حاصل شده و چون هنوز در هیچ نقطه به کار شروع نشده بود کارگران برای زندگانی جز یک فرانک و نیم حقوق روزانه گارد ملی ممر معاش دیگری نداشتند مجلس تصمیم گرفت حقوقات مزبور را به استثناء حقوق اشخاصی که مستحق و صاحب تصدیق مخصوصی باشند قطع نماید (۱۵ فوریه) کمی بعد دستور داد که تأدیة قروض، اجاره‌ها، تعهدات تجارتي که در مدت محاصره معلق مانده بود به حالت عادی عود کند (۱۰ مارس) و در ظرف چهار روز ۱۵۰۰۰۰ پارسی که استطاعت تأدیة حقوق مذکور را نداشتند مورد تعقیب واقع گشتند.

۱۸ مارس: در هیجدهم مارس صبح زود به حکم نی‌یر دو فوج نظامی به طرف بوت منت مارتر^۱ برای گرفتن توپ‌هایی که در آنجا قرار داشت اعزام شد. نظامیان محوطه‌ای که توپ‌ها را در آنجا گذارده بودند بدون زحمت محاصره نمودند ولی به واسطه نبودن اسب نتوانستند به سرعت به محل دیگر انتقال دهند.

چیزی نگذشت که دسته دسته گاردهای ملی و زن و بچه وارد صفوف نظامیان شده سربازان را به آشامیدن شراب و عقد اخوت با ملت دعوت می نمودند. در دو ساعت به ظهر چند نفر از نظامیان تسلیم مردم شده بعد سائرین هم از آنان پیروی نمودند. در همین موقع شورشیان لکمت^۲ و کلمان توماس^۳ دو نفر از ژنرال‌ها را گرفته و یک دسته جانی آنها را در کنار دیواری تیرباران کردند. این اقدام اولین حادثه جنگ داخلی سبعانه‌ای گشت که دو ماه طول کشید (۱۸ مارس - ۲۸ مه).

نی‌یر با این که شاید مقدور بود مقاومت نکرده و نقشه‌ای را که در ۱۸۴۸ به لویی فیلیپ پیشنهاد نموده بوده اجرا نمود یعنی از پاریس خارج شد و نظامیان و حکومت را همراه خود برده و میدان را برای شورشیان خالی گذارد و حتی قلاع نظامی را هم به

1. Butte Montmartre

2. Lecomte

3. Clement Thomas

اختیار آنها را کرد.

تشکیل کمون: قبل از قطع روابط بین پاریس و دولت اقدامی در باب مصالحه به عمل آمده به این معنی که رؤسای بلدی محلات واسطه مذاکره شده و مجلس را راضی نمودند که موعد تأدیة قروض و اجاره‌ها را تمدید دهد و هیئت به نام انجمن عمومی کمون پاریس به رأی عمومی انتخاب گردد. کمیته مرکزی بلدیة را مقرر خود قرار داده و به انتخاب هیئت مزبور مبادرت نمود (۲۶ مارس) در این انتخابات اکثریت نصیب طرفداران کمیته مرکزی یعنی هواخواهان شورش گردید، از این پس قطع روابط قطعی گشت. مجلس کمون که در آن تنها منتخبین محلات کارگرنشین به سمت وکالت حضور یافتند از ائتلاف انقلابیونی تشکیل گردید، که دارای مرام مشترکی نبودند به طوری که از ۷۸ عضو فقط بیست نفر طرح‌هایی در باب اصلاحات اجتماعی در نظر داشتند و بقیه یعنی اکثریت اعضا از دموکرات‌ها و دارای مسلک ژاکوبین‌های (۱۷۹۳) بودند مانند دلس کلوز^۱ کمون تمام عملیات حکومت و رسای را ملغی ساخته و نفرات گارد ملی محلات غربی را که به حزب نظم و حکومت قانونی مجلس ملی بستگی داشتند خلع سلاح کرد و بعد خدمت نظام اجباری را برای کلیه مردهای سالم برقرار نمود و چون مدعی بود که حکومت قانونی مملکتی است لهذا وزرایی به اسم نماینده انتخاب و تقویت جمهوری و بیرق سرخ را معمول داشت. احکامی که می‌باید در تمام فرانسه اجرا گردد صادر نمود اما فقط به تصویب مسائل جزئی موفق گردید چنان که حتی اقدام در گرفتن پول از بانک فرانسه ننمود. تصمیم عمده سیاسی آن اعلامنامه ۱۹ آوریل است که سیاست وی را در موضوع حکومت معلوم می‌ساخت: «استقلال داخلی کمون که در تمام نواحی فرانسه بسط یابد». به این ترتیب وحدت مملکت فرانسه دیگر به وسیله تشکیلات مرکزی مطابق با ترتیب مسلک سابق انقلاب عملی نمی‌گردید بلکه اتحادیه‌ای از کمون‌های مستقل بود. در چند شهر جنوبی و مرکزی مانند (لیون، ماری، تولوز) انقلابیون سعی کردند کمون‌های مستقلی تشکیل دهند که با مجلس ملی و روابطی نداشته باشد ولی این جنبش‌ها به زودی جلوگیری گردید و جنگ داخلی فقط در پاریس تمرکز یافت.

محاصره دوم پاریس: محاصره دوم پاریس از حملات تعرضی قشون کمون شروع

گردید به این معنی که در سوم فوریه دستجات نظامی برای اخراج مجلس ملی به ورسای حمله نمودند. این تشبث به جایی نرسید و چند نفر از رؤسای آنها که (اجتماعیون یا کمونارد می نامیدند) اسیر و فوراً تیرباران شدند. کمون در این موقع حکم به توقیف عده‌ای به نام گروبی نمود. مَن سنور داربوی مطران پاریس^۱ و بونژان^۲ رئیس دیوان عالی تمیز و عده‌ای از محصلین مدارس کشیشی افراد امنیه و پلیس شهر بین توقیف شدگان بودند (۱۶ آوریل).

تی پر پس از آن که با دستجات لشکر شرق که از سویس برگشتند و اسرایی که از آلمان مراجعت دادند قشونی به عده یکصد و پنجاه هزار نفر تشکیل داد، در تحت نظاره آلمان‌ها که به موجب متارکه که استحکامات شمالی را در تصرف داشتند منت والرین را اشغال و محاصره دوم پاریس را شروع نمود. این محاصره پنج هفته طول کشید اگر چه در این بین رخنه‌هایی در دیوار دور شهر باز شده بود ولی در یکشنبه ۲ مه در ساعت چهار بعد از ظهر که تفنگ چیان بحری دراوتوی نزدیکی رودخانه سن یکی از دروازه‌های شهر را بدون مستحفظ دیدند از همین راه قشون وارد پاریس گردید و جنگی در کوچه‌ها شروع شد که یک هفته دوام داشت و آن را «هفته خونین» نامیدند (۲۱-۲۸ مه).

در سرتاسر شهر سنگرهایی برپا شده بود که اغلب آنها با توپ مسلح و به سختی دفاع می شدند.

در یک بحران جنون تخریب اجتماعیون که اوباش پاریس داخل صفوف آنان شده بودند به دستور طرفداران «جنگ علمی» قصور توپلری، لوور، پاله رویال، عمارت دیوان محاسبات، قصر عدلیه، نظمیه، بلدی و مغازه‌های عمومی و گارلیون و بسیاری از خانه‌ها را با نفت آتش زدند. رودخانه سن بین دو دیوار آتش جاری بود. اجتماعیون از فراز ارتفاعات شرقی گلوله‌های توپ که باعث حریق می شد به مرکز شهر می ریختند، توقیف کنندگان به عنوان گروی را به قتل رسانیدند (۲۴-۲۶ مه) و نظامیان هم که از این وحشیگری به خشم آمده بودند به مغلوبین رحم نکردند.

آخرین جنگ در قبرستان پرلاشر^۳ واقع شد. به موجب احصائیه رسمی تلفات این

1. Mgr. Darboy

2. Bonjean

3. Pere Lachaise

جنگ ۶۵۰۰ نفر بوده است که یا در ضمن جنگ هلاک و یا بعد تیرباران شده‌اند. بعضی معتقدند که رقم حقیقی تقریباً به ۱۷۰۰۰ نفر می‌رسید، به علاوه قریب ۳۶۰۰۰ نفر اسیر گرفته شد که در محاکم نظامی تحت محاکمه در آمدند. از این عده ۱۳۰۰۰ نفر به مجازات سیاسی تبعید و یا به اعمال شاقه محکوم شدند. حزب انقلابی در نتیجه این قلع و قمع که خونین‌ترین تنکیل قرن نوزدهم است معدوم و تجدید تشکیل آن با بطو تمام صورت گرفت و بنابراین فقط دو حزب جمهوری خواه و سلطنت طلب در مقابل یکدیگر باقی ماندند.

استخلاص اراضی: پس از برطرف شدن انقلاب تی پر کاملاً هم خود را صرف استخلاص اراضی و مرمت قوای فرانسه نمود.

عهدنامه فرانکفورت که چند روز قبل از تسخیر ثانوی پاریس تصویب شد (۱۸ مه) مهلت تأدیه خسارت جنگ را سه سال معین نموده بود که یک میلیارد آن می‌باید در ۱۸۷۱ پرداخته شود و تا پرداخت تمام مبلغ پنج میلیارد مقرر گردید آلمان‌ها قسمتی از اراضی فرانسه را تحت اشغال داشته باشند و این اراضی را در فواصل معین به تناسب پرداخت خسارت مزبور تخلیه نمایند. تی پر در نظر گرفت که هر چه زودتر ممکن است کلیه اراضی اشغالی تخلیه شود لهذا به عوض یک میلیارد دولت فرانسه در ۱۸۷۱ دو میلیارد پرداخت و سه میلیارد دیگر را در اواخر ۱۸۷۲ و ابتدای ۱۸۷۳ تأدیه نمود.

از اکتبر ۱۸۷۱ به موجب قرارداد مخصوص عده قشون اشغالی به ۵۰۰۰۰ نفر تنزل یافت و در سپتامبر ۱۸۷۳ یک سال قبل از موعد مقرر فرانسه تخلیه شده بود.

مجلس ملی رسماً اعلام کرد که تی پر «مرد شایسته وطن است» و به علاوه کلیه اهالی مملکت لقب افتخارآمیز آزادکننده اراضی را به وی دادند. خسارت جنگ به وسیله دو قرضه که در ۱۸۷۱ و در ۱۸۷۲ تحصیل شد پرداخت گردید. در قرضه دوم (۸ ژوئیه ۱۸۷۲) مردم چهارده برابر مبلغی را که دولت قرض می‌خواست پرداخت، یعنی به جای سه میلیارد که دولت فرانسه تقاضا کرد مردم ۴۳ میلیارد به او قرض دادند.

این موفقیت عظیم که هیچ مملکتی به خود ندیده و نخواهد دید بهترین گواه ثروت فوق‌العاده فرانسه و اعتمادی بود که مردم به مملکت خود داشتند. این مسئله آلمان‌ها را به حیرت انداخت زیرا تصور می‌کردند با تحمیل پنج میلیارد خسارت قوای مادی فرانسه را

سالهای متمادی تحلیل خواهند برد.

برای پرداخت مخارج جنگ و پنج میلیارد خسارت دولت فرانسه قرضه‌ای تحصیل کرده بود که منافع آن را از محل مالیات‌های جدید بایستی می‌پرداخت ولی برای حصول این مقصود مجلس ملی مبادرت به یک اصلاح کلی مالیاتی نکرد بلکه طریقه قدیمی فرانسه را حفظ نمود، به این معنی که عایدات عمده را به وسیله مالیات‌های غیرمستقیم که مؤدی مختصر و جهی پرداخته و آن را جزء قیمت جنس می‌داند به دست آورد، به همین ترتیب قریب ۸۰۰ میلیون مالیات‌های تازه بر حمل و نقل و اسناد و کبریت و قمارخانه‌ها وضع شد.

ترمیم قشون: تجدید تشکیلات قشون فرانسه نیز آلمان‌ها را کمتر از تأدیه سریع خسارت جنگ متعجب نساخت زیرا در همان موقع که ولایت شرقی را تحت اشغال داشتند یعنی تقریباً یک سال بعد از صلح (۲۷ ژوئیه ۱۸۷۲) مجلس بدو آگارد ملی را منحل و بعد قانونی وضع کرد که به موجب آن قشونی مساوی با قشون آلمان برای فرانسه تهیه می‌گردید. قانون نظام ۱۸۷۲ خدمت نظام شخصی و اجباری را برای کلیه فرانسویان از سن ۲۰ تا چهل برقرار گردانید که به تناسب سنشان به طبقات چهارگانه تحت السلاح، ذخیره تحت السلاح، احتیاط و ذخیره احتیاط تقسیم می‌شدند.

مدت خدمت تحت السلاح پنج سال شد و چون ممکن نبود در آن واحد مشمولین پنج سال را تحت سلاح نگاه دارند ترتیب قرعه را برقرار نمودند که به وسیله آن دو دسته سرباز معین می‌گردید، یک دسته که پنج سال در خدمت تحت السلاح بود و دسته دیگر فقط شش ماه. بعضی طبقات از قبیل متکفلین خانواده‌ها، معلمین و کشیش‌ها از خدمت نظامی معاف بودند. به علاوه به تقلید تربیتی که در آلمان معمول بود قانون خدمت داوطلبی یک ساله نیز برقرار نمود و برای جوانانی که دارای تصدیق با کالورا بوده یا امتحان قابل قبولی داده و یا قبل از موعد مقرر برای خدمت نظامی حاضر شده و مبلغ یک هزار و پانصد فرانک که برای مخارج تجهیز آنها معین گردیده می‌پرداختند مدت خدمت تحت السلاح را به یک سال تنزل داد.

آلمان که خود را از حمله آتیه فرانسه هراسان نشان می‌داد سعی کرد تی‌پر را وادار به تعویق تصویب این قانون سازد و برای نیل به مقصود روش تهدید آمیزی اتخاذ نمود ولی

تی‌پر که مردی ملایم و در عین حال عزمی ثابت داشت خود را نباخت و در مجلس هم تهدید آلمان اثری نکرد.

تی‌پر و مجلس ملی: اگر چه اقداماتی که برای تجدید حیات فرانسه به عمل می‌آمد بسیار به سرعت و با وحدت نظر کامل بین تی‌پر و تمام احزاب صورت می‌گرفت اما برای تعیین طرز حکومت قطعی فرانسه قریب چهار سال کشمکش در کار و بین تی‌پر و مجلس مشاجره سختی ظهور نمود که در ضمن آن تی‌پر از ریاست جمهوری استعفا داد.

چون مجلس فقط برای اعلان و تصویب صلح انتخاب شده بود بایستی به محض امضای عهدنامه همان طور که جمهوری خواهان تقاضا داشتند منحل شود اما مجلس بدون حق اختیارات مجلس مؤسسان را به خود داده (۳ اوت ۱۸۷۱) و سپس یک قسم قانون اساسی موقتی تصویب و به تی‌پر عنوان «ریاست جمهور داد». دوره ریاست جمهوری تا آخر مدت مجلس دوام می‌یافت و رئیس جمهوری و وزرادر پیشگاه همان مجلس مسئول بودند. طرز حکومت پیوسته پارلمانی و کابینه به محض این که در اقلیت واقع می‌شد کناره می‌گرفت و چون هیچ وقت اکثریت ثابتی در مجلس پیدا نشد اداره سیاست مربوط به دسته بندی احزاب بود. بدو دو حزب مرکز تقریباً دارای یک عقیده سیاسی ائتلاف کردند (این دو حزب طرفدار حکومت پارلمانی آزادی خواه که زمام آن در دست اواسط الناس و نسبت به روحانیون هم نظر مساعد داشته باشد بودند). ائتلاف این دو حزب قریب دو سال طول کشید و در جریان همین مدت بود که مجلس اقدامات مربوطه به تجدید تشکیلات فرانسه را به عمل آورد.

تی‌پر با آن که اصلاً سلطنت طلب بود و از طرفی هم خود را طرفدار انقلاب جلوه می‌داد مع هذا به حکم عقل اخیراً جمهوری خواه گشت زیرا حکومت جمهوری را تنها حکومتی می‌دید که با احساسات مساوات طلبانه توده ملت فرانسه وفق دهد و بتواند پایدا بماند.

از طرف دیگر حزب جمهوری خواه را قوی و سلطنت طلبان را به واسطه رقابت‌های بین خود محکوم به ضعف می‌دانست زیرا این جماعت به سه دسته: طرفداران بوربون، اورلئانیست‌ها و بناپارتیست‌ها منقسم و هر دسته خدمتگزار یکی از مدعیان تاج و تخت بودند.

تی پر نظر خود را نسبت به شکل حکومت در این جمله «جمهوری حکومتی است که ما را کمتر در معرض تفرقه قرار می دهد» خلاصه می کرد اما اضافه می نمود که «جمهوری هم باید محافظه کار باشد والا محکوم به زوال است».

۲۴ه: در باب قانون اساسی رابطه بین تی پر و مجلس گسیخت. مخالفین تی پر دو دسته بودند یکی افراطیون دست چپ جمهوری خواه که نمی خواستند حکومت در دست اورلئانیست های قدیم باشد و دیگر حزب دست راست سلطنت طلب که به واسطه عدم مخالفت جدی تی پر با تبلیغات رادیکال ها و این که مجال داده است اساس جمهور استقرار یابد وی را سرزنش نموده و حکومتی می خواست که با جمهوری خواهان جدال کند.

وقتی موضوع استخلاص اراضی و ترمیم قشون به وسیله قرضه دوم و تصویب قانون نظام تأمین گردید تی پر موقع را برای تعیین طرز حکومت مناسب یافته از مجلس خواست که در باب تشکیلات قطعی حکومت جمهوری مطالباتی بنمایند (۱۳ نوامبر ۱۸۷۲). با این که یک قسمت از اکثریت فوراً اظهار داشتند که با جمهوری موافقت ندارند معذلتک هیئت به نام هیئت سی نفره انتخاب و مأمور گشت قانونی راجع به تشکیلات قوای عمومی تهیه نماید (۳۰ نوامبر). چون اکثریت هیئت مزبور سلطنت طلب بودند به تهدیل اختیارات تی پر پرداخته و اعلام داشت که با «مداخله شخص رئیس قوه مجریه در مباحثات مجلس مخالف است». تی پر مجبور گشت از حضور در مجلس و مباحثه در مسائل با این که بیان او در اعضای متردد مجلس تأثیر فوق العاده می بخشید خودداری کند و تنها به وسیله پیغام یا ابلاغات رسمی با مجلس مربوط باشد. هیئت سی نفری بعد از سه ماه کار موضوع را به دولت احاله و درخواست نمود که شخصاً لوایح قانون اساسی را تهیه نماید. لوایح مزبور که برقراری جمهوری را پیش بینی می نمود در ۱۹ مه ۱۸۷۳ به مجلس پیشنهاد گردید.

در همین موقع تی پر کابینه وزرا را ترمیم و سه نفر وکیل جمهوری خواه را وارد کابینه ساخت. مجلس که بوفه^۱ یکی از وکلای حزب دست راست را به ریاست انتخاب کرده بود حاضر نشد لایحه قانون اساسی خوانده شود. سپس در ۲۴ مه متعاقب یک فقره

استیضاح از دولت با اکثریت ۱۴ رأی به دستور جلسه رأی دادند که به موجب آن رئیس جمهوری دعوت می‌گشت «در حکومت بلاثر دید سیاست محافظه کارانه را بر هر سیاستی مرجع سازد». تی‌پر استعفای خود را تقدیم نمود ولی باطناً امیدوار بود که مجلس استعفای وی را نپذیرفته و همین امتناع از قبول استعفا به منزلهٔ نکول مجلس از عمل خویش خواهد شد اما سلطنت‌طلبان استعفای تی‌پر را پذیرفتند و در شب همان روز مارشال ماک ماهون را به جای او انتخاب و تا خاتمهٔ دورهٔ مجلس همین حزب زمامدار بود (فوریهٔ ۱۸۷۶).

اقدام به اعادهٔ سلطنت: از این پس سلطنت‌طلبان با عجلهٔ تمام برای اعادهٔ سلطنت می‌کوشیدند و چهار ماه بعد از استعفای تی‌پر به نظر می‌آمد که به مقصود خواهند رسید. برای آماده ساختن زمینهٔ ارتجاع کابینه‌ای به ریاست بروگلی^۱ یکی از اورلانیست‌ها تشکیل و به تصفیهٔ ادارات پرداخت، به این معنی که حکام، قضات و تمام مأمورین دولتی حتی مأمورین سیاسی را که مظنون به عقاید جمهوری طلبانه بودند منفصل و یا طرف بی‌میلی دولت قرار داد. به واسطهٔ حکومت نظامی که از ۱۸۷۱ در بسیاری از ولایات برقرار بود برای انتشار و فروش روزنامه‌های جمهوری خواه تولید اشکالات می‌نمودند. حوزهٔ روحانیت هم به نوبهٔ خود به شدت تمام برای سلطنت‌کنت دو شامبور که در همان موقع قبلاً به هائری پنجم ملقبش ساخته بودند کوشش می‌کرد. از طرف دیگر سردهسته‌های اورلانیست‌ها و طرفداران بوربن‌ها به وحدت نظر بین خود و تشکیل «ائتلاف» مشغول شدند و کنت دوپاری نامزد اورلانیست‌ها به فروشدورف^۲ واقع در اتریش رفته و به کنت دو شامبور به عنوان «رئیس خانوادهٔ سلطنتی فرانسه و تنها نمایندهٔ حزب سلطنت‌طلب در فرانسه» تقدیم احترام نمود (۱۵ اوت ۱۸۷۳). از این گذشته از ۱۸۷۱ به این طرف تنها کنت دو شامبور صریحاً دعوی سلطنت می‌کرد و چندین مرتبه مکاتیب و بیانیه‌هایی منتشر ساخت که در آن خود را مظهر «حق، نظم، اصلاح» خوانده بود بلافاصله پس از «ائتلاف» کمیتهٔ نه نفری از وکلا با کنت دو شامبور در باب شرایط رجعت وی و جلوس به تخت سلطنت به مذاکره پرداختند. با این که دیگر برای اعادهٔ سلطنت مانعی به نظر نمی‌رسید و حتی تشریفات ورود رسمی شاه به پاریس مانند

۱. Broglie

۲. Frohsdorf

آتش‌بازی و چراغان تهیه دیده شده بود مع‌هذا بیرق تمام مقدمات را بر هم زد توضیح آن که اورلئانیست‌ها طرفدار بیرق سه رنگ بودند ولی کنت دو شامبور آن را علامت انقلاب می‌دانست. وانگهی در نخستین بیانیه خود (۵ ژوئیه ۱۸۷۱) در فردای واقعه کمون اعلام کرده بود که «هانری پنجم نمی‌تواند بیرق سفید هانری چهارم را رها کند» معذک تصور می‌شد آخر الامر کنت دو شامبور بیرق سه رنگ را خواهد پذیرفت اما در شب قبل از روزی که برای ورود وی به پاریس معین گشته بود با کمال صداقت اعلامیه سابق خود را تجدید و اضافه کرد که «هیچ کس به هیچ عنوانی نمی‌تواند او را راضی سازد که شاه بر حق انقلاب بشود» (۲۷ اکتبر ۱۸۷۳).

ناچار مذاکرات قطع گردید و اعاده سلطنت با شخص کنت دو شامبور امکان‌ناپذیر گشت. ماک ماهون می‌گفت در مقابل بیرق سفید «تفنگ‌های شاسپو به خودی خود خالی می‌شوند»^۱.

حکومت هفت ساله: با این مقدمات باز سلطنت‌طلبان از برقراری سلطنت مایوس نگشتند و خیال می‌کردند که اگر موفق نشده‌اند کنت دو شامبور را از تصمیم خود برگردانند بعدها پس از مرگ او کنت دوپاری را در دست خواهند داشت که کنت دو شامبور هم او را وارث سیاسی خود شناخته بود، فقط بایستی آتیه را محفوظ داشته و فرانسه را در انتظار فرارسیدن موقع مساعدی در وضع موقتی نگاه دارند. چون به نظر سلطنت‌طلبان مارشال ماک ماهون آلتی مطیع و او را واسطه‌ای می‌دانستند که به محض پیدا شدن شاه مقام خود را تفویض می‌نماید لهذا اکثریت بلافاصله بعد از انتشار مکتوب‌های کنت دو شامبور به جهت تأمین تمديد دوره اختیارات مارشال مشغول اقدام شد. ماک ماهون هم مانند تی‌یر برای مدت دوره مجلس انتخاب شده بود اما در این موقع پیشنهاد نمودند که انتخاب او مادام‌العمری باشد و بالاخره برای مدت هفت سال انتخاب شد (۹ نوامبر ۱۸۷۳).

این مهلت هفت ساله برای وقوع حادثه‌ای که نتیجه آن برقراری سلطنت می‌بود کافی به نظر می‌آمد.

از طرف دیگر کابینه بروگلی (۲۴ مه ۱۸۷۳ - ۱۶ مه ۱۸۷۴) به بهانه برقراری «نظم

۱. مقصود ضدیت افکار عمومی با سلطنت است.

اخلاقی، عملیات روحانیون را تسهیل و با شدتی هر چه تمام‌تر اقدامات ضد جمهوری را ادامه و تعقیب نمود، تا بتوانند در تمام مملکت بیشتر اعمال نفوذ نمایند.

انتخاب رؤسای بلدی را از انجمن‌های ولایتی سلب و به دولت واگذار کردند که از این به بعد خدمتگزار مطیع دولت شدند (۲۰ ژانویه ۱۸۷۴) و قانونی را که برای فروش مشروبات اجازة پلیس را مقرر داشته بود مورد استفاده قرار داده و تهدید کردند که هرگاه در محل‌های فروش مشروبات از سیاست مخالف دولت صحبت شود بسته خواهد شد. از تمام بناها نشانه و علائم جمهوری را محو ساختند حتی کلمه جمهوری از اوراق رسمی تقریباً حذف شد و بر شدت تعقیب نسبت به جرایم جمهوری خواه افزودند.

مطبوعات که کمافی السابق در متابعت از مقررات حکومت نظامی باقی بود در مدت یک سال از (نوامبر ۱۸۷۳ تا دسامبر ۱۸۷۴) نزدیک به دویست روزنامه جمهوری خواه محکوم گردید و بالاخره در مجلس یک هیئت جدید سی نفری که ۲۵ نفر آنها سلطنت‌طلب بودند مأمور تهیه قوانین اساسی شدند اما از یک طرف خود این هیئت با بطالت کار می‌کرد و از طرفی هم مجلس مشاوری در این باب را چندین بار به تعویق انداخت به طوری که یک سال دیگر هم (سال ۱۸۷۴) گذشت و مسئله قانون اساسی هنوز مسکوت مانده بود.

احزاب و مملکت: با این تفصیل نهضتی شدید در مملکت برپا بود، از یک طرف حزب مذهبی که با حزب طرفداران بوربون یکی شده بودند اشکالات سخت خارجی برای دولت ایجاد می‌کردند، به این معنی که با دولت ایتالیا به واسطه تقاضای برقراری سلطنت پاپ و با آلمان هم به وسیله حمله به بیزمارک و کولتورکامپف تولید کشمکش کرده بودند، به علاوه بر نمایشات سیاسی و مذهبی از قبیل ترتیب مجامع کشیش‌ها و کاروان‌های زوار در پارای لومونیا^۱ در شهر لورد^۲ و مراکز دیگری که از قدیم زیارتگاه مردم بود می‌افزودند. مجلس هم قانونی وضع کرد که املاک مالکین اطراف محوطه منت مارتز ضبط و به جای آن کلیسای ساکره کور^۳ را بسازند.

از طرف دیگر حزب بناپارنیست که تقاضا می‌کرد مستقیماً از ملت فرانسه دعوت

1. Paray le Monial

2. Lourdes

3. Sacre Coeur

شود عقیده خود را در باب شکل حکومت ابراز نماید (این ترتیب را طریقه رجوع ملت می‌گفتند) مشغول تجدید تشکیلات و در انتخابات هم پیشرفت‌هایی کرده بود، اما مخصوصاً حزب جمهوری خواه با وجود مجاهدات دولت دائماً ترقی و توسعه می‌یافت و ترقیات آن مربوط به فعالیت گام‌بنا بود که «مستخدم سیار جمهوری» گشته از این شهر به آن شهر می‌رفت و مجالس نطق و خطابه ترتیب می‌داد و در همه جا معتقدین جدیدی از طبقه متوسط و کارگران که آنها را «طبقات جدید اجتماعی» می‌نامید به حزب جمهوری خواه جلب می‌نمود. سیاست او دفاع محض و برای این بود که به وسیله دست آوردن قانون اساسی قطعی جمهوری یا «حکومت قانونی ملت» را نجات بدهد.

در اواخر سال ۱۸۷۴ بعد از تجدید انتخابات کلیه انجمن‌های بلدی که به واسطه اوضاع و احوال مملکتی قهراً به منزله رجوع افکار عمومی برله یا علیه جمهوری شد دیگر شکی باقی نماند که اکثریت ملت فرانسه جمهوری خواه است.

قوانین اساسی ۱۸۷۵: بالاخره در ابتدای سال ۱۸۷۵ مجلس مصمم شد به مطالعه قانون اساسی پردازد و متوالیاً قانون تشکیلات سنا (۲۴ فوریه) و قانون تشکیلات قوای عمومی (۲۵ فوریه) و قانون اساسی روابط قوای عمومی با یکدیگر (۱۶ ژوئیه) را وضع نمود. قوانین مذکور به وسیله دو قانون اساسی دیگر در باب انتخاب نمایندگان (۳۰ نوامبر) و تجدید تشکیلات شورای دولتی تکمیل گردید.

مجموع این قوانین که نتیجه توافق بین احزاب بود و به معنای غیر واقعی قانون اساسی ۱۸۷۵ می‌نامند قوانینی است که با مختصر تغییری که در ۱۸۸۴ داده شد قانون اساسی فعلی فرانسه را تشکیل می‌دهد. در ابتدای مشاوره حزب اکثریت باز کلمه جمهوری را از متن پیشنهادها حذف نمود و به طوری که یکی از اعضای آن می‌گفت مقصود اکثریت این بود که «هر کس بتواند عقیده و آمال خود را حفظ کند»، اما به مناسبت طریقه انتخاب رئیس مملکت در ضمن اصلاحی که والون^۱ پیشنهاد و فوق‌العاده مورد جنجال و کلا واقع گردید این کلمه «جمهوری» عاقبت با اکثریت یک رأی تصویب و وارد متن قانون اساسی گشت (۳۰ ژانویه ۱۸۷۵).

به موجب قوانین اساسی ۱۸۷۵ قوه مجریه به رئیس جمهور و قوه مقننه به دو مجلس

سنا و مجلس نمایندگان سپرده شد.

رئیس جمهور برای مدت هفت سال از طرف هیئت مجتمعه مجلسین سنا و مجلس نمایندگان که مجلس ملی نامیده می شود انتخاب می گردد. قوای لشکری در اختیار رئیس جمهوری و انتخاب کلیه مأمورین و عقد معاهدات با اوست و حق دارد با مشارکت مجلسین قوانین را پیشنهاد و پس از تصویب پارلمان به موقع اجرا بگذارد.

رئیس جمهور می تواند پس از تحصیل رأی مساعد مجلس سنا مجلس نمایندگان را منحل سازد و جز در مورد خیانت به استقلال مملکت از مسئولیت مبری است و به وسیله وزاری که خود انتخاب و در پیشگاه مجلس مسئول مشترک هستند زمامداری می کند و عادت بر این جاری است که وزرا به محض این که در یکی از دو مجلس در اقلیت افتادند همگی استعفا می دهند، حکومت به دست این هیئت وزرا است که رئیس رسمی آن رئیس الوزرا نامیده می شود.

مجلس سنا که اعضا آن باید اقلاً چهل سال داشته باشند دارای سیصد عضو است که برای مدت نه سال انتخاب و ثلث آنها هر سه سال یک مرتبه تجدید می شوند (تا سنه ۱۸۸۴ هفتاد و پنج نفر از این عده را که غیر قابل انفصال و مادام العمر انتخاب می شدند ابتدا مجلس ملی و بعد خود سنا انتخاب می کرد).^۱ انتخاب اعضای سنا از طرف هیئتی مرکب از نمایندگان مجلس، اعضای شوراهای عمومی، اعضای انجمن های ولایتی و نمایندگان انجمن های بلدی به نسبت یک نماینده از هر ناحیه بلدی که در کرسی نشین ایالات مجتمع می شوند به عمل می آید، به این ترتیب کوچک ترین بلوک که حتی ۵۰۰ نفر سکنه هم نداشت در انتخاب اعضا سنا اهمیت بزرگ ترین شهرها را دارا بود و پست ترین قرا به اندازه شهر پاریس در هیئت متخذه مجلس سنا نماینده داشت. این بی تربیتی مطابق میل سلطنت طلبان مجری شده بود زیرا تصور می کردند به وسیله دهاقینی که نمایندگی یافته و به سهولت تحت تأثیر ملاکین بزرگ واقع می شدند همواره زمام انتخابات سنا را در دست دارند.

۱. قانون نهم دسامبر ۱۸۸۴ این ترتیب را تفسیر داد به این معنی که این هفتاد و پنج نفر نیز مانند سایر اعضا سنا انتخاب شدند و عده آنها را به ایالاتی که جمعیتی زیاد داشتند تقسیم نمود ولی عده ۷۵ نفری که سابقاً انتخاب شده بودند باقی ماندند و مقرر شد که هر صندلی که بعد از فوت یک نفر خالی شد به حکم قرعه از یکی از ایالات به جای عضو مزبور انتخاب می شد. آخرین عضو سابق در چند سال قبل وفات یافت.

تاریخ قرن نوزدهم (معاصر) / ۴۴۵

نمایندگان مجلس برای مدت ۴ سال به رأی عمومی از طرف تمام فرانسویان بیست و یک ساله به بالا با رأی فردی انتخاب می شدند.

هر ناحیه دارای یک وکیل و بر روی هم هر صد هزار نفر حق انتخاب یک نماینده داشتند.

در ۱۹۱۹ به جای این طریقه طریقه مختلط را قرار دادند که شامل طریقه تناسبی و اکثریتی می باشد.

مجلسین می باید همه ساله در ماه ژانویه تشکیل و لااقل پنج ماه کار کنند. رئیس جمهوری می تواند تشکیل جلسات را فقط برای یک ماه به تعویق انداخته و یا برای اجلاس فوق العاده مجلسین را دعوت نماید. مجلسین هم مانند رئیس جمهور حق پیشنهاد قوانین را دارند و دارای اختیارات بسیطی در قانون گذاری می باشند به طوری که علاوه بر حق تصویب قوانین و بودجه اختیار تصویب صلح، جنگ، عهدنامه ها، حق سؤال و استیضاح از وزرا نیز با مجلسین است. اختیارات مجلسین در مسائل مزبور از هر حیث مساوی است جز این که بودجه بدو باید به مجلس نمایندگان پیشنهاد و تصویب شود اعضا مجلسین حقوقی به عنوان کمک خرج پارلمانی دریافت می دارند.

در مواردی که ورزا از طرف مجلس نمایندگان متهم واقع می شوند و همچنین برای محاکمه کسانی که بر علیه امنیت مملکت قیام نموده اند مجلس سنا تبدیل به دیوان عالی عدالت و عهده دار محاکمه وزرا و اشخاص مزبور می گردد. مجلسین می توانند به عنوان مجلس ملی « که امروز کنگره می نامند » مجتمع شوند و در این صورت اختیار مجلس مؤسسان را داشته و حق دارند در قانون اساسی تجدید نظر نمایند.

سابقاً این تجدید نظر ممکن بود در تمام قانون اساسی به عمل بیاید، اختیار مزبور را سلطنت طلبان به مجلس ملی دادند که در موقع مناسب به وسیله آن سلطنت را اعاده دهند ولی این اختیار در ۱۸۸۴ تغییر کرد، بالاخره ورسای مقرر حکومت و مجلسین باقی ماند.

صفت مخصوص قانون اساسی: صفت اصلی قوانین اساسی ۱۸۷۵ آن است که در فرانسه اساس طرز حکومت پارلمانی را مستقر ساخته تصریح و قید اصل مسئولیت وزرا در مقابل مجلس در ضمن قوانین راجع به قوای عمومی وزرا را مجبور می سازد که فقط با موافقت نمایندگان مملکتی کار کنند و وزرا مبعوث نمایندگان در قوه مجریه محسوب

می‌شوند. رئیس جمهوری که هر نوع امر یا تصمیم صادره از ناحیه وی را باید یکی از وزرا نیز امضا نمایند. هیچ‌گونه اقتدار شخصی نداشته تقریباً وظیفه‌اش نمایندگی مملکت و اختیاراتش منحصرأ به اعمال، حق عفو، ریاست بر هیئت وزرا، انتخاب رئیس حزب اکثریت برای تشکیل کابینه وزرا محدود می‌شود.

مجلس سنا از حق خود در باب پیشنهاد قوانین کمتر استفاده می‌کند و عادت بر این جاری شده است بودجه‌ای را که مجلس نمایندگای حاضر کرده‌اند بدون تغییرات مهمی تصویب می‌نمایند و فقط از حق خود به رد پاره‌ای از لوایح قانونی که به تصویب مجلس نمایندگان رسیده باشد اکتفا می‌کند. تفکیک قوای مقننه و مجریه به کلی ظاهری است و مجلسین به خصوص مجلس نمایندگان که بیشتر مستقیماً مظهر مملکت است عملاً تمام قوا را به دست دارند.

اجرای قانون اساسی: مجلس ملی در ۳۱ دسامبر ۱۸۷۵ کناره گرفت و انتخابات شروع شد. در موقع انتخابات مجلس سنا (۳۰ ژانویه ۱۸۷۶) و مجلس نمایندگان (۲۰ فوریه) دولت برای پیشرفت نامزدهای سلطنت‌طلبان مساعی خود را به کار برد و اگر چه سلطنت‌طلبان در سنا اکثریت ضعیفی را به دست آوردند، اما در مجلس نمایندگان اکثریت با جمهوری خواهان شد که به سه دسته تقسیم شده بودند (مرکز چپ جمهوری خواه «زیادتر از همه» چپ رادیکال) و تقریباً ۲۰۰ کرسی داشتند لهذا ماک مایون برای رعایت قانون اساسی هیئت وزرای از جمهوری خواهان روی کار آورد.

سلطنت‌طلبان را عدم موفقیتشان مایوس ساخت و با کمک بناپارتیست‌ها بر شدت حملات خود نسبت به جمهوری افزودند و می‌کوشیدند اعضای محافظه کار ادارات یعنی آنچه را که «جمهوری بدون جمهوری خواه» گفته می‌شود ابقا سازند و در همین حال برای برقراری سلطنت پاپ مبارزه را از سر گرفته و عریضه‌ای ترتیب دادند که دولت فرانسه در این باب در رُم دخالت نماید. این تحریکات در مجلس نمایندگان در ماه مه ۱۸۷۷ موجب استیضاح حزب دست چپ شد که در جریان آن گامبتا در ضمن حمله‌ای به مداخله روحانیون در مشاجرات سیاسی اظهار داشت «روحانیت دشمن ما است» و این عبارت مشهور ماند. مجلس با موافقت وزرا دستوری صادر کرد که به موجب آن وزرا به جلوگیری نمایشات طریقه ماوراء الجبل که امنیت داخلی و خارجی مملکت را به خطر

می انداخت دعوت و مأمور شدند (۴ مه).

سیاستی که باید نسبت به روحانیت تعقیب شود اساس قطع روابط بین ما ک ماہون و مجلس گشت. چند روز بعد هم در ضمن مباحثه در اطراف لوایح قانونی راجع به تشکیلات بلدیہ‌ها و ترتیب مطبوعات و زراہ حلی را کہ دستہ جمهوری خواہان در نظر گرفته و تقاضا نمودند بر سایر پیشنہادات ترجیح دادند.

واقعة ۱۶ مه و علل آن: گر چه ما ک ماہون برای متابعت از قانون اساسی وزرای جمهوری خواه انتخاب کرده بود اما مشاورین شخصی او سلطنت طلب بودند و بہ اقرار یکی از آنها سلطنت طلبان کہ در مجلس نمایندگان در اقلیت ولی هنوز اکثریت ضعیفی را در سنا داشتند ہر گاہ انتخابات متعدد و زیادی کہ در اواخر ۱۸۷۷ باید می شد بہ دست ہیئت وزرای جمهوری خواهی صورت می گرفت مسلماً این اکثریت ضعیف را ہم از دست می دادند زیرا در آخر سال مذکور کلیہ انجمن های بلدی و بعد نصف شوراهای عمومی و انجمن های ولایتی کہ متجاوز از نصف انتخاب کنندگان سنا را تشکیل می داد باید انتخاب می کردند. اطرافیان ما ک ماہون را (کہ شخصاً ہم متمایل بہ این عقیدہ شدہ بود) متقاعد ساختند کہ موفقیت کامل جمهوری خواہان برای احیاء حیثیت خارجی فرانسہ خطرناک خواهد بود و از طرف دیگر قانون بہ او حق می دہد کہ سیاست شخصی خود را محفوظ و سعی در پیشرفت آن بکند. ما ک ماہون می گفت: «اگر اکثریت مجلس نمایندگان عقیدہ او را تصدیق نکند این راہ حل برای او باقی خواہد ماند کہ بہ وسیلہ منحل ساختن مجلس و تجدید انتخابات مملکت را حکم بین خود و مجلس قرار دہد».

ما ک ماہون در ۱۶ مه مراسلہ ای بہ ژول سیمون رئیس الوزرا نوشتہ و طرز رفتار او را در موقع مشاجرہ قوانین مطبوعات و بلدی در مجلس مورد ملامت قرار داد.

بہ واسطہ لحن این مراسلہ کابینہ مستعفی شد و فوراً کابینہ ای از حزب دست راست بہ جای آن تعیین گردید کہ بدو تشکیل مجلس نمایندگان را بہ تعویق انداختہ و یک ماہ بعد با موافقت اکثریت محافظہ کار سنا انحلال مجلس نمایندگان را اعلام کرد زیرا مجلس نمایندگان بہ محض تشکیل جلسات خود بہ اکثریت ۲۶۳ رأی نسبت بہ ہیئت دولت اظہار عدم اعتماد نمودہ بود (۱۹ ژوئن ۱۸۷۷).

کابینہ جدید بروگلی تمام وسایل را برای موفقیت خویش بہ کار انداخت و برای این

که مدت بیشتری زمامدار باشد مدتی را که قانون اساسی برای دعوت انتخاب کنندگان مقرر داشته بود تمدید کرده و به این ترتیب پنج ماه حکومت کرد و مانند دوره «نظم اخلاقی» عده زیادی مأمورین جمهوری خواه را منفصل و به جای آنها مستخدمین طرفدار خود و مستعد به جدال گماشت. اجتماعات سیاسی را محدود و انجمن های بلدی جمهوری خواه را معلق و جراید مخالف را دنبال نمود.

خلاصه مخالفین را به هزار بهانه مانند جنحه های راجع به جعل اخبار و توهین به رئیس جمهور مورد تعقیب قرار داد چنان که چون گامبتا در یکی از نطق های خود اظهار داشته بود وقتی مملکت اراده خود را اشعار دارد^۱ ما که مآهون یا باید مطیع و یا مستعفی شود.

این اختیار بین دو امر که کاملاً مطابق اصول قانون اساسی بود توهین به رئیس جمهور تلقی گشت و گامبتا تعقیب و محکوم به سه ماه حبس و تأدیه ۲۰۰۰ فرانک جریمه گردید. در موقع انتخابات دولت نامزدهای رسمی معرفی کرد که روحانیون مدافع و رئیس جمهور حامی آنان بود چنان که رئیس جمهور بیانیه ای به ملت فرانسه منتشر و در ضمن آن اشعار می داشت که «کشمکش بین نظم و اغتشاش است» و وی قصد دارد «مأموریت خود را تا آخرین حد امکان انجام دهد». در مقابل سلطنت طلبان و بنایار تیس ها جمهوری خواهان که تا این موقع به چند دسته منقسم شده بودند متحد گشته و بر طبق دستوری که گامبتا معین نمود تصمیم گرفتند که جز (۳۶۳) نفر وکلای سابق نامزد دیگری نداشته باشند و خط مشی خود را مدافعه سلطنت ملی و صلح با ایتالیا قرار دادند. انتظام آنها در کار موجب موفقیتشان گشت چنان که در ماه اکتبر ۳۲۱ وکیل جمهوری خواه در مقابل ۲۰۸ سلطنت طلب انتخاب شده این پیش آمد باعث شکست کامل حزب محافظه کار گردید. ما که مآهون خیلی مایل به مقاومت بود اما مجلس از تصویب بودجه خودداری می کرد و سنا هم جرأت تصویب انحلال مجلس را برای دفعه ثانی نداشت و چون درستکاری و صداقت مارشال هم او را از کودتایی که اطرافیان او توصیه می نمودند مانع گردید لهذا «مطیع شد».

ما که مآهون ریاست جمهوری را برای مراقبت در تکمیل تشکیلات جدید قشون

۱. مقصود نتیجه انتخابات بوده است.

حفظ کرد. در ابتدای ۱۸۷۹ جمهوری خواهان آخرین سنگر سلطنت‌طلبان را گرفته یعنی اکثریت سنا را هم به دست آوردند و در نظر گرفتند چندین ژنرال را که علناً مخالف جمهوری بودند از فرماندهی خلع نمایند ولی ماک ماھون که می‌خواست قشون را خارج از مشاجرات سیاسی قرار دهد این اقدام را مخالف منافع دفاع ملی تشخیص و برای عدم شرکت در این کار استعفا داد (۳۰ ژانویه ۱۸۷۹).

همان روز مجلس ملی به جای وی ژول گروی را انتخاب کرد و مجلس نمایندگان هم در همین موقع گامبتا را به ریاست خود انتخاب نمود. جمهوری خواهان از این به بعد زمامدار مملکت شدند، اولین اقدام آنها تصمیم به برگرداندن مجلسین به پاریس (۳ نوامبر ۱۸۷۹) و ایجاد عید ملی ۱۴ ژوئیه بود.

حکومت جمهوری خواهان: از سال ۱۸۷۹ جمهوری خواهان در داخله سیاست ضد مذهبی و در خارجه سیاست توسعه مستعمراتی را اعمال کردند، می‌توان گفت ژول فری یکی از رجال این دوره که ۶ سال متوالی (۱۸۷۹-۱۸۸۵) وزیر و دو مرتبه در زمان وزارت علوم و وزارت امور خارجه سمت ریاست وزرا را نیز داشت عامل عمده این دو سیاست بوده است.

در زمان کابینه‌های او در قسمتی از قوانین اساسی تجدید نظر به عمل آمده و به این قوانین جنبه ملی‌تری داده شد (۱۸۸۴) و همچنین قوانینی راجع به تشکیلات تعلیم ابتدایی اجباری وضع و برای اولین دفعه قوانینی تصویب شد که آزادی کامل اجتماعات قوانین و مطبوعات را به فرانسه اعطا می‌کرد (۱۸۸۱).

سیاست ضد مذهبی: سیاست ضد مذهبی در نتیجه واقعه ۱۶ مه و کمکی که روحانیون به دشمنان جمهوری در تمام طول مدت جلسات مجلس ملی کردند اتخاذ شد.

این سیاست سیاست تقاض و مقابله و همچنین به دلایل سیاسی موجه بود که ژول فری در این عبارات خلاصه کرده است «دفاع حقوق مملکت در مقابل بعضی طریقه‌های کاتولیکی که کاتولیک مذهبی نیستند و من آنها را کاتولیک سیاسی می‌نامم ما نمی‌خواهیم از عایدات مادی یا از حقوق معنوی کلیسا چیزی کسر کنیم فقط می‌خواهیم صاحب خانه خود باشیم».

سیاست ضد مذهبی به دو طریق شروع گردید یکی مربوط به تعلیمات و دیگری بر

ضد یک دسته از روحانیون که به طرز اجتماعی زندگی می‌کردند^۱. اقدامات راجع به تعلیمات سلب یک قسمت از امتیازاتی بود که در امور تعلیمات آزاد قانون فالو بعد از ۱۸۵۰ برای روحانیون تأمین و قانون جدید دیگری که اخیراً مجلس ملی راجع به تشکیلات تعلیمات عالیّه آزاد تصویب کرده بود امتیازات مزبور را محفوظ می‌داشت (۲۲ ژوئیه ۱۸۷۵).

قانون اخیر تأسیس دارالعلم‌ها و مدارس عالیّه غیر دولتی را مجاز و این مدارس نیز مانند مدارس دولتی می‌توانستند دیپلم متوسطه و لیسانس و دکترا در هر یک از شعب علوم و درجات علمی به فارغ‌التحصیل‌ها بدهند. زول فری لایحه قانونی پیشنهاد کرد که به موجب آن مدارس عالیّه خصوصی ابقا ولی حق اعطای درجات علمی از آنان سلب می‌گردید.

ماده آخر لایحه مزبور (ماده هفتم) که از فرامین شارل دهم (در ۱۸۲۸) اقتباس شده بود تصدی هر یک از درجات تعلیمات را از اعضای جمعیت‌های رهبان غیر مجاز سلب می‌نمود و مثل سال ۱۸۲۸ به فرقه ژزوئیت از این راه لطمه‌ای وارد می‌گشت.

کلیتاً آزادی تعلیم به کشیش‌های عرفی و جمعیت‌های مجاز مثل جمعیت برادران عقیده مسیح واگذار می‌شد. اغراض سیاسی ماهیت این ماده را منقلب ساخت. دو حزب بسیار مخالف یکدیگر یعنی جمهوری خواهان دست چپ که به عقیده آنها سیاست ضد مذهبی باید سیاست ضد کاتولیکی شود و دیگری سلطنت‌طلبان ماده هفتم را مانند مقدمه‌ای می‌دانستند که برای منع کلی تعلیم از طرف روحانیون ترتیب داده شده است و به این ترتیب در مملکت نهضتی برپا ساختند. ماده مذکور در مجلس نمایندگان تصویب و در سنارد شد. در این موقع کابینه وزرا به موجب قوانین موجود به وسیله تصویب‌نامه‌ای (۲۹ مارس ۱۸۸۰) انحلال جمعیت ژزوئیت را در فرانسه اعلام و ژزوئیت‌ها را از مؤسسات خودشان خارج ساخت. همین عمل چند ماه بعد درباره جمعیت‌های رهبان که نمی‌خواستند تقاضای اجازه کنند به عمل آمد و این اقدامات مسئله تفکیک روحانیت را از جمهوری تکمیل کرد.

از طرف دیگر چندین قانون راجع به تعلیمات عمومی وضع شد (۱۸۸۰-۱۸۸۲).

۱. مقصود نازکین دنیا است که به دو دسته مرد و زن تقسیم و راهب و راهبه نامیده می‌شوند.

قوانین مزبور تعلیمات اجباری و تعلیمات متوسطه غیر روحانی را برای دختران برقرار ساخته مجانی بودن تعلیمات ابتدایی را عملی و مدارس را به وسیله تجدید نظر در پروگرام و حذف کلیه مداخلات کشیش ها در اداره و مراقبت تعلیمات از نفوذ روحانیون بیرون آورد.

سیاست مستعمراتی: سیاست بسط مستعمرات را جهات سیاسی و دلایل اقتصادی موجب گشت، به این معنی که در حدود سال ۱۸۸۰ در تمام اروپا جنبش حمایت مصنوعات داخلی ظاهر شد. دول برای تأمین ترقی صنایع ملی خود بازارهای داخلی را به روی محصولات خارجی به وسیله برقراری حقوق گمرکی گزاف می بستند و به عبارت اخری «اروپا درهای خود را به روی اروپا می بست». به علاوه رقبای جدید تجارتی یعنی آلمان ها و آمریکایی ها هم تازه پیدا شده بودند، بنابراین لازم بود که فرانسه بدون فوت وقت بازارهای جدیدی برای آتیۀ خود تأمین نماید والا بیم آن می رفت که سایر رقبایی که ناچار از همین پیش بینی بودند بر او سبقت جویند.

از طرف دیگر فرانسه از ۱۸۷۱ به خود مشغول بود و ناچار قریب ده سال از هر گونه فعالیتی در خارج خودداری می کرد، اما همین که خرابی ها ترمیم یافت و قشون احیا شد دوام «سیاست مشغولیت به خود» دیگر خطرناک و ادامه دادن به آن ممکن بود به «سیاست محو و نابودی» مبدل گردد چنان که ژول فری آن را «سیاست علاقه به خانه شخصی» و «جاده بزرگ انحطاط» می نامید.

سیاست مستعمراتی لازم بود «تا فرانسه به وسیله آن آزمایشی از قوای تازه خود نموده و اعتمادی به آن بیابد و معلوم سازد که فرانسه می خواهد نفوذ حقۀ خود را مانند سابق در عالم سیاست اعمال نماید».

در سایه اقدامات ژول فری مملکت فرانسه در ظرف چهار سال (۱۸۸۱-۱۸۸۵) به واسطه ضمیمه شدن تونس، آنام و تونکن توسعه یافت و به علاوه تسخیر سودان، کنگو و ماداگاسکار نیز شروع گردید. سیاست استعماری را سلطنت طلبان و دسته رادیکال حزب جمهوری خواه با جدیت تمام مورد حمله قرار داده و آن را از لحاظ دفاع ملی امر پر خطری می دانستند و این طور جلوه می دادند که این سیاست را بیزمارک القا نموده تا فرانسه را از فعالیت در اروپا باز دارد. خلاصه به طوری عقاید عمومی را بر ضد ژول فری

که فوق‌العاده منفور هم شده بود به هیجان آوردند که در موقع بروز حادثه لانگ سون^۱ سقوط یافت (۳۰ مارس ۱۸۸۵).

تجزیه جمهوری خواهان: اگر چه سیاست توسعه مستعمرات بر شدت اختلاف نظر و دو دستگی حزب جمهوری خواه افزود ولی باعث تولید این اختلافات نشد چه تجزیه حزب مزبور مربوط به دوره مجلس ملی بود که بعد از تصویب قوانین اساسی قطعی گردید.

در آن موقع جمهوری خواهان دو فرقه عمده تشکیل می‌دادند یک فرقه رادیکال و یک فرقه اتحاد جمهوری خواه. رادیکال‌ها قانون اساسی ۱۸۷۵ را به دیده نفرت می‌نگریستند و تقاضا داشتند یک تجدید نظر کلی به وسیله مجلس مؤسسان در آن به عمل آید و مخصوصاً حذف سنا و حکومت مجلس واحدی را مثل زمان کنوانسیون می‌خواستند. به علاوه بدون هیچ تأخیری اصلاحات مختلفه از قبیل باز خرید راه‌های آهن از طرف دولت و وضع مالیات عمومی بر عایدات و تفکیک کلیسا را از دولت به وسیله نسخ کنکر داطالب بودند.

ناطق این جماعت کلمانسو^۲ بود. اعضای اتحاد جمهوری خواه که اداره آن را گامبتا تا موقع مرگش به دست داشت (۱۸۸۲) معتقد بودند که با تجدید نظر در قسمتی از قانون اساسی که فقط شامل تغییر تشکیلات سنا باشد می‌توان به قانون اساسی حاضر اکتفا کرد، اما در باب اصلاحات می‌گفتند که اقدام دفعی نسبت به همه از احتیاط دور و به قول گامبتا بهتر آن است که «مسائل را طبقه بندی کنند» و برای حل هر یک از آنها منتظر موقع مناسب باشند و از اینجا است که گامبتا و ژول فری و جمهوری خواهانی را که پیروی او را کرده و عنوان جمهوری خواهان دولتی داشتند «طرفداران موقع مساعد» نامیده‌اند.^۳

علاوه بر اختلاف در دستور سیاسی رقابت‌های شخصی نیز در تجزیه این دو حزب مؤثر بود چنان که حزب افراطی دست چپ لحن آمرانه گامبتا و این که اطرافیانش را از طرفداران شخصی خود قرار داده تنقید می‌کردند. همین انتقادات موجب سقوط سریع «کابینه کبیر» که در ۱۸۸۱ گامبتا تشکیل داده بود شده و کمی قبل از وفاتش نیز قسمتی از

1. Lang Son

2. Clemenceau

3. Opportunists

و جاهت ملی او را از کفش ربود.

تجدید نظر ۱۸۸۴: تجدید نظر قسمتی از قانون اساسی در کابینه اخیر ژول فری عملی گردید و نتیجه آن حذف کرسی های اعضای غیر قابل انفصال سنا و توزیع آن بین ولایات بود. در همین موقع عده انتخاب کنندگان اعضای مجلس سنا را زیاد کردند به این ترتیب که به هر انجمن بلدی به جای یک نماینده چندین نماینده به تناسب جمعیت بلوک داده شد (۱۳ اوت - ۹ دسامبر ۱۸۸۴). این اصلاح منطقی در موقع انتخابات بر تأثیر شهرها که عموماً جمهوری خواه تر از قصبات بودند می افزود.

انتخابات ۱۸۸۵: از سال ۱۸۸۴ دو فرقه جمهوری خواه جدال سختی را شروع کردند به درجه ای که ژول فری اعلام کرد «خطر در سمت چپ است».

در انتخابات عمومی ۱۸۸۵ که با رأی جمعی به عمل آمد دو فرقه جمهوری خواه دو صورت نامزدهای وکالت به رقابت یکدیگر منتشر نموده و به همین جهت بین آرا انتخاب کنندگان تفرقه انداختند ولی محافظه کاران متحداً یک صورت منتشر کردند و در نوبت اول اکثریت داشتند. این پیش آمد جمهوری خواهان را مضطرب و در نوبت دوم ناچار شدند که «نظم جمهوری خواهانه» را برقرار و همگی به صورت واحد جمعاً رأی دهند. در هر حال تفرقه و نفاق حزب جمهوری خواه تجدید تشکیلات حزب محافظه کار را تسهیل نمود. اختلاف احزاب بیشتر محلی بود مثلاً مشرق و مرکز و جنوب جمهوری خواهان را انتخاب کردند و شمال و مغرب محافظه کاران را برگزیدند.

حزب جمهوری خواه که به دو فرقه تقریباً مساوی منقسم شده بود دیگر اکثریت نداشت و وزرا یا به وسیله اعمال سیاست «تمركز جمهوری خواهان» بر ضد حزب دست راست و یا به واسطه ایجاد اتحاد بین جمهوری خواهان طرفدار حکومت و محافظه کاران کاتولیک سیاست آرام تری بر ضد جمهوری خواهان رادیکال اتخاذ و حکومت می کردند.

طرفداران بولانژه: در مورد مسائل مالی کابینه های جمهوری خواه طریقه صرفه جویی را ترك و در عوض ترتیب «مخارج انتفاعی» را معمول داشتند.

انحلال جمعیت های مذهبی، قوانین معارفی، مخارجی که اعزام قوی به نواحی مستعمراتی الزام نمود و همچنین اجرای امور مهم فواید عامه از قبیل احداث راه های

آهن، حفر ترعه‌ها، بحران اقتصادی، کسر مهمی در بودجه و فروض متوالی موجب تولید عدم رضایت عمومی در مملکت شده بود. بعد از سقوط ژول فری وضع نامطلوب مالی، کساد بازار، تجدید نظر ناقص ۱۸۸۴ و تفرقه و نفاق حزب جمهوری خواه بحران سه ساله‌ای را موجب گشت (۱۸۸۶-۱۸۸۹) که تکان سختی به فرانسه داده و مؤسسات جمهوری را دچار مخاطره ساخت، قهرمان این بحران بولانژه نام داشت.

بولانژه را که رادیکال‌ها «تنها ژنرال جمهوری خواه حقیقی» می‌دانستند ابتدا به سمت وزارت جنگ به کابینه وزرا تحمیل کردند. این شخص علاوه بر بلاغت لسان سوار خوش اندامی بود که مردم را فریفته ظاهر خود می‌ساخت. در استفاده از مطبوعات ماهر و به این وسیله برای خوش آمد عامه فرانسه‌ها را در آرزوی انتقامی که در دل داشتند امیدوار می‌نمود چنان که روزنامه‌های طرفدارش در شخص او فاتح آتیه آلمان را معرفی می‌کردند. بعد از انتصاب به وزارت جنگ اقداماتی از قبیل تأسیس محل عمومی غذاخوری و تقسیم ظروف و لوازم زندگانی به سربازان در سربازخانه نمود که تا اندازه‌ای وسایل آسایش افراد را فراهم ساخت ضمناً از اظهارات مشعشمی در باب تقلیل مدت و تساوی خدمت نظام خودداری نکرده این تظاهرات باعث شد که در قهوه‌خانه‌ها تصنیف و اشعاری در مدح او سروده سردار شجاع و پهلوان انتقامش نامیدند.

بالاخره اسب سیاه قشنگ وی که هنگام بازدید قشون سوار می‌شد و فعالیت زیاد او در موقع بروز یک حادثه وخیم سرحدی که بیزمارک محرک آن و چیزی نمانده بود که به جنگ منجر شود (۲۱ آوریل ۱۸۸۷) اشتها و وجاهت بولانژه را تکمیل نمود و به واسطه جاه‌طلبی اطرافیانش تصور کرد که ممکن است در آتیه زمامدار مطلق فرانسه گردد.

اما جمهوری خواهان اعتدالی پرده از مقاصد جاه طلبانه وی برداشته و از کابینه وزرا خارجش ساختند (ژوئیه ۱۸۸۷) و به فرماندهی لشکر ۱۳ در کلرمون فران^۱ انتخاب شد. با وجود دوری از پاریس تحریکاتی که برای زمامداری او می‌کردند با کمال فعالیت ادامه داشت. در این اثنا در دستگاه رئیس جمهوری قضیه افتضاح آوری بروز نمود، به این معنی که معلوم گردید داماد رئیس جمهور نشان لژین دونور را موضوع معامله قرار داده

۱. Clermont Ferrand

در تعقیب این مسئله گروهی مجبور به استعفا از ریاست جمهوری و کارنو از جمهوری خواهان اعتدالی جانشین وی گردید (۳ دسامبر ۱۸۸۷).

قضیه معامله نشان‌های لژین دونور بر عده ناراضی‌ها افزود و به نفع بولانژه تمام شد، به این معنی که بعد از مذاکره و قرار با پرنس ناپلئون نامزد بناپارتیست‌ها و بعد با کنت دو پاری رئیس حزبی گردید که از وطن پرستان با حرارت و جمهوری خواهان رادیکال و اکثر دشمنان جمهوری ترکیب یافته و خط مشی خود را بر عملیات و اقدامات مشابه و متفق قرار دادند و در نظر گرفتند که بولانژه برای آنها به منزله منجیقی باشد تا به وسیله او در حصار جمهوری رخنه نمایند. این حزب عجیب و غریب به نام حزب تجدید نظر و ملی معروف و پروگرام خود را در این سه کلمه «انحلال، تجدید نظر، مجلس مؤسسان» خلاصه گردانید. ماده مهم قانون اساسی آتیه به عقیده آنها انتخاب رئیس جمهور با رأی عمومی و این همان طریقه‌ای بود که در ۱۸۴۸ بناپارتیست‌ها به کار بردند.

بولانژه در مارس ۱۸۸۸ متقاعد شد و از کارکناره گرفت (مارس ۱۸۸۸) اما دوستانش به نام وی نوعی رأی عمومی دائمی ترتیب دادند، به این طریق که در هر نقطه قرار بود وکیلی انتخاب شود او را نامزد می نمودند. برای این مبارزه دائمی پول بی حسابی فراهم شد که مخصوصاً سلطنت‌طلبان می پرداختند. مثلاً در یک مرتبه جمع آوری وجه به سه میلیون فرانک رسید. بالاخره در ظرف پنج ماه بولانژه شش مرتبه به وکالت انتخاب شد (مارس-اوت ۱۸۸۸) و در دفعه هفتم که در پاریس انتخاب گشت (۲۷ ژانویه ۱۸۸۹) طوری با موفقیت و مشعشع بود که شب پس از اعلام نتیجه آرا همه تصور کردند مقام ریاست جمهوری را تصرف خواهد کرد.

اما او جرأت نکرد به چنین اقدامی مبادرت ورزد و تمام فرق جمهوری خواه هم بر ضد این تشبث جدید برای به دست آوردن اختیارات شخصی متحد شدند. مجلسین برای آن که بولانژه دیگر نتواند انتخابات معمولی را به صورت رأی عمومی در آورد و برای محافظه کاران و رادیکال‌ها هم میسر نشود صورت واحدی از نامزدهای وکالت خود ترتیب دهند ترتیب رأی جمعی را ملغی ساخته دامنۀ احتیاط را به جایی کشاندند که نامزد شدن یک نفر را نیز در چند حوزه انتخابیه ممنوع ساختند. بعد کابینه جمهوری خواهان اعتدالی بر ضد تجدید نظر خواهان اقدامات شدیدی به عمل آورده و رئیس

آنها را به عنوان توطئه بر علیه امنیت مملکت در مجلس سنا که به (دیوان عالی عدالت) مبدل گردید به محاکمه جلب نمود.

راجع به بولانژه چون هیئت دولت وانمود کرد که در صدد توقیف او است او هم باور کرده به بلژیک قرار نمود (۳۱ مارس ۱۸۸۹) و بعد از آن که دیوان عالی عدالت به واسطه امتناع از حضور در محکمه محکوم به تبعیدش ساخت در آنجا مقیم گردید (۱۴ اوت ۱۸۸۹).

اگر چه فرار بولانژه طرفداران او را مبهوت و متحیر ساخت معذلتک در انتخابات سپتامبر ۱۸۸۹ آخرین مجاهدات خود را به عمل آورده و به زحمت ۴۴ کرسی در مجلس تحصیل نمودند، به این ترتیب حمله خطرناکی که احزاب ضد قانون اساسی به جمهوری کرده بودند به فتح درخشان جمهوری خواهان خاتمه یافت.

نمایشگاه امتعه در ۱۸۸۹: بحرانی که از طرفداری بولانژه تولید گشت به هیچ وجه به پیشرفت نمایشگاه امتعه عمومی که برای صدمین سال انقلاب ۱۸۷۹ ترتیب داده شده بود سکنه ای وارد نیاورد. از اقطار عالم به این نمایشگاه شتافته شاهد پرکاری و فعالیت فرانسه شدند و ملاحظه کردند که با وجود اغتشاش های سیاسی این مملکت کاملاً سعادتمند و خرابی و بدبختی های خود را ترمیم نموده و به درجه ای از اقتدار رسیده است که آنهایی که از سنگینی تفوق و برتری آلمان در اروپا از ۱۸۷۰ به این طرف خسته شده بودند اتحاد با وی را مطلوب بدانند (چنان که به زودی هم مطلوب واقع شد).

II

فرانسه بعد از ۱۸۸۹

از ۱۸۸۹ تا ۱۹۱۴ تاریخ جمهوری فرانسه را می توان به دو دوره تقسیم کرد: دوره اول از ۱۸۸۹ تا ۱۸۹۹ که در آن جمهوری خواهان اعتدالی زمامدار بودند. دوره دوم از ۱۸۹۹ تا ۱۹۱۴ که رادیکال ها به نوبه خود اختیارات را در دست گرفتند.

وقایع مهم سیاسی دوره اول محدود و فقط سه واقعه مهم که عبارت از قضیه پاناما و بحران آنارشستی و مسئله دریفوس باشد در این دوره روی داد. مسئله دریفوس^۱ که

هیاو و غوغای شدیدی برپا ساخت نتایج بسیار مختلف و متباینی داشت، چنان که بدو^۱ مبارزه شدیدی به نام مبارزه ملی بر ضد تأسیسات جمهوری تولید نموده تشکیلات احزاب سابق را به کلی بر هم زد و اعتدالیون به عبارت اخیری ترقی خواهان را به طور قطع از اکثریت جمهوری خواهان جدا گردانید و بالاخره رادیکال ها را که زمامدار وقت بودند وادار نمود بر ضد روحانیون و حزب دست راست سیاست مخصوصی به نام سیاست عمل و دفاع جمهوری اختیار نمایند. این سیاست که کاملاً ضد مذهبی بود فاصله ای از ۱۹۰۰ تا ۱۹۰۵ را از سایر قسمت های این دوره مشخص می سازد، به این معنی که کابینه های والدیک روسو^۲ و کومب^۳ به مجامع مذهبی (کنگرگاسیون) به وسیله قانونی راجع به جمعیت ها لطمه سختی وارد می نمایند (۱۹۰۱) و مدارس آنها را می بندند (۱۹۰۴) و این اقدامات به واسطه قطع روابط سیاسی با پاپ و تفکیک کلیسا از دولت که مملکت را کاملاً عرفی ساخت (۱۹۰۵) تکمیل گردید.

در این دوره تبدلات تدریجی در احزاب پیش آمد. حزب جمهوری خواه به دو فرقه که اهمیت سیاسی آنها غیر مساوی بود تقسیم می شود، رادیکال ها دیگر به تنهایی می توانند در مجلسین اکثریت را تشکیل دهند و بالاخره ترقی خواهان در اقلیت افتاده و به دست راست متکی می گردند.

احزاب افراطی مخصوصاً دچار تبدلات مهمی شدند، به این ترتیب که در حزب دست راست تقسیمات ذیل پدید آمد، یکی حزب آزادی خواه (آکسیون لیبرال^۴) مرکب از کاتولیک هایی که به جمهوری ملحق شده دیگر ملیون که طرفدار جمهوری عامه (بارای عموم ملت)^۵ و نظامی بودند و سومی سلطنت طلبان که آکسیون فرانسه^۵ آنها را اداره می کرد.

این حزب سبک نشریات و تبلیغ حکومت ملی را اختیار و در مملکت مبارزه شدیدی شروع نمود.

سوسیالیست ها که در نتیجه واقعه کمون منلاشی شده بودند کم شروع به تجدید

1. Waldeck Rousseau

2. Combes

3. Action Liberal

4. Plebicitaire

5. Action Francaise

تشکیلات خود کرده فرقی که رقیب یکدیگر بودند در ۱۹۰۵ دستور سیاسی مشترکی برای خود اختیار و در سایه انتظامات سخت خود روز به روز در ترقی هستند.

حکومت اعتدالیون: بنیان حزب اعتدالیون از ۱۸۸۹ تا ۱۸۹۹ به واسطه غلبه بر طرفداران بولانژه مستحکم گشته و در مجلس اکثریت را در دست داشتند.

آلکساندر ریبو^۱ و ژول ملین^۲ و شارل دوپویی^۳ روسای این حزب تقریباً به طور دائم مقام وزارت داشتند.

سیاست متخذه حزب مزبور تا ۱۸۹۵ تمرکز جمهوری خواهان یعنی اتحاد با رادیکال‌ها بر علیه احزاب افراطی دست راست و سوسیالیست بود، ولی از سال ۱۸۹۵ این سیاست مشترک به سیاست حزب واحد مبدل گشت، یعنی کابینه وزرا منحصرأ از فرقه جمهوری خواهان اعتدالی تشکیل می‌یافت. ترقی خواهان یا اعتدالیون مخالف اصلاحات جدید بوده و طرفدار حفظ قرار داد با پاپ و مبارزه با روحانیت را ختم شده می‌دانستند. بنابراین سیاست آنها محافظه کارانه و مجالی برای پیدایش آرامش و سکونت مملکت به دست آمد. اما ضمناً قوانین معارفی را بر علیه حزب کاتولیک به قوت خود باقی گذاردند. رادیکال‌ها که ابتدای امر در اقلیت ناتوانی بودند در انتخابات ۱۸۹۳ و ۱۸۹۸ که احزاب دست چپ عموماً پیشرفت نمودند تقویت یافته و مصمم بودند سیاست دیرینه ضد مذهبی خود را مجدداً شروع و تفکیک کلیسا را از دولت عملی کرده و به علاوه سیاست اصلاحات را تعقیب و مخصوصاً مالیات تصاعدی بر عایدات را برای جلوگیری از توسعه سوسیالیسم برقرار سازند.

از سال ۱۸۹۵ هانری بریسون^۴ و لئون بورژوا^۵ روسای حزب رادیکال‌ها موفق شدند کابینه‌هایی تشکیل و با ترقی خواهان متناوباً زمامداری کنند. ترقی خواهان برای حفظ زمامداری خود به سیاست ملایمت یعنی سازش با دست راست گراییدند و به اتفاق احزاب دست راست حزب محافظت اجتماعی را تشکیل دادند در صورتی که رادیکال‌ها با انکا سوسیالیست‌ها حزب اصلاحات اجتماعی را به وجود آوردند.

1. Alexandre Ribot

2. Jules Meline

3. Charles Dupuy

4. Henri Brisson

5. Leon Bourgeois

وقتی رادیکال‌ها در ۱۸۹۹ زمامدار شدند با همراهی اکثریتی از جمهوری خواهان دست چپ سیاست تمرکز را اعمال و در نتیجه ترقی خواهان را از ائتلاف خارج ساختند. تبدلات در احزاب افراطی: در همان موقع که زمام امور در دست اعتدالیون بود تبدلی در احزاب افراطی روی داد که نتیجه آن تغییر قیافه دیرینه مجادلات سیاسی شد و آن عبارت از انحلال احزاب محافظه کار و ترقی احزاب سوسیالیست می باشد.

شکست محافظه کاران در ۱۸۸۹ فرقه کاتولیک این حزب را مأیوس ساخت و به این جهت این فرقه تصمیم به تغییر رویه خود گرفت، به این معنی که از مبارزه علنی با اصلاحات دست برداشته و رسماً با جمهوری متفق شود تا بتواند سیاست مساعدتری را نسبت به کلیسا بقبولاند و دست راست مشروطه که دستور سیاسی آن در ۳۰ مارس ۱۸۹۰ در روزنامه فیگارو^۱ منتشر شد و پاپ لئون سیزدهم آن را تصدیق کرد و با وجود اعتراض سلطنت طلبان بر علیه این مداخله در سیاست داخلی پاپ به وسیله فتوای ۲۰ فوریه ۱۸۹۱ به روحانیون و تمام کاتولیک‌های فرانسه سفارش کرد جمهوری فرانسه را بشناسند. بنابراین حزب دست راست به دو قسمت تجزیه شد. یکی محافظه کاران سلطنت طلب و دیگر «متفقین» (۳ مارس ۱۸۹۲) که بعدها آزادی خواهان نامیده شدند که مقصود محافظه کاران کاتولیک می باشد.

سوسیالیست‌ها که به واسطه واقعه کمون و نتایج آن متلاشی شده بودند تا سال ۱۸۹۰ در حیات سیاسی مملکت تأثیر عمده‌ای نداشتند اما به تدریج تشکیلات خود را تجدید و به تبلیغ عقاید خود پرداختند.

این اقدام را رجعت عفوشدگان کمون در ۱۸۸۹ و آزادی‌های جدید مانند آزادی مطبوعات و اجتماعات و جمعیت‌های صنفی تسهیل نمود. معذک این حزب به واسطه فقدان وحدت عمل و وحدت دستور سیاسی ترقی عمده‌ای نکرد، زیرا سوسیالیست‌ها به چهار فرقه که با یکدیگر رقابت داشتند منقسم شده و دو عقیده متمایز آنها را از یکدیگر تفکیک می کرد، به این معنی که دسته انقلابیون با هر نوع شرکتی با احزاب اواسط الناس مخالف بوده و می خواستند مرام خود را دفعه واحده به وسیله تغییر قهری در جامعه انجام دهند. بر عکس دسته دیگر اصلاح طلبان می خواستند مرام خود را به تدریج به وسیله

اصلاحات عملی سازند و دسته‌جات مهمی مظهر و نماینده این دو عقیده بودند: یکی فرقه سوسیالیست کارگر فرانسه که ژول گسده^۱ از طرفداران (طریقه مارکس و رویه کناره گیری از پارلمان) آن را اداره می‌کرد و دیگر فرقه اتحادیه کارگران سوسیالیست فرانسه که پیشوای بدوی آنان بروس^۲ نام داشت. اعضای این حزب را «امکانیون»^۳ نیز می‌گفتند زیرا معتقد بودند که مرام خود را هر اندازه ممکن است تجزیه و به جایی برسانند که عمل به آن ممکن باشد و حاضر بودند با سایر احزاب برای نیل به اصلاحات اجتماعی کار کنند.

این سوسیالیست‌ها فقط در پاریس و مراکز صنعتی نفوذ داشته در مجلس هم حزب کارگر چند نماینده انقلابی بیش نداشت که دارای پروگرام قطعی نبودند. در ۱۸۹۳ فرق مختلفه سوسیالیست در موقع انتخابات متحد گشتند و «اتحادیه‌ای برای پیشرفت جمهوری اجتماعی» تشکیل دادند.

در این اتحادیه جماعتی از رادیکال‌ها هم وارد شده و قریب ۵۰ کرسی در مجلس به دست آوردند.

مسئله پاناما: صرف نظر از تشکیل احزاب جدید تاریخ سیاسی فرانسه از ۱۸۸۹ تا ۱۸۹۹ شامل سه حادثه عمده است که حادثه اخیر آن تأثیر بسیاری در طبقه بندی احزاب و تغییر مدار سیاست عمومی داشته است. حوادث مزبوره عبارتند از مسئله پاناما و بحران آنارشیست و قضیه دریفوس.

در ۱۸۸۱ به ریاست فردیناند دولسپس^۴ برای حفر ترعه‌ای در برزخ پاناما کمپانی تشکیل گردید. مخارج عملیات حفر ترعه نسبت به برآورد اولیه بسیار زیادتر گشت و مخارج گزاف اداری و انتشار اسهام و نشریات بر سختی کار مالی کمپانی افزود و با وجود استقراض مکرری که کمپانی نمود معه‌ذا از عهده انجام تعهدات خود برنیامده (دسامبر ۱۸۸۸) ناچار شدند بدو اعلان انحلال کمپانی را بدهند و بعد به تصفیه قانونی محاسباتش پردازند (فوریه ۱۸۸۹). در نتیجه تحقیقات قضایی معلوم گردید بعضی نمایندگان مجلس و اعضای سنا در این مسئله ذی مدخل بوده‌اند به این ترتیب که یا از

1. Jules Guesde

2. Brousse

3. Possibiliste

4. Ferdinand de Lesseps

کمپانی تقاضا کرده بودند برای جراید آنها هم در ضمن سایر مطبوعات وجهی تخصیص بدهد و یا در منافع فروش سهام شرکت نموده و یا با وجود قدغن قانونی برای تحصیل اجازه انتشار سهام به طور لاتار در مجلس به کمپانی کمک کرده بودند. این افتضاح هیجان شدیدی در عامه تولید و در مطبوعات مشاجرات قلمی سختی را باعث گردیده جراید محافظه کار که امید داشتند این حربه را برای انتخابات ۱۸۹۳ به کار برند به استفاده از این پیش آمد پرداختند. افشآت و اظهارات مطلعین عده ای را دچار تعقیب جزایی کرد ولی چندین نماینده و عضو سنا که در محکمه جنایی تحت محاکمه در آمدند از طرف هیئت منصفه تبرئه شدند، مگر یکی از وزرای سابق فواید عامه که محکوم گردید (۵ دسامبر ۱۸۹۲). مجلس نمایندگان دو هیئت تفتیش انتخاب کرد (۱۸۹۲-۹۳ و ۱۸۹۷ و ۹۸) و در نتیجه کار آنها اولاً نسبت به بعضی از قضات که در این مورد ضعف نفس به خرج داده بودند و ثانیاً راجع به دخالت رجال سیاسی در تجارت یا اقدامات مالی که مربوط به دولت می شود مجلس رأی توییح صادر نمود. نتیجه این بحران بدنامی رؤسای احزاب اعتدالی و رادیکال و زمامدار شدن رجال جدید می گردید.

بحران آنارشستی: مسئله پاناما هنوز خاتمه نیافته بود که سوء قصدهای آنارشست ها غفلتاً توجه عمومی را جلب کرد. عده این دسته خیلی قلیل و به قدری نبود که حزبی تشکیل بدهند. اصولاً از شرکت در امر انتخابات خودداری می کردند.

مسلک آنها آزادی مطلق (لیبرتر^۱) خوانده می شد و بعضی از واضعین آن مانند ژان گراو^۲ مسلک مزبور را در جرایدی که به عده قلیلی طبع می گردید تبلیغ می نمودند.

عقیده این جماعت این بود که به واسطه برهم زدن و انهدام جامعه افراد را از قید آزاد سازند و برای اجرای مرام خود تبلیغات عملی از قبیل انفجار بمب، حریق و سوء قصد را به کار می بردند که معروف ترین عملیات آنها قتل کارنو رئیس جمهوری بود که در لیون اتفاق افتاد (۲۴ ژوئیه ۱۸۹۴). به این ترتیب انعکاس عمل آنارشست ها خیلی بیشتر از اهمیت سیاسی آنها شد. کابینه شارل دو پویی برای دفع آنها دو لایحه قانونی استثنایی به مجلس پیشنهاد کرد (۵ دسامبر ۱۸۹۳ ژوئیه ۱۸۹۴) که کلیه افراد مظنون به عقاید آنارشستی را از حقوق اجتماعی محروم می ساخت.

1. Libertaire

2. Jean Grave

نتیجه این قوانین حذف جرایم و متوقف ساختن سوء قصد و شرارت آناارشیست‌ها شد. تصویب این لوایح علی رغم مخالفت سوسیالیست‌ها و رادیکال‌ها به عمل آمد. این دو حزب قوانین مزبوره را به (قوانین جور) موسوم و مایل بودند که اقلاً حوزه شمول و مدت اجرای آن محدود گردد و از این که در موقع تنکیل آناارشیست‌ها بین آنها و سوسیالیست‌ها فرقی نمی‌گذارند دولت را مورد طعن و ملامت قرار می‌دادند. به این جهات بحران آناارشیستی تمرکز حزب جمهوری خواه را بر هم زده و بین رادیکال‌ها و ترقی خواهان افتراق حاصل گردید.

قضیه دریفوس: این افتراق در جریان قضیه دریفوس که شور احزاب را برپا ساخته و تولید کشمکش شدید سیاسی و اجتماعی نمود غیر قابل علاج گردید. توضیح آن که در ۱۵ اکتبر ۱۸۹۴ یک نفر کلیمی موسوم به آلفرد دریفوس سلطان توپ خانه و عضو مبتدی ارکان حرب کل توقیف گشت و در محکمه نظام تحت محاکمه سری در آمد و با وجود اعتراضات شدیدش دایر بر بی گناهی خود محکوم به تبعید مادام العمری و خلع درجات نظامی شد (۲۲ دسامبر ۱۸۹۴).

دریفوس متهم بود که در روی یکی از کاغذهای یادداشتی مراسله بدون امضا و بی تاریخی نوشته است و در ضمن آن به مأمور نظامی یکی از دول خارجی ارسال چهار یادداشت و رساله ای محتوی اصول تیراندازی صحرائی را اطلاع داده است. در ۱۸۹۷ شورز کستنر^۱ نایب رئیس سنا و نایب سرهنگ پیکار^۲ چون یقین حاصل کردند که نویسنده حقیقی کاغذ استرهازی فرمانده بوده است مبارزه شدیدی برای تجدید نظر در این محاکمه شروع نمودند و استرهازی^۳ در محکمه نظامی تحت محاکمه درآمده و تبرئه شد. این تبرئه مبدأ جنبش و هیاهوی عظیمی گردید و امیل زولا رمان نویس که سابقاً از دریفوس دفاع می کرد در ۳ ژانویه ۱۸۹۸ در روزنامه رادیکال اورور^۴ (شفق) ذیل عنوان «متهم می کنم» مراسله شدیداللحنی خطاب به رئیس جمهور منتشر ساخت. در این مراسله محکمه نظامی اول را به علت این که نقض حق کرده و متهم را به موجب مدرک محرمانه ای محکوم نموده است و محکمه نظامی دومی را به این که «این بی قانونی را

1. Scheurer Kestner

2. Picquart

3. Esterhazy

4. Aureur

حسب الامر پرده پوشی کرده و خود نیز از لحاظ تبرئه عمدی یک مقصر مرتکب جنایتی شده است، متهم می ساخت. زولا به جرم افترا تعقیب و در محکمه جنایی تحت محاکمه در آمده و به حد اکثر مجازات یعنی یک سال حبس و تأدیه سیصد فرانک جریمه محکوم گردید (۳ فوریه ۱۸۹۸).

چند ماه بعد نایب سرهنگ هانری یکی از شهود اصلی محاکمه دریفوس چون اعتراف نمود که کاغذ جعلی او را وزیر جنگ دلیل قطعی تقصیر متهم قلمداد کرده است در منت والرین محبوس و در آنجا خود را کشت به این واسطه کابینه بریسون^۱ تصمیم گرفت که تقاضای تجدید نظر دریفوس را به دیوان تمیز احاله دهد. دیوان تمیز حکم ۱۸۹۴ را نقض کرده (۲۶ سپتامبر ۱۸۹۸) و دریفوس مجدداً در محکمه نظامی رن^۲ تحت محاکمه درآمد (سپتامبر ۱۸۹۹). این محکمه با پنج رأی در مقابل دو رأی او را مقصر دانسته و با رعایت کیفیات مخففه درباره او وی را محکوم به ده سال حبس کرد و این مجازات را لوبه^۳ رئیس جمهوری وقت عفو نمود. در ۱۹۰۴ به واسطه کشف سند جعلی و مراسلات و اسنادی که به دیوان تمیز و محکمه رن ارسال نشده بود دیوان تمیز رأی به رسیدگی تکمیلیه ای داده و به وسیله حکم صادره در (۱۲ ژوئیه ۱۹۰۶) حکم محکمه نظامی رن را نقض نمود.

نتایج قضیه دریفوس: قضیه دریفوس در مملکت جنبش و غوغای شدیدی را موجب گردیده فرانسه را به دو اردوی مخالف قسمت کرد از یک طرف فرق دست راست یعنی تمام طرفداران تمرکز اقتدار در حکومت شخصی و قوی که مخالفین خود را متهم می ساختند به وحدت نظامی و مملکتی خلل وارد ساخته اند. از طرف دیگر تجدید نظر خواهان عقیده فوق را نسبت به اقتدار دولت مورد ملامت و طعن قرار داده می گفتند افکار مذهبی و ارتجاعی به پیروان این عقیده تلقین شده است، بنابراین بر علیه ارکان حرب و ژنرال ها حملات شدیدی را تعقیب نمودند که مبدأ جنبش ضد نظامی در ابتدای قرن بیستم گردید.

کشمکش در موضوع تجدید نظر عواقب مختلفی داشت که از آن جمله ایجاد مبارزه

1. Brisson

2. Rennes

3. Loubet

شدید ملیون بر علیه مؤسسات جمهوری بود، به علاوه طبقه‌بندی احزاب را هم واژگون ساخته و جمهوری خواهان را واداشت که در مقابل مخالفین خود سیاست عمل به جمهوری خواهی دفاع از جمهوری را پیشه سازند.

مبارزه ملیون: ملیون می‌خواستند به وسیله برقراری جمهوری عامه و سوق دادن افکار عمومی به طرف مسائل ملی و افشای نفوذ خارجی و تحریکات فرضی کلیمی‌ها بر ضد زیاده‌روی‌های جمهوری پارلمانی اقدام نمایند. حزب ملیون از جمعیت اتحادیه وطن پرستان که پول دروولد^۱ در ۱۸۹۸ مؤسس آن بود بوجود آمده زول لومتر^۲ نویسنده معروف و فرانسوا کوپه^۳ شاعر آن را توسعه داده «به اتحاد وطن فرانسه» مبدل ساختند و تمام فرق مخالف کابینه و ضد پارلمانی را شامل گردید.

این حزب با نهایت جدیت با تجدید نظر در محاکمه دریفوس مخالفت کرده و به شدتی تمام به امیل لویه رئیس جمهور جدید که اکثریت جمهوری خواهان طرفدار دریفوس او را انتخاب کرده بود حمله نمود (۱۸ فوریه ۱۸۹۹).

عملیات خصمانه مزبور چه به وسیله اقدامات شدید بر علیه شخص رئیس جمهور و چه با اقدام دروولد برای این که افواج سربازخانه رویلی^۴ را به قصرالیزه مقرر رئیس جمهور بکشاند ظاهر گردید (۲۳ فوریه ۱۸۹۹). اما جرأت و جسارت کابینه والداک روسو مبارزه ملیون را متوقف ساخت و رؤسای آنان به عنوان قیام بر علیه امنیت مملکت توقیف و مجلس سنا که مبدل به دیوان عالی شده بود آنها را محکوم به تبعید ساخت (فوریه ۱۹۰۰).

اگر چه ملیون هم مثل طرفداران بولانژه (ولی کمتر) موفق شدند جمهوری فرانسه را سخت متزلزل گردانند ولی در انتخابات ۱۹۰۲ در مجلس نمایندگان که در آن بیش از چهل کرسی به دست نیاورند شکست قطعی آنها آشکار گردید.

احزاب در ابتدای قرن بیستم: نتیجه بحران قضیه دریفوس تشکیل فرقه جدیدی بود که بعضی مساعد با سیاست عملی جمهوری و برخی مخالف آن بودند. حزب مخالف شامل سه فرقه دست راست بود. اول ملیون یا همان جمعیت اکسیون لیبرال که در ۱۹۰۰

1. Paul Deroulede

2. Jules Lemaitre

3. Francois Coppee

4. Reuilly

ژاک پیو^۱ و آلبرت دومون آن را برای تأمین دفاع و تحصیل کلیه آزادی‌های لازمه جهت حیات ملی به خصوص آزادی مذهب تأسیس کرده بودند و جمعیت آکسیون فرانسه که در ژوئیه ۱۸۹۹ به وسیله شارل مورا^۲ تأسیس و در روزنامه انکت سورلا منارشی^۳ (۱۹۰۰) دستور سیاسی «طریقه ملی کامل» را منتشر ساخت. پروگرام مزبور عبارت از حکومت سلطنت دیرینه ارثی ضد پارلمانی و بدون تمرکز بود. به احزاب دست راست قسمت مهمی از ترقی خواهان منضم شدند که عقیده داشتند «تأسیسات جمهوری دیگر از ارتجاع سلطنت تهدید نمی‌شود بلکه مسلک سوسیالیسم آنها را تهدید می‌کند و حاضر نبودند در سیاستی که درب‌های قدرت را بر روی طرفداران انقلاب اجتماعی باز می‌کند شرکت جویند».

در مقابل احزاب فوق ائتلافی به عنوان اتحاد جمهوری دموکراتیک از رادیکال‌ها و سوسیالیست‌ها تشکیل گردید.

این ائتلاف که جمهوری دموکراتیک نامیده می‌شد در ۱۹۰۱ بر علیه تهدیدات ملیون و خطرات هرج و مرج انقلابی تأسیس و شامل فرقه‌ای از ترقی خواهان نیز بود که با سیاست مذهبی رادیکال‌ها موافقت کرده اما عقیده نداشتند که برای حل مسائل اجتماعی اصولاً مداخله دولت لازم باشد. رادیکال‌ها و رادیکال سوسیالیست‌ها که در ۱۹۰۱ به طور قطعی به صورت حزب واحدی درآمد مانند سابق یک حزب عرفی و دموکراسی و ضد جمهوری تشکیل می‌داد.

این حزب با آزادی اقتصادی به واسطه این که «حکم‌فرمایی قدرت پول» را تسهیل می‌نماید مخالفت و از قبول «مسلک اشتراکی» که در پس پرده مساوات «قوه ابتکار را از میان برده و مجاهدات بشری را محدود می‌سازد» امتناع داشتند. انتخابات از ۱۹۰۱ تا ۱۹۱۴ پیوسته در مجلسین اکثریتی که دائماً در افزایش بود نصیب این حزب می‌ساخت به طوری که همواره زمامدار و راهنمای سیاست عمومی مملکت بودند.

سوسیالیست‌ها که به دو دسته طرفدار و ضد همکاری با احزاب سرمایه‌داری و شرکت در کابینه آنها تقسیم شده بودند تا ۱۹۰۵ کابینه‌های رادیکال را حفظ کردند. در

1. Jacques Piou

2. Charles Mourras

3. Enquete Sur la Monarchie

این تاریخ فرق مختلفه این حزب در پاریس مجمعی به نام «کنگره توحید قوای سوسیالیستی فرانسه» تشکیل دادند (۲۳-۲۵ آوریل ۱۹۰۵). این کنگره هرگونه همکاری سوسیالیست‌ها را با احزاب سرمایه‌داری ممنوع ساخته و حزبی به نام «سوسیالیست منحده یا شعبه حزب کارگران بین‌المللی در فرانسه» با اصول ذیل تأسیس نمودند:

«اتفاق و وحدت عمل کارگران و اقدام به تشکیلات سیاسی و اقتصادی طبقه رنجبر که برای به دست آوردن زمام امور حکومت و اجتماعی کردن وسایل تولید و معاوضه به صورت حزب واحد طبقاتی درآید به عبارت آخری تبدیل جامعه سرمایه‌داری به جامعه اجتماعی و اشتراکی».

این حزب جدید به سرعت ترقی می‌کرد خاصه که بیانات ژان ژورس^۱ که قوه ناطقه بی‌نظیر و فضایل اخلاقی را باهوش و ادراک فوق‌العاده‌ای توأم ساخته بود در توده مردم و طبقات تحصیل کرده تأثیری شدید می‌نمود. محدودی از سوسیالیست‌های اصلاح طلب که با همکاری با دولت موافق و از طرف بریان^۲ و ویویانی^۳ اداره می‌شدند حزب سوسیالیست مستقل را تشکیل دادند که پروگرام آنها با پروگرام رادیکال سوسیالیست‌ها اختلافی ندارد.

سیاست عمل به جمهوری خواهی: نتیجه مبارزه ملیون این شد که احزاب جمهوری خواه دست چپ با شدت بیشتری سیاست ضد مذهبی را دنبال نمایند و نظر آنها تقاص و مقابله با روحانیون کاتولیک بود که یک دسته آنها در حملات به حکومت و مستخدمین جمهوری راجع به قضیه دریفوس شرکت نمودند. اقدامات ضد مذهبی در این موقع هم مانند دوره ژول فری به وسیله وضع قوانینی چند صورت گرفت که بعضی از آنها بر ضد تشکیلات کلیسا و برخی دیگر راجع به تعلیمات بود.

سیاست مذکور مخصوصاً در ۱۹۰۰ تا ۱۹۰۵ در دوره کابینه والدیک روسو و کومب شدت یافت و بالاخره به تفکیک کلیسا از دولت منتهی و کامل گردید.

والدیک روسو (۱۸۹۹-۱۹۰۲) از اپورتونیست‌های سابق، رجل سیاسی ماهر و با پشت‌کار و فصاحت کلام ملایم و روشنی داشت. برای مقاومت‌های با احزاب مختلفه

1. Jean Jaures

2. Briand

3. Viviani

مخالف تمام احزاب دست چپ منجمله سوسیالیست‌ها را به صورت یک دسته پارلمانی مجتمع ساخت و کابینه او که میلراند^۱ سوسیالیست با ژنرال گالیفته^۲ که در خاموش کردن انقلاب کمون دخیل بود با هم کار می‌کردند کابینه دفاع و عمل جمهوری نامیده شد.

کار اساسی والدک روسو به تصویب رسانیدن قانون اول ژوئیه ۱۹۰۱ راجع به جمعیت‌ها بود که در آن اصل تفوق قوه عرفی بر قوه شرعی تجسم یافت. قانون مذکور به کلیه جمعیت‌ها حتی جمعیت‌های مذهبی آزادی می‌دهد که بتوانند آزادانه بدون اجازه و اطلاع قبلی دولت تأسیس یابند.

اما برخلاف کنگرگاسیون‌ها مطیع مقررات استثنایی هستند، یعنی تأسیس آنها فقط به موجب قانون باید باشد ولی وقتی که قانون یک مرتبه تأسیس کنگرگاسیونی را اجازه داد بعدها برای هر مؤسسه جدیدی تصویب‌نامه دولت کافی خواهد بود. کنگرگاسیون‌های بی‌اجازه بایستی در ظرف سه ماه تقاضای اجازه بکنند والا وجود آنها برخلاف قانون تلقی شده و عضویت این نوع جمعیت‌ها جرم محسوب می‌گردد.

مباحثه راجع به قانون فوق در ۱۵ ژانویه ۱۹۰۰ شروع و موضوع مشاجرات سختی شد.

ویویانی آن را ناقص شمرده و مقدمه تفکیک و الغا کلیه مؤسسات مذهبی می‌دانست.

ژاک پیو و مون هم به قانون مزبور حمله‌ور شده و تقاضای اجرای حقوق عمومی را نسبت به کنگرگاسیون‌ها خواستار شدند. مشاجره مخصوصاً در موقع طرح ماده ۱۴ شدت یافت که به موجب آن اعضای کنگرگاسیون غیر مجاز از مدیریت و معلمی در مدارس ممنوع شدند.

اقدامات ضد مذهبی: وظیفه سنگین اجرای این قانون را کابینه کومب (۱۹۰۲-۱۹۰۵) بر عهده گرفت. کابینه مزبور سیاست ضد مذهبی قبل را سخت‌تر نمود تا «تفوق جامعه عرفی را بر اطاعت مذهبی» تأمین کرده و «دولت را در مقابل جسارت به اقدام ارتجاعی مذهبی و سلطنت‌طلبی و دعوی علنی حوزه مذهبی راجع به تسلط بر جامعه عرفی» مصون دارد. بنابراین کلیه مؤسسات مذهبی را که بعد از قانون اول ژوئیه ۱۹۰۱ تأسیس

یافته و همچنین مؤساتی را که قبل از اعلام رسمی قانون وجود داشته اما تقاضای اجازه نکرده بودند بست.

بستن این مدارس آزاد اعتراضات و حتی مقاومت‌هایی را تولید کرد و شدیدترین حوادث در ولایت فینیستر^۱ ظاهر شد که در آنجا در چندین بلوک دهقان‌ها در اطراف مدارس مزبور سنگرهایی برپا کردند به طوری که برای اجرای احکام دولت مداخله قشون و امنیه لازم گردید. بعد از این اقدامات کومب از پارلمان رد تقاضای هرگونه اجازه‌ای راجع به کنگرگاسیون غیرمجاز را تحصیل نمود (۱۹۰۳) و فوراً کلیه مؤسسات آنها را بست، همچنین در نقاطی که یک کلیسا برای احتیاجات مردم کافی بود عبادتگاه‌های خصوصی را موقوف نمود. بالاخره قانون ۷ ژوئیه ۱۹۰۴ را از تصویب گذراند که به موجب آن تصدی امر تعلیم حتی از کنگرگاسیون‌های مجاز هم سلب گردید زیرا تعلیمات مزبور در یک طبقه از جوان‌ها «تحقیر به جامعه و کینه نسبت به مؤسسات جمهوری را» القا می‌کردند و به علاوه لازم می‌دانست میان دو طبقه جوان «که اختلاف تعلیمات بیشتر از اختلاف ثروت میان آنها جدایی ایجاد کرده» وحدت اخلاقی موجود باشد. سیاست بی‌رحمانه ضد مذهبی کابینه کومب مشاجره شدیدی با پاپ تولید کرد. اختلاف نظر بین پاپ و حکومت فرانسه در موضوع توافق نظر قبلی در انتخاب کشیش‌ها و تنفیذاتی که پی‌دهم نسبت به اقدامات ضد مذهبی می‌کرد و اعتراض پاپ بر علیه مسافرت لوبه رئیس جمهوری به ژنوا و بالاخره امتناع حکومت فرانسه از این که کشیش‌های دیژون^۲ و لاوال^۳ در محکمه مقر پاپ یعنی محکمه سن آفیس^۴ محاکمه شوند موجب تسریع قطع روابط سیاسی بین فرانسه و پاپ شد (۱۹۰۴).

تفکیک کلیسا از دولت: احضار سفیر کبیر فرانسه مقیم دربار واتیکان و تسلیم تذکره‌های نماینده پاپ^۵ (۲۹ ژوئیه) مقدمه تفکیک کلیسا از دولت بود که بعد از مشاجرات طولانی تصویب گردید (۹ دسامبر ۱۹۰۵) و در طی آن آریستید بریان^۶ مخبر لایحه و آلکساندر ریبو^۷ رئیس دسته مخالف فصاحت بیان بی‌نظیری به خرج دادند.

1. Finistere

2. Digon

3. Laval

4. Saint Office

5. Nonce

6. Aristid Briand

7. Alexandre Ribot

قانون مزبور متکی به اصولی بود که انقلاب کبیر اعلام داشته و به موجب آن جمهوری آزادی عقاید و آزادی اجرای مراسم مذهبی را تأمین می نمود اما هیچ مذهبی را نشناخته کمک خرج یا حقوقی برای اجرای آیین مذهبی نمی داد.

اموالی که در دوره کنکردا مؤسسات عمومی مذهبی از آن بهره مند می شدند به شرکت های مذهبی یا شرکت های فرانسوی ها که برای کمک به مخارج و مصارف و اجرای مراسم مذهب عمومی تشکیل می شدند واگذار شد و همچنین شرکت های مزبور می توانستند به طور دائم از ابنیه مذهبی و اموال منقول آن استفاده نمایند. تقویم اموال منقول کلیساها از طرف کارکنان دولتی در اغلب نواحی موجب اعتراضات شدید کاتولیک ها و حتی بعضی اوقات منجر به مجادلات خونین شد، گرچه اکثریت کشیش های فرانسه برای آزمایش حاضر به اجرای قانون تفکیک شدند ولی پاپ به وسیله فتوای موسوم به وهمانته^۱ حتی اصل تفکیک را هم تکفیر نموده (۱۱ فوریه ۱۹۰۶) از قبول شرکت های مذهبی به عنوان این که قانون مذکور در این قسمت درجات و طبقه بندی روحانیت و اقتدار اساقفه را رعایت نکرده است امتناع ورزید.

در مقابل امتناع پاپ کابینه کلمانسو (۱۹۰۶-۱۹۰۹) کلیساها و اموال آن را مجاناً در اختیار کاتولیک ها گذارد و دو قانون از تصویب گذرانند (۲ ژانویه- ۱۲ آوریل ۱۹۰۷) که به دولت و ولایات و بلوک و به مؤسسات خیریه و معاونت عمومی بلوک اموال مؤسسات سابق مذهبی را واگذار می کرد.

قانون تفکیک جنبه رسمی روحانیون و هرگونه اختیارات مشروع آنان را از بین برد. اجرای آیین مذهبی از حالت عمومی خارج و به امر خصوصی تبدیل یافت. کلیسا املاک خود را از دست داد اما در مقابل آزادی به دست آورده و در مقابل دولت قوی تر از همه وقت گردید و چون جمهوری از تمام حقوق خود در موضوع انتخاب اسقف ها صرف نظر نمود اکنون پاپ یگانه فرمان فرمای روحانیون فرانسه به شمار می رود.

III

اصلاحات عمده: در ضمن کشمکش های سیاسی به مساعدت تمام احزاب که در

محبت نسبت به وطن متفق بودند اقدامات مربوطه به احیای فرانسه و ترمیم قدرت آن شروع و به خوبی پیشرفت کرد. قوانین نظام ۱۸۸۹-۱۹۰۵-۱۹۱۳ تجدید تشکیلات قشون و تساوی کامل خدمات نظامی را برقرار گردانید. حزب جمهوری خواه که حکومت را در دست داشته تعلیمات عمومی را توسعه داده قوانین معارفی ۱۸۸۱-۱۸۸۶ تعلیمات ابتدایی مجانی و عرفی و اجباری را مرتب ساخت. اصلاح امر انتخابات و مساعی مبذوله برای حل مشکلات اقتصادی و مخصوصاً برای بهبودی احوال طبقه رنجبر نیز موجب وضع یک رشته قوانین مهمی گردید.

قوانین موضوعه: گرچه حزب جمهوری خواه در موقع زمامداری خود از اصلاحات مهم دست برداشت چنان که مالیات بر عایدات را بلا تعقیب و به عوض بازخرید راه‌های آهن «قرادادهایی» با کمپانی‌های بزرگ بست، معذک در دوره قبل از قیام طرفداران بولانزه یک سلسله قوانین مهم راجع به اداره امور محلی، آزادی اجتماعات، آزادی مطبوعات و مخصوصاً راجع به تعلیمات تصویب شد. تشکیلات محلی به موجب یک رشته قوانین در باب انجمن‌های بلدی (۱۸۸۴) و شوراهای عمومی (۱۸۹۱) ایالات و ولایات را به طرف عدم مرکزیت سوق داد، به این معنی که بلدی‌ها حق یافتند رؤسای بلدی را خود انتخاب کنند. شوراهای عمومی ایالتی مجلس علنی شده و هر سال دوبار تشکیل می‌گردید و هیتی به نام هیئت ایالتی انتخاب می‌کرد که در فاصله دو جلسه و مدت تعطیل شورا مراقب امور ولایتی هستند. در فردای واقعه کمون آزادی اجتماعات و مطبوعات به اشکال مختلف محدود شده بود و مخصوصاً راجع به مطبوعات مجلس ملی لزوم سپردن وثیقه را برقرار و به حکومت اختیار داده بود فروش بعضی جراید را در خیابان‌ها جلوگیری کند اما قانون ۱۸۸۱ آزادی کامل کتاب فروشی و مطابع را اعلام و توزیع روزنامه‌ها را هم آزاد نمود و برای ایجاد جراید فقط اطلاع دادن به دولت لازم می‌آمد و قانون مذکور جرایم مطبوعاتی را که بر علیه مأمورین دولتی ارتکاب شده باشد به هیئت منصفه و اگر بر علیه اشخاص متفرقه باشد به محاکم جنحه رجوع نمود. راجع به حق تشکیل اجتماعات قانون (ژوئن ۱۸۸۱) برای هر یک از افراد مملکت حق تشکیل جمعیتی را بدون تحصیل اجازه می‌شناسد ولی ممنوعیت تأسیس کلوب‌ها کمافی‌السابق باقی ماند.

قوانین معارفی: قوانین راجع به تعلیمات بیشتر از سایر قوانین می باشد اولی قانون ۱۸۸۰ در باب تعلیمات متوسطه دختران است که مدارس متوسطه و مدارس دولتی نسوان به طرز مدارس ذکور ایجاد می کرد. مهم ترین این قوانین سه قانون است که تعلیمات ابتدایی را مرتب و آن را مجانی اجباری و عرفی گردانید. به موجب قانون ۱۸۸۱ (۱۶ ژوئن) مقرر شد که دیگر در مدارس ابتدایی عمومی ماهیانه گرفته نشود و به این ترتیب مجانی بودن تعلیمات ابتدایی را برقرار کرد. قانون ۱۸۸۲ (۲۸ مارس) تعلیمات ابتدایی را برای تمام اطفال از سن ۶ تا ۱۳ اجباری ساخت و بالاخره بر طبق قانون ۱۸۸۶ در کلیه مدارس عمومی امر تعلیمات به اشخاص غیر مذهبی سپرده شده و هر نوع تعلیم مذهبی حتی در ساعات غیر از درس هم موقوف گردید. هیچ یک از کشیش ها دخالتی در امر مدارس نداشتند و مقرر شد تعلیمات کاملاً جنبه بی طرفانه داشته باشد. اجرای قوانین فوق موجب ساختن چندین هزار مدرسه شده و بودجه تعلیمات ابتدایی که در اواخر دوره امپراطوری دوم قریب ۱۲ میلیون بود در ۱۸۸۸ به صد میلیون فرانک رسید.

بین عرفی شدن کامل تعلیمات و ارجاع به انحصار دولتی قانون ۷ ژوئیه ۱۹۰۴ راجع به الغا قانون فالو و حذف تعلیمات کنگرگاسیون ها اجرا گردید. قانون مذکور اصل آزادی تعلیمات را برای کشیش های عرفی شناخت ولی اعضا کنگرگاسیون ها را از تصدی به این امر منع نمود.

قوانین نظامی: قانون نظام ۱۸۷۲ از نظر برقراری مساوات خدمات نظامی در ۱۸۸۹ تغییر کرد. مدت خدمت تحت السلاح به سه سال تنزل داده شده قشون داوطلبی منسوخ و تمام معافیت های از خدمت نظام الغا گردید. معذک به مستکفلین خانواده ها و اعضا تعلیمات عمومی و مذهبی و به دارندگان تصدیق فراغت تحصیل از مدارس عالی (لیسانس، دکترا) و دارندگان تصدیق نامه از مدارس بزرگ صنعتی، صنایع مستظرفه و تجارتنی و فلاحتی دو سال معافیت از خدمت داده شد.

قانون ۱۸۸۹ کاملاً عمومی نبود زیرا شامل بعضی معافیت ها و مدت خدمت را برای طبقات دانشمند تقلیل می داد. مساوات کامل خدمت نظام به وسیله قانون ۲۱ مارس ۱۹۰۵ برقرار گردید که به موجب آن مدت خدمت تحت السلاح از سه سال به دو سال تقلیل و تمام فرانسویان که استعداد مزاجی داشته باشند مکلف به خدمت شدند. در ماده ۱ و ۲

این قانون قید شده است «هر فرانسوی شخصاً مکلف به خدمت نظام است، خدمت نظام برای عموم مساوی است و جز در موارد عدم استعداد جسمانی هیچ گونه معافیتی داده نمی شود».

در مقابل افزایش قوای آلمان دولت فرانسه با وجود مخالفت سخت سوسیالیست ها و یک قسمتی از رادیکال ها در ۱۹۱۳ قانونی از تصویب گذراند که با رعایت اصل مساوات کامل خدمت تحت السلاح به سه سال ترقی یافت.

اصلاحات اقتصادی: در ۱۸۹۲ در اقتصادیات فرانسه نیز تغییراتی به عمل آمد یعنی آزادی مبادلات که از قرارداد های تجارتی ۱۸۶۰ به این طرف اعمال می شد متروک و به جای آن سیاست حمایت مصنوعات داخلی برقرار گردید. این تغییر کلی مربوط به نهضتی بود که صنعت گران و زارعین برای تزید تعرفه گمرکی ترتیب دادند زیرا این دو دسته از رقابت سخت اجناس خارجی و تنزل قیمت اجناس که در نتیجه اکتشافات علمی این قرن ظاهر شده بود مضطرب و می خواستند مصرف بازار مملکتی را مخصوص خود گردانند. دولت بعد از تبادل نظر با اتاق های تجارت که مخالف با تعرفه های قراردادی بودند در انقضاء دوره قرارداد های تجارتی از تجدید آنها خودداری نمود (۱۸۹۲) و نتیجه ائتلاف صنعت گران و زارعین عمده در این موضوع این شد که پارلمان به وسیله قانون ۱۱ ژانویه ۱۸۹۲ ترتیب تعرفه مستقل را برقرار و حق زیاد و کم کردن حقوق گمرکی هر یک از اجناس را برای خود پارلمان محفوظ داشت. این قانون شامل دو قسم تعرفه بود: یک تعرفه حداکثر که نسبت به ممالک خارجه عموماً اجرا می شد و یک تعرفه حداقل که به حد کافی حامی محصولات داخلی و به وسیله قراردادهای کم مدت برای ممالکی بود که نسبت به اجناس فرانسه مزایای متقابل مجری می دارند. تنها مواد خام با معافیت از حقوق گمرکی وارد می شد، فکر حمایت محصولات داخلی بعد از ۱۸۹۲ باز قوت گرفت چنان که به موجب قانون ۲۲ مارس ۱۹۱۰ حقوق گمرکی بعضی اجناس را افزودند، از طرف عقاید عمومی هیچ نمایش قابل ذکری بر علیه طریقه حمایت امتعه داخلی ابراز نگردید و اعتراضات طرفداران آزادی مبادلات بیشتر جنبه ادبی داشت. نتیجه ترتیب جدید گمرکی ترقی صنعت فرانسه بود که ضمناً از ترقی سریع تجارت خارجی هم جلوگیری ننمود.

اصلاح قانون انتخابات: چون کوچک بودن حوزه‌های انتخابیه نمایندگان را تحت نفوذهای محلی قرار می‌داد به علاوه به عوض کشمکش‌های عقیده و مسلکی کشمکش‌های اشخاص و منافع معمول می‌گشت و انگهی برای اقلیت‌ها هم عدل و انصاف مقتضی تعیین نماینده‌ای بود لهذا در ابتدای قرن بیستم در نظر گرفته شد که انتخابات جمعی مبدل به انتخابات ایالتی و نمایندگی تناسبی بشود. مقصود از انتخابات تناسبی آن است که احزاب به تناسب عدد افراد خود در مجلس نماینده داشته باشند. این طریقه مخالف طریقه اکثریتی است که در آن جماعتی از انتخاب کنندگان همین که چند رأی برای تحصیل اکثریت کم داشته باشند ممکن است به کلی از داشتن نماینده محروم باشند. طرفداران انتخابات تناسبی در سرتاسر فرانسه مبارزه تبلیغاتی را شروع و جنبش قوی در افکار عمومی ایجاد کردند و در نتیجه آن این موضوع در ۱۹۰۹ در دستور مذاکرات مجلس نمایندگان گذاشته شد و چون احزاب در این مسئله هم رأی نبودند طبقه‌بندی جدیدی در آنها پدید آمد به این معنی که دست راست و ترقی خواهان و سوسیالیست‌ها با تغییر قانون انتخابات موافق و رادیکال‌ها و رادیکال سوسیالیست‌ها مخالف بودند. مجلسین بعد از مشاجرات بسیار بالاخره در ۱۹۱۹ قانونی تصویب کردند که رأی جمعی و انتخابات تناسبی اقلیت‌ها را مقرر می‌داشت. این طریقه رأی برای اولین دفعه در انتخابات پارلمانی نوامبر ۱۹۱۹ به عمل آمد.

قوانین کارگری و اجتماعی: حکومت‌های جمهوری سوم اصولاً هم خود را مصروف بهبودی احوال اجتماعات فقیر و رنجبر ساختند و با مساعدت کلیه احزاب مجموعه قوانینی راجع به حفظ منافع کارگران و روابط آنها با کارفرمایان تصویب گردید. عده قوانین مزبور به قدری بود که کلیه آنها مجموعه‌ای به نام قوانین راجع به کار و مال‌اندیشی اجتماعی تشکیل داده (۱۸ دسامبر ۱۹۱۰) و وزارتخانه‌ای به نام وزارت مشاغل برای اجرای این قوانین و تهیه قوانین جدید تأسیس گردید.

قوانین اصلی که در این موضوع وضع شده قسمتی وسایل نیل به بهبودی احوال کارگر را به وسیله خود کارگران تهیه و بعضی دیگر راجع به حمایت کارگر بوده و بالاخره قوانینی در باب پیش‌بینی می‌باشد.

قانون عمده‌ای که کارگران را برای حفظ منافع خود مجهز ساخت قانون ۱۸۸۴ در

باب اتحادیه‌های صنفی است که والدیک روسو در کاینه دوم زول فری تهیه نمود. در موقعی که هنوز آزادی اتحادیه‌ها وجود نداشت، قانون مذکور به کارگران اجازه داد برای مطالعه و دفاع ~~مطالع~~ خود بدون اجازه دولت اتحادیه صنفی تشکیل دهند. به علاوه ایجاد صندوق‌های تعاونی و تفاعد را بین اعضای اتحادیه تسهیل نموده تأسیس و اداره دفاتر اطلاعات و بورس کار یعنی مرکز عرضه و تقاضای کار را مجاز ساخته حتی آنان را در تشکیل اتحادیه‌های بزرگتر آزاد گذارد که از این آزادی نیز از اتحادیه‌ها بعدها استفاده کردند.

موضوع قوانین حمایتی مخصوصاً راجع به محدود ساختن مدت و طرز کار در کارخانه‌ها و معادن می‌باشد چنان که برای کارگران معادن قانون مخصوصی مدت کار را برای مردها به تدریج به هشت ساعت محدود ساخت. مسئله کار زن‌ها و اطفال را بدو مجلس ملی در ۱۸۷۴ و بعد قوانین ۱۸۹۲ و ۱۹۰۰ تنظیم و به موجب قوانین مصوبه برای زن‌ها و اطفال کار شب ممنوع و زن‌ها نباید در معادن کار کنند. قوانین مذکوره حداقل سن قبولی اطفال را در کارخانه‌ها از هشت به سیزده سال مقرر داشته و مدت کار آنها و زن‌ها را از ۱۲ ساعت به ۱۰ ساعت تقلیل داد.

آخرین مرحله تکمیلیه این قوانین وضع قانون هشت ساعت کار روزانه است که در ۲۳ آوریل ۱۹۱۹ به تصویب رسید و بدون طی مراحل تدریجی کار حقیقی را در صنعت و تجارت به هشت ساعت رسانیده کاملاً استرضای خاطر کارگران را فراهم ساخت و مخصوصاً برای اجرای این قوانین مفتشینی از طرف دولت معین شدند. در ۱۸۹۸ به موجب قانون مخصوصی راجع به بروز حادثه‌ای در موقع کار مسئله مسئولیت مخاطرات صنعتی برقرار و کارفرمایان کاملاً مسئول حوادثی شدند که ممکن است کارگران در نتیجه آن حوادث تلف شوند و به این ترتیب برای کارگری که از کار عاجز شود و زن و بچه کارگری که در نتیجه حادثه‌ای کشته شده باشد حقوق تقاعدی و وظیفه تأمین گردید.

این قانون در فرانسه هم مثل آلمان منتهی به ایجاد صندوق‌های بیمه کارگری شد بالاخره قانون ۱۶ ژوئیه ۱۹۰۵ کمک اجباری به پیرمردهای هفتاد ساله و اشخاص علیل و معالجه نشدنی که از عایدات محروم و نمی‌توانند با کار خود تهیه ضروریات زندگانی را بیستند برقرار نمود.

در بین تمام قوانین مال‌اندیشی می‌توان قانون ۱۸۸۶ را که صندوق تقاعدی برای ایام پیری تشکیل داد و قانون ۱۸۹۸ که تشکیلات جمعیت‌های تعاونی را تنظیم نمود ذکر کرد که منتم و مکمل قوانین ۱۸۵۰ به شمار می‌روند.

مهم‌ترین قوانین مزبور قانون تقاعد کارگری و دهقانی (۱۹۱۰) می‌باشد. کلیه مزدوران زن و مرد چه در صنعت و چه در تجارت و مشاغل آزاد و فلاحه به شرطی که مزد سالیانه آنها از ۳۰۰۰ فرانک تجاوز نکند از فواید بیمه اجباری بهره‌مند می‌شوند.

بیمه برای کلیه مزدورانی که عایدات سالیانه آنها زاید بر ۳۰۰۰ فرانک ولی از ۵۰۰۰ فرانک کمتر است اختیاری است. صندوق تقاعد ایام «پیری» از تأدیه وجوه بیمه اجباری و اختیاری بیمه شدگان و شهریه‌ای که کارفرمایان می‌پردازند تشکیل شده وجوه مدد معاشی هم که دولت به‌طور مادام‌العمری به اشخاص می‌دهد بر آن اضافه می‌گردد.

تعداد این قوانین به خوبی نشان می‌دهد که چگونه وضع طبقات رنجبر در فرانسه بعد از ۱۸۷۰ بهبودی یافته است. اگر چه باز بسیاری اقدامات نیک باقی مانده معذک عملی که در نیم قرن با وجود بحران مخوف ۱۸۷۰ در فرانسه انجام شده موجب افتخار این مملکت است و این اقدامات می‌رساند که چگونه دولت فرانسه در اندیشه رنجبران و قوت حیات وی به چه پایه است.

فصل دوازدهم

امپراطوری آلمان قانون اساسی - احزاب - آلتزاس و لرن

وقایع مهم تاریخ داخلی آلمان از ۱۸۷۱ تا ۱۹۱۴ علاوه بر توسعه و حشتناک تجهیزات و ترقیات خارق العاده اقتصادی، تشکیل دو حزب قوی سیاسی یعنی حزب کاتولیک و حزب سوسیالیست و مجادلات یهوده‌ای که دولت امپراطوری با این احزاب شروع نمود می‌باشد.

از طرف دیگر آلمان‌ها کوشیده‌اند که ولایات فرانسوی آلتزاس و لرن را که برخلاف میلشان به امپراطوری آلمان ضمیمه شده بود به آلمانی تحول دهند ولی کوشش در این راه با مقاومت آرام و پایدار اهالی معترض آلتزاس و لرن مصادف می‌شد.

سلاطین: از ۱۸۷۱ تا ۱۹۱۸ سه امپراطور در آلمان حکم رانده‌اند: گیوم اول، فردریک سوم و گیوم دوم. سلطنت گیوم اول تا ۱۸۸۸ طول کشید و این امپراطور در سن ۹۱ سالگی مرد. گرچه تا موقع مرگش لحظه‌ای از «خدمت» فارغ ننشسته و پیوسته به مهام مملکتی اشتغال می‌ورزید معذک زمام امور عملاً به دست بیزمارک صدراعظم وی بود. امپراطور فردریک سوم پسر گیوم اول دارای افکار آزادی خواهانه، در حین جلوس تقریباً مشرف به موت و سه ماه پیشتر سلطنت نکرد (۹ مارس - ۱۵ ژوئن ۱۸۸۸). پسر وی

تاریخ قرن نوزدهم (معاصر) / ۴۷۷

گیوم دوم یکی از ستایش کنندگان «جد فراموش نشدنی خود» که در سن ۲۹ سالگی به سلطنت رسید و فوق العاده مغرور و بی نهایت خودپسند و اغلب دچار تزلزل اراده، اما طرفدار قدرت شخصی پادشاه و بسیار به اقتدار خود دل بستگی داشت، به اطلاعات سطحی که در اکثر مسائل به دست آورده بود غره شده مایل بود معلومات خود را حتی در مقابل کسی که دارای اطلاعات عمیق است جلوه دهد.



گیوم دوم (۱۸۸۸-۱۹۱۸)

گیوم دوست می‌داشت با اطوار و حرکات خود عالیشان را به شگفت آورد، اصولاً بسیار پرحرف و غالباً از راه ایراد خطابه و نطق در میهمانی‌ها احساسات خود را ظاهر می‌ساخت و چون میل بسیار به مسافرت داشت دائماً در حرکت و لاینقطع به گردش در پایتخت‌های سلاطین اروپا و مسافرت در داخله امپراطوری می‌پرداخت. دارای هوشی متوسط، تخیلات فراوان و حرکات عصبانی بود، فوق‌العاده فعال و خود را یکی از کارکنان مملکت می‌دانست ولی به واسطه حرکات غیرارادی تصمیمات غیرمترقبه و گاهی متناقض از وی ظاهر می‌شد.

دو صفت برجسته وی یکی عاطفه مذهبی و دیگر ذوق وافر در مسائل نظامی بود، به واسطه دیانت فوق‌العاده می‌گفت که تاج پادشاهی را خداوند به او اعطا کرده و تنها در مقابل وی مسئول است. به همین نظر برای خود قائل به مأموریت الهی و خویش را نماینده خدا در کره زمین برای اداره رعایای خود بر طبق قواعد مذهب مسیح می‌دانست. دشمن علنی سوسیالیست‌ها و متفکرین آزاد^۱ بود و هر قدر از عمر سلطنتش می‌گذشت به جدال با این «عناصر مخرب» حریص‌تر می‌گشت. نظر به این که قوه و قدرت را پرستش و عاشق و شیفته انتظامات لشکری بود بی‌اندازه به سان قشون و عملیات نظامی ذی علاقه و در توسعه تجهیزات آلمان و ایجاد بحریه مهم جنگی این مملکت دخالت عمده داشت و خود را کربگسهر^۲ یعنی خداوند جنگ می‌دانست.

چنین پادشاهی با این صفات خواست امپراطور مطلق العنانی باشد و از همان بدو جلوسش در نطق‌های اولیه خود اشاره نمود که «در آلمان یک فرمانفرما بیش نیست و من زمامداری دیگران را تحمل نمی‌کنم» و از همین موقع کشمکش‌های او با بیزمارک شروع شد که شدیدترین آنها به مناسبت اقداماتی بود که امپراطور می‌خواست به نفع کارگران به عمل آورد و صدراعظم مخالفت می‌کرد. مقاومت صدراعظم گیوم را به غضب آورد چنان که بعد از استعفای بیزمارک می‌گفت: «بایستی معلوم می‌گردید در آلمان سلسله هوهنزلرن سلطنت می‌کند یا بیزمارک». خلاصه چون بیزمارک حاضر نشد از نظامنامه ۱۸۵۳ که به وزرای پروس اجازه نمی‌داد بدون اطلاع رئیس الوزرا مستقیماً با پادشاه رابطه داشته باشند صرف نظر نماید لهذا گیوم استعفای وی را مطالبه نمود او هم

استعفا داد (۱۹ مارس ۱۸۹۰).

قانون اساسی مملکت امپراطوری: قانون اساسی امپراطوری آلمان که بلافاصله بعد از خاتمه جنگ با فرانسه در ۱۶ آوریل ۱۸۷۱ قبول و در ۴ مه ۱۸۷۱ به موقع اجرا گذاردند عیناً همان قانون اساسی ۱۸۶۷ بود که برای ممالک مجتمعه شمالی آلمان تهیه شد، فقط ممالک مجتمعه شمالی به کلمه مملکت امپراطوری و عنوان رئیس به امپراطور تبدیل یافت. مملکت امپراطوری به صورت سلطنت ارثی متحده درآمد که از اتحاد بیست و پنج دولت پادشاهی و یک مملکت امپراطوری و آلتزاس و لرن تشکیل می‌گردید و در رأس آن امپراطور و مجلس ممالک متحده (بوندسرات^۱) و پارلمان (ریشتاک^۲) قرار داشت. قوه مجریه تنها به شخص امپراطور متعلق و قوای سیاسی و نظامی در ید وی بود. اعلان جنگ با تصویب مجلس ممالک متحده و همچنین عقد معاهدات و قراردادهای با شرط تصویب پارلمان از وظایف امپراطور و فرماندهی کلی قوای بری و بحری و ریاست عالی ادارات نظامی مستقیماً و فقط با شخص او بود. دعوت و یا به تعویق انداختن تشکیل پارلمان و انحلال آن و اعلام رسمی قوانین نیز از حقوق وی به شمار می‌رفت. یک صدر اعظم تقریباً نایب امپراطور و به نام وی سیاست عمومی آلمان را اداره و بر مجلس ممالک متحده ریاست می‌نمود.

در تحت اداره صدر اعظم شش وزیر که در رأس وزارت خانه‌های امپراطوری بودند وجود داشت از این قرار: وزارت امور خارجه، داخله، بحریه، عدلیه، خزانه‌داری امپراطوری و پست و تلگراف.

وزرای مزبور که مشاغلشان مشابه مشاغل وزرای ما (فرانسه) بود تشکیل یک هیئت وزرایی نمی‌دادند، به این معنی که مسئولیت مشترکه نداشتند و در مقابل پارلمان هم مسئول نبودند، به این جهت در حقیقت اگر چه امپراطوری آلمان یک سلطنت مشروطه بود ولی مملکت سلطنتی پارلمانی به شمار نمی‌رفت.

قوه مقننه متعلق به مجلس ممالک متحده و پارلمان بود. مجلس ممالک متحده مظهر ممالک آلمان و از ۵۸ نماینده مختار که سلاطین آلمان انتخاب می‌کردند ترکیب می‌یافت. مملکت پروس در این مجلس ۱۷ نماینده داشت، نمایندگان مختار مزبور هیچ

1. Bundesrath

2. Reichstag

نوع اختیار شخصی نداشتند و در امری بدون مراجعه به دول مطبوع خود رأی نمی دادند. پارلمان نماینده ملت آلمان و از ۳۹۷ وکیل که به رأی عمومی ابتدا برای سه سال و از ۱۸۸۴ به این طرف برای ۵ سال انتخاب می شدند ترکیب می یافت و برای هر ۱۰۰۰۰۰ نفر یک وکیل منظور شده بود. کلیه آلمان های ۲۵ ساله حق انتخاب کردن و انتخاب شدن داشتند، اختیارات مالی پارلمان تا اندازه ای محدود و با این که بودجه مخارج را بایستی تصویب نماید معذکات تصویب بعضی اعتبارات برای چندین سال دفعتاً به عمل می آمد مثلاً اعتبارات جنگی برای مدت هفت سال تصویب می گردید. از طرف دیگر در موضوع عایدات فقط تصویب قسمتی یعنی مالیات های جدید با پارلمان آلمان بود. مالیات های سابق در تمام مملکت مانند مالیات های خود پروس قانوناً به حیطه وصول در می آمد، پارلمان قوانین جدید را با شرکت مجلس ممالک متحده تصویب می کرد، اعلام رسمی این قوانین مصوبه اجباری و امپراطور حق مخالفت و امتناع نداشت.

کلیه روابط بین المللی سفارت خانه ها، عقد معاهدات و قوانین راجع به قشون، بحریه، تجارت، گمرکات، طرق، مسکوکات و پست و تلگراف و عدلیه آلمان در اختیار قوه متحده بود ولی در مسائل دیگر هر دولتی استقلال خود را محفوظ می داشت به استثنای باویر که علاوه بر حق استقلال داخلی دارای استقلال نظامی در مواقع صلح و اداره پست و تلگراف مملکت را هم در دست داشت. قوه متحده می توانست به میل خود قانون اساسی را اصلاح و به این وسیله استقلال دول جزء را محدود و اختیارات مربوطه به امپراطوری را توسعه بخشد. مخارج مملکت امپراطوری از عایدات گمرکات و بعضی مالیات های غیر مستقیم مانند مالیات نمک، قند، دخانیات و الکل و غیره تحصیل می گردید و هر گاه عواید مزبور کفاف مخارج را نمی داد هر یک از ممالک جزء به تناسب جمعیت خود مستقیماً مالیاتی به اسم مالیات سرشماری می پرداخت.

برای این که حتی الامکان اصل وحدت آلمان عملی شود پول های مختلفه که در آلمان رواج داشت به پول واحدی به نام مارک که با تصویر امپراطور ضرب می شد مبدل گردید (۱۸۷۳). بانکی به نام بانک امپراطوری تأسیس شد (۱۸۷۵) و به جای اسکناس های سابق اسکناس جدید انتشار یافت. تشکیلات قضایی کلیه ممالک امپراطوری ۱۸۷۷ متحد الشکل و یک قانون مدنی (۱۸۹۶) و یک قانون تجارتی (۱۸۹۷)

مشترکی برای تمام ممالک آلمان وضع گردید.

صفات مخصوصه قانون اساسی امپراطوری: قانون اساسی ۱۸۷۱ امپراطوری را به صورت حکومت سلطنتی که کاملاً مشروطه بود درآورد. حکومت با امپراطور بود نه با ملت. حکومت متحد به وضعی بنا شد که به امپراطور در آلمان همان مزایایی را که پادشاه در پروس دارا بود اعطا می کرد. هیچ تصمیمی بر خلاف میل او ممکن نبود اتخاذ شود زیرا صدر اعظم منحصرأ تحت اختیار وی و امپراطور و صدراعظم به کمک مأمورینی حکم می رانند که تنها دست نشانده آنها بودند. اساس مجلسین به قدری با یکدیگر متفاوت بود که ایجاد وحدت نظر بین آن دو ممکن نمی شد. بیزمارک مخصوصاً این دو مجلس را نوعی ترتیب داد که در عمل مقابل به یکدیگر بایستند. مجلس ممالک متحده مانع انجام تقاضاهای ملی و عمومی بود و پارلمان که به رأی عمومی انتخاب و مظهر عقاید ملی به شمار می رفت طبیعتاً می بایستی احساسات خصوصی دول را مخفق سازد. ریشتاک که مهم ترین مجلسین بود هیچ نوعی وسیله تأثیری نسبت به صدر اعظم نداشت و در نتیجه در حکومت مؤثر واقع نمی شد و حتی اختیارات قانون گذاری را هم با استقلال تمام دارا نبود و مصوبات آن وقتی قانونیت می یافت که مجلس ممالک متحده نیز آن را تصویب نموده باشد. در عمل قدرت وی منحصرأ منفی و از حق پیشنهاد خود استفاده نکرده فقط بر رد پاره ای قوانین جدید و مالیات ها که دولت تقاضا می نمود اکتفا می ورزید.

زمامداران واقعی آلمان ابتدا بیزمارک و بعد گیوم دوم بوده اند که هر دو آلمان را بر طبق اصول معینی از سیر به سوی طرز حکومت پارلمانی باز داشته وزیر بار نظارت نمایندگان ملت نمی رفتند بنابراین آلمان در تحت حکومت قدرت شخصی به سر می برد. به علاوه نباید فراموش کرد که آلمان دولتی نبود که از هر حیث مرکزیت یافته باشد زیرا تمام امور زندگانی سیاسی آن در مؤسسات حکومت متحده تمرکز نمی یافت و اگر چه وضعیت ممالک جزء کاملاً در مقابل تعدیات حکومت مرکزی تأمین نشده بود معیناً هر یک دارای دیت (لاند تاک) یعنی مجالس سیاسی محلی بودند که به امور معارف، مذهب، عدلیه و مسایل مالی اشغال می ورزید. قدرت سیاسی دیت ها هم مانند قدرت سیاسی ریشتاک منحصرأ منفی و مخالفت آنها ممکن بود مزاحم وزرا شود اما

هیچ گاه به عزل آنان منجر نمی‌گشت.

احزاب بزرگ سیاسی: جریان‌ات سیاسی که آلمان را به جنبش درآورد از طریق افکار احزاب متعدد بروز نمود. چهار حزب اصلی آلمان عبارت بودند از حزب محافظه کار، حزب آزادی خواه ملی، حزب مرکز و حزب سوسیال دموکرات.

به استثنای حزب مرکز هر یک از این احزاب مظهر طبقه‌ای از جامعه به شمار و منافع اقتصادی همان طبقه را دفاع می‌کرد و هیچ یک از آنها به اندازه‌ای قوی نبودند که بتوانند به تنهایی اکثریت پارلمان را تشکیل دهند.

حزب محافظه کار: حزب محافظه کار در نواحی زراعتی مکلمبورگ و سیلزی و ساکس و پروس شرقی جلب نفرات می‌کرد و مرکب از نجبای ملاک لوتری مذهب ناشر افکار رسمی آن روزنامه کرویتونگ^۱ و دستور سیاسی این حزب عبارت از حفظ مؤسسات و قوانین موجود و قدرت شخصی شاه و اقتدار اشراف ولایتی (ژونکر^۲) نسبت به دهقان‌ها و قدرت روحانیون (اعم از کاتولیک و لوتری) در مدارس بود. در ابتدا این حزب معتقد به حفظ اصول و قوانین مخصوصه هر یک از دول متحده آلمان و با عقاید آزادی خواهان که می‌خواستند پروس در ضمن آلمان مستهلک شود مخالفت می‌کرد زیرا علاقه‌مند بود که حکومت مخصوص اشرافی سابق پروس محفوظ بماند به این واسطه به همان صفت حزب درباری و نجبا باقی مانده در مجلس اعیان پروس زمامدار مطلق بود و در قشون و ادارات عالی و بین اطرافیان نزدیک امپراطور موقعیت مهم اجتماعی داشت. در عهد سلطنت گیوم دوم ترتیب رأی عمومی و احتیاج به جلب توده مردم حزب مزبور را ناچار متمایل به عقیده آزادی خواهی نمود. قسمتی از اعضای آن تشکیل حزب ضد یهود را داده‌اند که به نام اصلاح اجتماعی اواسط الناس را طرفدار خود کردند و بقیه در حزب منتخب اجتماعی که مرام آنان «کمک به تشکیل طبقه چهارم^۳ و نیل به مساوات بر روی اساس مسیحیت» بود وارد شدند. بالاخره حزب محافظه کار موقعی که در ۱۸۹۳ جمعیت مقتدری به اسم «اتحاد زارعین» تأسیس و از روستایان ناراضی از سیاست تجار تی و تنزل قیمت گندم جلب نفرات می‌کرد مبدل به

حزب دهاقین و در ۱۹۱۳ دارای ۴۰۰۰۰۰ نفر عضو گردید که دو ثلث آنها دهاقین خُرده مالک بودند. همچنین دستجاتی برای تحریک عامه و ناطقینی که مردم را با خطابه‌های خود تهییج می‌کردند در اختیار خویش داشت. به علاوه عایدات سرشاری از محل ماهیانه اعضا به دست می‌آورد. حزب مزبور طرفدار واحد پول طلا و نقره و تعرفه گمرکی حمایتی برای محصولات فلاحتی و انحصار ورود غلات به دولت بود.

حزب ملی آزادی‌خواه: حزب ملی آزادی خواه اعضای خود را از ساکنین تمام مملکت امپراطوری به خصوص مغرب شط‌الب^۱ جلب می‌کرد. این حزب مظهر آن قسمت از طبقه اواسط الناس که طرفدار نظام و حکومت امپراطوری و غیر روحانی بودند به شمار می‌رفت. جنبه عملی و حقیقی پروگرام آزادی‌خواهانه آن کمتر و بیشتر نظری و علمی محسوب می‌شد، همواره متمایل به اقدامات آزادی‌خواهانه و خط مشی‌اش حفظ بیزمارک بود تا بتوانند امپراطوری قوی تشکیل دهد و در مقابل حکومت غیر روحانی و مشروطه به دست آورد و همچنین آزادی مطبوعات و هیئت وزرایی مسئول و اعطای مدد معاش پارلمانی به وکلای تقاضا می‌کرد، حزب آزادی‌خواه فقط توانست اصلاح اداره محلی پروس را تحصیل کند که به موجب آن تسلط نجبا نسبت به دهقانان از بین رفت.

ملیون آزادی خواه که طرفدار آزادی کامل صنعت و تجارت بودند وقتی بیزمارک در این باب تغییر عقیده داد طرفدار حمایت محصولات داخلی شده (۱۸۷۸) و خود را مظهر صنایع آلمان که منافع آن را مدافعه می‌نمودند قرار دادند. به حزب ملی آزادی خواه حزب کوچک ترقی نیز نزدیکی جست که دارای عقاید اساسی تر و متمایل به طرز حکومت پارلمانی ولی در عقیده آزادی مبادلات استوار مانده بود.

حزب مرکز: حزب مرکز در موقع کشمکش بیزمارک و کلیسای کاتولیک تأسیس یافت. در این هنگام پیروان مذهب کاتولیک در اطراف روحانیون گرد آمده حزب سیاسی که عناصر عمده آن از اهالی دموکرات‌های مغرب و کارگران رن و دهقان‌های باویر و هانور و باد بودند تشکیل دادند. پروگرام این حزب سلطنت طلبانه و محافظه کارانه دارای مرام کاتولیکی و اگر چه فقط آزادی کلیسا را می‌خواست ولی اساساً سیاست آن

دفاع از منافع مذهب کاتولیک و استحکام مبانی قدرت روحانیت و مبارزه با احزاب مخالف کلیسا بود. این حزب دارای انتظامات شایان توجه و به قدری با سرعت توسعه یافت که موجب حیرت رقبای خود گردید. روزنامه بزرگ یومیه ژرمانیا را در تحت اختیار خود داشت. هیئت مرکزی حزب مزبور که اتحاد عمومی خوانده می شد دارای چندین صد هزار عضو بود، بالاخره حزب مرکز کاتولیکی از مهم ترین احزاب طبقه متوسطه گشت و در آغاز قرن بیستم زمامدار سیاست امپراطوری پروتستانی مذهب و محور اکثریت پارلمانی به شمار می رفت.

حزب سوسیالیست دموکرات: توسعه حزب سوسیالیست خارق العاده تر از توسعه حزب کاتولیک بود چنان که در انتخابات ۱۸۷۱ فقط یک سوسیالیست به وکالت انتخاب شد و مجموع آرای سوسیالیست ها از صد و دو هزار رأی تجاوز ننمود. اما پنجاه سال بعد در انتخابات ۱۹۱۲ صد و ده وکیل سوسیالیست با چهار میلیون رأی که منحصر به سوسیالیست ها هم نبود انتخاب شدند. علل بسط حزب سوسیالیست توسعه فوق العاده صنعت آلمان و کثرت عده کارگران در کارخانه ها و مزد ناچیز و زیادی ساعات کار آنها (بعضی ها ۹ فرانک در هفته در مقابل ۱۲ ساعت کار در روز می گرفتند) و گرانی دائم التزاید آذوقه و ترقی قیمت زندگانی بود.

اولین دسته سوسیالیست آلمان در ۱۸۶۳ در ناحیه رن به پیشوایی فردیناند لاسال^۱ عقایدش از عقاید لویی بلان مأخوذ بود تشکیل گردید. در ساکس که فقر کارگری بیش از سایر نواحی آلمان شدت داشت در ۱۸۶۹ دستجات جدید سوسیالیست به پیشوایی لیب کنخت^۲ روزنامه نویس و خراطی موسوم به بیل^۳ به وجود آمد. سوسیالیست های ساکس عقاید «اجتماعی» کارل مارکس آلمانی را که اجتماعی نمودن وسایل تولید ثروت یعنی تصرف معادن و اراضی از طرف دولت و تشکیل اتحاد بین المللی کارگران را برای تهیه انقلاب اجتماعی توصیه می نمودند پذیرفته بودند. طرفداران لاسال و کارل مارکس که در بدو امر مجادله داشتند بعد از کنگره گوتا^۴ یعنی از ۱۸۵۷ متحد شده و تشکیل حزبی به نام سوسیال دموکرات دادند. این حزب تنها حزبی است که با اصول

1. Ferdinand Lassal

2. Leibknecht

3. Bebel

4. Gotha

معینی با دولت مخالفت و با اصول قدرت شخصی و طرز تشکیلات جامعه و نفوذ روحانیون مبارزه کرده است. اداره حزب به عهده هیئت مدیره پنج نفری و این هیئت تقریباً دارای اختیارات نامحدود و یک روزنامه بزرگ به اسم وروارتز^۱ و صندوق عایدات معظمی که از ماهیانه مرتب اعضای حزب دائماً در تزايد بود در اختیار خود داشت. نمایندگان احزاب سوسیالیست های محلی در کنگره های سالیانه جمع می شدند. تشکیلات قوی حزب و نظامات دقیقی که داشت موجب پیشرفت سریع آن گردید و اگر تقسیم بندی حوزه های انتخابیه برخلاف منافع آنها نبود پیشرفتشان سریع تر می شد. توضیح آن که تقسیم بندی حوزه های انتخابیه بر حسب عده جمعیت به وسیله قانون مخصوص که هیچ گاه دولت نخواست تغییری در آن بدهد معین شده و برای نواحی صنعتی عده کمی نماینده قائل گشته بود و در صورتی که جمعیت این نواحی روز به روز افزایش می یافت. این حزب دو پروگرام داشت: یکی پروگرام کلی مرکب از اصول طریقه مارکس و دیگری پروگرام حداقل اصلاحات فوری اجتماعی و سیاسی در نتیجه در حزب سوسیال دموکرات دو مسلک مخالف بروز کرد یکی مسلک خالص مارکسیسم به قیادت کوتسکی^۲ و لیب کنخت و دیگر مسلک اصلاح و تجدید نظر به سردستگی برنشتین^۳ که اکثریت اعضا را به سوی خود جلب کرده بود. توده انتخاب کنندگان سوسیال دموکرات در عین حال از سوسیالیست های خالص و سوسیالیست هایی که خواهان اصلاحات جزئی بودند مرکب و به همین جهت چون حزب رادیکال در آلمان از حیث عده نظیری نداشت تمام ناراضی ها به نامزدهای سوسیال دموکرات رأی می دادند. حزب سوسیال دموکرات به تدریجی که توسعه می یافت در عقاید خود نیز تعدیلاتی قائل و به طرز حکومت سلطنتی امپراطوری نزدیک می گردیدند چنان که از شرکت نسبت به مسایل بزرگی که مقارن جنگ عمومی مورد علاقه کارگران بین المللی بود خودداری نموده و با مسلک ضد نظامی مبارزه و آن را انحراف از جاده مستقیم محسوب و با اعتصاب عمومی نیز مخالفت می کرد و حتی در ابتدای قرن بیستم در پارلمان شامل حزب دست راستی بود که با امپریالیسم نظامی و مستعمراتی مساعدت داشت. میانه روی حزب

1. Vorwartz

2. Kautsky

3. Brenstein

سوسیال دموکرات برای این بود که اعضا اتحادیه‌های صنعتی آلمان را برای انتخابات در دست خود نگاه دارد، زیرا این مجامع دارای تشکیلات قوی و جز بهبودی فوری احوال کارگران مرامی نداشتند. تمام این احزاب که ذکر شد چون فاقد وسائل عملی نسبت به دولت بودند بنابراین سیاستشان صرفاً دفاعی و عبارت از این بود که برای تخفیف توقعات دولت و تحصیل پاره‌ای تسهیلات نسبت به پروگرام مخصوص خودشان آرای موافق خود را واگذار می‌نمودند، دولت هم فقط قانع بود که در موقع انتخابات در روز دادن رأی اکثریتی از ائتلاف احزاب مطیع به دست بیاورد.

مبادی کولتورکامپف یا جنگ برای تمدن: در اوایل پیدایش دولت امپراطوری در آلمان کشمکش شدید سیاسی و مذهبی ظاهر گردید که در یک طرف بیزمارک و جماعتی از پروتستان‌ها و آلمان‌های ضد مذهبی و در طرف دیگر آن کاتولیک‌ها قرار داشتند.

ویرشو^۱ یکی از طرفداران بیزمارک اظهار کرد که مسجاده با کاتولیک‌ها کولتورکامپف یعنی «جنگ برای تمدن» است و این کلمه اسم مخصوص این کشمکش گردید.

کولتورکامپف پانزده سال طول کشیده است (۱۸۷۲-۱۸۸۷). علل آن خیلی قدیمی و ضمناً بهانه‌ای هم موجب تولید آن گردید. مهم‌ترین علل مزبور سه فقره بود: اولاً پروس خصومت دیرینه‌ای نسبت به کاتولیک‌ها داشت زیرا در منازعه بین پروس و اتریش در باب تفوق در مملکت آلمان کاتولیک‌ها طبعاً طرفدار اتریش کاتولیکی مذهب و مخالف پروس پروتستان بودند و به همین دلیل هم در ۱۸۴۸ در پارلمان فرانکفورت کاتولیک‌ها طرفدار آلمان کبیر شدند در صورتی که پروس و دوستانش بر خلاف این نظر از آلمان صغیر مدافعه می‌کردند چنان که بیزمارک می‌گفت: «کاتولیک و دشمن پروس دولت مترادف می‌باشند» و با وجود مساعدت فوق‌العاده آنها در جنگ ۱۸۷۰ از کاتولیک‌ها ظنین بوده آنها را قلباً علاقمند به اتریش می‌دانست و به این واسطه با شیوع این فکر که ژرونیته‌ها حملات نسبت به آلمان را باعث بوده‌اند مخالفت نمی‌کرد.

ثانیاً به موجب قانون اساسی ۱۸۵۰ کلیسای کاتولیک در پروس از دولت مجزا و دولت از مداخلات خود در امور مذهبی از قبیل حق انتخاب کشیش ها و مأمورین مذهبی و مراقبت در رسالات مذهبی صرف نظر نموده بود اما حوزه مذهبی حق مداخله خود را در امور سجل احوال و رعایت احترام مقام روحانیت از طرف دولت محفوظ داشته و اداره تعلیمات مذهبی را در مدارس ابتدایی در دست داشت و چون بیزمارک مثل ناپلئون اول مایل بود که روحانیون یا «امنیه مقدس» را تحت اختیار خود داشته باشد و مساعدت کلیسا را در مسائل به همان درجه که کشیش ها دارای نفوذ بودند ذی قیمت می دانست لهذا لازم بود اختلافاتی تولید شود تا بیزمارک نیت خود را در استیلای دولت بر کلیسا مجری سازد.

ثالثاً آخرین علت غامض کشمکش مزبور فعالیت مذهبی و سیاسی و اجتماعی حوزه مذهبی آلمان به شمار می رفته. فعالیت مذهبی آنها که موجب تغییر مذهب جماعتی شد پروتستان ها و آزاد فکرها را مضطرب و غضبناک ساخت و فعالیت سیاسی که دفعاتاً به وسیله تشکیل حزب مرکز ظاهر گردید مأمورین دولتی را هراسان و خشمگین نمود و فعالیت اجتماعی آنها سرمایه داران را متوحش و خشم آلود گردانید زیرا در آلمان هم مثل فرانسه در دوره دوم سلطنت لویی فیلیپ (متهی با حسن تعقیب و اصول منظم) روحانیون و کاتولیک ها به قیادت من سنیور کتار کشیش مایانس در زندگانی کارگران و دهقانان داخل شده پس از دقت و مطالعاتی در احوال و وضع معیشت این دو طبقه و پی بردن به رنج و آلم های آنها و علل سختی زندگانشان با بیاناتی که تصور می شد از عقاید رؤسای جنبش سوسیالیستی اقتباس شده علناً می گفتند «در مسائل اجتماعی مسئولیت متوجه کارگران فقیر نیست بلکه بر عهده جماعت سرمایه دار که دسته ای خارج از بشریت اند می باشد».

روحانیون آلمان برای آلام کارگران در تجسس داروهای بودند، مثلاً در حینی که از یک طرف توانگران را به «لزوم عملی کردن عشق و مودت عیسویت» و «تأمین مالکیت اشتراکی به وسیله فداکاری های انفرادی» موعظه می کردند.

از طرف دیگر کارگران را به صورت جمعیت های «مسیحی اجتماعی» مجتمع و دستور تقاضاهای آنان را به خودشان تشریح و تعلیم می نمودند مانند: تزئید مزد، تقلیل

ساعات کار، تعطیل یکشنبه‌ها، شرکت در منافع و مراقبت صحی کارخانه‌ها از طرف مفتشین دولتی.

به خوبی می‌توان قیاس کرد که این طرز رفتار باعث چه شعف و وجدی در یک دسته و ایجاد خشم و غضب در گروه دیگر می‌شد.



بیزمارک (۱۸۸۲)

کشمکش: بهانه کشمکش اعلان عقیده مصاب بودن پاپ گردید، یعنی چون کاتولیک‌هایی که پای بست عادات دیرینه بودند از قبول این عقیده امتناع می‌ورزیدند از

مدارس و کلیساها اخراج شدند. به علاوه ارتودوکس‌ها نیز آنها را سخت مورد تعرض قرار داده و حتی از اجرای مراسم ازدواج نیز آنان را ممنوع داشتند، بنابراین آنها هم دولت را به کمک خود طلبیدند بیزمارک موقعی به دست آورد که اقتدارات حوزه مذهبی را محدود سازد.

وزارت مذاهب را به فالک^۱ که از علمای حقوق و دارای عقاید عرفی و معتقد به تفوق دولت به مذهب بود سپرد.

نخست تفتیش مدارس ابتدایی به مأمورین عرفی رجوع شد و تعلیمات برای کنگرگاسیون‌ها ممنوع و اعضای چند کنگرگاسیون منجمله ژزوئیت‌ها تبعید شدند (۱۸۷۲).

چون پاپ به این اقدامات اعتراض کرد سفارت آلمان مقیم دربار واتیکان منحل گردید (دسامبر ۱۸۷۲). بعد یک سلسله قوانینی به اسم قوانین ماه مه (زیرا قوانین مزبور د ماه مه ۱۸۷۳ و ۱۸۷۴ و ۱۸۷۵ تصویب شدند) وضع شد که نتیجه اجرای آنها سلب کلیه اختیارات رسمی اداره مذهبی و قرار دادن آن تحت نظارت دولت بود. به موجب این قوانین اساقفه ملزم شدند که هرگونه انتخابات مذهبی را به ادارات دولتی اطلاع دهند.

مدارس کوچک تربیت کشیش‌ها موقوف و مدارس بزرگ تحت مراقبت دولت قرار گرفت و کسانی که می‌خواستند حرفه کشیشی اختیار کنند باید سه سال در دارالعلوم‌ها درس خوانده و امتحانی از معلومات متداوله عمومی بدهند و به علاوه انحلال کلیه مجامع کاتولیکی را مقرر و ازدواج عرفی و عرفی شدن سجلات در سرتاسر امپراطوری اجباری گردید.

دولت اعلام اطاعت به قوانین جدید را از کشیش‌ها خواست و حقوق روحانیونی که از این امر امتناع کردند ضبط شد و بالاخره لاند تاک پروس مواد قانون اساسی را در باب استقلال کلیسا لغا و انحلال صومعه‌های مردها را تصویب نمود. بیزمارک از این اقدامات بسیار خشنود و اظهار داشت دیگر «اسلحه کامل است» مؤمنین و کشیش‌ها و اساقفه پیوسته بر ضد این قوانین برمی‌خاستند ولی غالباً محکوم و یا محبوس و منفصل و

عایداتشان ضبط می‌شد به طوری که در ۱۸۷۸ اغلب حوزه‌های مذهبی دیگر متصدی امور شرعیه نداشت و متجاوز از هزار ناحیه بی‌کشیش بود.

خاتمه کولتورکامپف: در آغاز کشمکش بیزمارک در تأیید اراده خود برای اضمحلال کاتولیک‌ها گفته بود «ما به کانوسا^۱ نخواهیم رفت» و مقصود او از این جمله کنایه به نزاع معروف به آنوستیتور^۲ و اطاعت قطعی هانری چهارم امپراطور وقت در مقابل پاپ گرگوار هفتم بود. اما امپراطور گیوم با این مجادله مخالفت و حتی دلتنگی خویش را به محارم خود اظهار می‌داشت. از طرف دیگر عده زیادی از پروتستان‌ها و حزب محافظه کار نیز مبارزه با کاتولیک‌ها را مذمت می‌نمودند.

مخصوصاً حزب کاتولیک که تازه به وجود آمده و هر روزه ترقی می‌نمود. ریاست این حزب با مردی خیر و ناطقی زبردست موسوم به ویندهر^۳ بود که از طرفداران سلسله مخلوع هانور به شمار می‌رفت. از ۱۸۷۴ حزب مرکز ۹۱ وکیل در پارلمان داشت و در هر تجدید انتخاب ریشاک کرسی‌های جدیدی به دست می‌آورد به طوری که در سال ۱۸۸۰ چنان قوی شدند که حکومت کردن بدون اتحاد با آنها غیرممکن گشت و از سال ۱۸۷۸ بیزمارک مجبور شد قدم در راه کانساگذار، یعنی سر اطاعت فرود آورد.

نخست اجرای قوانین مه تعلیق (۱۸۷۹) و بعد به کلی ملغی گردید (۱۸۸۰). مقامات خالی کشیش‌ها اشغال شد و کشیش‌ها مجدداً بر کار خود مستقر و سفارت دربار پاپ دوباره تأسیس گردید (۱۸۸۲) و کنگرگاسیون‌ها از این به بعد آزادی مراجعت به آلمان را یافتند (۱۸۸۷).

از کولتورکامپف اثر مهمی جز رسوم عرفی و تفتیش مدارس از طرف دولت و الغا بعضی موارد قانون اساسی ۱۸۵۰ و مخصوصاً قدرت مکتسبه حزب کاتولیک باقی نماند چنان که این حزب تا آخر امپراطوری در سایه نظامات خود در آلمان که اکثریت آن پروتستانی مذهب است همواره قوی‌ترین عنصر سیاسی به شمار می‌رفت.

مبارزه با حزب سوسیال دموکرات و قوانین تفکیکی و استثنایی: یکی از عللی که بیزمارک را مصمم گردانید در مقابل حزب مرکز سیاست موافقت آمیزی پیش گیرد میل

1. Conossa

2. Investiture

3. Windthorst

او به اقدام به مبارزه با حزب جوان سوسیالیست بود که عقاید آنان را به شکل دیگری برای حکومت سلطنتی و نظم اجتماعی خطرناک می‌پنداشت. دو سوء قصد بر علیه گیوم اول از طرف یک نفر دیوانه و یک هرج و مرج طلب (۱۳ مه - ۲ ژوئن ۱۸۷۸) موقعی به دست بیزمارک داد که تصویب قوانین استثنایی را بر ضد سوسیالیست‌ها که در این دو جنایت بی‌تقصیر بودند از پارلمان بخواهد و در نتیجه به موجب قانون ۱۸۷۸ به کلی حق اجتماع و تشکیل جمعیت ملغی و تشکیلات رسمی سوسیالیست منهدم گردید. اجتماعات سوسیالیست‌ها ممنوع، جمعیت‌های آنان منحل، جراید و نشریات «مخل نظم اجتماعی» به کلی توقیف یا تعطیل شد و اشخاص مظنون از شهرهایی که دولت در آن «حکومت نظامی» برقرار می‌کرد اخراج و تمام سردهسته‌های حزب مورد تعقیب و محبوس گردیدند. قوانین مذکور اگر چه برای چهار سال تصویب شده بود اما مدت دوازده سال اجرا می‌شد، متجاوز از دو هزار نفر از شهرها اخراج و یا محبوس شدند، با وجود همه این مشکلات تبلیغات و ترقیات سوسیالیستی از ادامه خود بازنماند، سوسیالیست‌ها مجامع خود را به عنوان مجامع تفریح تشکیل و مؤسسات و کنگره خود را به سوئیس منتقل کردند و از ۱۸۹۰ عدد آرای آنان از ۱۴۰۰۰۰۰ تجاوز می‌نمود.

سیاست اجتماعی: بیزمارک در همان حال که قوانین استثنایی را اجرا می‌کرد کوشش داشت اقداماتی در جهت بهبودی وضع کارگران به عمل آورده و از این راه ترقیات سوسیالیست‌ها را متوقف سازد. این سیاست اجتماعی را واضعین سوسیالیسم دولتی و حزب جدید سوسیالیست مسیحی القا نمودند و به وسیله ابلاغی که در نوامبر ۱۸۸۱ از ناحیه امپراطور صادر گردید شروع شد. امپراطور اعلام داشت که وظیفه دولت «نسبت به افراد محتاج مملکت اتخاذ سیاست حراست و صیانت آنان می‌باشد» و می‌خواستند به این وسایل طبقات بی‌بضاعت را دارای این عقیده نمایند که دولت نه تنها «یک مؤسسه ضروری بلکه خیرخواه می‌باشد». بر طبق این اعلامیه بیزمارک از ریشتاک تصویب سه فقره قانون تعاون کارگری را تحصیل کرد و صندوق‌های بیمه در مقابل مرض (۱۸۸۳) و حوادث (۱۸۸۴) و صندوق‌های تقاعد برای پیرمردان و اشخاص علیل و ناتوان تأسیس شد و بدون این که در شکایت رؤسای کارخانجات اندیشه کند به اجرای نظامنامه‌های

مربوطه به قوانین فوق اقدام و برای کارگران حمایت مؤثر دولت را در کارخانه‌ها تضمین نمود.

اجرای قوانین استثنایی و تنکیلی به محض سقوط بیزمارک موقوف شد (۱۸۹۰). امپراطور گیوم دوم که در ابتدای سلطنتش متمایل به سیاست اصلاحات اجتماعی بود چیزی نگذشت که در مقابل ترقیات دائمی سوسیالیست‌ها به خیال مجادله با آنها افتاد ولی از تحصیل تصویب قوانین استثنایی جدید صرف‌نظر نمود زیرا حزب سوسیالیست آلمان ماهیت انقلابی خود را به تدریج از دست می‌داد و تصویب چنین قوانینی بی‌مورد بود.

سیاست مالی و اقتصادی: در نتیجه سیاست اجتماعی و رقابت در تجهیزات به قدری مخارج امپراطوری آلمان به‌طور فوق‌العاده رو به افزایش گذارد که بودجه مملکت که در ۱۸۷۱ قریب چهارصد میلیون فرانک بود در ۱۹۱۳ از ۴۸۱۰۰۰۰۰۰۰ فرانک تجاوز می‌کرد. چون افزایش مخارج دائمی و از روز تشکیل وحدت آلمان محسوس گردید بیزمارک در صدد برآمد که بر عایدات امپراطوری افزوده و برای آن عواید مستغلی تأمین سازد و از مالیات‌هایی که از ممالک جزء می‌گرفت بکاهد تا آن که مملکت امپراطوری دیگر مجبور نباشد «از دول جزء آلمان نکدی نماید» لهذا برای به دست آوردن منابع جدید به اجرای یک سیاست اقتصادی و مالی تازه پرداخت یعنی بر طبق آمال سوسیالیست‌های دولتی طرفدار مداخله دولت در مسائل اقتصادی مانند اجتماعی گردیده سیاست انحصار دولتی و حمایت مصنوعات داخلی را پیش گرفت.

در مورد مسائل مالی بیزمارک می‌خواست بر مالیات‌های غیرمستقیم که خیلی مختصر می‌دانست افزوده الکل و دخانیات را به انحصار دولت درآورد. ریشتاک تمام پروگرام او را نپذیرفت و فقط به تصویب مالیات‌های دخانیات، الکل و قهوه اکتفا نموده تصویب بعضی از مالیات‌های دیگر موکول به سنوات بعد گردید تا پارلمان بتواند قدرت مالی خود را حفظ کند.

در موضوع حقوق گمرکی بیزمارک می‌خواست تعرفه سابق را متروک و به جای آن تعرفه سنگینی برقرار نماید که به این وسیله هم صنایع ملی حمایت شده و هم عواید فوق‌العاده‌ای به جهت دولت تهیه شود، ولی ریشتاک تعرفه‌ای را تصویب نمود که یک

سلسله حقوق گمرکی حمایتی مخصوصاً راجع به آن برقرار می‌ساخت و حقوق گمرکی گندم را به اندازه‌ای که زارعین میل داشتند بالا نبرد (۱۸۷۸). چون سیاست حمایتی موجب معامله متقابل از طرف دولی که از این راه زیان می‌دیدند شده و بالنتیجه درب ممالکی را که ممکن بود در آتیه بازار صدور مصنوعات آلمان شوند به روی آلمان می‌بست، لهذا بین صاحب کارخانجات بزرگ که از حمایت معتدلی نسبت به مصنوعات ملی راضی بودند و ملاکین اراضی که از هجوم غلات خارجه مضطرب و می‌خواستند زراعت را توسعه داده و ضمناً به وسیله سدهای محکم گمرکی بازارهای داخلی را در دست داشته باشند اختلاف منافی ظاهر گردید.

سیاست تجارتی گیوم دوم شامل حد وسطی در میان این دو طریقه متضاد بود، چنان که بدون رجعت به طریقه آزادی مبادلات به وسیله حفر چندین ترعه که ولایات رن را به الب مرتبط می‌کرد (۱۸۹۴) و در نتیجه یک سلسله قراردادهای ده ساله تجارتی با اتریش، هنگری، ایتالیا، سوئیس، بلژیک و بعد با روس، رومانی، سربستان و بلغارستان که در بین سال‌های ۱۸۹۱ و ۱۸۹۴ منعقد و بعد از ۱۹۰۴ و ۱۹۰۵ تجدید نمود بر توسعه صنعت آلمان افزود. نتیجه مجموعه قراردادهای مزبور این شد که در ابتدای قرن بیستم از ۹ دولت مرکزی و شرقی اروپا در امور گمرکی مجمعی تشکیل گردید که اداره آن را آلمان در دست داشت. از طرف دیگر بولو^۱ صدراعظم که معتقد بود حفظ زراعت برای قوت ملی لازم است به وسیله قانون ۱۹۰۲ (۲۵ دسامبر) که در ۱۹۰۶ به موقع اجرا گذاشته شد موجبات رضایت خاطر ملاکین را فراهم ساخت. این قانون حقوق گمرکی زیادی را بر محصولات زراعتی از هر قبیل عموماً تحمیل و بعد به وسیله تفکیک انواع محصولات بر عده آنچه که ممنوع الورد بود افزود.

ملل قابعه، لهستان: امپراطوری آلمان در اقصای حدود خود یعنی در طرف سرحدات شمالی و شرقی و غربیش شامل ملل غیر آلمانی بود مانند: دانمارکی‌های شلزویک، لهستانی‌های پروس، پسانی و آلزاس لرن‌ها. مجاهداتی که برای ژرمنی کردن این عناصر خارجی و متجانس نمودن آنها به عمل آمد به جایی نرسید و امپراطوری آلمان خود را در حل مسئله ملیت داخلی عاجز یافت.

در لهستان در دو نوبت حکومت پروس کوشش کرد که اقدامات فردریک دوم را تجدید و ولایات سرحدی شرقی را استعمار نماید. اولین قدم در این امر به دست بیزمارک شروع شد که از ۱۸۸۶ تا ۱۸۹۰ مشغول آن بود.

اقدامات بیزمارک را بؤلؤ صدراعظم از سال ۱۹۰۷ تجدید و تکمیل گردانید و در فاصله این دو نوبت یک دوره آرامش موقتی حکم فرما بود. مبارزه با لهستانی ها منحصر به حذف زبان لهستانی در مدارس ابتدایی نشد بلکه مخصوصاً جنبه اقتصادی داشت و در واقع منازعه ارضی به شمار می رفت، چنان که اقداماتی که به عمل آمد شامل خلع مالکیت اشخاص و تجزیه اراضی بود.

قانون ۱۸۸۶ حکومت پروس را در خرید املاک بزرگ لهستان ذی حق نمود و کمیسیون های استعماری آن املاک را برای سکونت دهاقین آلمانی به قطعات کوچک تقسیم می کرد، ولی چون کاپریوی^۱ صدراعظم اجازه داد که از این قطعات کوچک به دهاقین لهستانی نیز بفروشد نتیجه این شد که لهستانی ها بیشتر در خاک وطن خود مستقر گردند.

به همین جهت در سنوات ۱۹۰۸ و ۱۹۱۲ قوانینی وضع و شرایط سختی برای فروش قطعات مزبور پیش بینی شده و مقرر گردید که خرید اراضی منحصر به مالکین آلمانی باشد، ضمناً زارعین لهستانی را به نواحی صنعتی در مغرب مملکت فرستادند.

با همه این سختی ها نتایج حاصله متناسب با کوشش هایی که در این راه می شد نبود، یعنی مقدار اراضی که از لهستانی ها گرفتند اگر چه محدود بود ولی در مقابل قیمت گزافی که پرداختند دهاقین توانگر شده و توسعه مسئله ژرمنی کردن لهستان هم فوق العاده بی اهمیت و بدون نتیجه ماند.

آلزاس و لون، اعتراض ۱۸۷۱: در ۱۷ فوریه ۱۸۷۱ موقعی که در ورسای مقدمات صلح فراهم می شد، در بر دو در پیشگاه مجلس ملی که برای انعقاد صلح انتخاب شده بود نمایندگان رن علیا، رن سفلی، مزل و مزل و مزل اعلامیه ذیل را قرائت کردند:

«ما هموطنان فرانسوی خود و دول و ملل عالم را به شهادت می گیریم که ما قبلاً کلیه

مقاولات و معاهدات و آرایبی که تسلیم تمام یا قسمتی از ایالات آلزاس و لرن ما را به اجانب اجازه دهد لغو و باطل می‌شماریم و به این وسیله برای همیشه حق آلزاسی‌ها و لرنی‌ها را در عضویت ملیت فرانسه غیر قابل نقض اعلام داشته به نام خود و موکلین و اطفال خود و اعقاب آنان سوگند یاد می‌کنیم که این حق را همواره از تمام طرق از کلیه غاصبین مطالبه نماییم.

در اول مارس وقتی مقدمات صلح تصدیق شد نمایندگان آلزاس و لرن قبل از خروج از مجلس که دیگر نمی‌توانستند در آن جلوس کنند آخرین اعتراضنامه ذیل را اعلام داشتند:

«ما برای این که فرانسوی باقی بمانیم تمام فداکاری‌ها را کرده‌ایم و باز هم حاضر به آن می‌باشیم. ما می‌خواهیم فرانسوی باشیم و فرانسوی هم خواهیم ماند. هیچ قوه‌ای در عالم و هیچ امضایی چه از طرف مجلس و چه از طرف پروس وجود ندارد که بتواند ما را از باقی ماندن در ملیت فرانسه منع کند».

یک سال بعد آلزاس لرنی‌ها به وسیله رفتار متهورانه خود این اعتراضات را تصدیق نمودند، به این معنی که چون از یک طرف عهدنامه فرانکفورت حق اختیار ملیت فرانسه را برای آنها به طور انفرادی شناخته بود و از طرفی هم آلمان‌ها حکم کردند که هر کس از این حق استفاده نماید باید در اول نوامبر ۱۸۷۲ از آلزاس لرن خارج شود لهذا یکصد و پنجاه و هشت هزار نفر از اهالی در راه عشق به وطن اصلی منافع و علاقه خود را فدا نموده مهاجرت اختیار کردند.

رویم دیکتاتوری معترضین: با وجود این اعتراضات سخت آلمان‌ها اطمینان داشتند که آلزاس و لرنی‌ها در ظرف چند ماه با وطن جدید خود مأنوس خواهند شد ولی بیزمارک اشکالاتی را از جانب لرنی‌ها پیش‌بینی می‌کرد و آنها را «عناصر ثقیل الهضم» می‌نامید به همین نظر به حکم احتیاط به ایالات مزبور استقلال داخلی نداده بلکه ملک مشترک آلمان‌ها یکی از ولایات مملکت امپراطوی (ریشلاند)^۱ اعلام کردند و در تحت اداره مستقیم صدراعظم قرار دادند به این ترتیب آلزاس و لرن حق فرستادن نماینده به مجلس هیئت متحده نداشت بلکه فقط وکلای این ایالت در مجلس ریشتاک حضور به هم

می‌رسانیدند. به علاوه در تحت رژیم دیکتاتوری قرار گرفته و به وسیله قوانین مملکت امپراطوری و مأمورینی که همه آلمانی و صدراعظم آنها را انتخاب می‌کرد اداره می‌شد. این مأمورین هم قیمومیت خود را به وضع خشنی به اهالی محسوس می‌ساختند، چیزی نگذشت که مشاجره بین اهالی و ادارات دولتی به مناسبت زبان و تظاهرات تمایل نسبت به فرانسه در گرفت به این معنی که استعمال زبان فرانسه در اسناد معاملات و ادارات دولتی و مدارس حتی در اعلان بالای دکاکین و مهمانخانه‌ها و غیره ممنوع شد. جرایدی که به فرانسه نوشته می‌شد از بین رفت و هر کسی که بیرق یا نوار سه رنگ به الوان فرانسه داشت و یا فقط سرودهای وطنی فرانسه را می‌خواند محکوم به جریمه و حبس می‌شد و در عین حال آلمان‌ها اهالی آلتزاس و لرن را به خدمت نظام دعوت کرده و مخصوصاً جوان‌های آنها را داخل گارد پروس می‌نمودند. هزاران نفر از مشمولین با وجود مظلومی که فرار آنها برای خانواده‌شان ایجاب می‌کرد به فرانسه فرار کرده و داخل قشون فرانسه و با لژون اترنزه^۱ گردیدند و در ۱۸۷۴ وقتی که از آلتزاس و لرن ۱۵ نماینده برای پارلمان آلمان خواسته شد نمایندگان آلتزاس که اکثر آنها کشیش و در رأس آنان مونسینیور دوپن دلژ^۲ کشیش شهر متز قرار داشت رسماً در برلن اعتراضنامه بردو را تجدید کرده و از مجلس بیرون آمدند به این جهت این عده را معترض نامیدند.

رژیم زجر، حزب استقلال طلب: معذک در ۱۸۷۷ تصور می‌شد احساسات سخت ضد آلمانی آلتزاس لرنی‌ها خفیف می‌گردد زیرا در ایالت مزبور حزب استقلال طلبی تشکیل شده بود که از اعتراض بر الحاق به آلمان خودداری کرده و فقط تقاضا می‌کرد که آلتزاس و لرن هم مثل ممالک مختلفه امپراطوری دارای حکومت خصوصی بوده و حق تنظیم امور داخلی و بودجه خود را به وسیله مجلس منتخبی داشته باشد. در انتخابات برای پارلمان آلمان هم پنج وکیل استقلال طلب انتخاب شد. در مقابل این تقاضاها برای گوشمالی آلتزاسی‌ها آلمان‌ها ایالت مزبور را تحت اداره یک حاکم قرار دادند «اشتات هالبر»^۳ که مقرش در استراسبورگ بود و هیئتی به نام هیئت محلی «لانداسکوس»^۴ از سی

۱. Legion Etrangere دسته قشونی که در سنه ۱۸۲۵ فرانسه در الجزایر تشکیل داد و مرکب است از اشخاص

غیرفرانسوی که داخل خدمت نظام فرانسه می‌شوند.

2. Mgr. Dupont des Loges.

3. Statthalber

4. Landesausschuss

وکیل با رأی مشورتی برای تنظیم قوانین و بودجه تشکیل شد که تصویب هر دو نیز با همین هیئت بود با این قید که هر گونه تصمیمی اتخاذ می شود باید به تصدیق پارلمان آلمان هم برسد. اولین حاکم موسوم به مانتفل^۱ با پروگرام معتدلی شروع به اجرای مأموریت و در صد بود که روحانیون و اشراف این ولایات را با حکومت آلمان سازش دهد و تصور می کرد می تواند به وسیله مساعدت های خود اهالی ولایات الحاق شده را جلب کند چنان که در موقع تجدید انتخابات پارلمان در ۱۸۸۱ مانتفل از اهالی تقاضا کرد که به وسیله آرای خود نشان بدهند که «صمیمانه و صادقانه الحاق آلزاس و لرن را به آلمان می شناسند» اما اهالی در مقابل این تقاضای رأی عمومی بر له آلمان ۱۵ وکیل معترض انتخاب کردند.

زجر و عذاب بی درنگ باز شروع شد، اما آلزاس لرنی ها به اطاعت در نیامدند. حتی در ۱۸۸۷ در نتیجه یک حادثه مهم سرحدی جنگ بین فرانسه و آلمان قریب الوقوع به نظر می رسید. در همین موقع انتخابات پارلمان آلمان واقع می شد و باز یک مرتبه دیگر آلزاس و لرنی ها جز معترضین کسی را انتخاب نکردند. در این موقع آلمان ها بر شدت فشار افزودند و حکومت وحشت شروع گردید تعلیم زبان فرانسه به اطفال ممنوع گشت، جراید فرانسوی ضبط و آنهایی که مظنون به ارتباط با مجامع فرانسه بودند به جرم خیانت به مملکت تعقیب و محکمه امپراطوری در لپزیک عده زیادی را محکوم نموده حتی آرام ترین مجامع منحل گردید و در برلن می گفتند «باید این قدر ناخن آنها را سوهان کشید تا خون بجهد». یکی از وکلای متراز مجلس اخراج شد و هیچ فرانسوی نمی توانست به آلزاس و لرن برود مگر این که از دولت آلمان تذکره عبور داشته باشد. اجبار تحصیل تذکره پس از سقوط بیزمارک از بین رفت اما رژیم سخت گیری ها تا ۱۹۰۲ یعنی تا موقع الغای اختیارات دیکتاتوری (استات هالتر) امتداد یافت. در همین موقع حکومت امپراطوری به ژرمنی کردن آلزاس و لرن به وسیله اعزام مهاجرین آلمانی که از تمام مزایا و حقوق محلی بهره مند می شدند اقدام می کرد. ادارات دولتی این مهاجرین را به منزله نمایندگان قانونی و مسلم ملت آلزاس جلوه می دادند ولی حضور آنها همیشه مبدأ مشاجرات دائمی با اهالی بومی و بر شدت اختلاف بین آلمان ها و آلزاس و لرنی ها

می‌افزود.

قانون اساسی ۱۹۱۱ و طرزهای نوین اعتراض: در جریان سال‌های اخیر کثرت مهاجرین آلمانی در شهرها و هیجانی که الغای کنگرگاسیون‌ها و کنگردا در فرانسه بین آلزاس و لرنی‌ها که اکثر آکاتولیک بودند ایجاد نمود تخیراتی در انتخاب نمایندگان آلزاس و لرن و طرز رفتار این نمایندگان در پارلمان آلمان داد.

بعضی از این نمایندگان بدون از دست دادن شخصیت خود به حزب مرکز نزدیک شدند و بقیه جزو حزب سوسیالیست گردیدند. بنابراین روح مخالفت با دولت آلمان شکل جدیدی به خود گرفت، از این به بعد بیشتر در باب استقلال داخلی صحبت می‌شد و اعتراضات را کنار گذاشته بودند، حکومت امپراطوری هم در صدد برآمد که از این جریان استفاده کند و در ۱۹۱۱ قانون اساسی به آلزاس و لرن اعطا نمود که استقلال ظاهری به این ایالت می‌داد.

به موجب قانون اساسی مزبور آلزاس و لرن حق فرستادن سه نماینده در مجلس ممالک متحده داشت.

قوة مجریه همواره به دست امپراطور بود که با شرکت اشتات هالتر ولایت را اداره می‌کرد و حکمران محل دارای وزیری بود که او را در انجام وظایفش کمک می‌نمود. قوه مقننه به شرکت امپراطور و دیت مرکب از دو مجلس اداره می‌شد، مجلس اول مرکب از اعضای استحقاقی یا متخیین از طرف امپراطور و مجلس دوم به رأی عمومی انتخاب می‌گردید.

دایرة صلاحیت قانون‌گذاری دیت به موجب قانون اساسی معین و خیلی محدود بود، به این جهات قانون جدید به نظر اهالی آلزاس و لرن ناقص و گول زننده آمد و مخالفت اهالی را از بین نبرده و سکنه بومی را جلب ننمود.

در ۱۹۱۲ گیوم دوم در استراسبورگ عدم رضایت خود را از آلزاس و لرنی‌ها با این عبارت بیان کرد «این وضع به این ترتیب قابل دوام نیست و اگر تغییر نکند من قانون اساسی شما را پاره و آلزاس را یکی از ولایات پروس خواهم نمود». عده مشمولینی که برای فرار خدمت نظام از آلمان به فرانسه می‌گریختند به طور متوسط سالانه ۱۰۰۰ نفر می‌شد.

در استراسبورگ که کوشش در ژرمنی کردن اهالی شدیدتر از سایر نقاط بود عده آلتزاسی‌هایی که زبان فرانسه حرف می‌زدند از ۱۸۷۱ به این طرف دائماً افزایش می‌یافت. یکی از نویسندگان آلمان می‌گوید: «اگر فکر کنیم که با وجود عدم تدریس زبان فرانسه در مدارس حوزه تکلم به این زبان تحت سلطه آلمان‌ها افزایش یافته است قطعاً این امر خیلی قابل تأمل خواهد بود» به این ترتیب با وجود ترتیبات گوناگون که برای ژرمنی کردن اهالی به کار می‌رفت آلتزاس و لرن به کلی نسبت به امپراطوری آلمان اجنبی و دشمن باقی ماند و وفاداری او نسبت به فرانسه و مقاومتش در متجانس شدن با آلمان‌ها یکی از نمونه‌های شگفت‌آور عظمت اخلاقی است.

تجهیزات آلمان: از ۱۸۷۱ تا ۱۹۱۴ آلمان برای قطعی و مسلم ساختن فتوحات سابقه و تهیه جنگ جدیدی که تفوق اروپایی وی را تبدیل به برتری در عالم بکند از هیچ گونه وسایلی غفلت نورزید چنان که بدو آیزمارک با اتریش و ایتالیا اتحاد مثلث را تشکیل داد (۱۸۸۲) که اتحاد فرانسه و روس و بعد اتحاد صمیمانه فرانسه و انگلیس برای تعادل با آن صورت گرفت. آلتزاس و لرن تبدیل به یک اردوگاه وسیعی شده و خطوط متعدد راه آهن سوق الجیشی از داخله این ایالت به سرحدات فرانسه متوجه و ممتد گردید. هر سال قلاع جدیدی به اردوگاه مستحکم متر که از عظیم‌ترین قلاع نظامی اروپا بود اضافه می‌گشت.

عده قشون که دائماً رو به تزايد می‌رفت در ۱۸۷۱ از ۴۰۰۰۰۰ نفر به ۸۵۰۰۰۰ نفر رسیده و در ۱۹۱۳ این قشون یکصد و ده هزار صاحب منصب جزء آزموده داشت. از سال ۱۸۷۴ آیزمارک برای هفت سال متوالی تصویب بودجه و مخارج نظامی را از پارلمان تحصیل کرد که این ترتیب به دوره هفت ساله موسوم گشت و رابشتاک در انقضای هر هفت سال اهتمام داشت افزایش عده حاضر خدمت، اصلاح توپخانه، توسعه خدمات فنی و تمدید خدمت ذخیره را تا ۳۹ سالگی و در احتیاط تا ۴۵ سالگی تصویب نماید.

قانون ۱۹۸۴ که مدت خدمت را در پیاده نظام دو سال مقرر می‌کرد در سایر قسمت‌های قشون همان سه سال سابق را باقی گذارد. از سال ۱۹۱۱ قوانین نظامی بدون وقفه یکی پس از دیگری وضع می‌شد و قوانین مزبور مخصوصاً قانون ۱۹۱۳ مبالغ گزافی

را برای هوایمایی و استحکام قلاع و توپخانه اختصاص می داد به طوری که در ظرف سه سال مجاهداتی که برای تکمیل نظام به عمل آمد با تمام مساعی چهل ساله بعد از جنگ ۱۸۷۰ مساوی بود و هیچ علتی برای این اقدامات جز اراده آلمان در برانگیختن جنگ نزدیکی تصور نمی شد. مجاهدات مزبور هم در مورد عده سربازان و هم راجع به ملزومات قشون که ارکان حرب آلمان اهمیت اساسی آن را برای جنگ های جدید درک کرده بود به عمل می آمد. ماه های اولیه جنگ ۱۹۱۴ نشان داد که در باب توپخانه سنگین دورزن و توپ مسلسل و طیاره و سفینه هوایی (زیپلین) آلمان تا چه اندازه بر سایرین پیش دستی کرده و تفوق دارد.

بحریه جنگی آلمان که در ۱۸۷۰ می توان گفت وجود نداشت در ۱۹۱۳ به میزان معتناهی از بحریه جنگی فرانسه تجاوز کرده و در عالم مقام دوم را احراز نموده بود و مخصوصاً شامل عده زیادی از انواع کشتی های جدید مانند تحت البحری های بزرگ و کشتی های زره پوش عظیم می گشت. بنابراین حفظ و توسعه قدرت نظامی در صف اول اشغالات ملی آلمان قرار گرفته بود، اداره کنندگان آلمان به تقویت روح در تمام ملت اعم از طبقات خاص و یا توده مردم توجه داشتند. بیزمارک می خواست آلمان «همیشه در حال دیده بانی» باقی باشد و گیوم دوم در این فکر بود که آلمان همواره «باروت خود را خشک و قداره خویش را تیز نگاه دارد».

مذهب لشکری در مدارس به اطفال تعلیم و از طرف جمعیت های بی حد و حصر وطنی همواره تبلیغ می گردید. هیچ فردی از افراد آلمانی حتی در بین سوسیالیست ها نبود که مساعی فوق العاده را در راه تکمیل قشون امر ضروری نیک و با افتخاری نداند و یکی از صفات برجسته ملت آلمان مذهب زور و اقتدار شده بود.

فصل سیزدهم

تاریخ اتریش و هنگری از ۱۸۶۰ منازعات ملل مختلفه

مملکت اتریش از ۱۸۵۹ تا ۱۸۶۷ بحرانی راجع به تبدیل وضع خود طی نموده، این دوره کوتاه برزخ بین اتریش سابق مستبد و وحدت طلب و سلطنت جدید اتریش را که بیش از نیم قرن ادامه نیافت تشکیل می دهد (۱۸۶۷-۱۹۱۸).

شکست های نظامی ۱۸۵۹ و ۱۸۶۶ و اوضاع آشفته مالی فرانسوا ژوزف امپراطور اتریش را به ترک استبداد و برقراری مشروطیت و ادار ساخت، ولی بین دو طرز تشکیلات تردید داشت. یکی طرز دول متحده و دیگری طرز حکومت تمرکز. بدو مطابق میل طرفداران حکومت متحده رفتار کرد و بعد در صدد حفظ وحدت امپراطوری برآمد و در این قسمت مجبور شد در مقابل مخالفت آزادی خواهان آلمان و مقاومت ملت مجار از نیت خود صرف نظر نماید.

بعد از جنگ سادوا در سنه ۱۸۶۲ به موجب قرارنامه ای امپراطور حاضر شد استقلال مملکت هنگری را بشناسد و برای سایر ولایاتی که تشکیل امپراطوری اتریش را می دادند قانون اساسی واحدی ترتیب داد. این دو مملکت مستقل (هنگری و سایر

ممالک اتریش) بوده فقط در سلسله سلطنت و امور خارجه و قشون و مخارج لازمه آن و از ۱۸۷۸ در مورد تملک بوسنی و هرزگوین با یکدیگر اشتراک داشتند و این طرز حکومت جدید ائتلاف اتریش هنگری نامیده می شد. دو مملکت اتریش و هنگری از ۱۸۶۷ هر یک در امور داخلی سیر تکاملی متمایزی نمودند.

مثلاً در همان موقعی که در هنگری حکومت پارلمانی و آزادی استقرار داشت امپراطور از راه غیر مستقیم توانسته بود در اتریش به لباس مشروطیت قدرت استبدادی سابق خود را برقرار سازد. در هر دو مملکت منازعات سیاسی در درجه دوم اهمیت بود ولی در عوض منازعات ملیت های مختلفه مخصوصاً مسئله زبان در درجه اول قرار داشت. تقاضاهای ملل مختلفه دیگر موجب جنبش های شورش آمیز نمی شد بلکه تنها باعث تولید مشاجرات و بی نظمی های پارلمانی می گردید.

در اتریش لهستانی های گالیسی طرفدار حکومت شده بودند ولی چک های بُهم همواره با نهایت جدیت تقاضا داشتند که با آنها نیز مانند مجارها رفتار شود و هنگری در ۱۸۶۸ مجبور شد استقلال داخلی کرواسی را بشناسد و همین که از خصم عمده خود آسوده خاطر گردید در صدد برآمد که ملل کوچک را تبدیل به مجار نماید.

این سیاست به مقاومت شدید سرب ها و رومانی ها که تمایلات آنها برای مجزا شدن از اتریش به واسطه ترقیات ممالک مجار تأیید می شد تصادم کرد.

اگر چه مؤسسات و منافع مشترکه و وطن پرستی عمومی اتریشی ها در ابتدای قرن بیستم هنوز به اندازه ای قوی بود که بتواند از تمایلات تجزیه خواهان جلوگیری نماید، معذک برای به دست آوردن استقلال کامل یا استقلال داخلی احساساتی در بین کلیه ملل امپراطوری وجود داشت که در اتریش و هنگری موجب بحران دائمی گردیده در اواخر جنگ بین المللی به منتهی درجه شدت رسید و بالاخره فشار ملیت های مختلفه که به واسطه شکست های اتریش و هنگری در ۱۹۱۸ تسهیل می شد منجر به خلع سلسله سلطنت و متلاشی شدن دولت اتریش و مجارستان گردید.

پادشاه: در امپراطوری رنگارنگ هابسبورگ ها سلسله سلطنت محکم ترین رشته ارتباط بین ملل متعدد به شمار می رفت. بنابراین تأثیر مقام سلطنت در امپراطوری اتریش

در قسمت دوم قرن ۱۹ شاید به همان اندازه تأثیر سلاطین استبداد سابق بوده است زیرا پادشاه نسبت به احزاب و طبقات مردم و ملل حامی قوی محسوب می‌شد که تنها میل او اجرای مرام آنها را ممکن می‌ساخت. بنابراین همه در اطاعت و جلب توجه وی با یکدیگر رقابت می‌ورزیدند.

امر دیگری نیز که بر اهمیت مقام پادشاهی می‌افزود طول مدت سلطنت فرانسوا ژوزف بود که از ۱۸۴۸ تا ۱۹۱۷ یعنی مدت ۶۹ سال اتریش و هنگری را اداره می‌کرد و با این که سلطنت این پادشاه طویل‌ترین سلطنت‌های قرن نوزدهم به شمار می‌رود معه‌ذا تشخیص تأثیری که در حوادث اروپا داشته خالی از اشکال نیست.

فرانسوا ژوزف به صورت ظاهر ساده ولی در باطن متکبر، متفرعن، خشن و خودپسند بود. متمایل به ورزش و زندگانی در هوای آزاد و بدون این که شخص برجسته‌ای باشد دارای هوشی متوسط و اراده‌ای قوی بود که مرور ایام بر ضعف آن می‌افزود.

محیطی که در آن پرورش یافت به خوبی سیاست وی را ظاهر می‌سازد. این امپراطور در عصر استبداد متولد و در درباری تربیت شد که مدیر آن مترنخ بود به این واسطه خود را رئیس خانواده و نگاهبان ودیعه‌ای می‌دانست که تنها خدا و اجدادش او را مسئول حفظ آن قرار داده بودند. نخستین وظیفه خود را در این تشخیص داده بود که با تمام وسایل ثروت خانواده خویش را بیفزاید. از لحاظ مذهبی کاتولیکی با ایمان و نسبت به مراسم عمده مذهبی همواره مراقب و سعی داشت برای مذهب کاتولیک موفقیت ممتازی حفظ نماید. با وجود آن که فرانسوا ژوزف محافظه کار و مستبد و اشرافی بود معه‌ذا آزادی‌های متعددی به رعایای خود اعطا و غالباً تمایل به موافقت عمده با ملل تابعه داشت.

علت این طرز رفتار هم فقط این بود که بین ملل مطبوعه رقابت و نفاق تولید نماید تا بهتر بتواند منحصرأ به نفع تاج و تخت و سلسله خود سلطنت کند و تنها مقصدش این که با وجود تغییرات در طرز حکومت به ریاست عالی و مطلقه او نسبت به قشون و سیاست خلل وارد نیاید و در این موضوع همیشه عزم ثابت نشان داد.

فرانسوا ژوزف وحدت لشکری را عملی کرده و آن را وسیله بزرگ وحدت مملکت و سلطنت خود قرار داده در سایه قشون و سیاست خارجی که همواره در دست داشت

توانست در مدت سلطنتش قدرت دولت اتریش را حفظ کند.

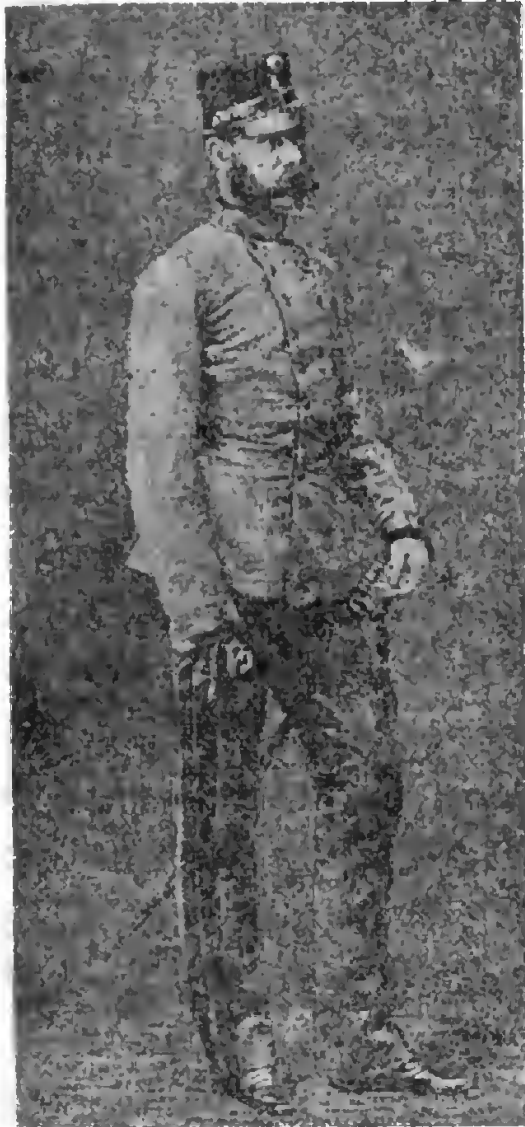
طرزهای دوگانه حکومت:

حکومت استبدادی بعد از شکست اتریش از ایتالیا دیگر قابل دوام نبود چنان که بلافاصله بعد از جنگ ایتالیا دولت اتریش را شورش هنگری تهدید نمود و به علاوه با مشکلات شدید مالی مواجه گردید. تحصیل قرضه دیگر ممکن نبود زیرا سهام قرضه دولتی را کسی نمی خرید، جبران کسر بودجه مملکت هم با وسایل عادی دیگر میسر نمی شد، برای تحصیل اعتبار مالی امپراطور تصمیم گرفت که به موجب اختیارات شخصی خود به مملکت مشروطیت اعطا نماید بنابراین (در اوت ۱۸۵۹) ابلاغیه‌ای خطاب به ملل تابعه صادر و در آن لزوم ترک «تعدیات دیرینه» را بیان و اصلاحات آزادی خواهانه را وعده داد.

وقتی این تصمیم گرفته شد

فرانسوا ژوزف در اختیار یکی از

دو طرز حکومت متحده و یا



فرانسوا ژوزف (۱۸۴۸-۱۹۱۷)

حکومت تمرکز مردد شد. در طرز حکومت متحده هر ملتی استقلال اداری و قانون گذاری خود را حفظ و دارای مجلس مخصوص و هیئت وزرای مخصوصی بوده و به

میل خود در تمام مسائلی که مربوط به منافع عمومی مملکت اتریش نمی بود اقدام می کرد. در وین مجلسی مرکب از نمایندگان مجالس محلی تشکیل و رابطه بین دول متحده به شمار رفته و در باب مسائل و منافع مشترکه از قبیل امور خارجه، قشون، مالیه، تجارت و طرق ارتباطیه مشاوره می کرد اما در طرز حکومت تمرکز مجالس ملی مانند (انجمن های ایالتی و ولایتی در فرانسه) اختیاری نداشتند و به این ترتیب دول جزء به منزله ایالات مملکتی و برای تمام دول یک هیئت وزرا در وین و یک پارلمان مرکب از دو مجلس وجود داشت: یکی مجلس اعیان که از صاحبان مقامات عالیه و اعضای مادام العمری یا موروثی که امپراطور انتخاب می نمود ترکیب می یافت و دیگر مجلس نمایندگان که اعضای آن را مجالس ولایتی انتخاب می کردند.

طرز حکومت تمرکز که وحدت مملکت را حفظ می کرد میان اعضای ادارات و اواسط الناس ولایات آلمانی و شهرها و نواحی صنعتی طرفدارانی داشت. به نظر این دسته حکومت مقتدر مرکزی برای حفظ هیئت اداره آلمان و تحمیل اصلاحات آزادی خواهانه علی رغم اشرافیت و کاستن اختیارات اداره مذهبی ضروری می آمد. طرفداران این طرز حکومت را نمایندگان ملل کوچک که به حمایت حکومت مرکزی در مقابل تجاوزات ملل بزرگ متجاوز احتیاج داشتند تقویت می کردند. طرفداران طرز حکومت متحده احزاب معروف به حقوق تاریخی بودند که می خواستند مملکت را به دول متحده مبدل سازند. این جماعت از ملل (لهستان، مجار، چک، کروات) بودند که خود را برای تحصیل حکومت ملی و مستقل قادر می دانستند. این ملل که جامعه آنها خیلی اشرافی بود تحت نفوذ اعیان درجه اول و کشیش های بزرگ قرار گرفته و بنابراین حزب طرفدار حکومت متحده حزب ملوک الطوائفی به شمار و علاقه مند به حفظ طرز حکومت سابق و اقتدارات کلیسا و طبقه اشراف بود.

فرمان ۱۸۶۰ اکتبر: برای فیصله دادن به این مسئله امپراطور شورای امپراطوری (رایش راث) را احضار و به اعضای معمولی این شورا بعضی صاحبان مقامات عالیه و اشراف ممالک مختلفه امپراطوری را افزوده و عقیده این «شورای عالی امپراطوری» را که به این ترتیب تقویت شده بود در باب تشکیلات مملکت خواست. چون این مجلس به اقلیتی طرفدار حکومت تمرکزی و اکثریتی طرفدار حکومت متحده تقسیم گشت

فرانسوا ژوزف مدت چهار ماه این دو طریقه را آزمایش می‌کرد. بدو پیروی اکثریت را نموده و قانون اساسی مبنی بر حکومت متحده معروف به فرمان اکتبر ۱۸۶۰ یا «قانون ابدی و غیر قابل نقض مملکتی» اعلان کرد که به موجب آن به مجالس ملی حق تصویب قوانین داده می‌شد و مجلسی به نام شورای امپراطوری مرکب از نمایندگان مجالس مزبور برای مباحثه در منافع مشترکه تأسیس می‌گردید. اجرای این فرمان به دو مخالفت برخورد: بدو مخالفت آزادی خواهان آلمان که حکومت مشروطه با مجلس منتخبه که دارای اختیار واقعی قانون گذاری باشد می‌خواستند و بعد مخصوصاً مخالفت اهالی هنگری که طرز عمل آنها اشکال غیر قابل حلی تولید نمود، زیرا هنگری ها تمام اقداماتی را که حکومت اتریش از بعد از ۱۸۴۸ بدون تصویب مجلس آنها به عمل آورده بود لغو و باطل می‌شمردند و هیچ قانونی را جز قانون ۱۸۴۸ به رسمیت نمی‌شناختند. خلاصه هنگری را دولت مستقلی می‌دانستند که با اتریش فقط به واسطه داشتن یک پادشاه مرتبط است.

فرمان فوریه ۱۸۶۱: چون امپراطور نمی‌توانست چنین اصلی را بپذیرد لهذا عقیده اقلیت شورای امپراطوری را قبول و قانون اساسی دیگری مبنی بر حکومت تمرکزی به اسم فرمان ۲۶ فوریه ۱۸۶۱ اعلام کرد. فرمان مزبور به عنوان تکمیل فرمان سابق صادر گردید اما در حقیقت مخالف با آن و طرز حکومت دیگری را مقرر می‌داشت. به موجب این فرمان مجالس محلی باقی ماند، اعضای این مجالس را سه طبقه انتخاب می‌کردند، شورای امپراطوری به پارلمانی مرکب از دو مجلس که اختیار تصویب قوانین و بودجه را داشت مبدل گردید. اداره حکومت جدید به شمرلینگ^۱ سپرده شد که از طرفداران سابق آلمان کبیر و دارای پاره‌ای صفات عالیه اما روح اداری اتریش در وی راسخ و عقیده داشت که افکار آزادی خواهانه برای نجات وحدت اتریش باید به کار رود و از ۱۸۶۱ تا ۱۸۶۵ به اجرای مشروطیت پرداخت. شمرلینگ نیز به دو مخالفت برخورد از یک طرف ملی که تشکیلات متین خصوصی داشتند حاضر نبودند مطیع مجلس مشترک باشند و یا این که مأمورین اداری آلمانی آنها را اداره کنند به همین جهات «فرمان» ۱۸۶۱ را مخالف حقوق تاریخی خود اعلام نمودند. لجوجانه‌ترین مقاومت‌های مزبور مقاومت

هنگری‌ها بود که از اعزام نماینده به شورای امپراطوری امتناع کرده و در آنجا نماینده نداشتند و بعد از مشاجرهٔ ممتدی مجلس هنگری به وسیلهٔ خطابه‌ای از شاه قانون اساسی ۱۸۴۸ و حکومت پارلمانی و هیئت وزرای مستقل را درخواست کرد، چک‌ها هم از اهالی هنگری تقلید کردند و سایر ملل گر چه به شورای امپراطوری نماینده فرستادند اما حقوق تاریخی خود را محفوظ داشتند. از طرف دیگر آلمانی‌های اتریش صدراعظم را ملامت می‌کردند که چرا حقیقتاً با قوانین آزادی خواهانه موافقت نکرده و سیاست نفرت آمیز مالی خود را تغییر نداده است.

سلطنت دوگانه: این دو مخالفت موجب عدم رضایت امپراطور شد، زیرا امیدوار بود که به وسیلهٔ فرمان ۱۸۶۱ وحدت ممالک خود را حفظ و مساعی وزرای خویش را آسان خواهد ساخت ولی فرمان مذکور جز در قسمت کوچکی از مملکت اجرا نشد و مجلس رایش را ث هم با این که کامل نبود در محاسبات وزرا دقت کرده از تصویب قرضه‌ای که وزرا می‌خواستند تصویب کنند امتناع ورزیده دولت را فلج می‌ساخت لهذا امپراطور مصمم شد تجربهٔ دیگری بکند یعنی به وضع قدیم اتریش و سلطنت دوگانه بازگشت نماید و چون به خوبی می‌دانست که هنگری‌ها بیشتر از آن متمایز و مشخص هستند که ضمیمهٔ امپراطوری شوند، لهذا برای این که آنها را با خود متحد سازد از سال ۱۸۶۵ به مذاکره پرداخت ولی اشکال امر وفق دادن «حقوق تاریخی» هنگری با وحدت امپراطوری بود و به همین مذاکرات تا موقع بروز جنگ ۱۸۳۶ و اردو کشی بُهم به طول انجامید.

جنگ سادوا هفت سال بعد از جنگ سولفرینو عظمت امپراطوری اتریش را در هم شکست.

فرانسوا ژوزف برای احتراز از بروز وقایع ناگوار داخلی به عجله وارد مذاکره با مجارها شده قرارنامه‌ای بین بُست^۱ صدراعظم اتریش (رئیس الوزرای سابق ساکس که در ۱۸۶۶ داخل خدمت اتریش شده بود) و فرانسوادِ آک^۲ رئیس حزب آزادی خواهان اعتدالی در مجلس هنگری امضا شد و وضعیت سلطنت هابسبورگی‌ها را به ترتیب ذیل تنظیم نمود:

1. Beust

2. Francois Deak

قراردنامه ۱۸۶۱: این قراردادنامه امپراطوری را به دو مملکت مساوی قسمت کرد که مطیع یک سلطان بود: یکی امپراطوری اتریش و دیگری مملکت روحانی هنگری و این طرز تشکیل را سلطنت دو گانه اتریش و هنگری نامیدند ولی عنوان رسمی آن مملکت، مملکت اتریش و هنگری گردید.

حدود دو مملکت بر طبق سوابق تاریخی تعیین شد یعنی هنگری از ممالک قدیمه سلطنت سنت اتین^۱ (هنگری، کرواسی، اسلاونی، ترانسیلوانی و ثغور نظامی) ترکیب می شد و اتریش شامل هفده ولایت دیگر بود. هر یک از این دو قسمت از اقوام کوچک و یک ملت مهم که بر سایرین مستولی بود تشکیل می یافت چنان که ملت نافذ در اتریش آلمان ها بودند و در هنگری مجارها. می گویند بُست به دآک گفته بود: «شما عشایر ناحیه خود را حفظ کنید ما هم عشایر سمت خودمان را حفظ خواهیم نمود».

وقتی که حدود مملکتین را ترسیم کردند رودخانه لیتا^۲ یکی از شعب کوچک ساحل یسار دانوب را در جنوب شرقی وین سرحد قرار دادند، به این لحاظ است که هنگری و اتریش را به اسامی قدیمی ماوراء لیتانی^۳ و داخل لیتانی^۴ می خوانند.

در قراردادنامه مصرح بود که اتفاق شخصی^۵ برای هنگری منافع مشترکه ای را با سایر ممالک که در تحت سلطنت پادشاه هستند تولید می کند. این قراردادنامه امور راجع به مملکتین را به دو قسمت مشخص معین می نمود: یکی امور مشترکه که از وحدت سلسله سلطنت منتج می شد، دیگر منافع مشترکه که در نتیجه وجود امور مزبوره تولید می گردید و با طرز ترتیب خود قراردادنامه که به سیاسی و اقتصادی تقسیم شده بود مطابقت می کرد. نتیجه این تشخیص این بود که قراردادنامه سیاسی دائمی و تاموقعی که از طرفین فسخ آن اعلان نمی شد باقی می ماند، در صورتی که قراردادنامه اقتصادی موقتی و در عمل برای مدت ده سال منعقد و در انقضای مدت قابل تجدید بود.

مقصود از امور مشترکه امور خارجه و مسائل نظامی و مالیه بود. اشتراک در امور خارجه مطلق و اشتراک امور نظامی فقط محدود به وحدت اداری از قبیل فرماندهی و

1. Saint Etienne

2. Leitha

3. Tarnsbeithanie

4. Sisleithanie

۵. اتفاق شخصی راجع به دریا چند دولت است که با حفظ وضعیت داخلی و موقعیت بین المللی خود در تحت سلطنت یک پادشاه باشند. این اتفاق موقتی و فقط تا موقع حیات پادشاهی است که سلطنت می کند.

تاریخ قرن نوزدهم (معاصر) / ۵۰۹

تشکیلات لشکری می‌گشت. اما قوانین نظامی و اداری در حدودی که راجع به تهیه مستقیم وسایل جنگ نبود مطلقاً مربوط به قوانین خود هنگری یا اتریش می‌شد. مثلاً تعیین عده قشون سالیانه تقسیم و نگاه‌داری افواج مطابق قواعد محلی به عمل می‌آمد.

قشون هنگری تشکیل لشکر هنگری را می‌دادند که «جز لایتنج‌زای» لشکر کل به شمار می‌رفت. اشتراک مالی محدود به اداره و تعیین مبالغ لازمه برای احتیاجات مشترکه بود، سهم هر دولت مثل قرارنامه اقتصادی موقتی و به وسیله توافق نظری که قابل تجدید و موسوم به قرارداد حق السهم بود معین می‌گردید.

امور مشترکه را هیئت الوزرای مشترکی عبارت از وزیر امور خارجه، جنگ و مالیه اداره می‌کرد (کار وزارت مالیه منحصر به مخارج مشترکه بود). وزرای مذکور در مقابل پارلمان هنگری و هم در مقابل پارلمان اتریش مسئول بودند. از ۱۸۷۸ به این طرف وزیر مالیه علاوه بر وظایف معمولی خود اراضی مشترکه بوسنی و هرزگوین را هم اداره می‌نمود.

امور منافع مشترکه شامل مسائل ذیل بود: مسائل تجارتي و مخصوصاً گمرکات، قوانین راجع به مالیات‌های غیرمستقیم، مسکوکات، اعتبارات و راه‌های آهنی که هر دو مملکت در آن ذینفع بودند.

این امور را هیئتی مرکب از نمایندگان مجلس اتریش و هنگری اداره می‌کرد. عده نمایندگان هر مملکت شصت نفر بود که دو ثلث آن را مجلس عوام انتخاب می‌نمود.

نمایندگان مزبور برای مدت یک سال انتخاب شده و سالیانه متناوباً دو مرتبه در وین و بوداپست جلسه خود را تشکیل می‌دادند. هیئت نمایندگان هر یک از مملکتین جداگانه تشکیل جلسه داده و به وسیله مکاتبه با یکدیگر مربوط و اجتماع آنان در یک جلسه نه برای مشاوره بلکه برای رأی دادن بود. مأموریت آنها کاملاً محدود و فقط نظارت در کارهای وزرای مشترک داشته و بودجه مشترکه را تصویب می‌کردند.

قانون اساسی هنگری: در تعقیب امضای قرارنامه قانون اساسی ۱۸۴۸ که بر حسب تقاضای شاه در آن تجدید نظر شده بود در هنگری برقرار گردید.

به موجب این قانون هنگری مملکتی کاملاً مستقل و سلطنت آن ارثی و در خانواده

هابسبورگ بود.

شاه می‌بایستی که در بوداپست پایتخت این مملکت تاجگذاری کند، شخص او از هر تعرضی مصون و مقدس، دارای سمت ریاست قوه مجریه و به این سمت مظهر نمایندگی خارجی دولت محسوب می‌شد. ریاست عالی قشون با پادشاه و منبع اجرا عدالت بود. انتخاب مأمورین دولتی و حق دعوت و تعویق تشکیل و انحلال پارلمان از حقوق مختصه وی و در انجام وظایفش هیئت وزرای مجار که در پیشگاه دیت مسئول بود با شاه کمک می‌نمود. مجلس قوه مقننه را در دست داشت، حق تصویب بودجه، تعیین عده سالیانه قشون و تفریغ محاسبات دوره عمل گذشته با مجلس و نظارت خود را در کارهای هیئت وزراء به وسیله استیضاح عملی می‌کرد. دیت مرکب از دو مجلس بود: یکی مجلس بزرگان که از افراد عالی مقام و اعیان بزرگ ارثی و اعضای مادام‌العمری که از طرف شاه انتخاب می‌شدند ترکیب می‌گردید و دیگر مجلس نمایندگان که مهم‌تر از اولی و مرکب از ۴۵۲ عضو که برای مدت پنج سال به رأی فردی و عمومی انتخاب می‌شد.

طریقه انتخابات خیلی پیچ در پیچ اما دامنه آن وسیع و نصاب مالیاتی خیلی کم و حق انتخاب شامل بسیاری از مردم می‌گردید.

قانون اساسی ۱۸۶۷ و اتریش: بعد از آن که به وسیله قرارنامه مسئله هنگری حل شد امپراطور برای مملکت اتریش قوانین اساسی مملکتی ۱۸۶۷ را که به قوانین اساسی دسامبر موسوم و در حقیقت متمم فرمان ۱۸۶۱ به شمار می‌رفت رسماً اعلان کرد و به این ترتیب اتریش نیز یک دولت مشروطه واحدی شد. امپراطور دارای حقوق پادشاهان مشروطه گشت، یعنی از یک طرف رئیس قوه اجراییه و از طرفی به وسیله حق امضا و داشتن حق رد مطلق قوانین، قسمتی از قوه مقننه را هم در دست داشت. اعلان جنگ، عقد صلح، امضای عهدنامه‌ها، ریاست عالی قوای لشکری، انتخاب مأمورین، حق دعوت و تعویق، تشکیل و انحلال پارلمان و دیت‌های ولایتی با امپراطور بود.

قانون اساسی ۱۸۶۷ مسئولیت وزرا را در پیشگاه مجلس رایش را تثبیت و به نتیجه اصولاً حکومت پارلمانی را در اتریش تأسیس می‌نمود. مجلس رایش را که تا پیش از این به مجلس اعیان که از طرف امپراطور انتخاب می‌شد و مجلس نمایندگان (۲۰۳)

نفر) که منتخب از طرف لاندتاک‌های ۱۷ ولایت بودند تقسیم می‌گردید. اگر چه اختیارات بین پارلمان مشترک و مجالس محلی تقسیم می‌شد ولی برای تأمین و حفظ وحدت مملکت به مجلس رایش راث اختیارات خیلی وسیعی داده شد قانون اساسی تساوی عموم افراد را در مقابل قانون و برای رجوع مشاغل دولتی اعلام کرد.

نتایج قرارنامه: قرارنامه به واسطه ایجاد دو مملکت مشخص اتریش و هنگری را از هم جدا ساخت و هر یک از این دو مملکت از این پس زندگانی سیاسی مخصوص به خود داشتند اما در هیئت اجتماعی مملکتی دارای تأثیرات مساوی نبودند.

مسئله سلطنت دوگانه از قرارنامه‌ای که اساساً به منزله قرارداد بین سلسله سلطنت و مملکت هنگری به شمار می‌رفت ناشی می‌شد و هنگری را یک دولت کاملاً مستقل و آزادی می‌نمود که چون به یک اتحاد محکم خارجی احتیاج داشت تا بتواند به فراغت خاطر به ترقی مملکت پردازد فقط از این نظر رشته ارتباط خود را با سایر ممالک امپراطوری حفظ می‌کرد.

این قرارنامه مبدأ نفوذ دائم التزاید هنگری در ممالک دوگانه بر ضرر اتریش گردید و وقایع عمده نیمه دوم قرن ۱۹ در امپراطوری اتریش تاریخ ترقیات این نفوذ می‌باشد که به تدریج مرکز ثقل سیاست را از وین به بوداپست انتقال داد زیرا از همان ابتدا مساوات در حقوق با عدم تساوی تعهدات توأم بود و هنگری جز سی درصد از قروض سابق امپراطوری را قبول نکرد. از این به بعد تجدید قرارنامه برای امپراطور مهم‌ترین اشتغالات خاطر بود و میزان فعالیت و زرنگی وزرای خود را بر روی همین اساس قرار می‌داد و وزرا هم برای موفقیت به تجدید آن به اعطای یک سلسله امتیازات به هنگری مجبور شدند. ضعف طریقه سلطنت دوگانه ناشی از این بود که قرارنامه سیاسی دائمی به قرارنامه مالی و اقتصادی موقتی اتصال داشت زیرا کلیه حیات اقتصادی مملکت در ختام هر دوره به حال بلاتکلیفی می‌افتاد و از طرفی هم بدون اشتراک منافع اقتصادی اشتراک امور خارجی نمی‌توانست وجود داشته باشد، به علاوه به تدریجی که هنگری می‌خواست دیگر فقط مملکت فلاحتی نبوده و صنعت جوانی برای خود تأسیس و آن را حمایت می‌نمود و در اتریش که مملکت صنعتی بود جنبش فلاحتی ظاهر می‌گردید به همان درجه بر اشکالات افزوده می‌شد، اما هنگری پیوسته پیش می‌برد. در موضوع

سیاست خارجی هم منافع هنگری غلبه داشت و اتریش بیش از پیش سیاست شرق و بالکانی را تعقیب می‌کرد. تغییر قطعی سیاست در زمان آندراسی^۱ صدراعظم (۱۸۷۱-۱۸۷۹) پیدا شد که سیاست خارجی مملکت را به خط جدید می‌انداخت. همان‌طور که هنگری در موضوع سیاست خارجی و اقتصادی توانست حقوق خود را مزیت و برتری دهد و منافع خویش را بشناسد در سیر تکاملی داخلی خود نیز نسبت به اتریش به طرز حکومت مساعدتری نایل آمد یعنی هنگری به سلطنت آزادی خواهانه و پارلمانی کاملی باقی ماند که در آن پادشاه به صرافت طبع حاضر می‌شد فقط خود را سلطان مشروطه بداند در صورتی که در اتریش در پشت پرده قانون اساسی حکومت شخصی استبدادی برقرار و همواره اثر خود را ظاهر می‌ساخت.

احزاب سیاسی در اتریش: تشکیلات «سلطنت دوگانه» ۱۸۶۷ هم مثل قوانین سابق آرامش داخلی را تأمین نمی‌ساخت زیرا قرارنامه فقط مدعای مجارها و آلمان‌ها را در مزیت داشتن بر سایر ملل اتریش حل کرده بود و بالتیجه سایر ملل جز اتریش معترض و شروع به کشمکش مفصلی کردند که در طی جنگ بین‌المللی بر شدت آن افزود. منظور آنها این بود که خود را از هر نوع قیومیت خارجی آزاد ساخته و حتی اعمال حقوق تاریخی و استقلال داخلی خویش را مثل مجارها به دست بیاورند.

در سیزلستانی^۲ احزاب دو دسته که از حیث اهمیت تفاوت داشتند تشکیل می‌دادند یکی مشروطه خواهان طرفداران قانون اساسی وحدت امپراطوری ۱۸۶۷ و حکومت مشترکه که به وسیله آلمان‌ها اداره شود. این جماعت مخصوصاً از اهالی ولایات آلمانی مرکز تشکیل می‌شدند. دیگر طرفداران حکومت متحده یعنی آنهایی که خواهان حکومت‌های محلی و بسط اقتدارات مجالس محلی بودند. این دو دسته هر یک به نوبه خود به فرق کوچک‌تری تقسیم می‌گردیدند چنان که مشروطه خواهان شامل آزادی خواهان و محافظه کاران بودند. آزادی خواهان دارای عقاید حاکمیت ملی و ضد مذهبی و به اهالی ولایات صنعتی مشرق اتریش سفلی یعنی ایستیری^۳ و کارنتی^۴ اتکاء داشتند. محافظه کاران کاتولیکی مذهب و علاقمند به حکومت سابق و مخصوصاً در

1. Andrassy

2. Cisleithanie

3. Styrie

4. Carinthie

کوهستان‌های غربی تیrol^۱، وُرالوگ^۲ و مملکت سالزبورگ^۳ عده آنها زیاد بود. از حزب محافظه کار در اواخر قرن نوزدهم دو حزب جدید تولید و مجزا شدند که از صنعت‌گران و تجار کوچک ترکیب یافته و در بدو امر نمایشات با هیاهوی آنها بیشتر از حیث عده اعضا بر اهمیت‌شان افزوده بود. یکی از دو حزب مزبور ضد یهود و در اتریش کثیرالعهده و متنفذ بود و دیگری حزب مسیحیت اجتماعی که در ۱۸۷۳ به دست محرک ماهری موسوم به ک. لوژر^۴ تشکیل یافت و همین شخص بود که در ۱۸۹۵ موفق شد انجمن بلدی وین را در دست گیرد. طرفداران حکومت متحده به شش حزب ملی منقسم می‌شدند: (اسلون‌های کارنیل، ایتالیایی‌های تیrol جنوبی، رومانی‌های بو کوین، روتن‌ها، لهستانی‌های گالیسی و چک‌های بوهم).

تنها دو حزب لهستان و چک نسبتاً به اندازه‌ای قوی بودند که بتوانند تأثیر عمده سیاسی داشته باشند. اعضای این احزاب مخصوصاً از اهالی ولایات اسلاو شمالی جمع‌آوری شدند.

تمام این احزاب در خارج پارلمان ائتلاف‌هایی به نام کلوب تشکیل داده بودند که با وجود تعدد و خصومتشان دوام و استحکام مبانی آنها در اتریش زیاد شد. قوای سابق سیاسی و اجتماعی یعنی دربار، قشون و ادارات مخصوصاً نجبا و کلیسا که به علت املاک وسیع خود نفوذ اقتصادی مهمی داشت با قانون اساسی جدید آزادی خواهانه مخالف و رابط بین کلوب‌های لهستانی که در آنجا نجبا و محافظه کاران آلمان غلبه داشتند بودند بنابراین طبعاً ائتلافی بین احزاب ملی اسلاو و اشراف و کاتولیک‌ها برقرار می‌شد.

در ۱۸۶۷ حزب سوسیالیست در اتریش پدید آمد، ترقیات این حزب مدت مدیدی به واسطه کشمکش‌های بین سوسیالیست‌ها و هرج و مرج طلب‌ها فلج گردید (۱۸۸۲-۸۴) ولی از سال ۱۸۸۸ حزب سوسیالیست اتریش به طرز حزب سوسیالیست آلمان تشکیل شده و به اندازه‌ای قوی گردید که بتواند برای هشت ساعت کار در روز و عرفی شدن دولت نمایشاتی بدهد و اگر چه دولت به وسیله قوانین تنکیلی و قوانینی که طرز بیمه کارگران را تأسیس می‌کرد بر ضد حزب مزبور مجادله‌ای شروع نمود اما موفق

1. Tyrol

2. Vorallerg

3. K. Lueger

نشد که از قوه روز افزون بسط آن جلوگیری نماید.

اجرای طرز حکومت: امپراطور هیچ گاه به طور قاطع یکی از این دو حزب را بر نمی گزید بلکه گاهی به طرفداران تمرکز و زمانی به ائتلاف طرفداران حکومت متحده و اشراف متکی می شد. از ۱۸۶۷ تا ۱۸۷۹ آزادی خواهان مشروطه طلب زمامدار بوده و این موقع را برای اقدام به یک رشته اصلاحات مغتنم شمردند.

امپراطور به مناسبت اشغال هرزگوین و بوسنی از حزب مشروطه خواه دوری اختیار کرد زیرا از یک طرف چون لازم بود یک عده قشون دویست هزار نفری که مخارج آن متجاوز از یکصد میلیون فلورن می شد برای تسکین شورش مسلمانان در کوهستان‌ها نگاه‌داری شود. آلمان‌ها اشغال این ناحیه را به دیده نفرت می‌نگریستند، از طرف دیگر مجارها این اقدام را ملامت می‌کردند برای این که بوسنی‌ها برادران کروات‌ها و سرب‌ها بودند که هنوز در هنگری خیلی زیاد و به میل مجارها روز به روز بر عده آنها افزوده می شد.

امپراطور که از مخالفت طرفداران تمرکز ناراضی بود قریب بیست سال سیاست مساعدی نسبت به نظریات طرفداران حکومت متحده اتخاذ نمود.

از ۱۸۷۹ تا ۱۸۹۳ کابینه کنت تاف که رفیق عهد طفولیت امپراطور و نمونه کامل مأمورین عالی‌رتب بود با اتکاء بر ائتلاف طرفداران حکومت متحده و اشراف مرکب از چک‌ها و لهستانی‌ها و کاتولیک‌ها حکومت می‌کرد. ائتلاف مزبور فاقد پروگرام سیاسی مشترک و فقط وجه ارتباط آنها وحشت از آزادی خواهی بود. کارهای این کابینه به یک سلسله موافقت‌هایی با تقاضاهای ملل اسلاو و کلیسای کاتولیک محدود گردید. از سال ۱۸۹۸ وزرا متکی بر ائتلافی مرکب از حزب آلمان و لهستانی شدند و به وسیله تأویل بسیطی از قسمت ماده چهاردهم قانون اساسی ۱۸۶۷ راجع به مواقع فوری حکومت می‌کردند. ماده مزبور اجازه می‌داد که در موقع ضروری و فوری اقداماتی که تصویب پارلمان را لازم داشت فقط با فرمان امپراطوری به موقع اجرا گذارده شود. چون مجلس رایش راث به واسطه مشاجرات بسیار شدید احزاب تجزیه شده نفوذ و اختیارات خود را از دست داده بود کابینه‌ها در اواخر قرن ۱۹ و ابتدای قرن بیستم کابینه‌های درباری

شدند که اقتدارات اشراف محلی و دربار و کلیسا را افزوده و به طور غیرمستقیم روح استبداد را برقرار ساختند.

سیاست مذهبی: اصلاحات عمده‌ای که در سیزلستانی به عمل آمده مربوط به دو اصل بود: یکی قوانین سیاست مذهبی که روابط کلیسا و دولت را تغییر داد، دیگر به یک رشته اصلاحاتی در ترتیب انتخابات که منجر به برقراری رأی عمومی گردید. قانون اساسی ۱۸۶۷ که آزادی کامل را تأمین می‌کرد با کنکردای ۱۸۵۵ متضاد بود. کابینه اورسپرگ^۱ بدو یک سلسله قوانینی در تأیید آزادی مذهب و عقاید به تصویب رساند (مه ۱۸۶۸) و قانون راجع به روابط کلیسا و معارف با این که به کلیسا حق تأسیس مدارس خصوصی را می‌داد عرفی شدن تعلیمات دولتی را مقرر نمود. این قوانین با وجود تکفیر پاپ و مخالفت کشیش‌ها و حزب کاتولیک اجرا گردید. در ۱۸۷۱ اعلام عقیده مصاب بودن پاپ بهانه نسخ کنکردا شد و در ۱۸۷۴ قوانین مه به تقلید کولتور کامپف آلمان به تصویب رسید. این قوانین مجدداً روابط کلیسا و دولت را تنظیم و به موجب آن کشیش‌ها باید محل‌های بلامتصدی و انتخاب به مشاغل روحانی را به دولت اطلاع دهند و غیر کاتولیک‌ها هم حق تأسیس مجامع مذهبی را دارا شدند.

معدلک کلیسای کاتولیک در اتریش موقعیت ممتازی را تا زمان سقوط سلسله سلطنت حفظ کرد به این معنی که تعلیمات راجع به اعتراف به معاصی برای کلیه کاتولیک‌ها اجباری بود، گاه گاهی نیز نمایشات با هیاهویی مانند کنگره نان و شراب مقدس^۲ در سال ۱۹۱۲ مقامی را که مذهب در حیات دولتی اتریش داشت آشکار می‌ساخت. کشیش‌های درجه دوم کلیسا محترم و متنفذ بودند و کشیش‌های عالی مقام در کارها تأثیرات عمده داشته و غالب آنان حقاً به عضویت مجلس اعیان انتخاب می‌شدند. به پاره‌ای از مناصب روحانی علاوه بر عناوین اشرافی عایدات مهمی نیز اختصاص داشت. مجامع مذهبی مثل مجمع پرمونتر^۳ دارای املاک بزرگ بودند، به طوری که مأمورین آنان از بقایای ملوک الطوائفی روحانی به شمار می‌رفتند. در عوض روحانیون هم معاونت مفیدی با ادارات می‌کردند به این معنی که در مسئله تمرکز و

1. Auersperg

2. Congres Eucharistique

3. Premontres

وحدت شکل مملکت به آنها کمک و عقاید و افکاری را که برای دولت مفید بود در میان مردم تأیید و تقویت می نمودند.

قوانین انتخابات: در موضوع انتخابات قانون اساسی ۱۸۶۷ تشکیلات انتخابی مبنی بر نمایندگی ثروت و مکنت را حفظ کرد یعنی انتخاب کنندگان بر حسب اهمیت ثروت خود در هر حوزه به چهار دسته منقسم می شدند: (ملاکین بزرگ، اناق های تجارت، شهرها و دهات) و هر یک جدا گانه نمایندگان مجالس ولایتی را انتخاب و این نمایندگان هم به نوبه خود نمایندگان رایش را انتخاب می نمودند، به این ترتیب انتخابات مبنی بر نصاب مالیاتی و دو درجه و به کلی بی تناسب بود و قانون ۱۸۷۳ انتخاب مستقیم را برای نمایندگان پارلمان مقرر ساخت اما طریقه تقسیم به چهار دسته را حفظ نمود و مخصوصاً شامل یک افزایشی در عده وکلا و تجدید تقسیم بندی کرسی های پارلمانی بود. با آن که عده نمایندگان شهرها و دهات زیاد شد معذک عدم تناسب فوق العاده در نمایندگی وجود داشت چنان که به طور متوسط در دسته ملاکین بزرگ هر ۶۳ نفر یک وکیل انتخاب می کرد در صورتی که در قصبات هر ۱۱۶۰۰ نفر یک وکیل داشتند. این طریقه همواره اکثریت را برای آلمان ها که صنعت گران مهم و تجار بزرگ بودند کمافی السابق تأمین می نمود. قانون ۱۸۷۰ نصاب مالیاتی را در حوزه شهرها و قصبات به ۵ فلورن مالیات مستقیم تنزل داد. قانون ۱۸۹۶ طبقه پنجمین را ایجاد کرد که ۷۲ وکیل با رأی عمومی انتخاب می نمود. این اصلاحات مخصوصاً مورد استفاده اواسط الناس کوچک که دلبستگی به کلیسا داشتند واقع شده موجب ضعف آزادی خواهان آلمانی و تقویت آلمان های محافظه کار و چک ها گردید. نهضت کارگران برای رأی عمومی و مخصوصاً شدت یافتن منازعات ملی امپراطور را واداشت که در ۱۹۰۷ رأی عمومی را برقرار سازد و نتیجه این اصلاح اساسی آن شد که منافع اجتماعی با منافع ملی مخالف و کشمکش طبقاتی مجادله راجع به زبان های ملل مختلفه را فلج ساخت و به انتخاب کنندگان اواسط الناس که مستغرق در این مسئله بودند توده انتخاب کنندگان جدیدی افزود که مخصوصاً علاقمند به مسائل اقتصادی و اجتماعی گشتند.

مجادله با ملیت های مختلفه: حیات سیاسی اتریش مخصوصاً مستغرق در مشاجرات بین ملیت های مختلفه و راجع به دو موضوع بود: یکی حقوق لاندتاک یا مجالس ولایتی

و دیگر مسئله زبانها. تقاضاهای احزاب ملی در این دو موضوع بر حسب اهمیتشان تفاوت می‌کرد چنان که ضعیف‌ترین آنها تنها به استقلال در اداره مدارس و کلیساهای خصوصی قانع و احزاب قوی استقلال اداری و حتی آزادی کامل مجلس خود را مطالبه می‌نمودند. کشمکش مخصوصاً در موضوع زبان‌ها شدید بود زیرا در اتریش زبان علامت مشخصه ملل مختلفه به شمار می‌رفت. ماده ۱۹ قانون اساسی دسامبر مقرر می‌داشت «تمام ملل امپراطوری اتریش در حقوق مساوی و هر ملتی حق غیرقابل نقض در حمایت و تعلیم زبان و ملیت خویش دارد» ولی مرام آلمان‌ها و اسلاوها در این موضوع به کلی متضاد بود به این معنی که آلمان‌ها مدعی بودند زبان آنها در سرتاسر مملکت باید زبان رسمی باشد و لازم و ملزوم وحدت امپراطوری وجود یک زبان رسمی دولتی است و جز زبان خود زبان دیگری را نمی‌پذیرفتند. اسلاوها معتقد بودند که مساوات ملل مستلزم مساوات زبان‌های ملی است و کلیه زبان‌های که در سیزلستانی تکلم می‌شود باید در مدارس و محاکم و ادارات دارای حقوق متساوی باشند. حل این مسئله مشکل بود زیرا زبان آلمانی برای روابط بین‌المللی و دسترسی به علوم جدید تسهیلاتی فراهم و مخصوصاً اغلب ملل امپراطوری نمی‌توانستند بین خود جز به وسیله زبان آلمانی مرابطه داشته باشند و به این واسطه موقعیت مخصوصی احراز نموده بود. نزاع ملل و زبان‌ها مخصوصاً مشاجره بین طبقات متوسطه به شمار می‌رفت و طبقات پست که مستغرق در فراهم آوردن اسباب معیشت بودند به مسئله زبان ملی توجهی نداشتند. مخصوصاً این مسئله موضوع مشاجرات زیادی بین چک‌ها و آلمان‌ها می‌گشت زیرا هر دو دارای دو طبقه متوسط تحصیل کرده و مستطبعی بودند که برای رسیدن به مشاغل دولتی رقابت و جدال می‌کردند.

لهستانی‌ها: در سیزلستانی دو حزب ملی نسبتاً قوی برای مبارزه با سلطه آلمان‌ها وجود داشت: یکی لهستانی‌ها و دیگر چک‌ها. حزب لهستانی‌ها در ناحیه گالیسی ذی نفوذ و از طرف اشراف کاتولیکی که توده ملت نسبت به آن مطیع بود اداره می‌شد.

روتن‌ها در گالیسی شرقی که طبقه روستایی و بی‌سواد را تشکیل می‌دادند هیچ وقت تأثیر سیاسی متناسب با اکثریت عده خود نداشتند چنان که بدواً به تقاضای استقلال داخلی در امور مدارس و کلیسای خود که کلیسای متحد یونانی است اکتفا نموده بعد در

ابتدای قرن بیستم توجه خود را به طرف برادران روسی مقیم اوکرائی^۱ معطوف ساختند. حزب لهستانی‌ها عقیده خود را در تصمیم‌نامه سپتامبر ۱۸۶۸ که مجلس گالیسی تصویب نمود اظهار کرد و عبارت بود از: تقاضای یک نوع استقلال داخلی و بسط اختیارات مجلس در موضوع تجارت، اعتبارات، تعلیمات، تشکیلات قضایی و صحتی و شرکت نمایندگان مجلس گالیسی را در مشاورات مجلس رایش راث فقط در امور مشترکه درخواست می‌نمود. دولت مقدرات گالیسی را به حزب اشراف لهستانی که به تدریج حزب طرفدار حکومت شده و با محافظه کاران آلمان اتحاد کردند و گذار نموده بود.

تقاضاهای چک‌ها: شدیدترین مبارزات در سیزلستانی به وسیله احزاب چک‌ها برای زبان و ملیت خودشان به عمل آمد. احزاب مزبور دو ثلث مملکت بهم را در دست داشته و در قصبات سیزلی و مراوی هم ذی نفوذ بودند.

به محض اینکه قرارنامه‌ای با مجارها به امضاء رسید چک‌ها نیز حقوق تاریخی خویش را به وسیله اعلامیه ۲۲ اوت ۱۸۶۸ مطالبه کردند و متذکر شدند که اتحاد آنها با ممالک دیگر اطریش فقط اشتراک در داشتن یک پادشاه است و از شرکت در مجلس بهم و فرستادن نماینده به پارلمان وین که می‌گفتند «اجتماع موقتی بدون اساس تاریخی است» امتناع ورزیدند. نهضت آنها به طوری شدید شد که امپراطور پس از اقدامات قهری با رؤسای چک‌ها وارد مذاکره گردید. این مذاکرات به انتشار فرمان (۱۲ سپتامبر ۱۸۷۰) منتهی شد که به موجب آن فرانسوا ژوزف رسماً حقوق تاریخی مملکت بهم را شناخته و متعهد شد همانطور که در بوداپست به نام سلطنت مجار تاجگذاری می‌کند در پراگ نیز به نام سلطنت مجار تاجگذاری نماید.

در همین موقع مجلس چک به وسیله «مواد هیجده گانه اساسی» طرح قانون اساسی ریخت که مانند قرارنامه که استقلال مملکت هنگری را شناخته بود استقلال مملکت بهم و رژیم اتحاد شخصی را تأمین می‌ساخت و به این ترتیب ممالک دوگانه اطریش و هنگری ممالک سه گانه اطریش و بهم و هنگری می‌گردید.

اما این طرح آلمان‌های اطریش را سخت به خشم آورده و مداخله سری دولت

تاریخ قرن نوزدهم (معاصر) / ۵۱۹

امپراطوری آلمان را موجب گردید زیرا کینه دیرینی بین نژاد ژرمنی و نژاد اسلاو وجود داشت.

به علاوه چون بیزمارک در فکر اتحادی با دولت اتریش بود اگر اسلاوها مقام شامخی را که کثرت عدد به آنها حق می داد در اتریش احراز می کردند اتحاد مزبور مشکل می شد برای آنکه اسلاوها از یک طرف متمایل به روسیه ملت بزرگ اسلاو بودند و از طرفی هم نسبت به فرانسه چنان که در بحبوحه جنگ ۱۸۷۰ به وسیله اعتراض به توپ بستن پارلمان و غضب آژانس لرن تنها ملتی بودند که دوستی خود را به فرانسه ابراز داشتند.

به مخالفت آلمانها مخالفت هنگری ها هم ضمیمه شد زیرا هنگریها می ترسیدند مبادا آزادی اسلاوهای اتریش حس استقلال طلبی اسلاوهای هنگری را تحریک نماید. فرانسوا ژوزف در مقابل ائتلاف آلمانها و مجارها از هرگونه مساعدت با چکها صرف نظر و طرح قرارنامه با چک متروک ماند، حتی چند ماه بعد از انتشار فرمان سپتامبر امپراطوری مشاهده می شد که پلیس با دقت تمام نسخه های فرمان مزبور را تجسس و ضبط می کند مثل اینکه اوراق مزبور مخمل نظم عمومی است.

مسئله چک: بعد از قطع روابط ۱۸۷۱ بهم باز مغشوش ترین ولایات سیزلیتانی بود زیرا چکها تا ۱۸۷۹ از شرکت در پارلمان وین امتناع کردند و فقط موقعی که کابینه تاف از طرفداران حکومت متحده زمامدار گردید به این امر رضایت دادند.

چکها بدو استقلال بهم را تقاضا نمی کردند بلکه فقط اعلام داشتند «حقوق عمومی مملکت بهم را محفوظ نگاه می دارند» و در مقابل موفق شدند دارالعلوم پراگ را بدو دارالعلم یکی آلمانی و دیگری چک تقسیم کنند (۱۸۸۲). دو فقره فرمان در باب زبانها (۱۸۸۰-۱۸۸۶) اجازه تنظیم نوشتجات رسمی را به زبان آلمانی و چکی اعطا و مأمورین دولتی را مکلف ساخت که هر تقاضایی که به یکی از این دو زبان از ادارات بشود به همان زبان جواب دهند.

مهم ترین اقدامات فرمان راجع به زبانها منتشره در ۱۸۹۷ بود که به موجب آن کلیه مأمورین دولتی در بهم باید حرف زدن و نوشتن زبان آلمانی و چکی را بدانند. در نتیجه چون مأمورین چکی اکثر زبان آلمانی را می دانستند به مقام های خود باقی

ماندند ولی نظر به این که اغلب مأمورین آلمانی زبان چک را که مشکل است نمی دانستند بنابراین کم کم از عنصر آلمانی در ادارات کاسته می شد و ادارات برای چک ها آلت تبلیغات ملی می گردید.

در مقابل این تصمیم نمایندگان آلمانی ها در مجلس از شرکت در کار امتناع کرده و سخت معترض شدند چنان که مشاجره گاهی به دست و پاه شدن و پرت کردن دوات به یکدیگر یا به تصرف کردن میز رئیس مجلس منجر می شد.

اغتشاش مجلس به کوجه ها سرایت کرد و مقدمه شورش نمودار گردید. به این جهت فرمان راجع به زبان ها مسترد شد (فوریه ۱۸۹۸). در این موقع نمایندگان چک در مجلس معترض و از شرکت در کار امتناع کردند و در نتیجه هیچ گونه هیئت وزرایی قابل تشکیل و زمامداری نبود.

دولت برای جلوگیری از زد و خورد با اسلحه و تنظیم بین نمایندگان مجبور به بستن مجلس و مداخله دادن پلیس شد. این وضع که مخالف با اصول مشروطیت بود تا ۱۹۰۷ امتداد یافت.

در این سال در انتخاباتی که به رأی عمومی شد سرده های با حرارت چک ها و آلمان ها انتخاب نگردیدند ولی این مرحله اولی اصلاح بین دو نژاد عاقبت نداشت و مبارزه آنان کمی بعد با تمام جدیت تجدید شد.

در همین اوقات حزب چک دچار تجزیه شد، به این معنی که از سال ۱۸۸۷ چک های جوان از چک های قدیمی که قبول قانون اساسی ۱۸۶۷ و اتحاد مثلث را نموده و مورد ملامت جوان ها واقع گشتند جدا شدند. چک های جوان مرا می طرح کردند که دو جنبه انقلابی داشت:

اولاً در موضوع ملی تقاضای استقلال چک و توسعه آن را به وسیله ضمیمه شدن اسلواک هنگری داشتند.

ثانیاً در باب سیاست برقراری رأی عمومی و بهبودی احوال طبقات کارگر و مدارس غیر مذهبی و آزادی مطبوعات و اجتماعات را می خواستند و از همین موقع به نمایشات پر هیاهو و تشکیل اجتماعات عظیم برای مبارزه پرداختند. از سال ۱۸۹۱ اکثریت عظیم و قاطعی را در انتخابات مجلس به دست آوردند و این اکثریت را تا موقع انحلال

امپراطوری اتریش حفظ کردند.

حیات سیاسی در هنگوی: ترقیات سیاسی هنگری کاملاً بی‌شبهت به ترقیات سیاسی اتریش بود. مشاجرات سیاسی در هنگری در موضوع مسائل درجه دوم در می‌گرفت. احزاب در نتیجه ترتیب و طریقه خاص انتخابات عموماً مشروطه خواه بودند، پس از انعقاد قرارنامه در میان ملت مجار چهار حزب وجود داشت:

محافظه کاران که از حیث عده قلیل، آزادی خواهان که عده‌شان زیادتر و هواخواه طریقه سلطنت دوگانه بودند، مرکز چپ طرفدار اتحاد شخصی و طرفدار کسوت که مرامشان استقلال کامل بود. از سال ۱۸۹۵ به این طرف حزب دیگری به نام کاتولیک عوام با مرام سیاسی و مذهبی تشکیل شد. این حزب با وجود تمایل که آرشیدوک فرانسوا فردیناند و لیبعهد فرانسوا ژوزف نسبت به آن ابراز می‌داشت نمی‌توانست در حیات سیاسی هنگری تغییری بدهد.

حزب آزادی خواه که دآک آن را اداره می‌کرد می‌خواست حکومت پارلمانی را برقرار و ضمناً اداره امور را به دست طبقه اشراف که بنیان ملیت مجار به شمار و منتقدترین طبقات اجتماعی و سیاسی بود حفظ نماید. این حزب از سال ۱۸۶۷ همواره زمامدار و در ۱۸۷۲ حزب دست چپ نیز مرام اتحاد شخصی را ترک گفته و به آن پیوست و قوت آزادی خواهان افزایش یافت. اصلاحاتی که به عمل آوردند بسیار معدود و عبارت بود از برقراری ازدواج عرفی (۱۸۹۴)، آزادی مذهب، عرفی شدن ادارات سجل احوال و شناخته شدن مذهب یهود از طرف دولت.

سیاست حزب آزادی خواه در مقابل قرارنامه دو دوره طی کرده است: دوره اول کاملاً مطابق روح سلطنت دوگانه بود، در دوره دوم امتیازاتی از امپراطور به نفع مملکت هنگری و بر علیه وحدت مملکت گرفته می‌شد و حزب آزادی خواه بیش از پیش جنبه ملی به خود می‌گرفت. امتیازات مخصوصاً راجع به قشون بود که حکومت هنگری در صدد برآمد قشون را تبدیل به یک لشکر خالص هنگری کرده و ضمناً اختیارات وزیر جنگ مشترک را کاسته بر اختیارات وزیر دفاع هنگری بیفزاید، همچنین زبان هنگری را در عدلیه و ادارات نظامی معمول ساخته و تربیت نظامیان هنگری به دست صاحب منصبان خود هنگری باشد.

اقدام به تبدیل ملیت اقوام مختلفه: در هنگری هم مثل سیزلیتانی شدیدترین منازعات بین اقوام مختلفه ظاهر و مسئله زبان عُنْدَه این کشمکش‌ها بود. با این تفاوت که مجارها وضعیات مساعدتری از آلمانی‌های اتریش داشتند.

توضیح آن که به استثنای کروات‌ها سایر ملل هنگری عبارت از توده‌های دهقان بی‌حس و مطیع و به علاوه در اطراف مملکت پراکنده بودند، به این ترتیب که اسلوواک‌ها در شمال غربی، رومانی‌ها در ترانسیلوانی و سرب‌ها در جنوب شرقی. قانون ملیت در ۱۸۶۸ که مجارها آن را خیلی آزادی خواهانه می‌شمردند مقرر می‌داشت که زبان هنگری یگانه زبان رسمی است و سایر السنه فقط در ادارات و مؤسسات بلدی ممکن است استعمال شود. اما هنگری‌ها این قانون را محترم نشمردند.

منظور آنها این بود که به وسیله تحمیل زبان مجار به عنوان زبان رسمی دولتی و تمدنی هنگری‌ها را نیز به مجار تبدیل سازند و کم‌کم زبان مجار در مدارس، ادارات، محاکم، ادارات مالی، پست‌خانه‌ها و راه‌های آهن معمول شد. قانون ۱۸۹۱ در باب کودکستان‌ها که والدین را مجبور به فرستادن اطفال خود به کودکستان می‌کرد عمل تبدیل ملیت سایرین را به مجار تا دارالتربیه‌ها هم وارد ساخت.

قرارداده کروات: اعتراضات شدید کروات‌ها و خاطره جنگ ۱۸۴۸ مجارها را واداشت که به کروات‌ها مقام خاصی در مملکت داده و یا آنها قراردنامه‌ای منعقد سازند (۱۸۶۸) که در دو نوبت تجدید نظر (۱۸۷۳-۸۱) در آن به عمل آمده و در ترانس لیتانی سلطنت دوگانه مانندی را برقرار می‌ساخت. به موجب قراردنامه مملکت متحد کروات اسلوون یک مملکت مستقل داخلی با علامات ملی که زبان رسمی آن زبان کروات بود تشکیل می‌داد. کروات‌ها در زاگرب^۱ (آگرام) مجلس خود را مرکب از ۷۵ عضو منتخب به رأی نصاب مالیاتی و ۲۵ نفر عضو استحقاقی تشکیل دادند.

کلیه امور داخلی از قبیل عدلیه، تعلیمات عمومی و مذهب مطلقاً در اختیار این مجلس و به موجب قرارداد مالی که برای مدت ده سال بین هنگری و کروات منعقد شد عواید مالیاتی کروات بین دو مملکت مزبور تقسیم می‌گردید به این ترتیب که ۴۵ درصد آن برای مخارج ملی کرواسی تأدیه می‌شد. برای مشاوره در باب منافع مشترکه که بیشتر

توسعه داشت مانند سیاست خارجی، قشون، فواید عامه، تجارت و طرق کروات‌ها به مجلس مجار در بوداپست هیئت نمایندگان چهل نفری اعزام می‌داشتند و یک هیئت نمایندگان چهار نفری هم به مجلس امپراطوری می‌فرستادند. در هیئت وزرای هنگری وزیر مخصوص برای کارهای کروات وجود داشت. در زاگرب قوهٔ اجراییه به دست حاکم کل یا، بان^۱ بود که در مقابل مجلس دیت مسؤل و سمت نمایندگی پادشاه را داشته بر حسب پیشنهاد هیئت وزرای هنگری از طرف امپراطور معین می‌گردید. با وجود قرارنامهٔ مذکور کروات‌ها باز پیوسته استقلال بیشتری در مقابل هنگری‌ها می‌خواستند و در موقع تجدید قرارنامه الحاق قلاع سرحدی نظامی را به کرواسی تقاضا کردند.

حزب ملی کروات قدم فراتر نهاده تفکیک کامل از هنگری و تشکیل مملکت کروات که علاوه بر حدود سابق خود شامل دالماسی اتریش و اراضی مشترکهٔ بوسنی و هرزگوین باشد مطالبه می‌نمود که با دو مملکت دیگر امپراطوری تنها به وسیلهٔ اتحاد شخصی و قراردادهای شبیه به قرارنامهٔ هنگری متحد باشد. این تقاضا سلطنت سه‌گانه را پیش می‌آورد.

مخالفت حزب ملی به وسیلهٔ نمایشات خیلی شدید ابراز و دولت هنگری از نمایشات مزبور به انکای پادشاه سخت جلوگیری نموده به محاکمه‌های سیاسی پی در پی و اعلام حکومت نظامی در آگرام و تعلیق هیئت منصفه در کرواسی اقدام کرد. معذلک اکثریت طرفدار حکومت که علاقمند به اتحاد با هنگری بود تا مقارن جنگ بین‌المللی به قوت خود باقی مانده از پیشرفت نظریات حزب کرواسی کبیر و اتحاد شخصی جلوگیری کرد. مسئلهٔ سرب: به جنبش ملی کروات مخالفت سرب نیز ضمیمه گشته بود. سرب‌ها با کروات‌ها جز در مذهب و خط اختلافی نداشتند. سرب‌ها پیرو مذهب یونانی ارتودوکس و دارای خط صغلابی (سیری لیک) می‌باشند در صورتی که کروات‌ها کاتولیکی مذهب و خط لاتن را پذیرفته‌اند. سرب‌های جنوب هنگری مدت‌ها به تقاضای حق انتخاب خلیفهٔ مذهبی و تنظیم امور مدارس و کلیسای خود قناعت می‌کردند، ولی سرب‌های کرواسی تساوی خط سیری لیک و لاتن و تجدید نظر در قوانین معارفی را تقاضا داشتند.

از سال ۱۸۷۳ یک حزب کوچک انفکاک طلب تشکیل گردید که در راه اتحاد سرب‌های کرواسی با مملکت مجاور و مستقل سربستان کار می‌کرد. این حزب از فتوحات سربستان در جنگ‌های بالکان (۱۹۱۲-۱۹۱۳) بیشتر به هیجان آمده و سربستان کبیری را که شامل تمام یوگوسلاوها یعنی اسلاوهای جنوبی بوده و بوسنی و هرزگوین و حتی کرواسی و دالماس را هم شامل باشد آرزو می‌کرد.

مسئله رومانی: به غیر از کروات‌ها عنصری که در مقابل مجارها برای تبدیل ملیت مقاومت می‌کرد رومانی‌های ترانسیلوانی بودند که در بین اقوام مختلفه امپراطوری اتریش بعد از مجارها و کروات‌ها از حیث وضع جغرافیایی و کثرت عده مهم‌تر از سایرین به شمار می‌رفتند «هیئت مؤتلفه مرکب» از معلمین و وکلای مرافعه و کشیش‌ها که در اونیورسیتة‌های اروپا و مخصوصاً در اونیورسیتة بخارست تربیت شده بودند آنها را اداره می‌کرد. این «هیئت» موفق شد که برای مقصد مشترک دهاقین را به فداکاری‌های عمده حاضر سازد. مدت طولانی رومانی‌ها فقط به اعتراضات بلا اثر اکتفا می‌کردند. در ۱۸۸۱ حکومت مخصوصی را برای ترانسیلوانی تقاضا نمودند. در ۱۸۹۲ تذکاریه‌ای برای امپراطور فرستادند. در ۱۸۹۵ با ایردانتیست‌های^۱ رومانی ارتباط یافتند. جمعی از آنها حزب انفکاک طلب را تشکیل داده و مقصد آنها تفکیک ناحیه رومانی‌نشین از هنگری و اتحاد آن با مملکت رومانی بود. مجارها با اتکا به آلمان‌های مقیم ترانسیلوانی و ساکسون‌ها بر ضد محرکین رومانی یک سلسله دعاوی سیاسی که به محکومیت‌های سخت خاتمه یافت شروع کردند.

اتریش و هنگری در ابتدای قرن بیستم: در نتیجه مشاجرات شدید بین ملل متعدد در اتریش و در هنگری عقاید عمومی در خارجه و به خصوص در فرانسه این بود که مملکت هابسبورگ در نتیجه معامله بین سلسله سلاطین جزء به وجود آمده و پس از مرگ فرانسوا ژوزف محکوم به انحلال یا تجزیه می‌باشد. سه عنصر که از حیث اهمیت مساوی نبودند اتریش را مقارن جنگ بین‌المللی تهدید به انحلال می‌کرد: (تجزیه خواهان هنگری، عقیده اتحاد ژرمن و فکر اتحاد اسلاو) در هنگری نهضت به دست

۱. Irredentistes کسانی که می‌گفتند باید رومانی از سر حد فعلی تجاوز کند و شامل تمام نواحی شود که زبان و اخلاق و ملیت رومانی را دارند.

حزبی که قائد آن کُسوت پسر دیکتاتور ۱۸۴۸ بود اداره می‌شد و تفکیک کامل هنگری را از اتریش می‌خواست و بالاخص استقلال قشون و سیاست خارجی مجار و تفکیک گمرکی و حتی حق انعقاد مستقیم عهدنامه‌های تجارتنی با خارجه را مطالبه می‌نمود، به این واسطه در مجلس مجار هیاهو و غوغا شدیدتر از مجادلات پارلمان اتریش گردید. چنان‌که وکلا یک روز اثنائیه مجلس را به سر و روی یکدیگر خُرد کردند (۱۳ دسامبر ۱۹۰۴) اما این حزب افراطی از ترس این که مبدا امپراطور رأی عمومی را در هنگری مقرر نماید مجبور شد در مخالفت خود تخفیف دهد. مجارها به متحد صمیمی و دائمی در مقابل خطر روس احتیاج داشتند چه روس‌ها در ابتدای قرن بیستم مانند ترک‌ها در قرن شانزدهم هنگری را تهدید می‌کردند و بیم آن بود که این مملکت در فشار محاصره روس‌ها که می‌خواستند خود را به بغازهای مدیترانه برسانند واقع شود و اگر هنگری استقلال کامل داشت قطعاً ضعیف‌تر از آن بود که بتواند در مقابل چنین دولت قوی مقاومت نماید. بنابراین سلطنت دوگانه برای او از ضروریات حیاتی محسوب می‌شد. عنصر اتحاد ژرمن یعنی اجتماع آلمان‌های اتریش با آلمان‌های امپراطوری آلمان اگر چه اقلیت با هیاهویی تشکیل می‌داد اما از نظر اقتصادی نظامی و حتی مالی تمایل به طرف اتحاد با آلمان روز به روز توسعه می‌یافت، زیرا اکثر ولایات آلمانی در اتریش منظور بزرگی را برای آتیه دور تعقیب می‌کردند، یعنی می‌خواستند یک دولت اروپای مرکزی^۱ تشکیل دهند.

عنصر اتحاد اسلاو موخش‌ترین خطر برای اتریش و هنگری به شمار می‌رفت. این اتحاد عبارت از خیال واهی ضمیمه شدن تمام اسلاوها با امپراطوری روس نبود زیرا نه چک‌های بُهم و نه روتن‌های گالیسی که رابطه خود را با هم مذهبان اوکرائنی خویش محفوظ می‌داشتند نمی‌خواستند زندگانی ملی خود را فدای حکومت استبدادی تزار نمایند بلکه نمایشات آنها برای اتحاد با روسیه فقط تهدیدی بود که به وسیله آن از دولت اتریش امتیازاتی به دست آورند. خطر عمده مخصوصاً قوه جاذبه‌ای که مملکت وسیع و فاتح سربستان در نواحی سرب و کروات زبان اعمال می‌کرد وجود داشت و در نتیجه شدت تبلیغات مزبور مملکت هنگری تهدید به انحلال می‌شد که قسمت‌های سرب‌نشین

1. Mitteleuropa

آن برای تشکیل سرستان کبیر ضمیمه سرستان شود. سیاست گسیختن رشته‌هایی که اسلاوهای روسیه را با اسلاوهای سرستان مرتبط می‌ساخت از علل عمیقی بود که دول هنگری را در ۱۹۱۴ وادار به در هم شکستن سرستان ساخته و آتش جنگ بین‌المللی را افروخت. مقارن جنگ بین‌المللی اتحاد اتریش و هنگری به استحکام اتحاد دول غربی اروپا نبود، اما اتریشی‌ها و هنگری‌ها دریافتند که تنها وحدت آنها قدرت مملکتین را تأمین می‌سازد و اگر از هم جدا شوند تاب مقاومت در مقابل همسایگان خود نخواهند داشت.

صمیمیت به خاندان سلطنت، قشون، ادارات کلیسا، وحدت منافع در شرق رشته‌های ارتباطی بود که تمایلات تجزیه خواهان ممالک امپراطوری اتریش را ضعیف می‌ساخت. اما این رشته‌ها را شکست‌های نظامی ممالک دوگانه در ۱۹۱۸ از هم گسیخت و زمانه نشان داد که رشته‌های ارتباط مزبور برای حفظ وحدت ممالک اتریش و حتی وجود مملکت اتریش کافی نبوده است.

فصل چهاردهم

تاریخ انگلستان از ۱۸۵۰ تا ۱۹۱۴

انگلستان در نیمه دوم قرن نوزدهم همواره اولین دولت صنعتی، تجارتي و بحري اروپا به شمار و در عين حال بدون تحمل هيچ گونه انقلاب سير تكاملي خود را به سوي حكومت ملي تعقيب مي نمود.

دو حزب بزرگ آزادي خواهان و محافظه كاران به قيادت گلاستون^۱ و ديزرائلي^۲ دو رجل سياسي مبرز متناوباً زمامدار گرديده و هر دو در انجام اصلاحات سهيم بودند. تنها مسائل داخلي يعني مسئله انتخابات و ايرلند از ۱۸۱۵ تا ۱۸۵۰ كاملاً حل نگشته و در ثلث اخير قرن نوزدهم علاوه بر دو مسئله مزبور مسئله اجتماعي نيز ظاهر شد كه ظهور آن نيز در نتيجه يك بحران اقتصادي و وقفه اي در ترقيات مادي انگلستان و پيشرفت رقابت صنايع ساير ممالك با صنعت انگلستان بود.

بنابراين از ۱۸۵۰ تا ۱۹۱۴ مسائل راجع به انتخابات و ايرلند و مسئله كارگري و اجتماعي معضلات سه گانه مهمي به شمار مي رفت كه در سرلوحه زندگاني سياسي انگلستان جاي داشت.

1. Gladston

2. Disraeli

مسئله انتخابات به وسیله اصلاحات ۱۸۶۷ و ۱۸۸۴ که تقریباً رأی عمومی را برقرار می‌ساخت حل شد. مسئله ایرلند دو جنبه داشت: اقتصادی و سیاسی. یک سلسله قوانین متعدد راجع به امور فلاح در احوال اجازه‌داران بدبخت ایرلندی تغییراتی داده آنان را خرده مالک گردانید. تقاضاهایی که راجع به هوم رول^۱ یعنی استقلال داخلی ایرلند در تحت تضمین پارلمان و هیئت وزراء مخصوصی به عمل آمد منجر به تجزیه و تقسیمی در حزب آزادی خواه گشت و این تقسیم از ۱۸۸۶ مجری شد که یک حزب طرفدار اتحاد ایرلند با انگلستان، دیگر فرقه طرفداران استقلال داخلی به وجود آمد. مجلس مبعوثان پس از چند مرتبه اقدام که از طرف مجلس لردها جلوگیری شد بالاخره در ۱۹۱۲ قانونی به اسم هوم رول بیل^۲ تصویب کرد که استرضای خاطر اکثریت ایرلندی‌ها را فراهم می‌ساخت. اجرای این قانون که به واسطه جنگ ۱۹۱۴ به تأخیر افتاده بود به مناسبت مخالفت پروتستان‌های اولستر^۳ و مخصوصاً ضدیت طرفداران استقلال کامل جمهوری ایرلند غیرممکن گشت.

توسعه صنایع کارگران را به تشکیل جمعیت‌های حرفه‌ای موسوم به تریاید اونیون^۴ و ادار ساخت و بحران اقتصادی که از سال ۱۸۷۵ در انگلستان محسوس گشت موجب تشکیل جمعیت‌های کارگری جدیدی گردید که اعضای آنها عملجات درجه اول و دوم و همچنین باعث انتشار عقاید سوسیالیستی شد. بالاخره حزب جدیدی به نام حزب کار تأسیس یافت که موفق شد دولت را در قراردادهای راجع به کار مداخله داده و قوانین کارگری و اصلاحات متهورانه اجتماعی را به تصویب برساند.

پر فعالیت‌ترین ادوار اصلاح دوره‌های بعد از اصلاحات انتخابی ۱۸۶۷ و ۱۸۸۴ و مخصوصاً دوره انتخابات آزادی خواهان در ۱۹۰۶ به شمار می‌رود. اصلاحات این دوره دیگر مثل سابق جنبه تکاملی صرف نداشت بلکه جنبه اقدامات اساسی به خود می‌گرفت.

انگلستان با وجود حفظ مؤسسات کهنسال خود مانند سلسله سلطنت، لردها، کلیسای رسمی و غیره در آغاز قرن بیستم دچار تحول شدیدی گشته و خود را در یک دوره

1. Home Roule

2. Home Roul Bill

3. Ulster

4. Trade Unions

بحران سیاسی و اجتماعی یافت:

پادشاهان: سلاطین انگلیسی در این دوره عبارت بودند از: ویکتوریا (۱۸۳۷-۱۹۰۱)، ادوار هفتم (۱۹۰۱-۱۹۱۰) و ژورژ پنجم. ملکه ویکتوریا از مرگ پرنس آلبرت شوهر خود (۱۸۶۱) سخت متأثر و از آن به بعد تجرد و زندگانی خانوادگی که کاملاً به سادگی زندگانی اواسط الناس شباهت داشت اختیار نمود.

عشق به انتظام و عقیده به صرفه‌جویی را به جایی رسانید که در پایان عمر سفارش می‌کرد یک جامه‌دان با یک پیراهن کهنه او را دور نیندازند. تحصیلات زیادی نداشت اما دارای هوش و حسن تشخیص شگفت‌آور و علاوه بر اینها به واسطه اطلاعاتی که در سایه تجربه به دست آورده بود در مدت سلطنت طولانی خود مانند سلطانی که کاملاً به حقوق ملت و وظایف پادشاه آگاه باشد رفتار کرد. ویکتوریا بدون این که متعصب باشد به عقاید مذهبی پای بست و همواره موازنه بین انگلیکان و کاتولیک جدید را که کلیسای انگلیس را به تساوی در دست داشتند حفظ می‌نمود.

با علاقه مفراطی که به قدرت خویش داشت هیچ‌گاه مانع اصلاحات حقیقی عمومی نشده سیر تکاملی حکومت ملی و ترقی صنعتی را آزاد گذارد. در مقابل نسبت به روابط خود با اشخاص قائل به تبعیض گشت چنان که تکریمات دیزرائلی که اعتماد ملکه را جلب نموده بود در مزاج وی مؤثر و درباره‌اش می‌گفت: «دوست حقیقی و شخص فوق‌العاده عاقل و آرام و خوبی است» برعکس از قیافه زننده و خونسردی گلاستون انزجار داشت و درباره او گفته است «تنها وزیری است که رفتارش با من نه شایسته یک خانمی محترم و نه در خور مقام ملکه بود».

ادوار هفتم که در سن شصت سالگی به سلطنت رسید و ملکه مادرش همیشه او را از کارها دور می‌خواست پادشاهی با معلومات، دارای حس کنجکاوی خستگی‌ناپذیر و سیاح و خوش‌محاوره بود و موفق شد که توانگران جدید و طبقه کارگر را مجذوب دربار سازد.

در جزو اطرافیان خود صراف‌ها و عمال تجارنی و صنعتی را پذیرفته و در تمام اقدامات مربوطه به بهبودی احوال اجتماعی شرکت جسته است.

رویه سیاسی وی قابل ملاحظه و مهم و می توان گفت یکی از معماران بنای اتحاد صمیمی بین فرانسه و انگلیس و نزدیکی انگلیس به روس بوده است.



ادوار هفتم (۱۸۴۰-۱۹۱۰)

ادوار مهارت کامل و اطلاعات بی نظیر خود را که از احوال اروپا به دست آورده بود در خدمت به مملکتش به کار انداخت.

اقدامات او را پسرش ژورژ پنجم تعقیب نمود. این پادشاه ملاحی سخت و کارآمد و در علاقه به انگلیس به قدری تعصب دارد که می توان گفت بین سلاطین انگلیس بی نظیر است. دارای زندگانی ساده و آرام و وظیفه خود را در سلطنت با نهایت دقت و کاملاً بر طبق وجدان انجام می دهد.

روش سلسله سلطنت: پادشاهان انگلیس در هیچ عهد و موقعی ترجیحی برای هیچ یک از احزاب قائل نشده همیشه اختیارات و مزایای سلطنتی خود را اعمال و مراقبت داشته اند که رئیس اکثریت مجلس عوام را مأمور تشکیل هیئت وزرا سازند.

بنابراین انگلستان در نیمه دوم قرن نوزدهم همواره حکومت پارلمانی داشته است. این سلاطین که حتی در هیئت وزرا هم حاضر نشده و تنها در شورای خصوصی سلطنتی ریاست می کردند معذلتک ماشین ساده امضا هم نبوده بلکه توانسته اند در عین محترم شمردن آزادی های پارلمانی که اختیارات آنان را زیاد محدود می ساخت تأثیر اجتماعی سلطنت انگلیس را کاملاً محفوظ دارند و مخصوصاً نگذاشته اند به اختیارات و تأثیرات مقام سلطنت در امر سیاست خارجی تجاوزی واقع شود. درایت و فطانت سلاطین عموماً و فراست سیاسی ملکه ویکتوریا و ادوار هفتم اختصاصاً و این که توانسته اند همیشه مافوق احزاب و خود را حکم بین آنها قرار دهند عواملی هستند که مبانی اقتدارات سلطنتی را محکم و بر صداقت و صمیمیت ملت نسبت به پادشاه افزوده اند.

صفات مخصوصه حیات سیاسی: اصلاحات راجع به انتخابات قیافه سیاست انگلیس را عوض نمود، به این معنی که احزاب در پارلمان و در حوزه های انتخابیه خود جمعیت های بزرگ دائمی تشکیل دادند و هر یک کمیته مرکزی داشتند که مؤسس جمعیت به شمار می رود و فعالیت آنها عبارت از تبلیغات و اداره عملیات حزب در دوره انتخابیه می باشد.

هر حزبی دارای رئیس رسمی است که لیدر نامیده می شود.

لیدرها معمولاً عضو پارلمانی و وقتی حزب دارای اکثریت باشد هیئت وزرا را تشکیل می دهند.

حیات سیاسی مخصوصاً در موقع انتخابات فوق‌العاده با هیاهو و غوغا است. پروگرام‌های انتخاباتی به منزله بیانیه احزاب و ساعی هستند که پروگرام‌های خود را در عبارت موجز و مؤثری خلاصه کنند و تبلیغات به وسایل مختلفه انجام می‌گیرد: مانند متینگ‌ها و یا جمعیت‌های متحرک در خیابان‌ها و نطق در درشگه‌ها و منبرهای خطابه، اعلانات مصور و اوراقی مخصوص انتخاب‌کنندگان که جواب سؤالات مندرجه در آن را بایستی بنویسند. مجلس عوام همواره برای مدت هفت سال انتخاب می‌شود اما معمولاً دولت از حق خود راجع به انحلال مجلس قبل از انقضای مدت آن استفاده می‌کند و در این صورت انتخابات بدون مقدمه غفلتاً انجام گرفته غالباً نتیجه آن موجب حیرت می‌گردد.

احزاب محافظه کاران و آزادی خواهان: دو حزب بزرگ انگلستان همواره حزب آزادی خواه و حزب محافظه کار می‌باشند که در نواحی مختلفه جلب نفرات می‌کنند. عده‌ای انتخاب‌کنندگان حزب محافظه کار مخصوصاً در قصبات و در قراه و بیلاقات که کلیسای آنگلیکان و طبقه اشراف محلی هنوز در آن نقاط وسایل عمل دارند و در نواحی زراعتی جنوب شرقی زیاد می‌باشند. آزادی خواهان سکنه شهرهای بزرگ و کوچک و بالخصوص در نواحی صنعتی شمال غربی و ناحیه گال و اکس سکونت دارند. عقاید ملی و اجتماعی روز به روز در هر دو حزب راسخ تر می‌شود زیرا در اواخر قرن نوزدهم طریقه آزادی خواهی قدیمی که با حکومت عامه مخالف بود از بین رفته آزادی خواهان فعالیت خود را به سوی اصلاحات اساسی اجتماعی متوجه ساختند و محافظه کاران هم کمافی السابق با افکار عمومی مقاومت نورزیده و وقتی اختیارات را در دست می‌گیرند اصلاحاتی را که مخالفین آنها تحصیل کرده‌اند محو نمی‌کنند و به این ترتیب در نتیجه هر دو حزب در اصلاحات شرکت کرده‌اند. تاریخ اصلاح انتخابی ۱۸۶۷ به خوبی شاهد این بیان است.

اصلاح مزبور را گلدستون که از آزادی خواهان بود پیشنهاد نمود و اکثریت محافظه کار آن را رد کرد و کابینه گلدستون ساقط شد. دیزرائلی که از محافظه کاران بود جانشین وی گردید ولی قانون اصلاحی که کامل تر از طرح آزادی خواهان بود به تصویب رسانید.

این دو حزب کمافی‌السابق متناوباً زمامدار بوده‌اند. آزادی خواهان تا ۱۸۷۴ زمامدار و بعد از آن هم تا انتخابات ۱۹۰۶ در فواصلی که اکثریت داشتند روی کار آمدند ولی در انتخابات این سال اکثریت بسیار قوی نصیب آنان گردید و در نتیجه هیئت وزرا به کلی در اختیار این حزب درآمد. محافظه کاران در سه دوره زمام را به دست آوردند: از ۱۸۷۴ تا ۱۸۸۰، از ۱۸۸۶ تا ۱۸۹۲، از ۱۸۹۵ تا ۱۹۰۶.

دیزرائلی و گلاستون: دیزرائلی و گلاستون دو رجل سیاسی عالی مقام بودند که در رأس دو حزب محافظه کار و آزادی خواه قرار داشتند. خوی و سابقه آنها با یکدیگر کاملاً متفاوت و در مدت ثلث یک قرن متناوباً زمامدار انگلستان شده‌اند.

دیزرائلی از اعقاب خانواده یهودی بود که مذهب انگلیکان را پذیرفته زندگانی اجتماعی خود را با معاشرت و مراوده در انجمن‌های سیاسی و ادبی لندن شروع و در این مجامع به واسطه قیافه مخصوص و غرابت لباس خود طرف توجه گردید. بسیار جاه طلب و به واسطه عقیده راسخی که به تفوق نژادی خود داشت می‌خواست نویسنده و رجل سیاسی مشهوری گردد. نخست به سلک آزادی خواهان درآمد و پس از چند مرتبه اقدام بی‌ثمر برای وکالت در مجلس مبعوثان عاقبت در سال ۱۸۳۷ به مقصود رسید و در این موقع به سلک محافظه کاران وارد و اصول عقاید آنان را در تحت تأثیر عقاید اجتماعی روح تازه‌ای داد و لیاقت خود را در تجدید حیات حزب محافظه کار بروز داده و عقیده جدید اختیارات اجتماعی^۱ را به این حزب قبولاند. قبل از این هم در سه رُمان که از ۱۸۴۳ تا ۱۸۴۶ منتشر کرد و مشهورترین آنها رومان سیبیل می‌باشد جوانان اشراف را برای عدم رعایت تکالیفی که شرافت خانوادگی بر عهده آنها وارد می‌سازد سخت مورد مذمت قرار داده توجه و تمایل خود را نسبت به تقاضاهای کارگران ابراز می‌داشت. کمال مطلوب دیزرائلی استحکام مبانی سلطنت و آزاد ساختن آن از قید قیمومت پارلمان و برقراری ارتباط مستقیم بین شاه و ملت بود و به عقیده او سه قوه بزرگی که حکومت باید بر آن استوار باشد شاه، مذهب و ملت است و اشرافیت را که هیچ وقت دوست نمی‌داشت جزو این قوای سه گانه محسوب نمی‌کرد و معتقد بود که ملت وظیفه دار دفاع پادشاه و کلیسا و در ازاء پادشاه باید به وسیله اصلاحات اجتماعی خود را به ملت نزدیک

گرداند و کلیسا هم در تصفیه اخلاق مردم بکوشد. عقاید دیزرائلی در یکی از بیانیه‌هایی که منتشر کرده و مرام و مقصد حزب کار را معین نموده این طور خلاصه می‌شود:

نگاهبانی کلیسای ملی، محفوظ داشتن امپراطوری بریتانیا و ترقی دادن وضعیات ملت. او هم مثل گلاستون به اصلاح مقدرات طبقات رنجبر کمک کرده و حامی جدی کلیسای انگلیکان در مقابل مخالفین آن به خصوص بر ضد کاتولیک‌های ایرلند و کشیشان عالی رتبه که مظنون به طرفداری پاپ بودند به شمار می‌رفت. دیزرائلی بالخصوص هم خود را مشغول سیاست خارجی می‌ساخت و مبعوع سیاست جهانگیرانه انگلیس بود و به واسطه اجرای سیاست جنگجویانه برای بسط نفوذ و مداخله در تمام عالم غرور ملی انگلیس را نوازش می‌کرد. در نتیجه همین سیاست بود که ملکه ویکتوریا را به سمت امپراطریس هندوستان اعلام و همواره جهد می‌کرد که رشته‌های ارتباط بین مستعمرات و انگلستان را محکم ساخته آنها را به وسیله وحدت امور نظامی و اقتصادی متحد سازد.



گلاستون (۱۸۰۹-۱۸۹۸)

رقیب بزرگ دیزرائلی گلاستون رئیس حزب آزادی خواه بود که سابقه سیاسی طولانی و مشوش او آئینه‌ای است که سیر تکاملی عقاید عمومی انگلستان را در قرن نوزدهم منعکس می‌سازد. گلاستون پسریکی از تجار لیورپول و در مدرسه اتون^۱ و بعد در دارلفنون او کسفرت تربیت شد. همشاگردی‌های وی اطفال خانوادگان درجه اول اشراف انگلیس و در طبقه اشراف عالی‌ترین روابطی را برای خود ایجاد کرده و به این جهت به همان درجه که نیل به مقام سیاسی برای دیزرائلی مشکل و با مشقت بود برای او آسان گشت. از سن ۲۴ سالگی در تحت حمایت دوک دونیوکاستل^۲ که او را مظهر امیدواری‌های حزب محافظه کار متعصب می‌دانست به وکالت مجلس مبعوثان انتخاب شد. گلاستون در آن واحد دارای استعدادهای چند و ذوق‌های مختلف بود چنان که هم قدرت حل مشکل‌ترین مسائل سیاسی و اقتصادی مالی را داشت و هم ذوق شرکت در مناظرات ادبی و تتبع در علوم قدیمه یونانی ولی مسائل اخلاقی بیش از هر چیز بر فکر و روح او استیلا داشت. چون از صمیم قلب مسیحی مذهب بود لازم می‌دانست در اعمال سیاسی خود مقاصد عالی اخلاقی را به کار برد. متانت فکر و عشق به عدالت و بی‌غرضی کامل خویش را مرهون دیانت و نظر به این که کاملاً متوجه مسئولیت خود بود همیشه سعی داشت به هموطنانش مدلل نماید که اجرای حق و عدالت در نفع آنان می‌باشد. تعمق وی در امور او را وادار می‌ساخت که هیچ تصمیمی بدون آزمایش جدی و جدان اتخاذ نکند و به همین دلیل است که نخست محافظه کاری متعصب و تدریجاً از آزادی خواهان اجتماعی گشت. هر اندازه از سنش می‌گذشت جرأت و جسارتش افزایش می‌یافت. گلاستون تغییرات و تحولاتی را که در انگلستان رخ می‌داد به خوب درک کرده و از این رولزوم اجرای اصلاحات را در موقع خود حس می‌کرد و در حقیقت مُبدع تمام اصلاحات بزرگ و مجموع عقایدی که انگلستان را به خط حکومت عامه انداخته است به شمار می‌رود. وسعت نظر وی را مخصوصاً از مسئله ایرلند و سیاست خارجی او می‌توان فهمید. در مسئله ایرلند با نهایت نهور تغییر عقیده داده و طرفدار استقلال داخلی آن گشت و به این ترتیب مسئله مزبور را به طور قطعی حل نمود. سیاست خارجی او نقطه مقابل سیاست خارجی دیزرائلی بود به این معنی که گلاستون جداً صلح جو و با هر نوع

مداخله در ممالک دیگر مخالف و با آزادی مستعمرات مساعد بود. تمام قوای خود را به اجرای مسائلی که حق می‌دانست مصروف می‌ساخت و در این طریق از مخالفت دربار یا از دست دادن وجاهت ملی خود اندیشه و باک نداشت. به واسطه همین صفات در موقع مرگش در ۱۸۹۸ اهالی انگلستان در ستایش وی متفق الکلمه و مملکت انگلیس با تأثر مخصوصی در مقابل تابوت این «پیر مرد عظیم الشأن» سر تعظیم فرود می‌آورد.

انگلستان از ۱۸۲۸ تا ۱۸۶۷: انگلستان از ۱۸۴۸ تا ۱۸۶۷ یک دوره رکورد سیاسی را طی کرد یعنی سیر تکامل آن به سوی حکومت عامه و قفهای حاصل نمود، زیرا پروگرام اصلاحات خاتمه یافته و موادی که اجرا نشده باشد به نظر نمی‌رسید. تنها اقدامات مهمه این سنوات الغاء فرمان بحرپیمایی (۱۸۴۹) و قرارداد تجارتی ۱۸۶۰ با فرانسه که طریقه آزادی مبادلات را کامل گردانید می‌باشد. حزب آزادی خواه در مجلس مبعوثان دارای اکثریت و تقریباً همواره زمام را در دست داشت و لیدر آن در این دوره پالمرستون^۱ بود که چندین مرتبه به مقام وزارت نایل شد (۱۸۵۵-۱۸۶۵). از خصایص این دوره رجحان سیاست خارجی بر سایر مسائل و ترقی مادی انگلستان و علائم توسعه ثروت مملکت نقصان عده متهمین و فقرا و تزئید مزد کارگران می‌باشد. ترقی صنعتی در ضمن این که کارگران را متوجه اهمیت مقام خودشان در جامعه گردانید آنها را تحریک به اتحاد با یکدیگر نمود تا بتوانند قوانینی که مانع اقدامات تعاونی و مشترک آنان بود الغا نمایند. برای نیل به این مقصد نخستین شرط شرکت در انتخابات نمایندگان بود بنابراین با رادیکال‌های حزب آزادی خواه برای تقاضای اصلاحی در ترتیب انتخابات متحد شدند. نهضت برای اصلاح انتخابات چنان که معمول انگلستان است به وسیله متینگ‌های بزرگ از ۱۸۵۹ تا ۱۸۶۶ در لندن واکس و تمام بلاد صنعتی شمال غربی به عمل آمد و کارگران برقراری رأی عمومی یا اقلاً حق رأی برای تمام مردهایی که در محل معینی ساکن هستند تقاضا کردند.

اصلاحات انتخابی اصلاح ۱۸۶۷: کابینه دیزرائلی در ۱۸۶۷ مبادرت به اصلاح نمود. این اصلاح جزئی و عبارت از تجدید تقسیم‌بندی کرسی‌های پارلمانی و تنزل میزان نصاب بود. در تجدید تقسیم‌بندی مزبور ۵۸ کرسی از قصبات گرفته به بلوک و شهرهای

بزرگ دادند. حق رأی در شهرها و بلوک متفاوت شد، به این معنی که در بلوک به ساکنین خانه‌هایی که دوازده لیره (۳۰۰ فرانک) عایدی داشت و در شهرها و قصبات به کلیه سکنه‌ای که مالیات طبقه فقرا را می‌پرداختند و یا ۱۰ لیره (۲۵۰ فرانک) مال الاجاره می‌دادند حق رأی داده شد.

این اصلاح باز امتیازی را در مورد رأی حفظ و عدم تساوی نمایندگی را بین شهرها و بلوک از بین نبرد و مخصوصاً به منفعت سکنه شهری بود، فقط عده کثیری یعنی تقریباً یک میلیون بر عده انتخاب کنندگان افزود و بیشتر کارگران دارای حق رأی شدند و در نتیجه انگلستان گام قطعی به سوی حکومت عامه برداشت.

یکی از نتایج اصلاح ۱۸۶۷ برقراری طریقه رأی مخفی و متروک شدن طریقه قدیمی رأی علنی و شفاهی بود.

بعد از قانون ۱۸۷۲ که در دوره کابینه گلدستون تصویب گردید، هر انتخاب کننده ورقه‌ای را که شامل اسامی نامزدهای مختلف وکالت است دریافت می‌دارد و به وسیله علامتی اسم منتخب خویش را معلوم و رأی خود را در اتاق کوچک مخصوصی که او را از کنجکاوی دیگران مصون می‌دارد تهیه می‌کند.

اصلاح انتخابی ۱۸۸۴: اصلاح ۱۸۶۷ را قانون راجع به نمایندگی ملت (۱۸۸۴-۱۸۸۵) تکمیل نمود. این اصلاح را که گلدستون وزیر آزادی خواه مجری ساخت اساسی‌تر از اصلاحات سابق می‌باشد و عبارت از تجدید نظر در توزیع کرسی‌های پارلمانی و ایجاد دوازده کرسی جدید و مخصوصاً وحدت طرز رأی را شامل می‌گردید.

حق رأی به همان ترتیب که در ۱۸۶۷ به اهالی بلوک داده شده بود برای اهالی قصبات هم تصویب گردید.

کرسی‌هایی که از قصبات گرفته شد بین بلوک و شهرهای بزرگ تقسیم و بالاخره در حوزه‌های انتخابیه تجدید نظر به عمل آمد به طوری که هر ۵۰۰۰۰ سکنه دارای یک نماینده می‌شدند.

صفات مخصوصه طرز انتخابات: اصلاح مزبور از تمام اصلاحاتی که تا آن موقع در طرز انتخابات به عمل آمده بود مهم‌تر به شمار می‌رود، یعنی عده انتخاب کنندگان به

چهار میلیون بالغ گردیده و در ۱۹۱۴ از هفت میلیون هم گذشت و در انگلستان حقیقتاً حکومت عامه برقرار شد. ولی باز این اصلاح کامل به نظر نمی‌آمد، زیرا با این که در شهرها و قصبات توده کارگران محور انتخابات محسوب می‌شدند مع هذا انتخابات بر طبق رأی عمومی نبود. در ۱۸۸۵ قریب ۱۸۰۰۰۰۰ سکنه و در ۱۹۱۴ ۵۰۰۰۰۰۰ نفر از حق رأی محروم بودند: (نجیب زادگان، اجاره‌نشین‌های موقتی، نوکرها و قسمتی از عملجات فلاح).

برای این که اسم کسی در دفتر ثبت انتخابی درج شود باید لا اقل یک سال در حوزه انتخابیه متوطن باشد و بالاخره هر کس که در حوزه‌های انتخابیه متعدد دارای ملک بود می‌توانست چند رأی بدهد زیرا انتخابات در همه جا یک روز به عمل نمی‌آمد لهذا اصلاح ۱۸۸۴-۱۸۸۵ را هم رادیکالها کامل نمی‌دانستند و با جدیت تمام یک رشته اصلاحات تقاضا داشتند از این قرار: الغاء حق آراء متعدد برای یک نفر، تجدید انتخابات در موقع عدم حصول اکثریت تام (زیرا طریقه انتخابات یک دفعه‌ای که در انگلستان معمول بود بر ضرر نامزدهای احزاب متجدد تمام می‌شد زیرا نامزدهای مزبور از ترس اینکه مبادا اکثریت نسبی نصیب نامزدهای محافظه کاران شود) از نامزد کردن خود صرف نظر می‌کردند. نهضت برای برقراری رأی عمومی شدیدتر از سابق و مقارن جنگ ۱۹۱۴ رادیکالها در شرف نیل به تمام مرام‌های خود بودند.

جمعی از رادیکال‌ها و طرفداران نسوان از چندی به این طرف شرکت نسوان را در انتخابات پارلمانی تقاضا داشتند. اگر چه در ۱۸۸۸ حق رأی با همان شرایط مربوط به مردان برای انتخابات کمیته‌های معاونت‌های عمومی و انتخابات انجمن‌های بلوکی و در ۱۸۹۴ برای انجمن‌های محلی و در ۱۹۰۷ برای انتخابات بلدی به نسوان داده شده بود ولی در ابتدای قرن بیستم «نسوان رأی دهنده» مبارزه شدیدی بر پا ساخته متینگ‌های زیاد و هنگامه‌های پرغوغا راه انداختند و هنوز به تحصیل حق رأی کامل از پارلمان موفق نگشته‌اند.

مسئله ایرلند: از سه قضیه مربوط به مسئله ایرلند (یکی قضیه سیاسی و مذهبی راجع به آزادی کاتولیک‌ها و دیگر قضیه زراعتی مربوط به استرداد اراضی به دهقان‌های ایرلندی و سوم قضیه استقلال سیاسی ایرلند) تنها اولی در قسمت اول قرن نوزدهم حل

شده بود. اما قضایای اقتصادی و سیاسی پیوسته در سرلوحه مسائل سیاسی ممالک متحده بریتانیا قرار داشته و بنابراین می‌توان گفت مسئله ایرلند مهم‌ترین اندیشه‌های داخلی حکومت بریتانیا بوده و می‌باشد.

دهاقین ایرلند: اساس مسئله زراعتی مربوط به ضبط اراضی ایرلندی‌ها از طرف کرمول بود که آنان را دچار فقر گردانیده و در نتیجه ایرلند مملکتی شد که اراضی بسیار و محصول کم داشت. این اراضی وسیعه به ملاکین بزرگ (لاندلرد) انگلیس که اغلب پروتستان بودند متعلق و بدون این که در فکر آبادی اراضی باشند املاک مزبور را به قطعات کوچک تقسیم و به قیمت‌های گزافی به دهاقین ایرلندی اجاره می‌دادند. بدین ترتیب مزارع قطعه قطعه شده و دهات به قدری کوچک بود که محصول هر قطعه برای معاش خانواده دهقان مستأجر و پرداخت مال‌التجاره کفایت نمی‌کرد و در نتیجه فقر دهقان ایرلندی به منتهی درجه رسیده بود چنان که یک فقره سند رسمی انگلیسی هم حاکی است که دهقان ایرلندی با «بدترین غذا و منزل و بدترین لباس که در اروپا ممکن بود زندگانی می‌کند نه ذخیره دارد و نه سرمایه و زندگانی وی روزمره است». مسکن آنان از تخته سنگ‌های نتراشیده که با گل بر روی هم می‌گذاشتند ساخته می‌شد، کف اتاق‌ها از گل و سقف آن از پوشال و چنین کلبه‌ای اکثر هم‌خانه دهقان و هم‌آغل حیوانات بود. دهقان ایرلندی در زمستان هم همان لباس کتانی تابستانی را در برداشت و غذای او تقریباً منحصر به سیب‌زمینی و کلم و اگر محصول اتفاقاً خوب نمی‌شد قحطی‌های وحشتناک هم مثل قحطی سال ۱۸۴۶ ظاهر می‌گردید.

تا سنه ۱۸۷۰ دهقان فقط مستأجری ساده و مالک آزاد بود که هر وقت میل نماید بدون جبران خسارتی که برای آبادی اراضی متحمل گشته او را از ملک خود خارج سازد. عموماً در کمترین تأخیر تأدیه مال الاجاره مالک مبادرت به اخراج مستأجر و خلع یدوی می‌کرد. در بعضی سنوات عده مستأجرینی که از املاک اخراج می‌شدند به ۵۰۰۰۰ نفر می‌رسید. در قسمت شمال غربی ایرلند یعنی ناحیه اولستر که کوچ نشین‌های اِکُسی و انگلیسی سکنی داشتند رفتار با دهاقین به کلی متفاوت بود به این معنی که مستأجرین در این قسمت پروتستان و طرفدار سلطه انگلیسی و به صرف میل مالکین از املاک اخراج نمی‌شدند.

به علاوه برقراری آزادی مبادلات که برای ترقی صنعتی بریتانیای کبیر مفید بود نتیجه‌اش کساد بازار زراعت و تجارت ایرلند گردید زیرا آزادی مبادلات قیمت گندم را در انگلستان تنزل فاحش داده و مستأجرین ایرلندی را که از هر گونه رقابت خارجی مصون و محصول خود را در انگلستان می‌فروختند ورشکست کرده و علاوه بر آن مزد کارگر را هم در ایرلند تنزل داد.

نهضت فنیان‌ها^۱: شدت فقر آتش‌کینه ایرلندی‌ها را برافروخت و این کینه به صورت عملیاتی که انگلیس‌ها جنایات زراعتی می‌نامند ظاهر می‌گشت. از قبیل: سوء قصد بر علیه اموال مالکین، خراب کردن حصارها، ناقص‌الاعضا ساختن اغنام، آتش زدن محصول و گاهی اوقات خانه‌ها. به علاوه در نتیجه همین کینه‌ها جمعیت قوی مخفی به اسم فونیکس^۲ تشکیل گردید که اعضای آن خود را فنیان می‌نامیدند (مأخوذ از کلمه فیسئوس پادشاه داستان ایرلند). فنیان‌ها حزب جمهوری خواه انفکاک طلب انقلابی و با عمل پارلمان که می‌خواست جمهوری ایرلند را با شورش بر ضد انگلستان برقرار سازد مخالف بودند.

یکی از عمده‌ترین مراکز جمعیت مزبور ممالک متحده آمریکا بود که از آنجا مهاجرین ایرلندی به جهت هموطنان خود سرباز و پول و اسلحه برای تهیه طغیان عمومی می‌فرستادند. فنیان‌هایی که از آمریکا می‌آمدند صاحب منصبان و نفرتی بودند که در جنگ تجزیه آمریکا از انگلیس شرکت داشتند. دامنه فعالیت این جمعیت به خصوص در ۱۸۶۷ توسعه یافت. در این موقع نهضت‌هایی در ایرلند و حتی در انگلستان به عمل آمد (فوریه-مارس ۱۸۶۷). رؤسای توطئه‌ها محکوم به اعدام شدند و ایرلندی‌ها برای آنان مانند شهدا تشریفاتی به عمل آوردند.

اصلاحات زراعتی: چند تن از رجال سیاسی انگلیسی فهمیدند که تنکیل شورشیان و فشار بر آنها بی‌فایده است و ماده شورش مادام که فقر ایرلند علاج نشده باقی خواهد بود. برای تسکین توده دهقان‌ها و کشیش‌ها گلاستون وزیر وقت دو قانون به تصویب پارلمان رسانید. اولی راجع به تفکیک کلیسا از دولت در ایرلند و سقوط کلیسای انگلیکان در آن مملکت که جنبه رسمی خود را از دست داده و دیگر مذهب رسمی به

1. Fenianes

2. Phoenix

شمار نمی‌رفت. الغا زکونی که کاتولیک‌های ایرلند به روحانیون پروتستان می‌پرداختند و بالاخره قسمتی از موقوفات آباد کلیسای انگلیکان را گرفته و به مؤسسات تعاونی و دو کلیسای دیگر جزیره ایرلند یعنی کاتولیک و پرس بی‌ترین^۱ بخشید (۱۸۶۹). دویمی «حقوق مستأجرین اولستر» را به ولایت کاتولیک‌نشین ایرلندی نیز بسط داده و از مالکین حق بیرون کردن مستأجرین را مادام که مال الاجاره را می‌پرداختند سلب نمود و آنان را مکلف ساخت که در موقع تخلیه ید مستأجر حق الخساره‌ای بابت آبادی که در اراضی کرده‌اند پردازند.

اتحادیه زراعتی: قانون ۱۸۷۰ نتیجه بزرگ اخلاقی داشت، زیرا اصولاً حق دهقان را بر زمین مستقر می‌ساخت. اما به واسطه منقصت و سوء اجرای آن مشکل زراعتی را حل نکرد چه قانون مذکور مالکین را از تحمیل مال الاجاره گزاف و یا مبادرت به خلع ید در مواقع عدم تأدیه مال الاجاره ممنوع نمی‌کرد.

چون در نتیجه آفت محصول در چند سال متوالی بسیاری از دهقان‌ها نتوانستند مال الاجاره خود را پردازند لهذا عده کثیری از آنها خارج شدند. برای دفاع حقوق دهاقین پارنل^۲ اتحادیه زراعتی^۳ بدون مرام سیاسی تأسیس کرد (۱۸۷۹). وجوه لازمه برای مبارزه به وسیله پارنل که در تمام آمریکا مسافرت سودمندی نمود از طرف ایرلندی‌های آمریکا تهیه گردید (۱۸۷۹-۸۰).

اتحادیه زراعتی خط مشی مخصوصی اختیار کرد که شامل دو اصل بود: یکی مقاومت در مقابل خلع ید مستأجرین و دیگری تحریم^۴. اصل مقاومت به این ترتیب اجرا می‌شد که مستأجرین مطرود مزارع خود را تا موقعی که با قوه قهریه آنان را از ملک بیرون نمی‌کردند در تصرف خود نگاه می‌داشتند و چون ملاکین از یک طرف برای خلع ید به وسیله قوای دولتی مجبور به تأدیه مخارجی بودند و از طرف دیگر پس از انجام خلع ید هم مستأجر دیگری یافت نمی‌شد (زیرا اتحادیه زراعتی استیجار ملک‌ی که بدین طریق خلع ید از آن شده تحریم نموده بود) لهذا دیگر کمتر زندگانی دهاقین دستخوش هوی و هوس صرف ملاکین واقع می‌گردید.

1. Pres Bytrienne

2. Parnell

3. Land League

4. Boycottage

مسئله تحریم که (بدو) نسبت به کاپیتن بایکوت^۱ به عمل آمد و به این جهت تحریم امتعه را بایکوت می‌گویند) اسلحه دیگری بود که در مقابل مخالفین اتحادیه زراعتی به کار می‌بردند و آنها را تقریباً در قرنطینه می‌گذاشتند، به این ترتیب که هیچ یک از ایرلندی‌ها نمی‌باید با کسی که مورد تحریم واقع شده ارتباط داشته باشند، لهذا تحریم‌شدگان در ایرلند از خرید و فروش و حتی پیدا کردن مستخدم محروم بودند.

کابینه‌های آزادی‌خواه و محافظه‌کار مجبور به مبارزه با اتحادیه زراعتی شده و به دو طریق توسل جستند: یکی علاج آلام مستأجرین به وسیله یک رشته قوانین زراعتی و دیگر در هم شکستن هیجان انقلابی به وسیله قوانین استثنایی.

این قوانین زراعتی هم مانند قانون ۱۸۷۰ در حقیقت اقدامات نیمه‌کاره و ناقص و نتوانست ایرلندی‌ها را که می‌خواستند دوباره مالک اراضی خود شده خرده مالک باشند خشنود و ساکت سازد.

کابینه گلاستون هر دو طریقه را توأماً به موقع اجرا گذارد، یعنی اتحادیه زراعتی در ۱۸۸۱ منحل و قانون موسوم به قانون «فشار» مصوبه ۱۸۸۲ توقیف سرده‌های ایرلندی را اجازه داد و قانون زراعتی ۱۸۸۱ تأدیه خسارت به مستأجرین اخراج شده از ملک را مقرر داشته و ضمناً کمیسیون‌های زراعتی نیز برای تعیین میزان مال الاجاره پیش بینی نمود.

نقشه مبارزه: قانون ۱۸۷۰ و قانون زراعتی ۱۸۸۱ نتوانست آرامش را در ایرلند عودت دهد زیرا قبول آرای کمیسیون‌های زراعتی اجباری نبود و سالیسبوری^۲ رئیس هیئت دولت محافظه‌کار هم تصمیم داشت که از منافع مالکین دفاع کرده شکایاتشان را مورد توجه قرار دهد. اتحادیه ملی که جانشین اتحادیه زراعتی شده بود در این موقع با سیاست دولت به وسیله نقشه‌ای موسوم به «نقشه مبارزه» مقابله نمود، به این معنی که دهقان‌ها از تأدیه مال الاجاره به مالکینی که رأی کمیسیون زراعتی را قبول نمی‌کردند امتناع کرده و به کمیته مخصوصی می‌پرداختند که با مالکین داخل مذاکره شده و آنان را به قبول آن مال الاجاره وادار سازد.

برای خاتمه دادن به کشمکش بین مستأجرین و مالکین که رشته انتظام امور ایرلند را

1. Baycott

2. Salisbourny

از هم گسیخته بود سالیسبوری قانون جدید استثنایی را برای ایرلندی‌ها از تصویب گذراند که به موجب آن به امنای صلح حق داده شد کسانی که به اخافه مردم و یا تحریم اقدام نمایند به شش ماه اعمال شاقه محکوم سازند (۱۸۸۷). توقیف و حبس رؤسای حزب اتحادیه ملی و تکفیر نقشه مبارزه از طرف پاپ که کشیش‌های ایرلند را مجبور ساخت از نهضت زراعتی کنار باشند فعالیت اتحادیه ملی را فلج نمود.

مسئله زراعتی بعد از قانون ۱۸۷۰ دیگر حدت سال ۱۸۵۰ را نداشت، زیرا در سایه قوانین جدید زراعتی مانند قانون ۱۸۹۶ که مال الاجاره عادلانه را تعیین کرد و قانون ۱۹۰۳ که ترتیب باز خرید اراضی را مقرر نمود عده زیادی از دهقان‌های ایرلند خرده مالک شدند. قوانین مزبور مسئله اقتصادی ایرلند را هم در درجه دوم حل کرد به طوری که در ابتدای قرن بیستم دولت انگلیس در شرف خاتمه دادن به قضایای زراعتی بود.

پارنل: در موقعی که مسئله زراعتی در ثلث اخیر قرن نوزدهم با کندی تمام حل می‌شد مسئله سیاسی روابط ایرلند با انگلستان که تا این موقع در درجه دوم اهمیت بود ظاهر گردیده از مشکل‌ترین مسائلی بود که رجال سیاسی انگلیس را به خود مشغول می‌داشت. قضیه استقلال داخلی ایرلند در سایه اقدامات وکلای ایرلند در مجلس مبعوثان توجه عمومی را باز به خود جلب نمود.

تا سال ۱۸۷۵ نمایندگان ایرلند در مجلس مبعوثان دسته کوچک بی‌اهمیت و نفوذی را تشکیل می‌دادند، ولی وقتی پارنل پروتستانی مذهب و پسر یکی از ملاکین انگلیسی که به صرافت طبع هواخواه ایرلند شده بود در ۱۸۷۵ به نمایندگی در مجلس مبعوثان از طرف ایرلند انتخاب شده و طرح نوینی برای مبارزه ریخت وضعیت نمایندگان ایرلند هم در مجلس تغییر کرد. پارنل طرح خود را بدین طریق خلاصه می‌نمود «متوقف ساختن کار در مجلس مبعوثان نشان دادن به این آقایان (یعنی وکلای انگلیس) که اگر آن چه را برای ما لازم است انجام ندهند نمی‌توانند هیچ گونه کار دیگری بکنند». طریق مخالفت از کار را در مجلس این طور ترتیب داد که نسبت به کوچک‌ترین مسائل به اندازه‌ای حرف بزنند که مباحثه در هیچ امری خاتمه نیابد چنان که تنها در یک دوره اجلاسی (۱۸۷۹) پارنل و دو نفر نماینده دیگر ایرلند هزار و صد مرتبه نطق کردند و موفق شدند که یک جلسه را چهل و یک ساعت امتداد دهند.

رویه پارلمانی: چون مجلس در ۱۸۸۵ نظامنامه‌ای را تصویب کرد که دیگر رویه مذکور قابل اجرا نبود. پارنل رویه جدید مؤثرتری اتخاذ کرد، یعنی موفق شد که در میان وکلای ایرلند انتظامی برقرار ساخته و سیاست وزنه پارلمانی را پیش گیرد. توضیح آن که نه محافظه کاران و نه آزادی خواهان به تنهایی با قوای خود قادر به تشکیل اکثریت نبودند. پارنل وکلای ایرلند را وامی داشت که گاهی به محافظه کاران و گاهی به آزادی خواهان رأی دهند و به این ترتیب متوالیاً وسائل سقوط کابینه‌های محافظه کار و یا آزادی خواه را فراهم ساخته در نتیجه سرنوشت کابینه‌ها در دست وکلای ایرلند و آنان می‌توانستند تقاضاهای خود را به وزرا تحمیل کنند. به‌طور کلی مبارزه ایرلند در پارلمان مدت ۱۸ سال طول کشید (۱۸۷۵-۱۸۹۳).

طریقه وکلای ایرلند را که اکثریت ایرلندی‌ها تصویب نمودند مورد قبول مجامع انقلابی فنیان‌ها که مخالف با مقاومت قانونی و طرفدار عقیده دیرینه راجع به طغیان مسلح و تفکیک کامل از انگلستان بودند واقع نگشت. برای فلج ساختن اعمال وکلای ایرلند فرقه کوچک «شکست ناپذیرها» به یک رشته سوء قصدهایی دست زدند. عمده‌ترین این سوء قصدها در فونیکس پارک^۱ اتفاق افتاد که در روز روشن در گردشگاه عمومی دوبلن وزیر و معاون وزیر ایرلند را به قتل رسانیدند (۶ مه ۱۸۸۲).

استقلال داخلی ایرلند یا هوم رول: ماده اساسی پروگرام پارنل استقلال داخلی ایرلند بود که دارای حکومت مخصوص و پارلمان و هیئت وزرای خاص باشد.

در ابتدای امر تمام انگلیس‌ها اعم از آزادی خواهان و محافظه کاران مخالف حکومت مستقل ایرلند بودند، اما چون رویه پارنل وزرای انگلیس را عاجز ساخت گلدستون در ۱۸۸۶ مصمم گردید با اصلاح اساسی که ایرلندی‌ها می‌خواستند موافقت نموده و به این وسیله آرامش را در ایرلند برقرار سازد و لایحه قانونی پیشنهاد کرد که حکومت مستقل ایرلند را برقرار می‌ساخت ولی نتیجه مهم آن تجزیه حزب آزادی خواه شد، به این معنی که اکثریت حزب آزادی خواه رادیکال مدافع گلدستون بود اما یک اقلیتی که علاقمند به اتحاد ایرلند و استقلال آن را به منزله انحلال امپراطوری بریتانیا می‌دانستند از حزب آزادی خواه جدا گشتند. اقلیت مزبور را ژوزف چمبرلن^۲ صاحب

1. Phoenix Park

2. Joseph Chamberlain

کارخانه و حاکم بیرمنگام که در ۱۸۷۶ به وکالت انتخاب شده و پروگرام مافوق رادیکال داشت اداره می‌کرد. در نتیجه این پیش آمد وضعیت احزاب بر هم خورد و به جای دو حزب بزرگ دو ائتلاف تشکیل شد که بر سر زمامداری در جدال بودند: یکی ائتلاف استقلال ایرلند که از آزادی خواهان طرفدار گلاستون و ملیون ایرلند ترکیب شده بود و دیگر ائتلاف اتحادیون که مرکب از محافظه کاران و آزادی خواهان اعتدالی مخالف گلاستون بود. کابینه گلاستون را ائتلاف اتحادیون ساقط ساخت اما او با موافقت پارنل مبارزه برای استقلال ایرلند را تعقیب و موفق شد اکثریت نمایندگان را با طرح مزبور موافق سازد و در ۱۸۹۲ که مجدداً زمامدار گردید طرح استقلال ایرلند را از تصویب مجلس مبعوثان گذراند ولی چون مجلس لردها آن را رد کرد و گلاستون هم خیلی پیر و از سیاست خسته شده بود در نتیجه این عدم موفقیت از کار کناره گرفت.

طرح قانونی جدید گلاستون برخلاف ترتیبات سابقه در مجلس لردها تأثیرات سیاسی داشت، به این معنی که در نتیجه آن از سال ۱۸۹۴ حزب آزادی خواه جنبش شدیدی بر علیه مجلس لردها برپا ساخت که در عبارت عوامانه «اصلاح یا الغا» خلاصه می‌شود.

کناره گیری گلاستون و مخالفت لردها که خود را در مقابل مملکت مدافع تمامیت ملی انگلیس معرفی می‌کردند موجب تغییر دیگری در تشکیلات حزب آزادی خواه شد و تا مدتی که محافظه کاران زمامدار بودند دیگر مسئله استقلال ایرلند مطرح نگردید (۱۸۹۴-۱۹۰۶).

محافظه کاران فقط به برقراری مجالس انتخابی انجمن‌های ولایتی و انجمن‌های بلوکی در ۱۸۹۸ اکتفا کردند.

کابینه آزادی خواه آسکوئیث^۱ در ۱۹۱۲ طرح گلاستون را تجدید و مجلس مبعوثان باز استقلال داخلی ایرلند را تصویب کرد (۱۹۱۲). اما اجرای این قانون با اشکالات سختی مواجه گردید، زیرا بر مخالفت لردها مقاومت پروتستان‌های اولستر که به هیچ قیمتی راضی به استقلال ایرلند نبودند ضمیمه شد. این جماعت مسلح شده و به صورت افواج داوطلب مجتمع و اعلام داشتند که برای مبارزه مسلحانه در مقابل هر اقدامی که

1. Asquith

رشته اتحاد با بریتانیای کبیر را بگسلاند و آنان را تحت حکومت کاتولیکی دوبلن قرار دهد آماده هستند به طوری که ایرلند در ۱۹۱۴ به جنگ داخلی تهدید می‌شد. افواج داوطلب اولستر (ارائزیست‌ها)^۱ و داوطلبان ملی کم مانده بود دست به گریبان شوند.

جنگ بین‌المللی به دولت انگلیس فرصت داد که اجرای اصلاح را به موقع صلح موکول سازد و به این واسطه اکثر ایرلندی‌ها که طرفدار استقلال کامل ایرلند شده بودند سخت به خشم آمدند.

طغیان اول استقلال طلبان ۱۹۱۶ و شورش سبعانه و مأیوسانه سه ساله (۱۹۱۸-۱۹۲۱) که تشکیل بی‌رحمانه دولت هم نتوانست آن را خاموش سازد بالاخره قضیه سیاسی را به وسیله ایجاد مملکت آزاد ایرلند حل نمود (۶ دسامبر ۱۹۲۱).

به موجب ترتیب جدید به ایرلند جنوبی استقلال تقریباً کاملی داده شد به این شرط که کمافی السابق در عداد ممالک امپراطوری بریتانیا محسوب و سوگند وفاداری نسبت به پادشاه انگلیس یاد کند و وسائل تأمین خاطر دولت انگلیس را تضمین نماید.

مسئله کارگری: در موقعی که احزاب به مناسبت قضایای ایرلند با یکدیگر در جدال بودند مسئله کارگری و اجتماعی دفعتاً در انگلستان ظاهر شد و تولید آن مربوط به توسعه صنایع ماشینی و ترقی مادی مملکت و تمرکز سرمایه می‌باشد.

کارگران لزوم تجمع خود را برای دفاع منافع خویش و تعیین شرایط کار با کارفرمایان احساس کردند و اقدام آنها به دو صورت مختلف جلوه نمود، یعنی تا سال ۱۸۸۰ کارگران با مداخله دولت در روابط بین کارگر و کارفرما مخالف بوده و فقط تقاضای شناخته شدن حق تشکیل جمعیت را برای خود داشتند. بر عکس از سال ۱۸۸۹ تحت تأثیر بحران اقتصادی تقاضای مداخله دولت را نموده و یک سلسله قوانینی راجع به حمایت کار تحصیل کردند.

جمعیت‌های کارگری یا تراداونیون^۲: کارگران بدو در هر شهر جمعیت‌های حرفه‌ای (که هر حرفه جمعیتی مخصوص به خود داشت) به اسم تراداونیون تشکیل دادند که شرکت‌های ساده تعاونی و از کارگران نسبتاً مستطیع تشکیل و اعضا مقرری مرتب

معتدبهی (یک فرانک و بیست و پنج سانتیم به طور متوسط در هفته) برای تشکیل صندوق تقاعد و صندوق بیمه می پرداختند و همچنین کمیته ای داشتند که با کارفرمایان در باب منافع حرفه ای مباحثه می کرد.

مجامع مزبور بدو آ جدا جدا ولی از سال ۱۸۶۰ در هر یک از مراکز صنعتی به هم پیوستند. در همین حال اتحادیه های ملی از حرف عمده نیز از روی نمونه جمعیت مکانسین ها که در ۱۸۵۱ تشکیل شده بود تأسیس گردید. منشی های جمعیت های عمده با یکدیگر ارتباط یافته و اجتماع آنان سبب ایجاد هیئت مشترکه از جمعیت های کارگری به اسم شورای اتحادیه ها گردید.^۱

در ۱۸۶۸ در منچستر اولین کنگره عمومی جمعیت های کارگری تشکیل شد. از آن وقت به بعد هر سال یک کنگره ملی از نمایندگان تمام اتحادیه های صنعتی تشکیل می گردد.

کنگره مزبور هیئتی به نام کمیته پارلمانی مرکب از اعضای متنفذ اتحادیه ها که مدیر جنبش کارگری هستند انتخاب می نماید. جمعیت های کارگری تعاونی سابق می خواستند در سیاست مداخله نکرده و تنها به منافع حرفه اشتغال داشته باشند و مخالف مداخله دولت در روابط بین کارگر و کارفرما بودند و عقیده داشتند که جمعیت های کارگری آنها را آن قدر توانا می سازد که بتوانند با رؤسای کارخانجات قراردادهایی که تساوی طرفین اساس آن باشد منعقد دارند.

اقدامات جمعیت های کارگران: بنابراین جمعیت های کارگری بدو آ به درخواست قوانینی که وجود آنها و قانونی بودن وسایل اقداماتشان را بشناسد قناعت ورزیدند به این معنی که بدو آ اصلاح قانون راجع به جمعیت ها را تقاضا نمودند زیرا قانون ۱۸۲۵ اجتماع آنان را فقط برای تعیین نرخ مزد و مدت کار مجاز و برای هر کارگری که اسباب زحمت دیگران شده یا دست از کار می کشید سه ماه حبس با اعمال شاقه معین کرده بود. در نتیجه قضات اعتصابیون را که بنا بر معمول انگلستان برای دعوت کارگران به اعتصاب به کارخانه ها می رفتند محکوم می ساختند. همچنین الغا قانون سابق «نوکر و ارباب» را تقاضا داشتند چه به موجب قانون مزبور شرایط مندرجه در قرارداد کار برای کارگر سخت تر از

۱. Trade Council

کارفرما بود، مثلاً کارگری که دست از کار می‌کشید ممکن بود به سه ماه حبس محکوم شود در صورتی که اربابی که کارگری را از کار خارج می‌ساخت فقط مکلف به پرداخت وجه خسارتی می‌گردید. تقاضاهای جمعیت‌های کارگران بدواً حسن تلقی نشد و به این واسطه کارگران از ۱۸۶۰ تا ۱۸۷۰ به یک سلسله اعتصاب که غالباً شدید و سخت می‌شد متوسل گشتند. کارفرمایان هم در مقابل آنها اتحادیه کارخانجات تأسیس و از کارگران تعهد کتبی مطالبه می‌کردند که در هیچ اتحادیه عضویت نداشته باشند و هر وقت کارگران اعتصاب می‌کردند آنها هم کارخانه‌های خود را می‌بستند.

بعد از تفتیش در زیاده‌روی اتحادیه‌ها که برای آنها مفید واقع گشت کابینه گلاستون قانون ۱۸۷۱ را از تصویب گذراند که به موجب آن جمعیت‌های کارگری می‌توانستند به محاکم نماینده بفرستند اما برای راضی نگاه داشتن صاحبان کارخانجات مهم راجع به حق اعتصاب محدودیت و قیود قانون ۱۸۲۵ کمافی السابق برقرار ماند. برای الغای این قانون جمعیت‌های کارگری جنبشی کرده و به نفع محافظه کاران رأی دادند. کابینه دیزرائلی قانون ۱۸۷۵ معروف به قانون «ارباب و کارگر» را برای کارگران از تصویب گذراند که به موجب آن فسخ قرارداد کار فقط حق مطالبه خسارت به طرف دیگر می‌دهد. محدودیت و قیود قانون ۱۸۲۵ ملغی شد و کلیه اقدامات آرام و مصلحانه اتحادیه‌های کارگری مورد اغماض واقع می‌گردید.

اتحادیه‌ها از این قانون راضی گشته و تا مدتی به درخواست اقدامات تفصیلی برای بهبود احوال کارگران اکتفا می‌ورزیدند و با وجود تشکیلات بسیار قوی خود از اقدامات شدید احتراز می‌جستند و دفاع منافع حرفه‌ای را در روح مسالمت می‌دانستند. وکلای آنان در مجلس مبعوثان خود را نمایندگان طبقه مخصوصی فرض نکرده در ردیف اعضای حزب آزادی خواه جلوس می‌نمودند و انگلیس‌ها هم خشنود بودند که در مقابل رفتار کارگران اروپا به طرز رفتار مسالمت این اتحادیه‌های کارگر خود بیالند.

مسئله اجتماعی: اما در ربع اخیر قرن نوزدهم قضیه اجتماعی در انگلستان با حدتی که تا آن موقع بی سابقه بود ظاهر شد و ظهور آن نتیجه پریشانی وضع اقتصادی بود که علائم اولیه آن از سال ۱۸۷۵ محسوس گشت به این معنی که از یک طرف زراعت انگلیس در نتیجه رقابت ممالک جدید التأسيس اروپا رو به انحطاط رفت و تنزل قیمت محصولات

فلاحی بحران زراعتی ایجاد نمود. از طرف دیگر در توسعه خارق‌العاده تجارت و صنعت وقفه حاصل شد زیرا ممالک اروپا هر یک برای خود صنعت جوانی تأسیس کرده و بنادر خود را بر روی مصنوعات انگلیسی بستند و علاوه بر تقلیل عده بازار مصنوعات در همان بازارهای محدود هم مال‌التجاره انگلستان دچار رقابت سخت آلمان و انازونی شده بود. وقفه ناگهانی ترقی دائم التزاید صنعت انگلیسی در روحیات کارگران تأثیر کلی بخشیده و وضعیت توده آنها را تغییر داد. علاوه بر آن مسائل تازه‌ای از قبیل: انتشار افکار سوسیالیستی و تغییر تشکیلات جمعیت‌های کار که به صورت حزب کارگر درآمده و بر دو حزب بزرگ سابق حزب ثالثی افزود اشتغالات خاطر جدیدی تولید نمود.

انتشار عقاید سوسیالیستی: بحران زراعتی در ابتدای امر موجب تأسیس دو جمعیت شد یکی اتحادیه ملی کردن املاک که در اکس والاس^۱ طبیعی دان تأسیس نمود و دیگری اتحادیه استرداد املاک که شاگردان هائری ژرژ نویسنده سوسیالیست تأسیس نمودند (۱۸۸۰). اتحادیه‌های مزبور تقاضا می‌کردند که املاک با پرداخت وجهی به عنوان خسارت یا بدون آن از ملاکین گرفته شده و به ملکیت ملت درآید.

اقدام این اتحادیه‌ها که به نفع عملجات فلاح بود در دستور سیاسی حزب رادیکال هم مؤثر واقع شد چنان‌که چمبرلین قائد این حزب از سال ۱۸۸۵ تقاضا کرد دولت املاک را از مالکین خریداری نماید و به قسمت‌های کوچک تقسیم و به زارعین بفروشد و در نتیجه بر طبق قوانین مصوبه ۱۸۸۷ و ۱۸۹۱ و ۱۸۹۳ به واسطه مداخله دولت خرده مالکین بر ضرر ملاکین عمده به وجود آمدند.

بحران اقتصادی و صنعتی هم دو جمعیت سوسیالیست به وجود آورد: یکی اتحادیه اجتماعی دموکراسی^۲ که در ۱۸۸۰ به دست یکی از شاگردان مارکس به اسم هیندمن^۳ تأسیس شد و کوشش داشت عقاید سوسیالیستی آلمان را تبلیغ نماید ولی بیش از چند هزار عضو نتوانست جلب کند. بی‌سابقه‌ترین جمعیت‌ها جمعیت موسوم به فابیان سوسیستی^۴ است که در ۱۸۸۳ به دست جوانان تحصیل کرده فعال که در سیاست مداخله

1. Wallace

2. Federation Sociale Democratique

3. Hyndman

4. Fabian Society

نداشتند تأسیس گشت. رویه آنان امرار وقت و یافتن راه حل هایی که فوراً عملی باشد و برقراری تدریجی سوسیالیسم به وسایل عملی بود. به عقیده آنها برای آماده ساختن افکار عامه جهت ترتیب جدید لازم بود تبلیغ مستمری به وسیله رسالات کوچک که افکار سوسیالیستی را در اذهان جای گیر سازد به عمل آید: تأثیر افکار این جمعیت مخصوصاً در مجامع اداری شهرهای بزرگ آشکار گردیده و بالاخره افکار مزبور سوسیالیسم بلدی را به وجود آورد.

اتحادیه های جدید: کارگران انگلیس تا سال ۱۸۸۰ در سایه فکر عملی و نتایج حاصله از تشکیلات قوی خود با تبلیغات سوسیالیستی مخالف بودند.

وقفه امور در ۱۸۸۵ موجب بحران های المناک بیکاری و تنزل مزد گردید لهذا به تدریج افکار اصلاح اجتماعی در محیط کارگران هم نفوذ نموده انتشار این عقاید نتیجه تأسیس اتحادیه های جدید شد. جمعیت های کارگری سندیکاهاى صنفی مرکب از کارگران متخصص^۱ بودند که عموماً عواید کافی داشتند و مهم ترین آنها را می توان (جمعیت کارگران معدن، مکانیسین ها، نخریس ها و نساج ها) دانست.

کارگران بی تخصص مانند عملجات و زارعین از این اتحادیه ها خارج ماندند زیرا به واسطه کمی مزد نمی توانستند ماهیانه گزاف جمعیت را پردازند به طوری که اتحادیه صنفی بناها، گنج برها را در جزو خود نمی پذیرفتند و اتحادیه کارگران راه آهن عملجات بارگیری را جزو خود نمی دانستند. از سال ۱۸۸۹ جنبش جدیدی ظاهر شد و اتحادیه های شغلی بدون اختصاص تشکیل یافت. اتحادیه های جدید مرکب از کارگران بندر سازی، اتومبیل رانان و حتی زارعین روزمزد و ماهیانه مختصری از اعضای خود می گرفتند.

اتحادیه های مزبور طرز کار جمعیت های تعاونی را رها نموده فقط صندوقی به نام صندوق اعتصاب دارند و مساعی خود را در مبارزه با کارفرمایان مصروف می سازند.

عقاید سوسیالیستی را به آسانی پذیرفته و عضویت نمایندگان آنان در کنگره های سالیانه به تدریج سیاست قدیمی جمعیت های کارگری را که مخالف مداخله دولت بودند از میان برد. تازه واردین تصویب قوانین کارگری برای تعیین حداقل مزد و حداکثر ساعات کار را تقاضا داشتند. در تحت تأثیر این جماعت کنگره ها به تدریج تصمیمات

سوسیالیستی اتخاذ و تقاضای ملی شدن اراضی معادن و راه‌های آهن از کنگره ادبورگ (۱۸۹۶) شروع گردید.

حزب کارگر و قوانین کارگری: تقاضاهای کارگران متوجه زمینه انتخابات نیز گردید و در ۱۸۹۲ حزب جدیدی به اسم حزب مستقل کار با عقاید خالص سوسیالیستی تشکیل شد که حاضر بود اصلاحات عملی را بدون تأخیر به موقع اجرا گذارد.

این حزب ترقیات سریعی نموده و در ۱۹۰۶ در انتخابات ۵۴ کرسی در مجلس مبعوثان به دست آورد و طوری مؤثر در سیاست شد که احزاب سابق قسمت مهمی از دستور سیاسی خود را وقف مسائل اجتماعی می‌نمایند چنان که حزب آزادی خواه حزب رادیکال شده و اغلب تقاضاهای اجتماعی را مخصوص دستور سیاسی خود قرارداد و کابینه‌های آزادی خواه لزوم وضع قوانین کارگری و اجتماعی را برای بهبودی احوال کارگران و حمایت آنها به خوبی درک کردند.

بالاخره کابینه آزادی خواه آسکوئیث از سال ۱۹۰۷ به وسیله قوانین راجع به حمایت اطفال کارگران (۱۹۰۸) قانون هشت ساعت کار در روز برای کارگران معدن، بیمه اجباری برای مرض و بیکاری (۱۹۱۱) قانون راجع به حوادث کار، بر توسعه دامنه اصلاحات افزود.

اصلاحات اساسی، انگلستان در آغاز قرن بیستم: چون مخارجی که این قوانین برای دولت ایجاد می‌نمود به مخارج نظامی و بحری اضافه گردید و از طرفی هم پارلمان با وجود افکار صلح جویانه خود مجبور شد برای این که تفوق انگلستان در مقابل خطر افزایش سریع جهازات آلمان‌ها تأمین گردد اعتبارات گزاف تصویب نماید. لهذا لزوم به دست آوردن منابع لازمه برای تأدیه مخارج اجتماعی و نظامی للوید ژورژ^۱ وزیر مالیه را مجبور نمود که در بودجه ۱۹۰۹ یک سلسله قوانین مالیاتی راجع به مالیات ارث و مالیات بر عایدات را بگنجاند.

این اقدامات موجب مشاجره شدیدی بین مجلس لردها و مجلس مبعوثان گردید. مجلس لردها برای اولین دفعه بعد از نیم قرن از موافقت نسبت به بودجه مصوبه مجلس مبعوثان امتناع نموده اغلب اصلاحات جدید را رد کرد. این کشمکش به موجب پارلمنت

1. Lloyd George

آکت^۱ حل گردید. این فرمان (۱۹۱۱) تفوق اختیارات مجلس مبعوثان را در مسائل مالی تأمین و حقوق قانون گذاری مجلس لردها را محدود ساخت به این ترتیب که مقرر شد هرگاه مجلس مبعوثان در سه دوره اجلاسیه متوالی امری را تصویب نماید آن امر قوت قانونی یابد. در همین حال ضعف صنعتی و تجارتمی و انحطاط زراعت و خطری که از ترقی صنعت و تجارت آلمان ایجاد شده بود و بسته شدن بازارهای سابق به روی مصنوعات انگلیس موجب تحریک مبارزه شدیدی بر علیه آزادی مبادلات گردید و طرفداران اصلاح تعرفه گمرکی تقاضای بازگشت به طریقه حمایتی و برقرار سد گمرکی مشترک را در تمام امپراطوری انگلستان داشتند و به عقیده آنها این اقدام دو فایده داشت: یکی احیای زراعت و دیگری محفوظ داشتن بازارهای مستعمرات برای مصنوعات انگلستان.

به این ترتیب طریقه رادیکال اجتماعی در ابتدای قرن بیستم در شرف این بود که به مؤسسات ممالک متحده بریتانیا روانی تازه بخشد و مسئله ایرلند، اصلاح تعرفه گمرکی و اصلاحات متهورانه اجتماعی و ابداعات مالی قضایایی بودند که توجه احزاب را جلب و می توان گفت که انگلیس ها چون در تصور موهوم صلح جویی مصر بودند لهذا از اشتغالات خارجی منحرف و هم خود را کاملاً به تکمیل تبدلات عمیقی که راجع به حکومت عامه و اصلاحات اجتماعی در مملکت واقع می شد مصروف ساختند.

تاریخ آلبرماله

تاریخ قرن نوزدهم

(جلد هفتم)

مترجم : حسین فرهودی

ماله، آلبر، ۱۸۶۴ - ۱۹۱۵م.
تاریخ قرن نوزدهم / نویسنده آلبر
ماله انجیرگریه، ژوال ایسزاک؛ ترجمه حسین
فرهودی. تهران: سیر، ۱۳۸۳.
۲ ج. مهور، نقشه، جدول، عکس. (جهان در
سیر روزگاران؛ ج. ۶، ۷)

ISBN 964-6552-56-0 (دوره). - ISBN
964-6552-55-2 (ج. ۶). - ISBN 964-6552-59-5 (ج. ۷).

فهرست نویسی بر اساس اطلاعات فیپا.
عنوان اصلی: XIXe Siècle, histoire
contemporaine: (1815-1920).

۱. تاریخ جهان. ۲. تاریخ جدید -- قرن ۱۹م.
۳. تاریخ جدید -- قرن ۲۰م. انجیرگریه، پیر
Grillet, Pierre. ب. ایسزاک، ژول، ۱۸۷۷ -
م. Isac, Jules. ج. فرهودی، حسین، ۱۳۸۵ -
مترجم. د. عنوان، شگروست.

۹۰۹

ج ۶ / ۷

ج. ۶-۷

۱۳۸۳

۸۲-۷۸۲۷۷

کتابخانه ملی ایران



تاریخ آلبر ماله (جلد هفتم)

تاریخ قرن نوزدهم

مترجم: حسین فرهودی

تعداد: ۱۴۰۰

چاپ دوم: ۱۳۸۴

لیتوگرافی نوین

چاپ: چاپخانه حیدری

شابک دوره: ۹۶۴-۶۵۵۲-۵۶-۰

شابک جلد ۷: ۹۶۴-۶۵۵۲-۵۹-۵

فصل پانزدهم

تاریخ اسپانیا در قرن نوزدهم انقلابات

اسپانیا در ابتدای قرن نوزدهم مملکت مستبده به شمار می‌رفت که در آن اختیارات مهمه در دست اطرافیان شاه و روحانیون بود، ولی در جریان قرن نوزدهم حکومت مشروطه در این مملکت برقرار گردید. این تبدیل در سایه یک سلسله طغیانهای نظامی^۱ به عمل آمد که در فواصل این طغیانها دربار هم برای عود تدریجی به طرز حکومت قدیم اقدام می‌نمود.

تاریخ اسپانیا خیلی درهم و تاریک بوده و می‌توان آن را به سه دوره قسمت نمود:

۱- دوره تجدید سلطنت (۱۸۱۴-۱۸۳۳) در عهد سلطنت فردیناند هفتم که در این دوره با وجود شورش ۱۸۲۰ پادشاه حکومت استبدادی را برقرار نگاه داشت.

۲- دوره جنگهای داخلی از ۱۸۳۳ تا ۱۸۷۴ که از مشخصات آن تغییرات پی در پی حکومت می‌باشد.

اسپانیا در دوره نیابت سلطنت ماری گریستین^۲ و سلطنت ایزابل^۳ دوم با مشقت زیاد

1. Les Pronunciamientos

2. Marie-Chrestine

3. Isabelle II

کم کم با زندگانی مشروطیت آشنا شد. یکی از مسائل مربوط به سلسله سلطنت یعنی موضوع جانشینی فردیناند هفتم اولین مرحله محو حکومت استبدادی به شمار می‌رود. این مسئله جنگ داخلی هفت ساله به اسم جنگ کارلیست^۱ تولید نمود که در جریان آن طرفداران استبداد به کمک ولایات کوهستانی پیریه به طرفداری دون کارلوس^۲ برادر فردیناند هفتم که سلطنت را حق او می‌دانستند در مقابل ایزابل دوم دختر فردیناند هفتم مقاومت می‌کردند و بالاخره ماری کریستین نایب السلطنه ناچار گردید به آزادی خواهان متکی شده به وسیله اساسنامه پادشاهی ۱۸۳۲^۳ حکومت مشروطه را در اسپانیا برقرار سازد. اساسنامه مزبور متناوباً بر حسب اینکه زمام امور به دست یکی از دو حزب بزرگ (ترقی خواهان یا اعتدالیون) می‌افتاد چندین مرتبه تغییر نمود. در طی این زندگانی مشوش وقایع مهم همان کودتاهای نظامی به شمار می‌رود که عمده ترین آنها کودتای ۱۸۶۸ است که به استعفای ایزابل دوم و سلطنت یکی از شاهزادگان خانواده خارجی موسوم به آمیده دوساوا^۴ و اعلام جمهوری کوتاه عمری منتهی گردید. در نتیجه هیئت صاحبمنصبان قوه جدیدی شدند که بر سر زمامداری با روحانیون در کشمکش افتادند. ۳- دوره از ۱۸۷۴ تاکنون در این دوره زندگانی سیاسی اسپانیا آرامتر و اغتشاشات کمتر گردید.

حوادث عمده سلطنت آلفونس دوازدهم^۵ عبارتند از جنگ دوم کارلیست و قانون اساسی ۱۸۷۶ که با تغییرات کمی هنوز هم باقی است. سلاطین کاملاً قانون اساسی را مراعات کرده و دو حزب عمده محافظه کار و آزادی خواه متناوباً زمامدار بوده‌اند. اما وزراء و روحانیون و قشون کمافی السابق سه قوه بزرگ اسپانیا محسوب می‌شدند و سه مسئله مهمی که جنگ‌های داخلی قرن نوزدهم آنها را فیصله نداد همانطور لاینحل ماند: (استقلال نواحی باسک^۶ و کاتالان^۷ مسئله مذهبی و مسئله اجتماعی).

در خارجه اسپانیا مستعمرات آمریکایی خود را در سلطنت فردیناند از دست داده بود و در اواخر قرن نوزدهم نیز در نتیجه شکست از اتازونی مجمع الجزایر آتیل و فیلیپین

1. Carlisle

2. Don Carlos

3. Statut royal

4. Amédée de Savoie

5. Alphonse XII

6. Basque

7. Catalan

آخرین مستعمرات خویش را واگذار نمود. امیدوار است که به واسطه استقرار خود در شمال مراکش و تشدید جنبش امریکا دوستی که مقصود از آن استحکام و تکثیر روابط سیاسی، علمی و اقتصادی بین اسپانیا و مستعمرات قدیمه‌اش می‌باشد نفوذ خارجی جدیدی دوباره به دست آورد.

اطرافیان شاه و روحانیون: در ۱۸۱۴ وقتی فردیناند هفتم بازگشت سلطنت استبدادی را برقرار ساخت و اسپانیا به طرز حکومتی که قبل از استیلای فرانسه داشت عود نمود و مثل اواخر قرن هیجدهم باز اطرافیان نزدیک شاه و روحانیون دو قوه مهم مملکت شدند. پادشاه تمام اقتدارات سیاسی را در کف داشت و اگر چه ظاهراً به کمک وزراء و چندین شورا مانند: (شورای کاستیل، هند^۱، مالیه، مناصب نشان و طبقات، جنگ) حکومت می‌کرد ولی باطناً «مجلس صغیر» یعنی دسته کوچکی از خواص وی از قبیل ملکه و کشیش محرم به اعترافات و مقرّبین زن یا مرد درباری بر وجود و اراده او مستولی و کلیه مشاغل دولتی و مواهب سلطنتی در اختیار آنان بود.

کلیسا قدرت و امتیازات دیرین خود را باز به دست آورد و با اینکه در این موقع هنوز دارای موقوفات زیادی بود فردیناند هفتم هم اموالی را که روحانیون در موقع استیلای فرانسه از دست داده بودند مسترد نمود. صومعه‌ها مجدداً افتتاح و رزوئیت‌ها فاتحانه بازگشتند. محاکم تفتیشات مذهبی بزرقرار و شاه شخصاً در مشاورات آن شرکت می‌جست. امور سجل احوال و دعاوی راجع به ازدواج و سانسور کتب و مطبوعات کمافی السابِق به کلیسا رجوع گردید.

آزادپخواهان و صاحب‌منصبان: اکثریت ملت یعنی روحانیون و طبقه اشراف و مردم نادان و متعصب با پادشاه موافق بودند. اما از یک طرف استبداد سختی که فردیناند اعمال می‌کرد و طرز حکومت وی و وضع رفعت آور مالیه و تجاوزات دائمی به آزادی اشخاص عدم رضایت عمیقی در دو طبقه از ملت یعنی آزادی‌خواهان شهرهای بزرگ و هیئت صاحب‌منصبان تولید می‌نمود. از طرف دیگر استیلای فرانسه و مداخله انگلیس در ابتدای قرن نوزدهم اسپانیولها را با طرز حکومت جدیدی آشنا ساخته بود و در تحت تأثیر عوامل فوق حزب آزادی خواهی مرکب از اقلیت تحصیل کرده‌ها و طرفداران

۱. Index متصرفات آمریکا اسپانیا است

ژوزف پادشاه سابق و چندین تن از رجال سیاسی که در غیاب پادشاه مشروع اسپانیا ترتیب مقاومت با سایرین را داده بودند به وجود آمد. این حزب می‌خواست قانون اساسی ۱۸۱۲ که «سلطنت ملت» را اعلام داشته بود به موقع اجراء گذاشته شود. کلیتاً عناصر آزادی‌خواه در شهرهای بزرگ ولایات ساحلی و ولایات دور از مرکز یافت می‌شد زیرا در این نقاط به سلسله سلطنت و استبداد کمتر از ولایت کاستیل علاقمند بودند.

مقاومت در مقابل هجوم فرانسه در اسپانیا قوه جدیدی که صاحب‌منصبان نظامی بودند به ظهور آورده بود که بسیاری از آنها از فردیناند هفتم ناراضی بودند زیرا آنها را از کار دور نگاه داشته و به امور قشون توجهی نداشت به طوری که غذای سربازان بد و لباس و مواجب به آنها داده نمی‌شد لهذا صاحب‌منصبان مزبور در سلک اجتماعات فراموش‌خانه‌ها که در مدت جنگ ایجاد شده بود درآمد و در آن مجامع با آزادیخواهان معاشر می‌گشتند. مورخ معروف سینیوبوس^۱ درباره آنها اینطور نوشته است:

«این جماعت سابقاً رؤسای ملت یاغی بوده و بعد نمایندگان حقیقی ملت در مقابل دربار شدند».

سالهای زمامداری کالومارد^۲ (۱۸۲۳-۱۸۳۳): عدم رضایت آزادیخواهان و صاحب‌منصبان به انقلاب ۱۸۲۰ منجر شد^۳ که اولین کودتای نظامی و در تمام مدت قرن نوزدهم متوالیاً مبادرت به آن شده است. مداخله فرانسه حکومت استبدادی را در اسپانیا بازگرداند و ارتجاع مدت ده سال طول کشید (۱۸۲۳-۱۸۳۳) و از ادوار واقعی وحشت بود. با وجود عفو عمومی که فرانسه موفق به تحصیل آن شد (۲۰ مه ۱۸۲۴) کالومارد وزیر وقت هیئت‌های موسوم به شوراها تصفیه را مصدر کار قرار داد. این شوراها هزاران نفر را توقیف و محبوس ساخته تمام مأمورین دولتی و صاحب‌منصبان مجبور بودند که در محضر این شوراها ثابت نمایند هیچگونه جرمی بر علیه شاه با کلیسا مرتکب نشده‌اند.

1. Seignobos

2. Calomarde

۳. به فصل اول رجوع شود.

ورود به مسلک فرانک ماسون‌ها^۱ «فراموش خانه» مجازاتش اعدام بود. ارتجاع با این طرز وحشیانه باز به نظر روحانیون و مستبدین که در تحت ریاست دون کارلوس برادر شاه قرار داشتند ناقص می‌آمد و حتی در ۱۸۷۲ در صدد برآمدند ولایت کاتالونی را بشورانند ولی اقدام آنها با شدت تمام درهم شکست و آزادیخواهان اسپانیا هم که بعد از انقلاب ژوئیه ۱۸۱۳ فرانسه خواستند مسلحاً وارد اسپانی گردند به سختی جلوگیری شدند. **منازعة وراثت تاج و تخت:** بنابر مقدمات فوق چنین به نظر می‌آمد که حکومت استبدادی مدتها در اسپانیا پایدار خواهد ماند ولی فردیناند هفتم با ماری کریستین دو بوربن شاهزده خانم ناپل ازدواج نمود این شاهزاده خانم که چهارمین زن فردیناند بود به واسطه جاهت و فطانت و معلومات خود در مزاج شاه تأثیرات نیکویی کرده در وی نفوذ یافت. پادشاه برای دور کردن دون کارلوس از تخت سلطنت و تأمین پادشاهی به جهت اولاد خود (اگر دختر باشد) در صدد برآمد تربیتی را که از زمان استقرار بوربن‌ها در اسپانیا جاری گردیده و سلطنت را منحصرآ در اولاد ذکور برقرار می‌داشت نقض نماید، لهذا در ۳۱ مارس ۱۸۳۰ فرمانی منتشر ساخت که حق سابق زنان را در جلوس به تخت سلطنت مجدداً تثبیت می‌نمود. از این تاریخ تا موقع وفاتش (۲۹ سپتامبر ۱۸۳۳) فردیناند هفتم بین دو نفوذ واقع شد (نفوذ ملکه و برادرش). در ۱۸۳۲ موقع کسالت شاه چیزی نمانده بود که دون کارلوس بر ملکه غالب شود ولی ملکه از مختصر بهبودی که در مزاج شاه پیدا شد استفاده نموده اقدامات دون کارلوس را خنثی کرد و فردیناند پس از آن حزب روحانی را رها و عفو عمومی که ملکه اعطاء کرده بود تأیید و قشون را تقویت نمود. مجالس کاستیل را برای اداء سوگند وفاداری نسبت به ایزابل دختر خویش دعوت کرد و چون دون کارلوس برادر وی از ادای سوگند وفاداری امتناع نمود او را به لیسبون^۲ فرستاد.

مجادلة وراثت تاج و تخت یکی از حوادث اساسی تاریخ اسپانیا می‌باشد، چه کشمکش مزبور به سلطنت مستبده خاتمه داده و مملکت اولین قدم به سوی حکومت مشروطه را برداشت، یعنی ماری کریستین نایب‌السلطنه در نتیجه این مجادله مجبور شد به آزادیخواهان متکی و متوسل شود.

جدال مذکور اسپانیا را به دو دسته بزرگ خاندانی منقسم ساخت: یکی «کریستینوس»^۱ و دیگری «کارلیستاس»^۲ و تولید دو دوره جنگ داخلی نمود که از حیث مدت متفاوت بودند: اولی از ۱۸۳۳ تا ۱۸۴۰ و دومی از ۱۸۷۲ تا ۱۸۷۶.

صفات مخصوصه جنگ هفت ساله: جنگ اول کارلیست دو صفت برجسته داشت، یعنی اولاً مبارزه بین حزب مذهبی و احزاب اعتدالی و آزادی خواه به شمار می رفت و ثانیاً نهضت طرفداری از استقلال ولایات و بر علیه مرکزیت بود.

بزرگان اسپانیا، قسمت اعظم روحانیون شهرهای کامیتیل، ولایات پیرنه طرفدار دون کارلوس بودند و حتی بین مأمورین دولتی و صاحب منصبان نیز هواخواهانی داشت و محققاً اکثریت ملت هم به وی علاقه داشتند. اما فقط مستبدین درجه اول به نام وی مسلح گشتند.

دلیل این پیش آمد هم این بود که دون کارلوس در موقع مرگ برادرش از اسپانیا غایب و ماری کریستین حکومت و پایتخت را در دست داشت و علاوه بر حق اولویت تصرف مأمورین دولتی، قسمت اعظم قشون و تمام آزادی خواهان هم هواخواه او بودند.

قوة عمده کارلیستها علاوه بر دستجابی که در کاتالونی و آراگون تشکیل شدند مساعدتی بود که از طرف کوهستانی های ولایت باسک، ناوار و بیسکای با آنها می شد. این ولایات خود را از ردیف سایر نواحی مملکت خارج می دانستند، زیرا از آزادیها و امتیازاتی معروف به (فُورس)^۳ بهره مند می شدند. مثلاً پادشاه در نظر اینان فقط به منزله ایلخانی مملکت بوده و در این ولایات مأمورین دولتی و نظامی راه نداشتند، اهالی خودشان به وسیله مجلسی مرکب از رؤسای خانواده ها خود را اداره نموده نه مالیات می پرداختند و نه خدمت سربازی را انجام می دادند.

نواحی مسکونی آنان از منطقه گمرکی اسپانیا خارج و به علاوه کاتولیک متعصب و فوق العاده علاقمند به کشیش های خود بودند و در ضمن اینکه برای پادشاه مستبد و قهرمان دین می جنگیدند می خواستند که از متجانس شدن با سایر قسمت های مملکت احتراز و آزادی خود را که از طرف آزادی خواهان تهدید می شد حفظ نمایند.

1. Christinos

2. Carlistas

3. Fueros

جنگ کارلیست: جنگ کارلیست به واسطه محدود بودن وسایل طرفین طولانی شد و مدت هفت سال دوام داشت. هر یک از طرفین برای احراز موفقیت به ممالک خارجه توسل جستند، به این ترتیب که نایب السلطنه ماری کریستین کمک انگلیس و فرانسه را تحصیل نمود و دول مزبور قوای لازمه (انگلیسی و فرانسوی) به اختیار وی گذاردند. دون کارلُس را ممالک مستبده اطیش و روسیه به پادشاهی اسپانیا شناخته و برای وی پول و افراد داوطلب فرستادند.

رویه جنگی کارلیستها همان رویه گریلاس^۱ در دوره جنگ استقلال بود، یعنی احتراز از جنگ منظم داشته نفرات در کمین گاهها غفلتاً حریف را مورد حمله قرار می دادند.

طرفین از هیچگونه مظالم سبعانه و وحشت آور مضایقه نکردند، چنانکه نوگرا^۲ (سردار طرفدار کریستین) مادر پیر کابرا^۳ رئیس دسته کارلیستها را تیرباران کرد و کابرا هم برای تقاص از این اقدام باز نهایی سی و یک صاحب منصب آزادی خواه که به جنگ وی افتاده بودند همین معامله را نمود.

جنگ دو میدان عمده داشت: یکی ولایات باسک که دون کارلُس مقرر خود قرار داد و دیگر ممالک کوهستانی جنوب ابر^۴ موسوم به مااسترازگو^۵ که زومالا کارگی^۶ و کابرا قوای کارلیست را که بالغ بر ۷۰,۰۰۰ نفر می شد در آنجاها تشکیل دادند.

قوای عمده نایب السلطنه قشون شمال بود که در تحت فرماندهی ژنرال اسپارترو^۷ و مأموریت داشت ولایات باسک را مطیع سازد. کارلیستها چندین مرتبه نزدیک بود غلبه کنند، چنانکه در ۱۸۳۷ دون کارلُس تا نزدیکی مادرید هم رسید ولی پایتخت را رشادت ژنرال ناروالز^۸ و تردید رأی دون کارلُس نجات داد، زیرا دون کارلُس تمام آن روز را انتظار «تحول قلوب مردم را از طرف خدا» داشت و پس از آنکه این تحول ظاهر نشد به آن طرف شط ابر برگشت تا جشن مریم را که تکریماً به ریاست عالی قوای خود انتخاب نموده بود منعقد سازد. شکست کارلیستها را اختلافاتی که بین نزدیکان دون کارلُس و

1. Guerrillas

2. Noguera

3. Cabrera

4. Ebre

5. Maestrazgo

6. Zumala Carrgui

7. Spartero

8. Narvaez

سرداران دستجات کوهستانی از ۱۸۳۸ به بعد ظاهر شد تسريع نمود. این اختلافات موجب گردید که باسکها با اسپارتر و عهدنامه ورگارا^۱ را امضاء نمایند (۲۹ اوت ۱۸۳۹) و به موجب آن قسمتی از امتیازات سابقه آنها باقی مانده و جنگ داخلی خاتمه داده شد. نتیجه جنگ کارلیست افزایش اهمیت هیئت صاحب منصبان بود و سردارانی که حکومت و وحدت اسپانیا را از خطر نجات دادند آمر و حکمفرما شده جاه طلبی خود را مرام حزبی نام نهادند و به رقابت یکدیگر برای به دست گرفتن اقتدارات مملکتی مشغول جدال بین خود شدند.

فرمان سلطنتی ۱۸۳۴: نایب السلطنه برای موفقیت در جدال با کارلیستها و حفظ خود در رأس حکومت با وجود مخالفت روحانیون مجبور شد به آزادی خواهان متکی گشته و تأمیناتی به آنها بدهد، بنابراین بر طبق رأی نصیحت آمیز مارتینز دولاروزا^۲ یکی از آزادی خواهان اعتدالی که وزارت وی را داشت در ۱۰ ژوئیه ۱۸۳۴ فرمان سلطنتی که از فرمان اساسی ۱۸۱۴ فرانسه اقتباس شده بود منتشر کرد و به موجب آن در تحت همان عنوان کرتر^۳ سابق هیئت نمایندگی مرکب از دو مجلس برقرار نمود: یکی مجلس اعیان که از «بزرگان» ارثی و اعضاء مادام العمری منتخبه از طرف دولت مرکب بود و دیگر مجلس نمایندگان که برای سه سال به انتخاب دو درجه از طرف انتخاب کنندگان مالیات دهنده انتخاب می شد.

وظایف مجالس مزبور تصویب بودجه و قوانینی بود که شاه پیشنهاد می کرد. حق دعوت و انحلال این مجالس با دولت و وزراء در مقابل مجلس مسئول نبودند. این فرمان سلطنتی با وجود نواقصش پیشرفت فوق العاده ای در طریق آزادی محسوب می شد، زیرا به سلطنت استبدادی در اسپانیا خاتمه داده و حکومت مشروطه را ایجاد کرده است.

احزاب سیاسی: اعلام رسمی فرمان مزبور موجب تجزیه آزادی خواهان به دو حزب اعتدالیون و ترقی خواهان شد که در تمام مدت قرن نوزدهم برای نیل به زمامداری مبارزه های سخت با هم داشتند. اعتدالیون که در ولایات شمالی و مرکزی مخصوصاً زیاد بودند فرمان سلطنتی و تفوق شاه را بر مجلسین قبول کردند و فقط اصلاحات

1. Vergara

2. Martinez de la Rosa

3. Cortès

محدودی در ادارات و امور مالیه را تقاضا داشتند و تقریباً حزب اشرافی به شمار می‌رفتند که از مأمورین دولتی و ملاکین عمده تشکیل شده بود.

از سال ۱۸۵۰ حزب اعتدالی بیش از پیش به حزب مذهبی قدیم شبیه گردید. عده ترقی خواهان مخصوصاً در آندالوزی (آندلس) و در مملکت قدیم آراگون زیاد و قانون اساسی شبیه به قانون اساسی ۱۸۱۲ که به موجب آن مجالس مقننه مقدم بر دولت و انتخابات عمومی تر بود مطالبه کرده به علاوه آزادی مطبوعات را می‌خواستند و با اینکه مدّعی بودند مانند مخالفین خود به عقاید کاتولیکی علاقمند هستند معذک طرفدار آزادی عقاید مذهبی و کاسته شدن اختیارات کلیسا بودند.

در مدّت نیابت سلطنت ماری کریستین و سلطنت دخترش ایرابل دوّم حیات سیاسی اسپانیا بی‌نهایت مشوّش و متقلب بوده است. وزراء با سرعت فوق‌العاده دائماً در تغییر و در مدّت بیست و پنج سال از ۱۸۳۳ تا ۱۸۵۸ هفتاد و هشت وزیر مالیه و ۹۶ وزیر جنگ عوض شد. و کلاً که کمک خرج پارلمانی دریافت نمی‌داشتند در صدد وزیر شدن بودند. رقابت بر سر این موضوع وحدّت مشاجرات بین احزاب تأثیر بزرگ مسائل شخصی را در امور مملکتی به خوبی ظاهر می‌سازد. وزراء مثل سابق به میل خود حکومت می‌کردند و اگر با مجلس به کشمکش می‌افتادند منحل کردن مجلس برای پیشرفت نظرشان کافی بود، زیرا انتخاب کنندگان مطابق میل دولت رأی می‌دادند و همواره اکثریت موافقی را برمی‌گزیدند. بنابراین مجلس مظهر حزبی بود که انتخابات را اداره می‌کرد، به این ترتیب در اسپانیا اصولاً سلطنت مشروطه برقرار ولی حکومت نمایندگی صورت ظاهری بیش نبود. دربار که وزراء وابسته به آن هستند بیش از پیش متمایل و مطیع کلیسا و قشون با روحانیون بر سر زمامداری در مبارزه و از بی‌اقتداری سلسله سلطنت استفاده نموده مملکت را تسلیم کودتاهاى نظامی کردند، یعنی به محض اینکه حکومت محبوبیت خود را در بین قشون از دست می‌داد یکی از سرداران خود را مخالف دولت اعلام و بعد از آنکه علل رفتار خود را به وسیله بیانیه توضیح می‌داد دولت را واژگون می‌کرد.

این کودتاهاى نظامی تنها وسیله حفظ حکومت مشروطه و جلوگیری از عملیات دربار برای عودت به سلطنت استبدادی بوده است.

نیابت سلطنت ماری کریستین: در دوره نیابت سلطنت ماری کریستین (۱۸۳۳-۱۸۴۰) در همان حال که جنگ کارلیست مملکت را منقسم می ساخت کشمکشهای شدید احزاب هم موجب تشویش اوضاع می گشت. اعتدالیون که ماری کریستین زمام امور را به آنان سپرده مجبور به مبارزه با ترقی خواهان بودند که به تمام وسایل برای به دست آوردن اختیارات متوسل می گشتند.

از ۱۸۳۵ اغلب شهرهای بزرگ یکی بعد از دیگری سر به طغیان برداشته و انجمن های انقلابی تشکیل دادند. برای رفع بهانه ترقی خواهان و جبران کسر مالی ماندیزابال^۱ وزیر وقت صومعه های مذهبی را ملغی و اموال متعلقه به آنها را فروخته وجوه حاصله را به صندوق استهلاک قروض اختصاص داد (۱۱ اکتبر ۱۸۳۵).

این اقدام به نظر ترقی خواهان ناقص آمده مجدداً در ۱۸۳۶ شوریدند و با مساعدت ساخلو قصر گرانزا^۲ مقر ماری کریستین موقتاً به قبضه کردن قوای عمومی نایل گشته (۱۲ اوت ۱۸۳۶) و نایب السلطنه را واداشتند مجلس مؤسسان را دعوت نماید. مجلس مزبور تشکیل و قانون اساسی جدیدی مبنی بر مرام ترقی خواهان به اسم قانون اساسی ۱۸۳۷ تصویب کرد.

قانون مزبور امتیازات مهمه مقام سلطنت را حفظ ولی قوه مقننه را بین مجلس و شاه تقسیم می نمود، به این ترتیب که مجلس حق پیشنهاد قوانین را داشت و شاه هم می توانست از امضا امتناع نماید. با وجود این موفقیت ترقی خواهان ماری کریستین همواره مصر بود که به دستیاری وزراء محافظه کار حکومت کند. بنابراین ترقی خواهان به طرف اسپارتر و محبوبترین سرداران که نایب السلطنه به او منصب «دوک ظفر»^۳ داده متوجه شدند.

رابطه بین ماری کریستین و اسپارتر و در ۱۸۴۸ قطع و در نتیجه نایب السلطنه استعفاء داد.

توضیح آنکه به مناسبت قانونی که از بلدیها حق انتخاب رؤسای بلدی را سلب می کرد شهر مادرید شوریده و انجمن های ترقی خواهان در ولایات تشکیل گردید. برای

1. Mendizabal

2. Granja

3. Duc de la Victoire

اطفای نایره اغتشاش ماری کریستین مجبور شد اختیارات را به اسپارتر و بسپارد و چون او هم تعیین معاونی را برای مقام نیابت سلطنت به انتخاب خود از نایب السلطنه تقاضا کرد لهذا ماری کریستین امتناع ورزیده استعفا داد و به فرانسه رفت (۱۷ اکتبر).

دیکتاتورهای نظامی (۱۸۴۰-۱۸۵۱): سقوط ماری کریستین منازعات داخلی را خاتمه نداد بلکه نتیجه آن ایجاد حکومت دیکتاتوری نظامی شد، یعنی اسپارتر و ناروا از بهترین سرداران اسپانیا در سر حکومت در کشمکش بوده و به کمک قشون سلطنت می کردند. حکومت اسپارتر و که از طرف کترها به نیابت سلطنت انتخاب شد سه سال دوام یافت. مذاکرات راجع به عقد قرارداد تجارتنی با انگلستان و جلوگیری سبعانه ای که از شورش مخوف بارسلون (ژوئیه ۱۸۴۲) به عمل آمد موجب تولید عدم رضایت در مردم گردیده اعتدالیون از این پیش آمد استفاده کرده در آندالوزی و والانس به قیادت ناروا از (۲ مه ۱۸۴۳) که در سایه حسادت اسپارتر و مطرود بود سر به شورش برداشتند. ناروا از موفق به ورود مادرید و به دست گرفتن زمام شد، اسپارتر و هم مجبوراً با یک کشتی انگلیسی فرار کرد (۳۰ ژوئیه ۱۸۴۳).

در این موقع کترها کبیر شدن ایزابل دوم را که سیزده سال داشت اعلام کردند و ناروا از که عنوان دوک دووالانس یافته بود تا ۱۸۴۵ به استثنای بعضی فواصل زمام امور را در دست داشت. در مدت زمامداری خود از نهضت ترقی خواهان با نهایت سختی جلوگیری کرده سربازان یاغی را تیرباران و مخالفین سیاسی خود را به محبس انداخته مطبوعات را تحت مراقبت شدیدی قرار داد. سیاستش که حزب اعتدال نیز تقویت می کرد محافظه کارانه و اقدامات مهمه کابینه او تصویب قانون اساسی ۱۸۴۵ است که با جنبه سلطنتی بیشتری سایر موادش همان مقررات اساسنامه سلطنتی ۱۸۳۴ بود.

دیگر ازدواج ملکه که به این قسمت تمام دربارهای اروپا نظر داشتند و بالاخره سیاست فرانسه نظر خود را تحمیل کرد، به این ترتیب که ملکه به ازدواج (دون فرانسیسکو)^۱ پسر عم خود که شاهزاده ای ضعیف و ناتوان بود درآمد و خواهرش دوک دومون پانسیه^۲ جوانترین پسران لوئی فیلیپ را به شوهری اختیار نمود.

ناروا از برای آشتی با کلیسا اموالی را که هنوز فروخته نشده بود مسترد داشته و

1. Don Francisco

2. Duc de Montpensier

صداقت خود را به پاپ به وسیله اعزام ۹ هزار سرباز به ایتالیا به کمک فرانسویان در استقرار سلطنت پاپ ثابت کرد (۱۸۴۹).

سیاست ارتجاعی و انقلاب ۱۸۵۲: در ژانویه ۱۸۵۱ ماری کریستین با موافقت ایزابل عذر ناروا را خواست و متعاقب کناره گیری او در مدت سه سال در اسپانیا سیاست ارتجاعی شدیدی که مقارن با دوره ارتجاع عمومی در اروپا بود ظاهر گردید.

ملکه ایزابل دوم آزادی خواهی را کفر و بر خلاف مذهب دانسته و میل شدیدی به برهم زدن مجلس داشت. درباریان دور وی گرد آمدند، راهبه‌ای مستحبات به سورپاتروسینیو^۱ که محکوم به کلاه برداری شده بود و پرکلار^۲ ژرژویت متعصب و کشیش اعتراف او و درباری دیگری به اسم دون مارفوری^۳ از مخصوصین ملکه گردیده برای اینکه طبقه اشراف و روحانیون کاملاً طرفدار سلطنت شوند اطرافیان ایزابل او را به تقویت استبداد و مساعدت با اقتدارات این دو طبقه تشویق می‌کردند.

مسئله مذهبی کاملاً مطابق میل پاپ به وسیله کنکردای ۱۸۵۱ حل شد که اکنون هم این کنکردا به قوت خود باقی است، به موجب آن مذهب کاتولیک مذهب رسمی و کما فی السابق یگانه مذهب مجاز در اسپانیا بود. کشیشها حق مراقبت در تعلیمات و سانسور کتب را داشتند، فروش موقوفات کلیسا که سابقاً به عمل آمده تصویب گردید.

اما کلیسا حق داشت املاک جدیدی به دست آورد بنابراین بدون فوت وقت در صدد جبران آنچه از دست داده بود برآمد. از سال ۱۸۵۳ دربار به خیال افتاد که بدون مجلس حکومت کند، لهذا تشکیل مجلس را به تعویق انداخته در مادرید حکومت نظامی را برقرار ساخت، هر گونه تشبثی برای دعوت مجلس منجر به حبس و تبعید می‌شد، بودجه را فقط فرمان شاهی تصویب و اجرا می‌گردید.

این اقدام در تجدید بنای سلطنت استبدادی تولید انقلابی نمود که منجر به غلبه صاحب منصبان و آزادی خواهان بر دربار گشت، به این معنی که ترقی خواهان با اعتدالی‌های ناراضی متحد گشته ژنرال ادونل^۴ با اتکاء به این دو دسته افواج سواره نظام مادرید را وادار به شورش نمود (۲۸ ژوئن ۱۸۵۴). چند روز بعد اهالی پایتخت نیز طغیان

1. Soeur Patrocinio

2. Père Claret

3. Don Marfori

4. O` Donnell

کرده تمام خیابانها را سنگربندی و حتی به غارت قصر مادر ملکه مبادرت نمودند. در مقابل پیشرفت انقلاب ماری‌گریستین مجبور به فرار شده ایزابل هم ناچار گردید زمام امور را به ادونل بسپارد. ژنرال مزبور مجلس را دعوت و به کمک اکثریتی از آزادی‌طلبان و ترقی‌خواهان که تشکیل اتحاد آزادی‌خواهانه داده بودند حکومت می‌نمود.

ادونل و اتحاد آزادی‌خواهانه^۱ (۱۸۵۴-۱۸۶۳): ترقی‌خواهان که در مجلس اکثریت داشتند بدو آزامدار گشتند و قانون اساسی ۱۸۵۵ را که بازگشتی به قانون اساسی ۱۸۳۷ بود تصویب کردند و برای غلبه بر مشکلات مالی قانون عدم استهلاک^۲ را وضع نمودند که به موجب آن کلیه املاک وقف اعم از دولتی و مؤسسات تعاونی مذهبی فروخته می‌شد. این قانون موجب قطع رابطه بین دربار و ترقی‌خواهان شد، زیرا ایزابل با آن مخالفت و ادونل هم که به اعتدالیون متمایل گردیده و ضمناً برای بقای خود در کار توجه ملکه را لازم می‌دانست مخالفت می‌کرد، لهذا به موجب فرمان الحاقی ۱۸۵۶ قانون اساسی ۱۸۴۵ را مجدداً برقرار و فقط به اعطای چهار ماه حق اجلاس سالیانه برای مجلس و تضمیناتی راجع به آزادی مطبوعات قناعت ورزید. بعد اجرای قانون عدم استهلاک را به تعویق انداخته و تا موافقت پاپ را در این باب تحصیل ننمود به موقع اجرا نگذارد. در مجلس اکثریت هنگامی به دست آورد و مقامات و مشاغل را بین اقوام و طرفداران خود تقسیم می‌کرد، در مدت زمامداری طولانی خود ادونل کوشش داشت اقتصادیات اسپانیا را به وسیله اقدامات راجع به فواید عامه توسعه داده و در خارجه اعمال سیاست با فعالیت‌های بنماید. تظاهر عمده وی لشکرکشی با افتخار و بیهوده به مراکش است (۱۸۵۹) که واقعه مهم آن تسخیر تنوآن^۳ می‌باشد، چون سیاست ادونل بیش از پیش محافظه کارانه می‌شد ترقی‌خواهان با او مخالف و اعتدالی‌ها هم او را رها کردند، لهذا در مقابل این دو مخالفت کناره گرفت و اتحاد آزادی‌خواهانه هم با شخص او از بین رفت (۱۸۶۳).

ارتجاع ثانی (۱۸۶۳-۱۸۶۸): پس از کناره‌گیری ادونل دربار مجدداً بر آن شده حکومت استبدادی را بازگرداند. این سیاست شدید ارتجاعی انقلاب دیگر نظامی را

1. L' Union Libérale

2. Désamortissement

3. Tetouan

تولید نمود که به سقوط و تبعید ایزابل دوم منجر شد.

در مدت پنج سال از ۱۸۶۳ تا ۱۸۶۸ درباریان قدرت کامله داشتند، اما نتوانستند بدون کمک دیکتاتور نظامی که بدو آدونل و بعد ناروال اعمال کرد حکومت کنند. این دو نفر کوشیدند با خشونت تمام مخالفت ترقی خواهان را که ژنرال پریم^۱ مدافع آنها بود درهم شکنند. شورش های نظامی به سختی جلوگیری و افواج یاغی را منحل می کردند. آزادی مطبوعات ملغی شد و قانون مخصوصی به وزراء حق داد به هر کس سوءظن برند حبس و تبعید کنند، با وجود اشکالات مالی که دائماً افزایش می یافت ملکه از اسراف فوق العاده نسبت به مقربان خود خودداری نداشت و از این رهگذر منفور عامه گردیده و مخالفت جنبه ضد سلطنتی و انقلابی یافت.

در مادرید و در شهرهای بزرگ ولایات ساحلی حزب جمهوری خواه تشکیل شد که طرفدار رأی عمومی بودند. در همین حال قشون هم به حزب ترقی خواهان می پیوست. انقلاب ۱۸۶۸: در ۱۸ سپتامبر ۱۸۶۸ دسته جهازات جنگی متوقف در لنگرگاه قادس که در تحت فرماندهی تپت^۲ امیرالبحر بود با فریادهای «زننده باد سلطنت ملی» سر به شورش برداشت. آندالوزی هم بلافاصله طرفدار انقلاب و دو نفر سردار (پریم و سرنو^۳) با شورشیان به طرف شهر مادرید که از ۳۰ سپتامبر به کلی دستخوش شورش بود شتافتند. ملکه که در این موقع در سن سباستین^۴ اقامت داشت حاضر نشد که اطرافیان را فدای انقلاب سازد، لهذا به فرانسه رفت و در آنجا ناپلئون سوم قصر پو^۵ را در اختیار وی گذاشت.

موجد انقلاب ۱۸۶۸ هیئت مؤلفه ای مرکب از ژنرالها، ترقی خواهان و جمهوری خواهان دموکرات بود و با ضعف تمام در سر تا سر اسپانیا حسن اقبال گشت. این انقلاب هم مانند انقلاب ۱۸۵۴ خطر ارتجاع را از میان برده و مشروطیت را نجات داد. اما موفق نگردید طرز حکومت ثابتی بنا نماید، چنانکه اسپانیا در مدت شش سال در اغتشاش و هرج و مرج غوطه ور و چهار حکومت متوالیاً در آن مملکت برقرار

1. Parim

2. Topete

3. Serrano

4. Saint-Sébastien

5. Pau

تاریخ قرن نوزدهم (معاصر) / ۱۷

گردید: (حکومت سزائو، سلطنت آمده دوساوا، جمهوری ۱۸۷۳ و دیکتاتوری نظامی). بالاخره در ۱۸۷۳ کودتای نظامی دیگری شد که سلطنت مشروطه و سلسله بوربن را دوباره برقرار ساخت.

قانون اساسی ۱۸۶۹: مجلس مؤسسان که به رأی عمومی انتخاب شد در ۱۱ فوریه ۱۸۶۹ دعوت گردید. اکثریت آن مرکب از ترقی خواهان بود که سلطنتی «محاط در مؤسسات ملی» را می خواستند. مجلس مؤسسان به سزائو عنوان ریاست قوه مجریه را داده و بعد قانون اساسی آزادیخواهانه ۱۸۶۹ (۶ ژوئن) را تصویب کرد.

این قانون مشتمل بر رأی عمومی برای انتخابات مجلس و آزادی طبع و تعلیمات و حق تشکیل اجتماعات و جمعیتها بود. شدیدترین مشاجرات در موضوع ماده راجع به آزادی مذاهب در گرفت که بالاخره با وجود ۹۰۰۰ عریضه حاوی سه میلیون امضاء که تقاضا می کرد مذهب کاتولیک مذهب رسمی بماند تصویب شد و برای اولین دفعه در اسپانیا قانون اصل آزادی مذهب را اعلام نمود. این بدعت کلیسا را به مخالفت برانگیخت و اقدام به تحریک مردم برای طغیان نمود، کلیه اساقفه به استثنای یک نفر و اغلب کشیشها از سوگند یاد کردن به قانون اساسی امتناع ورزیدند، دولت هم مواجب روحانیون را قطع و مجلس قانون ازدواج عرفی را تصویب نمود.

این اقدامات افتراق بین کلیسا و انقلاب را قطعی ساخت، علاوه بر کلیسا کارلیست ها نیز که در شمال اسپانیا نهضت نمودند و همچنین جمهوری خواهان که در بارسلون و ساراگوس و والانس طغیان کردند با قانون اساسی مزبور مخالفت داشتند.

سلطنت آمده دوساوا: ژنرال پریم و سزائو تصور می کردند انتخاب پادشاه خاتمه به منازعات داخلی خواهد داد، بعد از تجسسات بسیار و بی ثمر آمده دوساوا پسر ویکتور اماتوئل را به مجلس پیشنهاد کردند که در نوامبر ۱۸۷۰ به پادشاهی انتخاب شد.

سلطان جدید کاملاً حسن اراده داشت، اما از اوضاع مملکتی که به سلطنت آن رسید به کلی بی اطلاع و عمر سلطنتش کوتاه بود (۳۰ دسامبر ۱۸۷۰-۱۱ فوریه ۱۸۷۳).

آمده دوساوا می خواست مانند پادشاه پارلمانی حکومت کند، اما با وجود فشار در انتخابات اکثریت مجلس کما فی السابق ضد سلسله سلطنت باقی ماندند، زیرا روحانیون، کارلیستها، اعتدالی های سابق، وطن پرستان شدید و جمهوری خواهان مخالف پادشاه

بودند و او تنها به کمک قشون سلطنت می‌کرد ولی حادثه مختصری که عبارت از اصلاح در هیئت صاحب‌منصبان توپخانه بود رشته ارتباط بین قوای لشکری و کشوری را قطع و دو قوه مهم مقتدر اسپانیا یعنی کلیسا و قشون را متحد ساخته و در نتیجه آمیده استعفا داد. جمهوری: جمهوری خواهان گرچه در اقلیت بودند اما تهوَر به خرج داده و جمهوری را اعلام کردند. این جمهوری شش ماه و بیست و یک روز طول کشید و در این مدت چهار رئیس جمهوری روی کار آمد. انهدام بنیان آن به واسطه این بود که جمهوری خواهان دو دسته شدند: جمعی به سردستگی پی‌ای مارگال^۱ از شاگردان پرودون طرفدار جمهوری ایالت متحده به وضع ممالک آمریکا بودند، قسمت دیگر در تحت هدایت کاستلار^۲ یکی از معلمین سابق دارالعلم مادرید جمهوری مرکزی و رادیکال و وحدت مملکت را می‌خواستند. ابتدا دسته اولی زمام را در دست داشتند اما نمی‌دانستند برای قطعات مختلفه مملکت چه حدودی قائل شوند و تردید داشتند در اینکه آیا همان ولایات سابق مانند کاتالونی و آندالوزی را استقلال داخلی دهند و یا تقسیمات کوچکتری در نظر گرفته و ممالک مستقلی مانند سویل^۳ و کادیکس (قادس) و گرناد^۴ به وجود آورند. طرفداران تقسیمات کوچک بدون اینکه منتظر حل قضیه شوند در آندالوزی شورش بر پا ساخته و شهرهای آن را به صورت جمهوری‌های کوچک مستقل درآوردند. در این هنگام طرفداران تمرکز و وحدت مملکت زمامدار شدند و کاستلار را به ریاست جمهور دعوت کرده شورش طرفداران حکومت مستقله ایالات کوچک را که در کارتاژن^۵ تا ۱۳ ژانویه ۱۸۷۴ مقاومت نمودند درهم شکستند ولی اکثریت مجلس که قائل به عدم مرکزیت بود از این جلوگیری شدید ناراضی شدند و کاستلار را واژگون ساختند (۲ ژانویه ۱۸۷۴).

دیکتاتوری نظامی: ژنرال پائو یا^۶ حاکم مادرید این نفاق احزاب را مغتنم شمرده اقدام به کودتا کرد و در ۱۳ ژانویه نمایندگان مجلس را متفرق ساخته و زمام امور را به مارشال سرانو سپرد. قشون مجدداً مسلط بر حکومت شد و اسپانیا باز تحت حکومت دیکتاتور

1. Pi y Margall

2. Castelar

3. Séville

4. Grenade

5. Carthagène

6. Pavia

نظامی قرار گرفت. سیاست سزّانو کاملاً محافظه کارانه بود، جراید ترقی خواهان و جمهوری طلب را توقیف و انحلال جمعیت‌های سیاسی را اعلام و تضمینات مشروطیت را تعلیق ساخت، اما از تبلیغ شدید کلیسا و طرفداران آلفونس دوازدهم پسر ایزابل دوم جلوگیری نکرد. در نتیجه تبلیغات مزبوره عودت سلطنت نزدیک شد و در ۲۹ دسامبر ۱۸۷۴ ژنرال مارتینز کامپو^۱ در ساگونت^۲ شورش نظامی برپا ساخته و آلفونس دوازدهم را به سلطنت اعلام کرد.

قشون ساخلوی مادرید به شورشیان ملحق و سایر سرداران هم به آن پیوستند. سزّانو که در این موقع با کارلیست‌ها می‌جنگید مجبور به رها کردن قشون خویش و پناهنده شدن به فرانسه گردید.

آلفونس دوازدهم: پادشاه جدید که هفده سال داشت در ۱۴ ژانویه ۱۸۷۵ در میان هلهله و شادی غیر قابل وصفی وارد مادرید شد. آلفونس دوازدهم بیش از حدّ یک اسپانیایی دارای معلومات و اطلاعات بود. جوانی بسیار فعال و احتیاجات مملکت خود را به خوبی می‌دانست، در بادی امر دو اقدام اصلی به نظر او رسید: یکی خاتمه دادن به جنگ کارلیست که شمال اسپانیا را ویران کرده بود، دیگر اعطای قانون اساسی جدید به مملکت.

جنگ دوم کارلیست: جنگ دوم کارلیست تجدید خفیفی از جنگ هفت ساله بود شورش از آوریل ۱۸۷۲ به نام دون کارلُس هفتم برادرزاده فردیناند هفتم بروز کرد و اعلام جمهوری آن را شدیدتر ساخت. تنها ولایات باسک قشون تقریباً منظمی داشتند ولی در کاتالونی و والانس دستجات ساده‌ای بیش وجود نداشت. شاه شروع به تفرقه حزب کارلیست نمود، به این ترتیب که به ولایات باسک عفو عمومی داده و امتیازات محلی آن را شناخت و حفظ صاحب منصبان و مأمورین کارلیست را در مشاغل خود تعهد کرده سپس جنگ را با شدت شروع نمود. ولایات مائیس ترازگو^۳ و کاتالونی و ولایات باسک متوالیاً از وجود شورشیان پاک و در ۲۸ فوریه ۱۸۷۶ دون کارلُس با چند تن از یاران خود از اسپانیا خارج شد.

1. Martinez Campos

2. Sagonte

3. Maestrazgo

جنگ دوم کارلیست منتهی به الغاء امتیازات محلی و وحدت کامل اسپانیا گردید. اقتدارات محلی ولایات محفوظ ماند اما مجبور بودند قوانین اسپانیا را اطاعت و مالیات را تأدیه و به سربازگیری تن در دهند.

قانون اساسی ۱۸۷۶: در همین سال تصویب قانون اساسی ۱۸۷۶ خاتمه به حکومت دیکتاتوری نظامی داده سلطنت مشروطه آزادی خواهانه را برقرار کرد.

شاه غیر قابل عزل و رئیس قوه مجریه و وزیرای مسئول داشت. قوه مقننه هم به دو مجلس داده شد: یکی مجلس سنا که از مأمورین عالی رتبه و اعضاء مادام العمری و اعضاء منتخبه از طرف هیئت های ولایتی تشکیل می شد و دیگر مجلس ملی به نام کنگره که مالیات دهندگان انتخاب می نمودند. مذهب کاتولیک مذهب رسمی و از وجود سایر مذاهب هم با شرایط و محدودیت هایی اغماض می شد. اما عملاً کشیشها مخصوصاً با سایر مذاهب را ادامه داده محاکم مخصوصاً در دوره کابینه های محافظه کار به شدت تمام از اجرای علنی آداب مذهبی غیر کاتولیک جلوگیری می نمودند.

تبدیل احزاب: قانون اساسی ۱۸۷۶ طبقه بندی جدیدی در احزاب پدید آورد، به این ترتیب که دو حزب مخالف (کارلیست و جمهوری خواهان) باقی ماندند و محافظه کاران و آزادی خواهان دو حزب بزرگ طرفدار سلطنت شدند.

کارلیستها در عقیده مذهبی ثابت مانده وحدت مذهبی را خواهان و طرفدار عدم مرکزیت و حتی استقلال ولایات بودند و می خواستند ملت را مرکز اتکاء خود قرار دهند و بعد از آنکه دون ژم^۱ مدعی سلطنت به تبلیغات «کاتولیکهای اجتماعی» رضایت داد تمایلی به حکومت ملی پیدا کردند. عده جمهوری خواهان زیاد و کاری بودند اما به فرقه های مخالف تقسیم شدند: یکی اعتدالیها طرفدار تکامل آرام مصلحانه و دیگر رادیکالها که انقلابی بودند و بالاخره سوسیالیستها که تبلیغات هرج و مرج خواهان مانع ترقیات آنان گردیده بود. محافظه کاران بلافاصله پس از بازگشت سلطنت به پیشوایی کانوادل کاستیلو^۲ گرد آمدند. این جماعت حفظ قانون اساسی ۱۸۷۶ را خواستار و اصلاحاتی را طالب بودند که مورد قبول کلیسا و اشراف و اواسط الناس یعنی تکیه گاه های بزرگ آنها باشد. آزادی خواهان عقیده داشتند که قانون اساسی باید تغییر و

1. Dom Jaime

2. Canovas del Castillo

به حکومت ملی بیشتر نزدیک گردد. به علاوه آزادی واقعی ادیان و مطبوعات و اجتماعات و تأسیس هیئت منصفه و ازدواج عرفی را خواهان بودند.

کانوادل کاستیلو و ساگاستا^۱: محافظه کاران و آزادی خواهان در عهد سلطنت آلفونس دوازدهم و نیابت سلطنت ملکه ماری کریستین دوطریش و سلطنت آلفونس سیزدهم پسر آنها (۱۷ مه ۱۹۰۷) متناوباً زمامدار گردیده‌اند.

در عهد آلفونس دوازدهم (۱۸۷۵-۱۸۵۵) زمامدار حقیقی اسپانیا کانوادل کاستیلو به شمار می‌رفت که تقریباً بالاستمرار وزیر بود. این شخص به واسطه هوش عالی و تنوع معلوماتش از لایق‌ترین رجال سیاسی اسپانیا محسوب می‌شود. منافع حقیقی مملکت اسپانیا را دریافته همواره می‌کوشید آرامش در آن سرزمین برقرار گردد و همچنین می‌خواست با سیاست جلب روحانیون سلسله سلطنت را استوار سازد. چنانکه بودجه مذهبی را از ۳ میلیون به ۹۱ میلیون ترقی داده و ازدواج عرفی را منسوخ و کلیسای پروتستانها را بست. با اینکه شخصاً درستکار بود طریقه فساد و نظم را وسیله برای حکومت قرار داده و همواره اکثریت را با تقسیم مشاغل و منافع بین دوستان سیاسی خود و تحت‌الحمايه‌های آنها برای خود به دست می‌آورد.

آزادی خواهان که ساگاستا قائد آنان بود در اواخر سلطنت آلفونس دوازدهم و مخصوصاً در دوره نیابت سلطنت ماری کریستین زمامدار گردیده و موفق شدند که مواد اساسی پروگرام خود را عملی سازند. برقراری هیئت منصفه (۱۸۸۸) و ازدواج عرفی، اعطای آزادی مطبوعات، اجتماعات، جمعیت‌ها و مخصوصاً ترتیب رأی عمومی در انتخابات (۱۸۹۰) اصلاحات عمده ایست که آزادی خواهان در دوره زمامداری خود به عمل آورده‌اند.

سلطنت آلفونس سیزدهم: در سلطنت آلفونس سیزدهم نیز به همان نظم و ترتیب سابق آزادی خواهان با کابینه‌های کانالوا^۲ و رومانون^۳ و محافظه کاران با کابینه مورا^۴ متناوباً زمامدار بوده‌اند. مساعی هر یک از احزاب که مصدر کار شده‌اند متوجه حل سه مسئله بزرگ که در آغاز قرن بیستم در اسپانیا تولید شد گردید: (مسئله اجتماعی، مسئله

1. Sagasta

2. Canalejas

3. Romanones

4. Maura

مذهبی و مسئله استقلال داخلی ایالات مختلفه).

در موضوع اجتماعی دولت بدون تردید سیاست مداخله را پیش گرفت و در این باب قوانین بسیاری که مؤسسه اصلاحات اجتماعی (مؤسسه در ۱۹۰۴) القاء نمود به تصویب رسید. اما این اصلاحات به استثنای قانون راجع به حوادث کار (۱۹۰۰) هیچ یک اجرا نشد و علت آن عدم کفایت بودجه برای اجرای آنها و مقاومت کارفرمایان و عدم اعتماد کارگران بود که تحت تأثیر هرج و مرج طلبان با هر گونه اقداماتی از طرف دولت مخالفت داشتند. به علاوه با وجود قوانین مزبور زارعین روزمزد به طور متوسط سالی ۲۰۰,۰۰۰ نفر مهاجرت می کردند و اعتصاب های انقلابی چند به ظهور رسید که اهم آنها انقلاب بارسلون (۱۹۰۹) و بیل بائو^۱ (۱۹۱۰) و کارگران راه آهن (۱۹۱۲) بوده است.

مسئله مذهبی را آزادی خواهان به میان آوردند، زیرا این حزب طرفدار تفوق قوه عرفی و مرامش محدود کردن عده مجامع مذهبی و اجبار آنها به تحصیل اجازه برای تشکیلات خود بود.

کانالزا می خواست قانون مصوبه ۱۸۸۷ را که اجرا نشده بود مجری سازد. این قانون مؤسسات مذهبی را که در قرار پاپ ذکر می از آنها نشده بود به تقاضای اجازه از دولت و تسلیم نظامنامه خود به حکام ولایات و قبول تفتیش حکام مکلف می ساخت، لهذا قانون جدیدی به نام قانون کادناس^۲ از تصویب گذراند که به موجب آن استقرار هر نوع مؤسسه جدید مذهبی در اسپانیا قبل از آنکه در آن باب با پاپ توافقی شود ممنوع گردید.

قانون مزبور موجب تولید کشمکشی با پاپ شد که جانشینان کانالزا آن را به وسیله قرارداد مساعدی با پاپ خاتمه دادند بنابراین مسئله مذهبی کاملاً به حال سابق باقی ماند. با وجود فتح سلسله سلطنت نسبت به کارلیستها عقیده استقلال نواحی مختلفه مملکت در اسپانیا در تمام قرن نوزدهم باقی ماند و نهضت عظیمی راجع به استقلال ایالات و مخالفت با تمرکز دوام داشته در کاتالونی و ولایات باسک توسعه می یافت اما مرام این دو ناحیه کاملاً با یکدیگر مخالفت داشت. اگر چه دولت در باب استقلال داخلی به هیچ وجه با این دو ناحیه موافقت ننمود اما در مسایل اقتصادی رضایت خاطر آنان را فراهم ساخت، چه تعرفه گمرکی سنگینی بر واردات خارجی بست به طوری که واردات تقریباً

1. Bilbao

2. Cadenas

ممنوع می‌شد و صنایع کاتالان و باسک کاملاً در بازار ملی رواج گرفت. اسپانیا در قرن بیستم: از ۱۸۷۶ به این طرف در اسپانیا طغیان‌های نظامی دیگر به ظهور رسید و حکومت مشروطه منظم‌اً به‌طوری که در اسپانیا سابقه نداشت برقرار است، اما صورت ظاهری بیش نیست. انتخاب‌کنندگان افراد بیسواد و جاهل و به مسائل عمومی علاقه ندارند، انتخابات را حزبی که زمامدار است اداره می‌کند و نمایندگان بر طبق توافق نظر بین دولت و سیاست‌مآب‌های محلی انتخاب می‌شوند، بنابراین مجلس هم کمافی‌السابق مظهر واقعی عقاید عمومی نیست.

نمایندگان همواره نسبت به وزراء که تمام منافع و مشاغل درید آنها است اظهار اعتماد می‌کنند و چون وزراء هم به میل شاه انتخاب می‌شوند بالتبجیه پادشاه پیوسته حکمران مطلق است.

کلیسا مانند سابق دارای نفوذ مهم و موقوفات منقول و غیرمنقول مؤسسات مذهبی تقریباً از ثلث کلیه ثروت ملی متجاوز است.

هیئت صاحب‌منصبان همواره داعیه تأثیر بزرگ سیاسی دارند و عده آنها با عده سربازان متناسب نیست، چنانکه در اواخر قرن نوزدهم قشون اسپانیا دارای ۵۰,۰۰۰ هزار سرباز و در مقابل ۴۹۹ سرتیپ، ۵۷۸ سرهنگ و بیش از ۲۳,۰۰۰ صاحب‌منصب جزو داشت که قسمت اعظم بودجه قشونی به مصرف حقوق آنان می‌رسید.

دولت برای آنکه هیئت صاحب‌منصبان را علاقمندتر به خود سازد عده سربازان را اضافه نمود به‌طوری که در ۱۹۱۳ به ۱۲۱,۰۰۰ بالغ شد و همچنین در ۱۹۱۲ قانونی تصویب شد که خدمت نظام اجباری عمومی را برقرار ساخت. مدت خدمت سه سال است اما فقط یک قسمت از مشمولین جزو قشون می‌شوند و به علاوه برای تقلیل مدت خدمت تحت سلاح مشمولین می‌توانند مبلغ نقدی پرداخته آزاد شوند.

در نتیجه حملات بعضی جراید به صاحب‌منصبان ساخلوی بارسلون در ۱۹۰۵ ادارات جراید مزبور را تاراج کردند. در تعقیب این اقدام دولت قانون محاکماتی از تصویب گذراند که به موجب آن حملات و توهین نسبت به صاحب‌منصبان به محاکم نظامی رجوع می‌شود، به این ترتیب در اسپانیا در آغاز قرن بیستم وزراء و روخائون و قشون کمافی‌السابق سه قوه عظیم ملت به شمار می‌رفتند.

اسپانیا در خارجه: اسپانیا که در قرن هیجدهم از دول معظم مستعمراتی بود مستعمرات وسیع خود را در قرن نوزدهم از دست داد. این امر در دو وهله انجام گرفت به این ترتیب که به واسطه شورش مستعمرات در امریکای جنوبی و مرکزی در عصر فردیناند هفتم تمام متصرفات بڑی امریکایی وی متزع گردید ولی در مجمع الجزایر آنتیل دو جزیره بزرگ کوبا^۱ و پورتوریکو^۲ و در آسیا مجمع الجزایر فیلیپین را مالک بود. بدی وضع اداره این مستعمرات و استفاده مستمر از اهالی به نفع مملکت اسپانیا و کوبا و فیلیپین را هم در قرن نوزدهم به شورش واداشت. در ۱۸۹۵ و ۱۸۹۶ بدو آکوبا و بعد فیلیپین طغیان نمودند. شورشیان کوبا با وجود اقدامات شدید ژنرال ویلر^۳ مطیع نشدند (۱۸۸۶) و تصور می شد که با اعطای استقلال داخلی به شورش خاتمه داده می شود ولی در این بین یکی از جهازات جنگی آمریکا^۴ در بندر هاوان^۵ غرق و این پیش آمد منجر به جنگ آمریکا و اسپانیا گشت (۲۱ آوریل ۱۸۹۸). مدت این جنگ بسیار کوتاه و سه ماه بیش طول نکشید (ژوئیه ۱۸۹۸) و به انهدام بحرته اسپانیا که جهازات آن در دو جنگ کاویت^۶ در فیلیپین و سانتیاگو^۷ در کوبا معدوم شد خاتمه یافت. تهدید اعزام سفاین جنگی آمریکا به سواحل خود اسپانیا دولت را مجبور ساخت که به وسیله واگذاری آخرین مستعمرات خود آمریکا را به اصلاح حاضر نماید و بالاخره به موجب عهدنامه پاریس (۱۰ دسامبر ۱۸۹۸) اسپانیا در مقابل ۵ میلیون دلار پورتوریکو و جزایر فیلیپین را به اتازونی تسلیم و به کوبا هم استقلال داده دولت آمریکا نیز بلا تأمل آنجا را متصرف شد. نتیجه شکست از اتازونی نزدیکی غیر مترقبه اسپانیا با جمهوری خواهان امریکای لاتین یعنی مستعمرات قدیمه خود او شد به این ترتیب که جنبشی برای ایجاد رشته ارتباط بین اسپانیا و امریکای لاتین در اسپانیا ظاهر گردید که روابط اقتصادی و علمی ممالک مزبور را محکم تر سازد و اسپانیا از این رهگذر می خواهد تجارت خارجی خود را توسعه داده و از دست دادن آنتیل و کوبا را به این وسیله جبران و نفوذ خویش را در خارجه محفوظ دارد.

به علاوه اسپانیا به خیال پیدا کردن میدان فعالیت تازه در افریقای شمالی برآمد چه در

1. Cuba

2. Portorico

3. Weyler

4. Maine

5. Havane

6. Cavite

7. Santiago

تاریخ قرن نوزدهم (معاصر) / ۲۵

ساحل شمال غربی اقیانوس اطلس ناحیه ریودواورو^۱ را مالک و بعد از عهدنامه دوم نوامبر ۱۹۱۲ با فرانسه در مراکش هم دو منطقه نفوذ به دست آورد. دولت اسپانیا نسبت به این اراضی امیدهای بسیاری دارد و به نظر او مناطق مزبور برای جلوگیری از محاصره اسپانیا و امنیت ملی وی لازم است اما برای آنکه این نواحی از ایالات واقعی اسپانیا شوند کلیه اقداماتی که تاکنون به عمل آمده بی نتیجه مانده است.

1. Río de Oro

فصل شانزدهم

بلژیک در قرن نوزدهم احزاب - طريقة انتخابات

ممالک پی‌با^۱ به ترتیبی که کنگره وین در (۱۸۱۵) مانند سدی در مقابل فرانسه تأسیس نموده بود در نتیجه انقلاب ۱۸۳۰ فرانسه دچار تجزیه و متلاشی گردید. بین هلندیها و بلژیکیها اختلاف سه‌گانه سیاسی مذهبی و اقتصادی وجود داشت. گیوم اول پادشاه پی‌با نه فقط در صدد استرضای خاطر بلژیکی‌ها برنیامد بلکه به واسطه سیاست تمرکز و متحدالشکل ساختن مملکت به منفعت هلند آنان را به غضب آورد. این سیاست دو حزب بزرگ سیاسی آزادی‌خواهان و کاتولیک‌ها را با یکدیگر متحد و شورش بروکسل (اوت ۱۸۳۰) را موجب گردیده و پس از آنکه به سرعت به ولایات سرایت نمود نتیجه‌اش تأسیس مملکت جداگانه از پی‌با به اسم بلژیک گشت که دول معظمه اروپا در کنفرانس لندن آن را شناخته و بی‌طرفی دائمیش را ضمانت نمودند.

از ۱۸۳۰ تا ۱۹۱۴ بلژیک که در ۱۸۳۱ قانون اساسی بسیار آزادیخواهانه‌ای را دارا شده بود مملکت پارلمانی محسوب می‌گردید. در قرن نوزدهم آزادیخواهان و

۱. Pays-Bas

کاتولیک‌ها متناوباً در درجه اول اهمیت قرار گرفته و زمامدار گردیده‌اند یعنی آزادبخواهان از ۱۸۴۷ تا ۱۸۷۰ و از ۱۸۷۸ تا ۱۸۸۴ کاتولیک‌ها از ۱۸۷۰ تا ۱۸۷۸ و از ۱۸۸۴ تا ۱۹۱۴ کشمکش احزاب بر سر سه مسئله بزرگ (تعلیمات، السنه، طریقه انتخابات) بود. کاتولیک‌ها موفق شدند تعلیمات مذهبی را در مدارس ابتدایی اجباری کرده و زبان فلاماندی را یکی از السنه رسمی مساوی با زبان فرانسه بنمایند. اصلاح اساسی برقراری رأی عمومی با رأی جمعی بود (۱۸۹۳) که استقرار نمایندگی تناسبی آن را کامل ساخت. نتیجه رأی عمومی بر هم خوردن احزاب قدیمه و اهمیت یافتن دو حزب افراطی کاتولیک‌ها و سوسیالیست‌ها گردید. در تحت فشار سوسیالیست‌ها مجالس مقننه بلژیک یک سلسله قوانین کارگری و اجتماعی را تصویب کرده‌اند که در بهبودی احوال طبقات رنجبر مؤثر بوده است، بالاخره مجادلات سیاسی افزایش سکنه و ترقی خارق‌العاده اقتصادی بلژیک را که یکی از کانونهای صنعتی و تجاری اروپای متمدن شده مانع نگشته است.

تشکیل مملکت پی‌با: در ۱۸۱۵ دول متحده احتیاطهایی در مقابل انتقام احتمالی فرانسه اندیشیدند. برای نیل به این مقصود و جلوگیری از تشویش جدید اروپا متحدین از جمله اقداماتی که کردند یکی آن بود که در سرحدات شمال شرقی فرانسه مملکت قوی تأسیس نمودند که سدی در برابر فرانسه باشد. کنگره وین ولایات بلژ را که جزو امپراطوری فرانسه بود «اراضی بی سرپرست» اعلام و دول اطریش و انگلیس و پروس و روس به وسیله چهار عهدنامه که در ۲۱ مه ۱۸۱۵ در وین منعقد داشتند تصمیم گرفتند اراضی مذکوره را به هلند ملحق سازند و در تحت سلطنت خانواده اُرانژ^۱ مملکتی به نام پی‌با به وجود آورند تا در موقع مقتضی در مقابل قشون فرانسه بتواند مقاومت نماید. مملکت جدید علاوه بر دوک نشین سابق لیژ اراضی فیلیپ و بل ماریانبورگ و بویون^۲ را هم که بر طبق عهدنامه دوم پاریس از فرانسه مترع شده بود شامل می‌گردید. بالاخره پادشاه پی‌با شخصاً گراندوشه لوگزامبورگ را در دست داشت که فقط از این لحاظ و نسبت به این مملکت عضو ممالک متحده ژرمانی به شمار می‌رفت.

1. d'Orange

2. Philippeville, de Marienbourg et de Bouillon

مخالفت بلژ، رنجشهای سیاسی: قرارداد اختتامیه کنگره وین مقرر می داشت که اتحاد مملکت بلژ و هلند باید «صمیمانه و کامل» باشد ولی با اینکه بلژها هیچوقت استقلال نداشته اند چون در دوره استیلای فرانسویان شخصیت ملی خود را درک نکردند این اتحاد را به منزله ضمیمه شدن به هلند تلقی و مخالف آن بودند خاصه که اختلاف شدید و تباین زیادی بین منافع دو ملت مزبور از نظر سیاسی اقتصادی و مذهبی موجود بود و بر شدت این مخالفت می افزود.

قانون اساسی ۱۸۱۵ مملکت پی با از علل اولیه بروز اختلاف شد. این قانون یک سلطنت مشروطه ای برقرار می ساخت که شاه قوه مجریه را به وسیله وزراء مجری و در قوه مقننه هم با (اتانژرو)^۱ مرکب از دو مجلس شرکت می جست. وزراء در مقابل مجلس غیر مسئول و فقط در تحت امر پادشاه بودند. این قانون اساسی بلژها را ناراضی ساخت زیرا می گفتند که اقتدار شخص شاه را حفظ و تضمینات کافی در مقابل اراده استبدادی نداشته و طرز نمایندگی ملی مصنوعی ایجاد نموده است. به علاوه چون بدون مراعات نظر آنها رسماً اعلام شد لهذا در همان موقعی که اتانژروی هلندی این قانون را به اتفاق آراء تصویب می نمود بزرگان بلژ در بروکسل اجتماع و به اکثریت آراء مخالفت خود را با آن اعلام کردند (۱۸ اوت ۱۸۱۵). با وجود این شاه اعلان نمود که قانون اساسی را دولت پذیرفته و از آن وقت بلژها قانون مزبور را «کودتای دائمی» محسوب می داشتند.

تقسیم غیو عا دلانه اختیارات: تشکیلات مملکت به منفعت کامل هلندیها ترتیب یافت مثلاً عده نمایندگان بلژیک در مجلس با وجود سه میلیون نفوس با نماینده های هلند که جمعیتش به دو میلیون هم نمی رسید مساوی بود. این مطلب را بلژها عدم تساوی زننده تلقی می کردند. مقرر مؤسسات مهم دولتی و ادارات (وزارت خانه ها، مدارس نظام، دیوان محاسبات، دیوان تمیز و غیره) در شمال مملکت و ایالات جنوبی از وجود مؤسسات مزبوره محروم بودند.

هلندیها به تأسیس ادارات دولتی در منطقه خود اکتفا نکرده مشاغل مهم و عمده را نیز به خود اختصاص داده و برای بلژها قسمت کمی از مشاغل لشکری و کشوری را باقی گذاردند، چنانکه در بعضی از وزارت خانه ها دو یا سه نفر بلژیکی بیش نبود. در قسمت

1. États-Généraux

لشکری هم عدد تناسب به همین شدت بود، مثلاً در ۱۸۳۰ در مقابل ۲۰,۰۰۰ صاحب منصب هلندی ۱۴۷ صاحب منصب بلژیکی در قشون وجود داشت که اغلب از نیل به درجات عالیّه محروم و مورد تحقیر هم قطارهای خود بودند.

سلطنت گیوم اول: خشم و غضبی که از اعطای قانون اساسی محدود و عدم تساوی تقسیم اختیارات بین شمال و جنوب پی‌با در بلژیک تولید شده بود سیاست گیوم اول تشدید نمود. این پادشاه مردی مهربان و ساده، پیرو مذهب لوتر^۱ و خصم علنی عادات فرانسه بود. طبعاً بدگمان و با سوءظن و عقیده راسخی به تفوق خود بر سایرین داشت. سلطنت خود را با طرز حکومت تسلط شخصی و استبدادی شروع و به آن جنبه کامل هلندی داد، رفتار خود را با مقررات قانون اساسی که آزادی مطبوعات را اعلام می‌کرد منطبق نساخته بلکه فرمان فوق‌العاده سختی را که در موقع جنگ با ناپلئون صادر شده و برای بعضی جرایم مطبوعاتی ده سال حبس و ۱۰,۰۰۰ فرانک جزای نقدی مقرر می‌داشت بدون دغدغه و پروا به موقع اجرا گذارد و به این ترتیب جلوگیری از حملات جراید بلژها برای وی آسان گشت.

عده کثیری از جراید بلژ دچار محکومیت‌های شدید شدند و چند روزنامه به کلی موقوف اما خصوصت جریده نگاران همچنان باقی ماند.

مقصود شاه عملی ساختن وحدت مملکت بود و برای نیل به آن مصمم شد نفوذ فرانسه را ریشه کن نموده با تحمیل قوانین هلندی و اختیار زبان آن مملکت به نام زبان رسمی ولایات بلژیکی را از جاذبه مملکت همسایه محفوظ دارد ولی چون بلژیکیها علاقمند به قوانین ناپلئون و حفظ هیئت منصفه را که شاه آن را ملغی ساخت طالب بودند لهذا مخالفت آنان با اجرا و تعمیم قوانین هلندی به قدری شدید گشت که شاه ناچار از تصمیم خود صرف نظر نمود.

بلژیکی‌ها راجع به انتخاب زبان رسمی هم که هلندی بود مخالفت می‌کردند زیرا زبان فرانسه در ولایت والون^۲ و تمام شهرهای بزرگ رائج و هیچ یک از بلژها زبان هلندی را نمی‌دانستند و به علاوه گیوم اول دانستن زبان هلندی را برای رجوع مشاغل عمومی در فلاندر اجباری نموده این عمل به منزله دور ساختن بلژیکیها از ادارات بود.

اختلاف راجع به منافع اقتصادی: همان قسم که از نظر سیاست بین بلژیکیها و هلندیها اختلاف وجود داشت اتحاد مملکتین از لحاظ منافع اقتصادی نیز قابل انجام نبود، زیرا در موضوع سیاست تجارتی هر دو ملت اختلاف منافع داشتند، به این معنی که هلندیها چون اساساً تاجر و بحر پیما هستند محتاج به آزادی مبادلات بودند در صورتی که بلژیکیها مردمی زارع و صنعتگر و برای خود حمایت گمرکی را تقاضا می کردند.

از طرف دیگر قروض هلند به ۱,۷۲۳,۰۰۰,۰۰۰ فلورین بالغ و خیلی زیادتر از قروض بلژیک بود که فقط به ۱۰۰,۰۰۰,۰۰۰ فلورین می رسید و بلژیکیها مکلف بودند که نصف این فرض گزاف را به عهده گیرند. برای جلوگیری از افزایش فرض دولت مجبور به ایجاد دو مالیات جدید یکی آسیاب کردن گندم و دیگری بر ذبایح شد، یعنی بر آرد و گوشت که از احتیاجات اولیه در بلژیک بود مالیات بست.

چون این مالیات ها به بلژیکی ها مخصوصاً بیشتر تحمیل شد لهذا مبدأ نهضت مستمری گشت که راه تجزیه آنها را از هلند باز نمود.

بالاخره اختلاف مذهب نیز یکی از موانع بزرگ نزدیکی بلژیکیها و هلندیها به شمار می رفت، چه بلژیکیها کاتولیک و هلندیها پروتستان بودند. قانون اساسی آزادی مذاهب و تساوی آنان را در مقابل قانون مقرر می داشت. این اصل آزادی خواهانه را روحانیون بلژ با اتکاء به حزب کاتولیک که با پادشاه پروتستانی مذهب خصومت داشتند سخت مورد حمله قرار دادند. با جرأت ترین آنها موریس دو بروگلی اسقف گان^۱ بود که از یاد کردن سوگند به قانون اساسی ابا کرد و بعد از آنکه به واسطه امتناع از خصومت در محکمه محکوم به نفی بلد شد به فرانسه فرار نمود. مخالفت کاتولیک های بلژیک بعد از تصویب قوانین ۱۸۲۵ راجع به تعلیمات ابتدایی و متوسطه شدیدتر گردید، زیرا قوانین مزبور معارف را از قید نفوذ ژورنیت ها آزاد و در تحت نظارت دولت قرار داده و هیئت روحانیت آزادی خواه تری تشکیل می داد.

پس به طوری که ذکر شد از لحاظ سیاسی، مذهبی و اقتصادی اختلافات غیر قابل حلی این دو ملت را از یکدیگر جدا می ساخت و علاوه بر آنکه اتحاد سیاسی ایجاد وحدتی بین آنها ننموده بود سیاست اختلاط و وحدت دو ملت هم که گیوم پیش گرفت نتیجه اش

1. Maurice de Broglie, évêque de Gand

این شد که بلژیکیها خود را در تحت فشار و ظلم هلندیها دیده و کینه آنها نسبت به دولتی که بر آنان حکم می‌راند شدیدتر گشت.

احزاب در بلژیک: با وجود این احساسات سلطه هلندی‌ها به واسطه تقسیم بلژیکیها به دو حزب بزرگ مخالف تسهیل شده بود: (حزب آزادی خواه مجذوب افکار انقلاب فرانسه و حزب متعصب کاتولیک طرفدار وحدت مذهبی به نفع آیین کاتولیک)، ولی گویم نتوانست از نفاق بلژیکیها استفاده نموده مخالفت آنان را فلج سازد و از سال ۱۸۲۸ به میانجی‌گری کاتولیک‌های آزادی‌خواه که مثل پیروان لامنه در فرانسه آزادی را محکم‌ترین شعار مذهبی خود می‌شمردند آزادی‌خواهان و کاتولیکها متحد شدند. این دو حزب مقصد اصلی خود را مطالبه تمام آزادیها قرار دادند اعم از آزادی مذهب و مطبوعات که آزادی‌خواهان می‌خواستند یا آزادی تعلیمات که کاتولیکها تقاضا داشتند. اتحاد احزاب بر شدت مخالفت افزوده و بلژیکیها به واسطه مبارزه در مطبوعات یا نطق‌های تند و با حرارت در اتاژنرو و مخصوصاً عریضه‌هایی که حتی ادارات جداگانه برای بلژیک می‌خواست مخالفت خود را ابراز می‌داشتند. نهضت به تمام طبقات جامعه سرایت نمود و در ۱۸۳۰ عقیده تفکیک از پی با تبلیغ می‌شد و در همان حال جنبش عمومی توسعه می‌یافت.

انقلاب ۱۸۳۰: خبر انقلاب فرانسه در ۱۸۳۰ هیجان را به منتهی درجه شدت داده و در بروکسل شورش تولید نمود که بی‌درنگ به تمام ولایات جنوبی سرایت و به منزله اعلام انقلاب ملی جدیدی بود که منجر به تفکیک بلژیک از هلند و موجب تشکیل دولت جدیدی به نام مملکت بلژیک گردید.

قائدین دسته مخالف اتحاد با هلند تصمیم گرفتند در مدت جشنهایی که مقرر بود در اوت ۱۸۳۰ در بروکسل به مناسبت نمایشگاه صنعتی منعقد شود شروع به اقدام نمایند و مقدمات شورش را علناً فراهم آورند، چنانکه با کمال تهور اعلاناتی حاوی دستور انقلاب به دیوارها چسباندند به این مضمون: دوشنبه ۲۳ اوت آتشبازی، سه‌شنبه ۲۴ چراغانی و چهارشنبه ۲۵ انقلاب.

گویم چنین وانمود می‌کرد که به این هیجان واقعی نمی‌گذارد، لهذا هیچ احتیاطی به عمل نیاورد.

در ۲۵ اوت یعنی همان روز که قبلاً تعیین شده بود نمایش اپرای اسکریب^۱ موسوم به موت دو پورتی سی^۲ (طنیان ناپل بر ضد اسپانیا در قرن هفدهم) آغاز شورش بود. جمعیت در موقع خروج از تئاتر منازل مأمورین دولتی و روزنامه‌های طرفدار دولت را غارت و آتش زدند و روزهای بعد طبقه نجبا و اواسط‌التاس شورش را خوابانده و گارد وطنی تشکیل دادند.

گرچه جنبش فقط منحصر به بروکسل بود ولی می‌توان گفت که پادشاه در طرز جلوگیری از آن راه صواب نیمود، زیرا از یک طرف به بزرگان بلژیک که از او تقاضای تفکیک دو مملکت و اتحاد شخصی برای بلژیک و هلند می‌کردند جواب‌های مبهم داد و از طرف دیگر به پسر کوچک خود فردریک امر کرد با ۱۰,۰۰۰ قشون وارد بروکسل شود و این اقدام تفکیک بین بلژیک و هلند را قطعی ساخت.

اهالی بروکسل با نهایت رشادت مدت چندین روز در قسمت پایین شهر مقاومت کردند (۲۶-۲۱ سپتامبر) به طوری که در شب ۲۷ سپتامبر پرنس فردریک مجبور به عقب‌نشینی شده و شکست او موجب طغیان ولایات جنوبی گردید. سربازان بلژیکی که بر طبق قاعده سربازگیری ناحیه‌ای در ایالات خود ساخلو می‌دادند افواج خود را ترک و به شورشیان پیوستند. حکومت موقتی در بروکسل اداره امور را به دست گرفته در ۱۴ اکتبر اعلام کرد «ولایات بلژیک که به قهر و غلبه از هلند مجزئی شده مملکت مستقلی را تشکیل می‌دهد» و بعد مجلسی به نام کنگره ملی دعوت نمود.

در اول نوامبر تقریباً تمام بلژیک مستخلص شده و هلندیها فقط لوکزامبورگ و قلعه نظامی آنورس را در تصرف داشتند.

کنگره ملی بلژیک قانون اساسی ۱۸۳۱: کنگره ملی بلژیک در ۱۰ نوامبر در بروکسل منعقد شد. نمایندگان کنگره را افراد بلژیکی بر حسب طریقه نصاب مالیاتی غیر محدودی انتخاب کردند. کنگره موظف بود که در باب تصویب قانون اساسی، انتخاب پادشاه و شناسایی دولت جدید از طرف پادشاه پی‌با و اروپا اقدام نماید و این سه امر ترتیب اساسی و قطعی حکومت بلژیک را می‌داد، لهذا کنگره بعد از آنکه سلسله ناسو^۳

1. Scribe

2. Maëtte de Portici

3. Nassau

را به طور ابدی از سلطنت خلع کرد، بدو قانون اساسی را که در آن عصر فوق العاده آزادی خواهانه بود و سرمشق اغلب دول اروپایی شد تصویب نمود.

قانون اساسی که در ۷ فوریه ۱۸۳۱ رسماً اعلام شد به موجب آن سلطنت ارثی محفوظ ماند اما حکومت پارلمانی یعنی زمامداری نمایندگان ملت را برقرار ساخت، به این ترتیب که قوه مجریه به پادشاه غیر قابل عزلی تعلق دارد که وزرای مسئول در مقابل مجلسین او را کمک می کنند. قوه مقننه بین پادشاه و مجلسین پارلمان و سنا تقسیم شده است.

نمایندگان مجلسین را مستقیماً افرادی که میزان معینی مالیات بده باشند انتخاب می نمایند. میزان این مالیات بر حسب ولایات متفاوت و حداقل آن ۲۰ فلورن (۲۲ فرانک) است.

مدت نمایندگی برای اعضاء پارلمان چهار و برای اعضاء سنا هشت سال است. اعضاء سنا عددی خیلی کمتر و باید از بین اشخاص خیلی متمول مملکت یعنی کسانی که سالیانه لافل دو هزار فرانک مالیات مستقیم می پردازند انتخاب شوند. قانون اساسی در قسمت دوم تحت عنوان «حقوق ملت بلژیک» تمام آزادی ها یعنی آزادی مذهب، تعلیمات، مطبوعات، اجتماعات، زبان، اقامت، اجتماع و نظم را برای مردم تأمین می نماید.

روابط بین کلیسا و دولت به موجب قراردادی بین پاپ و دولت تنظیم نیافت بلکه به صورت جدیدی (تفکیک مذهب از دولت) درآمد. نکات اصلی تفکیک مزبور امتیازاتی است که برای کلیسا تأمین شده، به این معنی که دولت هیچگونه اختیار و نظارتی در امور کلیسا که کاملاً مستقل است برای خود حفظ ننموده. اسقف های بلژیکی را مستقیماً پاپ انتخاب می نماید و این اسقف های هم به نوبه خود کشیشهای مادون خود را بدون مداخله دولت معین می کنند. بالاخره کلیسا بر طبق ترتیب جدید تمام امتیازات دیرین خود را حفظ کرد، یعنی دریافت حقوق از دولت با معافیت از خدمت نظام و مراقبت در تعلیمات مذهبی در مدارس.

انتخاب پادشاه: کنگره ملی بعد از آنکه قانون اساسی را به اتفاق آراء تصویب نمود معتقد بود که انتخاب پادشاه برای قبولاندن قانون اساسی به اروپا کار را سهولتر خواهد کرد

بنابراین دوک دومور^۱ پسر دوم لوئی فیلیپ را به سلطنت انتخاب کرد (۳ فوریه ۱۸۳۱) ولی پادشاه فرانسه برای آنکه خود را در معرض جنگ با اروپا قرار ندهد از قبول تاج هدایی به پسرش امتناع ورزید و کنگره هم پرنس لئوپلد دو ساکس کبورگ^۲ را که چهل و یک سال داشت و اصلاً آلمانی و به واسطه فطرت و وصلت انگلیسی بود انتخاب نمود. لئوپلد باهوش و توانا و به سرعت در مملکت جدید خود محبوبیت یافت.

اروپا و انقلاب بلژیک: وظیفه عمده و مشکلی که کنگره بر عهده داشت این بود که شناسایی مملکت جدید را از اروپا تحصیل کند تا به این ترتیب آن را در مقابل گِیوم که برای تجدید تسخیر بلژیک خود را آماده می ساخت حراست نماید.

شناسایی قطعی دول معظمه پس از مذاکرات طولانی و پراشکال که قریب دو سال طول کشید صورت گرفت. مملکت جوان بلژیک در حقیقت به واسطه نفاق دول معظمه و مداخله سیاسی و نظامی فرانسه از خطر رهایی یافت، زیرا دول معظمه که مملکت پی با را به وجود آورده بودند نمی توانستند نسبت به مقدرات آن لایبالی باشند. بنابراین سفرای کبار دول مزبور در لندن گرد آمدند که وساطت خود را بر گِیوم پادشاه پی با و بلژیکی های یاغی تحمیل کنند. اما فرانسه کینه معاهدات ۱۸۱۵ را هنوز در دل داشت و با استقلال مملکت جدید مساعد بود.

انگلستان هم برای اینکه فرانسه را از اشغال مصب رود اسکو باز دارد با این استقلال مخالفت نمی کرد.

سایر دول که با بلژیک و استقلال آن مخالفت داشتند نتوانستند نظریه خود را جدّاً اعمال نمایند، زیرا روسیه غرق مبارزه با شورشیان لهستانی و اطریش در ایتالیا سرگرم بود، پروس هم جرأت نمی کرد به تنهایی خود را در معرض جدال با فرانسه قرار دهد و بنابراین نظریه دول اروپای غربی فایق گردید.

کنفرانس لندن سه مسئله را حل کرد: استقلال بلژیک، سرحدات مملکتین و تقسیم قروض.

به این ترتیب که استقلال بلژیک را بی تأمل شناخت و دو مسئله دیگر هم متوالیاً به طرق مختلف حل شدند و قرارنامه قطعی عهدنامه دارای بیست و چهار ماده و در (۱۵)

1. Duc de Nemours

2. Léopold de Saxe-Cobourg

نوامبر ۱۸۳۱) به امضا رسید.

به موجب قرار مزبور لوکزامبورگ که در همان موقع شورش بلژیک به طغیان برخاسته بود به دو قسمت منقسم شد: یک قسمت به بلژیک ملحق و بقیه آن با قسمتی از لیمبورگ^۱ بلژیک و ماستریخ^۲ به پادشاه پی با واگذار گردید. تقسیم قروض تقریباً به ضرر بلژیک خاتمه یافت و کشتی رانی در رود اسکو با شرط پرداخت حق العبوری به هلند آزاد گردید.

تأسیس قطعی مملکت بلژیک: در موقعی که دول در لندن مشغول مباحثه در موضوع بلژیک بودند گیکوم پادشاه هلند چون نمی خواست از بلژیک صرف نظر کند به هجوم و استیلای بر آن مملکت پرداخت. اردو کشی وی ده روز طول کشید و بلژیکیها شکست خوردند ولی لئوپلد از فرانسه استمداد کرد و قشونی که فرانسه اعزام داشت بلژیک را مستخلص ساخت. مرحله آخری این جنگ محاصره آنورس بود که هلندیها در موقع بازگشت به تصرف درآورده و از تخلیه آن امتناع داشتند. ژنرال ژرار^۳ محلّ مزبور را محاصره و در ظرف سه هفته گرفت.

در ۱۴ مارس ۱۸۳۸ گیکوم اول موافقت خود را با مواد بیست و چهارگانه اعلام داشته و عهدنامه اختتامیه که در ۵ مارس ۱۸۴۲ امضاء شد اختلافات بین دو مملکت را حل و آنها را نسبت به هم دوست گردانید، از این پس تشکیل مملکت بلژیک قطعی گردید. دول معظمه برای تأمین استقلال بلژیک و حفظ موازنه اروپا مملکت جدید را بی طرف دائم اعلام کردند تا طرق هجوم که از آن مملکت عبور می نمود بر تمام فاتحین آینده مسدود گردد.

ماده پنجم پروتکل ۲۰ ژانویه ۱۸۳۱ که عهدنامه ۲۴ ماده آن را تأیید و تثبیت نمود مقرر می داشت که «بلژیک تشکیل مملکت بی طرف دائمی را می دهد و دول پنجگانه این بی طرفی و مصونیت خاک او را از تعرض ضمانت می نمایند» و یک ماده الحاقیه نیز ضمانت دول فرانسه، بریتانیای کبیر، اطریش، پروس و روسیه را برای بلژیک تأمین نمود. کشمکش بین کاتولیکها و آزادی خواهان: استقلال کامل بلژیک و رفع هر گونه خطر

1. Linbourg

2. Maestricht

3. Gérard

خارجی اتحاد دو حزب بزرگ را بر هم زد و در تعقیب آن سیاست اتحاد ملی پادشاه که تا ۱۸۴۲ در هیئت وزراء رؤسای آزادی خواهان و کاتولیک را توأماً شرکت می داد خاتمه یافت. از این به بعد قسمت اعظم تاریخ بلژیک را در قرن نوزدهم کشمکش بین کاتولیکها و آزادی خواهان تشکیل می دهد.

لئوپلد اوّل و لئوپلد دوّم پادشاهان این عصر پیوسته خود را فوق منازعات حزبی قرار داده و همیشه کابینه را از حزبی که در مجلس اکثریت داشت تشکیل می دادند و به این ترتیب در عهد سلطنت آنان طرز حکومت پارلمانی با کمال استحکام استوار و بدون تزلزل از ۱۸۴۷ تا ۱۹۱۴ اعمال گردید.

اختلاف اساسی بین کاتولیکها و آزادی خواهان موضوع مذهب بود، یعنی کاتولیکها به نام آزادی کلیسا کلبه حقوقی که موجب افزایش قدرت مذهبی می شد می خواستند. این جماعت که به خصوص در دهات فلاندر زیاد بودند حزب واحد و منظمی در تحت اداره کشیشهای پیرو طریقه ماوراء الجبل تشکیل و دستور سیاسی خود را تصمیمات پاپ قرار می دادند.

آزادی خواهان ضدّ روحانیون و با امتیازاتی که قانون اساسی ۱۸۳۱ نسبت به کلیسا اعطاء می نمود مخالف و به نام «استقلال قوه عرفی» تقاضا داشتند که اقدامات کلیسا تحت نظر دولت قرار گیرد.

عده این جماعت به خصوص در شهرها و در نواحی صنعتی والونی^۱ زیاد بود ولی مثل کاتولیکها تشکیل حزب واحدی نمی دادند و چیزی نگذشت که به دو فرقه منقسم شدند: یکی دکتربنها^۲ یا اعتدالیون و دیگر ترقی خواهان یا رادیکالها. دستور مشترک آنها در ائتلاف بر ضدّ کاتولیک منفی ولی وقتی زمامدار می شدند نمی توانستند پروگرام عملیات مشترکی داشته باشند.

تجزیه حزب آزادی خواه که از سال ۱۸۵۷ شدّت یافت موجب شکست آنها و تسهیل فتح قطعی کاتولیکها گردید.

دو حزب مزبور به طور منظم متناوباً زمامدار شدند. آزادی خواهان مملکت را در دو نوبت اداره کردند: (اوت ۱۸۴۷ تا ژوئیه ۱۸۷۰) به استثنای فاصله کوتاهی از (مارس ۱۸۵۵

تا نوامبر ۱۸۵۷) و از ژوئیه ۱۸۷۸ تا ژوئن ۱۸۸۴.

کاتولیکها هم در دو نوبت زمامدار شدند: یکی از ژوئیه ۱۸۷۰ تا ژوئن ۱۸۷۸ و دیگر از ۱۸۸۴ به این طرف.

نخست آزادی خواهان مدّت زیادی غالب بودند اما کاتولیکها آخر الامر فائق شدند و مدّت سی سال اختیارات مملکت را در دست داشتند (۱۸۸۴-۱۹۱۴).

سه مسئله بزرگ همیشه بر حیات سیاسی بلژیک مستولی بود: (مسئله تعلیمات، زبانها و انتخابات). نسبت به هر یک از این مسائل هر حزبی راه حلی می اندیشید و هر وقت زمامدار می شد قبلاً عملیات سلف خویش را باطل کرده و سپس عقیده خود را مجری می ساخت. به همین جهت است که قوانین بلژیک مخصوصاً در مسئله تعلیمات که مشککترین مسائل بود درهم و برهم و متضاد می باشد.

مسئله تعلیمات: مسئله تعلیمات بلافاصله پس از استقلال بلژیک مطرح و در طول متجاوز از نیم قرن موضوع مجادلات سخت و شدید بود. آزادی خواهان طرفدار انحصار دولتی بوده و تعلیمات عمومی و عرفی و بی طرفانه را می خواستند که منحصرأ تحت اداره دولت و آموختن شرعیات اختیاری باشد برعکس کاتولیکها طرفدار آزادی تعلیمات و مایل بودند که مدارس ملی و دولتی در عرض هم بوده و عموماً تحت نظارت روحانیون و تحصیل شرعیات هم اجباری گردد.

اگر چه این کشمکش شامل هر سه درجه تعلیمات (ابتدایی، متوسطه و عالی) می شد ولی مخصوصاً در موضوع تعلیمات ابتدایی خیلی شدید گشت. قانون ۱۸۴۲ که تحصیل شرعیات را در مدارس ابتدایی اجباری کرده اداره مدارس را تحت نظارت دولت به روحانیون سپرد، رشته ارتباط بین آزادی خواهان و کاتولیکها را به کلی گسیخت. وقتی آزادی خواهان فائق آمدند به این قانون دست نزدند بلکه آزادی تعلیمات عالی را محفوظ نگاه داشته فقط در صدد برآمدن تعلیمات متوسطه را بر طبق اصول خود تشکیل دهند.

قانون ۱۸۵۰ عده مدارس دولتی را به وسیله تأسیس ده باب مدرسه متوسطه کامل افزوده و هرگونه مداخله روحانیون را در تعلیمات متوسطه ممنوع ساخت. اما کلیسا به وسیله غیر مستقیمی موسوم به نظامنامه آنورس در مدارس متوسطه هم راه دخالت یافت.

به موجب این نظامنامه که شورای مدارس متوسطه آنورس آن را پذیرفت مدارسی که مایلند برای دعا و اجرای آیین مذهبی کشیش کاتولیک داشته باشند می‌باید کشیش‌های سایر مذاهب را اخراج کرده و معلمان کتب را تحت مراقبت کلیسایی که شورای مدارس تصویب کند قرار دهند. بالاخره در ۱۸۵۴ چون مجلس الحاق تمام مدارس را به نظامنامه مزبوره اجازه داد در نتیجه دایره شمول قانون ۱۸۵۰ را محدود ساخت.

قانون تعلیمات ابتدایی عرفی: ترقیات طریقه ماوراءالجبیل موجب شد که آزادی‌خواهان در دوره اخیر زمامداری خود زمان وزارت فراربابان^۱ که از دکترینهای ضد روحانیون بود قانون ۱۸۴۲ راجع به تعلیمات ابتدایی را الغاء و مدارس را دولتی، عرفی، بی‌طرف و قسمتی هم مجانی گردانند.

قانون معارفی اول ژویه ۱۸۷۹ هر بلوکی را به نگاهداری و تأدیه مصارف یک مدرسه دولتی مکلف ساخت که برای طبقه فقراء مجانی بود. تحصیل شرعیات اختیاری و معلمان می‌بایستی دارای تصدیقنامه بوده و مطابق دستور رسمی که دولت مقرر داشته تدریس نمایند.

این قانون با وجود جنبه معتدلی که داشت طرف اعتراض و حمله سخت روحانیون و کاتولیکها واقع شد. استقفها در مالین^۲ اگرچه آمده قانون مزبور را تکفیر و آن را «فاسد، ناپاک و مخالف قوانین الهی» شمردند. در همه جا معلمان و اولیاء اطفال را نیز تکفیر و پس از آن در سر تا سر مملکت مدارس کاتولیک خصوصی تشکیل دادند و چون مخالفت آنان را پاپ لئون سیزدهم باطناً تصویب نمود دولت بلژیک روابط خود را با پاپ قطع کرد. اما اقدام اسقفها پیشرفت نمایی کرد به طوری که شاگردان مدارس ملی به خصوص در فلاندر دو برابر شاگردان مدارس دولتی بودند. فراربابان برای اینکه بلوک متمرد را به اطاعت قانون مجبور سازد به اقدامات شدیدی از قبیل اجبار بلوک به ساختن مدارس و تأدیه مخارج آن شروع نموده و معافیت از نظام را از مجامع مذهبی سلب کرد و بر عده مدارس متوسطه عرفی افزود.

قانون معارفی کاتولیکها: چون پروگرام معارفی آزادی‌خواهان مستلزم مخارج

1. Frère-Orban

2. Malines

هنگامی بود و این مخارج را از راه وضع مالیات‌های جدید بر دخانیات، الکل و اموال منقول تأمین کردند بنابراین کاتولیک‌ها که در انتخابات ۱۸۸۴ خود را طرفدار صرفه‌جویی و استقلال بلوک معرفی نمودند اکثریت را به دست آوردند.

اولین اقدام کابینه برنارزت^۱ فسخ عملیات آزادی‌خواهان و برقراری آزادی تعلیمات به وسیله قانون جدید معارفی بود (۳۰ سپتامبر ۱۸۸۴). اداره مدارس به خود بلوک‌ها گذار و مخیر شدند در اینکه مخارج یک مدرسه دولتی را بپردازند و یا یکی از مدارس ملی را «قبول کنند». در نتیجه در نواحی که کلیسا نفوذ داشت مدارس کاتولیکی جای مدارس دولتی را گرفت، تحصیل شرعیات هم من بعد در تمام مدارس دولتی اجباری گردید (۱۸۹۵). به این ترتیب معارف بلژیک معارف کاتولیکی شد ولی در عوض تعلیمات اجباری نیست و در نتیجه عده بیسوادان (۲۵ درصد مرد‌ها و ۳۳ درصد زن‌ها) در بلژیک بیش از ممالک مجاور آن می‌باشد. بنابراین کاتولیک‌ها عقیده آزادی تعلیمات را غالب ساخته و در نتیجه تربیتی که مساعد با کلیسا بود موفق شدند در اداره درجات مختلفه تعلیمات شرکت روحانیون و دولت را تثبیت نمایند ولی همیشه مجبورند در مقابل آزادی‌خواهان که از تقاضای تعلیمات عرفی و اجبار صرف نظر نکرده‌اند از خود دفاع کنند.

مسئله زبانها: مسئله زبانها به قضایای مدارس کاملاً مربوط و حتی می‌توان گفت مجادله با هلند تا اندازه‌ای جنگ بر سر زبان بود لهذا قانون اساسی ۱۸۳۱ زبان فرانسه را زبان رسمی شناخت و آزادی‌خواهان امیدوار بودند به این وسیله وحدت ملی را کامل سازند. اما قریب نصف سکنه مملکت به زبان فلاماندی که مدتی زبان محلی دهقانها به شمار می‌رفت آشنا بودند و نویسندگانی هم مانند هانری کنسیانس^۲ آن را به وسیله آثار خود متداول ساختند. از سال ۱۸۴۰ عریضه‌هایی مبنی بر تقاضای تساوی زبان فرانسه و فلاماندی در نوشتجات رسمی به دولت رسید و در تمام نواحی مهم فلاندر جراید، کنفرانس‌ها و کتابخانه‌ها تأسیس یافت.

آزادی‌خواهان عموماً مخالف زبان فلاماندی که زبان دهقان‌های کاتولیکی به شمار می‌رفت بودند. بر عکس کاتولیک‌ها زبان فرانسه را وسیله انتقال افکار انقلابی می‌دانستند

و جنبش فلاماندی را که اهمیت آن از سال ۱۸۵۰ توسعه یافت به دست گرفتند و مقصود آنها این بود که با ترویج زبان فلاماندی از تبلیغات آزادی خواهان جلوگیری کنند زیرا آزادی خواهان همواره تبلیغات حزبی خود را به زبان فرانسه که فقط در شهرها و ناحیه والون متداول بود می نمودند.

پیشرفت زبان فلاماند به واسطه حمایت کابینه های کاتولیکها توسعه یافت، زیرا تدریجاً قوانینی از تصویب گذراندند که به زبان فلاماندی هم همان امتیازات زبان فرانسه داده شد.

استعمال زبان فلاماندی در فلاندر در مسائل قضایی در مورد اقامه دعوی و محاکمه (۱۸۷۸) و بعد در محاکمات جنایی (۱۸۸۸) تجویز گردید. در مسایل اداری مأمورین دولتی مجبورند که با مردم به دو زبان مکاتبه کنند و صاحب منصبان هم به سربازان به دو زبان فرمان دهند (۱۸۹۸). اغلب دروس در مدارس متوسطه دولتی در فلاندر باید به زبان فلاماندی تدریس شود.

بنابراین با اینکه فلاماندها به وسیله تبلیغات مجدانه موفق شدند زبان خود را به عنوان زبان ملی و با همان امتیازات زبان فرانسه بشناسانند ولی باز قانع به این تساوی نبودند. جنبش آنها که بدو جنبه اعتراضی داشت به تدریج مبدل به نهضتی گشت که مقصود آن تفوق دادن زبان فلاماندی در بلژیک و بر خلاف عقیده ای که در ۱۸۳۰ غالب بود وحدت ملی بلژیک را در فلاماندی کردن مملکت میسر می دانند. جنبش فلاماندی موفق به کاستن اهمیت زبان فرانسه نشده بود اما چون باطناً بر علیه عقاید و افکار فرانسه سوق داده شده و طرفداران اتحاد ژرمن نیز از این نظریه تقویت می کردند در نتیجه رخنه کردن نفوذ آلمانها در بلژیک و در دست گرفتن تمام تجارت آنورس را که قانون نهضت فلاماندی است تسهیل نموده بود. به این واسطه مسئله زبانها به واسطه حدت خود برای وحدت ملی بلژیک خطرناک می شد، زیرا بر سر همین موضوع فلاماندها و والونیهاکار را به تقاضای تفکیک امور اداری خود از یکدیگر رسانده اند.

مسئله انتخابات: مسئله انتخابات افتراق کاتولیکها و آزادی خواهان را کامل ساخت. کاتولیکها محافظه کار و طرفدار طریقه نصاب مالیاتی بودند که قانون اساسی ۱۸۳۱ مقرر می داشت. بر خلاف آزادی خواهان از ۱۸۴۶ یکی از مواد اساسی پروگرام خود را

اصلاح انتخابات به وسیله تخفیف میزان نصاب و ضمیمه شدن اصل قابلیت انتخابی قرار داده و این ترتیب را در قانون ۱۲ مارس ۱۸۴۸ گنجاندند.

به موجب قانون مزبور نصاب متحدالشکل و به حداقلی که قانون اساسی پیشینی کرده بود رسید (۲۰ فلورین یا ۲۲ فرانک مالیات مستقیم). به علاوه عده نمایندگان شهری را دو برابر کرد در صورتی که بر انتخاب کنندگان روستایی فقط یک ثلث افزود.

اصلاح مزبور به حال حزب آزادی خواه که در شهرهای ذی نفوذ بودند مفید افتاد، معذلتک چون فرقه مهمی از آزادی خواهان آن را ناقص می دانستند آخرالامر موضوع بسط اصلاح حزب آزادی خواه را به دو فرقه تقسیم کرد: یکی دکترینرها یا طرفداران نصاب مالیاتی و دیگر ترقی خواهان که معتقد بودند سن انتخاب کنندگان باید به ۲۱ سال تنزل یافته و نصاب مالیاتی هم به ۱۵ فرانک تقلیل یابد و اساساً به عده ای از مردم هم بدون نصاب مالیاتی با شرط قابلیت حق رأی داده شود حتی عده ای از آنان تقاضای برقراری رأی عمومی را داشتند. قانون ۱۸۷۰ که از طرف کابینه حزب کاتولیک پیشنهاد شده بود به طور خیلی ناقص استرضای خاطر آنها را به عمل آورد، به این معنی که میزان نصاب را به ۲۰ فرانک برای انتخاب انجمن های بلدی و ۱۰ فرانک برای انجمن های بلوک تنزل داد. اصلاح مزبور چون به خرده مالکین حق رأی داده و به صاحبان مشاغل اجازه رأی نمی داد برای کاتولیکها مساعد بود و قانون دیگری که محق بودن رأی را مطابق ترتیب انگلستان مقرر می داشت آن را تکمیل کرد.

رأی عمومی و رأی مکتوب: عقیده اصلاح انتخابی روز به روز قوت می گرفت و تمام احزاب معتقد بودند که میزان نصاب زیاد و ۱۳۵,۰۰۰ نفر انتخاب کننده برای شش میلیون جمعیت کافی نیست و وقتی کارگران برای داشتن نماینده در مجلس تقاضای شرکت در انتخابات را نمودند نهضت برای برقراری رأی عمومی صورت انقلاب به خود گرفته و آخرالامر رأی عمومی به واسطه جنبش حزب جدید (سوسیالیست ها) برقرار گردید که برای نیل به مقصود بر نمایشات و متینگها افزوده و عریضه هایی حاوی هزاران امضاء ترتیب دادند و حتی مردم را به اعتصاب عمومی تحریک می کردند چنانکه بسیاری از کارگران دست از کار کشیدند (آوریل ۱۸۹۳).

عاقبت کابینه کاتولیک با اعطای پاره ای امتیازات راجع به قابلیت و اشخاصی که

مالیات گزاف می پرداختند به برقراری رأی عمومی محدودی تن در داد یعنی رأی مکرر را به تصویب رسانید (۱۸۹۳).

رأی عمومی اصولاً به این ترتیب برقرار گردید که تمام بلژیکیهای ۲۵ ساله که یکسال در حوزه انتخابیه متوطن شده بودند دارای حق رأی گشتند اما ضمناً به پدران اطفال که ۵ فرانک مالیات شخصی می دادند و ملاکینی که قیمت ملک آنها دو هزار فرانک می شد و یا سالیانه ۱۰۰ فرانک ربح قرضه از دولت دریافت می داشتند یک رأی علاوه داده شده به دارندگان تصدیق فراغت تحصیل از مدارس عالی و پاره ای مأمورین دولتی دو رأی اضافی داده شد. دادن رأی اجباری و هیچکس نمی توانست بیش از سه رأی داشته باشد. برای انتخاب شدن در مجلس مبعوثان هیچگونه شرط مالیاتی لازم نبود ولی عده ای از اعضا سنا مشمول شرط مالیاتی گردیدند (۱۲۰۰ فرانک مالیات بده یا ۱۲,۰۰۰ فرانک عایدات). طریقه جدید انتخابات عده انتخاب کنندگان را ده برابر ساخت و به طور متوسط هر دو نفر حق سه رأی داشتند.

این اصلاح باز به نظر آزادیخواهان و سوسیالیست ها کافی نبود و رأی عمومی ساده بدون هیچ قید و شرطی که در ۱۹۱۹ برقرار شد اولین ماده پروگرام آنان را تشکیل می داد زیرا تمام احزاب آن ترتیب را تنها راه حل مسئله انتخابات می دانستند.

نمایندگی تناسبی: عدم مساواتی که رأی مکرر تولید نمود به واسطه قبول طریقه نمایندگی تناسبی که برای اولین دفعه در ۱۹۰۰ اعمال شد تعدیل گردید. این بدعت متهورانه قاعده عدالت را در اخلاق سیاسی رسوخ داده برای اقلیت ها نیز نمایندگی را مطابق اهمیت آنها برقرار ساخت و به هر حزبی اجازه داد به تناسب عده آرای که به دست آورده است در مجلس دارای کرسی شود. طرز اجرای نمایندگی تناسبی در ابتدای امر مشکل به نظر می آمد ولی در واقع طریقه ساده و عملی است و بدون اینکه مورد کمترین اشتباه و یا مشاجره واقع بشود اجراء می گردد.

تغییر احزاب سیاسی: نتیجه طرز جدید انتخابات بر هم خوردن طبقه بندی احزاب و تقویت احزاب افراطی (سوسیالیست ها و کاتولیک ها) گردید. آزادیخواهان که درهم شکسته بودند اقلیتی به نام ترقی خواه تشکیل و برای مبارزه با حکومت کاتولیک ها با سوسیالیست ها متفق شدند. کاتولیکها مردمی محافظه کار و اعضا خود را از اهالی

فلاندر یعنی ناحیه زراعتی و صیّادان ماهی، گرفته و پیوسته بر اکثریت آنها می‌افزود. به علاوه کاتولیک‌های ترقی‌خواه نیز که به زندگانی منزلی کارگر متوجه و مانند سوسیالیست‌ها طرفدار مداخله دولت بر له کارگران بودند جزو این حزب به شمار می‌رفتند. این فرقه با طبقه کاتولیک‌های سرمایه‌دار مخالف و کلیسا به فشار این جماعت بر عده مؤسسات خیریه مانند صندوق‌های مساعده زراعتی و اتحادیه‌های کارگران مسیحی (که در ۱۹۱۰ دارای ۴۰,۰۰۰ عضو بود) افزوده است. کلیه این مؤسسات وسایل تبلیغات سیاسی بوده و بلژیک در سایه فعالیت اجتماعی کلیسای خویش دارای اتحادیه‌های متعدد کاتولیکی گردیده است که به وسیله کنگره‌های خود روابط نزدیک با یکدیگر دارند.

سوسیالیست‌ها مخصوصاً از رأی عمومی که فوق‌العاده در برقراری آن زحمت کشیدند بهره‌مند شدند. اولین معتقدین آنها کارگران فلاماند در ناحیه گان و کارگران والون در دره سامبر^۱ و موز^۲ بودند که اتحادیه‌های صنعتی تشکیل داده و فعالیت خود را به وسیله تشکیل جمعیت تعاونی بزرگی به اسم ورونی^۳ ابراز داشتند و از اختصاصات این مؤسسه یکی آنکه قسمتی از عایدات آن صرف تبلیغ سوسیالیستی می‌شود. در ۱۸۸۰ وحدت سوسیالیست به وسیله الحاق کارگران و الوان به حزب کارگری بلژیک که در ۱۸۸۵ سوسیالیست‌های گان و براباند آن را تأسیس نموده بودند عملی گردید.

افزایش صنعت ماشینی و وجود انجمنی از متفکرین و واضعین سوسیالیسم در بروکسل که اشهر آنها سزار دوپائپ^۴ می‌باشد به ترقی و پیشرفت مسلک سوسیالیست فوق‌العاده کمک نموده تبلیغات سوسیالیستی به واسطه نمایشات انقلابی شروع گردید چنانکه از ۱۸۸۶ تا ۱۸۸۸ اعتصابهای مهم در هائینو^۵ و در لی‌اژ که در ضمن آن حمله به کارخانه‌ها و احتراق بمب نیز به عمل آمد بروز نمود ولی برقراری رأی عمومی به این انقلاب خاتمه داده به علاوه پرده از روی ترقی و حشتناک سوسیالیستی برداشت زیرا برای اولین دفعه در ۱۸۹۴، ۲۹ وکیل سوسیالیست انتخاب شد و عده آنها همواره رو به

1. Sambre

2. Meuse

3. Vooruit

4. César de Paepe

5. Hainaut

از دیاد است. سوسیالیست‌های بلژیک بیشتر از اهالی والون و به واسطه فکر عملی و اضماع خود از سایرین ممتاز شده‌اند. اصلاح‌طلبی آنها بر عقاید انقلابیشان غلبه دارد و اعتصاب را آخرین وسیله اقدام می‌دانند و با کاتولیک‌های به نام اینکه مدافع مالکیت و سرمایه‌داری می‌باشند مبارزه می‌کنند نه از لحاظ عقاید مذهبی فائد آنها و اندر ولد^۱ وکیل مرافعه در بروکسل است که به واسطه قریحه نویسندگی مشهور و دارای وسعت نظر و بلندی فکر و مکارم اخلاقی می‌باشد. اکثریت کاتولیک در سایه رأی مکرر و مساعدت آزادیخواهان قدیم که با سوسیالیست مخالف بودند تا ۱۹۱۴ زمام امور را در دست داشتند و تا این تاریخ مبارزه سوسیالیست‌ها با آنان دوام داشت.

قوانین کارگری و اجتماعی: مخالفت قوی سوسیالیست‌ها کابینه‌های کاتولیک را از تعقیب سیاست مذهبی باز داشته و آنان را وادار به تعقیب سیاست اجتماعی نمود به طوری که بر حسب پیشنهاد آنان یک سلسله قوانین کارگری که بلژیک را سرزمین تجربیات اجتماعی گرداند تصویب گشت. قسمت اصلی قوانین مزبور راجع به بیمه و ترتیب کار می‌باشد. قانون راجع به تقاعد سالخورده‌گان (۱۸۹۴) به اشخاص بیمه شده در صندوق عمومی تقاعد و یا در یکی از شرکت‌های تعاونی تقاعد که دولت شناخته باشد جایزه‌ای سالیانه به عنوان تشویق اعطا نموده چون در بلژیک بر خلاف آلمان بیمه اختیاری و اجباری نیست لهذا فقط معدودی از فواید آن بهره‌مند و غالب اشخاص به واسطه فقدان پیش‌بینی دچار فقر و پریشانی می‌شوند. منازل طبقات کارگر به واسطه پرداخت مساعدت به شرکتهای امدادی و دادن قرض به کارگران و معافیت این خانه‌ها از مالیات افزایش یافته (قانون ۱۸۷۶ و ۱۸۸۹). در ۱۹۰۵ قانونی راجع به حوادث کار و وضع کارفرمایان را ملزم می‌سازد که خسارت حوادث کار را جبران نمایند. به موجب قانون مزبور مؤسسات صنعتی حق ندارند اطفال کمتر از ۱۲ سال را به خدمت قبول کنند.

قوانین ۱۸۸۸ و ۱۹۰۶ راجع به ساعات کار مقرر داشته که کار برای جوانان کمتر از ۱۶ و زنان کمتر از ۲۱ سال نباید از ده ساعت و نیم در روز تجاوز نماید. بالاخره در ۱۹۰۵ مدت کار روزانه در معادن ۹ ساعت معین شده است.

ترقی اقتصادی: کثرت قوانین اجتماعی به نفع طبقات رنجبر تا اندازه‌ای نتیجه ترقی

فوق‌العاده اقتصادی بلژیک بود که به واسطه پشتکار و سعی و عمل اهالی مملکت به وجود آمد و مملکتی که در ۱۸۱۵ کاملاً فلاحتی و توجهی به صنعت نداشت امروزه یکی از مراکز بزرگ صنعت شده به طوری که سر تا سر ناحیه والون را صنعت فرا گرفته و فلاندر کمافی‌السابق منطقه فلاحتی باقی مانده. ترقی تجارت و صنعت بلافاصله پس از تجزیه از هلند به طور خارق‌العاده توسعه یافته در سایه سلسله اقدامات وزراء که اهم آنها آزادی بندر آنورس و برقراری آزادی مبادلات می‌باشد تسهیل گردید.

آزادی بندر آنورس در نتیجه باز خرید حق‌العبور از مصب شط اسکو به مبلغ سی و شش میلیون فلورین از هلند عملی گردید (۱۸ ژوئیه ۱۸۳۶). علت این اقدام این بود که حق‌العبور مزبور مانع ورود کشتی‌های خارجی به بندر آنورس می‌شد و با اینکه دولت بلژیک این خسارت را جبران می‌نمود معهذا کشتی‌ها راه خود را از بندر مزبور تغییر می‌دادند. وقتی موضوع حق‌العبور از بین رفت آبادی و زیبایی بندر آنورس نیز مجدداً به حال سابق بازگشت. طریقه آزادی مبادلات در طی دو مرحله برقرار شد: نخست از ۱۸۴۵ تا ۱۸۴۷ که در نتیجه خرابی محصول مالیات ورودی مواد غذایی الغاء گردید و دیگر از ۱۸۶۲ تا ۱۸۶۳ که مالیات ورودی مصنوعات را مطابق ترتیب انگلستان و فرانسه در بلژیک هم موقوف کردند.

در مقابل تقاضاهای نمایندگان دهاقین، بلژیک مجبور به قبول طریقه حمایت معتدلی برای محصولات شد، زیرا مانند انگلستان احتیاج به بازارهای آزادی داشت که محصولات صنعتی خود را بفروشد.

مملکت بلژیک از حیث تجارت بین ممالک اروپا در درجه چهارم واقع بود و با نداشتن بحریت تجارتی تجارت آن که در ۱۸۳۱ هشتاد و شش میلیون فرانک بیش نمی‌شد در ۱۹۱۳ به ۷,۴۰۰,۰۰۰,۰۰۰ فرانک بالغ گردید. افزایش مزبور در هر دفعه به طرز شگفت‌آوری رو به تصاعد و در سلطنت لئوپلد دوم افزایش میزان مبادلات به ۲,۳۵۸,۰۰۰,۰۰۰ رسید، یعنی به طور متوسط سالیانه ۱۶۵ میلیون بر آن افزوده شده بود و با وجود کمی وسعت در سایه فعالیت و کار و ابتکار فکری و طبیعت مردانه سکته خود بلژیک در ردیف دول معظمه تجارتی و صنعتی عالم قرار گرفته است.

فصل هفدهم

تاریخ سوئیس در قرن نوزدهم دول متحده و حکومت مستقیم

مملکت سوئیس با آنکه از حیث وسعت بی‌اهمیت و بسیار کوچک است مع هذا تاریخ آن جالب توجه و دارای اهمیت اساسی می‌باشد، زیرا میدان تجربیاتی در سیاست واقع شده که آگاهی بر آن باعث افزایش معلومات شخص و نشان می‌دهد که چگونه این مملکت کوچک اصل حکومت ملی را به متتها درجه رسانده و دارای کاملترین حکومت عامه در اروپا می‌باشد.

سوئیس در ۱۸۱۵ تشکیل هیئت اتحادیه‌ای مرکب از بیست و دو ناحیه مستقل می‌داد که هر یک دارای رسوم و آداب مخصوص و حکومت ملوک‌الطوایفی بودند ولی در طول قرن نوزدهم دو دوره تکاملی را طی نمود، به این معنی که از یک طرف به واسطه محدود شدن اختیارات نواحی و استحکام مبانی مؤسسات مشترکه تشکیل ملت واحدی داده و اتحادیه ممالک بدل به مملکت متحده‌ای گردید که تمایلات وحدت ملی و مرکزیت امور روز به روز در آن مملکت در افزایش است. از طرف دیگر طرز حکومتی برای خود قبول کرد که بیش از پیش آزادی‌خواهانه و مبتنی بر مساوات و سلطنت عامه

می‌باشد.

اولین تبدیل معروف به (تجدید حیات) در ۱۸۳۰ در عده‌ای از نواحی به عمل آمد، به این معنی که در قوانین اساسی آنها در نتیجه انقلابات محلی تجدید نظر به عمل آمده و آزادی خواهانه تر گشت ولی تجدید تشکیلات اتحاد ممالک نتیجه جنگ داخلی بین نواحی دموکرات و نواحی کاتولیکی مذهب می‌باشد (۱۸۴۷). فتح رادیکال‌ها موجب تصویب قانون اساسی ۱۸۴۸ گردید که در ۱۸۷۴ مورد تجدید نظر واقع و سوئیس را به صورت جمهوری متحدۀ عامۀ درآورده است.

برجسته‌ترین صفات مخصوصۀ این طرز جدید حکومت مستقیم ملت است که به دو طریق اعمال می‌شود: یکی مراجعه به آراء عمومی و دیگر حق پیشنهاد قوانین. مراجعه به آراء عمومی به افراد ملت حق می‌دهد که قوانین هر یک از نواحی یا قوانین دولت متحدۀ را قبول یا رد نمایند.

حق پیشنهاد قوانین دولت را مکلف می‌سازد که هر طرح قانون عادی یا قانون اساسی که از طرف عده معینی از ملت پیشنهاد شود به معرض آراء ملت بگذارد. به علاوه چند ناحیه طریقه نمایندگی تناسبی را که به اقلیتها هم حق تعیین نماینده می‌دهد پذیرفته و رئیس قوه مجریه را هم خود مردم مستقیماً انتخاب می‌کنند. خط سیر فعلی سوئیس را حزب جدید سوسیالیست تعیین نموده یعنی به فشار حزب مزبور دولت متحدۀ سوئیس طریقه سوسیالیسم دولتی یعنی مداخلۀ دولت را در مسایل اقتصادی و روابط بین سرمایه و کار قبول کرد.

به علاوه سوئیس دارای اهمیت بین‌المللی فوق‌العاده است، زیرا از یک طرف پناهگاه مقصرین سیاسی و از طرف دیگر در اقدامات راجع به مبارزه با مصائب جنگ پیشقدم بوده و مقر مؤسسات عمده بین‌المللی گردیده و به این ترتیب رابط بین ممالک مختلفۀ اروپای متمدن به شمار می‌رود.

پیمان نامه اتحاد: وضعیّت مملکت سوئیس راکنگره وین ترتیب داد، به این معنی که حدود فعلی آن را معین و به واسطه الحاق نواحی واله^۱، ژنوو^۲، نوشاتل^۳ بر وسعت اراضیش افزود. هیئت اتحادیه‌ای مرکب از بیست و دو ناحیه مستقل ایجاد نمود، دول معظمه

بی طرفی ابدی و تمامیت و غیر قابل تعرض بودن سوئیس را ضمانت و برای اینکه این مقررات بهتر حفظ شود ساوواى شمالی را نیز بی طرف ساختند (عهدنامه پاریس ۲۰ نوامبر ۱۸۱۵).

روابط بین بیست و دو ناحیه را پیمان نامه اتحاد (۸ اوت ۱۸۱۵) که دول معظمه آن را تصویب کردند مقرر و معلوم ساخت. این پیمان نامه بازگشت به طرز حکومت ناحیه‌ای قرن هیجدهم و «تأمین متقابلی» بیش نبود، یعنی عهدنامه اتحادی بین حکومت‌های متعدده نواحی مختلفه محسوب می‌گردید که حدود و قوانین اساسی یکدیگر را تضمین می‌نمودند.

به این ترتیب سوئیس تشکیل یک دولت متحدی نمی‌داد و بلکه اتحادی از دول مستقل به شمار می‌رفت.

تنها رشته ارتباط آنها مجلس دیت بود که مجمع ساده‌ای از نمایندگان حکومت‌ها بود (هر ناحیه یک نماینده) و این نمایندگان بر طبق دستورات دول متبوعه خود بایستی رفتار نموده و در هیچ امری بدون اطلاع قبلی به حکومت خود تصمیم اتخاذ نمی‌کردند. اختیارات دیت محدود به امور سیاسی و نظامی و حکمیت بین نواحی بود. اداره امور ممالک متحده متناوباً به شورای مجریه یکی از سه ناحیه مدیره برن، زوریخ و لوسرن^۱ تعلق داشت، به این واسطه مجلس دیت اسمی بی‌مستی، فاقد نفوذ و قدرت بود و نمی‌توانست تصمیم سریعی اتخاذ یا محترم شمردن تصمیمات خود را به نواحی تحمیل نماید.

نواحی: بین نواحی هیچ نوع وجه اشتراکی از حیث زبان و مذهب یا تاریخ و منافع وجود نداشت. از حیث وسعت و میزان جمعیت با یکدیگر متفاوت، بعضی از آنها تازه وارد هیئت اتحادیه شده و عده‌ای از قرن چهاردهم به این طرف به هیئت اجتماع می‌زیستند. با اینکه پروتستانها دارای اکثریت و از اهالی یک ثلث بیشتر کاتولیک نبودند معیناً پروتستانها هیچگاه تشکیل جمع متراکم علیحده نداده بلکه پروتستان و کاتولیک در اغلب نواحی با هم مخلوط می‌شدند.

برعکس اختلاف السنه و حدود آن بیشتر مشخص بود، به این ترتیب که در ناحیه

گریزن^۱ به زبان محلی رمانش^۲ و در تسن^۳ از نواحی جنوبی به زبان ایتالیایی تکلم می‌کردند.

زبان فرانسه زبان رایج نواحی غربی ژنو و ژود^۴ و فربورگ^۵ و زبان آلمانی هم در سایر نواحی منتشر و اکثریت اهالی به آن متکلم بودند. ساکنین هر یک از نواحی خود را نسبت به سکنه ناحیه دیگر بیگانه دانسته و حتی حکومت‌های نواحی برای اینکه رعایای آنها بتوانند در نواحی مجاور مقیم و یا تحصیل اموال نمایند می‌بایست معاهدات مخصوصی منعقد سازند.

سوئیس در دورهٔ ارتجاع ۱۸۱۵-۱۸۳۰: پیمان نامهٔ ۱۸۱۵ استقلال نواحی را اعلام و کلیهٔ اختیاراتی را که مربوط به هیئت اتحادیه نبود خود آنها دارا بودند و مانند مالک مستقلهٔ واقعی رفتار و به میل خویش قانون اساسی خود را تدوین کردند که بالتبیه قوانین مزبور بی‌نهایت با یکدیگر اختلاف داشت. وجه اشتراک نواحی مزبور این بود که در کلیهٔ آنها عدم تساوی سیاسی بین اهالی موجود و حکومت ملوک الطوائفی خانواده‌های قدیم و اواسط الناس توانگر بر سایرین استیلا داشت.

در نواحی قدیمی برن، لوسرن و سولور^۶ قوای عمومی مثل قرن هجدهم در دست شوراهایی بود که اعضاء آن تقریباً فقط از طبقهٔ اشراف قدیم انتخاب می‌شدند.

اهالی کرسی نشین‌ها بر سایر نقاط ناحیه مسلط و برای شهرها و دهات جز معدودی نمایندگان از طرف اواسط الناس قبول نمی‌کردند چنانکه تنها شهر برن ۲۰۰ نماینده و بقیهٔ ناحیهٔ آن ۹۹ نماینده داشت. نواحی جدیدی مانند ژنو هم دچار عدم تساوی بودند. شوراهای آنها برای مدت طولانی با رأی نصاب مالیاتی و به دو درجه انتخاب می‌شد. تنها نواحی کوچک کوهستانی به وسیلهٔ مجلس عمومی^۷ طرز حکومت قدیم خود را حفظ کردند. ترتیب این مجالس عمومی این بود که اشخاص در فضای آزاد مجتمع شده و رؤسای حکومت را انتخاب می‌کردند. در تمام نواحی مذهب دولتی بر سایر مذاهب مستولی و حتی بسیاری از آنها رعایای خود را مجبور به اجرای مراسم مذهب رسمی

1. Grison

2. Romanche

3. Tessin

4. Vaud

5. Fribourg

6. Soleure

7. Landsgemeinde

می نمودند.

تجدید حیات ۱۸۲۹-۱۸۳۷: این وضعیات تا ۱۸۳۰ در سوئیس ادامه داشت. در آن موقع تغییری که به تجدید حیات معروف است در مؤسسات مملکتی حاصل گردید، یعنی در قوانین اساسی نواحی در نتیجه یک رشته انقلابات محلی تجدید نظری به عمل آمد.

در ابتدای امر هیچگونه نهضتی نسبت به طرز حکومتی که از تجاع یافته بود رخ نداد. اما در سال ۱۸۲۰ حزبی آزادی خواه و ملی با مرام حکومت عامه که قانون اصلی آن شهر زوریخ بود به وجود آمد.

این حزب دو مقصد داشت: یکی برقراری مساوات بین کلیه اهالی مملکت و دیگر تأسیس وحدت مملکت سوئیس به وسیله استحکام مبانی مؤسسات حکومت متحده. اعضای این حزب از طبقاتی بودند که از امور دولتی برکنار و برای نیل به مقاصد خود مساعی خویش را مصروف تغییر قوانین اساسی نواحی ساخته اصلاح فوری که تقاضا می کردند عبارت بود از: سلطنت ملت، برقراری رأی عمومی، انتخاب مستقیم، هیئت های مجریه (که دوره مشاغل آنها هم تقلیل یابد) مساوات برای تمام اهالی مملکت، آزادی مطبوعات، مذهب، عرض و اقامت. انتشار عقاید آزادی خواهان به وسیله مجامع متعدد سیاسی به عمل می آمد که معروفترین آنها جمعیت کهنسال هلوتیا^۱ بود که در ۱۸۱۹ تغییر یافت. جمعیت های تیراندازان که از این وقت رو به ازدیاد نهادند و از با روح ترین و بدیع ترین جمعیت های سوئیس به شمار بودند می توان گفت بهترین دبستان وطن پرستی و اجتماعات اعضای این جمعیت برای تیراندازی که اولین دفعه آن در ۱۸۲۴ در آآرو^۲ به عمل آمد به انتشار عقاید جدید فوق العاده کمک نمود.

سقوط حکومت سابق در سوئیس از نتایج انقلاب ۱۸۳۰ فرانسه بود که در سر تا سر سوئیس تأثیر عمیقی نموده و نهضت تجدید نظر در طرز حکومت را تسریع کرد. در اغلب نقاط مردم در فضاهای آزاد گرد آمده مضمون عریضه یا تصمیم نامه های راجع به تقاضای تجدید نظر در قانون اساسی را تنظیم و هرگاه هیئت های مجریه در انجام تقاضای مردم ظفره می زدند مجدداً اجتماعات بزرگتری با قیافه کم و بیش تهدید آمیز تشکیل و

1. Helvétia

2. Aarau

آنان را وادار به همراهی با خود می نمودند. بنابراین انقلاب مزبور در همه جا به آرامی صورت گرفت جز در بال و شویتز^۱ که اغتشاشات سخت ظاهر و کار به خونریزی کشید. دولت های مختلفه سوئیس هیچگونه مقاومتی ننمودند چنانکه در ظرف شش ماه در اکثر نواحی از جمله برن، زوریخ، لوسرن، سولور و وُذ که مهمترین و پرجمعیت ترین نواحی به شمارند اصلاحات متحدالشکلی بر طبق مرام آزادی خواهان صورت گرفت که نتیجه آن پیشرفت طرز حکومت نمایندگی عامه در سوئیس بود.

اقدام به تجدید نظر در هیئت اتحادیه ممالک سوئیس: جنبش های سیاسی آزادی خواهان و طرفداران حکومت قدیم را کاملاً از یکدیگر مجزای ساخته نواحی که طرز حکومت خود را اصلاح نموده بودند بر آن شدند که به وسیله تجدید نظر در قانون اساسی هیئت اتحاد ممالک متحده را نیز تجدید حیات بخشند.

هفت ناحیه که نسبت به سایرین فعالتر بودند به پیشوایی سه ناحیه مدیره (برن، زوریخ، لوسرن) در ۱۷ مارس ۱۸۳۲ اتحادیه ای به نام اتحاد هفت ناحیه تشکیل دادند برای اینکه اولاً خود را در مقابل هرگونه اقدامات ارتجاعی حفظ نمایند و ثانیاً مجلس دیت را وادار سازند قانون اساسی آنها را ضمانت نماید در صورتی که از تضمین مزبور مخصوصاً در پیمان نامه اتحاد ۱۸۱۵ هیچگونه ذکر نشده بود. نواحی که به طرز حکومت قدیم باقی مانده بودند به پیشوایی سه ناحیه اصلی (اوری، شویتز، اوتروالدن^۲) در سارنن^۳ اتحادیه مخالفی تشکیل دادند (نوامبر ۱۸۳۲) برای اینکه با تجدید نظر در پیمان نامه اتحاد مخالفت نمایند، زیرا به عقیده آنها پیمان نامه مزبور عهدنامه اتحاد و جز با رضایت و موافقت کلیه امضاء کنندگان قابل تغییر نبود.

مجلس دیت که اصلاح طلبان نواحی در آن اکثریت داشتند اتحادیه سارنن را منحل ساخت ولی در باب انشاء طرح تجدید نظر توافقی بین نواحی پیدا نشد، زیرا هر طرحی تهیه می شد احزاب آزادی خواه مترقی آن را غیر کافی می دانستند و احزاب محافظه کار به حد افراط متمایل به مرکزیت می شمردند. بنابراین اصلاح فقط منتهی به تجدید نظر در قوانین اساسی خود نواحی گردید. عدم پیشرفت اقدام در تجدید نظر پیمان نامه اتحاد

1. Bâle et Schwytz

2. Unterwalden

3. Sarnen

باعث شکست بزرگی برای آزادی‌خواهان شد و پانزده سال بعد توانستند که با موفقیت تجدید مطلع نمایند.

احزاب جدید: رادیکالها و کاتولیک‌ها: نتیجه اصلاح طرز حکومت نواحی پیدایش طبقه‌بندی جدیدی در احزاب سیاسی بود و حزب قدیمی محافظه کاران استقلال خواه و آزادی‌خواهان وحدت طلب که اولی‌ها مخالف دومی‌ها موافق با قوانین اساسی جدید بودند به تدریج در مقابل دو حزب افراطی تازه یعنی کاتولیکها و رادیکالها از صفحه سیاست محو گشتند. آزادی‌خواهان که در ۱۸۳۰ زمامدار گشته و حزب مرکز حقیقی را تشکیل دادند چون انقلاب را خاتمه یافته پنداشته و از هر تجدید یا طرز نوینی قطع علاقه نمودند و اعضاء خود را فقط از بین اواسط الناس توانگر و تحصیل کرده انتخاب می‌کردند، لهذا نفوذ خود را در توده انتخاب کنندگان از دست داد و عناصر فعال و مرفعی از آن جدا و حزب جدیدی به نام حزب رادیکال تشکیل دادند که نهضت برای تجدید نظر در پیمان نامه اتحاد را به طوری که بیشتر متوجه اصول مرکزیت و حکومت عامه باشد تعقیب نمود.

در نواحی کاتولیکی مذهب محافظه کاران متحد گشته حزب کاتولیک تشکیل دادند. ظهور این حزب جدید نتیجه بیداری احساسات مذهبی در اوایل قرن نوزدهم در سوئیس و اغلب ممالک اروپای غربی بود. با اینکه پاره‌ای از اعضاء این حزب خود را دموکرات جلوه می‌دادند معینا این حزب قبل از هر چیز طرفدار طریقه ماوراء الجبل و موضوع مذهب در سرلوحه مقاصد وی قرار داشت. قائد این جنبش مذهبی ژروئینها بودند که موفق به ورود در خاک سوئیس گشته و در شویتز، فربورگ، لوسرن و واله مدارس تأسیس نمودند. از سال ۱۸۴۰ حزب کاتولیک در چند ناحیه زمام امور را به دست آورده و قوانین اساسی جدیدی که حاوی اصول آزادی و کاتولیکی بود به موقع اجراء گذاشت. نمونه کامل قوانین اساسی مزبوره قانون اساسی لوسرن است که تصویب پاپ در خود قانون قید شده و تعلیمات عمومی را به کلی به روحانیون واگذار می‌نماید (۱۸۴۱) و همچنین قانون اساسی واله که کلیسا را از مالیات معاف و اجرای مراسم مذهب غیر کاتولیک را ممنوع ساخت (۱۸۴۴).

اولین کشمکشهای مذهبی: بنابراین سوئیس به دست دو حزب افراطی افتاده بود که

هیچگونه مماشانی بین آنها امکان پذیر به نظر نمی آمد. کشمکش بین دو فرقه از ۱۸۳۴ به مناسبت مسئله تشکیلات کلیسای سوئیس و روابط بین دولت و کلیسا آغاز گردید، زیرا در هر ناحیه مذهب رسمی وجود داشت که بر قوه عرفی مسلط و قسمتی از امور سیاسی را اداره می کرد. در نتیجه رادیکالها که می خواستند کلیسا را در تحت نظارت خود قرار دهند با کلیسای کاتولیک یا پروتستان که حاضر نبودند از امتیازات خود صرف نظر نمایند مشغول مجادله شدند.

از طرف دیگر اکثر نواحی کاتولیک نشین سوئیس از اِوِک نشین هایی اطاعت می کردند که مرکز آنها خارج از هیئت اتحادیه بود. آزادی خواهان و بعضی کاتولیکها می خواستند به وسیله تشکیلات متحدالشکل در حوزه های مذهبی و ایجاد مقام مطرانی برای سوئیس وحدت و استقلال کلیسای ملی را عملی گردانند. این دو پیشنهاد را مجلسی مرکب از نمایندگان حکومت نواحی هفتگانه که عموماً پروتستان بودند پذیرفته و به مواد بادن^۱ موسوم گشت (۱۸۳۴). مواد بادن را که نواحی هفتگانه پذیرفته و حکومت های نواحی مزبوره نیز در تنظیم آن شرکت داشتند پاپ تکفیر نمود.

این امر موجب قیام شدیدی از طرف کاتولیکها گردید که تقریباً در همه جا موفق به الغاء مواد مزبور گشتند (۱۸۳۶) و بنابراین نخستین جدال به نفع کاتولیکها خاتمه پذیرفت. مسئله ژزوئیتها: نوام شدن احساسات مذهبی با مشاجرات سیاسی حرارت احزاب را تشدید و بالاخره حدوث واقعه ای به نام قضیه صومعه های آرگووی^۲ بهانه قطع رابطه بین کاتولیکها و رادیکالها گردید. تفصیل قضیه آنکه ناحیه آرگووی در ۱۸۴۱ هشت صومعه را که در قلمرو ناحیه مزبور تأسیس گشته بود (با آنکه پیمان نامه اتحاد حفظ آنها را تأمین می کرد) حذف و اموالشان را ضبط نمود.

در نتیجه اعتراض کاتولیکها مجلس دیت حکومت آرگووی را به تجدید نظر در حکم خود دعوت و پس از تجدید نظر فقط سه صومعه برای نسوان مجدداً برقرار گردید.

مجلس دیت این توافق را قبول و قضیه را ختم شده اعلان کرد (۱۸۴۳) ولی استرضای خاطر کاتولیکها کاملاً به عمل نیامد.

نتیجه این پیش آمد توسعه کشمکش بین احزاب و طرح مسئله ژزوئتها گشت. چهار ناحیه کاتولیکی (لوسرن، شویترز، فربورگ، واله) برای تحریک مخالفین خود اداره علوم الهی را به ژزوئتها سپردند (اکتبر ۱۸۴۴). کاتولیکها هم برای اقدام متقابل از مجلس دیت تقاضای اخراج ژزوئتها را از مملکت نمودند. از موضوع این اخراج مسئله مهم سیاست مذهبی به وجود آورده و یک کمیته مرکزی برای اجتماعات عمومی تشکیل دادند و در مجامع مزبور پیشنهادها و عریضه‌هایی بر ضد ژزوئتها به امضاء و تصویب مردم رسانیدند. کانون نهضت لوسرن بود که در آنجا شورای عالی اداره نهضت را در دست گرفت. در همین حال رادیکالها به کمک افراد داوطلب که دستجات چریک تشکیل داده بودند برای واژگون کردن حکومت‌های نواحی کاتولیکی مخصوصاً حکومت ناحیه لوسرن شروع به اعزام قوه نمود.

اتحادیه سوندربوند^۱ و جنگ داخلی: مبارزه با ژزوئتها و اعزام دستجات چریک به نواحی کاتولیکها افتراق بین دو دسته نواحی را تکمیل گردانید. هفت ناحیه کاتولیکی (اوری، شویترز، انتروالدن، زوگ، لوسرن، فربورگ، واله، اتحادیه نظامی تدافعی با یکدیگر منعقد و مجلس مشاوره جنگی تأسیس نموده اتحادیه مخصوصی به نام سوندربوند تشکیل دادند (۱۸۴۵).

تشکیل سوندربوند که مبارزه بر ضد دستجات چریک و حکومت وحدت طلبانه بود نقض رسمی پیمان نامه اتحاد به شمار رفته و سوئیس را در معرض خطر تجزیه قرار می‌داد، ولی اقدام رادیکالها وحدت سوئیس را نجات داده و اساس آن را مستحکم می‌ساخت.

رادیکالها علاوه بر تقاضای اخراج ژزوئتها مداخله مجلس دیت را بر علیه اتحادیه سوندربوند خواستار شدند چه بر طبق ماده هشتم پیمان نامه اتحاد مجلس دیت مکلف بود برای امنیت داخلی و خارجی هیئت اتحادیه ممالک سوئیس اقداماتی که لازم باشد به عمل آورد ولی مجلس دیت در این باب تردید داشت، زیرا می‌ترسید مبادا به استقلال نواحی لطمه‌ای وارد آید. به این جهت رادیکالها مجبور گشتند به یک سلسله انقلابات محلی در ۱۸۴۵ و ۱۸۴۶ و ۱۸۴۷ توسل جویند و در نتیجه تجدید نظر در قوانین اساسی

محلّی در ناحیهٔ وُڈ (۱۸۴۵) و سولور (مه ۱۸۴۶) و ژنو (پاییز ۱۸۴۶) که تا این موقع بین دو حزب افراطی مرّد و وضع ثابتی نداشتند زمام امور را در دست گیرند و به این ترتیب در ۱۸۴۷ در مجلس دیت اکثریتی یافتند که تصمیم به مبارزهٔ شدید با اتحاد کاتولیکها گرفت، لهذا در ۲۰ ژویه مجلس بنابر رأی دوازده ناحیه انحلال سوندربوند را اعلام و در ۳ سپتامبر به نواحی کاتولیکی اخطار نمود که ژزوئیتها را از خاک خود اخراج کنند و این اخطار آتش جنگ داخلی را برافروخت.

مجلس دیت ژنرال دوفور یکی از محافظه کاران را به فرماندهی قوا انتخاب نمود و به زودی صد هزار سرباز تحت فرماندهی وی گرد آمد، در صورتیکه قشون سوندربوند سی هزار نفر بیش نبود.

چون نواحی کاتولیک در اقلیت و جمعیت آنها خمس جمعیت سوئیس می شد و به علاوه از هم دور افتاده بودند بنابراین نمی توانستند امید پیشرفتی برای خود داشته باشند، فقط به واسطهٔ وضعیّت کوهستانی محل های خود به سهولت دفاع مطمئن و به علاوه به مداخلهٔ چهار دولت معظم اروپا که از امضاء کنندگان پیمان نامهٔ ۱۸۱۵ بوده و استقلال نواحی را تضمین و وعدهٔ مداخله هم می دادند امیدواری داشتند.

در هر حال مدّت این محاربه بی نهایت کوتاه و از سه هفته تجاوز ننمود. ژنرال دوفور تقریباً بدون جنگ فریبورگ (۱۴ نوامبر) و بعد لوسرن (۲۴ نوامبر) را تسخیر نمود و سرعت عمل وی فرصت مداخله به دول معظمه نداده و وقتی به مجلس دیت وساطت خود را پیشنهاد کردند مجلس دیت به آنها جواب داد موضوع متفی گشته است.

تقاضاهای فاتحین فقط به اخراج ژزوئیتها و سایر مؤسسات مذهبی و تأدیهٔ خسارت جنگ و برقراری حکومت رادیکالها در نواحی که طالب تجزیه بودند منحصر گردید. نتیجهٔ فتح قشون ممالک متّحده ظفر قطعی رادیکالها بود که از آن به بعد اداره سیاست سوئیس را در دست دارد.

قانون اساسی ۱۸۴۸: اولین اقدام رادیکالها اصلاح طرز ممالک متّحده سوئیس بود. به جای پیمان نامهٔ اتحاد قانون اساسی جدیدی به نام قانون اساسی ۱۸۴۸ برقرار گشت که به عوض هیئت اتحادیهٔ ممالک مستقل مملکت متّحده واحدی به وجود آورد. به جای مجلس دیت سابق حکومت متّحده مرکب از سه قسمت تشکیل یافت: یکی

شورای متحدہ مرکب از ہفت عضو کہ مجلس عمومی متحدہ برای سه سال انتخاب می‌کند و قوۃ مجریہ با او است و اعضاء آن مقابل مجلسین مسئولیت دارند. اما قاعدہ بر این جاری است کہ عدم موافقت نظر اعضاء شوراہای متحدہ با اکثریت مجلسین موجب استعفای آنها نمی‌شود و بہ همین جهت در ہیئت قوۃ مجریہ تغییرات سریعی واقع نشدہ اعضاء آن مدت زیادی در کار باقی و این عدم ترزلزل آنها بہ نفع دولت است.

دیگر محکمۂ متحدہ کہ مقرّ آن در لوزان و قوۃ قضائیہ با او است، بالاخرہ مجلس متحدہ کہ قوۃ مقننہ را در اختیار خود داشتہ اعضاء شورای متحدہ و محکمۂ متحدہ را نیز انتخاب می‌نمایند.

مجلس مزبور مرکب از دو مجلس می‌باشد: یکی مجلس شورای ملی کہ مظهر ملت سوئیس و اعضاء آن را ملت مستقیماً بہ نسبت ہر بیست ہزار نفر یک نمایندہ انتخاب می‌نماید و دیگر شورای ممالک کہ نمایندۂ نواحی است و ہر ناحیہ در آن دو نمایندہ دارد.

تأسیس مجلس متحدہ کہ در نتیجۂ آن وضع ہر قانون و ہر تجدید نظری در قانون اساسی موافقت ملت و نواحی را لازم دارد از ابتکارات قانون اساسی ۱۸۴۸ می‌باشد، بہ علاوہ مقرّ حکومت دائمی گشتہ و شہر برن معین گردید. قانون اساسی بہ تمام سوئیسیہا مساوات مدنی و سیاسی اعطاء و آزادی مطبوعات، اجتماعات، مذہب، اقامت، تجارت و صنعت را اعلام نمود.

صفت مخصوصۂ قانون اساسی ۱۸۴۸: قانون اساسی ۱۸۴۸ قوای عمومی را بین دولت مرکزی و نواحی تقسیم و اختیارات دولت مرکزی را فوق‌العادہ بسط داد.

امور خارجہ، پست، گمرکات، قشون، مسکوپلت، اوزان و مقادیر در اختیار دولت مرکزی است. با اینکہ قانون اساسی نسبت بہ نواحی جملۂ «نواحی مستقل» را استعمال نمودہ است، ولی در واقع نواحی استقلال تام خود را از دست دادہ و فقط دارای استقلال داخلی هستند. ہر یک از آنها کما فی السابق دولتی جداگانہ تشکیل می‌دہد جز سہ ناحیہ (آپانزل، بال، اونتروالدن)^۱ کہ ہر یک بہ دو نیم ناحیہ قسمت شدہ‌اند. تمام نواحی کلیۂ حقوقی را کہ بہ حکومت مرکزی واگذار شدہ بود در دست خود داشتند مانند: قوۃ مقننۂ

1. Appenzell, Bâle, Unterwalden

داخلی، انتظامات، مذاهب، تعلیمات، فواید عامه، سربازگیری، تجهیز قشون و مالیاتها. با این وصف قانون اساسی آنها نباید بر خلاف مقررات قانون اساسی مرکزی باشد و می‌باید حکومت عامه و نمایندگی را استوار سازد.

قوانین اساسی نواحی پس از آنکه مورد مطالعه مجلس عمومی واقع گردید از طرف دولت ضمانت می‌شود.

قانون اساسی ۱۸۴۸ طرز حکومتی در سوئیس به وجود آورد که فاصل بین اتحادیه سابق و بیست و دو ناحیه مستقل سوئیس و جمهوری مرکزی می‌باشد و به واسطه برقراری مؤسسات مشترکه وحدت سیاسی سوئیس را ایجاد و ملت واحدی تشکیل داده است، به طوری که اهالی سوئیس مثل دوره سابق اهل ناحیه مخصوص خود به شمار نرفته بلکه هر یک از افراد تمام سوئیس را وطن خود می‌داند. بالاخره قانون اساسی ۱۸۴۸ این مملکت را در خطر طرز حکومتی انداخت که بیش از پیش متمایل به مرکزیت و سلطنت عامه می‌باشد.

حکومت مستقیم: در نیمه دوم قرن نوزدهم واقعه عمده سیر تکاملی سوئیس در طریق حکومت عامه برقراری طرز حکومت نوینی در اروپا به نام حکومت مستقیم ملت می‌باشد، یعنی در موقعی که بین ملل دیگر سیر تکاملی حکومت عامه تنها به تأسیس حکومت نمایندگی منجر و در آن افراد مملکت انتخاب کننده‌ای بیش نبوده و حق حکومت خود را به وسیله نمایندگان اعمال و نمایندگان به نام آنان وضع قانون می‌نمودند.

حکومت سوئیس منحصراً ترتیب خاصی یافت که بر طبق آن اهالی مملکت در کار مجالس مقننه شرکت می‌جویند و بنابراین تنها انتخاب کننده نبوده بلکه علاوه بر آن واضع قانون اساسی و مقنن نیز به شمار می‌روند. حکومت مستقیم نتیجه دو حق جدیدی است که به ملت اعطاء گشته است: یکی حق پیشنهاد قانون و دیگر مراجعه به آراء عمومی.

این دو حق بدو در مورد قانون اساسی و سپس نسبت به قوانین عادی اجراء گردید. به علاوه این دو موضوع قبل از آنکه در مؤسسات حکومت مرکزی پذیرفته شود در خود نواحی مجری گشت و به این ترتیب نواحی میدان آزمایش آنها گردیده و پس از

آنکه فوایدش در هر ناحیه‌ای که آن را مجری می‌داشت معلوم و در اکثریت نواحی نیز معمول شد در سرتاسر سوئیس مجری نمودند. نتیجه این تحوّل تدریجی آن شد که ملت سوئیس با اصلاحات آشنا شده مشاجرات سیاسی طبعاً ملایم گشت و سیاست مرکزی هم به‌طور منظم و آرام پیش می‌رفت.

مراجعه به آراء عمومی و حق پیشنهاد قانون اساسی: مراجعه به آراء عمومی همان رأی عمومی است که گاهی در فرانسه به عمل می‌آید و یکی از حقوق ملت می‌باشد که به وسیله آن می‌تواند هرگونه قانونی اعم از قانون اساسی یا قانون عادی را قبول یا رد نماید. نتیجه طبیعی اصل مراجعه به آراء عمومی حق پیشنهاد می‌باشد که به موجب آن عده نسبتاً معتابه‌ای از مردم می‌توانند تقاضای تجدید نظر در قانون اساسی نموده و یا طرح قانونی پیشنهاد و دولت را مجبور نمایند تقاضا یا پیشنهاد مزبور را به معرض آراء عمومی بگذارند.

مراجعه به آراء عمومی و حق پیشنهاد از ۱۸۳۰ به این طرف تدریجاً در نواحی سوئیس به نسبتی که رادیکالها پیش می‌بردند برقرار گردید و در موقع غلبه قطعی رادیکالها در ۱۸۴۰ دولت مرکزی سوئیس نیز اصول مزبور را در مورد قانون اساسی پذیرفت.

قانون اساسی ۱۸۴۸ مقرر می‌دارد که «هر قانون اساسی می‌باید از تصویب ملت بگذرد و هرگاه اکثریت تام اهالی تقاضای تجدید نظر در آن را نمایند تجدید نظر شود». این اصل در ۱۸۴۸ در مورد قانون اساسی که به معرض تصویب ملت و نواحی هر دو گذارده شد عملی گردید و به این ترتیب حق پیشنهاد و مراجعه به آراء عمومی را هم نواحی و هم حکومت مرکزی پذیرفتند. حتی بعضی نواحی اجرای این حق را در مورد پیشنهاد قوانین آسانتر ساختند، به این معنی که مقرر داشتند برای پیشنهاد قوانین تقاضای عده معینی از افراد ملت کافی است.

حق پیشنهاد و مراجعه به آراء عمومی در مورد قوانین عادی: در مورد قوانین عادی سیر تکاملی بطیء تر بود، زیرا فقط از سال ۱۸۴۸ به این طرف رادیکالها دیگر به مجلس متّحده به دیده یگانه منبع قانونگذاری ننگریسته و برای ملت هم تقاضای حق وضع قانون نمودند، یعنی حق رد یا قبول قوانینی که از طرف مجلسین وضع می‌شود. حق مراجعه به

آراء عمومی که در ناحیه وُد در ۱۸۴۵ و در ناحیه برن در ۱۸۴۶ معمول گشت بدو اختیار بود، به این معنی که اجرای قوانین مصوبه شورای کبیر اجباری و فقط ملت اختیار داشت تقاضا نماید قوانین مزبوره به تصویب ملت نیز برسد. نواحی مدتها در قبول مراجعه اجباری به آراء عمومی تردید داشتند و اجباری بودن آن فقط در مورد امور مالی معمول گردید. بالاخره در باب مراجعه به آراء عمومی در مورد قوانین عادی ناحیه بال در ۱۸۶۳ از تردید خارج و ترتیب ثابتی مقرر داشت، به این معنی که سالی دو مرتبه کلیه قوانین مصوبه مجلس و تصویب نامه‌های مربوطه به امور عمومی به آراء عمومی گذاشته شود.

در سال ۱۸۶۹ نواحی زوریخ، تورگوی، برن، سولور و آرگوی نیز پیروی ناحیه بال را نمودند اما تمام نواحی این جرأت را نداشتند چنانکه در آغاز قرن بیستم در بسیاری از نواحی هنوز مراجعه به آراء عمومی اختیاری بود.

نتیجه مراجعه به آراء عمومی حق پیشنهاد قوانین را ایجاد می‌کرد، چنانکه رادیکالها هم برای تحصیل این دو حق مبارزه واحدی ترتیب دادند. موضوع حق پیشنهاد قوانین را بدو ناحیه وُد پذیرفت، به این ترتیب که هرگاه پنج هزار نفر از اهالی قانونی را پیشنهاد می‌کردند آن قانون در شورای کبیر ناحیه تحت مطالعه قرار می‌گرفت.

اما به تدریج حق پیشنهاد قوانین مکمل مراجعه به آراء عمومی به شمار رفت و در تجدید نظری که در قانون اساسی ناحیه زوریخ به عمل آمد (۱۸۶۹) چون این ناحیه از حیث کثرت نفوس دارای نفوذ فوق‌العاده بود طرفداران حق پیشنهاد قوانین پیشرفت مهمی کردند، به این ترتیب که از این تاریخ به بعد قوه مقننه را ملت زوریخ با کمک شورای ناحیه در دست دارد و هر لایحه قانونی که پنج هزار نفر از اهالی و با ثلث اعضاء شورای ناحیه پیشنهاد نمایند باید به آراء عمومی گذاشته شود. این ترتیب را اکثر نواحی بزرگ به زودی پذیرفتند اما از ۱۸۷۰ به بعد پیشرفت این موضوع مست گردید. گرچه تقریباً تمام نواحی اساس حق پیشنهاد قوانین را پذیرفته‌اند، ولی سرعت سیر تکامل آن در اغلب نواحی متفاوت است، چنانکه هنوز در پاره‌ای نواحی حکومتی که کاملاً به طرز نمایندگی است جریان دارد.

انتخاب شورای مجریه: مقررات نوینی مانند انتخاب مستقیم اعضاء شورای مجریه و

نماینندگی تناسبی سیر تکاملی سوئیس را به سوی حکومت عامه کامل گردانید به این معنی که اعضاء شوراهاى مجریه در اکثر نواحى دیگر از طرف مجالس مقننه انتخاب نمى شدند بلکه خود ملت به اکثریت آراء آنان را انتخاب مى نمود. این ترتیب را در مورد انتخاب اعضاء شوراهاى مجریه حکومت مرکزی نیز مردم تقاضا دارند. نمایندگی تناسبی برای اولین بار در اروپا در ناحیه تسن^۱ معمول شد و این اصلاح نتیجه مشاجرات شدید بین محافظه کاران کاتولیک و رادیکالها بود. به موجب این طریقه عده نمایندگان متناسب با عده رأی دهندگان هر حزب است به طوری که نمایندگان احزاب در مجلس همان تناسب بین انتخاب کنندگان را دارا می شوند (۱۸۹۱). چیزی نگذشت که این اصلاح در سایر نواحی هم پذیرفته شد چنانکه در ۱۹۱۱ ده ناحیه از آن جمله (لوسرن، برن، بال) معمول گشت به استثنای رادیکالها که در مجلس شورای ملی اکثریت دارند سایر احزاب سیاسی برای قبولاندن اصلاح مزبور در سر تا سر سوئیس سخت مبارزه می کنند و بلاشک این طریقه در انتخاب مجالس شورای ملی کلیه نواحی معمول خواهد شد.

تجدید نظر در قانون اساسی مملکت متحده: رادیکالها در ۱۸۴۸ در نظر نداشتند که اقدام قطعی در موضوع قوانین اساسی به عمل آورند فقط در قانون اساسی امکان تجدید نظر را به این شرط که ملت به آن رأی دهد پیش بینی نمودند. لهذا بر آن شدند که در قانون اساسی مملکت متحده هم اصلاحات جدیدی را که در نواحی تحت نفوذ خود به عمل آورده بودند وارد ساخته و تغییرات در مؤسسات حکومت مرکزی را طوری تکمیل نمایند که بیش از پیش به طرف حکومت عامه و غیر مذهبی و وحدت مملکتی متمایل باشد. دو پیش آمد مبارزه را برای تجدید نظر تسریع نمود یکی جنگ ۱۸۷۰-۱۸۷۱ و دیگر شورای مذهبی واتیکان. جنگ ۱۸۷۰ لزوم استحکام مملکت متحده سوئیس را برای حفظ بی طرفی خود مدلل نمود و در نتیجه سوئیس به مرکزیت نظامی گرایید. اعلام عقیده مصاب بودن پاپ در موضوع حدود اختیارات دولت در مسایل مذهبی باز کشمکش جدیدی را بین کاتولیکها و دول نواحی پروتستان که حکومت مرکزی هم حامی آنان بود موجب گردید به این معنی که نواحی رادیکال و

1. Tessin

پروتستان مذهب احکام شورای مذهبی واتیکان را نپذیرفته و با وجود مخالفت اساقفه محلی عواید کلیسا را برای کاتولیکهای قدیم تضمین نمودند و به این ترتیب مجادله دولت و روحانیون که متکی به معتقدین بودند صورت کولتورکامپف آلمان را به خود گرفت. اسقف (بال) و (سولور) و خلیفه پاپ در ژنو که کاتولیکهای قدیمی را تکفیر نموده بودند چون از رفع تکفیر مزبور امتناع ورزیدند از حوزه خود اخراج گشتند (۱۸۷۳). کاتولیکهای ناراضی از شورای متحده تقاضای حمایت اساقفه را نمودند اما شورای مزبور رفتار نواحی را تصویب و نظر به اینکه پاپ پی نهم توئیخ نامه علنی برای حکومتهای نواحی صادر نمود مجادله بین دول متحده سوئیس و پاپ در گرفت و نتیجه آن قطع رابطه سیاسی گردید (۱۸۷۴). این وضعیت تا زمان پاپ (لئون سیزدهم) دوام داشت و در نتیجه از بین رفتن تدریجی کاتولیکهای قدیمی روابط دولت سوئیس و پاپ تعدیل شد.

به طوری که در فوق ذکر شد حوادث جنگ ۱۸۷۰ فوریت تجدید نظر در قانون اساسی را بیشتر محسوس ساخت لهذا دو حزب (طرفداران وحدت سوئیس و طرفداران حکومت متحده) که از آغاز قرن نوزدهم هر یک در قسمتی از سوئیس متنفذ بودند برای این مقصود تشکیلات خود را تجدید نمودند. طرفداران وحدت سوئیس که در نواحی پروتستانی مذهب آلمانی نشین اعضاء خود را جمع آوری می کردند مراشان این بود که به وسیله تمرکز قشون و متحدالشکل ساختن حقوق و تعلیمات قانون اساسی ۱۸۴۸ را تغییر بدهند. طرفداران حکومت متحده از دو حزب که هر یک به جهاتی مختلف ضد حزب سابق بودند ائتلافی تشکیل می دادند. یکی حزب نواحی پروتستان مذهب و فرانسوی نشین که می خواستند آداب و رسوم فرانسوی خود را حفظ کنند و دیگر نواحی کاتولیکی مذهب آلمان نشین که با تعلیمات عرفی مخالف و بقای مدارس را به دست روحانیون طالب بودند. ائتلاف نواحی فرانسوی و کاتولیک اولین اقدامی را که برای تجدید نظر قانون اساسی در ۱۸۷۴ به عمل آمد خنثی نمود لهذا رادیکالها با آزادی خواهان سوئیس فرانسه سازش نموده و پس از صرف نظر کردن از متحدالشکل شدن و موضوع قوانین به تجدید نظر موقت گشتند (۱۸۷۶). قانون اساسی که به این ترتیب تجدید نظر شد به قانون اساسی ۱۸۷۶ موسوم و در حقیقت حد فاصل بین قانون اساسی

۱۸۴۸ و طرح‌های ابتکاری احزاب تندرو است. قانون مزبور به اکثریت ۳۶۰,۰۰۰ رأی در مقابل ۱۹۸,۰۰۰ رأی و اکثریت چهارده ناحیه و نیم در مقابل هفت ناحیه و نیم تصویب شد (۱۸۷۴).

قانون اساسی ۱۸۷۴ قشون: مقررات جدید قانون اساسی بیشتر مربوط به نظام و تعلیمات و مراجعه به آراء عمومی می‌باشد. در موضوع تعلیمات در عین اینکه هر ناحیه کمافی‌السابق اختیارات خود را محفوظ داشت مقرر گردید که در مدارس دولتی تعلیمات اجباری و مجانی و کاملاً در تحت اداره عرفی باشد.

راجع به نظام اختیارات با حکومت مرکزی است که معلمین نظامی را انتخاب و تهیه اسلحه و تجهیزات و اداره امور نظام به کمک مأمورین ارکان حرب را عهده‌دار است. برای مشاغل پایین‌تر از قبیل سربازگیری و تشکیل افواج تعیین مأمورین با خود نواحی است. تشکیلات نظامی سوئیس را که قانون ۱۲ اوت ۱۹۰۷ تکمیل ساخت طرز قشون چریک را تأسیس و قشونی برای سوئیس به وجود آورد که در اروپا نظیری برای آن نمی‌توان ذکر کرد. به موجب قانون مزبور تمام افراد صحیح المزاج از سن ۲۰ تا ۴۸ سالگی مکلف به خدمت نظام می‌باشند به این ترتیب که از سن بیست تا ۳۲ تدریجاً در جزو قشون تحت السلاح و بعد مدتی در ذخیره و سپس به احتیاط می‌روند. بعد از اتمام خدمت در صف اسلحه و لباس و لوازم کار نزد خود سربازان می‌ماند و همه ساله دولت در این موضوع تفتیش مخصوصی به عمل می‌آورد. افراد به عوض اینکه چندین سال متوالی در سربازخانه بمانند مجبورند که برای فراگرفتن تعلیمات نظامی صرف وقت نمایند. دوره تعلیمات مزبور کوتاه و اوقاتی معین می‌شود که مشمولین در اجرای شغل و حرفه خود کمتر در زحمت باشند. به طوری که افواج پیاده نظام در مدت خدمت تحت السلاح هیچگاه بیش از صد و هفتاد روز خدمت نمی‌کنند ولی باید دانست امکان تقلیل مدت خدمت به این اندازه فقط به واسطه تعلیمات نظامی است که اطفال قبلاً در مدارس فرا می‌گیرند و به وسیله مجامع ورزش و تیراندازی (که در موقع مسابقه این دو جشنهای عالی ترتیب می‌دهند) تکمیل می‌شود. این قشون چریک از حیث نظم و تجهیزات به طوری مکتل و ورزیده و توانا است که در موقع جنگ احترام بی‌طرفی و تمامیت خاک سوئیس را به دول محارب تحمیل نمود.

قانون اساسی ۱۸۴۸ فقط مراجعه اختیاری به آراء عمومی را در مورد قوانین عادی مقرر داشت یعنی هرگاه عده‌ای مرکب از ۵۰,۰۰۰ نفر تقاضا کنند دولت مکلف است برای تصویب هر قانونی از طرف ملت در مدت نود روز از تاریخ انتشار به آراء عمومی مراجعه نماید و به این ترتیب در حقوق ممالک متحده سوئیس برای اولین دفعه حق وضع قانون مستقیماً برای ملت شناخته شد ولی در عمل افراد مملکت از این حق استفاده نمی‌کنند و اکثر قوانینی را که به آراء عمومی گذاشته شده رد نموده‌اند چنانکه از ۱۸۷۴ تا ۱۹۰۶ بیست و هشت مرتبه مراجعه به آراء عمومی شد و فقط ۹ مرتبه ملت قانونی را که به آراء عمومی گذاشته شده بود تصویب نمود. در حقیقت حق مراجعه به آراء عمومی حربه بزرگی برای مخالفت دو حزب اقلیت (کاتولیک‌ها و فرانسه‌ها) است که بر ضد اکثریت (آلمانی‌ها و پروتستانها و طرفداران وحدت مملکتی) به کار می‌برند. به همین جهت در نتیجه سیر تکاملی که ظاهراً تعجب آور است محافظه کاران و آزادیخواهان که سابقاً با مداخله مستقیم ملت در کارها مخالف بودند از طرفداران جدی آن گشته‌اند، در صورتی که رادیکالها بر خلاف میل به آن رضایت می‌دهند.

در قانون اساسی دیگر تجدید نظری نشد بلکه به واسطه اصلاحات چندی که اهم آنها اصلاح ۵ ژوئیه ۱۸۹۱ است تغییر کامل یافت. به موجب اصلاح مزبور ۵۰,۰۰۰ نفر از اهالی مملکت می‌توانند شورای متحده را مجبور سازند طرح تجدید نظر تمام یا قسمتی از قانون اساسی را به آراء عمومی مراجعه دهد. این ترتیب عملاً نه تنها به مردم حق پیشنهاد راجع به قانون اساسی را می‌دهد بلکه حق پیشنهاد قوانین عادی را نیز به آنان اعطاء می‌نماید چه هیچگونه مقرراتی وجود ندارد که بین طرح اصلاح قانون اساسی و طرح قانون عادی تمیزی قایل شده باشد. بنابراین مداخله ملت در امور قانون گذاری ممالک متحده سوئیس به نسبت غیر محدودی در افزایش و در تاریخ حکومت مستقیم عامه در سوئیس دوره بسیار مهمی تشکیل می‌دهد.

احزاب سیاسی: با اینکه طرز حکومت سوئیس مبدل به حکومت عامه گردید احزاب سیاسی در همان حال افتراق سابق باقی ماندند و فعلاً پنج حزب در سوئیس وجود دارد: رادیکالها، دموکراتها، آزادیخواهان، کاتولیکها و سوسیالیستها.

رادیکالها از حیث عده مهمتر از سایرین و در اکثر نواحی آلمانی نشین زمام امور را

در دست دارند و چون در مجلس ممالک متّحده نیز دارای اکثریت قوی هستند بالتّبعیه سیاست عمومی سوئیس ناشی از این حزب می‌باشد. اما در عین حال مجبورند که با هیئت ائتلافیّه احزاب مخالف که ترتیبات جدید را نپذیرفته و در چندین ناحیه زمامدار گشته‌اند در مبارزه باشند.

دموکراتها یا طرفداران «سیاست اجتماعی» مخصوصاً در نواحی شرقی جلب افراد می‌کنند.

ای حزب که سابقاً دسته مترقی از حزب رادیکال محسوب می‌گشت امروزه فرقه مشخص کوچکی می‌باشند که حدّ فاصل بین رادیکالها و سوسیالیستها به شمار می‌روند. آزادی‌خواهان فقط در نواحی فرانسه‌نشین جمعیتی انبوه تشکیل می‌دهند. عده محافظه کاران به قدری قلیل است که مجبورند اغلب با آزادی‌خواهان و یا کاتولیکها اتفاق نمایند.

کاتولیکها اگر چه مجدداً در اکثر نواحی کاتولیک نشین زمام را به دست آورده و مخصوصاً می‌کوشند مدارس ابتدایی را تحت نظر روحانیون قرار داده و شرعیات را در دستور تحصیلات حفظ نمایند، ولی این حزب دیگر مانند سابق تشکیل فرقه واحدی نمی‌دهد بلکه به واسطه بروز اختلافات بین کاتولیکها دچار ضعف شده و به مناسبت مسئله اصلاحات اجتماعی به چندین فرقه تقسیم گردیده است، زیرا عده کثیری از روحانیون طرفدار اصلاحات اجتماعی شده‌اند، چنانکه به استثنای ناحیه فربورگ کلیه نواحی کاتولیک نشین اصول حکومت را عامه را پذیرفته‌اند.

سوسیالیستها: تنها حزبی که در مشی سیاسی سوئیس معاصر نفوذ و تأثیر قطعی داشته حزب جدید سوسیالیست می‌باشد که خیلی دیرتر از سایر ممالک اروپا در سوئیس به وجود آمد.

اعضاء اولیه این حزب از مجامع کارگران سوئیس آلمان که دستجات اتحادیه‌های صنفی تشکیل داده بودند و از یک مجمع قدیمی دموکرات موسوم به اتحادیه کروئلی^۱ که در ۱۸۳۸ در ژنو تأسیس و شعب بسیار داشت جلب شدند. مرام اولیه آنها وحدت سوئیس و برهم زدن طرز ممالک متّحده بود. ولی در تحت تأثیر پناهندگان سیاسی که

عقاید سوسیالیستی را به حزب مزبور آموختند حزب سوسیالیست سوئیس به حزب بین‌المللی سوسیالیست ملحق و مانند اتحادیه‌های صنفی وارد مبارزه شدیدی برای اصلاح احوال طبقات رنجبر گردید. در ۱۸۸۷ (دهم آوریل) در تحت عنوان «حزب کارگر سوئیس» در ناحیه آآرو^۱ حزب سوسیالیستی مشابه سوسیال دموکرات آلمان تشکیل گردید. این حزب که به مرام اصلاح‌طلبی ممتاز است در ابتداء به زحمت راه ترقی می‌پیمود. اما در انتخابات ۱۹۱۱ به قدری قوی شد که بیست و دو نماینده به مجلس شورای ملی متحده فرستاد.

انتشار عقاید سوسیالیستی و اقدامات این حزب دو تأثیر بخشید: یکی آنکه در احزاب سابق تغییراتی رخ نمود و دیگر آنکه مملکت سوئیس علاوه بر سیر در طریق حکومت عامه متوجه سوسیالیسم دولتی گردید. احزاب سابق منحل و ناتوان گشتند و بیش از همه به حزب رادیکال به خصوص در شهرهای صنعتی سوئیس آلمان لطمه وارد آمد، چنانکه در قلمرو مزبور برای حفظ اکثریت خود رادیکالها مجبور شدند گاهی با سوسیالیستها متحد و زمانی به دامان آزادی‌خواهان بیفتند. بالاخره در موقع طرح مسئله اساسی مداخله دولت در مسائل اقتصادی تشکیلات جدیدی در احزاب پدید آمده و من بعد مجادلات دیرینه در موضوع وحدت مملکت با اتحادیه ممالک سوئیس مبدل به مبارزه در این قسمت گردید.

سوسیالیسم دولتی: عقیده‌مند شدن احزاب سابق به اصلاحات اجتماعی برای جلوگیری از بسط سوسیالیسم رویه حزب سوسیالیست که هر قدر به حکومت نزدیکتر می‌شود معتدلتر می‌گردد. بالاخره میل اداره حکومت متحده در بسط اختیارات خود منجر به ایجاد سوسیالیسم دولتی در سوئیس گردیده به این معنی که باعث مداخله دولت در روابط بین کار و سرمایه شده و ایجاد موسساتی نموده که مساوات در زندگانی را برای افراد ملت فراهم سازد. به عبارت اخری علل مزبوره دولت را موزع عمومی سعادت و آسایش مردم قرار داده و در نتیجه یک سلسله قوانین اجتماعی تصویب شد که اهم آنها قانون ۱۹۱۱ (۱۳ ژوئن) می‌باشد که بیمه در مقابل مرض و حوادث کار را تقریباً به وجود آورده و به موجب آن دولت بیمه را در مواقع مرض تشویق ولی راجع به حوادث کار

اجباری می‌کند.

این قوانین بدون آنکه به ترقی اقتصادی مملکت سوئیس که مهمترین مراکز اقتصادی اروپا است لطمه وارد آورد با کمال آرامی مملکت را به انجام آرزوهای کارگران سوق می‌دهد و علت اساسی این آرامش همین قوانین می‌باشد.

اهمیت بین‌المللی سوئیس: مملکت سوئیس به واسطه موقعیت خود در اروپا که بین چهار ملت بزرگ واقع شده و از حیث اینکه اهالی آن به چند زبان متکلمند و بالاخره در سایه مقید بودن به حفظ بی‌طرفی کامل خویش در جریان قرن نوزدهم و اوایل قرن بیستم سیاست بین‌المللی وی به اندازه‌ای مؤثر در وضعیات عمومی بوده است که این مملکت در حقیقت رابط بین دول مختلفه اروپای متمدن گشته و اهمیت بین‌المللی خود را به واسطه حق پناه دادن و مبارزه با مصایب جنگ و تأسیس مؤسسات متعدده بین‌المللی آشکار ساخته است. توجه و تمایل به حکومت عامه سوئیس را مأمّن تبعید شدگان و پناهندگان سیاسی فرانسه، ایتالیا، آلمان و روسیه نموده و تنها شرط این میهمان‌نوازی این است که اشخاص مزبور از این پذیرایی سوءاستفاده نکرده در ممالک مجاور سوئیس اغتشاشاتی تولید نمایند.

مملکت سوئیس فعالیت خویش را به خصوص در مبارزه با مصایب جنگ ابراز نموده و برجسته‌ترین اثر این قسمت امضای قرارداد بین‌المللی ژنو راجع به توجه و پرستاری از مجروحین جنگ می‌باشد (۲۸ اوت ۱۸۶۴).

انعقاد قرارداد مزبور در نتیجه اقدام هانری دونان^۱ ژنوی بود که از مناظر وحشتناک میدان جنگ سولفرینو متأثر شده انجمن منافع عامه ژنو را برانگیخت (۱۸۶۳) تا شورای متحده را به دعوت کنفرانس سیاسی و ادار ساخت. کنفرانس مزبور در ۸ اوت ۱۸۶۴ به ریاست ژنرال دو فور^۲ در ژنو تشکیل یافته قرارداد ژنو که نتیجه مباحثات این کنفرانس بود به امضای ۲۲ دولت رسیده و کلیه ملل متمدنه هم بعدها آن را امضاء نمودند.

این قرارداد کلیه مأمورین و مستخدمین صحیه و مریض خانه‌های سبّار و مریض خانه‌ها و مجروحینی را که از میدان جنگ جمع آوری می‌شوند بی‌طرف و مصون از هر تعرضی شناخته علایم مشخصه مؤسسات مزبور و کارکنان آنها باز و بند و بیرقی است که

1. Henri Dunant

2. Dufour

مانند بیرق سوئسی می‌باشد (صلیب احمر روی پارچه سفید). گرچه قرارداد ژنو را همیشه دول محارب مراعات ننموده‌اند مع‌هذا روی هم رفته باعث تحریک احساسات نوع دوستی در موقع جنگ بوده و بهترین اثرات سودمند را داشته است.

نه تنها ابتکار تخفیف دادن مصائب جنگ از سوئیس ناشی گشته است، بلکه این مملکت حتی پیشقدم مبارزه با خود جنگ گردیده و برای نیل به این مرام مؤسسات بسیار به وجود آورده است، چنانکه در ژنو اولین مجمع صلح تشکیل و در همین شهر در ۱۸۶۷ نخستین کنگره صلح که مسئله راجع بر خلع سلاح و تأسیس محاکم حکمیت بین‌المللی را مطرح ساخت انعقاد یافت.

تأسیس اداره بین‌المللی صلح در برن (اول دسامبر ۱۸۹۱) رشته ارتباط دائمی بین جمعیت‌های مختلفه صلح طلب عالم را برقرار و وسیله تبلیغات متوالیه نسبت به برقراری صلح گردید.

یکی دیگر از تأثیرات بین‌المللی سوئیس مداخله نمایندگان رسمی این دولت در مشاجرات بین ملل مختلفه و قطع مناقشات آنها به وسیله حکمیت بوده است. حل مناقشات مزبوره از طریق اصلاح در تبلیغ اصل حکمیت و امید انصراف ملل از توسل به جنگ تأثیر بسیار داشت.

بالاخره اعتماد دول اروپا نسبت به سوئیس موجب برقراری مؤسسات بین‌المللی مانند اتحادیه پستی عمومی (۱۸۷۴) و اداره بین‌المللی کار (۱۹۰۱) در آن مملکت گردید که در مؤسسات مزبور نمایندگان کلیه ملل عالم در مسائلی که نتایج آن مربوط به منافع عمومی است اشتراک مساعی می‌نمایند. بنابراین سوئیس مهد مؤسسات بین‌المللی و واجد نفوذ معنوی که اهمیت آن متناسب با وسعت مملکتش نیست گشته است.

تعیین مملکت سوئیس برای مقر جامعه ملل نیز در سایه اقداماتی بوده که همیشه برای اصلاح بین دول متخاصم به عمل می‌آورد و از همین نظر است که در ۱۹۲۰ ژنو مرکز اجتماع نخستین پارلمان بین‌المللی گردید.

بنابر آنچه که تاکنون ذکر شد به نظر می‌آید که سوئیس در آغاز قرن بیستم با تعقیب اصول حکومت عامه و سوسیالیسم سیر تکاملی خود را به طرف مرکزیت دادن به مملکت به انتها رسانیده باشد، زیرا برای رهایی افکار ملی از قید عقاید محلی انفرادی و

پیشرفت دموکراسی و سوسیالیسم که هرج و مرج نواحی از آن جلوگیری می نمود و بالاخره به جهت توحید مؤسسات مملکتی این تمرکز ضروری بود. با این وصف طریقه حکومت متحده به واسطه موقع جغرافیایی مملکت و اختلاف اهالی از حیث نژاد، زبان، آداب و رسوم تا اندازه ای لازم و مجری می گردد و فقط از همین طریق سوئیس به حل مسئله غامضی که وفق دادن بین عناصر مختلفه باشد مایل گردیده. عناصر مزبور عبارتند از: ولشها^۱، ژرمنها^۲، تجزیه خواهان، طرفداران مرکزیت، رادیکالها و سوسیالیست ها که هر یک بر حسب عقیده و مرام خود مملکت را به طرف مخالفی سوق می دادند. خلاصه از این به بعد مستهلک شدن نواحی در دولت مرکزی دیگر موجب نگرانی نیست، زیرا اختیارات نواحی بسیار محدود و روز به روز هم از آن کاسته می شود.

فصل هیجدهم

تاریخ روسیه در قرن نوزدهم لهستان - اصلاحات آلکساندر دوم - الغاء رقیت رعایا

در جریان قرن نوزدهم در همان موقعی که تزارها از یک طرف برای احراز تفوق روسیه در شبه جزیره بالکان سه مرتبه با دولت عثمانی جنگ کردند (۱۸۲۹)، ۱۸۶۴-۱۸۶۷، ۱۸۷۷-۱۸۷۸) و از طرفی به آزادی سربها و یونانیان و بلغارها کمک فوق العاده می نمودند در داخله مملکت حکومت مطلقه و استبدادی را محفوظ داشتند. وقایع عمده تاریخ داخلی روسیه عبارت بوده اند از دو شورش لهستان (۱۸۳۰ و ۱۸۶۷). در دوره سلطنت نیکلای اول و آلکساندر دوم و یک اصلاح بزرگ اجتماعی (یعنی آزادی رعایا از رقبت ملاکین) که برای تسکین خشم افکار عمومی در نتیجه شکست جنگ کریمه آلکساندر دوم به عمل آورد. دیگر مبارزه با حکومت استبدادی در دوره همین امپراطور است که روس های تحصیل کرده بلا نتیجه و به وسیله سوء قصدهایی به دست تروریستها تعقیب می نمودند و منظورشان اصلاح سیاسی و برقراری حکومت مشروطه بود (۱۸۷۵-۱۸۸۱) و بالاخره اقداماتی است که در زمان سلطنت آلکساندر سوم و نیکلای دوم (۱۸۸۱-۱۹۰۵) برای روسی نمودن اقوام مختلفه

تابعه روسیه به عمل آمده.

در آغاز قرن بیستم در ارکان حکومت استبدادی به واسطه شکست جنگ منچوری تزلزل راه یافت و انقلاب بزرگی در ۱۹۰۵ و ۱۹۰۶ بروز نموده بین دولت و انقلابیون جنگ داخلی حقیقی درگرفت. از مشخصات این انقلاب سوءقصد‌های بسیار، غارت و خرابی در دهات و اعتصاب در شهرها می‌باشد. نیکلای دوم مجبور گشت با مردم از در موافقت درآید و در بیانیه ۱۳ اکتبر ۱۹۰۵ انعقاد مجلسی را به نام دومای که قسمتی از قوه مقننه را دارا بود اجازه داد و ضمناً دولت به خشونت و سختی بسیار از انقلاب جلوگیری نمود. در نتیجه از عده سوءقصد‌ها کاسته و آرامش ظاهری برقرار گردید.

اصلاح سیاسی که در روسیه با برقراری حکومت نمایندگی شروع گشت ناقص بود. عدم اجرای مواعید نیکلای دوم و فقدان هرگونه اصلاحات جدی بین تزار روس و ملتش جدایی کامل تولید و تحریکات عناصر انقلابی روز به روز بر شدت هیجان آنها می‌افزود تا بالاخره همان انقلابیون بحران اقتصادی و معنوی را که در روسیه در نتیجه جنگ بین‌المللی ظهور نمود مغتنم شمرده اساس حکومت قدیم روسیه را از بُن برانداختند (۱۹۱۷).

سلاطین روس: در قرن نوزدهم پنج امپراتور در روسیه حکم رانده‌اند: الکساندر اول (۱۸۰۱-۱۸۲۵) متحد و بعد خصم ناپلئون اول که تشکیل اتحاد مقدس به اغوای او بود. پس از او برادرش نیکلای اول (۱۸۲۵-۱۸۵۵) از نمونه‌های کامل پادشاه مستبد که در ادرنه و اسکله خونکار عثمانیها را مغلوب ساخت و انقلاب مجارها را در ۱۸۴۸ درهم شکسته از دول فرانسه و انگلیس در سباستوپول شکست خورد. پسرش آلکساندر دوم (۱۸۵۵-۱۸۸۱) آزادکننده دهاقین روسیه است که ملقب به تزار آزادی بخش گشت. جانشین وی آلکساندر سوم بود (۱۸۸۱-۱۸۹۴) که در دوره سلطنت او اتحاد بین فرانسه و روس منعقد گردید و بالاخره نیکلای دوم آخرین تزار می‌باشد (۱۸۹۴-۱۹۱۷).

حکومت روس: تشکیلات سیاسی و اجتماعی مملکت روسیه در قرن نوزدهم بر همان اساس قرون ۱۷ و ۱۸ استوار بود، یعنی پادشاه مستبد و «قدرتش راناشی از شخص خویش می‌دانست» بنابراین فرمانفرمای مطلق و بی‌بازخواست و جان و مال و آزادی

رعایایش دستخوش هوی و هوس وی و به وسیله صدور احکام و فرامین سلطنت می‌کرد. شورای امپراطوری و سنا و وزراء امپراطور را در اداره امور معاونت می‌نمودند. شورای امپراطوری که شورای دولتی ساده‌ای بیش نبود تهیه امور راجع به مملکت را بر عهده داشت صدراعظم که امور خارجی را نیز اداره می‌کرد به منزله رئیس الوزراء و بالاخره یک اداره پلیس مقتدری (دفتر محرمانه) وجود داشت که در ورود به هر جا آزاد و مافوق قوانین و از عناصر مهم استبداد امپراطوری به شمار می‌رفت.

ملت از کلیه حقوق سیاسی محروم و آزادی مطبوعات، اجتماعات و تشکیل مجامع وجود نداشت و هرگونه نمایش افکار عمومی قدغن بود. امپراطوری روسیه به ایالات و ولایات منقسم و اداره هر ولایت را عده مأمورینی در دست داشتند که «هیئت اداری» نامیده شده و چون مظهر تزار مطلق العنان و مستبد بودند خود نیز در قلمرو فرمانروایی به استبداد رفتار می‌کردند و در سهل‌انگاری در امور و رشوه‌خواری و خشونت نسبت به زبردستان و عبودیت و اطاعت و پستی در مقابل مافوق‌های خود بر یکدیگر سبقت می‌جستند.

مذهب ارتدکس یونانی مذهب رسمی و اداره مذهب به دست هیئتی از روحانیون به نام سن‌سینود^۱ بود که یکی از مأمورین غیر روحانی به عنوان مدعی العموم سن‌سینود در آن هیئت سمت نمایندگی تزار را داشت. پیروان طریقه‌های غیر ارتدکس همیشه در زحمت و مشقت و فقط اغماض در امور مذهبی منحصر به اقوام تابعه روسیه بود، چنانکه تمام اتباع پروتستان کاتولیک و یا مسلمان در اجرای مراسم مذهبی خود آزادی داشتند. تا ۱۹۰۵ برای اتباع ارتدکس تغییر مذهب ممنوع و اقدام به آن مستلزم مجازات‌های شدید بود. برعکس قبول مذهب دولتی (ارتدکس) از طرف دولت تشویق گاهی هم پاداش داده می‌شد.

طبقات جامعه، نجباء: ملت روس به چهار طبقه تقسیم می‌شد: نجباء، روحانیون طبقه متوسط و دهاقین.

روحانیون عموماً جاهل و خشن و به دو طبقه تقسیم می‌گشتند: یکی روحانیون سفید که مانند مقلدین خود در فقر و مسکنت می‌زیستند و دیگر روحانیون سیاه مرکب از

1. Saint-Synode

کشیش‌هایی که در صومعه‌ها زندگانی کرده و با جامعه آمیزش می‌نمودند. افراط طبقه متوسطه قلیل و بیسواد و هیچگونه نفوذ سیاسی نداشتند و بیشتر آنها تجار بودند که تشکیل اتحادیه‌های صنفی می‌دادند. این دو طبقه از حیث اهمیت در درجه دوم واقع و دو طبقه بزرگ دهاقین و نجباء به شمار می‌رفتند. طبقه نجباء که بیش از صد هزار خانواده را تشکیل می‌دادند اکثرشان از نجبای جدید و اعقاب مأمورینی بودند که به طرز چین^۱ (ترتیبی که پطر کبیر در ابتدای قرن هیجدهم برای اعطای رتبه نجابت اندیشیده بود) داخل در سلک نجباء می‌شدند. خانواده‌های نجبای اصیل یعنی اعقاب بوابرها^۲ خیلی قلیل ولی در عوض عده افراد هر یک از خانواده‌ها زیاد و گاهی به نهصد نفر می‌رسید. قسمت اعظم اراضی رومیه که با ملاک وسیعه تقسیم می‌گشت به نجبای فوق الذکر تعلق داشت. دهاقین، رقیبت: تقریباً ۹۰۰,۰۰۰,۰۰۰ روس پنجاه میلیون آن دهقان یا موجیک^۳ بودند. کلیه این دهاقین در حکم بنده و مانند غالب دهاقین فرانسه در قرون وسطی دوره کاپسین^۴‌ها وابسته به اراضی مزروعی و از متعلقات زمین محسوب می‌شدند. از ملکی که سکنی داشتند نمی‌توانستند خارج شوند و از مالک مانند مولا و صاحب خود اطاعت می‌نمودند، بنابراین مثل رعایای فرانسه در قرن هفدهم از کلیه حقوق محروم بودند: حق خرید و فروش، هبه، وصیت و حتی ازدواج را بدون اجازه ارباب نداشتند. بیش از نصف این رعایا متعلق به امپراطور و خانواده سلطنتی و آنان را بندگان خاصه می‌نامیدند. عده رعایای سایر ملاکین تقریباً به ۲۳,۰۰۰,۰۰۰ بالغ می‌شد. وضعیت همه رعایا یکسان نبود، چنانکه بعضیها وابسته به اراضی و مکلف به بیگاری بودند، برخی دیگر جسماً در قید عبودیت و می‌باید مالیات نقدی به ارباب پرداخت و بالاخره قسمتی هم جزو خدمه و مجبور به نوکری در خانه‌های اربابها می‌شدند. رعایای وابسته به اراضی در دهات به سر می‌بردند و هر یک از آنان در کلبه چوبین

1. Tchine

2. Boïars

3. Mougiks

4. Capétiens

محقری (ایزبا)^۱ که وسط باغچه‌ای قرار داشت زندگانی می‌نمود. کلبه و باغچه و همچنین کلیه اراضی اطراف ده که زراعت آن زندگانی رعایا را تأمین می‌کرد متعلق به ارباب و اگر چه رعیت برای استفاده از اراضی حقّی نمی‌پرداخت ولی می‌بایستی مزارعی را که ارباب ملک اختصاص به خود داده مجاناً گشت و زرع نماید. مدت این بیگاری برای ارباب در هر شش روز سه روز یعنی نصف هفته معین شده بود.

رعایایی را که در رقیت جسمانی بودند ارباب در شهرها مثل عمله به کار وامی داشت و مکلف بودند سالیانه مبلغی از ۲۵ تا ۵۰ فرانک بپردازند. با پرداخت این مبلغ تقریباً آزاد زیست می‌کردند.

قسمت خدمه را که اربابان از بین زارعین ملک خود انتخاب می‌کردند از سایر طبقات رعایا پربشان روزگارتر بودند. این جماعت خدمات ارباب از قبیل: آشپزی، پیشخدمتی، درشکهرانی، باغبانی و غیره را انجام داده با آنها مثل غلامان سیاه رفتار و سخت‌ترین مجازات‌های جسمانی درباره‌شان اجرا می‌گردید. اربابها حق داشتند این خدمه را به سیبری تبعید و یا با شلاق و چوب آنها را تنبیه نمایند. به علاوه در خرید و فروش این رعایا مجاز بودند و اغلب در روزنامه‌های روسی اعلاناتی به این مضمون «یک استاد سلمانی و یک گاو خوش نژاد فروخته می‌شود» دیده می‌شد.

در موقع الغاء طریقه رقیت در ۱۸۶۱ عده این قبیل رعایای خدمه به یک میلیون و پانصد هزار نفر می‌رسید.

فنلاند: در مجاورت امپراطوری استبدادی روس امارت فنلاند و مملکت لهستان بودند که هر دو مشروطه و متمایز از روسیه و از ممالک تابعه آن دولت به شمار می‌رفتند. این دو مملکت ضمیمه خاک روس و مستهلک در آن نشده بلکه از ممالک تابعه و فقط اشتراک سلطنت با امپراطوری روس داشتند. فنلاند فایده‌ای بود که از اتحاد با ناپلئون به روسیه رسید و لهستان در نتیجه جنگ با ناپلئون عایدش گشت.

قانون اساسی فنلاند قدیمی و قدمت آن به ۱۷۷۲ یعنی موقعی که جزو مملکت سوئد بود می‌رسید.

به موجب قانون اساسی مزبور فنلاند دارای استقلال داخلی کامل و قوانین، محاکم،

پست، مسکوکات و حتی گمرکات مملکت خویش را محفوظ می‌داشت. مجلسی مرکب از نمایندگان چهار ایالت داشت و حکومت آنجا با مجلس سنا و مأمورین فنلاندی بود. اهالی عموماً پروتستان و تشکیل دو طبقه متصل به هم می‌دادند: یکی دهقانها که از حیث نژاد، زبان، آداب و رسوم فینوازی^۱ بودند. دیگری طبقات مستطیع، نجباء، اواسط الناس و روحانیون که از نژاد سوئدی و به همان زبان هم تکلم می‌کردند.

مملکت لهستان: قانون اساسی مملکت لهستان (مملکت کوچکی که فقط سه میلیون و نیم جمعیت داشت) از عطایای موقع تاجگذاری آلکساندر اول به شمار می‌رود.

آلکساندر اول در ۱۸۱۵ بلافاصله بعد از کنگره وینه قانون اساسی مزبور را به لهستانها اعطاء نمود. از یک طرف امیدوار بود به این وسیله لهستان را به روسیه کاملاً نزدیک و متفق ساخته اثرات جنایت تقسیم لهستان را از خاطر اهالی محو سازد و از طرف دیگر در آن موقع آلکساندر شخصاً به آزادی خواهی تمایل داشت.

این قانون اساسی قوه مجریه و قسمتی از قوه مقننه را به شاه (تزار) می‌سپرد و تزار از طرف خود نایب السلطنه‌ای در لهستان می‌گماشت که می‌باید از اقرباء تزار و یا لهستانی باشد.

پارلمانی مرکب از دو مجلس وجود داشت: یکی مجلس سنا دارای ۳۰ عضو که شاه برمی‌گزید و دیگر مجلسی که اعضاء آن ۶۰ نفر و از طرف نجباء و اهالی شهرها انتخاب می‌شدند.

حق وضع مالیات و مباحثه در لوایح قانونی که به نام شاه پیشنهاد می‌گردید با این مجلس بود. چون پارلمان هر دو سال یکبار دعوت و مدت تشکیل جلسات آن خیلی کم بود لهذا نسبت به وزراء که تنها در مقابل شاه مسئولیت داشتند نمی‌توانست هیچگونه تسلطی داشته باشد.

لهستان پایتختی مخصوص به خود (ورشو) و قشون، بیرق، مسکوکات، گمرکات، پست و مدارس اختصاصی داشت که دروس در آنها به زبان لهستانی تدریس می‌شد. کلبه مأمورین دولتی لهستانی و مذهب کاتولیک مذهب رسمی مملکت به شمار می‌رفت.

به طور کلی لهستان در تمام مسائل و امور کاملاً مستقل و وجه ارتباط آن با روسیه فقط اتحاد شخصی بود. جامعه لهستانی کما فی السابق اشرافی و دهاقین در ۱۸۰۷ از قید بندگی رهایی یافتند، ولی چون اراضی به آنها داده نشد در نتیجه مجبور شدند به طور روز مزد کار کرده و یا مستأجر املاک گردیده و سرنوشت خود را به نجباء و ملاکین بسپارند. اواسط الناس شهرها که بیشتر یهودی بودند تأثیر سیاسی نداشتند و فقط نجبا و روحانیون کماکان طبقات مدیره مملکت به شمار می رفتند.

آلکساندر اول بدو^۱ یک نفر لهستانی و بعد برادر خود گراندووک کنستانتین^۱ را که فرمانده کل قشون لهستان بود برای نیابت سلطنت انتخاب نمود. کنستانتین با جدیت مشغول انجام وظیفه شده و هم خویش را به تشکیل قشون لهستانی مصروف داشت. سیاست آزادی خواهانه تزار در لهستان فقط پنج سال دوام نمود و پس از آنکه دیت لهستان با لایحه قانونی حذف طلاق مخالفت کرد به طوری رنجیده خاطر گشت که ابتدا انتشار صورت مذاکرات مجلس را قلعغن کرده (۱۸۲۰) و بالاخره از ۱۸۲۲ تا موقع وفاتش به دعوت دیت مبادرت نورزید (۱۸۲۵).

آلکساندر اول، بازگشت به استبداد: آلکساندر اول در مورد روسیه نمایلات آزادی خواهی کم دوامی را که نسبت به لهستان داشت ابراز ننمود. این پادشاه مذهبی و متصوف نخست تحت نفوذ و دوالا هارپ^۲ مرتبی خود که دارای افکار آزادی خواهانه و نوع دوستانه بود واقع گردید، اما چون دارای طبعی ظریف و اغوای اطرافیان به سهولت در وی تأثیر می نمود لهذا پس از معاهدات وین و در دوره تشکیل کنگره های اتحاد مقدس «روح متغیر اللون» او تحت تأثیر حزب ارتدکس و مستبد روسیه که آراکچف^۳ وزیر جنگ از ۱۸۱۲ قائد آن به شمار می رفت واقع گشت.

در این بین شورش موهومی یکی از افواج گارد را مترنخ بهانه قرار داده خطرات بروز انقلاب را در نظر آلکساندر جلوه گر ساخت. در نتیجه تزار به اختناق علوم و ادبیات با «طریقه برقراری جهل» رضایت داد و تا آخر عهد سلطنت از هر گونه اصلاحی صرف نظر و اجازه داد که آراکچف به تصفیه دارالعلوم های روسی و تشکیل معارفی که «منطبق

1. Grand-duc Constantin

2. Vaudois Laharpe

3. Arakchéf

با اصول اتحاد مقدس باشد» پیردازد.

نیکلای اول، انقلابیون دسامبر: مرگ آلکساندر اول موجب بروز مقدمه انقلاب نظامی در روسیه گردید، زیرا بسیاری از صاحب‌منصبان روسی که در اردوکشی‌های ۱۸۱۴ و ۱۸۱۵ شرکت جسته و یا جزو قشون اشغالی که متحدین تا ۱۸۱۸ در فرانسه گماشتند باقی ماندند به اصول انقلاب دلبستگی یافتند.

صاحب‌منصبان مذکور در نتیجه مطالعه کتب و رسالات فلاسفه اروپایی در موقع بازگشت مسخر افکار آزادی‌خواهانه گشته و آرزو می‌کردند در روسیه هم به جای سلطنت استبدادی حکومت مشروطه برقرار گردد و پس از آنکه در نشر و تبلیغ افکار خود بین افراد قشون موفقیت حاصل کردند برای اجرای مرامی که داشتند در ۱۸۱۶ انجمن‌های مخفی تشکیل داده بودند که مهمترین آنها یکی انجمن شمالی در سن‌پترزبورگ خواهان سلطنت مشروطه و دیگر انجمن جنوب در تولچین^۱ (روسیه صغیر) که جمهوری را بر مشروطیت ترجیح می‌داد اعضاء انجمن‌های مزبور که فعال ولی دارای افکار واهی بودند طرح واژگون ساختن آلکساندر اول را از تخت سلطنت ریختند و حتی در موقعی که در حال نزع بود توطئه قتل وی را می‌چیدند.

آلکساندر چون اولادی نداشت برادر کوچکش گراندوک کنستانتین نایب‌السلطنه لهستان جانشین وی می‌شد. اما کنستانتین قبلاً در خفا به نفع نیکلای اول برادر خود از حقوق تخت و تاج صرف نظر نموده بود. این تغییر وراثت سلطنت روسها را به حیرت انداخته از طرفی هم صاحب‌منصبان انقلابی به نظامیان زیر دست خود که سوگند وفاداری نسبت به کنستانتین یاد نموده بودند نیکلای اول را غاصب سلطنت معرفی کرده چندین گروهان را با فریاد «زنده باد کنستانتین، زنده باد مشروطیت» از سرباز خانه‌ها خارج و به دنبال خود انداختند. جنبش مزبور انقلابی کاملاً نظامی بود که صاحب‌منصبان بر پا ساخته و سربازان کورکورانه فقط به قصد مدافعه از سوگند خود پیروی آنان را می‌نمودند، چنانکه تصور می‌کردند مقصود از کنستیتوسیون^۲ (مشروطه) زن کنستانتین است. در هر حال قسمت مهم نظامیان از هواخواهی نیکلای اول دست برنداشتند و بعد از مذاکرات بی‌نتیجه چهار گلوله توپ شورشیان را متفرق ساخت (۲۶ دسامبر ۱۸۲۵).

1. Toulchine

2. Constitution

توطئه چیان جنوبی نتوانستند اقدامات خود را با هم مسلکان شمالی هم آهنگ سازند فقط وقتی خبر انقلاب ۲۶ فوریه به آنها رسید موفق شدند که یکی از افواج را به طغیان واداشته به طرف کیف^۱ بفرستند، ولی شورشیان در بین راه محصور و به مقصد نرسیدند. تزار برای محاکمه شورشیان کمیسیون تحقیق بزرگی در تحت ریاست خویش تشکیل داده و بعد از محاکمه یکصد و بیست رأی محکومیت صادر گردید که ۳۶ نفر را محکوم به اعدام و بقیه به تبعید و اعمال شاقه محکوم شدند.

علل شورش لهستان: اقدام انقلابیون دسامبر تنها نتیجه اش این بود که برانزجار خاطر و وحشت نیکلا از افکار آزادی خواهانه افزود. تزار جدید که به وظایف خود کاملاً آگاه و به حد افراط در امور دقیق بود فطرتاً ارتدکس و با عقیده راسخ به استبداد روحاً عدالتخواه و رسوم و افکار اروپایی را به دیده حقارت می نگریست. به همین جهات بود که پارلمان لهستان را پنج سال بعد از جلوس به تخت سلطنت دعوت نمود. در این مدت طولانی تعلیق قانون اساسی لهستان تضییقات سانسور نسبت به مطبوعات بر بی اعتمادی و کینه جویی که همواره اکثریت ملت لهستان به دولت روس ابراز می داشت افزود.

تقاضاهای آنان دارای جنبه ملی و در عین حال آزادی خواهانه بود و به عقیده آنها ایجاد مملکتی به نام لهستان مقدمه ترمیم و مادام که وطنشان حدود قدیمه را به دست نیاورده این قبیل اقدامات را کان لم یکن می پنداشتند، زیرا آنها مملکتی می خواستند که پادشاه آن از خود ملت و به آزادی انتخاب شود یا مملکتی که دارای تشکیلات جمهوری باشد.

نسبت به طرز اقدام برای نیل به مرام دو دسته بودند: یکی سفیدها یعنی ملّاکین عمده و مأمورین عالی مقام دولتی و روحانیون که اطاعت به دولت روسیه را بر اقدامی که منجر به الغای حکومت ممتاز ملت لهستان شود ترجیح می دادند و دیگر سرخها یعنی جوانان، محصلین، صاحب منصبان، وطن پرستان و دموکراتها که حزب فعال و حاضر برای انقلاب از آنان تشکیل می گردید.

شورش: تا سال ۱۸۳۰ حزب سفید تفوق داشت، اما انقلاب ژویه پاریس و شورش بلژیکها محرک امیدواری های استقلال طلبان لهستان شد و چون بسیاری از آنها در موقع

1. Kief

خود از فرانسه انتظار کمک داشتند وقتی خبر عزیمت نیکلا امپراطور روس برای جنگ و برقرار ساختن شارل دهم به سلطنت فرانسه شایع گردید فوق‌العاده به هیجان آمدند خصوصاً که معروف بود قشون لهستانی پیش‌تر اول این جنگ بوده و قریباً به طرف ناحیه رن فرستاده خواهد شد.

در تعقیب شیوع این اخبار در جمعه ۲۹ نوامبر ۱۸۳۰ در اوایل شب شاگردان مدرسه صاحب منصبی نظام (پرت آنسینی)^۱ در ورشو در صدد دستگیری نایب‌السلطنه گراندوک کنستانتین برآمدند. کنستانتین با لباس راحت شب موفق به فرار از قصر خود گشته با افواج روسی از سرحد لهستان خارج گردید. این دستبرد ناگهانی مقدمه بروز شورش و جنگی گشت که قریب یک سال دوام یافت. حزب سفید برای احتراز از جنگ با نیکلا مکاتبه و به بلند همتی و رافت وی توسل جسته و ضمناً بازگشت قشون روس و اجتماع ایالات قدیمه لهستان را خواستار گشتند.

چون تزار در جواب، بیانیته‌ای منتشر و اطاعت کامل اهالی را خواست لهذا از این پس حزب سرخ اداره جنبش ملی را در دست گرفته خلع نیکلا و الحاق قطعی لیتوانی را به لهستان اعلام و حکومت موقتی تشکیل دادند. چهل و پنج هزار سرباز ورزیده و مجهز و تقریباً چهل هزار دهقان که به واسطه فقدان تفنگ با داس مسلح شدند برای جنگ آماده کردند.

گرچه در ابتداء لهستانیها پیشرفت‌هایی نمودند اما کثرت عدد قوای روس آنها را از پا درآورد، زیرا قشون روس از حیث سواره نظام و توپخانه بر قشون لهستان تفوق داشت و به علاوه دائماً هم قوای امدادی به وی می‌رسید به‌طوری که هیچگاه عده آنها از صد و بیست هزار نفر کمتر نمی‌شد. این قشون بالاخره از رودخانه ویستول عبور کرده متوجه شهر ورشو گشت و چون این شهر هم استحکامات مهمی نداشت پس از دو روز جنگ مجبور به تسلیم گردید (۶ و ۷ سپتامبر ۱۸۳۱).

همین که شورش خاموش شد تزار قانون اساسی لهستان را الغاء و این مملکت را ضمیمه به امپراطوری روسیه ساخت.

بر طبق نظامنامه تشکیلات (۱۸۳۲) سربازان لهستانی در افواج قشون روس پراکنده و

مستهلك شدند. هیئت وزراء مخصوص و مأمورین لهستانی حذف و زبان روسی زبان رسمی گردید.

اگر چه نظامنامه مزبور باز به لهستانیها هیئت اداری جداگانه (ولوائنکه روسی باشد) و آزادی مذهب و زبان را وعده می داد، ولی پاسکویچ^۱ حاکم جدید لهستان و فاتح ورشو هیچ یک از این مواعید را محترم نشمرده و بیست و پنج سال تمام در لهستان حکومت وحشتناک نظامی را مجری ساخت.

روسیه در دوره سلطنت نیکلا: دو دوره سلطنت ۳۰ ساله نیکلا روسیه مطیع همان طرز حکومتی بود که مترنخ در همین اوقات به ملت اطیش تحمیل می نمود. امپراطور وظیفه خود را در این می دید که روسیه مقدس را از افکار جدید اروپایی محفوظ نگاه داشته قواعد حکومت استبدادی خود را بر مذهب رسمی استوار سازد، حتی بر آن شد که اوضاع روسیه را به ترتیبات دوره قبل از پتر کبیر برگرداند.

برای جلوگیری از انتشار افکار آزادی خواهانه شاید بی میل نبود که بتواند کاملاً مملکت خود را از اروپا جدا و برکنار سازد، ولی چون این نظر کاملاً امکان پذیر نمی شد روابط بین روسیه و اروپا را حتی المقدور مشکل و محدود ساخت. مثلاً کلیه کتب و مطبوعات در سر حد توقیف می شد، هر خارجی که می خواست وارد روسیه شود باید دارای تذکره از مأمورین روسی باشد و در تمام مدت اقامتش در روسیه تحت مراقبت پلیس بود. هیچ یک از اتباع نمی توانست از روسیه بیرون رود مگر با اجازه مخصوص امپراطور و مدت این اجازه هیچ گاه از پنج سال تجاوز نمی نمود.

جراید حق نداشتند راجع به اقدامات دولت مباحثه نمایند. مأمورین سانسور نه تنها موظف به مراقبت در عدم انتشار جملات و عبارات مبهم بودند بلکه کلیه مسائل تاریخی یا اقتصادی و یا سیاسی را که ممکن بود بالتبجیه به یکی از مؤسسات دولتی روسی راجع باشد حذف می کردند.

بعد از انقلابات ۱۸۴۸ چون در نظر نیکلا معارف مادر افکار انقلابی و تحصیل کرده ها رعایای سرکش به قلم رفتند، لهذا عده محصلین هر یک از دارالفنون های روس را به سیصد نفر تقلیل داده از عده معلمین نیز که در تحت مراقبت دقیق پرنس قرار گرفتند

کاسته شد.

در ۱۸۴۹ پلیس انجمنی مرکب از جوانان کشف کرد که دور هم گرده آمده کتب وارده اروپا را می خواندند. جوانان مزبور توقیف و به عنوان توطئه بر ضد حکومت تحت تعقیب درآمده بیست و یک نفر از آنان محکوم به اعدام گشتند. اما در موقع اجرای مجازات اعدام به تبعید به سیری تبدیل گردید. یکی از آنها دوستوئوسکی^۱ بود که بعدها از مشهورترین افسانه نویس های اروپا گردید.

دیگر از مشخصات سلطنت نیکلا تعقیب و سختگیری نسبت به مذهب کاتولیک می باشد. همچنین کلیسای کاتولیک و یونانی که متفق بودند مورد حملات سخت امپراطور واقع گردیدند، چنانکه در لیتوانی دهقان های پیرو مذهب کلیسای متفقه مجبور شدند مذهب ارتدکس را بپذیرند و مجمعی از اساقفه کلیسای یونانی اعلام نمود که کلیسای متفقه به ارتدکس بازگشت نموده در لهستان هم نیکلا صومعه ها و کلیساهای کاتولیک را به وسیله کوچترین بهانه ها بسته مواظ و رسالات مذهبی را هم تحت سانسور گذارد.

آلکساندر دوم و طبقه هوشمند با وجود کلیه کوشش های نیکلا جمعی از نجبا و جوانان تحصیل کرده (روسها آنان را طبقه هوشمند می نامند) خواهان اصلاحات بودند، ولی در باب طرز اصلاحات دو فرقه شدند: فرقه ای به نام ملت یون یا اسلاویستها اعاده طرز حکومت و زندگانی روسیه قدیم یعنی استبداد و مذهب ارتدکسی را خواستار، فرقه دیگر که اکثریت داشت «مغریبان» برقراری مؤسسات آزادی خواهانه و طرز حکومت نمایندگی را به ترتیب اروپا می خواستند.

بعد از شکست کریمه که «ورشکستگی عظیم استبداد» به شمار می رفت عده طرفداران اصلاحات رو به ازدیاد نهاده و حتی این فکر در توده جاهل ملت هم سرایت نمود.

هیئت اداری که مشغول این شکست بودند دیگر جرأت آن را نیافتند که از انتقاد اعمال خود مانع گردند، لهذا زبان انتقاد از هر سوی گشوده گشت، شب نامه ها در اطراف پراکنده گردید که مردم به رغبت تمام می خواندند. در یکی از شب نامه ها این عبارت

مندرج بود «ای ملت روس بیدار شو و با کمال و فرو سکونت برای باز پرس علت بدبختی ملت در مقابل تخت پادشاه مستبد بایست».

به این جهات آلکساندر دوم پسر نیکلا وقتی به سن ۳۷ سالگی جانشین پدر گشت چون فکرش باز و نیک فطرت بود ابتدا از حکومت ظلم و فشار پدر دست کشید و اگر چه اعضاء اداری سابق را ابقا نمود ولی سانسور کتب و جراید را تخفیف داد. مسافرت و اقامت در خارجه را مجاز و تدریس علوم جدید را اغماض نمود. سپس دفعتاً به دو اصلاح بزرگ دست زد: یکی آزاد کردن رعایا از رقیت سابق که اصلاح بزرگ اجتماعی به شمار می‌رفت و دیگر تأسیس انجمن‌های انتخابی^۱ که اصلاح اداری محسوب می‌شد. آزاد شدن رعایا از رقیت: اگر چه نیکلا نیز قبلاً برای بهبودی احوال رعایا تصمیماتی گرفته بود. به این معنی که رعایا خاصه در عصر او دهاقین آزاد گشته مزارع دولتی را به عنوان اجاره در دست داشتند و سالیانه مبلغی می‌پرداختند ولی آلکساندر دوم این اصلاحی که به این ترتیب شروع شده بود به وسیله واگذاری اراضی به مستأجرین تکمیل نمود (۲ ژوئیه ۱۸۵۸). برای آزادی رعایای سایر ملاکین این ترتیب مقرر گشت که رعایای خدمه و آنهایی که جسماً در رقیت بودند آزاد شدند ولی مالک اراضی نگشتند و وضع آنان شبیه به وضعیت مزدوران اروپا شد.

اصلاح احوال این قسمت از دهاقین بسی مشکلتر بود، زیرا اگر دولت می‌خواست آنها از آزادی خود نتیجه گرفته دچار فلاکت نشوند و روزگارشان دستخوش مالکین نباشد لازم بود افلاً قسمتی از اراضی مزروعی را نیز به آنان واگذار کنند، ولی مالکین در عین اینکه به آزادی دهقانان رضایت می‌دادند حاضر نبودند اراضی به آنها واگذار شود و با اینکه بلافاصله پس از امضای عهدنامه پاریس (۳۰ مارس ۱۸۵۶) تزار به نجباء اعلام داشت که میل دارد اصول بندگی از روسیه رخت بربندد، معذک این اصلاح تا پنج سال بعد عملی نگردید و عاقبت هم برای اینکه مقاومت منفی نجبا در هم شکسته شود تزار مجبور به مداخله جدی گردید. در ۳ مارس ۱۸۶۱ رعایا آزاد شدند و اربابها دیگر حق فروش آنها یا اخذ پول و جریمه و یا تحمیل بیگاری به آنان نداشتند و کمترین قدرنی برای اربابها نسبت به بندگان باقی نماند.

مسئله به این طریق حل شد که هر دهقانی شخصاً مالک خانه و باغچه اطراف آن گردید.

مزارع هر ملک به دو قسمت تقسیم شد: قسمتی سهم مالک و قسمت دیگری که قطعات کوچک اطراف قریه بود ملک مشاع و اشتراکی هیئت دهقانان (میر)^۱ آن ملک می شد و بنابر معمول روسیه هیئت دهاقین ملک را به قطعانی تقسیم و به حکم قریه به شرکاء به عنوان موقت واگذار می نمود و این عمل در فواصل معین تجدید می شود. دوره تجدید بر حسب منطقه و نوع زمین از سه تا دوازده سال تغییر می یافت در هر حال مالکیت به این ترتیب مجانی نبود بلکه هر دهقان بابت کلبه و باغچه خود و هیئت دهاقین بابت اراضی ملزم بودند وجه الخساره ای به مالک بپردازند. دولت چهار خمس وجه الخساره مزبور را به طور مساعده رعایا (دو میلیارد و نیم سهام) به نجبا پرداخت. در مقابل دهاقین مکلف بودند سالیانه صدی شش از قرض خود را پرداخته در مدت چهل و نه سال آن را مستهلک سازند و این مبلغ بر مالیاتی که معمولاً به دولت می پرداختند افزوده می گشت.

بنابراین آزادی رعایا انقلاب زراعتی نبود بلکه صرفاً آزادی مدنی به شمار می رفت، زیرا دولت در نظر داشت اموال یک طبقه از مردم را به نفع طبقه دیگر ضبط نماید. این اصلاح را دهاقین کاملاً حسن استقبال ننموده قدر و قیمت متوسطی برای آن قائل شدند چه آنها ملک می خواستند نه آزادی، چنانکه این عبارت در میان دهاقین روسی بسیار گفته می شد «اریاب دوش ما برای بارکشی در اختیار تو است ولی زمین متعلق به ما است». بنابراین تصور می کردند که محروم ساختن آنها از تمتع قسمتی از اراضی غارتی است که به وسیله پرداخت قیمت قسمت دیگر که به آنها واگذارده اند تکرار می شود، چنانکه در بسیاری از نقاط دولت به زحمت زیاد اصل پرداخت وجه الخساره را توانست به رعایا بقبولاند.

آزادی رعایا قدم قطعی بود که جامعه روس برای تغییر خود به طرز جامعه جدید برداشت.

از طرفی به واسطه توسعه و ازدیاد قیمت اراضی مزروعی و افزایش صادرات

محصول فلاحی و بالاخره بهبودی طرز زندگانی دهاقین ترقی اقتصادی محسوس گشت. از طرف دیگر بسیاری از ملاکین که دیگر رعایایی در تحت رقیّت خود نداشتند که املاک آنها را زراعت کنند مجبور به فروش املاک خود شدند و به این ترتیب بسیاری از املاک طبقه نجباء به دست طبقه متوسط یا دهاقین مستطیع افتاد.

اصلاح اداری: اصلاح اداری از نظر جلب رضایت طبقه «هوشمند» به عمل آمد. آلکساندر دوم یک سلسله انجمنهای انتخابی (زمستو)^۱ تأسیس نمود (ژانویه ۱۸۴۶) از قبیل انجمن ولایتی و انجمن حکومتی که از بعضی جهات شبیه به انجمن های ایالتی و ولایتی ما (فرانسه) است که وظیفه آنها شرکت در امور محلی بود.

انجمن ولایتی از نمایندگان نجباء، طبقه متوسط و دهقانها تشکیل می شد. انجمن حکومت را انجمن های ولایتی معین می نمودند، وظیفه آنها شور در مسایل اقتصادی و می توانستند عوارض محلی برای ساختمان و نگاهداری طرق، مدارس و کلیساها وضع نمایند.

انتخاب امنای صلح با آنان بود و امور صحیّه و خیریه را نیز بر عهده داشتند. دوره اجلاسیّه این انجمن ها بسیار کوتاه و برای سه سال یک کمیسیون دائمی انتخاب می نمودند، به این ترتیب روس ها تا اندازه ای در اداره امور خود که تا این موقع تنها در دست هیئت اداری و با رأی مطلق اداره می شد شرکت یافتند. حسن استقبال و شعف مردم از تأسیس این انجمن ها کمی بعد مبدل به یأس گردید زیرا به حکام اختیار داده شد هرگاه تصمیمات انجمن ها را مخالف صلاح دولت بدانند اجرا نکنند.

اصلاح اداری به وسیله اصلاح قضایی تکمیل گردید (نوامبر ۱۸۴۶). مقصود از اصلاح قضایی این بود که متداعیین از استبداد و رشوه خواری مأمورین محفوظ بمانند و طریقه محاکمه سّری هم الغاء شد، قضات غیر قابل عزل گشتند و امور جنایی به هیئت منصفه و مسائل حقوقی به یک سلسله محاکم که به تقلید محاکم فرانسه تأسیس یافت تشکیل می گردید.

شورش دوّم لهستان: با وجود برهم خوردن تشکیلات مخصوص مملکت احساسات ملی در لهستان زنده ماند، زیرا پاره مشاغل اداری باز در دست خود آنها باقی ماند و به

1. Zemmstvos

علاوه روحانیون و نجبا هم که در میان رعایای خود روزگار به سر می بردند در بین آنها احساس وطن دوستی و کینه نسبت به روس ها را همواره برمی انگیزتند. لهستانیها امیدوار بودند که آلکساندر دوّم لافل استقلال داخلی آنها را باز خواهد داد.

در همین موقع ذیل عنوان جمعیت فلاحی (۱۸۵۵) جمعیتی از وطن پرستان برای اعاده استقلال لهستان تشکیل گردید. از سال ۱۸۶۰ نهضت اهالی شدّت یافت و در روزهایی که مصادف با ایام انقلاب ۱۸۳۰ می شد نمایشاتی مبنی بر عزاداری مانند حمل جنازه و گردش انبوهی از مردم با لباس سیاه ساکت و خاموش در کوچه ها و خیابانها تشکیل دادند.

بالاخره عریضه ای با چندین هزار امضاء به تزار تقدیم و تقاضا نمودند قانون اساسی ۱۸۱۵ و حکومتی مطابق سوابق ملی لهستان دوباره برقرار گردد (مارس ۱۸۶۱). آلکساندر دوّم حکومت لهستان را به ویه لوسکی^۱ یکی از اعضاء حزب سفید داد که سلطه روسی را برای تجدید استقلال داخلی لهستان لازم می شمرد و اگر چه با بعضی تقاضاهای اهالی موافقت نمود اما انحلال جمعیت فلاحی اثرات مساعدت های او را از بین برد (آوریل ۱۸۶۱).

نمایشات عزادوباره شروع شد و بالاخره به شلیک به طرف جمعیت بی اسلحه منتهی گشت.

اهالی رادسته دسته توقیف کردند به طوری که در شش ماهه اول سال ۱۸۶۲ در ورشو پانزده هزار نفر را که عشر جمعیت شهر می شد توقیف نمودند. آخر الامر دولت روس برای اینکه آسوده خاطر شود شبانه کلیه محصلین وطن پرست و دموکرات و جوانان تحصیل کرده را دستگیر (۱۵ ژانویه ۱۸۶۳) و داخل افواج نمود و در نتیجه این اقدام شورش شروع شد.

شورش ۱۸۶۳ جنبه خاصی داشت چه در طی این شورش لهستانیها هیچگاه دارای حکومت مخصوص و قشون نبودند و جز دستجات کوچک شش هفت هزار نفری نتوانستند تشکیل دهند و به همین واسطه فقط به جنگ در کمین گاهها قناعت می کردند.

اگر چه با این وضعیّت امیدی به آزاد کردن مملکت خود نداشتند ولی انتظار مداخلهٔ دول اروپا را در کار خود می‌کشیدند. در همین اوقات بیزمارک با دولت روس مخفیانه عهدنامه‌ای منعقد نمود که سرحدات پروس را به روی شورشیان می‌بست. دول فرانسه، اطریش و انگلیس هم فقط به ارسال یادداشتی به طرفداری لهستان قناعت ورزیدند.

بر خلاف در تمام منطقهٔ مملکت قدیمی لهستان و در ولایات جنوب غربی پودولی^۱، و لهینی^۲ و مخصوصاً در لیتوانی که از شصت سال پیش (۱۷۶۹) ضمیمهٔ روسیه شده بود شورش توسعه می‌یافت. ادارهٔ این نهضت به دست انجمن مخفی بود که نه لهستانیها و نه روس‌ها ترتیب تشکیل آن را نمی‌دانستند اما احکام آن دقیقاً اجراء می‌شد.

کمیته به اهالی قدغن نمود مالیات به مأمورین روس نپردازند و در هر منطقه محکمهٔ انقلابی برای اعدام عمّال روس تأسیس کرد و حتی موفق شد که به وسیلهٔ سهام چندین میلیون قرض کند. پس از یکسال این کمیته که در یکی از اتاقهای دارالفنون ورشو تشکیل می‌شد کشف گردید.

تنکیل: تنکیل شورشیان این مرتبه وحشیانه و نسبت به سال ۱۸۳۱ منظم‌تر و از طرف حزب ملی روس که لهستانیها را خائن نژاد اسلاو می‌دانست تشویق می‌شد. دولت روس این دفعه در نظر گرفته بود که تمدن لاتین را در لهستان از بُن برانداخته تمدن حقیقی اسلاو را جانشین آن سازد. موراویف^۳ در لیتوانی و ژنرال برگ^۴ در لهستان کلیهٔ شورشیان مسلح را تیرباران و یا به دار آویختند.

هر کس به شورشیان پناه می‌داد و یا برای مقتولین عزاداری می‌نمود در محکمهٔ نظامی محاکمه شده و عموماً این قبیل اشخاص محکوم به تبعید می‌گشتند. آخرین تشکیلات مخصوص لهستان محو و مانند سایر قطعات امپراطوری روس به ده ولایت تقسیم گردید که در هر یک هیئت اداری مانند ولایات روسی گماشته شد. دولت مخصوصاً مذهب کاتولیک و زبان لهستانی را (که در حفظ احساسات ملی دخیل بود) طرف تعرّض قرار داد، کلیسای کاتولیک را سخت تعقیب و اکثر صومعه‌ها بسته شد.

1. Podoli

2. Volhynie

3. Mouravieff

4. Berg

املاک وقف کلیساهای غیر ارتدکسی به ضبط دولت درآمد و در عوض دولت حقوقی برای کلیساهای مزبور معین نمود و اداره کلیسای کاتولیک به روحانیون سن پترزبورگ رجوع شد. کلیسای کاتولیکی لیتوانی و بعد کلیسای ولایت شلم^۱ در لهستان جبراً به کلیسای ارتدکسی مبدل گردید (۱۸۷۵). استعمال زبان لهستانی در اوراق رسمی ممنوع و زبان روسی بگانه زبان اداری و معارفی و الفبای روسی بر همه تحمیل شد و بالاخره تکلم به زبان لهستانی را در امکنه عمومی حتی مغازه ها قدغن کردند (۲۲ مارس ۱۸۶۸).

اقدام اساسی که برای درهم شکستن قوه اشراقیت لهستان و کاستن قدرت اشراف در دهات به عمل آمد اصلاح زراعتی و اجتماعی بود که در آنجا به طرز کاملتری شروع شد (مارس ۱۸۶۴)، به این ترتیب که در لیتوانی در اراضی ضبطی دولت عده کثیری از دهقانان روس را مأوی داده و بر املاک لهستانیها به قدری مالیاتهای گزاف بستند که آنها را مجبور به فروش نمایند.

در لهستان دولت رعایای نجبا و روحانیون را مالک خانه مسکونی و مزارعی که به عنوان اجاره در دست داشتند ساخت. کلبه حقوق نقدی و بیگاری الغاء و در مقابل خود دولت وجه الخساره مختصری به مالکین می پرداخت. این اقدامات به نفع مردم لهستان تمام شد، زیرا آزادی آنها بیشتر و وضع معیشتشان بهبودی یافته به علاوه احساسات ملی را ضعیف ننمود بلکه با وجود تمام شداید جدید ملت لهستان باز زنده ماند به طوری که در آغاز قرن بیستم یکی از قویترین عناصر امپراطوری روسیه به شمار می رفت.

لهستان مملکت صنعتی شده و چون بین لهستان و روسیه سد گمرکی وجود نداشت روسیه بازار بزرگی برای فروش مصنوعات آن گردیده ثلث مصنوعات خود را در آنجا به فروش می رسانید.

توسعه صنایع ماشینی در این مملکت دو نتیجه داشت: یکی آنکه کارگران لهستانی را به صورت حزب قوی سوسیالیست درآورد و دیگر آنکه روابط مادی و اشتراک منافع اتحاد روسیه و لهستان را بر مبانی محکمی مستقر گردانید.

نیهیلیستها^۲: جلوگیری از نهضت لهستان در روسیه هم اثرات خود را آشکار ساخت و

می‌توان آن را خاتمه عمر آزادی در روسیه و بازگشت تدریجی به سوی استبداد محسوب داشت، زیرا هیئت اداری و حزب ملی اسلاو که با تشکیلات اروپایی مخالف و استبداد را لازمه وحدت روسیه می‌دانستند با اقدامات آزادی خواهانه آلکساندر دوم مخالفت می‌کردند. تزار هم نمی‌خواست اصلاحات دیگری به عمل بیاورد در صورتی که طبقات تحصیل کرده که انتظارات بسیاری داشتند چندان راضی از اوضاع نگشتند و چون نجبای مسکو جرأت نموده از تزار دعوت مجلسی مرکب از نمایندگان ملت را تقاضا کردند که در باب اجتماعات امپراطوری روسیه مشاوره نماید. تقدیم کننده این عریضه به دو ماه حبس محکوم شد (ژانویه ۱۸۶۵).

در این موقع از جوانان تحصیل کرده، باسواد، نجباء، مهندسين، اطباء و محصلین فرقه‌ای مرکب از سه هزار نفر تشکیل شد که به عقیده آنها کلیه تشکیلات و مؤسسات روسیه غلط و می‌باید تغییر نماید و این جماعت را نیهیلیست نامیدند.

سوسیالیستها: از طرف دیگر روسهایی که به خارجه پناهنده شده بودند عقاید سوسیالیستی را آموخته و باکونین^۱ عقاید مزبوره را به روسیه وارد نمود.

مرام او این بود که مالکیت ارضی در هر ملکی به هیئت دهاقین داده شود. بنابر نصایح باکونین چند هزار نفر از جوانان که اکثر توانگر و تحصیل کرده بودند به صورت کارگر و دهقان درآمدن با توده مردم بنای آمیزش را گذاشتند و به این وسیله عقاید خود را بین مردم تبلیغ می‌نمودند (۱۸۷۲-۱۸۷۸). تبلیغات این فرقه به جایی منتهی نگشت، زیرا کارگران به اصلاحاتی که نمی‌فهمیدند علاقه‌مند نشده و حتی در آغاز امر مبلغین را به دولت معرفی کرده و ادارات دولتی هم از ۱۸۷۵ نیهیلیست‌ها و سوسیالیست‌ها را به سختی دنبال می‌نمودند به طوری که هزار و پانصد نفرشان را در یکسال توقیف کردند و در ۱۸۷۷ در مسکو و پترزبورگ دو محاکمه بزرگ و طولانی به عمل آمد: یکی معروف به ۱۹۳ نفره و دیگری ۵۰ نفره^۲.

در ضمن یکی از این دو محاکمه عظیم معلوم شد حاکم پترزبورگ یکی از متهمین را به چوب بسته است.

1. Bakounine

۲. مقصود عدد متهمین است.

چند روز بعد دختر جوانی از خانواده نجبا برای تلافی این عمل وحشیانه حاکم پترزبورگ را بارولور مجروح ساخت (فوریه ۱۸۷۸). دختر را در محکمه جنایی تحت محاکمه درآوردند و هیئت منصفه او را تبرئه نمود. در نتیجه این تبرئه دولت تصمیم گرفت که از این به بعد محاکمه اشخاصی که نسبت به مأمورین دولتی مرتکب سوء قصدی می شوند به هیئت منصفه رجوع نشده بلکه به دیوان حرب ارجاع گردد.

تروریستها: چون تجربه نشان داد که تبلیغات آرام و معمولی به نتیجه نمی رسد جای تبهیلیست ها و سوسیالیست ها را تروریستها گرفتند و بین دولت و این فرقه سه سال زد و خورد تن به تن دوام داشت (۱۸۷۸-۱۸۸۱).

تروریست ها می خواستند که در سایه هراس و وحشت تبدیل طرز حکومت استبدادی را به اعطای آزادی سیاسی بر تزار تحمیل نمایند. این اشخاص جمعیت مخفی تشکیل می دادند که از حیث عده قلیل ولی اعضاء آن بی باک و دارای اراده محکم بودند. احکام کمیته اجراییه را کورکورانه اطاعت می نمودند. این کمیته هم گاهی به شکل محکمه تشکیل و پس از صدور احکام اجرای آن را تأمین می کرد. در ظرف یکسال شانزده نفر از مأمورین عالی مقام دولتی به حکم این کمیته به قتل رسیدند (۱۴ آوریل ۱۸۷۹).

بالاخره نسبت به شخص امپراطور نیز سوء قصدی به عمل آمد، دولت هم در مقابل آدم کشی دست به کار آدم کشی شد. در ۱۸۷۸ مملکت روسیه به شش ایالت بزرگ تقسیم و در هر ایالت حکمران کل نظامی برقرار گردید که دارای اختیارات تام بوده و مظنونین را بدون تحقیق و استماع شهود در محاکم نظامی محاکمه نموده و فوراً احکام صادره را اجرا می نمودند.

به علاوه هزاران نفر را بدون محاکمه و فقط به موجب ابلاغ اداری حبس و یا به سبیری تبعید کردند.

این طریقه جلوگیری افراطی بر تهور تروریستها افزوده و کمیته اجراییه تزار را محکوم به قتل نمود (۲۶ اوت ۱۸۷۹). برای اجرای این حکم شبی در پترزبورگ تالار غذا خوری عمارت زمستانی را با بمب محترق و ویران ساختند، ولی اتفاقاً تزار هنوز وارد این اتاق نشده بود. این انفجار بمب ۶۷ نفر از قراولان خاصه را مقتول یا مجروح

ساخت.

مجددآ در یکشنبه ۱۳ مارس در موقع بازگشت آلکساندر دوم به قصر سلطنتی بمبی به کالسکه‌اش انداختند، کالسکه خرد شد و عده‌ای از سوارهای اطراف کالسکه به قتل رسیدند ولی به تزار آسیبی وار نیامد. در حینی که آلکساندر شخصاً به واری احوال سواره‌نظام‌های مجروح مشغول بود بمب دیگری در جلو او به زمین خورده پاهایش را خرد نمود و یک ساعت بعد درگذشت. آلکساندر چند ماه قبل از این وقایع ژنرال لوری‌ملیکوف^۱ ارمنی را که دارای عقاید آزادی‌خواهانه بود به وزارت برگزیده و صبح همان روز مرگش هم قانون اساسی را امضاء کرد که شبی از حکومت نمایندگی ملی را در روسیه برقرار می‌ساخت و دستور داده بود روز بعد آن اعلام کنند.

آلکساندر سوم: اعلان قانون اساسی مزبور را مرگ آلکساندر دوم به تأخیر انداخت، تزار جدید هم مانند نیکلای اول جدّ خود ارتدکس متعصب و دشمن عقاید و اخلاق اروپایی بود و در تمام دوره سلطنتش به جدّ تمام می‌کوشید که اصلاحات آلکساندر دوم را ملغی ساخته و اوضاع روسیه را به طرز حکومت زمان سلطنت نیکلای اول برگرداند. تروریست‌ها را چنان به سختی دنبال نمود که دوره سوءقصد‌ها خاتمه یافت. برای جلوگیری از نفوذ افکار غربی در روسیه تعلیمات و مطبوعات سخت تحت نظارت دولت درآمدند. سانسور جراید و طریقه اخطار به متخلفین روزنامه‌ها را تقریباً به صورت اوراق نیم رسمی درآورد. هیچ یک از نشریات خارجی وارد مملکت نمی‌شد مگر اینکه قبلاً مأمورین سانسور آن را به دقت خوانده و قسمتهایی را که مخالف مصالح استبداد می‌دیدند سیاه بنمایند. در دارالفنون‌ها ترتیبات نظامی برقرار شد. معلّمین آزادی‌خواه اخراج و شرایط بسیار سختی برای قبول شاگرد معین کردند و تعلیمات متوسطه و عالیّه برای اطفال کارگران و طبقه خدمه قدغن و دولت مساعی خود را برای اعاده نفوذ نجباء در دهات و املاک به کار می‌برد، به جای امنای صلح که مطابق اصلاحات آلکساندر انتخابی بودند مأمورین جدیدی گماشته شدند که حکام ولایات از بین ملاکین طبقه نجیب برمی‌گزیدند. به علاوه اختیارات انجمن‌های انتخابی هم (زمتوش) محدود گردید.

تبدیل ملل تابعه به روسی: مهمترین اقدام آلکساندر سۆم روسی نمودن اقوام تابعه غیر روسی که در ولایات غربی روسیه سکونت داشتند بود. این امر قبلاً هم در ادوار پادشاهان سلف شروع ولی در دوره این پادشاه به واسطه نفوذ حزب طرفداران اسلاو که بیش از پیش قوی گردیده بود با طرزی منظم و علمی دنبال شد. دولت اقدامات خود را در این موضوع متوجه دو نشانه بزرگ ملت (زبان و مذهب) ساخته و نه فقط در لهستان و لیتوانی بلکه آلکساندر سۆم در ولایات بالتیک و نسبت به یهودیها این سیاست را تعقیب و در دوره نیکلای دوم دامنه آن تا فنلاند و قسمت شرقی امپراطوری (ارمنستان) نیز بسط یافت.

منظور عمده دولت این بود که تمایلات اقوام مختلفه تابعه را به آزادی یا اتحاد با ممالک مجاور محو ساخته و به همین وسیله سیاست منحرفی را هم دنبال می کرد یعنی چون هیچگونه اصلاحاتی در داخله در نظر نداشت می خواست با این قبیل اقدامات احساسات ملی روسها را نوازش و ساکت نماید.

روسی کردن ولایات بالتیک: روسها مخصوصاً از آلمانها که در ادارات لشکری و کشوری مقامات عالیّه را اشغال کرده بودند تنفر داشتند. دولت این حسّ انزجار را مغتنم شمرده بنای مزاحمت نسبت به ولایات ساحلی بالتیک (لیونی، استونی، کورلاند) را گذارد. آلمانهای ساکنین این ولایات در اقلیت و مرکب بودند از: اواسط الناس و روحانیون و اعیان و ملاکین عمده و دهاقین محلی اکثریت را تشکیل می دادند. ولایات مزبور در سواحل بالتیک به داخل خاک روسیه پیش رفته و بر آ خاک مملکت امپراطوری این منطقه را احاطه می نمود.

تشکیلات اداریشان جداگانه و پاره ای استقلال های داخلی داشتند و در پیروی مذهب پروتستان و تکلم به زبان آلمانی (زبان رسمی محاکم و ادارات) آزاد بودند، کلیه مأمورین محلی از اهالی خود ولایت انتخاب می شدند. در دوره سلطنت آلکساندر سۆم کلیه این اوضاع و ترتیبات بر هم خورد و زبان روسی در ادارات و مدارس حتی در اسم دکاکین، کوچه ها و نامهای خانوادگی جانشین زبان آلمانی گردید، دهاقین را به تهدید یا تطمیع به مذهب ارتدکسی وادار ساختند. در دوره نیکلای دوم این سیاست تا اندازه ای تعدیل و نجبای آلمانی این ایالات موفق شدند امتیازات اقتصادی و اراضی خود را تا

خاتمه دوره استبداد محفوظ نگاه دارند.

یهودی‌ها: یهودی‌های روسیه به عده پنج شش میلیون و در تمام مملکت پراکنده و زبان، عادات و مذهب خود را محفوظ می‌داشتند. توده مردم از آنان منزجر و متهمشان می‌ساختند به اینکه اطفال مسیحیان را به قتل رسانیده خون آنها را در موقع عید فصح مخلوط به اغذیه خود می‌کنند. دولت هم به این جماعت نظر خوبی نداشت، زیرا از طریق فروش مشروبات الکلی توانگر شده و به کار صرافیه و تنزیل دادن پول مشغول بودند، به علاوه آنها را پیشرو کلیه جنبشها و تحریکات انقلابی می‌دانستند.

بنابراین مقدمات کلیه یهودیها را مجبور به مهاجرت و در پانزده ولایت غربی روسیه که در آنجاها یهودیها زیادتر بودند جا دادند ولی از حق استملاک محروم و ملزم بودند فقط در شهرها اقامت کنند و اکثر مشاغل آزاد شهری برای آنان ممنوع گردید (مه ۱۸۸۲). دولت فقط به طرد یهودیها قناعت نکرده بلکه کینه مردم را هم نسبت به آنان سخت برانگیخت و حتی کشتار یهودیها را که توأم با غارت و آتش زدن خانه آنها بود اغماص و اغلب تشویق می‌نمود. این سیاست آزار مخالفت با یهود در دوره آلکساندر سوم و نیکلای دوم در روسیه ادامه داشت.

فنلاند: فنلاند ولایتی دور افتاده و مدتها دولت مرکزی آن را از یاد برده بود و این وضعیت بعد موجب اعطای اختصاصاتی برای این ناحیه شد یعنی از سال ۱۸۶۳ آلکساندر دوم و آلکساندر سوم مرتباً مجلس فنلاند را دعوت می‌نمودند و در عین حال حزب فینو را که از توده اهالی تشکیل می‌یافت تقویت می‌کردند به طوری که زبان فینوایی زبان رسمی و با زبان سوئدی مقابله می‌کرد و چون جراید روسی اتحاد کاملتر گراندوشه را با روسیه طالب بودند نیکلای دوم برای اینکه کاملاً استرضای خاطر مطبوعات را فراهم سازد به موجب فرمان ۱۸۹۹ حق قانونگذاری در مسائل مشترکه راجع به امپراطوری روسیه را به شخص خویش منحصر و فوراً به متحدالشکل ساختن نظام شروع نمود. اعتراضات قانونی و مسالمت آمیز فنلاندیها موجب برقراری حکومت دیکتاتوری نظامی در فنلاند گردید که شکست ۱۹۰۵ دولت روس را مجبور ساخت موقتاً از خشونت آن بکاهد ولی در ۱۹۰۷ پیشرفت استبداد مجدداً بنیان آن را مستحکم گردانید. در ۱۹۱۰ در روسیه قانونی وضع شد که تقریباً قوه مقننه فنلاند را منحل ساخته و

به موجب آن در فنلاند هم در اکثر مسائل مشترکه قوانین روسی می‌بایستی اجرا شود به‌طوری که مقارن بروز جنگ بین‌المللی استقلال داخلی فنلاند صورت ظاهری بیش نبود.

خلاصه سیاست تبدیل ملل تابعه روس و وحدت مصنوعی در روسیه ایجاد نمود ولی در مقابل انزجار بومی‌های ممالک مختلفه امپراطوری را نسبت به دولت افزوده در نواحی سرحدی که بیش از هر جا مورد تهدید بود نفاق باطنی بین اهالی را تشدید و از اقوام ستم‌دیده و مظلوم متحدینی برای انقلابیون به وجود آورد. بالاخره این سیاست بر قدرت ملت روس که به قدر کافی قوی و لازم نبود در سایه ظلم و فشار مصون بماند چیزی نیفزود.

نیکلای دوم، نخستین انقلاب: آلكساندر سوم در ۱۸۹۴ درگذشت (اول نوامبر) و سیاست استبدادی وی را پسرش نیکلای دوم ده سال تمام ادامه داد. در همان روز تاجگذاری خود در ژانویه ۱۸۹۵ اعلام داشت «همه بدانند که من روش متین پدر بزرگوام را در حفظ حکومت مطلقه دنبال خواهم نمود». اما شکست جنگ منچوری در ابتدای قرن بیستم مانند شکست کریمه در پنجاه سال قبل اثرات خود را بخشید چنانکه به قول یکی از روسها فتوحات ژاپن باعث ظهور اصلاحات آزادیخواهانه «برقراری حکومت نمایندگی» در روسیه گردید.

موافقت‌های تزار با آزادیخواهان نتیجه نهضت بزرگ و شدید انقلابی بود که از همان شکست‌های اولیه در روسیه پدیدار گشت و اگر چه در همه جا توده‌های کارگر و حزب سوسیالیست (که در ۱۸۹۸ تشکیل یافت) مؤسس نهضت‌های مزبور شدند ولی طبقه تحصیل کرده و محصلین و اوسط الناس نیز در آن شرکت جستند. انقلاب ابتدا به وسیله سوءقصدهایی نسبت به وزراء و رؤسای پلیس‌های مخفی و مأمورین عالی مقام دولتی ظاهر شد. چنانکه از ۱۹۰۴ حکمران کل فنلاند (۱۶ ژوئن) بعد پلهو^۱ وزیر داخله که شخص مقتدر و سبعی بود (۱۶ ژویه) کشته شدند. این سوءقصد ها در ۱۹۰۵ و ۱۹۰۶ به موازات نهضت اجتماعی کارگران بدون انقطاع ادامه داشت. شروع آن در ۲۲ ژانویه ۱۹۰۵ و به این ترتیب بود که کارگران پترزبورگ با عیال و اطفال خود زیر پنجره‌های

قصر زمستانی رفته از امپراطور تقاضای حمایت نمودند و در تمام سال ۱۹۰۵ در شهرهای عمده روسیه متوالیاً هیجانات خونین رخ می داد. اسلحه مؤثر در مقابل استبداد اعتصاب بود که اولین سر منزل انقلاب مسلح و برای مقاصد سیاسی یعنی سرنگون ساختن فوری استبداد و هم منظور اقتصادی یعنی بهبود یافتن زندگانی تیره کارگران به کار می رفت. اعتصاب بدو به طور مجزای و صنفی ظاهر شد یعنی هر صنف علیحده اعتصاب می کرد مانند اعتصاب کارگران مطابع در مسکو، اعتصاب صنعتگران، اعتصاب کارکنان راه آهن، پست، محصلین، مستخدمین بلدی و امثال آن. در ۱۹۰۵ در سرتاسر امپراطوری روسیه کلیه کارگران دفعتاً اعتصاب عمومی کردند. دولت به وسیله تیرباران کردن و توقیف و تبعید سر دسته های کارگران و کشتار و آزار یهودیها و طبقه دانشمند با اعتصاب مقابله نمود. مقدمات این اقدامات را مستبدین و دستجاتی که «صد سیاه پوش»^۱ نامیده می شدند ترتیب دادند. دستجات مزبور را پلیس اداره می کرد و کار آنها این بود که با اعتصاب کنندگان در آویخته اغتشاشانی بر پا سازند تا دولت به نام جلوگیری از اغتشاش مداخله نموده اعتصابیون را دستگیر نماید. این طرز اقدامات تنکیلی در دسامبر (۱۹۰۵) شورش حقیقی بر پا ساخت و ولایات بالتیک، قفقاز و مسکو کانون عمده آن گردید. شورش حتی به بحریه و قسمتی از قشون نیز سرایت نمود. وقایع عمده این قسمت شورش جهازات جنگی دریای سیاه و کشتی زره پوش پوتمکین^۲ و طغیان ساخلوی بندر کروستاد می باشد.

استولی پین^۳ رئیس الوزرای وقت (۱۹۰۶-۱۹۱۱) موفق شد از ۱۹۰۶ موقتاً انقلاب را خاموش سازد. جلوگیری از انقلاب هم به عادت معمول روسیه بسیار ظالمانه بود و دیوانهای حرب می توانستند هر متهمی را در بیست و چهار ساعت محاکمه و محکوم نمایند و حتی بعضی حکام قدم فراتر نهاده به موجب احکام اداری مقصرین را اعدام می کردند. علت عدم پیشرفت انقلاب مزبور یکی وفاداری قسمت اعظم قشون نسبت به امپراطور و دیگر نفاق بین احزاب مخالف دولت بود چنانکه حزب دموکرات سوسیال می خواست «انقلاب را تا آخرین حد یعنی برقراری جمهوری برساند» و حتی دسته ای از

1. Cent-Noirs

2. Potemkine

3. Stolypine

آنها بسیار تندروتر (ماکزیمالیست‌ها) می‌خواستند انقلاب کلی اجتماعی بر پا سازند در صورتی که حزب دموکرات مشروطه‌خواه و رادیکال‌ها به سلطنت مشروطه قانع و طرفدار اصلاح آرام و ساکتی بودند.

بحران سیاسی: در جریان بحران انقلابی و فردای شکست تسوشیما^۱ تزار به موجب بیانیته ۱۳۰ اکتبر ۱۹۰۵ اصولاً یک سلسله آزادیهای عمده (آزادی جمعیت و اجتماع، مطبوعات، اعتصاب) اعطاء و مجلس ملی به نام دومای امپراطوری دعوت کرد. اختیارات مجلس ملی را که تزار معلوم، نمود به قرار ذیل بود:

تصویب بودجه، مشاوره در لوایح قانونی که وزراء تهیه و تقدیم می‌نمایند، حق استیضاح از اقدامات مأمورین دولتی، قانون انتخابات ۲۰ فوریه ۱۹۰۶ که کودتای ژوئن ۱۹۷۰ آن را تغییر داد. به هر کس که لااقل بیست و پنج سال داشته و محل اقامت معین دارا و مبلغی هم مالیات بده باشد حق انتخاب کردن می‌داد، انتخابات به دو یا سه درجه صورت می‌گرفت. انتخاب کنندگان از روی میزان مالیاتشان دسته دسته می‌شدند به طوری که مجلس از نمایندگان ملاکین و صاحب کارخانجات تشکیل می‌گردید. در مقابل مجلس مزبور شورای امپراطوری که نیمی از اعضاء آن را تزار و نیم دیگر را انجمنهای ولایتی انتخاب می‌نمودند مجلس اعیان به شمار می‌رفت که باید قوانین مصوبه دوما را تصدیق و تزار هم در رد یا قبول قوانین پیشنهادی مجلسین مختار بود.

از این پس بحران سیاسی شروع و جدال بین تزار که مایل به حفظ استبداد و دوما که می‌خواست بر اختیارات خود بیفزاید در گرفت. مجلس اول و دوم که منحصرأ از نمایندگان سوسیالیست و مشروطه‌خواهان تشکیل شده بود منحل گردید. اولی در ۱۹۰۶ هشتاد و دو روز بعد از انتخابات، دومی در ژوئن ۱۹۰۷ صد و سه روز بعد از افتتاح آن و ضمناً ۳۷ نفر وکلای سوسیالیست متهم به توطئه فرضی به اعمال شاقه و تبعید به سبیری محکوم شدند. نیکلای دوم در ۱۹۰۷ بالاخره روش قطعی خود را در بیانات ذیل آشکار ساخت: «چون قدرت مطلقه سلطنت را خداوند به ما عطا فرموده است ما فقط در پیشگاه وی مسئول مقدرات مملکت روس خواهیم بود». دوما ی سوم از حیث اطاعت تمایل اکثریتش به طرف راست رضایت بخش بود به علاوه حزب جدیدی به نام اکتبر یست^۲ در

1. Tsou-Shima

2. Octobristes

مجلس تشکیل شد که اساس مرام آنان همان موافقت‌های سابق امپراطور و در نظر داشت که با موافقت دولت توسعه آزادی عمومی و اصلاحات را تعقیب نماید.

دومای چهارم که در ۱۹۱۲ تشکیل گردید مانند دومای سابق روش اطاعت را پیش گرفت و به همین جهت مقارن جنگ بین‌المللی مشاجرات سیاسی به صورت ظاهر تخفیف یافته بود اما توده کارگران و دهاقین و طبقه تحصیل کرده روش محافظه کاران مجلس را نمی‌پسندیدند.

بحران زراعتی: بحران سیاسی را بحران زراعتی مشکل‌تر می‌ساخت، در این قسمت موجبات و علل زیادی وجود داشت. از جمله در همان اراضی کم وسعتی که در موقع آزادی دهاقین به آنها داده شد به واسطه جهالت و عدم دلبستگی به آباد کردن املاکی که در موقع معین هیئت مدیره دهاقین از آنها پس می‌گرفت خوب زراعت نمی‌کردند و در نتیجه عواید این اراضی کافی برای اعاشه جمعیتی که دائماً رو به تزايد می‌رفت نبود لهذا دهاقین در فقر مظلومی که آفت اتفاقی بر شدت و سختی آن می‌افزود غوطه‌ور بودند. استعمار سیری هم به اندازه‌ای که تصور می‌شد علاج این وضعیت را ننمود بنابراین عده‌ای از دهاقین مزارع خود را رها و به نقاط دور دست رفته به مزدوری مشغول شدند. عده دیگر به شهرها و کارخانه‌ها هجوم آورده لشکر انقلاب را تشکیل می‌دادند. بقیه دهاقین که در املاک باقی ماندند مزارع دیگری می‌خواستند و تهدید می‌کردند اگر مزارع جدید به آنها داده نشود به زور خواهند گرفت.

در ۱۹۰۵ اغتشاشات سختی از قبیله غارت، حریق عمارات اربابی، قتل‌های انفرادی بروز نموده و بیش از دو هزار خانه اربابی به تاراج رفت. دولت برای جلوگیری از جنبش دهاقین به کشتار و حریق مزارع شورشیان و تنبیهات وحشتناک جسمانی متوسل و آن را در هم شکست.

برای اینکه نجباء مجبور نشوند به نفع موثریک‌ها از املاک خود خلع بنمایند دولت در نظر گرفت املاک وسیع‌ای به عنوان مالکیت به اختیار دهاقین بگذارد بنابراین در نوامبر ۱۹۰۶ اصلاح اساسی که بر خلاف ترتیب دیرینه روسیه طرز هیئت مدیره (میر) دهاقین را از بین برده و تقسیم قطعی اراضی را مستور می‌داشت به عمل آورد. این قانون به هر یک از دهاقین حق می‌داد از هیئت اداری بلوک تقاضا کنند اراضی مزروعی او را به

ملکیت اختصاصی بشناسد. اصلاح مزبور را اکثر دهاقین حسن استقبال نمودند به طوری که در ۱۹۱۴ قریب سه میلیون دهقان عائله دار مالکیت انفرادی یافتند. معذلتک این اصلاح هم معایبی داشت یعنی دهاقینی که برحسب اتفاق سهم عمده نصیبشان شده بود فوراً از هیئت اجتماعی خارج شده و نتیجه این کناره جویی ازدیاد فقر و فلاکت سایرین می شد. عده ای از دهاقین هم که سهم اختصاص کمی تحصیل و کما فی السابقی کفایت معاششان را نمی داد مزارع خود را فروخته وجوه حاصله را به مصرف مشروبات الکلی می رسانیدند و این دسته تدریجاً جمعیت زارع بدون اراضی تشکیل دادند. پس علاج مزبور مفید نیفتاد خاصه که مواعید گوناگون احزاب بر اشتهای موزیک ها در تحصیل اراضی می افزود زیرا مشروطه خواهان و کارگران هر یک می خواستند اساس عمده مالکیت را در مقابل پرداخت قیمت با ملی شدن املاک از بین ببرند. دهاقین متوجه اشکالات عملی قضیه نبوده و حاضر بودند از حزب سوسیالیست انقلابی که وعده تقسیم اراضی را به آنها داده و به آرزوی دیریشان نایل می ساخت تبعیت نمایند.

بنابراین اعطای نمایندگی ملی طلوع دوره جدیدی برای روسیه نبود زیرا پادشاه اصلاحاتی فقط تحت فشار ضرورت و بر خلاف میل به عمل آورده قانون اساسی ۱۹۰۵ اسباب بازی بیش نبود و آزادیهای عمومی اغلب به وسیله فرامین یا احکام اداری نسخ می گردید و حکومت نظامی در شهرها تقریباً همیشگی و امر معمولی شده بود. روشی را هم که نیکلای دوم پیش گرفت بین ملت و او جدایی کامل افکند و شبه حکومت پارلمانی به جای آرام کردن آزادیخواهان آنها را بیشتر به هیجان آورد. میل شدید مردم به آزادیهای سیاسی، مخالفت اقوام مطیع، بحران زراعتی و توسعه سوسیالیسم در مراکز عمده علل دائمی عدم رضایت ملت و بروز انقلابات و مقارن جنگ بین المللی عوامل مزبور غلبان باطنی تولید نمود که هیچ قوه ای قادر به تسکین آن نبوده و انفجار آن در ۱۹۱۷ سلسله سلطنت و حکومت استبدادی را در روسیه سرنگون گردانید.

فصل نوزدهم

ترقیات علمی و ادبی در نیمه دوم قرن نوزدهم صنایع مستظرفه - ادبیات - علوم

ترقی ادبیات، علوم و صنایع مستظرفه در نیمه دوم قرن نوزدهم که در فرانسه از ادوار مهم فعالیت فکری به شمار می رود ادامه داشت.

در ادبیات و صنایع مستظرفه از آغاز امپراطوری دوم در نتیجه ضعف طریقه رمانتیسم یا تندروی و مبالغه در سبک مزبور تجدیدی رخ داد و نویسندگان و صنعتگران و مبتکرین طریقه جدید را رئالیست نامیدند.

صفات اصلی ادبیات رئالیست عبارتند از: غیر مشخص بودن و رجحان استعمال طریقه های علمی در ادبیات و بازگشت به مذاقه و طبیعت و توجه به حقیقت نسبی و گاهی فوق العاده عریان. از شعب ادبیات در این دوره افسانه و تئاتر ترقی و توسعه بیشتری یافت و بزرگترین نویسندگان این عصر از شعراء (کنت دولیسل، هردیا، سولی پرودم)^۱ از افسانه نوبسان (فلوبر، دوگونکور و زولا)^۲ و از درام نویسان (پسر آلکساندر دوما و

1. Le Comte de Liste, Hérédia, Sully-Prudhomme

2. Flaubert, de Goncourt, Zola

اوژیبه)^۱ و از مورّخین (رنان و فوستل دوکولانژ)^۲ بوده‌اند.

جنبش رئالیستی در کلیّۀ شعب صنایع مستظرفه و به خصوص در نقاشی تجدّدی به وجود آورد.

از مکتب رئالیست که موضوع‌های خود را از حقیقت موجودات اقتباس می‌نمود مکتب دیگری به نام امپرسیونیست^۳ به وجود آمد که از ممیّزات آن استعمال طریقه خاص فنی است.

نقاشان معروف رئالیست عبارتند از: (کوربه، میله و کاریر)^۴ و استادان مکتب امپرسیونیست عبارتند از: (مانه، مونه، رنوار، دگا)^۵، ولی غلبۀ طریقه رئالیست طریقه صنایع مستظرفه را از طرز سابق به کلی منحرف ساخت، چنانکه اصول مکتب کهنسال کلاسیک باز در آثار می‌سنیر^۶ دیده می‌شود. نهضت رمانتیک به پیشوایی گوستاو مورو^۷ ادامه می‌یافت و در همان حال تجدّد سبک ایدئالیسم را پرویی‌دوشاوان^۸ استوار می‌ساخت.

بالاخره برای فنّ پیکر تراشی در این دوره دو استاد نامی (کارپو، رُدن)^۹ را می‌توان ذکر نمود.

گرچه در آلمان و در انگلستان فعالیت ادبی به اندازه فرانسه پیشرفت نداشت، معذک آثار ادبی زیادی در این دو مملکت به ظهور رسید. آلمان در این دوره مخصوصاً تاریخ نویسانی از قبیل: (تریچکه، مومسن، لامپرکت)^{۱۰} و فلاسفه‌ای مانند (شوپن‌هوتر و نیچه)^{۱۱} و موسیقی‌دانهای عالی مقامی مانند ریشارد واگنر^{۱۲} دارد که اخیر الذکر دارای قریحه ذاتی و در صنعت موسیقی انقلابی برپا ساخته موجود درام موسیقی می‌باشد.

جنبش رئالیستی در انگلستان جنبه مفید و اجتماعی یافت و در صنایع مستظرفه مکتبی

1. Dumas-Fils, Augier

3. Impressionniste

5. Manet, Monet, Renoir, Degas

7. Gustave Moreau

9. Carpeaux, Rodin

11. Schopenhauer, Nietzsche

2. Taine, Renan, Fustel de Coulanges

4. Courbet, Millet, Carrière

6. Meissonnier

8. Puvis de Chavannes

10. Treitschke, Monnsen, Lamprecht

12. Richard Wagner

به نام مکتب ما قبل رفائیل ایجاد شد که از مبتکران این قرن است.

آرزوهایی که ترقی علوم در نیمه اول قرن نوزدهم برای بشر ایجاد نموده بود عملی گردید و مخصوصاً علوم مورد استفاده صنایع مختلفه قرار داده شد و در نتیجه زندگانی مادی و اقتصادی جامعه معاصر به کلی صورت دیگر یافت. شهر دانشمندان این عصر عبارتند از: پوانکاره^۱ ریاضی دان، برتلو^۲ شیمی دان، کلودبرنار^۳ و پاستور^۴ از استادان معرفة الحیات.

صفات عمومی رئالیسم: طریقه رئالیسم دنباله کوشش رمانتیک های اولیه است که در تألیفات خود سعی بودند تصوّر واقعی حیات بشر را شرح داده ضمناً بر علیه افراط ادبیات تخیلی و شخصی احساساتی تولید نمودند.

خیال مجسم ساختن حقیقت به خصوص حقیقت موجود با صحت و دقت تمام که از سال ۱۸۵۰ رواج یافت صف عمده ادبیات و صنایع مستظرفه در نیمه دوم قرن نوزدهم می باشد.

برای تولید حس بر ضد افکار نویسندگان رمانتیک که در آثارشان همواره طرز فکر، احساس و رفتار شخصی خود را مجسم می ساختند رئالیستها مثبت را رها و یکی از پیشقدمان این سبک (فلویر)^۵ می گفت: شاهکار آنست که علمی و خارج از شخصیت باشد و «صاحب هنر نباید بیش از آنکه خدا خود را در عالم طبیعت تجلی می دهد خویشان را در آثارش بنمایاند».

ترقیات عمده علوم و بسط علوم جدید مانند معرفة الحیات نویسندگان را به این طریق انداخت که آثار خود را عالمانه سازند و اصول علمی را در ادبیات وارد ساخته از این رهگذر تجدیدی در آن پدید آورند، چنانکه زولا در تأیید این معنی گوید: «افسانه ای که حاصل تجربه است از نتایج تکمیل علم این قرن و این نوع افسانه ها علم و ظایف الاعضاء را تکمیل می نماید و متناسب با عصر علمی ما است، همچنانکه سبک ادبیات کلاسیک و رمانتیک منطبق با عصر فلسفه قرون وسطی و حکمت الهی بوده است».

1. Poincaré

2. Berthelot

3. Claude Bernard

4. Pasteur

5. Fleubert

در این عصر همان طور که دانشمندان این زمان جز به امور واقعی اشتغال نمی‌ورزند رئالیست‌ها هم به قول برادران گنکور «جامعه را مورد مطالعه دقیق قرار می‌دهند تا اسناد حقیقی زندگانی بشر را به همان طرزى که جریان دارد و حقیقت آنچه واقع می‌شود به دست آورده قسمت‌های زندگانی انسانی را در معرض افکار عامه بگذارند».

برای نیل به این مرام به تحقیقات و مطالعاتی بر طبق اصول علمی پرداخته و حتی گاهی تجربه نیز می‌کنند مثلاً به همان قسمی که معرفة الحیات کلیه موجودات را مورد تحقیق و هر یک را قابل مطالعه تشخیص داده مشاهدات رئالیست‌ها هم شامل تمام طبقات هیئت اجتماعی می‌شود و برای اینکه حقایق را بهتر کشف نماید افسانه‌نویس رئالیست شخصاً به جامعه‌ای که می‌خواهد در کتاب خود وصف کند وارد شده و مانند کارگران معادن به اعماق چاه‌ها فرو می‌رود و مثل دلال‌ها در بورس معامله می‌کند تا کاملاً مسائلی را که می‌خواهد بنویسد احساس نموده و همان احساسات را از زبان قهرمانان افسانه خود بیان نماید.

رئالیست‌ها در نقاشی برای اینکه آثارشان با روح باشد گاهی حقیقت نسبی را طرف اعتنا قرار می‌دهند، اما برای اینکه همان آثار کامل و مطابق حقیقت گردد عیوب و نواقص و زشتی موجودات را نیز ترسیم و بلکه برجسته‌تر می‌نمودند.

نویسندگان رئالیست به دو دسته تقسیم گشتند: یک دسته به این عقیده گرویدند که هنر شرافت و اهمیت ذاتی دارد و بنابراین نفس هنر مطلوب می‌باشد و آنان را معتقدین «هنر استوار بر هنر» می‌خوانند و دسته دیگر عقیده دارند هنر وسیله استفاده در نیل به مطلوب دیگر است و اینها معتقدین «هنر برای فایده» نامیده شده‌اند.

فلویر که مشهورترین نماینده دسته اول به شمار می‌رود عقیده‌مند است که: زیبایی حقیقی نتوان یافت مگر در چیزی که هیچ مصرفی نداشته باشد. به عقیده دسته اول هنر باید از هر گونه قید و ملاحظه آزاد و وسیله نیل به هیچ مقصودی نبوده و فقط آینه وار مناظر حیات را بی‌کم و زیاد و دخل و تصرف و تغییری بنمایاند.

پرودن^۱ فیلسوف معروف با این عقیده مخالف و پیشوای دسته دوم شده است و معتقد است هنر باید استوار بر علم باشد تا «طبیعت و ما را از لحاظ تکامل مادی و معنوی

1. Proudhon

نوع انسان به خوبی بنمایاند».

این اختلاف عقیده حتی در سبک نگارش هم مؤثر افتاد. شیوه رئالیستهای پیرو طریقه «هنر استوار بر هنر» ظریف نویسی و ترکیب جمله‌های آهنگ دار و محکم و اختیار اصطلاحات قاطع و مرصع می‌باشد.

بر خلاف، رئالیستهای پیرو طریقه «هنر برای فایده» از زبان هر کس حرف می‌زنند همان عبارات و اصطلاحاتی را می‌نگارند که در حقیقت آن اشخاص متکلم بدانند. به علاوه به اغواء برادران گنکور این دسته نویسندگان برآند شیوه خاصی به وجود آورند که قواعد قدیمه صرف و نحو در آن رعایت نگشته طرز ترکیب معمولی عبارت را بر هم زده و جملات طوری ترکیب شود که کاملاً احساسات نویسنده را ظاهر سازد.

شعراء: شکوه و روتق شعر در نیمه دوم قرن نوزدهم ضعیفتر از نیمه اول بوده معذلتک در این دوره شعراء بسیاری به ظهور رسیدند که هر یک در طریق خویش مبدع به شمار می‌رفتند.

سبک رماتیک در شعرو به زوال می‌رفت و فقط شارل بودلر^۱ را (۱۸۱۱-۱۸۶۷) در این عصر می‌توان رماتیک محسوب نمود. این شاعر در کنج عزلت به سر برده و از حیث کثرت کار نادره‌ای به شمار است. مجموعه وی به نام مجموعه گل‌های زشتکاری^۲ تجدّد اضطراب آوری در ادبیات ظاهر نموده و شامل افکار اندوهگین و احساسات رقیبی است.

عود به رئالیسم را ظهور دو دسته شعراء جدید محرز ساخت: یکی پارناسین‌ها^۳ و دیگر سیمبولیستها^۴.

از اختصاصات پارناسین‌ها عدم توجه به احساسات و التفات کامل به مسایل علمی و صور شعری است. شعر شخصی به مذاق شرای جدید خوش نمی‌آید و این دسته خود را سخت دل‌وانمود کرده مخصوصاً به تشریح هیجانات خاطر خود اشتغال می‌ورزیدند نه بیان احساسات شخصی خویش. شرای مزبور در تحت تأثیر ترقیات علمی معاصر به عوض قریحه صرف علوم را سرچشمه افاضات شعری قرار داده آمیخته شدن علوم و

1. Charles Baudelaire

2. les Fleurs du Mal;

3. Parnassiens

4. Symbolistes

ادبیات را با یکدیگر آمال خود ساختند. وصف مناظر و دورنماها دیگر مانند سابق از جنبه احساسات روحی خارج و موضوع تشریح دقیق گشت، ولی این امر مانع آن نمی شد که نسبت به صور شعری منتهای سعی به عمل آید و از این حیث می توان گفت پارناسین ها زینتگر الفاظ بوده و می خواسته اند شعر از حیث حسن ترکیب با موسیقی و نقاشی رقابت و همسری کند.

مکتب پارناس دارای دو شاعر بزرگ است: اول لکنت دولیسل و بعد شاگرد او، ژ. م. دوهردیا.^۱

لکنت دولیسل (۱۸۲۰-۱۸۹۳) پسر یک جراح نظامی جزیره رئونیون و بعد از مسافرت به هندوستان و جزایر سوند کتابدار مجلس سنا شد و از این به بعد تمام اوقات خود را مصروف شعر ساخته در آکادمی فرانسه جانشین ویکتور هوگو و استاد مسلم مکتب پارناس گردید. از آثار وی (اشعار وحشی)^۲ و (اشعار عتیق)^۳ است که دارای آهنگ های بدیع و مناظر غریب و به خصوص وقایع مربوطه به عهد عتیق را کاملاً مجسم ساخته به طوری که انسان را به خود جذب می کند. دولیسل بدین از زشتی های زندگانی جدید متنفر و آسایش را در مرگ و فراموشی می داند. اغلب اشعارش از حیث صورت بی غیب و دارای اصطلاحات قاطع و زیبا و از شاهکارهای خالص به شمار است. هردیا اصلاً از اهالی کوبا و در فرانسه پرورش یافته، تحصیلاتش در مدرسه شارت و مجموعه تروفه^۴ اثر او است که از حیث زیبایی شعری و تجسم وقایع گذشته بی نظیر است، چنانکه در سایه صنعت شعری و حوصله توانسته است وقایع یک عصر را در چهارده بیت بگنجاند.

این شاعر دارای ذوق انتخاب اصطلاحات خوش آهنگ و قطعی و مهارتی داشته در اینکه در آخرین شعر قطعات خود افق وسیعی در مقابل تخیلات خواننده باز نماید.

آمیخته شدن علوم با ادبیات را که از آمال لکنت دولیسل بود تا اندازه ای سولی پرودم^۵ شاعر فیلسوف که بعد از مطالعات علمی (مهندسی در کارخانه های کرزو) به شعر پرداخت عملی ساخت. آثار عمده او عبارتند از مجموعه ای به اسم انزوا (۱۸۶۸) و

1. J. M. de Hérédia

2. Les Poèmes Barbares

3. Les Poèmes Antiques

4. Trophées

عدالت (۱۸۷۸) و سعادت (۱۸۸۸) که همه مرکب از اشعاری است که اندوه درونی را به دقت تمام تشریح و فلسفه موزونی می‌باشد که از مسایل بزرگ راجع به مقدرات بشری سخن می‌راند و از این منظومه شخصی او خواننده درس خرد و اخوت می‌گیرد.

در مقابل، عدم توجه پاراناسین‌ها به احساسات که سرچشمه افاضات ادبی آنان به کلی علمی و در نتیجه صورت شعری آنان خالی از روح و لطافت می‌گشت مکتب سیمبولیسم معتقد بود که در ادبیات حق احساسات و لطافت را باید اداء نمود و به عوض تزینات در اشعار خود به «موسیقی بیش از هر چیز اهمیت» می‌دادند، چنانکه قواعد دیرینه عروض و بیان را رها کردند تا در ترکیب آهنگها و اوزانی که هیجانات خاطر و تفکرات آنان را به خوبی نمایان سازد آزاد باشند. با اینکه فهم آثار بعضی از آنها برای عده کثیری از عامه مشکل است معذلت این دسته را مبتکرین سبک مخصوص می‌توان به شمار آورد.

پیشقدم این مکتب پول وِرلِن^۱ (۱۸۶۴-۱۸۶۹) بوده است که زندگانی سرگردان خود را بین میخانه و مریضخانه به سر آورده و اشعاری لطیف و دلنشین اما مبهم از خود به یادگار گذاشته است.

شعرای نیمه دوم قرن نوزدهم به توده عوام توجهی نداشته و برای آنان چیزی ننگاشته و فقط به تصدیق ارباب فضل و هنر نسبت به اشعار خویش اکتفا نموده‌اند. بنابراین طبقه شعر خوان بسیار محدود و شعرای معاصر با وجود کثرت عده و مقام ادبی خود در عالم ادبیات مقام شامخ سابق را ندارند.

افسانه‌نویسها: افسانه‌نویسی در نیمه دوم قرن نوزدهم نسبت به نیمه اول مقام والائری احراز و از حیث کثرت آثار و کیفیت آنها و همچنین توجه عامه مهمترین رشته ادبیات گشت، به علاوه در تحت تأثیر طرز رئالیسم جنبه تاریخی یافت به طوری که رمان‌های این دوره مجموعه اسناد کاملتر و باروح تری راجع به محیط‌های مختلف و تربیات اجتماعی را تشکیل می‌دهد. افسانه‌نویسهایی که آثارشان مهمتر از همه است عبارت بوده‌اند از: گوستاو فلوبر و برادران گنکور (ادموند و ژول)^۲ و امیل زولا.

گوستاو فلوبر (۱۸۲۱-۱۸۸۰) یکی از اساتید نثر نویس فرانسه و در تحت همین عنوان سزاوار آن است که مقام مخصوصی را بین همکاران خود حائز باشد. این نویسنده پس از

1. Paul Verlaine

2. Edmond et Jules

تحصیل حقوق که نسبت به آن ذوقی نداشت و مسافرنهای طولانی در ایتالیا و مشرق بقیة عمر خود را مصروف ادبیات نمود. در کار مجدّد و از خصایل او صرف حوصله طولانی در تکمیل نگارشات ادبی بود و برای اینکه سعی داشت سطری ننویسد مگر آنکه کاملاً روشن و صحیح و یک آهنگ و جذاب باشد خود را فرسوده ساخت.

انشاء وی دارای ابجاز و ملاححت برجسته و می‌توان او را آخرین نویسنده رمانتیکها و پیشقدم رئالیستها دانست، زیرا آثارش دارای هر دو جنبه و طوری است که گاهی در کتاب سالامبو^۱ وقایع گذشته را به نیکوترین طرزی مجسم می‌سازد و اثر دیگرش مانند مادام بواری^۲ و (تربیت احساساتی)^۳ دقیق‌ترین پرده نقاشی اخلاق معاصر را تشکیل می‌دهد.

فلو بر از لحاظ علاقه به زیبایی جملات و تنفر از ابتدال و لثامت زندگانی عصر خود رمانتیک محسوب می‌شود، ولی از حیث اینکه در نویسندگی احساسات شخصی را دخیل نساخته و به دقت تمام حقایق را تفحص می‌کرد رئالیست به شمار می‌رود. آثار او به واسطه استحکام اساس و کامل بودن اسلوب نه تنها در ادبیات رئالیست بلکه در مجموع ادبیات فرانسه تأثیر فوق‌العاده داشته است.

برادران گنکور (ادموند ۱۸۲۲-۱۸۹۲، ژول ۱۸۳۰-۱۸۷۰) دعوی ریاست مکتب رئالیست و ابتکار حقیقت ادبی را داشتند و حتی الامکان در تألیفات خود از داستان‌های افسانه مانند احتراز و در پی ذکر حقیقت رفته‌اند به این جهت آثارشان اسناد تاریخی محسوب می‌شود.

برادران گنکور عیناً مانند مورخین امور و وقایع جزئی را به موقع یادداشت کرده و هنگام افسانه نویسی به آنها مراجعه و مورد استفاده قرار داده افسانه‌هایی نگاشته‌اند که با یکدیگر ارتباطی ندارند مانند افسانه ژرمی نی لامرتو^۴ (۱۸۵۵) و رنه موپرن^۵ (۱۸۶۴) و نخستین کسانی هستند که قهرمانان افسانه خود را از اشخاص غیر عادی و از «طبقه پست» مأخوذ داشته‌اند.

1. Salammbô

2. Mme Bovary

3. L'Éducation Sentimentale

4. Germinie Lacerteux

5. René Maupérin



امیل زولا (۱۸۴۰-۱۹۰۲)

وظیفه‌ای که برادران گنکور عهده‌دار شده بودند امیل زولا (۱۸۴۰-۱۹۰۲) موجد افسانه‌های طبیعی یا تجربی به حدّ وافی‌تری تعقیب نمود. زولا در رمان اصول تاریخ طبیعی را به کار برده و می‌خواست «انسان طبیعی را که تابع قوانین فیزیک و شیمی و مولود تأثیرات محیط خویش است» مورد مطالعات خود قرار دهد و چون از طبقه نویسندگان مادّیون بود بشر را از جهت پیروی شهوات و منافع مادّی وصف و با بیانی هر

چه صریحتر پست‌ترین و ناپسندترین جنبه‌های طبیعی انسان را آشکار ساخته است. اثر وی یکی سلسله افسانه‌هایی به اسم روگون‌ماکار^۱ «احوال طبیعی و اجتماعی یک خانواده را در دوره امپراطوری دوم» تشریح می‌نماید. با وجود خشونت لهجه و سبک انشاء مغلق که غالباً در آثار وی دیده می‌شود معذلتک از نویسندگان فوق‌العاده مقتدر به شمار می‌رود، زیرا در سایه قوه متخیله وسیعی که با معان نظر و دقت توأم ساخته بود توانسته است به قوت قلم به توده‌های عظیم غیر ذی روح مانند معادن، بورس، مغازه و ماشین بخار روان بخشیده آنان را به قالب اشخاص ریخته از قول آنها سخن سرایی کند. آلفونس دوده^۲ (۱۸۴۰-۱۸۹۷) و گی دو موپاسان^۳ (۱۸۵۰-۱۸۹۳) رانیز می‌توان از جمله افسانه نویسان رئالیست به شمار آورد. دوده توانسته است به قریحه تحقیق و تجربه احساسات ظریف خود را مانند رافت و سخریه توأم سازد. احساسات وی بدون اینکه به نمایاندن حقیقت سخته وارد آورد در آثار رسوخ کامل داشته است.

افسانه‌های دلکش دوده اغلب منظره زندگانی پاریس را نمایان می‌سازد. موپاسان بدون تکلف و زحمتی از نمایش شخصی خود در آثارش احتراز جسته و بیشتر از تمام افسانه نویس‌های قرن خود به طبیعت نزدیک شده. افسانه‌های بل آمی^۴ و یک زندگانی^۵ و مجموعه حکایات کوچک او تصویر حقیقی زندگانی و انشاء روشن و ساده و موجز این آثار موپاسان را خلف شایسته نویسندگان بزرگ کلاسیک قرار داد.

طریقه رئالیسم بیشتر توصیف وضعیات حاضره و تحقیق در مطالب را در افسانه‌ها وارد ساخته اما اسلوب و طریقه‌های دیگری نیز باقی گذارد که به واسطه مقابله با رئالیسم از سال ۱۸۸۵ توسعه یافت، چنانکه پل بورژه^۶ افسانه‌های راجع به تشریح اصول روحی و اخلاقی را تجدید و اشخاص افسانه‌های خود را از طبقات عالی انتخاب نموده. همچنین آناتول فرانس^۷ که در عین افسانه سرایی از محققین اخلاق محسوب و آثار دلپذیر و مفرحی که استهزا و فلسفه را با هم از خود به یادگار گذارده است.

1. Rougon-Macquart

2. Alphonse Daudet

3. Guy de Maupassant

4. Bel-Ami

5. Une Vie

6. Paul Bourget

7. Anatole France

تئاتر: نیمه دوم قرن نوزدهم خاصه ۱۸۵۰ تا ۱۸۸۰ درخشانترین دوره تئاتر نویسی (درام) محسوب و تئاتر نویسی بسط فوق العاده داشته است به طوری که بیشتر نشریات ادبی قطعات تئاتر شده است. ترقی و توسعه تئاتر نویسی بیشتر به واسطه ضعف طریقه رمانتیک و ظهور اسلوب جدید رئالیسم می باشد.

کمدی جدیدی به نام کمدی آداب و رسوم جایگزین درام رمانتیک گردید که در ضمن نمایش وقایع در اخلاق و عادات هم تحقیق می کند. دو نویسنده بزرگ در فرانسه تئاتر را روان تازه بخشیدند: یکی پسر آلکساندر دوما و دیگری امیل اوژیبه که به دقت و بصیرت تمام زوایای مختلفه هیئت جامعه را تحت مطالعه قرار داده و طریقه رئالیسم یعنی نمایاندن حقایق امور را در صحنه تئاتر هم وارد ساختند و در تئاتر معاصر اثرات عمیقی باقی گذاردند.

آلکساندر دوما (۱۸۲۱-۱۸۵۵) فرزند افسانه نویس مشهور که وسعت تخیلات پدر را به ارث برد متوالیاً قطعاتی به طرز رئالیسم ترکیب نموده مانند دام او کاملیا^۱ (۱۸۵۲) و دومی موند^۲ (۱۸۵۵) و قطعاتی چند در مباحثه حقوق مدنی مانند فرزند طبیعی (۱۸۵۸) و افکار مادام او برای (۱۸۶۷) و قطعات دیگری مانند زن کلود (۱۸۷۷).

تمام این آثار با مهارت کامل نگارش یافته و در ضمن هر یک زوایای مخصوص جالب توجه جامعه جدید وصف شده است.

آلکساندر دوما به نمایش آداب و رسوم قناعت نمی ورزید بلکه می خواست یک صنعت جدیدی پدید آورد، یعنی بر آن شد که بازی در صحنه تئاتر را وسیله اصلاحات اجتماعی و نیل به آرزوهای عالی روح بشر قرار دهد و از این طریق قوانین و آداب اصلاح گردد. از این لحاظ است که افکار اخلاقی در آثار وی فراوانتر و بیشتر نگارشاتش راجع به مسائل اجتماعی و وجدان مانند طلاق و مولودات طبیعی^۴ و خطاهایی که در ازدواج روی می دهد می باشد.

امیل اوژیبه رقیب آلکساندر دوما گر چه دارای همان صفات و خصوصیات وی نبود

1. Émile Augier

2. la Dame Auxcamélias

3. Demi-Monde

۴. مقصود مولوداتی است که از ازدواج نباشد.

ولی قوت ابتکار او را داشت.

این نویسنده از یک خانواده متمول متوسط و دارای حسن تشخیص و قریحه تحقیق و حقیقت‌جویی رعایت اعتدال و میانه‌روی که از صفات برجسته طبقه متوسط فرانسه است بوده و همواره سعی داشت افکاری بیان نماید که مقبول عامه باشد.

آثار وی اخلاقی و پرده‌های فکاهی از آداب و رسوم است از قبیل: داماد مسیوپواریه^۱ (۱۸۵۶)، ماده شیران مسکین^۲ (۱۸۵۸) و همچنین پرده‌های فکاهی سیاسی مانند پسر ژیبوایه^۳ (۱۸۶۳). در مقابل توجه تامی که رمانتیک‌ها به نمایاندن هوا و هوس طبقات داشتند امیل اوژیبه از نتایج عقل مردم سخن رانده و طبقه متوسط قدیم فرانسه و طرز زندگانی خانواده‌های فرانسوی را در قرن نوزدهم به دقت تمام وصف و به خوبی مناظر مختلفه طبقات مزبوره را در زندگانی نمودار ساخته است.

از سال ۱۸۸۰ مکتب جوانی به ظهور رسید که ابداعی در تئاتر معمول داشت. صفات عمده مکتب مزبور این است که تئاتر فکاهی را از کلیه قواعد و نظامات سابقه خارج ساخته وقایع را فرع مجسم ساختن اخلاق و عادات قرار داده است. تقریباً تمام این قطعات به نثر نوشته شده‌اند.

اما درام منظوم در آخر قرن نوزدهم در نتیجه استقبال عامه از دو قطعه نگارش ادموند روستاند^۴ به نام دو برزراک^۵ (۱۸۹۸) و اِگلون^۶ (۱۹۰۰) کاملاً احیاء گردید. تحقیقات تاریخی: تحقیقات تاریخی در فرانسه در نیمه دوم قرن نوزدهم کما فی السابِق ادامه یافت.

برای فهماندن و مجسم ساختن وقایع اعصار گذشته سه نفر از مورّخین نامی (رنان، تین و فوستل دوکولانژ) طریقه جدیدی در تألیفات خود نشان داده‌اند.

این سه نویسنده با وجود اختلاف فکر و طرز نگارش سیر نهضت افکار عمومی را که به سوی علم و حقیقت سوق داده شده بود متابعت نمودند. مورّخین عصر رمانتیکها مخصوصاً نویسندگانی بودند که فقط وقایع گذشته را سرچشمه تخیلات خود قرار

1. Le Gendre de M. Poirier

2. Les Lionnes Pauvres

3. Le Fils de Giboyer

4. d'Edmond Rostand

5. Cyrano de Bergerac

6. l'aiglon

می‌دادند به طوری که می‌توان آنها را از صف دانشمندان خارج دانسته و ادبایی به شمار آورد که شیفته خواص محلی و هم‌تشان مصروف بر این بوده که وقایع تاریخی را بر طبق عقاید شخصی خود تفسیر نمایند. ولی مورّخین نیمهٔ دوم قرن نوزدهم صرف نظر از هنر نویسندگی اشخاص محقق و دانشمندی محسوب می‌شدند که در صدد بوده‌اند حتی‌الامکان به طور صحّت و دقّت حقایق را ظاهر ساخته تخیلات و عقاید شخصی در آثار آنان راه نمی‌یافت بلکه در تدوین تاریخ فقط به علوم تاریخی نظر داشتند به طوری که اسناد و مدارک تاریخی را یکایک تحقیق و از هر یک جزئیاتی اقتباس کرده و از مجموع این اطلاعات کاملاً اقدامات و طرز زندگانی بشر پیشین را مجسم می‌ساختند.

این ترتیب یعنی تحقیق دقیق و انتقاد اسناد تاریخی درست مقارن با موقعی بود که نقّاش‌های معروف و نویسندگان نیز به مطالعهٔ احوال طبیعت پرداخته بودند.

شروع به تبدیل طرز تاریخ نویسی ازین (۱۸۲۸-۱۸۹۳) می‌باشد که پیش از آنکه به تحقیقات تاریخی بپردازد منتقد ادبی مشهوری بود. به عقیدهٔ او تاریخ علمی است که مانند سایر علوم دارای علل و قوانین مخصوصه بوده و به همین جهت قوانین حیاتی را در تاریخ معمول و تاریخ هر قوم را نتیجهٔ سه عامل بزرگ می‌دانند: محیط، نژاد و زبان. بزرگترین آثار او تاریخ ادبیات انگلیس (۱۸۶۳) و کتاب مبادی فرانسه (۱۸۷۶-۱۸۹۴) قدیم می‌باشد.

تن خواسته است معلوم سازد در ادوار گذشته چه نوع شالودهٔ سیاسی برای مملکت فرانسه مناسبتر بوده است و برای نیل به این مقصد پس از تفحص و مطالعه در ادارهٔ ضبط اسناد ملّی و جمع‌آوری عناصر لازمه در تاریخ سالهای آخری دورهٔ استبداد و انقلاب کبیر و امپراطوری ناپلئون تحقیقات زیادی نمود نقص عمدهٔ طرز کار این مورّخ این بوده که مسائل را قبلاً در نظر و فکر خود طرح و اسناد تاریخی را به طور دلخواه انتخاب می‌نمود، به این جهت همیشه به میزان ارزش و اهمیّت آن اسناد توجه نداشته و نظرش این بود اسنادی بیابد که عقاید وی را تأیید نماید بلکه به این اندازه هم اکتفا نورزیده مسایل و وقایع را با عقاید فلسفی سیاسی خود منطبق می‌ساخت.

با این وصف کتاب وی که بیشتر از روی احساسات شخصی نوشته شده «مهمترین کتاب تاریخ ادبیات فرانسه است که از روی اسناد نگاشته شده». کتاب ین هر چند که قابل

انتقاد می‌باشد ولی پیداست مصنف در آن زحمت بسیار کشیده و استعداد خارق‌العاده در ترکیب مطالب به کار برده است. آثار وی که مستند و حجّت کلیّه نویسندگان و رجال سیاسی مخالف انقلاب کبیر قرار گرفت افکار را متوجه مباحثه و تفکر ساخته برای متبّعینی که امروز تاریخ علمی انقلاب کبیر را نگاشته‌اند سهولت بسیار فراهم آورده.

رنان (۱۸۲۳-۱۸۹۲) معروفترین نماینده طریقه نوین تاریخ نویسی است که قبل از شروع به کار تاریخ مدّتی از عمر خود را وقف تحقیقات راجع به زبان و تاریخ اقوام سامی نموده و از این حیث مستشرقی به شمار رفت. سپس به فراگرفتن علوم می‌که برای محققین تاریخی کمک بزرگی است مانند علم فقه اللغة السّنة قدیم و علم خواندن کتیبه‌ها و شناختن آثار قدیمی پرداخته در سنه ۱۸۶۱ در مدرسه کلژدوفرانس معلّم شد و در درس خود روش فنی داشت. نشریات راجع به کلیّه کتیبه‌های سامی زبان حتی جزئیات آنها ناشی از رنان بود. برای مجسم ساختن تاریخ یک عصر یا یک قوم کلیّه الواح، کتیبه‌ها، خرابه‌ها و آثار را پس از آنکه اصالت و مبدأ و درجه اهمیت هر یک را می‌سنجید طرف استفاده قرار می‌داد. در نتیجه این طرز تحقیق و تتبع کتاب وی بسیار گرانها گردید. رنان استعداد بی‌ظیری در مجسم ساختن رجال بسیار قدیم داشت، دارای هوشی نافذ و بصیرتی تمام بود، چنانکه تمدن‌های محو شده، طرز زندگانی و طرز فکر و احساسات مردمان قدیم و محیط جامعه‌ای که در آن زندگانی می‌کرده‌اند به خوبی ظاهر می‌نمود. مقصود رنان مدلل ساختن قانون تکامل بود و مذهب مسیح را از نتایج این قانون می‌دانست.

دو کتاب مهمّ وی یکی کتاب مبادی مسیحیت است که از ادوار اوّلیه مسیحیت سخن می‌راند (۱۸۶۲-۱۸۸۲) و دیگر کتاب قوم بنی اسرائیل (۱۸۸۷-۱۸۹۲) که در آن سیر تکاملی مذهب یهود را از زمان شیوخ عبرانی تا ظهور مسیح شرح می‌دهد.

فوستل دوکولانژ (۱۸۳۰-۱۸۸۹) معلّم و متبّعی است که تمام عمر خویش را صرف معلّمی و تحقیقات تاریخی نمود. کلیّه آثار وی مبنی بر «مطالعه مستقیم اسناد و مذاقه در جزئیات» می‌باشد. همیشه متوجه بود که قبل از «خواندن متون» و فهم کامل معانی آنها هیچگونه عقیده و فکری راجع به وقایع تاریخی اتخاذ ننماید.

به عقیده او مورّخ «باید کلیّه مفاهیم اسناد و مدارک تاریخی را استخراج و هیچگونه

مطلبی را که اسناد مزبور حاوی نیست بر آن نیفزاید، هیچکس به اندازه وی در تفسیر و تشریح مدارک تاریخی مسلط نشده. وقایع خصوصی تاریخی در نظر وی عناصر تحلیل و تشریح و از مبادی مسایل کلی بوده است. آثار وی کاخهای محکم ادوار بشریت به شمار می‌رود مانند کتاب تمدن قدیم (۱۸۶۴) که در یک جلد تمدن یونان و روم را به خوبی مجسم ساخته و برای هر دو اصل واحدی که «عقیده» باشد قائل شده. کتاب مهم وی تاریخ مؤسسات سیاسی فرانسه قدیم است که مبادی ملت فرانسه را مورد تحقیق قرار داده (۱۸۷۵-۱۸۸۸).

با این همه (تن، رنان، فوستل دوکولانژ) نماینده کامل طرز تاریخ نویسی جدید نیستند بلکه طرز تاریخ نویسی جدید در ثلث اخیر قرن نوزدهم تکمیل و نسبت به دوره سابق تبدل کلی یافت به این معنی که مورّخین دیگر جنبه نقاشی را که به توصیف و آرایش وقایع می‌پرداخت رها کرده مسلک علم و مذاقه در تاریخ را پیش گرفتند. مورّخین این زمان در مقابل مدارک و اسناد شخصیتی برای خود قایل نبوده و نقایص اسناد تاریخی را با تصورات خود تکمیل نمی‌نمایند. در نتیجه تاریخ نویسی فنی شده است که تصدی آن مقتضی مقدمات بسیار و تحصیل علوم متعدد از قبیل مطالعه کتب مختلفه، مراجعه به اسناد و اوراق کتبه خوانی می‌باشد و بنابراین فقط متخصصین و کسانی که حرفه خود را منحصر به این فنّ می‌کنند دسترس به آن دارند. علیهذا تاریخ نویسی به تدریج غیر شخصی و کاری می‌شود که از عهده یک نفر ساخته نیست و هیئت باید به آن پردازند. چنانکه اخیراً کتب متعدد تاریخی به همین ترتیب تألیف و انتشار یافته مانند کتاب تاریخ فرانسه ارنست لایوس^۱ که هیئت از معلمین دارالفنون آن را تصنیف نموده‌اند و همین طرز خود از علل کثرت انتشار کتب تاریخی گردیده است.

فلسفه: در اواخر قرن نوزدهم فلاسفه بسیاری در فرانسه وجود داشتند و اکثر دانشمندان و نویسندگان از جمله فلاسفه بودند. چنانکه تن، و رنان را نیز می‌توان از آن جمله به شمار آورد که اولی مورد تأثیر فلسفه اگوست کنت و استوارت میل و دومی تحت اثر فلاسفه آلمان واقع شده بود. صفات ممیزه فلسفه در فرانسه در نیمه دوم قرن نوزدهم عبارتند از بیان افکار و عقاید روشن، توأم ساختن فلسفه با علم و ترجیح دادن علم

1. d'Ernest Lavisse

معرفه النفس به سایر شعب فلسفه. فلاسفه فرانسه مشکلتین و دقیق ترین عقاید فلسفی را به زبان ساده معمولی بیان می کردند و اگر چه فقط اهل تحقیق و اصطلاح می توانند عمق افکار آنها را بسنجند ولی خوانندگان عادی هم از آثار آنان استفاده می کنند. تألیفاتشان کاملاً با علوم اثباتی مرتبط و بعضی از بزرگترین متفکرین فرانسه در عین حال هم فیلسوف و هم دانشمند بوده اند مانند (کلود برنار) (۱۸۱۳-۱۸۷۸) که یکی از مؤجدین علم معرفه النفس و در کتاب «مقدمه ای بر طب تجربی» (۱۸۶۵) فلسفه را از طریقه علمی که مبتنی بر مشاهده و تجربه است رهانید و (هانری پوانکاره) (۱۸۵۴-۱۹۱۲) از نوایغ ریاضی دانها که مدلل ساخت قواعد علمی نسبی و احتمالی الحصول هستند.

علمای معرفه النفس به مشاهده داخلی قناعت ننموده بلکه به وسیله مطالعه وظایف الاعضاء و علم الامراض دماغی می خواستند کشفیات خود را مؤکد سازند. در سایه مطالعه و تحقیق آثار وجدان انسان مریض و اثرات وجدانی شخص سالم و مقایسه آنها با هم در حوزه وجدان ناقص نفوذ کرده و معرفه النفس علمی قرن نوزدهم را به وجود آوردند. به علاوه دایره مباحث فلسفه از آن پس که لکت بنیان علم الاجتماع یا علم جوامع بشری را نهاد توسعه یافته. این فیلسوف قوانینی که بعضی آثار اجتماعی را به برخی دیگر مرتبط می کند تحقیق و با طرز استدلال علوم طبیعی منطبق ساخت.

رنان هم مثل اگوست کنت مسلک کمال بشر را داشته است و معتقد بوده است که تاریخ ترقی دائمی علوم را معلوم و علوم بالاخره انسان را کامل خواهد ساخت. ین هم همین عقیده را درباره علوم و بالخصوص در علوم می که انسان موضوع آنها است داشته و در مطالعه فعالیت بشری به اشکال مختلف طریقه استدلال علوم طبیعی را به کار برده است. برگسون^۱ علوم ما بعد الطبیعه را بر روی زمینه تجربه برده و در صدد بوده است که با استمداد از علوم و وجدان و توسعه استعداد ادراک عقلی فلسفه ای بنا نهد که نه تنها بیان امور کلی کند بلکه نسبت به مسایل جزئی و کوچک هم حاوی توضیحات دقیق و کافی باشد و به این ترتیب می خواسته است حدود فکر بشری را بینهایت وسعت بخشد.

از ذکر نام این چند نفر فقط معرفت جزئی نسبت به فلاسفه فرانسه در قرن نوزدهم و ابتدای قرن بیستم حاصل می شود. این اشخاص بدون اینکه خودشان متخصص باشند هر

یک هم در علم معرفة النفس و علم الحیات و ریاضی متبحر و پیوسته با علم و زندگانی بشر در تماس و یک سلسله آثار مفصل و اساسی از خود به یادگار گذاشته‌اند.

مطبوعات: مطبوعات در نیمه دوم قرن نوزدهم به خصوص از سال ۱۸۷۱ در نتیجه آزادی کامل که از آن بهره‌ور می‌شد توسعه فوق‌العاده یافت. عده جراید دائماً در افزایش و امروزه تنها در پاریس قریب ۳۰۰۰ مجله و روزنامه و غیره به طبع می‌رسد که ۱۵۰,۰۰۰ نفر را به کار واداشته است. عده اوراق مطبوعه به حدی زیاد شده است که بعضی از جراید یومیّه مثل پتی‌پاریزین، ژورنال و مانن هر کدام متجاوز از یک میلیون نسخه طبع می‌کنند. جراید دایرةالمعارف‌های روزانه شده‌اند، زیرا در صفحات آنها مدهای روز، ورزشها و اخبار دنیا با مسایل بزرگ سیاسی، مالی، نظامی و دیپلوماسی در ردیف هم دیده می‌شوند.

در تمام ساعات روز روزنامه انتشار می‌یابد ولی اغلب طرف صبح. هر روزنامه چند بار متوالی به طبع می‌رسد و فقط تفاوت هر نسخه با نسخه قبل ستون اخباری است که ذیل عنوان «آخرین ساعت» است. برای تسهیل قرائت عامه روزنامه‌ها قسمت بندی می‌شود به طوری که هر قسمت از هر ورقه همیشه مخصوص درج نوعی از مسایل است. مثلاً قسمت سیاسی، اخبار متفرقه، اعلانات و امثال آن. عنوان مطالب با حروف درشت نوشته شده و پس از درج خلاصه هر مقاله در ذیل آن به شرح مطلب می‌پردازند تا خواندن همان خلاصه‌ها برای خواننده کافی و زحمت قرائت تمام روزنامه را به خود ندهد.

توسعه کنجکاوی علمی و ذوق حقیقت جویی در روزنامه‌نگاری هم صفات ممیّزه خود را وارد ساخته است، به این معنی که جراید سعی دارند اخبار عالم و وقایع جدید را در سریعترین اوقات منتشر سازند. تنها منظور روزنامه‌نگاری این شده که عامه را به خوبی از وقایع مستحضر سازند به طوری که جراید یومیّه فقط سر مقاله مختصری راجع به مهمترین حوادث سیاسی روز نوشته و بقیه ستون‌های خود را صرف نوشتن اخبار فرانسه و خارجه می‌کنند.

مهمترین منابع اخبار آژانس‌های تلگرافی یا تلفونی هستند، مثل آژانس هاواس^۱ در پاریس و روتر^۲ در لندن که در سر تا سر دنیا مخبر دارند و همه روزه از آنها اخبار

تلگرافی گرفته به تمام نقاط عالم مخابره و به مشترکین خود می دهند. جامعه معاصر مایل گردیده که از تمام امور و از کلیه حوادث روز سریعاً مطلع شود به طوری که فقط تازه ترین اخبار طرف توجه و قدر و قیمتی دارد ولی روزنامه شب پیش را کسی نمی خواند، لهذا برای مستحضر ساختن قارئین و تحریک حس کنجکاوی آنها روزنامه های مهم در همه جا خبرنگارانی دارند که اخبار مهم را فوراً تحصیل و برسانند و اغلب با اخبار عکس های نیز می فرستند که در جراید یومیّه طبع می شود.

افراط در تسریع اطلاعات اخبار نتیجه اش انحطاط جنبه ادبی مقالات روزنامه ها شده است، زیرا جریده نگاران هر کدام مجبورند به عجله در کلیه ساعات و راجع به همه مسایل چیز بنویسند و به جای آنکه با دقت تمام مقالات خود را تهیه کنند بالبداهه آنچه باید می نویسند و در نتیجه از رعایت قواعد ادبی صرف نظر می نمایند.

چون توده مقالات و اخبار که روزنامه ها همه روزه برای قارئین خود تهیه می کنند مستلزم مخارج گزافی است که از راه قیمت جزئی روزنامه تأمین نمی شود لهذا مدیران جراید برای ترقی عایدات ترتیب اعلان را به کار می برند، یعنی در مقابل دریافت وجهی اعلاناتی نسبت به تمام مسایل و کلیه اشیاء و اشخاص درج می کنند به طوری که اعلانات تمام صفحات روزنامه را به اشکال مختلف فرا می گیرد و به این وسیله روزنامه برای تجارت اولین وسیله انتشار شده است.

به علاوه مطبوعات در سایه رواج کاملی که دارند در تربیت عمومی هم تأثیر کلی داشته.

قرائت روزنامه یومیّه سیاسی که به قیمت ارزان فروخته می شود حتی برای توده کارگران ضروری شده و آنها را از وقایع عمده فرانسه و خارجه و تمام اخبار جدید مطلع نگاه می دارند.

در باب کلیه مسایل مطبوعات مجموعه اطلاعات و عقاید ساخته و پرداخته به نظر قارئین خود می رسانند که در نتیجه مطالعه کنندگان جراید با افکار مندرجه در روزنامه با خلوص ثبت همراه می شوند و بالاخره چون جراید عقاید سیاسی و اجتماعی روزانه را در کوچکترین قصبات منتشر می سازند از این راه در تشکیل اجزای بزرگ سیاسی نیز دخالت عظیم داشته اند.

صفات عمومی صنایع مستظرفه: نیمه دوم قرن نوزدهم دوره بسط فوق‌العاده صنایع مستظرفه بوده که صفت متمیز آن تنوع ذوقها و تعدد مکتبها می‌باشد. صنعتکاران دیگر به تقلید استادان بزرگ اکتفا ننموده بلکه پیوسته به تکمیل ابتکارات خود کوشیده و سعی هستند آثارشان دارای جنبه شخصی و جدید باشد.

بین صنایع ظریفه در نقاشی حس کنجکاوی و جرأت تصرفات جدید زیاده‌تر بود. نقاشان این عصر هر یک در طرز کار خود مستقل و قواعد و ترتیبات مکتب کلاسیک را تنقیدی می‌کنند و به عقیده آنها کلاسیک‌ها قوه تصرف و ابتکار صنعتکار را کشته و جرأت اکتشافات استادان بزرگ را در قیود قواعد منجمد می‌سازند. این دسته جدید مجبور بودند با نفوذ آکادمی صنایع مستظرفه که هنوز اقتداری کامل داشت مبارزه کنند، زیرا آکادمی صنایع مستظرفه هادی ذوق عامه و سبک قدیمی کلاسیک‌ها را در مدارس صنایع مستظرفه و مؤسسانی که صنعتکاران آینده را تربیت می‌نمود ادامه می‌دادند مانند مدرسه صنایع مستظرفه و مدرسه ژم. به علاوه کما فی السابق مردم از کارهای صنعتی به وسیله نمایشگاه‌های سالیانه صنایع اطلاع می‌یافتند.

در این نمایشگاه‌ها هیئت قضایی که عموماً مرکب از اعضاء آکادمی صنایع مستظرفه بودند تصمیم می‌گرفت که کدام یک از کارها قابل ملاحظه عامه است. اعتراضات شدید صنعتکاران جوان بر علیه طرفداران هیئت قضات ناپلئون سوم را در ۱۸۶۳ مصمم گردانید که برای استرضای خاطر ناراضیها نمایشگاهی هم به نام «نمایشگاه مردودین»^۱ ایجاد نماید.

تأسیس این نمایشگاه را نقاش‌های جوان که کارهای آنان برای اولین دفعه به انظار عامه گذاشته می‌شد با شغف و انبساط فوق‌العاده حسن استقبال کردند. گروه صنعتگران که به جای عده معدود هنرمندان سابق به وجود آمده‌اند روز به روز در ازدیاد و حالیه کارهای صنعتی به قدری کثیر و متنوع شده که احتیاج به نمایشگاه‌های متوالی محسوس گردیده، فعلاً چهار نمایشگاه طرف توجه عامه می‌باشد: یکی نمایشگاه صنعتکاران فرانسه که مخالفین آنها در ۱۸۹۰ انجمن ملی صنایع مستظرفه را دایر کردند.

نمایشگاه مستقل‌ها که نه زیر بار قضاوت هیئت قضاوت رفته و نه جایزه دریافت

می‌دارد.

دیگر نمایشگاه پاییز (۱۹۰۰). به علاوه نمایشگاه‌های دیگری هم غالباً تشکیل و آثار صنعتی را به معرض فروش می‌گذارند. فعلاً تمایل عمومی بر این است که به جای نمایشگاه‌های متعدد فقط یک نمایشگاه تأسیس نمایند که در آن هر یک از مجامع صنعتکاران شرکت نموده دارای غرفه مخصوصی باشد.

آثار نقاشان: اثر نقاشان بی‌نهایت متنوع و کلیه انواع نقاشی را فرا می‌گیرد ولی قسمت‌های عمده آن عبارتند از: تصویر سازی که جامع مشترک مکتبهاست و نقاشی در عمارات و ابنیه و ترقی و توسعه دورنما سازی.

شروع به ساختمان‌های عالی موجب این شد که به نقاشان سفارشات رسمی داده شود ولی چون در ضمن این سفارشات خواه در عمارت پانتئون، خواه در عمارت سوربن و بلدیّه و عمارت اوپرا دولت می‌خواست عده بیشتری از صنعت‌کاران را راضی نگاه دارد، لهذا به یکنواخت و جور بودن مجموع نقاشی و تزیینات بناهای مزبور تا اندازه‌ای صدمه وارد آمده.

دورنما سازی از افتخارات درخشان مکتب فرانسه است به طوری که دورنما سازی کلیه انواع دیگر نقاشی را تحت الشعاع قرار داد و به اشکالی که سابقه نداشت ظاهر گردیده و باعث تکمیل صنعت نقاشی شد.

توأم ساختن تصویر با دورنما سازی از عادات معموله شده به طوری که دورنما از ضمائم لازمه تصویر انسان گردیده و جلوه‌ای بدان می‌دهد که دیگر نمی‌توانند از آن صرف نظر کنند و به علاوه دورنما تصویر آدم را برجسته و نمایانتر می‌سازد. بالاخره دورنما سازی فنّ نقاشی را به کلی تغییر و آن را در خطّ جدیدی که دقت در آثار جوّی و تغییرات نور باشد انداخته.

مکتب کلاسیک: مکتب کلاسیک در نیمه دوم قرن نوزدهم در فرانسه هنوز وجود داشت. علت دوام این مکتب که هرسال یکی اقتدار و نفوذ آکادمی صنایع مستظرفه و دیگر عظمت و اعتبار آن‌گر در انظار عامّه بود.

آن‌گر در ۱۸۶۳ در راپورتی که برای مارشال وایان^۱ نوشت با بیانی محکم اهمیت

۱. Maréchal Vaillant از اعضای آکادمی فرانسه

قواعد صنعت قدیم را که مآخذ عمل کلاسیک‌ها بود گوشزد و تأیید نمود. این مکتب کلاسیک که وارث مکتب قدیم و اداره تعلیمات رسمی نقاشی به دست رؤسای آن بود نمایندگان متعددی داشت که همه دارای افکار عالیه ولی عقاید بسیار متضاد داشتند و هیچ یک از آنان به پایه استعداد نقاشان بزرگ کلاسیک نیمه اول این قرن ماند داوید و آنگر نرسیده‌اند.

این نقاشان در تکامل صنعت نقاشی فرانسه دخیل نبودند اما تبدلاتی که در صنعت نقاشی در محیط آنان رخ می‌داد در آنها هم مؤثر افتاد و به این واسطه آثارشان کاملاً مطابق با اصول مکتبشان نبوده بلکه رمانتیک‌ها و رئالیست‌ها در کار آنان نفوذ یافتند. هنگامی که عکس‌العمل شدیدی بر علیه افراط رمانتیک‌ها در تصویر تابلوهای خیالی ظاهر گشت فقط مکتب کلاسیک بود که توانست نقاشی تابلوهای تاریخی و جنگی را از زوال قطعی محفوظ نگاه دارد.

استاد این طرز میسونیه^۱ است (۱۸۱۵-۱۸۹۱) که نقاش بزرگ رسمی در دوره امپراطوری دوم به شمار و در طی خدمات طولانی خود افتخارات بسیار نصیب وی گشته و شهرت و توجهی که از آن به بعد از دست داد کسب نمود. این استاد کلیه ابداعانی که در فن نقاشی ظاهر شده بود خطرناک شمرده با تحقیر تمام نفی و نقاشی فی البداهه و به عجله را خوب نمی‌دانست و معتقد بود که یکی از قوانین لا یتغیر نقاشی دقت تمام و تأمل کامل در صحت طرح می‌باشد. میسونیه نقاشی پرکار و خستگی به او راه نمی‌یافت، قوه مطالعه در مشهودات داشت و نقاشی کردن اشیاء و اشخاص و مناظر مجاور خود را خوش نداشت بلکه مایل بود مجالس قدیم را با همان البسه سابق و تابلوهای تاریخی جنگی بسازد مانند تابلوی «۱۸۱۴» و تابلوی «ناپلئون سوم و ارکان حربش». فقط تحت اثر عقاید رمانتیسم سعی داشت اشخاص را با همان لباس که دربرداشتند بنمایاند و می‌کوشید تابلوهای تاریخی او کاملاً صحیح و مطابق با مدارک تاریخی باشد. بسیاری از تابلوهای وی پرده‌های کوچک می‌باشند که مهارت خارق‌العاده و دقت وی را در ظاهر ساختن جزئیات و سهولت و لطافت نقاشی او را نشان می‌دهد.

بین عده نقاشهایی که در سبک کلاسیک باقی ماندند معروفترین از همه هبر، هنر و

1. Meissonier

بودری^۱ می‌باشند.

هبر (۱۸۱۷-۱۹۰۸) مجذوب زیبایی ایتالیاگشته در تابلوی معروفش موسوم به مالاریا (۱۸۵۰) به واسطه رنگ آمیزی زنده و ترسیم افکار مهموم خویش طرح نوی به وجود آورده.

هنر (۱۸۲۹-۱۹۰۵) که از حیث لطافت در کار به پایه کورژ می‌رسد در دورنماهای ساده خود تصاویر عریان زیبایی کشیده است.

پل بودری (۱۸۲۸-۱۸۸۶) که از استادان ونیزی تقلید می‌نمود معروف‌ترین نماینده مکتب کلاسیک در دوره اخیر محسوب و تزینات کانون آرتیستهای اوپرای پاریس بزرگترین اثر زندگانی صنعتی او به شمار می‌رود.

در نقاشی تاریخی در نتیجه ظهور طریقه رئالیسم و ترقی و بسط تحقیقات تاریخی تغییراتی پدید آمده تابلوهای تاریخی از این پس به منزله اسناد وقایع گذشته و در عین حال موضوع مذاقه و مطالعه برای رنگ آمیزی گشت. از جمله نقاشان تاریخی لورانس (۱۸۴۴-۱۹۰۸) است که نقاشی زحمت‌کش و با آگاهی کامل از قواعد و منابع آکادمی از ابداعات معاصر هم مطلع بود. وی وقایع بزرگ دوره قرون وسطی را نقاشی نموده، مؤثرترین آثارش تابلو شرح دوره مروّژین‌ها است.

دیگر از استادان این فن دتای^۲ (۱۸۴۸-۱۹۱۲) می‌باشد که افتخارات جنگی فرانسه را با مهارت تمام نقاشی نموده. آثار وی بیشتر به واسطه دقت در صحت و موشکافی مفرط در متفرعات و صراحت و برجستگی و نفاست رنگ آمیزی که در آنها نموده و ثبات طرح مورد تقدیر واقع شده. اما تابلوهای تاریخی وی مانند تابلوهای تسلیم هونینگ فاقد روح و جذابیت و به واسطه یک نسق بودن زیاد مطلوب نیست.

رئالیستها: ظهور طریقه رئالیسم بر حصار مکتب کلاسیک شکافی عظیم وارد ساخته در صنایع نیز مانند ادبیات رخنه کرد و حقیقت جویی با کمال پرستی کلاسیک‌ها و افراط رمانتیک‌ها در نقاشی تخیلی به مجادله پرداخت.

نقاشان رئالیست در تصویر تابلو فقط به مشاهده احوال حاضر توسل می‌جستند و چون ممکن نبود گذشته را مشاهده نمایند نقاشی تاریخی را ترک و به جای آن به ترسیم

مناظر و تصاویر حقیقی که به ذوق عامه نزدیکتر است مشغول گشتند. رئالیست‌ها و امپرسیونیست‌ها اساساً تشخیص بین موضوع نجیبانه و عادی معمولی را از بین بردند، مثلاً مناظر رقص، قایق سواری، منظره کوچه‌ها، کارخانجات، مزارع و طرز تزیینات داخلی جدید را نقاشی می‌کردند به طوری که مجموع آثار آنها بهترین فهرست حرکات، سکنت، البسه و اخلاق قرن نوزدهم را تشکیل می‌دهد. اندیشه موضوع حکومت ملی و مسئله اجتماعی که از انقلاب ۱۸۴۸ به بعد افکار را به خود مشغول ساخته بود در صنایع مستظرفه نیز تأثیر بخشید، چنانکه نقاش‌های رئالیست برای آثار معمولی تابلوهایی مربوط به حکومت ملی که بهترین مظهر احتیاجات و تمایلات عامه بود ترسیم می‌نمودند. عقاید رئالیست‌ها در بیانیه‌ای که کوربه^۱ به مناسبت نمایش انفرادی آثار خود در نمایشگاه عمومی سال ۱۸۵۵ منتشر ساخت به خوبی ذکر شده است.

بیانیه مزبور به این مضمون است: «رئالیسم بالا صاله فنّ دموکراسی است... مرام من این است که برای تعقیب افکار، اخلاق و منظره عصر خود مطابق تشخیصی که می‌دهم نباید فقط نقاش باشم بلکه باید مرد و به عبارت آخری به فنّ نقاشی روح دهم».

برودن فیلسوف معروف معتقد است که کارهای کوربه هم از لحاظ فنّ نقاشی کامل و هم جنبه اخلاقی دارد و این طور نتیجه می‌گیرد که: «کوربه مظهر عصر خود می‌باشد، زیرا آثار او با فلسفه مثبت آگوست کنت که به موجب آن حقّ کار و حقوق کارگر باعث زوال سرمایه‌داری و سلطنت مولدین ثروت است منطبق می‌باشد».

کوربه و میله: کوربه و میله دو استاد بزرگ مکتب رئالیست بوده‌اند. کوربه (۱۸۱۹-۱۸۷۱) پسر رزبانی از اهالی کوهستانی فرانسه کنته و پیوسته به خانه و مملکت خود علاقه می‌ورزید. این استاد به واسطه خودپسندی غیر قابل تحمل و اهمیتی که برای خود قایل بود خویشتن را به معاصرینش تحمیل نمود.

ابتکار او در این بود که کلیه مناظر و اشیاء مجاور خود را همانطور که می‌دید بدون کم و زیاد در پرده نقاشی جلوه گر می‌ساخت، ولی به واسطه خودپسندی دچار خطاهای ذوقی شد، چنانکه در انتخاب پاره موضوعات بسیار افراط نموده و اغلب در پرده‌هایش به ابتذال قایل شده.

تابلوهای مهم وی عبارتند از: تابلوی سنگ شکنان، تدفین در ارنان و دختران رودسن.

تابلوهای وی شکوه حیات را ظاهر و بسیار زیبا و خیره کننده است. عدم توجه عامه نسبت به کوربه خود از علل ترقی رئالیسم گردید، زیرا کلیه تابلوهای وی را اهل فن و مردم به دقت می دیدند که عیب جویی نمایند به طوری که کوربه در سایه زحماتش از پیشوایان بزرگ نقاشی جدید در نیمه دوم قرن نوزدهم به شمار می رود.

طرز زندگانی میله (۱۸۱۴-۱۸۸۵) در آثارش تأثیر کامل می بخشد، زیرا چون روستا زاده و خود نیز روستا بود و تا سن ۲۱ سالگی به کشت و زرع اشتغال داشت لهذا فطرتاً نقاش دهقانان شد. پرده های وی بهترین مترجم طرز زندگانی و احوال این طبقه می باشد. این استاد به واسطه محاسن عالی اخلاقی و تقوای مفرط پیوسته احساسات مذهبی را چه در تأثیرات طبیعت و چه در اعمال روزانه زندگانی که ترسیم می نمود مداخله می داد، به طوری که آثار وی ناظرین را به فکر محیط انجیل و کتب آسمانی می اندازد.

میله تابلوهای بزرگ خود را از سال ۱۸۴۸ به انظار عامه گذارد که معروفترین آنها عبارتند از: خوشه چینان (۱۸۵۷)، خرمن کاران (۱۸۵۰)، آنژلوس (۱۸۵۹)، مرد کج بیل به دست (۱۸۶۳) و کلیسای گرویل. با اینکه این تابلوها موجب شگفتی عامه گشت معینا خود میله همیشه در تلاش معاش بود و فقط در آخر عمر به افتخاراتی که در خور هنرش بود نایل گردید. کلیه آثار وی نتیجه فکر و استاد مزبور در پی آن بوده که هر چه می سازد موزون و متناسب باشد چنانکه خودش می نویسد: «من سعی می کنم که هر یک از اشیاء را در تابلوها فقط از جهت اتفاقات و مواقع رنگ و رو ندهم بلکه بین آنها رابطه ضرورت برقرار نمایم زیرا تابلو هم باید مانند قطعات تتار بوده کلیه اشخاص و اشیایی که در یک تابلو قرار داده می شود برای نمایش دادن منظور واحد باشد».

میله سعی می کرد در نقاشی اشخاص یا اشیاء «نمونه ای را بیابد که به عقیده او متهای حقیقت را برساند»، چنانکه در تابلوهای خود خطوط صورت را کاملاً نمایان و حرکات و سکانات اشخاص را مجسم ساخته و بالاخره موجودات را کما هو حقّه نمایش می داد و به این طریق اشیاء و اشخاص موضوع تابلوهای وی عظمت جاودانی یافته اند.

میله چون به طبیعت توجه عمیقی داشت همیشه دورنما و اشخاص را در تابلوهای

خود با یکدیگر ترکیب و دهقان را مخصوصاً در محیط حقیقی خودش جلوه گر می ساخت.

نقاشان درجه دوم: در مقابل اساتید فن نقاشی در اواخر قرن نوزدهم و ابتدای قرن بیستم نقاشان بسیاری بودند که پیروی اساتید مزبور را نموده اند. معروفترین آنها عبارتند از باستین لوپاژ، فانتن لاتور و بونا^۱.

باستین لوپاژ که در سن ۳۷ سالگی بدرو حیات گفته (۱۸۸۴) به کمال وضوح و قوت دهقانان مزارع لورن (مسقط الرأس) را که به کارهای روزانه مشغول و با در هوای آزاد استراحت می کردند نقاشی کرده. صفات برجسته شاهکارهای او استحکام ساختمان و ترکیب اشخاص بی تکلف بودن ترسیم و بی نقص بودن سایه روشن و بالاخره هنر مخصوص وی در وحدت بین تصاویر اشخاص و مناظر در محیطی که رسم شده اند می باشد.

شاهکارهای باستین لوپاژ عبارتند از: یونجه زارها، برداشت محصول سیب زمینی (۱۸۸۴).

فانتن لاتور (۱۸۳۶-۱۹۰۴) طراح و رنگ آمیز رئالیست و اغلب فکور بود. در فن تصویر سازی و نمایاندن مناظر بی صفا و خشک مهارت داشت. پاره محافل دوستانه را نقاشی کرده که بعضی از اشخاص در محیط فکر و جاذبه به خود مشغولند و اکثر مناظری را کشیده است که در قطعات موسیقی برلیوز^۲، شومان^۳ و واگنر توصیف گردیده.

بونا صنعتکاری قوی و بالخصوص در تصویر سازی به پایه ارجمندی رسید، زیرا استعداد خاصی در ملاحظه دقیق اشخاص داشت. آثار او نمایشگاه مخصوصی از معارف دوره جمهوری سوم را تشکیل می دهد. این استاد با دقت تمامی چین خوردگی های صورت اشخاص را نمایانده و صفات مشخصه هر قیافه را به خوبی ظاهر گردانیده، به طوری که می توان گفت در تابلوی مسطح نقوش برجسته حقیقی نمایانده است.

کلایو: اوژن کاریر که از نقاش های بزرگ رئالیست در پایان قرن نوزدهم می باشد

1. Bastien-Lepage, Fantin-Latour, Bonnat

2. Berlioz

3. Schumann

(۱۸۴۹-۱۹۰۶) بیشتر مجالس انس خانوادگی را می‌کشید به طوری که می‌توان او را نقاش کودکان خردسال و مادران به شمار آورد.

تابلوهای معروف وی عبارتند از: خانواده نقاش (۱۸۹۹) مهر مادر و بوسه شب (۱۹۰۱).

کارِیر نسبت به حقیقت، او هام فوق‌العاده شخصی داشت. به عقیده وی اشکال به وسیله نور بنا شده و در این باب اینطور می‌نویسد: «نقاش در ترسیم هر تابلویی قبلاً باید هوای عمومی محیط را که می‌خواهد نقاشی کند ترسیم نماید چه آن اساس تابلو به شمار می‌رود».

برای نیل به این منظور به کلی از رنگ آمیزی صرف نظر و فقط به تباین نور و ظلمت اکتفا نموده. اشخاص تابلوهای وی در بخار غلیظ مرموزی فرو رفته و آنها را از هم دور افتاده نشان می‌دهد. در عوض این نقیصه کارِیر صفات رسامی را کاملاً به منصفه ظهور رسانیده در ترسیم‌های خود قسمت‌های فرو رفته و برجسته را کاملاً نمایان و برای ساده کردن نقوش جزئیات را کنار گذاشته به اساس توجه می‌نمود. مثلاً در تصویر انسان به جای نمایاندن نور چشم یا سرخی لب طرز استخوان بندی را که مظهر قیافه به شمار می‌رود می‌نمایاند. به علاوه در قسمت مشاهده و دقت و نمایاندن وضعیّت واقعی اشخاص دارای ابتکار می‌باشد چه شخص را در حال طبیعی یعنی در موقعی که قیافه آنها حاکی از هیجان و تأثرات باطنیشان بود بی آنکه بدانند مورد ملاحظه نقاشی واقع شده‌اند ترسیم می‌کرد.

تشکیل مکتب امپرسیونیست: نقاشان جدید نه فقط در ره‌اندیدن فن نقاشی از قواعد و قیود آکادمی و کلاسیک کوشیده و از راه انتخاب موضوعهای تازه انقلابی در این فن ظاهر ساختند بلکه به فکر جستجوی طرز نوینی برای تصویر سازی نیز افتادند.

کوربه و شاگردانش با کمال مهارت تهوّر و ذوق را توأم ساخته و تابلوهای خود را مانند تابلوهای کلاسیک ترکیب می‌نمودند، به این معنی که از حیث انتخاب موضوع و ترسیم اشخاص عادی رئالیست به شمار می‌رفتند، ولی در رنگ آمیزی که غالباً تیره و تار و خفه بود کلاسیک محسوب می‌شدند. عقاید جدید در فن نقاشی از اواخر امپراطوری

دوم شروع و از آثار و مراسلات هنری رینول^۱ (۱۸۴۳-۱۸۷۱) نقاشی جوان کاملاً منعکس می‌شود چنانکه در ۱۵ ژوئیه ۱۸۷۰ از طنجه به یکی از دوستانش می‌نویسد «من به شما می‌گفتم با وجود آنکه نقاشی می‌کنم از این فن بیزار شده‌ام و از کثرت توجه نقاشان به تاریکی و سایه به ستوه آمده‌ام. کارگاه‌های تاریک ما در پاریس چشمانمان را خراب کرده، زیرا ما را وادار به رؤیت سایه‌های هیولا می‌نماید و سرمشق کار را به کلی از وضع طبیعی خارج می‌سازد. اما من در اینجا به دیدن چهره اشخاص و شکل اشیاء به یک رنگ و وضع در اتاقهای روشن عادت کرده‌ام. صورت اشیاء در اینجا روشن و با انعکاس پرتوهای نور سایه و روشن طبیعی یافته‌اند لذا نقاش در نمایاندن آنها باید دقت و ریزه کاری بسیار به خرج دهد.»

از این پس نقاشان جوان با نقاشی‌های تاریک و پر سایه به مبارزه برخاسته و به رنگ آمیزی و نقاشی روشن عود نمودند و توجه این نقاشان به رنگ آمیزی موجب پیدایش مکتب امپرسیونیست شد.

نقاشان امپرسیونیست گر چه سلیقه‌های مختلف داشتند ولی به واسطه ارتباط دوستانه بین خود همگی در یک زمان نظرشان را معطوف به یک جهت و در خط ابتکار و ابداعی در فن نقاشی افتادند.

این دسته به واسطه کوشش در نمایاندن حقیقت عصر حاضر رئالیسم بودند اما میل آنها به اخذ و ثابت ساختن حرکات آنی یعنی منظره فرار اجسام به وسیله فن جدید نقاشی (که ظهور آن با کارهای علمی در باب علم مناظر مقارن بود) و باز به واسطه اینکه می‌خواستند به نقاشی اساس علمی بدهند از رئالیسم متمایز می‌شدند.

امپرسیونیست‌ها تابلوهای اولیه خود را در نمایشگاه رد شدگان (۱۸۶۳) به معرض تماشای عامه گذاشتند. اما تا موقع نمایش یکی از تابلوهای مونه^۲ در ۱۸۸۷ به اسم امپرسیون^۳ که غروب آفتاب را نشان می‌داد عنوانی نیافتند. امپرسیونیست‌ها در نقاشی سه فن بدیع وارد ساختند: یکی تقسیم رنگها، دیگر رنگ آمیزی سایه‌ها و سومی نقاشی هوای آزاد. این دسته در درجه اول نقاشی نور بودند. به عقیده آنان نور خورشید منشأ

1. Henri Rignaut

2. Monet

3. Impressions

کلّیه رنگها است و هر رنگی مرکب از عناصر نور خورشید یعنی رنگهای هفت‌گانه طیف شمسی می‌باشد. در نتیجه به عوض اینکه رنگهای مختلف را در ظرف رنگ‌سازی مخلوط و رنگهای مقصود را ترکیب نموده روی تابلو کار کنند از هفت رنگ مزبور خطوط نازکی روی تابلو کشیده و آنها را طوری تلفیق و ترسیم می‌نمودند که از فاصله معینی همان رنگ مقصود به چشم می‌آمد. مثلاً رنگ سبز را از ترسیم رنگ زرد و آبی پهلوی یکدیگر به وجود می‌آوردند. فایده این طرز کار تولید تازگی و جلاء بیشتری در نقاشی می‌باشد و به تابلوها منظره مخطفی را می‌دهد که اگر در فاصله کافی بگذارند به چشم زنده نیست. امپرسیونیست‌ها چون معتقد بودند که سایه قسمت کم نور اشیاء است به همین لحاظ به رنگ آمیزی سایه نیز پرداختند.

بالاخره این دسته تهوّر به خرج داده دست از نور کم رنگ کارگاهها برداشته تمام نور روز را در کارگاه خود وارد ساختند بلکه کارگاه خود را به هوای آزاد منتقل کردند برای اینکه بتوانند در تأثیرات فضا در نقاشی مطالعه کنند و تابلوهاشان را تابش آفتاب کاملاً فراگیرد. تابلوهای امپرسیونیست‌های اوّلیه موجب قیل و قال و اسباب خنده و تمسخر مردم گردید، عیب‌جویی از این دسته شدیدتر از تنقیدی بود که نسبت به رئالیستها می‌کردند (با اینکه کارهای رئالیستها طرف تحسین منتقدین واقع شد).

استادان امپرسیونیست: استاد بزرگ مکتب امپرسیونیست ادوارمانه^۱ (۱۸۳۲-۱۸۸۳) می‌باشد که جامع صفات شایسته ریاست از قبیل عشق به کار، خوش‌خویی و فعالیت بوده است. اشتهار وی از سال ۱۸۶۷ که او را از نمایشگاه صنایع خارج ساختند و تصمیم گرفت مجموعه کارهای خود را محلّ محقری در (خیابان آلما)^۲ به معرض نمایش بگذارد شروع گردید. به واسطه حملات متوالیه به هیئت قضات نمایشگاه نقاشان و پشتکار و ابرامی که در عمل داشت بالاخره در عقیده عمومی راه یافته و امپرسیونیستها را از مخالفت شدید مردم مستخلص ساخت.

تابلوهای عمده او عبارتند از: «المپیا» (۱۸۶۵)، بون بوک^۳، نهار (۱۸۶۹) لژ، میمون (۱۸۷۶)، شه‌لوپرلاتوئیل^۴ (۱۸۷۸) و بار^۵ (۱۸۸۲). «مانه در تمام انواع فن از قبیل: تصویر

1. Edouard Manet

2. Alma

3. Bon Bock

4. Chez le père Lathuile

سازی، دورنما سازی، نقاشیهای دریایی، نمایش اخلاق و آداب، طبیعت بی صفا و خشک و بدن برهنه کار کرده است. آثار بزرگ او به واسطه بزرگی طرح و قوت رنگ آمیزی اهمیت دارد و یکی از مبتکرترین نقاشان نیمه دوم قرن نوزدهم می باشد. به غیر از مانه بزرگان نامی مکتب امپرسیونیست عبارتند از: مونه^۶، دگاس^۷ و رنوار^۸ کلود مونه^۹ (۱۸۴۶-۱۹۲۶) در بکار بردن اصول و قواعد امپرسیونیسم در دورنما سازی طریق جدیدی برای این طرز نقاشی باز کرد. موضوع تمام تابلوهای او نور و طرز کار او اینطور بود که یک دورنما را چندین تابلو در ساعت مختلفه روز نقاشی می کرد، به این ترتیب که هر ساعتی به یک تابلو مشغول و روز بعد در ساعات معین کار خود را از سر می گرفت و مقصودش این بود که تصرف نور آفتاب را در مناظر طبیعی به خوبی نمایان سازد. مثلاً بیست دفعه کناره دریا را نقاشی می کرد و این بیست تابلو با آنکه موضوعش یکی است با یکدیگر تفاوت دارند مشهورترین دوره های نقاشی او عبارتند از: مولها، پوپلیه ها: فالز هادرتا، گلف ژان، بل ایسل، کاتدرالها و تامیز^{۱۰}.

ادگار دگاس^{۱۱} (۱۸۳۴-۱۹۱۹) چون پای بند استقلال شخصی بود منزوی می زیست و به شهرت و افتخار واقعی نمی نهاد، یکی از استادان ترسیم حرکات و خطوط بوده و از طراحان بزرگ فرانسه است چنانکه تابلوهای او مسابقه ها و رقاصه ها و تصاویر عریان را نشان می دهد. تقریباً تمام پرده های این نقاش که فوق العاده زیاد است از موضوعات معاصر اقتباس شده.

اگوست رنوار^{۱۲} (۱۸۴۱-۱۹۲۰) مثل تمام نقاشان امپرسیونیست آثار زیاد دارد و تقریباً در تمام انواع نقاشی مانند تصویر سازی، تصاویر عریان، نقاشی گلها و مجالس کار کرده است.

5. Bar

6. Monet

7. Degas

8. Renoir

9. Claude Monet

10. les Meules, les Peupliers, les Falaises d'Étretat, le Golefe-Juan, Belle-Isle, les Cathédrales, la Tamise

11. Edgar Degas

12. Auguste Renoir

تابلوهای عمده او عبارتند از: بالانسوار، لومولن دولاکالت و لالو^۱ (۱۹۰۰). این نقاش دارای نظر ابتکاری و در نقاشی به انعکاسات نور اشیاء بیشتر در جو توجه داشته تا به خود اشیاء. در تابلوها خطوط نازک رنگین بسیاری می کشید و مخصوصاً طوری نقاشی می کرد که نظر تماشاگر به تدریج به قسمت مهم تابلو متوجه گردد.

اسلویی که با آثار نقاشان امپرسیونیست جدید در سال ۱۸۸۵ ظاهر و جلب توجه عامه را نمود قبلاً در کارهای رفوار دیده می شود. امپرسیونیستهای جدید به پیشوایی پل سینیاک^۲ آخرین نتیجه قواعد امپرسیونیسم را استخراج و فن جدیدی به اسم پوانتیلیسم^۳ ایجاد کردند. این فن عبارت از تقسیم درجات رنگ است اما نه به طریق کشیدن خطوط با رنگهای مختلف برای تشکیل رنگ واحد بلکه در تابلو نقاط کوچک گردی متساوی نزدیک بهم می گذارند تا در مشیمیه چشم نیز تأثیر نماید.

بر روی هم نقاشان امپرسیونیست در ترقی فن نقاشی تأثیری بزرگ داشته اند خواه از طریق انقلابی که در این فن بر پا کردند و خواه به واسطه عکس العملی که ایجاد نمودند. دسته نقاشان مستقل این عصر و تصویر سازی رئالیست دوره حاضر نتیجه اقدام و دستورهای امپرسیونیستها است.

می توان آلبرت بسنار^۴ را (۱۸۶۹) که رنگ آمیز خوش فربه و دامنه تخیلاتش وسیع بود از امپرسیونیستها به شمار آورد. این نقاش در تصویر و نقاشی های تزین عمارات کار کرده است، در اخذ مناظر فرار بسیار ماهر و در نقاشی الوان مبالغه می کرد اما همواره تناسب را مراعات و محفوظ نگاه می داشت. آلبرت بسنار به واسطه ترسیم های بی نقص تا حدی پیروی کلاسیک ها را نموده، ولی اقدام امپرسیونیست ها را به وسیله تجسس پرنوهای گوناگون تکمیل کرده است چه وی در باب تنوع نور مطالعات عمیق نموده و نتایج بی نظیر به دست آورده است که چشم بیننده فوری مانوس به آن نمی شود.

اید آلیستها: پووی دوشاوان^۵ و گوستاو مور^۶ دو نقاش بزرگ از جنبش های بزرگ رئالیسم و امپرسیونیسم برکنار و توانسته اند با احیاء سبک اید آلیست فرانسه شخصیت

1. la Balancon, le Moulin de la Galette, la Loge

2. Paul Signac

3. Pointillisme

4. Albert Besnard

5. Puvis de Chavannes

6. Gustave Moreau

خاصی برای خود ایجاد نمایند.

پووی دوشاوان (۱۸۲۴-۱۸۹۸) از اهالی لیون و از آثار وی مدت مدیدی کسی اطلاعی نداشت. این نقاش کاملترین نماینده ایدآلیسم فرانسه معاصر می‌باشد و صنعت نقاشی‌های بزرگ ساختمانی را که به فن معماری ارتباط کامل دارد احیاء کرد چنانکه دیوارهای عمارات پانتئون، سوربن و قصر صنایع لیون^۱ را از نقاشی‌های عالی مستور ساخت.

مشهورترین کار او یک سلسله نقاشی دیواری پانتئون می‌باشد که دوره طفولیت سنت ژنویو^۲ را ساخته.

اگر چه طرز فکر و کار او کاملاً کلاسیک بوده ولی خود را از هر گونه تصنیعات مکتب‌ها خلاص ساخته و توانسته است موازنه صحیحی بین مشاهده و تخیل و عقل برقرار نموده و کارهای خود را به واسطه کمال سادگی به درجه عالی برساند. شاوان نقاشی را عالیتین و سیله بیان رؤیاهای باطنی خود می‌دانست. تابلوهای وی که در آنها صورت‌های زیبا در وسط دورنمای عالی و موزون قرار گرفته‌اند، مناظر ساکت و روشن دنیایی را نشان می‌دهند که در آن تمام چیزها آرام، نجیب و درخشان و مانند آسمان صاف شفاف می‌باشند.

گوستاو موز که با شاوان از حیث سلیقه اختلاف کلی داشت آخرین نقاش رماتیکها است (۱۸۲۶-۱۸۹۸). این نقاش فیلسوف دارای فکرهای عجیب و غریب و اکثر درازوا به سر برده و آثاری از خود باقی گذاشته که همه حاکی از میل به موسیقی و حساسیت و هوی و هوس استاد می‌باشد ولی روی هم رفته مصنوعی و فاقد سادگی است.

موز برای خود جاه‌طلبی‌های نامحدود داشت و نه تنها «در نظر داشت که فن رزمی خارج از صنعت مکتب خاصی ایجاد نماید» بلکه می‌خواست نقاشی را از حیث بیان افکار و تخیلات و احساسات خود از نطق و موسیقی توأمأ ناطق‌تر گرداند». نسبت به زیبایی اشیاء مرئی و حاضر و مناظر روزانه بی‌طرف و چون تخیل نامحدود و بی‌لجایی داشت موضوعات عجیب و وقایع بسیار قدیم را یا در افسانه‌ها و یا از عجایب شرق برمی‌گزید. نازک کاری را بسیار دوست می‌داشت و به قدری حواشی و تزیینات در تابلو

به کار می برد که گوئیا پرده های خود را مینا کاری می نمود.

پیکر تراشی: در فن پیکر تراشی هم که مانند نقاشی رو به تکامل و متوجه رئالیسم می شد تجدیدی ظاهر و مشاهده و نمایاندن زندگانی معاصر به طور کامل و حقیقی از صفات مخصوصه این فن گشت ولی ترقی و تکامل این صنعت خیلی کمتر از ترقی نقاشی صورت گرفته.

قواعد آکادمی و کلاسیک راجع به پیکر تراشی در تمام جریان قرن نوزدهم باقی ماند و اغلب جوانان صنعتکار از روی آثار ادوار عتیق یا حجاری فلرانتین^۱ پیکر تراشی می کردند.

بنابر این صنعت مزبور در فرانسه از دو جهت ترقی کرده است: یکی تکمیل قواعد کلاسیک و علمی، دیگر قبول طریقه های معاصر در صنایع مستظرفه.

نماینده قواعد آکادمی در پیکر تراشی مخصوصاً هانری شاپو^۲ (۱۸۳۳-۱۸۹۱) که کاملاً تحت تأثیر صنعت یونانی بود می باشد. صنعت او دارای صحت طرز کار کلاسیکها ولی فاقد روح و جذابیت است.

کارهای شاپو مخصوصاً حجاری های راجع به تشییع و دفن جنازه مانند جوانی (۱۸۷۵)، مجسمه دوشس دورلثان (۱۸۸۵) به واسطه مهارت ترکیب و تحریک تأثر و رقت و لطف منظر امتیاز یافته است.

مجاهده رود^۳ را در تکان دادن خمودگی آکادمی که صنعت پیکر تراشی فرانسه در آن غوطه ور بود دو استاد بزرگ دنبال نمودند: یکی کارپو^۴ و دیگری رُدن^۵.

کارپو (۱۸۲۸-۱۸۷۵) کارگر زاده باهوش و قوی و امتحان سهولت عجیبی در کار داده و قوه بی نظیری در اختراع و تیز هوشی و کثرت کار داشته. این صنعتکار در بدیهه کاری نابغه بود چه به محض ورود چیزی به خاطرش قیافه و وضع چگونگی چهره و تمام جزئیات صورت را در نظر گرفته و در صنعت خویش به کار می برد و در ترکیباتی که نموده استعداد نشان دادن حرکت را در پیکرهایی که تراشیده به مستها درجه رسانده

1. Florentine

2. Henri Chapu

3. Rude

4. Carpeaux

5. Rodin

است.

آثار مهم وی عبارتند از: دانس، دفانس دووالانسین، فونتین دولوبسرواتوار، دکوراسیون دوپا ویون دوفلور^۱ که همه نمونه کامل احساسات و انعکاس نهضت عظیم ملت فرانسه در طریق زندگانی در دوره امپراطوری دوم می باشد. پیکرهایی که وی تراشیده اغلب اشخاص برهنه و همه دارای لطافت و روحی است که تا آنوقت دیده نشده بود. مجسمه های نیم تنه وی مجموعه ایست که زندگانی زنان و مردان عصر او را نمایش داده و به وسیله این آثار کارپو مترجم احوال این دوره گشته. اگوست رُدن^۲ (۱۸۴۰-۱۹۱۷) با وجود مابینت ظاهری با استادان فوق از کارپو و حتی از رود تبعیت کرده و به این ترتیب به قواعد قدیمه صنعت فرانسه علاقه خود را نشان داده است.

مدت زمانی کسی به آثار وی توجهی نداشت و بلکه مورد انتقاد پاره متقدین هم گردید، ولی بعدها کارهای او مورد تحسین و توجه فوق العاده واقع شد، چنانکه پول ویتری^۳ می نویسد: «صنعت ابتکار و قوت کامل و آثار حیات که از مجسمه های کار رُدن اغلب نمایان است مردم را به خود جلب می سازد». نهور و ذوق حساس این صنعتگر با اصول و قواعد وفق نمی داد. آثار وی: عصر مفرغ (۱۸۷۷)، بوسه (۱۸۹۸)، منفکر (۱۹۰۹)، قیامت^۳ (۱۹۱۱) و مجسمه های نیم تنه ای که ساخته است مجموعه ایست که از تماشای آن هر کس محظوظ و در ناظرین تأثیر عمیق می نماید، زیرا سعی می کرده است که کاملاً حرکات و وجنات شخص را مجسم سازد، به همین جهت به ظرافت اندام و زیبایی مجسمه توجهی نداشت بلکه می خواست با نمایاندن عضلات منقبض خستگی دماغی و به وسیله وضعیت چهره شهوات درونی مجسمه را معلوم و نشان دهد. به علاوه مجسمه های وی رمزی و هر یک علامت مطلبی بود.

رُدن بیشتر متوجه سادگی کار و حتی به قدری در این باب افراط می کرد که اغلب از پاره آثارش که ظاهراً ناتمام به نظر می آمد فکر او کاملاً آشکار می شد. شاگردان رود و کارپو در عین محترم شمردن اصول کلاسیک به فن پیکر تراشی فرانسه جنبش و حیاتی

1. la Danse, la Défense de Valenciennes, la Fontaine de l'Observatoire, la Décoration de Pavillonde Flore

2. Paul Vitry

3. l'Age d'Airin, le Baiser, le penseur, Résurrection

بخشیده و بین استادان این فن در نیمهٔ دوم قرن نوزدهم از همه مبتکرتر و آثار بیشتر از خود گذارده‌اند و حتی مسایل اجتماعی در بعضی از آنها هم مثل نویسندگان و نقاشان تأثیر نمود و مناظر مختلفهٔ زندگانی تودهٔ مردم را نمایانده‌اند.

بهترین نمونهٔ وضعیّت ملّی و اجتماعی عصر حاضر در آثار کمستانتن مونیّه^۱ مجسمه‌ساز بلژیکی دیده می‌شود که در مجسمهٔ عظیم موسوم به «کار» حرکات و وضعیّات کارگران بندر، معادن و کارخانجات را نشان می‌دهد.

آلکساندر فالنگی^۲ (۱۸۳۱-۱۹۰۰) از اهل جنوب صنعتکاری پر حرارت و باتخیّل و آثار وی گرچه از حیث اهمیّت متفاوتند ولی عموماً حیات و حرکت را به طور فوق‌العاده مجسّم می‌سازند. در کارهای عمدهٔ او که: فاتح در جنگ خروس (۱۸۹۴)، رقاصه (۱۸۹۵)، زندهای طاوسی^۳ (۱۸۹۰) می‌باشد عموماً اشخاص و حیوانات با حال عصبانی و غضبناک ساخته شده تنوّع استاد و قوّهٔ ابتکار این صنعتکار را ظاهر می‌سازد.

فالنگی پر در مجسمه‌های سن و نسان دوپل، کاردینال لاویژری، روش ژاکلین^۴ نه تنها خواسته است به طور واقعی به صورت اصلی نزدیک شود بلکه سعی نموده عناصر طبیعی و اخلاقی که تشکیل اشخاص مخصوصی را می‌دهند درست هویدا سازد.

امانوئل فرمیه^۵ (۱۸۲۴-۱۹۱۰) برادر زادهٔ رُود، خطای وی ضعف ترکیب است امّا به واسطهٔ آثار حزن‌انگیز و ذوق مشاهده و دقّت و قوّت ادراک و سادگی عمل از سایر همکاران خود متمایز گردیده است. این پیکر تراش صحنه‌های قرون ماقبل تاریخ را رسم و مجسمه‌های اسب سوار اشخاص تاریخی مانند ژاندارک و لوئی ارلثان را ساخته است و یا پیکر اشخاص و موجودات خیالی را که برای هر یک زندگانی مخصوصی توهم نمود تراشیده است.

دالو^۶ (۱۸۳۸-۱۹۰۲) خواسته است صنعتی ایجاد کند که اضطرابات و خیال‌های جامعهٔ دموکراسی معاصر را نشان بدهد. در سایهٔ عشق به طبیعت و مجاهدهٔ وی در ظاهر ساختن قطعی مطالب موفق شده است که معایب تخیلات نامأنوس را اصلاح نماید امّا

1. Constantin Meunier

2. Alexandre Falguière

3. le Vainqueur au Combat de Cop, Danseuse, les Femmes au paon

4. Saint-Vincent de Paul, le Cardinal Lavigerie, La Rochegaquelein

5. Em. Frémiet

6. Dalou

توانسته خود را از قیود قواعد و اصول آزاد سازد. بهترین آثار وی عبارتند از: فتح جمهوری و مجسمه‌های عزای بلانکی و ویکتورنوار^۱ که در آنها حرکت و حیات را نشان داده و توانسته است خود را از قیود اصول و قواعد آزاد سازد.

می‌توان سن مارسو^۲ (۱۸۴۵-۱۹۱۵) پیکر تراش ایدآلیست را نیز نام برد که اشتغال خاطرش بیان فکر یا علامتی بوده و مجسمه‌های او به واسطه قوت حرکت و سهولت و جنات و تهوّر حالت اشخاص اهمیت دارند.

آنتونن مرسیه^۳ نیز (۱۸۴۵-۱۹۱۶) از مکتب علامتی به شمار است. مجسمه رنومه^۴ قصر تروکادرو و بارتولومه^۵ در قبرستان پرلاشز از آثار وی می‌باشند و هر دو نشانه حساسیت و سادگی و موجب شهرت وی گردید. اثر اخیر وی دارای جنبه بشر دوستی و حزن آور و در عین حال ساده و طوری ساخته شده که با قلوب مردم حساس سخن گوید و بیش از هر کار و آثاری معنای حقیقی پیکر تراشی و وظیفه‌ای را که به عهده این فن است آشکار ساخته.

معماری، مقاومت و دوام سبک کلاسیک؛ صنعت ساختمان در نیمه دوم قرن نوزدهم ترقی بسیار نمود. در دوره امپراطوری دوم و جمهوری سوم ساختمانهای دولتی برای زیبایی شهر پاریس و ترمیم خرابی‌های ناشیه از جنگ داخلی یا خارجی و احتیاجات جدید جامعه ابنیه و عمارات زیادی از قبیل کلیساها، مدارس، قصور، کتابخانه‌ها، تئاتر، بلدیه در سر تا سر فرانسه به وجود آورد.

در این دوره صنعت معماری دچار بحران تحوّل و تبدیل گردیده و در تحت تأثیر دو علت عمده در خطّ جدیدی افتاد: علت اول مربوط به زیبایی و نتیجه جنبش رئالیستی است. علت دوم از لحاظ فنی و نتیجه استعمال ماده جدید یعنی آهن در ساختمان می‌باشد.

تا اواسط قرن نوزدهم سبک معماری از منته قدیم معمول بود. معماران کما فی السابقی مقلّد طرز کهنسال صنعت معماری یونان و رُم و به هیچ وجه در این صراط نبودند که در

1. Le Triomphe de la République, ses Statues Funéraires de Blanquet et de Bic-tor Noir

2. Saint Marceaux

3. Antonin Mercié

4. Renommée

5. Palais du Trocadéro, et Bartholomé

معماری سبک زنده‌ای به وجود آورند.

نقشه و قواعدی که به آنها پیشنهاد می‌شد بدون معارضه قبول و فقط بر حسب لزوم و احتیاجات که غالباً یکسان بود تغییرات غیر محسوسی در آن می‌دادند مطالعات تاریخی و جنبش رمانتیک در معماری نیز تأثیر فوق‌العاده بخشیده. این فن در تحت تأثیر ویوله لودوک^۱ (۱۸۱۴-۱۸۷۹) که عشقی شدید به تجدید معماری داشت اسلوب معماری به سبک صنعت قرون وسطی یا بناهای شرقی و قدیمی فرانسه و صنعت گوتیک متمایل شده کلیساهای گوتیک و قصور قرون وسطی یا سبک لویی سیزدهم به منزله قصور دوره تجدید محسوب می‌گشت. گرچه بر وسعت دایره منابع افاضه معماران افزوده شد، ولی کلیه این منابع مربوط به ادوار سابق و در نتیجه سبک معماری باز تقلید و اقتباس از سابق بود. توجه به بناهای تاریخی که در معماری قدیم و معماری ملی فرانسه آشکار گردید نتیجه‌اش در دوره امپراطوری دوم پیدایش سبک جدیدی به نام اسلوب انتخابی بود که آخرین قرن نوزدهم دوام داشت چنانکه اغلب ابنیه که در عهد ناپلئون سوم در پاریس ساخته شده مانند: لوور جدید، کلیساهای سنت کلوتیلد و ترینته^۲ اقتباساتی از اسلوب‌های قدیم و گواهی از مهارت معماران می‌دهند. بدیعترین بنای این عصر عمارات آپرا ساختمان شارل گارنیه^۳ است که نمونه کاملی از صنعت متوسط و مزین و مجلل و بدون اینکه نزدیک به حقیقت و دارای عمق باشد از آثاری است که به خوبی لحظه‌ای از تاریخ جامعه را نشان می‌دهد.

معماری عقلایی: در اواخر امپراطوری دوم توجه به سبک رئالیستی و عملی در معماری نیز (دیرتر از نقاشی و پیکر تراشی) شروع گردیده و در دوره جمهوری به ترقی سبک جدید معماری موسوم به سبک عقلایی منتهی شد. این طرز معماری مطابق سلیقه جامعه معاصر و احتیاجات وی به استراحت و سادگی و آسایش می‌باشد و می‌توان گفت این فن «با مصالح بادوام (سنگ و آهن) تاریخ عهد خود را می‌نویسد».

معماران طرز بنای منازل را تابع احتیاجات سکنه آن قرار داده بنابراین نقشه و ترکیب

1. Violet- le- Duc

2. le Nouveau Louvre, les Églises de Sainte- Clotilde et de la Trinité

3. Charles Garnier

بناها مطابق با مقصودی است که در نظر گرفته شده. به علاوه تنوع مصالح و اختلاف هوا نیز مراعات می‌شود. در بناهای جدید سعی کرده‌اند که معماری به حجاری کاملاً مرتبط و آمیخته گشته و حتی بعضی در تمام قسمت‌های بنا تزیینات حجاری را لازم می‌شمارند. این ابتکارات بیشتر در معماری‌های خصوصی و ساختمان عمارات بزرگ شخصی اشخاص متفرقه و منازل ییلاقی وارد شد.

احتیاجات تازه موقعی به دست معماران جدید داد که بتوانند سبک و سلیقه خود را اعمال نمایند، مثلاً توسعه وسایل ارتباط موجب ساختمان عده زیادی ایستگاه‌های بزرگ در پاریس شد که معروفترین آنها ایستگاه سن لازارد و کیه‌درسی و لیون^۱ می‌باشند (۱۹۰۰) و همچنین در نتیجه بسط تعلیمات عمومی ابنیه، مدارس و دارالعلومها به وجود آمد که معظم‌ترین آنها مدرسه نوول سوربن^۲ است که هانری نئو^۳ معمار آن بوده (۱۸۸۹) و بنایی است خوش منظر و متین که کاملاً احتیاجات روزافزون شعب تعلیمات عالی را کفایت می‌کند. نمایشگاه‌های عمومی نیز موجب ساختن ابنیه بسیاری شد، مثلاً از نمایشگاه ۱۸۷۸ قصر تروکادر و باقی ماند و برای نمایشگاه (۱۹۰۰) گران پاله و پتی پاله را ساختند که فعلاً مجموعه‌های صنعتی شهر پاریس در این عمارت اخیر قرار دارد. تنوع مسائل جدیدی که معماران برای ایجاد ساختمان‌های کاملاً مربوط با تبدیل زندگانی جامعه در پیش داشتند از چند مثال فوق به خوبی معلوم می‌شود.

معماری مذهبی یعنی طرز بناها عبارتند از: کلیسای ساکره کورمونت مارتر^۴ در پاریس (۱۸۷۴) و کلیسای بزرگ مارسیل که اولی اقتباس از اسلوب قدیمی پریگور و دومی ترکیبی از معماری بیزانتین و رّم و گوتیک می‌باشد. بدیع‌ترین کلیساها کلیسای سن پیردومنت روز^۵ (۱۸۷۳) و اتوی^۶ (۱۸۸۳) می‌باشد که وُذرِمِز^۷ آنها را ساخته و در آنها سبکهای قدیم ملی با سبکهای جدید معماری کاملاً با یکدیگر ممزوج گشته.

استعمال آهن در ساختمان: تا اواخر ثلث دوم قرن نوزدهم در ساختمانها فقط چوب و سنگ یا آجر که به منزله سنگ مصنوعی است استعمال می‌کردند و آهن برای چفت و

1. Saubt-lazare, du quai d'Orsay, de Lyon

2. Nouvelle Sorbonne

3. d'Henri Nénot

4. sacré-Coeur de Montmartre

5. Saubt-Pierre-de-Montrouge

6. d'Auteuil

7. Vaudremer

بست و لولاکاری به کار می‌رفت، ولی در دوره اخیر در سایه ترقیات صنایع فلزسازی آهن و چدن دفعتاً لازم ملزوم ساختمان گردیده و از مصالح اولیه به شمار رفت.

در ابتدا آهن در ساختمان چندان استعمال نمی‌شد چه مدت زمانی همان اصول قدیمه را در بناها تعقیب و فقط آهن را چون محکمتر و ارزاتر از چوب بود به جای چوب استعمال و همیشه در داخل دیوارها کار کرده و مستور می‌ساختند. کارهای بالتار^۱ معمار در ساختمان عمارت هال سانترال^۲ و لابروست^۳ معمار دیگر در کتابخانه‌های ملی و ساختمان ایستگاه شمال کاملاً خواص آهن و مشکلاتی را که به وسیله آن ممکن می‌شد حل شود آشکار ساخت، مثلاً معلوم شد با آهن پنجره‌های بزرگ می‌توان باز کرد و بناهای بزرگ را ممکن است با آهن که سبکتر و کم خرج تر است پوشانند.

مسابقه‌های بزرگی که نمایشگاه‌های عمومی ترتیب می‌دادند و لزوم پوشانیدن وسعت‌های زیاد به سرعت و ارزانی تأثیر بزرگی در استعمال آهن داشت و خواص آن را در معماری به خوبی دریافتند.

نمایشگاه ۱۸۸۹، پالهدماشین و برج ایفل به ارتفاع ۳۰۰ متر برای استعمال آهن در بناها دلیلی محکم گردید ولی سنگ هنوز در ساختمان مقامی ارجمند دارد و معماری فعلاً بین اصول دیرینه که به زحمت می‌تواند از آن صرف نظر نماید و اسلوب‌های جدید جاذبی که آتیه متعلق به آنها است باید توافق به وجود آورد.

موسیقی فرانسه: موسیقی در نهضت ترقیات علمی و ادبی و صنعتی فرانسه مقام مهمی احراز نمود، زیرا هیچ مملکتی به استثنای آلمان از بعد از ۱۸۵۰ به اندازه فرانسه موسیقی دان معروف نداشته است، زیرا در فرانسه عده کثیری که پیوسته بر عده‌شان افزوده می‌شد به موسیقی توجه داشتند به طوری که آخرالامر موسیقی جزو صنایع عمومی شد.

تأسیس «مجمع ملی موسیقی»^۴ (۱۸۷۱)، مجالس متوالیه کنسرت پادلو^۵ (۱۸۷۳) و لامورو^۶ (۱۸۸۳) باعث انتشار آثار موسیقی دانه‌های فرانسه شده کلیه انواع موسیقی ترقی و پیشرفت نمود و حتی بعضی از آنها کاملاً حیات تازه‌ای یافت.

1. Baltard

2. Halles Centrales

3. Labrousse

4. Societé nationale de Musipue

5. Concerts Pasdeloup

6. Lamoureux

در تحت تأثیر اقدام واگنر اپرت بوف^۱ که از ۱۸۱۵ تا ۱۸۵۰ معمول بود تقریباً از بین رفت و اپراکمیک^۲ جدید و بعد درام موزیکال جای آن را گرفت.

تاریخ موسیقی در فرانسه دو دوره مشخصی دارد: دوره اول از ۱۸۴۸ تا ۱۸۷۰ که باز هنرمندان بزرگ دوره قبل در آن وجود داشتند. شاگردان آنها از آثار میریر^۳، رسنی^۴ استفاضه و توافقی بین قواعد کلاسیک و ابداعات متهورانه رمانتیک به وجود آوردند. دوره دوم از ۱۸۷۰ تا کنون که به واسطه تأثیر برلیوز و واگنر برجسته شده و در طی آن موسیقی فرانسه تجدد و انبساطی یافته است.

در دوره اول آمبرواز توماس و شارل گونود را که صنعت انتخابی آنها تحوّل اصول قدیمه را به طرز جدید معلوم می سازد باید جداگانه ذکر کرد.

آمبرواز توماس (۱۸۱۱-۱۸۹۶) به موهبت لطافت فوق العاده قریحه اش به تمام انواع موسیقی دست زده است مانند: موسیقی فکاهی در قطعه کد^۵ (۱۸۴۹) و درام در قطعه هامله^۶ (۱۸۶۶) و شعر در مینون^۷ (۱۸۶۸). این استاد قوه ابتکار زیادی نداشت اما نیز هوش و دارای طبع شعر و مشهور عامه گردید چنانکه در هزارمین بار نمایش قطعه مینون خود در ۱۸۹۴ حضور به هم رسانید.

گونو (۱۸۱۸-۱۸۹۳) یکی از دلربا ترین رجال مکتب فرانسه است و طرز جدیدی در آهنگ کشف و سادگی و بی پیرایشی را در ارکستر و تئاتر وارد کرده است.

هنر او گاهی کمی غیر طبیعی و ترکیبی از لطافت و عوالم ملکوتی می باشد. نظر به آثار بزرگ درام خود از قبیل: فوست (۱۸۵۹) و رومئو و ژولیت^۸ (۱۸۶۷) و قطعات موسیقی مذهبی که بعد از ۱۸۷۰ ترکیب و در آن احساسات شدید مذهبی خود را بیان کرده است مشهور گردیده.

پس از سال ۱۸۷۰ موسیقی فرانسه وضعیّت جدی تر و علمی تری به خود گرفت و بین ۱۸۷۰ و ۱۸۸۰ نفوذ برلیوز و واگنر جانشین تعالیم قدیم کلاسیک ها می گردد و بعد از ۱۸۸۰ تأثیر واگنر در موسیقی فرانسه (که مدّت زمانی به واسطه علل غیر از ملیّت او)

1. L'opérette-bouffe

3. Meyerbeer

5. le Caid

7. Mignon

2. Opéra comique

4. Rossini

6. Hamlet

8. Roméo et Juliette

پیشرفت نمی‌کرد شدید گردیده به واسطه ایجاد اصول صنعتی جدید و بسط نفوذ ارکستر و اتحاد موسیقی و شعر و ترینات تئاتر آشکار شد و در آثار استادانی مانند: ماسنه^۱ و سن سائ^۲ که فرانسه را دارای درام‌های موسیقی نموده‌اند جلوه گر و محسوس می‌باشد. ژول ماسنه (۱۸۴۲-۱۹۱۲) ارکستر را مانند آواز در اپرا کمیک دارای اهمیت نموده و به این وسیله شکل اپرا کمیک را تغییر داد و به واسطه حساسیت فوق‌العاده طوری در توصیف روحیات نسوان مهارت پیدا کرد که قطعات او ترکیبی از آهنگهای شهوانی و عشق و دارای سبک مخصوصی است مانند: مانون^۳ (۱۸۸۵) و ورتر^۴ (۱۸۹۴) و سافو^۵ (۱۸۹۹).

عیب این استاد فقط این بود که به جای رهبری و هدایت سلیقه عامه همیشه متابعت ذوق عمومی را می‌نمود و همین فکر جلب توجه مردم اگر چه فوق‌العاده باعث شهرت او گردید ولی از طرفی هم سبب سستی و یک نسق بودن آثارش شد. کامیل سن سائ^۶ (در ۱۸۳۵ تولد یافته است) یکی از بزرگترین استادان فرانسه می‌باشد که در تمام انواع موسیقی ید طولائی داشته است مخصوصاً در موسیقی‌های جمعی عشقی و وقوف کامل خود را در قسمت‌های فنی آن ظاهر نموده و در قطعات تئاتری او مانند سامسون و دليلة^۷ و موسیقی‌های جمعی لادانس ماکابر^۸ (۱۸۷۵) و موسیقی جمعی با ارگ اختلاف اصول تعالیم واگنر و کلاسیک‌ها دیده می‌شود موسیقی او به واسطه سادگی ارکستر و توافق قطعی آهنگها و روشنی طرز فکر معروفست.

جنبش طرفداران واگنر طوری نبوده است که اصالت موسیقی فرانسه را از بین برده و محو کند زیرا دو نفر از موسیقی‌دانهای خیلی بزرگ پس از واگنر یعنی بیزه^۹ و سزار فرانک^۱ از تأثیر اسلوب او خارج مانده و در آغاز قرن بیستم به واسطه این دو نفر مکتب جوانی موسوم به سمبولیک به وجود آمد که به کلی از تأثیر موسیقی آلمان‌رهای یافت.

1. Massenet

2. Saint-Saëns

3. Manon

4. Werther

5. Sapho

6. Samson et Dalila

7. la danse Macabre

8. Bizet

9. César Farnck

بیزه (۱۸۷۵-۱۸۳۸) در سنّ سی و هفت سالگی وفات نمود. دو قطعه از آثار بزرگ او آرتزین^۱ (۱۸۷۲) و کارمن^۲ (۱۸۷۵) می باشد که رولاند در وصف آنها می گوید: «ان شاهکارهای درام عشقی لاتن به شمارند» و نیچه که می خواست بیزه را هم پایه واگنر جلوه گر سازد درباره او اینطور اظهار عقیده می کند: «بیزه ارض جدیدی را کشف نمود» و «به وسط السماء موسیقی» رسید.

احساسات محزون و ذوق او در قطعاتش که کاملاً موزون و روان و بی عیب است نمودار و هویدا است. سزار فرانک (۱۸۹۰-۱۸۲۲) آثار مهم و کلاسیکی از خود گذارده است دارای زیبایی پاک و نجیبانه و پس از مرگش به قدر و منزلت آنها پی بردند. این استاد در عین اتکای به اصول اساتید بزرگ قرن هیجدهم صنعت موسیقی جمعی (سمفونی) ایجاد نمود که کاملاً فرانسوی می باشد.

قطعات درامهای مذهبی او مانند بآتینود^۳ (۱۸۷۰-۱۸۸۰) از لذت بخش ترین ترکیبات موسیقی به شمارند. سزار فرانک در موسیقی دانهای دوره معاصر خود عمیق ترین تأثیرات را داشته و به وسیله مجمع شولا کانتروم^۴ که به وسیله شاگردانش تشکیل شده و در راه تحصیل مساعدت عامه مجاهدت می کند سبب ترقی موسیقی مذهبی شده است. بین اخلاف سزار فرانک ونسان دندی^۵ (متولد ۱۸۵۱) را که شان دولاکلش^۶ (۱۸۸۰-۱۸۸۳) و درامهای متعدد دیگر ساخته باید ذکر کرد. مشارالیه در قسمت ارکسترو انتخاب موضوع و ذوق ملّی و مذهبی و صداقت بیان تابع سبک فرانسه است. کلود دبوسی^۷ (۱۸۶۲-۱۹۱۸) طریقه سمبولیسم و امپرسیونیسم را در موسیقی داخل کرده و اصول فنی را به واسطه قواعدی که از قرن هیجدهم و موسیقی دانهای روس اخذ کرده تجدید نموده است. درام پله آوملیزاند^۸ (۱۹۰۲) نمونه کاملی از این طرز صنعتی جدید نشان می دهد که مقیاسات موسیقی را تا آخرین حد امکان کوچک و دقیق نموده و در عوض آهنگهای موزون جدید به وجود آورده است.

نهضت ادبی و صنعتی در بیشتر از ممالک اروپایی نیز فوق العاده بوده است. ملل

1. l'Artésienne

3. Béatitudes

5. Vincent d'Indy

7. Claude Debussy

2. Carmen

4. Schola Cantorum

6. Chant de la Cloche

8. Pelléas et Mélisande

آلمان، انگلستان، ایتالیا، روسیه، ممالک اسکاندیناوی و اتازونی نیز هر یک به شطّ علم و ادبیّات که در پایان قرن نوزدهم بشریّت را به سوی دریای کمال می‌برد نه‌ری روان ساختند. ادبیّات این ممالک مختله در یکدیگر تأثیر بخشیده و نویسندگان هر یک از این ملل تأثیرات متقابلی در ملت دیگری داشته‌اند. به‌طوری که در هیچ عصری ادبیّات به این اندازه بین‌المللی نشده بود. فکر و صنعت فرانسه در تمام عالم مهمّ‌ترین تأثیر را نموده زیرا با همان شدّت توسعه که از قدیم دارا بود در اغلب ممالک اروپایی ظهور رئالیست و سپس عکس‌العمل آن یعنی ایدآلیست را موجب گردید. به غیر از فرانسه، آلمان و انگلستان نیز دو مملکتی هستند که در نیمهٔ آخر این قرن مانند اوایل آن از حیث ادبیّات و صنایع و علوم بارورترین و مهم‌ترین ممالک بوده‌اند.

جنبش ادبی در آلمان: از اواسط قرن نوزدهم ادبیّات آلمان به دورهٔ ضعف و رخوتی افتاد که تا ظهور رئالیسم ادامه داشته و طولی نکشید که در تحت تأثیر نویسندگان فرانسه مخصوصاً زولا طریقهٔ ناتورالیسم در ادبیّات آلمان ظهور نمود. از تاریخ ۱۸۹۰ به واسطهٔ جنبش ضدّ ناتورالیسم «آلمان تازه جوان» مجذوب سمبولیسم شده و مطابق مفهوم خود از معنی زندگانی جدید در صدد تجدّد فکری و صنعتی آلمان برمی‌آید. اگر چه اصول رئالیسم که در آن مشاهده جای خیال و استدلال را می‌گیرد از انتشار غزلیات کاست ولی این فن را شعرای جوان آلمان از قبیل لیلیئکرون^۱ (۱۸۴۴-۱۹۰۹) و ریشارد همل^۲ حیات تازه بخشیدند. در عوض برای رمان و تئاتر که در آلمان نیز مانند فرانسه بیشتر از تمام رشته‌های ادبیّات در این دو کار کرده‌اند مفید واقع شد.

افسانه‌نویسی: نویسندگان رئالیست افسانه‌های تاریخی را ترک گفته و به نوشتن چیزهای تازه پرداختند، یعنی با معرفت عالمانه‌ای زندگانی روزمره و اجتماعی معاصر خود را تحت دقت قرار داده و جد و جهد نموده‌اند که آنها را با کمال بی‌طرفی توصیف کنند. مشهورترین این عدهٔ یک نفر از اهالی سیلزی موسوم به گوستاو فریتاگ^۳ می‌باشد (۱۸۱۶-۱۸۹۵) که بیشتر به مدح و تجلیل خانوادهٔ هوئزلرن پرداخته و دلبستگی به تشکیلات پروس را در میان آلمانها تبلیغ نموده.

1. Liliencron

2. Richard Dehmel

3. Gustave Freytag

این نویسنده طبقه متوسط را که خود او عنصر سالم و محکمی از آن به شمار می‌رود در کتاب افسانه معروف «قرض و دارایی» ستوده و در همین کتاب زیبایی مخفی که کار و زحمت زندگانی در بر دارد کاملاً نشان می‌دهد. در افسانه‌های تاریخی خود مانند اجداد^۱ که «تاریخ یک خانواده آلمانی در طی قرون متمادی می‌باشد» (۱۸۷۲-۱۸۸۱) مدلل می‌سازد که صفات جبلی یک ملت بسیار کم تغییر می‌کند و آلمان امروز اختلاف چندانی با ژرمنی قرون اولیه ندارد. به رمانهای رئالیست «قصص روستایی» را نیز باید ضمیمه نمود که نه فقط طرز زندگانی دهقانها بلکه مناطق مختلفه آلمان و مناظر زیبای جالب نظر این مملکت و عادات اهالی هر یک را نیز معرفی می‌نماید.

در این رشته گوته ریدکلر^۲ (۱۸۱۱-۱۸۹۸) از اهالی سوئیس از اقران خود برتری داشته و تألیفاتش مانند مردم سلدویلا^۳ (۱۸۵۶-۱۸۷۴) و هانری لوور^۴ (۱۸۵۴) هر دو مشحون از جملات معترضه و تدقیقات علمی غیر مترقبه و گزارشات ظاهراً بی‌فایده ولی مملو از روح خدعه و اندکی تمسخر و هیجان آمیخته به حزن بوده و محتوی قطعات بدیع ادبی می‌باشد.

نویسندگان رئالیست از مجموع اشیاء و اشخاص مرئی موضوع نوشتجات خویش را انتخاب و بلکه فقط نکات اصلی را ضبط می‌کردند، ولی افسانه نویسهای ناتورالیست مانند عکاس بودند یعنی حقیقت را مو به مو تقلید نموده و جزئیاتش را به معرض نمایش گذارده و مخصوصاً مناظر محزون و زشت را ترجیح می‌دادند. اکثر آنان با وجود اینکه مناظر گوناگون کامل زندگانی را می‌دیدند جز تألیفات مکرر و طولانی و سطحی آثاری نگذاشته‌اند.

تنها از این دسته هرمان سودرمان^۵ را که به فاجعه نویسی نیز معروف می‌باشد می‌توان ذکر کرد.

این نویسنده در افسانه‌های خشن خود مانند خانم خاکستری پوش^۶ (۱۸۸۹) اشخاص داستان را با طبیعت محزونی هم آهنگ ساخته و با برجستگی فوق‌العاده مناظر

1. les Aïeux

2. Gottfried Keller

3. Seldwyla

4. Henri le Vert

5. Hermann Sudermann

6. la Dame en gri

یکنواخت و آداب پروس شرقی یعنی وطنش را مجسم نموده، با این وصف افسانه‌نویس‌های ناتورالیست از این حیث اهمیت یافتند که افسانه اجتماعی را دوباره در آلمان رواج دادند. این نوع افسانه جامعه را با تمام هیجان‌ات و اضطراباتی که از مسائل مختلفه اجتماعی و مذهبی در آن تولید می‌شود شرح و توصیف می‌نماید.

درام: بین رشته‌های مختلفه ادبی درام نویسی حتی بیش از افسانه نویسی در ادبیات آلمان غلبه داشته است و مؤلفین آلمان در این فن مخصوصاً تحت نفوذ نویسنده بزرگ درام نویس نوروژین ایسن^۱ واقع گشته‌اند.

آثار آنها به قدری زیاد است که تئاترهای آلمان امید داشتند بتوانند از قطعات تئاتری فرانسه و سایر ممالک بی‌نیاز شوند. دو نفر استاد بزرگ تئاتر عبارتند از: فردریک هبل و ژرار هوپمان^۲.

هبل (۱۸۱۳-۱۸۶۳) بنایاده فقیری از اهالی هولستن^۳ بود، اغلب منزوی و عمر او سراسر با اندوه گذشت. در عین حال هم رئالیست و هم سمبولیست می‌باشد و در موضوع تئاتر دارای عقیده مخصوص یعنی نظر او در تئاتر تقریباً محدود به فلسفه و مکالمه شعری می‌باشد، شاعر با حرارت ولی نسبت به صور شعری بی‌اعتنا، ذوقش نه آن اندازه ملایم بود که تابع اصول و قواعد قدیمه شود و نه به قدری قوی که سبک خاصی به وجود آورد.

در تئاترهای خود «ماری مادلین»^۴ (۱۸۴۳)، «ژیژه و حلقه انگشترش»^۵ (۱۸۵۶) و «نیبلونگن»^۶ (۱۸۶۱) که تعارض و تصادم افکار و عقاید را نشان می‌دهد، غالباً افکار مزبور تاریک و به صعوبت در صحنه تئاتر بیان می‌شوند و همچنین اشخاص این تئاترها که دائماً در صحنه تئاتر اوصاف خود را می‌گویند شباه اشخاص طبیعی نیستند بلکه علائم و مظهر افکار و توهمات می‌باشند.

ژرار هوپمان یکی از کاملترین نویسندگان آلمان فعلی است که استعداد خود را زیاده از حد صرف مسایل مختلف کرده. نخست رئالیست بوده و درام‌های اجتماعی نوشته

1. Norvegien ibsen

2. Frédéric Hebbel, Gérard Hauptmann

3. Holstein

4. Marie-Madeleine

5. Gyges et son anneau

6. Nibelungen

مانند «نسا جان» (۱۸۹۲) و «هنشر درشگه چی»^۱ و بعد سمبولیست شد و از نوشتن تئاترهای منطبق با مرتیبات صرف نظر کرده درامهای خود را از افسانه‌ها، تواریخ و یا از سایر شعرا استخراج می‌کرد مانند: «ناقوس معدوم»^۲ و «صعود هاناماترن»^۳ و کم‌کم در صحنه تئاتر مانند شاعری غزلسرا یا حماسه‌گوی ظاهر گردید.

تألیفات وی بسیار متنوع و از فاجعه فوق‌العاده محزون و سخت یک مرتبه متمایل به فکاهی‌ت و تمسخر خیلی سبک می‌شود و به وسیله اینگونه تحوّل ناگهانی می‌خواست عامه را به حیرت آورد، در صورتی که نه دارای قوه ابداع و نه صاحب فکر بلندی بود. این نویسنده غالباً گرفته و محزون و فکور و بیشتر به شرح حواشی و ذیل مطالب اصلی می‌پرداخت. خصوصیت و وجه اشتراک تألیفات گوناگون هوپمان در رأفت و دلسوزی است که نسبت به تمام آلام انسانی نشان می‌دهد و همین امر اکثر در خواننده تولید احساسات محزون می‌نماید.

تاریخ: در آلمان افسانه نویسها، شعرا و نویسندگان تئاتر پیشرو حقیقی جنبش فکری نبوده بلکه مورّخین، فلاسفه و موسیقی‌دانها در این امر گوی سبقت را ربوده‌اند، زیرا در هیچ جا به اندازه آلمان دانشمندان خود را وقف کسب اطلاعات تاریخی ننموده‌اند، هر یک از آنها در فنّ خاص و محدودی متوقف شده و از هیچ قسمتی بدون تفحص و دقت نگذشته و تدقیقات خود را با تبخّری مانند انجام داده‌اند. اگر چه مجموعه تحقیقات و تفحصات آنان به واسطه معرفت دقیق به جزئیات مطالب دارای اهمیت است ولی محتوی افکار تازه و بکر نیست.

این مورّخین همه یک طریقه و یک مقصد را تعقیب می‌کردند، یعنی «تاریخ نگاشتن از نقطه نظر ملت پروس».

گی یزبرک^۴ یکی از معتدلترین نویسندگان می‌نویسد: اشتباه است که گمان می‌کنند علم وطن نداشته و بر فراز سرحدات پرواز می‌کند، علم ما را نباید بی‌وطن دانست چه مهد آن آلمان است.

تمام مورّخین آلمانی حتّی متبخّرترین آنان سعی در شناساندن و محبوب ساختن

1. Voiturier Hensher

2. la Cloche engloutie

3. l'Ascension de Hanneleatern

4. Giesebrecht

وطنشان نموده‌اند. بزرگترین افکار سیاسی آنها کینه ورزی نسبت به انقلاب کبیر فرانسه و تقدیر مؤسسات پروس بوده است، به همین جهت مدیر نهضت ضدّ فرانسه در قرن نوزدهم گردیده و در نزد دول جزء آلمان و سیاسیون این مملکت سبب تثبیت این فکر شدند که «هنوز حساسی با فرانسه دارند که باید تصفیه شود». علمای مزبور سیاست رئالیست را تنها سیاست قانونی دانسته و کوشش کرده‌اند ثابت کنند زور با فضایل اخلاقی توأم و بر طبق عقیده تریچکه^۱ که می‌گفت «نتیجه کلیّه حوادث قضاوت الهی است» به غصب و تصرف اموال دیگران وجهه قانونی می‌دادند.

مورّخین رهبران عقیده عامه در آلمان محسوب شده و تعقیب ملّیت را در افراد آلمانی تزییق نموده‌اند. به علاوه در تشکیل وحدت ملّی ژرمن و ترقّی سیاست عمومی آلمان تأثیر بزرگی داشته‌اند چه از حیث استادی در دارالعلمهای بزرگ که اصول عقاید خود را از فراز منابر تعلیم منتشر کرده و چه به وسیله تألیفات خویش همان عقاید و تعلیمات را تا زوایای مملکت و بین توده مردم رسانیده‌اند.

مومسن: در میان مورّخینی که از نقیصه مخصوص گرداندن تحقیقات خود به افتخارات ملّی برکنار مانده و در عین حال از علماء و متفکرین هستند مومسن و تریچکه و لامپرخت^۲ اهمیت دارند.

مومسن فاضلی متبحّر که تخیلات شخصی را نیز دخیل در تحقیقات خود می‌نمود از آزادی خواهان و وطن پرستان با حرارت بوده است. در انقلاب ۱۸۴۸ شرکت جسته و بر خلاف سایر ملّیون آزادی خواه هیچگاه افکار آزادی خواهانه خود را انکار ننمود. بلافاصله پس از سال ۱۸۷۰ به نمایندگی رشتاک انتخاب شده و در صف مخالفین بیژمارک جای گرفت. با وجود اشتغالات سیاسی تألیفات مهمّی از حیث تعمق و وسعت دامنه تحقیقات از خود بساقي گذارده. علاوه بر انتشار تاریخ «کروپوس انسکریپسیونوم لاتیناروم» کتاب تاریخ ژم را (۱۸۵۴-۱۸۵۷) تألیف کرده. این اثر مختصر و جامع و دورنمای دلکشی از مطالعات تاریخی قرن نوزدهم راجع به واقعات ژم قدیم می‌باشد.

1. Treischk

2. Lamprecht

3. Corpus Inscriptionum Latinarum

مومسن در مجسم ساختن اوضاع گذشته به وسیله انشایی روان و با حرارت و با اشاره و مقایسه به وقایع دوره معاصر استعداد خاصی داشت اما در مسایل سیاسی تا اندازه‌ای احساسات وطنی خود را دخالت داده است. فلسفه تاریخ او عبارتست از مجادله برای حیات و با وجود عقیده دموکراسی تنها پیشرفت و موفقیت را در مسایل سیاسی حقیقت قاطع می‌داند و بالتبجه کتاب‌های وی شامل ستایش زور است ولو اینکه بر ضد حق استعمال شود.

تریچکه: هانری دو تریچکه (۱۸۳۴-۱۸۹۶) کتابی به هم وطنانش تقدیم کرده است که تا آن وقت فاقد آن بودند و این کتاب تاریخ ملی آنها است که با انشایی ساده و عوام فهم و با روح نوشته شده است. تاریخ بزرگ او موسوم به (تاریخ آلمان در قرن نوزدهم) که در پنج جلد نگاشته (۱۸۷۹-۱۸۹۰) پرده نقاشی عظیمی است از زندگانی اشخاص و افکار و مؤسسانی که آلمان جدید را تشکیل داده‌اند، ولی فقط تا سال ۱۸۴۸ را بیشتر شامل نیست.

تریچکه کاملاً از تاریخ نویسی علمی آلمان برکنار و پیوسته تاریخ را با مرام‌های ملی مخلوط نموده چنانکه خود اقرار می‌کند که تاریخ باید «بدون ملاحظه و احتیاط و با خشم و شور نوشته شده فقط از حیث طرز تحقیق علمی و از نظر مقصود دارای جنبه علمی باشد».

این مورخ نمونه کامل وطن پرست پر شور پروس است که دشمن کاتولیکها و طرفداران استقلال داخلی ولایات آلمان بوده و به عقیده او آزادی ناشی از قدرت است نه از اراده ملت. وحدت آلمان را کار دو قوه می‌داند: یکی طبقه اشراف و دیگر پادشاه. او پروس را کاملترین نمونه تجسم ملکات اخلاقی آلمانها دانسته و از این نظر اینطور نتیجه می‌گرفت که تأسیسات پروس باید در تمام آلمان بسط یابد. چون در نگارشهای خود احساسات و طرفداری دخیل ساخته نمی‌توان او را تاریخ نویس علمی دانست اما اولین نویسنده عصر خود بوده و در این قسمت دارای تمام صفات لازمه می‌باشد، یعنی در بیان مطلب عامیانه و مهیج زبردست و در عین حال صاحب انشایی است که فوق العاده رزین و زیننده و شدید می‌باشد. سیاست نظامی را تمجید نموده، محامد جنگ را بیان و قشون را مأمور تربیت ملت و کانون تکوین ملی می‌داند، لهذا او را می‌توان یکی از

قویترین پیشروان بسط قدرت امپراطوری آلمان در آخر قرن نوزدهم به شمار آورد. لامپروخت: کارل لامپروخت از اهالی ساکس (۱۸۵۶-۱۹۱۶) و او نیز مانند تریچکه بی‌اندازه شیفتهٔ پروس می‌باشد، چنانکه وقتی ترقیات خارق‌العادهٔ ژرمن را یاد می‌آورد وجد و شعف وطن‌پرستانهٔ او به حدّ هذیان رسیده می‌گفت که «نفوذ آلمان در عالم بسیار سطحی و جزئی است» و پیش‌بینی تعمیم و بسط آن را می‌نمود.

بدو از دانشمندان متخصص معرفت‌زندگانی اقتصادی قرون وسطی به شمار می‌رفت و بعد مخصوصاً به واسطهٔ انتشار دو تألیف مهم که مربوط به هم بودند: یکی «تاریخ آلمان و دیگری گذشتهٔ جدید آلمان» معروفیتی به سزا یافت. خصوصیت و تازگی طرز تحقیق لامپروخت این بود که می‌خواست در تحقیق و شناساندن احوال ملل ماضیه قواعد علم معرفة النفس را نیز وارد سازد و از این رهگذر در طرز تحقیقات تاریخی تجدیدی به وجود آورد و معتقد بود که تاریخ تمدن باید جایگزین تاریخ اشخاص و حکایت و شرح حال‌های قدیم شود و می‌گفت که عوامل اقتصادی و فکری یک عصر سبب تولید و طرز جریان حوادث است نه اقدامات پادشاهان و سرداران و وزراء.

برای به دست آوردن تصویر حقیقی یک مملکت و یک عصر لازم است تمایلات عقاید و افکار آن عصر را تحلیل و تجزیه کرده و معرفة الروح تکامل مادی و اخلاقی و فکری آنان را با کمال دقت در تمام امور معلوم ساخت. بنابراین لامپروخت مورخ و تاریخ را به منزلهٔ دائرة المعارف هر عصری دانسته در تألیفاتش گاهی موسیقی‌دان، زمانی مویخ صنایع، موقعی منتقد ادبی، نقشه‌کشی نظامی یا دانشمند مقتصد و یا روزنامه‌نویس می‌شد. سر تا سر آثار وی شامل تجزیهٔ محیط اخلاقی و فکری آلمان و توصیفات او از آلمان معاصر تقریباً تعداد تمایلاتی است که در آن مملکت ظاهر می‌شده و گاهی نیز کسل‌کننده می‌باشد.

شوپنهاور^۱: فلسفه‌ای که در نیمهٔ دوم قرن نوزدهم در آلمان ظاهر شد با فلسفهٔ نیمهٔ اول این قرن مانند فلسفهٔ فیخته، شلینگ و هگل که مبتنی بر عمل و اراده و زور بود تفاوت بسیار داشت چه اصول عقاید فلسفهٔ جدید یأس و بدبینی و منطق با روح خسته و ناتوانی بود که در نتیجهٔ شکست آزادی‌خواهان و وحدت‌طلبان افکار عامه را فراگرفت.

تاریخ قرن نوزدهم (معاصر) / ۱۴۵

کاملترین نمونه این فلسفه در کتاب‌های شوپنهاور (۱۷۸۸-۱۸۶۰) دیده می‌شود که مهمترین اثرش به نام «جهان از جنبه اراده و نمایش» در ۱۸۱۹ به طبع رسیده در اطراف آن توطئه سکوت و عدم توجهی تشکیل داده شد که تا ۱۸۶۰ ادامه داشت.

شوپنهاور نشان می‌دهد که زندگانی یک سلسله مجاهدات مستمر و هر مجاهده مستلزم رنج و المی است و بالتبیه زندگانی سراسر محنت و الم می‌باشد. تنها وسیله رهایی از این رنج دائم آنست که انسان میل به وجود و عشق به زندگانی را در خود کشته و دل از آرزوها و هوس‌های خود برگیرد و از هر گونه اطلاع و معرفتی چشم پوشد تا به مرحله مکاشفه خالص که بودا در فلسفه خود (نیروانا)^۱ نامیده است نایل آید.

نیچه: فلسفه بدبینانه شوپنهاور
در کتاب‌های فردریک نیچه
(۱۸۴۴-۱۹۰۰) با روح ایدآلیسم
آمیخته می‌شود. نیچه نخست از
علماء فقه اللغة و فنّ زیبایی و اخلاق
بوده و بر آن شده است اصول
اخلاقی جدیدی بنا نهد که اخلاق
دنای آتیه شود و آن را در کتاب
خودش به نام «زرتشت چنین
می‌گفت». با اسلویی که جمله‌های
آن سراسر کنایه دارد و گاهی مبهم
است توصیف نموده.

به عقیده نیچه ملل نیز مانند افراد
دارای قوه ممیزه هستند که
اساسی‌ترین خصوصیت بشر است و



نیچه (۱۸۴۴-۱۹۰۰)

همین قوه ممیزه است که بشر را به زندگانی وسیعی در دوام حیات واداشته است.
قوه ممیزه که بر سایر قوای انسانی تفوق دارد «میل به غلبه» نامیده شده و وقتی به حدّ

1. Nirvana

کمال برسد موجب تولید صفات بزرگ در اشخاص و باعث پیدایش ملل قوی می‌گردد و ضعف آن علامت انحطاط و زوال است، مثلاً به واسطه همین اراده قدرت بود که یونان ملل وحشی زمان خود را در پرتو تمدن خویش مستهلک ساخت و رُم دنیا را فتح کرد.

میل مزبور که خالق بزرگ تمام اشیاء می‌باشد اصل تازه‌ای دربردارد و آن اصل تسلط اقویا است که رحم و مروّت را پست‌ترین صفات بشری می‌سازد و مجوّز سختی نسبت به ضعف و ظلم به مغلوبین می‌گردد. این اصول اخلاقی باید جانشین قواعدی شود که فعلاً بر توده ملل حکمروایی می‌کند. به عبارت آخری اصول بندگی که آیین مسیحیت برقرار ساخته و به انزوا و چشم‌پوشی از همه چیز منجر شده باید از بین برود و برای اینکه انسانیت از حال خمودگی و افسردگی فعلی نجات بیابد باید بین نوع بشر کاملترین نمونه و جنس را برگزیده نسل انسان عالیت‌تری که «فوق انسان» فعلی باشد به وجود آورد که درجه تفوّق آن نسبت به مردم فعلی مانند علوّ مقام انسانهای فعلی نسبت به حیوانات باشد.

وُندت^۱: بین موجدین اصول عقاید فلسفی یا به عبارت آخری فلاسفه آلمان معاصر ویلهلم، وندت (۱۸۳۴) مقام رفیعی دارد، زیرا اقدام به ایجاد دو طرز جدید در فلسفه نموده است یکی: معرفه‌الروح تجربی و دیگر معرفه‌الروح ملل.

وُندت برای تحقیق در احوال دماغی انسان به جای قواعد توصیفی روح شناسان قدیم تحقیقاتی نمود که مبنی بر مشاهده امور و طریقه‌های تجربی است که از علوم طبیعی اقتباس نموده.

این علم جدید که معرفه‌النفس و ظایف الاعضایی است از مسایلی مانند احساسات و دستگاه ادراک محسوس سخن می‌راند که مربوط به علم معرفه‌الروح و علم وظایف الاعضاء است.

وُندت علم معرفه‌النفس را از علم ماوراء الطبیعه جدا ساخت و طریقه‌های قاطع علم وظایف الاعضاء را در معرفه‌النفس به کار برده و بالاخره آن را علمی مستقل گردانید. در کتاب راجع به «معرفه‌النفس و ظایف الاعضاء» (۱۸۷۴) که مجموعه مفیدی از تجارب مختلف است هم خود را وقف مطالعه در ارتباط بین قوّه دماغی و قوّه بدنی نموده و

مخصوصاً بحث از این مسئله می‌نماید که علم سلسله اعصاب چه اندازه در علم النفس مورد استفاده است. پس از آن خواسته است به منبع اصلی حیات اجتماعی پی برده و قوانین اساسی اعمال روحی را که حوادث اجتماعی ناشی از آنها است کشف نماید و برای نیل به این مقصود طریقه تاریخی و مقایسه‌ای را به طریقه تجربی منضم ساخته.

و ندرت نتیجه این تحقیقات جدید را در کتاب معرفه‌الروح اجتماعی خود (۱۹۰۰-۱۹۱۶) ذکر نموده و آن را شعبه مشخصی از علم معرفه‌الاجتماع دانسته حوزه تحقیق این علم را محدود به مطالعه در ابتدایی‌ترین اعمال دماغی ساخته و عقیده دارد همین اعمال ابتدایی دماغی حیات روحی مشترک و تکامل حوائج بشری را ممکن ساخته. اعمال دماغی مزبور را زبان و سروده‌های مذهبی و عادات و آداب می‌داند و به این نتیجه می‌رسد که حیات روحی در آن واحد فردی و اجتماعی می‌باشد یعنی قوه مدرکه واحدی است که به دو صورت جلوه‌گر است و علم معرفه‌الروح اجتماعی و معرفه‌الروح انفرادی دو قسمت مشتق از یک اصل می‌باشند.

صنایع مستظرفه در آلمان: شاید در هیچ مملکتی به اندازه آلمان مجاهداتی برای ایجاد صنایع مستظرفه ملی به عمل نیامده باشد اما با وجود اراده و پشتکار صنعتکاران و علی‌رغم تشویقات رسمی که سلاطین به حد افراط می‌نمودند غیر از موسیقی‌دانها در سایر شعب صنایع عده صنعتکاران بزرگ آلمان خیلی قلیل است. صنعت آنها صنعت عالمانه و فاضلانه ایست که در آن ذوق طبیعی را توده اطلاعات و خاطرات مخزن نموده. آثار صنعتکاران آلمان کاملاً تحت نفوذ مکتب‌های متعدد فرانسه واقع گشته به طوری که اکثر نقاشان و پیکر تراشان معروف آلمان شاگرد استادان فرانسوی به شمار می‌روند. صفات ممیزه صنایع مستظرفه آلمان فقدان ابتکار حقیقی و ذوق به عظمت و قدرت است که گاهی هم این ذوق را به مرحله جنون رسانیده‌اند. اگر چه شهر دوسلدورف و دارمشتاد^۱ و برلن کانون صنایع مهم می‌باشند ولی شهر مونیخ به واسطه تشویق لویی دوم که زیبایی و ظرافت را دوست می‌داشت و حامی واگنر و دوست هنرمندان بود و می‌خواست پایتختش را یگانه مرکز ظرافت آلمان سازد مرکز بزرگ صنعتی گردید.

معماری در آلمان صنعتی است که بیشتر از سایر صنایع برای جلوه گر ساختن قدرت به کار رفته. در شهرهای آلمان مخصوصاً پس از فتح ۱۸۷۱ بناهای عظیم بیشماری مانند: کلیسا، دارالعلم، قصور، پست خانه، ایستگاه راه آهن، سربازخانه مغازه، قهوه خانه به وجود آمد که همه دارای تزیینات فراوان و سنگین و به شکل مهیب ساخته شده. طرز بنای آنها تقلیدی است از سبکهای قدیمی مخصوصاً از صنعت گوتیک و دوره تجدّد ایتالیا و باروک^۱. معروف ترین این ابنیه قصر ریشتاگ (۱۸۹۴)، کلیسای بزرگ برلن (۱۹۰۵) است. تنها عماراتی که در آن معماران هوش صنعتی خود را نمایش داده اند ایستگاههای عظیم راه آهن و مخصوصاً ایستگاههای فرانکفورت و لیزیک می باشد که برای آمد و رفت انبوه مسافرین و همچنین تجهیز قشون تمام نکات راحتی در بنا ملاحظه شده. پیکر تراشان با وجود کثرت سفارشات دولتی موفق نشدند ابتکاری از خود ظاهر سازند. مجسمه ها و بناهای یادگاری که در میدان ها و خیابانهای شهرهای بزرگ به وفور دیده می شود دارای این عیب است که در آنها اصول و قواعد علمی به حد افراط آمیخته با سبک ناتورالیسم شده است.

نقاشی رئالیست در آلمان: نقاشی آلمان که در ابتدای قرن نوزدهم ناچیز و محقر به شمار می رفت به واسطه دقت در طبیعت و ترقی دورنما سازی حیات تازه یافت. نقاشهای آلمانی عدداً بسیار اما بیشترشان حتی بزرگترین آنها در ماوراء سرحدات آلمان معروفیتی ندارند. این صنعت نخست تحت اثر جنبش رئالیست و سپس عکس العمل ضدّ رئالیسم واقع گشته. از معاریف رئالیستها فرانز فن لانباخ و آدولف مانزل^۲ می باشد.

لانباخ نقاشی است که دارای عشقی فاضلانه و ذوق عجیبی در موسیقی بوده است و صورتگریست که در قیافه شناسی ید طولانی داشته و این هنر خود را در چهره بیشتر رجال معروف وطن خود نشان داده است. دوره طولانی زندگانی مانزل (۱۸۱۵-۱۹۰۵) یکی از محکمترین افتخارات صنایع مستظرفه آلمان و انعکاس صحیحی از تکامل نقاشی این مملکت است. ابتدا نقاش تاریخ بوده و به واسطه کشیدن تصویر کتاب تاریخ فردریک دوم که با صحت تمام عادات و آداب آن عصر را ظاهر ساخته معروف شد. پس از آن در حقیقت مورخ پروس معاصر و مخصوصاً اهالی برلن گردیده است زیرا در

1. Baroque

2. Franz von Lenbach et Adolphe Menzel

تابلوهای وی تمام طبقات عوام الناس آلمانی را می توان یافت. صفات مخصوص او علم به تشریح دقت در نمایاندن کوچکترین خطوط چهره، نشان دادن احساسات درونی در قیافه و قابلیت حیرت بخش او در ارائه مشخصات هر صنف و بالاخره رعایت دقیق تنوعات نور و فضای مجاور بوده است.

در نتیجه تشویق منازل و اثر نفوذ مکتب (هوای آزاد) فرانسه مکتب طرفدار طبیعت در آلمان تشکیل شد که استادان آن می خواستند صنعت را منطبق با طبیعت نمایند. یکی از معاریف این دسته لیبرمان^۱ (۱۸۴۹) است که مدت زمانی در هلند اقامت کرده و بر اثر ملاحظه آثار استادان بزرگ هلندی در قرن نوزدهم (ژزف اسرائیل) که نقاش زندگانی خصوصی عوام بود فن خویش را تکمیل نمود. این استاد نقاش فقر و زشتی و همواره پیرمردها و اشخاص فرسوده از زحمت و یا مناظر محزون با رنگهای تیره، تپه های شنی صحرا و دریا های طوفانی و آسمان های گرفته را می کشید.

به واسطه ملاحظه دقیق در زندگانی و صداقت و صحت نقاشی و مهارت ترسیم در اشکال جو هوارتالیسم را ایجاد و مکتبی خاص در عالم نقاشی آلمان به وجود آورد. دیگری فریتز فن اوهد^۲ (۱۸۴۸) که به احساسات ظریف و عمیق و روح شفقت و صداقت خود نقاشی منهورانه و وقوف کامل از تنوعات نور را توأم ساخته است. آثار او مخصوصاً تابلو «عیسی نزد دهاقین» نمونه کاملی از صنعت و او را در عداد بزرگترین مبدعین نقاشی مذهبی قرار می دهد.

مکتب رمزی: در مقابل جنبش رئالیسم آرنولد بوکلن^۳ سوئیسی (۱۸۲۷-۱۹۰۱) طریقه رمانتیک جدید را به وجود آورد. این نقاش در هنر خود توانا ولی متلون گاهی فوق العاده قوی و زمانی به کلی مبتدل و معمولی به نظر می آمد. در تمام انواع نقاشی کار کرده و آثارش ترکیباتی است که در نتیجه تعمق و فکر طولانی به وجود آمده.

این استاد به ذوق خالص آلمانی خود خاطرات استادان قدیم فلورانس و ونیز را توأم می کرد. تخیلات او با استعداد مخصوص رئالیستی مخلوط گشته و در نتیجه توانسته است تصاویری مشابه حقیقت اساطیر اولیه و قدیمی رسم نماید. در رنگ آمیزی زبردست و

1. Liebermann

2. Fritz von Uhde

3. Arnold Boecklin

دورنما ساز بلند پایه ایست که در طبیعت دقیق می‌شد تا در پرده‌های خود موافق سلیقه و هوش شخصی آن را حیات بخشید. در مناظر خیالی خود تصویر ارباب انواع قدیم مانند رب‌النوع دریا و مزارع و رب‌النوع فساد اخلاق و امثال آنها را بسیار نمایانده و هر یک را مانند یکی از قوای طبیعت نشان داده است.

نسل جدید نقاش‌های آلمان از آن جمله هانس توما^۱ برای تأسیس یک مکتب ملی جدیدی که در عین حال رمانتیک جدید و سمبولیک باشد از بوکلین پیروی کردند، این مکتب مدعی جلوه‌گر ساختن احوال روحی آلمان معاصر بود. آثار آنان که کمی زمخت است به واسطه رنگ آمیزی تیره و تند و ملاحظت زننده متمایز گشته.

موسیقی آلمان، واگنر (۱۸۱۳-۱۸۸۲): آثار با قریحه و بدیع واگنر در تمام مدت نیمه دوم قرن نوزدهم بر موسیقی آلمان مستولی گشت. این استاد نسبت به موسیقی دارای وسیعترین نظر و ذوقش در تمام افکار معاصر تأثیر داشته است.

زندگانی او ابتدا بی‌ترتیب و بر دسته‌ای از سازندگان سیار ریاست داشت. فقر و مسکنتش را ازدواج نابهنگام و بد عاقبتی تشدید نمود. برای آنکه افکار خود را در فن موسیقی پیشرفت دهد به پاریس رفت (۱۸۳۹) ولی در آنجا به جز غصه و اندوه چیز دیگری عایدش نشده و نتوانست قطعات موسیقی زیبایش را نمایش دهد زیرا در هم پیچیده به نظر می‌آمد. در ۱۸۴۲ به آلمان بازگشت و چندین اپرا که متداولترین تألیفاتش می‌باشد نوشت مثل: ولان‌هلانده (۱۸۴۳)، نان‌هوزر (۱۸۴۵) و لوهنگرین^۲ (۱۸۴۵-۱۸۴۷). در نتیجه عدم توجه عامه به این آثار اندوه و خشمی در او تولید گشت که به طرف رادیکالهای آلمان جوان سوقش داده بعد شریک اعمال انقلابیون ۱۸۴۸ گردید. نهضت ارتجاعی او را مجبور ساخت به زوریخ فرار کرده (مه ۱۸۴۹) و دوازده سال در تبعید باقی بماند.

در همین ایام بود که افکارش دچار بحرانی گردیده پس از سه سال تفکر (۱۸۴۸-۱۸۵۱) عقیده او نسبت به موسیقی تغییر یافت. نخست افکارش را در یک سلسله از انتشارات مانند: صنعت و انقلاب، تألیفات صنعتی در آینده (۱۸۴۹)، اپرا و درام (۱۸۵۱) بیان نمود. سپس شاهکارهای خود را نوشت اما موفق نگردید آنها را به عامه

تحمیل نماید.

در ۱۸۵۲ موقعی که فشار طلبکاران او را فرسوده ساخته و از زندگانی مایوس گشته و نمی‌دانست عاقبتش چه خواهد شد و شاید در فکر نابود کردن خود بود لوتی دوم پادشاه باویر او را به دربار خود خواند.

واگنر که صنعت و هنرش را لوتی دوم تقدیر می‌نمود دارای اختیارات نامحدود گذشته و در پیری کامیاب شد.

بعد از ۱۸۷۰ به تأسیس تئاتر بزرگی در شهر بایروت^۱ همت گماشت که مخصوصاً مرکز نمایش آثار وی و به علاوه «مبد ملی صنعت آلمان» باشد. افتتاح تئاتر در ۱۸۷۸ در حضور امپراطور آلمان باعث شور و شعف بی‌حدی گردیده و عید ملی صنایع مستظرفه آلمان به شمار رفت.

آثار واگنر: واگنر نه فقط موسیقی‌دان ساده بلکه شاعر فاجعه سرا و در این فن استعدادی خارق‌العاده داشت به طوری که آثارش در فن و اصول موسیقی و مفهوم تئاتر موسیقی‌دار انقلابی بر پا ساخت. صنایع مستظرفه را یکی از وسایل تهذیب اخلاق و نشر معارف می‌دانست و موسیقی جمعی را آموزشگاه عمومی و تئاتر را کانون اصلی امتزاج صنایع مستظرفه و مردم می‌شمرد. مقصودش این بود نمایشهایی ترتیب دهد که در جامعه معاصر همان اثر تراژدیهای ملی یونان قدیم را داشته باشد.

برای نیل به این مقصود درام تغزلی و سمبولیک را جانشین اپرای قدیم نموده و به امتزاج شعر و موسیقی پرداخت.

به عقیده وی مکالمات اپرا باید اشعار زیبایی باشد که عالیتین آراء فلسفی و مذهبی بشریت را تشریح نماید. واگنر به موسیقی در تربیت اخلاقی «زبان روح» داده و بالتبجه اصل قدیم فن موسیقی را به کلی منقلب ساخت، به این معنی که سابقاً موسیقی طفیلی شعر بود و هیئت نوازندگان مجبور بودند با آواز هم آهنگی نمایند و تنها با آواز افکار و احساسات اشخاص بیان می‌شد. واگنر اساس فرضیات قدیمه را بر هم زده علاوه بر آواز موسیقی را هم وسیله بیان احساسات و ترجمه روحیات اشخاص قرار داد. ضمناً به عواملی که معرف روح هر کس است و در مسئله مربوط به آن شخص ظاهر می‌گردد

توجه نموده است. بالاخره اساس موسیقی جمعی را به وسیله اصوات جمعی به کلی تغییر داد به قسمی که هر یک از آلات موسیقی در کنسرت صدا و آهنگ مخصوص خود را ظاهر می‌سازد و در عین حال نوای هر یک از سازها با دیگری مخلوط گشته و بر روی هم آهنگ خاصی از آن شنیده می‌شود و نوای هر یک از سازها جداگانه محفوظ و قابل تشخیص است.

شاهکارهای واگنر عبارتند از: ترستان و ایزولد (۱۸۵۷-۱۸۵۹)، مترشانتور (۱۸۴۵-۱۸۸۳) و قطعه بزرگ ترالوزی و لاند نیبلونگن که در ۱۸۶۳ شروع کرده و بعد از ۱۸۷۰ نمایش داده است که فاجعه طغیان و جدان نسبت به طلا و ظلم و جدال بین عشق و پول و تکبر و نوع پرستی را نشان می‌دهد.

این قطعات فاجعه همه دارای مقامی ارجمند و زندگانی مشوش و انگیز و میل شدیدش را به زندگانی و آرزوهای نجیب و نوع پرورانه او حرمان‌های دردناک و حس ناچیز شمردن دنیا و بالاخره قیام او را بر علیه ظلم و جور ظاهر می‌سازند. به استثنای پاریسیال در سایر قطعات مزبور از فلسفه بدبینی شوپنهاور که در ۱۸۵۴ برای روح مضطرب و انگیز از ملهمات قوی به شمار می‌رفت اثر و نمونه‌ای یافت می‌شود.

درام پاریسیال (۱۸۸۲) آخرین مرحله اخلاقی و انگیز و پیوستن او را به طریقه نجات بشر از طرف مسیح معلوم می‌دارد.

بَواَهْمُس و اِسترونس: اگر چه واگنر بر تمام موسیقی دانهای عصر خود حتی آنهایی که مقامی ارجمند در فن خویش داشته‌اند فایق آمده است، ولی از ذکر نام بعضی از آنها نمی‌توان صرف نظر کرد. معروفتر از همه ژهان براهمس (۱۸۱۳-۱۸۸۴) پسر یک ساززن فقیر هامبورگی است که اوایل زندگانش با مشقت گذشته فقط به واسطه مبارزه با طریقه واگنر در اواخر عمر در وین مورد احترام و تحسین واقع شد. اما شهرت فوق العاده او از سرحدات آلمان تجاوز نکرده است.

روح عرفانیش دارای متانت آرام معینا مخلوط به شفقت می‌باشد و اوقات خود را وقف موسیقی تغزلی نموده است.

براهمس مخصوصاً قطعات موسیقی جمعی ترکیب کرده و همچنین قطعات مهمتی برای خوانندگان ارکستر دارد مانند قطعه: نماز برای اموات آلمان (۱۸۶۶-۱۸۶۷)، نشید فتح (۱۸۷۲) به افتخار فتوحات آلمان، آواز پارکها (۱۸۸۳)^۱ موسیقی براهمس درهم و اوزانش گاهی خشن و زنده اما تألیفاتش به واسطه روشنی انشاء و کثرت احساسات و بیان رازهای درونی بسیار مهیج و جاذب می باشد.

دیگر از موسیقی دانهای معروف آلمان ریشار استروس (متولد در ۱۸۶۹) می باشد که در قسمت ریاست ارکستر و فن از مشهورترین استادان آلمان امروزه به شمار می رود، هیچکس به قدر او اختلاف سبک با براهمس نداشته است. در تمام اقسام موسیقی مانند موسیقی با ساز و موسیقی با آواز و اپرا و اشعار به طرز جمعی و هم آهنگ با قریحه خاصی کار کرده و متبحر شده است.

تصنیفات مهمش عبارتند از: دُن ژوان (۱۸۸۳)، مرگ تغییر شکل (۱۸۹۰)، زرتشت (۱۸۹۶)، سالومه، شوالیه گل به دست^۲. اهمیت این نوازنده در تخیلات خارج از حد طبیعی و در ذوقیاتش که گاهی متعارفی می باشند نیست بلکه مربوط به فصاحت و بلاغت و توانایی او در توافق سازهای مختلف می باشد که در این قسمت به خصوص از حیث تهور و ابتکار حتی از واگنر نیز گوی سبقت را ربوده است.

استروس نماینده سلیقه عظمت خواهی آلمان است که در موسیقی نیز حشمت و عظمت را قایل گردیده.

سایر موسیقی دانهای آلمان صنعتکاران درجه دوم و با وجود تخصص و مجاهداتشان برای ترکیبات بدیع و تازه در موسیقی نتوانسته اند برای آلمان افتخاری را که در آغاز قرن نوزدهم داشت به وجود آورد.

جنبش ادبی در انگلستان: جنبش فکری در انگلستان در نیمه دوم قرن نوزدهم نه تنها از حیث کثرت آثار و تألیفات بلکه از نظر ارتباط شدید بین ادبیات مستظرفه نیز موجب حیرت است چنانکه عده ای از مشهورترین شعرای انگلیسی در این عصر مانند:

1. le Requiem allemande, le Lied du Triomphe, le Chant des Parques

2. Don Juan, Mort et Transfiguration, Zarathoustra, Salomé, Le Chevalier à la rose

دانت گابریل رُستی^۱ و ویلیام موریس^۲ در عین حال از نقاشان معروف به شمار می‌روند. این اتحاد بین ادبیات و صنایع مستظرفه در نتیجه اعمال نفوذ منتقد بزرگ موسوم به جان روسکن^۳ می‌باشد که از کاملترین مظاهر عصر خود و ملت انگلیس محسوب می‌شود. روسکن (۱۸۱۹-۱۹۰۰) نویسنده قوی و توانا دارای وجد حقیقی و فصاحت پر استعاره و کنایه و واجد قوه دراکه فوق العاده بوده به طوری که وسیعترین مسایل اخلاقی و اجتماعی را پی در پی فرا گرفته و به فنون خالص ادبیات و صنایع ظریفه نیز آگاهی یافته و تمام آنها را با طریقه خاص و بکری حل نموده است به همین جهت تألیفات او چه در تنوع موضوع و چه از حیث مسایلی که دربردارد شامل مطالب بسیار مفید می‌باشد.

بهترین کتب او که در بین ۱۸۵۰ و ۱۸۸۰ نوشته شده یا شامل طریقه‌های آزمایشی در اصلاحات اجتماعی است مانند: (کنجد و گلهای زنبق)^۴ و یا انتقاد صنعتی مثل: (نقاش‌های جدید و سنگهای ونیز)^۵. اگر چه این آثار دارای انشاء جاذب و مفرح و زنده کننده زنگ و ترکیب به شمار می‌رود ولی به قدری دارای اطناب و استدالات آن به اندازه‌ای زیاد است که خواننده را خسته و برای اقناع مطالعه کننده غیر ضروری به نظر می‌آید.

روسکن در عقاید اخلاقی و صنعتی عصر خود تأثیر زیادی داشته و از مکتب وی نقاش، شاعر، افسانه نویس و فیلسوف با هم به وجود آمده‌اند.

شعرای انگلیس: در بین سالهای ۱۸۵۰ و ۱۹۰۰ شعرای انگلیس را می‌توان به دو دسته تقسیم نمود: یکی آنانکه تا آخر قرن نوزدهم روش شعرای قرن سابق را تعقیب کرده‌اند مانند: تنی سون^۶ و برونینگ^۷ و دسته دیگر شعرای که سبک جدیدی پدید آوردند. نمایندگان این دسته عبارتند از: شعرای معروف به طرفداران قبل از رافایل مثل: (روستی و ویلیام موریس و اسونبورن^۸). کمتر دیده شده است که شعراء بین خود به اندازه تنی سون و برونینگ اختلاف سبک و ذوق داشته باشند، زیرا یکی آرام و محتاط شیفته

1. Dant-Gabriel Rossetti

2. William Morris

3. John Ruskin

4. Sésame et les Lis

5. Les Peintres Modernes et les Pierres de Venise

6. Tennyson

7. Browning

8. Rossetti, William Morris Swinburne

اصطلاحات طبیعی و منتخب، دیگری شدید و تند و بی اعتناء به گراف گویی و دقت در فصاحت و بلاغت بود، با وجود این تألیفات آنها مکمل یکدیگر و متقابلاً معرّف هم می باشند.

آلفرد تنی سون (۱۸۰۷-۱۸۹۲) بزرگترین شاعر دوره سلطنت ویکتوریا بوده است. در یک سلسله از قطعات مختلفه خود مانند: این ممریام، قصاید شاه و انواع آردن^۱ به بهترین طرزی روح و احساسات نژاد خویش را تشریح کرده و آثاری کاملاً ملی و انگلیسی به وجود آورده.

ربرت برونینگ (۱۸۱۲-۱۸۸۹) دیرتر از تنی سون مقبولیت عامه یافت. اشعارش مبهم و به کمال اشعار استاد سابق نیست. اگر چه تألیفات مهم او: مردان و زنان (۱۸۵۵)، در اماتی پرسنا (۱۸۶۶) و انگشتر و کتاب (۱۸۶۸)^۲ مورد تقدیر عده بسیاری واقع شد، ولی چون نویسنده بسیار مو شکاف و ظریف نویس بود به این جهت انشاء خشن و موجز او در نظر توده مردم مبهم به شمار می رفت.

در همان هنگام که شهرت تنی سون به اوج ترقی می رسید شعرای (نقاش ماقبل رافائل)^۳ که صفت ممیز آنان عشق شدید به زیبایی جمال بود پیدا شدند. این دسته سعی می کردند در اشعار خویش تناسب اندام و شکوه رنگ آمیزی را جلوه گر ساخته تأثیر موسیقی را نیز به طوری که خود احساس می نمودند بیان کنند. بالاخره شعر در نظر این شعراء وسیله بیان بهترین و شیرین ترین احساسات می باشد، چنانکه اشعار (۱۸۷۰) ترجیعات و مسقطات (۱۸۸۱) روستی به واسطه فصاحت توصیف و قطعات آلژرن اسونبورن^۴ از نظر بلندی پایه در انشاء و ظاهر ساختن احساسات شاعرانه به حد کمال اهمیت یافته اند و ویلیام موریس (۱۸۴۴-۱۸۹۶) که از معاریف این دسته به شمار می رود نه فقط شاعر و نقاش مبدع بی نظیری است بلکه از افسانه نویسان درجه اول اجتماعی مانند افسانه «اخبار هیچ جا» می باشد که در آن مثل یک نفر عارف بصیری به طلوع تمدن آتیه سلام می فرستد.

1. In Memoriam, Idylles du Roi, Enoch Arden

2. Hommes et Femmes, Dramatis Persnae, la Rague et le Live

3. Iespeintres-poètes préraphaélites

4. I'Algernon Swinburne

افسانه‌نویسهای انگلیس: بین رشته‌های مختلف ادبی افسانه نویسی در تاریخ ادبیات معاصر انگلستان دارای مهم‌ترین موقعیت بوده و از لحاظ سندیت تاریخی از آثار درجهٔ اوّل به شمار می‌رود، زیرا افسانه نویسان این دوره به تشریح و توصیف کامل محیط خود پرداخته و در عین حال افکار اصلاح طلبانه و عقاید خود را تبلیغ و منتشر ساخته‌اند و به این ترتیب افسانه‌ها مناظر گوناگون حیات فکری و اخلاقی و اجتماعی ملت انگلیس را منعکس می‌سازند. بین افسانه نویسان انگلیس سه نویسندهٔ بزرگ مقام ارجمند و برجسته دارا شده‌اند: ژرژ میردیت، رودبار کیپلینگ و ولس.^۱

ژرژ میردیت مخصوصاً افسانه‌های معرفت‌الروحي نوشته شهرت عالمگیر امروزی او پس از انتشار افسانهٔ (خودپرست) که شاهکار وی به شمار است (۱۸۷۹) شروع شد. در طرز تحقیق و توصیف مطالب به سبک کلاسیک نزدیک گشته ولی روشن نبودن اصطلاحات و عیب ابهام که در انشاء وی وجود دارد غالباً فرانسویان را متعجب می‌سازد. از تصانیف ولس سبک سیاسی و اجتماعی ظاهر می‌گردد. آثار اوّلیه‌اش که تصوّر می‌شد از موهومات باشد همه هجویات و افسانه‌های اخیرش شامل حملات مستقیم به هیئت اجتماعی فعلی است که با انتقادات سخت در اضمحلال آن کوشیده و از نظر کمال مطلوب سوسیالیست تغییر شکل اساسی هیئت اجتماعی را به وسیلهٔ علم به تمدن معاصر پیشنهاد می‌کنند. بر خلاف وی رودبار کیپلینگ (تولّد در ۱۸۶۴) عمر خود را صرف ستایش فعالیت ملت انگلیس و افراد آن کرده است. چنانکه قهرمانان یک سلسله از افسانه‌های جاذب و متنوع او که در آنها اندیشه‌های شاعرانه‌ای بر ملاحظات دقیق و محکم حقیقت استوار گشته مجسمهٔ ارادهٔ ثابت و صفات نیرومند نژاد انگلیس می‌باشند. کلیهٔ تألیفاتش مانند (کُتب جنگل هند، کیم، بل سازان) عظمت امپراطوری بریتانیا را ظاهر می‌سازند.

تئاتر در انگلستان فاقد شکوه و جلوه‌ای بوده که در اروپا داشت. قطعات تئاتر بیشمار در این مملکت تقریباً تألیفاتی متوسط و اغلب اقتباس از قطعات تئاتری فرانسه بوده است. در اواخر قرن نوزدهم فقط دو نفر مصنّف بزرگ در انگلیس بوده‌اند

1. Georges Meredith, Rudyard Kipling, H. G. Wells

یکی اسکار وایلد^۱ و دیگری برنار شاو^۲ اولی قطعات فکاهی عالی ساخته است که از لحاظ عمق معانی و گرمی و چالاکی محاوره کنندگان اهمیتی به سزا دارد ولی به واسطه ناچیز شمردن عادات جامعه و بیان مطالب منافی اخلاق مورد تنفر قسمت مهمتی از مردم واقع شد و دومی که از اهالی ایرلند بود در عالم تئاتر انگلیس طرزی بدیع که عبارت از نمایش افکار باشد وارد ساخت و موفق شد که به برکت خوی خود کمندی فلسفی را پدید آورده تألیفات این سبک را برای تعقیب طبقات و افرادی که به عقیده او قابل سرزنش هستند دفاع و حمایت از عقاید سوسیالیستی خود به کار می برد.

فلسفه انگلیسی: دو فیلسوف بسیار معروف انگلیسی در همین عصر ظهور کردند. شارل داروین و هربرت اسپنسر^۳. داروین (۱۸۰۹-۱۸۸۲) علاوه بر جنبه فلسفی یکی از دانشمندانی بود که در علم حیات اساس عقیده تناسخ را که قبل از اولامارک به شکل دیگری اظهار کرده بود یافت و این عقیده تأثیر شدیدی در کلیه افکار و عقاید علمای معاصر نموده است. این فیلسوف نتایج عالمانه تفحصات با مشقت خود را در دو کتاب «اصل انواع» (۱۸۵۹) و نسل بشر^۴ (۱۸۷۱) گنجانده است که به واسطه مدارک دقیق و تسلسل قیاسات و استنتاجات منطقی اهمیت یافته و مباحثات شدیدی تولید نموده است. به عقیده داروین بین انواع موجودات اصل تنازع بقا حکم فرماست و در این تنازع بعضی موجودات به واسطه تغییرات اتفاقی که در آنها داده شده و آنها را قویتر ساخته و در نتیجه توارث استحکام یافته بر بعضی دیگر فایق می آیند و چون در نتیجه این تنازع موجودات ضعیف تر از بین می روند پس می توان گفت طبیعت انواع قوی، موجودات را انتخاب می نماید. به علاوه معتقد است که اصل انسان از حیوان بوده و از تکامل تدریجی بعضی از نواده های میمون به وجود آمده است چنانکه می گوید بین احساسات انسان و بعضی از احساسات حیوانات که در حالت بدوی ظاهر می سازند اختلافی وجود ندارد و بنا بر احساسات و قوه اخلاقی انسان در نتیجه تکامل و ترقی ممیزه اولیه به وجود آمده و انتخابات مسلسل طبیعی آن را پاک و از خوی حیوانی منزّه ساخته است.

1. Oscafr Wilde

2. Bernard Shaw

3. Charles Darwin it Herbert Spencer

4. L'origine des Espèces, la Descendance de l'Homme

عقیده تکامل را هربرت اسپنسر (۱۸۲۰-۱۹۰۴) تعقیب نمود. این فیلسوف در علم معرفه‌الروح و علم حیات و علم اجتماع و اخلاق متبحر و می‌توان گفت دائرةالمعارف متحرّکی بوده، قانون تکامل را قانون کلی می‌دانست که بر تمام گیتی منطبق می‌شود و این عقیده را بر اصل پایداری قوّه و تبدّلات دائمی ماده استوار می‌ساخت.

اسپنسر بر این عقیده است که تکامل اجتماع هم مانند تکامل مواد از یک طرف خود را متمایز و از طرف دیگر مکمل سایر مواد می‌گردند می‌باشد، به این معنی که تکامل جامعه از یک طرف افراد آن را مشخص و متمایز می‌گرداند و از طرف دیگر بین افراد توافق و هم‌آهنگی کاملی به وجود می‌آورد، زیرا جامعه مانند سایر موجودات و رشد او شبیه به رشد افراد و مطیع همان قوانین تکاملات طبیعی و دائمی می‌باشد.

کمال مطلوب اخلاقی که این فیلسوف به افراد و هیئت‌های اجتماعی بشری پیشنهاد می‌کند آنست که کاملاً خود را با وضعیّات کنونی تنازع بقاء متناسب سازند تا در نتیجه انتخاب طبیعی و تناسب با محیط اجتماعی اخلاق و معنویات بشر تکمیل شده و سعادت روزافزون گردد. چنانکه فکر و قوّه عقل نیز به واسطه قانون تناسب با محیط روز به روز کاملتر می‌شود.

سبک قبل از رافائل، صفات عمومی آن: صنعت انگلیس در اوّلین قسمت قرن ۱۹ حیات تازه کسب نکرده و آثار و وجود دو نفر از دورنما سازهای بزرگ مانند: کنستابل^۱ و تورنر^۲ برای این که صنعت انگلیس را به شاه‌راه تجدد اندازند کافی نبود و چنین به نظر می‌آمد که صنعت در میان قواعد و رسوم قدیمه منجمد گردیده است.

در همین هنگام یعنی در حدود ۱۸۵۰ انقلاب ناگهانی و غیر مترقبه‌ای در آن به وقوع پیوست و این انقلاب جنبش طرفداران قبل از رافائل است که در نقاشی انگلستان تبدل کلی پدید آورده مبدأ آن جنبش ذوق صنعتی به سبک رئالیست و ضد کلاسیک بود. هفت نفر از جوانان نقّاش، پیکر تراش و شاعر که دارای روح تند و عرفانی و تنفّر شدید نسبت به فیود بی‌معنی کلاسیک‌های جدید داشتند مکتب جدید را به وجود آوردند، به این ترتیب که جوانان مزبور در ضمن جلسه‌ای که در خانه میله (یکی از آنان)

تشکیل شده بود پس از مطالعه یک آلبوم محتوی گراورهای نقاشی کامپوسانتوپینز^۱ روح و فکر جدیدی در آنها تولید و نسبت به صنایع مستظرفه دارای افکار و عقاید تازه شدند. از این پس این مبدعین دسته‌ای به نام همکاران قبل از رافائل تشکیل و دستور خود را در کار ارتباط و اصطکاک مستقیم با طبیعت قرار دادند.

به عقیده آنان چون نقاشها از دوره رافائل به بعد فاقد این اصطکاک شده‌اند و بایستی مجدداً صنعت قبل از رافائل را به وجود آورده و به صنایع بدوی که تنها صنایع «ساده حقیقی، ابدی و فاسد نشدنی، واقعی» می‌باشد عود نمود، بنابراین می‌کوشیدند به جای قواعدی که به نظر آنها مصنوعی می‌آمد تقلید صحیح طبیعت را معمول دارند و علاقه داشتند بر خلاف حرکات و سکانات مبتذل و معمولی که کلاسیکها در نقاشی پذیرفته بودند تنها حرکات با معنی و بی‌سابقه و کاملاً منفرد را نمایان سازند. این دسته جزئیات بسیار دقیق را با صرف حوصله بسیار نمایان می‌ساختند تا آنجایی که علمای نبات‌شناس بتوانند کمترین عروق برگها را در تابلوهای آنان دریابند. طرفداران قبل از رافائل در عین حال کاملاً (ایدآلیسم) و نمایش طبیعت را مانند رئالیست‌های اروپا معتقد نبوده و این طور می‌گویند که نمایش طبیعت باید مطیع مقصود اخلاقی و مفید باشد و از همین جهت در صنایع آنها نیز خصلت انگلیسی هویدا می‌شود.

یکی از عقایدشان این است که نمایش طبیعت عبارت از تهیه مناظر زندگانی معاصر نیست بلکه پس و پیش نمودن آثار شعرای قدیم و جدید و بیان یک احساس با یک علامت را نیز شامل می‌باشد.

این نقاشها فقط در انتخاب موضوعها و در ترکیب ابداع نکرده‌اند بلکه در عوامل و در رنگها نیز اسلوب‌های فنی مخصوص به خود داشته‌اند. رنگهای تند و شفاف را به عوض رنگهای رقیق و نار که مورد تقدیر و تمجید کلاسیک‌های جدید بود پذیرفته و به علاوه در عوض قرار دادن الوان بر روی یکدیگر فقط به کشیدن خطوط کوچک و نزدیک به هم اکتفا ورزیده از رنگ متن پرده نقاشی قبل از رسم (آستر) صرف نظر می‌کردند و اگر چه بالتیجه نتایج قابل توجهی تحصیل کرده‌اند اما پرده‌های نقاشی آنها غالباً فاقد تناسب و ناموزون و گاهی هم شبیه به خانم‌کاری بوده و به واسطه افراط در

غلظت رنگها که درست به عمل نیاورده‌اند قدری زنده است.

بنابر شرح فوق سبک قبل از رافائل با این که از هنرهای تصنعی و نسبت به سایر سبک‌های صنعت اروپا محدودتر و کم‌آثارتر بوده است معهذانه تنها به صنعت انگلیس حیاتی تازه بخشید بلکه می‌توان پیدایش آن را یکی از مهمترین وقایع جنبش صنعتی قرن نوزدهم دانست.

نقاشهای مکتب قبل از رافائل: نقاشان پیرو سبک قبل از رافائل آثار خود را در ۱۸۴۹ به معرض نمایش گذاردند، ولی مجادله سخت با مکتبهای دیگر را از ۱۸۵۱ یعنی در موقع نمایش خود در آکادمی سلطنتی آغاز نمودند.

در این موقع آثار آنها غوغای غریبی بر پا کرد، زیرا نمایش این آثار تازه به سلیقه کهنه پرست ملت انگلیس ناگوار آمده تقلید کورکورانه از مناظر دروغی و استعمال رنگهای خام نقاش‌های سابق را سرزنش می‌کردند و می‌گفتند این نقاش‌ها حقیقت و زیبایی و احساسات طبیعی را فدای بوالهوسی صاف و ساده خود ساخته‌اند.

با وجود این افکار مکتب جدید در سایه نفوذ ژن‌روسکن که به آن ملحق شد فاتح آمد.

مهمترین صنعتگران جنبش قبل از رافائل عبارتند از: دانت گابریل رُستی، هُامان هونت، جان اورث میله. قسمت عمده ابتکار آنها در این است که کورکورانه از مسلک خود پیروی ننموده بلکه توانسته‌اند در عمل خود را از قید قواعد دقیق و محدود رهائی بخشند.

رُستی (۱۸۲۸-۱۸۸۴) پسر یک نفر از تبعید شدگان ناپل و دارای نفوذ خارق‌العاده نسبت به اطرافیان خود بوده و استاد مسلم مکتب همکاری قبل از رافائل شناخته می‌شود. ظریف، موشکاف و باشور و وجد. قبل از هر چیز چه در صنعت و چه در شعر طالب کمال مطلوب و مجذوب زیبایی مخصوصاً زیبایی زنان بود. در تابلوهای مذهبی خود و همچنین در تابلوهایی که برای تعبیر آثار «دانت» می‌کشید از قبیل تابلو به آتا با تریکس^۱ و خواب دانت^۲ خود را مانند یک رنگ‌آمیز باهوش و شیفته کمال مطلق ظاهر ساخته و در عین حال صورتگر و اخلاقیست.

هئامن هونت از مسیحیان متعصب و صنعتگری نهایت صبور و باوجدان می‌باشد که با وجود تخیلاتی که در مسائل مذهبی داشت کلیه نکات دقیق را در طبیعت ملاحظه نموده ظاهر می‌ساخت. کلیه عوائد صنعتش را وقف خدمت به عقیده و مذهبش کرده و افسانه‌ها و مناظر مذهبی بسیار کشیده است مثل تابلو: روشنائی عالم و فرار به مصر^۱.

میله (۱۸۲۹-۱۸۹۶) مخصوصاً تصویر ساز معروفی است. با وجودیکه از قابل توجه‌ترین اعضاء طرفداران سبک قبل از رافائل بود بعدها از این طریقه دست کشید. آثار رزمی او بواسطه سادگی فوق‌العاده و مشاهده دقیق و تند اشیاء برجسته می‌باشد. نقاشی اجتماعی بوزن جاننش، وات^۲ از سبک قبل از رافائل مکتب جدید به وجود آمد که کمتر در بند مطالعه دقیق بوده بلکه سعی داشت به صنعت جنبه اجتماعی و قواعد عمومی بدهد.

مرام پیروان این مکتب اختلاط نقاشی با زندگانی بشر معاصر و می‌خواست از عالترین مسرات اخلاقی و جمال عامه را بهره‌مند سازد. نقاشان شاعر این عصر عبارتند از: ویلیام موریس و بورن جانس (۱۸۳۳-۱۸۹۸) که به واسطه دوستی صمیمانه با یکدیگر مربوط بوده‌اند.

بورن جانس بدو از شاگردان رُستی و سپس تحت تأثیر نقاش‌های بزرگ و نیز در (قرن شانزدهم) قرار گرفت. آثار او بیش از هر چیز شاعرانه و تا حدی دارای روح حقیقت است. مخصوصاً تابلوهای افسانه کشیده است که در آنها اصراری در بیان مقاصد اخلاقی خود به خرج داده و کوشش در تزیین تابلو را به حد افراط رسانده است.

بیشتر تابلوهایش شبیه به مقوای پشت شیشه و یا صفحه تذهیبی است که بزرگ کرده باشند. با وجود این همه دارای روح شاعرانه و بعضی از آنها مانند: لوئیس و نری و پادشاه گفتو^۳ از شاهکارهای صنعت به شمارند.

وات (۱۸۱۸-۱۹۰۴) نیز مانند بورن جانس آثار خود را از ونیزی‌ها اقتباس کرده و دارای اندیشه‌های اخلاقی بود. نسبت به صنعت نظری بلند داشته برای آن جنبه فایده عموی قائل بود. به عقیده او نقاشی نباید در محوطه صنعت خود را محدود سازد، بلکه

1. la Lumière du monde, la Fuite en Egypte.

2. Burne Jones, Watts.

3. la Laus Veneris, le Roi Cophtua.

باید راهنمای جامعه و به جماعت کمال مطلوبی را ارائه دهد.

برای انجام این وظیفه و منظور نقاشی دیواری را بهترین عامل دانسته و جز نقاشی ابنیه عالیة لندن آمالی نداشت.

این استاد به واسطه قدرت در رنگ آمیزی و اراده و ایمانی که علائم و اشاراتش را روح می بخشید، مثل تابلو عشق و زندگانی بکر از مبتکرترین هنرمندان انگلیسی و یکی از عالیترین مظاهر ایدآلیسم قرن اخیر به شمار می رود.

ویشتلر^۱ بنا بر آنچه فوقاً اشاره شده صنعت انگلیس در قرن نوزدهم دارای لون محلی و ملی و متمایز بود و اگرچه عقاید و افکار کنونی صنعتگران انگلیس بسیار متنوع شده ولی روی هم رفته به جای تشخیص و تمایز قرن نوزدهم تمایل به امتزاج و تعمیمی پیدا شده که صنعتگران انگلیس را متوجه صنعتکاران بزرگ اروپا مخصوصاً تحت نفوذ صنعت فرانسه قرار می دهد. این تمایلات یک قسمت مربوط به تأثیر شدید وجود جمس ویستلر آمریکایی می باشد که در آغاز زندگیش مورد حملات سخت طرفداران قبل از رافائل و روسکین واقع شده بود. این نقاش در اتازونی متولد شده اما بیشتر ایام عمر خویش را در انگلستان به سر برده و در همانجا درگذشت.

در نقاش های جوان انگلیس که مایل به تجدد و ابداع صنعت بودند نفوذ فوق العاده ای یافت ولی هنر خویش را در اصطکاک با رنگ آمیزان و رئالیستهای فرانسه که پیرو مکتب کوربه بودند تکمیل کرده و در مصاحبه آنان قریحه مخصوص به خود را جلوه گر ساخت.

ویستلر در عین حال مدعی کشف و کرامت و موسیقی دان ظریف طبیعی بود. شاهکارهایش که عبارتند از: مادام ویستلر مادر^۲، سمفونی سفید، سمفونی خاکستر و سبز حاوی فنی مخصوص هستند. این استاد مدّقی است که در نقاشی به خطوط و قواعد و اصول پای بست نبوده و فقط به سایه رنگها و اختلافات جزئی الوان توجه داشت و غالباً خود اشیاء را کمتر از فضای محیط آن نقاشی می کرد و به این ترتیب صنعت اسرارانگیز عجیب و لطیفی ایجاد نموده است که گاهی انسان را به فکر عالم دیگر می اندازد.

1. Whistler.

2. Madame Whistler mère.

ترقیات علمی در نیمه قرن نوزدهم

صفات عمومی ترقیات علمی: ترقیات علمی در نیمه دوم قرن نوزدهم به قدری زیاد و با نتیجه بوده که نه تنها آرزوهایی را که برانگیخته بوده کاملاً عملی ساخت بلکه از حدود آمال مزبور نیز تجاوز نمود. صفات عمومی ترقیات علمی در این دوره نیز تفاوتی با سنوات بین ۱۸۰۰ و ۱۸۵۰ ننموده دانشمندان مثل دوره قبل مجبور بودند در رشته‌هایی تخصص یابند، زیرا دایره علوم در این عصر به اندازه‌ای وسعت یافته که یک نفر هر قدر با استعداد باشد نمی‌تواند جز قسمت کوچکی از آن را فراگیرد.

به علاوه دانشمندان مزبور بیش از پیش متدرجاً علاقه‌مند به منطبق ساختن کشفیات و دستورات عملی در کلیه شعب فعالیت بشری شدند. نتایجی را که گروه روزافزون محققین به این طریق به دست آوردند صنایع را تجدید حیات بخشیده موجب تحول کلی زندگانی مادی بشر گردید و در فعالیت فکری و جنبه اخلاقی انسان نیز از همین طریق مؤثر واقع شد به طوری که ترقیات علمی این عصر را مهمترین واقعه تاریخی می‌توان به شمار آورد.

تعلیمات علمی: چون دانشمندان این عصر عموماً استادان مدارس عالی می‌باشند تحصیلات مدارس دخالت عمده در ترقیات علمی داشته است.

مؤسساتی که عهده دار تحقیقات علمی بودند به خصوص دارالفنون مجبور شدند بر عده استادان افزوده و در تقسیم دروس تجدید نظر نموده و اصول تعلیمات را تکمیل نمایند به طوری که در طی بیست سال اخیر قرن نوزدهم در دارالفنون‌های جدید استادان بسیاری برای رفع احتیاجات تازه تدریس علوم انتخاب شده‌اند. در فاکولته‌های علوم قسمت‌های فنی تأسیس یافته و متخصصین فنی برای صنایع مختلف تربیت می‌نمایند، چنان که در سال‌های اخیر عده زیادی مؤسسات صنایع الکتریکی و مؤسسات شیمیایی برای احتیاجات کارخانجات الکتریکی و شیمی تأسیس یافته است.

بعضی از صنایع که سابقاً از دایره تجربه خارج نشده بود امروز در نتیجه ترقیات علمی کاملاً تغییر یافته و تشکیل مواد تازه‌ای برای تعلیمات داده‌اند مانند مدارس آبخوسازی و دباغی که محصلین در آنها به قدر لزوم اصول فیزیک و شیمی و میکروب‌شناسی را فرا می‌گیرند.

موجودیت و پیشرفت تعلیمات علمی در سایه دارالتجزیه‌های دارالفنون‌ها و مؤسسات تحقیقات علمی تکمیل گردیده. بعضی از این مؤسسات که برای تحقیقات خاصی ایجاد شده‌اند دارای موجودیت مستقلی می‌باشند مانند انستیتو پاستور که مرکز بسیار معروف برای تحقیقات میکروب‌شناسی و علم الحیات است. کارکنان این مؤسسات آلات و ادوات بیشماری در دسترس خود دارند و دستگاه عظیمی را که ملزومات بی‌نهایت گران و فراوان و اشخاص کار آگاهی لازم دارد در تحقیقات خود مورد استفاده قرار می‌دهند. تشکیلات دقیقه و بسط دارالتجزیه‌ها برای تحقیق و تفحص در ترقی علوم بی‌نهایت اهمیت دارد، زیرا هر علمی که برای اکتشافی انجام می‌گیرد امتحانات بیشمار و ممتد و عملیات دقیق لازم دارد و بسیاری از عملیات و تجربیات جز به وسیله در دست داشتن وسایل لازم و محلهایی که کاملاً برای این مقصد تعبیه شده باشند انجام‌پذیر نیست.

اصول تحصیل اطلاعات علمی علوم و عقاید عمومی: متخصصین که هریک رشته‌ای از علوم را پیش گرفتند به طریق مختلف با یکدیگر ارتباط یافتند. یکی به وسیله کتب و تألیفات که از حیث نوع و درجه اهمیت با هم اختلاف بسیار دارند و رساله‌های کامل و تذکره‌ها و تابلوها و کتب قواعد علمی و دیگر به وسیله جراید و مجلات که یادداشت‌های هریک از فضلا را در رشته اختصاصی آنها منتشر می‌سازند و همچنین به وسیله انتشار صورت مجلس‌های مجامع علمی که مجامع مزبور خود از وسایل ارتباط دانشمندان بوده مرکز مباشرت و تبادل افکار علمی آنان به شمار می‌رود و در همین مجامع است که دستورهای علمی متحدالشکل وضع می‌شود چنانکه در کنفره شبیکاکو در ۱۸۹۳ واحدهای بین‌المللی الکتریکی را معین نمودند. در نتیجه این وسایل و تشکیلات اکتشافات هریک از متخصصین دیگر فقط در دسترس عده معدودی نبوده و مورد استفاده جامعه علمای عصر قرار می‌گیرد.

از طرف دیگر عامه نیز به ترقیات علمی علاقمندی بسیار نشان می‌دهند چنانکه بعضی اکتشافات و اختراعات وجد و شعف کاملی برپا ساخته. توسعه و تکمیل اختراعات مزبوره را عامه با دقت و توجه مخصوصی تعقیب می‌نمودند مانند حل مسئله عملی هواپیمایی و کشف رادیوم و تلگراف بی‌سیم و قوه برق و بسیاری از اختراعات و

اکتشافات دیگر. هریک از جراید بزرگ لااقل هفته‌ای یک بار «قسمت علمی» به امضای یکی از دانشمندان بزرگ منتشر می‌سازند. مجلات نیز همواره خوانندگان خود را از سیر ترقیات علمی و اختراعات اعمال اکتشافات و نتایج اقتصادی و اجتماعی این قضایا آگاه نگاه می‌دارند.

یک دسته مطبوعات مرتب الانتشار و کتب نیز مخصوص آگاه ساختن مردم و اشخاص غیرمتخصص از ترقیات علمی شده‌اند و این قبیل مطبوعات را انتشارات تعمیمی می‌نامند (یعنی کلیه مسائل را در دسترس عامه می‌گذارند). در بدو امر متخصصین به انتشار دهندگان این قبیل مطبوعات به دیده حقارت می‌نگریستند ولیکن بعدها معلوم شد مطبوعات مزبور مردم را به ذوق آورده و عقاید عمومی را تحریک می‌کند و بدون آن طرحهای علمی واضعین به جایی نمی‌رسید.

برای تعمیم علوم از پانزده سال به این طرف وسیله بسیار شگفتی به دست آمده و ان سینماتوگرافی است که بالخصوص در مطالعات علم و وظائف الاعضاء به کار می‌رفت. سینماتوگرافی نخست برای تحقیقات علمی اختراع شده و اختراع آن مربوط به ماری^۱ دانشمند فرانسوی است. در نتیجه تکامل این فن مناظری مطابق با واقع بدون نقص روی پرده سینما نمایان می‌شود که نمونه حقیقی زندگانی به شمار می‌رود و تجارب بسیار دقیق مانند تشریح حیوانات و طرز کار کارخانه‌ها مانند توپ ریزی را به عامه نشان می‌دهد، در صورتی که معمولاً در کارخانه‌های اسلحه‌سازی تماشاچی نمی‌پذیرند. فعلاً تعلیمات عمومی در صدد است از این وسیله بسیار عالی استفاده نماید و احتمال می‌رود تا چند سال دیگر مجموعه فیلمها در اکثر مدارس به جای تابلوهای دیواری و نقشه‌هایی که به عجله از آلات و ادوات علمی کشیده شده است استعمال شود.

تشویق و حمایت علمی: تحقیقات علمی اغلب گران تمام می‌شود خواه برای تهیه اجباری لوازم و مواد مورد احتیاج که گاهی قیمت گزاف دارند و خواه از جهت فراهم آوردن زندگانی مناسبی برای محققین که عمر خود را وقف اینگونه امور می‌سازند. دولت‌ها در این قسمت معمولاً مساعدت می‌کنند به این معنی که برای دانشمندان مقام معلمی در مدارس عالیه ایجاد می‌نمایند که در اوقات غیر تدریس فرصت کافی جهت

تحقیقات علمی داشته باشند، حتی جمعیت‌ها و افراد هم به وسیلهٔ مساعدت خود ایجاد صندوق‌های مخصوص برای تحصیل و مسافرت را تشویق می‌کنند. ترغیب و حمایت علمی در آمریکای شمالی به حد کمال رسیده است. ثروتمندان صنعتگر اتازونی مانند: رُکفلر و کارنزی^۱ مبالغ گراف برای مؤسسات تحقیقات علمی داده‌اند. بسیاری از دارالعلم‌ها مانند دارالعلم بالتیمور تأسیس خود را مدیون جوانمردی این اشخاص می‌باشند. و حتی بیشتر مخارج این مؤسسات نیز از کیسهٔ فتوت آنان پرداخته می‌شود. رصدخانه‌های بزرگ مانند رصدخانهٔ «مونت ویلسن»^۲ در منطقهٔ بیابانی کالیفرنیا به وسیلهٔ جمع‌آوری اعانه از مردم بنا گردیده.

بالاخره برای پاداش و جایزه به کارکنان علمی و تشویق آنان به تعقیب تحقیقات و پرداخت مخارج انتشار آثار آنان جایزه‌های زیادی ایجاد شده است. بیشتر این جوایز به وسیلهٔ آکادمیهای رسمی مانند آکادمی علوم پاریس و انجمن پادشاهی لندن و انجمن فیزیک‌دانهای فرانسه اعطا می‌شود. جوایز دیگر به مناسبت اهمیتشان وسیلهٔ تأسیسات مخصوصی شده‌اند که معروفتر از همه مؤسسهٔ جایزهٔ نوبل^۳ می‌باشد که یک نفر صنعتگر سوئدی بعد از آنکه بر اثر ساختن دینامیت ثروت هنگفتی نصیبش گردید آن را ایجاد نمود. جوایز نوبل بین‌المللی و منجمله برای پاداش عملیات مهم در قسمت فیزیک و شیمی تعیین گردیده است. تقسیم آن توسط کمیسیونی از دانشمندان سوئدی که در استکهلم تشکیل می‌شود به عمل می‌آید و میزان هریک از جایزه‌ها متجاوز از صد هزار فرانک است.

علوم ریاضی: هرچند ریاضیات از علوم خالص نظری است معه‌ذا نمایندگان بسیاری داشته و مانند علوم دیگر ترقی نموده است.

علوم ریاضی از مسائلی که علوم تحقیق تجربی مطرح ساخته و به ریاضیات مربوط می‌شد تکمیل گردید.

تأثیر علوم مادی را در علوم نظری که نتایج بسیار داشت پوانکاره از معاریف ریاضی‌دانهای معاصر کشف نموده است. شمردن نام رجالی که در نیمهٔ دوم قرن نوزدهم

1. Rockefeller et Carnegie

2. Mount Wilson

3. Nobel

تاریخ قرن نوزدهم (معاصر) / ۱۶۷

در ترقی علوم ریاضی کمک کرده‌اند بی‌فایده و بیان ترقیان علم مزبور هم به اختصار ممکن نیست. فقط می‌گوییم که جبر و مقابله، فرضیه اعداد و هندسه تحلیلی ترقیات عمده نموده و به حوزه ریاضی تحلیلی توسعه زیادی داده که در نتیجه آن اسبابی اختراع گردید که برای علم نجوم و مکانیک سماوی ضرورت بسیار داشت.



هانری پوانکاره
(۱۸۵۴-۱۹۱۲)

فیزیک: اغلب اختراعات جدید مربوط به علم فیزیک و اکثر اکتشافات قرن نوزدهم ناشی از این علم می‌باشد. دائرة ترقیات علمی و تجربی آن بسیار وسیع و استفاده‌های صنعتی که از آن شده بی‌نهایت زیاد است به‌طوری که آموختن آن امروز برای تربیت مهندسين صنايع و فضلاي متخصص هر علمی حتی لازمتر از آموختن ریاضیات شده است. نتایج حاصله از اکتشافات فیزیکی بالاخصا ص مربوط به دانشمندان انگلیسی و آلمانی است و فرانسویان جز در مبحث نور اکتشافات قطعی نکرده‌اند و به‌طور کلی

فرانسه در نیمه دوم قرن نوزدهم در فیزیک بزرگانی مانند نیمه اول قرن مزبور نداشته است.

در نیمه دوم قرن نوزدهم فقط باید به ذکر اکتشافات عمده‌ای که دائرة اطلاعات فیزیکی را وسعت داده اکتفا ورزید. مجاهدات فیزیک‌دانهای معاصر بیشتر در باب ترمودینامیک و بالخصوص مباحث نور و قوه برق بوده است. اصل حفظ قوه و عقیده مکانیکی حرارت که کلوزیوس^۱ (۱۸۶۲-۱۸۶۸) آلمانی در تکمیل عملیات کارنو^۲ فرانسوی کشف نمود در جریان قرن نوزدهم مسلمیت یافته و اساس علم ترمودینامیک گردید. قسمت عمده کشف قوانین مربوط به بخارات نیز راجع به کلوزیوس است، ولی حل مسئله تصفیه بخارات از آثار کایته^۳ (از ۱۸۶۰ تا ۱۸۷۰) می‌باشد.

در این عصر موتورهای محترقه نیز اختراع گردید ولی اختراع مزبور مربوط به فیزیک‌دانها نبود.

در این موتورها قوه محرکه از احتراق ترکیبات بخاری مانند بنزین و نفت تولید شده و موجب ترقیات کلی در علم و عمل گردیده و اتومبیل‌رانی و سفینه‌رانی هوایی را ممکن ساخته است.

این موتورها از حیث وزن بسیار سبکتر از موتورهای بخاری ولی در میزان قوه با آنها برابر هستند حتی بعضی اقسام آن کم‌خرجتر از ماشین‌های بخاری و امروزه مورد استعمال بسیار دارند.

بین سنوات ۱۸۵۰ و ۱۹۰۰ قوه برق بالاخص با اختصاص بسط خارق‌العاده‌ای یافته است چنانکه بر تلگراف الکتریکی زمینی که مرس^۴ مخترع آن بود اختراعات دیگر افزوده شد مانند تلگراف تحت‌البحری که کاملاً مرهون عملیات شایان تحسین ویلیام تومسون^۵ می‌باشد و دستگاههای او دقیقترین دستگاههای ارسال و ضبط علامات تلگرافی می‌باشد و تلفون و تلگراف بی‌سیم که شاید شگفت‌انگیزترین اکتشافات این قرن به شمار باشد مرهون تجسسات جمعی از فیزیک‌دانها است که تجارب هرتر^۶ آلمانی بالاخره

1. Clausius

2. Carnot

3. Cailleter

4. Morse

5. William Thomson

6. Hertz

(۱۸۵۷-۱۸۹۴) آن را عملی ساخته است. هرگز مدلل داشت که سرعت انتشار امواج الکتریکی مساوی سرعت انتشار نور بوده و وجود اشعه الکتریکی را که مانند اشعه نور انعکاس و انکسار می‌یابند نشان داد. تولید این اشعه ارتباط آنی فواصل بسیار بعیده را از راه جو ممکن ساخته و به این نهج تلگراف بی‌سیم اختراع گردید.

اختراع دینامو یا ماشین برق نتیجه فکر و کار گرام^۱ مهندس بلژیکی است که بعد از اصلاحات چندی انتقال قوه محرکه را به فواصل زیادی از راه تولید جریان‌های الکتریکی به‌طور مستمر و متناوب ممکن ساخت و در نتیجه تولید و انتقال قوه الکتریکی به مقدار زیاد عملی گردید و از این راه هم صنایع استفاده فراوان بردند و هم چراغ برق ارزان تهیه شد به‌طوری که در دنیای امروز ماشین برق را گرداننده چرخ تمدن معاصر می‌توان به شمار آورد.

نافع‌ترین اکتشافات مهمی که نویدهای بسیار به بشر می‌دهد در اواخر قرن اخیر به عمل آمده است.

توضیح آنکه مطالعه در باب الکتریسیته بخارات کروک^۲ را به کشف اشعه کاتودیک^۳ رهبری کرد و رونتگن^۴ در ۱۸۹۵ آن را برای نقل اشعه‌ای معروف به اشعه ایکس به کار برد.

این اشعه اشیاء کدر معمولی را شفاف می‌سازد و امروز بسیاری از دانشمندان خود را مشغول تعقیب این مسائل که منافع علمی آن بی‌شمار است ساخته‌اند زیرا به رادیو اکتیویته^۵ که عنصر جدید به نام رادیوم (از کشفیات مسبو و مادام پیرکوری^۶ در ۱۹۰۰) مقدار زیادی از آن تولید می‌نماید مربوط می‌شوند. بالاخره اکتشافات مزبور پایه عقاید نوین و بانیجه شده است.

در مبحث نور اندازه سرعت سیر نور را فوکولت^۷ معین کرده و تجربه او که در عمارت پانتئون به عمل آمد و به وسیله پاندول حرکت زمین را نیز نشان داد معروف است. اما اکتشاف عمده کشف تجربه طیف است که کیرشوف^۸ (۱۸۲۴-۱۸۸۷) در

1. Gramme

2. Crookes

3. Cathodiques

4. Roentgen

5. Radio-activité

6. M. Mme Pierre Curie

7. Foucault

8. Kirchhoff

هیدلبرک به عمل آورده.

این تجزیه وحدت ترکیبات عالم و امکان وجود مواد ارضی را در کواکب ثابت می‌کند و برای کشف اجسام ساده جدید در حین استخراج معدن فلزات که با تناسبات خیلی جزئی بنابر فعل و انفعال‌های شیمیایی ترکیب شده‌اند به کار می‌رود. به علاوه مبحث نور دارای مبحث کاملاً جدیدی گشته که معمای تلگراف بی‌سیم یعنی الکترواپتیک را توضیح می‌دهد.

این مبحث جدید فیزیک نتیجه عملیات کلارک مارکسول^۱ می‌باشد (۱۸۳۱-۱۸۷۹) که عقیده الکتریسیته مغناطیسی نور مربوط به او است. کیفیاتی که در آن انتقال نور عملی می‌شود به دقت مطالعه شده و این اکتشافات برای مطالعه در باب ستارگان بسیار گرانها و موجب شده است که نسبت به کره خورشید عقیده وافیه اظهار شود. مطالعه امواج ثابت در بحث نور لپمان^۲ فرانسوی را به اختراع عکاسی از رنگها رهبری نمود.

شیمی: در قسمت دوم قرن نوزدهم و ابتدای قرن بیستم علم شیمی ترقیات فوق‌العاده کرده از لحاظ نظری جنبه علمی آن مطابق اصول و قاعده منظمی تکمیل و به جای ذکر اسامی و طبقه‌بندی اعمال شیمی مسائل علمی راجع به آنها را نیز شرح می‌دهد. مملکت فرانسه در شیمی همواره نسبت به سایرین تفوق داشته و در این علم چهار استاد بزرگ و مشهور به وجود آورده است: سنت کلر دوویل، ورتز، برتلو و پاستور^۳.

سن کلر دوویل (۱۸۱۸-۱۸۸۱) بالخصوص مطالعات خود را صرف شیمی معدنی کرده و اصل حفظ قوه را در شیمی نیز وارد ساخته و از فعل و انفعالات شیمیایی تأثیر حرارت را به دست آورده و طرق جدیدی برای تجزیه فکر کرده است. این دانشمند ثابت کرده است که ترکیبات شیمی معدنی حتی ثابت‌ترین آنها با حرارتی که درجه آن فوق‌العاده زیاد شد تجزیه می‌شوند و به این ترتیب تأثیر جدا شدن اجسام را از یکدیگر حل و قوانین آن را نیز بیان نموده. عملیات سن کلر دوویل و همچنین استعمال صحیح طریقه‌های فیزیکی در شیمی اساس علم (واسطه) جدیدی به نام (شیمی فیزیک) گردید که کاملاً

1. Clark Maxwell

2. François Lippmann

3. Sainte- Claire Deville, Wurtz, Berthelot et Pasteur

مربوط به ترمودینامیک و بالاخص مباحث صرف مطالعه حل و امتزاج و تصفیه که با ترکیبات شیمیایی اجسام مربوط است می شود.

وُرتز و برتلو استادان معلم شیمی آلی بوده اند. وُرتز مخصوصاً در تبدیل مقادیر آتومی به جای مقادیر معادل سابق دخالت داشته است.

مارسلن برتلو (۱۸۴۷-۱۹۰۷) که در عین اشتغال به تجزیه شیمیایی دانشمندی عالی مقام و دارای افکار فلسفی بود شیمی آلی را از لحاظ جدیدی مطالعه و کوشش نموده است که در آن طرق شیمی معدنی را اعمال و به این ترتیب امتیاز اساسی بین این دو قسمت علم شیمی را از میان بردارد.

برتلو اهمیت ترکیب عناصر مفرد را در شیمی آلی کاملاً متوجه و به واسطه عملیاتی که در باب ترکیب مرکبات آلی مانند الکل و آستیلن نموده معروف گشته است.

دروس وی در باب ترموشیمی^۱ در ۱۸۶۵ روابط بین تأثیرات فیزیک و شیمی را روشن ساخته و در تجدید بنای علم شیمی و انطباق آن با فیزیک دخالت عمده داشته است.

شیمی حیاتی را اشهر دانشمندان قرن نوزدهم یعنی پاستور (۱۸۲۲-۱۸۹۵) که بدو^۲ هم خویش را مصروف مطالعه در باب جوشش و تخمیر نمود کشف کرده است.

پاستور به وسیله تجربیات دقیق مدلل ساخت که در کیفیات کنونی نسل مختار یافت نمی شود و نشان داد که مایه حیات موجود زنده و بی نهایت کوچکی است به نام «میکروب» که می تواند در محیط مساعد به خود زیاد بشود و تخمیر نتیجه عملیات شیمیایی است که این موجود در همان محیط اعمال می کند.

شیمی از لحاظ تجربی هم واجد طرق جدید بسیاری گشت و تجزیه و ترکیب هایی که سابقاً غیر عملی تصور می شد عملی گردید حتی بعضی هم در صنعت اعمال شد. عوامل جدید فیزیکی به خصوص قوه برق در این قسمت اثرات عمده داشته چنانکه موآسان^۳ تنها به وسیله قوه برق موفق شد بخار بی رنگ فلو اور^۳ را که کاری بسیار پر زحمت بود نهیه نماید و نیز به وسیله استعمال کوره برقی همین دانشمند برای اولین بار (کاربوردو

1. Thermochimie

2. Moissan

3. fluor

کالسیوم^۱) را که امروزه اساس ساختن صنعتی آسنیلن می باشد ساخت. امواج الکتریکی ساختن بخار ازن^۲ را به آسانی ممکن گردانید و استعمال عاملهای مختلط موسوم به (کاتالیزور)^۳ که در سرعت عملی شیمیایی تأثیر می کند نتایج بزرگی به ظهور رسانید. همچنین یک شیمی با منتهی درجه حرارت دیگری با کمترین درجه آن ایجاد شد به طوری که فعلاً با کمال سهولت برای ساختن فولادهای مخصوص و تهیه آلومینیوم و الکترو متالوژی حرارت ۳۰۰۰ درجه تهیه می بیند. به برکت استعمال تمام این قواعد ساختن عده کثیری از اجسام به وسیله ترکیب عناصر مولده آن امر عادی شده بعضی از این ترکیبات اهمیت بسیار صنعتی را حائز است مانند تهیه اسید سولفوریک و ترکیب نیترا تها.

بالاخره شیمی صنعتی به قدری موجد عملیات مختلفه شده است که امروزه این علم مقام مخصوصی احراز کرده مخصوصاً از اعمال شیمیایی که تهیه اجسام را به مقادیر زیاد ممکن ساخته بحث نموده متوجه آلات و قواعدی است که به دست آوردن بهترین محصول صنعتی و مفیدترین مصنوعات را تسهیل می نماید. بالاخره صنعت صابون سازی و اقسام اجسام چرب و مواد ملونه و کودهای مصنوعی و بسیاری از صنایع دیگر مربوط به شیمی صنعتی است.

علوم حیاتی: علوم حیاتی در قسمت دوم قرن نوزدهم مانند سایر علوم ترقیات عمده کرده است. در ردیف معرفت الحیوان و معرفت النبات (علوم تشریحی کلاسیک) مجموعه ای از علوم دیگر که ضمائم محسوب می شوند بالخصوص وظایف الاعضاء و شیمی حیاتی به وجود آمد که نتایج آنها روز به روز محسوستر می گردد. مجموعه این قواعد تشکیل علمی به نام علم حیات داده و علم مزبور تحقیق و تدقیق تأییراتی که حیات موجودات در صور بسیار متنوع خود ظاهر می سازد دربر دارد.

صفت «تجربی بودن» علوم حیاتی بیش از پیش ظاهر گردیده دارالتجزیه ها و مؤسسات تحقیقی در مجاورت مؤسسات معروف و قدیمی مانند مؤسسه موزئوم^۴ ایجاد گردیده و کم کم مطالعه و تدقیق در باب موجودات حیه منحصرأ در محیطهای

1. carbure de calcium

2. l'ozone

3. catalyseurs

4. Muséum

تاریخ قرن نوزدهم (معاصر) / ۱۷۳

مخصوص به خودشان به عمل می‌آید چنانکه در نقاط ساحلی محلّهای مناسبی برای مطالعه در علم حیاتی موجودات بحری تأسیس گردیده که در آنها مجموعه مشاهدات و کلیه عناصر حاصله از تفتیشات بحری تمرکز داده شده است. به غیر از داروین انگلیسی دو دانشمند عالی مقام علم حیات کلودبرنار و پاستور می‌باشند.

در نتیجه زحمات فراموش نشدنی کلودبرنار (۱۸۱۳-۱۸۷۸) و همچنین مساعی شاگردان وی علم وظایف الاعضاء در نیمه دوم قرن نوزدهم به ترقیات قطعی نائل آمد.



لوئی پاستور در دارالتجزیه اش (۱۸۲۲-۱۸۹۵)

این دانشمند به وسیلهٔ عملیات و کتب خود توانست اصولی را که از علم فیزیک اقتباس کرده بود با وجود مقاومتهای شدید در علم حیات بگنجاند و امروزه اصول وی مقبولیت عامه یافته است.

اصول مزبور عبارت از اصل موجودیت معلول به واسطهٔ تحقق علل^۱ و فایدهٔ فرضیات در راهنمایی به تحقیق کافی نبودن طریقهٔ مشاهده و لزوم توسل به تجربه می باشد.

عقیدهٔ اساسی طریقهٔ کلود برنار وحدت تأثیرات حیات در موالید حیوان و نبات است. دو فقره از کشفیات وی می توان گفت بی نظیر بوده است: یکی کشف عمل نشاستهٔ کبد^۲ (۱۸۴۶-۱۸۴۸) و دیگر کشف سلسلهٔ اعصاب و ازو موتور^۳ بالاخره تبعات او در طب جنبهٔ علمی را که تا زمان وی فاقد بود وارد ساخت.

عمل پاستور که بسیار متنوع بوده است در تمام قسمت های علم حیات انعکاس فوق العاده داشته چنانکه اصول عقاید طبی و اعمال جراحی را به کلی منقلب و اطلاعات راجع به وظایف الاعضاء را کاملاً تغییر داده و علائقی که بین تأثیرات حیات و اثرات شیمی موجود است روشن ساخت.

بعد از انتشار تحقیقات گرانبهای خود در باب التهابات شراب و آبخو و امراض کرم ابریشم عمل میکروبها را نه تنها در محیط های شیمیایی بلکه در موجودات حیّه تحت مطالعه قرار داده تحقیقات وی در باب مرض سیاه زخم و وبای مرغ مدلل داشت که فقط یک میکروب به تنهایی می تواند دستگاه وجود یک موجود عالی را اوکار بیندازد.

پاستور قدم قطعی را در راه علاج امراض میکروبی از ۱۸۷۹ برداشت به این معنی که امکان تخفیف دادن اثرات سمی میکروبها را به وسیلهٔ تولید متوالی آنها و به دست آوردن مایهٔ قابل تلقیح برای تقویت بخشیدن اعضا در مقابل حملهٔ مرض کشف کرد. اکتشافات پاستور که بدو مربوط به امراض حیوانات بود در ۱۸۸۵ به وسیلهٔ تلقیح مایهٔ هاری به انسان تکمیل گردید.

مساعی این دانشمند در تمام عالم پیشرفت نمایانی کرده و از ۱۸۸۸ به وسیلهٔ

1. Déterminisme

2. Gilocgenque du foie

3. Nerfe vaso- moteurs

جمع آوری اعانه بین المللی مؤسسه‌ای به نام انستیتو پاستور برای مطالعه و تلقیح سرمهای ضد امراض تأسیس گردید.

پاستور در ضمن اینکه عمل میکروب را در تولید امراض ظاهر ساخت در علوم نیز انقلابی که از لحاظ اهمیتش نتایجی بی نظیر داشت برپا نموده علم جدیدی به نام میکروب‌شناسی^۱ وضع کرد که در آن تأثیر عمده میکروبها را در امراض بحث و طرز مدافعه و علاج امراض عفونی را به دست می‌دهد. بالاخره در نتیجه بی‌اثر ساختن میکروب عفونت خون خطر عفونی شدن زخم‌هایی را که در موقع عملیات جراحی پیدا می‌شود برطرف ساخته و به جراحان تهور اقدام به عملیاتی را داد که تا آن موقع جرأت اقدام به آن را نداشتند.

فصل بیستم

تبدیل وضع صنعت و تجارت قوة بخار و برق - صنعت کلی - توسعه روابط بین المللی

روشن ترین وقایع تاریخی قرن نوزدهم تبدیل وضع و توسعه خارق العاده صنعت و تجارت و در نتیجه تحول کلی وضع زندگانی مادی بشر می باشد. این تحول که از ۱۸۱۵ شروع و از سال ۱۸۴۰ بر سرعت آن افزوده گشت نتیجه ترقیات علوم مخصوصاً فیزیک و شیمی و اعمال آنها در صنایع می باشد و باید گفت که نه مخصوص به یک مملکت بلکه نتیجه فعالیت بین المللی و دانشمندان و مخترعین تمام عالم به شمار رفته و عناصر همده آن قوة بخار و برق بوده اند.

قوة بخار که محرک ماشین ها است وسایل ساختن مصنوعات را در کارخانه ها تغییر داده به واسطه ایجاد راه آهنها و کشتی های بخار ترتیب مبادلات تجارتی نیز به صورتی دیگر درآمد. قوة برق هم به وسیله تلگراف و تلفن نقل اخبار و دستورات تجارتی را تقریباً آنی ساخته با از بین بردن فواصل از بازارهای مختلفه عالم بازار واحدی تشکیل داد.

وضع سابق صنعت: تبدیل صنعت و تجارت در قرن نوزدهم به اندازه ای عمیق و صریح

بوده است که اختلاف وضع صنعت و تجارت بین عصر حاضر و دوره لوئی هیجدهم خیلی فاحشتر از تفاوت بین عصر لوئی هیجدهم و زمان رامسس در مصر یعنی ۱۴۰۰ و ۱۵۰۰ سال قبل از مسیح می‌باشد.

برای فهم عظمت این تحول باید وضع صنعت و تجارت را در قرن هیجدهم و تقریباً تا اواخر ثلث اول قرن نوزدهم متذکر گردید که چگونه بوده است.

تا نیمه دوم قرن ۱۸ صنعت قوه محرکه در اختیار نداشت، قوای طبیعی مانند قوه سقوط آب و باد هم هنوز جز در آسیاها مورد استعمال پیدا نکرده. تمام چیزها با دست انسان ساخته می‌شد مثلاً پشم و کتان و کنف یا با دوک که با حرکت انگشتان می‌چرخید و یا با چرخ کوچکی که پا آن را حرکت می‌داد ریشنه می‌شد. کارگر دارای آلات و ابزار دستی و ماشین خیلی کم و نادر و یا وجود نداشت. تنها ماشینی که به درد کارهای معمولی می‌خورد ماشین پارچه‌بافی بود که تقریباً به ماشین مصریان قدیم شباهت داشت.

به این ماشین بسیار ساده در سالهای بین ۱۷۶۴ و ۱۷۸۶ در انگلستان ماشین‌های نخ‌ریسی اضافه شد و این نخستین اختراعی بود که صنعت را به جاده تحول انداخت. کارخانجات نادر و فقط از زمان کولبر^۱ در فرانسه فقط چند کارخانه بزرگ ماهوت‌بافی و کارخانه‌های دولتی مانند سور^۲ برای چینی‌سازی و گبلن^۳ برای بافتن پارچه پرده و مبل و غیره وجود داشت.

کارگران در خانه خود و یا در کارخانه‌هایی که عده کارگرس معدود بود و رئیس کارخانه هم خودش با آنها کار می‌کرد مشغول انجام سفارشات می‌شدند. هرچند که بعضی مراکز مشهور برای پاره‌ای محصولات معین این کارخانجات وجود داشت مانند لیون برای پارچه‌های ابریشمی، ولی صنایع تمرکز نیافته و به‌طور کلی هر ناحیه و تقریباً هر شهر اغلب مایحتاج صنعتی سکنه‌اش را خود تهیه می‌کرد. خلاصه مصنوعات به قیمت گران به‌گندی و به مقدار کم یعنی به تناسب احتیاجات تهیه می‌شد.

وضع سابق تجارت: با این وضع صنعت تجارت نمی‌توانست رونقی داشته باشد. تجارت معمولی تجارت محلی و تجارت عمومی محدود بود. جریان عمده تجارت بین

۱. Colbert از وزرای فرانسه

2. Severs

3. Gobelins

ممالک اروپا و مستعمرات آمریکایی آنان و اروپا بالخصوص بازار بزرگ خرید و فروش و مخرج بزرگ مصنوعات و مرکز مصرف ماکولات خارجی به شمار می‌رفت، ولی حتی در اروپا قسمت اعظم مصرف کنندگان در دهکده‌ها و قصبات پراکنده بودند و تجار مجبور می‌شدند به نقاط بعیده رفته و مشتری‌های خود را بیابند و برای فروش اجناس خود دائماً در گردش باشند. بنابراین تجارت متحرک و به وسیله دوره‌گردها یا جمعه‌بازارها مشتریهای اجناس گرد می‌آمدند.

دوره‌گردها در زندگانی روستائیان دخالت عمده داشتند، این جماعت در دهات با پشت‌واره گردش کرده و یا مال التجاره خود را با اسب حمل و به نقاط مختلفه می‌رفتند. اجناسشان بسیار متنوع بود، مثلاً یک دوره‌گرد فیچی، عینک، تقویم، پارچه و کلیه چیزهایی را که صنعتگران محل نمی‌توانستند تهیه کنند برای فروش همراه داشت. این تجارت متحرک به نسبتی که وسایل حمل و نقل سهل‌تر می‌شد قهراً راه زوال می‌پیمود اما باز به تجارت مزبور مدت مدیدی در محل‌هایی که جمعیت پراکنده داشت ادامه می‌دادند و امروز هم در بعضی شهرها کاغذفروشها، شیشه‌برها و سفیدگرها و غیره دوره‌گردی می‌کنند. برای تسهیل معاوضات بین تجار عمده فروش جمعه‌بازارها را مورد استفاده قرار می‌دادند یعنی صاحبان کارخانجات و مشتریان در یک جا گرد آمده بازاری بزرگ تشکیل می‌دادند. این مراکز مال التجاره‌های زیادی را که از تمام ممالک می‌آید به خود جلب نموده و کانون فعالیت شدید تجارته می‌گشت چنان‌که در یکی از مشهورترین جمعه‌بازارها که جمعه‌بازار لیزبیک در آلمان باشد میزان معاملات به سی میلیون می‌رسید.

وضعیات سابق حمل و نقل: علاوه بر کمی مقدار مصنوعات برای مبادله وسایل حمل و نقل نیز کمیاب و بطیء و بر روی هم ارتباط بین شهرها و ممالک اشکال داشت، خطوط اراهر و هنوز کاملاً ساخته نشده بود. در ۱۸۱۵ در فرانسه که راهها از سایر ممالک کاملتر و بهتر نگاهداری می‌شد بیش از ۴۶,۰۰۰ کیلومتر جاده بزرگ وجود نداشت که تقریباً نصف راههای فعلی می‌شد و اگر راههای ارتباطی عمده امروزی را اضافه کنیم کمتر از ربع بود. جاده‌ها برای حرکت سریع غیرمساعد و قسمت عمده آنها مثل راههای فعلی اطراف پاریس با سنگ فرش شده.

جاده‌های قدیمی که به خط مستقیم مملکت را قطع می‌کرد دارای نشیب و فرازهای خیلی سخت بود.

به واسطه فقدان یا ندرت پل عبور از رودخانه‌ها به وسیله ناو صورت گرفته و همین امر موجبات تأخیر زیاد می‌شد، چنان که وقتی در سالهای بین ۱۸۱۵ و ۱۸۴۸ در فرانسه خواستند وسائل ارتباط را آسان سازند متجاوز از پانصد پل خراب را ترمیم کردند.

مال‌التجاره‌ها را به وسیله مقاطعه کارها در ارابه‌های دوچرخه حمل می‌کردند. این ارابه‌ها را چندین اسب می‌کشید و هر روز از ۳۵ الی ۴۰ کیلومتر بیشتر راه نمی‌پیمود و به این طریق یک بار ابریشم در ظرف ۱۲ تا ۱۳ روز از لیون به پاریس می‌رسید و یک چلیک شراب یک ماه طول داشت که از مارسی به پاریس برسد.

حرکت مسافری سریعتر بود. از ۱۷۰۵ برای حمل مسافری به عوض ارابه دلیجان به کار می‌بردند و این کار را دو کمپانی بزرگ حمل و نقل عملی ساختند. دلیجان‌ها از پاریس حرکت کرده و در تمام فرانسه گردش می‌کردند. این دلیجان‌ها کالسکه‌های سنگین و بزرگی بودند که به چهار یا پنج اسب بسته شده و از ۱۸ الی ۲۰ مسافر حمل می‌کرد. از ۱۸۱۵ به بعد در هر ۴ کیلومتر یک محلی برای عوض کردن اسب ایجاد شد و در سایه این وسیله جدید موفق می‌شدند روزانه از ۸۰ تا ۹۰ کیلومتر یعنی کمتر از مسافتی که یکی از سریع‌السیرهای حال در یک ساعت طی کند بپیمایند. مسافری برای استراحت شبها را در مهمانخانه‌ها یا کاروانسراها توقف می‌نمودند، به این ترتیب مسافرت از پاریس تا لیون پنج روز وقت و صد فرانک خرج (ده برابر میزان فعلی) لازم داشت.

با این حال مسافری نمی‌توانستند هر وقتی می‌خواهند حرکت کنند، مثلاً در ۱۸۳۰ در جاده پاریس به لیون که بهتر از سایر جاده‌ها اداره می‌شد وسیله نقلیه بیش از ۵ مرتبه در هفته حرکت نمی‌کرد و مسافری مجبور بودند بلیط خود را چندین روز و گاهی چند هفته قبل تهیه نمایند.

حمل مراسلات به وسیله چاپار صورت می‌گرفت و آن عبارت از کالسکه سبکی بود که شب و روز با پنج یا شش اسب حرکت می‌کرد و سرعت سیر آن به ساعتی چهارده کیلومتر می‌رسید و این میزان بالاترین سرعتی بود که در آن موقع می‌توانستند به آن برسند.

مراسلات دو روزه از پاریس به لیون واصل می‌شد، فرستنده اجرت پست را که بر حسب وزن و میزان مسافت تغییر می‌کرد می‌پرداخت ولی در هر حال لااقل ده برابر بیش از قیمت فعلی بود.

بالاخره از ۱۷۹۳ در فرانسه برادران شاپ^۱ تلگراف هوایی اختراع کردند، به این ترتیب که در فواصل معین مناره‌هایی برپا ساخته و اخبار را از بالای هر مناره به وسیله علائم به مناره دیگر می‌دادند به طوری که در ظرف چند دقیقه بین پاریس و شهرهای عمده مطالب مخابره می‌شد ولی استعمال این تلگراف مخصوص به دولت و تا سال ۱۸۵۰ عامه از آن استفاده نمی‌کردند، به علاوه در مواقع باران و مه و شب نیز این تلگراف کار نمی‌کرد.

در صورتی که روابط داخلی ممالک این اندازه مشکل بود بدیهی است روابط بین ممالک و قطعات عالم البته مشکلتر می‌گشت. ارتباط بین ممالک ماوراءالبحر و اروپا به وسیله کشتی‌های شراعی انجام می‌شد، کشتی‌سازان بیشتر در فکر استحکام کشتی بودند و به سرعت آن اهمیتی نمی‌دادند. برای اینکه کشتی محکم و بادوام باشد عرض آن را زیاد نموده و به آن هیکل جسیم و ظرفیت کمی می‌دادند به طوری که دوازده تا سی نفر برای اداره کشتی‌ها کفایت می‌کرد. مثلاً کشتی نپتون^۲ بندر برادوا هزار و دویست تن ظرفیت خود در انتظار فوق‌العاده عظیم و خارق‌العاده به قلم می‌رفت.

کشتی‌ها مجبور بودند گاهی چندین ماه به انتظار باد مساعدی که به آنها اجازه حرکت بدهد در بنادر لنگر اندازند. در این کشتی‌ها استثنأ مسافر قبول می‌کردند و مسافرینی را می‌پذیرفتند که منزل کردن در جاهای بد کشتی را بپذیرند. سرعت سیر آنها به طور متوسط روزانه ۲۰ الی ۲۵ لیو و سریعترین کشتی‌های شراعی در حدود ۱۸۲۰ برای رفتن و برگشتن از انگلستان به آمریکا شصت و سه روز وقت صرف می‌کرد.

انتظام حرکت کشتی‌ها که امروز اینقدر مورد اهمیت است در آن زمان بر همه مجهول بود. بحریه شراعی در اوایل قرن نوزدهم ترقیات بزرگی کرد، آمریکائیها موفق شدند ظرفیت کشتی‌های شراعی را زیاد و بر سرعت آنها به وسیله ممتد ساختن تنه کشتی بیفزایند، معذک حمل و نقل بحری در مرحله اولیه زندگانی مانده و ترقیات آن به

1. Les frères Chappe

2. Neptune

واسطه نشناختن راههای نزدیک و فقدان مال التجاره‌های سنگین و متراکم که مخصوص بارگیری‌های کشتی است متوقف گشته بود.

قوة بخار: موضوع تجارت و صنعت به واسطه اختراع ماشین بخار به کلی تبدیل یافت. سابقاً ذکر شد که در اواخر قرن هفدهم دنی پاپن^۱ فرانسوی امکان استفاده از قوة بخار آب را مانند قوة محرکه مدلل ساخته و یک کشتی بی قواره بخار هم ساخت (۱۷۰۷) اما اولین ماشینی که حقیقتاً برای صنعت مفید بود وات^۲ انگلیسی (۱۸۶۹-۱۸۷۹) اختراع نمود. مشارالیه قوة بخار را بدو^۳ در ماشین نخ‌ریسی که در همان موقع اختراع شده بود و بعد در ماشین‌های نساجی نیز به کار برد.

در همین سال یک نفر فرانسوی موسوم به کونیو^۴ سعی کرد قوة بخار را در کالسکه‌ها به کار برد، لهذا ارابه کوچک بخاری ساخت که در ورسای برای حمل توپ استعمال می‌شد. این اولین اتومبیل ساعتی ۴ کیلومتر یعنی کمی سریعتر از یک پیاده راه می‌پیمود. کمی بعد یک نفر دیگر موسوم به مارکی ژوفروای^۵ بر روی رودخانه دوب^۶ و بعد روی سن یک کشتی بخاری به آب انداخت (۱۷۷۶-۱۷۸۳).

راههای آهن: از اواخر قرن هفدهم به این طرف در معادن انگلستان برای تسهیل نقل مواد معدنی ارابه‌های زغال‌کشی را روی راده‌های چوبی که آهن کوب شده بود (این اولین فکر ریل‌های تراموای بود) و یا روی میله‌های فلزی برجسته که ریل نامیده می‌شد حرکت می‌دادند. در ۱۸۰۲ در ضمن استخراج یکی از معادن مملکت گال روی ریل ارابه‌هایی شبیه به کالسکه کونیو به راه انداختند و به این ترتیب راه آهن اختراع شد.

در ابتدای امر این ماشین را فقط برای حمل و نقل مال التجاره به کار می‌بردند زیرا به واسطه فقدان بخار کافی نمی‌توانست به سرعت و در مدت زیاد راه پیماید، دیگی که قوة بخار را تهیه می‌کرد طشتک استوانه شکل فلزی و به وسیله اجاقی که در یک طرف آن کار گذارده بودند گرم می‌شد.

در ۱۸۲۹ در سنت اتین^۷ که چند سال بود به وسیله یک خط آهن (یعنی اولین راه آهن

1. Danes Papin

3. Cugnot

5. Doubs

2. Watt

4. Marquis de Gouffroy

6. Saint- Étienne

فرانسه) به لیون اتصال داشت سگن^۱ مهندس به این فکر افتاد که لوله‌های مجوفی از داخل دیگ آب عبور دهد و در آن لوله‌ها شعله آتش را وارد نماید، در نتیجه این تعبیه میزان حرارت و سرعت تشکیل قوه بخار افزوده گشت. در انگلستان استفانسون^۲ در همین موقع دستوری برای تسریع کشش ماشین‌ها اختراع کرد که بخار را به وسیله لوله‌ها خارج و بر حرارت کوره می‌افزود. لکوموتیو که به این صورت تکمیل شد در ۱۸۳۰ بین لیورپول و منچستر اولین قطار حامل مسافرین به راه افتاد که ساعتی ۲۴ کیلومتر می‌پیمود. این طرز جدید عمل حمل و نقل بدون مقاومت قبول نشد، در فرانسه مخصوصاً آن را غیر قابل عملی و بی‌دوام تشخیص داده و تی‌پر آن را بازیچه پاریسیها می‌خواند معذلتک از سال ۱۸۴۰ به اتصال پاریس به تمام شهرهای بزرگ اقدام شد و در تمام ممالک متمدنه طرق آهن ساختند.

توسعه صنعت فلزسازی تکمیل و قوت وسائل مکانیکی و علم و مهارت مهندسین باعث انجام متهورانه‌ترین کارها در این راه گردید، مثلاً روی عریضترین رودخانه و بر فراز عمیق‌ترین دره‌ها و خلیجها پل‌های عظیم مختلف‌الشکل بنا کردند مانند پل فورت^۳ در انگلستان و پلهای گارابی و ویور^۴ در فرانسه، مرتفع‌ترین کوهها را شکافته و تونل‌های طولانی زدند مانند تونل مون‌سنی^۵ (۱۸۷۰) که اولین تونل زیر آلبی و طول آن ۱۳ کیلومتر است و تونل سمپلون^۶ (۱۹۰۵) به طول بیست کیلومتر.

در همین حال دائماً بر سرعت و قوه لکوموتیو افزوده می‌شد. لکوموتیوهای اولیه که از ۲۵ تا ۴۰ تن وزن و دارای ۳۵۰ تا ۴۰۰ قوه اسب و برای قطارهای سریع و سنگین کافی بود حال به ماشین‌هایی تبدیل یافته که دارای ۶۰۰ تا ۱۵۰۰ قوه اسب و وزن آنها از ۱۵۰ تن هم متجاوز و قابل کشیدن قطارهای ۲۰۰۰ و حتی ۳۰۰۰ تنی است. مسافرین به جای کالسکه‌های روباز ناراحت سابق که در معرض هرگونه انقلاب هوا بودند امروزه واگنهای بسیار راحت و مجلل در اختیار خود دارند که در آن کلیه لوازم آسایش فراهم گردیده گویی در خانه خود زندگانی می‌کنند.

1. Seguin

2. Stephenson

3. Forth

4. Garabit et du Vieur

5. Mont- Cenis

6. Simplon

تکمیل و سایل نقلیه حمل انواع مال التجاره را نیز آسان ساخته، مثلاً مواد غذایی در واگنهای مخصوصی که همیشه سرد و تازگی آن را حفظ می‌کند و مایعات در واگنهای آب انبار مانند حمل می‌شود.

امروزه بعضی قطارهای سریع السیر فرانسه (بعضی از آنها در یک ساعت ۱۰۲ کیلومتر را می‌پیمایند) در پنج دقیقه مسافتی را که شصت سال قبل دلیجان در یک ساعت هم طی نمی‌کرد طی می‌کنند. مسافری که هفت ساعته از پاریس به لیون می‌رود، همه روزه ۲۲ ترن بین این دو شهر در حرکت است و هریک از آنها می‌تواند به جای ۲۰ مسافر که دلیجانها می‌بردند ۲۰۰ الی ۵۰۰ نفر را حمل نمایند. از طرف دیگر بارگیری ۳۰۰ الی ۴۰۰ واگن باعث می‌شود که اغلب قطار مخصوص مال التجاره حرکت نماید.

سرعت سیر و سائل نقلیه افزایش فوق العاده در معاملات و عوائد تولید نمود و قیمت‌های حمل و نقل فوق العاده تقلیل یافته مسافری که در ۱۸۴۱ برای هر کیلومتری ۷ ساتیم می‌پرداخت در ۱۹۰۶ برای همان مسافت ۳/۶ ساتیم باید بپردازد.

این تقلیل قیمت برای مال التجاره‌ها باز محسوس‌تر است، مثلاً کرایه یک تن مال التجاره در اواسط قرن ۱۹ برای هر کیلومتری ۲۵ ساتیم بود و در ۱۹۰۶ برای همین مسافت بیش از ۴/۵ ساتیم نیست.

برای احداث راههای آهن تحصیل زمین در سرتاسر مسافت و مبادرت به کارهای فنی و مخارج دائمی نگاهداری آن ثروت‌های افراد هر قدر هم گزاف بود کفایت نمی‌کرد. تنها دولت یا شرکت‌هایی با سرمایه زیاد می‌توانستند از عهده این کارها برآیند بنابراین ساختمان و بهره‌برداری از خطوط آهن یا به کمپانی‌های صاحب امتیاز سپرده شده یا به انحصار دولت درآمده و هریک از این دو طریق در عده‌ای از ممالک معمول است. مثلاً در انگلستان و ممالک متحده آمریکا ترتیب اعطای امتیاز را پذیرفته‌اند ولی ملل بزرگ اروپا عموماً ترتیب انحصار دولتی را مرجح شمرده‌اند. فرانسه بعد از مدتها تردید طرفدار طریقه مختلطی شده است به این ترتیب که امتیازات طویل المدت اعطا می‌نماید که دولت و کمپانیها در آن شرکت می‌کنند و در نفع و ضرر سهیم می‌شوند.

جاده‌های بزرگ سرتاسری بزرگ: امروز متجاوز از یک میلیون متر راه آهن در روی کره ساخته شده و از تمام بزرگها به استثنای افریقا می‌توان به وسیله راه آهن از اقیانوسی به

اقیانوس دیگر رفت.

اولین خط سرتاسری بّری خط سانترال پاسیفیک^۱ می‌باشد که اتازونی در آمریکای شمالی بین نیویورک و سان‌فرانسیسکو ساخته و در ۱۸۶۹ افتتاح شد. بعد چهار خط جدید که یکی از آنها در کانادا است کشیده شد و مسافت بین اقیانوس اطلس و اقیانوس کبیر به چهار روز راه رسید. راه آهن سرتاسری آمریکای جنوبی ترانس آندین^۲ است که بوئنوس آیرس را به والپارازو متصل می‌سازد. در بّرا اروپا به واسطه اتصال خطوط ممالک مختلف چندین خط سرتاسری به وجود آمده است از قبیل: اریان اکسپرس^۳ که از راه اطریش می‌توان سه روزه از پاریس به قسطنطنیه رفت و خط نُرد اکسپرس^۴ که از طریق آلمان و برلن پاریس را به مسکو متصل می‌سازد. در آسیای مرکزی هم روسها خط ماوراء خزر^۵ را ساخته‌اند که به نظر می‌آید برای اتصال روسیه به خلیج بنگال به وسیله راه آهن‌های هندوستان انگلیس است.

در آسیای شمالی باز روسها از ۱۸۹۱ تا ۱۹۰۲ خط سرتاسری سبیری را کشیده‌اند که به وسیله خط منچوری تا دریای چین ممتد می‌شود به قسمی که از پاریس ۱۴ روزه به پکن می‌روند (در صورتی که همین مدت در صد و پنجاه سال قبل برای مسافت از پاریس به ماری (لازم بود) و جبل طارق در اقیانوس اطلس به ولادیوستک در دریای ژاپن یعنی اقصی ساحل اروپا به اقصی ساحل آسیا به وسیله راه آهن متصل شده است. آلمانها هم در آسیای صغیر خط آهن قسطنطنیه به بغداد را ساخته‌اند که امروزه تقریباً به اتمام رسیده.

این خط کوچک سرتاسری آسیا از آناتولی و بین‌النهرین عبور می‌کند و از این به بعد بین قسطنطنیه و بغداد بیش از ۵۴ ساعت راه نخواهد بود. به علاوه این خط کوتاه‌ترین و مستقیم‌ترین جاده اروپا به هندوستان است، زیرا مسافرین می‌توانند از لندن از راه بغداد و بصره در ظرف ده روز به بمبئی بروند در صورتی که از راه ترعه سوئز معمولاً این مسافت ۱۴ روزه صورت می‌گیرد. بالاخره در افریقا انگلیسها قسمت اعظم خط قاهره به

1. Central Pacific

2. Trans- andin

3. Orient- Express

4. Nord- Express

5. Transcaspien

کاپ (دماغه امید) که ممالک مدیترانه را به اقصی نقطه جنوبی بزرگسود متصل می‌سازد ساخته‌اند.

بحریمایی به قوه بخار: خطوط آهن بین‌المللی به وسیله یک رشته خطوط بحری تکمیل شده و امروزه حمل و نقل بحری مانند حمل و نقل بزرگ منظم است. این انتظام تنها در سایه ماشین بخار که حرکت دائمی کشتی را تأمین نموده و بحریه بخاری را جانشین کشتیهای شرعی نموده امکان‌پذیر گشته است.

اولین مؤسسه حمل و نقل دریایی در ۱۸۰۷ به وسیله کشتی بخار در خلیج هودسن بین نیویورک و آلبانی به وسیله فولتون^۱ تشکیل یافت. این شخص سابقاً در پاریس موقع تجربیات ژوفرای حضور داشت و بنته اشکالات بحریمایی به وسیله ماشین بخار را حل کرده است.

در بدو امر به نظر می‌آمد که کشتی‌های کوچک بخار فقط برای رودخانه‌ها و دریاچه‌های آرام و ساکت مناسب و به کار مسافرت‌های طولانی در اقیانوس‌ها نمی‌خورد اما بعد از آنکه به وسیله همین قسم کشتی‌ها موفق به عبور از دریای مدیترانه و دریای شمال شدند دیگر ورود به اقیانوس نیز آسان گشت چنانکه در ۵ آوریل ۱۸۳۸ کشتی سیریوس^۲ از کورک^۳ بندر ایرلند به سمت نیویورک حرکت کرده و پس از هیجده روز به آنجا رسیده نخستین عبور از اقیانوس اطلس را انجام داد.

در این موقع کشتی بخار به وسیله دو چرخ پره‌دار با چرخ‌هایی مانند چرخ‌های آسیا که در طرفین کشتی تقریباً محاذی مرکز آن قرار داشت به حرکت می‌آمد. در حدود ۱۸۳۳ بعد از تجربیاتی که اسمیت^۴ و سواژ^۵ مهندس فرانسوی جداگانه به عمل آوردند به جای چرخ‌های سنگین و جسیم و متراکم چرخ طیار کشتی‌ها را در عقب آن قرار داده این چرخ‌های سبک کوچک همیشه در زیر آب و نه فقط در مقابل جریان باد مقاومتی ندارد که از سرعت سیر کشتی بکاهد بلکه در موقع خود برای ماشین کمک نافع و ذیقیمتی است. از آغاز قرن بیستم کشتیها دیگر فقط دارای یک چرخ طیار نیستند بلکه

1. Fulton

2. Sirius

3. Cork

4. Smith

5. Sauvage

چرخهای متعددی وصل به یکدیگر در آنها کار می‌گذارند.

انگلیسها در سال ۱۸۳۸ به جای ساختن کشتی‌های چوبی به ساختن کشتی‌های آهنی اقدام و از سال ۱۸۷۷ از فولاد که فلز قابل ارتجاع‌تر و محکم‌تر از آهن است کشتی می‌سازند.

از این به بعد ساختن کشتی‌های محکم‌تر و طول‌تر و سبک‌تر ممکن گشت. تا سال ۱۸۷۰ در دریاها کشتی‌های بخاری و شراعی مساوی هم بودند، ولی پس از آن بتدریج از عده کشتی‌های شراعی کاسته شده و کشتی‌های بخاری کاملاً معمول گشت.

پیشقدم در انتظام مواقع عزیمت کشتی ممالک متحده آمریکا بود که در عوض مطیع ساختن حرکت کشتیها به جریان باد و میل صاحبان کشتی مواقع حرکت کشتیها را منظم کرد.

در ۱۸۱۶ مؤسسه کشتی‌رانی بلاک بال لین^۱ اولین کشتی پستی بخاری خود را بین نیویورک و لیورپول به دریا انداخت که ماهی یک بار منظماً حرکت می‌کرد. انگلیسها هم به نوبه خود خط منظم سرتاسری اقیانوس اطلس را به مقصد ممالک متحده دایر کردند و اولین خط کشتی‌رانی بین فرانسه و آمریکا، دو سال بعد بین هاور و نیویورک دایر شد (۱۸۴۰).

جهازات این مؤسسات طرف تقدیر عامه واقع شد، زیرا هریک از جهازات مزبور یک میلیون و نیم فرانک ارزش داشته، طول آنها ۷۰ متر و ظرفیت آنها ۱۸۰۰ تن بود و با ماشین‌هایی به حرکت درمی‌آمدند که قوه ۵۰۰ اسب داشت و سرعت ۱۳ ساعته ۱۳ کیلومتر و قابل حمل ۷۰ مسافر و اقیانوس اطلس را هفده روزه می‌پیمود.

ترقی کشتی‌های بخاری عیناً ترقی راه آهن بود چنانکه جدیدترین کشتی‌هایی که انگلیسها برای اقیانوس اطلس ساخته‌اند بین ۳۲ و ۴۵ میلیون ارزش داشته طول آن قریب به ۳۰۰ متر و ظرفیت آنها ۵۰,۰۰۰ تن و سرعت سیرشان ساعتی ۴۸ کیلومتر است. ماشین‌هایی که مجموع قوه آنها ۷۰,۰۰۰ اسب می‌باشد جهاز مزبور را در ظرف ۴ روز و نیم از اقیانوس اطلس با ۳۵۰۰ نفر مسافر یعنی تقریباً سکنه یک شهر کوچک عبور می‌دهد.

در مقابل کشتی های عظیم مخصوص مسافرین که سالیانه ۴۰۰ الی ۵۰۰ هزار مسافر از اروپا به نیویورک حمل می کنند کشتی های باری نیز وجود دارد که حامل مال التجاره و میزان بارگیری آن معادل با بارگیری هزار تاهزار و دوست واگن راه آهن می باشد. نتیجه بهبودی وضعیت حمل و نقل بحری افزایش سرعت ارتباطات و میزان معاملات عالم و تنزل تعرفه حمل و نقل (قیمت حمل یک تن بار در یک کیلومتر مسافت) شده کشتی های شرعی در ۱۸۳۵ دوست فرانک برای حمل ۱۰۰۰ کیلوگرم مال التجاره از هاور به نیویورک می گرفت. در ۱۹۱۳ برای همین مقدار مال التجاره از بریستول به سان فرانسیسکو ۲۲ فرانک کافی بود. اگرچه از این سال به بعد تعرفه حمل و نقل دریایی ترقی عمده ای نموده اما این ترقی نتیجه مشکلات اقتصادی است که از جنگ ۱۹۱۴-۱۹۱۸ ناشی شده و تنزل قیمت حمل و نقل در آتیه نزدیکی پیش بینی می شود.

اهمیت اقتصادی بنادر بزرگ روزافزون است برای اینکه در حوزه این بنادر کشتی های فوق العاده بزرگ بتوانند وارد شوند و آنآ بارگیری و مال التجاره خود را به خشکی برسانند مخارج بسیار در تهیه همه قسم لوازم در آنجاها شده است. بنادر فوق الذکر نه تنها مرکز بارگیری یا باراندازی مال التجاره کشتی ها بلکه بازار عمده تجارت همان محمولات گشته اند، به این معنی که مواد اولیه در کارخانه های بنادر بدل به مصنوعات شده هم رفع احتیاجات مملکت را می کنند و هم به سایر ممالک می فرستند. کمپانیها و خطوط دریایی: در ابتدای قرن نوزدهم بسیاری از صاحبان کشتی فقط مالک یک یا دو جهاز و غالباً از تجار بزرگی بودند که این کشتیها را برای حمل و نقل مال التجاره خود مورد استفاده قرار داده بعضی اوقات نیز در اختیار تجار دیگر یا مسافرین می گذاردند. اختراع کشتیهای بخاری این ترتیبات را برهم زده حمل و نقل بحری که از متفرعات تجارت عمده بود خود رشته مستقلی گردید و در عوض کشتی های متفرقه و حمل و نقل انفرادی کمپانیها و مؤسسات بزرگ که با سرمایه های گزاف تشکیل شده و دارای کشتیهای متعدد عظیم بودند حمل و نقل مسافر و مال التجاره را تمرکز دادند. بزرگترین این کمپانیها کمپانی هامبورک آمریکا در آلمان می باشد که با سرمایه ۱۵۴ میلیون تأسیس و در ۱۹۱۳ سی خط بحری را اداره می کرد و دارای ۱۷۰

کشتی بود که مجموعاً بیش از یک میلیون تُن ظرفیت یعنی مساوی با تمام ظرفیت کلیه جهازات فرانسه، داشت.

اولین کمپانی‌های بحری در انگلستان تأسیس شد مانند کمپانی پنن سولراریانتال^۱ (۱۸۳۷) و کمپانی کونارد^۲ (۱۸۳۸). در همین وقت کمپانی اطریشی للوید^۳ (۱۸۳۶) و کمپانی‌های آلمانی از قبیل هامبورک آمریکا (۱۸۴۷) و نورودویچر^۴ (۱۸۵۷) به وجود آمد.

کمپانی‌های بزرگ فرانسه در دوره ناپلئون سوم تأسیس گردید مانند کمپانی مسازی مارتیم^۵ در ۱۸۵۱ و کمپانی ترانس آتلانتیک در ۱۸۶۲. معاملات دنیا را این کمپانی‌ها مخصوص به خود کرده‌اند، زیرا کشتی‌های کمپانی‌های مزبور در خطوط معین در حرکت و در معبر خود آنچه مسافر و مال‌التجاره باشد جمع کرده و به مقصد می‌رسانند. تنها کمپانی‌های انگلیسی، فرانسوی، آمریکایی و آلمانی در ۱۹۱۳ دارای یک میلیارد و نیم سرمایه و بحریه هشت میلیون تنی بودند. بالاخره این مؤسسات قوی با یکدیگر متحد و ممزوج شدند تا از اثرات شوم رقابت سختی که کمپانی‌های دیگر در همین خطوط با آنها می‌کردند جلوگیری نمایند و به این ترتیب کمپانیهای کوچک در کمپانیهای قویتر مستهلک شدند چنان که در ۱۹۱۱ کمپانی آنشورلین^۶ به ملکیت کمپانی کونارد درآمد.

خطوط عمده بحریمایی بیشتر از همه در اقیانوس اطلس می‌باشد که از برم، هامبورک، آنورس، لندن، لیورپول و برده شروع و به نیویورک و آنتیل ها و بنادر بزرگ آمریکای جنوبی منتهی می‌شوند.

در اقیانوس کبیر خطوط دریایی بندر سانفرانسیسکو را به استرالیا، ژاپن و چین متصل می‌سازد.

برای رسیدن به این ممالک و هندوستان کشتی‌هایی که از اروپا می‌آمدند تقریباً تا چهل سال قبل مجبور بودند افریقا را دور بزنند ولی امروزه ماری، ژن و برندیزی «بنادر

1. Péninsulaire Orientale

2. Cunard

3. Lloyd

4. Norddeutscher

5. Messageries maritimes

6. Aachor Line

مشرق» نام دارند و دریای مدیترانه بعد از افتتاح ترعه سوئز جاده بزرگ بین اروپا و آسیا شده است.

ترعه سوئز: شکافتن برزخ سوئز کار فرانسویان و مقدم آن فردیناند دو لسیپس^۱ قنصل فرانسه در مصر بود که دو بیست میلیون فرانک خرج این کار را در فرانسه تهیه کرده و به استعانت و همراهی جدی ناپلئون سوم موفق شد اجازه دولت ترکیه را تحصیل و بر تمام تحریکات انگلیس ها غلبه نماید، چه انگلیسها می خواستند با نهایت جدیت از افتتاح جاده ای که هندوستان را به اروپا بسیار نزدیک می کرد جلوگیری نمایند خاصه که هنوز خود آنها تمام معابر هندوستان را به چنگک نیاورده بودند.

حفر ترعه به واسطه موقعیت بیابانی که داشت کار بسیار پرزحمت به نظر می آمد معهذرا در ۱۸۵۹ که شروع شد بیش از ده سال طول نکشیده ترعه مزبور به طول ۱۵۷ کیلومتر و رسماً در ۱۷ نوامبر ۱۸۶۹ افتتاح گردید. از این پس مسافت بین اروپا و آسیا نصف شد چنانکه امروز بین هندوستان و ماریسی ۱۵ روز و بین ماریسی و چین یک ماه و بین بندر مزبور و ژاپن چهل روز راه است و هزاران کشتی در سال از ترعه سوئز عبور می کند.

همچنین دیگر وقت زیادی برای اینکه از راه اقیانوس اطلس از ماریسی به سان فرانسیسکو واقع در ساحل غربی آمریکا شمالی بروند لازم نیست، زیرا دولت متحده آمریکا شمالی در ۱۹۱۴ برزخ پاناما را به طول ۷۴ کیلومتر شکافت. این کار را نیز در ۱۸۸۱ لسیپس اقدام نمود ولی نتوانست به خوبی به پایان برساند. ترعه مزبور روابط بین نواحی غربی آمریکا و اروپا را دو برابر گردانید و به خصوص به حال ممالک متحده مفید افتاد چه باعث آن شد که ممالک متحده آمریکا شمالی رابط جدیدی بین منافع شرق و غرب باشد.

حمل و نقل های هوایی: بشر در سایه خواص قوه برق موفق شده علاوه بر حمل و نقل بری و بحری حمل و نقل هوایی را هم معمول داشته و جو عالم را تحت اختیار خویش قرار دهد. هواپیمایی در تعقیب دو نظریه مخالف که هریک به نتیجه خاصی رسیده به وجود آمد، یعنی از یک طرف برای صعود و توقف در هوا تجاری به عمل آمد که

1. Ferdinand de Lesscps

اسبابی سبکتر از هوا ساخته شود و این تجارب موجب پیدایش فن صعود به هوا گردید. از طرف دیگر تهیه و صعود اسبابی که سنگین تر از هوا ساخته شده و دارای قوه محرکه‌ای باشد که هم آن را بالا برده و هم به جلو براند هواپیمایی را تولید نمود. در ابتدای امر تحقیقات فقط متوجه مسئله صعود گشت.

این فن در اواخر قرن هیجدهم متولد و مهد آن مملکت فرانسه بوده است، نخست برادران مونت گلفیه^۱ در ۱۷۸۳ در شهر انونای^۲ اولین بالن کروی شکل را که به نام خود آنها معروف گردید اختراع و با بخار گرم آن را صعود دادند، سفینه‌های هوایی آنها تقریباً شبیه به سفینه‌های هوایی دوره معاصر بود. این بالن را از بخار هیدروژن پر می‌کردند، جنس بالن ابریشمی و لمایی روی آن می‌زدند که رطوبت از آن نفوذ نکند، دور آن را نوار و تورمانندی گرفته و منتهی به نشیمنگاه سبکی می‌شد. به علاوه دارای دریچه‌ای بود که گاز از آن خارج شده پایین آمدن را تسهیل می‌نمود، همچنین بارومتر برای به دست آوردن درجه ارتفاع و لنگر مخصوص داشت.

این اختراع جدید را در دوره انقلاب کبیر قشون جمهوری مورد استفاده قرار داده و راننده آن در جنگ فلوروس^۳ خدماتی شایان نمود. صعود به هوا با وجود آغاز درخشانش در قرن نوزدهم در حال رکود بود و جز در موارد جشن‌های عمومی و صعودهای خطرناک برای مطالعات علمی مورد استعمال واقع نمی‌گردید. عیب عمده این سفینه‌ها این بود که در هوا دستخوش وزش باد شده و اراده راننده در حرکت آن دخالت و تأثیری نداشت، لهذا مشکل بزرگ عملی شدن هواپیمایی حل این مسئله گشت که راندن هواپیما به اختیار راننده باشد و برای نیل به این امر لازم بود بالن دارای سرعتی زیادتر از سرعت شدیدترین بادهای باشد. دانشمندان با قوه برق محرکه‌ای جهت بالنها ساختند که کاملاً می‌تواند با سرعت هرگونه بادی مقاومت ورزد.

کاملترین سفائن هوایی در ابتدای قرن بیستم در آلمان ساخته شده. موفقیت مذکور در نتیجه عملیات و تجربیات کنت زیپلن^۴ بود که آلمان نفوذ خود را در ۱۹۱۴ در این رشته از هواپیمایی مدیون او می‌باشد.

1. Montgolfier

2. Annonay

3. Fleurus

4. Comte Zeppelin

تجسس‌ات دائمی در اطراف هوانوردی با اسبابی سنگین‌تر از هوا منتهی به ساختن آئروپلان در اولین سال قرن بیستم شد. فکر پرش با اسباب دارای محرکه از فرانسه تراوش کرد، اما عملاً پریدن در هوا را اولین دفعه برادران رایت^۱ در ۱۹۰۳ در آمریکا به عمل آوردند معذک فرانسه توانسته است در قلمرو جوّ تقدم خود را حفظ نماید. در ظرف چند سال آسمان پیمایی به حد کمال رسید و اکنون هم تقریباً به همان حال باقی است.

آسمان پیمایها کاملاً بر اوضاع جوّ تسلط یافتند به طوری که دریای مانش و مدیترانه و سرتاسر اروپا را در نور دیدند و انتظار می‌رود که از اقیانوسها و سایر قطعات عالم هم بگذرند.

هواپیمایی و هوانوردی دیگر از اختراعات مخصوص نظامی به شمار نرفته بلکه برای نقل اخبار و حمل مراسلات نیز به کار می‌رود، ولی برای مسافرت و حمل مال التجاره تاکنون به اندازه طرق برّی و بحری کسب اهمیت اقتصادی ننموده.

برق: قوه برق هم مانند قوه بخار عامل تبدیل وضعیت تجارت بوده. در آخر قرن نوزدهم قوه برق منبع صنعتی نور و حرارت و آلات محرکه و نه تنها مدد قوه بخار بلکه رقیب آن بوده است و امروزه در شرف آن است که عالم صنعت را منقلب سازد چنان که فلزکاری به وسیله کوره برق و صنایع مکانیکی و حمل و نقل به وسیله دینامو به عمل می‌آید که سرعت سیر وسائط نقلیه را به ساعتی ۲۰۰ کیلومتر رسانیده و قوه‌ای را که از سقوط آب تولید شده به صدها کیلومتر فاصله می‌رساند. علاوه بر این الکتریسته وسیله جدید ارتباطیه‌ای به وجود آورده مانند تلگراف و تلفون که به یک لحظه فکر و سخن را به فواصل بسیار بعید می‌رساند.

اصول تلگراف الکتریکی را در سال ۱۸۳۳ گوس^۲ آلمانی در نتیجه کشفیات آمپر و آراگو^۳ فرانسوی اختراع نمود و اولین اسباب علمی آن را مرس^۴ نقاش آمریکایی در سال بعد ساخت (۱۸۳۵) و اسباب اختراعی او و الفبای تلگرافی که تهیه نمود با وجود اینکه مفصل بوده و بیش از ساعتی هفتصد کلمه نمی‌توان مخابره کرد امروز رواج

1. Wright

2. Gauss

3. Ampère, Argo

4. Morse

عمومی دارد.

از ۱۸۳۶ انگلستان و ممالک متحده آمریکا شروع به کشیدن خطوط تلگرافی خود نمودند.

اولین خط تلگرافی فرانسه در سال ۱۸۴۵ بین پاریس و روئن کشیده شد ولی تلگراف علائم هوایی سابق تا سال ۱۸۵۲ دوام داشت. تلفون را قدری دیرتر (در ۱۸۵۵) یکی از مستخدمین پستخانه فرانسه موسوم به بورسول^۱ اختراع نمود و گراهام بل^۲ آمریکایی در سال ۱۸۷۷ دستگاه تلفنی را امروزه معمول و به سرعت داخل زندگانی روزانه بشر شده ساخت.

سرعت روابط تلگرافی به وسیله تکاملات دائمی که در فن تلگراف به عمل می آید افزایش یافت. تکامل مزبور به حدی رسیده است که فعلاً می توان ساعتی ۱۸ الی ۲۰ هزار کلمه مخابره نمود. ترقی حقیقی آن در پیدایش تلگراف بی سیم در اواخر قرن نوزدهم است که سیم نقاله را که تا آن وقت برای نقل علامات ضروری بود از بین برد.

این اکتشاف نتیجه کارهای برایلی^۳ عالم فرانسوی بود که مارکونی^۴ مهندس ایتالیایی توانسته است از آن وسیله عجیب عملی اختراع کند. پراکندن امواج الکتریکی در فضا در موقع تصادم براده آهن را هادی ساخته و الکتریسیته را به جریان می اندازد.

از این به بعد کشتی هایی که در اقیانوس راهها را گم می کنند یا آسیبی می بینند یا مأمورین مستعمرات در وسط صحاری آسیا یا آفریقا در ظرف چند ثانیه اخبار عالم متمدن را می گیرند در صورتی که هفته های متمادی راه پیمایی و یا هزاران فرسنگ دریایی آنها را از عالم مزبور جدا ساخته. از ۱۸۶۹ بین دول اتحاد تلگرافی عمومی بسته شده و تعرفه های مخابرات را متحدالشکل نمود. اتحاد مزبور در نوامبر ۱۹۰۶ به وسیله اتحاد تلگرافی بین المللی تکمیل گردید.

سیمهای تحت البحری: در اواسط قرن نوزدهم ممالک فرانسه و انگلستان برای اولین دفعه به وسیله سیم تحت البحری که در پادوکاله به دریا انداخته شد به یکدیگر اتصال یافتند (۱۸۵۱) و بلافاصله (۱۸۵۷) در صدد برآمدند که برّها را نیز از طریق اقیانوسها

1. Bourseul

2. Graham Bell

3. Branly

4. Marconi

مرتبط سازند. بدو آروپا و آمریکای شمالی یعنی انگلستان و ممالک متحده به این خیال افتادند. بعد از سه دفعه اقدام بی نتیجه بالاخره سیم تحت‌البحری مزبور به طول ۴۰۰۰ کیلومتر که ۳۰۰۰ متر در قعر دریا قرار گرفته است در ۱۸۶۸ کشیده شد. بعد متوالیاً قطعات افریقا، هندوستان، چین، استرالیا و آمریکای جنوبی از طریق اقیانوس اطلس، دریای مدیترانه و اقیانوس هند به اروپا متصل شدند. بعد از راه اقیانوس کبیر آمریکای شمالی به استرالیا و آسیا مرتبط گشت به طوری که اکنون سیمهای تحت‌البحری بالغ بر ۴۵۰,۰۰۰ کیلومتر می‌باشد که ۲۸۰,۰۰۰ کیلومتر آن در ۱۹۱۴ متعلق به انگلیسها و از ارکان مهم اقتدار دولت انگلیس به شمار می‌رود، زیرا در نتیجه به دست داشتن خطوط مزبور قبل از سایر ملل از وقایع و حوادث اطلاع یافته و به این ترتیب تقریباً مالک‌الرقاب ارتباطات تلگرافی عالم می‌باشند و در حقیقت بر تصمیمات ممالکی که اخبارشان با سیمهای انگلیسی مخایره می‌شود نظارت دارند.

پستها: در همان حال که مؤسسات تلگرافی راه تکامل می‌پیمود به طوری که تا قراء ممالک متمدنه هم انبساط یافت در سایه تسهیلات حمل و نقل (که به واسطه طرق آهن و کشتی‌ها فراهم شده بود) مؤسسات پستی هم تکمیل می‌شد. مراسلات منظمأ به مقصد ارسال و از فاصله بین مبدا و مقصد کاسته می‌شود.

تعرفه حمل مراسلات و جراید و پاکت‌های پستی بعد از آنکه یک نفر انگلیسی در ۱۸۳۷ پیشنهاد کرد که بابت حمل مراسلات قیمت ثابتی به نسبت وزن آنها بدون رعایت بُعد مسافت اخذ شود تقلیل یافت. تعرفه مزبور به وسیله الصاق تمبر که از طرف دولت فروخته شده و فرستنده آن را خریداری می‌نماید تأدیه می‌گردد.

این طریقه در ۱۸۴۰ معمول گردیده و عده مراسلات دفعتهأ دو برابر شد. در ۱۸۴۸ ابتدا فرانسه، بعد سایر ممالک این طریقه را پذیرفتند. از سال ۱۸۷۴ دول مشغول برقراری تعرفه‌های مشترکی برای مراسلات بین‌المللی گردیدند و اتحاد پستی عمومی به وجود آمد که کلیه ممالک عالم در آن شرکت دارند. در ۱۸۳۰ ارسال یک مراسله از فرانسه به روسیه لااقل ۶۰/۱ فرانک تمام می‌شد اما در ۱۹۱۴ با ۱۰ سانتیم یک کارت پستال دور عالم می‌گردید. در آخرین سال قرن نوزدهم عدد مراسلات، کارتها، جراید و پاکتهایی که به وسیله ادارات اتحاد پستی توزیع گردید بالغ بر ۲۳ میلیارد و ۲۰۰ میلیون گردید.

جاده‌ها: جاده‌های بزرگ هم کمافی السابق در تکامل بودند. در فرانسه در ظرف سی سال در دورهٔ جمهوری سوم از ۱۸۷۰ تا ۱۹۰۰ چهل درصد بر جاده‌های موجود اضافه شد و مجموعاً ۳۸,۰۰۰ کیلومتر یعنی تقریباً به میزان طول نصف النهار کرهٔ ارض گردید. پیشرفت ساختن راههای آهن بدو از رونق جاده‌ها کاسته و در مدت نیمهٔ دوم قرن نوزدهم جاده‌های شوسهٔ سابق منحصر به حمل و نقل‌های محلی شده و در حقیقت خطوط فرعی راههای آهن محسوب می‌شد.

بعد از ظهور وسیلهٔ نقلیهٔ مکانیکی جدیدی به اسم اتومبیل جاده‌ها حیات تازه یافتند و استعمال این وسیله با سرعت فوق‌العاده شیوع یافت و در دورهٔ ۱۰ ساله از ۱۹۰۰ تا ۱۹۱۰ به حد کمال رسید. تا کنون اتومبیل مخصوصاً مورد استفادهٔ سیاحان بوده و تازه برای حمل و نقل مال‌التجارهٔ عمومی و مسافر شروع به استفاده از آن شده است.

بسط صنعت: تکمیل وسایل ارتباطی هم از علل و هم از نتایج ترقی شگفت صنعت در قرن اخیر می‌باشد. تمام صنایع قدیمه از قبیل نساجی، فلزکاری، چاپ و غیره به کلی تبدیل یافته و به‌طور خارق‌العاده‌ای تکمیل شده است.

صنایع نخ‌ریسی و نساجی به وسیلهٔ اعمال قوهٔ بخار در ماشین‌های نخ‌ریسی و بافندگی، در فلزکاری به وسیلهٔ استعمال زغال‌سنگ به جای هیزم و بعد زغال‌کُک به عوض زغال‌سنگ در موقع ذوب سنگ آهن. اختراع بَسمِر^۱ انگلیسی در ۱۸۵۳ ساختن فولاد را که تا آن وقت خیلی گران تمام می‌شد به مقدار زیاد و ارزان تسهیل کرد.

به وسیلهٔ اختراع چکش جسیمی (مارتوپلن)^۲ که بوردن^۳ مهندس در کارخانهٔ کروزو^۴ ساخت (۱۸۴۱) بزرگترین قطعات فلزی را می‌توان جدادی کرد. بالاخره در سایهٔ کشف طریقه‌های جدید برای ساختن کاغذ و اختراع ماشین دوری که مربوط به ماری‌نونی^۵ فرانسوی است (۱۸۶۷) و می‌تواند در ظرف یک ساعت بیش از آنچه که در قرن هیجدهم در صد روز چاپ می‌شد از طبع بیرون بدهد صنعت چاپ تکمیل گردید. در ردیف صنایع قدیمه صنایع جدیدی نیز ظاهر و تکمیل شدند که قسمت اعظم آنها

1. Bessemer

2. marteau- polon

3. Bourdon

4. Creusot

5. Marinoni

در نتیجه ترقیات علم شیمی بوده است از قبیل: صنایع عدیده مشتق از زغال سنگ مانند گاز روشنایی که لبون^۱ فرانسوی آن را کشف کرده است (۱۸۰۰) و رنگهای آنیلین که اساس رنگرزی را به کلی تغییر داده و اقسام ادویه جات طبی و عطریات و همچنین صنعت ساختن کودهای شیمیایی که در امر زراعت تأثیر عمیقی کرده است و قندسازی از چغندر که در ۱۸۱۰ در فرانسه به وجود آمد و قند را که از اجناس تفتنی بود در ردیف معمولترین مواد غذایی مثل: نان و نمک قرار داد.

این شواهد امثله ای بیش نیستند، زیرا صفحات بسیاری لازم است تا بتوان گفت در قرن نوزدهم چه صنایعی تولد یافته و بسیاری چیزها که استعمال آنها برای ما امروزه خیلی عادی و نمی توان تصور کرد که بشر در اعصار قبل فاقد آنها بوده مثلاً کبریت که از اختراعات قرن اخیر است.

صنعت کلی: صفات اصلی صنعت جدید که آن را صنعت کلی می نامند از این قرارند: یکی آن است که صنعت کاملاً علمی گردیده، زیرا در نتیجه تفحص و تجسسات علماء است که فعالیت صنعتی ظهور نموده، لایراتوارها از اجزاء لازم کارخانه ها شده اند و این امر مخصوصاً در صنایع شیمیایی و الکتریکی قطعیت یافته وحدت بین صنعت و علم در آلمان بهتر عملی شد و می توان گفت این مملکت عظمت اقتصادی خویش را در ابتدای قرن بیستم به این وحدت مقروض است، ولی در پاره ای ممالک مثل فرانسه رابطه بین علم و صنعت همیشه به طوری که باید محکم نبوده امروزه هر قدر ممکن است کار مکانیکی را جانشین کار دستی می کنند به طوری که ماشین و اسباب در قسمت تولید قائم مقام بشر شده ماشین های بسیار عظیم و جسیم به وجود آمده. بعضی ماشین های فلزریزی که قوه ۱۲۰۰ اسب بخار دارند صفحات فلزی به قطر ۴۰ سانتی متر بیرون می دهند. بناهای عظیم برای جا دادن آنها لازم است به این ترتیب کارخانه های بزرگ جای کارخانه های کوچک را گرفتند.

چون تکمیل وسائل ارتباطی حمل مصنوعات را به مراکز مصرف آنها سهل و سریع کرده است کارخانه های بزرگ در مراکز تولید و یا محلهای ورود مواد اولیه یعنی اطراف معادن و بنادر گرد می آیند و به همین واسطه است که بعضی شهرها خیلی به سرعت

حیات یافتند مانند شهر سنت اتین و تورکوآنک^۱ که اجتماعی از چندین کارخانه و یا مثل کروزو در فرانسه و اسن^۲ در آلمان که کارخانه‌ای بیش نیست و بنابراین مراکز صنعتی و تمرکز صنایع به وجود آمده. کارخانجات در این طریقند که مختلط شده و در مؤسسات عظیمی تمرکز یابند و اساس توسعه خود را بیش از پیش استوار سازند. مؤسسات بزرگ که در نتیجه توحید چند مؤسسه به وجود می‌آید لاینقطع توسعه می‌یابند، زیرا این ترتیب صرفه‌جویی‌ها عمده را در ساختمان و عدهٔ اعضاء و مخارج نگاهداری مؤسسه موجب می‌شود مثلاً مصرف زغال یک ماشین بخار خیلی قوی کمتر از ده ماشین که هر کدام ده مرتبه کوچکتر از آن است بوده و میزان عواید هر دو مساوی است. به همین علت است که هزاران میله‌های نخ‌ریسی و صدها ماشین‌های کوچک نساجی در یک کارخانه تمرکز داده شده. کارخانه‌های امروز توده‌ای از کارگران را در خدمت داشته و دارای عظمتی فوق‌العاده شده‌اند. برای مثال می‌توان مؤسسات کروزو را در فرانسه ذکر کرد که دارای بیست هزار کارگر می‌باشد. در ۱۹۱۳ کوره‌های زغال‌کُک که برای تهیه سوخت جهت کوره‌های ذوب فلزات تخصیص داده شده روزانه ۳۶۰,۰۰۰ کیلو زغال کُک بیرون می‌داد و پنج کوره ذوب فلز که سوختشان از زغال فوق بود روزانه ۱۰۰ الی ۲۰۰ تن فلز مذاب حاضر می‌کردند و معذک این محصول نسبت به ۴۰۰ و ۵۰۰ و حتی ۶۰۰ تن فلز مذاب که روزانه از کارخانه‌های فلز ذوب‌کنی ممالک متحده آمریکا خارج می‌شد مقداری ناچیز بود. علاوه بر تمرکز تکمیل صنایع هم عملی می‌شود به این معنی که هر کارخانه لوازم و اسباب مربوط به احتیاجات محصولات مخصوص خود را نیز خود تهیه می‌کند و این نوع کارخانه‌ها روز به روز زیاده‌تر می‌شوند مثلاً یک کارخانه شکلات‌سازی، یک کارخانه بخاری برای ساختن صندوقهای عدل‌بندی و یک کارخانه کاغذسازی و یک مطبعه برای ساختن جعبه‌ها و مطبوعات لازمه و حتی شاید بعدها مزارع کاکائو در آمریکا و کشتی‌هایی برای حمل آنها داشته باشد.

تولید محصولات صنعتی به‌طور کلی: کارخانه‌های جدید به برکت قوای مادی خود اشیاء را به مقدار زیاد و نامحدود تهیه می‌کنند به‌طوری که تولید کلی یکی از صفات مشخصه صنعت معاصر می‌باشد. این طرز تولید برای تکمیل خود احتیاج به تولید اجناس

1. Saint- Étienne et Tourcoing

2. Essen

جور دارد یعنی ماشین‌ها برای اینکه مقدار نامحدودی نمونه در یک نوع جنس و حتی بعضی مواقع یک جزء از یک شیء را بیرون بدهند به کار می‌افتند مثلاً یک کارخانه نخ‌ریسی به جای اینکه چندین قسم نخ بریسد فقط برای یک نمره نخ به کار برده می‌شود و تهیه اجناس نمره به نمره مسئله تخصص را به انتها درجه رسانیده مثلاً در صنعت کفاشی بعضی مغازه‌ها مخصوص تهیه کفش‌های لوکس برای خانمها و بعضی دیگر مخصوص تهیه کفشهای کارگران هستند.

در تولید کلی کارخانه تعطیل نمی‌شود و دائماً جنس تولید می‌گردد. سابقاً مقدار محصول کارخانه‌ها مربوط به تقاضا بود و امروز وجود آلات و ادوات صنعتی آن را اداره می‌کند، به این معنی که چون برای ماشین‌ها و عمارات آنها سرمایه‌های گراف به مصرف رسیده دیگر ممکن نیست این سرمایه هنگفت را عاطل بگذارند و به هر قیمتی هست باید آن را به کار انداخته تا منافع سرمایه استهلاکی بیرون بیاید. از این ترتیب اینطور نتیجه گرفته می‌شود که کارخانه عصر جدید که دائماً در کار است محصولات خود را خیلی سریعتر از افزایش عده مصرف کنندگان مضاعف می‌سازد و تولید زیادتر از میزان احتیاج یکی از صفات مشخصه صنعت جدید و در بعضی ممالک مانند آلمان که در آنجا ترقی صنعت کلی فوق‌العاده است این صفت بسیار نمایان است.

استعمال ماشین‌هایی که در مدت کم به مقادیر زیاد محصول می‌دهند اعمال کشفیات مختلف علمی در صنعت‌ها، سهولت جلب مواد اولیه برای کارخانه‌ها (برخلاف سابق که بعد مسافت مواد اولیه را در دسترس کارخانجات قرار نمی‌داد) موجب تنزل فوق‌العاده‌ای در قیمت اجناس شده است مثلاً یک شیشه سه متر مربعی در قرن هیجدهم ۱۰۰۰ فرانک به فروش می‌رفت ولی در ۱۹۱۰ نود فرانک نمی‌ارزید.

تنزل قیمت مصنوعات و مواد اولیه در اواخر قرن نوزدهم به حد اعلای خود رسید ولی از ۱۹۰۳ به این طرف مخصوصاً در نتیجه ازدیاد مزد کارگر قیمت مال‌التجاره‌های عمده به اندازه متناهی بالا رفته و بالتیجه زندگانی عمومی را گران کرده است.

تأثیر سرمایه‌ها: ساختمان ابنیه، خرید و تجدید ابزار کار، مزد کارگران و مهندسين و خرید مواد اولیه مستلزم به کار انداختن سرمایه زیاد به تناسب توسعه آن صنعت می‌باشد، مثلاً مؤسسات فلزکاری کروپ در آلمان در ۱۹۱۳ سیصد و سی میلیون فرانک سرمایه

داشت. یک چاه معمولی زغال در فرانسه نماینده ۱۰ میلیون فرانک سرمایه بود. یکی از صفحات مخصوص سرمایه‌کلی آن است که با سرمایه‌های تعهدی افراد به کار می‌افتد، زیرا ثروت یک نفر شخص عادی هر قدر هم توانگر باشد به تهیه این قبیل مؤسسات قادر نخواهد بود. برای تحصیل این نوع سرمایه‌ها صاحبان سرمایه مجبور به شرکت با یکدیگر و ایجاد مؤسساتی تحت عنوان شرکت‌های سهامی هستند. سرمایه‌ای که برای اقدام منظور لازم است به اقل کسور تقسیم (۵۰۰ فرانک در فرانسه) و سهام نامیده شده و دارنده هر سهم به همان میزان در شرکت مالکیت دارد، به این ترتیب شرکتی که دارای صد میلیون سرمایه باشد ۲۰۰,۰۰۰ نفر صاحب سهم خواهد داشت. هر سرمایه‌داری به تناسب دارایی خود عده‌ای سهام می‌خرد و از عوائد آن مؤسسه حصه‌ای به تناسب سهام خود خواهد داشت. شرکت‌های سهامی بعد از قانون ۱۸۶۷ که مسئولیت صاحب سهم را در مقابل قروض شرکت به نسبت سرمایه‌ای که تعهد کرده‌اند محدود می‌نماید در فرانسه افزایش می‌یابد. این شرکت‌ها به سرمایه‌داران محتاط تعهد می‌کنند که عایدات ثابتی (نفع) را همواره به آنها بدهند اعم از اینکه نتیجه کار شرکت خوب یا بد باشد. در پرتو شرکت‌های سهامی مردمانی که یکدیگر را نشناخته و در اطراف و جوانب عالم متفرقند می‌توانند مشترکاً به یک اقدام اقتصادی وسیعی دست زده و خودشان صاحبان بی‌نام مؤسسات باشند، تنها محدودیت و مسئولیت و توزیع ضرر بین صاحبان سهام بوده است که خطرناک‌ترین اقدامات از قبیل حفر نرعه سوئز را ممکن ساخته.

تجارت کلی: از صنعت کلی و توسعه طرق ارتباطی تجارت کلی به وجود آمده که صفت مشخصه آن تسخیر بازارهای خارجی است. سازندگان اشیاء دیگر به فروش در ممالک خود اکتفا نکرده و برای متاع خویش بازارهایی در سرتاسر عالم جستجو می‌کنند. اهمیت این تجارت خارجی نشانه اصلی قدرت ممالک و شرط حیات بعضی از آنها مانند آلمان و انگلستان می‌باشد که جز از راه فروش مصنوعات خویش نمی‌توانند آذوقه خود را فراهم آورند، چون مصنوعات دائم التزاید کارخانه‌ها از مصرف محلی خیلی زیاده‌تر است علیهذا لزوم تهیه بازار خارجی روز به روز محسوس‌تر و فوری‌تر به نظر می‌آید. از ۱۸۱۵ تا ۱۸۵۰ تسخیر مخارج‌های خارجی تنها برای دولت انگلستان یک قضیه حیاتی بوده است. از سال ۱۸۷۰ این مسئله از لوازم زندگانی آلمان، فرانسه و بلژیک

و از اواخر قرن نوزدهم از لوازم حیاتی ژاپن و اتازونی نیز گردید. رقابت بین تولید کنندگان ملل مختلف خیلی شدیدتر از سابق شد. به رقابت‌های سیاسی سابقه رقابت‌های تجارنی نیز اضافه گشت و ملل پیش‌بین برای آنکه بازارهای خارجی ثابتی در دست داشته باشند به تهیه و توسعه مستعمرات پرداختند.

یکی از نتایج رقابت تجارنی آن است که هر ناحیه صنایع مخصوصی را پیشه می‌سازد و سعی می‌کند اجناسی را تهیه کند که اوضاع طبیعی و یا تسهیلات برای تولید آنها جهت او مناسب و فراهم‌تر بوده نسبت به رقبای خود شرایط مساعدتر را حائز باشد. از طرف دیگر کم‌کم نرخ فروش مال‌التجاره‌های از یک جنس در کلیه ممالک یکسان می‌گردد و به وسیله بورسهای تجارنی که در آن تلگرافات ساعت به ساعت اطلاعات راجع به تولید و احتیاجات تمام عالم را خبر می‌دهد میزان عرضه و تقاضا نسبت به هر جنس معلوم و نرخ آن تعیین می‌شود، به این ترتیب عالم امروزه به بازار واحد و یک مملکت بزرگ تجارنی تبدیل گردیده که ممالک مختلفه به منزله ولایات آن هستند.

طرزهای نوین تجارنی: معاملات تجارنی به واسطه توسعه اعتبار و اتحادی که بین بانکها و مراکز صنعتی ایجاد شده تسهیل گردیده است. چندین بانک مخصوص قرضه‌های صنعتی هستند که به صاحبان کارخانجات برای تجدید ماشین‌ها یا خرید مواد اولیه مساعدت می‌دهند و در نتیجه تهیه کنندگان اجناس می‌توانند بیش از پیش معاملات نسیه را قائم مقام معاملات نقدی قرار دهند و به مشتریان خود به خصوص در ممالک جدید که در آنها میزان خرید وابسته به قیمت و فراوانی محصولات زراعتی است مهلت‌هایی برای تأدیه قیمت که مدت آن به پنج یا شش ماه می‌رسد بدهند به قسمی که خریدار فرصت فروش تدریجی مال‌التجاره را که خریده است داشته باشد.

چون برای سهولت توزیع محصولات و تهیه مصرف کنندگان حقیقی لازم است به مشتریها بازارهای متعدد موجوده و محصولات جدید و سهولت تحصیل آنها را به قیمت ارزان شناساند لهذا تبلیغات تجارنی ترقی غیر قابل وصفی کرده و به وسیله ارسال کاتالوگ و درج اعلانات در جرائد و نصب اعلان در معابر عمومی دقت مصرف کنندگان لاینقطع جلب می‌شود و به جای دوره‌گردهای سابق رسول‌های تجارنی که دارای صندوق از نمونه اجناس بوده و به خرده‌فروشها می‌فروشد معمول گردید. مغازه‌های

بزرگ تجارتي در تمام شهرهای عمده خارجه انبارهای مال التجاره تهیه کرده‌اند که مدیران آنها در هر موقع می‌توانند مال التجاره‌های انبار را در معرض استفاده مشتریان محلی قرار دهند و همچنین نمایندگانی در اکناف عالم دارند که احتیاجات جدید و وسائل تهیه آنها و طریقه تعقیب و تصرف بازارها را اطلاع می‌دهند.

دول به خوبی فهمیده‌اند که بسط امور تجارتي اولین عنصر ثروت مملکت است و کوشش دارند که تجارت خود را حمایت نمایند و در مراکز بزرگ خارجی مستخدمین رسمی یا قنصل‌هایی به خدمت می‌گمارند که تدریجاً نمایندگان حقیقی تجارتي شده و اداره آنها به اداره اطلاعات تجارتي تبدیل می‌گردد و بالاخره معرفی مصنوعات ملی را چه به وسیله نمایشگاههای صنعتی و چه بواسطه تأسیس نمایشگاه بین‌المللی تسهیل می‌نمایند. نمایشگاههای مزبور میزان ترقیات صنعتی ملل را معلوم و به علاوه برای تجارت بازارهای تازه به وسیله مواجه ساختن تولیدکننده و دلالها فراهم می‌کنند.

سیاست تجارتي: به تدریجی که بازار به صورت بین‌المللی درآمده و رقابت ممالک خارجی شدیدتر و عده ملل صنعتگر افزایش می‌یافت نه تنها بازارهای خارجی تنگ‌تر می‌شد بلکه تولیدکنندگان داخل نیز از محاصره شدن بازارهای داخلی که سابقاً منحصرأ از آن بهره می‌بردند در تهدید بودند، لذا صنعتگران و تجار هر مملکت حکومت را وادار به قبول سیاست گمرکی که مقصود از آن محفوظ داشتن بازار داخلی است نمودند و حقوق گمرکی واردات را بالا بردند تا از این راه بازار داخلی را از رقابت خارجی محروس نگاه دارند. این عقیده در کلیه ممالک صنعتگر عمومیت یافت و در آخر قرن نوزدهم و ابتدای قرن بیستم دول از سیاست آزادی تجارت دست برداشته به سیاست حمایت گمرکی بازگشت نمودند. فرانسه، آلمان، انازونی و روسیه میزان حقوق گمرکی را به قدری بالا بردند که حتی نسبت به بعضی از مال التجاره‌ها در حکم ممنوعیت ورود مال التجاره بود، ممالک جدید هم به تقلید ممالک بزرگ برای خود صنایع کلی فراهم آوردند تا بتوانند با ممالک رقیب که در صنایع دارای وسائل بیشتر و تجربیات فراوانتر هستند با حربۀ مساوی مجادله نمایند.

اقتلاف بین تولیدکنندگان: برای جلوگیری از تنزل زیاد نرخ اجناس که نتیجه تولید فوق‌العاده جنس و افراط در رقابت است و تأمین استفاده‌های مناسب تولیدکنندگان بر

آن شدند که به جهت تعیین قیمت و فروش مشترک مال التجاره بین خود قراری بدهند. ائتلاف بین تولید کنندگان به دو صورت ظاهر شده است: یکی ترواست^۱ یعنی مستهلک ساختن کارخانجات کوچک در ضمن مؤسسات صنعتی بزرگ که بهتر مجهز و آماده کار هستند که این ترتیب بیشتر در ممالک متحده آمریکا شمالی معمول و متداول است. دیگر کارتل^۲ یعنی شرکت بین تولید کنندگان محصولات صنعتی. در این ترتیب مؤسسات فردی وجود خود را از دست نمی دهند اما تولید کنندگان از حق فروش اجناس خود به مصرف کنندگان دست کشیده و برای تعیین قیمت مال التجاره و تعیین سهم تولید هر کارخانه اتفاق می کنند، این طرز عمل را آلمانها بر اولی ترجیح داده اند. در فرانسه هم صنعتگران تشکیل ائتلاف های تجارتی به نام کنسرسیوم^۳ و کنتوار^۴ داده اند که شبیه به اتفاق کارخانجات بوده و از روی آن ترتیب کار می کنند.

تولید کنندگان پس از آنکه در نتیجه حمایت محصولات صنعتی بازارهای داخلی را در دست گرفته و تشکیل شرکت های کارتل و کنتوار دادند منافع کافی برای خود تأمین نمودند و دیگر می توانند حتی با تحمل ضرر مصنوعات خود را به بازارهای خارجه ریخته مقام خود را در آن نقاط محفوظ و با رقبای خود مقابله نمایند.

این ترتیب را که دمپینگ^۵ می نامند عبارت از این است که یک نوع جنس را به دو قیمت می فروشند یکی قیمت گران در بازارهای داخله و دیگر قیمت خیلی ارزان با در نظر گرفتن موقعیت برای خارجه. اما با وجودی که این طرز فروش در اغلب ممالک صنعتی موقتی و فقط برای تخلیه بازارهای داخلی است، معهذا آلمان در این طریق روش اساسی تهیه دیده به طوری که در ابتدای قرن بیستم به آسانی بازارهای خارجی را به دست آورد. روی هم رفته این ترتیبات جدید به هر صورتی که بوده است کاملاً وضع تجارت را تغییر داده و رقابت فردی در بازارهای داخلی را به رقابت جمعی در بازارهای خارجی مبدل ساخته.

تجارت خرده فروشی، مغازه های بزرگ: مقارن تبدیل تجارت عمده فروشی به

1. Trust

2. Cartel

3. Consortium

4. Comptoir

5. Dumping

تجارت خرده‌فروشی مسئله تخصیص در فروش اجناس مختلفه و تمرکز محصولات صنعتی هم در راه تکامل افتاد، به این معنی که در عوض دکان کوچک که به وسیله صاحب دکان با یک دو شاگرد اداره می‌شد و چند رقم جنس بیشتر نداشت مغازه‌های بزرگی تأسیس گشته که مؤسساتی عظیم به وسیله هیئتی از محاسبین و صندوق‌داران اداره می‌شود و دارای گروهی فروشنده، مستخدم، باربند، حمال و غیره می‌باشد که هریک شغلشان کاملاً و دقیقاً تعیین شده است.

مغازه بزرگ کلیه اجناس را که طرف میل و رضایت مشتریان باشد می‌فروشد و این اجناس در داخل مغازه‌ها به ترتیب مخصوص که برای هر جنسی قفسه‌هایی درست کرده‌اند به معرض فروش گذاشته می‌شود. مغازه‌های بزرگ بر روی اصول فروش نقد و خرید نسیه استوار گردیده بنابراین با سرمایه کمی سفارشات عمده را به سرعت انجام می‌دهند، زیرا قبل از رسیدن موعد پرداخت قیمت اجناسشان به کارخانجات از مشتری‌های خود وجه آن را دریافت داشته‌اند. توسعه این قبیل مؤسسات برای آزاد بودن معاینه اجناس از طرف مشتریان است. به علاوه تسلیم جنس در منزل مشتری و عوض کردن اجناس غیر مرغوب توجه مردم را بیشتر به آنها جلب نمود.

بیان مثالی برای نشان دادن توسعه فوق‌العاده مغازه‌های بزرگ کافی است. در فرانسه اولین محلی که لایق نام مغازه بزرگ باشد به اسم بن مارش در ۱۸۵۲ در پاریس تأسیس یافت. در آن موقع میزان معاملات سالیانه آن به زحمت به ۵۰۰,۰۰۰ فرانک می‌رسید. ده سال بعد میزان معامله‌اش ۷ میلیون و در ۱۹۱۰ به ۲۳۰ میلیون رسید و ۶۰۰۰ نفر مستخدم داشت. مملکت فرانسه در ایجاد این قبیل مؤسسات بر سایرین سبقت جسته و مخصوصاً از دوره امپراطوری سوم به بعد معمول گشته بود، مانند مغازه لوور در ۱۸۵۵ و پرتان که در ۱۸۶۳ تأسیس گردید.

در مقابل مغازه‌های بزرگ مغازه‌های اجناس مخصوصی از قبیل مواد غذایی، کفاشی، عطاری و لباس‌فروشی که سریعاً توسعه می‌یابند وجود دارد. بعضی از این مؤسسات مثل مغازه مواد غذایی استفانواز^۱ و بل‌ژاردی‌نیر^۲ در تمام شهرهای بزرگ ولایات شعباتی دایر کرده‌اند که اجناس آنها از مغازه مرکزی فرستاده می‌شود و با

تجارت مختصر محلی رقابت می‌کنند و میزان معاملات فوق‌العاده آنها از معاملات بعضی مغازه‌های خارجی مانند آلمان یا ممالک متحده آمریکا که جدیداً به این نوع تجارت دست زده ولی میدان فعالیت خود را بی‌اندازه توسعه داده‌اند بیشتر است. بالاخره منظره تجارت خرده‌فروشی بوسیله شرکت‌های مصرف‌کنندگان تغییر یافته است به این معنی که مصرف‌کنندگانی که سابقاً جدا جدا معامله کرده و سرنوشت آنها دستخوش طمع تجاری بود که جز بردن نفع نظری نداشتند حال برای خرید مشترک اتحاد نموده‌اند. مهد این قبیل شرکتها ابتدا انگلستان و بعدها با سرعت روزافزونی در اروپا نیز متداول گشت.

نتایج تبدلات اقتصادی: توسعه تجارت و صنعت نتایج متعدد و مهمی از جهات سیاسی و اقتصادی و اجتماعی داشته است که در اینجا فقط به ذکر چند فقره از اساسی‌ترین آنها اکتفا می‌نماییم:

کثرت تولید اجناس سهولت تحصیل آنها و تنزل عمده قیمت موجب توسعه خارق‌العاده در مصرف اجناس گردیده عده زیادی از اجناس مانند: قهوه، چای، شکلات که سابقاً فقط معدودی از توانگران از آنها استفاده می‌نمودند و قسمتی از مشغولیات فنی سابق مثل: تئاتر، سینما و چراغ برق در دسترس توده مردم گذارده شده و فوق‌العاده وضعیت مادی این طبقه را بهتر ساخته است به طوری که آسایش و خوش‌گذرانی در تمام طبقات جامعه نفوذ نموده و زندگانی بعضی از طبقات کارگران امروزه وسیعتر از زندگانی کثیری از اواسط الناس در ۱۸۳۰ می‌باشد.

ثروت عمومی به طور خارق‌العاده‌ای افزایش یافته ثروت جدید یعنی اوراق بهادار مانند سهام شرکت‌ها و همچنین صندوق‌های ذخیره که نتیجه ازدیاد منافع صنعتی است سرمایه‌ها را متراکم ساخته است. اوراق بهادار عبارت از سهام مؤسسات دولتی از قبیل سهام راه‌آهن و اقدامات بزرگ اقتصادی و همچنین سهام عده بشماري از شرکت‌های بی‌نام می‌باشد.

قسمت اعظم این ثروت به وسیله سهام کوچک بین عده کثیری از سرمایه‌داران جزء تقسیم گشته و مبلغ هنگفتی که تخمین آن مشکل است به وجود آورده و لایق‌قطع یا به مصرف اقدامات بزرگ اقتصادی رسیده و یا صرف خرید سهام قرضه‌های دول مختلفه

می شود.

این توده عظیم سرمایه ها سیاست مالی دول را منقلب ساخته است، زیرا اضافه کردن مالیاتها و بودجه های عمومی را به تناسبی که سابقاً غیر قابل تحمل به نظر می آمد ممکن گردانیده و همچنین تسهیلات فوق العاده را برای اقدام به جنگ و تحمل مخارج وحشتناک آن را فراهم آورده.

تبدیل وضع مادی زندگانی در اروپا و حتی در بسیاری از ممالک جدید به موجب تکثیر جمعیت نیز گردیده. جمعیت اروپا که در ۱۸۰۰ به ۱۸۰ میلیون بالغ می شد فعلاً به ۲۵۰ میلیون رسیده است. اما این افزایش به تناسب صحیحی بین شهرها و دهات واقع نشد بلکه جمعیت شهرها افزایش یافت و از جمعیت دهات کاسته شد، زیرا دهقانها به امید دریافت مزد بیشتر مزارع خود را رها و به کارخانجات هجوم آوردند و جاذبه زندگانی شهری که سختی آن کمتر است آنها را به سوی شهرها می کشاند.

این جمعیت جدید کارگران و مستخدمین تجارتی احزابی بر ضد سلطه واسطه الناس روحانیون اشرافیت صنعتی و مالی تجهیز کرده و سیر اروپا را به طرف حکومت عامه متمایل به افکار سوسیالیسم تسریع نمود.

روابط بین کارگر و کارفرما تغییر یافت، سابقاً کارگران کاملاً به ارباب خود نزدیک و روابط آنها بلا واسطه و همکاران او به شمار می رفتند ولی در کارخانه های عظیم که امروزه عده کارگر بیشمار است رؤسای مؤسسات اساساً کارگران خود را نمی شناسند و کارگران به منزله مجموعه چرخهای ماشینی شده اند که گردش آنها به دست عده زیادی از: معاونین، مهندسين، رؤسای کارخانه و مباشرین انجام می گیرد و مطیع نظامات بسیار دقیق تری از نظامات مؤسسات کوچک و خصوصی می باشند.

با وجود فقدان رابطه مستقیم بین کارگر و کارفرما اغلب نسبت به هم احساسات عدم اعتماد و مخاصمت دارند مشاجرات زیادی بین آنها در گرفته است. کارگران برای دفاع منافع خود اتحادیه های مخصوصی به اسم سندیکا و تراداونیون تشکیل داده اند که به وسیله آنها نه تنها به یکدیگر کمک می کنند بلکه سعی هستند اراده خویش را هم به کارفرمایان تحمیل می نمایند. اسلحه معمولی آنها اعتصاب و یا تعطیل کار است که مخصوصاً برای ترزید مزد و تقلیل ساعات کار به کار می برند.

این اعتصابات لا ینقطع در تزايد و در ابتدای قرن بیستم هر سال در فرانسه ۱۵۰,۰۰۰ تا ۲۰۰,۰۰۰ کارگر در هر قسم اعتصابی شرکت می‌جستند. به جای جلوگیری شدید از اعتصاب کارفرمایان اتحاد کرده و به بستن متوالی کارخانجات متوسل شدند تا اعتصابیون را مجبور به شروع به کار بدون شرط بکنند. کثرت این قبیل مشاجرات دولت را مجبور به مداخله و به وسیله قوای مقننه وضع یک رشته قوانینی نموده که مجموعه آنها قوانین کارگری و اجتماعی را تشکیل می‌دهد. قوانین مذکوره نه تنها مشاجرات و قطع و فصل آن را پیش‌بینی می‌کند بلکه مدت کار را محدود و برای کارگران ترتیبات صحیحی مقرر و آسایش حال آنها را تأمین نموده است.

فصل بیست و یکم

دول اروپایی در افریقا
تسخیر الجزایر - تحت الحمايه شدن تونس و مراکش
از طرف فرانسه - مسئله مصر - تقسیم افریقا - عهدنامه برلن
مبارزه با برده فروشی

I

تسخیر الجزایر

فرانسه در افریقای شمالی دارای مستعمره وسیع بسیار عالی می باشد که از ممالک اطلس یعنی مراکش، الجزایر و تونس تشکیل یافته و در ساحل جنوبی دریای مدیترانه در مقابل فرانسه واقع شده است.

تشکیل این مستعمره از ۱۸۳۰ در عهد سلطنت شارل دهم به وسیله قشون کشی به الجزایر شروع گردید و در تمام مدت قرن نوزدهم تعقیب شده در ۱۹۱۱ به واسطه برقراری تحت الحمايگی ما در مراکش کامل گردید. تسخیر الجزایر از مساعی عمده دوره سلطنت لوئی فیلیپ بود که در عهد سلطنت ناپلئون سوم در سنه ۱۸۵۷ بعد از ۲۷

سال کشمکش به انجام رسید. علت بطلان جریان تسخیر آنجا از یک طرف مقاومت بومیها یعنی اعراب صحراگرد و بربرها که تماماً مسلمان متعصب هستند بوده و از طرف دیگر به واسطه تردید و خبطهای دولت فرانسه که فقط در ۱۸۴۰ به تسخیر تمام آن ناحیه تصمیم گرفته از اشغال محدود صرف نظر نمود.

به علاوه تأخیر در قبول سیاست جنگی که مارشال بوزو^۱ آن را شروع کرده و متناسب با آب و هوا و اخلاق بومیان بود. حوادث برجسته تسخیر الجزایر عبارتند از: تصرف کنستانتین (۱۸۳۷) جنگ طولانی و پرحتمی با عبدالقادر یکی از رؤسای عرب که خصم عمده فرانسویان به شمار می‌رفت (۱۸۳۳-۱۸۴۷). تسخیر سلسله جبال قبایل (۱۸۵۰-۱۸۵۸). از موقع خاتمه تسخیر الجزیره تا کنون همواره صلح و آرامش در آنجا برقرار بوده و فقط در ۱۸۷۱ شورش بزرگی ظاهر و خاموش گشت.

تشکیلات و استعمار این ناحیه نیز مانند تسخیر آن دارای مراحل تردید و تغییراتی در طرز اداره کردن گردید. حکومت چندین بار تغییر یافته و بالاخره طرز حکومت نظامی که در تمام دوره تسخیر این مملکت برقرار بود به طور قطعی از سنه ۱۸۷۰ به حکومت کشوری تبدیل یافت.

استعمار رسمی مخصوصاً از ۱۸۴۰ تا ۱۸۶۰ که عبارت از دوره امتیازات مجانی باشد با فعالیت در جریان بود. مساعی جدی برای بهبودی اوضاع اقتصادی، اجتماعی و معارفی بومیان به کار برده شده برای اینکه از آنها همکارهای ذیقیمتی جهت آبادی الجزیره تهیه گردد.

الجزیره قبل از تسخیر آن: الجزایر که در ۱۸۳۰ نایب السلطنه نشین الجزیره خوانده می‌شد و سعتش قدری کمتر از فرانسه و در محاذات این مملکت در ساحل جنوبی مدیترانه واقع گردیده و قسمت مرکزی ناحیه اطلس (یعنی بین مملکت مراکش از مغرب و نایب السلطنه نشین ترک تونس از مشرق) محسوب می‌شود.

الجزایر چند منطقه طبیعی که به موازات دریا ممتد شده‌اند تشکیل می‌دهد: نخست منطقه ساحلی موسوم به تل که ناهموار ولی حاصلخیز و ناحیه‌ای زراعتی است که در آنجا جمعیت تمرکز و شهرها را بنا نمودند. در عقب آن منطقه‌ای است که از فلات‌های

وسیع و علفزارها تشکیل شده و مخصوص تربیت و چرای حیوانات اهلی می‌باشد. جمعیت این ناحیه چوپان‌هایی هستند که در آن پراکنده شده مراتع آزاد برای گله‌های خود به دست آورده‌اند. بالاخره در عقب این دو منطقه سلسله‌های مرتفع اطلس و ناحیه بیابانی صحرا که واحاتی چند در آن پراکنده است واقع می‌باشد. قسمت عمده سکنه که تمام از نژاد سفیدپوست و تقریباً به دو میلیون بالغ می‌شد از اعراب و بربرها تشکیل شده بود.

اعراب یعنی اعقاب فاتحین قرن هفتم عموماً چوپان یا به شکل قبایل نیمه صحراگرد در ناحیه فلاتها یا مانند قبایل کاملاً بدوی در صحاری زیر چادر زندگانی می‌کردند. بربرها که عدداً از اقوام دیگر بیشتر و زبان و مذهب اعراب را پذیرفته بودند از اعقاب قومی هستند که در بیست قرن قبل با کارتاژیها و بعد با رُم‌ها جنگیدند. وسیله زندگانی این جماعت زراعت و در ناحیه تل و کوهستانها به طور دائم مسکن داشتند. اکثر قصبات آنها اتحادی به نام قبیله تشکیل داده‌اند که قبایل از آن مشتق و قسمت عمده بربرها به این نام خوانده می‌شوند. اعراب و بربرها فطرتاً جنگجو و شجاع، با تفنگ‌های طویلتر از قامت انسان و شمشیر مسلح شده و بر اسب‌های کوچک چابک و بر طاقت سوار و تشکیل دستجات سواری می‌دادند که به واسطه سرعت حرکت و هجوم ناگهانی و تندی حملاتشان بسیار وحشتناک بودند. به غیر از این دو نژاد بزرگ عده قلیلی ترک به اسم قل اوغلی (غلامزادگان) که از پدر ترک و مادر بومی متولد شده و عده‌ای از مُرها که سکنه بلاد ساحلی هستند در الجزایر دیده می‌شد.

از لحاظ سیاسی نایب‌السلطنه نشین الجزایر اسماً به دولت عثمانی متعلق و ریاست عالیّه آنجا به دست یک «بیک» بود. قوه و اتکاء او به «اجاق» یا نظام بنی‌چری و «طایفه» یا هیئت صاحب‌منصبان بحریه بود. سه نفر با یکدیگر در تحت اداره او در سه قسمت الجزیره (آران، مدآ و کنستانتین) حکومت می‌کردند. به هر حال نباید الجزیره را در این موقع حکومتی مرتب با تشکیلات منظم فرض کرد، زیرا مملکت کاملاً دچار هرج و مرج و عده‌ای از طوایف به خصوص طوایف کوهستانی دارای تشکیلات بلدی و دموکراسی بودند و طوایف دیگر تحت فرمان رؤسای بزرگ نظامی یا سران عمده روحانیون قرار

داشتند و طوایف، قبایل، رؤسای عمده و بالاخره صحراگردها و شهرنشینان اغلب با یکدیگر در جنگ بودند. قدرت حکام ترک بیشتر ظاهری و فقط به اعطای خلعت (جبهه قرمز) به رؤسای عمده بربر و اعراب ملقب به قائد آقا یا خلیفه قناعت می‌ورزیدند. در بین طوایف بعضی مجبور به تأدیه مالیات و بقیه معاف بودند اما به بنی‌چری‌ها که مأمور وصول مالیات می‌شدند بایستی کمک نمایند و مالیات در همه جا به زور اخذ می‌شد. رابطه حقیقی بین اهالی فقط اشتراک مذهب (اسلام) بود ولی مسلمانها هم دستجات مختلفی (اخوان) تشکیل داده و اغلب خصم یکدیگر و رقابت‌های سخت بین رؤسای بزرگ مذهبی معروف به مرابطه، شریف بر سر نذر و مؤمنین جریان داشت.

الجزیره پایتخت مملکت و شهر بزرگ و پر ثروتی بود. دزدان دریایی مشهور آنجا در مدت چند قرن به واسطه دستبردهای خود موجبات وحشت و هراس کشتی‌های تجارتنی و حتی سکنه ساحلی را فراهم ساخته بودند، دزدی دریایی آنان تا آغاز قرن نوزدهم ادامه داشت. در ۱۸۱۵ کنگره وینه اعلام نمود که دیگر از عملیات این دزدان اغماض نخواهد کرد و برای اجرای این تصمیم یک دسته جهازات انگلیسی در تحت اداره لرد اکسموت^۱ الجزیره را گلوله‌باران کرد و حاکم الجزایر مجبور گردید سه هزار اسیر اروپایی را آزاد کرده و قراردادی امضا نمود که به موجب آن بردگی و دزدی دریایی ممنوع شد (۱۸۱۶).

علل جنگ: منشأ تسخیر الجزایر از طرف فرانسه یکی مقداری گندم و دیگر قرضه پنج میلیون فرانکی بود که حاکم الجزایر در ۱۸۹۷ به هیئت مدیره داده بود، حاکم الجزایر اعتبار خود را به دو نفر تاجر یهودی واگذار کرد، چون در موقع تصفیه قرض مزبور دعاوی نسبت به آن تولید شد دولت فرانسه تا موقع صدور رأی محاکم پرداخت قرض را تعلیق نمود. در ۱۸۲۷ حسین نام بیگ الجزیره مداخله کرده پرداخت فوری قرض مذکور را تقاضا نمود و در ضمن مصاحبه با دوval^۲ قنصل فرانسه به قدری عصبانی شد که او را با مگس‌پران دستی زد (۳۰ اوت ۱۸۲۷). برای جبران این توهین دسته جهازات جنگی فرانسه الجزیره را محاصره نمود اما در همان موقع مذاکره هم شروع شد. محاصره و مذاکرات بدآ نتیجه‌ای نداد، در ژوئیه ۱۸۲۹ کشتی جنگی موسوم به پروانس را که بیرق

1. Lord Exmouth

2. Deval

سفید افراشته و حامل پیغام بود الجزایریها به توپ بستند، لهذا پولینیک صدراعظم فرانسه تصمیم به جنگ گرفت (۳۱ ژانویه ۱۸۳۰).

تصرف الجزیره: بکصد کشتی جنگی و ۵۰۰ کشتی حامل نظامی از تولون عازم الجزایر و در شبه جزیره کوچک سیدی فروک^۱ در مغرب الجزیره ۳۶۰۰۰ نفر قشون به فرماندهی بورمون^۲ وزیر جنگ پیاده نمود. از ۱۶ ژوئن بدون مواجه شدن با هیچگونه مخالفتی نظامیان فرانسوی در سواحل الجزایر پیاده شدند، حاکم الجزایر قوای خود را در فلات استائولی^۳ در اردوئی که باتوپخانه مجهز و حراست می شد جمع آوری کرد، در ۱۶ ژوئن ۴۰،۰۰۰ سواره عرب که به ستونی چند منقسم بودند به قشون فرانسه حمله و در صدد برآمدند آنها را به طرف دریا عقب نشانند اما این اقدام نتیجه ای نبخشید، زیرا گذشته از اینکه قوای فرانسه آنها را عقب زد به حملات تعرضی پرداخته فلات و اردوی استائولی را نیز تصرف کرد.

برای تعقیب عملیات بورمون مجبور بود منتظر شود تا ادوات و مهمات محاصره را از کشتیها خارج سازند.

در ۴ ژویه توپخانه فرانسه آتش خود را به طرف استحکامات خارجی شهر الجزیره و قلعه امپراطور^۴ که بر فراز تپه های مسلط بر شهر ساخته شده است متوجه ساخت. در ساعت یازده فرانسویان خرابه های قلعه را که محصورین به واسطه عدم امکان ادامه دفاع بر هوا کردند اشغال نموده و آتش توپخانه را به طرف قصبه ای که اقامتگاه حاکم بود برگرداندند. در همان روز حاکم حاضر به تسلیم گردیده قرار شد قضیه، قلاع و بنادر را به فرانسه واگذار نماید و در مقابل به او اجازه داده شد خزانه شخصی خود را که هشت میلیون فرانک می شد برداشته و با خانواده و دارایی و سربازان قوای ترک خود به هرجا که میل دارد برود. فرماندهان فرانسوی آزادی اجرای رسوم مذهبی و احترام ناموس و اموال اهالی را تضمین نمودند.

در ۵ ژویه فرانسویان وارد الجزیره شده و پنجاه میلیون ذخائر حکومتی را تصرف

1. Sidi- Ferruch

2. Bourmont

3. Staouéli

۴. به یادگار شارل کن این قلعه را قلعه امپراطور نامیده اند.

کردند و در روز دهم حاکم و متعلقانش با کشتی به عزم آسیای صغیر حرکت کرد. این فتح شارل دهم را مصمم گردانید که فرامین معروف را امضاء نماید و روز ۲۹ ژویه انقلاب ۱۸۳۰ بوربنها را از تخت و تاج فرانسه طرد نمود.

اشغال محدود: در نتیجه سقوط شارل دهم نزدیک بود که الجزیره از دست فرانسویان بیرون برود، زیرا لویی فیلیپ و وزراء و مجالس مقننه به قدری در تسخیر آنجا اهمال و اهمیت به آن نمی دادند که تمام قوای فرانسه به استثنای یک فوج (۸۰۰۰ نفر) را احضار کردند. تغییر پی در پی (۹ حاکم در ۱۰ سال) خیط‌های حکومت لویی فیلیپ را در این خصوص معلوم می‌دارد. خلاصه نظریه همه این بود که به اشغال محدود یعنی برقراری ساخلوهای کوچک در مهمترین نقاط ساحلی یعنی شهر الجزیره و حومه آن از قبیل: آران، مستقنم، بوژی و بون اکفا کنند، چنان که تا ۱۸۳۵ همین سیاست تعقیب شد حتی بسیاری این مقدار از اقدام را هم زاید می‌دانستند. یکی از وکلاء در مجلس می‌گفت: «استعمار امری است نامعقول و باید موقع استخلاص فرانسه را از یک بار سنگین که نمی‌خواهد بیش از این آن را تحمل نماید تسریع نمود». نظامیان هم در مخالفت کمتر از سایرین نبودند و ژنرال بوژو عملیات الجزیره را «تسخیر پردرد سری» می‌نامید.

با این وضعیت در حقیقت خود بومیان فرانسویان را وادار به تسخیر الجزایر کردند، زیرا پی در پی به قوای فرانسوی حمله می‌نمودند و فرانسویان هم برای حفظ خود خواهی نخواهی مجبور شدند دایره اشغال را بسط داده از اشغال محدود به اشغال وسیع و بالاخره در ۱۸۴۰ بعد از ۱۰ سال تردید به اشغال کلی پردازند.

تسخیر: وقایع عمده جنگ‌های الجزایر در دوره لویی فیلیپ عبارتند از: دو لشکرکشی به طرف کنستانتین در سمت مشرق (۱۸۳۶-۱۸۳۷) و در مغرب در نواحی بین الجزیره و آران تا مراکش زدو خورد ۴ ساله با عبدالقادر (۱۸۳۳-۱۸۴۷).

تصرف کنستانتین: کنستانتین قاعدتاً بایستی اشغال می‌شد، زیرا پایتخت یکی از سه حکومت‌نشین الجزایر بوده و بیک آنجا خصم شدید فرانسویان به شمار می‌رفت. این شهر بر روی تخته سنگی برپای ایستاده که یک دره به عمق ۱۰۰ متر آن را احاطه

کرده رود رومل^۱ در قعر آن جاری است و تقریباً تشکیل جزیره‌ای را می‌دهد که جز به وسیله یک برزخ باریک و یک پل به خشکی راهی ندارد و به واسطه این موقعیت معروف به غیر قابل تسخیر است. مسکنه آن بر ۲۵,۰۰۰ نفر مسلمان متعصب بالغ به علاوه دارای چهار هزار نفر ساخلو و هفتاد توپ بود. اولین اردوکشی برای تصرف این شهر در ۱۸۳۶ در فصل بارانی و سردی با وسایل غیرکافی یعنی ۷۰۰۰ نفر بدون توپخانه به عمل آمد. این اقدام به جایی نرسید و موجب ائتلاف نصف قوای اعزامی گردید (۹ نوامبر - اول دسامبر ۱۸۳۶). لشکرکشی دوم در یک سال بعد با کمال دقت تهیه دیده شد و ادوات محاصره کاملاً فراهم و معهدنا تسخیرکنستانتین اقدامی بس دشوار و با اشکال انجام گرفت، زیرا برای عبور دادن توپخانه از دره دور شهر برای هر ارابه توپی ۴۰ اسب و ۲۰۰ سرباز لازم بود که بایستی از زیر آتش دشمن بگذرند. شب قبل از حمله ژنرال دانریمون^۲ فرمانده قشون به واسطه یک گلوله دشمن هلاک گردید.

سربازان فرانسه تقریباً در زیر باران و بدون آذوقه و پس از شش روز و شش شب که بدون یک لحظه استراحت به جنگ مداومت می‌دادند بالاخره ۵ ساعت به ظهر روز ۱۳ اکتبر ۱۸۳۷ کلنل لاموریسیر^۳ آنها را به طرف رخنه‌ای که در حصار شهر پیدا شده بود سوق داد. بعد از عبور و بالا رفتن از این راه با سرنیزه و شمشیر توپخانه و سنگرها را گرفته و خانه‌ها را یکایک متصرف شدند و در ظرف دو ساعت شهر به دست فرانسویان افتاد. جنگ‌های الجزایر شامل وقایع بسیاری از شجاعت قشون فرانسه بوده، یورش به طرف کنستانتین یکی از معروف‌ترین آنها است.

عبدالقادر: عبدالقادر یکی از اعراب اطراف ماسکارا در ولایات اران از خانواده بزرگ و مقدس بود. پدر وی از مرابطین و دعوی شریفیت داشته و از نسل محمد (ص) (پیغمبر اسلام) به شمار می‌رفت. شخصاً خیلی متدین و به واسطه مسافرت به مکه به تقدس مشهور گشته، بسیار شجاع و سواره نظام برجسته و تمام فنون جنگی عرب را می‌دانست. تحصیلات وی زیاد و به تمام معلومات ادبی عرب آگاهی داشت.

1. Rummel

2. Danrémont

3. Lamoricière

تاریخ قرن نوزدهم (معاصر) / ۲۱۳

در همان سن جوانی (در ۱۸۳۲ بیست و پنج ساله بود) بین اهای الجزایر نفوذ کاملی پیدا کرد. سیاست او از بین بردن رقابت‌های قبایل بود و نظر به فقدان حس وطنی احساسات مذهبی آنها را تهیج و برای خصومت با کفار و جهاد مجتمعتشان ساخت.



عبدالقادر
(۱۸۰۷-۱۸۸۳)

طلوع عبدالقادر: عبدالقادر در ۱۸۳۲ طلوع نمود، به این معنی که چون قبایل ناحیه ماسکارا مایل به طرد فرانسویان از آران بودند و احتیاج خود را به داشتن رئیسی احساس می‌کردند وی را سلطان خواندند، ولی او برای جلب توجه مراکش‌ها فقط خود را ملقب به امیر ساخت.

در بدو امر فقط معدودی از قبایل را تحت لوای خویش گرد آورد، زیرا مجبور بود با اقلیت‌هایی از قبیل جمهوری‌های قبایل و مرابطین دیگر که به اقتدار او رشک می‌بردند و همچنین طرفداران مراکش کشمکش کند. به همین جهت تنها بر ناحیه تامسان مسلط گردید. در همین موقع دولت فرانسه به جای اینکه او را فوراً از میان بردارد در دو نوبت خبط کرده با او مثل یک سلطان وارد مذاکره شد (۱۸۳۴-۱۸۳۷) و به این ترتیب سلطنت حقیقی در مملکتی که حدودش بیش از پیش وسیع بود برای او قائل شد. به موجب عهدنامه اول که ژنرال دمیشل^۱ فرمانده اران امضاء کرد امیر مالک تمام مغرب به استثنای اران و مستقائم و آرزو^۲ گردید.

هیچیک از فقرات عهدنامه شامل اطاعت وی نبود و هیچگونه محدودیتی برای تجارت اسلحه مقرر نمی‌داشت و امیر از پرداخت هرگونه مالیاتی معاف بود. با وجود موافقت‌های مهمی که با او شده بود معهدا عبدالقادر دست از خصومت برنداشته بدو^۳ به قبایلی که نسبت به فرانسویان وفادار بودند حمله برد و بعد به عنوان اینکه در مغرب الجزیره نیز مانند قسمت شرق آرامش را برقرار سازد از شلیف^۴ گذشت و به قدری جسور شد که حتی به قوای ژنرال ترزل^۴ که از اران برای عملیات انتظامی نواحی بیرون آمده بودند حمله‌ور گردید. فرانسویان که از گرما فرسوده شده و دیگر طاقت تحمل محموله‌های سنگین خود را نداشتند و به علاوه قافله ملزومات قشونی سربار آنها و مانع حرکاتشان بود به طرف آرزو عقب می‌نشستند. در این موقع نزدیک مرداب‌های ماکتا از طرف سوارهای عبدالقادر به طوری سخت به آنها حمله شد که بی‌نظمی در صفوف ظاهر و ستون قوای فرانسوی قسمت عمده افراد خود را از دست داده و مجبور شدند مقتولین و اغلب مجروحین را گذاشته و فرار نمایند (۱۸۳۵).

1. Desmichels

2. Arzew

3. Chélif

4. Trézel

فرانسوی‌ها اگرچه به تلافی این اقدام قوایی اعزام و تاما سکارا پایتخت امیر رفتند ولی نتیجه‌ای نگرفتند (دسامبر ۱۸۳۵).

ژنرال بوژو در این موقع عهدنامه دوم را که معروف به عهدنامه تافنه^۱ و برای عبدالقادر خیلی مفید بود منعقد داشت (۲۷ مه ۱۸۳۷). به موجب این عهدنامه عبدالقادر سلطنت فرانسه را در آفریقا به رسمیت شناخت، ولی اداره ولایت آران و الجزایر را برای خود تحصیل کرد. برای فرانسویان فقط پنج یا شش محل که عبارت از: آران، مستقنام، الجزیره و دشت آن، مازاگران و می‌تی‌جا باشد باقی ماند.

مستی فرانسه عبدالقادر را تشویق نمود که تهیه جهاد بیند، لهذا قوه منظمی مرکب از سوار، پیاده و توپخانه تشکیل داد. این امواج منظم و موظف و تحت تعلیم نظامیان فراری مشق دیده و به طرز فرانسویان مسلح و دارای لباس متحدالشکل (لباس آبی برای پیاده‌نظام و قرمز برای سواره‌نظام) بودند و بر روی هم عده آنها شش هزار نفر و قوای برگزیده‌ای را تشکیل می‌دادند که توپخانه صحرایی و توپ محاصره در اختیار خود داشت.

امیر علاوه بر اینها عده‌ای هم از طوایف به اسم قوم داشت که بالغ بر پنجاه هزار سوار و چندین هزار پیاده می‌شدند.

عبدالقادر مخزن‌ها و جبه‌خانه‌ها و کارخانجات توپ‌ریزی و باروت‌سازی و بالاخره انبارهای اسلحه که در تمام مدت اردوکاری بایستی مراکز تجهیز و نقاط اتکاء او باشد تشکیل داد. پایتخت خود را به تیارت^۲ نقل کرده در صدد اتحاد با سلطان مراکش برآمد و از وی لقب خلافت یعنی نیابت او را گرفته و در شهر تازا مراکش شرقی خلعتی را که از جانب سلطان مراکش برای او اعطاء شده بود دریافت داشت.

پس از دو سال که به تهیه مقدمات کار مشغول بود وقتی خود را آماده یافت رسماً به فرانسویان اعلان جنگ داد (۱۸ نوامبر ۱۸۳۹). حادثه‌ای را که عبدالقادر بهانه جنگ ساخت عبور قوای فرانسه از تنگه‌های موسوم به دروازه‌های آهن بود به این معنی که چون کوهستان‌های قبیله الجزیره و کنستانتین را از هم مجزا ساخته و روابط بین این دو نقطه فقط از طرف دریا ممکن می‌شد فرانسویان برای داشتن راهی از خشکی و اتصال

1. Tafna

2. Tiaret

دادن الجزیره به کنستانتین از معابر فوق‌الذکر عبور نمودند.

در تعقیب این اقدام امیر عبدالقادر با نه‌ور تمام تا نزدیک شهر الجزیره آمده و تمام مزارع اطراف شهر را خراب و دهات را آتش زده و قسمت عمده‌ای از اهالی را قتل عام نمود (۲۰ نوامبر).

بوژو: در این موقع دولت فرانسه تصمیم به تسخیر الجزایر گرفت. ژنرال بوژو به سمت حکومت کل الجزایر انتخاب و به وی اختیارات و وسایل کامل دادند که کار عبدالقادر را یکسره سازد. این اردو شامل عده‌ای از افواج جدید که بعضی از آنها در فرانسه تشکیل یافت، بود. از قبیل: لژیون خارجی^۱ (۱۸۳۱)، سواران افریقا (۱۸۳۲)، سواران ونسان^۲ و پیاده نظام‌ها (۱۸۳۸) و بقیه از بین بومیان جمع‌آوری شدند مانند: زواوها (۱۸۳۱)، سپاهیها (۱۸۳۴) و ترکها یا تیراندازان الجزیره (۱۸۴۱).

بوژو احساس کرد برای پیشرفت می‌باید طرز جنگ را کاملاً تغییر دهد، تا آن موقع فرانسویان حالت دفاعی داشتند اما از آن به بعد لازم بود پیوسته مهاجم و به دشمن فرصت جمع‌آوری خود را ندهند. تا آن وقت فرانسوی‌ها عیناً به ترتیب اروپا عملیات خود را انجام می‌دادند یعنی سربازان دارای محموله‌های سنگین و قافله‌لوازم مسافرت اردو در ارابه‌ها حمل می‌شد و در نظر نمی‌گرفتند که در مملکتی هستند که تمام جاده‌های آن کوهستانی و ردپای گله است، ولی بوژو برای پیشرفت سبکباری و سرعت حرکت را از اعراب اقتباس و به قول خود می‌خواست «دشمن را در تمام نقاطی که عقب می‌کشد تعاقب نماید» لذا محموله افراد را سبک کرده و به جای ارابه حیوانات بارکش را استعمال و توپخانه را بر پشت قاطر حمل می‌کرد. با این وضع قوای خود را به ستون‌های متعدد که سریع‌السير بودند تقسیم و دشمن را با حملات مستمر جداً دنبال کرد.

تصرف اسماعیلیه: معذلک عبدالقادر به واسطه وضع طبیعی مملکت که رشته‌های کوه آن را به قطعات بیشمار تقسیم کرده است توانست مدت هفت سال مقاومت نماید، ولی از ۱۸۴۱ تمام مواقع او گرفته شده و به صورت رئیس قبیله درآمد و از آن به بعد در حال صحراگردی و بیچارگی زندگانی می‌کرد، به این ترتیب که در هر محلی بعد از عبور قشون فرانسه بلافاصله عبدالقادر مجدداً پیدا شده و طوایف را به طغیان برمی‌انگیخت.

1. Legion Etrangère

2. chasseurs de Vincennes

فرانسویان برای مجبور ساختن طوایف به اطاعت مجبور به اقدامی شدند که در میان اعراب معمول بود یعنی رمه خیمه و آذوقه طوایف را به باد نهب و غارت دادند. شکست عبدالقادر بعد از تصرف اسماعیلیه که دوک دومال^۱ سومین پسر لوئی فیلیپ آن را گرفت قطعی شد.

اسماعیلیه (۱۸۴۳) شهری بود که از خیمه و چادر به وجود آمده و پایتخت متحرک به شمار می‌رفت، شش هزار سرباز حافظ آن و دنبال آنها گله‌های بیشمار اغنام در حرکت بودند.

دومان جوان بیست و یک ساله با ۵۰۰ سواره نظام مرکب از سواران افریقایی و سپاهیان بدون اینکه عده دشمن را به نظر بیاورد خود را به میان اردوی دشمن انداخته و چند تن از خاندان عبدالقادر و دفاتر و خزانه او را گرفته ۱۵,۰۰۰ اسیر و ۵۰,۰۰۰ رأس اغنام به چنگ آورد (۱۶ مه ۱۸۴۳).

ایسلی: عبدالقادر که از ناحیه جنوبی اُران رانده شده بود تلاش می‌کرد خود را در سرحدات مراکش حفظ کند و موفق شد امپراطور را هم به طرفداری خود وارد جنگ ساخته قبایل عرب را به تعرض بر ساخلوهای فرانسه لالامارنیا و سعیدا^۲ وادار نماید.

دولت فرانسه به وسیله اولتیماتوم شدید اللحن انحلال قوای مراکش که در سرحد اجتماع کرده بودند و طرد عبدالقادر را مطالبه کرد و چون نتیجه نگرفت لهذا بوژو خود برای مقابله با دشمن کنار رودخانه کوچک ایسلی آمد. قشون وی مرکب از ده هزار نفر و قلعه مستحکم متحرکی بود که از میان آن در موقع مناسب سواره نظامها برای حمله خود را بیرون افکنده مانند اسکنه بین چهل و پنج هزار سوار مراکشی که به فرماندهی پسر سلطان بودند فرو رفتند. قشون بوژو مراکشیها را دچار هزیمت قطعی ساخته توپخانه و لیعهد را پس از دو ساعت جنگ تصرف کرد.

تلفات فرانسویان تنها بالغ بر صد مجروح و ۲۷ مقتول بود (۱۴ اوت ۱۸۴۴). در همین موقع پرنس ژوانویل^۳ چهارمین پسر پادشاه فرانسه با یک دسته قشون فرانسه بنادر طنجه و مغادر را گلوله باران می نمود. دولت فرانسه که مایل بود رویه اعتدال و جوانمردی خود

1. duc d'Aumale

2. Lalla- Marnia et Saida

3. Joinville

را نشان دهد به وسیله عهدنامه طنجه از هرگونه تسخیر و تصرف اراضی صرف نظر کرده فقط به وعده مبهم طرد عبدالقادر قناعت ورزید.

بعد از آنکه عبدالقادر شورش بزرگی در کوهستان‌های دهرا^۱ و آرسنی^۲ برپا ساخت در اواخر سال ۱۸۴۵ هجده ستون متحرک قوای فرانسه وی را سخت دنبال کردند و برای بار دوم به مراکش پناه برد اما سلطان مراکش از ترس از دست دادن حیثیت سیاسی و نظامی خویش او را اخراج کرد و پس از آنکه تلاش او برای اینکه خود را به صحرا برساند به جایی نرسید بالاخره امان خواسته و تسلیم شد.

خاتمه تسخیر: مطیع شدن عبدالقادر به جنگ خاتمه داد، فقط لازم بود کوهستان‌های قبایل صحراگرد و غارنگر هم به وسیله اشغال واحه‌های عمده آنها در صحرای شمالی به اطاعت درآیند. شورش زاچه^۳ در ۱۸۴۹ (یکی از واحات زیان^۴ در ناحیه بیسکرا^۵) که با محاصره فوق‌العاده خونینی خاموش شد و عملیات محرکین در قبایل لزوم تکمیل تسخیر را تأیید می‌کرد لهذا اولین اردوکشی در قبیله کوچک در رشته‌های ساحلی واقع بین فیلیپ ویل و بوژی^۶ به فرماندهی ژنرال سنت آرنو^۷ بین سنوات ۱۸۴۹ به عمل آمد اما قدرت و تسلط فرانسه در دوره حکومت مارشال راندون در ۱۸۵۷ در کوهستان‌های قبیله بزرگ در رشته‌های مرتفع الجزیره شرقی مستقر گردید. برای مطیع ساختن طوایف بک قوه سی و پنج هزار نفری و جنگ شصت روزه لازم آمد. بالاخره طوایف همه مطیع و استقلال داخلی و مؤسسات خصوصی برای آنها باقی گذاشته شد.

بالاخره ساختمان قلعه ناپلئون که امروزه به قلعه ملی موسوم است در قلب مملکت و افتتاح جاده‌های نظامی در وسط کوهها مبانی صلح و آرامش را مستقر ساخت.

در مارس ۱۸۷۱ شورش وحشتناکی بروز کرد و این شورش نتیجه اقدامات بی‌موردی بود که هیئت اعزامی تور (موقع جنگ فرانسه و آلمان) به عمل آوردند، توضیح آنکه بر اثر پیشنهاد آدولف کرمبو^۸ هیئت مذکور سه حکم مبنی بر برقراری طرز حکومت کشوری و تبعه شدن یهودی‌ها و برقراری هیئت منصفه (۲۴ اکتبر - ۹ نوامبر ۱۸۷۰) صادر

1. Dahra

2. l'Ouarsénis

3. Zaatcha

4. Ziban

5. Biskra

6. Philippeville, Bougie

7. Saint- Arnaud

8. Adolphe Crémieux

کرد.

مسلمین از اعطای حق رأی به کلیه یهودیها که مورد تحقیر و اغلب هم مقدمات تبعه فرانسه شدن را فراهم نیاورده بودند به خشم آمدند و برقراری هیئت منصفه هم متهمین بومی را در چنگال رقبای آنان یعنی یهودی‌ها و کوچ‌نشین‌های اروپایی قرار می‌داد. وقتی افواج فرانسه مقیم الجزایر برای جنگ با آلمان حرکت کردند دیگر مانعی برای اغتشاش باقی نماند. بالاخره اعراب که به احترام نسبت به صاحب‌منصبان نظامی عادت داشتند به طرز حکومت کشوری که به عقیده آنها اطاعت از اشخاص نامعلوم بی‌قدرت بود مایل نبودند.

طغیان فقط در دو قبیله بروز کرد که در آن ۱۰۰,۰۰۰ کوهستانی مسلح شده و به وسیله مرابطین و هیئت‌های مذهبی به شورش برخاستند. قائد جنبش محمد المکرانی یکی از ملاکین بزرگ و خیلی جوانمرد بود، چنانکه برای شروع به کار منتظر شد فرانسه از جنگ پروس فارغ شود. برای جلوگیری شورش قریب یک سال زد و خورد های شدید جریان داشت. اقدامات متقابل خیلی سخت به عمل آمد. رؤسای شورش در محاکم عسکری محاکمه شده، قبایل مجبور به تأدیه وجه‌الخساره گزافی شده، قسمتی از اراضی آنها نیز ضبط شد و از آن به بعد دیگر شورش بروز ننمود. این شورش که وحشتناک‌ترین شورشها بود فقط در قسمت کوچکی از الجزایر مؤثر واقع شد.

کلیه ولایات اُران آرام ماند. اکثریت عمده علماء و مسلمین شهرهای بزرگ در اطاعت خود باقی ماندند و هیچ نوع مساعی مشترکی بر ضد سلطه فرانسویان به عمل نیامده نزاع‌های خانگی دائماً همین قبایل یاغی را منلاشی می‌ساخت به‌طوری که بعد از ۱۸۷۲ آرامش پیوسته در الجزایر برقرار بود و فقط در سال ۱۸۸۱ جداً متزلزل گردید. این تزلزل به مناسبت طغیان یکی از قبایل چادرنشین جنوب اُران یعنی اولد، سیدی شیخ که بوحمامه رابطه‌ای پیشوای آن بود تولید گردید.

تشکیلات الجزایر: دولت فرانسه در همان آغاز تسخیر الجزایر مشغول تدوین تشکیلات و اداره الجزایر گردید اما بی‌تجربگی حکومت‌های وقت در باب مستعمرات آنها را وادار به قبول انواع حکومتها نمود تا بالاخره به طرز حکومت فعلی که شاید باز قطعی نیست رسیدند. الجزایر در دوره تسخیر حکومت نظامی به تمام معنی داشت. مقام

حکومت کل که از سال ۱۸۳۴ معمول شد همواره با یک نفر صاحب منصب نظامی بود که مقام حکومت مستعمره و فرماندهی قوی را توأمأً دارا و تمام اختیارات لشکری، کشوری و سیاسی را بدون هیچگونه اعمال نظارت و تفتیش از طرف دولت اجرا می‌کرد و تنها وزارت جنگ در اعمال او نظارت داشت.

از ۱۸۴۸ تا ۱۸۷۰ الجزایر گاهی تحت حکومت لشکری و زمانی مطیع طرز حکومت کشوری بوده است.

قانون اساسی ۱۸۴۸ که اولین آزمایش اعمال حکومت کشوری در الجزایر به شمار می‌رود این قطعه را جزء متمم اراضی فرانسه اعلام کرده و تصور می‌شد که ممکن است تمام تأسیسات مملکت فرانسه را در آنجا وارد سازند.

ناپلئون سوم در ۱۸۵۸ بعد از آرامش قطعی مملکت در صدد برآمد که به وسیله تأسیس وزارت خانه‌ای به اسم وزارت الجزایر و مستعمرات طرز حکومت مختلطی از لشکری و کشوری در الجزایر برقرار نماید، یعنی «حکومت با مرکز فرانسه باشد ولی امور در محل قطع و فصل شود». اما از سال ۱۸۴۸ اختلاف نظر بین فرماندهان قشون و حکام در الجزایر شدت گرفته کشمکش مأمورین لشکری و کشوری در باب حدود اختیارات و صلاحیت خودشان رو به افزایش نهاد. ناپلئون سوم مجبور شد که عازم الجزایر شده و قضیه را در محل مورد مطالعه قرار دهد (سپتامبر ۱۸۶۰).

دو ماه بعد وزارت الجزایر را منحل و مقام حکومت کل را برقرار ساخت و به این ترتیب طرز حکومت نظامی تجدید شد. قحطی شدیدی که در سال ۱۸۶۷ بروز نموده و سیصد هزار نفر از اعراب را تلف کرد مقدمات اضمحلال این طرز حکومت را دوباره فراهم و قوه مقننه در ۹ مارس ۱۸۷۰ به اتفاق آراء آن را از بین برد.

یکی از مساعی اولیه حکومت دفاع ملی این بود که به الجزایر به وسیله فرمان ۱۲۶ اکتبر ۱۸۷۰ طرز حکومت کشوری که امروز هم مجری است اعطاء کند. به موجب مقررات اخیر الجزایر بر سه منطقه قسمت شد: منطقه کشوری، منطقه نظامی و از سال ۱۹۰۲ منطقه جنوبی.

منطقه کشوری شامل قسمت اعظم اراضی و اهالی الجزایر بوده و به ایالات و ولایات و بلوک تقسیم گشته و در مجلس فرانسه دارای نماینده و حکام محلی، انجمن‌های بلدی

نیز می‌باشد. در رأس تمام این منطقه‌ها حاکم کل قرار دارد که مجلسی به نام شورای حکومتی (که فقط اختیارات اداری دارد) مرکب از رؤسای ادارات مهمه با او معاونت می‌کند.

جمهوری سوم در بدو امر نسبت به الجزایر سیاست یکسان شدن با فرانسه را که سیاست الحاق نام دارد تعقیب کرد. این ترتیب عبارت از این بود که الجزایر را نه یک مستعمره بلکه دنباله‌ی خاک فرانسه فرض کرده و در نتیجه قوانین فرانسه را در آن اجرا و آنجا را مانند یکی از ایالات فرانسه به وسیله‌ی اداراتی که از وزارتخانه‌ها منشعب باشند اداره کنند.

از سال ۱۹۰۰ سیاست عدم مرکزیت جانشین این سیاست گردید. استقلال مالی برای الجزایر قائل شدند (۱۹۰۰)، به این معنی که الجزایر بودجه‌ی مخصوص داشت که نمایندگان مالی مرکب از منتخبین کوچ‌نشین‌ها و بومیان آن را تصویب می‌کردند (۱۸۹۸) و این اولین آزمایش معتدلی بود که برای ایجاد مؤسسات سیاسی در الجزایر متناسب با اخلاق و احتیاجات اهالی به عمل آمد.

استعمار الجزایر: برای اینکه از اراضی شمالی آفریقا مملکتی که از حیث زبان و تمدن فرانسوی باشد ایجاد گردد دو وسیله موجود بود یکی مستقر ساختن فرانسویان در الجزایر و دیگر نزدیک ساختن بومیان به فرانسویان. استعمار الجزایر متضمن تردیدات و تغییرات ناگهانی در طرز اداره آن بود که از خصوصیات عملیات فرانسویان در آنجا به شمار می‌رود.

کوچ‌نشین‌های اولیه عبارت از تجّار و یا ماجراجویان منفعت‌طلب بودند و اکثریت آنان را مشروب‌فروشها، میخانه‌دارها و دست‌فروشها تشکیل می‌دادند که اغلب آنها قربانی امراض محلی و شورش‌های اعراب شدند. در نتیجه استعمار این ناحیه جنبه‌ی رسمیت یافته به کمک اقدامات دولت و حکام کل الجزایر زارعین فرانسوی به الجزایر رفته در آنجا سکنی می‌گزیدند و اقدامات انفرادی برای استعمار محدود بود.

لویی فیلیپ کوشش داشت به وسیله‌ی اعطای امتیازاتی از قبیل معافیت از خدمات نظامی یا تخفیف مالیات کوچ‌نشین‌های زیادی به الجزایر جلب نماید حتی به مهاجرین اراضی مجانی نیز واگذار می‌کردند. مارشال بوژو هم به نوبه‌ی خود سعی می‌کرد به تقلید

رُمنها مهاجرنشین‌های زراعتی به دست سربازان قدیمی که مرخص شده و متاهل بودند به وجود آورد ولی در این اقدام موفقیت زیادی تحصیل نمود. در سایه این اقدامات عده مهاجرین فرانسوی در ۱۸۴۶ به ۴۷۰۰۰ نفر رسیده. در ۱۸۴۸ در موقعی که به خیال افتادند برای حل مسئله اجتماعی از الجزایر استفاده کنند مهاجرت دوباره نرجی به خود گرفت، به این معنی که عده زیادی از کارگران پاریس را که به واسطه بسته شدن کارخانه‌های ملی بیکار شده بودند به الجزایر کوچ دادند اما نتایجی که انتظار می‌رفت کاملاً به دست نیامد، زیرا از یک طرف اراضی که بین آنها تقسیم شد خیلی محدود و کم بود و از طرفی هم برای صنعتگران بدون سرمایه حرفة زراعت اشکال داشت. استعمار الجزایر که در آغاز امپراطوری دوم با کمال فعالیت دنبال می‌شد از سال ۱۸۶۰ به واسطه کم آمدن اراضی به کلی فلج گردید، زیرا املاک سابق دولت عثمانی تقسیم شده و ناپلئون سوم دیگر با محدود ساختن اراضی که طوایف از آن استفاده می‌کرده‌اند و تصرف اراضی بایر از طرف دولت مخالف بود.

آخرین اقدام استعماری بلافاصله پس از جنگ ۱۸۷۱ به عمل آمد، به این معنی که قریب نهصد خانواده آلزاس و لرنی در الجزایر مأوی داده شدند. این مهاجرت اخیر نیز همان نتایج نامطلوب سال ۱۸۴۸ را داد. از این موقع به بعد مخصوصاً به وسیله خرید اراضی از بومیان به استعمار اقدام شده به طوری که امروزه در تمام قسمت حاصلخیز مملکت کوچ‌نشین بسط یافته و کلیه اراضی را که ممکن بود اشغال کرده است. عدد فرانسویان یا اشخاصی که بعد تابعیت فرانسه را قبول کرده‌اند پانصد و شصت و دو هزار نفر می‌شود.

جمعیت شهرهای قدیمه الجزایر دو برابر بلکه چهار برابر شده است به طوری که سرعت مسکون شدن الجزایر می‌تواند با پیشرفت درخشان‌ترین استعمارهای انگلیس برابری کند.

مسئله بومیان: وجود این جمعیت زیاد اروپایی تشکیلات سیاسی الجزایر را با موضوع سکنة بومی آنجا مخلوط و از جمله قضایای غامض گردید.

از این به بعد نه تنها می‌بایست برای هر یک از دو نوع سکنة الجزایر یعنی کوچ‌نشین‌های اروپایی و بومیان ترتیبات و تشکیلات علیحده داده شود بلکه علاوه بر

آن لازم شد احتیاجات سکنه جدید و حقوق متصرفین قدیم را نیز با هم وفق دهند. در آغاز تسخیر، بومیان را از حیث عادات و مؤسسات و طرز اداره خود آزاد گذارده و فقط در رأس تمام آنها حکومت نظامی فرانسوی قرار دادند. بعد از چندین مرتبه تغییر رویه آخرالامر طریقه ادارات عربی که مارشال بوزو تأسیس نمود تا ۱۸۷۰ اجرا و نتایج خوبی داده و اکنون هم در منطقه جنوب معمول است. بر طبق این ترتیب در هر ناحیه و یا قسمت‌های فرعی ولایت حاکم محل به معیت یک اداره عربی حکومت می‌نمود. این اداره از صاحب‌منصبان و مترجمین تشکیل و به رؤسای بومیان اختیاراتی داده بازارها را تحت مراقبت خود داشته و تا اندازه‌ای انتظامات عمومی را تأمین و مالیاتها را دریافت می‌کرد.

ناپلئون سوم نسبت به بومیان سیاست مشفقانه و آزادی‌خواهانه که از اصول ملیت ناشی می‌شد اتخاذ کرد و حتی در موقع مراجعت در مسافرت دوم خود از الجزایر اعلام کرد که: «الجزایر کشور عربی و در عین حال مستعمره اروپایی و یک اردوگاه فرانسوی است».

سیاست سلطنت عرب از همان بدو سقوط امپراطوری متروک شده و به جای آن سیاست شرکت و همکاری که متمایل به تهیه معاونین خوب از بومیان برای آبادی الجزایر بود قرار گرفت. مساعی جدی به عمل آمده است که اوضاع اقتصادی، اجتماعی و معارفی اهالی بهبودی حاصل کرده و آنها را به سلطه فرانسویان علاقمند سازند. این عملیات به وسیله تشکیل جمعیت‌های تعاونی، امداد طبی و مدارس ظاهر شده است.

استیلای فرانسه در عین اینکه به جنگهای طوایف خاتمه داد از دیاد نسل بومیان را هم مورد توجه خود ساخته است، چنانکه عده آنها در ۱۸۵۱ به ۲,۳۲۰,۰۰۰ نفر و در ۱۹۱۱ بالغ بر ۴,۷۴۰,۰۰۰ گردید و بنابراین در ظرف نیم قرن دو برابر شده‌اند.

آبادی: فرانسویان الجزایر را تبدیل کلی داده و در آن زندگانی نوینی را به وسیله ایجاد طرق ارتباطیه و امور راجع به فوائد عامه از هر قبیل «بنادر، راهها، راه آهن (۳۳۰۰ کیلومتر)» وارد کردند، استخراج معادن (فسفات و آهن) که در الجزایر سابقه نداشت اهمیتی بسزا یافت. در باب زراعت اقدام فرانسویان چندین جنبه داشت: اصلاح ابزار کار و طرز عملیات فلاحی و استعمال ماشین کشت اروپایی به جای گاو آهن محلی و اصلاح

طرز آبیاری.

اصلاحات مزبوره محصول غلات و انگور الجزایر را افزایش کلی بخشید و موجب توسعه تربیت حیوانات اهلی و اقدام به زراعت‌های جدید و افزایش وسعت اراضی مزروعی گردید.

اقدامات اقتصادی مخصوصاً از سال ۱۹۰۰ توسعه یافته و اثر آن در سال ۱۹۱۳ به وسیله تجارت ۱۲۰۰ میلیونی که چهار خمس آن با فرانسه بوده است ظاهر شد. چهل سال قبل که هنوز ثمره این اصلاحات به خوبی نرسیده بود یک نفر آلمانی می‌نویسد: «هر کس کارهای فوق‌العاده فرانسویان را در الجزایر دیده باشد عدم اطلاع کسانی که در مقابل این اقدامات مستحسن باز جرات می‌کنند فرانسویان را فاقد فن استفاده بدانند برای او رقت آور خواهد بود».

II

حمایت فرانسه در تونس و مراکش

نتیجه تسخیر الجزایر بسط دامنه تسلط فرانسه از طرف مشرق بر تونس و از جانب غرب بر مراکش بود. قیمومت بر تونس بدون اشکال سختی بر حسب عهدنامه باردو^۱ (۱۸۸۱) بعد از اردو کشی کوتاه مدتی انجام یافت. برخلاف مسئله مراکش گذشته از اینکه واقعه ساده تاریخ استعماری نبود اهمیت بین‌المللی به خود گرفت. توضیح آنکه مراکش که سکنه آن را بربرهای مسلمان، سبع و جنگجو تشکیل می‌دادند تا ابتدای قرن نوزدهم مملکتی بکر و هیچگونه تمدن اروپایی راه وصول به آنجا را نداشت.

علت مداخله فرانسه در مراکش لزوم مأمون ساختن نواحی مجاور الجزایر و جلوگیری از نفوذ دولت خارجی در مملکتی که کلید مستملکات شمال افریقای فرانسه محسوب می‌شد بود.

اقدامات فرانسه به واسطه سوءنیت آلمان به اشکالات برخورد و از همینجا مشاجره طولانی و شدید سیاسی (۱۹۰۵-۱۹۱۱) پیش آمد که در چندین دفعه نزدیک بود آتش جنگ را بین دولین مشتعل سازد.

اشغال تونس: تسخیر الجزایر در دوره جمهوری سوم به وسیله برقراری قیمومت فرانسه بر تونس (۱۸۸۱-۱۸۸۳) و مراکش تکمیل گردید (۱۹۱۱).

نایب السلطنه نشین تونس را که اسماً دست نشانده عثمانی بود سلطانی به اسم بیگ در دست داشت. به محض اینکه نفوذ فرانسه در الجزایر قائم گردید در صدد برآمد که سلطه خویش را در تونس نیز برقرار سازد و موفق گردید که امتیازات عمومی تونس را برای کمپانی های فرانسوی بگیرد. برای موافق ساختن بیگ هم دولت فرانسه اقداماتی نمود که در پاریس قرضه های گزافی به او بدهند. تأمین آرامش الجزایر تعقیب این سیاست را ایجاب می کرد خاصه اینکه از تونس جاده های بزرگی برای هجوم به الجزایر باز است. از سال ۱۸۷۰ ایتالیاییها نیز به محض اینکه وحدت مملکت آنها تکمیل شد متوجه تونس شدند، زیرا این منطقه سرزمین سابق رُمنها و کاملاً همجوار با سیسیل بود و تملک آن ایتالیاییها را صاحب اختیار معبر مرکزی مدیترانه می ساخت.

ایتالیاییها برای محو قیمومتی که فرانسه عملاً در تونس داشت دست به کار تحریکات شدند.

سیاست آنها به قدری با فعالیت پیشرفت که در ۱۸۸۱ ژول فرّی رئیس الوزراء وقت فرانسه لازم دانست اقدامات سریعی به عمل آورد تا «کلید خانه فرانسویان» به دست بیگانه نیفتد.

سوء اراده بیگ عدم تأدیه منافع قرضه ها و غارت های متوالی (متجاوز از ۲۰۰۰ مرتبه در ۱۰ سال) که کوهستانی های تونسی در اراضی الجزایر مرتکب می شدند و بیگ خود را عاجز از جلوگیری آنها قلمداد می کرد بهانه ای کافی برای ورود قشون فرانسه به تونس به دست داد (آوریل ۱۸۸۱). بنابراین عده قوایی از تولون اعزام و در بیزرت^۱ پیاده شده و به جانب تونس راندند. در ۱۲ مه ۱۸۸۵ بیگ در قصر باردو عهدنامه ای امضاء کرد که به موجب آن خود را تحت حمایت فرانسه قرار می داد و متعهد شد که با دول خارجه فقط به وسیله مأمور مقیم فرانسه که وزیر امور خارجه واقعی بیگ محسوب می شد ارتباط داشته باشد.

چون مملکت تونس آرام به نظر می آمد افواج فرانسوی احضار شدند و بلافاصله

هیجان عمومی، که مرکز آن قیروان یکی از شهرهای مقدس مسلمین بود، بروز نمود اما فوراً جلوگیری گردید.

در همان موقع که یک گروهان فرانسوی شهر اسفاکس^۱ را گلوله باران و تصرف می کرد ۳۵,۰۰۰ قشون فرانسوی هم که از سه جهت مخالف آمده بودند در پشت دیوارهای قیروان تمرکز یافته و این شهر را بدون زد و خورد تصرف کردند (۲۵ سپتامبر ۱۸۸۱). حکومت فرانسه در این موقع رفتار عاقلانه‌ای پیش گرفت به این معنی که تحت‌الحمایگی تونس را به الحاق مبدل نساخته فقط به بسط اختیارات مأمور مقیم اکتفا ورزید.

کارهای فرانسه در تونس: تشکیلات تونس کاملاً با تشکیلات الجزایر متفاوت است به این معنی که دولت فرانسه استقلال داخلی تونس را محترم می‌شمارد. مأمور مقیم وزیر امور خارجه بیک و در هیئت وزراء هم ریاست داشته به علاوه نماینده فرانسه در دربار بیک و رئیس اداره محلی که کاملاً برجا ماند می‌باشد. مجمعی که کاملاً مشورتی است با او در کارها معاونت می‌کند (۱۸۹۶).

مجمع مزبور سالیانه دو نوبت برای مطالعه بودجه تشکیل و مرکب از نمایندگان بلدی‌ها و اتاق‌های تجارت و شرکت‌های زراعتی بود و از ۱۹۰۷ به این طرف نمایندگان محلی هم در آن عضویت یافتند.

تونس به دوایری که در رأس هریک از آنها ناظر کشوری قرار دارد تقسیم شده، وظیفه این نظار مراقبت در ادارات محلی است که همواره از بین بومیانی که قوانین و عادات خود را حفظ کرده‌اند انتخاب می‌شوند. مالیه مملکتی به قسمی اداره شده است که از ۱۸۸۴ به این طرف بودجه‌های مخارج تماماً پرداخت و اضافه عایدات هم داشته و با متابع مخصوصه خود تونس بدون احتیاج به مالیاتهای جدید توانسته است تعلیمات عمومی و امور صحی را توسعه داده و کارهای بزرگ عمومی را انجام دهد.

در ۱۸۸۱ بالغ بر ۶۰۰ کیلومتر راه شوسه و دو هزار کیلومتر راه آهن ساخته داشت و اکنون ۲۵۰۰ کیلومتر راه شوسه و ۱۸۰۰ کیلومتر راه آهن دارد. به علاوه سه بندر جدید (تونس، سوس^۲ و اسفاکس) و یک بندر بزرگ جنگی به نام ییزرت داراست.

1. Sfax

2. Sousse

طرز اداره فرانسه ترقی اقتصادی تونس را تسهیل ساخت چنان که زراعت گندم و زیتون بسط فوق العاده ای یافت. کشف معادن آهن و فسفات موجب جنبش مهم صنعتی و وفور کار گردید. میزان کلی تجارت که در ۱۸۸۱ بالغ بر ۳۸ میلیون می شد در ۱۹۱۲ به ۲۷۰,۰۰۰,۰۰۰ میلیون رسیده و در حقیقت چهار برابر شد.

برخلاف تسخیر الجزایر استعمار این ناحیه بدون مداخله رسمی و فقط اقدامات خصوصی اشخاص به عمل آمد یعنی مهاجرین به اشکال مختلفه در آن ناحیه جمع شدند و سرمایه داران بزرگ و بعضی اوقات شرکت های عظیم زمین تونس را کشت و زرع می کردند و به این وجه ترقیات استعمار خیلی به سرعت پیش رفت به طوری که در سال ۱۸۸۱ فقط چند صد نفر فرانسوی در تونس بود و اکنون عده آنها بالغ بر ۶۹۰۰۰ نفر است که تقریباً تمام اراضی را مالک می باشند. گرچه عده مهاجرین ایتالیایی کمی بیش از فرانسویان است (تقریباً ۸۷,۰۰۰ مرکب از زارعین روزمزد و کارگر) ولی موقع مخصوص فرانسویان که همه مالکین توانگر و تجار و مأمورین ادارات هستند موجب نفوذ باطنی آنها شده و از این عدم تناسب عده اندیشه ندارند.

روی هم رفته می توان گفت که استیلای فرانسویان در تونس به کلی این مملکت را به وضعی نوین در آورد و آبادی آنجا به مراتب سریعتر از الجزایر پیشرفت کرد.

مراکش مقارن تسخیر آن: مراکش که در منتهی الیه غربی افریقای شمالی قرار دارد مساحتش کمی بیش از فرانسه و مرکب از یک سلسله دشتهای و فلاتی است که از ساحل اقیانوس اطلس امتداد یافته و بین رشته جبال ساحلی مدیترانه و سلسله متعدد جبال اطلس قرار گرفته است و سلسله های اطلس مانند دیوارهای حقیقی مراکش را از صحرا جدا می سازد. اگرچه مراکش با الجزایر و تونس تشکیل یک ناحیه جغرافیایی را می دهند اما مراکش دارای صفات مخصوص می باشد، زیرا که اولاً به دو دریا یعنی مدیترانه و اقیانوس اطلس دست دارد و وضعیت آن طوری است که گویی پشت به الجزایر کرده و قلل مرتفع اطلس آن را جدا ساخته است، مع هذا بین رشته های ساحلی و جبال اطلس دهلیزی به اسم دهلیز تازا^۱ باز می شود که دارای اهمیت زیاد جغرافیایی می باشد و از تامسان به فاس و اقیانوس اطلس از طریق شهرهای مراکش یعنی اوجدا^۲ و تازا امتداد

1. Tazza

2. d'Oudjda

می‌یابد.

عدهٔ سکنهٔ مراکش که تعیین آن خیلی مشکل است بر حسب تخمین‌های خیلی دقیق بین ۵ و ۸ میلیون و دو نژاد عمدهٔ بربر و عرب این مملکت را مسکون می‌سازند. بربرها تقریباً کلیهٔ سکنهٔ مراکش را تشکیل می‌دهند و مخصوصاً در قسمت مرکزی و کوهستانی سکنی دارند. اعراب که در ضمن هجوم‌های بزرگ وارد این مملکت و خونشان اغلب با بربرها اختلاطی یافته است مخصوصاً در جلگهٔ مراکش غربی و شرقی اقامت اختیار کرده. در اراضی جنوبی جماعتی با رنگ تیره یافت می‌شوند که هاراتن^۱ نام داشته و نتیجهٔ اختلاط بربرها با سودانیها می‌باشند. یهودی‌ها که بالخصوص در بنادر و شهرهای بزرگ بسیار هستند نسبت به سایر طبقات طبقهٔ خاصی تشکیل می‌دهند. بومیان به طبقات ده‌نشین و صحراگرد و شهری قسمت می‌شوند: اولی‌ها زارعین می‌باشند که در کوهستان‌های اطلس و دشت‌های مراکش غربی سکنی دارند و غالباً در منازل گالی‌پوش زندگانی می‌کنند.

صحراگردها که عده‌شان از صحراگردان الجزایر کمتر است در خیمه‌هایی که دایره‌وار دور هم مجتمع شده زندگانی کرده و کارشان تربیت حیوانات اهلی می‌باشد. بالاخره طوایف نیمه صحراگرد تشکیل طبقهٔ متوسط بین بین را داده و بومیان به سهولت طرز زندگانی خود را تغییر می‌دهند.

در مراکش عدهٔ شهرها کم و فقط چند بندر و یا بلادی که سلطان مسکن می‌کند مانند مکنز^۲، فاس و مراکش وجود دارد. مراکشیها مسلمان متعصب و خشن می‌باشند اما بقایای مذاهب سابق نیز در مذهب اسلام رسوخ یافته و به مذهب ستایش مقدسین محلی که رابطین یا شریف‌ها یعنی اعقاب پیغمبر هستند منجر شده است.

جمعیت مراکش به طوایف ۴۰۰ یا ۵۰۰ نفری تقسیم گشته که اغلب تشکیل اتحادیه‌های مهم می‌دهند. در رأس این طوایف بی‌شمار قوهٔ مرکزی قرار دارد. سلطان اقتدارات سیاسی و مذهبی را دارا و در آن واحد هم شریف و هم سلطان است. از جنبهٔ شریف بودن کلیهٔ طوایف اقتدارت مذهبی او را شناخته و عموماً به او اقتدا می‌کنند ولی در قسمت سلطنت اقتدار وی محدود به یک قسمت کوچک از مملکت می‌باشد.

طوایف مراکش در حقیقت به طوایف مطیع که بلاد المخزن (مملکت حکومت) را تشکیل می‌دهند و بلاد سیبا (یا مملکت متمردین) تقسیم می‌شوند. سلاطین به مطیع ساختن سکنه جلگه‌ها که غلبه بر آنها سهلتر و متمولتر هم بودند اکتفا می‌نمودند و فقط از آنها تقاضای تأدیه مالیات و دادن سرباز داشتند. قبایل بلاد سیبا تحت حکومت مجالس اعیان محلی و یا مطیع قان‌دینی که گاهی از جانب سلطان نصب می‌شوند می‌باشند، ولی این قان‌دین فقط از جنبه ریاست مذهبی اطاعت سلطان را می‌کردند.

بنابراین تشکیلات مراکش جنبه ملوک الطوایفی داشته و از بعضی جهات شبیه به ملوک الطوایفی فرانسه در دوره قرون وسطی بوده است، یعنی عصری که شاه به اتمام مزایای سلطنت مالک ایل دو فرانس بود اما نسبت به بقیه مملکت فقط ریاست اسمی داشت.

منافع خصوصی فرانسه در مراکش: تا آغاز قرن بیستم مراکش یک مملکت بکر و در نتیجه اشکالات سیاسی ناشی از مقاومت بومیان و مشکلات بین‌المللی که از رقابتهای دول بزرگ اروپایی تولید می‌گردید تمدن اروپایی راه وصول به این مملکت نیافته بود. اشغال مراکش از طرف فرانسه نیز مانند اشغال تونس نتیجه تسخیر الجزایر بود. اما برخلاف تسخیر تونس و الجزایر که از وقایع تاریخ استعماری فرانسه بیش نبود. نفوذ بر مراکش گوی میدان بازی و آلت بند و بست‌های سیاسی دو اتحادیه بزرگ دول اروپا که در ابتدای قرن بیستم تشکیل شده بود گردید.

در جریان قرن نوزدهم دولت فرانسه به هیچ وجه تلاشی در تحصیل نفوذ در مراکش نمی‌کرد، ولی از دو جهت ناچار از مداخله بود: یکی تأمین سرحدات الجزایر و به علاوه ترقی و آبادانی ناحیه اُران، زیرا ناحیه مزبور مادام که در مجاورت آن طوایف غارتگر و وحشی وجود داشتند آرام نمی‌شد و هجوم طوایف مزبور به اطراف مجاهدات کوچ‌نشین‌ها را در طریق آبادی بلااثر می‌ساخت. علاوه بر این طوایف مزبور روابط تجارتی را مختل و طوایف الجزایر را نیز تحریک به اغتشاشات می‌کردند.

دیگر مسئله سرحدات مشترک الجزایر و مراکش که از ۱۸۳۰ معلق مانده بود و توسعه استعمار و آبادی اُرانی لزوم حل آن را روز به روز محسوس می‌ساخت. به علاوه دولت فرانسه نظر مخصوصی که در آرامش امپراطوری شریف داشت این بود که به واسطه

اشتراک مذهب هیجان و اغتشاشات مراکش در الجزایر نیز مؤثر و منعکس می‌شد گذشته از این برای حکومت فرانسه غیرممکن بود قبول نماید که دولت بیگانه مراکش (این دومین کلید خانه او را) در دست داشته باشد و بتواند موقع مخصوص فرانسه را در مدیترانه غربی و مستعمرات افریقای شمالی او را تهدید و در نتیجه موقع اروپایی وی را متزلزل سازد.

لزوم اقدام جدی در ابتدای قرن بیستم بیشتر محسوس شد، زیرا در این موقع مراکش دچار یک بحران شدید داخلی شده و برای سلطان عبدالعزیز (۱۸۹۴-۱۹۱۱) جوان بی‌حال و سرگرم عشرت برقراری نظم در آن مملکت غیرمقدور بود.

بنابراین فرانسه در آغاز قرن بیستم مواجه با انجام دو مقصد گردید: یکی استقرار نظم در نواحی مجاور الجزایر، دیگر برقراری تفوق خود در مراکش برای دفاع از هرگونه نفوذ خارجی. این دو مقصد با وجود مشکلترین موانع به وسیله اشغال سرحدات مشترک الجزایر و مراکش از ۱۹۰۰ تا ۱۹۱۰ و امضای عهدنامه ۱۹۱۲ که امپراطوری مراکش را تحت الحمايه فرانسه قرار می‌داد انجام یافت.

اتحادیه‌های مدیترانه: دولت فرانسه برای پایدار ساختن سلطه خود بر مراکش بدو آزادی عملیات خود را به وسیله یک سلسله موافقت‌هایی با دول معظمه اروپا یعنی انگلستان، اسپانیا و آلمان که می‌توانستند بر سر مراکش با فرانسه آغاز مشاجره کنند تحصیل و از دول مذکوره در مقابل تعویضات عمده شناسایی حقوق مخصوص خود را بر مراکش تحصیل کرد. اما در همان موقعی که مذاکرات با دول اسپانیا و انگلیس با روح دوستانه و موافقت آمیز پیشرفت می‌کرد مذاکرات با آلمان موضوع کشمکش سیاسی مفصل و شدیدی گردید که در چندین مرتبه نزدیک بود به جنگ بین دولتن منتهی شود.

چون بعد از فرانسه دولت انگلیس مالک تنگه جبل طارق و دولتی بود که منافع تجارتنی و سیاسی مهمی در مراکش داشت لهذا به وسیله عهدنامه ۶ آوریل ۱۹۰۴ فرانسه در مقابل واگذاری حقوق خود در مصر توانست آزادی عملیات خود را در مراکش از دولت انگلیس تحصیل نماید اما باز بعضی حقوق برای انگلستان در آزادی تجارت با آنجا محفوظ ماند و به علاوه دولت فرانسه متعهد گردید که نسبت به دعاوی و حقوق

دولت اسپانیا قراری بگذارد چه دولت اسپانیا در حقیقت نسبت به مراکش به بهانه حقوق تاریخی و همسایگی دعاوی داشت و از قرن شانزدهم چهار بندر (سوتا، ولز، آلهوس ماس و ملبله)^۱ را در ساحل مدیترانه در دست داشت، ولی بنادر مزبور از هر طرف محصور و از مملکت جدا بوده و دولت اسپانیا نتوانسته بود هیچگاه به وسیله تصرف آنها در داخله مملکت مراکش صاحب نفوذ گردد.

عهدنامه ۱۳ اکتبر ۱۹۰۴ که به وسیله عهدنامه ۲۷ نوامبر ۱۹۱۲ تجدید نظر شد و منطقه نفوذ را برای اسپانیا قائل گردید یکی در شمال مراکش که شامل سلسله‌های ساحلی مدیترانه و ناحیه ساحلی شمالی اقیانوس اطلس بود و دیگر در جنوب مراکش که مستعمره اسپانیا را از (ریودو آرو تا اودر آت)^۲ ممتد می‌سازد.

کشمکش فرانسه و آلمان: کشمکش بین فرانسه و آلمان شش سال طول کشید (۱۹۰۵-۱۹۱۱). سخت‌ترین ادوار این کشمکش دو واقعه بوده یکی مسافرت گیوم دوم امپراطور آلمان به طنجه در ۱۹۰۵ و دیگر اعزام یک کشتی جنگی آلمانی موسوم به پانتر^۳ به اقادیر بندر مراکش جنوبی.

دولت آلمان در این قضیه سیاست جلو گرفتن و منع را تعقیب و با هرگونه اقدام مشروعی که به واسطه اوضاع و احوال فرانسه از توسل به آن ناگزیر بود با اصول مرتب و منظمی مخالفت می‌کرد و تصور می‌نمود که قضیه مراکش آسانترین وسیله‌ایست که در پرتو آن می‌تواند دولت فرانسه را مضطرب و یا تهدید نماید تا رویه و خط‌مشی سیاسی خود را تغییر بدهد، با وجود آنکه آلمان در مدیترانه متصرفاتی نداشت و بولو^۴ صدراعظم آلمان هم اعلام کرده بود که: «منافع اقتصادی آن در مراکش ابدآ به مخاطره نیفتاده است» (۱۲ آوریل ۱۹۰۴) معهدا بنتا گیوم امپراطور آلمان در طنجه پیاده شد (۳۱ مارس ۱۹۰۵) و در آنجا نطق با حرارتی که مخالف سیاست فرانسه بود ایراد کرد و بنابر اشاره او سلطان پرگرام اصلاحاتی را که سفارت رسمی فرانسه در فاس به او عرضه کرد رد نمود. دولت فرانسه برای احتراز از جنگ تسلیم رأی کنفرانس بین‌المللی گردید که در آن اصلاحات لازمه مراکش مورد مطالعه قرار گیرد.

1. Ceuta, Velez, Athucemas et Melilla.

2. Rio de Oro, l'Oued Draa

3. Panther

4. Bülow

این کنفرانس در الجزایر انعقاد یافته و دوره آن سه ماه (۱۵ ژانویه-۷ آوریل ۱۹۰۶) طول کشید.

تصمیم کنفرانس الجزایر عدم موفقیت سیاسی برای آلمان بود زیرا هیچگونه امتیاز سیاسی تحصیل نکرد، ولی دول عموماً استقلال سلطان و تمامیت ارضی مراکش و مساوات اقتصادی دول را در آنجا اعلام داشته و موقعیت مخصوص فرانسه را در این مملکت به رسمیت شناخته و استقرار نظم را در بنادر مراکش به عهده دولتن فرانسه و اسپانیا واگذار کردند.

تصمیم کنفرانس الجزایر به کشمکش‌های فرانسه و آلمان خاتمه نداد، زیرا این کشمکش در سنه ۱۹۱۱ فوق‌العاده شدت یافت و فرانسه مجبور گردید یک اردوکشی به فاس بنماید.

دولت آلمان برای مجبور ساختن فرانسه به تقسیم مراکش یا تعویضات دیگر یک کشتی جنگی به اقادیر فرستاد.

مذاکرات شدید ۴ ماهه (اول ژویه-۴ نوامبر ۱۹۱۱) فرانسه را در چندین نوبت مجبور ساخت که تصمیم به جنگ بگیرد ولی منتهی به امضای عهدنامه ۴ نوامبر ۱۹۱۱ گردید که به موجب آن آلمان صریحاً حمایت فرانسه را بر مراکش به رسمیت شناخت. فرانسه نیز به تساوی اقتصادی تمام ملل در آنجا راضی شد و آزادی عملیات خویش را در مستعمره جدید به وسیله واگذاری اراضی وسیعی از ناحیه افریقای استوایی از آلمان خریداری کرد.

از این به بعد هیچ دولتی مانع حمایت فرانسه از مراکش نبود. حمایت مذکور به وسیله عهدنامه فاس (۳۰ نوامبر ۱۹۱۲) شبیه به عهدنامه باردو برقرار گردیده و به موجب آن نماینده مستقیم دولت جمهوری فرانسه تنها واسطه بین سلطان با دول خارجه گردید.

سرحدات مشترک الجزایر و مراکش: قبل از آنکه دولت فرانسه رسماً در مراکش مستقر گردد عملاً بعضی نواحی مراکش را اشغال کرده بود به این معنی که از ۱۹۰۰ تا ۱۹۱۲ دفعه‌ای در مراکش شرقی منطقه سرحدات مشترک که بین مولویا^۱ و سرحد الجزایر ممتد شده و همچنین در مراکش غربی جلگه ساحلی شعاعیه را تصرف نمود.

این اقدامات ناشی از تصمیم دولت فرانسه به تسخیر مراکش نبود بلکه تاخت و تازهای مکرر بومیان و قیمومیتی که اروپا به فرانسه سپرده و سوءنیت سلطان مراکش نسبت به فرانسویان آنها را مصمم به تسخیر مملکت مزبور گردانید.

در طرف الجزایر سرحد به وسیله عهدنامه لالامارنیا (۱۸ مارس ۱۸۴۵) که کاملاً بر ضرر دولت فرانسه بود ترسیم گردید. سرحد اودکیس^۱ فقط در مسافت ۱۰۰ کیلومتر که ابتدای آن از دریا شروع می‌گردید معین شده. در قسمت پایین تر فقط به تعیین قبایلی که مطیع فرانسه یا مراکش بودند اکتفا نمودند و در سرحد جنوب هم چون نواحی بی‌سکنه و بیابانی بود تعیین حدود را زاید دانستند. از تاریخ ۱۸۴۵ سالی نمی‌گذشت که دستبرد و حمله قبایل مراکش ناحیه اُرانی را منقلب نکرده و تلفات جانی و مالی بسیاری به اتباع فرانسه وارد نسازد. عهدنامه مذکور به دولت فرانسه حق داده بود که غارتگران مراکش را در مملکت مراکش هم تعقیب و تنبیه نماید.

در ۲۰ آوریل و ۷ مه ۱۹۰۲ بین سلطان مراکش و فرانسویان توافق‌های جدیدی به عمل آمده، علاوه بر تثبیت و توسعه حق تعقیب برای فرانسه قرار شد برای اصلاح وضع «همجواری» در برقراری امنیت سرحدی و همچنین در مسائل راجع به تجارت و گمرکات فرانسه و مراکش توحید مساعی نمایند. اما موقعی که فرانسه عهد خود را با روح دوستانه عملی می‌کرد سلطان مراکش از فراهم ساختن مشکلات و تحریکات دست برنمی‌داشت. سوءقصدها نسبت به اروپائیان و مخصوصاً فرانسویان چه در سرحدات الجزایر و چه در مراکش روزافزون می‌شد، لهذا اقدام به عملیات تأمینی وسیعی لازم گردید که از ۱۹۰۳ تا ۱۹۱۰ به وسیله ژنرال لیوتی^۲ به عمل آمد و این فرمانده بعد از اشغال اوجدا (۱۹۰۳) و عبور از سلسله کوهستانی بنی‌اسناسن^۳ (۱۹۰۸) به وسیله قوای فرانسه امنیت را در سرحدات الجزایر و مراکش برقرار ساخت.

اشغال مراکش غربی: در همان حین که فرانسه از طرف مشرق در مراکش نفوذ می‌نمود از جانب غرب هم در ساحل اقیانوس کم‌کم وارد شد. در این قسمت اولین دوره از ۱۹۰۷ تا ۱۹۱۱ دوره اشغال محدود است و از تاریخ برقراری حمایت فرانسه از مراکش

1. l'Oued kiss

2. Lyautey

3. Beni- Snassen

اشغال کلی که هنوز هم خاتمه نیافته است شروع گردید.

دو حادثه عمده اشغال محدود یکی تسخیر شعاعیه (۱۹۰۷-۱۹۰۸) و دیگر حمله به فاس در ۱۹۱۱ می باشد و تفصیل قضیه آنکه ۵ نفر مستخدم ادارات بندری کازابلانکا^۱ (۳۰ ژوئیه ۱۹۰۷) به قتل رسیدند و در تعقیب آن یک قوه ۶۰۰۰ نفری کازابلانکا را اشغال کرده (۳ اوت ۱۹۰۷) به تدریج دایره عملیات خود را در تمام ولایات مجاور بندر یعنی شعاعیه منبسط ساخت و بالاخره ولایت مزبور را ژنرال آماد^۲ در مدت سه ماه تسخیر و آرام نمود (ژانویه-مارس ۱۹۰۸). اقدامات قوای فرانسه به حکم احتیاط و احتراز از تصادم با منافع آلمان بدو محدود به حومه شهر کازابلانکا و بعد به تمام ولایت بسط یافت اما شورش قبایل مجاور فاس و تصرف شهر از طرف یاغیان در بهار سال ۱۹۱۱ حکومت فرانسه را مجبور ساخت که جلوتر برود.

بنابراین هم برای اجابت دعوت سلطان مراکش که از فرانسویان استمداد می نمود و هم به جهت استخلاص مهاجرین اروپایی یک ستون قوای اعزامی به فرماندهی ژنرال موآنی^۳ بدون مواجهه با مقاومت جدی اما بعد از مشکلات سخت طبیعی بدو وارد فاس (۲۱ مه ۱۹۱۱) و بعد میکنزگشت (۸ ژوئن). اردو کشی به فاس اگرچه روابط سیاسی فرانسه و آلمان را قدری تیره نمود ولی قضیه مراکش و برقراری حمایت فرانسه را هم در آنجا به انجام رسانید.

عملیات مارشال لیوئی: در این موقع مارشال لیوئی به استحکام مبانی نفوذ فرانسه در مراکش پرداخت و عملیات او از ۱۹۱۴ تا ۱۹۲۱ شایان هرگونه تمجید و تحسین می باشد. رویه حاکم کل مراکش همان رویه ای بود که خود او با حسن پیشرفت در سرحدات مشترک الجزایر و مراکش آزمایش کرده و در عبارت «جلوه دادن زور برای احتراز از استعمال آن» خلاصه می شد.

این طریق عبارت از این بود که عملیات اقتصادی و سیاسی بدون تفکیک از عملیات نظامی اعمال شود و مقصود او امنیت و تشکیلات نواحی اشغال شده و محدود ساختن حوزه عملیات خود به بلاد المخزن بود. این سیاست ماهرانه تصرف پایتخت ناحیه

1. Casablanca

2. Amade

3. Moinier

جنوبی (مراکش) (۱۷ سپتامبر ۱۹۱۲) و اتصال الجزایر به مراکش به وسیله اشغال مدخل تازا (ژوئن ۱۹۱۴) تسهیل نمود. مملکت بتدریجی که اشغال می‌گردید دارای نظم و ترتیب و اهالی بومی نیز به واسطه پیدایش منافع مادی به قبول وضعیات تازه جلب شدند، چنان که در مدت کمتر از سه سال (۱۹۱۱-۱۹۱۴) مدارس، مریضخانه‌ها، مؤسسات صحتی، راه‌های آهن، خطوط تلگرافی و تلفنی ایجاد گردید.

قوای شریف به وسیله معلمین فرانسوی کاملاً تربیت شده و به طرز قشون بومی فرانسه در الجزایر تشکیل گردید و عنقریب روزی خواهد رسید که خط عظیم راه آهن تونس، اُران، فاس و کازابلانکا مستعمرات افریقای شمالی فرانسه را به یکدیگر متصل سازد. تجارت مراکش که در ۱۹۰۷ به ۷۶,۹۲۸,۳۴۲ فرانک بالغ می‌شد در ۱۹۱۳ به ۲۷۷,۶۸۱,۲۰۵ فرانک ترقی یافته و میزان داد و ستد کلیه بنادر در این تاریخ دو برابر بود. بنابراین مراکش از تاریخی که تحت الحمايه فرانسه گردیده ابواب آسایش و آرامشی که قبل از آن به خود ندیده بود به رویش گشوده شد.

III

مسئله مصر

مصر که قبل از قرن نوزدهم مملکتی بایر و فقیر بود در قرن مزبور به یکی از غنی‌ترین و آبادترین ممالک عالم تبدیل یافت. این تبدیل وضع کلی در نتیجه اقدام محمد علی پاشا و دو دولت اروپایی فرانسه و انگلیس به عمل آمده، بحران مالی (۱۸۷۶) که به ورشکستگی منجر و غفلتاً ترقی مصر را فلج ساخت موجب مداخله اروپا گردید. این بحران بدو تسلط مشترک فرانسه و انگلیس را در مصر موجب شده و بعد به مداخله انفرادی دولت انگلیس و اشغال آنجا به دست قشون این دولت منتهی گردید (۱۸۸۲).

تصرف مصر انگلیسها را وادار ساخت که استیلای خویش را تا ممالک مصر علیا بسط داده و با کمک مصریها سودان شرقی را نیز اشغال نمایند.

اوضاع مصر در آغاز قرن نوزدهم: مصر در آغاز قرن نوزدهم اسماً یکی از ولایات امپراطوری عثمانی بود. سکنه آن اعقاب فاتحین عرب در قرن هفتم و مخصوصاً اعقاب

بومیان قدیم (فلاحها) عموماً مسلمان و توده بی‌روح و مفلوک و پریشانی را تشکیل می‌دادند. زراعت آنجا به واسطه بی‌مبالائی در عملیات آبیاری خیلی نوزاد و تجارت هم رونقی نداشت. به علاوه هرج و مرج کاملی حکمفرما بود که بدون مداخله محمدعلی سالیان دراز ادامه پیدا می‌کرد و مملکت را دچار فقر و بدبختی بیشتری می‌ساخت. مقصد محمدعلی پاشا این بود از مصر نه تنها یک دولت غربی بلکه یک امپراطوری اسلامی به وجود آورد که بتواند از بازیگران صحنه سیاست اروپا باشد. این شخص به اخلاق و عادات و تاریخ و زبان رعایای خود ابدآ آشنا نبود، ولی مؤسسات اروپایی را چون برای سعادت مملکت و استحکام مبانی قدرت و ثروت خویش لازم می‌دانست جبراً در قلمرو و حکمرانی خود وارد ساخت. بنابراین می‌توان گفت دوره حکومت وی نوعی از استبداد دانشمندانه و همکاران وی منحصراً خارجیان و بالخصوص فرانسویان بودند، زیرا آنها قشون منظمی برای محمدعلی پاشا تربیت نموده و در صدد برآمدن با تأسیس مدارس جدید نسلی به وجود آوردند که قابل ادامه دادن به کارهای او در مملکت باشد. به علاوه در پاریس انجمنی به نام انجمن مصر تأسیس شد که جوانان برگزیده مصری در آن مراودات دائمی داشتند.

مهندسين فرانسوی اداره فلاحین مصری را در دست گرفته و به وسیله بیگاری کارهای بزرگ انجام می‌دادند. مقصود عمده از این اقدامات این بود که مصر را یکی از اولین انبارهای عالم بسازند و بالخصوص ترعای بین اسکندریه و نیل حفر کنند تا کشتی بتواند از مدیترانه وارد نیل شود.

محمدعلی پاشا بالخصوص هم خود را صرف آبادی مصر کرد و این مسئله باعث ثروتمند شدن خود او نیز گردید، یعنی به طوری که سابقاً اشاره شده برای استفاده کامل و حقیقی از اراضی مصر و شروع به اجرای فلاح به ترتیبات علمی، محمدعلی پاشا کلیه املاک را ضبط و متعهد گردید که در عوض معادل عایدات اراضی را به مالکین بپردازد. پس از آن هر سال نظر به اوضاع و احوال بازار اروپا نوع زراعتی را که بیشتر مصرف داشت زیاد می‌نمود. بعد از جمع آوری محصول و حمل به انبارهای عمومی خود دولت کلیه آن را خریداری کرده و به این ترتیب دولت کلیه تجارت خارجی را هم در دست داشت.

پاشا محصولات را که به قیمت نازل از فلاحین خریده بود به تجار اروپایی گرانتر فروخته از این راه ثروت بزرگی برای خود تهیه دید. در حقیقت در سایه همین اقدامات در مصر یک دوره تجدید حیات زراعتی ظاهر و زراعت‌های جدید در مملکت متداول گشت، مهمتر از همه آنها زراعت پنبه بود که در سنه ۱۸۲۲ ژومل^۱ فرانسوی آن را در مصر معمول ساخت.

مصر در دوره سعید و اسمعیل: اقدامات محمدعلی را که چندین سال اولین جانشینش دچار وقفه ساخته و بلکه توسعه و تکمیل آن را به خطر انداخته بود سعید پسر کوچکش تجدید و تقویت کرده و به سرعت بر بسط آن افزوده و اسمعیل پسر ابراهیم با تهور و جسارت بیشتری عملیات اسلاف خود را ادامه داده مملکت مصر در این دوره تحول عمده به خود دید. اقدامات فواید عامه که کمافی السابق به دست فرانسویان اداره می‌شد با کمال شدت و سرعت پیشرفت می‌کرد. علاوه بر حفر ترعه سوئز ترعه اسمعیلیه نیز حفر گردید که نیل را از قاهره به اسمعیلیه می‌رساند. در همین موقع بلاد مصری مبدل به شهرهای اروپایی می‌گردید بالاخره زراعت جدید دیگری که زراعت چغندر قند باشد وارد مصر گردید، در دوره این دو سلطان دو اصلاح مهم یکی اجتماعی و دیگری قضایی به عمل آمد یعنی سعید ترتیب مالکیتی را که پدرش ایجاد کرده بود لغو و اراضی را بین زارعین قسمت کرده و حق خرید و فروش اراضی را به آنها داد و به علاوه مالیات ارضی را الغاء نمود، اسمعیل هم در ۱۸۷۶ موفق به الغاء کاپیتولاسیون که به موجب آن دعوایی که یک نفر اروپایی در آن دخیل بود به محاکمه کنسولها مراجعه می‌گردید شده و به جای محاکم کنسولی محاکم مختلطی از قضات خارجی و بومی تشکیل داد.

بحران مالی: ترقی مصر که به صورت ظاهر درخشان بود ناگهان به واسطه تولید بحران مالی فلج گردید. نتیجه بحران مزبور بدو موجب مداخله مشترک فرانسه و انگلیس و بعد منجر به مداخله و اشغال مصر از طرف قشون انگلیس شد. سبب بحران مزبور بیشتر به واسطه تبذیر و اسراف فوق‌العاده اسمعیل بود به این معنی که پس از به دست گرفتن حکومت بساط مجلل بی‌نظیری را گسترده و به وسیله ازدیاد خراج سالیانه از باب عالی عنوان خدیوی یا نایب‌السلطنگی و تقریباً استقلال کامل مصر را تحصیل و از

این به بعد حق داشت مانند مملکتی مستقل با دول خارجه مذاکره کند. اسمعیل خیلی میل داشت که پذیرائیهای باشکوه و مجلل از مسافرین اروپایی نموده و در این راه مخارج زیاد و فوق‌العاده را متحمل می‌شد چنانچه در صدد برآمد در قاهره پایتخت خویش اپرایی مجلل بسازد که کسر مخارج نگاهداری آن را دولت می‌پرداخت و بازیگرهای پاریس قطعات تازه‌تئاتر و غیره را نمایش می‌دادند. برای پرداخت این قبیل مخارج اسمعیل به فرضه‌ای که ترتیب جدید تهیه اعتبار است متوسل شده ابتدا در فرانسه و از ۱۸۷۰ در انگلیس فرضه‌های گزافی که ربح آنها از صدی هفت کمتر نبود پی در پی به عمل آورد. به هر نسبت که قروض مصر سنگین می‌شد (در ۱۸۷۳ به ۱۳۵۰ میلیون رسید) مملکت در بی‌اعتباری عمومی می‌افتاد. سهام فرضه‌های مصر لاینقطع در حال تنزل و کار به جایی رسید که اقدام دولت مصر برای تحصیل فرضه بزرگی به مبلغ ۸۰۰ میلیون در اروپایی نتیجه ماند. در ۱۸۷۵ اسمعیل چون نتوانست منافع فرضه‌ها را پردازد ناچار به فروش ۱۷۶,۰۰۰ سهم ترعه سوئز که مال خودش بود اقدام کرد. این سهام را دولت انگلیس خرید و علاوه بر فواید مالی (اسهامی که به ۵۶۸ فرانک خریده شده امروز بیش از بیش از ۷,۰۰۰ فرانک ارزش دارد) دارای این حق شد که سه نفر نماینده در شورای اداری کمپانی ترعه سوئز داشته باشد. خدیو مصر با فروش سهام ترعه سوئز فقط توانست تولید بحران را به تأخیر اندازد ولی بالاخره در ۶ آوریل ۱۸۷۶ دچار ورشکستگی شد و مجبور گردید پرداخت اوراق فرضه‌ها که موعده‌شان فرا رسیده بود نکول کند.

مداخله اروپا: ورشکستگی دولت مصر موجب اولین مداخله اروپا در مسائل مصر گردید. خدیو برای تسکین اضطراب طلبکاران کمیسیون صندوق قروض را تأسیس نمود (اول مه ۱۸۷۶). این کمیسیون مأمور بود که از عایدات بودجه مبالغی را که برای پرداخت منافع قروض لازم بود برداشت نماید. سپس خدیو دو ناظر کل یکی فرانسوی و دیگری انگلیسی به خدمت جلب کرد که مأمور اداره امور مالیه بودند و حتی آنها را وارد هیئت وزراء هم کرد.

به این ترتیب یک حکومت مشترک فرانسه و انگلیس در مصر تأسیس یافت. مصریان سخت به مخالفت برخاستند و خارجیان را متهم می‌ساختند که از مالیه مصر حقوق‌های گزاف برای خود برداشته و مستخدمین پایین رتبه مصری را به عنوان

صرفه جویی از خدمت خارج می‌کنند. نظامیان بیش از سایر طبقات ناراضی شدند، قسمت عمده صاحب منصبان عرب که چندین ماه حقوق طلبکار بودند از خدمت معاف شدند، این دسته در رأس حزب ملی قرار گرفتند که مرام آن طرد خارجیان و الغاء نظارت اروپا در امور مالیه بود، رئیس این جماعت ناطق زبردست بیسوادی موسوم به کلنل اعرابی بود که به زهد و پرهیزکاری معروف و قیافه و وفراو موجب ترقیات سریع گزید، در نتیجه شورش سختی که نظار اروپایی را مجبور به استعفا ساخته و خدیو هم از کار کناره کرد حزب ملی زمام را به دست گرفت و مصر در ظرف سه سال در تحت حکومت مقتدره صاحب منصبان سابق که از خدمت معاف شده بودند اداره می‌شد. تحریکات دائمی آنان بر علیه خارجیان منجر به قتل عام اروپائیان و غارت مغازه‌های آنها در اسکندریه شد (۱۱ ژوئن ۱۸۸۲). این هیجان تازه عواقب وخیمی برای مصر داشت یعنی موجب مداخله انگلیس و برکناری فرانسه از مسائل مصر گردید.

مداخله دولت انگلیس: اگرچه فرانسه در مصر نفوذ زیادی داشت اما انگلستان علاوه بر نفوذ طلبکار عمده مصر هم بود. حکومت فرانسه این اصل را قبول کرده بود که: دولتمن طلبکار متساویاً حق دارند که «وضعیت ممتاز» داشته باشند و از سال ۱۸۷۶ مسئله مصر در حقیقت یک مسئله فرانسه و انگلیس به شمار می‌رفت به طوری که در ۱۸۷۸ وادینگتن^۱ وزیر انگلیس در مجلس مبعوثان اعلام داشت که «فرانسه قصد دارد سایر اروپائیان را از مصر خارج سازد تا خود دارای نفوذ تمام و خاصی در آنجا باشد» ولی خبط‌های حکومت فرانسه و عدم علاقه مردم به این امر نگذاشت این نفوذ استحکام یابد چنان که در فردای قتل عام اسکندریه فریسینه^۲ وزیر فرانسه فقط به یک نمایش اخلاقی اکتفا کرده و تقاضای انگلستان را دایر بر تشریک مساعی در برقراری نظم در مصر رد کرد. مجلس فرانسه هم در این مورد مآل اندیشی به خرج نداده با ۴۱۵ رأی در مقابل ۷۶ رأی ۹ میلیون اعتباری را که برای اردوکشی به مصر جهت حفظ طرعه سوئز لازم بود رد نمود. بنابراین جهازات جنگی انگلیس به تنهایی اسکندریه را به توپ بست (۴ ژوئیه) و در ۱۵ ژوئیه انگلیسها در مصر پیاده شده و تل الکبیر قوای مصری را که می‌خواستند جاده قاهره را به روی انگلیسها سد نمایند درهم شکسته و اعرابی پاشا را دستگیر و قاهره را

1. Waddington

2. Freycinet

اشغال کردند (۱۵ سپتامبر) در همین موقع با حرارت‌ترین اعضاء حزب ملی خانه‌های خود را چراغان کرده بودند.

فرانسه و مسئله مصر: فرانسه مدت مدیدی به تصرف مصر از طرف انگلیسها اعتراض کرد اما فقط موفق شد بی‌طرفی طرعه سوئز را تحصیل نماید (۱۸۸۸).

تنها اقدام جدی برای تجدید مطلع مسئله مصر در ۸۹۸ به عمل آمد به این ترتیب که قوایی تحت فرمان کاپتن مارشان^۱ از لوانگو، بندر گابن^۲ فرانسه به قصد اشغال نیل علیا اعزام شد. مقصد این قوا این بود که برای مؤسسات فرانسویان کنگو مخرجی به سمت نیل باز کرده ضمناً وسیله و بهانه تشکیل کنفرانس بین‌المللی را برای حل قضایای افریقا خاصه مسئله مصر فراهم آورد. مارشان بعد از آنکه از وسط مردابهای وسیع بحرالغزال راهی باز کرد در ۱۵ ژویه به قلعه فاشودا^۳ در کنار نیل رسید. در همین موقع قشون انگلیس به فرماندهی ژنرال کیچنر^۴ خرطوم پایتخت سودان شرقی را اشغال می‌کرد تصرف فاشودا موجب تولید مشاجره سیاسی و حتی نزدیک بود باعث قطع روابط فرانسه و انگلیس شده و تولید جنگ بین دولتین نماید. بالاخره فرانسه به موجب عهدنامه ۲۱ مارس ۱۸۹۹ از اراضی نیل علیا و به‌طور غیرمستقیم از مصر صرف نظر کرده متمم طبیعی این عهدنامه قرارداد ۱۹۰۴ بود که مسئله نیل سفلی را حل نموده و به موجب آن دولت فرانسه از مخالفت با سیاست انگلیس در مصر دست برداشت.

معدنک فرانسه باز در مصر منافع مادی و معنوی مهمی دارد زیرا دو ثلث از اوراق بهادار مؤسسات اقتصادی این مملکت متعلق به فرانسه و مهاجرین فرانسوی در آنجا به عده بسیار و قسمت‌های مسکونی آنان آباد و پرجمعیت بوده در زراعت و صنعت و تجارت مصر مقام عالی را احراز نموده‌اند. صنعت کلی مصری مخصوصاً کارخانه قندسازی متعلق به فرانسوی‌ها است. زبان فرانسه در مصر ریشه دوانده و هنوز واجد تأثیرات مهمی می‌باشد. مدارس فرانسویان در مصر قریب ۲۰۰۰۰ نفر شاگرد دارد و علم مصرشناسی را همواره دانشمندان فرانسه در انحصار خود دارند. اداره عتیقات و موزه

1. Marchand

2. Loango, Gabon

3. Facholda

4. Kitchener

بولاق را که ماریت^۱ تأسیس نمود در دست آنهاست و بالاخره عهدنامه ۱۹۰۶ حفظ موقع معنوی فرانسویان را در مصر از لحاظ عتیقات مدارس و مستخدمین فرانسوی تأمین می نماید.

کارهای انگلیسها در مصر: انگلیسها عمل محمد علی پاشا را تعقیب و تبدیل وضع مصر را به اتمام رسانیدند. تا سال ۱۹۱۶ اسماً یکی از ولایات مستقل و تابع امپراطوری عثمانی بود ولی عملاً در دست قوای انگلیس و وزراء و مستشاران خدیو صاحب منصبان انگلیس بودند. لرد کرومر^۲ نماینده عالی انگلیس که برای حکومت مصر معین شد اینطور تشخیص داد که اقدامات انگلیسها در مصر باید حتی الامکان نمودار نباشد و رویه اساسی او این بود که کلیه خدمات کوچک را به بومیان واگذار و مستخدمین عالی رتبه فرانسوی و مصری را طرد نماید و در رأس ادارات عمومی مستشاران کوچک انگلیسی بگذارد که در حقیقت کلیه اختیارات به دست آنها باشد به وسیله صاحب منصبان و با تشکیل قشون جدیدی که از فلاح ها گرفته و صاحب منصبان انگلیس تربیت نمودند و کاملاً در تحت اختیار خودشان بود توانستند تا سال ۱۹۱۴ فقط معدودی از قوای اعزامی از انگلیس را در مصر نگاه دارند (۵۰۰۰ نفر) از بعد از جنگ بین المللی نفوذ دولت انگلیس در قشون و ادارات بومی دیگر کافی برای حفظ قدرتش در مصر نبود و در همین اوقات با جنبش ملی که بومیان غنی و دانشمند ترتیب دادند و هم چنین با نهضت دائم التزایدی مواجه شده و کوشش داشته است به وسیله اعطای امتیازات صوری بالخصوص شناسایی استقلال و مشروطیت مصر و ارتقاء مقام خدیویت به سلطنت نهضت مزبور را خاموش سازد.

اقدامات انگلیسها اختصاصاً در مسائل اقتصادی مصر مؤثر و مفید بوده است زیرا اقداماتی را که محمد علی پاشا و فرانسویان شروع کرده بودند تعقیب نمودند. اداره امور مالیّه از نو تشکیل و اعتبارات مصر اعاده شد. از ۱۸۹۳ شروع به استهلاک قروض نمود و این مملکت یک بار دیگر دوره رونق مالی خود را مشاهده کرد به کارهای عمده با سرمایه و مهندسین انگلیسی دست زدند و سدهای بزرگی اواسط بستر نیل به خصوص

1. Mariette

2. lord Cromer

در آسوان (۱۸۹۹) و آزیوت^۱ (۱۹۰۲) ساخته شد. برای اینکه مصر علیا و گودال فیوم مانند عصر فراغت حاصلخیز گردد در سایه عملیات آبیاری بر وسعت اراضی مزروع روز به روز افزوده شده به طوری که اکنون مصر یکی از ممالک درجه اول پنبه خیز می باشد. برای نشان دادن ترقیات مصر ذکر بعضی ارقام کافی است: سکنه مصر که در ۱۸۷۷ به ۵ میلیون می رسیده در ۱۹۰۷ به یازده میلیون بالغ گردید. میزان تجارت که در ۱۸۸۱ نیم میلیارد بود در ۱۹۱۳ سه برابر شد، با این وضعیت دولت انگلیس همیشه تلاش داشته است که انحصار اقتصادی مصر را برای خود نگاه دارد و نماینده عالی این دولت در مصر از تأسیس صنایعی که می توانست با صنایع مشابه انگلیس رقابت نماید ممانعت می نمود. بنابراین اهمیت مصر برای انگلیس روزافزون و زیاد است زیرا از یک طرف قادر است که مواد اولیه کارخانجات انگلیس را بدهد و از طرفی هم به مناسبت وفور جمعیت بازار فروش مصنوعات همین کارخانجات گردد، به علاوه منزلگاه اصلی طریق هندوستان به شمار می رود و بالاخره در سایه دره نیل یکی از طرق عمده وصول به افریقای مرکزی و از غنی ترین بازارهای محصول آن قطعه می باشد و دولتی که مصر را دوست دارد تفوق نفوذش در تمام بَر افریقا تأمین گردیده و به همین دلیل است که امپریالیستهای انگلیس در صدد هستند این تفوق را به وسیله ساختمان راه آهن عظیم سرتاسر افریقا معروف به راه آهن کاپ به قاهره که مصر را به افریقای جنوبی متصل می سازد تثبیت نمایند.

سودان مصر: تصرف مصر برای انگلستان دیباچه اقدام مهمتری بود، به این معنی که دره نیل برای این دولت راه نفوذ به افریقای استوایی گردیده و مسئله سودان به این ترتیب بر مسئله مصر اضافه گشت و از همان بدایت اشغال انگلیسها توجه به آن داشتند. مملکتی که محمد علی پاشا در ممالک نیل علیا تأسیس نمود به دست اسمعیل توسعه یافته شامل نیل ابیض و نیل ازرق کردفان^۲ و ناحیه ساحلی بحر احمر و تازییر خط استوا تا نقطه درفور و بحرالغزال امتداد داشت. پایتخت این مملکت وسیع خرطوم بود که در قله شبه جزیره ملتقای دو رشته نیل واقع است. در دوره بحران مصر در نتیجه طغیان سودانی ها این خط نیز دچار زوال گشت. علل شورش یکی تحریکات شدید مذهبی در

موضوع برگرداندن دین اسلام به سادگی اولیه خود و دیگر غضب شدید تجار برده نسبت به مجاهدات راجع به الغاء تجارت برده بود.

طغیان مذکور به دست یک پیغمبر سیاهی موسوم به دون کولا^۱ که به تقدس و پیشگویی معروف و دعوی مهدویت می کرد اداره می شد. این شخص خود را فرستاده خدا و مأمور بسط مذهب اسلام در تمام کره ارض معرفی می کرد.

تبلیغات مهدی برای جهاد و سرکوبی کفار بین طوایف غارتگر و جنگجوی نیل علیا به سرعت پیشرفت نمود. شورشیان که درویش نامیده می شدند اردوی مختصر انگلیس را قتل عام و به جانب خرطوم حمله ور شدند. این شهر را گردون^۲ صاحب منصب کهنه کار جنگ چین و کریمه در مدت ۹ ماه با کمال رشادت با وجود قحطی و گلوله باران دفاع نمود.

بالاخره در اویش تمام سودان شرقی را به استثنای سواکیم^۳ واقع در ساحل بحر احمر منصرف شدند.

در مدت ده سال انگلیسها فقط به دفاع سرحد مصر اکتفا کردند، ولی بعد برای استحکام استقرار خود در مصر و باز کردن جاده ای که مصر را به افریقای جنوبی متصل سازد و بالاخره تصرف نواحی ثروتمند افریقای استوایی تصمیم به تسخیر سودان به کمک قشون مصری گرفتند. برای این مقصود اردویی بسیار کامل و آماده تهیه دیده سرداری آن را به کیچنر^۴ که تمام درجات خود را در جنگ سودان گرفته بود واگذار نمودند.

کیچنر در مقابل دراویش جنگ بطنی و دائمی ترتیب داده و هر اندازه پیش می رفت جاده ها احداث و راه آهنی در کنار دره نیل ساخت تا اردوی اعزامی همواره با بنگاه عملیات خود ارتباط داشته باشد. دو نوبت دراویش را شکست داد و داخل اُمدرمام^۵ در ساحل یسار نیل که در مقابل خرطوم واقع است گردید (۱۸۹۸).

نتیجه سقوط خرطوم تسخیر قطعی سودان بود که در تحت حکومت مشترکه انگلیس

1. Dongola

2. Gordon

3. Souakim

4. Kitchener

5. Omdurmam

و خدیو درآمد.

کیچنر به سمت حکومت کل انتخاب و مشغول تشکیلات مملکت جدید و تأمین ترقیات تازه اقتصادی آن گردید و مخصوصاً توجه خویش را به اقدامات فواید عمومی و مسئله آبیاری معطوف ساخت. راه آهن به آن طرف خرطوم امتداد داده شد و تنظیم طرز استفاده از آبهای نیل ازرق موجب آبادی مملکت گردیده و سودان را یکی از نواحی بزرگ پنبه خیر خواهد کرد.

IV

تقسیم افریقا - عهدنامه برلن - مبارزه با تجار برده

تا آغاز دوره معاصر بر افریقا عالم مرموزی به شمار می رفت، زیرا احوالش نامعلوم و از تمدن اروپایی برکنار بود. اما از قرن نوزدهم افریقا مورد سیاحت و تحقیق واقع و سپس بین دول اروپا تقسیم گردید و اروپاییان در این قطعه مستعمرات وسیع سودمند تشکیل دادند.

دو دولت مهم افریقا یکی فرانسه است که مالک ماداگاسکار و قسمت اعظم سودان و قسمتی از حوزه رود کنگو می باشد و دیگری انگلستان که تقریباً صاحب اختیار تمام افریقای جنوبی است.

بعد از مستملکات فرانسه و انگلستان مهمترین مستعمرات در افریقا کنگوی بلژیک است که جدداً تشکیل یافته و دیگر افریقای سابق پرتغال. بسط نفوذ اروپا در افریقا بیشتر از جهات اقتصادی بود که برای به دست آوردن بازارهایی جهت مصنوعات اروپا و سکنی دادن اضافه جمعیت ممالک اروپایی به آنجا و بالاخره از نظر تهیه مراکزی جهت تولید مواد اولیه اقدام به تصرف آنجا نمودند.

معرفت به احوال افریقا در آغاز قرن نوزدهم: سیاحت و تحقیق افریقای داخلی یعنی معرفت به احوال شطوط و سلسله جبال مهم و کشف منابع اقتصادی آن از قرن نوزدهم شروع شده است.

سابقاً تنها سواحل مورد تحقیق واقع گشته و فرانسویان و انگلیسها و پرتغالیها که در سواحل دارای قرارگاههایی بودند اگر چه قدری هم به داخله نفوذ و اطلاعاتی به دست

آوردند ولی دامنه این عملیات محدود و از چند صد کیلومتر حوالی منطقه قرارگاه‌های آنها تجاوز نمی‌کرد. کشف افریقا پس از تأسیس جمعیت شرکت افریقایی لندن (۱۷۸۸) و بعد به وسیله جمعیت جغرافیا در پاریس با شوق و جدیت تازه‌ای تعقیب گردید چه این مجامع بدون وقفه با پشت‌کار شگفت‌آوری افریقاشناسی را دنبال کردند.

معرفت به احوال افریقا به موانع بسیاری مانند پستی و بلندیهای عظیم جغرافیایی این بزر، بدی وضع سواحل و موانعی که برای کشتی‌رانی موجود بود برمی‌خورد. سیاحان با شطوطی مواجه می‌شدند که سیر آب با آبشارهای عظیم که در بستر شطوط قرار دارد مانع عبور از آنها است و یا با صحاری و بیابان‌های وسیع و جنگل‌های انبوه و غیرقابل عبوری مصادف می‌شدند.

فقدان وسائط نقلیه در نواحی مرکزی و مگس‌های قتل‌تسه‌تسه^۱ که چهارپایان را هلاک می‌سازد، بالاخره خصومت دائمی بومیان بر موانع فوق‌علاوه می‌گشت و مانع پیش رفتن بود.

اکتشافات اولیه: سفرهای بزرگ اکتشافی که بدو آجنبه علمی و نوع پرستی داشت در ثلث اخیر قرن نوزدهم جنبه سیاسی و اقتصادی یافت.

در تاریخ کشف افریقا را به سه دوره مشخص می‌توان تقسیم کرد. تا سنه ۱۸۵۰ سیر پیشرفت اکتشافات فوق‌العاده بطی و سفرهای اکتشافی محدود به شمال و جنوب افریقا بود.

یکی از جسورانه‌ترین سفرهای این دوره سفر رنه کالیه^۲ فرانسوی است که خود را مسلمان قلمداد کرده و به همراهی قافله‌های محلی پس از عبور از سلسله جبال فوتا‌جالن^۳ و رودخانه نیژر^۴ در تومبوکتو^۵ و گذشتن از صحرا قسمتی از افریقا را از خلیج گینه^۶ تا مراکش پیمود (۱۸۲۷-۲۸) و اولین کسی است که در باب احوال تومبوکتو شرحی نوشته است.

سفرهای عمده: سفرهای عمده اکتشافات علمی بین سنوات ۱۸۵۰ و ۱۸۸۰ به عمل

1. tsé-tsé

3. Fouta- Djallon

5. Tombouctou

2. René Caillié

4. Niger

6. Guinée

آمد. اکتشافات روزافزون و موجب حل سه مسئله بزرگ که در آن موقع تولید شده بود گردید: (کشف نیژر و چاد، مسئله سرچشمه‌های نیل، نفوذ در افریقای استوایی و ناحیه دریاچه‌های کبیر).

اکتشافات قطعی نواحی نیژر و چاد از سفر بارت^۱ آلمانی بزرگترین سیاح سودان شروع می‌شود.

این سیاح موفق شد از صحرای طرابلس تا بورنو^۲ واقع در افریقای غربی از دو راه مختلف عبور کرده و کلیه نواحی را که بین چاد و نیژر علیا قرار داشت طی نماید و در باب این ممالک در ظرف پنج سال مسافرت (۱۸۵۰-۵۵) اطلاعات علمی بسیاری جمع‌آوری کند.

اقدامات این سیاح در طرف مشرق به وسیله ناشتی‌گال^۳ هموطنش تکمیل گردید که ۲۰ سال بعد او آدایی، تیبستی و دارفور^۴ را پیموده و از طریق مصر مراجعت کرد.

مسئله کشف چشمه‌های نیل نیز مانند مسئله نیژر و چاد بسیار مورد توجه بود. در این قسمت کاشفین در عوض اینکه راه طبیعی کنار رود را پیش گرفته و به مقصد برسند از طریق معکوس اقدام کردند یعنی زنگبار ساحل شرقی رودخانه را مرکز عملیات خود قرار داده جلو رفتند.

کاشف اولی اسپک^۵ انگلیسی است که در ۱۸۵۸ به دریاچه ویکتوریا نیاززا^۶ رسید و اکتشاف وی کمی بعد تأیید شد، توضیح آنکه اسپک در ضمن سفر دوم خود طول رودخانه‌ای را که از دریاچه شمال جاری است می‌پیمود در گندوکور^۷ واقع در کنار نیل ساموئل باکر^۸ سیاح معروف را که از سودان مصر برای کشف سرچشمه‌های نیل حرکت کرده بود ملاقات نمود.

لیونگستون و استانلی^۹ دو سیاح دیگر افریقای استوایی و ناحیه دریاچه‌های کبیر را کشف کردند.

1. Barth

2. Bornou

3. Nachtigal

4. l'Ouadi , Tibati, Dar-Four

5. Speke

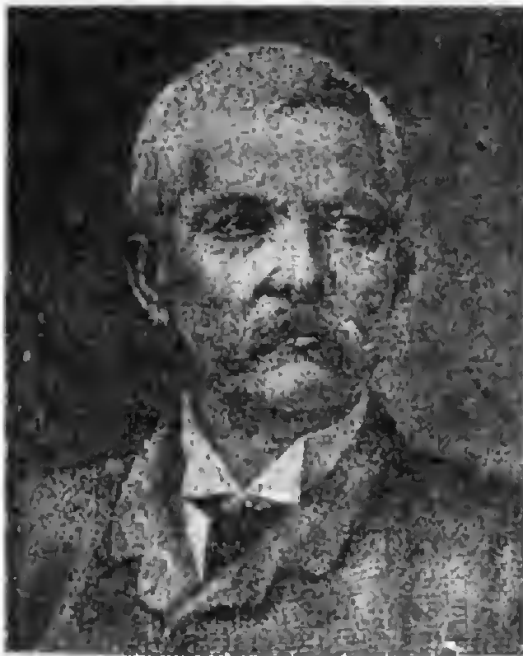
6. Victoria Nyanza

7. Gondokoro

8. Samuel Baker

9. Livingstone et Seanley

داوید لیونگستون مبلغ مذهبی از اهالی اِکس نخستین کسی است که عبور از برّ افریقا را از ساحلی به ساحل دیگر انجام داده، یعنی از سن پول دولواندا^۱ در آنگولا^۲ به میلیمان^۳ در موزامبیک^۴ رفت. این کاشف حوزه رود زامبزو اغلب دریاچه‌های کبیر را کشف کرد و در مدت متجاوز از سی سال (۱۸۴۰-۱۸۷۵) متوالیاً به مسافرت‌های تحقیقی و تبلیغ مسیحیت بین سیاه‌ها می‌پرداخت. استانی بعد از اولین مسافرت خود در تجسس لیونگستون (۱۸۸۱) از باگامویو^۵ واقع در ساحل شرقی عازم و موفق شد از کنگو به سمت پایین آمده و بالاخره در ۱۸۷۷ به بوما واقع در ساحل اقیانوس اطلس نزدیک خلیج مصب کنگو رسید (۱۸۷۴-۱۸۷۷).



استانی (۱۸۴۰-۱۹۰۴)

بار دوم طول شطّ کنگو را به طرف بالا یعنی منبع پیموده و پس از فرسودگی و رنج بسیار بالاخره مسئله جغرافیایی رودخانه کنگو را حل نمود.

تقسیم افریقا: تا این موقع دول در صدد نبودند مجاهدات سیّاحان و کاشفین خود را مورد استفاده سیاسی قرار دهند و توجه خویش را معطوف به آسیا و آمریکا می‌داشتند که معروف به ثروت طبیعی و راه وصول به آن دو برّ سهلتر بود و در افریقا جز تأمین قرارگاه‌های تجارتی

در خلیج‌های مصب شطوط یا در بعضی نقاط برگزیده مقصودی نداشتند، ولی از سال ۱۸۸۰ تاریخ افریقا وارد مرحله جدیدی شده دوره تقسیم جایگزین دوره اکتشاف

1. Saint-Paul de Loanda

2. l'Angola

3. Milimane

4. Mozambique

5. Bagomoyo

علمی گردید، یعنی اکتشافاتی که بی غرضانه و بدون نظر منفعت به عمل می آمد مبدل به مطالعات دقیق و تخمین منافع نمودند.

این تبدل نتیجه اکتشافات بزرگ به خصوص کشفیات استانی بود که ثروتهای بزرگ سیاه را از پس پرده ظلمت بیرون آورد خاصه که در همین اوقات ممالک صنعتگر اروپا اضافه تولید فراوانی داشتند و می خواستند بازار تازه ای به چنگ آورند. قبول طریقه حمایت گمرکی در ضمن اینکه بازارهای ممالک مجاور را برای مصنوعات هر مملکت محدود ساخت لزوم بازارهای نوینی را جهت محصولات صنایع ملی محسوس نمود و اهمیت مستعمراتی را که در مقابل مصنوعات مواد اولیه تهیه نماید روشن ساخت. به علاوه دوره صلح مسلح هر نوع توسعه ارضی را در اروپا بدون ظهور جنگ سخت خونین غیر ممکن ساخته بود. سایر قطعات هم یا مثل آمریکا به روی اروپاییان بسته شده و یا مثل آسیا در این موقع به تصرف این و آن درآمده بود، لهذا تنها در افریقا اراضی بی صاحبی وجود داشت که برای دول اروپایی تهیه ممالک استعماری وسیعی را ممکن می ساخت.

در آغاز قرن بیستم تقسیم افریقا به انجام رسید و فقط دو دولت افریقایی مستقل باقی مانده بود: یکی جمهوری سیاهان معروف به لیبریا^۱ و دیگر حبشه. بزرگ افریقا را به طور غیر مساوی هفت دولت اروپایی (فرانسه، انگلستان، آلمان، بلژیک، پرتغال، ایتالیا و اسپانیا) بین خود تقسیم کرده بودند. فرانسه و انگلستان از همه مهمتر و در حقیقت دو دولت عمده افریقایی به شمار می روند.

جمعیت بین المللی افریقا، رقابت هیئت های اعزامی: تبدل مسافرنهای بزرگ علمی و نوع پروری به اقدامات سیاسی و اقتصادی بیشتر مربوط به پیشقدمی لئوپلد دوم پادشاه بلژیک و رئیس مجمع بین المللی افریقا است. مجمع مزبور در بروکسل سال ۱۸۷۶ برای مبارزه با برده فروشی تأسیس یافت. این مجمع استانی را به خدمت خود جلب و او را مأمور ساخت که نه از راه معمولی ساحل شرقی و زنگبار بلکه از سواحل غربی و کنگو وارد بزرگ افریقا شده و در مراکز آنجا مملکت آزادی با مخارج پادشاه بلژیک تأسیس نماید. اردو کشی استانی که دو ساحل کنگو را اشغال و قرارگاه هایی تا استانی پول^۲ ایجاد کرد (۱۸۷۹-۱۸۸۲) دول اروپایی را که دعاوی نسبت به ممالک ماورای کنگو

داشتند برانگیخت و موجب هجوم حقیقی هیئت‌های اعزامی به قلب افریقا شد. برعکس مسافرنهای اولیه که به وسیله کاشفین منفرد و بی‌برگ و توشه صورت می‌گرفت سفرهای تازه اغلب سرآ نهیه دیده شده در تحت هدایت صاحب‌منصبان و شباهت به سفرهای کوچک نظامی داشت. کاشفین که پیشقراولان تسخیر به شمار می‌رفتند دارای اختیارات کامل بوده و کوشش می‌کردند با رؤسای قبایل بومی قراردادهایی منعقد و راه را به رقبای خود مسدود سازند.

کنفرانس برلن: کشمکش بین هیئت‌های اعزامی که اغلب چند دسته آنها با هم به ناحیه‌ای وارد و یک نوع حقوق ارضی و تجارتي برای خود اثبات می‌کردند یک سلسله اختلافات بین ملل اروپا به وجود آورد. برای اینکه این وضعیت در تحت قاعده منظمی درآمده و برای متصرفات جدید ترتیبی داده شود در برلن (۱۵ نوامبر ۱۸۸۴ - ۲۶ فوریه ۱۸۸۵) کنفرانسی بنابر پیشنهاد بیزمارک و موافقت فرانسه منعقد شد. این کنفرانس آزادی مطلق تجارت را در حوزه کنگو و آزادی کشتی‌رانی را در رودخانه نیژر و کنگو اعلام و برای احتراز و پیش‌بینی از سوءاستفاده‌های «الحاقهای ترسیمی» مقرر داشت که متعاقب هر نوع تصرف ارضی می‌باید اشغال حقیقی به عمل آید. پس از عهدنامه برلن که تصمیمات آن غالباً بلااجراء ماند یک رشته معاهدات بین فرانسه و انگلستان و آلمان و انگلیس منعقد گردیده دول مزبور مناطق نفوذ خود را در مستعمرات یکدیگر که حدود آنها را هیئت‌های سرحدی در محل معین نموده بودند معلوم ساختند.

مملکت مستقل کنگو: عمل اساسی کنفرانس برلن این بود که تبدیل شرکت بین‌المللی افریقا را به مملکت مستقل کنگو که قسمت اعظم حوزه وسیع این شطّ را شامل است به رسمیت شناخت. مملکت کنگو که بی‌طرف دائمی اعلام گردید ملک شخصی شاه بلژیک شد و فقط حق تقدیمی برای فرانسه در مواقعی که این مملکت بخواهد اراضی خود را انتقال دهد قائل گردیدند. در سال ۱۸۸۵ بلژیکیها مملکت را از بلیه تجّار برده‌فروش عرب خلاص و چنان با فعالیت منطقه خود را اشغال می‌کردند که چندین مرتبه حتی از حدود مقرر در عهدنامه برلن تجاوز نمودند. به علاوه اشکالات جدی نیز در موضوع حوزه اوبانگی^۱ بین آنها و فرانسه روی داد. روابط بین مملکت آزاد کنگو و

1. l'Oubanghi

بلژیک به وسیله یک سلسله فرضه بیش از پیش محکم گردیده در ۱۹۰۸ مملکت آزاد کنگو به صورت مستعمره بلژیکی درآمده بازاری وسیع برای تجارت وی و منبع ثروت مملکت گردید.

آباد شدن کنگو: ترقی اقتصادی کنگوی بلژیک را که شایان تحسین بوده است وجود ۱۸۰۰۰ کیلومتر راه قابل کشتی رانی در حوزه کنگوی وسطی تسهیل کرد. به علاوه بلژیکیها به زودی دریافته اند که برای احتراز از برخورد به تندآبها و اتصال دادن نقاط قابل کشتی رانی کنگو به هم و استخراج معادن دائمی کاتانگا^۱ و بالاخره مربوط ساختن نواحی دوردست احداث راه های آهن لازم است و اکنون خطوط متعددی ساخته شده که قسمتی از کنگو را که قابل کشتی رانی است به اقیانوس مربوط می سازد (۱۸۹۸) و یا در موازات آبشارهای استانی ممتد گشته و قطعات راه آهن جدا جدایی است که در آتیه شبکه راه آهن این مملکت را تشکیل خواهد داد. آباد شدن کنگو موجب استفاده های بسیار و تعدیات بیشمار نسبت به سکنه آن شد. اراضی بلاصاحب ملک دولت و مستقیماً خود دولت زراعت می کند. سایر اراضی به کمپانی های بزرگ صاحب امتیاز تعلق دارد که برای پرداخت منافع گزافی به صاحبان سهام خود در پی استفاده های بسیار می باشند. بومیان برای معافیت از مالیات ناچارند که یا وسیله حمل و نقل باشند و یا برای چیدن کائوچو که ثروت عمده این ناحیه است بیگاری کنند. با وجود این عیوب کنگوی بلژیک هنوز آبادترین مستعمره افریقای استوایی به شمار می رود.

افریقای غربی فرانسه: فرانسه در افریقای غربی مستعمره بزرگ دیگری تشکیل داده که دور نیست در آتیه نزدیکی به مناسبت زراعت پنبه مرکز تهیه مواد اولیه یکی از مهمترین صنایع فرانسه که گرانبهاترین عنصر توانایی اقتصادی این مملکت است گردد و فعلاً میزان تجارت در آنجا از ۲۷۰ میلیون متجاوز است.

مجموعه این مستعمرات که هفت یا هشت برابر فرانسه است دوازده الی سیزده میلیون جمعیت دارد که اغلب از نژاد اسود (قوی، باهوش، کارکن و خیلی شجاع) می باشند.

به استثنای اهالی داهومه^۲ که به بت پرستی باقی مانده اند بقیه به مذهب اسلام گرویده به ملل چندی منقسم و تشکیلات سیاسی به کلی ابتدایی دارند. مردم این نواحی یا در

قریه‌هایی بی‌حصار که از خانه‌های مدور حصیری تشکیل شده و یا در شهرهای مستحکم که دیوارهای ضخیم و مرتفع گلی آنها را احاطه نموده مسکن دارند.

تسخیر افریقای غربی: تسخیر افریقای غربی که از حدود سال ۱۸۵۵ در دوره ناپلئون سوم شروع شد متجاوز از چهل سال یعنی تا ۱۸۹۸ طول کشید و می‌توان گفت فعالیت عمده در این باب در دوره جمهوری سوم یعنی از ۱۸۸۰ به عمل آمد و نکته قابل توجه این بود که تسخیر این نواحی هم به وسیله هیئت‌های اکتشافی که عده قلیلی همراه داشتند و هم در نتیجه اعزام قوا صورت گرفت و روی هم رفته هیچ وقت مجاهدات نظامی فوق‌العاده لازم نشد چنان که کثیرالعده‌ترین قوای اعزامی که داهومه را تسخیر کرد به ۳۰۰۰ نفر نمی‌رسید.

از طرف دیگر اقدامات در این ناحیه مانند اقدامات قرن ۱۸ در هندوستان و آرمایشی که در الجزایر شده بود مخصوصاً به وسیله نظامیان بومی به عمل آمد. گردان‌های تیرانداز سنگالی و افواج سپاهیان سودان که از بین قبایل سیاه‌پوست مطیع قدیمی فرانسه گرفته شدند دسته‌ای از سربازان قوی و فداکار آزموده را تشکیل می‌دادند.

سنگال، اقدام فِدْهَرِب^۱: سنگال که در ۱۸۱۷ مجدداً اشغال شده بود در مدت نیمه اول قرن نوزدهم به چندین بازار یا توقف‌گاه بر روی شطّ سنگال و به دو تجارتخانه و جزیره کوچک گره^۲ منحصر شد. یگانه منبع عایدی این ناحیه تجارت کتیرا بود که برای آن نیز می‌بایست مالیات گزاف مخصوص به مَرهای مملکت ترارزا^۳ واقع در ساحل شمالی سفلی پرداخت. این وضعیت متزلزل با نصب فدهرب (فرمانده آتیه اردوی شمال در ۱۸۷۰) به سمت حکومت آنجا در ۱۸۵۴ خاتمه پذیرفت.

فدهرب تا ۱۸۶۵ به استثنای فاصله کوتاهی حاکم این مستعمره بود و بالاخره به علت زحمت فوق‌العاده‌ای که برای خود تهیه دیده بود قوایش تحلیل رفته مجبور گردید ترک خدمت گوید.

به واسطه فعالیت او در ظرف ۹ سال به کلی وضع سنگال عوض شده و از یک شعبه مستعمره بنیان مملکت وسیعی را به وجود آورد. اولین اقدام وی این بود که مَرها را از

1. Faidherbe

2. Gorée

3. Trarza

عبور و نزدیک شدن به شطّ ممنوع ساخت و آنها را مجبور نمود حکومت فرانسه را نسبت به اهالی ساحل یسار شطّ بشناسند (۱۸۵۸).

فدهرب در ضمن این کشمکش مجبور گردید به اردوکشی در مقابل خصم وحشتناک دیگری اقدام نماید.

این دشمن جدید حاجی عمر یک نفر سیاه مسلمان فتنه جوی متعصب جاه طلبی بود که در مراجعت از زیارت مکه دعوی پیغمبری کرده و در هر جا که می خواستند با او مقاومت کنند اقدام به قتل و غارت و آتش زدن محل می نمود و در این صراط بود که به وسیله القای وحشت مملکت وسیعی بین سنگال و نیژر و گامی برای خود تأسیس نماید. فدهرب برای جلوگیری از پیشرفت حاجی عمر تهوری به خرج داده و در قسمت علیای شطّ به فاصله ۱۰۰۰ کیلومتر بالاتر از شهر سن لویی ساخلوی مدین را برقرار کرد (۱۸۵۵) چیزی نگذشت که این ساخلوی مختصر از طرف حاجی عمر مورد حمله واقع شد.

پول هول^۱ جوانی دورگ با هشت پیاده نظام بحری و ۴۰ سرباز سنگالی به دفاع پرداخته و متجاوز از سه ماه (۱۰ آوریل - ۱۵ ژویه) با وجود فقدان آذوقه و مهمات در مقابل حملات ۱۵۰۰ نفر سیاه پوست مقاومت طولانی کردند تا فدهرب فرصت یافت که این عده رشید را از محاصره نجات داده و شکست خونینی به حاج عمر وارد آورد و در نتیجه این شخص از جدال با فرانسه بر سر سنگال دست کشید.

بعد از این اقدام فدهرب توانست قوای خود را متوجه ساحل سفلائی شطّ نماید. دو مرکز عمده و اصلی مستعمره سنگال یعنی سن لویی و گره را مملکت وسیع مستقل دیگری موسوم به کاپور^۲ از یکدیگر جدا می ساخت. این ناحیه بعد از یک اردوکشی طولانی مطیع گردید.

فدهرب عملیات خود را به این ترتیب تکمیل کرد که سنگال را مرکز نفوذ به داخله افریقا قرار داده و برای این مقصود هیئت های اعزامی متعددی که مأمور سیاحت و کشف ممالک نیژر و برآورد منابع عایدات آنجا بودند به آن نقاط اعزام داشته و در سایه تشویق او از ۱۸۷۰ شالوده مستملکات آتیه فرانسه ریخته شد.

1. Paul Holl

2. Cayor

تسخیر سودان: تا حدود سال ۱۸۸۰ فرانسویان به تصرف سنگال قناعت کردند. اما بعد در صدد برآمدند که به طور ملایم و آرام به نیژریه رسیده و جاده‌ای به اراضی سودان که معروف به ثروت بود برای خود باز کنند. در معیت قوای نظامی هیئت‌های مصلح مرکب از کاشفین متهور اعزام شدند. این هیئت‌ها منابع مملکت را مطالعه و معاهدات متعدد برای تحت‌الحمايه قرار دادن قبایل امضاء کردند.

کلیه این هیئت‌ها را نمی‌توان شماره کرد ولی از همه مهمتر هیئت کاپیتن بئزر^۱ بود که تنها یک مسافت ۴۰۰۰ کیلومتری (۱۸۸۷-۱۸۸۹) یعنی کلیه ممالک واقع در انحنای بزرگ شطّ نیژر را طی و وجود قبایل انبوه و صنعتگر و نسبتاً متمدن را کشف کرد.

تسخیر سودان از سال ۱۸۸۰ به وسیله اشغال فلانی که سنگال علیا را از نیژر علیا مجزا می‌سازد شروع گردید. در ۱۸۸۳ اولین قلعه مستحکم فرانسه در سودان در محل باما کو^۲ روی نیژر علیا بنا شد. در دره علیای نیژر فرانسویان به احمد پسر و جانشین حاجی عمر و بعد در ساحل بعین علیای شطّ مزبور در او آسولو^۳ به ساموری نام ماجراجوی سبع دیگر برخوردند که از تجار برده بود و از هرجا می‌گذشت در عقب خود دهات ویرانه و خطی از خون باقی می‌گذازد.

کنتل آرشیوار^۴ به زودی کار احمد را خاتمه داد (۱۸۸۸-۱۸۹۳) سگو^۵ پایتخت او در سال ۱۸۹۰ گرفته شد و ماسینا^۶ ناحیه شمالی سگو هم از ۱۸۹۳ به تصرف فرانسویان درآمد.

اما جنگ با سامری که از کونگ^۷ تا نیژر مملکتی به وسعت بیشتر از نصف فرانسه تشکیل داده و موفق به جمع آوری ۴۰۰۰۰ مرد جنگی گردیده بود ۱۳ سال طول کشید (۱۸۸۲-۱۸۹۸) تا بالاخره گور^۸ صاحب منصب فرانسوی سامری را در وسط اردوی خود او دستگیر کرد.

در موقعی که این محاربه طولانی جریان داشت فرانسویان در رأس انحنای بزرگ نیژر، تمبوکتو شهر معروف افریقای اسلامی را تصرف کردند (۱۵ دسامبر ۱۸۹۳).

1. Binger

2. Bammako

3. Ouassoulou

4. Archinard

5. Segou

6. Macina

7. Kong

8. Gouraud

تمبوکتو سابقاً پایتخت حقیقی تجارنی و مذهبی افریقای غربی به شمار می‌رفت ولی فعلاً با اینکه از رونق سابق افتاده معذلک به اهمیت خود باقی است، زیرا تقریباً برای سودان مانند بندری در صحرا و مبدأ جاده کاروان‌روئی است که به افریقای شمالی ممتد می‌شود.

گینه و ساحل عاج و داهومی: فرانسه قبل از ۱۸۷۰ در ساحل غربی افریقا مراکز تجارنی چند داشت که محدود به سواحل و با یکدیگر نیز مرتبط نبودند مانند باسام بزرگ^۱ و آسینی^۲ در ساحل عاج، کوتونو^۳ و پرتونو^۴ در ساحل برده‌ها و داهومی.

از ۱۸۷۰ تا ۱۸۹۰ مراکز مزبور ترقی خارق‌العاده کرده و سه مستعمره از آنها به وجود آمد: گینه فرانسه با ضمیمه‌اش، مملکت کوهستانی فوتاجالن و ساحل عاج و داهومی.

بسط نفوذ فرانسه در این نواحی مخصوصاً مرهون پیشقدمی تجار و کاشفینی می‌باشد که حقوق فرانسه را در ممالک پشت‌سر بنادر به وسیله امضای معاهدات با رؤسای قبایل بومی مستقر می‌ساختند و طبعاً مجاهدات آنان به تدریج مداخله رسمی و تصرف قطعی را در دنبال داشت. تسخیر این نواحی به استثنای داهومی ساکت و آرام به عمل آمد. داهومی قویترین مملکت بومی ساحل جنوبی خلیج گینه و تحت حکومت شخص جبار وحشی به نام بهانزن^۵ بود که به واسطه قربانیهای مخوف انسانی که در هر عید می‌کرد معروف گردید.

این شخص به پشتیبانی قشون مختصر دائمی مرکب از ۳۰۰۰ سوار و ۷ یا ۸ هزار جنگجوی موظف در چندین کورت مؤسسات ساحلی فرانسه را مورد حمله قرار داد. دولت فرانسه ناچار شد که یک قشون‌کشی به فرماندهی کلنل دود^۶ برای مبارزه با او ترتیب دهد.

کلنل دود پس از آنکه از بین خاشاک با تبر راهی برای خود باز کرده و محاربات جدی نمود بالاخره وارد آبومی^۷ پایتخت بهانزن گردیده تمام مملکت او را متصرف شد (اوت-نوامبر ۱۸۹۲).

1. Bassam

3. Kotonou

5. Behanzin

7. Abomey

2. Assinie

4. Porto-Novo

6. Dodds

اختلاف با انگلستان: فرانسه در اشغال انحنای عظیم نیژر به دور قیب بزرگ یعنی آلمان و خصوصاً انگلیس که مالک مستعمرات ساحلی در خلیج گینه بود برخورد. بین هیئت‌های اعزامی دولت‌های سه گانه در صحرا مسابقه سرعت و وصول به انحنای نیژر شروع شد. کشمکش بر سر این موضوع پس از شدتی که حتی باعث تیرگی روابط سیاسی گردید به وسیله تعویضات و امتیازات خاتمه پذیرفت. کنار آمدن با انگلستان بالخصوص پرزحمت بود و تا عهدنامه ۱۴ ژوئن ۱۸۹۸ خاتمه نیافت.

به موجب این عهدنامه فرانسه ممالک واقع در داخل انحنای بزرگ نیژر را برای خود نگاه داشت اما مجبور گردید که از قسمتی از این رود که قابل کشتی‌رانی است و ممالک پر ثروت دهانه آن دست بکشد، معذک جَدّ و جهد کاشفین و نظامیان فرانسوی یکی از مقاصد اصلی که عبارت از الحاق ساحل عاج و داهومی با نیژر و سودان فرانسه باشد عملی ساخت و افریقای غربی فرانسه که به این ترتیب تشکیل یافته بود از این به بعد می‌توانست تمام قوای خود را در راه اصلاحات داخلی خویش مصروف سازد.

صحرا و ناحیه موریتانی^۱: اتصال بین مستملکات فرانسه در شمال و مغرب افریقا از طریق صحرا برقرار گردیده است. برای این مقصد واحه‌های چند را فرانسویان اشغال کرده‌اند. این کار از ۱۸۴۳ به وسیله اشغال بیسکرا شروع و با وجود مقاومت طوارق (بربرهای صحراگرد که متناوباً محافظ و راهزن قوافل بودند) با اشغال انسالا^۲ و واحه‌های توات به انجام رسید (ژانویه ۱۹۰۰ - مارس ۱۹۰۲).

اتصال قطعات فوق به وسیله نفوذ در ناحیه موریتانی تکمیل شد، این مملکت ناحیه وسیعی است که از ساحل یمین رود سنگال تا سرحد مراکش و اقیانوس اطلس در مجاورت صحرا ممتد می‌شود و طوایف صحراگرد مُرکه پیوندی از اعراب و بربرها و اغلب با خون سیاه‌پوستان هم مخلوط شده‌اند در آن سکونت دارند. بالاخره عملیات تأمین کلنل گور در سلسله‌های آدرار به‌طور قاطعی نفوذ فرانسه را در این ناحیه مستقر گردانید (۱۹۱۰).

عمل فرانسه در افریقای غربی: دولت فرانسه برای مستعمرات افریقای غربی حکومت

کل تأسیس و از این راه وحدت سیاسی و نظامی این مستعمرات را با وجود محفوظ داشتن استقلال داخلی و اداری و مالی هریک از نواحی عملی گردانید (۱۸۹۵). این حکومت مرکب است از شش مستعمره سنگال با سنگال علیا و نیژر ولتای علیا گینه، ساحل عاج و داهومی و هم‌چنین دو ناحیه موریتانی و زندر که اولی ناحیه کشوری و دومی نظامی است.

در هریک از این نواحی زراعت‌های مخصوص به آنها بسط یافت (پسته زمینی در سنگال، کائوچوک در سودان). به کارهای عمومی برای تبدیل منظره مملکت اقدام شده شهرها از نظر صحیّی نظیف و زیبا گردیدند. سن‌لویی که سابقاً توده‌ای از کلیه بومیان بیش نبود اکنون یک شهر اروپایی شده است. در پرت‌اتین^۱ و سن‌لویی در روفیسک^۲ و کوناکری^۳ بنادر تازه به وجود آمده و داکار^۴ امروزه بندر تجارتنی و نظامی بزرگی به شمار می‌رود. راه‌های نفوذ به داخله عموماً ساخته شده چنانکه ۲۷۰۰ کیلومتر راه آهن فعلاً به کار افتاده و این مقدار تازه مقدمه شبکه وسیعی می‌باشد که می‌باید بنادر عمده را به بازارهای داخلی و انحنای نیژر متصل ساخته و تمام نواحی را به وسیله یک خط آهن سرتاسر به یکدیگر وصل نماید. فرانسه نسبت به بومیان سیاست تشریک مساعی پیش گرفته و بهبودی اوضاع مادی و معنوی آنها را به وسیله کمک‌های طینی و نشر معارف وجهه همت خود ساخته است. ازدیاد نفوس اراضی که سابقاً به علت معامله برده و قحطی خالی از سکنه شده بود گرچه به کندی ولی منظم‌اً پیش می‌رود. این اقدام نه تنها از لحاظ زراعتی و تجارتنی بلکه از نظر نظامی هم دارای اهمیت می‌باشد خاصه بعد از تشکیل قشونی از سیاهان که قابل افزایش افراد نظامی دولت فرانسه بود.

افریقای استوایی فرانسه: اولین نقطه‌ای که به منزله ریشه و اساس مستملکات استوایی فرانسه به شمار می‌رود قسمتی از خلیج کوچک رود گابن^۵ بود که در ۱۸۳۹ از یکی از رؤسای سیاهان خریده شده و در ۱۸۴۹ در ساحل یسار این نهر قریه لیبرویل^۶ بنا گردید. مؤسسات کوچک فرانسوی در این ناحیه در مدت قریب نیم قرن کم‌کم به وجود آمد.

1. Pert-Etienne

2. Rufisque

3. Konakry

4. Dakar

5. Gabon

6. Libreville

ایجاد کنگوی فرانسه نتیجه اقدام ساوریان دو برازا^۱ کاشف بی باک و صاحب منصب بحریه فرانسه می باشد که بدون زد و خورد با مخارجی قریب دو میلیون فرانک و به وسیله معاهداتی با رؤسای بومی در سایه ملایمت و حسن تدبیر خود در طی سه مسافرت علاوه بر حوزه اوگوته^۲ در ساحل یمین کنگو و اوبانقی^۳ شعبه آن مستعمرات وسیع و با ثروتی نصیب فرانسه ساخت (۱۸۷۵-۱۸۸۵).

فرانسویها در صدد برآمدند که از کنگو و قسمت علیای اوبانقی دامنه نفوذ فرانسه را به شمال تا دریایچه چاد منبسط سازند و در تعقیب این سیاست تا دره شاری^۴ رسیدند. در موقع عبور از این دره مانند عبور از شطّ نیژر به راباح^۵ که یکی از امرای مسلمان و رئیس دستجات غارتگر و تاجر برده بود برخوردند که مثل (ساموری) افریقای مرکزی در این ناحیه مملکت وسیعی برای خود به وجود آورده دو هیئت مختصر نظامی اعزامی را تماماً به قتل رسانید. اما در آغاز ۱۹۰۰ قوای سه هیئت اعزامی فرانسه که از سه قسمت از بمبستملکات فرانسه اعزام شده بود «هیئت فورولامی»^۶ از الجزایر از وسط صحرا پایین آمده بودند، هیئت ژوالاند^۷ از سنگال و هیئت ژانتیل^۸ از کنگو عزیمت نموده بود (آوریل ۱۹۰۰). در سواحل رود چاد به هم پیوستند و به قدرت راباح خاتمه داده شد. تأمین مستملکات فرانسه در چاد مستلزم اشغال اوآدایی و بورکو^۹ و تیبستی ممالک شرق چاد بود که مأمّن تجار برده فروش و غارتگران متعصب و اغلب تلفات خونینی به قوای محقر فرانسویان وارد می آوردند.

برقراری آرامش این نواحی وسیع صحرائی بالاخره به دست کلنل لارزو^{۱۰} که سلطان اوآدایی را مجبور به تسلیم نمود عملی شد (۲۲ اکتبر ۱۹۱۱). آبخه^{۱۱} پایتخت سلطان تصرف گردیده (۵ ژوئن ۱۹۱۲) و قوای فرانسه وارد آن گالاکا^{۱۲} مرکز عمده بورکو گردید (۲۷ نوامبر ۱۹۱۳).

1. Savorgnan de Brazza

2. l'Ogoué

3. l'Oubanghi

4. Chari

5. Rabah

6. Foureau et Lamy

7. Joalland

8. Gestil

9. Ouadai, Borkou

10. Largeau

11. Abéché

12. Aïn-Galaka

افریقای استوایی فرانسه به واسطه وضع آب و هوایش فقط یک مستعمره انتفاعی است و با وجود تنوع محصولات و استعداد اراضی آبادانی آن به کندی پیش رفته است. این مستعمره را مدت مدیدی دولت فرانسه طرف اعتناء قرار نداده فقط قسمت عمده اراضی آن را به صورت امتیازات عمده به سی چهل کمپانی واگذار کرده بود.

علاوه بر این افریقای استوایی فرانسه از وحشی‌گری بومیها خرابی‌هایی که فاتحین سیاه‌پوست بر آن وارد می‌آوردند و فقدان وسائط نقلیه همواره در زحمت می‌باشد، ولی از ۱۹۱۴ به اجرای نقشه سه‌گانه ساختمان راه آهن شروع شده است. لزوم ایجاد این راهها مخصوصاً از موقعی احساس شد که وحدت مستعمراتی این قطعات در ۱۹۱۱ نظر به تسلیم اراضی وسیع دریاچه کنگوی وسطی به دولت آلمان دچار خطر گردید، زیرا منصرفات جدید آلمان خط ارتباط بین گابن، اراضی اوبانگی، شاری و چاد را قطع می‌کرد.

وحدت مملکت افریقایی فرانسه: الحاق هیئت‌های اعزامی فرانسه در ساحل چاد به یکدیگر از نظر سیاست اهمیت زیادی داشت، زیرا پیشرفت این هیئتها در وسط ممالک واقع در عقب هر یک از مستعمرات وسیع فرانسه حقوق فرضی فرانسه را در ممالک مزبور که دول آلمان و انگلیس شناخته بودند تبدیل به حقوق واقعی کرده فرانسه دیگر در اجرای طرح متصل ساختن مستملکات مدیترانه خود به مستملکات کنگو و سودان به وسیله راه آهن سرتاسری صحرا که مبدأ آن در الجزایر موجود است به مانعی برنخواهد خورد و به این ترتیب وحدت ممالک افریقایی تأمین گردیده است.

ماداگاسکار: ماداگاسکار در ۱۸۹۵ تسخیر شد. این ناحیه جزیره بزرگی است که مساحت آن از مساحت فرانسه بیشتر و شامل فلات مرتفعی می‌باشد که جنگل‌های انبوه اطراف مانع ورود به آن بوده و دارای منطقه ساحلی است که در طرف شرقی در کنار اقیانوس هند خیلی باریک و در جانب مغرب در برابر افریقا کاملاً عریض و همه جا پست و هوایش غیر سالم است. جمعیت ماداگاسکار قریب دو میلیون و نیم، قسمتی از آن از سیاه‌پوستان که هنوز وحشی و مادکاسها یا مالگاشها^۱ نام دارند تشکیل می‌شود و قسمت دیگر که شاید از نژاد زرد و در قرن دوازدهم از مجمع‌الجزایر آسیا آمده و در فلات

1. Madécasses, Malgaches

مرکزی مسکن گزیده موسوم به هُوا^۱ هستند. هُواها بر سایرین استیلا داشته و به هدایت مبلغین انگلیسی و فرانسوی به مذهب پروتستان گراییده و نیمه متمدن بودند. در تاناناریو پایتختشان که شهری بزرگ و دارای ۵۰,۰۰۰ نفر جمعیت بود مدارس و مطابع و جراید وجود داشت.

حکومت آنجا استبدادی و مقارن تسخیر این جزیره از طرف فرانسه دارای ۴۰,۰۰۰ قشون مسلح با تفنگهای سریع و توپخانه جدید بود.

تسخیر ماداگاسکار: اولین مؤسسه فرانسه در ماداگاسکار مربوط به عهد لویی ۱۳ وریشلیو می باشد که در جنوب این جزیره قرارگاه فردوفن^۲ را ایجاد کرد (۱۶۴۲).

در بیشتر دوره قرن نوزدهم در تاناناریو در اطراف سلاطین و ملکه کشمکش بر سر نفوذ بین فرانسه و انگلستان وجود داشت. نفوذ انگلیسی در حدود سال ۱۸۷۸ غالب بود و هُواها تصور کردند می توانند به آسانی نسبت به فرانسویان ساکن جزیره بدرفتاری کنند و از همین جا مجادله شروع شده و فرانسویان ماژونگا^۳ و بنادر عمده ماداگاسکار را محاصره و گلوله باران کردند و بالاخره هُواها در ۱۸۸۵ منقاد و تحت حمایتی فرانسه را رسماً قبول و خلیج دیه گوسوآرز^۴ را تسلیم فرانسویان کردند. قرار شد نماینده عالی فرانسه در تاناناریو سیاست خارجی دولت هُوا را به دست گرفته و ادارات داخلی را تفتیش کند. اما در عمل ۱۰ سال هُواها فرانسویان را گول می زدند تا بالاخره در ۱۸۹۵ دولت فرانسه تصمیم به اعزام قوای نظامی گرفت. پانزده هزار نفر به فرماندهی ژنرال دوشسن^۵ در ماژونگا بندر مهم ساحل غربی پیاده شدند (مارس-اوت ۱۸۹۵). اقدام به ساختمان جاده ای برای تهیه آذوقه و مهمات در وسط یک ناحیه خالی از سکنه متجاوز از ۵۰۰۰ نفر را که دچار تب شدند تلف کرد. آخر الامر فوج سبکت اسلحه ۴۰۰۰ نفری از وسط فلات گذشته قشون هُوا را پراکنده کرد و به ظاهر شهر تاناناریو رسید.

به اولین گلوله توپ که به طرف قصر سلطنتی انداخته شد ملکه راناوالو^۶ تسلیم گردید (۳۰ سپتامبر ۱۸۹۵) و باز یک بار دیگر هُواها تحت حمایتی فرانسه را «با تمام عواقب

1. Hovas

2. Fort-Dauphin

3. Majunga

4. Diego-Suarez

5. Duchesne

6. Ranavalo

آن» گردن نهادند.

اما همین که قسمت عمده لشکر اعزامی احضار شدند هواها به اغوای وزراء و ملکه شوریدند (ژوئیه ۱۸۹۶).

این شورش فوراً به دست ژنرال گالینی^۱ که دو نفر از وزراء را به جرم خیانت به مملکت محاکمه و تیرباران کرد خاموش شده تحت الحمايگی از این به بعد ملغی و ماداگاسکار به صورت مستعمره درآمد. ملکه را به الجزیره تبعید کردند (فوریه ۱۸۹۷). معامله برده قدغن و تفوق هواها بر سایر نژادها از بین رفت. دهاقین از رقبت خلاص و اراضی که سابقاً برای ملکه و اعیان زراعت می کردند به ملکیت خودشان درآمد.

تأسیس مدارس و مریضخانه در سرتاسر مملکت، ساختمان ۱۲۰۰ کیلومتر راه آهن، تربیت حیوانات اهلی، وارد کردن زراعت های جدید، طرز زراعت اروپایی، استخراج معادن و ترقی دادن میزان تجارت از ۲۷ میلیون در ۱۸۹۸ به ۱۰۳ میلیون در ۱۹۱۳ و ساختمان بندر بزرگ جنگی در دیگوسوآرز که مرکز انکاء قوای فرانسوی باشد نتایج برجسته تصرفات بیست ساله فرانسویان در ماداگاسکار می باشد.

مقدمات تشکیل افریقای جنوبی انگلیس: افریقای جنوبی فلاتی است به شکل سطل که وسط آن فرو رفته و اطراف آن به واسطه سلسله های عظیم کوه دارای برآمدگی است. این سلسله جبال مستقیماً در ساحل به طرف جنوب ممتد و قسمتی نیز دشتهای ساحلی را از مغرب و مشرق محصور می سازد. در این ناحیه دو نژاد سیاه پوست سکونت دارند: یکی نژاد بوشمن یا هوتانتو^۲ که بسیار فقیر و وحشی و از شکار در خاشاک زارها و بیابانها معیشت می کند و دیگر بانتوها^۳ که مردمی هوشمند و قوی و به دو شعبه کافر ها و زولوها قسمت می شوند. شغل عمده بانتوها پرورش گاو می باشد.

این قوم به شکل قبایل مجتمع و در دهکده هایی که کلبه های حصیری آن در یک محوطه مدوری واقع دو پرچین های خاردار آن را احاطه و به لغت محلی کراآل^۴ می خوانند سکنی دارند.

اسلحه آنها سپر و نیزه و مردمی قوی و شجاع و مقاومت جدی در مقابل تسخیر دولت

1. Gallieni

2. Bushmen, Hottentots

3. Bantous

4. Kraals

انگلیس به خرج دادند.

اولین مستملکة افریقای جنوبی انگلیس ناحیه کاپ یعنی اقصی نقطه جنوب افریقا بوده است که در ۱۸۲۶ تصرف کرد. سکنه سفیدپوست این ناحیه مرکب از مستأجرین املاک و بوئرها که به تربیت اغنام مشغولند می باشد. این دهاقین مردمی توانا و از اعقاب مهاجرین هندی و پروتستان های فرانسه هستند که بعد از نسخ فرمان نانت به افریقا آمده اند. زبان شان هلندی و مذهب شان کالوینیسیم بود. مهاجرین انگلیسی در مجاورت بوئرها سکنی اختیار کرده و مرکز اولی آنان بندر الیزابت است (۱۸۲۰).

دولت انگلیس در ۱۸۳۳ در تمام مستعمرات خویش مسئله برده فروشی را لغو کرد و چون بوئرها غلامان بسیار داشتند برای فرار از اجرای این مقررات از کاپ خارج شدند (۱۸۳۵).

این اقدام اولین اعلان مبارزه با دولت انگلیس بود. مهاجرین بوئر روی ارابه های سنگین که هفت یا هشت جفت گاو به آن بسته بود زن و بچه و اثاثیه خود را حمل و ربه های گاو و گوسفند را دنبال داشتند. وضع شان شبیه به ژرمن ها بود که در قرن پنجم داخل امپراطوری رُمنها شدند. شبها را در پناه سنگر هایی که با ارابه های خود می ساختند استراحت و با زرد خورد با سیاه پوستان به داخل فلات رو آورده در دشتهای ساحل شرقی بین کوه های دراکنبرگ^۲ و اقبانوس هند ممالکی به نام ناتال و اُرانژ تأسیس کردند که دارای مجلس شوری و بیرقی مخصوص بود (۱۸۳۷).

تصرف ناتال از طرف انگلیسها و مجاهدت حکام انگلیسی در حمایت بومی ها بر ضد سفید پوستها بوئرها را به مهاجرت ثانوی و ادار ساخت (۱۸۴۶-۱۸۴۷). این دفعه مملکت جدیدی به اسم ترانسوال (۱۸۴۹) بین و آل و لپویو^۳ تأسیس کردند و بالاخره انگلیسی ها استقلال این ناحیه را شناختند (۱۸۵۲). این ناحیه که مدتها مملکتی متوسط محسوب می شد دقتاً به مناسبت کشف معادن طلا اهمیت فوق العاده یافت (۱۸۸۵) و از این موقع سیل مهاجرین به خصوص انگلیسها به ترانسوال رو آوردند. تأسیس راه آهن و بنای شهر خارجی به اسم ژوهانسبورگ در مرکز اراضی معدنی (۱۸۸۶) که جمعیت آن

1. Boers

2. Darakenberg

3. Vaal, Limpopo

در ظرف چند سال متجاوز از ۱۰۰,۰۰۰ نفر شد قصبه بزرگ پرتوریا پایتخت را تحت الشعاع قرار داد.

مراحل تسخیر: انگلیسی‌ها در قرن نوزدهم مستملکه خود را در کاپ از هر طرف بسط داده موفق شدند که سلطه خویش را در قسمت اعظم افریقای جنوبی استوار سازند. ضرورت عقب نشاندن بومیان برای مأوی دادن مهاجرین جدید و متوقف ساختن بسط ممالک بوئر از علل اولیه تسخیر به شمار می‌رود.

اگرچه توسعه دایم تسخیر به مناسبت تبلیغات مبلغین پروتستانی که متعدد و فعال و به حمایت بومیان برمی‌خاستند فلج می‌گردید خاصه که نوع پرستان بریتانیای کبیر هم از این مبلغین هواخواهی می‌کردند. اما از آغاز تأسیس ممالک بوئر (۱۸۴۶) سیاست الحاقی انگلستان به‌طور قاطع بر موانع مزبور غلبه کرد و به وسیله جنگ طولانی هفت ساله (۱۸۴۶-۱۸۵۳) با قبایل کافر بین کاپ و ناتال شروع گردیده به الحاق قسمتی از اراضی کافرستان منجر گردید (۱۸۵۳) و بقیه این ناحیه در سال ۱۸۹۶ کاملاً ضمیمه کاپ شد. دومین مرحله تسخیر عبارت از متوقف ساختن پیشرفت بوئرها در مشرق و به وسیله الحاق بازوتولاند^۱ که دارای دره‌های وسیع و جبال مرتفع و بین اراثر و ناتال واقع است انجام شد (۱۸۶۸).

اشغال این قسمت برای اولین مرتبه کاپ را به ناتال وصل کرد. ممالک گریکا^۲ در ملتقای و آل و اراثر (۱۸۷۱) که کشف معادن الماس بفتاً اهمیت فوق‌العاده به آن داد و پس از آن مملکت بچوانا^۳ در شمال کاپ (۱۸۸۵) نیز متوالیاً به مستعمرات انگلیس ضمیمه گشتند.

مرحله دیگر تسخیر تصرف مملکت زولوها بود که بین ترانسوال و ساحل شرقی واقع است.

اقدام به این کار مستلزم یک اردو کشی بزرگی گشت (۱۸۷۷-۱۸۷۹) که تا سال ۱۸۹۷ دوام یافته بالاخره به الحاق کلیه ساحل شرقی موزامبیک تا حدود مستعمره پرتغال و محاصره ممالک بوئر از طرف دریا منتهی شد.

1. Basoutoland

2. Griquas

3. Betchouanas

کلیه این اردوکشها به یک شکل بود، به این معنی که بهانه همه دزدی اغنام از طرف بومیان و عملیات نظامی پررنج و طولانی می‌شد، زیرا دهاات (کراآل) را اهالی به سختی دفاع می‌کردند و قشون انگلیس مدتها ناچار بود چه با بومی‌ها و چه با مهاجرین در جنگ و گریز باشد. کلیه این اراضی دارای هوای منطقه حاره مستعمراتی هستند که فقط جنبه بهره‌برداری دارند. تشکیلات آنها به یک نهج است یعنی رؤسای بومی در مشاغل خود ابقاء ولی در تحت اوامر رؤسای اروپایی هستند که مدارس متعدد تأسیس و هیئت‌های اعزامی را مورد حمایت قرار می‌دهند، حق شکار و چرانیدن اغنام برای بومیان تأمین شده و کلیه آداب آنها جز عادت و رسوم وحشیانه (مانند شکنجه و مجازاتهای سخت ظالمانه) محترم شمرده می‌شود.

رودزیا: در همین اوان سیسیل رود^۱ انگلیسی که برای استراحت و رفع کسالت مزاجی به کاپ آمد و بعد اولین وزیر مستعمرات گردید شالوده عالی مملکت عظیمی که از جنوب به شمال ممتد و از کاپ به قاهره برسد برای انگلیس در نظر گرفت. برای عملی ساختن این طرح که در انگلستان هم آن را مقبول عامه گردانید کمپانی به نام «کمپانی جنوب افریقا» تأسیس کرد که دارای حقوق حاکمیت و شبیه به کمپانی قدیم هند بود (اکتبر ۱۸۸۹). این کمپانی به اتکاء حکومت انگلیس در شمال ترانسوال به تسخیر نواحی ثروتمند و پرجمعیت حوزه زامبز پرداخت. چون پرتغالیها که در مصب شط مستقر شده بودند حوزه آن را نیز مخصوص نفوذ خود می‌دانستند لهذا یک اولتیماتومی از طرف دولت انگلیس آنها را وادار کرد که از کلیه دعاوی خود بر نواحی داخلی این قسمت صرف نظر و آن را واگذار کنند. این اراضی به اسم سیسیل رود تشکیل ناحیه رودزیا را داد (۱۸۹۰). کمپانی فوراً شروع به کار کرده جاده‌های کوهستانی ساخت و پایتختی به نام قلعه سالیسبوری بنا نهاد. معادن را استخراج و بومیان را خلع سلاح نمود (۱۸۹۶).

جنگ انگلیس و بوئر: از این به بعد اراثر و ترانسوال از هر سو بین مستملکات انگلیس محصور مانده اشکال روابط مستقیم بین مستملکات مزبور و وجود معادن این دو ناحیه را محکوم به از دست دادن استقلال می‌ساخت. میل سیسیل رود و مهاجرین کاپ برای تشکیل دول متحده افریقای جنوبی تحت سرپرستی انگلستان، وضعیتی که بوئرهای

1. Rhodesia

2. Cecil Rhodes

خارجیان ایجاد کرده بودند موجب جنگ گردید. توضیح آنکه اوئیت لاندرها^۱ یا خارجیان و بوئرها در حقیقت دو ملت مخاصم تشکیل می دادند. اوئیت لاندرها فاقد حقوق سیاسی و بوئرها از قبول شرکت آنها در حکومت مملکتی که مولد ثروت آن بودند امتناع داشتند. کروزر^۲ رئیس جمهور که با مهاجرت و طرح دول متحده مخالف بود صنایع معدنی را فلج ساخته و از ساختمان راه آهن جدید ممانعت به عمل می آورد و از الغاء عوارض سنگین امتیازات معدنی و واردات و صادرات خودداری کرده و کارگران بومی را حمایت می نمود.

دخالت دولت انگلیس در امور داخلی به نفع خارجیها وقوع جنگ را ناگزیر ساخت. اگرچه قشون انگلیس از حیث عده و ارتباط و انتظام بر بوئرها تفوق داشت اما چون اسبهایی که آورده بودند به آب و هوا و مراتع افریقا معتاد نمی شدند قوای انگلیس بالاخره فاقد سواره نظام گردید. جنگجویان بوئر تقریباً ۸۰,۰۰۰ نفر و به واسطه سرعت حرکت و مهارت در تیراندازی بر انگلیسی ها فایز آمدند. هر یک از نفرات بوئر دارای یک اسب و سواره نظام مکملی را تشکیل می دادند، مقاومت آنها قریب سه سال طول کشید (۱۲۲ اکتبر ۱۸۹۹ - ۵ ژوئن ۱۹۰۲) بدو احوال حمله به خود گرفته و در چندین کورت شکستهای خونین به انگلیسها وارد آوردند ولی در جریان محاربه خبط کردند که تمام مجاهدات اصلی خود را متوجه ناتال ساختند، در صورتی که اگر به طرف کاپ توجه می نمودند اعقاب هلندیهای ساکن این ناحیه به طرفداری آنها حاضر به شورش بودند. بالاخره اردو کشی لرد ربرت^۳ در ۱۹۰۰ جنگ انگلیس و بوئر را یکسره ساخت به این معنی که از طریق جنوب وارد اراثر شد و از راه آهن هایی که از ساحل شروع می شد برای ورود به این ناحیه استفاده کرده اول ترانسوال و بعد پرتوریا را قبضه کرد (۵ ژوئن ۱۹۰۰). بوئرها که ناچار حالت تدافعی به خود گرفتند در کوهستانها دست به کار جنگ و به دستجات تنهای سربازان انگلیس حمله ور و راههای آهن را قطع و گاهی تا کاپ با جسارت تمام می تاختند. لرد کیچنر^۴ برای مقهور ساختن آنها مجبور شد طریقه جنگی سختی اتخاذ نماید. تفوق عددی قوای انگلیس کیچنر را موفق ساخت که با حرکات

1. Uitlanders

2. Kruger

3. Lord Roberts

4. Kitchener

دوری خطوط دفاعیه بوئرها را از جلو برداشته، در سرتاسر منطقه جنگ میله‌های آهن یا تنه‌های درخت قرار داد که کلیه آنها به وسیله سیمهای خاردار به یکدیگر پیوند شده، حرکات دستجات متحرک بوئر را مشکل می‌ساخت.

بالاخره به ترتیب منظمی مملکت را ویران، قلاع را آتش زد، رمله‌ها را پراکنده ساخت و زن‌ها و بچه‌ها را در مراکز مخصوص انباشت که تقریباً کلیه آنها از امراض مختلف و گرسنگی و سرما تلف شدند. این رویه جنگی بی‌رحمانه موجب اطاعت بوئرها شده و سلطنت انگلیس را عاقبت شناختند اما قرار شد استقلال داخلی آنها محفوظ مانده و هفتاد و پنج میلیون فرانک هم به عنوان خسارت برای ساختمان و آبادی مزارع و جمع‌آوری اغنام و احشام خود از دولت انگلیس دریافت نمایند. دولت انگلیس ۲۰۰,۰۰۰ نفر قشون فرستاد که یک‌ثلث آنها مقتول یا مجروح شدند و همچنین بهترین سرداران خود را اعزام داشته و متجاوز از ۵ میلیارد صرف مطیع ساختن بوئرها نمود.

اتحاد افریقای جنوبی: جنگ انگلیس و بوئر طرح عالی اتحاد ممالک افریقای جنوبی را عملی ساخت. این نتیجه بزرگ در سایه رویه اعتدال و مهارت انگلیسها حاصل آمد که با استقلال داخلی اراثر (۱۹۰۶) و ترانسوال (۱۹۰۷) بلافاصله بعد از شکست خوردن آنها موافقت کردند. ممالک بوئر هم با کاپ و ناتال که از حکومت مستقل داخلی بهره‌مند بودند تشکیل مستعمره متحده را به اسم «اتحاد افریقای جنوبی» دادند (۱۹۰۸). در این اتحاد مستعمرات چهارگانه واجد یک نوع حقوق و تحت سلطنت انگلیس قرار گرفته، اختیارات حکومتی در دست یک نفر حاکم کل و امور داخلی به وسیله پارلمان که مقر آن در کاپ و هیئت وزرایی که در پرتوریا است اداره می‌شود و این طور مقرر است که اراضی مستملکات و تحت‌الحمايه‌های باسوتولاند، بچوانالاند، رودزیا و نیاسالاند^۱ به محض اینکه به میزان کافی سکنه سفید پوست پیدا کرد به اتحاد مزبور ضمیمه گردد. تشکیل اتحاد افریقای جنوبی یکی از شاهکارهای سیاست انگلیس به شمار می‌رود زیرا قضیه همکاری انگلیسها و مهاجرین افریقا یعنی اعقاب مهاجرین اولیه هلندی را حل نموده و یافتن طریق حلی را نیز برای مسئله غامض بومیان آسان خواهد ساخت.

1. Bassoutoland, Betchouanaland, Rhodésia, Nyassaland

سفیدپوستان و بالخصوص بوئرها در حقیقت با روش حکومت انگلیس مخالفت دارند زیرا حکومت انگلیس مایل است به عدهٔ کثیر بومی‌ها حقوق سیاسی که فقط در ناحیه کاپ می‌توانند دارا باشند اعطا نماید و همچنین هندیهای مهاجر ساکن ناتال را دارای طرز حکومت آزادی سازد. امروزه افریقای جنوبی مهمترین و آبادترین مستعمره افریقای انگلیس است. مستملکات انگلیس از کاپ تا دریاچه تانگانیکا ممتد و وسعتش شش برابر فرانسه و دارای شش میلیون نفوس می‌باشد. تنها بهرهٔ استخراج معادن طلا و الماس آن در سال از ۱۲۰۰ میلیون بیشتر است، قسمت جنوبی خط سرتاسری افریقا از کاپ به قاهره که خط اصلی شبکه راه آهن افریقا و ۱۶۰۰۰ کیلومتر راه آهن است فعلاً از شط زامبر گذشته تا داخل کاتانگا پیش رفته است.

افریقای شرقی نیژریه: سایر مستملکات مهم افریقایی انگلیس عبارتند از: جزیرهٔ زنگبار واقع در مشرق افریقا طرف اقیانوس هند و مستعمره ثروتمند افریقای شرقی که با هندوستان روابط بسیار نزدیک اقتصادی دارد و برای انگلستان راه جدیدی برای وصول به حبشه و درهٔ نیل می‌باشند.

در مغرب در حاشیهٔ اقیانوس اطلس علاوه بر سه مستعمره کوچک گامی و سیرالئون^۱ و ساحل طلا که محاط در افریقای غربی فرانسه هستند ناحیه پرجمعیت نیژریه را متصرف است که از مصب رود نیژر تا دریاچه چاد ممتد گشته. این مستعمرات در سالهای آخری قرن نوزدهم به موجب معاهدات ۱۸۸۵ که بعد از کنفرانس برلن تقسیم و اشغال افریقا را مرتب و معین نمود به طور قطعی به تصرف انگلیس درآمد.

آلمانها در افریقا: آلمانها فقط در اواخر قرن نوزدهم در افریقا وارد شده و از همان وقت در صدد برآمدن که به نوبه خویش دولت مستعمراتی بزرگی بشوند. علل استقرار آلمانها در افریقا بیداری احساسات ملی و بسط تجارت و افزایش سریع جمعیت بود که آنها را وادار می‌کرد برای جمعیت و مال التجاره خود خواهان مستعمرات وسیع گردند. چون قسمت اعظم افریقا در این موقع به دست دول اروپایی بود لهذا آلمانها در دوره تقسیم افریقا از همه بیشتر در صدد اشغال اراضی بلاصاحب بودند و نتایج نسبتاً مهمی هم به دست آوردند چنانکه قبل از ۱۸۸۴ یک وجب زمین در افریقا نداشتند و در ۱۹۱۴

1. Sierra-Leone

مساحت مستعمرات افریقائیشان از دو میلیون و نیم کیلومتر مربع تجاوز و دارای دوازده میلیون جمعیت بود که از لحاظ وسعت مستعمرات بعد از فرانسه و انگلیس در درجه سوم واقع می‌گردید، ولی از حیث اهمیت قطعات این مملکت افریقایی آلمان متوسط به شمار می‌رفت زیرا چون آلمانها دیرتر از سایرین در تقسیم افریقا وارد شدند به این جهت از قسمتهای خوب محروم ماندند.

چنانکه هیچ یک از اراضی آنها به استثنای بعضی قطعات افریقایی شرقی و جنوب غربی استعداد قبول جمعیت و مهاجر را نداشت و برای مقصد وطن پرستان آلمان که می‌خواستند در افریقا صفحه‌ای از آلمان جدید تشکیل دهند شایسته نبود و از همین موقعیت خاص است که هوس مفرط «استعمارطلبهای آلمان» برای مراکش تحریک شده و مدتها خیال الجزایر را برای آلمان در خاطر خود می‌پختند.

سیاست بیزمارک و گیوم دوم: سیاست آلمان در باب مستعمرات یک نسق نبود. در دوره اول که سیاست بیزمارک است منظور اصلی مبهم و برای وصول به آن نیز طرق معینی در نظر نداشتند.

دوره دوم سیاست گیوم دوم و دستور روشن و بی‌باکانه دنبال می‌شد، بیزمارک فطرتاً اقدامات استعمارطلبانه را خوش نداشت و آن را کم منفعت می‌دانست چنان که بعضی اوقات گفته است: «مستعمرات برای آلمان در حکم پالتوی سمور بعضی نجبای لهستان است که پیراهن ندارند» زیرا صدراعظم آلمان نمی‌خواست که با بلندپروازیهای فوق‌العاده اتحاد با انگلستان را که به نظر وی خیلی گرانیهاتر از اراضی افریقا بود به خطر انداخته نزدیکی با فرانسه را هم که سعی می‌کرد فعالیتش متوجه کارهای دوردست بشود دوست نداشت.

به علاوه با استعمار دولتی مخالف و نقشه او عبارت از حمایت ساده اقدامات خصوصی اشخاص و سپردن اداره مستعمرات به کمپانیها بود ولی این اصول دقیقاً به موقع اجرا گذارده نشد، به این معنی که بیزمارک بدو آ دو شرکت را در اقدامات خود آزاد گذارد یکی شرکت استعماری هامبورگ و دیگری شرکت ژرمن و افریقا. اما حزب استعماری که در تعقیب تبلیغات کاشفین و دانشمندان به وجود آمد صدراعظم را جلب نمود. این حزب بتدریج قوی و فعال گردید و بالاخره صدراعظم را وادار کرد که قسمتی

از مجاهدات آن را تصویب و از ۱۸۸۵ استعمار رسمی شروع شد. سلطنت گیوم دوم مبدأ مرحله نوینی در تاریخ استعماری آلمان گشت زیرا امپراطور مصمم شد که مستقیماً با نهایت فعالیت هم خویش را مصروف مستملکات ماوراء اقیانوس ساخته و پیش از پیش تحت اغواثات استعمارطلبان که ابدآ به احساسات انگلیس واقعی نمی‌نهادند واقع گردید. اداره‌ای به نام مستعمرات در وزارت امور خارجه تأسیس شد (۴ آوریل ۱۸۹۰). کلیه مستملکات آلمان مستعمره گردید و کشتی‌رانی منظم بین هامبورک و بنادر مستملکات به جریان افتاد.

حوزه مستعمراتی آلمان: آلمان در افریقا چهار مستعمره داشت که وسعت آنها مختلف و همه در سال ۱۸۸۴ تأسیس گشت. دو مستعمره توگو و کامرون^۱ در ساحل غربی افریقا به واسطه دخالت مستقیم دولت امپراطوری به وجود آمد و منظور از تأسیس این دو محل باز کردن راهی برای نفوذ به ممالک وسیع نیم متمدن سودان مرکزی که بارت و ناک تیگال^۲ پیمودند و رسیدن به نیژر و چاد بود. اما هیئت‌های اعزامی فرانسه بر هیئتهای آلمانی سبقت جسته توگو به وضع مستعمره ساحلی ساده باقی ماند و تنها مستعمره کامرون تا دریاچه چاد امتداد یافت. دو مستعمره دیگر که وسیعتر از اولی بودند یعنی افریقای جنوب غربی آلمان و افریقای شرقی آلمان به وسیله کاشفین و کمپانیهای صاحب امتیاز آلمانی تأسیس شد و تصرف این اراضی تولید مشکلات سخت با انگلستان نمود زیرا انگلیسها چون سلطنت‌نشین زنگبار را از متعلقات مملکت خویش می‌شمردند به نواحی پر ثروت افریقای شرقی نیز چشم طمع دوخته و برای ارتباط بین دو دسته مستعمرات شمالی و جنوبی و ساختن راه آهن معروف (کاپ به قاهره) تصرف این اراضی را لازم می‌دانستند. رقابت بین دولتمن بنابر معاهده اول ژوئیه ۱۸۹۰ که حدود بین افریقای جنوب غربی و افریقای شرقی را معلوم می‌سازد به طور قطع حل گردید. به موجب این معاهده حد مستعمرات آلمان از طرف شمال به مملکت کنگو و از جنوب به دریاچه تانگانیکا می‌رسید. انگلستان هم از نقشه خود که معبری بین مملکت کنگو و اراضی آلمان باز کند صرف نظر نموده و برای اینکه زنگبار و اوگاندا را بلامعارض در

1. Togo et le Cameroun

2. Barth, Nachtigal

تصرف داشته باشد جزیره کوچک سنگستانی هلیگلاند^۱ را در دریای شمال به آلمانها واگذار کرد.

آباد کردن مستعمرات آلمان: در آبادی مستعمرات آلمان به واسطه کشمکش با بومیان در افریقای شرقی و جنوب غربی تأخیر روی داد. در افریقای شرقی در نتیجه تعدیات مأمورین و سوءاستفاده از اختیارات عصیان هولناکی بروز کرد که بالاخره به وسیله اردوکشی طولانی و پرخرجی خاموش شد (۱۸۸۸ - ۱۸۹۰). در افریقای جنوب غربی یعنی تنها مستعمره مستعد زندگانی سفیدپوستان کشمکش بسیار سخت تر بود زیرا برای کمک به مهاجرین اروپایی اراضی حاصلخیز را از بومی ها متزع و آنان را برای عملیات زراعتی به کار واداشتند. این موضوع باعث هیجان و شورش قبائل جنگجوی گردیده (۱۹۰۷) و به دفع وحشتناک و تدمیر کلیه آنان منجر گردید.

اهمیت منابع این مستعمرات تقریباً مساوی با مستعمرات مجاور بود اما با وجود مجاهدات آلمانها برای بسط حیات اقتصادی مستعمرات خویش هنوز در ۱۹۱۴ نتایج مهمی به دست نیاورده بودند. تنها کامرون و افریقای شرقی از مستعمرات منفعت خیزی گشتند. آلمانها به خصوص در ساختمان راههای آهن مجاهدت داشتند. خط عمده خط افریقای شرقی است که از دارالسلام در ساحل اقیانوس هند شروع و به تانگانیکا می رسد (ژانویه ۱۹۱۴). این خط که خط آهن بلژیکیها آن را تاکنگو می رساند نزدیک ترین راه حمل محصولات معدنی و زراعتی تمام حوزه کنگو به اروپا می باشد.

آلمانها که از میزان بهره برداری از مستعمرات خود رضایت نداشتند در تلاش توسعه آن بودند و بنابراین مستعمرات پرتغال را در نظر گرفته به موجب یک معاهده مخفی با انگلستان (۱۸۹۸) تصرف شمال موزامبیک و جنوب آنگولا را برای خود محفوظ و اقدامات خویش را در این نواحی توسعه می دادند. به علاوه کنگوی بلژیک و فرانسه را نیز مورد نظر قرار داده مقداری از افریقای استوایی فرانسه را تصرف و به این ترتیب کامرون را منبسط و به جانب اوبانگی و کنگو پیشرفت کردند. بنابر عهدنامه ۴ نوامبر ۱۹۱۱ دولت فرانسه ۲۵۵,۰۰۰ کیلومتر مربع یعنی ارضای شمال گابن و قسمتی از حوزه سانگاو شعب یمین اوبانگی را به آلمانها واگذار کرد و به علاوه آلمانها تمام این اراضی را به

1. d'Héligoland

دیده ارکان مملکت وسیعی که تمام افریقای مرکزی را فرا خواهد گرفت می‌نگریستند که مواد اولیه برای کارخانجات آلمان فراهم و به علاوه بازار روزافزونی به جهت فروش مال التجاره‌های آنها باشد.

تمام مستعمرات مزبور در جریان جنگ جدید از آلمان منتزع گردید و فعلاً تحت قیمومیت دول مستعمراتی اروپایی مجاور درآمده است.

سیاست استعماری ایتالیا: ایتالیا نیز مانند آلمان معتقد بود که سیاست استعماری شرط عظمت ملی و این سیاست را خاطرات با افتخار امپراطوری رم و افزایش جمعیت و مهاجرت و بسط افکار ملیت تأیید نموده و ملیون ایتالیا می‌خواهند ایتالیا را بیک دولت معظم عالم کرده و فرمانروایی بحر مدیترانه را برای او مسلم گردانند. بسط حوزه مستعمراتی ایتالیا در افریقا که تنها بربلا صاحب بود به عمل آمده و شامل دو دوره می‌باشد: یکی در خلال سنوات ۱۸۸۵ و ۱۸۹۶ که در افریقای شمال شرقی جایگیر شد ولی توسعه نفوذش را مقاومت فاتحانه حبشه جلوگیری نمود، دیگر در ۱۹۱۱-۱۹۱۲ که به وسیله تصرف طرابلس و سیرنائیک بر ضرر عثمانی در شمال افریقا ساحل مدیترانه مستقر گشت.

ایتالیا در افریقای شرقی: در شمال شرقی افریقا ایتالیا دو مستعمره به نام اریتره^۱ و سومالی تأسیس کرد. اریتره شامل ناحیه ساحلی جنوب غربی بحر احمر می‌باشد. ایتالیاییها در ۱۸۸۲ خلیج آساب^۲ را تصرف و از ۱۸۸۵ ماساواآه^۳ را نیز در جانب شمال آن گرفتند. در ۱۸۸۸ ساحل طولانی مملکت سومالی را در طول اقیانوس هند از نهر ژوبا^۴ تا ماورای گاردافوئی^۵ متصرف شدند.

دولت ایتالیا در تحصیل این مستعمرات مرهون اغوا و اقدام کریسپی^۶ می‌باشد که ایجاد مملکت وسیع ایتالیایی در افریقای شمال شرقی و الحاق سواحل اریتره و سومالی را از وسط حبشه که ناحیه کوهستانی و مردمانی قوی و شجاع در آن سکونت دارند همیشه در نظر داشت. برای عملی سباختن این طرح ایتالیاییها با متلیک^۷ یا نگوس پادشاه

1. Érythrée

2. Assab

3. Massaouah

4. Djouba

5. Guardafui

6. Crispi

7. Ménéliek

حبشه عهدنامه^۱ اوکیالی^۱ را منعقد داشتند (۲ مه ۱۸۸۹) که به موجب آن پادشاه حبشه در خلال عبارت ابهام آمیزی به شبهی از تحت‌الحمایگی ایتالیا گردن نهاده بود، اما اقدام ایتالیا برای اجرای تحت‌الحمایگی حقیقی منتهی به شکستی عظیم گردید.

قوای اعزامی ایتالیا مرکب از ۵۰,۰۰۰ نفر به فرماندهی ژنرال باراتییری^۲ در آدوا معدوم گشت (۲ مارس ۱۸۹۶). نتیجه این شکست آن شد که ایتالیاییها از نقشه تحت‌الحمایگی حبشه دست کشیده و بالطبع خیال تشکیل مملکت وسیع ایتالیایی افریقا را از سر به در کردند. حوزه مستملکات آنها به ۵۰,۰۰۰ کیلومتر زمینهای علفزار با نیمه بیابان تقلیل یافت که آبادی آنها هم کاملاً شروع نگردیده است.

ایتالیاییها در طرابلس: پس از شکست حبشه ایتالیاییها همواره در صدد بودند تلافی آن را در افریقای مدیترانه بنمایند و آخر الامر توجه خود را بر طرابلس، یکی از ایالات ترک و ناحیه خشک و سنگلاخ و شنزار، معطوف ساختند.

این مملکت می‌توان گفت دنباله صحرا و شامل چند واحه و یک فلات موسوم به سیرنائیک در سمت مشرق می‌باشد که اگر خوب آبیاری شود قابلیت آبادی بسیار دارد، به علاوه موقعیت بحری آن نیز به واسطه مسلط بودن بر راههای ترعه سوئز و بوسفور دارای اهمیت است.

ایتالیاییها مقدمات اشغال خود را با وسایل ماهرانه فراهم آورده و متوالیاً منافع خصوصی خویش را در این منطقه رسماً به دول فرانسه (۱۹۰۱-۱۹۰۲) و انگلیس (۱۹۰۳) شناساندند. آخر الامر خوف از استقرار آلمان در مدیترانه و استوار شدن حمایت فرانسه در مراکش ایتالیا را مصمم به اردو کشی به این ناحیه گردانید.

سیاست غیر ماهرانه ترک‌های جوان که اصولاً با مداخله ایتالیاییها در طرابلس مخالف بودند موجب تسریع مداخله ایتالیا و بهانه حمله این دولت شد. جنگ ایتالیا و ترک (۲۸ سپتامبر ۱۹۱۱-۱۸ اکتبر ۱۹۱۲) یک سال طول کشید. ایتالیاییها که مقدمات اردو کشی خود را فوق‌العاده مخفیانه تهیه دیده بودند ابتدا بندر طرابلس (۶ اکتبر) و بن‌غازی را در سیرنائیک بدون جنگ اشغال کردند. طرابلس را یک قوه ۳۰۰۰ نفری دفاع می‌کرد و به همین جهت ایتالیاییها تصور می‌کردند اردو کشی آنها یک گردش نظامی بیش نخواهد

بود. اما انوریچک به اتفاق عدهٔ خیلی از صاحب‌منصبان ترک مقاومتی جدی تهیه دید، به این معنی که از هر سو چه از جانب تونس و چه از سمت مصر. از طرابلس گذشته و بومیان را اعم از اعراب و قبایل مسلح ساختند به طوری که گاهی ۴۰,۰۰۰ نفر تحت فرمان خویش حاضر داشتند.

بعد از زد و خوردهای سخت آخر الامر ایتالیاییها فاتح شدند اما نتوانسته بودند از ساحل تجاوز کرده وارد دشت طرابلس شوند. برای این جنگ ایتالیا یکصد و بیست هزار نفر اعزام داشت که صدمات فوق‌العاده از گرما به آنها رسید و متجاوز از یک میلیارد مصرف کرد. بعد از صلح با ترکها برای تکمیل تسخیر طرابلس لازم است ایتالیاییها بر اهالی لیبی یعنی قسمت داخلی طرابلس نیز تسلط یابند و این اقدامی بس دشوار و پردردسر خواهد بود. جنگ ایتالیا و ترک دو نتیجهٔ عمده داشت: یکی آنکه آخرین مملکت بربرنشین ساحل مدیترانه را تحت اقتدار اروپاییان درآورد و دیگر آنکه بحران بالکان را (۱۹۱۲-۱۹۱۳) که نتایج پیشمار داشت تولید ساخت.

الفاء بردگی: بهترین نتیجهٔ کشف و تقسیم افریقا از طرف اروپاییان الغاء ناقص عادت بردگی و مبارزه با برده‌فروشی است که این دوبلته افریقا را در قرن نوزدهم رو به ویرانی سوق می‌داد.

بردگی عادت اجتماعی اساسی افریقای اسود می‌باشد، اما به دو صورت مختلف ظاهر می‌شود: یکی بردگی خانه و دیگر بردگی جنگی. اسرای خانگی غالباً در منازل اربابهایشان تولد یافته اراضی را که به آنها سپرده شده زراعت می‌کنند. این دسته رفتار ملایمی از ارباب‌های خود می‌بینند و فوق‌العاده نسبت به آنها فداکار و در حقیقت جزو خانوادهٔ ارباب شده هرگز تقاضای آزادی نمی‌کنند. احوال آنها شبیه به احوال رعیت‌ها در دورهٔ قرون وسطای اروپا بود. اسرای جنگی همان غنیمت معمولی جنگها است. احوال آنها فوق‌العاده دلخراش‌تر از احوال اسرای خانگی و دائماً در فکر فرار به مملکت خویش و به این واسطه محبوس و دربند بودند و با آنها مثل حیوانات رفتار و حتی با اغنام مبادله می‌شدند.

تسلط اروپاییان در افریقا در ضمن اینکه اساس مملکت فاتحین سیاه‌پوست را برهم زد و در اراضی اشغال شده صلح و آرامش را برقرار ساخت تقریباً به کلی عادت زشت

بردگی جنگی را هم معدوم ساخت. برخلاف بردگی خانگی در اکثر مستعمرات اروپایی هنوز مجاز است و معدوم شدن این عادت فقط بسته به این است که در وضعیت بومیها بهبودی تدریجی حاصل شود.

برده فروشی: برده فروشی برای افریقا مصیبتی عظیمتر از بردگی و عبارت بود از خرید غلامان سیاه برای فروش و حمل به ممالکی که بردگی در آن رواج داشت.

آمریکا و ممالک اسلامی افریقای مدیترانه و آسیا دو بازار بزرگ مصرف این موادی بشری به شمار می‌رفتند. در قسمتی از آمریکا یعنی مستعمرات اروپاییان در جزایر آنتیل و ممالک منحه و برزیل فعلی کارگران سیاه‌پوست را برای زراعت و استخراج معادن به کار می‌گماشتند. ممالک افریقایی شمالی و ترکیه آسیا و عربستان و ایران غلامان را برای حرم و خدمتکاری خانه می‌خواستند. تهیه کنندگان عمده این مال‌التجاره در مشرق سوداگران عرب بودند که در ساحل اقیانوس هند به خصوص در ناحیه زنگبار مأوی اختیار کرده و در مغرب نژاد دورگه پرتغالی‌های افریقایی آنگولا و گینه. فجایع برده‌فروشی در ابتداء قرن نوزدهم متهای شدت را داشت، زیرا در نتیجه بسط اراضی زراعتی در آمریکا و تلف شدن غلامها تقاضای این مال‌التجاره به حد اعلای خود رسید، لهذا تجارت آن بی‌نهایت پرسود و سوداگران منافع کلی می‌بردند. بالاخره در اندک مدت جمعیت‌های عمده ساحلی پراکنده و یا به داخله بر افریقا متواری شدند و بنابراین تجار برده از دو طریق استمداد جستند: یکی آن که با سلاطین ممالک سیاه‌پوست مجاور ارتباط یافته و با چند کیل مشروب و یا تفنگ‌های کهنه و یا چند چلیک باروت به قیمت ارزان مرد، زن و بچه از آنها می‌خریدند. بعد بتدریج به داخله بر پیش رفته و اردوهای واقعی مسلح تشکیل دادند و هر قدر مقاومت بومیها شدیدتر بود این اردوهای قتل‌ر می‌شد.

اعراب و پرتغالیها در تزویر و ستم به سیاهان با یکدیگر رقابت می‌ورزیدند و برای گرفتن پنجاه زن از انهدام ده قریه بزرگ باکی نداشتند. قرائی را که به حمله می‌گرفتند آتش زده و اسرایی را که به کار معامله نمی‌خوردند با کمال بی‌رحمی خفه می‌کردند.

میدان عملیات این تجار سودان و حوزه کنگو و ناحیه دریاچه‌های کبیر بود. اسرای بدبخت انواع مشقات ستمکارانه را تحمل می‌کردند و مانند کاروان شتر روانه

ساحل می‌گشتند. به این ترتیب که آنها را دو به دو به یکدیگر بسته و بایستی بارهای کائوچو و یا عاج را که برده‌فروشان خریده و یا تاراج کرده بودند حمل کنند.

این بیچارگان باید تاب گرسنگی و تشنگی را آورده و لایتنقطع از میان دشت‌های باتلاقی و علفزار در زیر تازیانه راه پیمایند. غلامانی را که از طی طریق عاجز و وامانده می‌شدند با کمال قساوت قلب به قتل رسانیده و نعش آنان را مثله و برای عبرت در کنار جاده می‌انداختند. همین که اسرا به ساحل می‌رسیدند صد نفر صد نفر در قسمتهای تحتانی کشتیها انباشته شده و برای مزید اطمینان آنها را زنجیر می‌کردند.

در این جمّ غفیر تیره‌بختان که محرومیت از هوا، غذا و مشقات آنها را فرسوده ساخته بود امراض مسری و حشمتناک از قبیل فسادالدم و اسهال خونی بروز می‌کرد که گاهی کلیه آنها را معدوم می‌ساخت. از روی تخمین‌های متوسطی که زده شده معلوم می‌گردد که از ۵ نفر اسیر ۴ نفر از شدائد سفر هلاک می‌شدند. غلامانی که از مشقات سفر جان به در بره بودند در بازارهای بزرگ برده‌فروشی عرضه شده به فروش می‌رسیدند و بالاخره از یکدیگر و از اطفال خود جدا شده و در کشتزارها تا آخر عمر به اعمال شاقه مجبور می‌گشتند.

نتیجه برده‌فروشی خرابی و خالی از سکنه گردیدن افریقا و خرف شدن نژاد سیاه‌پوستها بود.

مبارزه با برده‌فروشی: الغاء تجارت سیاهان در قرن بیستم نتیجه اقدامات دول متمدّن برای مبارزه با برده‌فروشی و الغاء بردگی در مستعمرات اروپایی و ممالک متحده آمریکا شمالی و جنوبی می‌باشد. مظالم دهشتناک برده‌فروشی از ابتدای قرن هیجدهم موجب اعتراضات شدید گردیده در مقررات کنگره وین که اصولاً نسخ برده‌فروشی را تصمیم گرفت مؤثر واقع شد (۱۸۱۵) معهدا این وضع تا روزی که استغاثه جمعیت‌های مردم دوست و ضدبردگی دول را مصمم ساخت با یکدیگر موافقت نموده الغاء آن را تأمین و مانع جمع‌آوری برده شوند ادامه داشت.

دولت انگلیس خود را سردهسته این جنبش قرار داده مسئله الغاء بردگی را با ابرام فوق‌العاده دنبال کرد و به اغواء و در بین سنوات ۱۸۲۰ و ۱۸۴۰ ملل اروپا متعهد شدند که این تجارت را بین اتباع خویش ممنوع سازند. به علاوه در بعضی مناطق کشتی‌های

جنگی دول متعاهد اجازه یافتند که متقابلاً کشتی‌های تجارتی مظنون به حمل برده را تفتیش کنند. چون تفتیش به واسطه سوءاستفاده دولت انگلیس خوش آیند عموم نشد مؤسسه جهازات تفتیشیه در ساحل غربی افریقا جایگزین آن گردید.

از اواسط قرن نوزدهم برده‌فروشی در دریا جز به صورت قاچاق امکان‌پذیر نمی‌گشت و تجارت برده منحصر به داخل افریقا و ممالک اسلامی آسیا گردید. نسخ بردگی و پیشرفت فتوحات اروپاییها در افریقا به تدریج برده‌فروشی را از بین برد.

عادت بردگی نیز متوالیاً در مستعمرات انگلیس (۱۸۳۳) و در مستعمرات فرانسه (۱۸۴۸) و بعد در ممالک متحده آمریکا (۱۸۶۵) و برزیل (۱۸۸۸) فسخ گردید و از این به بعد تهیه کارگران سیاه‌پوست بی‌فایده شد. بالاخره به همان نسبت که اروپاییان نواحی مستملکات خود را در افریقا اشغال می‌کردند میدان عمل برده‌فروشان تنگتر می‌گردید و اکنون حوزه عملیات آنان منحصر به دارفور و چندین ناحیه مرکزی افریقای استوایی است و از وقتی که اروپاییان کلیه مخرجهای بحری افریقا را در دست دارند دیگر تجار برده نمی‌توانند اسرای خود را از برّ افریقا خارج کنند.

فصل بیست و دوم

دول اروپایی در آسیا آسیای روس - آسیای انگلیس - آسیای فرانسه شرق اقصی - ژاپن و چین

بسط نفوذ اروپا در آسیا دارای صفات و نتایج بسط نفوذ در افریقا نبود و در آسیا زودتر از افریقا یعنی از ابتدای قرون جدید شروع شد، زیرا آسیا غنی تر از افریقا و ثروت های آن همواره اروپاییان را جلب می کرد. به علاوه تقریباً تمامی افریقا را مردمی که از حیث اخلاق در مراحل اولیه تمدن زیسته و به طوایف بیشماری تقسیم گشته اند مسکون می ساخت در صورتی که آسیا قدمت مدنیّتش از خود اروپا هم بیشتر و دارای چندین دولت معظم و امپراطوری های وسیع پرجمعیتی مانند چین بود که صدها میلیون سکنه دارد. به این جهات آسیا در مقابل بسط نفوذ اروپا مقاومت بیشتری از افریقا به خرج داده و بالاخره هم جز قسمتی از آن تحت استعمار درنیامد و اگر دول روس، انگلیس و فرانسه توانستند در آسیا مستعمرات مهمی به دست بیاورند در مقابل چندین امپراطوری قدیم آسیایی موفق به حفظ استقلال خود گشتند از قبیل: چین، ژاپن، ایران، ترکیه، افغانستان و سیام.

از همان حین که انگلیس و فرانسه استیلای خویش را در آسیای جنوبی مستقر می‌ساختند (انگلیس از راه اتمام تسخیر هندوستان (۱۸۰۱-۱۸۵۶) و تسخیر برمه (۱۸۲۶-۱۸۸۵) و فرانسه از طریق اشغال هندوچین شرقی و کشنشین و آنام و تُنکن (۱۸۵۹-۱۸۸۵) و لائوس^۱) دولت روس هم در مرکز و شمال آسیا تسلط یافت و اکنون در این قطعه دارای ۱۳ میلیون کیلومتر مربع اراضی است که جمعاً یک برابر و نیم مساحت اروپا می‌شود.

روسیه به وسیله تسخیر قفقاز از ۱۸۱۳ تا ۱۸۶۲ و تسخیر ترکستان از ۱۸۴۵ تا ۱۸۸۴ بر آسیای مرکزی دست یافت و تسلط بر آسیای شمالی را به وسیله اشغال سبیری تکمیل کرد. اشغال این ناحیه را در قرن هفدهم شروع نمود، ولی در قرن نوزدهم در نتیجه گرفتن آمو و ولایت ساحلی اقیانوس کبیر از چین آن را توسعه داد (از ۱۸۵۸ تا ۱۸۶۰). پس از آن اقدام به مهاجرنشین ساختن مستملکه وسیع خویش کرده برای آبادی آن خط آهن بزرگ سرتاسری قفقاز و سرتاسری سبیری را ساخت.

I

آسیای روس

اشغال سبیری: تسخیر سبیری از طرف روسها از اواخر قرن شانزدهم شروع شده است.

در ۱۵۸۱ که در فرانسه هنوز جنگهای مذهبی خاتمه نیافته بود یک دسته از قزاق‌های حوزه دون به یکی از شعب رودخانه آب در مجاورت محل فعلی شهر توبولسک رسیده و ناحیه سبیر^۲ را که اسم سبیری از آن مشتق و به دشت وسیع آسیای شمالی اطلاق شده است متصرف گشتند. قزاقها که هم سرباز و هم کوچ‌نشین بودند بدون اشکالات سخت در مملکتی که تقریباً خالی از سکنه بود پیش رفته و تنها به فکر خویش بدون کمک تزارهای روس در کمتر از شصت سال سرحدات شرقی امپراطوری روس را تا اقیانوس کبیر پیش بردند (۱۶۳۳) (در این موقع اروپا در بهیوچه جنگ‌های سی ساله بود). در ۱۶۴۵ بندر اُختسک که دریای مجاور آن نیز به همین نام موسوم گشت تأسیس یافت.

1. Laos

2. Sibir

روسها که در جریان نیمه دوم قرن هفدهم و تمام قرن هیجدهم و ابتدای قرن نوزدهم کلیه همشان مصروف باز کردن راهی به طرف اروپا بود به سبیری توجه زیادی نداشتند و این قطعه برای تزارهای روس فقط سرزمین مجازات و توقیفگاه وسیعی بود که تبعید شدگان سیاسی و محکومین به آنجا اعزام می شدند. اما از اواسط قرن نوزدهم بعد از جنگ کریمه و عهدنامه پاریس باز عطف عنان به سمت آسیا کردند و چون فقط به دریای بالتیک و بحر سیاه که از هر طرف مسدود است دست داشته و می دانستند که دول معظمه نخواهند گذاشت به وسیله تجزیه ترکیه از جانب اروپا به دریای آزاد دست یابند در پی آن شدند که از جانب سبیری به مقصود خویش نائل شوند.

قسمت های ساحلی که تا این موقع اشغال شده بود در هفت یا هشت ماه از سال منجمد و بنابراین روسها در صدد تسخیر سواحل جنوبی تر برآمدند و برای نیل به مقصد با چین که در آن وقت با فرانسه و انگلیس در مجادله بود (۱۸۵۸-۱۸۶۰) وارد مذاکره شده و اراضی کنار آموور و همچنین ناحیه واقع بین اوسوری^۱ و دریا را گرفتند و از این مجموعه ایالت بحری تشکیل یافت که در اقصی نقطه جنوبی آن بندر نظامی به نام ولادیوستک که همین اسم نشانه جاه طلبی روس است ساختند چه ولادیوستک به معنی «استیلا جوینده بر شرق» است.

راه آهن سرتاسری سبیری: مانع مسکون شدن و توسعه اقتصادی سبیری فقدان طرق ارتباطی و مخصوصاً خطوط آهن بود و تراکت^۲ جاده معظم پست تنها راهی به شمار می رفت که روسیه را به سواحل اقیانوس کبیر مرتبط می ساخت.

در اواخر قرن اخیر راه آهنی به طول ۶۶۰۰ کیلومتر به نام راه آهن سرتاسری سبیری جایگزین خط تراکت گردید. این خط در ۱۸۹۱ شروع و در ۱۹۰۱ خاتمه یافت.

مؤسسين آن نه برای آباد شدن نواحی که در معبر خط واقع می گشت اقدام به این امر خطیر نمودند بلکه این خط را بیشتر برای آلت جنگ و وسیله حمل سریع قشون به شرق اقصی و تأمین تقوq روسیه در آن نقطه بر علیه ژاپن و چین مفید می دانستند.

برای تقلیل مدت ساختمان راه دفعتهاً در چندین نقطه دست به کار شدند. عملیات

ساختمانی تا حوزه شط ینسی^۱ به مانعی برنخورد اما در ناحیه مرکزی به علت ناهمواری زمین و مخصوصاً در دره‌های آمور و اوسوری به واسطه طغیانهای شطوط که کارهای ساختمانی را خراب می‌کرد مجبور گشتند موانع سختی را از جلو بردارند.

برای رفع این موانع دولت روس با دولت چین قراردادی بست (۱۸۹۸) که خط آهن سبیری به جای آنکه از کنار شط آمور بگذرد وارد منچوری ولایت چین شده و از آنجا به اقیانوس کبیر برسد، ولی جنگ روس و ژاپن دولت روسیه را وادار ساخت که از صرفه جویی در مسئله راه آهن صرف نظر و خط را از همان کنار آمور بگذرانند، زیرا در موقع جنگ با ژاپن روسها فهمیدند ولادیوستک که متتالیه مستملکات آسیایی آنها است می‌بایستی از این به بعد به وسیله راهی غیر از خطی که از اراضی چین عبور و ممکن است در ضمن جنگ قطع شود به روسیه متصل باشد، لهذا خط جدیدی هم به اسم خط آهن آمور ساخته شد. این خط از خط سرتاسری سبیری در مشرق شهر چیتا منشعب و در شمال و ساحل یسار شط ممتد و در ملتقای آمور و اوسوری در خاباروسک به خط اوسوری که به ولادیوستک می‌رسد متصل می‌گردد.

کوچ‌نشین شدن سبیری: در سبیری که بیش از دوازده میلیون و نیم کیلومتر مربع وسعت داشته و بیست و سه برابر فرانسه می‌شود در ۱۸۶۰ بیش از دو میلیون و نیم جمعیت وجود نداشت چه کوچ‌نشینی آزاد در آنجا تشویق نشده و حتی گاهی اجازه هم داده نمی‌شد و محدود به چند نفر ماجراجو بود که برای زراعت به آنجا می‌رفتند.

کوچ‌نشینی حقیقی از ساختمان خط سرتاسری سبیری شروع می‌شود که قانون ۱۳ اوت ۱۸۹۶ راجع به آزاد بودن تغییر محل سکنه موجب هجوم دهاقین اروپای روسیه به طرف اراضی آسیا گردید و در عین حال اعزام مقصرین به این ناحیه فوق‌العاده محدود شد.

از ۱۸۹۶ تا ۱۹۰۴ میزان متوسط مهاجرین روس سالیانه بالغ بر صد و سی و پنج هزار نفر گردید.

این کوشش در کوچ‌نشین ساختن سبیری برای آن بود که در مستها نقطه شرقی مستعمره شرق اقصی یعنی نایب‌السلطنه‌نشین قوی و منظمی تأسیس یافته استیلای روسها

را بر شمال چین و سواحل اقیانوس کبیر تأمین سازد، اما جنگ روس و ژاپن فداکاری‌های پولی و قشونی را در این باب بیهوده ساخت.

استعمار سبیری که جنگ روس و ژاپن آن را متوقف ساخت در ۱۹۰۶ روح تازه یافت و جهت آن بحران زراعتی روسیه اروپا بود. چون دولت روس میل داشت مازاد جمعیت روسیه یعنی قسمتی از دهاقین خود را که روز به روز در افزایش و اراضی روسیه کافی برای اعاشه آنها نبود هجرت داده و در سبیری ساکن سازد، بدین لحاظ اراضی قابل کشت مستعمره وسیع آسیای خود را آباد ساخته و آن را بین ناراضیان قسمت کرد.

از ۱۹۰۶ تا ۱۹۱۱ قریب ۵ میلیون کوچ‌نشین به سبیری فرستاده شد. منطقه انتخابی کوچ‌نشین‌ها در جنوب سبیری غربی حکومت‌نشین‌های توپولسک و مخصوصاً تمسک^۱ بود که در دامنه جبال آنجا (آلتایی) نواحی حاصلخیز و معادن زیاد وجود داشت.



نقشه آسیای روس

1. Tomsk

ولایات آمور و ولایات ساحلی اقیانوس کبیر نیز عده‌ای از مهاجرین به خود راه داده این دو ولایت قبل از جنگ ۱۹۱۴ به واسطه استقرار خانواده‌های قزاق در آنجا کم‌کم مبدل به منطقه نظامی گشت.

پیشرفت استعمار سبیری دو مسئله جدید را تولید ساخت: یکی طرز حکومت و اداره مهاجرین، زیرا ورود آنان قهراً ملازم با وضع نظامنامه و حتی قوانین بود و شاید حل این قضیه نیز بایستی می‌شد که آیا بهتر نخواهد بود به سبیری استقلال داخلی شبیه به استقلال کانادا و استرالیا اعطا کرد و دیگر مسئله طرق ارتباطی و مخصوصاً راه‌های آهن، چه راه آهن سرتاسری سبیری اگر دو برابر هم می‌شد غیر کافی و لازم بود که شبکه وسیع خط آهن در آنجا ایجاد شود تا بتوان از منابع طبیعی سبیری بهره برده نواحی مختلفه‌ای که از هم دور افتاده به هم نزدیک ساخت و مهاجرت را که از ۱۹۱۱ نقصان یافته دوباره رونق داد.

آباد کردن سبیری: نتیجه فعالیت در مسکون ساختن سبیری ترقی عمده اقتصادی آن گردید. به واسطه کشف و استخراج معادن آهن، زغال سنگ، مس و طلا در دامنه جبال آلتایی سبیری از مراکز بزرگ فلزات به شمار می‌رود.

در منطقه حاصلخیز بین جنگل‌های بکر شمال و کوهستان‌های سرحدات چین گندم و محصولات دهنی و لبنی و غیره و حیوانات اهلی فراوان به عمل می‌آید که دائماً رو به افزایش و به مقادیر کثیر به اروپا حمل می‌شود. ترقی اقتصادی سبیری حکومت روس را مجبور ساخت که توجهی هم به احتیاجات معارفی و اخلاقی آن بنماید بنابراین به توسعه مؤسسات معارفی در آنجا پرداخت و مهمترین آنها دارالفنون نمسک (۱۸۹۲) می‌باشد که تجار بزرگ سبیری مبالغ گزافی به آن کمک می‌کردند و مقصودشان این بود که سبیری را در آسیا شبیه ممالک متحده در آمریکا نمایند و تدریجاً به واسطه طرز مخصوص زندگانی و بعد مسافت و اشکالات وصول به آنجا و در سایه نفوذ عمیق تبعید شدگان سیاسی در سبیری ملتی تشکیل شد که از حیث قوه ابتکار و استقلال طلبی و اتفاق با روس‌های قسمت اروپا تفاوت کلی دارند.

تسخیر قفقازیه: تسخیر قفقازیه در قرن نوزدهم به عمل آمد. اقدام به این امر فوق‌العاده طولانی و پرهزمت و تا ۱۸۶۰ خاتمه قطعی نیافته تا این تاریخ بیشتر قوا و منابعی را که

دولت روس می‌توانست در آسیا به کار بیندازد صرف شد.

از ۱۸۳۰ در تعقیب دو جنگ فاتحانه با ایران (۱۸۱۳-۱۸۲۸) روسیه علاوه بر قسمت اعظم ارمنستان ایران سلسله آرات را تا رودخانه ارس و دشتها و دره‌هایی که در شمال و جنوب قفقازیه امتداد می‌یافت تسلط داشت. اما از دو جانب یمن و یسار این گردنه در منطقه عریض کوهستانی و دره‌های مرتفعی که بین دریای سیاه و خزر امتداد است ایلات کوهستانی کاملاً مستقل سکونت داشتند (چرکس‌ها در مغرب و لژگی‌ها در مشرق یعنی در داغستان). این مردمان کوهستانی که عده‌شان کم و هیچگاه از ۱,۲۰۰,۰۰۰ نفر تجاوز نکرده سفیدپوست و مسلمان و جنگجویان دلیری بودند که کار عمده آنان قتل و غارت سکنه دشت بوده و پس از آن در قلاع مستحکمه خویش موسوم به آئول^۱ پناهنده می‌شدند. این کوهستانی‌ها که مبلغین متعصب آنها را تحریک به جهاد با کفار می‌کردند به روس‌ها حمله‌ور شده و روس‌ها مجبور گشتند برای سرکوبی آنان اقدام به اردوهای متعددی بنمایند.

سخت‌ترین مقاومتها مقاومت داغستان بود که در آنجا پیشوایی با مهارت و دلیر موسوم به شامیل^۲ مدت بیست سال روس‌ها را در زحمت می‌داشت تا بالاخره در سال ۱۸۹۵ اسیر گردید.

پس از تسلط بر داغستان به مملکت چرکسها که مدت مدیدی فقط به محاصره آنجا برای جلوگیری تجهیزات قناعت کرده بودند متوجه شده آنها را هم منقاد ساختند (۱۸۵۹-۱۸۶۲) اما اغلب آنها مهاجرت را بر تحمل سلطه اجنبی ترجیح داده به آناتولی رفتند و در آنجا هزاران نفرشان از گرسنگی و سرما به هلاکت رسیدند.

این محاربات که قشون ۱۲۰,۰۰۰ نفری روس در آن شرکت داشت همه جا با اصول از بن برانداختن فساد تعقیب می‌شد، چنان که روس‌ها مزارع را آتش زده و دهکده‌ها را سوزانده گله‌ها را می‌بردند و سکنه را می‌کشتند برای اینکه کوهستانیها را در مضیقه قحطی آذوقه و نفوس بگذارند، سپس جاده‌هایی ساخته و در پیچ هر دره قلعه‌های مستحکم ساخته افواج قزاق در آنها می‌گماشتند. در ۱۸۷۸ در نتیجه جنگ روس و ترک

روس‌ها مستملکات قفقازیه خویش را از راه به دست آوردن قسمتی از ارمنستان ترکیه، بندر باطوم و قلعه قارص وسعت دادند.

عمل روس در قفقازیه: به همان نسبت که روس‌ها قفقازیه را فتح می‌کردند به روسی کردن آن اقدام می‌نمودند. به واسطه وجود مهاجرین روس در قفقازیه و علقه مسیحی مذهب‌های قفقازیه به روسها و اغماض روسها نسبت به مسلمین که ادارات لشکری و کشوری را به روی آنها باز گذارده بودند امید می‌رفت که کم‌کم تجانس بین فاتحین و بومیان ایجاد شود. اما گرجیها و ارمنه که مردمی فعال و باهوش و سرمایه‌های تجارتی شهرها در دست آنان بود دلبستگی کاملی به سنن ملی خود داشته و با مقاومتی که درهم شکستن آن ممکن نبود با روس شدن قفقاز مخالفت می‌کردند.

عامل عمده روس شدن قفقاز در تحولات اقتصادی مملکت و در سایه ساختمان راه آهن که از برزخ قفقاز می‌گذرد و کشت زراعت پنبه و انگور و استخراج نفت و منابع طبیعی آنجا بود و می‌توان گفت که قفقازیه یکی از آبادترین نواحی امپراطوری روس شده و هرگاه به وسیله ایجاد تونل قفقاز و امتداد خطوط آهن به ایران و ترکیه وسایل ارتباطی بهبودی یابد بر توسعه ترقی این ناحیه افزوده خواهد شد.

فتح ترکستان: در جنوب سیبری بین بحر خزر در مغرب و سلسله‌های مرتفع آسیای مرکزی در مشرق ناحیه ترکستان در سطحی که چهار میلیون کیلومتر مربع وسعت دارد گسترده شده. قسمت عمده این ناحیه مسطح و دارای آب و هوای بسیار خشک و به واسطه نایاب بودن آب چهار خمس آن صحرا است. سکنه آن نسبتاً زیاد است (ده میلیون نفر تقریباً) اکثر از نژاد زرد و عموماً در واحه‌های آباد متمرکزند. قسمتی از آنها به حال صحراگردی و قسمت دیگر در شهرهای بزرگ بسیار قدیمی مانند: تاشکند، سمرقند، بخارا، خیوه و غیره سکونت دارند.

صحراگردها که عبارت از قرقیزها در شمال دریاچه آرال و ترکمنها در جنوب می‌باشند غارتگران وحشتناک و «دزدان صحرائی» واقعی هستند. دستبردهای آنان تا تراکت هم می‌رسید و هر لحظه می‌توانستند راه ارتباط بین روسیه و سیبری را قطع نمایند. واحه‌های بزرگ خیوه و بخارا با شهرهای تابعه خود دو مملکت تشکیل می‌دادند که اراضی آن در طول شطوطی که از کوهستان‌های ایران سرازیر می‌شود ممتد بود و هر دو

مملکت مطیع سلطان مستبد و مطلق به اسم خان که با وحشت حکمرانی می‌کرد. خان بخارا دارای سیاه‌چال‌هایی مملو از آب و گل و پر از ساس و حشرات موزی بود و محکومین را زنده پوست‌کنده و به گاه آکنده و وارونه می‌آویخت.

امر زراعت به عهده اسرایی بود که ترکمانان در موقع غارت از ایران و روسیه می‌آوردند و در سایه زحمت آنها واحه‌ها حاصلخیز می‌گشت. اما طرز رفتار با آنها بسیار بد و غذاهای ناسالم داشتند چنان که در ابتدای قرن نوزدهم در خبوه سی هزار اسیر وجود داشت.

صحراگردان و سکنه واحه‌ها نسبت به خارج‌جانی که عبورشان به مملکت آنها می‌افتاد بسیار با خشونت و سببیت رفتار و اساساً با عبور از صحرای ترکستان مخالفت می‌کردند. عده‌ای برای حفظ بازارهای فروش اسرای خویش و بقیه برای اینکه خودشان تنها واسطه معامله و تجارت هندوچین با روسیه باشند در حقیقت ضرورت و امنیت راه‌های ارتباطی روسها را وادار به مداخله در ترکستان کرد نه آنطور که عموم تصور می‌کردند. خیال بسط دامنه نفوذ به هندوستان و نزدیک شدن به دریای آزاد اقدامات روسها در این ناحیه مانند فرانسویان در الجزیره و تسخیر بدوی ترکستان نتیجه نقشه‌ای که قبلاً تهیه شده باشد نبود یعنی اغلب برخلاف میل خود به واسطه حملات صحراگردان به خاک آنها می‌تاختند. مطیع ساختن ترکستان چهل سال طول کشید (۱۸۴۵ - ۱۸۸۵). فتح ترکستان در سال ۱۸۴۵ شروع شد. اشکال عمده جنگ با راهزنی‌های فاقد توپخانه نبود بلکه عبور از ریگزارها و بیابانهای نامعلوم که متناوباً منجمد و سوزان است و میزان الحرارة ۷۶ درجه اختلاف را (از ۴۰ درجه زیر صفر تا ۳۶ درجه فوق صفر را) نشان می‌دهد اشکال زیاد داشت و قشون اروپایی مجبور بود به دنبال خود قافله مفصلی لوازم زندگانی حتی آب و سوخت داشته باشد. روسها چندین سال حالت دفاعی داشتند و تا خاتمه تسخیر قفقاز یک قدم پیش نرفتند. پس از آن دریاچه آرال را از طرف مشرق دور زده و علی‌التوالی ناشکند (۱۸۶۵)، سمرقند (۱۸۶۸) و بخارا را اشغال کردند.

مشکلترین عملیات نظامی برای تسخیر خبوه که پناهگاه مرکزی غارتگران بود به کار برده شد. اولین اردوکشی در ۱۸۳۹ به شکست‌هایی منجر و روسها بعد از آن یک‌ثلاث نفرات و نه هزار شتر از دست دادند مجبور به بازگشت شدند.

بالاخره خیوه با مشقت بسیار قبضه شد (۱۰ ژوئن ۱۸۷۳). آخرین حادثه عمده فتح ترکستان اشغال واحات ترکمن واقع در سرحدات ایران و افغانستان (۱۸۸۰) و اشغال مرو (۱۸۸۴) بود. چون این واحه بر یکی از جاده‌های طرف افغانستان مسلط است بنابراین انگلیسها از بابت هندوستان به وحشت افتاده و خوف وقوع جنگ نزدیکی بین روس و انگلیس می‌رفت. از این به بعد روسها از راه اشغال فلات پامیر (۱۸۹۲) که از لحاظ نظامی غیر قابل استفاده است به بیست کیلومتری سرحدات هند رسیدند.

راههای آهن: روسها برای تأمین سلطه خویش بر ترکستان خط آهن ۲۰۰۰ کیلومتری به اسم خط ماوراء خزر که از بحر خزر به مرو و بعد به سمرقند و تاشکند که اکنون پایتخت ترکستان است می‌رود به کار انداختند (۱۸۸۸). از این خط اصلی چندین خط فرعی دیگر منشعب می‌شود که اهم آنها یکی به جانب مشرق تا اندیجان در دره فرغانه و دیگری به سمت جنوب تا شهر سرحدی کوشک که از بلاد افغانستان است می‌رود و همه می‌دانند که اهمیت این خط آهن اگر از وسط افغانستان عبور و به خطوط آهن هندوستان متصل گردد چه اندازه خواهد بود. در هر حال این خط فعلاً فقط اهمیت نظامی و سیاسی دارد و راه حقیقی تجارتي خط ادینبورک به تاشکند می‌باشد که ترکستان را به خطوط آهن اروپا متصل می‌سازد.

آباد کردن ترکستان: ترکستان یک مستعمره یا مملکت مفتوحه‌ایست که ساکنین آن عموماً با روسها متفاوت و استقرار روس در آنجا به وسیله مهاجرت رسمی صورت می‌گرفت. روس کردن این مملکت فقط در ناحیه صحراهای شمالی نتیجه داده است زیرا در شهرها و واحات جمعیت متراکم و اراضی قابل زرع کمیاب است و تاجر روس یا موزیک در آنجاها همیشه با سارت‌ها (یعنی بومیها) که قانع و زحمت‌کشند و در فن آبیاری و حرفه تجارت مهارت بسیار دارند مواجه می‌شوند. فتح ترکستان آرامش را در مملکت حکمفرما ساخته و به جنگهای داخلی و موضوع اسیر آوردن خستامه داد. مساحت اراضی مزروع بسیار توسعه یافت و هرگاه موفق شوند به وسیله حفر ترعه آب سیر دریا را به بیابان شمالی ترکستان سوار کنند مساحت اراضی مزروع بیش از اینها خواهد شد. اقدامات مهم آبیاری از قبیل حفر ترعه‌ها و ساختن سدها برای سوار کردن آب به اراضی وسیع به عمل آمده که توسعه زراعت بستگی کامل به آن دارد. به طوری که

امروز ترکستان از ممالک مهم پنبه خیز شده است و می تواند نصف پنبه را که کارخانجات نساجی روس احتیاج دارد تهیه کند و آن را از قید بازار امریکا آزاد ساخته و در بازارهای بزرگ دنیا در مقابل رقبا موقعیت خوبی برای روسیه تأمین نماید.

II

آسیای انگلیس

فتح هندوستان: فتح هندوستان به دست دولت انگلیس انجام نیافت بلکه عامل آن کمپانی هند شرقی بود که در جریان جنگ هفت ساله کمپانی هند فرانسوی را مغلوب ساخت. علت عمده پیشرفت کمپانی هند به کار بردن اصول دوما^۱ و دوپلکس^۲ یعنی وارد شدن در مشاجرات شاهزادگان هندی و جلب نفرات نظامی خود از بین بومیان یا سپاهیان بوده است.

از پادشاهان هند بعضی حمایت کمپانی را قبول کردند و کمپانی سلطنت صوری برای آنها باقی گذارده ولی در دربار هریک، یک نماینده که فرمانروای واقعی مملکت تحت حمایتی بود گذاشت و بقیه به زور مطیع شده ممالکشان تحت سلطه مستقیم کمپانی درآمد.

فتح هندوستان از ۱۷۵۷ شروع شده و اتمام آن قریب یک قرن طول کشید. در آغاز قرن نوزدهم انگلیسها در هندوستان بنگاله یعنی دشت سفلی گنگ و دره علیای این شط و مملکت سرکارها و قسمتی از سواحل دکن در طرف خلیج بنگاله و کارناتیک^۳ در جنوب دکن را مالک بودند و سیلان را هم بعد از عهدنامه ۱۸۱۵ ضمیمه این نواحی ساختند.

در ۱۸۱۷ فلات مالوا از وجود دسته های راهزن که آن ناحیه را اشغال و به باد غارت می دادند پاک شد. در ۱۸۱۸ عظمت اتحادیه مهرات ها از بین رفت. خوف از حمله روس یا مسلمین از سرحدات شمال غربی موجب الحاق ممالک سند گردید، به این ترتیب که در ۱۸۴۳ انگلیسها برای اولین دفعه از سند صحرای تور^۴ که تا آن موقع سرحد مستملکات

1. Dumas

2. Dupleix

3. Carnatic

4. Thur

آنها محسوب می‌شد گذشته و سپس اراضی امرای مسلمان سند یعنی سند سفلی را ضمیمه مستملکات خود ساختند. مشکلتر از همه تسخیر پنجاب بود که در دست سیکها (اتحادیه‌ای از جنگجویان هندی و شعبه‌ای از برهمن‌ها) و با دو جنگ گرفته شد (۱۸۴۵ - ۱۸۴۹). به ممالکی که به این ترتیب ضمیمه شدند دول دست‌نشانده که سلاطین آن وارث مستقیمی نداشتند اضافه گردید. اشغال برار^۱ و ناگپور^۲ (۱۸۵۳) که در وسط ولایات مرکزی واقع بود و تصرف مملکت ثروتمند فلاحی اود (۱۸۵۶) در دره وسطی گنگ آخرین حوادث تصرف هندوستان از طرف انگلیسها بود.

کمپانی هند شرقی در لندن به دست هیئت مدیره‌ای بود که صاحبان عمده سهام آنان را انتخاب می‌کردند و اداره‌ای به نام اداره نظارت که اعضاء آن از جانب شاه انتخاب می‌شدند بدون اینکه در امور معظمه کمپانی یعنی انتخاب مأمورین کشوری و لشکری آن مداخله نماید بر اعمال کمپانی نظارت داشت. کمپانی بومیها را به مشاغل پست می‌گماشت و از عاملین انگلیسی معدودی در خدمت خود داشت که به آنها حقوق گزاف داده و کلیه مقامات را به توصیه و طرفداری اعطا می‌کرد. اقتدارات این مستخدمین در یک ناحیه اداری یا ولایتی که ۸۰۰،۰۰۰ نفر سکنه آن می‌شد منبسط می‌گردید. کمپانی مانند سلاطین سابق شرقی با مردم رفتار کرده و تنها اندیشه‌اش توسعه تجارت و تحصیل حدّ اعلاّی منافع از مملکت بود.

شورش سپاهیان: در ۱۸۵۷ بروز شورش نظامی سلطه انگلیس را در شمال هندوستان به خطر انداخت. علت اساسی شورش کینه هندوها نسبت به فاتحین، عدم رضایت از تصرف ممالک، خلع ید سلاطین محلی و امیدواری به ختم دوره تسلط خارجی بود که بنابر یک پیشگویی که در سراسر هندوستان منتشر شد سلطه انگلیس‌ها در صدمین سال فتح پلاسی^۳ یعنی در ۱۸۵۷ باید خاتمه پذیرد.

بهانه شورش فشنگهای آغشته به چربی ماده گاو حیوان مقدس هندیان بود که به سپاهیان داده شد. چون نفرات یک فوج سواره نظام از قبول فشنگهای جدید امتناع ورزیدند صد نفر از آنها به پنج سال حبس محکوم شدند (۹ مه ۱۸۵۸). فردای آن روز

1. Bérar

2. Nagpour

3. Plassey

همکاران محبوسین برای نجات آنها شوریدند و تمام سپاهیان ولایات گنگ نیز از آنها تقلید نمودند.

سپاهیان نانا صاحب یکی از سلاطین هندی را که انگلیسها خلع کرده بودند به ریاست انتخاب و غفلتاً دهلی پایتخت معظم مغولها را اشغال نموده و چندین نقاط مستحکم دیگر منجمله لکناهور و کانپور را قبضه کرده عده مختصر ساخلوها را قتل عام و زن و بچه اروپاییان را نیز بعد از امان دادن به هلاکت رساندند و از همینجا جلوگیری وحشتناک انگلیسها از شورش شروع شده و به واسطه ثبات عزم و تهور به نهضت هندیها خاتمه دادند، یعنی یک سال و نیم تمام برای درهم شکستن قوای شورشیان صرف وقت و قوه کردند (مه ۱۸۵۷ تا دسامبر ۱۸۵۸). مجاهدات انگلیسها را وضعیت محلی خود این شورش تسهیل نمود، زیرا شورش محدود به ناحیه بنگاله بود و قشون بومی دکن نه فقط ساکت ماندند بلکه برای دفع شورشیان به معیت سیکها مورد استفاده انگلیسها هم واقع شدند. نتایج شورش: شورش ۱۸۵۷ دو نتیجه بزرگ داشت: یکی خاتمه یافتن الحاق ممالک هند به انگلستان و دیگر انحلال کمپانی شرقی.

انگلیسها فایده ممالک تابعه را به خوبی درک و متوجه شدند که به واسطه وفاداریشان سدی در مقابل شورش اخیر بودند. بنابراین از ۱۸۵۷ سلسله سلاطین محلی را حفظ و استقلال ممالک هند را محترم شمرده بلاوارث بودن خانواده‌های سلطنتی را مورد استفاده قرار ندادند و بلکه در ۱۸۵۸ رسماً اجازه دادند سلاطین کمافی السابق برای خود جانشین تعیین کنند و فقط بنابر رسم کمپانی به هدایت سلاطین هندی به وسیله یک نماینده سیاسی اکتفا ورزیدند.

در تعقیب شورش مزبور پارلمان انگلیس الغاء کمپانی را که نتوانسته بود از وقایع پیش‌گیری کند اعلام داشت و هندوستان به نام مستعمره سلطنتی در تحت اقتدار حکومت انگلیس درآمد.

در سنه ۱۸۷۶ مستعمره هند مملکت امپراطوری شده و ملکه ویکتوریا عنوان امپراطریس هندوستان را به خود داد.

طرز اداره هندوستان از طرف پادشاه انگلیس به وسیله فرمان اصلاح حکومت هند معین گردید. کارهای هندوستان در لندن در تحت نظر وزیر مخصوصی است که شورایی

مرکب از ۱۵ نفر او را معاونت می‌کنند، یک مأمور عالی‌رتبه انگلیسی هم با عنوان نایب‌السلطنه هندوستان در هند اقامت دارد که از ۱۹۱۰ مقررش در دهلی است. نایب‌السلطنه به کمک شورای مجریه یعنی رؤسای ادارات که وزیر خوانده می‌شوند و مجلس مقننه‌ای مرکب از همین رؤسا به اضافه عده دیگر که شخصاً انتخاب می‌کند هندوستان را اداره می‌نماید.

حکومت‌های محلی ابداً تغییر نیافته، برای اداره این امپراطوری وسیع که قریب چهار میلیون کیلومتر مربع وسعت آن و ۳۰۰ میلیون جمعیت دارد حکومت انگلیس همواره در صدد است که چرخ‌های اداری آن را به اقل میزانی که ممکن باشد تقلیل دهد چنان که در تمام هندوستان بیش از ۴۰۰۰ مستخدم برگزیده از ادارات کشوری که عموماً به مسابقه استخدام شده‌اند و یک قشون ۲۲۰,۰۰۰ نفری که فقط ۷۳,۰۰۰ نفر آن اروپایی هستند وجود ندارد.

آباد کردن هندوستان: هندوستان مهمترین و پرجمعیت‌ترین و غنی‌ترین مستعمرات و مرکز حقیقی امپراطوری انگلستان است و بنابراین انگلیسها تمام مجاهدات لازمه را برای استفاده از منابع ثروتی آن به عمل آورده‌اند، چنانکه نظم را در سرتاسر هند برقرار و ۵۰,۰۰۰ کیلومتر راه آهن و جاده ساختند. عملیات آبیاری را توسعه داده و قریب یک میلیارد فرانک خرج آن کردند، همچنین زراعت‌های جدید وارد مملکت ساخته زراعت‌های قدیم را هم تشویق و بالاخره هندوستان را یکی از ممالک عمده صدور کنف، برنج، گندم، پنبه و تریاک نمودند.

در سنوات اخیر تجارت خارجی هندوستان از ۵ میلیارد که نصف آن با انگلستان بوده است تجاوز کرده.

هندوستان یک مستعمره کوچ‌نشین به شمار نمی‌رود و عده انگلیس‌های آزاد یعنی غیراداری و نظامی بر روی هم ۸۵,۰۰۰ نفر نمی‌شود بلکه یک مستعمره انتفاعی بسیار عالی برای انگلیس می‌باشد، زیرا از یک طرف تمام مخارج خود را کفایت کرده و جیره و مواجب تمام مستخدمین و نظامیان را خود مملکت می‌پردازد و حتی مخارج لشکرکشی به ممالک مجاور را هم تحمل می‌کند (این تحمیلات بودجه هندوستان را سنگین و بر قروض می‌افزاید).

از طرف دیگر هندوستان یکی از ممالک عمده تهیه مواد اولیه جهت صنایع انگلیس و هندیها هم بهترین مشتریان مصنوعات انگلیس هستند. در هر سال کارخانجات منچستر از ۶۰۰ تا ۸۰۰ میلیون فرانک منسوجات پنبه‌ای به هندوستان می‌ریزند.

راست است که صنعتگران هند ابداً راضی به این اوضاع نیستند و تقاضا دارند که از منسوجات پنبه‌ای نیز حقوق ورودیه که در سال ۱۸۹۳ بر تمام واردات بسته شده گرفته شود اما هندوستان در واقع مرکز صنایع تبدیلی و بافندگی شده است به طوری که اکنون یک قسمت از پنبه محصول خود را رسته و می‌بافند و منسوجات خود را به شرق اقصی و افریقای غربی حمل می‌کند و به علاوه در بازارهای عالم تفوق بلامنازعی در فروش نخ، کیسه و منسوجات کتفی دارد.

سیاست بومی: حکومت مستقیم در بهبودی احوال اقتصادی و اجتماعی بومیان مجاهده کرده است چنان که توزیع و اخذ مالیات داخلی را منصفانه نموده وسایل آسایش زارعین را که در یک مملکت روستایی مانند هند بیشمار هستند به وسیله دفاع از مستأجرین جزء در مقابل مطامع مالکین و جلوگیری از تزیید میزان مال الاجاره و منع فروش اراضی به غیر زارعین فراهم ساخته و یک سلسله قوانین زراعتی برای تشکیل مالکیت انفرادی وضع گردید. ترقی صنایع بافندگی موجب تحدید ساعات کار زن‌ها و جلوگیری از اشتغال اطفال کمتر از چهارده سال در کارخانجات شد (۱۸۹۲).

دولت انگلیس در پی مبارزه با قحطی هم برآمده، چه به وسیله تقسیم آذوقه یا اعانه نقدی و چه از راه تأسیس صندوق قحطی که همه ساله مبلغی در بودجه برای صندوق مزبور پیش‌بینی می‌شود و بالاخره به واسطه توسعه عملیات آبیاری و راههای آهن با این بلای مبرم مملکت در مبارزه است. اما این اقدامات کافی برای از بین بردن این بلیه عظیم که متناوباً سکنه هند را قتل عام می‌کند نیست چنانکه قحطی ۱۸۹۹ - ۱۹۰۰ چهار میلیون نفر را تلف کرد.

معارف هم مورد تشویق و توسعه قرار گرفت به طوری که تعلیمات ابتدایی که مدت‌ها طرف اعتنا نبود در ۱۸۴۵ و به خصوص بعد از ۱۸۸۲ تشکیلاتش شروع گردید و اکنون سه میلیون و نیم محصل در ۹۸,۰۰۰ مدرسه هندی مشغول تحصیل هستند ولی بر روی هم هشتاد و دو درصد اهالی از تحصیل خودداری می‌کنند. تعلیمات ابتدایی نه مجانی

است و نه اجباری و بالتیجه ابداً فایده نبخشیده. از ۱۸۲۰ تعلیمات مقدماتی عالی که متوسطه نامیده می‌شود برای تهیهٔ اعضاء اداری تأسیس شده است.

در طرز تعلیم و تربیت مدارس و پنج دارالفنون مزبور در ۱۹۰۴ اصلاح کلی به عمل آمده.

کلیهٔ این اقدامات که عموماً خوب می‌باشند برای تحول مقدرات تودهٔ ملل هند که هنوز در فقر و مذلت بسر می‌برند کفایت نکرده است.

انگلیسها در جریان قرن نوزدهم بیش از پیش از بومیان برای شرکت در کارهای اداری مملکت خودشان استمداد کرده‌اند، چنانکه اعضاء ادارهٔ ولایتی و ادارهٔ فرعی تقریباً بالانحصار از بومیان هستند اما امتحان مسابقهٔ مأمورین عالیهٔ ادارهٔ کشوری در لندن به عمل می‌آید و چون آداب و رسوم طبقهٔ ممتاز شهری و مقررات مذهبی مسافرنهای طولانی را منع می‌کند، بومیها نمی‌توانند در مسابقهٔ فوق‌الذکر شرکت جویند.

دولت انگلیس سعی است که هندیها را به کارهای مملکت خودشان علاقمند سازد، چنانکه بلدیته‌ها و انجمن‌های ولایتی تأسیس کرده است که می‌توانند از راه انتخابات یا تعیین از طرف دولت عضو آنها باشند، حتی عده‌ای را هم نایب‌السلطنه به عضویت شورای مخصوص خویش منتخب ساخته است. با اینکه این سیاست اشتراک در زندگانی اداری بالخصوص به نفع تحصیل کرده‌ها و اشخاص باسواد است معیناً همانها بیشتر از دیگران سهم خود را در ادارهٔ امور مملکت حقیر و ناچیز می‌شمارند.

اصلاحات اجتماعی و حزب ملی: نقطهٔ حساس مسئلهٔ استعمار هندوستان روابط بین هندیها و انگلیسها است، زیرا این دو قوم به احوال یکدیگر و قوفی نداشتند، ارتباط آنها فقط اداری است. بسیاری از هندیها هنوز خصم سلطهٔ انگلیس هستند و توده‌های ملت اغلب اقدامات حکومت انگلیس را سوء تعبیر می‌کنند. مثلاً بومیان نمی‌خواستند زیر بار تلقیح بروند برای آنکه ملامسهٔ سفیدپوستها آنها را آلوده و کثیف نکنند. آنهايي که روشن‌فکرترند تقاضا دارند که با آنها معاملهٔ رعیت و تابع نشده و مؤسسات آزادی و نمایندگی را خواهان بوده یک حزب ملی بسیار فعال تأسیس کرده‌اند. این حزب افراد خود را از بین طبقات ممتاز و توانگر و تحصیل کرده مانند ملاکین عمده، محصلین، معلمین و قانون‌دانها جمع‌آوری می‌نمایند.

این جماعت متفکرینی هستند که طرف تنفر طبقات پست هندی واقع و به ندرت با زندگانی ملت آمیزش و آشنایی دارند. حزب مزبور بالخصوص از برهماییها که به هیچ وجه با مسلمین و بوداییها مراوده نمی‌کنند تشکیل یافته و مرام آن را می‌توان در این عبارت خلاصه کرد: «هندوستان مال هندیها است».

حزب ملی برای مبارزه با حکومت دو وسیله در دست دارد: یکی مطبوعات و دیگر کنگره ملی مطبوعات (اولین روزنامه بومی در ۱۸۱۸ تأسیس یافت) که عده‌اش بیشمار است. از آزادی کاملی که بهره‌مند می‌باشد بدون ملاحظه استفاده کرده در تحت اصول منظمی اقدامات حکومت هند را تنقید و حتی گاهی سرزنش می‌کند.

کنگره ملی از ۱۸۸۴ به این طرف همه ساله در ایام عید نوئل رجال سیاسی کلیه هندوستان را در یک جا مجتمع می‌سازد. این جماعت به دو دسته قسمت شده‌اند: یکی اعتدالیون که طرفدار اصلاحات محتاطانه هستند و دیگر تندروها یا افراطیون که عقیده به عملیات مستقیم دارند. اگرچه از تحریکات کنگره ملی بعضی از رادیکالها و چند نفر از اعضاء حزب کارگر انگلیس طرفداری می‌کنند ولی برخلاف در آغاز قرن بیستم حکومت هند که بدو اکنگره ملی را تشویق کرده بود حمایت خود را از آن سلب و حتی اقدامات شدیده برای جلوگیری از آنها به کار برد و ملّیون هند هم با سوء قصد های متوالی و قتل اشخاص با اقدامات دولت به مخالفت برخاستند.

بین هندیها جماعتی معتقدند که قبل از به دست گرفتن قوای سیاسی باید اصلاح کاملی در اخلاق عمومی بشود.

این حزب که حزب اصلاحات اجتماعی خوانده می‌شود خواهان الغاء زیاده‌رویهای است که از شئون جامعه هندیها کاسته (از قبیل حق مسافرتها بعیده، قدغن ازدواج اطفال، قبول طریقه معتدل و آداب شرافتمندانه، آماده شدن برای حرفه‌های صنعتی و تجارتی و وفاداری نسبت به مذهب هندی). اما این نهضت طرف رغبت عامه نیست، زیرا علناً با سنن ملی مخالفت دارد.

ملّیون هند و بالخصوص اصلاح‌طلبان اجتماعی اقلّیت کوچکی بیش نیستند و توده ملت نسبت به اقدامات و حتی مرام آنها بی‌علاقگی نشان می‌دهد. این جماعت برگزیده هم به فرقی چند تقسیم می‌شوند: هندیها و مسلمین در هیچ امری موافق نیستند به حدی

که وحشت طبقه مسلمان از هندوها بیشتر از نفرتی است که از انگلیسها دارند. بالاخره این وضعیت نتیجه معکوس بخشیده و آن این است که زبان فاتحین یعنی انگلیسی رابطه بین مغلوبین و تقاضاها و مستدعیات مشترک آنان را تسهیل می نماید.

آینده سلطه انگلیس: هندیها را نمی توان یک ملت دانست، زیرا جز وحدت اداری وحدت دیگری نداشته اجتماعی از ملل مختلف هستند که از لحاظ نژاد، زبان، مذهب و مؤسسات با یکدیگر فرق دارند و با وجود زیستن در یک مملکت و آمیزشی که دارند به اخلاق یکدیگر آشنا نشده اند. این رقابت های بین بومیان خود نگهبان سلطه انگلیسها است که در ضمن اجرای عدالت و حفظ منافع خود نسبت به مذاهب و عقاید مختلف اقوام هندی و مسلمان نهایت بی طرفی را مرئی می دارند. توده ملت و مسلمین را می توان گفت نسبت به حکومت انگلیس صادق و طرفدارند، زیرا به خوبی احساس کرده اند که در سایه نظامات انگلیس از امنیت و آسایش و عدالت برخوردار می شوند. انگلیس ها نیز به نوبه خود به واسطه سیاست بومی که پیشه ساخته اند موفق شده اند اکثریت اهالی را به سلطه خارجی راضی سازند و به همین دلیل است که با وجود اقدامات و تهدید حزب ملی سلطه انگلیس استوار مانده و به نظر می آید که آتیه درخشانی برای آن تأمین گشته است.

تسخیر اطراف هندوستان: انگلیسها با کمال دقت مراقب هندوستان و برای حفظ آن از هر حمله خارجی سعی داشته اند که کلیه راههای وصول به این مملکت را متصرف باشند. در شمال حصار عظیم هیمالیا که تقریباً غیر قابل عبور و معابر آن جز به طرف فلات مرتفع و منجمد ثبت باز نمی شود برپای ایستاده است. ناحیه هیمالیا را دو دولت بومی متصرف هستند که مهمتر آن موسوم به نپال^۱ و یک اتحادیه جنگجویان به نام گورخاها^۲ در آنجا تسلط دارند. دولت انگلیس در ۱۸۱۵ بعد از اردوکشی به آن ناحیه طرفین شرقی و غربی این مملکت را متصرف و آن را مجبور ساخت که در مشرق اراضی سیکیم را واگذار نماید. اراضی مزبور نپال را از بوتان مملکت مجاورش جدا می سازد و در جانب مغرب هم دره علیای رود سوتلج^۳ و سیملای اقامتگاه فعلی نایبستانی حاکم را از آن دولت متزع

1. Népal

2. Gourkhas

3. Sutledj

نمود. بالتیجه دولت انگلستان حمایت خود را بر دو مملکتی (خصوصاً نپال) که دستجات گرانبهای قشون و پلیس برای وی تهیه می‌کند برقرار نمود.

در ماورای هیمالیا «سیاحت‌های علمی» روسها در تبت (۱۸۷۱-۱۹۰۲) و محبتی که در پذیرایی از آنان به عمل می‌آمد و رشته‌هایی که دربار پطرزبورگ را با حکومت تبت مربوط می‌ساخت و بالاخره امتناع تبتی‌ها از افتتاح رابطه با انگلیسها برای تنظیم مسائل متنازع‌فیه سرحدی و تجارتی انگلیسها را وادار کرد که قوایی به تبت اعزام نمایند. قوای انگلیس تبت را محاصره و وارد لها ساگردیده، حکومت جدید در آنجا برقرار و معاهده‌ای با وی منعقد داشت (اوت ۱۹۰۴) که به موجب آن انگلیسها دارای امتیازات مخصوصی گشتند و بعدها معاهدات با چین (۱۹۰۶) و روسیه (۱۹۰۸) قسمتی از این امتیازات را تأیید کرده حمایت دیرینه چین را هم نسبت به تبت شناخت.

در مشرق انگلیسها در هند و چین تجاوز کرده و بدو آدر سنگاپور (۱۸۱۹) و شبه جزیره مالاکا که سر راه هندوستان به چین است مستقر شدند و سپس برمه را بعد از سه جنگ متوالی اشغال نمودند.

این مملکت که قریب ده میلیون سکنه بودایی مذهب و ملایم و باهوش دارد تحت حکومت سلسله سلاطینی بود که مقرشان در آوا^۱ واقع در قسمت علیای ایراواادی^۲ بود و در ۱۸۶۰ پایتخت خود را به مسانداله منتقل ساخته‌اند. پادشاهان برمه همواره می‌کوشیدند حوزه متصرفات خویش را از جانب مغرب بر سرحدات بنگاله شرقی و از طرف شرق بر سواحل یمین رودخانه مکنگ^۳ بسط دهند. کشمکش بر سر اراضی متنازع‌فیه موجب زدوخورد با حکومت هند گردید. اولین اردوکشی منجر به تسلیم آسام^۴ و سواحل غربی یعنی اراکان و تناسریم^۵ گردید (۱۸۲۶). چون وعده‌ای که دایر بر اعطای آزادی تجارت به تجار انگلیس مقیم شهر رانگون داده شده بود ایفا نکردند و تعدیاتی نسبت به آنها به عمل آمد به اردوکشی جدید اقدام شده و در طی آن دهانه‌های نهر ایراواادی به متصرفات انگلیس منضم شد (۱۸۵۲). وقتی دولت فرانسه بر هند و چین

1. Ava

2. Irrawaddy

3. Mékong

4. Assam

5. Arakan, Tenasserim

مسلط گردید انگلیسها در تصرف بقیه برمه که به کلی از قطعات دیگر عالم دور مانده بود تسریع کرده و به این ترتیب سرحدات مستملکات خویش را تا نهر مکنگک منبسط ساختند (۱۸۸۵).

رقابت انگلیس و روس در افغانستان: انگلیسها مخصوصاً از طرف مغرب که نقطه حساس و قابل نفوذ به شبه جزیره هند است نگران و مراقبت خویش را با نهایت فعالیت متوجه آن قسمت ساخته‌اند. کوهستان حاشیه ماندی که هندوستان را از فلات ایران مجزا می‌سازد دارای چندین معبر می‌باشد که یک قشون دشمن به خوبی می‌تواند از آنها عبور کند. به علاوه روسها هم که در کناره‌های بحر خزر و ترکستان مستقر شده بودند به تدریج به جانب جنوب رانده به سمت ایران جلو می‌آمدند. رقابت روس و انگلیس در آسیای مرکزی به قدری شدت یافت که در چندین کثرت نزدیک بود منجر به جنگ شود. صحنه این رقابت ممالک فلات ایران یعنی بلوچستان و بالخصوص افغانستان و ایران بود.

افغانستان ناحیه‌ایست دارای چهار الی پنج میلیون جمعیت صحراگرد و شهرنشین که عموماً مسلمان و به طوایف مهمی تقسیم گشته و حکومت اشرافی نظامی بر آنها مستولی و مطیع رئیس نظامی می‌باشند که امیر خوانده می‌شود. در ۱۸۳۷ روسها پادشاه ایران را تحریک کردند شهر هرات افغانستان را که منزلگاه مهمی در راه هندوستان است متصرف شود ولی انگلیسها او را مجبور به بازگشت کرده در ۱۸۳۹ برای خنثی ساختن اقدامات روس شروع به تسخیر افغانستان نمودند ولی پس از آنکه یک فوج ۱۶,۰۰۰ نفری انگلیس در یکی از گردنه‌های کوهستانی به کلی نابود شد از این خیال دست برداشتند (۱۸۴۱). کمی بعد در نتیجه جنگ دیگر (۱۸۷۸ - ۱۸۸۱) موفق شدند حمایت خود را بر افغانها بقبولانند. به علاوه معابری را که راه نفوذ از افغانستان به طرف سند سفلی بود به خود منتقل ساخته و بلافاصله اقدام به ساختمان یک راه آهن نظامی در آن نمودند که از معبر عمده که گردنه بلان باشد عبور و متوجه شهر قندهار افغانستان می‌شود و از طرف دیگر بلوچستان را نیز اشغال کردند. این ناحیه دارای ۴۰۰,۰۰۰ جمعیت صحراگرد و سلطان آنجا ملقب به خان بود که نه قشون دائمی داشت و نه رؤسای طوایف از وی اطاعت می‌کردند.

در ۱۸۸۵ کشمکش که از تصرف مرو به دست روسها بروز کرد دوستانه و به موجب

تاریخ قرن نوزدهم (معاصر) / ۲۹۷

معاهده‌ای ختم گردید. بر طبق این معاهده سرحدات روس و افغان از طرف ترکستان و پامیر معین شده و پامیر صغیر نیز به انگلستان واگذار گردید (۱۸۹۵). سپس انگلیسها سرحدات هندوستان و افغانستان را مشخص و از امیر افغان دره‌هایی که از فلات پامیر به جانب پنجاب می‌رود گرفته معابر و گردنه‌ها و بالخصوص معبر چیترال را مستحکم ساختند.

معاهدات مذکور علاوه بر اینها تفوق قطعی انگلیس را در افغانستان به رسمیت شناخت.

رقابت روس و انگلیس در ایران: بعد از این میدان رقابت روس و انگلیس بود که ضدیت دولتین در آن مملکت از آغاز قرن نوزدهم شروع شده است. چون در ۱۸۳۹ دولتین بر حسب موافقت بین خود متعهد شدند استقلال ایران را محترم شمارند رقابت آنها در ایران محدود به زمینه‌های اقتصادی شد.

در این کشمکش در ابتدای امر انگلیسها پیشرفت داشتند و از ۱۸۳۵ مجاهدات خود را متوجه نواحی ساختند که برای عملیات آنان مستعدتر و تصرف آنها بیشتر از لحاظ دفاع هندوستان حائز اهمیت بود، به این معنی که ایران جنوبی را مرکز عملیات خود قرار داده در مدت قرن نوزدهم تقریباً در خلیج فارس انحصار تجارتی داشتند.

در اواخر این قرن روسها در صدد برآمدند که با انگلیسها در ایران جنگ اقتصادی آغاز نمایند و موفق شدند که بر روی مالیه و گمرکات و قشون ایران دست بگذارند، به این ترتیب که دولت روس در بدو امر خود را صراف دولت ایران قرار داده در ۱۸۹۹ بانک استقراضی تأسیس و انحصار قرضه‌های دولتی را تحصیل کرد. ساختمان راهها و راه آهن در شمال ایران بسط نفوذ وی را تأمین ساخت. صاحب منصبان قشونی که از طرف دولت روس به دربار شاه اعزام شدند قشون ایران را از نو تشکیل دادند و بنابراین روسیه در ابتدای قرن بیستم در دربار تهران حائز تفوق بود.

قرارداد روس و انگلیس: دو دولت رقیب بالاخره فهمیدند که فواید یک فتح هیچگاه با مضار مجادله معادله نمی‌کند و مخالفت منافع آنها در شرق به قدری زیاد و قوی نیست که مانع عقد اتحاد بشود خاصه اینکه دولتین هر دو می‌گفتند نظری به فتوحات جدید و بسط اراضی ندارند. بنابراین دولتین به وسیله عهدنامه (۳۰ اوت ۱۹۰۷) به‌طور دوستانه

تمام اختلافات آسیایی خود را در تبت، افغانستان، ایران و کلیه ممالک مجاور هند و مستعمرات روس حل کردند.

در افغانستان دولت انگلیس محدودیتهای بسیاری بر خود تحمیل کرد چنانکه متعهد شد در پی الحاق آن مملکت و یا مداخله در امور داخلی آن برنیاید. در مقابل این موافقت‌های انگلیس دولت روس در ایران از تفوق انحصاری خود صرف‌نظر و دولت بریتانیای کبیر را در مراقبت امور ایران با خویش مساوی ساخت و حتی وقوع یک تحت‌الحمایگی مشترک روس و انگلیس را هم پیش‌بینی کرد. ایران به دو منطقه نفوذ قسمت شد: منطقه نفوذ روس که بسیار وسیعتر از منطقه دیگر و شامل کلیه ایران شمالی و ثروتمندترین نواحی مملکت بود و منطقه نفوذ انگلیس در ایران جنوبی که وسعتش کم و اراضی آن بی حاصل اما دارای معادن نفت زیاد و بندرعباس هم که مسلط بر باب هرمز و در مدخل خلیج فارس است در آن واقع و به دست انگلیس می‌افتاد. از این به بعد مستملکات روس و انگلیس در آسیا به وسیله ممالک فاصل مجزا و چون اصطکاک با هم نداشتند دیگر موضوع هر نوع مجادله‌ای مرتفع بود.

امتداد و الحاق راه آهن روس و هندوستان از وسط ایران، ایران را واسطه بین ممالک هند و مغرب ساخته و بر روی مال‌التجاره‌های روس ابواب اقیانوس هند را باز و همچنین برای محصولات هند یک راه ارضی به سمت بازارهای اروپا تهیه خواهد کرد و به این ترتیب ایران به جای آنکه غیرقابل عبور و مملکت دور دست و منزوی باشد چهارراه بزرگ ملل عالم خواهد شد.

عهدنامه انگلیس و روس در ضمن اینکه به رقابت‌های دو دولت معظم استعماری در آسیای وسطی خاتمه قطعی داد موجب این شد که توانستند آزادی و سیعتری در عملیات خود در اروپا به دست آورده و کلیه توجه خویش را به قضایای جدید که در ابتدای قرن بیستم در آسیای شرقی پیش آمده بود متوجه سازند و به علاوه عهدنامه مزبور وثیقه آشتی بین دو ملت بزرگ و دیباچه اتحاد صمیمی انگلیس، فرانسه و روس به شمار می‌رود.

III

آسیای فرانسه

هندوچین فرانسه: در همان اوان که انگلستان هندوچین غربی و مملکت برمه را متصرف می‌شد، فرانسه نیز هندوچین شرقی و مملکت آنام را تسخیر و مملکت کامبوج را نیز تحت‌الحمایه خویش نمود. سیام که یگانه مملکت مستقل در مرکز شبه جزیره هندوچین باقیمانده مملکت فاصلی بین مستملکات انگلیس و فرانسه محسوب می‌شود. مملکت آنام از آغاز قرن بیستم در شمال شامل تُنکن یعنی دهانه‌های پر ثروت و دره رود سُنگوئی^۱ با نهر احمر بود در مرکز در طول دریای چین ناحیه آنام و در جنوب کشنشین و دهانه‌های مکنگ را در تصرف داشت.

مجموعه این اراضی تقریباً سه پنجم سطح خاک فرانسه را تشکیل می‌دهد. سکنه آن از نژاد زرد فعال و کارکن و باهوش و بالغ بر ۱۳ میلیون نفر می‌شوند و نصف این عده در تُنکن که ناحیه کوچک و بر روی هم کم‌وسعت‌تر از دو ولایت فرانسه می‌باشد زندگانی می‌کنند.

تمدن این سرزمین که از چین آمده بسیار قدیمی و درخشان بوده است. حکومت سلطنت استبدادی، امپراطور به کمک عده مستخدمینی که ماندان^۲ می‌نامیدند حکومت می‌کرد و در هُوئه^۳ اقامت داشت. پادشاهان آنام در سوابق ایام خود را دست‌نشانده چین می‌شناختند اما مدت زمانی بود که باج معمولی علامت این تابعت خود را نمی‌پرداختند. در شمال کشنشین در دو ساحل شطّ مکنگ مملکت کامبوج منبسط است که مثل آنام اهالی آن از نژاد زرد پوست ولی بی‌قید و دارای تمدن هندو می‌باشند، سلاطین صلح‌جویی در آن حکومت می‌کردند که استقلالشان دائماً در معرض تهدید ممالک مجاور یعنی آنام و سیام بود.

تسخیر: تصرف مملکت آنام و کامبوج در دو مرحله انجام یافت، به این معنی که در مدت سلطنت ناپلئون سوم دولت فرانسه کشنشین را از آنام گرفته (۱۸۵۹-۱۸۶۷) و حمایت خود را بر کامبوج نیز قبولاند (۱۸۶۳). در دوره جمهوری سوم تُنکن را تسخیر و حمایت خود را بر آنام تحمیل کرد (۱۸۸۲-۱۸۸۵).

1. Song-Koi

2. Mandarins

3. Hué

مسئله کشنشین: روابط فرانسه و آنام در اواخر قرن هیجدهم شروع شده است. به موجب معاهده‌ای که مقارن انقلاب کبیر انعقاد یافت (۱۷۸۷) لوئی شانزدهم صاحب‌منصبان و مهندسانی به خدمت پادشاه آنام گماشته و مهندسين مزبور در اطراف هُوته و نقاط مهمهٔ تُنکن استحکاماتی به طرز استحکامات وُبان^۱ ساختند.

از این به بعد دولت فرانسه علاقمندی خود را از آنام ترک نکرد، زیرا امیدوار بود که در آن تکیه گاههای بحری جهت سفاین خود یافته راه وصولی نیز به سمت چین برای تجارت خویش باز نماید. تعدیاتی که نسبت به مسیحیان بومی به عمل می‌آمد و قتل عام مبلغین مذهبی فرانسوی به امر تودوک^۲ امپراطور (۱۸۵۸) بهانهٔ مداخله به دست ناپلئون سوم داده عملیاتی که به کُندی پیش می‌رفت و مهمترین آنها در سائیکون جریان یافت (۱۸۵۹-۱۸۶۱) بدو آ منجر به تسخیر سه ولایت (۱۸۶۳) و بعد کلیهٔ کشنشین گردید. در فاصلهٔ دو تسخیر پادشاه کامبوج نیز که از مقاصد سیام مضطرب بود خود را تحت‌الحمايهٔ فرانسه قرار داد (۱۸۶۳).

فتوحات اولیه در تُنکن: فتح تُنکن نتیجهٔ تفحصات فرانسوی گارنیه^۳ صاحب‌منصب بحری است.

گارنیه چنین فکر کرده بود که درهٔ مکننگ یکی از معظمترین رودخانه‌های آسیا راه وصول خوبی به ولایات چین جنوبی به خصوص یونام خواهد بود. اما وقتی به طول شط بالا رفت ملاحظه کرد که این شط را تندآبهای عظیم قطع کرده و در پایان سیاحت خود دریافت که راه تجارتی یونام شط تُنکن یعنی نهر احمر می‌باشد.

بنابر نشانی‌های فرانسوی گارنیه ژان دوپویی^۴ به اولین مسافرتی که نتایج خوبی داد اقدام کرد. اما وقتی خواست مسافرت جدیدی بنماید آنامیها راه را بر وی بستند و در این موقع گارنیه از کشنشین برای امداد او اعزام شده پس از آنکه نتوانست آنامیها را به باز کردن راه متقاعد سازد با ۱۷۵ نفر به شهر هانویی پایتخت تُنکن که ۷۰۰۰ آنامی در آن ساخلو بودند حمله کرده آنجا را متصرف شد و بعد کلیهٔ قله‌های دهانهٔ رودخانه را اشغال نمود (نوامبر ۱۸۷۳) ولی کمی بعد خود او را از کمین‌گاهی هدف ساختند و به هلاکت

1. Vauban

2. Tu Duc

3. Francis Garnier

4. Jean Dupuis

رسید (۲۱ دسامبر ۱۸۷۳).

دولت فرانسه که تازه از جنگ ۱۸۷۰ خلاص و آخرین افواج آلمانی مشغول تخلیه خاک آن بودند نمی‌خواست خود را دچار خطر جنگ تازه‌ای در هندوچین نماید، لهذا به موجب معاهده سائیکون (۱۸۷۴) دهانه‌های رود را به امپراطور آنام مسترد داشت و امپراطور هم در عوض متعهد گردید نهر احمر را برای تجارت افتتاح و سیاست خارجی خود را با سیاست فرانسه منطبق سازد.

این تعهدات انجام نشد و در ۱۸۸۱ یک عده قوای ۶۰۰ نفری در کشنشین تحت فرمان ریویر^۱ اعزام گردید و فرانسه برای دومین بار دهانه‌های رود احمر را تسخیر نمود. جنگ با چین: این فتح فرانسه باعث شد که امپراطور آنام علائق دیرینه‌ای که او را به عنوان دست‌نشانده تابع و مربوط با چین می‌ساخت به خاطر آورده خراج معمولی را ارسال و از وی استعانت جست و در همین موقع جماعت سیاه‌چادران را به کمک طلبید. این جماعت یاغیان قدیم چینی و سربازان شجاعی بودند که در جنوب چین دستجاتی شبیه به دستجات بزرگ قرون وسطی و افواج مزدور قرن شانزدهم تشکیل داده بودند.

قوای چین و سیاه‌چادران به تُنکن وارد شده ریویر را در هانویی محاصره نمودند. رئیس قوای فرانسه در ضمن حمله‌ای که برای خروج از محاصره می‌کرد مقتول گردید (۱۹ مه ۱۸۸۳) و از اینجا جنگ آنام و چین شروع شد. جنگ با آنام به زودی خاتمه یافت به این ترتیب که کوربه فرماندهٔ جهازات فرانسه مدخل رودخانهٔ هوئه را گرفته و برای تحمیل عهدنامهٔ صلح به پایتخت امپراطور آمد (۲۵ اوت ۱۸۸۳) آنام تُنکن را تسلیم و تحت‌الحمايهٔ فرانسه قرار گرفت.

جنگل با چین قریب دو سال طول کشید و این اختصاص را داشت که هیچگاه اعلان جنگ داده نشده معهدا در دریا و خشکی جریان داشت. میدان عمدهٔ آن تُنکن بود که بایستی قشون چین از آن ناحیه رانده شوند و سواحل جنوبی خود چین این جنگ بسیار سخت و پرزحمت شد، زیرا مملکت فاقد راه و صعب‌العبور، اراضی آن غالباً باتلاقی در قسمت دهانهٔ رودخانه همه جا را شلتوک‌کاری فرا گرفته در سایر نقاط سلسله‌های جبال و

جنگل حرکت را مشکل می ساخت. به علاوه فرانسویان که در این محاربات هیچگاه از ۱۶,۰۰۰ نفر بیشتر نبودند با قوای خیلی بیشتری مصادف شدند که همه جنگجو، شجاع، منظم و با تفنگهای مسلسل و توپهای کروپ مسلح گشته و در امر سنگربندی دارای مهارت کامل و جز به هدف محتوم تیر نمی انداختند بی رحمانه دشمن را زیر آتش گرفته و فقط در مقابل اسلحه سفید یعنی شمشیر و سرنیزه تسلیم می شدند.^۱

جنگ قاعدتاً می باید زود خاتمه یابد، زیرا بعد از تصرف سن تائی^۲ که برای آن سه روز زد و خورد در کار بود (۱۴ - ۱ دسامبر ۱۸۸۳) عهدنامه صلح در تین تسن^۳ امضاء گردید که به موجب آن چینها متعهد شدند تونکن را تخلیه کنند (۱۱ مه ۱۸۸۴). اما وقتی به موجب عهدنامه فرانسویان خواستند لانگسون را اشغال کنند دسته قشون مأمور اشغالی را قوای چینی خائنانه در باکله^۴ مورد حمله قرار دادند (۲۳ ژوئن).

جنگ دوباره شروع گردید و اهم حوادث آن عبارت بودند از: دریا انهدام جهازات چینی و جبهه خانه بحری فوچئو^۵ به دست کوربه امیرالبحر (۲۳ اوت ۱۸۸۴). در خشکی دفاع شگفت آور توین کان^۶ بود که مدت سه ماه دومینه^۷ فرمانده فرانسوی با ۶۰۰ نفر در مقابل یک محاصره منظمی مانند محاصره های اروپا از خود دفاع کرده و فاتحانه حملات ۱۵,۰۰۰ نفر قوای چینی را دفع می نمود (دسامبر ۱۸۸۴ - مارس ۱۸۸۵).

بالاخره آخرین وقعه جنگ وقعه معروف به لانگسون (۲۸ مارس ۱۸۸۵) می باشد که وقتی ژنرال نگر به^۸ با قوایی کمتر از ۴۰۰۰ نفر در جلوی لانگسون طرف حمله ۲۰,۰۰۰ نفر چینی واقع شده آنان را عقب می نشاند گلوله به سینه اش اصابت کرد.

صاحب منصبی که به جای او فرماندهی را در دست گرفت به واسطه فقدان خونسردی به شتاب حکم عقب نشینی داده و اخبار اضطراب آوری فرستاد به طوری که همه وقوع حادثه ای را یقین کردند در صورتی که همان وقت چینی ها به عجله عقب

۱. مقصود این است که قوای فرانسه ناچار بود به آتش دشمن وقتی نهاده به سنگرها حمله و به زور سرنیزه و شمشیر آنان را مجبور به تسلیم شدن نماید.

2. Son-Tay

3. Tien-Tsin

4. Bac-Lé

5. Fou-Tchéou

6. Tuyen-Quan

7. Dominé

8. Négrier

می نشستند.

این «هزیمت لانگسون» که در پاریس موجب سقوط کابینه فری شد دولت چین را از تعقیب مذاکرات صلح که قبل از آن شروع کرده بود بازداشت. مذاکرات مزبور به امضای عهدنامه دوم تین تسن منجر شد که به موجب آن چین تُنکن را واگذار کرده و حمایت فرانسه را نسبت به آنان شناخت (۹ ژوئن ۱۸۸۵).

فتح تُنکن در فرانسه موجب همان مخالفت‌های سخت در موقع فتح الجزایر شد، چنانکه یکی از نمایندگان دست راست آن را «دیوانه‌وارترین و جنایتکارانه‌ترین اقدامات» نامید.

زول فری که چندی قبل جهت تحصیل تونس برای فرانسه مورد ملامت واقع شده بود به جرم آنکه تُنکن را هم به فرانسه داده است دوباره مورد تحقیر واقع گردید و در فردای صلح وقتی هیئت دولت از مجلس اعتبارات لازمه برای این متصرفات جدید تقاضا کرد ائتلافی مرکب از دست راست و دست چپ‌های رادیکال نزدیک بود به واسطه مخالفت خود باعث تخلیه تُنکن و واگذاری آن به آنان گردند. اعتبارات به اکثریت چهار رأی یعنی باکثریت ۲۷۴ در مقابل ۲۷۰ رأی تصویب گردید به طوری که جابجا شدن دو رأی ممکن بود برای فرانسه به از دست دادن هندوچین تمام شود.

هندوچین فعلی: عملیات فرانسه در هندوچین نیز مانند الجزایر و تونس درخشان و توسعه ترقیات در کشنشین و تُنکن که مستقیماً تحت اداره فرانسه بودند مخصوصاً ملاحظه و مهم می‌باشد. سائیکون فعلاً شهر زیبا و بزرگ اروپایی در قلب آسیا می‌باشد. هانویی نیز به نوبه خود وضع نوین یافته و متجاوز از ۱۸۰۰ کیلومتر راه آهن در آن ساخته شده است. خطی که از وسط تُنکن یونام را به دریا متصل می‌سازد تمام شده و برای فرانسویان راه نفوذی عالی به طرف چین جنوبی تهیه کرده است.

معادن زغال سنگ تحت استخراج و کارخانه‌ها نیز تأسیس یافته‌اند. اوضاع فلاحه به نحوی بهبودی یافته است که هندوچین فرانسه یکی از ممالک برنج خیز و از انبارهای چین و ژاپن شده است.

میزان تجارت که در ۱۸۹۰ به ۱۲۰ میلیون نمی‌رسید در ۱۹۱۳ به ۶۵۰ میلیون رسیده است.

IV

شرق اقصی - ژاپن - چین

واقعه عمده تاریخ آسیا در دوره معاصر در شرق اقصی ظاهر گردیده است. در این قسمت دو مملکت قدیمی با تمدنی بسیار کهن، یعنی چین و ژاپن، وجود دارد که در طی قرون گذشته در هایش به روی خارجیان بسته بود و در عصر حاضر راهش برای تجارت و نفوذ اروپایی باز شده است.

دو جنگ بحری (۱۸۵۴ - ۱۸۶۴) برای افتتاح باب ژاپن کفایت کرد. این مملکت در تعقیب انقلاب امپراطوری (۱۸۶۸) به کلی اوضاعش تغییر یافته و در سایه تأسیسات سیاسی و تشکیلات نظامی یک مملکت اروپایی گردید.

افتتاح باب چین که هنوز هم کامل نشده است در نتیجه چندین جنگ به عمل آمد که عبارت باشد از: جنگ تریاک (۱۸۴۱ - ۱۸۴۸) که انگلیسها بدان اقدام کردند و قشون کشی به چین (۱۸۵۸ - ۱۸۶۰) از طرف دولتین فرانسه و انگلیس متفقاً و تصرف پکن واقعه عمده آن است و دیگر جنگ کره از طرف ژاپنها (۱۸۹۴ - ۱۸۹۵) و بالاخره اعزام قوای بین المللی در ۱۹۰۰ که برای جلوگیری از هیجان بوکسرها در چین شمالی بود.

توسعه قوای نظامی ژاپن و جاه طلبی های روس ها که در پی الحاق منچوری بودند و استقرار آنها در خلیج پیچیلی موجب بروز جنگ بین ملتین گردید (۱۹۰۴).

ژاپنی ها در همه جا فاتح و روس ها را از منچوری راندند و حمایت خویش را بر مملکت کره مستقر ساختند و امپراطوری ژاپن از این پس در ردیف دول معظمه قرار گرفت.

چین بعد از مدت طولانی که در مقابل نفوذ اروپائیان مقاومت می ورزید از آغاز قرن بیستم کم کم شروع به اصلاحاتی در احوال خود کرده است. نتیجه انقلابی که در ۱۹۱۲ در چین بروز نمود اعلام جمهوری بود. برقراری طرز حکومت جدید که هنوز به خوبی استحکام نیافته با وجود اغتشاشات سیاسی و رقابتهای سرداران چینی به نظر می آید. مبدأ اصلاحات و ترقی اقتصادی در امپراطوری وسطای عالم باشد.

چین و چینها: امپراطوری چین که چینی ها امپراطوری مرکز عالم می نامند قدیمترین

ممالک فعلی دنیا است. تاریخ صحیح و معتبر این مملکت از ۲۹۵۳ سال قبل از میلاد شروع می‌شود.

مساحت کلیه چین و مضافاتش که از ترکستان تا اقیانوس کبیر و از هندوچین و هند تا سبیری ممتد است و سیعتر از تمام اروپا می‌باشد. حاصلخیزی دشت‌های آن که دو شطّ عمده از آن می‌گذرد و معادن بی‌شمار کوه‌هایش چین را یکی از پر ثروت‌ترین ممالک کره ارض ساخته است.

امپراطوری چین بنابر احصائیه خود مملکت در سال ۱۹۲۰ متجاوز از ۴۰۰ میلیون (مساوی تمام جمعیت اروپا) و بر حسب تفتیشات دقیق اروپائیان ۲۷۰ میلیون سکنه دارد. چینی‌ها که خود را آسمانیان می‌خوانند از نژاد زرد پوست، مردمی کارکن و پشت‌کاردار، قانع، باهوش، بسیار مرموز و مزور و بی‌نهایت مؤدّب هستند. روحاً تاجر و مشاغل لشکری را پست و حقیر می‌شمارند و در عالی‌ترین درجه احساسات احترام خانوادگی را دارا بوده و یگانه مذهب حقیقی همه پرستش‌نیاکان است که نه تنها مربوط به ارواح آنان بلکه افکار، عقاید، عادات و خلاصه آنچه که از آنها و متعلق به آنها بوده موضوع پرستش مردم است.

بنابراین چینی‌ها افکار و عادات اجدادی را بهترین عقاید پنداشته و با ایمان مذهبی نسبت به آنها دلبستگی دارند و قرن‌ها است که بر طبق همین اصول رفتار می‌نمایند. همین ستایش زمان‌های گذشته است که این ملت را از هرگونه حرکت و سیر به طرف تمدن باز داشته و هنوز هم اغلب افکار جدید را حقیر شمرده و نسبت به آنچه از خارج می‌آید بی‌اعتماد بوده و کینه می‌ورزند و (شیاطین خارجی) می‌نامند.

تشکیلات امپراطوری: امپراطوری چین از لحاظ سیاسی خانواده معظمی محسوب می‌شد، یعنی امپراطور «پسر آسمان» «پدر و مادر» ملت و در نتیجه مثل خانواده‌های قدیمه مالک‌الرقاب مطلق عموم بود. امپراطور در پکن پایتخت خویش (مثل تزارهای سابق روس در کرملین مسکو) در یک شهر علیحده «شهر ممنوع» زندگانی می‌کرد و از نظر رعایا دور بود. شورای معظم دولتی و هیئت وزراء در اداره عمومی با وی معاونت می‌کردند و به وسیله هشت نایب‌السلطنه که ولایت هیجده گانه امپراطوری بین آنان تقسیم شده بود حکومت می‌کرد.

بعضی از این ولایات بیش از آلمان و فرانسه جمعیت دارند و به ولایات و حکومت‌نشین‌های جزء قسمت شده‌اند که عمال دولتی از درجات مختلف یا ماندارنها (این کلمه را پرتغالی‌ها وضع کرده‌اند) در آن نقاط به اداره امور مشغول و اغلب مشاغل خود را خریداری و ترقی‌اتشان منوط به حمایت و جانب‌داری است.

ماندارنها از بین تحصیل‌کردگان یعنی کسانی که ادبیات، علوم و فلسفه چینی را آموخته و معلومات آنها در نتیجه شرکت و بردن سه مسابقه که نزدیک به درجات امتحانی با کالورا و لیسانس و دکترا در اروپا است انتخاب می‌شوند. دستور رسمی تحصیلات که تا ۱۹۰۰ هنوز به قوت خود باقی بود معاصر شارلمانی و مربوط به قرن نهم می‌گشت و تازه پاره مواد علوم خارجی در آن وارد کرده بودند.

تمدن چینیه‌ها: چینی‌ها تمدن بسیار عالی داشته‌اند و چندین قرن قبل از اروپاییان استعمال عقربه مغناطیسی، باروت توپ، چینی، کاغذ و فن طبع را می‌دانستند.

جریده گازت دوپکن روزنامه رسمی چین معاصر هوک‌کاپه بوده است. در مصنوعات برنزی و چوب‌های سخت و نسج ابریشم و زردوزی مهارت کاملی داشته‌اند. معماری چینی عجیب‌ترین معماری‌های عالم به شمار می‌رود. تمدن چینی‌ها از قرن چهاردهم تا قرن هفدهم در عهد سلسله منگ به متتها درجه ترقی خود رسید. این سلسله در ۱۶۴۴ در مقابل حملات مهاجمین شمالی یعنی منچوها (از نژاد زرد) مضمحل و فاتحین جدید سلسله سلاطین تسنگ را که تا سال ۱۹۱۲ سلطنت آنان دوام داشت به چین تحمیل کردند.

در قرن نوزدهم اغلب سلاطین چین ناتوان و ضعف و بیچارگی خود را در پس پرده ظلم و جور پنهان می‌کردند و به این ترتیب در چین مبدأ انحطاطی به وجود آمد که بالاخره منجر به سقوط سلسله سلطنت و تهدید تمامیت ارضی چین شد.

چین و اروپا از ۱۵۱۷ تا ۱۸۴۰: اروپایی‌ها از ثروت امپراطوری چین از ابتدای قرون وسطی بالخصوص به وسیله داستان‌های شگفت‌آور مارکو پولو^۱ آگاه گشته و میل رسیدن به کناره‌های داستانی کاتای^۲ علت عمده مسافرت‌های بزرگ اکتشافی اسپانیولی‌ها و

1. Marco Polo

۲. Cathay: مؤلفین قرون وسطی چین را کاتای می‌نامیدند.

پرتغالیها به آن محدود شده بود.

پرتغالیها قبل از سایرین وارد چین شده و در ۱۵۱۷ به کانتن رسیدند، ولی به واسطه تندى و طمع ورزى به زودى چینىها را نسبت به خود متغیر ساختند و بنابراین چین که تصور می شد برای گشودن باب خود حاضر شده است تقریباً به کلی مملکت را به روى شیاطین خارجى بست و آنها را در جزیرهٔ ماکائو^۱ واقع در جنوب کانتن محصور و خراجى سالیانه بر آنها بست، حتى در کانتن که اقامت خارجیان را ممنوع ساخت تنها ۳۰۰ متر مغازه برای آنها باقى گذارد.

فقط در همین زمین محقر بود که در مدت قریب به سه قرن (۱۵۵۳-۱۸۴۲) به اروپائیان اجازهٔ تجارت داد و باز در آنجا هم بیشتر از مدتی که قاعداً برای انجام کارهایشان ضرورى بود حق اقامت نداشتند و نمى توانستند با همه تجارت کنند و مجبور بودند به وسیلهٔ دلالتى رسمى «تجار امپراطور» که تنها تجارت را در دست دارند اقدام کنند و این دلالتى هم از حق انحصارى خود استفاده های گراف برده مبالغ گزافى از تجار اروپایى مى گرفتند. به این ترتیب باز قیود دیگری اضافه می شد از قبیل اینکه قدغن شده بود بومیان زبان چینی را به هیچ یک از شیاطین مغربى نیاموزند.

جنگ تریاک: این وضع غیر قابل تحمل تا ۱۸۴۰ طول کشید. در این تاریخ انگلیسها در تجارت کانتن حائز مقام اول شدند. متاع عمده آنها یکی از محصولات هند یعنی شیره خشخاش که تریاک باشد بود. تریاک را چینی ها مى کشیدند و سمیت و اثر هلاکت آن از الکل در اروپا بیشتر است. در ۱۸۳۹ حکومت چین فروش تریاک را قدغن کرد و قریب ۲۰,۰۰۰ صندوق تریاک را که در تجارتخانه های انگلیس بود ضبط و معدوم ساخت (ژوئن ۱۸۳۹).

انگلیس ها کانتن را محاصره و سپس به جنگى اقدام کردند که معروف به جنگ تریاک است.

این جنگ یک سال طول کشید (ژوئیه ۱۸۴۰- اوت ۱۸۴۲). یک دسته جهازات انگلیسى که مرکب از ۱۵ کشتى جنگى بود با یک عده قوی کانتن و شانکهای را گرفت و تا نانکن شهر عمده چین جنوبى که سابقاً پایتخت امپراطورى بود پیش رفت و به این

ترتیب چینیه‌ها را مجبور به صلح نمود (۲۹ اوت ۱۸۴۲). به موجب معاهده نانکن چینیه‌ها جزیره کوچک هنگ کنگ واقع در مقابل کانتن را به ملکیت انگلیسها دادند.

بندر آزاد هنگ کنگ انبار عمده تجارنی شرق اقصی شده است و به علاوه پنج بندر که عمده آنها بندر شانگهای، و کانتن و غیره است به روی تجارت انگلیس باز کردند. دول متحده آمریکا و فرانسه همین امتیازات را به دست آوردند، علاوه بر آن دولت فرانسه حمایت خود را بر هیئتهای کاتولیکی که از قرن چهاردهم به این طرف در چین بودند قبولانید (۱۲۵ اکتبر ۱۸۴۴) و از همین مسئله بود که کاملاً اهمیت خود را در نظر چینیه‌ها مجسم ساخت.

اعزام قشون به چین: در ۱۸۵۶ اشکالات جدید در کانتن بین انگلیسها و چین ظاهر شد. از طرف دیگر یک نفر از مبلغین مذهبی فرانسوی در کوانکسی^۱ به قتل رسید (۲۷ فوریه). چون جبران این عمل را از طرف چینیه‌ها نتوانستند تحصیل نمایند بنابراین حکومت انگلیس و ناپلئون سوم توافق نظر حاصل کردند که متفقاً برای تنبیه چین اقدام نموده و با تهدید پکن بدو تضمیناتی برای اتباع خود گرفته و بعد برقراری روابط سیاسی منظم به وسیله سفیر مقیم در دربار امپراطور و بالاخره تسهیلات نوینی برای تجارت تحصیل کنند. این مرتبه میدان عملیات چین شمالی بود. چینیه‌ها که خود را برای دفاع پکن ناتوان یافتند به وسیله عهدنامه تین تسن با پیشنهادهای متحدین موافقت کردند (۲۶ ژوئن ۱۸۵۸).

اما به عجله مصب نهر پی هو را که از آنجا به پکن باید رفت مستحکم ساختند و وقتی که کشتی‌های حامل وزراء مختار رسیدند راه رودخانه را بسته یافته و از قلاع تا کو طرف آنها شلیک شد.

جهازات مزبور از عبور منصرف شدند (ژوئن ۱۸۵۹) و لازم گردید قشون اعزام گردد.

قشون ۲۳,۰۰۰ نفری که ۸۰۰۰ نفر آن فرانسوی بود به فرماندهی ژنرال کوزن موتویان^۲ تا کورا متصرف و ۴۰,۰۰۰ چینی و تانار را منهزم ساخته و بعد از یک زد و خورد

مشعشعانه در پل پالیکائو^۱ (۲۱ سپتامبر ۱۸۶۰) تین تسن را بدون مقاومت قبضه و پکن را نیز اشغال کرد (۱۳ اکتبر). در جریان حمله به پکن چینیها تکلیف شروع به مذاکراتی نمودند که در طی آن سی و هفت نفر اروپایی را خائنانه دستگیر و چهار نفر از آنها را به قتل رسانیده و ۱۶ نفر دیگر را با شکنجه‌های موحشی تلف کردند.

برای انتقام این خیانت متحدین قصر تابستانی نفیس‌ترین اقامتگاه‌های امپراطوری را آتش زده و غارت کردند.

عهدنامه پکن (۱۲۴ اکتبر ۱۸۶۰) عهدنامه تین تسن را تثبیت و هفت بند جدید دیگر را که هانکئو در کنار رود یانگ تسه جزو آنهاست برای اروپاییان باز کرد. آزادی مذاهب را اعطاء و استرداد اموال ضبطی مسیحیان را تأمین ساخته و برای دول حق داشتن سفیر کبیر یا وزیر مختار در پکن قائل گردید و به همین واسطه دولت چین مجبور شد برای اولین بار وزارت امور خارجه تأسیس کند.

شورش تائی پنگها: مملکت چین در ضمن جنگ خارجی مزبور دچار جنگ داخلی که وحدت امپراطوری چین را تهدید می‌کرد گردید. علت این جنگ داخلی وجود حزب ملی چینی بود که با سلسله منچو مخالف و به صورت مجامع سری مخصوصاً در چین جنوبی تشکیل و فوق‌العاده کثیرالعدد و رو به ترقی بود.

در ۱۸۵۰ شورش وحشتناکی که کانون آن ولایت کوانگسی بود منفجر گردید. شورشیان به یانگ تسه رسیده و کلیه بلاد شط کبیر را متصرف شدند و با استحکام تمام در طرفین شط و ولایات کناره آن مستقر گردیدند. در مدت متجاوز از ۱۰ سال بر قسمت اعظم چین جنوبی که نانکن پایتخت آنها شده بود مسلط مانده و رئیس آنها خود را مؤسس سلسله نوینی به اسم تائی پنگ اعلام داشت.

سلسله منچو به یاری سربازان فرانسه و انگلیس و افواج چینی که به طرز اروپایی تشکیل یافته و چندین حادثه جوی اروپایی مقامات عمده‌ای در جزو آن به دست آوردند نجات یافت و تائی پنگ در سال ۱۸۶۶ قاطعاً شکست خورده و از ولایتی به ولایتی رانده شد و بقایای دستجات وی به کوهستان‌های یونام پناهنده گردیدند و در آنجا به نام سیاه چادران بعدها مانع نفوذ فرانسه بر نانکن شدند.

اولین آزمایش اصلاحات: در تعقیب عهدنامه پکن تصور می شد چین در صدد است کمی اوضاع خود را عوض کند و طرح های اصلاحات از طرف تسو هی^۱ امپراطریس و هونگ چانگ^۲ نایب السلطنه و همکار وی مورد مطالعه قرار گرفت.

توسعه اقتصادیات، ترقی نظام و اصلاح ادارات دستور پیشقدمان اصلاح بود. گمرکات تحت اداره یک نفر انگلیسی تشکیلات تازه یافت و صاحب منصبان فرانسوی مأمور ساختن جبهه خانه بحری در فوچو شده و اسلحه های بسیار و کشتی های جنگی خریدند.

یک مدرسه اروپایی برای آموختن «علوم وحشی» به جوانان تحصیل کرده در پکن تأسیس یافت (۱۸۶۷) و عده ای از آنها برای تحصیل به اروپا اعزام شدند (۱۸۷۶) و حتی امپراطور اجازه ساختن راه آهن را در شانگهای داد (۱۸۷۳). اما توده ملت و ماندانها کماکان خصم تجدّد بودند و مخصوصاً از راه آهن انزجار داشتند، زیرا میخ هایی که برای اتصال ریل ها به تراورس به کار می رفت «ممکن بود ستون فقرات اژدرهای مقدس را که در زیر زمین مأوی دارند مجروح سازد» لهادر ۱۸۷۹ ناچار کار راه آهن تعطیل و ریل ها را از زمین کنند. به علاوه دستجات درباری که بین خود برای مخالفت و خصومت با خارجیان اتفاق نمودند سیاست اصلاح طلبانه را از نظر امپراطور دور ساخته و شکست های نظامی و سیاسی خویش را فراموش کرد.

کینه نسبت به اجانب به وسیله اجحافات متوالی نسبت به مبلغین ظاهر شده و حزب ضداروپایی که مقصدش طرد اجانب بود تشکیل گردید در ۹ ژوئیه ۱۸۷۰ در تین تسن به وحشیانه ترین طرزی بیست نفر اروپایی را که تقریباً همه فرانسوی بودند به قتل رسانیدند. از آزمایش های اصلاحات فقط یک دسته جهازات زره پوش و قلاع مستحکم و چندین فوج مسلح و منظم به طرز اروپایی باقی ماند که فرانسویها در تُنکن و ژاپنها در کره آنها را مقابل خود یافتند.

ژاپن و ژاپنها: در همان اوقات که چینها راه آهن شانگهای را خراب می کردند مدت ده سال بود که ژاپن در تبدیل شدن به یک مملکت اروپایی مجاهده می کرد. ناگهانی بودن این تبدیل از شگفت انگیزترین وقایع تاریخی به شمار می رود. در

1. Tseu-Hi

2. Hung-Tchang

۱۸۶۸ مؤسسات سیاسی، اجتماعی و نظامی ژاپن تقریباً مشابه مؤسسات اروپایی در قرن هشتم یعنی عهد سلطنت فیلیپ اگوست و سن لویی در فرانسه بود و از ۱۸۹۰ شباهت کلی به مؤسسات امروزه اروپا یافت یعنی از ۱۸۶۸ تا ۱۸۸۹ در ظرف ۲۱ سال ژاپنی‌ها راه ششصد ساله اروپا را پیمودند.

ژاپن «امپراطوری آفتاب طالع» مجمع‌الجزایر بزرگ شرقی آسیا است. این مجمع‌الجزایر در جانب مشرق چین و مقابل آن قرار دارد و درست موقعیتش در آسیا مانند موقعیت انگلستان در اروپا است که جزایرش خارج از بر و در مقابل اروپا واقع شده. وسعت جزایر عمده ژاپن تقریباً به وسعت انگلستان می‌باشد. سکنه آن که امروزه قریب ۶۰ میلیون می‌شود مثل چینی‌ها از نژاد زرد می‌باشند اما با آنها اختلاف کلی دارند. همه سربازان باهوش و شجاع که در کیش رشادت تربیت یافته روح فداکاری در آنها دمیده شده و وطن پرست خالص می‌باشند. هنرمندان شگفت‌انگیز و خیلی خوش‌اطوار و اخلاق و بسیار دقیق و فکور و تند هوش و ملتی عملی و استعداد عجیب و تجانس دارند. چنین ملتی در تماس با خارجی‌ان همین که برتری آنها را دانست بدیهی است قادر به تحول خود بوده ناگزیر عواملی که موجب قدرت و توانایی خارجی‌ها شده از آنها اخذ و خواهان همسری با آنان خواهد شد.

تشکیلات ژاپن: ژاپن در اواسط قرن نوزدهم امپراطوری ملوک‌الطوایفی بود. امپراطور (میکادو) «پسر خدایان» از ابتدای قرن هفدهم مانند سلاطین تنبل و لابلای دوره مروونژین‌ها شده در احترامات مذهبی محصور ولی فاقد هرگونه اختیار و در قصر کبوتو پنهان می‌زیست.

اقتدار حقیقی را شگون^۱ (چینی‌ها او را تائیکون می‌نامیدند) یعنی سردار کل و صاحب حقیقی دربار که مقرش در ی‌دو^۲ بود در دست داشت. مقام شگون ارثی و در مقابل سلسله سلاطین سلسله شگون‌هایز وجود داشت چنانکه در دوره قرون وسطی در مقابل سلسله مروونژین سلسله لاندن‌ها نیز بود. بعد از شگون هیئت نجبای نظامی دائی‌میوس^۳ یعنی (بزرگان) بودند. این طبقه نجبا تابع امپراطور و ملاکین قوی و در عین

1. Shogoun

2. yedo

3. Daimyos

حال حاکم ولایات و در قلمرو خویش پادشاه حقیقی محسوب می‌شدند. هریک از این دائی میوس‌ها مانند دوکها و کنت‌های دوره ملوک‌الطوایفی اروپا دارای قلاع و اتباعی بودند که سامورائی یعنی «محافظین» می‌نامیدند. سامورائی‌ها نجبای بی‌بضاعت و از مواعبی که از ارباب‌های خود می‌گرفتند زندگانی می‌کردند. ادوات و ملزومات جنگی آنها شباهت کامل به تجهیزات نجیب‌زادگان قرون وسطی داشت، یعنی نیم‌تنه‌های تمام فولاد و یازره‌های بلند که از حلقه‌های آهنی ساخته شده و به هم پیوسته پوشیده ساق‌بند و بازوبند و کلاه‌خودهای آهنی داشتند. در هر موقع به واسطه دو شمشیری که به کمر بسته بودند شناخته می‌شدند، چه امتیاز داشتن دو شمشیر مخصوص به این طبقه بود.

توده ملت مرکب از تجار، کارگران و دهاقین بعد از اشرافیت نظامی مطیع آنان بودند. ژاپن و خارجیان: پرتغالیها کمی بعد از آنکه در چین پیاده شدند به سواحل ژاپن هم در اواسط قرن شانزدهم قدم گذاشتند (۱۵۴۳). در دنباله آنها مبلغین کاتولیکی تحت هدایت فرانسوا کزاوله^۱ رفیق اینیاک دو لویولا^۲ و یکی از مؤسسين هیئت ژزوئیتها به ژاپن رفتند (۱۵۴۹). به قدری مبلغین پیشرفت‌های سریع کردند که ژاپنیه‌ها در ۱۵۸۲ یک هیئت سفارتی به رُم به دربار پاپ فرستادند.

اما مجادلات سیاسی که مبلغین نیز در آن دخالت نمودند موجب تغییر اوضاع گردید. در اواسط قرن هفدهم (۱۶۳۷) ژاپن درهای مملکت را خیلی سختتر از چین به روی خارجیان بست، به این معنی که نه تنها ورود خارجیه‌ها به مملکت با تهدید به اعدام قدغن گردید بلکه خروج از ژاپن و جزئی معامله با خارجیان هم مجازاتش اعدام معین شد. تنها هلندیها و چینی‌ها اجازه یافتند که در مقابل ناکازاکی در جزیره مصنوعی که به کلی از خاک جدا بود مال‌التجاره‌های خود را از قبیل ظروف چینی، پارچه‌های ابریشمی، برنز و چای که از حکومت ژاپن می‌خریدند به کشتی حمل نمایند.

آغاز تبدیل ژاپن: در ۱۸۵۴ یک دسته جهازات جنگی به نام رئیس جمهور آمریکا برای تقاضای آزادی تجارت جهت آمریکاییها به ژاپن آمده، شگونی بدو در فکر رد این تقاضا بود اما بعد از آنکه فرستادگانش به دقت جهازات و توپخانه‌های آنها را تحت

مطالعه قرار دادند و به عظمت و قدرت آنها برخوردند دولت ژاپن با افتتاح دو بندر موافقت کرد. فرانسه، انگلیس، روسیه و سایرین هم همین امتیازات را تقاضا و تحصیل کردند (۱۸۵۵-۱۸۵۶). سپس در اینجا هم مانند چین در همان اوقات اختیار داشتن وزرای مختار را نزد شگون به دست آوردند (۱۸۵۹).

انقلاب ۱۸۶۸: امتیازاتی که به خارجیان اعطاء گردید مایه بروز بحران داخلی بسیار شدید و یک جنگ داخلی گردید. در میان دایمیو ها دو حزب تشکیل شد: یک دسته خصم متعصب اجانب و امضای عهد را با آنان خیانتی محسوب و در صدد از بین بردن قدرت شگون و احیای اقتدارات امپراطور برآمدند.

دسته دیگر نسبت به شگون وفادار مانده و برای داشتن اسلحه و کشتیهای جنگی بیشتر به خارجیان نزدیک شدند.

از طرف دیگر خارجیان برای انتقام قتل چندین نفر اروپایی و حمله طرفداران امپراطور به سفارت انگلیس (۵ ژوئیه ۱۸۶۱) در سیمونسکی^۱ قلاع یکی از دایمیو ها را که از همه بیشتر مخالف خارجیان بود گلوله باران و خراب کردند (۱۸۶۴). این عمل طرفداران امپراطور را به نفوق نظامی خارجیان معتقد ساخته و آنها را هم وادار به جلب حمایت خارجیان کرد.

امپراطور حاضر به عقد عهد با خارجیان شده و بنادر جدیدی به روی آنها باز نمود. کمی بعد شگون و امپراطور در گذشته و موتسو هیتو^۲ امپراطور جدید شگون جدید را تنبیه و او را مجبور به استعفاء کرد و سپس کیوتو را ترک و پایتخت خویش را به یوکه نام توکیو «پایتخت مشرق» به خود گرفت منتقل ساخت (ژوئن ۱۸۶۸).

مبدأ توفی: سال ۱۸۶۸ برای ژاپنیها اولین سال مبدأ جدید «مبدأ ترفی مئی جین» محسوب می شود. کلیه تبدیلات از بالا ناشی و کاملاً طبقه ممتاز مملکت که نجبای نظامی و ضمناً نخبه فضلاء به شمار می رفتند آن را به عمل آوردند.

ترقی مزبور عبارت از استقرار مؤسسات اداری، سیاسی، نظامی، علمی و صنعتی اروپا در ژاپن بود و این عمل با تهوور و سرعت خارق العاده انجام یافت. حکومت ملوک الطوائفی نسخ و مساوات عموم مردم در مقابل قانون اعلام شد.

1. Simonosaki

2. Mutsu-Hito

دائی میوس ها دیگر فرمانروای ولایات نبودند و حکام قابل عزل جای آنها را گرفتند. هیئت های انگلیسی، فرانسوی و آلمانی مرکب از صاحب منصبان، مهندسين، حقوق دانها و معلمین به ژاپن دعوت شدند و مجموعه کاملی از قوانین مرکب از قانون مدنی، قانون مجازات، قانون اصول محاکمات، قانون تجارت و غیره که از قوانین فرانسه و آلمان اخذ شده است در ژاپن ترتیب داده شد. محصلین ژاپنی به اروپا اعزام و در خود ژاپن نیز مدارس، دارالفنون ها و دارالعلم ها تأسیس یافت.

از ۱۸۷۰ به ساختن راههای آهن شروع کردند. خطوط تلگرافی کشیده شد و قورخانه های متعدد برپا گردید و یک دسته جهازات زره پوش و قشونی که مطابق اصول نظام اجباری، شخصی و عمومی اخذ و عده اش به سرعت به ۴۰۰,۰۰۰ نفر بالغ گردید تشکیل یافت که با کاملترین اسلحه مجهز بود.

این اصلاحات خیلی سریع عدم رضایتی بین دائی میوس ها ایجاد کرد و این طبقه در پی ارتجاع ملوک الطوائفی برآمدند و از این رو شورش خونینی در فوریه ۱۸۷۷ در ولایت ساتسوما در جنوب جزیره کیوسو ظاهر گشت و در پایان شش ماه با وجود مقاومت های شدید خاموش گردید (سپتامبر ۱۸۷۷). اما مخاصمه با تجدید دوام داشته و به وسیله سوء قصدها و قتل عده ای از سیاستون و مؤسسين اصلاحات عرض اندام می نمود. در ۱۸۸۹ امپراطور قانون اساسی اعلام داشت که به موجب آن قوه مجریه را برای خود محفوظ داشته و ضمناً حکومت نمایندگی را برقرار و قوه مقننه را به عهده دو مجلس واگذار کرد: یکی مجلس اعیان مرگ از اعضاء خانواده امپراطوری، نجبا و بزرگان منتخب از طرف امپراطور و یک مجلس مبعوثان که مطابق طریقه مالیاتی خیلی دقیق انتخاب می شوند.

در ۱۹۰۸ بنابر احصائیه رسمی عده انتخاب کنندگان از ۱۶ در هزار تجاوز نمی کرد. این دو مجلس که در آن احزاب آلت دست عشایر قدیمی ملوک الطوائفی هستند نفوذ جدی در مسائل عالیه سیاسی ندارد.

در تمام مدت جنگ منچوری بدون اینکه احدی جرأت ابراز کمترین اعتراضی را بکند افتتاح پارلمان به تعویق افتاد. مذاکرات این پارلمان در مسائل مملکتی صورت ظاهری بیش نبوده و وزراء که تنها در مقابل امپراطور مسئول هستند به مجلس واقعی

نمی‌نهند. نمایندگان پارلمان هم که چندان طرف ملاحظه ملت نبوده و دائماً هم آزادی‌خواهان و فضلا که بقای حکومت مطلقه را با بی‌صبری تحمل می‌کنند آنان را مورد ملامت و سرزنش قرار داده‌اند، بر روی هم شیه و کیلی هستند که ابداً مظهر ملت ژاپن محسوب نمی‌شوند.

جنگ کره: اهمیت و عظمت تبدیل ژاپن به‌تدریج در زد و خورد با چین در موضوع کره ظاهر گردید. مملکت کره که دارای ۶ میلیون نفوس است و تقریباً به بزرگی نصف فرانسه و مانند الجزیره نسبت به ماری در فاصله ۲۴ ساعت از سواحل ژاپن واقع شده است چندین قرن بود که چینی‌ها و ژاپنی‌ها بر سر استیلای بر این ناحیه کشمکش داشتند و بالاخره قرار شد که دولتین توافقاً بر آن حکومت کنند و هر یک قوایی در ستول پایتخت کره داشته باشند و بدیهی است که به این ترتیب باب مشاجره همواره مفتوح بود چنان که چینی‌ها در ۱۸۹۴ خواستند بر عده قوای خود در ستول بیفزایند. ژاپنی‌ها بدون اعلان جنگ شروع به محاربه کردند (ژوئیه ۱۸۹۴) و جنگ به سرعت پیشرفت می‌کرد یعنی ژاپنی‌ها بعد از اخراج چینی‌ها از کره و منهدم ساختن کشتی زره‌پوش آنها که بر مصب بالو شط فاصل بین کره و منچوری لنگر انداخته بود (۱۷ سپتامبر) و تصرف قلعه نظامی پرت آرتور (نوامبر) وارد پیچیلی شدند.

چینی‌ها که از بابت پکن به وحشت افتادند حاضر به امضای عهدنامه صلح گشته و به موجب عهدنامه سیمونسکی دو قلعه را که بر مدخل خلیج پیچیلی مسلط است به ژاپن‌ها واگذار کردند (در شمال پرت آرتور با شبه جزیره لیائوتونگ در جنوب و یه‌یوای) و به علاوه در مقابل چین جنوبی جزیره بزرگ فورمز^۱ و جزایر پسکادور^۲ و مبلغ زیادی به عنوان غرامت جنگی پرداخته و به امتیازات بسیاری نسبت به تجارت ژاپن در داخله چین تن در دادند (۱۷ آوریل ۱۸۹۵).

در این موقع مداخله اروپا به میان آمد و به بهانه دفاع «تمامیت ارض چین» دولت روس که چشم به پرت آرتور داشت موفق شد که رضایت فرانسه و آلمان را نیز جلب کند و دول سه‌گانه تجدید نظر در عهدنامه سیمونسکی را تحمیل کردند (مه ۱۸۹۵).

ژاپن ناچار شد فقط به تصرف فورمز و غرامت جنگی قناعت ورزد اما از آن به بعد

1. Formose

2. Pescadores

مصمم گشت روزی انتقام مداخله روسیه را بکشد.

آزمایش تجزیه چین: در تعقیب شکست چین بسیاری در اروپا به این فکر افتادند که شاید ممکن باشد روزی چین را هم مثل افریقا قسمت کرد و یا لاقبل دول خواهند توانست در آنجا بعضی امکان نظامی و تجارتي را اشغال و مناطق نفوذی برای خود تشکیل بدهند. در تعقیب قتل دو نفر از مبلغین آلمانی (اول نوامبر ۱۸۹۷) گیوم دوم امپراطور آلمان فوراً و بدون اخطار بندر و محوطه کپالوچتو واقع در جنوب شبه جزیره شان تونگ را که وفور معادن زغال سنگش معروف بود اشغال کرد (۱۴ نوامبر ۱۸۹۷). روسها هم به سهم خود برای تکمیل راه آهن سرتاسری سیبری امتیاز کشیدن خط مستقیم از ایالت منچوری به طرف ولادیوستک و اجازه ساختمان خط آهن چین شرفی که خاربین را به پکن متصل می ساخت و اختیار اشغال نظامی بعضی شهرهای منچوری را برای حراست راه آهن مزبور تحصیل کردند و از طرف دیگر پرت آرتور را که بندری آزاد و مدتها بود روسها چشم به دنبال آن داشتند نود و نه ساله اجاره کرده و در آتیه می بایستی خط آهن فرعی آن را به راه آهن سرتاسری سیبری متصل سازد (۲۷ مارس ۱۸۹۸).

دول انگلیس و فرانسه امتیازات به این مهمی تحصیل نکردند بلکه یکی و یهایوای و دیگری لنگرگاه کوانگ چتو را در شبه جزیره کوچکی که مدخل تُنکن را از طرف مشرق مسدود می دارد به عنوان اجاره به دست آوردند. دولت چین معادن و راه آهن یونام را برای فرانسه ذخیره کرده و متعهد شد که سه ولایت جنوبی کوانگسی، کانتن و یونام و همچنین جزیره هائینان که منطقه نفوذ فرانسه محسوب است به هیچ دولتی واگذار نکند. از طرف دیگر دول آزادی دوازده بندر جدید و حق ساختن کارخانجات در بنادر مزبور و حق سیر در تمام طرق چین را که قابل کشتی رانی باشد تحصیل کردند و از حکومت چین برای اتباع خود امتیاز استخراج معادن و ساختن قریب ۱۰,۰۰۰ کیلومتر راه آهن به دست آوردند که قسمت عمده آن خط از پکن به هانکو که به طول ۱۲۵۰ کیلومتر می باشد به یک شرکت فرانسه واگذار شد و این وقایع تسلط بربرها به چین و دگرگون شدن امپراطوری کهن چینی بود.

جنگ بوکسورها: وطن پرستی چینی و روح پرستش عادات دیرینه طغیان کرد. مجامع

مخفی متعدد و فعال به خصوص مجمع معروف به بوکسورها نهضت ملی را در چین تحریک کردند که در سنه ۱۹۰۰ در پکن بروز نموده و در تمام چین شمالی بسط یافت. دویست نفر خارجی که قریب صد نفرشان انگلیسی بودند به قتل رسیدند. سفرای اروپا در پکن مدت دو ماه در سفارتخانه‌های خود محصور ماندند (۱۳ ژوئن - ۱۴ اوت). دول خارجه که ژاپن و ممالک متحده هم جزو آنها بودند تصمیم گرفتند که متحداً اقدام کنند و هریک عده قوایی فرستادند (فرانسه ۱۷,۰۰۰ نفر فرستاد) و این قشون بین‌المللی که به این طرز تشکیل یافته بود در اطراف پکن جنگ کوتاه مدتی نموده و هیجان بوکسورها را خاموش ساخت (سپتامبر - اکتبر ۱۹۰۰). چینیها مجبور شدند که دو میلیارد و نیم غرامت تأدیه و امتیازات فوائد عامه را که قبلاً داده بودند تثبیت کنند. در مقابل دول هم به کلی از خیال تجزیه چین منصرف و تمامیت ارضیش را ضمانت نمودند.

جنگ روس و ژاپن: روسیه همان وقت تصمیم داشت که این ضمانت را محترم نشمارد و مایل به تصرف منچوری بود. در جریان جنگ بوکسورها به بهانه تأمین خطوط آهنی که می ساخت قوای مهمی در منچوری متمرکز ساخت و در همان حال پرت آرتور را به یک جبهه خانه بحری دهشتناکی تبدیل می کرد و یک دسته جهازات جنگی در اقیانوس کبیر به آب انداخته و بالاخره در کره که بنادر متعدد آن را مطمح نظر قرار داده بود شروع به تحریکاتی نمود و به این ترتیب رقابت روس و ژاپن در آنجا جانشین رقابت دیرین چین و ژاپن گردید.

جاه طلبی روس با نام جویی ژاپن تصادم کرد. ژاپنی‌ها با انگلیس (۳۰ ژانویه ۱۹۰۲) و چین (۸ اوت ۱۹۰۲) پیمان اتحاد تدافعی از لحاظ ضمانت تمامیت چین منعقد داشتند و ضمناً به تهیه مقدمات نظامی مهمی پرداختند و وقتی خود را حاضر کار یافتند از دولت روس پرسیدند که در چه تاریخ خیال دارد قوای خود را از منچوری که امنیت در آن برقرار است خارج سازد (سپتامبر ۱۹۰۳). روسها برای اینکه فرصت تکمیل تجهیزات را داشته باشند کوشش می نمودند مذاکرات را طولانی کنند. اما ژاپنی‌ها این سیاست را خنثی کردند، به این معنی که بدون اعلان جنگ یک قسمت از جهازات روس را در مقابل پرت آرتور غرق ساختند (شب ۸ و ۹ فوریه ۱۹۰۴) و قشون خود را به کره ریختند.

جنگ یک سال و نیم طول کشید و تقریباً تماماً در منچوری جریان داشت. ژاپنی‌ها پرت آرتور را بعد از یک محاصره دو ماهه و دادن ۶۰,۰۰۰ نفر تلفات از مقتول و مجروح گرفتند (۲ ژانویه ۱۹۰۵) و همینطور که متهورانه پیش می‌رفتند به روس‌های بی‌حس و بی‌نظم که فرمانده خوبی هم نداشتند در چندین جنگ شکست‌های خونینی وارد آوردند.

جنگ‌های مزبور بزرگترین محاربات بعد از ۱۸۷۰ به شمار می‌رفت و هریک چندین روز طول می‌کشید، چنان‌که آخرین جنگ که در موکدن^۱ واقع شد (۶-۱۰ مارس ۱۹۰۵) در مدت چهار روز قشون طرفین ۱۲۰,۰۰۰ نفر مقتول و مجروح داشت و بالاخره برای روسها منجر به شکستی عظیم گردید. ۴۰,۰۰۰ نفر اسیر و اثاثیه و مهمات مفصلی از آنها به دست ژاپنی‌ها افتاد. یک دسته چهار روس شامل ۲۰ کشتی جنگی که از اروپا آمده بود به کلی منهدم شد (فقط سه کرازور فرار کردند) (۲۷ مه ۱۹۰۵) و روسها مجبور به تقاضای صلح شدند.

صلح پرتسموت^۲: به موجب صلح پرتسموت (۵ سپتامبر ۱۹۰۵) روسها حمایت ژاپن را بر کره شناخته دانلی و پرت آرتور و قسمت جنوب جزیره ساخالین را به آنها واگذار کردند و به این ترتیب ژاپن مراقب سواحل سیبری جنوبی و بر بابهای پروز و کره که تنها مخارج‌های دوگانه دریای ژاپن به سمت اقیانوس کبیر هستند مسلط گردید و بندر ولادیوستک دیگر معبر آزادی به سمت اقیانوس کبیر نداشته و بالتیجه به طور قطعی بسط روسیه از طرف دریا مسدود شد. دولتین متقابلاً متعهد شدند منچوری را تخلیه و دوباره آن را به چین بازگذارند. اما این ماده به کلی اسمی بود، زیرا روسیه راههای آهن منچوری جنوبی و تمام امتیازات و املاکی را که در این ناحیه مالک بود به ژاپن منتقل ساخته و قرار شد قوای روس و ژاپن برای حراست راه آهن مادام که دولت چین عاجز از استقرار امنیت در مملکت باشد باقی بمانند و در حقیقت منچوری به دو منطقه نفوذ: یکی روس در شمال و دیگر ژاپن در جنوب قسمت شده بود.

این قطعات جدید برای ژاپن که اراضی کم و وسعتش به جهت تعذیه جمعیت فوق‌العاده آن کافی نبود مغتنم و ذیقیمت و به علاوه ژاپن استیلای سیاسی و اقتصادی بر

ممالک مجاور خویش را لازم دارد که مازاد جمعیت او را مسکن داده و وسایل زندگانی و رونق تجارت و صنعتش را فراهم آورند. کره که در ۱۹۱۰ محقق به ژاپن شد و مخصوصاً منچوری با منابع معدنی و فلاحی و جمعیت کارکن و امکان بسط تجارتش تمام این احتیاجات را مرتفع می‌سازند و می‌توانند برای ژاپن مواد اولیه غذایی تهیه کرده و مصنوعات ژاپن را هم بخرند.

ژاپن در شرق اقصی: به این ترتیب ژاپن دولت نافذ و مقدم در شرق اقصی شده است و این وضعیت وی را یک اتحاد تدافعی و تعرضی با انگلیس (۲۹ سپتامبر ۱۹۰۵) و یک فقره قرارداد با فرانسه (ژوئن ۱۹۰۷) و بالاخره عهدنامه بازوس (۳۰ ژوئیه ۱۹۰۷) تثبیت کرد. به موجب عهدنامه با انگلیس که حائز اهمیت خاصی بود ژاپن وعده می‌داد که در موقع جنگ هندوستان را حراست نماید و سیادت دریاهای آسیا را با انگلستان قسمت کرده آبهای شرق اقصی را مخصوص خویش گردانید و اقیانوس هند را به انگلیس‌ها واگذار کرد.

عهدنامه‌های سه گانه فوق شامل اصل «حفظ وضع حاضر شرق» و ضمانت متقابل متعاهدین در تمامیت ارضی چین و احترام اصل «درهای باز» در مملکت آسمانی بود و خوشبختانه به اضطراب بین‌المللی که از جنگ روس و ژاپن حاصل شده بود خاتمه داد. ژاپن و ارث جاه‌طلبی‌های روسها در شرق اقصی شده و مایل است بر سایرین تفوق معنوی و اقتصادی در چین شمالی داشته باشد. ساختمان خط آهن سرتاسری کره و اتصال آن به خط آهن چین در مکدن و پکن موجبات تسهیل مراقبت در پکن و بسط تجارت و اعزام سریع قوا را برای او فراهم می‌آورد، حتی در باب چین نقشه‌های بسیار وسیعی در نظر گرفته و آمالش این است که تشکیلات این مملکت را عهده‌دار شده و تمدن غرب را در آنجا وارد نماید و به عبارت آخری در دوره تبدلی که چین طی می‌کند هادی و مربی او باشد، چنان که محصلین چینی را به دارالفنون‌های خود جلب و مدارس، مریضخانه‌ها، روزنامه و کتاب‌فروشی‌هایی در مملکت آسمانی تأسیس می‌کند که مرکز فروش کتب تبلیغ هستند. همچنین مال‌التجاره‌های زیادی به قیمت ارزان که کاملاً مطابق سلیقه اهالی چین است به آنجا می‌فرستد و عجالتاً از نفوذ سیاسی خود و نهضت

ضداروپایی که خود محرک آن است استفاده می‌کند، ولی توسعه پیشرفت ژاپنی‌ها در کره و منچوری حس عدم اعتمادی در چینی‌ها بیدار کرده و کم‌کم تقاضاهای آنها با احساسات ملتون چین تصادم می‌نماید و از این رو محبت عمیق و قابل دوامی را نمی‌توان بین این دو ملت پیش‌بینی نمود، زیرا نه سیاستاً و نه اقتصاداً چین حاضر نیست که در ژاپن مستهلک گردد.

ژاپن و ممالک متحده آمریکا: احتمال می‌رود پیشرفت‌های ژاپن را در شرق اقصی رقابت جدیدی یعنی رقابت دولت متحده آمریکا دچار خطر سازد چه همان‌طور که سابقاً روسیه از طرف خاک به سمت شرق اقصی پیش می‌رفت دولت متحده آمریکا از طریق دریا به طرف آن نواحی جلو می‌رود. بنابراین برای استیلای بر اقیانوس کبیر بین ژاپن و ممالک متحده آمریکا کشمکش درگرفته، ولی خیلی به نظر بعید می‌آید که منجر به جنگ شود، زیرا روابط بسیار نزدیک تجارتي ژاپن و ممالک متحده آمریکا را با یکدیگر مربوط ساخته و ممالک متحده آمریکا بهترین و مطمئن‌ترین مشتریان امتعه ژاپن می‌باشد. به علاوه لزوم تحکیم وضعیت مالی ژاپن و الغاء اتحاد ژاپن و انگلیس از طرف انگلستان و تحدید تسلیحات بحری ژاپن را از هر نوع سیاست تعرضی منحرف می‌سازد، خاصه اینکه اقدام به جنگ برای ژاپن از حیث مالی گران تمام شده روابط بین‌المللش را هم به خطر خواهد انداخت.

دولت کانادا و مخصوصاً استرالیا که از مهاجرت آسیایی‌ها خود را در خطر می‌بینند با ممالک متحده دست به دست داده و برای برهم زدن اتحاد انگلیس و ژاپن با هم متفق بودند. عجالتاً این دو رقیب (ژاپن و ممالک متحده آمریکا) به موجب عهدنامه ۱۹۰۸ و سپس بر طبق معاهده‌ای که در کنفرانس واشنگتن در ۱۹۲۱ منعقد داشته‌اند احترام تعامیت ارضی چین و آزادی تجارت را در آنجا متعهد گشته‌اند.

ژاپن کنونی: نتایج مادی تبدیل ژاپن را در نیم قرن می‌توان به طریق ذیل خلاصه نمود: یک قشون ۷۰۰,۰۰۰ نفری که طوری امتحان شهامت و روح انتظام و فداکاری داده که با بهترین قشون امروزه همسری می‌کند و یک دسته جهازات تجارتي که ظرفیت آن در ۱۹۱۴ از ظرفیت جهازات تجارتي فرانسه کمی بیشتر بود، خطوط بحری که ژاپن را به آمریکای شمالی و استرالیا و آسیا و اروپا (مارسی و لندن) مربوط می‌سازد، بحریه

تجارتی ژاپنی که به تدریج تجارت و حمل و نقل بحری اقیانوس کبیر را به دست گرفته است، متجاوز از ۱۰,۰۰۰ کیلومتر راه آهن و صنایع بزرگ مخصوصاً پارچه بافی و فلزکاری و ماشین سازی و کارخانه های کشتی سازی عظیم برای ساختن بزرگترین کشتی های زره پوش و به آب انداختن ۶۵ کشتی بخاری تجارتی در یک سال و بالاخره دارا بودن تجارت خارجی که از ۱۳۵ میلیون در ۱۸۶۸ به متجاوز از دو میلیارد و نیم در ۱۹۱۳ ترقی کرده است. هیچ ملتی در مدت به این کوتاهی نتوانسته است چنین ترقی خارق العاده ای برای خود فراهم کند.

معدلک در ابتدای قرن بیستم دو نقطه حساس در تجهیزات مادی و معنوی ژاپن وجود داشت: یکی مسئله کارگری و دیگر ضعف وضعیت مالی.

جنگهای بین چین و ژاپن و تجهیزات جدید که دو ثلث بودجه به مصرف آن باید برسد ژاپن را مقروض و مجبور به تحصیل قرضه های گزاف با شرایط مضّر از خارجه نمود، به طوری که قرضه های دولتی در ظرف پانزده سال (از سال ۱۸۷۸ تا ۱۹۰۷) ده برابر شده و ملت زیر بار مالیات های دائم التزاید در شرف اضمحلال بود و کار به جایی رسید که ژاپن ناچار شد در ۱۹۰۸ تجهیزات بحری و نظامی خود را تقلیل دهد، اما ثروتمند شدن خارق العاده ژاپن در مدت جنگ بین المللی کار او را در رونق دادن به امور مالی کاملاً تسهیل نمود.

اگرچه ترقی خارق العاده صنعتی نظر به فراوانی کارگر و کمی مزد تسهیل شده است ولی تزئید مختصر مزد در جریان سالهای اخیر جبران اضافه فوق العاده قیمت زنگانی را نکرده است.

استفاده کارگری از زن و بچه و بزرگ بی نهایت سخت و ناکنون هیچ قانونی برای حمایت کارگران وضع نشده و توسعه فقر بین مردم وحشتناک گردیده چنان که در ۱۹۰۳ حزب اجتماعی کوچکی که هنوز نواقص زیادی داشت در ژاپن ظهور کرده و نفرات خود را از بین کارگران حتی از هیئت معلمین جمع آوری می کند. به قیادت این حزب اعتصابات که با غارت و شورش توأم می شد بین کارگران معادن و بنادر برای تحصیل اضافه مزد و تقلیل ساعات کار بروز نمود، اما به طور کلی توده ژاپنی ها دارای روح وفاداری و اطاعت نسبت به پرستش امپراطور خود بوده و باز مدت های طولانی بدون

کمترین عدم رضایتی مطیع حکومت چند نفر نظامی و سیاستمدار اطرافیان پادشاه خواهند بود.

اقدامات نوین اصلاحی در چین: «وحشت» از خارجی‌ان که هتک احترام مقدس‌ترین سنن ملی چین را نموده و تعرض به تمامیت ارضی آن مملکت نه تنها دربار را به هیجان آورد بلکه فضلاء و نجباء را نیز طوری به خیال انداخت که بسیاری از آنها در تألیفات معروف خود مدلل داشتند مذهب کنفوسیوس^۱ که عقل کامل چینی است تجدد را اجازه می‌دهد. متجددین امیدوار بودند اصلاحات با مساعدت امپراتور عملی شود. اساس دستور آنها تصحیح اخلاق ماندان‌ها و خود را طرفدار اصلاح زیاده‌روی‌های درباریان معرفی کرده بهبودی بخشیدن به وضعیات را بر تغییرات اساسی و نوین ترجیح می‌دادند. در ۱۵ ژوئن ۱۸۹۸ پسر آسمانی (امپراتور) ملاقات سری با سردسته آنها کرد و بنابر نصایح وی شروع به عملی ساختن اصلاحات نمود. زمامداری اصلاح طلبان کم مدت (قریب ۱۰۰ روز بود) و در عقب کودتایی عموماً توقیف و یا محبوس و یا تلف شدند. فتوحات ژاپنی‌ها در جنگ با روس خاتمه به دایره ارتجاع داده به دربار یکن فهماندند که نباید علوم خارجی را حقیر شمرد و احساس کردند که فراگرفتن علوم و صنایع اروپایی و قبول تشکیلات آنجا برای ملت چین حتی شرط لازم استقلال شمرده می‌شود و از ۱۹۰۵ جداً در پی تبدیل اوضاع خود شد. اقدامات اصلاحی بیشتر متوجه نظام و معارف گردیده، مملکت چین در تحت اداره معلمین ژاپنی مجدداً شروع به تشکیل قشون به طرز اروپایی کرده که افراد آن را به طور منظم گرفته و همه متحدالشکل و به یک طرز تجهیز می‌شوند و از حالا به طوری که می‌گویند دارای یک میلیون قشون است.

در جرایدی که نشر می‌شود قوای جنگی را که تا دیروز مورد تحقیر چینی‌ها بود می‌ستایند. تجدد عمده در امر معارف که هنوز کاملاً چینی مانده عبارتست از تخصیص دادن قسمت مهمی به علوم جدید. حکومت پکن مدارس متوسطه و دارالسنون‌هایی تأسیس نموده، اولین دارالفنون در پکن در ۱۳ ژوئیه ۱۸۹۸ به وجود آمد و عده‌ای محصلین به اروپا و مخصوصاً به ژاپن اعزام داشته، امپراطریس هم پس از اعزام یک

1. Confucius

هیئت مطالبه به اروپا (۱۹۰۶) یک رشته فرامین منتشر و شخصاً برقراری حکومت مشروطه را اعلام داشت (۱۹۰۸). از طرف دیگر چینی‌ها بیش از پیش با تسخیر اقتصادی چین به دست اروپاییان مخالف و می‌گویند که استفاده از اراضی ملی باید به وسیله چینی‌ها و به نفع چینی‌ها باشد و شخصاً شروع به آبادی مملکت خود کرده معادنی را که امتیازاتش به خارجی‌ان داده شده بود و راه‌های آهن را باز خریدند و در صدد تأسیس کارخانجات برآمدند، معذک اقدامات اصلاحی به واسطه عدم استقامت و تردید دربار فلج شده، زیرا دربار امپراطوری بین دو نفوذ مخالف اصلاح‌طلبان و محافظه‌کاران واقع شده اصلاحات بالخصوص عمل چندتن از رجال بود (مانند یوان شکائی^۱ حاکم چلی^۲ که یکی از تشکیل‌دهندگان قشون جوان است) که در حوزه مأموریت خود مانند سایر همکارهایش به کارهای تازه‌ای دست زد.

انقلاب ۱۹۱۲: تکانی که چین در ضمن این اصلاحات خورد و عدم رضایتی که اصلاحات مزبوره تولید نمود پیمانۀ صبر مردم چین را لبریز ساخته بحران سخت سیاسی ظاهر گشت که هنوز هم خاتمه نیافته و واقعه مهم آن استعفای سلسله منچو و اعلام جمهوری است.

علت مستقیم این تبدیل ناگهانی در طرز حکومت شورش چین جنوبی بوده است. شورش مزبور را اتحاد ناراضیها که مجامع سری جمهوری‌خواه آن را اداره می‌کرد به وجود آورد.

اصلاح‌طلبان دربار طرفدار مرکزیت و ملی کردن راه‌آنها و بسط اقتدارات مرکز برای تحکیم سلسله سلطنت بودند. حدود اختیارات مالی و نظامی نایب‌السلطنه مداخله مرکز در اداره ولایات ماندان‌ها را که کاملاً علاقمند به امتیازات خویش بودند غضبناک ساخته و باز خرید امتیاز ساختمان راه‌های آهن از کمپانی‌ها شرکت‌های چینی را به خشم آورد و در چندین مرکز برای مقاومت با حکومت متحد شدند.

در چین جنوبی در تحت عنوان «اتحاد سوگند» و بعد «حزب ملت» (کومینک‌تان)^۳ که حزبی جمهوری‌طلب و ملی و ضد سلسله منچو بود تشکیل شد. این حزب عقیده داشت

1. Yuan-Che-kai

2. Tche-Li

3. Kuo-ming-Tan

که شرط مقدم اصلاحات تغییر طرز سیاسی و اجتماعی است و هیچ اصلاحی با کمک دربار امکان پذیر نخواهد گشت. رئیس این حزب سون یات سن^۱ یکی از دکترهای طب بود که در کانتن متولد و محرک انقلاب و تربیت آمریکایی کاملاً در وی رسوخ یافته. مشی او استفاده از عدم رضایت عمومی برای دامن زدن انقلاب بود.

اغتشاشاتی را که باز خرید راه آهن ولایت سیچوآن موجب شد (اول اوت ۱۹۱۱) صلاهی شورش مهمی گردید که به سرعت در دره یانگ تسه و ممالک مجاور بسط یافت. از ابتدای نوامبر ۱۹۱۱ دوازده الی چهارده ولایت خود را مستقل خوانده و نمایندگانشان جمهوری را اعلام و حکومتی در نانکن تشکیل دادند و به این ترتیب چین به دو قطعه منقسم شد: ولایات مستقل و ولایات وفادار نسبت به حکومت پکن. رویت یوآن شکائی که به ریاست وزراء انتخاب شد فتح انقلاب را تسریع ساخت، زیرا به عوض دفع با جمهوری خواهان با آنها مصالحه کرد. وحدت مملکت برقرار و جنگ داخلی بنا بر قرارنامه ای خاتمه پذیرفت. امپراطور از حقوق سیاسی خود استعفا داد و فقط امتیازات مذهبی خویش را حفظ می کرد (۱۲ فوریه ۱۹۱۲) و در همین اوان یوآن شکائی موفق شد که از طرف مجلس نانکن برای ریاست جمهوری چین انتخاب شود (مارس ۱۹۱۲).

چین و فردای انقلاب: دو حزب که کمتر مظهر عقاید سیاسی و بیشتر نماینده طبقاتی اجتماعی بودند مشغول مجادله شدند: یکی اصلاح طلبان قدیم که جمهوری خواهان اعتدالی شده و طرفدار وحدت مملکت در تحت اداره پکن می باشند. اعضاء این حزب از مأمورین قدیم دانشمندان و نجباء و تجار هستند و دیگر رادیکال های «اتحاد سوگند» که اعضاء خود را ز دهقانها، روزنامه نویسان، محصلین مدارس خارجه، تاجرزادگان و صنعتگران جمع آوری می کرد، ولی اعتدالیون به همت یوآن شکائی که از نتایج انقلاب بهره مند شد بر حزب دیگر غلب کردند.

یوآن شکائی پارلمان را منحل و سیاست مرکزیتی متمایل به ارتجاع تعقیب نمود. مرام وی احیای قدرت مرکزی و نیل به سلطنت کامل حکومت مرکزی و در طریق خود به نجباء و ماندان های حکومت قدیم که بر مشاغل خود ابقاء شدند متکی بود و قشون

شمال آلت اصلی استیلای وی به شمار می‌آمد. اما در ۱۹۱۴ حکومت یوآن شکائی در مملکت جز قشون نقطه اتکایی نداشت. مخاصمه جمهوری خواهان با او به شدت خود باقی مانده در اغلب ایالات جنوبی طغیان و شورش مرض بومی شده بود و قدرت حکومت مرکزی پیشرفتی نداشت.

بعد از مرگ یوآن شکائی (۶ ژوئن ۱۹۱۶) زندگانی سیاسی چین روزمره و بی‌دوام گشته و مرحله اغتشاشات و هرج و مرج‌های نظامی را طی می‌نماید که صفت مشخصه آن مخالفت شمال و جنوب، کشمکشها و جنگ‌های سرداران، ضعف حکومت مرکزی، تشدید کینه نسبت به خارجی‌ان و بالاخره تحریکات محصلین مدارس است که می‌خواهند رسوم قدیمه مملکت خود را با متهورترین افکار سوسیالیزم انقلاب موافق سازند.

در ولایات حکام نظامی یا توکیونها مستقلاً سلطنت می‌کنند و یک حکومت انقلاب ملی تند که از «حزب ملت» به وجود آمده در کانتن تأسیس یافته است. این حکومت که فرمانروایی ولایات جنوب و دره مرکزی نهر ارزق است قویترین مخاصمش بین توکیونها مارشال شانگ سولن^۱ حاکم منچوری می‌باشد. وطن پرستان و جوانان چین بین این دو اردو که برای به دست آوردن زمام مرکزی با هم می‌جنگند منقسم شده‌اند. ضمناً باید گفت که مرام هر دو دسته مخاصم استخلاص چین از قیمومت خارجی و برقراری وحدت مملکت و استقلال و امنیت به وسیله رشته اتحاد بین ایالات مختلفه می‌باشد (۱۹۲۷).

یک چنین وضعیت سیاسی بحران شدید مالی را هم دنبال خود آورده است. حکومت پکن که در سنوات اخیر اقتدارش از دیوارهای پایتخت تجاوز نکرده است برای تأدیه مخارج جاری هیچگونه عایدی جز فاضل عایدات امتیازهای انحصاری که خارجی‌ان اداره می‌کنند ندارد. با وجود تهی بودن خزانه دولت چین تا امروز استمداد از بانکهای خارجی را که کنسرسیوم عظیم بین‌المللی تشکیل داده‌اند رد کرده به این ترتیب توانسته است از نظارت مالی خارجی‌ان احتراز کند.

فقر مالی و تشنجات داخلی و منابع ثروتی فوق‌العاده چین رقابتهای بین‌المللی و

پیشرفت تبلیغات شدید عوامل روسیه بالشویکی را تسهیل ساخته است. امپراطوری آسمانی میدان وسیعی شده است که در آن دو دولت معظم اروپا یعنی روس و انگلیس با یکدیگر مواجه هستند و همچنین زمینه رقابت سیاسی و اقتصادی دو دولت معظم اقیانوس کبیر یعنی ژاپن و ممالک متحده آمریکا گردیده است. مسئله چین در قرن بیستم در روابط دولی که در شرق اقصی منافع دارند دارای همان درجه اهمیت و تأثیر خواهد بود که مسئله شرق در قرن نوزدهم در روابط بین دول ساحلی مدیترانه داشت.

فصل بیست و سوم

آمریکا

I

ممالک متحده - تشکیلات ممالک متحده از ۱۷۸۷
احزاب - توسعه ارضی - الغاء بردگی - سیاست الحاق

ممالک متحده که به پشتیبانی فرانسه در ۱۷۸۳ از قید سلطه انگلیس آزاد شد بنا بر قانون اساسی ۱۷۸۷ به طور قطع به صورت جمهوری متحده درآمد. مملکت مزبور که در اواخر قرن هیجدهم تنها شامل ممالک واقع بین اقیانوس اطلس و شط می سی سی پی و بیش از چهار میلیون سکنه نداشت در نیمه اول قرن نوزدهم از اقیانوس اطلس تا اقیانوس کبیر بسط یافته ارضی واقع در قلمرو آن مساحتی مساوی هشت دهم اروپا را فرا گرفت. این ارض وسیع را که اکنون یکصد و بیست میلیون نفر در آن زندگانی می کنند بالخصوص مهاجرین اروپایی مسکون ساخته اند.

الغاء بردگی در اواسط قرن نوزدهم به درجه ای اهمیت یافت که حتی بقاء ممالک متحده را به خطر انداخت. این مسئله موجب جنگ داخلی معروف به جنگ انفصال شد

(۱۸۶۱-۱۸۶۵) که به فتح طرفداران اتحاد خاتمه یافته از این به بعد در سایه تربید جمعیت و استفاده از منابع عمده طبیعی و ایجاد صنعت مترقی ممالک متحده دولتی عظیم گردید. قانون اساسی: ممالک متحده بعد از امضای عهدنامه ورسای و به دست آوردن آزادی کامل لازم بود برای خود تشکیلات اساسی قطعی بدهد. این تشکیلات اساسی بدون زحمت استقرار نیافت، زیرا هریک از ممالک عضو آن به تصحیح یا تکمیل قانون اساسی مخصوص خود بیشتر علاقه‌مند بودند تا به برقراری سریع قانون اساسی مشترکی و در نتیجه بحرانی تولید شد که چهار سال طول کشید (۱۷۸۳-۱۷۸۷) و از آن بحران ممالک متحده مطابق تشکیلات ذیل بیرون آمد:

هریک از ممالک عضو اتحاد مستقل و در خاک خود حکمروا بوده بر طبق قوانین مخصوص به خویش امورش اداره می‌شود مگر در مواردی که قانون اساسی ممالک متحده آن را از منافع مشترک محسوب می‌دارد. هرکدام از ممالک حاکم منتخبی دارد که قوه مجریه را در دست داشته و همچنین قوه مقننه برای تصویب قوانین که تقریباً در تمام ممالک جزء مرکب از دو مجلس می‌باشد و بالاخره در هریک از ممالک قوانین و محاکم مخصوص وجود داشته و تعیین قضاتشان انتخابی است.

رشته ربط بین ممالک همان قانون اساسی ۱۷۸۷ می‌باشد که در فیلادلفی مجلس عمومی آن را تنظیم و تصویب کرده است. قانون اساسی قوانین سه گانه مجریه، مقننه و قضائیه را تشخیص و از یکدیگر تفکیک می‌کند. قوه مجریه به دست رئیس‌جمهور و قوه مقننه مربوط به کنگره است. صلاحیت قوای مذکور محدود به امور خارجی، سیاسی، قشون، بحریه، وسائل تجارنی و تعرفه‌های گمرکی است. رئیس‌جمهور را برای مدت چهار سال مجلس مخصوص انتخاب می‌کند و پس از انقضای این مدت دوباره قابل انتخاب است. این انتخاب مجدد به وسیله هیئت انتخاب کنندگانی به عمل می‌آید که از طرف دول عضو اتحاد معین و عده آنها مساوی با عده نمایندگان است که این دول در کنگره دارند. این هیئت انتخاب کنندگان به یکی از نامزدهایی که در جلسه عمومی احزاب بزرگ سیاسی معین شده‌اند رأی می‌دهند. تنها رئیس‌جمهور مسئول است و وزرائی که معاونین وی و به میل خود و بدون مراجعه به کنگره عزل و نصب می‌کنند با کمک می‌نمایند. قوای بزی و بحری و سیاست خارجی در دست رئیس‌جمهور است،

معاهدات را امضاء و سفراء و مستخدمین دولتی را (با حفظ حق تصدیق برای مجلس سنا) انتخاب می‌کند. در همان موقع انتخاب رئیس‌جمهور یک نایب‌رئیس هم انتخاب می‌شود که در موقع فوت رئیس‌جمهور قائم‌مقام او باشد و این نایب رئیس ریاست مجلس سنا را هم دارد.

کنگره که قوه مقننه در دست اوست مرکب از مجلسین سنا و مبعوثان می‌باشد. اعضای مجلس سنا را مجالس مقننه دول عضو اتحاد (برای هر مملکتی دو نفر صرف نظر از میزان جمعیت آن مملکت) انتخاب می‌کنند. ثلث اعضای سنا در هر دو سال باید تجدید شود. این سنا کمی شباهت به مجلس بوندسرات آلمان دارد. مجلس مبعوثان برای دو سال به رأی عمومی انتخاب می‌شود و عده نمایندگان هر مملکت متناسب با میزان جمعیت آن می‌باشد.

کنگره در تاریخ معینی منعقد می‌گردد و رئیس‌جمهوری نمی‌تواند نه آن را دعوت به انعقاد و نه انعقادش را به تأخیر اندازد اما می‌تواند اجرای قوانین مصوبه را معلق و تقاضای تجدید نظر در آنها را بنماید.

قوه قضائیه به یک محکمه عالی سپرده شده که مرکب از ۹ قاضی و مادام‌العمری از جانب رئیس‌جمهور انتخاب می‌شوند.

این محکمه عالی (یکی از مبتکرات قانون اساسی ممالک متحده) محکمه حکمیت در مورد اختلافات حاصله بین ممالک جزء و یا اختلاف بین کنگره و رئیس‌جمهور به شمار می‌آید و اختیار دارد هر تصمیمی را که مخالف قانون اساسی تشخیص می‌دهد ولو بر طبق تقاضای یکی از افراد باشد الغاء کند.

بنابراین قانون اساسی ۱۷۸۷ حکومت نمایندگی را مستقر داشته نه حکومت پارلمانی را.

دامنه اختیارات رئیس‌جمهور در ممالک متحده خیلی وسیعتر از اختیارات اغلب سلاطین مشروطه در اروپا بوده و حل مسائل حیاتی آتی ممالک متحده مربوط به انتخاب رئیس‌جمهور و صفات و میزان تجربه اوست و به همین جهت است که احزاب در سر به دست آوردن این مقام ارجمند سخت در مبارزه و انتخاب رئیس‌جمهور یکی از برجسته‌ترین وقایع حیات سیاسی این مملکت به شمار می‌رود. قانون اساسی تأسیس

پایتختی را در اراضی مشترکی بین تمام ممالک متحده به اسم ناحیه متحده که مقر رئیس جمهور و انعقادگاه کنگره باشد مقرر می‌داشت. ناحیه مزبور را از مملکت مریلند منتزع و شهری که با بطلی تمام در آنجا مشغول ساختمان شدند (به قول یک نفر دیپلمات در ۱۸۴۰ «انباری برای ساختمان» بیش نبود) به یادگار پهلوان جنگ استقلال واشنگتن نام نهادند. قانون اساسی در ماه مارس ۱۷۸۹ به موقع اجرا گذارده شده اولین رئیس جمهور واشنگتن بود که مجدداً انتخاب گردیده و بعد از هشت سال ریاست جمهور از انتخاب برای بار سوم امتناع ورزید و از اینجاست که در مملکت متحده آمریکا عادت بر این جاری گردیده که هرگز یک نفر بیش از دو مرتبه متوالی نمی‌تواند به ریاست جمهور انتخاب شود (در صورتی که برای این امر نص قانونی به دست نیست).

توسعه ارضی: ممالک متحده در اصل از سیزده مملکت تشکیل می‌یافت. حدّ غربی آن کوهستان‌های آلکانی^۱ و قسمتی از رودخانه اهیو^۲ و از عقب تا شطّ می‌سی‌سی‌پی اراضی وسیع غربی دوردست واقع بود که جز طوایف قرمز پوست سکّنه دیگری نداشت و دولت انگلیس آن را به ممالک متحده واگذار نمود.

در ۱۷۸۷ شروع به تقسیم این اراضی مشترک کردند. سرحدات هر قسمت با خطوط مستقیم عمودی از شمال به جنوب و از مشرق به مغرب ترسیم شد. هریک از این قسمت‌ها ناحیه‌ای را تشکیل می‌داد که درب آن برای استعمار باز و همین قدر که عده سکّنه‌اش به ۶۰,۰۰۰ نفر می‌رسید به صورت مملکت مستقلی در آمده و به این سمت وارد جمهوری متحده می‌شد. به این ترتیب از ۱۷۹۱ تا ۱۷۹۶ سه مملکت بر عده ممالک متحده افزوده شد. اصولی را که برای تقسیم اولین اراضی دوردست مقرر داشتند می‌بایستی در هر ناحیه که بعداً جزو حوزه ممالک متحده می‌شود اعمال شود.

پانزده سال بعد ممالک متحده برای اولین دفعه بسط فوق‌العاده یافت، به این معنی که از فرانسه ناحیه لویزیان را خرید (۱۸۰۳). علت این معامله این بود که در موقع برهم خوردن قرارداد صلح آمین^۳ ناپلئون که بحریّه کافی و قوی نداشت خود را عاجز از دفاع این اراضی وسیع یافته و فروش آن را به آمریکاییها ترجیح داد بر اینکه به دست دولت

1. Alleghany

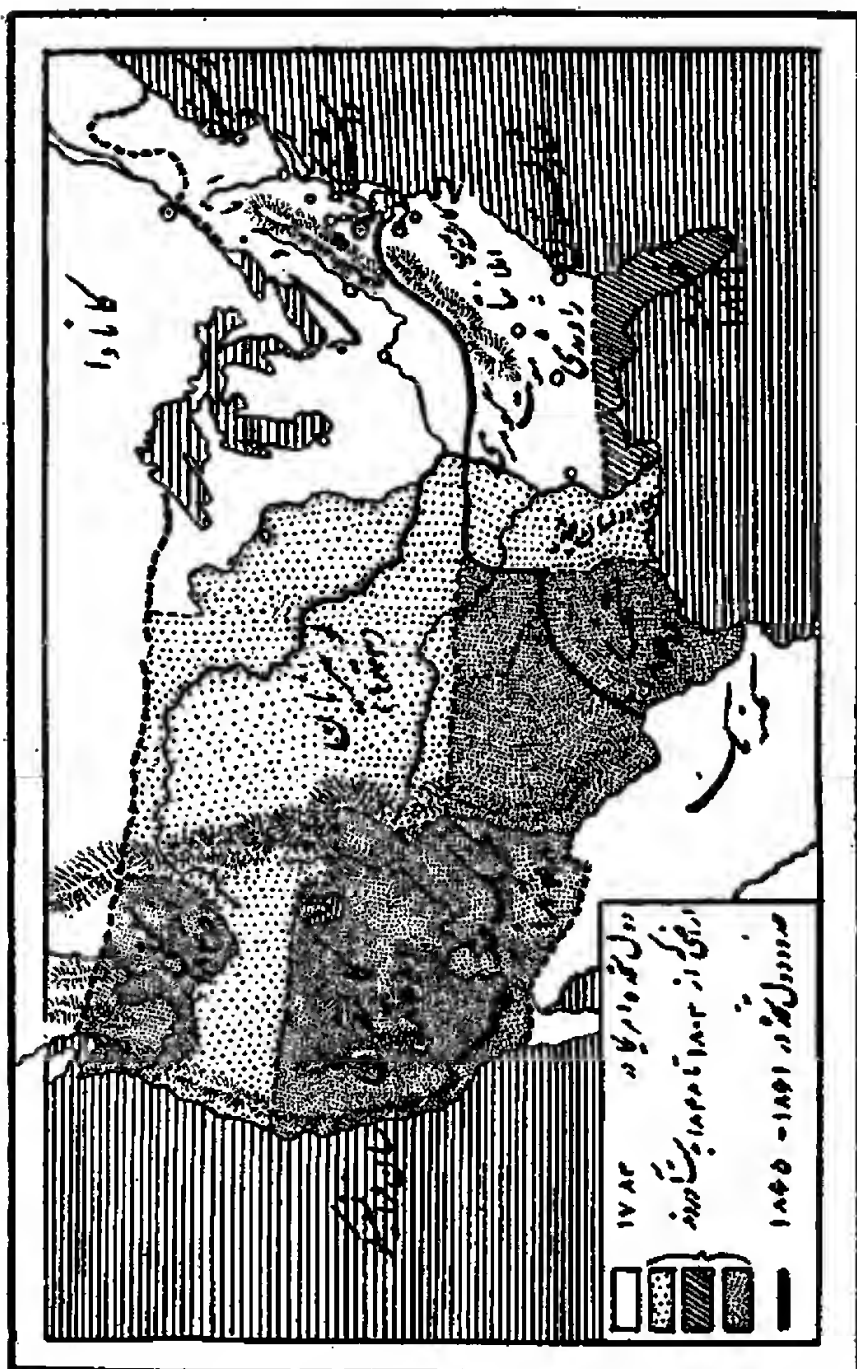
2. l'Ohio

3. Amiens

انگلیس بیفتد، به این ترتیب حوزه ممالک متحده از می‌سی‌سی‌پی گذشته و سرحدات ناحیه غربی تا دامنه‌های سلسله کوه‌های سنگی و اقیانوس اطلس کشیده شد.

ممالک متحده متوالیاً ولایات فلورید (۱۸۱۹)، نکسا (۱۸۴۵)، اورگون (۱۸۴۶)، مکزیک جدید و کالیفرنیا (۱۸۴۸) را به دست آورد. نکسا و مکزیک جدید و کالیفرنیا از اراضی مکزیک به شمار می‌رفتند. در ۱۸۳۵ مهاجرینی که از اتازونی آمده و در نکسا مأوی گزیده بودند بر ضد مکزیک شوریده و دولت مکزیک را مجبور ساختند که آنها را مستقل بشناسد و ده سال بعد (۱۸۴۵) خودشان الحاق به ممالک متحده را اعلام کردند و همین مسئله بهانه جنگ دو ساله (مه ۱۸۴۶ - ژانویه ۱۸۴۸) بین ممالک متحده و مکزیک شد که قشون آمریکایی را تا مکزیکو کشانید (سپتامبر ۱۸۴۷) و مکزیکی‌ها علاوه بر نکسا مکزیک جدید و کالیفرنیا را نیز از دست دادند. اما اورگون در تعقیب معاهده تقسیمی که بین انگلستان و ممالک متحده بسته شد به دست آمد (۱۸۴۶). مجموع اراضی که در کمتر از نیم قرن ممالک متحده متصرف شد دارای شش میلیون کیلومتر مربع مساحت یعنی قریب یازده برابر فرانسه بود و به این ترتیب ممالک متحده در ۱۸۵۰ هشت میلیون کیلومتر مربع یعنی هشت دهم مساحت اروپا را شامل و عده ممالک آن از ۱۳ به ۳۰ بالغ می‌گردید.

افزایش جمعیت: اراضی جدید ممالک متحده سریعاً مسکون شد. عده سکنه که در ۱۷۹۰ قریب چهار میلیون بود در اواسط قرن نوزدهم از بیست و سه میلیون هم تجاوز می‌کرد و از این عده قریب سه میلیون مهاجرین اروپایی بودند و این امر از خصوصیات ممالک متحده است که قسمت عمده آن را مهاجرین مسکون ساخته‌اند. مهاجرت در ابتدای امر به کندی پیش می‌رفت چنانکه ممالک متحده در ظرف ۳۰ سال (از ۱۷۹۰ تا ۱۸۲۰) دویست هزار نفر هم مهاجر به خود ندید، زیرا آمریکا در این موقع کمتر معروف و عده جراید هم کم و گران و در اروپا نیز کاملاً جمعیت رو به افزایش ننهاد به علاوه وسایل حمل و نقل کم سرعت و نادر و گران بود. اما در حدود اواسط قرن نوزدهم اوضاع به کلی تغییر کرد. قحط و غلا در ایرلند (۱۸۴۶ - ۱۸۴۷)، کشف معادن طلا در کالیفرنیا (۱۸۴۸) و معرفت به منابع بسیار متنوع ثروت که مملکتی به وسعت یک قاره عالم دربر دارد و ایجاد خطوط منظم کشتی‌رانی و سرعت افزایش جمعیت در آلمان و انگلستان



وضعیت ارضی دولت متحده آمریکا در قرن نوزدهم

موجب هجوم مهاجرین به ممالک متحده شد. از ۱۸۵۰ تا ۱۹۰۵ قریب ۲۳ میلیون نفر در سواحل ممالک متحده پیاده گشتند (قریب ۶ میلیون ایرلندی، پنج میلیون آلمانی، دو میلیون انگلیسی، اسکاندیناو، کاناداییها، فرانسویها، ایتالیائیها، اسلاوها و غیره). ایرلندی‌ها بالاخص در مملکت نیویورک و در شهرهای معظم صنعتی ممالک ساحلی اطلس جا گرفتند. قسمت عمده آلمانها ابتدا در ناحیه اطلس اطراف نیویورک که در آن دو خمس سکنه را تشکیل و قریب صد روزنامه آلمانی منتشر می‌کند جمع شده بعد هم قسمتی در جنوب دریاچه‌های کبیر و در اطراف شیکاگو و قسمت علیای می‌سی‌سی‌پی مأوی گرفتند. در ۱۸۹۹ اتحاد ژرمن و آمریکا را تأسیس کردند که مرام آن متمرکز ساختن کلیه مساعی آلمانها بر زمینه‌های متنوعی که مشغول هستند بود.

از ۱۸۵۰ تا ۱۹۱۳ جمعیت اتازونی از ۲۳ به ۹۳ میلیون و عده ممالک از ۳۰ به ۴۵ رسید. تا موقع جنگ بین‌المللی مهاجرین که از ۱۸۹۰ به این طرف بالخصوص ایتالیائیها و اسلاوهای اطیش و روسیه بودند ثلث میزان افزایش سالیانه جمعیت را تشکیل می‌داد.

قسمت عمده این مهاجرین جنوبی و شرقی اسلاو و بالکانی اروپا عناصر مختلف الطبیعه فقیر و بی‌سواد بودند که از هر حیث از تمدن عقب مانده، نه استعداد آشنا شدن به وضعیات وطن جدیدشان را داشتند و نه طاقت تحمل مجادله برای زندگانی را در مملکتی که این مجادله صعب و دشوار است. آمریکاییها از این جهت متوحش و دائماً قوانینی برای تحدید مهاجرت وضع می‌کردند اما ثمری نمی‌بخشید. با این وضعیت توده ملت آمریکا به قدری عظیم بود که عناصر جدیدی نمی‌توانست در آن تغییری بدهد، چنان که با وجود مهاجرت فوق‌العاده خارجیان به این مملکت آمریکایی‌های قدیمی هنوز مستهلک نشده و بلکه نفوذ عددی خود را نیز محفوظ نگاه داشتند، زیرا در موقعی که هجرت کبیر شروع شد عده آنها ۱۵ میلیون و قابل نافذ ساختن روح و سنن خود در تازه واردین بود. به علاوه توده بزرگ مهاجرین به عوض اینکه به داخل پیش روند در جوار ساحل باقی مانده و در شهرهای بزرگ متراکم شدند و در حقیقت خود آمریکاییها به اراضی وسیع خویش مهاجرت و اکثریت سکنه شهرهای کوچک و قصبات را تشکیل می‌دهند، معذلک این سیل دائمی انواع مهاجرین یعنی اشخاص فعال با اراده در طریق تربیت ملت آمریکا اهمیتی به سزا داشته و جامعه آمریکایی از همین رجال مهاجر قوه

ابتکار، اختراع، اعتماد به نفس، اشتیاق و میل مفرط اقدام به کارهای متهورانه را اخذ کرده و در سایه این صفات امروزه ملت آمریکا فعالتی از هر ملتی به شمار و قلمرو آن مملکت زندگانی فعال گشته.

مسئله بودگی: در اواسط قرن نوزدهم توسعه ممالک متحده کمی متوقف شده و نزدیک بود به واسطه جنگ داخلی که از مسئله بردگی تولید گشت دچار مخاطره گردد. با اینکه در موقع جنگ استقلال قاعده بردگی در سیزده مملکت وجود داشت، معذک عده غلامان در آمریکای شمالی قلیل و در موقع سرشماری منظمی که برای اولین بار در ۱۷۹۰ به عمل آمد از ۷۰۰,۰۰۰ غلام فقط قریب ۴۰,۰۰۰ نفر در ۸ مملکت شمالی و ۵ مملکت جنوبی مریلند و برژینی، دوکارولین و ژورژی^۱ ۶۶۰,۰۰۰ نفر غلام داشتند و علت این عدم تناسب این بود که در شمال آب و هوا و زراعت عیناً مانند اروپا و کارگران سفیدپوست به عده کافی و به علاوه تجارت و صنعت در آنجا اهمیت بیشتری نسبت به زراعت داشت و بنابراین وجود سیاه پوستان در آن نواحی بی فایده می گشت. برخلاف در ممالک جنوبی که سکنه سفیدپوست آن کم و زراعت یگانه منبع ثروت محسوب می شد و به واسطه کیفیات آب و هوا محصولات آن (چغندر و پنبه) از جنس محصولات استوایی بود صرف نظر کردن از کارگران سیاه پوست (یعنی غلام هایی که از افریقا آوردند) مشکل و به همین جهت بعدها ممالک جنوبی اعلام داشتند که جنوب «در مسئله بردگی بیشتر ذینفع است تا در موضوع اتحاد».

در ممالک شمالی عده کثیری مخالف بردگی و هیچ کسی نفعی در حفظ آن نداشت، به همین دلیل از ابتدای جنگ استقلال ورود غلامان جدید عملاً در این ممالک قدغن گردید و وقتی قانون اساسی ۱۷۸۷ را تنظیم می کردند یکی از مواد آن مقرر داشت که از سال ۱۸۰۸ ورود برده در ممالک داخل اتحاد باید ممنوع شود. این ماده در تاریخ مقرر به موقع اجراء گذاشته شد اما چون زراعت پنبه در این اوقات بیش از پیش توسعه یافته بود ممالک جنوبی به طور قاچاق باز برده وارد می کردند و از طرف دیگر ممالک مریلند و ویرژینی شروع به عمل آوردن سیاه پوست یعنی گله مخصوص ممالک پنبه خیز نمودند. برعکس طرفداران الغاء بردگی معروف «به الغائبون» به تدریج در شمال به همان نسبت

1. Carolines, Géorgie

که مهاجرین اروپایی افزایش می‌یافتند در تزايد بودند.

به این ترتیب مسئله بردگی علت اختلاف و کشمکش بین شمالیها و جنوبیها گردید و در هر موقع که کنگره می‌خواست قبول عضویت مملکت جدیدی را در اتحاد اعلام بدارد و یا طرز حکومت اراضی تازه الحاق شده را معین کند کشمکش مزبور تجدید می‌شد، زیرا جنوبیون می‌خواستند که در آن نقاط بردگی مجاز باشد و شمالیون طرفدار ممنوعیت آن بودند. پیشرفت نظریه طرفین برای هر دو طرف دارای درجه اول اهمیت بود، زیرا قبول هریک از دو طریق حل قضیه مستلزم به دست آوردن اکثریت در سنا برای الغایتون یا طرفداران بندگی می‌شد و چون هر مملکتی دو نماینده به سنا می‌فرستاد حصول این اکثریت در آنجا مشکل و بالاخره الغاء یا ابقای موضوع بردگی بسته به رأی کنگره بود.

تا اواسط قرن نوزدهم از قطع رابطه اجتناب کردند و موازنه بین طرفین در سایه طریقه توافق که بنابر آن متناوباً یک «مملکت غلام» و یک «مملکت آزاد» در اتحاد قبول می‌شد محفوظ ماند، اما الغایتون مجمع تبلیغ ضد بردگی تشکیل داده و از سال ۱۸۴۸ به وسیله رساله‌ها، نطقها و رمان که معروفترین آنها کلبه عمونوم^۱ در ۱۸۵۷ منتشر شد شروع به ضدیت شدیدی با موضوع بردگی نمودند. این جماعت آلام سیاهان را از حیث بدی غذا و لباس و فرسودگی از کار و ضرب تازیانه و تعذیب اربابان بی‌رحم نسبت به آنها (مانند غلامان رُم قدیم) گوشزد عامه کرده و در مردم از این طرز رفتار حس تنفر و انزجار تولید می‌نمودند. از طرف دیگر چون از ۱۸۵۰ نفوس سفیدپوستان شمال دو برابر عده سفیدپوست جنوب شد معلوم بود که در مدت قلیلی شمالی‌ها نظریه خود را پیش می‌بردند، لهذا جنوبیون برای احتراز از ورشکستگی و خساراتی که الغاء بردگی بر آنها پیش می‌آورد به فکر جدا شدن از اتحاد افتادند.

انفصال: در ۶ نوامبر ۱۸۶۰ آبراهام لینکلن^۲ به ریاست جمهور انتخاب شد. چون این انتخاب بر روی مسئله بردگی جریان یافت و لینکلن نامزد حزب ضد بردگی بود لهذا کارولین جنوبی فوراً انفصال خود را از اتحاد اعلام و نمایندگان خود را از کنگره طلبید (۲۰ دسامبر ۱۸۶۰). این اقدام را کلیه ممالک جنوبی تقلید کردند و کنگره‌ای مرکب از ۱۵

1. Case de l'Oncle Tom

2. Abraham Lincoln

مملکت مجزا شده در مونتگمری^۱ تشکیل شده (۴ فوریه ۱۸۶۱) قانون اساسی ممالک مجتمعه آمریکا را تصویب نمود. ژفرسن داویس^۲ به سمت ریاست جمهور انتخاب و پایتخت جمهوری جدید ریشمونند^۳ پایتخت و پرژینی در ۱۲۰ کیلومتری واشنگتن معین گردید.

جنگ انفصال: نتیجه انفصال جنگ چهار ساله (آوریل ۱۸۶۱-مه ۱۸۶۵) گشت. شمالیون با اتحادیون از حیث عده بیشتر بودند، به این معنی که ممالک شمالی دارای ۱۹ میلیون سفید پوست و در جنوب بیش از ۸ میلیون سفید پوست و متجاوز از ۴ میلیون غلام وجود نداشت. اما جنوبیون که به زندگانی در مزارع و هوای آزاد معتاد بودند در بدو امر چه از حیث صفات سربازی و چه از نظر اداره قشونی بر شمالی‌های شهرنشین تفوق داشتند. صرف نظر از این جهات چون در مواقع عادی عده قشون تمام ممالک به ۱۵ هزار نفر نمی‌رسید برای چنین محاربه طرفین ناچار بودند قشون جدیدی ایجاد نمایند. بنابراین ابتدا به قشون چریک و بعد به داوطلب متوسل و آنها را مجهز ساختند و بالاخره سربازگیری را مستقر و مجاهدات عظیمی در این امر به عمل آوردند به طوری که اتحادیون به تنهایی در ظرف چهار سال ۲,۷۶۰,۰۰۰ نفر را احضار و از ۱۸۶۳ به طور دائم ۹۰۰,۰۰۰ سرباز در اردو داشتند. قریب دو هزار محاربه واقع شد که ۱۱۲ فقره آن جنگ بزرگ به شمار می‌رود. پهلوانان جنگ در طرف شمالیون ژنرال گران و شرمان^۴ و از سمت جنوبیون ژنرال لی^۵ بودند. سردار اخیر بر قلمرو اتحاد استیلا یافته و در یک موقع حتی واشنگتن پایتخت ممالک شمالی را به خطر انداخت (ژوئیه ۱۸۶۳). اما پیشرفت او در رئیس‌بورگ^۶ در ضمن جنگ مدهشی که سه روز طول کشیده و مقدرات آتیه اتحاد بسته به آن بود متوقف گردید.

سایر عملیات قطعی عبارت از تسخیر ارلشان جدید (آوریل ۱۸۶۲) و تصرف ویکسبورگ (ژوئیه ۱۸۶۳) بود که شمالیون را بر دره می‌سی‌سی‌پی مسلط ساخته و محاصره کردن اجتماعیون را تسهیل کرد. مصادمات اخیر طرفین در مقابل خطوط

1. Montgomery

2. Jefferson Davis

3. Richmond

4. Grant e Sherman

5. Lee

6. Gettysbourg

دفاعیه‌ای که لی در پترزبورگ برای دفاع ریشموند ترتیب داده بود اتفاق افتاد و به واسطه کثرت عداوت شمالیها قشون جنوبیها بعد از ده روز جنگ (۳۰ مارس - ۹ آوریل ۱۸۶۵) از پا درآمده لی مجبور گردید به گران تسلیم شود.

شمالیون در این جنگ ۳۰۰,۰۰۰ نفر تلفات داده و پانزده میلیارد فرانک خرج کردند ولی راجع به تلفات و مخارج جنوبیون هیچ وقت احصائیه رسمی به دست نیامد.

ظفر شمالیون بالخصوص مرهون اداره و پشتکار لینکلن و تنها پیش‌دستی‌های وی همواره موجب تقویت قشون بود و تمام تدابیری که برای تأمین فتح قطعی مورد لزوم پیدا کرد از طرف او اتخاذ شد. در بحبوحه جنگ ممالک عضو اتحاد مراتب حق‌شناسی و اعتماد خود را نسبت به وی ابراز و دوباره به ریاست جمهور انتخابش کردند (۱۸۶۴). لینکلن ۵ روز بعد از اسیر شدن لی در تناثر در واشنگتن به ضرب رولور به دست بازیگری که طرفدار بردگی بود و می‌خواست انتقام شکست جنوبیون را بکشد به قتل رسید.

الغاء بودگی: کنگره اتحادیون در همان ضمن جنگ مقدمات الغاء بردگی را در تحت اصول منظمی تهیه دید، به این ترتیب که بدو آن را در ممالک عضو اتحاد لغو کرد (اول ژوئن ۱۸۶۲) و سپس آزادی بردگان ممالکی را که بر علیه اتحاد طغیان نموده بودند یعنی تمام ممالک جنوبی را اعلام داشت (اول ژانویه ۱۸۶۳). بالاخره پس از خاتمه جنگ به موجب اصلاحی که در قانون اساسی شد اصول بردگی در ممالک متحده به کلی الغاء گشته و حق رأی به کلیه اتباع ممالک متحده داده شد.

مسئله سیاهان: الغاء بردگی اشکالات بزرگ و یک مسئله جدید یعنی مسئله سیاهان را به میان آورد که واجد اهمیت و عظمت استثنایی می‌باشد، توضیح آنکه بلافاصله پس از جنگ انفصال چون در اغلب ممالک جنوبی سیاهان عدداً بر سفیدپوستان فزونی داشتند اعطای حق رأی عمومی قطعاً اکثریت را برای آنان تأمین می‌کرد و بر ارباب‌های سابق خود از این حیث تفوق می‌یافتند، ولی سیاهان در فکر اعمال این حق نبودند و اساساً آن را نمی‌فهمیدند و به واسطه جهالت نمی‌توانستند مشاغل عمومی را متصدی شوند و بنابراین به سهولت خود را تحت اداره ماجراجویان جمهوری طلب که از شمال آمده بودند قرار دادند.

دسته‌ای به نام «غارنگران شب» آنها را به وعده‌های مشمّع فریفته و به انتقام‌جویی از

سفیدپوستان تحریکشان می کردند. فرقه مزبور که زمامداران قوه مقننه و مشاغل مهمه ممالک جنوبی شده بودند به قدری به غارت و تقلب پرداختند که حتی حس عدم اعتماد سیاهان را بیدار و از آنها به تدریج جدایشان ساخت. در همین اوقات سفیدپوستان که شکست در ابتدای امر آنها را از پا در آورده بود قوای خود را جمع آوری و مجامع سری تشکیل داده و شروع به سوء قصدهای دائم التزایدی نسبت به سیاهان نمودند و جبراً آنها را از شرکت در انتخابات مانع شدند. در موقع بازگشت آخرین دستجات قشون اشغالی انحادیون «غار تگران شب» را از کار انداخته و مجدداً زمام اختیار را به دست گرفتند (۱۸۷۶).

تجدید زمامداری سفیدپوستان مسئله سیاهان را به حال خود باقی گذاشت. سیاهان در ممالک متحده گروه عظیمی هستند و عده شان به سرعت نمایانی افزایش می یابد.

در سرشماری سال ۱۷۹۰ عده سیاهان ۷۵۷,۰۰۰ نفر بود و اکنون بالغ بر ۱۰ میلیون یعنی ۱۱ الی ۱۲ درصد کلیه جمعیت ممالک متحده می باشد. اساساً موالید سیاهان در ممالک متحده از موالید سفیدپوستان زیادتر است و گرچه به همان نسبت هم متوفیات آنها بیش از متوفیات سفیدپوستان می شود، ولی بر روی هم فزونی عده موالید نسبت به متوفیات در سیاهان ۱۷ در هزار و در سفیدپوستان ۱۴ در هزار است.

این جمعیت سیاه تقریباً همه در ناحیه استوایی در شش مملکت ساحلی اطلس و خلیج مکزیک متمرکز شده و نصف سکنه این نواحی را تشکیل می دهند. در ممالک می سی سی پی و کارولین جنوبی سه خمس کلیه سکنه از سیاهپوستان و در بعضی نقاط اکثریت عددی سیاهان فوق العاده است چنانکه در یکی از ولایات می سی سی پی عددشان ۱۶ برابر سفیدپوستان می باشد. اغلب اوقات وقتی سفیدپوستان خود را در یک چنین اقلیتی می بینند به نقطه دیگر هجرت می کنند و در مقابل سیاهان جای آنان را می گیرند.

بنابراین دو نژاد مذکور متمایل به انفکاک از یکدیگر بوده و کم کم منطقه ای مخصوص به سیاهپوستان به وجود می آید که در آن سیاهان تقریباً از سفیدپوستان مجزا گشته از قبول تمدن و ترقی دور و به تدریج در دریای بربریت فرو می روند. در نتیجه این وضعیت هیچ نوع امتزاجی بین دو نژاد حاصل نشده و احتمال حصول

آن در آتیه هم نمی‌رود. سیاهان همواره مورد تحقیر و کینه‌ورزی سفیدپوستان و دائماً تنبلی و جهل و دائم‌الخمر بودن و بداخلاقی آنان را مورد سرزنش قرار می‌دهند.

عقیده موهوم راجع به اختلاف رنگ به قدری شدت یافته که سیاهان از مهمانخانه‌های بزرگ و بهترین جایگاه‌های تئاترها طرد می‌شوند. در ممالک جنوبی این تکفیک به طور مطلق و کامل حتی ترن‌ها و واگن‌های دارای اتاق‌های مخصوص برای سیاهان می‌باشد و همچنین سیاهان کلیسای مخصوص به خود دارند. ازدواج‌های مختلط را سفیدپوست عملی افترض‌آور شمرده بالاخره با اینکه قانون اساسی ممالک متحده جداً و رسماً محرومیت از حق رأی را «به علت نژاد و یا رنگ» ممنوع داشته است معذلک کلیه ممالک جنوبی مفهوم این ماده را منحرف و حق رأی را مخصوص کسانی قرار داده‌اند که خواندن و نوشتن را دانسته و یا «قابل فهم قانون اساسی مملکت» باشند. مدیران اتحاد از اجرای این عملیات غیرقانونی اغماض می‌کنند، زیرا موجب تأمین آرامش در ممالک جنوبی است. ترقیات جدید ممالک جنوبی موضوع رنگ را شدت داد «سفیدپوستان فقیر» به چشم بد به کارگران سیاه می‌نگرند، از رقابت آنان شاکی و از قبول آنها در اتحادیه‌های خود امتناع می‌کنند و نسبت به آنها بیش از اربابان سابقشان کینه می‌ورزند.

این مخاصمه اغلب تولید منازعات خونین نموده به محض اینکه جنایتی را سیاه‌پوستی مرتکب شود سفیدپوستان فوراً در قصاص مجرم و رفقای معصوم یا مقصر او در صدد انتقام‌جویی برمی‌آیند.

در مقابل یک چنین مباینت و ضدیت غیرقابل اصلاحی اصول بشردوستی و نوع‌پرستی بلااثر مانده، بعضی پیشنهاد کرده‌اند که سیاهان را به جزایر هاوایی و فیلیپین نقل کنند.

یکی از سیاهان مبلغ مذهبی موسوم به بوکرت. واشنگتن^۱ چون می‌دانست که هیچ راه حل ممکن جز جنبش فکری و اخلاقی جمعیت سیاهان موجود نیست کوشش دارد به وسیله تربیت همرنگ‌های خود به مقصد برسد. تربیت آنها بلاشک به حل مسئله سیاهان کمک می‌کند اما نباید تصور کرد که بتواند در ظرف چند سال یا چند نسل سیاهان را از

1. Booket T. Washington

مراحلی که آنها را از تمدن فعلی جدا ساخته عبور دهد. این مسئله یعنی عدهٔ زیاد سیاه‌پوست در اتازونی یکی از نقاط تاریک آتیۀ ممالک متحده است، زیرا وجود این دسته سفیدپوستان را از غنی‌ترین نواحی ممالک متحده دور ساخته و ترقیات آن نواحی را فلج می‌کند.

توسعهٔ اقتصادی ممالک متحده: ممالک متحده خیلی زود به حال قبل از جنگ عود نموده و خود را جمع‌آوری کردند. باز بحران مهاجرت به امریکا به فعالیت درآمد و درست بلافاصله بعد از این بحران مسئلهٔ مهاجرت به منتهی درجهٔ فعالیت و شدت رسید. چنان که در ظرف سی و پنج سال سیزده میلیون مهاجر از اروپا وارد آمریکا شد. در این مرتبه هم مثل دورهٔ گذشته مهاجرین بالخصوص در نواحی شمالی و غربی در مجاورت اقیانوس اطلس و سواحل دریاچه‌های کبیر در درهٔ اوهایو و دشت علیا و وسطای می‌سی‌سی‌پی جایگیر و در شهرهای قدیم و جدید متمرکز شدند. شهرهای قدیم (مانند نیویورک که با ۵ میلیون سکنه بعد از لندن اول شهر پرجمعیت عالم است. فیلادلفیا، بوستون، سن‌لویی، بالتیمور)، (شهرهای جدید که اغلب آنها چنان به سرعت توسعه یافته‌اند که امریکاییان آنان را شهرهای قارچ می‌نامند مانند: شیکاگو که در ۱۸۵۰ دارای ۳۰,۰۰۰ و بیست سال بعد متجاوز از یک میلیون و در ۱۹۱۰ قریب دو میلیون جمعیت داشت مینه‌پولی که در ظرف بیست سال (۱۸۹۰-۱۹۷۰) جمعیتش از ۳۳,۰۰۰ به ۳۰۰,۰۰۰ نفر رسید و سانفرانسیسکو و غیره).

امریکاییان اهمیت اساسی راه‌آهن را برای آبادانی مملکت خود دریافتند و بدون وقفه با نهایت سرعت راهها را می‌سازند که حتی بعضی اوقات از احتیاجات تجارت و مسافرت جلوتر رفته به‌طوری که از ۱۸۶۰ شبکهٔ راه‌آهن ممالک متحده از شبکهٔ تمام اروپا تجاوز کرد و در همان جریان جنگ انفصال به ساختمان راه‌آهن سرتاسری «پاسیفیک سانترال» که نیویورک را به سانفرانسیسکو متصل می‌سازد شروع (۱۸۲۶-۱۸۶۹) و در مدت سی سال (۱۸۶۰-۱۸۹۰) دویست هزار کیلومتر ریل گذاشتند و امروز ممالک متحده به تنهایی دارای ۴۰۰,۰۰۰ کیلومتر راه‌آهن می‌باشد که دو خمس راه‌آهن‌های عالم می‌شود.

این تسهیل فوق‌العاده در امر ارتباط جنبشی در تولید محصولات ارضی پدید آورده

و یکی از موجبات آبادی عجیب امریکا شده است. وسعت اراضی مزروع به طور خارق العاده افزایش یافت و میزان بهره برداری فلاحی از ۱۸۵۰ تا ۱۹۰۰ سه برابر و بهره برداری «اراضی اصلاح شده» چهار برابر گردید و همین مسئله اهتمامی که راجع به کوچ نشینی می شود نشان می دهد. از سال ۱۸۷۰ اراضی وسیع بایر یا نیمه مزروع غربی که ۴۰ درصد کلیه خاک مملکت متحده را فرا گرفته بود به برکت توسعه آبیاری تماماً قابل زرع گشته. در ۱۹۰۰ اراضی مخصوص زراعت وسعت عظیمی یافت و مساوی با شش برابر فرانسه شد. اهالی ممالک متحده امروزه اولین ملت فلاحی به شمار می روند. در زراعت نباتات، علوفه و غلات بالخصوص گندم که محصول عمده صادراتی است و تربیت حیوانات و مواد مشتقه از آن در درجه اول هستند. در تربیت چهارپایان شاخدار و خوک و قاطر و عده ای که از این حیوانات به عمل می آورند در عالم مقام اول را حائزند ولی در باب تربیت و عده اسب مملکت درجه دوم محسوب می شوند، از حیث عمل آوردن پنبه که مهمترین محصول فلاحی بافندگی است دارای انحصار بلامعارض هستند به طوری که صنعت وسیع نساجی پنبه عالم در تمام قرن نوزدهم و هم اکنون بر روی زراعت پنبه امریکاییان استوار است. عدم لزوم مخارج برای اصلاح و کود دادن اراضی به کار بردن بسیاری از حیوانات اهلی و ماشینهای زراعتی کامل و حاصلخیزی اراضی بکر این قطعه عالم علل تفوق فلاحی ممالک متحده به شمار و زراعت آنجا در تجارت ممالک متحده نیز مقام شامخی را اشغال کرده است زیرا دو ثلث صادرات ممالک متحده را تهیه و محصولاتش در بازار دنیا با زارعین عالم قدیم فائزانه رقابت می کند. این رقابت در قسمت تجارت غلات و محصولات تربیت حیوانی به حد علیای شدت خود رسیده اراضی بکر و بایر به تدریج کمیاب می شود و سرعت افزایش جمعیت به خصوص در شهرها بر احتیاجات بازارهای داخلی می افزاید و بنابراین گمان نمی رود قیمت محصولات زراعتی در ممالک متحده تنزل نماید و همچنین افزایش تولید دیگر سریعتر از افزایش مصرف نخواهد بود و به این واسطه به نظر می رسد مازاد محصولات این مملکت که باید به بازارهای خارجه صادر شود دیگر نتواند به میزان معتنا بهی افزایش یابد.

در عوض گمان می رود که قوه بسط صنعت امریکا هنوز به حد کمال خود نرسیده

باشد. تا ۱۸۵۰ به استثنای صنایع نساجی مصنوعات از دکا کین و یا از کارخانه‌های خیلی کوچیک خارج و به دست صنعتگران و شاگردهای آنها تهیه می‌شد. از سال ۱۸۶۰ بسط صنعت امریکا به درجه‌ای رسید که نظیرش را کسی نشنیده است به طوری که ممالک متحده بین ۱۸۸۰ و ۱۸۹۰ از این حیث مقام اول را احراز کرده و اولین ملت صنعتی شدند. از ۱۸۶۰ تا ۱۹۰۰ قیمت مصنوعات از ۹ میلیارد و نیم فرانک به ۶۷ میلیارد فرانک بالغ گردید و بنابراین قوه صنعتی آنان در ظرف نیم قرن بیشتر از شش برابر ترقی یافته است. ممالک متحده در سایه ثروتهای تحت الارضی خود امروز در رأس کلیه ممالک عالم از حیث تولید زغال سنگ، آهن و مخصوصاً مس و نفت قرار گرفته و در صنعت ذوب فلزات و فولادسازی و ساختن لوازم راه آهن و مواد غذایی نیز مقام اول را حائزند. ترقی صنایع نساجی این مملکت نیز قابل ملاحظه شده چنانکه در قسمت صنایع نساجی پنبه با انگلستان و پارچه‌های ابریشمی با فرانسه رقابت می‌کنند.

تمام صنایع اتازونی دارای صفات مشخصه صنعت بزرگ و جدید می‌باشد یعنی تمرکز سرمایه‌ها به متهی درجه (رقم سرمایه‌هایی که در صنایع به کار انداخته شده به ۵۰ میلیارد فرانک تخمین می‌شود) ایجاد کارخانه‌های صنعتی وسیع تقسیم کار به متهی مرتبه و استفاده از تمام محصولات جزء استعمال دائم ماشین‌های مکمل که موجب تولید اجناس به قیمت ارزان می‌شود و تأدیة عالیترین میزان مزد به کارگران صفات برجسته اوضاع صنعتی اتازونی است. ممالک متحده از مراکز تشکیل اتحادیه‌های به طرز (تروست) است که مشهورترین آنها اتحادیه نفت و فولاد با سرمایه گزاف ۵ میلیارد فرانکی می‌باشد.

علاوه بر آنکه صنعتگران اتازونی در مقابل رقابت خارجی به واسطه حقوق گمرکی گزاف حمایت می‌شوند اصول آزادی معامله بین ممالک عضو اتحاد نیز آنان را بهره‌مند می‌سازد، به طوری که اکنون ممالک متحده در کره ارض وسیعترین قطعه‌ای را که در آن آزادی مطلق تجارت حکمفرماست تشکیل داده، هم از آزادی مبادلات و هم از حمایت محصولات خود استفاده می‌کنند. اما نظر به اینکه مصرف داخلی به اندازه‌ای نیست که با این میزان خارق‌العاده تولید تکافو کند ممالک متحده کوشش می‌کنند مقدار زیادی از مصنوعات خود را به خارج بفروشند و به این ترتیب صنعت اروپا در خود اروپا

و در بازارهایی که امتعه اروپا را مصرف می‌نمایند از قبیل بازارهای اقیانوس کبیر به خطر افتاده و بیم آن است که از دست برود. پس می‌توان گفت که ممالک متحده در دوره رقابت صنعتی بسیار مدهشی وارد شده که کمتر از رقابت زراعتی این مملکت در نیمه دوم قرن نوزدهم نیست.

ترقی عظیم صنایع اتازونی را تجارت خارجی این ممالک که در تمام عالم بسط دارد نمایان می‌سازد، چنان که در ۱۸۵۱ تجارت خارجی «اتحاد» از دو میلیارد تجاوز نمی‌کرد و در ۱۹۱۳ بر ۲۲ میلیارد بالغ گردیده او را بین دول معظمه اقتصادی حائز مقام سوم و خیلی نزدیک به انگلیس و آلمان گردانیده است. تا سال ۱۸۷۵ صادرات ممالک متحده کمتر از واردات آن بود و از سال ۱۹۰۱ در صف اول ممالک صادرکننده قرار گرفته افزایش سریع صادرات به این اندازه درخشان‌ترین صفت تجارت خارجی در جریان ثلث اول قرن نوزدهم می‌باشد، معذک باید در نظر گرفت که واردات نیز در حال تصاعد و این تصاعد با توسعه فوق‌العاده تولید صنعتی آمریکا مطابقت می‌کند. تصاعد میزان واردات نشان می‌دهد که توسعه صنعتی آمریکا هر قدر هم بتواند مصنوعات اروپا را در بازارهای متعدد تهدید کند قادر نخواهد بود در ممالک متحده را کاملاً به روی آن ببندد و به همان نسبت که ثروت اهالی افزایش یابد قوه خریدشان نیز بسط یافته و از بهترین مشتریان مصنوعات اروپا خاصه اشیاء تجملی خواهند شد.

جنبش کارگری در ممالک متحده: ترقی صنعتی در ممالک متحده جنبش قوی کارگری به وجود آورده است که به وسیله ایجاد و تمرکز اتحادیه‌های متعدد صنعتی ظاهر گردید.

اولین اتحادیه‌های کارگری که به نام «اتحادیه» معروف شد از ۱۸۵۱ تأسیس یافتند. از ۱۸۶۵ تا ۱۸۸۰ اتحادیه‌های محلی مضاعف و به اتحادیه‌های ملی مبدل گردید.

اعضاء این اتحادیه‌ها دارای دو عقیده متضاد می‌باشند: بعضی طرفدار دستجات خالص صنفی هستند که از کارگران یک شغل مخصوص تشکیل و با مداخله در سیاست مخالف و میل دارند تقاضاهای آنها صرفاً متوجه زمینه اقتصادی باشد. سایرین به هیئت‌های صنفی خالی به نظر بی‌اعتمادی نگریسته معتقدند غیرممکن است این نوع هیئتها به صرفه سایر اصناف اقدامی نمایند بلکه فقط در راه منافع حرفه خود مبارزه

خواهند کرد. این دسته مخصوصاً به دخالت در سیاست و انتخابات راغب و می‌خواستند از کنگره اصلاحات اقتصادی که جنبه عمومی و کلی داشته باشد تحصیل نمایند.

این دو عقیده موجب تشکیل دو جمعیت مشخص گردید: اول جمعیت «سرآمدان کار» که در ۱۸۶۹ در مملکت پانسیلوانی با عقاید سوسیالیستی تأسیس یافت، دوم «جمعیت اتحادیه‌ها» در ۱۸۸۱ که در ۱۸۸۶ به «اتحادیه آمریکایی کار» مبدل شد.

«سرآمدان کار» که در ۱۸۸۶ مدعی بودند یک میلیون عضو دارند در همین موقع تلاش شدیدی برای عملی کردن مرام خود کرده در نیویورک و میلوکی^۱ و شیکاگو به اتکاء تشکیلات هرج و مرج طلبان و سوسیالیست‌ها اعتصاب‌هایی را که اغتشاشانی هم به دنبال داشت تولید کردند که در طی آن مؤسسات خطوط راه آهن چندین هفته از انتظام افتاد و حتی زد و خوردهای واقعی با قوای پلیس درگرفت. این جماعت شدیداً دچار سرزنش افکار عمومی شده و مساعی آنان که می‌خواستند جبراً نظم اجتماعی را مختل سازند به جایی نرسید. شکست آنها عجز وسایل انقلابی را مدلل و مرام آنها را از اعتبار انداخت، چنانکه امروز هم طرفدارانی ندارد. در نتیجه این پیش آمد «اتحادیه آمریکایی کار» قویترین وسیله تمرکز قوای کارگری آمریکای شمالی شده با فعالیت تام دو مقصود را دنبال می‌نماید: یکی تشکیل صنفی راجع به حرفه‌هایی که تشکیلاتی ندارند، دیگر تشکیل جامعه مشتریان کارگری و عمومی که با نهضت کارگری همراه باشد. کارگرانی که این اتحادیه را تشکیل می‌دهند دو نوع اسلحه در دست داشته و استعمال می‌کنند: یکی اعتصاب و دیگر تحریم امتعه (بایکوت) که در مورد مال التجاره کارخانجاتی که صاحب آن با تقاضای کارگران موافقت نکرده است اعمال می‌شود. اما نسبت به صاحبان کارخانه‌هایی که درخواست‌های کارگران را می‌پذیرند اتحادیه‌ها به وسیله تبلیغ فروش مصنوعات آنها را فراهم می‌سازند، به این معنی که اجازه می‌دهند کارخانه‌های مزبور به محصولات خود علامت مخصوص که خرید آن را به مشتریان کارگر توصیه می‌نماید الصاق کنند. با وجود آنکه اتحادیه مزبور خود را مخالف هر نوع اقدام سیاسی اعلام کرده و فقط به پیروان خود توصیه نموده به نامزدهایی که موافق با تقاضاهای اقتصادی آنها هستند رأی بدهند، معذلتک نمایلات جدیدی بعد از انحطاط «سرآمدان کار» در

اتحادیه پیدا شده پیروان اتحادیه سابق مرام‌های سوسیالیستی خویش را در جوامع کارگری آورده و با حرارت تمام تشکیل حزب مستقل کار را خواستارند. بالاخره در قسمتی از تقاضاهای خود استرضای خاطرشان به عمل آمده و از ۱۸۹۸ «اتحادیه آمریکایی کار» نه تنها هشت ساعت کار را در روز بلکه ملی کردن معادن و راه آهنها را نیز اعلام داشته اشتراکی شدن تمام وسایل تولید و توزیع ثروت و اختصاص دادن آنها را به ملت تقاضا کرد.

احزاب ممالک متحده: احزاب در ممالک متحده واجد پاره‌ای صفات مشخصه و به جای اینکه مظهر عقاید سیاسی مختلف باشند بیشتر نماینده طبقات اجتماعی به شمار می‌روند، موارد اختلاف احزاب بالاخص در امور اقتصادی و منافع مادی است. با آنکه احزاب همه ملی هستند یعنی اعضاء خود را از اهالی تمام ممالک متحده جلب می‌کنند معذلک اساس هر یک ناحیه مخصوصی است. ناحیه شمال و غرب و شرق در هر حزبی باشند دارای اکثریتی هستند که بر سایرین غالب می‌شوند. بالاخره اشخاص در روش احزاب تأثیر عمده دارند به طوری که پیشرفت صورت اسامی نامزدهای نمایندگی در انتخابات کمتر ارتباط به مواد مرام آن دارد بلکه بیشتر مربوط به صفات یا وجهه رجالی است که نماینده آن حزب هستند. از طرف دیگر احزاب دائماً در تغییر و اغلب منحل گردیده بر طبق مسائل مهمه روزانه تشکیلات جدیدی به خود داده‌اند ولی در این تغییرات عنوان احزاب باقی مانده فقط مرامهای آنان تحولات کلی یافته است. بلافاصله پس از استقلال آمریکا دو حزب در مقابل هم ظاهر شدند که در تفسیر قانون اساسی با یکدیگر اختلاف داشتند: «یکی حزب جمهوری‌خواه، دیگری حزب اتحادیون».

حزب جمهوری‌خواه طرفدار استقلال تام ممالک و اتحادیون برخلاف می‌خواستند وحدت و وطن‌خواهی را بر روی بسط اختیارات حکومت متحده استوار سازند. اتحادیون بدو پیش بردند و جمهوری‌خواهان هم که در ۱۸۰۱ زمامدار شدند به نوبه خود سیاستی پیش گرفتند که مطابق نظر رقبای حزبی بود و اختلافات احزاب به حدی در ابتدای قرن بیستم زائل گردید که یکی از سیاستمداران آمریکا نوشت «دیگر ابداً فرقی بین احزاب نیست، زیرا اکنون جمهوری‌خواهان در اصل اتحاد از اتحادیون هم

گذشته‌اند».

این دوره اتحاد و دوستی که دوره احساسات حسنه به شمار است عمر کوتاهی داشت و در حدود سال ۱۸۳۰ احزاب نوینی به نام ویگ و دموکرات ظاهر شدند. دموکرات‌ها که در ممالک جنوبی مخصوصاً اکثریت داشتند تفسیر دقیقی از قانون اساسی خواستار و به نفع نظریه خود عقیده پیشین استقلال ممالک جزء را تجدید کردند و به علاوه طرفدار آزادی مبادلات و معتقد به برقراری تعرفه که خیلی نازل و فقط به حد لزوم حمایت متاع داخلی را بنماید بودند. ویگ‌ها حزب آزادی‌خواه و این نام را از آن جهت بر خود گذاردند که با داعیه‌های اقتدارطلبانه بعضی از رؤسای حزب جمهوری خواهان مخالفت داشتند. این دسته از طریقه حمایت که صنعتکاران شمال تقاضا می‌کردند تقویت نموده و با نظریه آنها که «اگر صنایع نوزاد با تعرفه‌های سنگین گمرکی در مقابل هجوم مال‌التجاره‌های انگلیس حمایت نشود از بین خواهد رفت» موافق بودند. نسبت به مسئله بردگی هر دو حزب در مسکوت گذاردن قضیه هم عقیده شدند، به این معنی که ویگ‌ها معتقد بودند از لحاظ وطن‌پرستی نباید جنوبی‌ها را وادار به اقدامات مایوسانه نمود. دموکرات‌ها می‌گفتند که این قضیه مربوط به حاکمیت خود ممالک و حکومت متحده را در حل آن اختیاری نیست.

موضوع بردگی به حزب جمهوری خواه فرصت داد که تشکیلات خود را تجدید و با تظاهرات طرفداری از الغاء بردگی فرقه بزرگی از حزب ویگ را به جانب خود جلب نمود.

دموکرات‌ها در کنگره و سنا از ۱۸۴۰ تا ۱۸۶۰ به زحمت توانستند تفوقی داشته باشند. در این تاریخ جمهوری خواهان با انتخاب لینکلن به ریاست جمهور دارای اکثریت شده و تا ۱۸۷۴ زمامدار بودند.

پس از جنگ انفصال تنها دو حزب بزرگ جمهوری خواه و دموکرات با یکدیگر وارد مبارزه شده و هنوز هم کشمکش آنها دوام دارد. جمهوری خواهان کمافی‌السابق در شمال حائز اکثریت و دموکرات‌ها در جنوب متنفذ هستند. دموکرات‌ها اغلب با جمهوری خواهان بر سر اکثریت در مملکت نیویورک مجادله و پیش می‌برند، به علاوه در ممالک غربی هم دائماً پیشرفتشان در تزايد است. جمهوری خواهان و دموکرات‌ها

بالخصوص به واسطه نقشه‌های مختلفی که برای حل مسائل اقتصادی دارند از هم جدا گردیده و از سال ۱۹۰۰ به این طرف در سیاست خارجی نیز اختلاف نظر دارند. جمهوری خواهان با سیاست مرکزیت و قدرت کامل حکومت متحده موافق و مخصوصاً طرفدار سیاست حمایتی افراطی هستند و آن را برای منافع طبقات صنعتی و شرکت‌های مهم مالی شمال و جنوب لازم می‌شمارند. در امور خارجه جمهوری خواهان قهرمان استعمارطلبی و سیاست شدید مداخله و بسط بحریه و مستعمرات می‌باشند.

به عکس دموکراتها در پروگرام خود حقوق مخصوص به هریک از ممالک جزء را منظور و طرفدار سیاست اقتصادی و تقلیل مخارج عمومی و اصلاحاتی در زیاده‌روی‌های ادارات هستند و همچنین هواخواه تعرفه معتدل گمرکی می‌باشند که تنها عواید مالی را تأمین کند و نتیجه آن تخفیف در قیمت اجناس و تسهیل زندگی باشد. این حزب با انحصار و احتکار شرکت‌های بزرگ مالی مخالف و خواهان اجرای دقیق قوانین بر علیه ثروت‌های غیر مشروع و تصویب قوانین تکمیلی می‌باشد.

جمهوری خواهان و دموکراتها از بعد از جنگ انفصال تاکنون متناوباً در کنگره حائز اکثریت بوده‌اند اما دموکراتها جز در چهار نوبت به انتخاب نامزدهای خود به ریاست جمهور نائل نشدند که عبارت است از: انتخاب سنوات ۱۸۸۵-۱۸۹۳ و ۱۹۱۳-۱۹۱۶. در اواخر قرن نوزده و ابتدای قرن بیستم در مرام هریک از دو حزب تکاملی رخ داد که آنان را از یکدیگر متمایز و مخالفتشان را تکمیل کرد، به این معنی که جمهوری خواهان بیش از پیش به محافظه کاری متمایل و نسبت به منافع توده ملت علاقه‌مندی ابراز ننموده آلت دست محرکین و برای فساد اخلاق مستعد و نسبت به منافع صاحبان نفوذ صنعتی و مالی ممالک شمالی و شرقی فداکار و علاقمند شده‌اند. برعکس دموکراتها دستور سیاسی را قبول کرده‌اند که دارای اصول تغییرات کلی و اساسی بوده و موجب علاقمندی توده مردم نسبت به آنان گردید. دموکرات‌ها خواهان مالیات عمومی بر عایدات و انتخاب اعضای سنا به رأی عمومی و تعیین نامزدهای هر حزب برای ریاست جمهور به رأی عامه و عدم تجدید انتخاب رئیس جمهور بودند.

طرفداری‌های حزب دموکرات از عامه و ترقی‌اتش در غرب و سیاست رکود حزب جمهوری خواه موجب تفریقی در حزب اخیرالذکر در ابتدای قرن بیستم گردید، به این

معنی که جمهوری خواهان منظم از ترقی خواهان جدا شده و ترقی خواهان در ۱۹۱۲ حزب مستقلی تشکیل دادند که روزولت رئیس جمهور سابق رئیس آن بود.

پروگرام این دسته که خطاب به طبقات کارگری و متوسطین از تحصیل کردگانست شامل سیاست اصلاحات اساسی از قبیل: «حق پیشنهاد قانون، مراجعه به آراء عمومی، عزل مستخدمین رسمی از جانب ملت و حق رأی نسوان» می باشد و همچنین سیاست اصلاحات اجتماعی از قبیل: «تنظیم قانونی ساعات کار، برقراری حداقل مزد، ملی کردن بعضی منابع طبیعی و بسط اختیار حکومت مرکزی برای عملی کردن این اصلاحات».

به غیر از این احزاب بزرگ یک حزب کوچک سوسیالیست به نام حزب ملی کار هم از ۱۸۸۰ با پروگرام واحد و نامزدهای معین تشکیل گردید. نتایج اولیه آن خیلی ضعیف بود و در ۱۸۹۲ نامزد این حزب در انتخاب ریاست جمهور فقط ۲۰,۰۰۰ رأی تحصیل کرد ولی در ۱۹۱۲ عده آراءشان از ۹۰۰,۰۰۰ تجاوز نمود. حال سوسیالیست ها در مجالس مقننه بعضی از ممالک متحده دارای نمایندگانی شده و ترقیات سریع آنها طوری است که شاید عنقریب دیگر نتوان آنها را حقیر شمرد.

صفات مخصوصه مشاجرات سیاسی: مبارزات سیاسی در ممالک متحده فوق العاده شدید و علت آن تشکیلات متین و قوی و تمرکز دستجات و کمیته هائی است که هر حزب تشکیل داده و نظامات دقیقی می باشد که افراد حزب پیروی می کنند.

احزاب را دسته ای از سیاستون مزدور و اغلب شرکتهای مالی که فساد را وسیله عملیات سیاسی قرار می دهند اداره می کنند و به قول روزولت «این جماعت تشکیلاتی تهیه می کنند که در سایه آن امتیازات و منافع خصوصی خود را تأمین سازند» و مشاغل عمومی را مرتباً در دست گیرند.

در بیشتر مدت قرن نوزدهم انتخابات موجب تحولات اساسی در ادارات شده است. در حقیقت بعد از ریاست جمهور ژاکسون در ۱۸۲۹ طریقه «یغمای مشاغل» معمول شده، به این معنی که روی کار آمدن یک حزب موجب عزل کلیه مستخدمین می شد که حزب زمامدار سابق برگزیده بود. مقامات به دست نشانده های حزب جدید رجوع و خدماتی را که اشخاص در مبارزه انتخابات برای حزب نموده بودند به این طریق پاداش داده می شد بدون اینکه صلاحیت اشخاص برای مشاغل در نظر باشد.

این سیاست افراط و زیاده‌روی اداری که طرف اعتراض افراد مستقل هر یک از احزاب بود در سال ۱۸۸۳ به واسطه تصویب قانون اصلاحات اداری که برای مستخدمین دولتی طریقه آزمایش و مسابقه را ایجاد و اصل لیاقت شخصی را تأمین می‌نماید موقوف شد ولی هنوز کاملاً از حیات سیاسی عمومی محو نگشته، چنان که در ۱۹۱۳ وقتی دموکراتها در انتخابات فاتح شدند مستخدمین جمهوری خواه را معزول نساختند، ولی کلیه انتخابات اداری جدید را برای عمال خود نگاه داشتند.

اصلاح نفوذ: سه مسئله بزرگی که حواس ممالک متحده را از ۱۸۸۰ تا ۱۹۱۶ به خود مشغول داشته عبارت بودند از: مسئله نفوذ، تعرفه گمرکی و مبارزه با تروست.

وضعیت مالی در دوره «جنگ انفصال» حکومت متحده را مجبور به تحصیل قرضه‌ای قریب ۱۲ میلیارد فرانک و انتشار مبلغ گزافی اسکناس کرد. جمهوری خواهان که روی کار آمدند معتقد به تقلیل اسکناس به وسیله خرید منظم آنها و همچنین استقرار جریان پول بر روی اساس فلزی و نگاه داشتن واحد طلا بودند. این طریق را عمال تجارت و صرافان ممالک شرقی و شهرهای بزرگ تقویت می‌کردند.

با این حزب فوراً حزب جدیدی که اغلب اعضاء آن از دموکراتها و طرفداران الغاء قسمتی از تعهدات بودند به مخالفت برخاستند. این حزب به عوض جمع آوری پولهای کاغذی تقاضا داشت که بر میزان انتشار اسکناس فوق‌العاده افزوده شده و دولت قروض خود را با اسکناس بپردازد. این طریق در توده زارعین غربی که در دوره جنگ به واسطه گروگذاشتن املاک و استقراض پریشان شده بودند طرفدار زیادی داشت، زیرا هر رفتاری که دولت متحده نسبت به طلبکاران خود می‌نمود شامل مقروضین خصوصی هم می‌گشت، به این معنی که هرگاه دولت قروض خود را با اسکناس می‌پرداخت زارعین غرب نیز به جای آنکه مجبور به تصفیه حساب خود با طلا شوند با پول کاغذی از زیر بار قروض خلاص می‌شدند و بنابراین طرفدار جدی انتشار اسکناس بودند که برای آنها موجب تخفیف بزرگی در پولشان می‌شد. این حزب جدید با وجود همراهی دموکرات‌ها نتوانست جز معدودی نماینده به کنگره بفرستد و از تأدیه قروض به پول طلا جلوگیری نماید (اول ژانویه ۱۸۷۹).

طرفداران انتشار نامحدود اسکناس به طرفداران پول دو فلزی تبدیل گشته و آزادی

ضرب نقره و همدوشی آن را با طلا تقاضا کردند. طرفداران نقره باز هم از میان دموکرات‌های مغرب که صاحبان معادن کلرادو نوادا کمک‌های مادی به آنها می‌کردند جمع‌آوری عده نمودند و این مرتبه موفق شدند که از کنگره دو قانون یکی در ۱۸۸۸ و دیگری در ۱۸۹۰ که استرضای خاطر آنان را فراهم می‌ساخت تحصیل کنند. این قانون خزانه‌داری را موظف می‌کرد که همه ماهه مقدار زیادی شمش نقره خرید ضرب کند.

در ۱۹۰۰ که حزب جمهوری‌خواه زمامدار شد مسئله نقد را به موجب قانون مخصوصی که در ممالک متحده طریقه پول یک فلزی را بر روی اساس طلا برقرار می‌ساخت به طور قطع تحت تنظیم درآورد.

مسئله گمرک: مسئله گمرک در ممالک متحده اهمیت اساسی دارد، زیرا حکومت متحده از سال ۱۷۸۷ جز در سه یا چهار مرتبه مالیات مستقیم نگرفته که آن هم فقط برای پرداخت مخارج جنگ بود. این مسئله مربوط به قانون اساسی است که مقرر داشته مالیات‌های مستقیم متناسب با جمعیت هر مملکت باشد و چون این قاعده که تخطی از آن هم جایز نیست غیر عادلانه و ممکن بود مالکی یافت شود که ثروت آن ده برابر مملکت دیگر ولی جمعیتش فقط دو برابر باشد. بنابراین وزرای خزانه همواره برای پرداخت مخارج به مالیات‌های غیرمستقیم و بالخصوص حقوق واردات توسل جسته‌اند. اما تعرفه‌های گمرکی بر بعضی ممالک اتحاد تحمیل فوق‌العاده و در ابتدا کشمکش را بین شمال و جنوب و بعد بین شرق و غرب تولید نمود، زیرا ممالک شرقی بالانحصار صنعتی و ممالک جنوبی و غربی زراعتی به شمار می‌روند و راضی نمی‌شوند مال‌التجاره‌های شمال را به قیمت گران بخرند.

از سال ۱۸۶۰ جمهوری‌خواهان تعرفه‌های حمایتی وضع و به این ترتیب صنایع را حمایت کردند، ولی دموکرات‌ها موقع زمامداری خود اکثریت قاطعی برای تقلیل حقوق گمرکی نیافتند، لهذا سیاست حمایت افراطی جمهوری‌خواهان با تعرفه‌های گمرکی ۱۸۹۰ که بنابر پیشنهاد ماک کینلی^۱ رئیس جمهور وقت برقرار شده بود پیشرفت کرده در ۱۸۹۷ تعرفه سنگین تر گردید و بر کلیه مصنوعات خارجی عوارض گزافی که در حقیقت

1. Colorad et Nevada

2. Mac Kinley

مانع ورود بود بسته شد و تقریباً ممالک متحده را کاملاً بر روی مصنوعات اروپا بست. ترقی روشن صنایع آمریکا که رقم صادرات آن مدلل می‌دارد که دیگر محتاج به حمایت نیست و از طرف دیگر منافع بیشماری را که تعرفه گمرکی برای معدودی از تولید کنندگان تأمین کرده و گرانی زندگانی به طوری خصومت با تعرفه‌های گمرکی را تشدید و چنان تمایلاتی برای تبدیل و تجدید نظر در تعرفه‌های مزبور مطابق وضعیات جدید اقتصادی ظاهر گردید که حتی خود جمهوری خواهان راضی به تجدید نظر در آن شدند، ولی این تجدید نظر که در ۱۹۰۹ به عمل آمد نتیجه‌اش استحکام مبانی طریقه حمایت مصنوعات بود.

در ۱۹۱۳ موقعی که دموکراتها زمامدار شدند به اصلاح تعرفه گمرکی مبادرت ورزیدند، اما این اصلاح معتدل بود، به این معنی که عوارض مواد اولیه و اشیاء ضروری را تخفیف داد اما باز حقوق گمرکی اشیاء تجملی گراف و مخصوصاً طرق سوء استفاده را زیاد و نظامات را پیچیده و مفصل نموده میدان وسیعی برای هوس رانی و تمایلات شخصی مأمورین گمرکی باز گذارد و در حقیقت با این ترتیبات موانع سخت تر و مضرتری را برای تجارت اروپا ایجاد کرد.

مبارزه با تروست: احتکار بازارهای داخلی از طرف تروستها و از بین رفتن اصل رقابت و تعیین مستبدانه قیمت اشیاء و منافع فاحشی که طرز انحصار برای هیئت تروستها تأمین کرده بود موجب شد که در سال ۱۸۹۰ کنگره قانون ضد تروست را تصویب نماید.

قانون جدید هر نوع ائتلاف مالی یا صنعتی را که متمایل به محدود ساختن آزادی تجارت داخلی ممالک متحده و یا تجارت بین ممالک متحده و خارجه باشد ممنوع گردانید. دایره مشمول این قانون بنابر تفسیر محکمه عالی محدود شد، به این معنی که دو نوع تروست خوب و بد تشخیص داد و تنها اتحادیه‌های غیر عقلایی را ممنوع دانست.

این قانون بالخصوص در ابتدای قرن بیستم اجراء گردیده، فشار افکار عمومی حکومت متحده را وادار به مبارزه شدیدی با تروستها ساخت و پس از تعقیب آنها در محاکم به انحلال قوی‌ترین شرکت‌ها مانند شرکت نفت و دخانیات موفق گردید.

استعمارطلبی آمریکا، عقیده مَنروئه: ممالک متحده دارای جاه‌طلبی‌های سیاسی می‌باشد که بالخصوص از خاتمه قرن نوزدهم به این طرف تحکیم و تأیید می‌گردد، به

این معنی که بسط حوزه تجارت این مملکت را متمایل ساخته در عالم مقامی را احراز نماید که متناسب با ثروت و جمعیت و ترقی اقتصادی آن باشد، خاصه اینکه تأمین بازارهای ممتاز برای فروش مصنوعات روزافزون آنها لازم گردیده است.

اولین جاه طلبی سیاسی آنها این بود که در دو قطعه آمریکا هر نوع مداخله سیاسی دول اروپایی را غیرممکن ساختند. این مدعا برای اولین دفعه در ۱۸۲۳ به حقیقت پیوست، توضیح آنکه مستعمرات آمریکایی اسپانیا به کلی بر علیه دولت متبوع خود شوریدند و شهرت داشت که سلاطین اتحاد مقدس در صدد هستند جبراً قدرت سلطنت حقه را در مستعمرات مزبوره اعاده دهند. بنابراین منروته رئیس جمهور ممالک متحده خطابی به کنگره فرستاد که در آن قبلاً بر علیه هر نوع مداخله اروپا در کارهای آمریکا اعتراض می کرد. مضمون اعتراض این بود: «دولت من اصلی را در نظر گرفته که حقوق و منافع ممالک متحده بر آن استوار می باشد و اصل مزبور این است که قطعه آمریکا از این پس نباید به دیده استعمار از طرف هیچ دولت اروپایی نگریسته شود، بعدها هر نوع اقدام دول اروپایی را که مبنی بر بسط طریقه سیاسی آنها در هر قسمت از این نیمکره باشد برای امنیت و آرامش خود خطرناک می دانیم».

عقیده ای که منروته در ضمن خطاب خود توضیح داده در عبارت «آمریکا مال آمریکاییها است» خلاصه کرده اند. عقیده منروته چندین بار در نیمه اخیر قرن نوزدهم به خصوص در مکزیک در سال ۱۸۶۶ و در آلاسکا در ۱۸۶۷ و در کوبا در ۱۸۹۸ عملی گردیده است. در مکزیک ممالک متحده حتی قبل از ختام جنگ انفصال به مداخله ناپلئون سوم اعتراض و احضار قوای فرانسه را خواستار شدند (۱۸۶۵).

قوای فرانسوی در سال ۱۸۶۶ احضار و امپراطوری ماکزیمیلین از بین رفت. در ۱۸۶۷ ممالک متحده ناحیه منجمد و خالی از سکنه آلاسکا واقع در شمال را از روسها خریدند در صورتی که تنها عایدی آن شکار حیوانات بر تهیه پوست و معادن طلای آن بود. در کوبا ممالک متحده که دائماً شورشیان را بر علیه اسپانیا کمک می کردند بالاخره مداخله کرده و از اسپانیا رسماً خواستند قوای خود را بطلبد و جنگی که در عقبه امتناع دولت اسپانیا در گرفت و به عهدنامه پاریس خاتمه یافت سابقاً ذکر شده است.

به موجب عهدنامه مزبور مالکیت جزیره پورتوریکو با ممالک متحده شد و کوبا نیز

مستقل گردید و طبعاً تحت نفوذ ممالک متحده قرار گرفت.

به این ترتیب ممالک متحده نه تنها دست روی مرواریدهای آنتیله‌ها گذاشتند بلکه بزرگترین مملکت مولد قند و توتون عالم را به دست آورده به وسیله اشغال پورنوریکو و کوبا مدخل خلیج مکزیک را بسته بر دریای آنتیله مسلط و سواحلی را که از مکزیک جنوبی تا دهانه‌های اورنوگ^۱ ممتد است و بالتیجه تنگه پاناما را تحت مراقبت خود قرار دادند و به عبارت آخر کلیدهای مدیریتانه آمریکا را به دست گرفتند.

ممالک متحده چون سعی بوده‌اند که این موقع ممتاز خویش را در دریای آنتیله منبسط و مستحکم سازند لهذا بدو نظارت مالی و بعد حمایت خود را بر دو جمهوری که جزیره بزرگ سن دُمینگ را اشغال کرده‌اند مستقر و بالاخره به جزیره کوچک آنتیل که متعلق به دانمارکی‌ها بود چشم دوخته عاقبت آن را هم خریدند.

نظریات ممالک متحده نسبت به اقیانوس کبیر: ممالک متحده بنابر عهدنامه پاریس به شرط تأدیه خسارت مجمع الجزایر فیلیپین را به خود منتقل نمودند، ولی فتح کامل و مطیع ساختن بومیان این ناحیه قریب دو سال طول کشیده اعزام قوه ۶۰,۰۰۰ نفری به آنجا ضروری گشت. مجمع الجزایر مزبور در آسیا برای ممالک متحده دارای اهمیتی مساوی با اهمیت کوبا در آنتیل می‌باشد، زیرا مخرج اقیانوس هند (مدیرانه آسیا) از سمت مشرق مسدود و از طرف دیگر یکی از سواحل معبر عمومی سنگاپور را اشغال و برای ممالک متحده نظارت بر ژاپن و چین را در شمال هندوچین در مغرب و مالزی را در جنوب آسان می‌سازد. اشغال فیلیپین نمایش جاه‌طلبی دیگری از ممالک متحده بود که می‌خواهد سلطه خود را بر اقیانوس کبیر نیز مستقر سازد، چنانکه در سال ۱۸۸۹ قسمتی از جزایر ساموس و در سال ۱۸۹۳ مجمع الجزایر هاوایی مهمترین موقع نظامی اقیانوس کبیر را اشغال و در آنجا وحشتناک‌ترین ایستگاه‌های بحری را بنیانهادند و بالاخره در ۱۸۹۸ جزیره گوآم^۲ وسیعترین جزیره ماریان را هم به خود انتقال دادند. همین جاه‌طلبی‌ها ممالک متحده را وادار کرد که در سال ۱۹۰۳ ترعه پاناما را که کمپانی فرانسوی انمام آن را تعقیب می‌کرد باز خرید نماید. برای اینکه دست‌اندازی به این ترعه کامل باشد ممالک متحده طغیان ولایت کوچک کلمبیا را که بعدها جمهوری کوچک پاناما شد تشویق کرد.

1. l'Orénoque

2. Guam

این جمهوری به واسطه کوچکی و منبع زندگانی خود مجبور بود از ممالک متحده اطاعت داشته باشد و به همین جهت هم حاشیه زمینی را که به طول ترعه می‌گذرد به ممالک متحده فروخت.

ترعه پاناما که ممالک متحده حفر آن را به اتمام رسانیده در سال ۱۹۱۴ افتتاح کردند دارای اهمیت اساسی نظامی و تجارتي است، زیرا تمرکز سریع قوای بحری ممالک متحده را در اقیانوس اطلس با اقیانوس کبیر ممکن ساخته و ممالک متحده را به بازارهای اقیانوس کبیر و شرق اقصی نزدیک گردانیده است.

خرید جزایر گالاپاگوس^۱ در ناحیه استوایی (۱۹۱۱) نشان می‌دهد که ممالک متحده در صدد است در اقیانوس کبیر کلیه مراکز بحری را که واجد موقع نظامی و تکیه گاه منظور آتیه آنها است برای خود تأمین نماید.

ممالک متحده و شرق اقصی: ممالک متحده که دولت معظم بحری و مستعمراتی در اقیانوس کبیر شده امور شرق اقصی را از نزدیک تعقیب و کلیه مساعی خود را برای نزدیک شدن به بازارهای آسیایی که بیش از پیش برای آنها حائز اهمیت می‌گردد به کار می‌برند و در صددند که قسمت عمده از این بازار تازه ۴۰۰ الی ۵۰۰ میلیون نفری را برای خود تأمین نمایند. چنانکه در لشکرکشی بین‌المللی چین در ۱۹۰۰ شرکت جسته و در ۱۹۰۵ در محاربه بین روس و ژاپن به عنوان حکم مداخله نمودند و هیچ فرصت و موقعی را برای ابراز احساسات دوستانه و تحمیل حمایت بی‌غرضانه خود به چین از دست نمی‌دهند. در تعقیب همین سیاست طرفدار تمامیت ارضی چین و با تشکیل مناطق نفوذ در آنجا مخالف می‌باشد زیرا به واسطه علاقه‌مندی بر توسعه دامنه تجارت و باز نگاه داشتن تمام چین را به روی محصولات خود نافع تر از آن می‌بیند که تنها قسمتی از آن را منطقه نفوذ خویش قرار دهند و در اطراف خود مناطق نفوذ دیگری هم باشد که در آتیه به تجارت آنها سکنه وارد سازد.

فعالیت سیاسی ممالک متحده نزدیک است با فعالیت اقتصادی آنها برابری کند و چون دائماً بر عده جهازات جنگی خود که امروزه مقام دوم را حائز گردیده می‌افزاید، از این به بعد اروپا در حل مسائل بین‌المللی باید این مملکت را نیز داخل کرده و بعدها بیشتر

1. Galapagos

به آن اهمیت بدهد زیرا دولت متحده خود را در رأس دول معظمه عالم قرار داده است.

II

تشکیل امریکای لاتین

در آغاز قرن بیستم مستعمرات اسپانیا شامل مکزیک، امریکای مرکزی و تمام امریکای جنوبی (به استثنای برزیل مستعمره پرتغال) می شد. این مستعمرات از هندوها و سفیدپوستان متولده در همان نقاط و نژاد دورگه مسکون و اهالی از اسپانیولی های مالک این مستعمرات منزجر و مطیع طرز حکومت سخت سیاسی و انتفاعات اقتصادی بودند.

طغیان اهالی که بهانه اش جلوس یکی از بناپارتهای بر تخت سلطنت اسپانیا بود به زودی به جنگ استقلال تبدیل گشت. بعد از پانزده سال محاربات خونین در سایه شهامت بولیوار و سان مارتین^۱ رؤسای اصلی شورشیان به آزادی کامل مستعمرات منجر شد. در همین اوان برزیل هم خود را آزاد و به تشکیل سلطنت مشروطه مشغول بود.

مستعمرات آزاد شده تشکیل پانزده جمهوری دادند و توانستند برای تشکیل ممالک متحده موافقت حاصل کنند. هرج و مرج نظامی قایم مقام سلطه اسپانیاییها شده در تمام ممالک جدید محرکین محلی و رؤسای نظامی بر سر زمامداری به کشمکش افتادند و در جریان قسمت اعظم قرن نوزدهم کودتاها و حکومت های دیکتاتوری و انقلابات در این نقاط توالی داشت.

توسعه اقتصادی این ممالک نو مهاجرت اروپاییان و ورود سرمایه های خارجی در خاتمه دادن به دوره جنگهای داخلی که امروزه می توان تمام شده فرض کرد مؤثر واقع گردید، حتی ممالک عمده امریکای لاتین دوره آبادی و سعادتی را شروع نموده اند که آتیه درخشنده را برای آنها نوید می دهد.

مملکت مستعمراتی اسپانیا: تا قرن نوزدهم اسپانیا هنوز اولین دولت مستعمراتی به شمار می رفت زیرا از دویست و پنجاه سال به این طرف در امریکا مستعمره وسیع و پرثرونی یعنی تقریباً تمام امریکای جنوبی به استثنای برزیل پرتغال و گویانها و همچنین

1. Bolivar, San Martin

امریکای مرکزی و اکثر جزایر انتیل را مالک بود و بالاخره در امریکای شمالی مکزیک و فلورید را در تصرف داشت. به طوری که از سان فرانسسکو (که در سال ۱۷۷۶ رهبانیون اسپانیایی تأسیس کردند) تا جزیره شیلوئه^۱ در جنوب شیلی اقیانوس کبیر ۱۹۰۰ لیو سواحل اسپانیولی را دربر داشت. سکنه آن از هر جهت کم و قریب دوازده میلیون و شامل هندوها و سیاهان افریقایی و دورگه‌ها از هر جنس و سفیدپوستان یعنی اسپانیولیا بود که در این قسمت اخیر اسپانیولیاها اصلی و متولدین از مهاجرین اولیه متمایز بودند. مستعمرات اسپانیا تابع حکومت اختنای سیاسی و اطاعت اقتصادی بودند و مستخدمین عالی مقام اعزامی از اسپانیا آنها را اداره و یا به عبارت آخر آنها را مورد استفاده قرار می‌دادند. این مأمورین با داشتن حقوقهای گزاف جز اینکه هر چه زودتر تحصیل ثروت زیادی نمایند اشتغال خاطر دیگری نداشتند زیرا به مملکتی که حتی ازدواج در آن برای آنان ممنوع بود علاقه پیدا نمی‌کردند. راست است که بعضی از این حکام مردمان بی‌غرض و طالب منافع عامه بودند اما در عداد مستثنیات محسوب و هیچگاه از طرف اخلاف خود مورد تقلید واقع نشدند. برای اجرای عدالت قضاتی مأمور می‌شدند که ابدآ به عادات مستعمراتی آشنا نبودند. مهاجرین و بومیان از کمترین آزادی سیاسی محروم و هیچگونه دخالتی در حکومت نداشتند. در شهرهای بزرگ بعد از تسخیر این نواحی انجمن‌های بلدی تأسیس شد اما عضویت این انجمنها به وسیله توصیه و طرفداری و یا به ترتیب فروش به مزایده تحصیل می‌شد. تعصب مذهبی شدت استبداد سیاسی را مضاعف می‌ساخت، مستعمرات از آزادی عقاید بهره نداشتند، کلیسا مرکز زندگانی مستعمرات و روحانیون کاتولیک دارای اقتدار کامل و مالک اراضی و املاک حقیقتاً بی‌حد و حصری بودند. کلیسا در باب اخلاق و آداب و تعلیمات نظارت داشت و اگرچه بین کارکنان مذهبی کشیشان عطف نیز یافت می‌شد اما به‌طور کلی جامعه را در جهل نگاه می‌داشتند چنان که یکی از کشیشها به شاگردان خود می‌گفت «خواندن و نوشتن و ادعیه مذهبی را بیاموزید که کلیه معلومات لازمه برای امریکاییها همین است». به استبداد سیاسی و مذهبی عدم تساوی طبقات مختلف از حیث نژاد نیز اضافه می‌شد. رتبه اشخاص به‌طور کلی با رنگ بشره تطبیق و سفیدی و سیاهی پوست

بدن مقام افراد را در جامعه معین می‌کرد. با اینکه عده اسپانیولی‌ها بسیار کم بود ولی خود را طبقه ممتاز محسوب داشته و به ابرام تمام امتیازات خود را حفظ می‌کردند. سفیدپوستان محلی اصولاً از مشاغل عمومی دور و اسپانیولی‌ها با آنها به حقارت رفتار می‌کردند.

هندوها اغلب در قصبات محصور و حق خارج شدن از بلوک خود را نداشتند و مجبور بودند در معادن طلا و نقره کار کنند.

اصول اقتصادی انحصار تجارت بود که دولت متبوع را بهره‌مند می‌ساخت. مستعمرات می‌باید مواد اولیه را تهیه کرده و منحصرأ مال التجاره‌هایی را که از اسپانیا می‌آمد مصرف کنند.

تأسیس هر نوع کارخانه قدغن و حتی مکزیکها برای رعایت احترام و منافع زارعین مملکت اسپانیا نمی‌توانستند انگور به عمل بیاورند، چون تجار اسپانیولی مخصوصاً مایحتاج اهالی را به قدر کفایت وارد نمی‌کردند تا تقاضای خرید هر جنس همواره زیاد و قیمتها گران بماند، علاج این تعدیات تنها قاچاق بود و هر وقت اسپانیا وارد جنگی می‌شد مستعمرات خشنود می‌شدند، زیرا کشتی‌های زره‌پوش دولت دیگر نمی‌توانست جلوگیری از قاچاق نماید. دولت اسپانیا هیچ منفعت حقیقی از این مملکت وسیع نمی‌برد، زیرا ابدأ به فکر اصلاح و آبادانی آنجا نبوده و به هیچ چیز جز استخراج معادن اهمیتی نمی‌داد. روابط مستعمراتی فرع تولید فلزات قیمتی و حمل آن به اروپا بود. این طرز حکومت جنبه‌های سیاسی و اقتصادی جنگ استقلال را کاملاً روشن می‌کند. نتیجه این سیاست ایجاد کینه مزمن در میان اهالی نسبت به اسپانیولی‌ها شده و همین کینه علت اساسی شورش آنها محسوب می‌شود.

در این جامعه که از اواخر قرن هیجدهم حکومت فشار با تمام قوت خود طاقت‌فرسا شده بود، رسالات فلاسفه و عملیات انقلابیون فرانسه مایه انقلاب را فراهم ساخته و هیجان سختی تولید نمود و بالاخره پیشرفت طغیان مستعمرات انگلیس محرک وطن‌پرستان آمریکای لاتین نیز گردید. با وجود احتیاط‌های مأمورین اسپانیولی و مراقبت در تفتیش مذهبی و بستن مطابع و به حبس انداختن کسانی که جرأید و کتب فرانسه را به دست می‌آوردند افکار انقلابی و استقلال و آزادی در آمریکای جنوبی رخنه کرده

تضییقات فرمانفرماها (نایب‌السلطنه‌ها) احساسات تازه را به متنها درجه شدت رسانیده و به این ترتیب ماده شورش از هر جهت مستعد و در اولین موقع مناسب بایستی منفجر گردد.

جنگ استقلال: فرصت مناسب خلع بوربنها از تخت سلطنت اسپانیا به دست ناپلئون بود (۱۸۰۸). مهاجرین اسپانیولی در آمریکا از شناختن ژوزف بناپارت به سلطنت اسپانیا امتناع جسته و مانند اهالی خود اسپانیول برای دفاع در مقابل فرانسویان تحت سلاح رفته و تشکیل مجالس ملی با ژونت^۱ دادند. اما وقتی به شکل قشون تشکیل گردیده و مسلح شدند برای به دست آوردن آزادی موقع را مغتنم شمرده و انقلابی که در ابتدای کار بر ضد فرانسه و مقصد آن علاقه به خانواده سلطنت بود سریعاً صورت ضداسپانیولی و تجزیه‌خواهی به خود گرفته و به جنگ استقلال مبدل گردید.

جنگ استقلال ۱۵ سال از ۱۸۰۹ تا ۱۸۲۵ طول کشید. علت حقیقی طول دوره جنگ اختلاف شورشیان در میان خود بود، زیرا نه تنها وسعت مملکت و فواصل بعیده که مستعمرات را از یکدیگر جدا می‌کرد توحید مساعی را تقریباً غیرممکن می‌ساخت بلکه در هر مستعمره‌ای شورشیان بنابر کینه‌های نژادی و جزئی و رقابت‌های شخصی رؤسای خود به چند فرقه تقسیم شدند به حدی که از همان ابتدای جنگ در عین مجادله با اسپانیا جنگ داخلی نیز جریان داشت. جنگ استقلال مستعمرات نیز مانند جنگ در خود اسپانیا محاربه دستجات بود، یعنی دستجات قلیل‌العدده غیرمنظم و با اسلحه‌های ناقص می‌جنگیدند و به علاوه بسیار بی‌رحمانه و خونین منازعه می‌کردند و از طرفین قتل و کشتار وحشتناکی نسبت به هم واقع می‌شد.

قهرمانان طغیان دو نفر از سفیدپوستان محلی بولیوار و سان مارتین بودند که اطلاعات اروپایی را کسب و مخصوصاً سان مارتین سابقاً در قشون اسپانیا با سمت صاحب‌منصبی خدمت می‌کرد.

بین ۱۸۰۹ و ۱۸۱۱ کلیه مستعمرات تحت سلاح رفتند و اسپانیولی‌ها فقط در پرو و مکزیک توانستند خود را حفظ کنند. بعد از رجعت فردیناند هفتم اسپانیایی‌ها جنبه تهاجمی به خود گرفته و از ۱۸۱۳ تا ۱۸۱۵ تقریباً کلیه ممالک منمر درابه استثنای ممالک

پلاتا دوباره تسخیر کردند. اما در همان موقع که تصور می‌شد شورش مستعمرات خاموش گشته مجدداً به واسطه افراط اسپانیولیها در مجازات دوباره طغیان بروز کرد و شورشیان از سال ۱۸۱۵ پیشرفتهای قاطعی داشتند.

علل پیشرفت این مستعمرات اولاً حمایت غیررسمی انگلیس و ممالک متحده بود که می‌خواستند مشتری‌های سیاسی و مخصوصاً بازارهای تازه برای تجارت خویش به دست بیاورند. دولتی‌ن مزبور با هر نوع مداخله اتحاد مقدس به طرفداری فردیناند هفتم مخالفت کردند. ثانیاً انقلاب نظامی ۱۸۲۰ که در اسپانیا ظاهر و از عزیمت قوایی که برای اعزام به آمریکا تجهیز شده بود مانع گردید، اسپانیا را به ضعف غیرقابل‌علاجی دچار ساخت. ثالثاً سیاست اصلاح‌ناپذیر فردیناند هفتم و مجلس اسپانیا که به آزادی تجارتنی و استقلال داخلی سیاسی مستعمرات تن در ندادند و بالاخره ورد صاحب‌منصبان و افراد داوطلب خارجی که صلح اروپا آنها را آزادگذاشته بود بیشتر اسباب شکست اسپانیا شد. در ۱۸۱۶ در کنگره توکومان^۱ ولایات پلاتا استقلال خود را اعلام داشتند. سان مارتین ژنرال جمهوری آرژانتین از سلسله‌های جبال آند با ۳۵۰۰ نفر عبور و اسپانیولی‌ها را از شیلی راند (۱۸۱۷-۱۸۱۸). در جریان این مدت بولیوار ونزوئلا (۱۸۱۶-۱۸۱۷) و گرناد جدید یا کلمبیا (۱۸۱۹) و ولایت کیتو (۱۸۲۰) را قبضه کرد.

در مکزیک یکی از سرداران سفیدپوست موسوم به ایتوربید^۲ که بدو با شورشیان جنگیده بود استقلال مکزیک را به اتکاء قشون (که نایب‌السلطنه آنجا خبط کرده و عده‌ای از شورشیان مطیع را وارد قشون ساخت) اعلام داشت (۱۸۲۱) و بعد خواست مقام امپراطوری را در مملکت به دست آورد، ولی وطن پرستان جمهوری‌خواه در ۱۸۲۳ او را معزول و در ۱۸۲۴ تیربارانش کردند. پرو مرکز سلطه اسپانیا و نقطه اتکاء و پناهگاه سلطنت‌طلبان بدو به تحریک سان مارتین طغیان کرده و بعد به دست بولیوار به طور قطع آزادگردید (۱۸۲۲-۱۸۲۳). آخرین دسته قشون اسپانیا در پروی علیا در آیاکوشو^۳ به دست ژنرال سوکر^۴ معاون بولیوار مغلوب گردید (۱۸۲۴).

آزادی بوزیل: در همین اوان برزیل مستعمره پروسعت پرتغال نیز که در تحت فشار

1. Tucuman

2. Iturbide

3. Ayacucho

4. Sucre

همان مظلالم مستعمرات اسپانیا بود خود را از ربقه تبعیت پرتغال آزاد ساخت. اما اوضاع و احوال آزادی برزیل با آزادی مستعمرات اسپانیا اختلافاتی داشت، زیرا آزادی برزیل بسیار راحت و بدون جبر صورت گرفت و برخلاف مستعمرات اسپانیا که کلیه به صورت جمهوری درآمدند برزیل تا آخر قرن نوزدهم حکومت سلطنتی داشت.

اولین تغییر طرز حکومت به مناسبت هجوم فرانسه به پرتغال بود که نایب‌السلطنه را مجبور گردانید با خانواده‌اش به برزیل پناه برد (۱۸۰۸). شاه برای افزایش عایدات از ۱۸۰۸ بنادر برزیل را به روی بحریه انگلستان و ملل دوست پرتغال باز کرد. اعطای آزادی تجارت به طوری موجب ترقی برزیل شد که در ظرف ده سال یک میلیون نفر بر جمعیت آنجا افزوده و عایدات مملکت دو برابر گردید.

این ترقی تازه و سیاست اقتدار طلبانه نایب‌السلطنه که مخالف اعطای هر نوع آزادی و بسط تعلیمات بود امتیازات انحصاری پرتغالیهای اولیه و بالاخره سر مشقی که مستعمرات اسپانیا دادند فکر انفصال را در برزیل نیز تقویت کرد. کمی پس از مراجعت پادشاه به پرتغال پسرش دُم‌پدرو^۱ برای پیش‌بینی قطع روابط شدید و حفظ برزیل برای خانواده سلطنت خود را در رأس جنبش تجزیه خواهان قرار داده و به نام امپراطور مشروطه برزیل تاجگذاری کرد. کوشران^۲ امیر البحر انگلیس که سابقاً با سان مارتین در آزادی شیلی و پرو همکاری نموده بود پرتغالیها را از باهیا، مارانهائو و پارا^۳ (۱۸۲۳) بیرون کرده و همچنین ولایات شمال را که جمهوری خواهان اتحاد طلب در آن نواحی حزب قوی تشکیل داده و آن را به صورت ممالک مجتمعه مستقلی در آورده بودند مطیع ساخت (۱۸۲۴) و به این ترتیب کلیه آمریکای لاتین به استثنای آنتیلهای مستقل گردید.

عدم پیشرفت اقدامات در تشکیل ممالک متحده در آمریکای جنوبی: پس از انجام مسئله آزادی این موضوع به میان آمد که آیا ممالک جدید آمریکای لاتین مثل آمریکای آنگلو ساکسون ممالک متحده ای تشکیل بدهند یا همچنان از یکدیگر جدا بمانند. بولیوار محبوبترین رؤسای جنگ استقلال به اتحاد این ممالک اقدام کرد، چنانکه از ممالک (ونزوئلا، اکوادور، پرو و پروی علیا که به افتخار وی بلیوی نامیده می‌شود)

1. dom Pedro

2. Cochrane

3. Bahia, Maranhão, Para

ممالک متحده آنها را تشکیل و شخصاً با اراده مطلقه خویش آن را اداره می‌کرد. در ۱۸۱۴ نمایندگان کلیه ممالک آمریکای شمالی را به کنگره پاناما دعوت کرد، ولی این کنگره در سال ۱۸۰۶ تشکیل و به عدم پیشرفت اسفناکی منجر شد، زیرا فقط در آن ممالک متحده آند، مکزیک و آمریکای مرکزی نماینده فرستادند و چند جلسه بیش تشکیل نداده و به هیچ نتیجه‌ای نائل نگردید. کمی بعد حتی ممالک متحده آنها هم منحل گشته و ممالک پرو، بلیوی، ونزوئلا و اکوادور یکی پس از دیگری بر ضد بولیوار سر برداشته او نیز از کار کنار رفته در ۱۸۳۰ با کمال نومیدی و یأس وفات کرد.

آمریکای اسپانیا به جای تشکیل ممالک متحده به پانزده جمهوری مستقل از یکدیگر تقسیم شد از این قرار: در شمال مکزیک، در آمریکای مرکزی ۵ جمهوری کوچک (گواتمالا، هندوراس، سان سالوادور، نیکاراگوا و کستاریکا)، در آمریکای جنوبی (ونزوئلا، کلمبیا، اکوادور، پرو، بلیوی، شیلی، جمهوری آرژانتین، پاراگوئه و اوروگوئه). در ۱۹۰۳ به فشار ممالک متحده جمهوری کوچک پاناما نیز در اراضی که از کلمبیا گرفته شد تأسیس گردید.

علل شکست بولیوار: شکست سیاست بولیوار در بدو امر به علل جغرافیایی بود، زیرا مستعمرات انگلیس عموماً همسایه یکدیگر و ممالک بسیاری را در سواحل اقیانوس اطلس تشکیل می‌دادند. اما مستعمرات اسپانیا در دو امریکا و در سواحل دو اقیانوس پراکنده و با فواصل عظیم و یا موانع غیر قابل عبور از قبیل صحاری و سلاسل مرتفعه جبال از یکدیگر جدا می‌شدند. و در آن موقع استقرار روابط منظم و بالتبجه روابط سیاسی بسیار نزدیک و برقراری یک حکومت مشترک در آن نواحی امکان پذیر نبود.

از طرف دیگر مسئله نژادها یکی از موانع عمده اتحاد این ممالک گردید یعنی در بعضی ممالک مانند کلمبیا یا پرو سفیدپوستان که نسبتاً کم بودند مجبور شدند با آزادی و مساوات و حقوق مالکیت «بومیها و سایرین» برای تحصیل کمکشان موافقت کنند ولی ممالک دیگر مثل برزیل و آرژانتین ابدأ حاضر به ورود در این طریق نشدند و همین نظر ممالک مزبور را از مساعدت با بولیوار که طرفدار الفاء بردگی و مساوات نژادها بود بازداشت.

علاوه بر آن ممالک متحده شمالی و انگلستان نیز با بولیوار مخالف و از تشکیل مملکت متحده قوی در امریکای لاتن که به نفوذ آنها تن در ندهد خوف داشتند و به این جهت با تمام وسایل ممکنه تمایلات استقلال طلبانه نواحی امریکای جنوبی را تشویق می کردند. بالاخره ناپایداری حکومت ها جاه طلبی و رقابت رؤسا و جنگهای داخلی که پیوسته تجدید می شد و سیاست بولیوار که همواره طالب سلطنت بوده و تمایلات دیکتاتوری داشت عللی بودند که عدم پیشرفت اقدامات راجع به اتحاد ممالک را قلمی و تجزیه ممالک امریکای لاتن را از یکدیگر موجب شدند.

جنگهای داخلی، جنگهای ملی: تاریخ امریکای لاتن بعد از استقلال فوق العاده پیچیده و درهم است. جنگ ممالک با یکدیگر که اغلب به واسطه اختلافات سرحدی ایجاد می شد جانشین جنگ استقلال گردید. در هریک از ممالک اغتشاشات از قبیل «انقلابات، جنگهای داخلی، کودتای نظامی» دائمی در کار بود. شماره کلیه بحرانهایی که در جماهیر امریکای اسپانیولی جریان یافته است غیر ممکن و ملال انگیز خواهد بود. در همه جاکشمکش های شدید احزاب خواه بین محافظه کاران کاتولیک و آزادیخواه دموکرات و فرقه ضد کلیسا، خواه بین مرکز یون طرفدار طرز حکومت واحد یا اجتماعیون طرفدار طریقه اجتماعی شبیه به حکومت ممالک متحده جریان داشت به کشمکشهای حزبی مشاجرات نژادی نیز منضم می شد. دورگه ها و هندوهای بلاد داخلی مخالف با اشرافیت سفیدپوستان محلی پابخت ها و بلاد بزرگ بودند. در کلیه جمهوریهات متوالیاً حکومت دیکتاتوری و ضد انقلاب مستقر می گردید. مثلاً در مکزیک در ظرف کمتر از چهل سال ۲۸ انقلاب اتفاق افتاد.

این کشمکشهای احزاب و طبقات در حقیقت بهانه به جهت سرداران و رؤسای قشون برای مبارزه در طریق زمامداری می شد و بالاخره به جنگهای داخلی که متعاقب آن کشتار و اعدام و تبعید روی میداد منتهی می گردید. چنان که جمهوری آرژانتین در زمان سلطنت لوئی فیلیپ به دست روزا که سبع واقعی و جابر حقیقی بود اداره می شد. تاریخ جمهوریهای امریکای لاتن عبارت از ترجمه احوال رجال مبعوث آنها می باشد که رؤسای نظامی با محرکین ولایتی بوده اند. دیکتاتورها عموماً به ملت و دورگه ها و

سیاهان بر ضد سفید پوست‌های محلی متکی گشته و از همین لحاظ نشو و ارتقاء اختلاط نژادها را تشویق و بردگان را آزاد و ظفر حکومت ملی را تهیه و تسهیل کرده‌اند.

ترقی مادی نتیجه اقدامات رجال مبعوث این مملکت بوده است. مانند روزا در آرژانتین، گوزمان بلانکو^۱ در ونزوئلا و پرفیریو دیاز^۲ در مکزیک، این اشخاص تجارت و صنعت و مهاجرت را تشویق کردند و هر یک در ممالک خود دوره طولانی صلح را برقرار و به تکمیل قوای اقتصادی نیز کمک نمودند. تقریباً در کلیه ممالک آزادیخواه و اتحادطلبان بالاخره پیش برده و طریق سیاسی بسیار ملی شبیه به طریقه ممالک متحده شمالی را مستقر کردند.

مقام دوره نظامی را که بلافاصله بعد از استقلال شروع شد دوره کشوری یا صنعتی گرفت. سقوط حکومت نظامی مربوط به تفوق منافع اقتصادی و ظهور طبقه جدیدی از تجار و صرافان و عمال بزرگ در جامعه بود که به مهاجرین اروپایی متکی شده و به تدریج انقلابات داخلی را محدود و صلح و آرامش را که موجب ترقیات اقتصادی بود مستقر ساختند، نتیجه انقلابات فقط تغییر هیئت مدیره مملکت بود. به این معنی که هیئت اشرافی مالی جانشین زمامداران نظامی گشتند.

جنگهای مهم بین ممالک عبارت بوده اند از: جنگ پلاتا (۱۸۶۴ - ۱۸۷۰) که پاراگه بر علیه ائتلافی مرکب از برزیل و آرژانتین و اوروگه اقدام کرد و در نتیجه آن پاراگه کاملاً خراب و ویران و فاقد جمعیت گردید و دیگر جنگ افیانوس کبیر (۱۸۷۹ - ۱۸۸۴) که در آن شیلی پرو متحد بولیوی را مغلوب ساخته اراضی ساحلی بولیوی و ناحیه آناکاما متعلق به پرو را که دارای کود معدنی فراوان بود تسخیر کرد.

تکامل سیاسی ممالک متحده: تا اواخر قرن نوزدهم صفات مشخصه تاریخ جمهوری آرژانتین رشک یا مخاصمه بین ولایات و پابنخت بوده است. در نتیجه این احوال مملکت میدان جنگهای دائمی داخلی بین مرکزیون یعنی طرفداران نفوق بوئنوس آیرس بر سایر ولایات و اتحادیون طرفدار عدم مرکزیت و استقلال داخلی ولایتی گردید.

در مکزیک مشاجره بین محافظه کاران مرکزی طرفدار سلطنت یا حکومت

دیکتاتوری که اعضای آن از ملاکین عمده و طبقات توانگر بودند و متکی به کلیسا که هنوز هم افزایش امتیازات خود را می‌خواست می‌شدند و یورکینوس^۱ یا دموکراتهای ضد کلیسا طرفداران طرز حکومت مجتمعه و مظهر توده مردم در گرفت. جنگ داخلی بین دو حزب در ۱۸۵۸ به فتح دموکراتها خاتمه یافت. رئیس هندوی آنها ژوارز^۲ که به ریاست جمهور انتخاب شد سیاست شدید ضد مذهبی را تعقیب کرده کلیسا را دولت مجزا و کلیه اموال مذهبی به استثنای کلیساها ضبط شد. صومعه‌ها منحل و ازدواج عرفی و امور سجل احوال از اختیار روحانیون خارج گردید. این اقدامات اساسی جنگ داخلی را تحریک و یکی از علل محاربه با فرانسه شد به این معنی که محافظه کاران مذهبی به امید پیش بردن مقصد خویش به وسیله دخالت خارجی از ماکزیمیلین استمداد کردند. اعدام ماکزیمیلین در کرتارو^۳ در ۱۸۶۷ به جنگ داخلی خاتمه داده ظفر دموکراتها و ضعف قطعی روحانیت را ظاهر ساخت.

دو مملکت پرو و بولیوی نیز دچار انواع دیکتاتوری‌ها و انقلابات شدند که کلیه آنها را رؤسای نظامی فقط به واسطه حس جاه طلبی خود تولید می‌کردند. سرداران و طبقه تحصیل کرده یا طلاب مدارس بر سر زمامداری در کشمکش بودند، بالاخره حزب کشوری در ثلث اخیر قرن نوزدهم بر سایرین فائق آمدند.

در اکوادور و کلمبی تنها احساسات مذهبی غلبان داشت اما در همان حین که کلمبیا بالاخره سیاست ضد مذهبی پیش گرفت اکوادور زیر بار طرز حکومت دینی در دوره طولانی ریاست جمهور گارگیمورنو^۴ بود (۱۸۶۰-۱۸۷۵). این شخص ابتدا وکیل مرافعه و ایام جوانی در لندن و پاریس تحصیل کرده مردی فوق العاده باهوش و دارای اراده تزلزل ناپذیر، در آیین کاتولیکی متعصب و عقیده راسخ اینک «در این مملکت که به واسطه اختلاف نژاد و منافع حزبی و عقاید مذهبی دچار تفرقه و تقسیم گشته، تنها مذهب رشته ارتباط بین مردم می‌تواند باشد». با پاپ قراردادی بست و به موجب آن مذهب کاتولیک را مذهب رسمی مملکت شناخته جز به کاتولیکها به کسی حق انتخاب نمی‌داد و به کاتولیکها اجازه داد محاکم مذهبی دایر نمایند که در آن کلیه وسایل شرعی و نکاح و

1. Yorkinos

2. Juarez

3. Queretaro

4. Garcia Moreno

طلاق رسیدگی می‌شد. از صندوق عمومی یک میلیون هدیه به پاپ داد و کشیشها را ناظر کتب و تعلیمات گردانید و به خرج دولت مجمع برادران عقیده مسیح را دایر و حتی مملکت خود را وقف قلب مقدس مسیح گردانید. از ۱۸۷۵ تا امروز جمهوری اکوادور در ضمن یک رشته جنگهای داخلی به تدریج از طوق رقبت مذهبی که مورنو به گردنش افکنده بود خود را خلاص نمود.

در شیلی که محافظه کاران مدتها استیلا داشتند کشمکشها از مشاجرات ممالک دیگر امریکای لاتین خفیف تر بود. این جمهوری چون به زودی آرامش خود را تأمین کرد هم خویش را مصروف منابع طبیعی خود گردانید.

برزیل در قرن نوزدهم: تشنج دوره تکامل سیاسی برزیل از سایر جمهوریهایی اسپانیا کمتر و این مملکت بدون انقلاب شدید از استبداد به جمهوری رسید. قانون اساسی ۱۸۲۴ که سلطنت مشروطه را با اصل اتحاد مملکت توأم ساخت فقط نقشی بر کاغذ بود زیرا پدروی اول^۱ مانند سلطانی مستبد، مطلق العنان رفتار می‌کرد. وزراء را به میل خود انتخاب و آنان را به مقاومت در مقابل مجالس مقننه تشویق می‌نمود. مخالفت آزادیخواهان طغیان جمهوریخواهان اتحاد طلب شمال که مرکز آن پرنامبوکو^۲ بود و شورش پایتخت موجب استعفای پدروی اول (۶ آوریل ۱۸۳۱) و بعد برقراری نیابت سلطنت در مدت صغیر بودن پسرش (پدرو) گردید (۱۸۳۱ - ۱۸۴۰). در دوره سلطنت پدروی دوم (۱۸۴۰ - ۱۸۸۹) به جای امپراطوری مستبده امپراطوری آزادیخواه قرار گرفت. پدروی دوم که امپراطوری ساده و نجیب و دانشمند و خیرخواه و بی غرض بود بدون اینکه از تفوق نفوذ خود صرف نظر کند به ملتش آزادی کامل داد. یکی از حوادث مهم سلطنت وی اصلاح بزرگ اجتماعی یعنی الغاء بردگی بود. این اقدام نوع پرستانه مدتها دچار حمله صاحبان برده واقع شد چه مدعی بودند که از بین رفتن کاربردها موجب تقلیل عمده در محصولات می‌باشد. این اصلاح متدرجاً عملی گردید یعنی در ۱۸۵۲ ابتدا برده فروشی را لغو و در ۱۸۷۱ اولادهای جدیدالولاده سیاهان را آزاد اعلان کردند. بنابراین مسئله بردگی از طریق قطع بنیان آن محکوم به زوال شد و مجلس مقننه برزیل در ۱۸۸۸ آزادی بردگان را تصویب کردند. این اصلاح مهم قدرت استبداد مالی را

1. Pedro Ier

2. pernambuco

ضعیف و در اختلاط نژادها و طبقات مردم و استقرار دموکراسی مؤثر گردید. مخاصمه اربابان سابق بردگان، تحریکات جمهوری خواهان که طرفداران زیادی داشتند، ترقیات رادیکالها که از سال ۱۸۶۳ اکثریت قاطمی به دست آوردند و مخالفتشان با سیاست امپراطور که در انتخاب وزرایش از محافظه کاران یا اعتدالیون اصرار داشت و بالاخره عدم رضایت صاحب منصبانی که به ساخلوهای بعیده آمازنی تبعید شده بودند انقلاب ۱۸۸۹ را تولید نمود. این انقلاب عمل عده قلیلی از نظامیان و جمهوری خواهان با عزم بود که جمهوری را اعلام داشتند. انقلاب بدون خونریزی صورت گرفت، پدروی دوم بدون مقاومت استعفانامه خود را امضاء و عازم اروپا شد و برزیل دارای قانون اساسی مجتمع و دموکراسی گردید که استقلال وسیعی به دول متحده برزیل می داد حکومت جدید که در ابتدا نظامیان در آن غلبه داشتند متدرجاً استحکام یافت و در مدت ده سال (۱۸۸۹ - ۱۸۹۹) صحنه اغتشاشات و کودتاها بی شد که رقابت بین صاحب منصبان بڑی و بحری موجد آن بود و یا مشاجرات بین حکومت مجتمع و ولایاتی که تمایل به تجزیه داشتند مانند ولایات ریوگرانندسول^۱ آن را تولید می ساخت. اما در ابتدای قرن بیستم این بحران خاتمه یافت و برزیل مجدداً در مهد صلح داخلی غنود و راه ترقی را پیش گرفت.

ترقی ممالک مهمه: در این ایام اغتشاشات ممالک امریکای لاتن یا لاقفل ممالک مهمه آرژانتین و شیلی و مکزیک تخفیف یافته رقابتهای سیاسی دیگر از رقابتهای شخصی ناشی نشده بلکه مرام های احزاب فوق العاده بسط یافته و شامل مسائل اقتصادی و مسائل راجع به امریکای جنوبی و بین المللی می باشد که پس از سالهای بی قیدی و عدم علاقه عامه کم کم عقاید عمومی مختلف نسبت به آنها ایجاد می شود. از طرف دیگر این ممالک به سرعت رو به ترقی می روند زیرا شروع به استفاده از منابع وافر طبیعی آن نقاط شده و موفقیت سیاسی یا اقتصادی آنها در ظرف چند سال بهبودیهای عمده یافته است. جمهوری آرژانتین را باید از ردیف دیگران خارج کرد زیرا ترقی ناگهانی و سریع آن مانند ممالک متحده شمالی بود. اراضی آن که پنج برابر فرانسه است و اکنون هم بیشتر از هفت میلیون جمعیت ندارد در ۱۸۷۰ قریب دو میلیون سکنه داشت. ورود مهاجرین که

1. Rio Grande do Sul

اکثر آنها ایتالیایی بودند دائماً در افزایش است در ۱۸۷۰ (۳۹,۰۰۰) نفر، در ۱۸۹۰ (۱۳۸,۰۰۰) نفر، در ۱۹۱۰ (۲۳۸,۰۰۰) نفر (بوئنوس آیرس شهر بزرگ امریکای لاتین جمعیتش در ظرف چهل سال از (۲۹۰,۰۰۰) به (۱,۳۰۰,۰۰۰) نفر رسید.

زراعت و تربیت حیوانات اهلی به قدری در آرژانتین به سرعت ترقی کرده است که این جمهوری را یکی از بازارهای عمده مواد اولیه عالم گردانید به طوری که سالیانه معادل یک میلیارد و نیم فرانک گندم، پشم، گوشت تهیه می‌کند.

برزیل نیز که از حیث وسعت مساوی اروپا است یکی از ممالک مهم آنتیه تجارنی است. جمعیتش فعلاً بیش از ۲۱ میلیون نفر نیست. اما به علت مهاجرت افزایش می‌یابد. مهاجرت در این مملکت مانند آرژانتین منظمأ پیش نمی‌رود. در میان مهاجرین که اکثر ایتالیایی پرتغالی و یا اسپانیولی بودند آلمانها گروه عمده را در ممالک جنوبی از قبیل سانتا کاتارینا^۱ ریوگرانده^۲ تشکیل داده‌اند که در ملت برزیل مستهلک نمی‌شوند. امروز برزیل در تولید قهوه و کائوچو مملکت متخصص به شمار می‌رود اما باز منابع عمده طبیعی دیگری دارد که هنوز بلااستفاده مانده است.

شیلی که وسعتش کمتر از برزیل است (مساحت آن قریب مساحت اسکانندیناوی است) و به واسطه عدم وجود مهاجرین سکنه‌اش نیز کمتر می‌باشد مملکتی معدنی است که به تمام ممالک عالم نیترات دو سود، مس، ید، بوراکس و غیره صادر می‌کند و در سایه معادن زغال سنگ خود چیزی نمانده که یکی از ممالک صنعتی بشود. اتمام خط آهن سرتاسری آند پس از افتتاح تونل که در قله آندها زده‌اند سانتیاگو پایتخت شیلی را به بوئنوس آیرس نزدیک ساخته است و ترعه پاناما هم به تکمیل ترقی شیلی بسیار کمک خواهد نمود.

در آمریکای شمالی مکزیک بعد از نیم قرن هرج و مرج، جنگهای داخلی و جنگ‌های خارجی به دست ژوآرز رئیس جمهور رقیب ماکزیمیلین و همچنین جانشین وی پورفیریو دیاز امن و آرام شد.

شخص اخیرالذکر از ۱۸۷۷ تا ۱۹۱۱ در رأس امور بود. مکزیک با بسط اراضی به میزان دو میلیون کیلومتر مربع و افزایش ۱۵ میلیون جمعیت و منابع زراعتی و معدنی متنوع

1. Santa Catarina

(معادن نقره سرشار مکزیک پرمایه‌ترین معادن است، معادن طلایش به رقابت با معادن طلای کاپ آغاز و معادن نفتش با معادن روسیه و ممالک متحده هم‌چشمی می‌کنند) در عداد مهمترین دول آمریکا قرار گرفت. از سال ۱۹۱۱ در عقبه جنگ داخلی که دیاز رئیس‌جمهور را ساقط کرد مجدداً جنگ‌های داخلی ظاهر شد که هنوز هم تقریباً دوام دارد و ترقیات حاصله را تهدید می‌کند.

ممالک متحده و آمریکای لاتین: ممالک متحده در خیال استقرار تفوق خود در دو آمریکا است. عقیده متروثه تکمیل شده است «اصل انزوا و کنار بودن تبدیل به بسط مملکت گردید». مسئله‌ای که بدو وسیله ساده برای حمایت آمریکای جنوبی در مقابل ملل اروپایی بود بهانه برای عمل حمایت معنوی و بعد مداخله در امور داخلی جمهوری‌های لاتین شد.

جمله «آمریکا مال آمریکائیان» امروز معنیش «آمریکا مال ممالک متحده است» گردیده. این تفسیر برای اولین بار در ۱۸۹۵ به مناسبت کشمکش بین انگلستان و ونزوئلا ظاهر شد که در آن موقع وزیر امور خارجه ممالک متحده اعلام داشت ممالک متحده در «آمریکا سلطان» هستند و از اینجا عقیده اتحاد آمریکا متولد گردید که کلیه ملل آمریکا را تحت قیمومیت و با نظارت ممالک متحده قرار دهد. مرام رجال سیاسی واشنگتن این است که ممالک آمریکا را به وسیله اتحاد گمرکی مجتمع و تنها تهیه‌کننده معارف و صنایع آمریکای لاتین بشوند و می‌خواهند بز جدید را به وسیله استخلاص از زنجیرهایی که آنها را در قید سرمایه‌دارهای اروپا افکنده مطیع تفوق اقتصادی و متقاد قیمومیت مالی خود سازند، چنانکه در ۱۹۱۳ ویلسن رئیس‌جمهور آمریکا این عقیده را با عبارت ذیل تأیید می‌کرد: «کمک به ملل این نیمکره برای آزاد ساختن آنها از منافع مادی ممالک سایره بر ما فرض است تا اینکه این ملل نیز بتوانند از آزادی و حکومت ملی خود برخوردار شوند». آمریکائیان شمالی مخصوصاً به آمریکای مرکزی یعنی ۵ جمهوری کوچک و مملکت مکزیک که فاصله بین سرحدات جنوبی ممالک متحده و ترعه پاناما است توجه دارند. لزوم دفاع ترعه پاناما در مقابل هر نوع حمله احتمالی و احتیاج به تأمین مالکیت آن و میل به دست‌اندازی به ترعه‌های برزخی و خوف از تولید رقابتی با ترعه پاناما علل مداخله ممالک متحده می‌باشد. این مداخله به بهانه مجبور

ساختن این ممالک به حفظ تعهدات مالی خود اعمال شده و به این مناسبت مالیه و ثروتهای طبیعی این ممالک و بالتیجه آزادی آنان را در دست می گیرند.

این سیاست را ضعف جمهوری های کوچک و هرج و مرج مزمن و فقر مالی آنان تسهیل می نماید.

در مکزیك سقوط دیاز دیکتانور در ۱۹۱۱ و افتتاح باب جنگ های داخلی قسمت عمده اش مربوط به سرمایه داران ممالک آمریکای شمالی بود که مساعدتهای مادی و معنوی به شورشیان می کردند، زیرا دیاز نسبت به تقاضای آنها موافقت کافی به عمل نمی آورد، اما یک فقره اقدام نظامی که در ۱۹۱۳ در شمال مکزیك به عمل آمد به ممالک متحده مدلل ساخت که هنوز دارای قوای کافی برای اقدام به عملیات نظامی مهمی در این مملکت وسیع که کلیه احزاب در آن دشمن خونی آنها هستند نمی باشد.

مکزیك با وجود آنکه به مناسبت موقعش روزی اضطراراً در دامن اقتصادی همسایه شمالی خود یعنی ممالک متحده خواهد افتاد، معذک تا امروز در مقابل بسط آمریکا به سمت جنوب مانع صعب العبوری تشکیل می دهد.

طرز رفتار ممالک متحده در آمریکای مرکزی و در مکزیك موجب عدم اعتماد جمهوری های آمریکای جنوبی به آن دولت شد به نحوی که عملی شدن نقشه آمریکاییان شمالی را نسبت به تفوق بر سایر ممالک آمریکا مشکل گردانید. بنابر تحریک ممالک متحده چهار کنگره اتحاد آمریکا منعقد شد. اولین کنگره در ۱۸۸۹ و چهارمین در ۱۹۱۰ تشکیل گردید. در این کنگره ها نتایج مهمی به دست نیامد، طرحهای اتحاد گمرکی عقیم ماند و نمایندگان آمریکای جنوبی با ساختمان راه آهن اتحاد آمریک (از واشنگتن به بوئنوس آیرس) مخالفت ورزیدند. خطر آمریکای شمالی ملل جنوب را به سیاست اتحاد صمیمی تشویق و حتی جنبشی برای اتحاد با اسپانیا ظهور کرد که روشن ترین نتایج آن نزدیکی سه ملت بزرگ آمریکای لاتن بود (جمهوری آرژانتین، برزیل و شیلی). اما رشته هایی که این سه مملکت را با یکدیگر مرتبط می سازد هنوز خیلی سست است. به علاوه آمریکای لاتن روابط اقتصادی، سیاسی و معارفی خود را با اروپا و مخصوصاً با اروپای لاتن که به واسطه اختلاف نژاد و تمدن به طرف آن جذب می شود بیش از پیش مستحکم ساخته است.

III

ممالک مجتمعه کانادا

مستملکات انگلیس در آمریکای شمالی در آغاز قرن بیستم تشکیل چهار مستعمره می‌داد: «اُکس جدید، برونسویک جدید، کانادای سفلی و کانادای علیا». کانادای سفلی در طول شهر سن‌لوران با شهرهای کبک و سن‌لوران مملکت فرانسوی به شمار می‌رفت، کانادای علیا در نتیجه تجزیه از کانادای فرانسه به وجود آمده بود.

در این ناحیه انگلیس‌هایی سکنی داشتند که در موقع شورش ممالک متحده آمریکا در نتیجه طرفداری از انگلستان از اراضی خود رانده شده مجبور گشتند به شمال دریاچه کبیر پناهنده شوند. هر مستعمره از مستعمرات چهارگانه حکومت اختصاصی داشت، مدت زمانی بین دو کانادا و همچنین در هر مستعمره بین انگلیسها و فرانسویها مخالفت‌هایی در جریان بود و مخصوصاً انگلیسها با کمال نومیدی می‌دیدند که فرانسویها در مقابل کلیه اقدامات راجع به تغییر ملیت مقاومت می‌ورزند. در ۱۸۴۰ دو مستعمره به صورت مستعمره واحد درآمد دولت بریتانیا استقلال داخلی و سببی با حکومت پارلمانی و دو مجلس و وزراء مسئول به آن اعطاء کرد.

در دوره طرز حکومت جدید فرانسه و انگلیس به یکدیگر نزدیک شدند. در ۱۸۷۶ کاناداییها از جاه‌طلبی ممالک متحده به وحشت افتاده و پیشنهاد کردند که با اُکس جدید و برونسویک جدید تشکیل حکومت متحدی بدهند و به این ترتیب دولت مستعمره کانادا به وجود آمد که پایتختش اُتاوا است. پس از آن ممالک کلمبیای بریتانیا که مستعمره جدیدی در ساحل اقیانوس کبیر بود و ولایت منقطه در اراضی خلیج هودسن نیز داخل ممالک مجتمعه کانادا شدند (۱۸۷۱) این دولت با ۵ میلیون و نیم سکنه خود که ۲ میلیون آن اصلاً فرانسوی بودند دولت جمهوری قوی تشکیل داد و مأموری به نام حاکم کل که مشاغلش افتخاری است فقط نماینده دولت انگلیس و کلیه اقتدارات در دست وزراء مسئول و پارلمانی مرکب از سنا و مجلس مبعوثان می‌باشد.

از دوره این حکومت مستقل که وفاداری اهالی از هر نژادی که باشند وقوع هرگونه مخاطره‌ای را برای انگلستان زایل ساخته ترقیات کانادا به‌طور فوق‌العاده و سریعی پیش

رفته است، به طوری که میزان تجارت آن در سال ۱۹۱۳ به سه میلیارد فرانک رسید، ولی انگلستان بتدریج از بازار کانادا به علت رقابت ممالک متحده آمریکا دور می شود، زیرا نفوذ اقتصادی ممالک متحده به مناسبت همجواری قهراً در کانادا غالب خواهد گشت.

IV

استرالیا

استعمار استرالیا: بزرگترین استرالیا که مدتها متروک و تقریباً ناشناس بود در اواخر قرن هیجدهم کشف و استعمار آن شروع شد. چند سال بعد از مسافرت های کاپیتان کوک^۱ در ۱۷۸۷ حکومت انگلیس عده ای از محکومین به تبعید را به بوتانی بای^۲ ساحل شرقی استرالیا فرستاد و اولین شهر استرالیا یعنی سیدنی را این عده بنا کردند. بعدها الحاق عده ای از مهاجرین آزاد به استرالیا تبعیدگاه محکومیت به اعمال شاقه را در اندک مدتی به مستعمره جدیدی مبدل ساخت که گال جدید جنوبی نام یافت.

کشف و استعمار این مملکت از ابتدای قرن نوزدهم شروع و با کندی تمام پیش می رفت و فقط در سال ۱۸۲۹ یعنی وقتی که انگلیسها در سواحل شرقی آن استقرار یافتند کاملاً مستعمره انگلیس گردید. این بزرگوار کوچک ۷ میلیون و نیم کیلومتر مربع (کوچکتر از برزیل) و قسمت اعظمش را صحاری وسیع فرا گرفته. از کلیه جاده های عالم دور و برکنار و جمعیت اصلیش چند قبیله سیاه پوست (وحشی ترین انسانها) بود.

با این کیفیات به نظر می آمد که مستعمره ای متوسط و دارای آتیه درخشانی نخواهد بود. کوچ نشین های آزاد بسیار کم به آنجا می رفتند به طوری که در ۱۸۲۱ بر روی هم در استرالیا ۳۵,۰۰۰ مهاجر وجود داشت.

معدنک تربیت گوسفند که به هوای آنجا عادت و پرورش یافت چنان نتایج عجیب داد که مهاجرت را متدرجاً رونقی داده جمعیتی از تربیت کنندگان گوسفند در آنجا تشکیل شد.

در ۱۸۵۰ عده مهاجرین به ۳۰۰,۰۰۰ می رسید. در همین اوان بود که معادن طلای زیاد در آنجا کشف شد و نتیجه فوری آن ورود سیل مهاجرین به استرالیا بود. در ظرف

1. Cook

2. Botany-bay

ده سال سکنه آنجا چهار برابر گردیده، از ۳۰۰,۰۰۰ به ۱,۲۰۰,۰۰۰ نفر رسید. ملبورن که قصبچه‌ای بیش نبود شهری بزرگ و رقیب سیدنی گردید. در سایه کشف معادن جدید طلا در استرالیای غربی و نقره، مس، قلع و زغال سنگ مهاجرت به استرالیا تا آخر قرن نوزدهم با همان شدت خود دوام داشت.

صفات مخصوصه سکنه استرالیا: امروزه مجموع جمعیت استرالیا چهار میلیون نفر است و این عده تقریباً ثابت مانده، زیرا به علت میزان موالید کم و به علاوه خودپسندی استرالیایی‌ها که ورود مهاجرین را دیگر کافی می‌دانند مهاجرت به آنجا محدود گشته. صفت مشخصه این جمعیت این است که اولاً تقریباً همه اصلاً بریتانیایی هستند. بومیان که استعداد تقلید و مشابه شدن به مهاجرین را ندارند و عادت به الکل کم‌کم آنها را از پا درآورده چند هزار نفری بیش نیستند و رفته رفته به کلی معدوم خواهند شد. مهاجرین خارجی اقلیتی کوچک و آلمان‌ها که مهمترین دستجات هستند بیش از ۱۰۰,۰۰۰ نفر نمی‌شوند، بنابراین اکثریت را مهاجرین انگلیسی، ایرلندی و اُکسی تشکیل داده‌اند.

ثانیاً جمعیت استرالیا تقریباً به کلی در شهرها متمرکز هستند. در هیچ جا حتی در ممالک متحده تفوق عنصر شهری به اندازه استرالیا نیست، مثلاً شهرهای بزرگ ملبورن و سیدنی هریک دارای نیم میلیون سکنه بوده ربع تمام جمعیت استرالیا این دو شهر را مسکون ساخته. این جمعیت اکثر از کارگر تشکیل شده است و همین مطلب علت اهمیت مخصوص مسائل کارگری را در استرالیا و تأثیر عمده‌ای که حزب کارگر در آن ناحیه دارد ظاهر می‌سازد.

تربیت احشام و استخراج معادن طلا هنوز دو منبع عمده عایدات استرالیا است. راجع به صادرات گوشت و پشم در ردیف اول ممالک صادرکننده این دو متاع قرار گرفته و بعد از افریقای جنوبی ممالک متحده آمریکای شمالی در استخراج طلا در درجه سیم واقع می‌باشد.

تشکیلات سیاسی استرالیا: استرالیا بدو فقط مستعمره کوچکی به نام گال جدید تشکیل می‌داد اما وقتی اراضی غربی و جنوبی آنها مهاجرنشین شد حکومت انگلیس از این اراضی مستعمرات مشخص به اسم استرالیای غربی (۱۸۲۹) و استرالیای جنوبی

(۱۸۳۴) تشکیل داد. از طرف دیگر بعد از کشف معادن طلا گال جدید قطعه قطعه شد. در ۱۸۵۱ قسمت جنوبی آن را که مستعمره ویکتوریا گردید از آن جدا نمودند و در ۱۸۵۹ ناحیه شمالی را که به کنسلاند^۱ معروف تاسمانی مستعمره شد مجزا ساختند و از ۱۸۲۵ جزیره جدا گانه ای تشکیل می داد.

این مستعمرات تا اواسط قرن نوزدهم به دست عمال انگلیس اداره می شد. اما از سال ۱۸۵۵ آزادیخواهان انگلیس که در این موقع زمامدار بودند استقلال داخلی سیاسی و مالی یعنی حق حکومت بر خود را به وسیله نمایندگان و حق تنظیم بودجه مخصوص که حاوی تمام مخارج مملکتی باشد به این مستعمرات دادند. هر مستعمره پارلمان مخصوصی دارد و در هریک از آنها پادشاه انگلیس فقط یک نماینده دارد که نوعی رئیس جمهور و مشاغلشان افتخاری است.

شش مستعمره استرالیایی بدو آ به کلی از یکدیگر جدا می زیستند. بعد جنبشی برای اتحاد بروز کرده مبارزه اتحادیون که از سال ۱۸۸۰ شروع شد تا سال ۱۸۹۶ به نتیجه منتهی نگردید. در این سال اکثریت مکنه به وسیله مراجعه به آراء عمومی خود را موافق با اتحاد نشان دادند. فعلاً مستعمرات شش گانه اتحاد کرده و ممالک متحده استرالیا را تشکیل داده اند (۱۹۰۱). حکومت مجتمعه مثل حکومت های مستعمرات پارلمانی است. پارلمان استرالیا از دو مجلس مرکب و وزراء از حزب اکثریت انتخاب می شوند. حاکم کل که پادشاه انگلیس آن را انتخاب می کند فقط اثر نمایندگی دارد. این مستعمره انگلیس که بسیار به انگلیس وفادار و صمیمی است جمهوری مجتمعه حقیقی به شمار می رود. زلاند جدید: ممالک متحده استرالیا مستعمره زلاند جدید را شامل نیست خاصه که این قسمت به فاصله پانصد لیو بحری از استرالیا قرار دارد. زلاند جدید نیز دارای استقلال داخلی و پارلمان منتخب خود و هیئت وزراء پارلمانی و حاکم اختصاصی می باشد. سکنه سفید پوست زلاند جدید تقریباً یک میلیون نفر مثل استرالیا به کلی از نژاد آنگلوساکسون و ایرلندی هستند. از بومی ها جز ۴۰,۰۰۰ نفر دیگر نماینده سکنه قدیم (ماآری) باقی نمانده اند. این طایفه نژاد زیبای جنگی و صاحب استعداد می باشند که انگلیسها در مدت قریب سی سال از ۱۸۴۰ تا ۱۸۶۹ با آنها محاربات خونین کرده اند.

1. Queensland

اصلاحات آزادیخواهانه اجتماعی: زندگانی سیاسی در استرالیا و زلاند جدید جنبه بسیار مخصوصی دارد و از صفات مشخصه آن بسط مؤسسات آزادیخواهانه و قوانین اجتماعی می باشد. ملت جوانی که در مملکتی نو جایگزین شده و افراد آن بیشتر از سکنه پست شهری انگلستان می باشند به رسوم قدیمه دلبستگی نداشته و مستعد قبول هرگونه تجدد می باشند چنانکه حزب کارگر یا حزب مشاغل در استرالیا به سرعت یکی از احزاب پارلمانی و متنفذترین آنها گردیده و مدتهاست زمام را به دست گرفته.

در قسمت مسائل سیاسی نه تنها ممالک متحده استرالیا از رأی عمومی که ملت متبوع آنها هنوز فاقد است بهره مند می شوند بلکه حق رأی نسوان برای اولین بار از طرف حکومت زلاند جدید در ۱۸۹۳ داده شد و سپس سایر ممالک عضو اجتماع هم پیروی کردند. قبل از جنگ بین المللی نمونه این طرز حکومت را در اروپا فقط ممالک اسکاندیناوی، نروژ و سوئد داشتند.

در قسمت اجتماعی اصلاحات بسیار متعدد به عمل آمده از این قرار: قوانین زراعتی که برای جلوگیری از پیدایش و پیشرفت ملاکین عمده وضع شده، مالیات نصاعدی که تقریباً بالانحصار بر ثروتمندان و مخصوصاً ملاکین عمده تحمیل می شود (در زلاند جدید و گال جدید عایدات کمتر از ۷۵۰۰ فرانک از هرگونه عوارض معاف است)، تشکیل حکمیت اجباری در مواقع اعتصاب و همچنین قوانین زیادی به نفع کارگران که حد اکثر کار را روزی ۸ ساعت قرار داده و حد اقلی برای مزد تعیین کرده است و غیره.

فصل بیست و چهارم

صفات عمومی تمدن معاصر

I

صلح مسلح - اتحادها - اهمیت منافع اقتصادی - امپریالیسم

دوره معاصر از ۱۸۷۱ تا ۱۹۱۴ دوره صلح بوده است. اما صلح مخصوصی که صلح مسلح نامیده شده شامل کلیه تحمیلات جنگ و فشار سنگینی آن بر دوش تمام ملل وارد می آمد.

این دوره به مناسبت یک سلسله حوادث سیاسی متمایز گردید که اهم آنها به قرار ذیل است:

- ۱- ائتلاف امپراطوری سه گانه آلمان، اتریش و روسیه (۱۸۷۲).
- ۲- اتحاد اتریش و آلمان (۱۸۷۹) که به مناسبت الحاق ایتالیا به آن در ۱۸۸۲ اتحاد مثلث گردید.

۳- اتحاد فرانسه و روس (۱۸۹۱-۱۸۹۲).

۴- ائتلاف صمیمی فرانسه و انگلیس (۱۹۰۴-۱۹۰۵) که به مناسبت نزدیکی روس و

انگلیس به یکدیگر در (۱۹۰۷-۱۹۰۸) اتفاق مثلث گردید.

اتحاد امپراطوری‌های سه گانه و اتحاد مثلث، عمل بیزمارک و مقصود از آن تنها کردن فرانسه و حفظ نتایج حاصله از فتوحات آلمان بود. این اتحاد آلمان را در اروپا تقریباً قریب بیست سال دارای تفوق حقیقی ساخت. برخلاف مقصود از اتحاد فرانسه و روس و اتفاق مثلث محدود ساختن داعیه ژرمنها نسبت به احراز تفوق و استقرار موازنه اروپا بود.

اگرچه مقصد ظاهری اتحادیه‌های دول حفظ صلح و نگاهداری وضع حاضر بود، اما در آغاز قرن بیستم تقاضاهای ملل مظلومانه و شدت دائم التزاید رقابتهای اقتصادی و توسعه حرص و طمع امپریالیستی در ملل بزرگ لا ینقطع کشمکش‌های تازه را ایجاد و در هر لحظه ممکن بود آتش جنگ عمومی را برافروزد.

صلح مسلح: اروپا در مدت ثلث اخیر قرن نوزدهم و ابتدای قرن بیستم دوره صلح طولانی به خود دیده است، ولی این صلح، صلح حقیقی نبوده بلکه طرز مختلط و برزخ بین صلح و جنگ به شمار و به همین مناسبت صلح مسلح نامیده شده است.

استقرار صلح مسلح در اروپا نتیجه مستقیم عهدنامه فرانکفورت بوده است که به مثله شدن اراضی فرانسه به نام «حق تسخیر» رضایت داده و هر نوع سازش واقعی بین فرانسه و آلمان را غیرممکن گردانید. چون آلمان از اقدام متقابل فرانسه هراسناک و فرانسه نیز از حمله جدید آلمان متوحش بود، لهذا دولتین هیچگاه از فکر جنگ غافل نبودند و سایر دول هم برای حفظ وضعیت خود و قرار گرفتن در یک ردیف با آن دو همین احوال را داشتند. از این به بعد تقریباً کلیه دول در موقع صلح قوایی تهیه و حاضر کردند که فوق العاده از قوای سابقشان در موقع جنگ بیشتر بود و صلح مسلح یعنی صلحی که تمام تحمیلات جنگ را دربر داشت به وجود آوردند. مخارج نظامی به سرعت فوق العاده توسعه می یافت و ترقیات سریع علوم همواره دول را به تجدید دائمی لوازم جنگ که به تناسب تکمیل ادوات گرانتر می شد مجبور می ساخت.

تسلیحات، توپها، مسلسلها، کشتی‌های زره پوش، کشتی‌های تورپیل انداز و تحت البحرها دوره عمرشان مختصر و بدون اینکه مورد استعمال قرار گیرند به فاصله‌های کمی بایستی عوض شوند.

در این سنوات اخیر نتیجه ترقیات سفینه رانی هوایی ساختمان جهازات جنگی هوایی (دیریزابل و آتروپلان) گردید که آنها نیز ظریف و شکستنی و گران تمام می شد.

تحمیلات صلح مسلح: این تحمیلات بر دو قسم بود: تحمیلات شخصی یعنی افراد ملت و تحمیلات بودجه ای، قشونهای پنج دولت معظم اروپا (آلمان، اطریش و هنگری، فرانسه، ایتالیا و روسیه) هر سال در بحبوحه صلح قریب چهار میلیون نفر را در حال رکود و تحت سلاح نگاه می داشت.

دوره خدمت سربازی هر نفر بر حسب استعداد هر مملکت برای سربازگیری از دو تا سه سال تغییر می کرد.

آلمان با آنکه دو سال بیشتر خدمت از افرادی که در پیاده نظام می ریخت نمی خواست، معهدا به واسطه تناسب عددی نفوس مملکت قادر بود تفوق حقیقی فوق العاده ای را نسبت به فرانسه داشته باشد و همین مسئله فرانسه را وادار نمود که برای حفظ موازنه قوا دوره خدمت را سه سال قرار دهد. به خدمت نظامی به معنی اخص که قشون تحت السلاح گفته می شد برای نفرات قابل خدمت نظامی نیز دوره های تعلیم اضافه گردید. این دوره برای حاضر نگاه داشتن عناصری به کار می رفت که می باید قشون ذخیره و قشون احتیاط را تشکیل دهند. بعضی متفکرین سیاسی مانند ژورس^۱ برای تقلیل دوره خدمت تحت السلاح طریقه ای اندیشیدند به این ترتیب که دوره تعلیمات قشون ذخیره را افزوده و از قشون مزدور مطابق طریقه معمولی در سوئیس تشکیل دهند. در کلیه ممالک بودجه های وزارت جنگ و بحریه قسمت اعظم عواید عمومی را می گرفت. قیمت نگاهداری هر فرد زیر بیرق به استثنای مخارج تسلیح و تهیه ملزومات جنگی به طور متوسط سالیانه ۱۲۰۰ فرانک می شد. در بودجه وزارت جنگ آلمان برای سال ۱۹۱۳ یک خرج دائمی ۱۲۵۰ میلیونی به علاوه یک اعتبار استثنایی ۱۳۰۰ میلیون فرانکی پیش بینی شده بود که برای یک سال دو میلیارد و نیم قریب ۶۰۰ میلیون بودجه بحریه هم به آن اضافه می گردید. بودجه عادی وزارت جنگ در فرانسه به قریب یک میلیارد و بودجه بحریه ۴۲۵ میلیون رسید. انگلستان متجاوز از یک میلیارد برای بحریه خویش خرج می کرد، روی هم رفته صلح مسلح در ۱۹۱۳ برای شش دولت معظم

اروپایی به قیمت قریب ۹ میلیارد فرانک تمام شد که قسمت عمده این مبلغ گزاف از عوائد مالیاتها و بقیه آن از راه قرضه بود.

نتایج بین‌المللی صلح مسلح: صلح مسلح تأثیر عمیقی در روابط بین ملل داشت. بدو اصل خشن و وحشیانه‌ای را که «درجه اهمیت یک ملت منحصرأ از روی میزان قدرت نظامی آن قیاس می‌شود» تثبیت کرد. تهدید به جنگ بهترین مستندات سیاسی شده و دیگر از هیچ مملکتی قبول نمی‌شد که در یک کنفرانس بین‌المللی حقوق خود را حفظ کند مگر اینکه مانند ژاپن قبلاً قدرت خویش را ثابت کرده یا دارای متحدی باشد که بتواند با تهدید معارضین مقابله کند و بالاخره کلیه سیاست قرن بیستم بر روی این بند و بست‌های نظامی استوار بود.

یک نتیجه دیگر صلح مسلح این بود که به واسطه جاذبه شوم تسلیحات به ملل تحمیلاتی می‌شد که سنگینی آن روز به روز در تزايد و هیچگونه اقدامی قادر به جلوگیری از افزایش این تحمیلات نشد، زیرا یک ملت مورد تهدید هر قدر هم صلح‌جو بود به علت تجهیزات همسایه‌اش مجبور می‌شد با همان احوال خود را مسلح سازد و اگر همسایه ملتی خیال حمله به همسایه را می‌پروراند مسابقه در تجهیزات دیگر تا منتهی شدن قضیه به جنگ توقفش غیرممکن می‌گشت. این مسابقه تجهیزات در اروپا سرحدات ممالک را به خیابان‌های وسیعی مبدل ساخته بود که تمام ساکنین و عابری آن نسبت به یکدیگر ظنین و از طرفین در تهیه مخاصمه باشند.

از همین جا روابط بین ملل و دول دائماً رو به تیرگی می‌رفت. دول جاه طلب تجهیزات را به دیده سرمایه می‌نگریستند که به صورت ظاهر بی‌منفعت ولی اگر به موقع به کار افتد یک مرتبه صد برابر قیمت خود را به دست خواهد آورد. دول صلح‌جو از بیم اینکه مبادا قربانی این مطامع واقع شوند فداکاری‌های فوق‌العاده‌ای به خود تحمیل و اضطراب خسته‌کننده و یا غضب شدیدی درخویش احساس می‌کردند که مختصر تصادمی آن را مبدل به حمله مایوسانه‌ای می‌ساخت. بنابراین صلح مسلح به خودی خود احساساتی را تولید می‌کرد که برای شعله‌ور ساختن آتش جنگ (حتی اگر طرح‌های حمله هم قبلاً ریخته نشده بود) به تنهایی کفایت می‌نمود.

بالاخره طریقه اختراعی پروس که هم نفرات تحت‌السلاح و هم ذخیره یعنی تمام

افراد صحیح المزاج ملت را تجهیز می‌کرد تأثیرش این شد که مقدرات قشون با مقدرات تمام ملت توأم گردید و همین کیفیت در جنگ حالت سختی و قوه غیر قابل تخریبی را ایجاد نمود، چه فتح یا شکست دیگر مثل ازمنه سابق حادثه‌ای به شمار نمی‌رفت بلکه بایستی ناگزیر تفوق یا اسارت ملتی را به ملت دیگر معلوم سازد.

نتایج اجتماعی: ترتیب صلح مسلح بدو در عادات اخلاقی و بدوی افراد نظام اجباری تأثیر کرده انتظامات و مشق‌هایی که به نفرات قشون تحت‌السلح تحمیل می‌شد به قدر امکان خصوصیات مزاجی و اخلاقی را تحلیل برده و نفرات یکنواخت و از هر حیث شبیه به وجود می‌آوردند که مانند چرخهای ماشین بدون اراده‌ای در تحت‌اطاعت رئیس خود بودند. این «ترتیب» برحسب آداب و اخلاق ملی در قشون‌های مختلفه کم و بیش پیشرفت داشت. قشون آلمان از حیث نهایت تندی و خشونت مقررات سرآمد. از سایرین مشخص می‌شد. مثلاً مجازات‌های بدنی و شلاق زدن حتی از طرف صاحب‌منصبان جزء آلمان امر عادی بود.

سربازانی که از این مدرسه سخت بیرون آمده و در زندگانی کشوری داخل می‌گشتند تأثیرات محیط تربیت سابقشان را به واسطه میل به اطاعت کورکورانه و ترس از مافوق «هرکس بود» ابراز می‌نمودند. در ممالک لاتین مخصوصاً در فرانسه و ایتالیا تعلیم نظامیان جنبه معتدلتر بلکه پدران‌ای را داشت.

از طرف دیگر خدمت نظام در ضمن اینکه دهقانان جوان را مجبور به اقامت در سربازخانه‌های دور از مسقط‌الرأس آنان می‌کرد غالباً آنها را از مزارع هم جدا می‌ساخت، زیرا این اشخاص کارهای بهتر یا نافعتری را در شهرها یافته در آنجا مقیم می‌شدند و این یکی از علل بلاسکته شدن دهات است.

از لحاظ عمومی تحمیلات مالی که صلح مسلح به دول کرده و تقریباً ثلث مخارج سالیانه را شامل می‌شود مساعی دول را در بهبودی احوال اجتماعی طبقه فقیر فلج کرده، نمایندگان حزب سوسیالیست یکی از مهمترین دلایل خود را در رد اعتبارات نظامی از همین قضیه استخراج می‌کنند.

نتایج اقتصادی: ترتیب صلح مسلح برای ممالک کم‌موالید به قدری زیان‌آور است که مستقیماً و به طرزی بسیار محسوس از میزان تولید ثروت آنها می‌کاهد، حتی خود

مملکت آلمان که جمعیتش به سرعت افزون می شد در نتیجه توسعه دایرة سربازگیری به زحمت افتاده قانون سربازگیری ۱۹۱۳ موجب شکایت صنعتگران و زارعین گردید که می گفتند این قانون هزاران مردان کار را می رباید.

به همین قیاس فرانسه در وضعیت فوق العاده مشغولی واقع گردیده برعکس کارگران انگلیسی که موظف به خدمت نظام اجباری نبودند توانستند بلاانقطاع دوره شاگردی خود را طی و واجد مهارت و قابلیت مولده گشته بر همکاران خارجی خود تفوق یابند. بنابراین صلح مسلح دو اثر عمده دارد: یکی تقلیل کارگر و کوتاه کردن دوره شاگردی و دیگر اضافه مزد و تقلیل نتیجه کار کارگر، خدمت نظام حتی برای طبقات توانگر و تحصیل کرده نیز موجب تقلیل عایدات است، زیرا دوره تحصیلات را قطع و ورود به کارها را به تأخیر انداخته پرورش و ترقی صفات روحی را مانع می شود.

اتحاد سه امپراطور: پیشرفت درخشان در جنگهای با اطریش و فرانسه امپراطوری جوان آلمان را اولین دولت اروپا ساخت و تفوق نظامی بلامعارض یافت. اما از این طرف از جانب فرانسه در وحشت بود، زیرا فرانسه دشمنی غیرقابل آشتی و فکر «انتقام» را همواره در ضمیر خود می پروراند. از طرف دیگر به علت همان تفوق نظامی از ائتلافها و نزدیکی دول به یکدیگر بیم داشت. چنانکه همین قبیل از ائتلافها سابقاً بر ضد امپراطوری شارل کن یا بر ضد فرانسه در دوره لویی چهاردهم و ناپلئون کبیر تشکیل شده بود.

بیزمارک کلیة قریحه سرشار سیاسی خود را برای دفع این دو خطر به کار برد. اولین اقدامش بعد از عهدنامه فرانکفورت توجه به جانب اطریش بود، چنانکه با فطانت تحسین آمیزی بعد از وقعة ساووا اطریش را به خود جلب کرد و تصمیم گرفت از تصرف اراضی اطریش و همچنین وارد ساختن هرگونه جراحاتی به عزت نفس آن دولت خودداری نماید، زیرا می خواست «امکان تجدید و فرداد با دشمن را برای خود ذخیره سازد».

از سال ۱۸۷۱ ملاقات هایی که گیوم اول و فرانسوا ژف با هم کردند مقدمات نزدیکی اطریش و آلمان را فراهم ساخت. در ۱۸۷۱ آلکساندر دوم تزار روس که شخصاً فوق العاده علاقمند به گیوم بود میل خود را در شرکت در ملاقات برلن ابراز و با بهجت به

جهت تمام او را پذیرفتند و به این نهج اتحاد سه امپراطور صورت واقعیت یافت. در حقیقت این اتحاد مقدس جدیدی بود که مثل اتحاد ۱۸۱۵ گاهی بر ضد فرانسه و گاهی بر علیه انقلاب اداره می‌شد و بیزمارک آن را «اتحاد طریقه انتظام در مقابل جمهوری اجتماعی» نامید و با خوشوقتی از تنها ساختن فرانسه اعلام داشت که «اروپا امپراطوری نوین آلمان را به منزله حصار صلح عمومی می‌شناسد».

اتحاد اطریش و آلمان: با این تفصیل اتحاد سه امپراطور محکوم به زوال بود، چنانکه از سال ۱۸۷۷-۱۸۷۸ به مناسبت قضایای شرقی برهم خورد و بیزمارک بلافاصله ترکیب تازه با دوام‌تری را به اسم اتحاد مثلث جانشین آن گردانید.

علت برهم خوردن اتحاد سابق این شد که روسیه فاتح را برخلاف میلش در کنگره برلن منعقد در ۱۸۷۸ وارد ساختند و در این کنگره به طور قطعی روابط بین صدراعظم آلمان و هیئت دولت پتروگراد تیره و منقلب گردید، زیرا بیزمارک در این کنگره هیچ اقدامی برای تقویت روسیه در مقابل دو رقیب بزرگش اطریش و انگلستان به عمل نیاورد.

روسها از این حرکت تأثر شدیدی حاصل کردند و تزار شخصاً بیزمارک را متهم ساخت که «تعهدات سال ۱۸۷۰ خویش را فراموش نموده است». در ۱۸۷۹ رقابت اطریش و روس در بالکان به قدری شدید شد که آلمان ناچار از دخالت گردید و از آن موقع به بعد همواره دوستی ژرمنی را بر دوستی اسلاو ترجیح داده و می‌دهد. این پیش آمد اتحاد سه امپراطور را مبدل به اتحاد اطریش و آلمان (۱۸۷۹) که نخست مخفی بود گردانید.

مقدمات این اتحاد عبارت از ملاقاتی بین گیوم اول و فرانسوا ژرف در گاستین بود (۹ اوت ۱۸۷۹) که در آن آندراسی^۱ نیز از بیزمارک ملاقاتی کرد. بیزمارک اظهار داشت «این دو امپراطوری نمی‌توانند از یکدیگر صرف نظر کنند، زیرا ما دشمنان مشترک داریم». در گاستین طرح اتحاد ریخته شده، مذاکرات در ۱۷ اکتبر به امضای یک عهدنامه رسمی در وین منجر شد. این عهدنامه مخصوصاً به روسیه و احتمال اینکه این دولت در یک موقعی از فرانسه طرفداری نماید توجه داشت. دو امپراطوری متقابلاً کمک نظامی

1. Andrassy

خود را در هر پیش آمدهی به یکدیگر وعده داده و متعهد شدند که صلح جداگانه با هیچ دولتی منعقد نکنند.

بیزمارک توانست طوری این سیاست را اداره کند که اتحاد جدید به نظرها صلح جویانه جلوه گر شود و کوشش کرد که مجدداً با روسیه در باب اتحادی که برای آلمان تأمین متقابلی باشد مذاکره نموده همچنین از مذاکرات بالرد سالدسبوری وزیر امور خارجه انگلیس که در آن موقع از اطریش در مقابل روس راجع به مسائل شرق دفاع می کرد نتایج خوبی به دست آورد، زیرا لرد مذکور خبر عهدنامه اطریش و آلمان را «پیام خوش و مسرت بخشی» تلقی می کرد.

الحاق ایتالیا، اتحاد مثلث: استقرار حمایت فرانسه در تونس (۱۸۸۱) بحران شدید و ممتدی را در روابط بین فرانسه و ایتالیا تولید کرد که کینه ایتالیا در شخص کریسپی^۱ سیسیلی که از سال ۱۸۸۱ تا ۱۸۹۶ با تزویر دقیقانه و مبرمی سیاست خارجی ایتالیا را اداره می کرد مجسم گردید، لهذا در تعقیب عهدنامه بالرد هومبر^۲ پادشاه ایتالیا با تصویب دسته احزاب (که کینه دیرینه نسبت به اطریش را فراموش کردند) مصمم شد تغییر اساسی در سیاست خارجی خود بدهد و به تحریک و اغوای بیزمارک که به پیشنهادات کریسپی جواب داده بود «راه برلن از وینه می گذرد» هومبر با ملکه و وزرای معتبرش در اکتبر ۱۸۸۱ به وین رفت.

اتحاد آلمان و اطریش و ایتالیا از این به بعد انجام و اتحاد مثلث تشکیل گردید. عهدنامه این اتحاد که در مه ۱۸۸۲ منعقد شد کاملاً انتشار نیافت فقط معلوم بود که تمامیت ارضی دول سه گانه را تضمین کرده است.

اتحاد مثلث نامدت ۵ سال اعتبار داشت و در سنوات ۱۸۸۷، ۱۸۹۱، ۱۸۹۷، ۱۹۰۲ و بالاخره در ۵ دسامبر ۱۹۱۲ تجدید شد. در جریان این مدت مذاکرات بیشمار و موافقت های مخصوص مکمل این عهدنامه گردید مانند موافقت های راجع به طرابلس، آلبانی، مقدونیه و ممالک بالکان. انجام مثلث در مرکز اروپا دولت وحشتناکی تشکیل می داد که در رأس آن آلمان قرار گرفته و به این واسطه می توانست نفوذ حقیقی خود را اعمال کند.

1. Crispi

2. Humbert

صفت مخصوصه اتحاد مثلث: صفات اتحاد مثلث را اساس متضاد آن برجسته می‌ساخت، به این معنی که دول عضو اتحاد مطیع نفوق نظامی و رتبه معینی داشتند. آلمان در اتحاد مقام اولیه را حائز و سیاست عمومی مجمع را اداره می‌کرد و دول دیگر فقط درباره مسائل راجع به منافع به خصوص خود از قبیل مسائل بالکان برای اطریش و موضوع مدیترانه برای ایتالیا تا حدی آزادی و اختیار داشتند. اما در همان مسائل مخصوص هم که آلمان دیگر جنبه ریاست نداشت بین اطریش و ایتالیا حکم مطلق می‌شد و در این حکمیت مغرضانه همیشه منافع اطریش یا «ثانی‌اثنین» خود را مراعات و از او جانب‌داری می‌کرد.

آلمان نه تنها رئیس و حکم مطابق اتحاد مثلث بود بلکه محور ضروری آن به شمار می‌آمد، زیرا اطریش و ایتالیا جز با دخالت آلمان در هیچ امری موافق نمی‌شدند، چنانکه کنت نیگرا^۱ یکی از سیاست‌ون ایتالیا به پرنس دوبولو^۲ اعتراف می‌کرد «ایتالیا یا متحد و یا دشمن اطریش باید باشد». در موقع الحاق بوسنی و هرزگوین یکی از نمایندگان در پشت میز نطق مجلس ملی ایتالیا اعلام داشت که «ایتالیا تجهیزات اطریش و هنگری را بیش از این تحمل نخواهد کرد. تنها دولتی که در حقیقت ما را تهدید به جنگ می‌کند متحد ما است». این اظهار مورد تحسین هم مسلکان وی و وزراء گردید. عقاید عمومی ایتالیا هیچ وقت به اتحاد اطریش تن در نداد مگر به این علت که اتحاد با اطریش شرط اتحاد با آلمان بود و آلمان مملکت ایتالیا را در مقابل حمله اطریش حمایت می‌کرد. با این وصف ایتالیا نتوانسته بود در این اتحاد موفق شود که معامله با او مثل رفتار با اطریش باشد و بنابراین ضرر آن برای او بیش از نفعش شد.

شبه جزیره بالکان و مدیترانه شرقی و همچنین اراضی مورد ادعای ایتالیا موضوع کشمکش و بین ایتالیا و اطریش تفرقه می‌انداخت، مثلاً دو دولت متحد در آلبانی متقابلاً برای یکدیگر مناطق نفوذی شناخته بودند، اما همواره مراقب یکدیگر و لایتنقطع بر روی این زمینه با هم مخالفت داشتند. در مدیترانه شرقی و در آسیای صغیر از این قسمت بحث می‌شد که کدام دولت بزرگترین سهم میراث ترکیه را خواهد برد. به علاوه روابط با ترکیه موجب اختلال روابط ایتالیا و آلمان می‌شد، زیرا آلمان در اسلامبول منافعی تحصیل

1. Nigra

2. Bulow

کرده بود که حاضر نبود فدای ایتالیا بکند، چنانکه در جریان جنگ طرابلس در ۱۹۱۱ آلمان و اطریش از ترکیه طرفداری کرده بر ضد متحد خویش یعنی ایتالیا اسلحه و مهمات به عثمانیها دادند.

بنابراین در اتحاد مثلث یک عنصر ثابت توده ژرمنی «یا اتحاد اطریش و آلمان» و یک عنصر غیر ثابت یعنی ایتالیا تشخیص داده می‌شد. قیافه خارجی متحدین هم بر حسب اینکه از یک طرف آلمان و اطریش و از طرف دیگر ایتالیا را مشاهده کنند تغییر می‌کرد.

اتحاد برای آلمان و اطریش و هنگری اساساً اجتماع نظامی تهاجمی و تدافعی بود که بر ضد روس و فرانسه سوق می‌دادند. در امپراطوری مرکزی از سال ۱۸۷۱ کاملاً متحد مانده و در هر فرصتی کمک متقابلی نسبت به یکدیگر می‌کردند و مرور زمان نزدیکی آنان را مستحکم ساخت. دولتین در سایه اتحاد خویش در بالکان نفوذ عمده‌ای تحصیل و رومانی و مخصوصاً بلغاری و ترکیه را به مدار خویش کشانیده بودند، ولی اتحاد مثلث برای ایتالیا فقط یک «بندوبست» سیاسی از نظر تأمین آرامش مملکت و حفظ صلح و موازنه اروپا به شمار می‌رفت و با وجود باقی ماندن در اتحاد از سال ۱۹۰۱ در مقابل متحدین بیش از پیش خود را مستقل نشان داد به طوری که مقارن بروز جنگ در ۱۹۱۴ پیش‌بینی رویه ایتالیا در جنگ ممکن نبود.

اتحاد فرانسه و روس: در طرفین اتحاد مثلث فرانسه و روس تنها مانده بودند. فرانسه کاملاً سرگرم اقدامات مستعمراتی خود در تونس، تنکن، سودان و ماداگاسکار و روسیه نیز در ناحیه آسیای مرکزی گرفتار رقابت انگلیسها و در قطع رشته اتحاد با آلمان تردید داشت.

اتحاد فرانسه و روس در ابتدا نمونه کاملی از «وصلت عقلایی» بود که در ضمن آن منافع طرفین متعاقبین هرگونه تردید و خودداری را از بین می‌برد.

از روزی که امپراطوری آلمان در ۱۸۷۰ بر روی شکست‌های فرانسه بنا شد و قویترین دول نظامی اروپا گردید این اتحاد محتمل الوقوع بلکه قطعی به نظر می‌آمد، چنانکه بیژمارک حتی قبل از آنکه فرانسه و روس به میل مبهم خود در نزدیکی به یکدیگر صورت قطعی بدهند قضیه را حس کرده و به این جهت هم اساس سیاست او در دوره

بیست ساله بعد از عهدنامه فرانکفورت این بود که به هر قیمتی شده از این نزدیکی ممانعت به عمل آورد.

مدت مدیدی کوشش کرد که رجال سیاسی روس را در باب منافع حقیقیشان بفربید، چنانکه در ۱۸۸۴ موفق شد با آلکساندر سوم تزار جدید عهدنامه مخفی منعقد سازد که در طی آن تزار وعده می داد هر موقع آلمان از طرف دولت دیگری مورد هجوم واقع شد بی طرف متمایل باشد. این عهدنامه آخرین پیشرفت بیزمارک و سقوط طنین انداز او در ۱۸۹۰ از حوادث مهمی بود که وضعیت اروپا را تغییر داد.

وقتی آلمان فاقد این رجل سیاسی که موجب عظمت و قدرت وی شده بود گشت دیگر مثل سابق وحشتناک به نظر نمی آمد و تقریباً بلافاصله پس از کناره گیری بیزمارک نزدیکی فرانسه و روس عملی شد (۱۸۹۱)، به این معنی که از یک طرف پیشرفت نکردن سیاست روس در شرق و احتیاجات مادی روسیه که در ۱۸۸۹ شروع به دعوت سرمایه دارهای فرانسه کرده بود تزار را مصمم به اتحاد با فرانسه گردانید و از طرفی هم آلکساندر ریبو وزیر امور خارجه فرانسه در ۱۸۹۰ به تهیه وسایل قطعی شدن آن اقدام نموده و یک دسته از جهازات جنگی فرانسه را به عنوان گردش به روسیه فرستاد که در ۲۵ ژوئیه ۱۸۹۱ به بندر کروئشتاد وارد شدند. یک ماه بعد (۲۲ اوت ۱۸۹۱) عهدنامه اتحاد رسمی با سفیر کبیر تزار امضا کرد و سال بعد رئیس ارکان حزب فرانسه برای مذاکره در باب عهدنامه نظامی به روسیه رفت.

این اتحاد در فرانسه شعف فوق العاده ای ایجاد کرد، زیرا به دوره اعتزال فرانسه خاتمه می داد.

راست است که این اتحاد خالصاً جنبه دفاعی داشت و مقصود از آن حفظ صلح یعنی نگاه داشتن وضع حاضر ارضی بوده است، اما ضمناً وزنه ای مقابل اتحاد مثلث محسوب و موازنه اروپا را برقرار داشته و دست فرانسه را مجدداً برای فعالیت در اروپا باز کرد و مقامی را که حقاً در ردیف اول دول معظمه حائز بود مجدداً احراز نمود.

طرز کار اتحاد فرانسه و روس: اتحاد فرانسه و روس که امری ضروری بود کلیه استفاده های ممکن را نصیب فرانسه نکرد و مدت زمانی در حالت مطاوعت باقی ماند. فرانسویان که در ابتدا به احساسات عملی کمال مطلوب اسلاوها آشنا نبودند مدت

مدیدی در روابط با متحدین خویش فقط به ابراز احساسات ساده دوستانه اکتفا ورزیدند. از ۱۸۹۳ تا ۱۹۰۲ طرفین بدون اینکه نفع عمده سیاسی به دست آورند بر تظاهرات دوستی می افزودند. چنانکه سربازان بحری امیرالبحر آولان^۱ به تولون و پاریس آمدند (۱۸۹۳) و تزار و ملکه در سان قشون باشکوه شالون حضور یافتند (۱۸۹۶). فلیکس فور^۲ از دربار روسیه در ۱۸۹۷ دیدن کرد و بعد نیکلای دوم و ملکه به کمپی بین (۱۹۰۱) آمدند و بالاخره ملاقات مختصر لوبه^۳ رئیس جمهور با تزار در ۱۹۰۲ اتفاق افتاد به قول کنت ویت^۴ یکی از وزرای روس «در مدت ده سال فرانسه و روس در هر موضوع و حتی بعضی اوقات بی مناسبت تظاهرات دوستانه کردند».

اما در حقیقت عمل دیپلوماتیک متحدین در این دوره فاقد ربط و ابتکار و مداومت بود. دیپلوماسی فرانسه روسیه را آزاد گذاشت که تحت نفوذ مغرضانه آلمان از صحنه سیاست غربی انحراف بسته و به سمت دریای چین که در آن نومیدی‌های بسیار انتظار او را می کشید متوجه شود و متأسفانه ملتفت نبود که این انحراف روس وحشت ژاپن و عدم اعتماد انگلیس را تولید خواهد کرد.

جنگ روس و ژاپن آزمایش خطرناکی برای دوستی فرانسه و



تزار نیکلای دوم

روس بود، زیرا اتحاد دولتین «معناً و مادتهاً نزدیک بود در این گرداب غرق شود». شکست‌های منچوری تضمین نظامی را که فرانسه در ۱۸۹۱ تحصیل کرده بود از بین

1. Avellan

2. Félix Faure

3. Lambet

4. Witte

برد و به علاوه عقاید عمومی را نسبت به قوه نظامی متحد فرانسویان شدیداً متزلزل گردانید. تزلزل اسماعیل و اسهام روس در بازارهای مالی صندوق‌های صرفه‌جویی فرانسه را مضطرب ساخت. آلمان هم فوراً مشغول استفاده سیاسی از این موقع مناسب شد چنانکه بلافاصله پس از شکست قوای روس در مکن در مارس ۱۹۰۵ گیوم دوم به طنجه مسافرتی کرد که بحران مراکش را تولید و آغاز آن محسوب می‌شود.

خوشبختانه رجال سیاسی فرانسه که نتوانسته بودند خطر ورود روس را به صحنه سیاست شرق پیش‌بینی کنند مانع گسیخته شدن رشته اتحاد فرانسه و روس گشته و کلیه احزاب به سوق طبیعی ضرورت حفظ میثاق ۱۸۹۱ را دریافتند، حتی ژورس در ۱۹۰۳ اعلام داشته بود «وظیفه کلیه فرانسویان این است کاری نکنند که موجبات تزلزل اتحاد فرانسه و روس شود».

این اتحاد از سال ۱۹۰۵ بسیار فعالتر و مؤثرتر از گذشته شد، یعنی مجدداً به منظور اصلی حفظ موازنه اروپا بازگشته و به واسطه اتحاد انگلیس و روس استحکام پذیرفت و در مدت ۸ سال تقریباً به طور دائم در جریان سیاست افریقایی فرانسه و بحران شرق ظاهر می‌گردید. در کلیه وقایع مسئله مراکش و کنفرانس الجزایر (۱۹۰۶) و بعد از «واقعه آگادیر» در ۱۹۱۱ و همچنان بعد از جنگ‌های بالکان در ۱۹۱۲ فرانسه و روس همواره متقابلاً به یکدیگر تکیه داده و از داعیه‌های ناهنجار سیاست ژرمن جلوگیری می‌کردند. این اتکاء و دوستی بعضی اوقات بسیار غریب به نظر می‌رسید، زیرا روابط صمیمانه بین دربار برلن و دربار سن پترزبورگ و ملاقات پوتسدام بین نیکلای دوم و گیوم دوم در فردای واقعه آگادیر که از حوادث اضطراب‌آور به شمار می‌رفت سیاست روس را بین دو تمایل مخالف در نوسان انداخت.

رشته‌هایی که فرانسه و روسیه را به یکدیگر مربوط می‌ساخت تنها روابط سیاسی و نظامی نبود بلکه روابط مالی نیز وجود داشت. وجوهی که دولت و شهرهای امپراطوری مسکو به وسیله قرضه‌های متوالی از صندوق‌های صرفه‌جویی فرانسه تحصیل کرده بودند قریب ۱۳ میلیارد فرانک تخمین می‌شد.

در سایه این سرمایه‌ها روسیه از وضع متزلزلی که جنگ منچوری دچارش ساخت بیرون آمده و موفق شد راه آهن سرتاسری سیبری را به پایان رسانده و ساختمان راه‌های

جدید تجارتي یا نظامی را در سرحدات غربی خویش شروع کند. متأسفانه فرانسه در نتیجه کافی نبودن وسائل بسط اقتصادی خود نتوانست از سرمایه‌هایی که به متحد خویش داده بود منافع منظوره را تحصیل نماید بلکه برخلاف دولت آلمان کاملاً بازار روس را به تسخیر اقتصادی خود درآورد.

موافقت فرانسه و انگلیس، اتفاق مثلث؛ بعد از چندین قرن جنگ و رقابت فرانسه و انگلیس به یکدیگر نزدیک شدند و به سرعت به موافقت صمیمانه‌ای معروف به اتحاد صمیمی با یکدیگر نائل شدند. این اتحاد را در ابتدا رجال سیاسی دوراندیش که در رأس آنان ادوار هفتم پادشاه انگلیس و دلکاسه^۱ وزیر امور خارجه فرانسه (۱۸۹۸-۱۹۰۵) را باید قرار داد اداره می‌کردند، ولی چیزی نگذشت که عقاید عمومی دو ملت هم آن را تصویب و تقدیس نمود.

انگلستان که به تفوق قوه بحری خود معتمد بود از مدت زمانی به این طرف سیاست معروف به «انزواء مشعشع» را پیشه ساخته و خود را دور از اجتماعات بڑی اروپا نگاه می‌داشت. به علاوه عواطف وی بیشتر متوجه اتحاد مثلث بود، زیرا مخصوصاً با فرانسه و روسیه در منافع رقابت داشت. با فرانسه مسئله مصر از سال ۱۸۸۲ علت دائمی اختلاف شده و واقعه فاشودا^۲ در ۱۸۹۸ نزدیک بود جنگ فرانسه و انگلیس را تولید کند. بیزمارک خطری را که از اتحاد فرانسه و انگلیس برای عملیات خود حادث می‌شد پیش‌بینی می‌کرد و همیشه سعی بود احساسات انگلیسها را طرف رعایت قرار داده و مخصوصاً در موضوع مصر از هیچ نوع تقدیم همراهی و مساعدت مضایقه نمی‌نمود. علت اساسی نزدیکی فرانسه و انگلیس سیاست استیلاجویانه گیوم دوم بود که بر سر مالک‌الرقابی دریاها با انگلیس به مشاجره افتاد و به این ترتیب آرامش و منافع اقتصادی ممالک متحده بریتانیا را تحدید می‌کرد.

جهازات آلمان که در ۱۸۹۸ فقط شامل ۹ زره پوش کوچک بود، بعد از اجرای پروگرام‌های بحری ۱۹۰۰، ۱۹۰۶ و ۱۹۱۲ قوایش به ۸۰ زره پوش رسید. از همان ابتدای این اقدام گیوم دوم صادقانه اعلام داشت که آلمان به برخورددار شدن از تفوق بڑی قانع نیست بلکه میل دارد تفوق نظامی و بحری احراز کند یعنی بر عالم استیلا جوید.

اتحادیهٔ بحری آلمان که امپراطور مؤسس آن و دارای یک میلیون نفر عضو بود دائماً ساختمان جهازات را تشویق و در بین هم‌مسلمانان خود عدم اعتماد نسبت به انگلستان را تبلیغ می‌کرد. به علاوه انگلیسها در این موقع در تمام قطعات عالم دچار رقابت تجاری غیرقابل مقاومت آلمان که عملیاتش به موجب راپرت‌های بیشمار قنصل‌های بریتانیا برای تجارت انگلیس خطر عمده می‌گشت شده بود. بنابراین انگلستان از هر طرف خود را مورد تهدید آلمان جوان که علناً و بدون ملاحظه می‌خواست نفوذ بحری و اولویت اقتصادی او را در عالم از کفش بر باید می‌دید.

اولین نزدیکی فرانسه و انگلیس بر روی زمینهٔ تجارتی بود، به این معنی که از سال ۱۹۰۱ اتفاقات تجارت ممالک متحدهٔ بریتانیا نسبت به عقد عهدنامهٔ تجارتی بین دو مملکت اظهار نظر موافق کردند و اتفاقات تجارت فرانسه نیز خود را موافق با آن نشان دادند و در این موقع بود که ادوار هفتم و دلکاسه در صدد برآمدند به این تمایلات جنبهٔ سیاسی بدهند بنابراین ادوار هفتم عدم اعتماد افکار و تهدیدات چند نفر ضدانگلیس را حقیر شمرده و در ۱۹۰۳ یک ملاقات رسمی در پاریس کرد.

این ملاقات موجب وقوع هیچ حادثه‌ای نگشت و قضیهٔ پیشرفت حاصل نمود. در ۸ آوریل ۱۹۰۴ عهدنامه‌ای به نام «قرارداد تصفیه و توازن» بسته شد که کلیهٔ امور معوقه بین دولتین را حل کرد. نزدیکی فرانسه و انگلیس در فرانسه موجب اعتبار و قدرتی گردید که اثرات جنگ روس و ژاپن را جبران نمود. عهدنامهٔ ۱۹۰۴ که پس از قرارداد فرانسه و ایتالیا انجام شد و متعاقب آن هم موافقت فرانسه و اسپانیا صورت گرفت فرانسه را در موقعیت مساعد استثنایی قرار داده و علت عمدهٔ پیشرفت سیاستش در کنفرانس الجزیره در سال ۱۹۰۵ گردید.

از این به بعد سیاست خشن آلمان همواره موجب استحکام مبانی اتفاق می‌گردید، به علاوه خطب‌های آلمان مساعی دیپلماسی فرانسه را که در پی سازش دادن روس و انگلیس بود تسهیل می‌نمود. دلکاسه از سال ۱۹۰۴ به فکر این سازش افتاده و در ۱۹۰۷ بنا بر قراردادی که منافع آسیایی دولتین را تأمین می‌کرد این خیال عملی شد و می‌توان گفت که این قرارداد مبنای اتفاق مثلث و عملیات سیاسی بیزمارک را ویران ساخته به تفوق آلمان خاتمه داد.

در سنوات اخیر چندین مرتبه الغاثاتی می شد که اتفاق فرانسه و انگلیس بدل به اتحاد رسمی گردد. اما کراحت دیرینه انگلستان از اینکه سیاست بری خود را با تعهدات قطعی پیوند کند و تحمیلانی را که یک عهدنامه نظامی بر او وارد می ساخت و بالاخره صلح طلبی رادیکالها که هیئت دولت انگلستان را اداره می کردند به چنین تبدیلی رضایت نمی داد، فقط در مورد حمله از طرف آلمان فرانسه به صمیمیت دولت انگلیس و تصمیمی که بروز خطر مشترک مسلم پیش می آورد اعتماد داشت.

دوستی فرانسه و ایتالیا: در ایتالیا کریسپی به مناسبت کینه با فرانسه آلت دست بیزمارک شده و «عامل تحریک کننده اتحاد مثلث» بود. سیاست وی به قطع رابطه تقریباً کاملی با فرانسه منتهی شد که در زمینه اقتصادی به واسطه سیاست حمایتی فرانسه، ایتالیای جنوبی را فوق العاده متضرر ساخت.

بعد از شکست اردوی ایتالیا در حبشه (۱۸۹۶) افکار عمومی در شبه جزیره از سیاست کریسپی منحرف گشته و در رُم نمایشاتی به طرفداری فرانسه داده شد، زیرا ایتالیاییها فهمیدند که ورودشان به اتحاد مثلث آنها را در وضعیت خفیف تری نسبت به اطریش قرار داده به علاوه دانستند که تجهیزاتی که کریسپی در تحت نفوذ بیزمارک بر علیه فرانسه کرده است چقدر زیان آور بوده است. از این موقع سیاست مملکتین به نزدیکی به یکدیگر متوجه شد.

در پاییز ۱۸۹۶ حکومت رُم به «تجدید نظر در معاهدات تونس» حاضر و به این وسیله رسماً حمایت فرانسویان را بر این مملکت شناخت. دو سال بعد در ۲۱ نوامبر ۱۸۹۸ یک معاهده تجارنی به امضاء رسید که همسایگان فرانسه آن را جسن استقبال کرده و می گفتند «فشار اقتصادی ایتالیا را به جانب فرانسه سوق داده».

سازش بین دولتین که در قسمت معاهدات تجارنی انجام شد قهراً بایستی به سرعت تبدیل به موافقت سیاسی می شد. چون عهدنامه اتحاد مثلث حاوی هیچ نوع تعهدی از جانب متعاهدین در موضوع مدیترانه نبود بنابراین ایتالیا می توانست به نحوی که سیاست (مدیترانه اش) اقتضا دارد در این صحنه با رفقای جدید خود بازی کند. در جریان سال های ۱۹۰۱ و ۱۹۰۲ دولتین متقابلاً آزادی اقدام را در مراکش و طرابلس برای یکدیگر شناختند.

اتفاق فرانسه و انگلیس در ۱۹۰۴ به واسطه رشته‌های دیرینه‌ای که ایتالیا و انگلستان را به هم مربوط می‌ساخت بر استحکام مبانی نزدیکی فرانسه و ایتالیا افزود. در سال بعد در کنفرانس الجزایر نماینده ویکتور امانوئل پادشاه ایتالیا خود را طرفدار عقیده فرانسه و ضد عقیده آلمان معرفی کرده به این ترتیب در ارکان اتحاد مثلث تزلزل راه یافت و از این به بعد دوستی فرانسه و ایتالیا با وجود حادثه خطرناکی که در ۱۹۱۱ در جریان جنگ طرابلس رخ داد (که ایتالیا بیهوا دو کشتی فرانسه را ضبط کرده بودند) دیگر متزلزل نگردید.

رقابتهای اقتصادی: یکی از صفات مخصوصه دوره معاصر اهمیت دائم‌التزاید مسائل اقتصادی می‌باشد و در حقیقت می‌توان گفت که مسائل مذکوره همواره اثر عمده در روابط بین‌المللی داشته و امروز این تأثیر به کلی غلبه یافته است. تحوّل اقتصادی که در قرن نوزدهم ظاهر گردید از نظر فوق می‌توان گفت دو نتیجه مستقیم متضاد داشته است: از یک طرف بین ممالک مختلفه حتی دورترین ممالک هزاران رشته ارتباط جدید تولید و تعاون بین‌المللی را تکمیل کرده است اما از طرف دیگر رقابت‌های اقتصادی هر روز بین ممالک مختلفه صنعتی، تجارتی و مالی شدیدتر می‌شود، به طوری که میدان جنگ اقتصادی اکنون نامحدود و تمام عالم میدان مصادماتی گردیده که در این میدان ملل با یکدیگر در زد و خورد و هر نوع سفارش تهیه جنس از قبیل: توپ، تفنگ، زره پوش، طیاره و یا سهام بانک و هر امتیاز راه آهن و کارهای فواید عمومی را از چنگ یکدیگر می‌ربایند. بنابراین علل و مواقع بروز مشاجره روز به روز در تضاد است. مثلاً بین فرانسه و آلمان دیگر تنها مسئله آلزاس و لرن وجود نداشت بلکه موضوع مراکش، مسئله شامات و آسیای صغیر را نیز در بین داشتند که قسمت عمده‌اش از رقابت تجارتی تولید شده بود. پس تنها رقابت‌های اقتصادی کلیه مشاجرات مستعمراتی قرن نوزدهم را برپا ساخت.

این رقابت‌ها در اروپا حتی مخاصمه‌های جدید و وحشت‌انگیزی تولید نمود چنانکه که مخاصمه انگلیس و آلمان علت اصلیش بسط تجارت آلمان به شمار می‌رفت که قسمتی از مشتریان انگلیس را ربوده بود.

در نتیجه غامض شدن روابط تجارتی کلیه ممالک بین دو سیاست تجارتی متضاد

یعنی طریقه حمایت و یا آزادی مبادلات مردّد ماندند. طریقه حمایتی تجارت را یکی از انواع مجادلات برای حمایت ملل می‌پندارد، چه از یک طرف صنعت ملی نسبتاً کافی برای اینکه بتواند محصولات خود را به بازارهای خارجه صادر کند تأسیس می‌کند و از طرف دیگر بازار داخلی را به وسیله حقوق گمرکی در مقابل واردات خارجی حمایت می‌کند.

بنابراین طریقه حمایت متمایل به حذف رقابت خارجی یا لافل استقرار تساوی در این رقابت به وسائل مصنوعی می‌باشد. به علاوه مدافعین این طریقه ادعا می‌کنند که حقوق گمرکی بهترین مالیاتها است، زیرا در حقیقت خارجیان آن را می‌پردازند و نیز می‌گویند که برای امنیت هر مملکتی ضروری است که دارای صنایع مختلفه بوده و حافظ و تکمیل کننده آن باشد برای اینکه استقلال اقتصادی خود را تأمین و در موقع جنگ احتیاجات خود را تهیه کند.

اما از ابتدای قرن هیجدهم اقتصادپون می‌کوشیدند مدلل دارند اصول تحت قاعده قرار دادن تجارت و حمایت آن در صنعت و تجارت زیان آور و برای بسط ثروت عمومی خطرناک است و آزادی مبادلات را مقابل طریقه حمایتی قرار می‌دادند. آزادی مبادلات عبارت از آنست که ورود مال التجاره‌های خارجه را به مملکت بدون دریافت حقوق گمرکی یا لافل با حقوق کمی آزاد بگذارند.

منظور از نجارت آزاد این است که: اولاً وضع زندگانی در ضمن توسعه رقابت و تنزل قیمت مال التجاره بهبودی یابد (از لحاظ مصرف فقدان حقوق حمایتی زندگانی را ارزان می‌کند)، چنانکه قیمت زندگانی یک کارگر انگلیس یا بلژیکی در ۱۹۱۳ هیجده درصد ارزانتر از قیمت زندگانی کارگر فرانسوی یا آلمانی بود.

ثانیاً در سابه تأمین معامله متقابل بازارهای خارجه به روی صادر کنندگان باز شده توسعه تجارت تسهیل گردد.

ثالثاً به دست آوردن مواد اولیه و ابزارهایی که تولید کنندگان صنعت از خارج باید بیاورند با قیمت ارزانتر در یک حدودی موجب تسهیل توسعه صنعت شود.

سابقاً ذکر کرده‌ایم که امروز در عالم بازگشت نمایانی به طریقه حمایتی تجارت وجود دارد حتی خود انگلستان که مهد آزادی تجارت بود بتدریج خود را از عقیده

اقتصادیون معروف به منچستر کنار کشیده به جانب حمایت امپریالیستی متمایل گشته اکنون در اروپا اگر انگلستان را استثناء کنیم جز دول کوچک هلند، نروژ و دانمارک که نمی‌توانند احتیاجات خود را تهیه کنند هیچ دولتی قاعده آزادی تجارت را محفوظ نداشته است حتی بلژیک و سوئیس هم تعرفه‌های گمرکی خود را ترقی داده‌اند.

عهدنامه‌های تجارتی: اگر عهدنامه‌های تجارتی سیاست حمایتی «هرکس برای خود و هرکس در خانه خود» را تعدیل نمی‌ساخت تقاصهای گمرکی و «جنگهای تعرفه» قطعاً دول را به مشاجرات مسلح سوق می‌داد. امروز هر اتحاد یا اتفاقی بدو بر روی یک عهدنامه تجارتی استوار می‌شود و این امر خود اهمیت منافع اقتصادی را در حیات بین‌المللی نشان می‌دهد.

عهدنامه تجارتی معمولاً تعرفه گمرکی ثابتی را در دوره نسبتاً طولانی برقرار نگاه می‌دارد تا تولید کنندگان خارجی بتوانند قیمت اجناس خود را بدون خوف از ترقی ناگهانی تعرفه گمرکی معین کنند. معذلتک بعضی ممالک مثل فرانسه که در تحت تأثیر جماعتی از تولید کنندگان از تعهدات تجارتی امتناع می‌کنند طریقه «موافقت‌های تجارتی» را پذیرفته‌اند که در هر موقع به میل هریک از طرفین قابل فسخ باشد.

کلیتاً عادت بر این جاری است که در عهدنامه‌های تجارتی ماده معروف به «ماده ملت کامله الوداد» را می‌گنجانند که به موجب آن «هر نوع امتیازی که از طرف دولتی به دولت دیگر داده شده می‌باید همان امتیاز برای ممالکی که دولت امتیاز دهنده با آنها قرارداد تجارتی بسته است شناخته بشود». به‌طور خلاصه این طرز بر روی اصل معامله متقابل استوار است یعنی: «باز کردن درب به روی ممالکی که درب خود را باز می‌کنند و بستن آن به روی ممالکی که ابواب خویش را مسدود می‌سازند».

تجارت با مستعمرات: روابط تجارتی بین دول مستعمراتی اروپا با مستعمرات خودشان مدتها بر روی این اصل اداره می‌شد که مستعمره باید خواه از طریق گران خریدن محصولات صنعتی و خواه از راه فروش مواد اولیه و مواد غذایی به قیمت خیلی ارزان دولت متبوعه خود را متفع سازد. این طرز «میثاق مستعمراتی» بود که مستعمره نمی‌توانست جز با دولت متبوع با کسی دیگر خرید و فروش کند و همین طریقه موجب طغیان ممالک آمریکای شمالی و جنوبی شد.

امروز روابط بین دول متبوع و مستعمرات با اینکه اشکال خیلی مختلف دارد اساساً به سه قسم صورت می‌گیرد: اول طریقه استقلال داخلی یا طریقه انگلیس است که در آن مستعمره بر طبق منافع خاصه خود تعرفه گمرکی وضع می‌کند ولو اینکه منجر به تقلیل مختصری در محصولات مملکت متبوع بشود «چنانکه استرالیا و کانادا به وسیله تعرفه‌های حمایتی شدید خود را حمایت می‌کنند». طریقه دوم را که فرانسه نسبت به مهمترین مستعمرات خود مانند الجزایر، هندوچین و ماداگاسکار معمول می‌دارد عبارت از طریقه تشابه است، به این معنی که مستعمرات را در بین همان سدهای گمرکی که خود فرانسه محصور است قرار می‌دهد. این طریقه بازاری برای فاضل محصولات مملکت متبوع تأمین می‌کند اما زندگانی را در مستعمرات گران و آنها را از عالم برکنار نگاه می‌دارد. طریقه سوم در بعضی مستملکات فرانسه مانند کنگو و مراکش معمول و عبارت از «درهای باز» است، یعنی به موجب معاهدات بین‌المللی مستعمره مکلف است که با محصولات خارجی و محصولات مملکت متبوع معامله مساوی بکند بدون اینکه بتواند حقوق گمرکی را از حدّ معینی تجاوز بدهد.

امپریالیسم: تفوق منافع اقتصادی در سیاست بین‌المللی معاصر یکی از عوامل اصلی است که در ملل بزرگ مانند انگلیس، آلمان و ممالک متحده^۱ روح تجاوزکارانه و تعرض و فاتحانه‌ای که به امپریالیسم تعبیر می‌شود ایجاد نموده.

امپریالیسم به صورت سیاست بسط افراطی مستعمرات و اراضی ظاهر و مقصود آن به چنگ آوردن کلیه اراضی قابل استفاده است خواه برای تزئید اعتبار سیاسی یک ملت و تقویت قوه نظامی او و خواه از نظر تهیه محل جمعیت و یا بازارهای ممتازی برای تجارت حرص و رقابتهایی که امپریالیسم بین ملل متعدده تولید کرده اساس و سرچشمه مشاجرات تازه و تمام نشدنی در اروپا می‌باشد.

امپریالیسم انگلیس: نخستین کسی که تعریف امپریالیسم را کرده توماس کارلیل^۲ انگلیسی می‌باشد. اما عقیده امپریالیستی فقط در ۱۸۸۱ صورت رسمی تبلیغی به خود گرفته و تبلیغ امپریالیسم را سیلی^۳ پروفیسور کامبریج آغاز کرده و به شاگردان خود ممالکی

۱. به فصل «بیست و سوم» رجوع شود.

2. Thomas Carlyle

3. J. R. Seeley

را که باید از اجتماع آنها «بریتانیای اکبر» تشکیل بشود نشان می‌داد. به عقیده سیلی مستعمرات را نباید به دیده «مستملکات» نگریست بلکه جزء متمم و لایتجزای ملت و دولت انگلیس دانست که آن را توسعه بخشیده‌اند و بریتانیای اکبر از اجتماع مملکت اصلی انگلیس و مستعمراتش که سکنة آنها دارای خون اروپایی باشند ایجاد خواهد شد.

ژوزف چمبرلن وکیل رادیکال شهر بیرمنگام امپریالیسم را به طور وضوح امری نافع و تعرضی جلوه داده و طرفدار «وحدت» یعنی اتحاد اقتصادی کلیه نواحی انگلیس نشین که در عالم پراکنده هستند بود. چمبرلنی لاینقطع می‌کوشید که توافق بین منافع این نواحی ایجاد و آنها را تحت هدایت مملکت متبوع در مقابل رقابت خارجی متحد سازد و می‌خواست برای انگلستان «بهره عظیم امپراطوری متحدالشکل» را تأمین نماید و یک نوع اتحاد گمرکی و تجارتنی که بر اساس منافع مادی استوار باشد طرح نموده بود. اما این نقشه تاکنون با وجود چندین کنفرانس امپراطوری که در ابتدای قرن بیستم در لندن تشکیل شد عملی نشده صمیمیت و وفاداری هنوز قوی‌ترین رشته‌ایست که مستعمرات انگلیس را به بریتانیای کبیر مربوط می‌سازد.

امپریالیسم آلمان: در دوره بیزمارک سیاست آلمان به خصوص ملی و اروپایی بود و در نظر داشت که امپراطوری آلمان و منافعش را در اروپا دارای موقعیت شامخی سازد. در دوره گیوم دوم این سیاست مربوط به تمام دنیا و امپریالیستی شد و ضمناً اصول ملیت را نیز دقیقاً حفظ می‌کرد. امپریالیستی آلمان اساساً امپریالیستی نژادی است که به لباس منافع اقتصادی درآمده سرحدات ممالک را فرضی انگاشته و به نظر وی آلمان از مجموعه کلیه آلمانیها صرف نظر از اقامتگاه یا ملیت اسمی آنها تشکیل می‌شود و همچنین دولت آلمان محق و مکلف است که از کلیه نفراتی که به نظر او از نژاد آلمانی هستند ولو برخلاف میل خود آنها باشد استفاده و حمایت نماید و بر مبنای همین فکر بود که مجلس ریشناک قانون دلبروک^۱ را تصویب کرد (۱۹۱۲) و به موجب آن مهاجرین مملکت امپراطوری مجاز هستند در عین قبول تابعیت خارجی ملیت آلمانی خود را محفوظ نگاه دارند.

از طرف دیگر دانشمندان و رجال سیاسی آلمان مسلک خشن ولی قابل فهم عمومی به اسم اتحاد ژرمن تهیه دیده‌اند. به عقیده این دسته منافع آلمان اصلی است که همه باید در نظر بگیرند و «آلمان مافوق ممالک عالم». وظیفه‌ای که همه عهده دارند و می‌گفتند این تفوق جهانی به وسیله توسعه‌های ارضی جدید از شرق و غرب یعنی راندن روسیه به سمت آسیا و ایجاد اروپای مرکزی یا ممالک متحده اقتصادی و نظامی وسیعی که از ممالک اروپای مرکزی و بالکان تا آسیای عثمانی امتداد یابد عملی تواند شد.

عقیده مزبور که از سال ۱۸۹۲ شیوع یافت طرفداران با حرارتی در حزب نظامی و ارکان حرب دارد.

مسلک اعتلای آلمان به وسیله اتحادیه‌های قوی و متعصب از قبیل اتحادیه وحدت ژرمن به ارسالات بیشمار و مقامات جرائد و کنفرانسهای تبلیغ در فکر آلمانها از ابتدای قرن بیستم رسوخ یافته کلیه آلمانها از مسکین‌ترین کارگران تا شخص امپراطور بر این عقیده راسخند که مرکز کرة ارض و از جانب خداوند مأمور «تشکیل دادن» و «متمدن ساختن عالم» هستند.

مسلک طرفداری صلح و ضد نظامی: تحمیلات و خطرات صلح مسلح در روح ملل آزادی‌خواه عکس‌العمل تولید کرد که گاهی در تحت لواء ملایم صلح‌جویی و گاهی به صورت شدید ضد نظامی ابراز می‌شد. مرام معتقدین به صلح‌جویی تأمین «استقرار صلح به وسیله احترام حقوق بین‌المللی» است.

لئون بورژوا در اروپا و ویلسن رئیس‌جمهور در آمریکا مظهر نمایان عقیده‌ای هستند که به موجب آن بین‌اصولی که موجب استقرار صلح در «جامعه ملل» می‌گردد و اصولی که در داخله یک مملکت صلح را بین مردم تضمین می‌کنند فرقی نیست.

بنابراین عقیده صلح عبارت از «ادامه و بقای حق است و هیچ صلح با دوامی جز به وسیله حکمرانی و حفظ حق نمی‌تواند وجود داشته باشد». پس سیاست بین‌المللی موظف است که روابط بین‌المللی را مطابق اصول قضایی مرتب سازد و سیاستمداران دول قضای هستند که مأمور اجرای قوانین موضوعه کنفرانسهای بین‌المللی (نماینده دول مختلفه) در موارد مقتضیه می‌باشند.

مسلک سوسیالیست بین‌المللی کوشیده است که به وسیله متحد ساختن کارگران کلیه

ممالک بر ضد دول متخاصم برای اصول صلح جویی اساس مؤثرتری ایجاد نماید. اما این تعاون عملاً به صورت مختلفه تعبیر گردید، مثلاً در آلمان حزب سوسیال دموکرات نشان داده است که حاضر نیست منافع ملی را فدای مرامهای عمومی کند و در فرانسه حزب سوسیالیست تشکیل «هیئت مجتمعه از ممالک مستقله را که تشبثات نظامی را دور ریخته و مطیع قوانین حق باشند» مرام خویش قرار داده است و این همان فکری بود که معتقدین به صلح جویی قضایی پیرو آن بودند. با این تفاوت که اینان نیل به مقصد را فقط در سایه تقوای ذاتی عقاید حق و عدالت و تصویب احساسات عمومی می دانستند در صورتی که سوسیالیستها استمداد از یک قوه محرکه و فعال یعنی تشکیلات منظم کارگری را لازم می شمردند. اما عمل مؤسسه بین المللی تأثیر زیادی نداشت، زیرا بدو اجتماع فرقه سیاسی بود که با رشته های بسیار مستی منافع اقتصادی مختلف را مربوط می ساخت، مثلاً کارگران فرانسه طبعاً همین منافع کارگران آلمانی را نداشتند. در موقع جنگ پیش بینی وضعیت طبقه رنجبر ملت خصم ممکن نبود. به علاوه فدا ساختن منافع وطن برای رنجبران خطر اعدام را داشت و خود آنها اولین قربانی صداقتشان می شدند.

مسلک ضدنظامی کمتر جنبه مسلکی دارد بلکه شبیه به جنبش و طغیان بر علیه تحمیلات و تجاوزاتی بود که در دوره صلح مسلح بر افراد وارد می شود. طرفداران این مسلک به نفس تعلیمات نظامی حمله کرده وجود تکالیف نسبت به وطن را منکر و اعتصاب قوای ذخیره را تشویق می کنند. مسلک ضدنظامی تنها در فرانسه در نتیجه محاکمه دریفوس موفق شد مدتی عقاید عمومی را به هیجان آورد، ولی در سایر ممالک فقط نمایشات جدا جدا و انفرادی که دنباله ای هم نداشت بر له این مسلک دادند.

کنفرانسهای لاهه: در اواخر قرن نوزدهم پیشقدمی تزار نیکلای دوم حیات تازه ای به جنبش صلح طلبانه، یعنی در ۱۸۹۸ تزار دول را به یک کنفرانس بین المللی که وظیفه اش یافتن وسائل تحدید سلاح بود دعوت کرد.

کنفرانس در ۱۸۹۹ در لاهه منعقد گردید و شامل نمایندگان ۲۶ دولت بود و اگرچه در باب مسئله تحدید سلاح به مشکلات لاینحلی برخورد و به هیچ نتیجه ای منتهی نشد اما برای تصفیه صلح جو بانه مشاجرات بین المللی دیوان دائمی حکمیت را تأسیس و اعلامیه ذیل را تصویب نمود: «دول امضاء کننده وظیفه خود می دانند در مواقعی که مشاجره

شدیدی دو دولت از امضاکنندگان را تهدید به جنگ کند آنها را متذکر سازند که درب دیوان دائمی به روی آنها باز است». عده زیادی معاهدات حکمیت (بیش از ۲۰۰) از آن به بعد بین ممالک مختلفه اروپا و آمریکا منعقد شد.

از سال ۱۸۷۱ صلح طلبان مساعی تبلیغی خود را متوجه دو مسئله عمده ساخته و از دول تقاض کردند که: اولاً برای خلع سلاح یا لااقل تحدید سلاح با یکدیگر متحد شوند. ثانیاً برای حل مشاجراتی که موجب تفرقه دول می شود دیگر از جنگ احتراز جسته به حکمیت توسل جویند.

دولت انگلستان در دوره حکومت دولت آزادی خواه گلاستون اولین سرمشق را در رجوع مشاجره مهمی به حکمیت داد، به این معنی که دول متحده آمریکا از انگلستان به مناسبت اینکه اجازه داده بود کشتی آلاباما^۱ متعلق به جنوبیون در طول مدت جنگ انفصال در بنادرش مجهز شود خساراتی مطالبه کرد. مسئله آلاباما به یک محکمه حکمیت خارجی رجوع شد و محکمه حکمیت دولت انگلیس را محکوم به تأدیه ۸۰ میلیون خسارت کرد (۱۸۷۲) و گلاستون اعلام داشت: «این جریحه که بر عزت نفس انگلستان وارد می شود در عالم مقایسه با اثرات معنوی سرمشقی که داده شده به قدر ذره خاکی وزن ندارد، زیرا دو ملت معظم که از هر ملتی حساستر و مغرورتر هستند و دارای احساسات وطن پرستی می باشند به طیب خاطر حضور در پیشگاه محکمه ای را که صادقانه انتخاب شده بود به قضاوت شمشیر ترجیح دادند».

مشاجرات شدیدی که ممکن بود آتش جنگ را مشتعل سازد و به قضاوت دیوان داوری مراجعه شد از این قرارند: واقعه هول^۲ بین انگلیس و روسیه (۱۹۰۴) (کشتی های ماهی گیران انگلیس را در راه ژاپن جهازات روس به توپ بسته بودند) واقعه کازابلانکا بین فرانسه و آلمان (۱۹۰۸) (نظامیان فراری آلمان از افواج خارجی با وجود مداخله عمال فنسولی آلمان توقیف شده بودند). در ۱۹۰۷ دومین کنفرانس بین المللی که نمایندگان ۴۴ دولت در آن شرکت داشتند در لاهه تشکیل شد.

این کنفرانس اصل حکمیت اجباری را تنها در مورد اختلافات «مربوط به تفسیر و اجرای مواد عهدنامه های بین المللی» تصویب کرد. بالاخره در ۱۹۱۱ برای اولین بار یک

1. Alabama

2. Hull

عهدنامه کامل حکمیت بین ممالک متحده آمریکا با انگلستان و با فرانسه منعقد گردید. علل کشمکشها در ابتدای قرن بیستم: در ابتدای قرن بیستم با وجود ترقیاتی که به مناسبت حکمیت در امر صلح ظاهر شد علل بسیاری برای کشمکش در اروپا وجود داشت. بین تمام این علل نقض قاعده ملیت که اساساً در حقوق ملت عبارت از حکومت کردن هر ملت بر خود بود موجب تولید مسائل غامض می گردید.

در غرب مسئله آلزاس و لرن، در شرق مسائل بوسنی، هرزگوین و مقدونیه سرچشمه عمیق خصومت بین فرانسه و آلمان از یک طرف و اطریش و هنگری و سرستان از طرف دیگر بود بر این علل اختلاف شدت رقابت بحری و تجارتی بین آلمان و انگلیس نیز منضم می شد و در ضمن رقابت مذکور را رویه محیلانه و ملایم آلمان در بسط نفوذ اقتصادی خود تشدید می کرد. مجادله بین روس و اطریش برای تفوق در بالکان میل مشترک بلغارستان و ترکیه که در جنگهای بالکان (۱۹۱۳) خوار و زبون شدند در گرفتن انتقام فوری از فانیچین و بالاخره در فوق تمام این علل سیاست جنگجویانه دولت آلمان که مسلک اتحاد ژرمن و مرام الحاق نواحی ژرمن نشین را پذیرفته و با تمایلات توسعه قوای نظامی و وسعت ارضی همراه بود اروپا را به وقوع جنگی نهید می نمود که در موقع درگرفتن مشاجره عمومی ۱۹۱۴ واقع شد.

علت اساسی جنگ عمومی ۱۹۱۴ اراده جنگجویانه آلمان بود، زیرا با اینکه تصادم و پیچیدگی منافع اتحادها نتیجه ضروریش موازنه بسیار متزلزل و صلح مسلح هر لحظه ممکن بود دستخوش حادثه سرحدی یا سوء تفاهم سیاسی بشود، معیناً این وضع موقتی باز ممکن بود مدتها دوام کند اما در آلمان همه اطمینان به فتح خود داشتند و آتیه درخشان اتحاد ژرمن و فتوحات و ترقی ملی به قدری آنها را گرم و سرمست کرده بود که با کمال بی صبری در جستجوی جنگ و یقین داشتند با جنگ کونااهی فتوحات ارضی و توسعه اقتصادی و سلطه بر عالم را جهت خود تأمین خواهند ساخت.

II

احترام شخصیت بشر - الغاء بردگی و رعیتی - تخفیف
قوانین جزائی - آزادی مذهب - الغاء مذاهب رسمی - آزادیهای
سیاسی - حکومت نمایندگی - طرزهای عمده حکومتها
تشکیل حکومت ملی - حق رأی - برقراری رأی عمومی
تعلیمات عمومی - خدمت سربازی

زندگانی اجتماعی در جریان قرن نوزدهم تبدیلی اساسی یافت که تا امروز هم ادامه دارد.

مبدأ این تبدل مربوط به افکار آزادی، برادری و مساوات بود که فلاسفه قرن ۱۸ فرانسه آن را منتشر و انقلاب کبیر فرانسه اعلام داشت. تحت تأثیر تبلیغات فلاسفه جنبش عمومی بشر دوستی ظاهر و تکمیل گردید که شخصیت بشر را به نظر احترام می‌نگرد. بهترین نتایجی که در این قسمت به دست آمده عبارتند از: تخفیف قوانین جزائی، الغاء بردگی و رعیتی.

از همین افکار طریقه اغماض و آزادی مذهبی نیز استخراج شد، یعنی (آزادی عقیده و آئین). آزادی مذهب و قرن نوزدهم جابگزين ترتيب سابق عدم اغماض و وحدت اجباری عقیده مذهبی شده حتی در پاره ممالک بی‌طرفی مذهبی رسمی مکمل آزادی مذهب گردید و این طریقه به وسیله اصل تفکیک مذهب از دولت ظاهر شد.

تحوّلی که در مؤسسات سیاسی رخ داد کاملتر بود، به این معنی که پس از انقلاب کبیر فرانسه حکومت سابق استبدادی بتدریج در جریان قرن نوزدهم و ابتدای قرن بیستم از صفحه اروپا و آمریکا و حتی از بعضی امپراطوری‌های کهن آسیایی نیز محو گردید و طرزهای نوین حکومت قائم مقام آن شد که عبارتند از: حکومت نمایندگی، حکومت پارلمانی، سلطنت مشروطه و جمهوری که بر اساس قواعد ملت و آزادی و مساوات سیاسی استوار است.

تشکیلات جامعه سابق که بر روی امتیازات شخصی و عدم تساوی استوار بود از میان رفت و به جای آن طرز تازه، یعنی حکومت ملی که درخشاوترین اثرات آن: رأی عمومی، تعلیمات ابتدایی عمومی و خدمت سربازی عمومی است، برقرار گردید.

بشردوستی دوره جدید: جامعه بشریت در دوره سابق بر قاعده عدم تساوی و امتیازات شخصی بنا شده و در طی قرون متمادی بر این منوال بوده است. طرز فکر و روحیه مردم هم به این ترتیب تناسب داشت: مثلاً نجباء و کسانی که در جزء طبقه ممتاز بودند سایر مردم را خارج از طبقه انسان می‌پنداشتند و نگاهداری آنها را در خدمت خود یا در وضعیت پست‌تر از خود امر طبیعی دانسته، کلیه تحمیلات اجتماعی را بر آنها وارد و نسبت به آنان انواع سختیها روا می‌داشتند. به علاوه راجع به رنج و الم دیگران کمتر احساسات رقت‌آور وجود داشت، یعنی اخلاق هم مثل قوانین ظالمانه بود.

از ابتدای قرن هیجدهم عکس‌العملی بر علیه این اخلاق و حالت روحی ظهور کرد. احساسات بشریت یعنی عشق به مردم و ترحم نسبت به محن آنها رو به توسعه نهاد. رجالی که بشردوست لقب دارند بذل مساعی کردند که احوال طبقات پست را بهبودی بخشند، بعضی به خصوص در انگلستان و ممالک متحده آمریکا که در آن احساسات مذهبی بیدار شده بود این اقدام را با روح رأفت مسیحیت به عمل می‌آوردند. برخی دیگر به خصوص در فرانسه از سرچشمه فلسفه حقوق طبیعی احساسات خود را اقتباس و کلیه مردم را آزاد و مساوی در حقوق می‌دانستند. بشردوستان موفق شدند اخلاق و عادات را ملایم ساخته و خشیکری‌هایی که سابقاً طبیعی به نظر می‌آمد اکنون ترحم‌آور و قابل تعقیب شده است. فتوحات عمده بشردوستی عبارتست از: محو شکنجه‌ها، ملایم ساختن قوانین جزائی، الغاء بردگی، تجارت سیاهان و آزادی رعایا، به‌طور کلی بهبودی بخشیدن در مقدرات ناتوانان.

الغاء بردگی، تجارت سیاهان: اولین دسته‌ای که بردگی را لغو کردند کاکرها^۱ بودند که شعبه‌ای از پروتستانیها در آمریکا و مستعمره پانسیلوانی را تأسیس نمودند.^۲ بعد انسان‌دوستانهای انگلیس که اشهر آنها ویل بلفرس^۳ بود مبارزه با برده‌فروشی را شروع و با وجود مخالفت شدید تجار لیورپول پارلمان انگلیس برده‌فروشی را در ۱۸۰۷ ممنوع کرد.^۴ در ۱۸۱۵ دلی که درکنگره وین نماینده داشتند تصمیم گرفتند مجاهدات خود را

1. Quakers

۲. به فصل «بیست و یکم» و فصل «بیست و دوم» رجوع شود.

3. Wilberforce

۴. به فصل «بیست و یکم» رجوع شود.

برای موفقیت در «الغاء تجارت بسیار زشتی که کلیه قوانین مذهبی و طبیعی آن را مطرود ساخته است» متمرکز سازند.

از این به بعد معامله برده تنها تجارت قاچاق بود که برخلاف اخلاق تلقی شده و با شدت تمام جلوگیری می‌شد. بردگی را متوالیاً کلیه دول متمدنه که اجازه داده بودند در مستعمرات باقی بماند ملغی ساختند (از طرف انگلستان در ۱۸۳۴، از طرف فرانسه در ۱۸۴۸).

در آمریکا در ممالک منطقه استوایی که کارها را بردگان می‌کردند الغاء بردگی مشکل شد و به طوری که سابقاً اشاره کردیم مبنای جنگ خونین انفصال (۱۸۶۱-۱۸۶۵) در ممالک متحده همین موضوع بود. بالاخره در برزیل بردگی به طور قاطع در سال ۱۸۸۸ ملغی گردید.

در عصر ما اگر هم بردگی در بعضی ممالک اسلامی و در قسمتی از افریقای استوایی وجود داشته باشد جزئی است و تجارت سیاهان به کلی محو شده است. به طور کلی می‌توان گفت با ترقیات استعماری اروپاییان در افریقا این عملیات نفرت‌انگیز محکوم به زوال شده.

ملایم ساختن قوانین جزایی: در دوره قدیم مجازات‌های بسیار متنوع و عجیب و ظالمانه مانند: استنطاق با شکنجه، نازیانه، داغ کردن، زبان بریدن، غل و زنجیر و به چهارمیخ کشیدن وجود داشت. اگرچه در این مجازات‌ها نیز در قرن هجدهم تخفیفانی حاصل شد، معذک در سال ۱۷۸۹ نویسندگانی که تألیفات جنایی داشتند باز چهل فقره مجازات مانند مجازات‌های مزبور در کتب خود می‌شمردند، مثلاً حکم اعدام در ۱۱۵ مورد داده شده و به وسیله عذاب‌های مختلف و بسیار وحشیانه اجرا گردیده بود مانند: شقه کردن، زنده به آتش افکندن، زیر چرخ افکندن، دار زدن و سر بریدن.

موضوع ملایم شدن قوانین جزایی ناشی از انقلاب کبیر فرانسه و اعلامنامه حقوق بشر شامل این اساس بود که: «قانون تنها باید مجازات‌هایی را برقرار سازد که دقیقاً ضرورت آنها تشخیص داده شده باشد». در نتیجه این اصل قانون مجازات سال ۱۷۹۱ و قانون مجازات ۱۸۱۰ تقریباً کلیه مجازات‌های بدنی را الغاء می‌ساخت. اما در ۱۸۱۰ باز مجازات کند، داغ کردن، دست بریدن و غل و زنجیر وجود داشت. این مجازات‌های

گوناگون هم در سال ۱۸۳۲ به موجب قانونی که نشانه ترقی عمده در این مرحله بود از بین رفت، اما همین قانون مجازات در معرض تماشای عامه گذاردن مقصر را دوباره برقرار ساخت و این مجازات اخیر به موجب فرمان حکومت موقتی در مارس ۱۸۴۸ ملغی شده از این به بعد مجازاتهای بدنی به کلی از صفحه قوانین جزایی فرانسه محو گشته.

دیگر مانند سابق مجازاتها به میل قضات و از روی استبداد خاطر تعیین نمی شد، بلکه با کمال دقت بر طبق قوانین موضوعه معین می گردید که گاهی هم حداقل و اکثری را برای یک جرم بر حسب تفصیر مجرم قائل شد. از بعد از انقلاب کبیر که دعاوی جزایی طریقه رسیدگی هیئت منصفه معمول شد. مطابق این طریقه صدور حکم محکومیت یا تبرئه مربوط به قضاتی نیست که ناچار به اقتضای شغلشان هر متهمی را مجرم فرض کرده و قانون را بدون توجه به ارفاقی که انصاف و احساس بشریت به آن حکم می کند اجرا می کنند، بلکه در رسیدگی جزایی اشخاص دیگری به اسم هیئت منصفه که صورت اسامی آنان هر سال به دقت تعیین و در هر ولایت منتشر می شود نیز شرکت می کنند. این طریقه بهترین وجه عدالت و بی طرفی را برای متهم تضمین می نماید.

مجازات اعدام: انقلاب کبیر مجازات اعدام را محفوظ نگه داشت، اما ضمناً اعلام کرد این مجازات نیز بعدها باید ملغی گردد. در فرانسه این مجازات را به وسیله سر بریدن با ماشین گیوتین انجام می دادند. قانون مجازات ۱۸۱۰ عده جرائمی را که می توان مجازات اعدام برای آن قائل شد به هیجده و تجدید نظر ۱۸۳۲ مجازات مزبور را محدود به هفده مورد گردانید. از اواخر قرن هیجدهم جنبش نسبتاً شدیدی در طرفداری الغاء مجازات اعدام بروز کرد.

طرفداران الغاء اعدام معتقدند که این مجازات غیر قابل جبران است و هیئت جامعه با وجود این مجازات دیگر نخواهد توانست کسانی را که از روی اشتباهات قضایی محکوم شده اند نجات دهد و به علاوه مجازات اعدام بی ثمر است، زیرا میزان جرائم در ممالک که این مجازات را محفوظ نگاه داشته اند تقلیل نیافته و بالاخره اساساً محکوم را می توان به وسائل دیگر در احوالی نگاه داشت که ارتکاب به اینگونه جرائم برای او غیر ممکن باشد.

طرفداران الغاء در بعضی ممالک پیش بردند و مجازات اعدام در آن ممالک الغاء

گردید مانند: یونان (۱۸۶۲)، رومانی (۱۸۶۴)، پرتغال (۱۸۶۷)، هلند (۱۸۷۰)، ایتالیا (۱۸۹۰) و بالاخره در اکثر کانتن‌های سوئیس و در بسیاری از ممالک متحده آمریکا. در بعضی ممالک مجازات اعدام در قانون مذکور است اما عملاً معمول نیست چنانکه در فنلاند از سال ۱۸۲۶ و همچنین در بلژیک از سال ۱۸۶۴ هیچ کس اعدام نشده است.

در ممالک دیگر محکومین به اعدام خیلی کم و اغلب مجازاتشان تخفیف می‌یابد، چنانکه در فرانسه در سال ۱۸۹۹ محکومین به اعدام ۲۰ نفر بودند که برای ۱۴ نفر از آنها مجازات اعدام به حبس دائم با اعمال شاقه تبدیل شد. بنابراین دایره مجازات اعدام روز به روز تنگتر می‌شود.

ترتیب سابق مذهبی: در دوره سابق عموماً بر این عقیده بودند که کلیه رعایای یک مملکت باید در تمام مسائل اساسی با یکدیگر همفکر باشند و خصوصاً در مسائل مذهبی باید پیروی مذهب سلطان خویش را نمایند.

بنابراین در هر مملکت فقط یک مذهب وجود داشت که آن هم رسمی و اجباری و مردم حق نداشتند از قواعد آن تخلف ورزند. این ترتیب را طرز عدم اغماض یا نظارت مذهبی می‌گویند، مثلاً انگلیس پروتستانی مذهب کاتولیکها را از حمایت قانون خارج می‌ساخت و فرانسه کاتولیک مذهب پروتستانها را بعد از نسخ فرمان نانت تعقیب می‌کرد. تفتیش مذهبی در اسپانیا و در ممالک ایتالیایی نیز وجود داشت، وحدت مذهبی شرط لازم وحدت سیاسی فرض می‌شد. به قول یک پروتستانی قرن هفدهم در آن عصر خیال می‌کردند که: «اختلاف مذهب موجب تفرقه مملکت است».

در نتیجه بین دولت و مذهب اتحاد کاملی وجود داشت. در ممالک پروتستان مثل انگلستان رئیس دولت رئیس مذهب هم بود، ولی در ممالک کاتولیک سلاطین قدرت پاپ را در مسائل مذهبی به رسمیت می‌شناختند و عملاً در کلیه مسائل دنیوی کلیسا و پاپ خود را داخل می‌ساختند. کشیشهای فرانسه بر طبق عهدنامه ۱۵۱۶ از طرف پادشاه فرانسه انتخاب و از جانب پاپ منصوب می‌شدند. روحانیون طبقه ممتاز و در هیئت جامعه مقام شامخی داشتند. نظارت بر اخلاق و تعلیمات با آنها بود و تقریباً کلیه معاونت‌های خیریه تحت اداره آنها و تمام تشریفات تعمید و ازدواج و رسوم اموات به

دست این طبقه جاری می‌گردید. خلاصه آنچه را که امروز سجل احوال می‌گوییم سابقاً صورت مذهبی داشت. بالاخره کلیسا عوارضی از مؤمنین اخذ و از این راه ثروتهای هنگفت به دست می‌آورد و قسمتی از آن را صرف کارهای لازمی که امروز بر عهده ملت است می‌نمود.

آزادی مذهب: فلاسفه قرن هیجدهم مخصوصاً ولتر به این ترتیب سخت حمله‌ور شدند و مخصوصاً ولتر پیشقدم و علم‌دار مسلک اغماض در مورد مسائل مذهبی بود. از ابتدای قرن هیجدهم در تحت تأثیر فلاسفه مزبور کلیه سلاطین که حکومت «استبداد منور» داشتند مانند فردریک دوم و ژوزف دوم طرز اغماض مذهبی را در ممالک خود برقرار ساختند. در انگلستان که در آن از انقلاب ۱۶۸۸ به این طرف تمام شعب پروتستانی آزاد گردیده بود نسبت به کاتولیکها هم سیاست اغماض شروع شد.

در فرانسه ماده دهم اعلان حقوق بشر اشعار می‌داشت که «به هیچ کس از بابت عقاید حتی عقاید مذهبی نباید تعرض کرد، به شرط اینکه اجرای آداب مذهبی او مخل به انتظامات عمومی نباشد». معذلتک مفتنن فرانسه تا سال ۱۷۹۱ جرأت نکردند آزادی مذهبی را برقرار سازند. از آن تاریخ به بعد جنبش بر ضد سیاست مذهبی روز به روز بر توسعه خود افزوده متوقف نگردید و آزادی عقیده، آزادی مذهب و همچنین عدم انجام و رسوم مذهبی تقریباً ترتیب عمومی ممالک متمدنه شد. فقط در روسیه طرز سابق مذهبی و اجتماعی مدت زمانی دوام داشت و قسمتی از آن در سال ۱۹۰۹ لغاء شد. اما باز در روسیه و همچنین در رومانی یهودی‌ها تابع ترتیب استثنایی بودند، ولی باید توجه کرد که هرچند اغماض مذهبی فعلاً در قوانین مندرج است اما هنوز کاملاً وارد اعماق اخلاق و عادات مردم نشده. کینه‌های مذهبی با شدت خود باقی مانده و هنوز جامعه معاصر را مضطرب نگاه داشته است، چنانکه در ۳۰ سال اخیر در تحت عنوان «ضد یهود» مجدداً در بعضی مراکز مسیحیت کینه‌هایی شبیه به کینه‌های قرون وسطی بر ضد یهود تولید شده است و در روسیه عناصر ضد یهود بیشتر به علل سیاسی کشتارهای وحشتناک نسبت به یهودیان مجری داشتند.

در ممالک لاتن کلیسای کاتولیک پس از آنکه مدتها آزادی افکار را محکوم و بر آن استیلا داشت فعلاً خود دچار حملات متفکرین آزاد «ضد مذهبی» واقع شده است.

دولت و مذهب: مسئله روابط بین کلیسا و دولت که در تمام اعصار اهمیت کاملی داشت در دوره معاصر به طرق مختلف حل گردید و از این لحاظ سه طریقه اساسی می‌توان تشخیص داد: طریقه مذهب دولتی، طریقه مذاهب رسمی و طریقه بی‌طرفی مذهبی یا تفکیک کلیسا از دولت. در طریقه اول مانند دوره قدیم مذهب ممتازی وجود دارد که همان مذهب رئیس مملکت باشد. (این مذهب در انگلستان آنگلیکن، در اسپانیا کاتولیک، در ممالک اسکاندیناوی لوترانیسم، در روسیه و در ممالک بالکان ارتودوکس است). اما مذهب دولتی اجباری نیست و سایر مذاهب آزاد است تنها روسیه تا ۱۹۱۴ آزادی کامل مذهبی را مستقر نساخته بود.

در طریقه دوم مذهب رسمی ممتازی دیگر وجود ندارد بلکه چندین مذهب از طرف دولت شناخته شده که در نتیجه از بعضی تشریفات رسمی بهره‌مند و دارای پاره امتیازات هستند. این طریقه‌ایست که در فرانسه بعد از قرارداد ناپلئون با پاپ برقرار شد و تا ۱۹۰۵ دوام یافت. در بعضی ممالک کاتولیک کلیسای پروتستان و کلیسای یهود مثل مستخدمین رسمی از دولت حقوق دریافت می‌داشتند و در بعضی قسمت‌ها تحت نظارت دولت واقع بودند. این ترتیب در اطریش، بلژیک و اکثر ممالک آلمان مجری است. بالاخره در طریقه آخر دولت دیگر هیچ مذهبی را نمی‌شناسد. کلیه مذاهب مورد اغماض و آزاد هستند، مذهب هم دیگر جنبه رسمی ندارد و جزء مؤسسات خصوصی به شمار می‌رود که کاملاً از دولت جداست. این طریقه تفکیک مذهب از دولت است که بدوادر ممالک متحده و بعد در اکثر جمهوری‌های آمریکای لاتین (مکزیک، ونزوئلا، کلمبیا و برزیل) و در فرانسه بعد از نسخ عهدنامه با پاپ در ۱۹۰۵ استقرار یافت.

محو سلطنت مستبده: صفت مشخصه طرز حکومت فعلی ممالک متمدنه ترتیب نمایندگی آن است که در آن اتباع مملکت دارای آزادیهای بیشمار سیاسی هستند.

در حکومت‌های پیشین در قرن هفدهم سکنه ممالک متعدده اروپا مطیع سلطنت مستبده و رعیت سلطان موروثی بودند و نسبت به وی اطاعت داشتند. کلیه اختیارات در کف پادشاه و بدون تقسیم قوا و نظارت و اندیشه از عقاید عمومی به کمک وزراء و مستخدمین که به میل خود انتخاب می‌کرد حکم می‌راند. این طرز حکومت که قدیمی‌ترین طرز حکومت بشر است تا ابتدای قرن نوزدهم در ممالک آسیا و اکثر

ممالک اروپا وجود داشت.

انقلابات متوالیه که در سرتاسر قرن نوزدهم رخ می‌داد موجب محو تدریجی سلطنت مستبده گردید، به طوری که فعلاً دیگر حکومت استبدادی در ترکیه و رومیه هم که آخرین پناهگاه حکومت استبدادی و اشرافیت بودند وجود ندارد. اکثر ممالک معظم آسیا از قبیل چین، ژاپن و ایران نیز در اواخر قرن نوزدهم و ابتدای قرن بیستم از طرز مندرس حکومت استبدادی خود را رها ساخته‌اند.

قوانین اساسی: به جای حکومت استبدادی حکومت محدود قرار گرفت که در آن اقتدارات سلطان محدود و به وسیله قانون اساسی مشخص و معین گردید. اولین مملکتی که دارای قانون اساسی گشت انگلستان است ولی در این مملکت قانون اساسی عبارت از مجموعه‌ای از قواعد و عاداتی است که بتدریج اعمال و تشکیل قانون را داده فکر تبدیل آداب و عادات به قانون اساسی از فلاسفه قرن هیجدهم فرانسه ناشی گردید.

اولین قانون اساسی مدون را ممالک متحده آمریکای شمالی در ۱۷۸۷ و فرانسه انقلابی در ۱۷۹۱ به وجود آوردند، بعدها اکثر ممالک از دو مملکت مذکور سرمشق گرفته و قوانین اساسی مدون را پذیرفتند. بندرت دیده شده است که ممالک عالم در همان مرحله اول قانون اساسی تدوین کنند که حقیقتاً رفع احتیاجات آنها را نماید، مخصوصاً در ممالک فرانسه و اسپانیا قوانین اساسی متعددی متوالیاً به مرحله اجراء درآمد که هر یک نماینده افکار، عقاید و تشکیلات سیاسی مخصوصی بود.

حکومت نمایندگی: طریقه جدید حکومت نمایندگی است به این معنی که ملت در حلّ و جریان امور عمومی به وسیله مجلسی مرکب از نمایندگان خود که قوه مقننه را در دست دارند شرکت می‌کنند. انگلیسها بعد از دوره تکامل سیاسی ممتدی نخستین دفعه اصل و قواعد حکومت نمایندگی را بنیان نهادند و بعدها ملل بزرگ اروپا به این اصل مانوس شدند. در این طرز حکومت اختیارات نمایندگان از ملت که منبع سلطنت شناخته شده و به نفسه نمی‌تواند آن را اعمال کند ناشی است. هر نماینده به هر طرز محدودی هم که انتخاب شده باشد مظهر تمام ملت است و حق دارد در وضع قوانین مربوط به منافع عمومی یا محلی مملکت شرکت نماید. نمایندگان در اجرای حقوق و اختیارات خود آزادی کاملی داشته نه فقط قابل عزل نیستند بلکه نمایندگان قانونی ملت که حاکم مطلق

است می‌باشند و بر طبق وجدان خود رفتار و حتی موکلین دیگر نمی‌توانند آزادی آنها را محدود سازند. این نمایندگان موقتاً برای دوره معینی انتخاب و تنها انتخابات ممیز قانونی و مؤثر نمایندگی است.

مجلسین: در اغلب ممالکی که حکومت نمایندگی را پذیرفته‌اند مجلس مقننه از روی نمونه قانون اساسی انگلیس از دو مجلس ترکیب شده است: یکی مجلس اعیان یا سنا که از اشراف تشکیل می‌شود و دیگر مجلس مبعوثان یا مجلس ملی که نماینده مستقیم ملت و عموماً هیئت انتخاب کنندگان مملکت آن را انتخاب می‌کنند. تقسیم هیئت مقننه به دو مجلس برای آن است که مجلس ملی به وسیله مجلس اعیان معتدل شود و مجلس یکی نباشد که بتواند به عجله و از روی خودخواهی تصمیماتی اتخاذ نماید، زیرا اغلب مجلس واحد در اوضاع و احوالی واقع می‌شود که نمی‌تواند نتایج عملیات خود را به دقت ملاحظه کند و علاوه بر این قصد از ایجاد دو مجلس آن است که قدرت مجلس واحد را ضعیف کند زیرا اگر مجلس یکی باشد برای قوه مجریه خطرناک خواهد شد. جمز بریس^۱ یکی از رجال سیاسی انگلیس می‌نویسد: «ضرورت وجود دو مجلس از قضایای بدیهی علوم سیاسی شده است. این ضرورت بر این عقیده استوار است که تمایلات طبیعی هر مجلس را به طرف شتاب و ظلم و فساد باید به وسیله مجلس دیگری که از حیث اقتدار مساوی آن باشد جلوگیری کرد». طریقه دو مجلس را تقریباً تمام دنیا قبول نموده و طریقه مجلس واحد جز در بعضی ممالک صغیره مانند لوکزامبورک و یونان و سرستان و کانتن‌های سویس دیده نمی‌شود.

در فرانسه مجلسین دارای دو وظیفه مهم بوده و هستند. تصویب قوانین یا تصویب بودجه اهمیت اساسی مجالس همواره در تصویب بودجه بوده است و می‌باید قبلاً به مجلس مبعوثان پیشنهاد و پس از تصویب مجلس مزبور به مجلس سنا برود. هیچ خرجی قابل تعهد و هیچ مالیاتی قابل وصول نیست مگر آنکه پارلمان آن را قبلاً تصویب کرده باشد. طریقه کار مجلس به همان ترتیباتی که در دوره رجعت بوربنها بود باقی مانده است، مثلاً بودجه را وزراء تهیه می‌کنند و در کمیسیون که از طرف نمایندگان انتخاب می‌شود تحت مطالعه قرار می‌گیرد. این کمیسیون به وسیله مسخبرین خود خبرهای

1. James Bryce

مخصوص تقدیم مجلس می‌کند، مجلس به روی این خبرها مشاوره کرده بدو بودجه مخارج و سپس بودجه عواید را تصویب می‌کند، بعد به کلیه آن جمعاً به نام قوانین مالیّه رأی می‌دهد. نتیجه این مطالعات مفصل در بودجه آن است که نمایندگان لاقفل به طور نظری هم شده در اعمال وزراء نظارت می‌کنند.

طرز سلطنت مشروطه: حکومت نمایندگی به دو شکل عمده ظاهر می‌شود، سلطنت مشروطه و حکومت پارلمانی. در سلطنت‌های مشروطه تفکیک عادی و دقیق بین قوه مجریه و مقننه برقرار است. وزراء را که چرخهای سیاسی مملکت هستند رئیس مملکت آزادانه اغلب از خارج مجلس انتخاب می‌کند و هر وقت به نظر مقتضی باشد معزول می‌گرداند. وزراء معاونین و عوامل اجرایی رئیس مسئول مملکت هستند و فقط وابستگ به وی می‌باشند. بنابراین رئیس مملکت زمامدار حکومت و اجرای قدرتش فقط محدود به اجبار محترم داشتن قانون اساسی می‌باشد. این ترتیب در فرانسه در دوره امپراطوری دوم و امپراطوری آلمان در دوره هوهنزلرن مجری و طریقه فعلی ممالک متحده می‌باشد.

حکومت پارلمانی: در بعضی ممالک ترقیات مؤسسات سیاسی بیشتر است. مجالس مقننه یا پارلمان نه تنها دارای اقتدار قانون‌گذاری هستند بلکه قسمتی از قوه مجریه را هم در دست دارند. به این معنی که مجلسین در انتخاب وزراء هم دخالت کرده و اختیارات رئیس غیرمسئول مملکت را از این حیث هم محدود می‌سازند. وزراء در مقابل مجلس مسئول و از رؤسای قویترین حزب مجلس انتخاب می‌شوند. این طریقه اکنون در فرانسه و انگلستان و ایتالیا معمول است، حتی در این طریقه هم مانند فرانسه رئیس مملکت اختیار عزل وزراء را دارد. اما این اختیار نظری و هیچگاه به معرض عمل در نمی‌آید، برخلاف به محض اینکه مجلسین رأی عدم اعتماد خود را نسبت به وزراء ابراز کردند وزراء مجبور به کناره‌گیری هستند. وزراء کارکن پارلمان هستند و از اینجا است که این طریقه را حکومت پارلمانی می‌گویند. در این طریقه وزراء هیئتی را تشکیل می‌دهند که یکی از آنها دارای عنوان ریاست وزراء است. وزراء ضامن یکدیگر و مشترکاً مسئول هستند، عملیات اساسی هریک از آنها و همچنین اقداماتی که ضرورتاً به تمام کابینه مربوط است از طرف عموم آنها مورد شور واقع و تصویب می‌شود، به قسمی که هر

رأیی مجلس بر علیه یکی از وزراء بدهد همان رأی بر علیه تمام وزراء خواهد بود.

حکومت مستقیم: حکومت مستقیم در ممالکی که ترقی سیاسی برجسته‌تری را پیموده‌اند جانشین حکومت نمایندگی گردید. در این طریقه افراد مملکت حاضر نیستند نمایندگانی انتخاب و حقوق سلطنتی خود را به آنها بسپارند که به نام آنها وضع قانون نمایند بلکه قوانین اساسی و سایر قوانین را خود وضع می‌کنند به این ترتیب که قوانین مصوبه مجلسین را تصویب یا رد و به علاوه طرحهای قانونی پیشنهاد می‌کنند که باید برای ملت مراجعه و اگر مورد قبول واقع شود قوت قانونی حاصل می‌کند. بنابراین اختیار مجلس نمایندگان همان تهیه و پیشنهاد طرحهای قانونی خواهد بود. حکومت مستقیم جز در سوئیس معمول نیست اما پیشنهادهایی که برای تعدیل طرز پارلمانی شده مانند (مراجعه به آراء عمومی، تعیین نماینده از جانب اقلیت‌ها، اختلاط دو مجلس) جریانهایی است که متمایل به طریقه حکومت مستقیم از جانب ملت می‌باشد.

طرزهای حکومت: طرز حکومتها فوق‌العاده ممنوع است، دو شکل عمده آن جمهوری و سلطنتی است. در جمهوری شغل ریاست مملکت انتخابی و محدود به مدتی است به استثنای قطعه امریکا در سایر قطعات ممالک جمهوری کم است. در ۱۹۱۴ در آسیا جز جمهوری جدید چین (۱۹۱۲) جمهوری وجود نداشت. در اروپا سه جمهوری سوئیس، فرانسه و پرتغال (از سال ۱۹۱۰) وجود دارد، در ممالک سلطنتی مقام ریاست مملکت از طریق ارث منتقل می‌شود.

جمهوریها و سلطنت‌ها یا مملکت واحدی هستند و یا ممالک متحده. در ممالک واحده مانند: انگلستان، فرانسه، ایتالیا و اسپانیا تمام مملکت مطیع یک سلسله مؤسسات سیاسی بوده دارای یک حکومت می‌باشند. برخلاف مملکت متحده از اجتماع یک عدد ممالک که هریک قوانین مخصوص به خود و حکومت مشخصه و اختیارات کامل در امور داخلی خود دارند ترکیب می‌شود، تنها منافع مشترکه از ممالک جزء متزع شده و به حکومت متحده انتقال می‌یابد.

شکل حکومت متحده در اروپا، آلمان و ممالک متحده سوئیس و در دنیای جدید در ممالک متحده آمریکای شمالی و جمهوریهای آمریکای مرکزی و جنوبی و همچنین کانادا و استرالیا وجود دارد.

مؤسسات دموکراسی: در کلیه ممالک جامعه معاصر متماثل به اخذ شکل حکومت دموکراسی است، به این معنی که به جای حکومت قدیم که بر عدم مساوات و امتیازات استوار بود متدرجاً طرز نوینی که بر اساس تساوی حقوق و تکالیف کلیه افراد مملکت قائم باشد برقرار می‌گردد.

اساس عالی دموکراسی در قسمت سیاسی رأی عمومی است که اکنون در اغلب ممالک وجود دارد و در قسمت اجتماعی تعلیمات ابتدایی عمومی و خدمت سربازی عمومی می‌باشد.

همانطور که کلیه افراد مملکت برای اعمال حقوق سیاسی خود و دادن رأی ذیحققند دولت نیز ملزم است که لااقل فراگرفتن تعلیمات مقدماتی را برای مردم تأمین کند. اما باید دانست که این حقوق وظیفه مسلم و مقدسی را نیز برای افراد تولید می‌کند که عبارت از شرکت در دفاع وطن باشد.

حق رأی: اراده ملت به وسیله رأی افرادی که قانون حق رأی سیاسی برای آنها شناخته است ظاهر می‌گردد. اکثریت آرای که در یک موضوع حاصل گردد عملاً به مثابه بیان اراده ملت فرض می‌شود.

حق رأی بدو مخصوص اقلیت ممتاز گردیده نمایندگان را که مظهر مملکت بودند دسته کوچکی از مردم انتخاب می‌نمودند، یعنی حق رأی به کسانی که دارای ثروت مینی بودند داده می‌شد و تخمین ثروت از روی مبلغ مالیات که نصاب مالیاتی باشد به عمل می‌آمد.

در فرانسه در دوره سلطنت مشروطه طرز انتخابی طریقه رأی محدود و نصابی بود. طریقه نصابی به روی این فکر که از دوره قدیم مأخوذ است استوار می‌باشد «تنها کسانی که مالک چیزی است به حسن جریان امور و سلامت مملکت علاقمند می‌باشد» و در سال ۱۷۸۹ یکی از اعضای مجلس مؤسسان فرانسه این طریقه را به این عبارت خلاصه نمود: «کسی که دارای ملک نباشد حقیقتاً از افراد مملکت به شمار نمی‌رود».

طریقه رأی محدود از خطر جهل مردم در قرن هیجدهم ناشی شده است، چنان که سیاستون آن عصر می‌گفتند: «برای این مردم هرگز قرن نورانی وجود نخواهد یافت» و

رئیس پیر^۱ که استقرار رأی عمومی را پیشنهاد کرد در نظرها شخص پست و منفوری بود که موجبات حریق را فراهم می ساخت.

رأی عمومی: در جریان قرن نوزدهم بتدریج به جای طرز نصاب مالیاتی ترتیب رأی عمومی یعنی شناختن رأی برای کلیه افراد از سن معین ۲۱ تا ۲۵ سال برقرار گردید. در فرانسه از انقلاب ۱۸۴۸ شروع شده و از آن به بعد همواره در کلیه انتخابات بلوکی، ولایتی و پارلمانی مورد رعایت و احترام بوده است.

این ترتیب در جمهوری های آمریکا، امپراطوری آلمان، ممالک اسکاندیناوی، بلژیک، اسپانیا و اطریش نیز پذیرفته شده و در کلیه ممالک عالم متمدن سیر تکامل سیاسی متمایل به خرق ترتیب نصاب مالیاتی و بسط حق رأی گردیده اما عملاً از انتخاب کننده پاره ای تضمینات که صلاحیت او را برساند مطالبه می شود. جدی ترین و مشروع ترین این تضمینان داشتن تحصیلات مقدماتی است، چنانکه در بعضی ممالک انتخاب کننده قبل از اینکه دارای حق این رأی شود مجبور است موادی را که مساوی تحصیلات دوره مقدماتی اجباری است امتحان بدهد. در پرتغال تنها کسانی که خواندن و نوشتن را می دانند و یا رئیس خانواده هستند از حق رأی متمتع می شوند.

در ممالکی که رأی عمومی متداول است حق رأی عموماً برای مردها مخصوص گردیده، اما نهضت قوی به خصوص در ممالک آنگلو ساکسون در طرفداری اعطای حق رأی به نسوان وجود دارد به طوری که اکنون زنهای در بعضی مستعمرات انگلیس مثل استرالیا و زلاند جدید و یک ربع از ممالک متحده دارای تمام حقوق انتخاباتی مردان می باشند. جنبش طرفداران حق رأی نسوان به قدری در ممالک متحده سرعت ترقی می کنند که می توان تساوی کامل مردها و زنهای را در ممالک متحده پیشگویی کرد. در اروپا، فنلاند و نروژ در ابتدای قرن بیستم تنها ممالکی بودند که نسوان در آن حق رأی یافتند. رأی عمومی اساس و شالوده بسیار مهمی است که تساوی سیاسی را بین عموم اتباع یک مملکت برقرار و مستقیم ترین سلطنت ملی می باشد که انقلاب فرانسه آن را اعلام و فعلاً پایه حکومت عامه معاصر است.

تعلیمات اجباری: در دوره قدیم دول کمتر به مسئله تعلیمات ملت توجه داشتند، مثلاً

در فرانسه با آنکه فرامین سلطنتی در باب تأسیس مدارس در کلیه حوزه‌های کشیش‌نشین صادر شده بود اما این فرامین هیچگاه اجراء نمی‌شد.

اگر به دفاتر احصایی سال ۱۷۸۹ فرانسه مراجعه شود ملاحظه خواهد شد که در این تاریخ اکثریت دهاقین بیسواد بوده‌اند.

در بسیاری از ممالک معلمین سیار وجود داشت و در بعضی ولایات مثل اُورژنی و لیموزن^۱ برای بیست قریه یک مدرسه هم دایر نبود. معذک از ابتدای قرن هیجدهم تحت تأثیر مسلک‌های فلسفی بعضی سلاطین در بسط تعلیمات عمومی می‌کوشیدند. مثلاً فردریک دوم تعلیمات را در پروس تا اندازه‌ای اجباری کرد و تعلیمات اجباری قبل از هر جا در ممالک آلمان و ممالک اسکاندیناو استقرار یافت و امروز هم ممالک مزبوره ممالکی هستند که عده بیسوادان آنها خیلی کم است.

در فرانسه کلیه مجالس دوره انقلاب معتقد به لزوم باسواد کردن طبقات عوام بودند و بنابر پیشنهاد دانتن کنوانسیون در ۱۷۹۳ اصل تعلیمات ابتدایی مجانی و اجباری را تصویب کرد، اما مجلس مزبور بعد از واقعه ترمیدور و سقوط حزب دموکرات از این اصل دست کشید. تعلیمات عمومی را ناپلئون اول تحت مراقبت جمعیت برادران مذهب مسیح قرار داد و تنها در دوره سلطنت ژوئه قانون گیزو موجب بسط تعلیمات عمومی گشت (۱۸۳۳). این قانون هر بلوکی را مجبور کرد لااقل یک مدرسه ابتدایی افتتاح کند و هرگاه جمعیت آن متجاوز از ۶۰۰۰ نفر باشد یک مدرسه متوسطه دائر نماید به طوری که بودجه تعلیمات ابتدایی بر ۳ میلیون که در آن موقع مبلغی خطیر بود بالغ گردید. در دوره جمهوری دوم قانون فاللو با اینکه مخالف دولتی بودن معارف بود معذک به بسط تعلیمات عمومی به وسیله مدارس ملی کمک بسیار کرد. از طرف دیگر برای اولین بار به فکر تعلیمات نسوان افتادند و به موجب قانون هر بلوک که بالغ بر ۸۰۰ نفر سکنه داشت مجبور گردید یک مدرسه دخترانه افتتاح کند.

یکی از موانع عمده بسط تعلیمات عمومی این بود که از شاگردان ماهیانه گرفته می‌شد. این ماهیانه هر قدر کم بود معذک موجب می‌شد که عده کثیری از اطفال از نعمت تعلیم محروم بمانند یا از این جهت که دهاقین خست به خرج می‌دادند و یا واقعاً

1. Auvergne, Limousin

قادر به ادای آن نبودند. اما از موقعی که رأی عمومی برقرار گردید طبعاً تعلیمات عمومی هم به میان آمد، زیرا معقول نبود کسی حق رأی داشته باشد، اما شخصاً نتواند رأی خود را بنویسد و یا به واسطه جهل و بیسوادی نداند برای که و چه رأی می‌دهد، لهذا در دوره جمهوری دوم دورویی^۱ وزیر معارف ناپلئون سوم را مصمم گردانید که ترتیبی دهد تا تمام خردسالان بتوانند تحصیل کنند، یعنی تعلیمات را برای فقراء مجانی کند (۱۸۶۷). این وزیر مجانی و اجباری بودن تعلیمات عمومی را خواهان بود چنانکه می‌گوید: «در هر مملکت رأی عمومی و تعلیمات ابتدایی و اجباری برای جامعه یک تکلیف و غنیمتی است که باید مشترکاً تأدیه نمایند». امپراطور عقاید دورویی را تصدیق کرد اما شکست ۱۸۷۰ وی را از عملی کردن آن بازداشت و در دوره جمهوری سوم در عهد وزارت ژول فری مملکت فرانسه دارای تعلیمات ابتدایی مجانی و اجباری و عرفی گردید.

سربازگیری اجباری: در دوره‌های سابق قشون‌های ممالک مرکب از افراد مزدور و داوطلب بود که سربازی برای آنها شغل به شمار می‌رفت احیاناً وقتی عده داوطلبان کفایت نمی‌کرد ولایت را مجبور می‌نمودند هرکدام عده‌ای سرباز تهیه کنند و به اصطلاح ترتیب بنیچه به میان می‌آمد.

در پروس فردریک ویلهلم ملقب به پادشاه نظامی خدمت نظام اجباری را اعلام کرد اما در عمل ترتیبی داد که حقیقتاً نظام اجباری محسوب نمی‌شد بلکه شبیه آن به شمار می‌رفت.

اما وقتی فرانسه در موقع انقلاب کبیر مجبور به جنگ با هیئت‌های متحده دول اروپا گردید اصل خدمت نظام اجباری و عمومی پادشاه پروس را پذیرفته و قشون فرانسه از آن موقع قشون ملی گردید. بعد از شکست بناپروس نیز خدمت نظام اجباری را در دوره جنگهای ۱۸۱۳-۱۸۱۴ حقیقتاً عملی ساخت.

در ۱۸۱۵ پس از آنکه صلح و آرامش در اروپا استقرار یافت دول اروپا مجدداً طریقه قشون‌گیری داوطلبی را معمول ساختند و در فرانسه کسری نفرات افواج را به وسیله قرعه معین می‌کردند.

اشخاص مستطبعی که قرعه به نامشان اصابت می‌کرد و به سربازخانه جلب می‌شدند

می توانستند مبلغی پول به عوض خود بردارند اما ویلهلم اول پادشاه پروس پیشقدم شده و خدمت نظام اجباری و عمومی را برقرار ساخت (۱۸۶۲) و به این ترتیب قشون پروس همواره از حیث عده بر قوای سایر دول تفوق داشت و همان موجب فتوحات پروس در ۱۸۶۶ و ۱۸۷۰ گردید.

از این به بعد فرانسه و تقریباً کلیه دول به تقلید پروس خدمت نظام اجباری را معمول ساختند.

در فرانسه از سال ۱۹۰۵ کلیه معافیتها و تمام امتیازات حذف و خدمت تحت السلاح برای کلیه افراد دو سال و بعد سه سال گردید و تشکیلات نظامی دقیقاً دموکراسی شد. در آلمان خدمت تحت السلاح در قشون پیاده نظام دو سال و در سواره نظام سه سال است. اما جوانانی که تحصیلات متوسطه را تمام کرده اند فقط یک سال «داوطلبانه» با شرایط مخصوصه خدمت می کنند. انگلستان تنها مملکت اروپا است که سربازگیری آن در ۱۹۱۴ هنوز به طرز داوطلبی بود.

III

مسلك‌های اجتماعی و قوانین کارگری

در جامعه‌های دموکراسی قرن حاضر هنوز هم عدم مساوات فوق العاده‌ای در امور اقتصادی و اجتماعی وجود دارد و این عدم تساوی از ترقی و بسط اقتصادیات در طی قرن نوزدهم قوت گرفته است. نتیجه ترقیات اقتصادی تشکیل جامعه سرمایه‌داری است که در آن سرمایه‌ها قوه اساسی حیات اقتصادی و اجتماعی به شمار می‌روند.

دو طبقه در مقابل یکدیگر صف آراسته‌اند: از یک طرف اشرافیت سرمایه‌داری و از طرف دیگر توده عظیم کارگران روزمزد که وضع زندگانی آنها دستخوش قانون عرضه و تقاضا و دچار تیره‌بختی عظیمی شده‌اند. این امور مسلك‌های جدید اجتماعی به اسم سوسیالیسم ایجاد کرده است که مرام آن از بین بردن عدم مساواتهای اجتماعی به وسیله انقلاب کلی در امور اقتصادی می‌باشد. معروف‌ترین پیشروان فکری سوسیالیسم اون^۱ انگلیسی، سن سیمون، فوریه، لویی بلان، پرودون فرانسوی و کارل مارکس آلمانی

بوده‌اند.

کارل مارکس مؤسس مسلک اشتراکی یعنی عقیده اشتراک املاک و کلیه وسایل تولید ثروت می‌باشد.

نتیجه انتشار مسلک‌های اجتماعی تشکیل احزاب اجتماعی ملی در ممالک متعدده می‌باشد که به وسیله یک اتحاد بین‌المللی به یکدیگر پیوند شده‌اند. عمل احزاب سوسیالیست تاکنون به انقلاب اجتماعی منجر نگردیده اما به فشار آنها حکومت سرمایه داری کمی تعدیل و احوال طبقات رنجبر با تولید مؤسسات نوینی مانند اتحادیه‌ها یا شرکتهای تعاونی کارگران و ایجاد یک رشته قوانین کارگری بهبودی یافته است.

تشکیل ترتیب سرمایه‌داری: جامعه معاصر به کلی تحت سلطه یک اشرافیت سرمایه‌داری واقع شده که تقریباً در تمام ممالک جانشین اشرافیت نسی قدیم گردیده. این ترتیب گاهی هم ترتیب سرمایه داری نامیده می‌شود (زیرا بر قوت کامل سرمایه استوار شده است) در نیمه اول قرن نوزدهم تأسیس یافته و نتیجه امور ذیل است:

۱- مسلک‌هایی که «اقتصادیون» قرن هیجدهم انتشار داده‌اند. ۲- تبدلات اقتصادی و بالخصوص توسعه صنایع کلی.

زیرا از اواخر قرن هیجدهم تحت تأثیر اقتصادیون آن عصر که می‌گفتند «امور اقتصادی را در گردش طبیعی خود باید گذارد» ملل الغاء کلیه نظامات اقتصادی را ضرور می‌دانستند، لهذا ترتیب قدیم صنعتی و شرکتهای بتدریج در فرانسه و در اغلب ممالک سایره از میان رفت.

در فرانسه مجلس مؤسسان آزادی کار را اعلام کرد، یعنی هیئت‌های صنفی را ملغی و تشکیل هر نوع جمعیت صنفی را ممنوع گردانید. اما این آزادی کار فقط برای کارفرمایان مفید افتاد و از این به بعد کارگر در مقابل کارفرما تنها و دیگر نمی‌توانست در مقابل منافع کارفرما از خود دفاع کند، زیرا احتمال پیشرفت هم نمی‌داد.

از طرف دیگر دیده‌ایم که در همین دوره نتیجه ترقیات ماشینها بسط صنعت کلی بوده، یعنی منبع تولید در دست معدودی از سرمایه‌داران تمرکز یافته، چون از این به بعد برای تهیه ابزار مکانیکی و حفظ رقابت سرمایه‌های بسیار هنگفتی لازم بود اقدامات اقتصادی به کلی به دست چند نفر سرمایه‌داران افتاد که گروه کثیری از کارگران را با مزد

بسیار کم به کار می‌گمارند. نتیجه آن شده که از یک طرف رؤسای صنعت و تجارت و سرمایه‌داران ثروت‌های هنگفتی تحصیل می‌کنند و از طرف دیگر بدبختی گروه کثیری از کارگران توسعه یافته و به مزد روزانه که به هیچ وجه برای زندگانی آنها کفایت نمی‌کند می‌سازند. این مخاصمه طبقات برجسته‌ترین صفت ترتیب جدید صنعتی است. در دوره قدیم که هیئت‌های صنفی در کارخانه‌های کوچک معمول بود غالباً تعاون حقیقی بین کارگر و کارفرما وجود داشت و صاحب کارخانه‌ها عموماً با کارگران کار و زندگانی می‌کردند. برعکس در دوره سرمایه‌داری جدید بین طبقه کارفرما و کارگران روزمزد تفاوت عمده حاصل شده به طوری که در اقدامات اقتصادی که از طرف شرکت‌های سهامی شروع می‌شود کارفرما که جز «وجودی فرضی و اتحادی از سرمایه‌ها» بیش نیست نمایندگیش با یک نفر مدیر، یعنی مأمور ساده‌ای که طرف هیئت مدیره شرکت می‌باشد.

احوال کارگران روزمزد: در ابتدای امر دول به هیچ شکلی در روابط بین کارفرما و کارگران مداخله نکردند جز اینکه تأسیس جمعیت و اعتصاب را از طرف کارگران قدغن ساخته و کارفرمایان استبداد اقتصادی حقیقی یافتند.

کلیه تفتیشات رسمی و یا خصوصی که در سنوات بین ۱۸۲۰ و ۱۸۵۹ به عمل می‌آمد احوال تأثرآور کارگران روزمزد را ظاهر می‌ساخت. مثلاً در انگلستان در حدود سال ۱۸۳۰ یک فشر از جمعیت کارگران منچستر در سردابه‌ها منزل داشتند و حد متوسط مزدشان در هفته ۱۰ الی ۱۲ فرانک بود. در فرانسه در حدود سال ۱۸۴۰ در ناحیه روئن نساجان در هر روز برای ۱۶ تا ۱۷ ساعت یک فرانک و ۴۵ سانتیم حد متوسط مزد می‌گرفتند. به کار و داشتن زنان و اطفال وسیله تعدیات و اعمال زشت شده بود. مثلاً در سنت ماری اومین^۱ واقعه در ناحیه وُسر در کارخانه‌های نساجی کلاف‌های نخ را بچه‌های چهار پنج ساله باز می‌کردند و از قرار گفته لوئی بلان در ۱۸۴۷ مزد زنان روزانه به چهل و پنج سانتیم رسیده بود.

در نتیجه این وضعیت میزان متوفیات در نواحی کارگری وحشتناک می‌شد، چنانکه در مولهوس عمر متوسط کارگرهای کارخانه ۲۵ سال و برای سایر سکنه ۳۶ سال بود.

1. Sainte-Marie-Aux-Mines

سوسیالیسم: این امور موجب بروز جنبشی بر ضد مسلک‌های اقتصادیون که آزادی خواهان نامیده شده‌اند گردید و همچنین سبب ظهور مسلک‌های جدیدی گشت که در سال ۱۸۳۰ سوسیالیسم نامیدند. مسلک‌های سوسیالیست بسیار متنوع است، ولی اساساً کلیه فرق سوسیالیست ترتیب آزاد بودن عمل را تنقید و محکوم ساخته و متفقند که این امر موجب تکثیر تولید و اسراف و هرج و مرج اقتصادی است و مخصوصاً عموماً با طریقه سرمایه‌داری مخالف می‌باشند و معتقدند که این طریق عدم تساوی اجتماعی را تشدید و کلیه منافع را به اقلیت صاحب سرمایه رسانده و گروه کثیری را به وضعیت روزمزدی دچار و به این کیفیت فقر و مسکنت را شایع می‌سازد و همچنین فرق سوسیالیست در تقاضای انقلاب کلی در تشکیلات اقتصادی که خاتمه به «بهره‌برداری انسان از انسان» داده و «سلطنت کار» را استوار سازد اتحاد دارند.

اما واضعین سوسیالیست در تشخیص وسائل تبدیل تشکیلات اجتماعی و طریقه تشکیلات جدید هم‌رأی نیستند، به‌طور کلی می‌توان بین آنها دو مسلک مخالف تشخیص داد: بعضی دولتی هستند، به این معنی که می‌خواهند جامعه را به دست دولت متقلب و مالکیت وسائل تولید ثروت را مخصوص دولت گردانند و بقیه ضد دولتی هستند، یعنی می‌خواهند جامعه به شخصه بدون کمک دولت اوضاع خود را تغییر دهد. آخرین حد سوسیالیسم ضد دولتی آنارشیزم است که طرفدار از میان برداشتن وجود دولت و تهییج افکار انقلابی است.

سوسیالیسم خیالی: در قرن نوزدهم عده زیادی واضع سوسیالیسم وجود داشته‌اند، که در میان آنها نسل اول سوسیالیست‌ها را می‌توان تشخیص داد. مبرزین این جماعت سن سیمون و فوریه فرانسوی و اون انگلیسی بودند. این دسته از سوسیالیست‌ها را خیالیون می‌گویند، زیرا کوشش داشتند تشکیلات جامعه خیالی خود را بدون آزمایش قلبی بدهند و به علاوه عقاید آنان مبنی بر احساسات و حتی تحت تأثیر عواطف مذهبی واقع بود. در عصری که این جماعت ظاهر شدند اظهاراتشان موجب تمسخر عامه گردید، معذک اساس مسلک سوسیالیسم و انتقاد نافذ از تشکیلات اقتصادی معاصر و اکثر اصولی که امروز در کلیه پروگرام‌های سوسیالیست و نشریات آنها دیده می‌شود از آنها است.

سن سیمون (۱۷۶۰-۱۸۲۵) از نجبای ورشکسته و صاحب منصب پیر، به عبارت بهتر یکی از پیشقدمان سوسیالیسم بود نه یک نفر سوسیالیست. رسالات عمده وی عبارتند از: کتاب مشهور به پارابول^۱، رساله طریقه صنعت و مسیحیت جدید که عموماً در دوره رجعت بورژوازی از ۱۸۱۹ تا ۱۸۲۵ انتشار یافتند. فکر اساسی سن سیمون این است که بشریت می تواند از راه بهره برداری عاقلانه از منابع طبیعی کره ارض به سعادت نائل شود. برای نیل به این مقصد باید طبقات بیکار را از جامعه طرد و اداره دولت را به دست دانشمندان، متفکرین و صنعتگران (کارفرمایان و کارگرها) داد. اما اصلاحات اقتصادی باید دوش به دوش اصلاحات اخلاقی پیشرفت کنند. باید اصول مسیحیت را تجدید و قاعده و مرام آن را بر اساس «سریعترین بهبودی ممکن در احوال فقیرترین طبقات» قرار داد. سن سیمون شاگردانی داشت که شیفته این عقاید بودند و اغلب آنها از برگزیدگان جوانان اواسط الناس به شمار می رفتند.

پیروان سن سیمون تحت اداره بازار^۲ و انفانتن^۳ مسلک حقیقی مذهبی تشکیل و به عقاید استاد خود نتایج خالص سوسیالیستی مترتب گردانیدند. شعار روزنامه رسمی آنان به نام «کره» این بود «به هر کس به تناسب لیاقتش و به هر لایقی به تناسب کارش» باید سهم داد.

فوریه (۱۷۷۲-۱۸۳۷) در جزو طبقه اواسط الناس ولایتی و شاگرد تجارتخانه ای بود. خود او حکایت می کند که «وقتی در حضور من سببی را به ۱۴ شاهی فروختند در صورتی که آن سبب از مملکتی آمده که در آن بهترین سببها از قرار صد عدد ۱۴ شاهی فروخته می شد، از این هرج و مرج اقتصادی متعجب و بر این عقیده شدم که باید چاره ای برای آن اندیشید».

فوریه از سال ۱۸۰۴ تحت عنوان یک نواختی عالم ملخصی از عقیده خود منتشر کرد و بعد آن را در کتابهای بزرگ متعدد خویش موسوم به عقیده چهار حرکت (۱۸۰۸) و رساله شرکت فلاحی داخلی (۱۸۲۲) و عالم جدید صنعتی (۱۸۲۹) منتشر ساخت. طریقه فوریه عبارت از تبدیل تشکیلات اقتصادی و اجتماعی به وسیله شرکت

1. Parabole

2. Bazard

3. Enfantin

«طریقه جاذبه عمومی در زمین» بود و شرکت یکنواختی خیالی خود و طرز اجرای آن را مشروعاً پیشنهاد کرده این طریقه را فالانتر^۱ و حوزه اجرای آن را فالانستر^۲ نام نهاد. رسالات فوریه دارای مطالب غامض و پیچیده و محتوی عجایب بسیاری بود که در ابتدای امر قارئین زیادی نداشت، فقط چند تن از شاگردان وی مکتب اجتماعی را تشکیل می دادند و در صدد برآمدند که طریقه استاد خود را از اجراء و یک مملکت فالانستری تأسیس کنند اما به مقصود نرسیدند.

در انگلستان اون یکی از صنعتگران بشردوست (۱۷۷۱-۱۸۵۸) در این موقع تبدیل اوضاع اجتماعی را از طریق الغاء ترتیب سرمایه داری پیشنهاد کرد. رُبرت اون اراضی از ممالک متحده خرید و در صدد برآمد که مانند پیروان فوریه یک کوچ نشین اجتماعی نمونه به نام «اشتراک جدید» برپا سازد. این نقشه کاملاً بی نتیجه گشت. اون به انگلستان بازگشته و خود را داخل در جنبش های کارگران ساخت و به نتیجه عملی تری برای تبدیل اوضاع صنعتی، فلاحی و تجاری به وسیله تشکیل شرکتهای تعاونی رسید و مبتکر جنبش تعاونی شد که اکنون بسط فوق العاده ای یافته و یکی از مسائل مهم آتیه خواهد بود.

لوئی بلان، پروودون و کارل مارکس: در دوره بعد مسلک سوسیالیسم دیگر خیالی صرف نیست بلکه اثرات عملی ظاهر می سازد. پیروان عمده این عقیده در فرانسه از قبیل: لوئی بلان و پروودن و در آلمان مانند کارل مارکس و در انگلیس اون مستقیماً با طبقات کارگران معاشر شده و نفوذ آنها در میان این طبقه بسط عمده یافت.

لوئی بلان (۱۸۱۲-۱۸۸۲) یک نفر روزنامه نویس و از شاگردان سن سیمون بوده است. در کتابی ذیل عنوان تشکیلات کار (۱۸۴۰) دستورالعملی برای سوسیالیسم دولتی پیشنهاد کرد که می توان اینطور خلاصه نمود: هر فردی حق کار دارد و جامعه مکلف است برای تمام افراد کار تهیه کند. دولت که مظهر جامعه است باید «صراف فقرا باشد و بنابراین باید برای کارگران وجوه لازمه جهت تأسیس هریک از صنایع و کارخانجات اجتماعی تهیه و در آن کارگران خود را اداره کرده و علاوه بر مزد خود یک ربع از منافع را هم دریافت دارند».

افکار لوئی بلان پیشرفت عمده‌ای بین کارگران و به‌طوری‌که سابقاً اشاره شد بالاخره لوئی بلان با امیدواری به اینکه این افکار را عملی خواهد کرد در ۱۸۴۸ زمامدار گردید اما به انجام منظور خویش فائق نیامد.

پرودون (۱۸۰۹-۱۸۶۵) پسر دهقان و کارگر (بدو! مصحح مطبعه بود). شاید مبتکرترین و عمیق‌ترین متفکرین سوسیالیسم باشد که از ۱۸۴۰ تا موقع مرگش رسالات بسیاری منتشر کرد مانند: کتاب مالکیت چیست؟ (۱۸۴۰)، طریقه‌ی ضد و نقیض‌گوییهای اقتصادی یا فلسفه فقر (۱۸۴۶)، عدالت در انقلاب و مذهب (۱۸۵۸) و صلاحیت سیاسی طبقات کارگری (۱۸۶۵) و غیره.



پرودون

(۱۸۰۹-۱۸۶۵)

عقیده مشروح پرودن را به صعوبت می‌توان مختصر کرد، زیرا طریقه مخصوصی نداشت بلکه طریقه‌های چندی منسوب به او است. با وجود آنکه خصومت فوق‌العاده او نسبت به دولت و تندی عقایدش وی را هرج و مرج طلب معرفی کرده است، معذلتک پرودن در حقیقت «یک مصلح عملی و معتدل» بوده است. نتیجه مستخرجه از عقاید وی این است که: «عدالت باید در همه جا به وسیله معاوضه متساویانه و تعاون به حقیقت پیوندد، یعنی تعاون بین کارگران و کارفرمایان به

وسیله تساوی محصول کار و مزد و بین خریداران و فروشندگان به وسیله قیمت عادلانه محصولات مورد معامله و بین قرض دهندگان و قرض گیرندگان به وسیله تشکیل اعتبارات مجانی عملی تواند شد». این طریقه را طریقه تعاون نام نهاده‌اند.

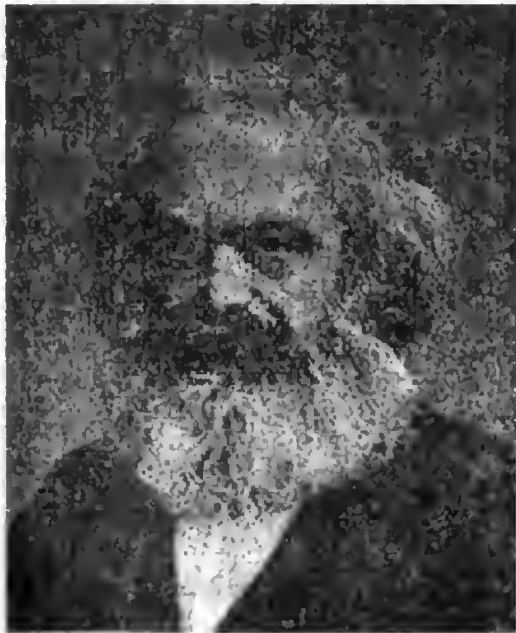
کارل مارکس آلمانی (۱۸۱۸-۱۸۸۳) مسلکی به نام مسلک اجتماعی بنا نهاده

است که اکنون بانفوذترین مسالک اجتماعی است.

کارل مارکس این ملک را در کتاب نمایش اشتراکی (۱۸۴۷) خلاصه کرده و با دستورالعمل مشهور «رنجبران عالم اتحاد کنید» ختم می‌شود. اما سرآمد رسالات وی رساله سرمایه است که اولین جلد آن در ۱۸۶۷ انتشار یافت. سوسیالیسم مارکس به مثابه مسلک خیالی عدالت تلقی نشد، بلکه نتیجه ضروری تکامل اقتصادی شناخته گردید. بنابر عقیده مارکس کارگران در مقابل طبقه واسطه‌الناس سرمایه‌داری باید یک حزب بین‌المللی تشکیل دهند که در سایه مشاجرات طبقاتی اقتدارات عمومی را به دست گرفته

مسلک اجتماعی یعنی مالکیت اجتماعی، وسایل تولید و معاوضه ثروت، اراضی، معادن، کارخانجات، راه‌آهنها، بانکها و غیره را مستقر سازند. توزیع ثروت در هیئت جامعه اجتماعی مطابق این دستور باشد: «هر کس به اندازه کارش باید بهره‌مند شود».

جنبش سوسیالیستی: عقاید نوین بتدریج در مراکز کارگری انتشار یافته و موجب تشکیل احزاب سوسیالیستی گردید که اهمیت آنها دائماً در تزايد است. فرانسه، آلمان و روسیه کانونهای عمده عمل و تحریکات سوسیالیستی بوده‌اند.



کارل مارکس
(۱۸۸۳-۱۸۱۴)

دسته‌های اولیه بین سنوات ۱۸۳۰ و ۱۸۴۸ به شکل مجامع سری مثل دسته‌های جمهوری طلب تشکیل می‌شدند. در فرانسه این مجامع نه تنها از پیروان سن‌سیمون و فوریه بلکه اغلب از عناصر انقلابی که عقیده اشتراکی مطلق گراکوس بابوف^۱ را در دوره

1. Gracchus Babeuf

هیئت مدیره پذیرفته بودند تشکیل می‌یافت. در همین اوقات افکار لویی بلان راجع به تشکیل کار بین سکنه کارگری پاریس منتشر می‌شد اما این اولین جنبش اجتماعی که بلانکی یکی از باحرارترین رؤسای آن بود با انقلاب ۱۸۴۸ از میان رفت و ارتجاع چنان شدید بود که تصور می‌شد مسلک سوسیالیسم از صفحهٔ عالم رخت بر بسته است، ولی مجدداً در حدود سال ۱۸۶۰ این عقیده علناً ظاهر شد.

در این دوره تأثیر کارل مارکس غالب گردید و به فشار عقاید او جنبش سوسیالیستی جنبهٔ بین‌المللی یافت.

مارکس یکی از مدیران جمعیت بین‌المللی کارگران بود که در ۱۸۶۴ در لندن به شکل اتحادیهٔ شعبات مستقل مجامع تأسیس یافته بود. این جمعیت شعباتی در تمام اروپا داشت و دستور اشتراکی را شعار خود قرار داد. در ۱۸۷۱ بعضی از اعضاء آن در شورش کمون شرکت جستند، از این به بعد دولتها به محو این جمعیت کمر بستند و از طرفی تفرقه‌های داخلی هم جمعیت را ضعیف ساخت و بالاخره منحل گردید (۱۸۷۶).

اما در همین اوقات در آلمان حزبی به نام حزب کارگری اجتماعی که تشکیلات آن قوی و آن نیز پروگرام مارکس را پذیرفت (۱۸۷۵) به وجود آمد. حزب آلمان از این به بعد سر مشق احزاب سوسیالیست تمام ممالک گردید و به این ترتیب جنبش سوسیالیستی معاصر به تشکیل احزاب سوسیالیستی ملی منتهی شد که دارای تشکیلاتی منظم و دائمی بوده و کنگره‌های سالیانهٔ آنها تشکیل و اغلب در مجالس مقننه دارای نماینده می‌باشند. به علاوه این احزاب همبستگی به یک اتحادیهٔ بین‌المللی دارند که آن نیز دارای کنگرهٔ منظم می‌باشد.

سندیکاها و شرکتهای تعاونی: اگر چه سوسیالیستها در هیچ جا تاکنون موفق به الغاء ترتیب سرمایه‌داری نشده‌اند، ولی در نتیجهٔ تأثیر و فشار آنها ترتیب مزبور متمایل به تعدیل و تبدلانی گردیده و امروزه یک نوع انقلاب اجتماعی یا لاقفل تکاملی به وجود آمده که از مشخصات آن توسعهٔ مؤسسات جدید مانند سندیکاها و شرکتهای تعاونی و پیدایش قوانین کارگری می‌باشد.

کارگران برای مقابله با استبداد کارفرمایان که ناچار مطیع آنان هستند چاره‌ای جز شرکت با یکدیگر نداشتند، بنابراین جمعیت‌های حرفه‌ای تشکیل دادند. این جمعیتها

تحت حمایت قانون و در فرانسه سندیکا و در انگلستان ترادونیون نامیده شده‌اند. جمعیت‌های مزبور را مدت زمانی کارفرمایان و دولتها دچار زحمت می‌ساختند ولی اکنون تقریباً در همه جا هویت قانونی یافته‌اند و در حیات اقتصادی و سیاسی ممالک تأثیر عمده دارند. این جمعیتها از اتحادیه‌های صنفی که آنها نیز به صورت اتحادیه‌های ملی هستند اتحادیه قوی و مقتدری تشکیل داده و می‌توان گفت دولتی در دولت به وجود آورده‌اند.

در انگلستان، آلمان، فرانسه و ممالک متحده سندیکاهای کارگران دارای اعضاء بسیار و فوق‌العاده از روی اساس متین تشکیل یافته‌اند.

در فرانسه عده کارگران داخل سندیکا کمتر است، اما سندیکاهای به سرعت توسعه می‌یابند به طوری که عده آنها در ۱۹۱۲ به غیر از سندیکاهای فلاحی متجاوز از ۵۰۰۰ و دارای متجاوز از یک میلیون عضو بود. این سندیکاهای امروز در فرانسه نماینده ربع جمعیت کارگری این مملکت هستند. سندیکاهای یا از اتحادیه‌هایی که فقط کارگران یک رشته به خصوص صنعتی را مجتمع ساخته تشکیل می‌شود (مانند اتحادیه کتاب) یا از اجتماعات محلی و ولایتی است که مرکز آنها در بورس‌های کار است.

امروز ۱۵۰ بورس کار وجود دارد که مأموریت آنها انتظام بازار کارگران و ترمیم بحران‌های بیکاری و توزیع امدادها و تسهیل تعلیمات حرفه‌ای و غیره می‌باشد.

در ۱۹۰۲ یک اتحادیه ملی به اسم اتحادیه عمومی کار در پاریس تشکیل شد که کلیه اتحادیه‌های کارگری و بورس‌های کار را اداره می‌کند. فعالیت سندیکاهای در حوزه حرفه‌ای به وسیله مداخله در قراردادهای بین کارفرما و کارگر و مجاهدات برای استقرار حداقل مزد و تأسیس صندوق تعاونی و ادارات مشاغل و مراقبت شاگردان و ایجاد علامات سندیکا که مدلل سازد فلان کار با قیمتی که در تعرفه سندیکا معین گردیده انجام شده است و بالاخره به وسیله تشکیل اعتصاب ظاهر و عملی می‌شود.

عده اعتصابات در قرن نوزدهم به وضع اضطراب‌انگیزی توسعه یافت، چنانکه در ۱۹۰۰ در فرانسه ۶۵۰ اعتصاب در یک سال شمرده‌اند. در ۱۹۱۰ این رقم از ۱۲۰۰ هم گذشت و عده اعتصاب کنندگان از ۱۷۰,۰۰۰ به ۳۴۰,۰۰۰ نفر رسید یعنی تقریباً دو برابر شد. توسعه و نتایج تشکیلات سندیکا موجب بروز مسلک و حزب جدیدی به اسم

سندیکالیسم شد که اسلحه قوی آن اعتصاب است و اعتصاب عمومی را وسیله فلج ساختن و منهدم کردن ترتیب سرمایه‌داری می‌داند.

جنبش تعاونی با آنکه به فکر اون مؤسس آن برای انقلاب کلی تشکیلات اقتصادی بود برخلاف جنبش سندیکایی دارای جنبه صلح‌جویانه می‌باشد. از یک طرف کارگران باید در شرکت‌های تعاونی تولید که در آن به نفع خاص خود کار کرده و عایدات آن را بین خود تقسیم می‌کنند شرکت جویند. از طرف دیگر باید در شرکت‌های تعاونی مصرفی برای خرید اشتراکی اشیاء لازم جهت مصرف خودشان و تحصیل آنها به مناسب‌ترین قیمت شرکت کنند و به این ترتیب اصل طفیلی‌بازی صنعتی و تجارتي از میان می‌رود اما تنها شرکت‌های مصرفی موفق به تکمیل خود شدند.

در انگلستان در ۱۹۰۷ قریب ۱۵۰۰ شرکت تعاونی که دارای متجاوز از دو میلیون عضو و میزان معاملات آن ۱۷۰۰ میلیون فرانک بود وجود داشت. بعضی اتحادیه‌های تعاونی دارای کارخانجات مخصوص به خود و جهازات تجارتي و حتی املاک کوچ‌نشینی بودند.

در بلژیک شرکت تعاونی اجتماعی «خانه ملت» با سرمایه ۷۰۰ فرانک در ۱۸۸۲ تأسیس شد و در ۱۸۹۹-۱۸,۰۰۰ خانواده را دور خود گرد آورده و دارای دو میلیون اموال غیرمنقول بود.

قوانین کارگری: بسط و افراط در طریقه سرمایه‌داری و پیدایش تشکیلات کارگری و مشاجرات شدید و دائمی بین کارفرمایان و کارگران دول را مجبور ساخت از سیاست اولیه خود که عدم مداخله در این امور بوده است دست بردارند.

در این ایام در کلیه ممالک صنعتی یک رشته قوانین کارگری کم و بیش مهم دیده می‌شود. این قوانین بالخصوص در مستعمرات انگلیس و استرالیا و زلاند جدید تکمیل گردید.

قوانین اولیه بنابر پیشقدمی انسان‌دوستانها وضع گردید. این جماعت بالخصوص سعی داشتند برای به کار گماشتن زنها و بچه‌ها در کارخانه‌ها حدی قائل شوند و در نتیجه قوانینی تصویب شد که به کار گماشتن اطفال را تا سن معینی (تا هشت سالگی به موجب قانون ۱۸۴۱ فرانسه) و همچنین به کار و داشتن زنان و بچه‌ها را به بعضی کارهای معین از

قبیل کارهای شبانه و کار در معادن و امثال آن ممنوع ساخت. کمی بعد وقتی طبقات کارگری شروع به تعلیم و تشکیلات و رأی دادن کردند احزاب سیاسی متوجه کارگران شدند تا آنها را به طرفداری عقاید خود جلب نمایند و ناچار قوانین جدیدی به نفع کارگران تحصیل کردند، مانند قانون تحدید ساعات کار حتی برای مردان، قانون اعطای حق اعتصاب، قانون اعطای هویت قانونی به سندیکاها و شناختن حقوق مدنی برای آنها، قانون بیمه حوادث در موقع کار، قانون تقاعد کارگران پیر و قانون تشکیل حکمیت بین کارفرمایان و کارگران و غیره، ولی این قوانین فعلاً در تمام ممالک مجری نیست.

در سایه قوانین حمایتی فوق و خاصه در نتیجه تشکیلات سندیکاها وضعیت طبقات کارگری در اغلب صنایع بهبودی فوق العاده یافته است، مرزها عموماً ترقی کرده، کارخانجات مسائل صحتی را رعایت می کنند و کارگران در مقابل کارفرمایان استقلالی به دست آورده اند. چند مرتبه هم برای نزدیک ساختن این دو طریقه اقدام به عمل آمد ولی هنوز غرور طبقاتی وجود دارد به طوری که مسئله اجتماعی مهمترین و مشکلتین مسائلی است که در قرن معاصر تولید گشته.

تکامل اقتصادی سیاست اجتماعی: وفق دادن بین دو جریان عمده ای که تکامل اقتصادی امروزی را مشخص می سازد: «توسعه سرمایه داری و تشکیل اشتراکی قوای کارگری» یکی از مسائل غامضه می باشد. سرمایه داران در سایه تمرکز قوی سرمایه ها و شرکت های سهامی (تروست ها و کارتل ها) و تکمیل اعتبارات قسمت عمده وسائل تولید و معاوضه را در اختیار خود دارند. اما اختیارات آنها نظر به مداخله دولت و عملیات شرکت های جدید سندیکا و شرکت های تعاونی محدود شده است به طوری که در جامعه های جدید هیئت سرمایه داران که تجارت و صنایع را به دست دارند با افراد رنجبر تصادم می کنند. منافع و عقاید این دو طبقه با هم مخالف ولی قوای آنها تعادل دارد. بالاخره خودخواهی ها و غرور طبقاتی به واسطه انتشار افکار نوع پرورانه ضعیف گردید.

از طرف دیگر دو عامل تولید سرمایه و کار جزء لاینجزای یکدیگر شده اند. صاحبان کارخانه نمی توانند از همکاری با کارگران خود صرف نظر کنند و کارگران هم بدون کمک سرمایه قادر به تولید نیستند.

مجموعه این امور و تشکیلات علمی کار، ترقی مزد، علاقمندی عقاید عمومی به مسائل اجتماعی، مراجعه کثیر به حکمیت برای حل مشاجرات بین سرمایه و کار می‌رساند که تولید کنندگان میل مبهم ولی شدید کارگران را برای بهبودی وضعیت خویش دریافته و تکالیف تازه‌ای برای خود احساس می‌کنند و کارگران هم فهمیده‌اند که نخستین وظیفه آنها شرکت در حیات اقتصادی مملکت می‌باشد. بالاخره وحدت نظر کاملی که در طی جنگ بین‌المللی بین کارفرمایان و کارگران به منته ظهور رسید نوید می‌دهد که این دو طبقه هریک تا اندازه‌ای به فداکاریهای متقابل که برای رونق منافع خودشان و صلح جامعه لازم است تن درخواهند داد.

فصل بیست و پنجم

جنگ بین المللی

در ۲۸ ژوئیه ۱۹۱۴ اعلان جنگ اطریش و هنگری به سرستان باعث بروز یک جنگ عمومی شد که در ۱۱ نوامبر ۱۹۱۸ به موجب متارکه نامه منعقد بین آلمان و متخاصمین او، یعنی متفقین، خاتمه یافت. این جنگ را جنگ بزرگ نامیده اند، زیرا در حقیقت این جنگ نه تنها بزرگترین جنگ دوره جدید بلکه عظیمترین محاربات دوره تاریخی به شمار می رود.

علت اساسی این جنگ جاه طلبی و میل آلمانها به تفوق در اروپا و سبب مستقیم آن سیاست اطریش و هنگری در بالکان و حمله پیش بینی شده به سرستان بود که مانع وی به شمار می آمد و بهانه آن قتل آرشیدوک و لیه اطریش در سراژوو^۱ (۲۸ ژوئن ۱۹۱۴) شد که اطریش این مسئله را بهانه یک اولتیماتوم (۲۳ ژوئیه) و بعد اعلان جنگ به سرستان قرار داد (۲۹ ژوئیه). اعلان تجهیز عمومی دولت روس (۳۱ ژوئیه) بهانه مداخله آلمان گردید که به دولین روس (اول اوت) و فرانسه (۳ اوت) اعلان جنگ بدهد. بالاخره نقض بی طرفی بلژیک از طرف قوای آلمان دولت انگلیس را مصمم به

1. Serajevo

اعلان جنگ به آلمان نمود (۴ اوت).

در جریان جنگ هریک از هیئت‌های مؤتلفه مخاصمین توسعه یافتند، «امپراطوری‌های مرکزی» (آلمان و اطریش و هنگری) مورد کمک ترکیه (اکتبر ۱۹۱۴) و بلغارستان (اکتبر ۱۹۱۵) واقع شدند.

متفقین (بلژیک امپراطوری انگلیس، فرانسه، مونتنگرو، روسیه و سرستان) متوالیاً استعانت کامل یا محدود ژاپن (اوت ۱۹۱۴)، ایتالیا (مه ۱۹۱۵)، پرتغال (مارس ۱۹۱۶)، رومانی (اوت ۱۹۱۶)، ممالک متحده آمریکا (آوریل ۱۹۱۷)، یونان (ژوئن ۱۹۱۷) و برزیل را (اکتبر ۱۹۱۷) تحصیل کردند.^۱

در مدت چهار سال از ژوئیه ۱۹۱۴ تا ژوئیه ۱۹۱۸ جنگ با شکست‌ها و فتح‌های متناوب برای طرفین ادامه داشت. سه مرتبه آلمان تلاش کرد که در فرانسه به ظفر قطعی نائل شود و در هر مرتبه با مقاومت فاتحانه قشون فرانسه متوقف شد: یکی در مارن، سپتامبر ۱۹۱۴ و دیگری مقابل وردن فوریه ۱۹۱۶ و مجدداً در مارن، در ژوئیه ۱۹۱۸. فتح دوم مارن آغاز حمله بزرگی بود که به وسیله قشون متفقین به فرماندهی مارشال فوش^۲ به عمل آمده و در نتیجه آن موفق شدند آلمان را از پا در آورده مجبور به امضای متارکه^۳ ۱۱ نوامبر ۱۹۱۸ نمایند.

کنفرانس خود متفقین که در ۱۸ ژانویه ۱۹۱۹ در پاریس افتتاح یافت عهدنامه‌های صلح را که بعد با دولت آلمان در ورسای^۴ (۲۸ ژوئن ۱۹۱۹) و با اطریش در سن ژرمن^۵ (۱۰ سپتامبر ۱۹۱۹)، با بلغارستان در نوی^۶ (۲۷ نوامبر ۱۹۱۹)، با هنگری در قصر نریانون^۷ (۴ ژوئن ۱۹۲۰) و با ترکیه در سور^۸ (۱۱ اوت ۱۹۲۰) به امضاء رسید تهیه کرد. مهمترین این معاهدات عهدنامه ورسای می‌باشد که اهمیت آن نه از نظر تعیین شرایط صلح با آلمان بلکه برای این است که جامعه ملل را تأسیس نمود.

۱. در متن کتاب فقط از دولتی نام برده شده است که عملاً داخل جنگ بودند ولی علاوه بر آنها دول بلوی، چین، کوبا، اکواتور، گواتمالا، هائیتی، هندوراس، لیبریا، نیکاراگوا، پاناما، پرو، سیام، آرگوای نیز چه اعلان جنگ به آلمان داده و چه قطع روابط سیاسی با آن دولت نمودند.

2. Foch.

3. Versailles

4. Saint-Germain

5. Neuilly

6. Trianon

7. Sévres

جنگ بین‌المللی اثرات بسیاری داشته است، مثلاً ویرانه‌هایی را در اروپا و بالخصوص در فرانسه انباشت. به علاوه تبدلات ارضی یا سیاسی اجتماعی و اقتصادی را باعث گشت که اهم آنها عبارتند از: انقلاب روس (۱۹۱۷)، انحلال امپراطوری روس (۱۹۱۷-۱۹۱۸)، انقلاب آلمان (نوامبر ۱۹۱۸) و انحلال امپراطوری اتریش و هنگری (اکتبر-نوامبر ۱۹۱۸). عالم معاصر وقتی از این جنگ خارج شد به کلی اوضاعش دگرگون شده بود و تمدن اروپایی تا بنیانش متزلزل گردید.

I

مبادی جنگ

مسئولیت آلمان: درست چهل و چهار سال بعد از جنگ فروشوایر و سن‌پریوا قشون فرانسه و آلمان مجدداً مواجه هم واقع شدند، ولی جنگ ۱۸۷۰ مجادله تن به تن بین آلمان و فرانسه بود و جنگی که در ۱۹۱۴ شروع شده و در سال ۱۹۱۸ خاتمه یافت قسمت اعظم اروپا و عالم را وارد معرکه کرد. این جنگ که بزرگترین و خونین‌ترین مجادلات و نظیر آن تاکنون واقع نشده است مانند یک انقلاب عظیم ارضی ظاهر شد که هنوز نمی‌توان عظمت آن را تخمین و به اثرات آن پی برد.

خصوصیت فرانسه و آلمان علت اصلی جنگ نبوده است، بلکه مطامع اتریش نسبت به سربستان (که دولت روس به کمک آن شتافت) باعث تولید بحران اروپا گردید.

شروع جنگ اولتیماتوم ۲۳ ژوئیه ۱۹۱۴ اتریش بود. اما اگر مسئولیت اتریش غیر قابل انکار است تنها او مسئول نیست، زیرا اتریش متحد مطیع آلمان و بدون کمک این دولت غیر مقتدر و اگر اطمینان قطعی به پشتیبانی آلمان نداشت هرگز خود را در مخاطره جنگ نمی‌انداخت. بنابراین قسمت اعظم مسئولیت جنگ بر عهده آلمان وارد است.

علل اساسی طرز فکر آلمان: در ماههای اولی جنگ در همان مواقع که آلمانها هنوز اطمینان به غلبه خویش داشتند ماکزیمیلین هاردن^۱ یکی از مشاهیر نویسندگان می‌نوشت: «از مجاهدات ناچیز خودمان برای معذور داشتن آلمان باید دست بکشیم. این جنگ غفلتاً به ما تحمیل نشده است بلکه ما طالب آن بوده‌ایم و بایستی هم خواهان آن باشیم.

1. Maximilien Harden

آلمان به این جنگ اقدام ورزیده است با ایمان ثابت به اینکه اقداماتش به او حقوق بیشتر ارضی در عالم داده و همچنین میدان وسیعتری جهت فعالیت خود خواهد یافت. قدرت ماقانون جدیدی در اروپا وضع خواهد کرد». این اعترافات صریح شایسته آن است که در تاریخ ضبط شود.

بر طبق همین عقاید می توان گفت که طرز فکر آلمان جدید یعنی طرز فکری که ناشی از حرص و غرور و اشتهاى فوق العاده استیلا بود و به آن مسلک زور و خشنونت ضمیمه گردید و وقتی در ست تجزیه شود علت اساسی جنگ به شمار خواهد رفت.

پس جنگ نتیجه مطامع آلمان بوده است، زیرا از اواخر قرن نوزدهم جمعیت، صنعت و تجارت آلمان به طور خارق العاده ای بسط می یافت، مثلاً در یک مملکتی که خاکش مساوی مساحت فرانسه است در ۱۹۱۴-۶۹ میلیون یعنی ۲۹ میلیون نفر بیش از سکنه فرانسه زندگانی می کردند و چون آلمان خیلی دیرتر از رفقایش وارد سیاست مستعمراتی شد فقط اراضی در افریقا به دست آورده بود که از حیث وسعت قابل ملاحظه ولی در درجه دوم اهمیت واقع و برای اروپایی قابل سکنى نمی شد. بنابراین در عین مجادله با دو رقیب بزرگ خویش، یعنی انگلیس و ممالک متحده آمریکا، بر سر تفوق اقتصادی از جهت محدودیت ارضی و مستعمراتی نیز در رنج بود و از اینجا این عقیده عمومی در آلمان جریان یافت که نقشه امپراطوری را که بیزمارک کشیده است خیلی تنگ شده و می بایست مخصوصاً به ضرر فرانسه که جمعیتش کمتر از آلمان و از حیث مستعمرات غنی تر و ملتی کاملاً در عین زوال است وسعت یابد، چنانکه نماینده نظامی فرانسه در برلن در ۱۹۱۳ در راپورت خود نوشته بود: «عقیده عمومی آلمانها این است که ما برای ۴۰ میلیون جمعیت خود مکان بسیار وسیعی را اشغال کرده ایم».

اساس این حرص و ولع را غرور فوق العاده روز به روز محکمتر می ساخت، چه آلمان سرمست یک سلسله فتوحات متوالیه درخشان نظامی و صنعتی شده و بر این عقیده بود که اداره امور عالم را باید عهده دار شود و این مأموریت حقاً و به مناسبت تفوق اخلاقی و تشکیلاتی، یعنی آنچه را که آلمانها کولتور می نامیدند نصیب وی گردید به طوری که دانشمندان و مردان کاری آلمان اعلام می داشتند که آلمان ها ملتی فرمانروا

(هرنولک)^۱ و بشریت برای سلامت خود باید از آن اطاعت کند و گیوم دوم در ۱۹۰۵ می‌گفت: «خدای تعالی اگر برای ما سرنوشت عظیمی را مقدر نکرده بود هرگز در راه ترقی وطن ما آلمان اینقدر به خود زحمت نمی‌داد. ما به منزله روح و قوت زمین هستیم و خداوند ما را برای متحذین گردانیدن عالم مبعوث کرده است».

خلاصه برای عملی کردن این پروگرام استیلا و ضبط اراضی آلمان یا به عبارت بهتر طبقات مدیره این مملکت جز جنگ وسیله دیگری نمی‌اندیشیدند، زیرا از سیاست فردریک دویم و بیزمارک که بیشتر از حد هر تصور و امیدی پیشرفت نمود عقیده دائینی به وجود آورده بودند که بانفوذترین استاتید مملکت به طبقه جوانان تلقین و آنان نیز نسل به نسل عقیده مزبور را مانند دستور مذهبی می‌پذیرفتند.

این مسلک را اینطور می‌توان بیان کرد: «تنها زور موجد حق است. بنابراین جنگ امری مشروع و قانون طبیعت و اراده الهی است». تریچکه مورخ می‌گفت: «خدای لایزال مراقبت می‌کند که جنگ همواره به مثابه علاج وحشتناکی که بشریت به آن محتاج است تجدید شود». به علاوه این مسلک زور بر عقیده راسخ تفوق قوه آلمان و ایمان به اینکه هر جنگی شروع می‌شود به نفع آلمان تمام خواهد شد استوار بود، چنانکه برناردی مورخ نظامی معروف آلمان در ۱۹۱۲ می‌نویسد: «به هریک از صفحات تاریخ که رجوع کنیم باکمال وضوح می‌بینیم جنگ‌هایی که با عزم مردانه و در موقع مناسب شروع شده دارای بهترین نتایج از نظر اجتماعی و سیاسی بوده است».

کشمکش بر سر تفوق: این طرز فکر و عقیده آلمانی در شخص گیوم دوم مجسم شده و سیاست امپراطوری به بهانه نفوذ آلمان در تمام عالم مصمم به تفوق و برتری گردید.^۲ ولی اتحاد فرانسه و روس و بیشتر از آن توافق ۱۹۰۴ که رقابت دیرینه فرانسه و انگلیس را مبدل به اتحاد صمیمی گردانید به نظر می‌آمد که مانعی در مقابل حرص آلمان تولید کرده باشد و از همین جا بحران طولانی که مسائل مراکش و بالکان متناوباً حوادث مهمه آن را تشکیل می‌دهند شروع شده و بایستی در سال ۱۹۱۴ به وسیله جنگ خاتمه یابد.^۳ گیوم دوم ابتدا برای منحرف ساختن مانع از نفوذ خود در مزاج ضعیف تزار نیکلای

1. Herrenvolk

۲. به فصل «بیست و یکم» و فصل «نهم» رجوع شود.

۳. به فصل «بیست و چهارم» رجوع شود.

دوم استفاده کرده از ۱۹۰۴ عقد اتحاد سَری را به وی پیشنهاد نموده و در ملاقات بژورکو^۱ (۲۳ ژوئیه ۱۹۰۵) به امضای آن نائل گردید و امیدوار بود که روسیه چون متحد او شده است به فرانسه فشار آورده این مملکت را از انگلیس جدا خواهد ساخت. از این طرح نه فقط نتیجه مطلوب حاصل نشده، بلکه دولت روس عهدنامه بژورکو را انکار کرده نپذیرفت و به علاوه درست برخلاف آنچه از آن عهدنامه در نظر بود روسیه نیز مانند فرانسه به انگلستان پیوسته و با هم اتفاق مثلث را تشکیل دادند (۱۹۰۷-۱۹۰۸). چون گیوم دوم از عدم پیشرفت نقشه خود خشمگین شد در صدد برآمد که به سیاست آلمان بیش از پیش جنبه تعرضی بدهد. بنابراین از ۱۹۰۵ تا ۱۹۱۴ حوادثی را که آلمان یا متحد وی اطریش برمی انگیزتند روز به روز زیاده‌تر شده به قسمی که اروپا در یک فضای طوفانی مساعد با مشکلات خصمانه زندگانی می‌کرد، چنانکه در چهار نوبت نزدیک بود جنگ ظاهر شود (در ۱۹۰۵). پیاده شدن گیوم دوم در طنجه در ۱۹۰۸، واقعه فراریان کازابلانکا در ۱۹۰۹، رفتارهای تهدیدآمیز برای اینکه سربستان و روسیه مجبور شوند الحاق بُسنی و هرزگوین را از طرف دولت اطریش بشناسند در ۱۹۱۱، اعزام کشتی جنگی آلمان به اگادیر، در تمام این مواقع صلح‌جویی و مساعدت اتفاق مثلث از وقوع جنگ جلوگیری نمود. الحاق بُسنی و هرزگوین به اطریش (۱۹۰۸)، تسلیم قسمتی از مستعمره افریقای استوایی فرانسه به آلمان با حق دست داشتن به شط‌کنگو (۱۹۱۱) و شناخته شدن دعاوی آلمانها نسبت به افریقای پرتغال از طرف انگلیسها، ایجاد امیرنشین آلبانی (۱۹۱۳) که سلطان آن پرنس وید^۲ یک نفر آلمانی بود، تسلط بر قسطنطنیه و بغازها که عملاً در تحت امر یک فرمانده آلمانی (دسامبر ۱۹۱۳) بود فتوحاتی بودند که در بحبوحه صلح نصب آلمانها شده و شاهد مدّعی اتحاد مثلث در صلح‌جویی است، معذک آتش حرص ژرمن‌ها خاموش نگشت. در ۱۹۱۲-۱۹۱۳ انحراف غیر مترقبه‌ای که در امور شرق ظاهر شد و فتح هیئت ائتلافی بالکان در جنگ با ترکیه و بعد فتح یونان و سربستان نسبت به بلغارستان به منزله شکست سخت اطریش و در نتیجه شکست ژرمانیسم در بالکان تلقی شده و در همین اوان بود که دو امپراطور متحد مصمم به جنگ گشتند و تصور می‌کردند موقع آن رسیده است که برتری و تفوقی که در شرف از دست

1. Björckoe

2. Wied

دادن بودند به قوه قهریه دوباره به دست بیاورند و می توان گفت که سال ۱۹۱۳ حقیقتاً برای آنها سال حاضر باش برای جنگ بود.

مقدمات و تهیه جنگ در ۱۹۱۳: یک یادداشت سری از ناحیه ارکان حرب کل آلمان حقیقت سیاست آلمان را در این دوره مکشوف می سازد. یادداشت به این مضمون بود: «باید کارها را به قسمی ترتیب داد که در تحت فشار سنگین تجهیزات قوی و فداکاری های عمده و موقعیت باریک سیاسی وقوع جنگ از طرف همه موجب نجات تلقی شود، زیرا که بعد از آن مانند خاتمه محاربات ۱۸۷۰ دوره صلح و آبادانی خواهد بود». به همین نظر آلمان به طرز وحشتناکی مسلح می شد. به موجب قانون مصوبه ۳۰ ژوئن ۱۹۱۳ عده حقیقی نفرات قشون تحت السلاح به ۸۷۰,۰۰۰ نفر رسید. مبالغ هنگفتی برای تکثیر ملزومات جنگ تخصیص داده شد. بالاخره مخارج جنگ را که به یک میلیارد مارک تخمین می زدند به وسیله مالیات جنگی مستقیم بر سرمایه تأمین ساختند. فرانسه که مستقیماً مطمئن نظر بود با این اقدامات مقابله کرده در ۷ اوت ۱۹۱۳ به موجب قانون مخصوصی مدت خدمت در قشون تحت السلاح را از ۲ سال به سه سال ترقی داد.

قانون خدمت سه سال که جواب ساده ای به تجهیزات آلمان بود فوراً به منزله تحریک و دعوت به خصومت تعبیر شده، امپراطور آلمان جشن های سالیانه ۱۸۱۳ را بهانه قرار داده احضار واقعی قشون را فرمان داد و اعلام داشت: «تیرگی وضعیت این ایام از صد سال قبل کمتر نیست» و در ضمن جملات متحداللحنی که نسبت به روسیه و فرانسه مطبوعات آلمان شروع نمودند حوادث مختلفه چه در سرحدات و چه در آلزاس متوالیاً رخ می داد. در همین مواقع حکومت فرانسه از موثق ترین منابع محرمانه از خطری که او را تهدید می کرد آگاه گشت و مسیو ژول کامبون^۱ سفیرکبیر فرانسه در برلن در ضمن راپورتی که از مصاحبه امپراطور با آلبرت اول پادشاه بلژیک در حضور مولنکه رئیس کل ارکان حرب داده اینطور نوشته بود: «گیوم دوم به این فکر است که از جنگ با فرانسه ناگزیر می باشد... طبیعی است که امپراطور به تفوق قشون آلمان و پیشرفت قطعی خود اطمینان دارد. ژنرال مولنکه نیز جنگ را ضروری و غیرقابل اجتناب می داند، ولی او خود

را بیشتر مطمئن از پیشرفت نشان داده و به پادشاه بلژیک گفت: «زیرا این مرتبه باید کار را خاتمه داد و اعلیحضرت تردید نداشته باشید که چنین روزی تمام ملت آلمان را با وجد و شغف به جنگ سوق خواهد داد». بنابراین واضح بود که سیاست بیزمارک در آلمان تعقیب و جز به دست آوردن موقع مناسب و مغتنم شمردن آن اندیشه دیگری نداشتند. سوء قصد سِراژو: موقع مناسب را سوء قصد سِراژو فراهم آورد. در ۲۸ ژوئن ۱۹۱۴ در سِراژو پایتخت بُسنی آرشیبدوک ولیعهد اطریش فرانسوا فردیناند به دست پرنسپ^۱ یک محصل بُسنی به قتل رسید. با اینکه در نتیجه تحقیقات معلوم شد که دولت سرستان کوچکترین شرکتی را در وقوع قضیه نداشته، معهذا دولت اطریش با موافقت آلمان بدون فوت وقت تصمیم گرفت که این مسئله را برای خاتمه دادن به کار سرستان و وادار کردن او به جنگ به وسیله تقاضاهای غیرقابل قبول بهانه قرار دهد. حمله به سرستان بدون هیچ شکی جنگ با روس و در نتیجه جنگ اروپایی بود، زیرا روسیه نمی توانست بگذارد که سرستان مضمحل شود و مداخله نکند. اولاً برای اینکه بنا بر سنن قویه روسیه مدافع ممالک صغیره اسلاو گردیده و ثانیاً به علت آنکه ژرمنی شدن بالکان برای او تهدید مستقیم و ورشکستگی کامل سیاستش محسوب می شد، چنانکه یکی از وزرای روس گفته بود: «همان اندازه که استیلای آلمان بر هلاند برای انگلیس غیرقابل تحمل است تسلط اطریش نیز بر سرستان به جهت روسیه تحمل ناپذیر می باشد و این مسئله برای مملکت ما قضیه حیاتی و مهمانی است».

چون ورود روسها به معرکه ممکن بود مسئولیت جنگ را به عهده آنها وارد ساخته و با معرفی او به دولت متعرض و مهاجم بی طرفی انگلستان و کمک ایتالیا تحصیل شود، لهذا در کنفرانس های سَری پوتسدام در پنجم ژویه و در جلسه هیئت وزراء وینه در ۷ ژویه خطر وقوع یک جنگ اروپایی موازنه و تصمیم اقدام به آن اتخاذ گردید و متعاقب این تصمیم در ۱۱ ژویه از وینه به سفیر کبیر اطریش مقیم فرانسه تلگراف نمودند که: «در باب موقعیت سیاسی حاصله از سوء قصد سِراژو و تمام نتایج محتمل الوقوع آن موافقت کامل با آلمان حال گردید».

اولتیماتوم به سرستان: در تمام مدت ماه ژویه یک سلسله نوطه واقعی در پس پرده

در جریان بود، ولی ظاهراً برای اینکه بهتر بتوانند غفلتاً طرف را مورد حمله قرار دهند با اظهارات صلح‌جویانه مطمئن و سرگرمش می‌کردند، به قسمی که مسیوپوانکاره رئیس‌جمهور و مسیوپویانی^۱ رئیس‌الوزراء فرانسه در ۱۵ ژویه برای ملاقات نزار و دربارهای شمالی از فرانسه خارج شدند. در همین موقع آلمان و اطریش هریک و ظایفی را که باید انجام بدهند بین خود معین می‌کردند، چنانکه این مسئله از یادداشت ۱۸ ژویه سفارت باویر در برلن که به مونیخ فرستاده بود کشف می‌شود: «برای محدود و محلی ساختن جنگ هیئت مدیره امپراطوری بلافاصله بعد از تسلیم یادداشت اطریش به بلگراد شروع به یک رشته عملیات دیپلوماسی در دربارهای دول معظمه خواهد نمود و به استناد این که امپراطور در سفر نواحی شمالی و رئیس ارکان حرب و وزیر جنگ پروس هم به مرخصی رفته‌اند مدعی خواهند شد که برای آلمان هم کاملاً مثل سایر دول اقدام اطریش ناگهانی و حیرت‌آور است و سعی خواهد کرد موافقت دول را به این نکته جلب کند که اختلاف بین اطریش و سربستان فقط راجع به خود آن دو دولت می‌باشد».

اضمحلال سربستان از طرف اطریش و مخالفت آلمان با هر نوع میانجیگری روس و یا اروپا نقشه‌ای بود که به بهانه «محلی ساختن» جنگ قطعاً بایستی به جنگ عمومی منجر شود.

غفلتاً در شب ۲۳ ژویه (مخصوصاً منتظر شدند تا رئیس‌جمهور از پترزبورغ حرکت و در حین مسافرت در دریا با تزار روس نتواند مبادله فکر و مشاوره نماید) یادداشت اطریش به بلگراد داده شد. به موجب این یادداشت سربستان دعوت شده بود که در ظرف ۴۸ ساعت تقاضاهایی که تماماً منافی شئون حاکمیت یک دولت آزاد بود قبول نماید از این قرار: حکومت سرب باید علناً با تحقیرآمیزترین وضعی متعهد شود که از تبلیغات ملی بر علیه اطریش جلوگیری به عمل آورد، جراید و مجامع مظنون به تبلیغات ضد اطریش را تعطیل و منحل سازد، صاحب‌منصبان و مستخدمین دولتی را که اسامی آنان از طرف دولت اطریش ارسال خواهد شد معزول و شرکت مأمورین اطریش را برای جلوگیری از جنبش‌های مفسد‌انگیز که بر علیه اطریش اداره می‌شود و همچنین برای تحقیق راجع به سوء قصد سرازو که بدون هیچ مستندی ناشی از بلگراد می‌دانستند

قبول نماید. این اولتیماتوم به قسمی محرک و زنده انشاء شده بود که به محض انتشار آن در ۲۴ ژویه کلیه ملل عالم از آن معنای صریح و فجیع جنگ آن هم نه جنگ اطریش و سرب بلک جنگ اروپا را استنباط کردند.

قطع روابط اطریش و سربستان: اگرچه اولتیماتوم ۲۳ ژویه به خوبی اراده اطریش و آلمان را به جنگ ظاهر می ساخت اما چیزی که بیشتر کاشف این اراده شد این بود که اطریش برخلاف هر انتظاری ترضیه خاطرش به عمل آمد و معهدا تصمیم به قطع رابطه گرفت.

از برلن اطریش را تحریک می کردند که بدون هیچ فرجه ای اقدام کند و در ۲۵ ژویه سفیر کبیر اطریش در آلمان تلگراف می کرد که: «به ما شدیداً و اکیداً توصیه می کنند که بلافاصله شروع به اقدام کنیم و دنیا را در مقابل امر انجام شده ای قرار دهیم».

با این وصف بنابر نصایح صلح جویانه روس و فرانسه دولت سرب حاضر شد که تقاضاهای دولت اطریش را بپذیرد، فقط در مسئله شرکت مأمورین اطریش پیشنهاد کرد که این امر به حکمیت دول معظمه یا دیوان داوری لاهه رجوع شود. وزیر مختار اطریش نیم ساعت بعد از دریافت این جواب صلح آمیز تغییر ناگهانی نوبنی در اوضاع داده و از بلگراد حرکت کرد و اطریش که مطیع نصایح آلمان شده بود «دنیا را در مقابل امر انجام شده ای قرار داد» (۲۵ ژویه).

اقدامات میانجیگری: هفته فاصل از شنبه ۲۵ ژویه تاریخ قطع رابطه اطریش و سرب تا شنبه اول اوت تاریخ اعلان جنگ آلمان به روسیه هفته حزن آور و پرحادثه و طوری بود که نگرانی کلیه عالم متمدن را از اختلاط و پیچیدگی مذاکرات و وقایع یک نفر ناظر بی طرف به طور آشکار اینطور نتیجه می گرفت: از یک طرف چهار دولت صلح جوی حقیقی انگلیس، فرانسه، روسیه و ایتالیا برای حفظ صلح که در معرض تهدید واقع شده بود اقدامات متوالیه نموده و در ضمن پیشنهادات مختلفه با هر نوع تقاضایی مساعدت می کردند. از طرف دیگر آلمان و اطریش به واسطه طبیعت جنگجو و سکوت و رخوت مصنوعی و تن در ندادن به هیچ گونه مذاکره می کوشیدند که هرگونه اقدامات صلح آمیز را خشی ساخته مسئولیت نهایی قضیه را به عهده روسیه وارد و بی طرفی انگلیس را برای خود تأمین نمایند.

آلمان در ۲۴ ژویه به طوری که قبلاً متعهد شده بود بالحن تهدید آمیزی اعلام داشت که: مشاجره باید منحصر آ بین اطریش و سربستان محدود بماند و مسیو دوشوئن^۱ سفیر کبیر آلمان در فرانسه اعلام داشته بود که: «هر نوع مداخله دولت دیگر به واسطه وضعیت طبیعی اتحادهای دول نتایج وخیم بیشماری را تولید خواهد کرد». اما در ۲۵ ژویه دولت روس به نوبه خود اظهار داشت که در نزاع اطریش و سرب روسیه نمی تواند بی طرف بماند و این مشاجره یک مسئله اروپایی است.

تباین این دو عقیده به خوبی آشکار و عقیده آلمان هیچ مفتری برای روسیه جز اطاعت تحقیر آمیز یا جنگ باقی نمی گذارد.



سیرادوارگری

معدلک دولت انگلیس به اتفاق فرانسه کوشش می کرد که راه حل صلحجویانه ای بیابد. در ۲۶ ژویه سیر ادوارگری وزیر امور خارجه انگلیس پیشنهاد میانجی گری دول چهارگانه را نمود، به این ترتیب که سربستان و روسیه و اطریش به خودداری از هر نوع اقدام نظامی دعوت شده و منتظر شوند که دول چهارگانه انگلیس، فرانسه، آلمان و ایتالیا که منافع مستقیمی در سربستان ندارند برای «حل اشکالات» اتفاق حاصل کنند. کمترین فشار آلمان اطریش را به قبول پیشنهادگری یا هر

پیشنهاد مشابه آن حاضر می ساخت، ولی در ۲۷ ژویه سفیر کبیر اطریش در آلمان بویه اینطور تلگراف می کرد: «حکومت آلمان به طور قطعی اطمینان می دهد که به هیچ وجه در این پیشنهادها (میانجی گری) شرکت نخواهد کرد و مطلقاً مخالف طرف توجه

قرار دادن آنها است و در تبلیغ آنها جز مراعات تقاضای دولت انگلیس نظر دیگری ندارد». اطریش که چنین مدافعی پشت سر خود دید دیگر از اینکه جلوتر برود هراس نداشت، لهذا در ۲۸ ژویه اعلان جنگ به سرب داده و در فردای آن بلغراد را به توپ بست.

اعلان جنگ بروس: تقریباً بلافاصله به مناسبت مداخله خشونت آمیز آلمان جنگ اطریش و سرب به جنگ اروپا مبدل شد. تزار برای جلوگیری از اضمحلال سربستان که خود گیوم دوم هم بر غیر عادلانه بودن آن بعداً اعتراف کرد، اعلان تجهیز قسمتی از قوای روس را داده بود. اما چون کاملاً علاقمند به صلح بود با نهایت مسالمت مذاکرات را ادامه داده در ۲۹ ژویه حکمیت دیوان داوری لاهه را به گیوم دوم پیشنهاد نمود. در همان روز در برلن صدراعظم آلمان مثل معامله حراج تلاش می کرد که به هر قیمتی ممکن است بی طرفی انگلیس را خریداری نماید.

در ۳۰ ژویه دولت روس متعهد شد که اگر اطریش: «موادی را که به حقوق حاکمیت سربستان خلل وارد می آورد از اولتیماتوم حذف کند»، او نیز تدارکات نظامی خویش را متوقف سازد. در برلن این پیشنهاد را برای اطریش غیر قابل قبول دانستند و در همین روز دولت آلمان متن اولتیماتوم به بلژیک را در پاکت مهرور برای وزیرمختار خود در بروکسل فرستاد. در ۳۱ ژویه نیکلای دوم باز به گیوم تلگرافاً قول شرف داد که در مدت جریان مذاکرات که به نظر می آمد وضعیت بهتری به خود گرفته قشون وی به هیچ گونه عملیات تحریک آمیزی مبادرت نخواهد کرد اما همان وقت گیوم دوم اقدام قطعی را به عمل آورد یعنی حکم تجهیز عمومی روس را که در ۳۰ ژویه ابلاغ شده بود بهانه کرده در ۳۱ نصف شب به دولت روس اولتیماتومی فرستاد که در ظرف دوازده ساعت کلیه اقدامات نظامی خود را معلق سازد. در اول اوت در موقع انقضای موعد مقرر در حینی که تزار آخرین دعوت صلح را برای گیوم می فرستاد اعلان جنگ آلمان به او ابلاغ شد.

اعلان جنگ به فرانسه: سرنوشت فرانسه متحد روسیه دیگر چندان مشکوک نبود، دولت فرانسه می دانست که مطمئن اولین حمله آلمان خواهد بود، معذلتک تا آخرین لحظه از صلح جویانه ترین وضع خود را خارج ساخت.

در ۳۰ ژویه موقمی که دستجات قشون محافظ آلمان قبلاً مواقع جنگی خود را اشغال

کرده بودند، به قشون فرانسه امر شد برای احتراز از وقوع هر حادثه‌ای در تمام طول سرحد ۱۰ کیلومتر عقب بنشینند. در ۳۱ ژویه دولت آلمان از فرانسه سؤال نمود که آیا تعهد بی طرفی خود را می‌نماید یا خیر و جواب این سؤال را هیچ‌ده ساعته مطالبه می‌کرد، در صورتی که فرانسه جواب مثبت می‌داد. آلمان در نظر داشت تسلیم قلاع نظامی تول^۱ و وردن^۲ را به عنوان ضمانت بی طرفی فرانسه تقاضا کند. از این رو معلوم شد رویه در همه جا یکسان و فرانسه هم مانند سربستان و روسیه به واسطه تقاضاهای غیر قابل قبول باید وارد جنگ شود، با این وصف در اول اوت مسیو و یویانی به این جواب اکتفا ورزید که فرانسه «منافع خود را خواهد سنجید» و سفیر کبیر آلمان هم دانست که اصرار بی فایده است.

آلمان به این ترتیب خود را مجبور به مبادرت به حمله دید و از روز دوم اوت ۱۷ فقره تجاوز سرحدی از طرف پیشقراولان آلمان واقع شد، تا بالاخره در ۳ اوت آلمان اعلان جنگ به فرانسه داده و برای موجه ساختن این اقدام مجبور شد هواپیمایان نظامی فرانسه را متهم سازد که در خاک آلمان بمب انداخته‌اند. بدیهی است این مدعا دروغ کودکانه‌ای بود که هیچ نوع دلیلی در هیچ وقت نتوانستند برای اثبات آن بیاورند.

معدلتک در مقابل تهدید خطر مرگ ملت خود را بسیار آرام و متین نشان داد. به وضع معجزه آمیزی کلیه دسته‌بندیها و اختلافات موقوف و تمام شهوات سیاسی کشته شد. وحدت معنوی فرانسه ناگهان تجدید گردید، حتی قتل ژورس ناطق بزرگ سوسیالیست در ۳۱ ژویه که واقعه المناکی بود نتوانست توده مردم را از وظیفه خود منحرف سازد و وقتی حکم تجهیزات عمومی در روز اول اوت صادر و منتشر شد ملت فرانسه با استظهار به ذبح بودن خویش تصمیم وحدت خود را به وسیله جنبش قابل تقدیری ابراز داشت. **ایتالیا و انگلیس:** دو دولت معظم دیگر ممکن بود وارد جنگ شود: یکی ایتالیا عضو اتحاد مثلث و دیگر انگلستان عضو اتفاق مثلث.

ایتالیا بر طبق عهدنامه‌ای که در ۱۹۰۲ با فرانسه بسته بود خود را بی طرف اعلام کرده: زیرا جنگ را دارای جنبه تعرضی دانسته با مقررات اتحاد مثلث که کاملاً صورت تدافعی باید داشته باشد مخالف فرض می‌کرد.

ARMÉE DE TERRE ET ARMÉE DE MER

ORDRE

De Mobilisation Générale

Par décret du Président de la République, la mobilisation des armées de terre et de mer est ordonnée, ainsi que la réquisition des animaux, voitures et harnais nécessaires au complément de ces armées.

Le premier jour de la mobilisation est le

Dimanche deux Août 1914

Tout Français soumis aux obligations militaires doit, sous peine d'être puni avec toute la rigueur des lois, obéir aux prescriptions du **FASCICULE DE MOBILISATION** (pages coloriées placées dans son livret).

Sont visés par le présent ordre **TOUT LES HOMMES** non présents sous les Drapeaux et appartenant :

1^o à l'ARMÉE DE TERRE y compris les **TROUPES COLONIALES** et les hommes des **SERVICES AUXILIAIRES**;

2^o à l'ARMÉE DE MER y compris les **INSCRITS MARITIMES** et les **ARMURIERS** de la **MARINE**.

LES AUTORITÉS CIVILES ET MILITAIRES SONT RESPONSABLES DE L'EXÉCUTION DU PRÉSENT DÉCRET.

LE MINISTRE DE LA GUERRE

LE MINISTRE DE LA MARINE.

حکم تجهیزات لشکر فرانسه

پیش بینی تصمیم آتی انگلیس در این موقع میسر نبود، زیرا با وجود عضویت در
اتفاق مثلث هیچگونه تعهد رسمی دولت انگلیس را به روس و فرانسه مربوط

نمی ساخت.

علاقه‌مندی ملت انگلیس به صلح از سایر ملل بیشتر و حتی حزب آزادی خواه که از ۱۹۰۵ به این طرف زمامدار بود خود مبلغ آئین صلح جویی به شمار می رفت، چنانکه در حین ائتلاف صمیمی با فرانسه اصرار تامی نیز برای بهبودی روابط انگلیس و آلمان داشت. مثلاً گاهی تحدید تجهیزات بحری را پیشنهاد و زمانی برای موافقت‌هایی که کاملاً به نفع آلمان بود مذاکره می کرد. دولت آلمان از این مقدمات اینطور نتیجه گرفته بود که بالخصوص در موقع پیچیدگی مسائل شرق می تواند به بی طرفی انگلیس اطمینان داشته باشد یا لاقفل امیدوار بود که انگلستان در اقدام تردید کرده و خیلی دیرتر از موقع که مقدرات جنگ معین شده باشد مداخله خواهد کرد.

به محض اینکه جنگ قریب الوقوع به نظر آمد از هر دو طرف به جلب دولت انگلیس برخاستند.

در ۲۹ ژویه صدراعظم آلمان «باج هنگفتی» به عنوان قیمت بی طرفی به انگلیس می داد، یعنی تعهد می کرد که در صدد هیچ نوع توسعه ارضی بر ضرر فرانسه (لااقل در بر اروپا) نباشد (زیرا این تعهد شامل مستعمرات نبود). حکومت انگلیس جواب داد: «برای ما خجالت آور خواهد بود که یک چنین معامله‌ای را با آلمان بر ضرر فرانسه بکنیم، زیرا هیچ وقت شرافت مملکت ما از لوٹ این خجالت پاک نخواهد شد» و همین قسم که از دادن هر نوع اعلان بی طرفی به آلمان خودداری می کرد از فشار دعوت‌های فرانسه نیز سرباز می زد، چنانکه در ۳۱ ژویه به نامه رئیس جمهور فرانسه ژرژ پادشاه انگلیس جواب مبهمی داده و تا سوم اوت دولت انگلیس تعهد هیچگونه مداخله در جنگ ننمود مگر در مورد حمله بحری آلمان در آبهای فرانسه ولی برای تصمیم آن دولت به ورود در جنگ با تمام قوای خود جز نقض بی طرفی بلژیک وسیله دیگری لازم نداشت.

نقض بی طرفی بلژیک: دولت پروس با دول معظمه دیگر عهدنامه‌های ۱۸۳۱ و ۱۸۳۹ را که بی طرفی دائمی بلژیک را تأمین می کرد امضاء کرده بود. اما دولت پروس و تمام آلمان با او معتقد بود که نتیجه مصحح وسیله است و چون برای اینکه قوای فرانسه را به سرعت درهم بشکنند مطمئن‌ترین وسیله حمله از جانب شمال و عبور از بلژیک بود، لهذا ارکان حزب آلمان این نقشه را تعقیب و صدراعظم آلمان نیز با عبارت ذیل در

ریشتاک آن را تأیید نمود: «ضرورت قانون را نمی‌شناسد. قوای ما شاید اکنون وارد خاک بلژیک شده باشند. این امر گرچه مخالف حقوق بین‌الملل است... ولی وقتی ملتی مثل ما مورد تهدید واقع شد و برای مقدسترین چیزهای خود جنگید، هر اقدامی لازم باشد به عمل می‌آورد.»

از روز اول اوت آلمانها وارد گراندوشه لوکزامبورک که بی‌طرفی آن را عهدنامه ۱۸۶۷ تضمین کرده بود شدند و روز دوم اوت طرف شب به دولت بلژیک اخطار نمود که به قشون او راه عبور بدهد و جواب متین ذیل را دریافت داشت: «حکومت بلژیک اگر پیشنهادهایی که به او ابلاغ شده بپذیرد، شرافت ملت خود را فدا ساخته و در عین حال به وظایف خویش در مقابل جامعه اروپا خیانت ورزیده است.»

در ۴ اوت آلمانها به لیژ^۱ حمله کردند و همان روز دولت انگلیس به آلمان اعلان جنگ دارد.

بتمان هولوک^۲ در ضمن مصاحبه با سفیر کبیر انگلیس می‌گفت: «فقط برای یک ورق پاره‌ای مبادرت به جنگ می‌کنید». تمام فکر آلمان در این جمله نمایان است.

مفهوم جنگ: از همین رو نیز مفهوم واقعی این جنگ به خوبی مکشوف می‌شود، زیرا مانند زمان جنگهای مدبک در پشت سر قشون متخصصین دو نوع تمدن در مقابل یکدیگر بودند: یک طرف تمدن آلمان به صورت خارق‌العاده‌ترین تشکیلات و نظام جمعی و یک ماشین که پیچ و مهره آن به جدیدترین طرق علمی و با مهارتی تمام ترتیب داده شده است ظاهر می‌گردد که روح آن وحشی و نتایجی را که تعقیب می‌کرد ظالمانه و به هیچ چیز جز قوت مشیت و حق زور معتقد نبود و اشتها و غرورش بی‌پایان و مدنظرش استخدام و استفاده از عالم بود.

طرف دیگر تمدن غربی و مظهر آن فرانسه و انگلیس که شاید از حیث تشکیلات و کار علمی از یکدیگر متباعد بودند، زیرا حس شخصیت که گاهی به منتهی درجه می‌رسید مساعی اشتراکی را بین آنان دشوار می‌ساخت و اگرچه این مدنیت خالی از اشتباه و فتور نبود مع هذا تفوق آن مربوط به اصل و پایه یعنی آزادی می‌شد. اما روسیه برخلاف ادعای اغراق‌آمیز آلمان هنوز جوان و تکمیل نگشته و در این کشمکش

1. Liège

2. Bethmann-Hollweg

تأثیرش در درجهٔ دویم بود. بنابراین جنگ بین آئین زور قشون آلمان و عقیده و مسلک آزادی غربی واقع شد.

II

۱۹۱۴-مارن

صفات عمومی جنگ: عموماً گمان می‌کردند که این جنگ به مناسبت مجاهدات خارق‌العادهٔ نظامی و مبالغ‌گزارف مخارجی که لازم دارد مدت‌ش کوتاه خواهد بود، اما متجاوز از ۴ سال طول کشید (۲۸ ژویه ۱۹۱۴-۱۱ نوامبر ۱۹۱۸).

وقتی جنگ شروع شد متجاوز از سه ربع اروپا خود را داخل معرکه یافتند. از همان ابتدا دولت انگلیس شرکت مستعمرات آزاد خود و ژاپن را جلب کرد و در نتیجهٔ عدهٔ متحاربین دائماً در افزایش بود و بالاخره قشون معظم آمریکا هم از اقیانوس اطلس برای مداخله در جنگ عبور کرد، به قسمی که این جنگ با اینکه کانون مرکزیش اروپا بوده است معذلتک در کلیهٔ عالم منبسط و جنبهٔ جنگ عالمگیر به خود گرفت.

چون جنگ بر سر مقدرات و حتی حیات دول محارب بود لذا دول متخاصم کلیهٔ منافع مادی و معنوی خود را در آن بکار انداختند، چنانکه عدهٔ فرانسویان تجهیز شده را از ۱۹۱۴ تا ۱۹۱۸ بالغ بر ۸ میلیون و عدهٔ آلمانها را در این مدت بالغ بر ۱۴ میلیون تخمین کرده‌اند. دول انگلیس و اتازونی که مقاومترین ملل نسبت به نظام اجباری بودند مجبور شدند آن را اجرا سازند. مجاهده به قدری شدید بود که قسمت عمده‌ای از مردمان کشوری نیز در حقیقت تجهیز شده بودند. در هر جا که دیگر مرد یافت نمی‌شد زنان را برای کار دعوت می‌کردند. دانشمندان در دارالتجزیه‌ها و کارگران در کارخانجات به کارهای جنگ مشغول بودند. نویسندگان هم دفاع مملکت خویش را با قلم به عهده گرفتند و به این ترتیب جنگ در نهایت شدت، نه تنها بین قشون‌های دول مختلفه، بلکه بین تمام ملل، در جریان بود.

اگرچه تسلیحات و طرز جنگ و فنون نظامی به واسطهٔ ترقیات علوم و صنعت به کلی تبدیل یافته بود، ولی در نتیجهٔ مجاهدات شدیدی که از طرفین به عمل می‌آمد در جریان جنگ نیز سرعت هرچه تمام بر تجدید و تکمیل آنها باز افزوده شد. جنگ بیش از پیش

علمی و صنعتی گردید و منظره آن در ظرف چهار سال به قسمی تغییر کرد که قبلاً در ظرف چندین قرن حتی بعد از اختراع اسلحه آتشی نسبت به ماقبل آن اینطور تغییر یافته بود.

کثرت عدد و عناد مخاصمین تولید دایم التزاید و وسائل حمله و دفاع از این جنگ ممزوج عجیبی از عناصر مختلفه با تناسبات شگفت آور به وجود آورد. هیپجگاه در هیپجیک از محاربات گذشته یک چنین میدان جنگ وسیعی دیده نشده که دامنه آن از رود اسکو تا فرات و از ویستول به دانوب و نهر اردن باشد و می توان گفت که « کلیه میدان های جنگهای متوالیه بشر در یکجا گنجانده شده بود ». هرگز بشر به یک چنین لشکر عظیمی تصادف نکرده بود که اغلب دارای یک میلیون نفر افراد بود. در هیچ موقع جنگهایی به این طولانی از حیث زمان و مکان ملاحظه نشده بود (متجاوز از ۳۰۰ کیلومتر برای جنگ مارن و پنجاه برای جنگ وردن). هیچ جنگی پرخرجتر و خونیتتر از این جنگ نبوده است، به طوری که تلفات انسانی آن به میلیون ها رسید و میزان مبالغی که مصرف آن شد به صدها میلیارد.

بالاخره چون آلمانها از همان آغاز جنگ مطابق اصول و طریقه معین دست به اقدامات وحشیانه زدند این جنگ قرن بیستم به واسطه شناعت و قساوتی که به اعلی درجه در آن اعمال شد در تاریخ مقام خاصی دارا گشته. کلیه قواعد حقوق بین الملل و حتی مقدسترین عادات متوالیه نقض می شد. جنگهای بی رحمانه به کرات اتفاق افتاد و بین صفوف قوای محارب مجروحین محتضر بدون اینکه بتوانند مورد کمک واقع شوند بسیار دیده می شد و نعشها چندین ماه بدون دفن و کفن ماندند، حتی آنهایی که داخل جنگ نبودند از این سختی و خشونت های بی بهره نماندند. نواحی بسیاری کلاً به قسمی به طرز وحشتناک قتل و غارت گردید که در زمان هونها هم نظیر آن دیده نشده بود.

تقسیمات جنگ: عملیات نظامی به موازات یکدیگر در میدانهای کثیره اتفاق می افتاد، اما فقط در فرونت غرب (در فرانسه) تکلیف قطعی آن معین گردید، به این جهت در این جنگ سه دوره عمده تشخیص دادند:

دوره اول (اوت - نوامبر ۱۹۱۴) با جنگهای حمله ای مشخص گردید. در این دوره آلمانها که با حملات شدید و سریع در پی تحصیل فتح قطعی در مغرب بودند ابتدا در

جنگ مارن (۵-۱۲ سپتامبر) و بعد در جنگ لیزر^۱ (۲۰ اکتبر-۱۷ نوامبر) متوقف شدند. در دوره دوم (نوامبر ۱۹۱۴-مارس ۱۹۱۸) که به جنگهای خندقی و محاربات ممتد طاقت فرسا مانند جنگ وردن (۲۱ فوریه-اوت ۱۹۱۶) و سُم^۲ (اول ژویه-نوامبر ۱۹۱۶) می توان موصوفش ساخت تغییرات عمده ای جز در فرونت شرق که بالاخره در ۱۹۱۷ پس از انقلاب روسیه از هم متلاشی شد ظاهر نگردید، محاصره بحری و جنگهای تحت البحری نیز در این دوره توسعه یافت.

دوره سوم (۲۱ مارس-۱۱ نوامبر ۱۹۱۸) به واسطه عودت به جنگهای حمله مشخص شده است.

در این دوره متخصصین با نهایت جدّ و جهد می کوشیدند و جنگ بزرگی که در فرانسه جریان داشته به دو دوره تقسیم می شود: یکی دوره محاربات تعرضی آلمان که بدو آفانچ و بعد متوقف و بالاخره منهزم شد (۲۱ مارس-۱۸ ژویه ۱۹۱۸)، دیگری حمله متفقین که در ۱۸ ژویه با دومین فتح مارن شروع و تقریباً بلاانقطاع تا منارکه نوامبر ۱۹۱۸ که تاریخ تسلیم حقیقی آلمان منهزم بود ادامه یافت.

اردوها: میدان جنگ از همان ابتدا اروپای غربی و شرقی، سرستان، مستعمرات افریقا، شرق اقصی و کلیه دریاهاى عالم بود. در بدو امر تصور می شد که این جنگ با تصادم های قاطع بین دو قشون عمده، یعنی قوای آلمان و فرانسه به زودی خاتمه خواهد یافت و در حقیقت نقشه آلمان این بود که تقریباً با تمام قوایش به فرانسه حمله ور شده و به سرعت فرانسه را از پا درآورده و بعد متوجه روسیه شود.

آلمان دیگر نمی توانست به نفوق عددی قوای خود مانند جنگ ۱۸۷۰ مستظهر باشد، زیرا توده قوایی که برای حمله به فرانسه مهیا می کرد شامل ۲۳ سپاه قشون تحت السلاح ۱۳ قسمت و ۶ لشکر از قشون احتیاط و ۱۰ لشکر سواره نظام بود که تقریباً یک میلیون و نیم می شود.

فرانسه در مقابل آن ۲۱ سپاه تحت السلاح و ۳ لشکر تحت السلاح و ۲۴ لشکر از قشون احتیاط و ۱۰ لشکر سواره نظام داشت که با قوای بلژیک مرکب از (۶ لشکر پیاده نظام و یک لشکر سواره نظام) و قشون اعزامی انگلیس (۴ لشکر پیاده و یک لشکر و نیم سواره)

تقریباً با قوای آلمان به طور محسوسی معادل می شد. اما این موازنه صورت ظاهری بیش نبود، به این معنی که ارکان حرب فرانسه به اطمینان اینککه مقدرات جنگ از همان روزهای مصادمه بین قوای تحت السلاح معین می شود برای تشکیل قوای ذخیره اهمیت درجه دوم قائل شد، در صورتی که برخلاف ارکان حزب آلمان از همان ابتدای کار قوای ذخیره را با تمام لوازم و تشکیلات کاملی مانند قوای تحت السلاح در ردیف مقدم جنگ قرار داد.

از نقطه نظر تسلیحات تفنگ لبل^۱ فرانسه با آنکه قدیمی تر بود با تفنگ آلمان قابل مقایسه و مسلسل های پیاده نظام طرفین نیز بر یکدیگر برتری نداشت و اگرچه برخلاف عقیده ای که منتشر شده بود معلوم نیست که عده مسلسل های آلمان خیلی زیادتر از مسلسل های فرانسه بوده است، ولی آلمانها در مراحل اولیه جنگ توانستند بهترین نتایج ممکنه را از این اسلحه جدید که معلوم شد یکی از وحشت انگیزترین حربه های جنگی است تحصیل نمایند.

توپخانه فرانسه از حیث مهمات و توپ سبک (۷۵ میلیمتری) (دوره دهانه آن) که تفوق آن نسبت به توپ های ۷۷ میلیمتری آلمان مسلم بود نقصی نداشت و کافی به نظر می آمد. در مقابل توپخانه سنگین و توپخانه محاصره آلمان بیشتر و بهتر بود، زیرا در موقعی که متخصصین نظامی فرانسه قبل از هر چیز تسهیل حرکت و عملیات توپخانه را در نظر گرفته و تصور می کردند توپ ۷۵ سانتیمتری در هر مورد کافی است. آلمانها عده بسیار توپخانه سنگین مهمی تهیه کردند مانند «گلوله اندازهای ۱۵۰ و بمب افکن های ۲۱۰ که تیررس آن متجاوز از ۸ کیلومتر بود» و فرانسویان تقریباً فاقد وسائل برای مقابله با آن بودند. از طرف دیگر مخفیانه یک توپخانه محاصره ای ساخته بودند که دارای قوه ای باور نکردنی و قابل آن بود که در ظرف چند روز استحکاماتی که به جدیدترین طرز ساخته شده ویرانه سازد (مانند توپهای اطیش ۳۰۵ و توپهای ۴۲۰ کروپ که گلوله های ۳۹۰ کیلوگرمی را به ۱۲ کیلومتر مسافت می انداخت).

بنابراین تهیه های فنی جنگ در آلمان خیلی بیشتر از فرانسه پیش رفته و به استثنای قسمت توپخانه سبک قشون آلمان از حیث تشکیلات و لوازم حائز تفوق بود و این مسئله

1. Lebel

را از نکته ذیل می‌توان تشخیص داد. صاحب‌منصبان و سربازان آلمانی دارای لباس خاک‌ری رنگ و به این واسطه در موقع «درازکش» پیاده‌نظام با زمین مشتبّه می‌شد. در قسمت فرانسه پیاده‌نظام با لباس قدیم (شلوار قرمز و شل آبی سیر) حرکت می‌کرد و این غفلت باعث اتلاف هزاران نفوس شد.

ترتیب میدانی‌های جنگ: عملیات مشکل و درهم و برهم تجهیز و تمرکز قوا با همان سرعت قطعی که در فرانسه انجام شد در آلمان نیز صورت گرفت. متخصصین هر دو معتقد و متوجه فوائد پیش‌دستی در حمله بوده و می‌خواستند مبادرت به تعرض را برای خود تأمین سازند. اما در همان حین که توده عمده قوای فرانسه به اعتماد احترام معاهدات در مقابل سرحدات آلمان قرار داشت، گروه عظیم قشون آلمان در مقابل سرحدات بلژیک متمرکز می‌شدند.

ارکان حزب آلمان که تحت اداره ژنرال مولتکه توده فاتح ۱۸۷۰ اداره می‌شد، نقشه عملیات فوق‌العاده و سیعی ترتیب داده بود تا بتواند سد مستحکم بلفورت، وردن را پشت‌سرگذاشته و از طرف شمال قشون فرانسه را احاطه نمایند. برای اجرای این نقشه پنج لشکر از هفت لشکر را در فاصله از ایکس لاشاپل تا ترو^۱ تمرکز دادند. قسمت اول به فرماندهی فن‌کلوک^۲ و دوم فن‌بولو^۳ که مجتمعاً ۱۳ سپاه و تشکیل جناح راست متحرک را می‌دادند.

این توده وحشتناک می‌بایستی به‌طور نیم‌دایره در لوکزامبورک و بلژیک پراکنده شده قوایی را که در مقابل دارند و یقیناً کمتر از آنان بود مضمحل یا به طرف جنوب شرقی برانند، به قسمی که کلیه قشون فرانسه را دور کرده و تا سر حد سویس عقب بنشانند.

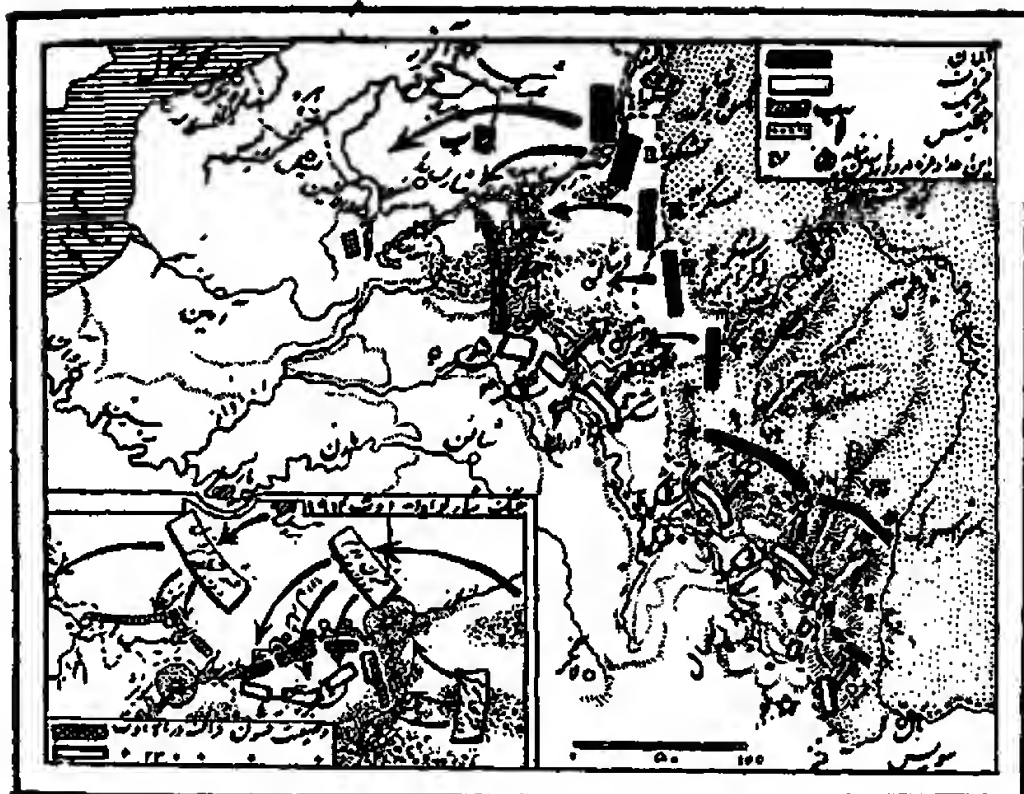
ارکان حرب فرانسه که از ۱۹۱۱ تحت فرماندهی ژنرال ژوفر^۴ بود اگرچه امکان حمله از طرف بلژیک را پیش‌بینی کرده بود اما تصور می‌کرد که این حمله در درجه دوم و از خط موز تجاوز نخواهد کرد و ابداً شدت حمله‌ای را که از طرف آلمان وارد آمد حدس نمی‌زد.

1. Trève

2. Von Klück

3. Von Bülow

4. Joffre



تمرکز اردوهای متخاصمین در جبهه غربی - اواسط اوت ۱۹۱۴

ژوهر شخصاً طرفدار عبور حمله تعرضی و در نظر داشت که عملیات دشمن را هر طور باشد با یک حمله ناگهانی به لرن و آردن فلج سازد. نقشه او این بود که جناح راست (سپاه اول و دوم) که دسته قشون مأمور عملیات در آلزاس حائل آن بود بین متر و وُسز حمله نماید.

جناح چپ (سپاه سوم، چهارم و پنجم) که از مشرق وردن تا مغرب مزبر تمرکز داشت با حمله قوایی را که از شمال با از متر هجوم آور می شوند دفع و یا رأساً به طرف شمال بین موز و موزل حمله کند.

هجوم به بلژیک: دو پیش آمد با درجه اهمیت مختلف آغاز عملیات نظامی را

مشخص گردانید. فرانسویان در آلزاس مولهوزرا فتح کرده سپس از دست دادند و باز متصرف شدند (۸-۱۹ اوت). اما این پیشرفت موقتی و اهمیت نظامی نداشت. برعکس تصرف قهری موقع مستحکم لیژ از طرف آلمانها (۷-۱۶ اوت) راه بلژیک را کاملاً برای آنها مفتوح ساخت، ولی چون مقاومت غیرمنتظره بلژیکیها آلمانها را دچار زحمت و خشمگین کرد، لهذا مطابق اصول منظم خود قتل و غارت را در آن مملکت شروع نمودند به طوری که به کمترین سوءظن خصومت، شهرها و قراء طعمه آتش گردید.

سکنه آبادیها بدون هیچ فرقی بین زن یا مرد و یا مراعات سن آنها به کوچه ریخته شده و به آلمان تبعید یا با کمال قساوت و بی رحمی قتل عام می شدند، چنانکه دفترچه های یادداشت راهنمای سربازان آلمانی شهادت می دهد «یک سرباز ساکسی فوج ۱۷۸ اینطور یادداشت کرده بود: در شمال دینان^۱ یک قریه دچار حریق شد، در مدخل قریه مزبور پنجاه نفر که به جرم شلیک ناگهانی به طرف قشون ما تیرباران شده بودند جسد هاشان هنوز کوچه را مستور می داشت و هنگام شب بسیاری از سکنه مجدداً تیرباران شدند، به طوری که ما تا دوپست نفر را توانستیم به شماریم. زن و بچه اهالی را مجبور نمودیم که چراغ به دست گرفته این منظره را تماشا نمایند». غارت لوون^۲ (۲۵ اوت) که آتش زدن کتابخانه مجلل دارالعلوم آن واقعه برجسته آنست المناکمترین حوادث جنگهای سی ساله را به خاطر می آورد.

جنگ سرحدات: اولین مصادمه بزرگ جنگ بین المللی از ۲۰ تا ۲۴ اوت واقع شد. اسم جنگ سرحدات که به آن داده اند در حقیقت به یک سلسله عملیات مشخص اطلاق می شود که اغلب از هم بسیار دور، ولی معذک به یکدیگر مربوط بوده اند و به این شکل می توان خلاصه کرد:

عدم موفقیت حملات تعرضی فرانسه در لورن و آردن و پیشرفت حمله آلمان در سامبر^۳.

فرانسویان بدو از طرف یمین (۱۴ اوت) و بعد از مرکز (۲۱ اوت) حمله کردند. در لرن لشکر دوم کاستلنو^۴ در مورهایتر^۵ دچار شکست بزرگی شده (۲۰ اوت) و

1. Dinant

2. Louvain

3. Sambre

4. Castelnau

مجبور گردید به نانسی عقب بنشیند. لشکر اول (دوبای)^۶ که در مقابل ساربورگ^۷ دچار مشکلات شده بود به ساحل یسار نهر مورت^۸ برگشت. اما از ۲۵ اوت این دو سپاه دوبار حملات تعرضی را شدیداً شروع و سپاه ششم و هفتم آلمان را که عازم رخنه شارم بودند متوقف ساختند.

در قلب لشکر چهارم (لانگل دوکاری)^۹ که میمنه‌اش به لشکر سوم (روفی)^{۱۱} اتکا داشت مأموریت عمده‌ای به او داده شد که قلب دشمن را شکسته و جناح راست آلمان را بگیرد. اما این لشکر فلات مشجر و مرتفع آردن را که فوق‌العاده برای حملات تعرضی غیر مساعد است در جلو داشت، لهذا بعد از آنکه در ۲۲ و ۲۳ اوت در ناحیه نوفاشو^{۱۲} از لشکر چهارم آلمان شکست خورد مجبور گردید به جانب موز و ووسر عقب بنشیند، در صورتی که لشکر سوم با لشکر پنجم آلمان تحت فرماندهی ولیعهد در جدال و در مقابل جنگ مشکل و سختی در اطراف لنگوی^{۱۳} پافشاری می‌کرد.

نتیجه عدم پیشرفت حمله تعرضی فرانسه در شرق و مرکز پیشرفت قطعی حمله آلمان در مغرب خط جنگ شد که در این خط قشون پنجم فرانسه (لانرزا)^{۱۴} مأموریت داشت به اتفاق قشون انگلیس (فرنچ)^{۱۵} و قشون بلژیکی عملیات نماید. در ۲۰ اوت این قوا به سامبر رسید. در همین موقع جناح راست قوای آلمان بعد از آنکه بلژیکیها را به سمت آنورس راند به سرعت تمام از طرف شمال سرازیر شده در ۲۱ و ۲۲ اوت لشکر دوم آلمان معبر سامبر را باز کرد. در ۲۳ جنگ عمومی ازگنده تا نامور^{۱۶} از طریق مونس^{۱۷} و شارلروا^{۱۸} درگرفت. آلمانها از حیث عده دارای تفوق عددی فوق‌العاده بودند، یعنی پانزده سپاه در مقابل ۸ سپاه داشتند.

طرف شب ژنرال لانرزا که جناح راستش به واسطه سقوط نامور و عقب‌نشینی لشکر

5. Morhange

7. Sarrebourg

9. Charmes

11. Ruffey

13. Longwy

15. French

17. Mons

6. Lubail

8. Meurthe

10. Langle de Cary

12. Neufchâteau

14. Lanrezac

16. Namur

18. Charleroi

چهارم به کلی مکشوف و بدون حائل بود و عبور لشکر سیم آلمان از موز در طرف دینان پشت سرش را تهدید می‌کرد و به علاوه می‌دید که قشون انگلیس نیز در معرض تهدید احاطه شدن واقع گردید مصمم به عقب‌نشینی شد تا از محاصره مصون بماند. بنابراین حکم عقب‌نشینی را داد و در جنگ سرحدات به این ترتیب مغلوبیت قطعی حاصل شد. این شکست بدوی غیر قابل جبران و نتایج بسیار وخیمی داشت: از نظر ارضی (از دست رفتن بلژیک و استیلای بر شمال فرانسه) و از نظم نظامی از دست دادن کلیه لوازم جنگی فرانسه از خوف محاصره، زیرا لشکر فن‌کلوک با شدنی که شعف فتح آن را ده برابر کرده بود تمام سنگینی خود را به جناح چپ قشون متحدین وارد می‌ساخت.

عقب‌نشینی: در مقابل این خطر ژنرال ژوفر تصمیم گرفت عقب‌نشینی خود را طوری ترقیب و به موقع اجرا بگذارد که بتواند در میسر خود «قوایی که قابل تجدید حملات تعرضی باشد» تشکیل دهد. اگرچه نزدیکی خطر و خستگی و اضطراب روحی قوای فرانسه برای اجرای چنین عملیاتی اشکالات بی‌حد و حصر تولید می‌ساخت، معذلتک قوای فرانسه بر اشکالات فائق آمده یک لشکر جدید (لشکر ششم مونوری)^۱ در پیکاردی در میسر قشون انگلیس قرار گرفت. بعد در مقابل پیشرفت سریع آلمانها لشکر ششم را به سمت پاریس رجعت دادند و سرتاسر خط جنگ تا مجاورت رودخانه سن پیش آمد. حکومت فرانسه برای اینکه آزادی عملیات خود را حفظ کند دفاع پایتخت را به ژنرال گالینی^۲ سپرده و عازم بر دو شد (۲ سپتامبر).

در این موقع لشکرهای آلمان و بالخصوص لشکر اول (فن‌کلوک) که در جناح راست قرار داشت با عجله پیش می‌آمد و به قدری شتاب داشت که در روزی ۴۵ کیلومتر راه می‌پیمود.

در یک مشروحه آلمانی بدون امضاء اینطور می‌نویسد: «به نظر می‌رسید که دیواری آهنین لا ینقطع در حرکت است. تنها یک فکر این توده عظیم خاکستری رنگ را به حرکت آورده و آن معدوم کردن قشون فرانسه برای خاتمه دادن به جنگ بود». بنابراین مقصد واقعی آنها محاصره و انهدام قوای فرانسه و تصرف پاریس را در نظر داشتند و به همین جهت در سوم سپتامبر فن‌کلوک که جز پیروی خیال متهورانه خود نظری نداشت از

1. Maunoury

2. Gallièni

تاریخ قرن نوزدهم (معاصر) / ۴۵۳

پاریس صرف نظر کرده رودخانه مارن را عبور و خود را به سمت جنوب شرقی برای تعقیب لشکر پنجم فرانسه انداخت.

GOUVERNEMENT MILITAIRES DE PARIS

Armée de Paris,
Habitants de Paris,

**Les Membres du Gouvernement de la République
ont quitté Paris pour donner une impulsion nouvelle à
la défense nationale.**

**J'ai reçu le mandat de défendre Paris contre l'en-
vahisseur,**

Ce mandat, je le remplirai jusqu'au bout.

Paris le 9 Septembre 1914

Le Gouvernement Militaire de Paris,

Commandant l'Armée de Paris

GALLIÛNI

اعلان از طرف ژنرال گالیینی

جنگ مارن: ستون‌های آلمانی که در مقابل استحکامات موقتی اطراف پاریس و لشکر ششم عبور می‌کردند با کمال بی‌پروایی جناح خود را در معرض حمله قرار دادند. این اقدام فرصت غیرمنتظره‌ای جهت عملیات به فرمانده قشون فرانسه داد. گالیینی

بلافاصله ملتفت مطلب شده از ژنرال ژوفر استمداد نمود (۴ سپتامبر) و او نیز در ۶ سپتامبر تصمیم گرفت که عقب‌نشینی قوای خود را متوقف ساخته و شروع به حملات تعرضی نماید. در شب قبل از جنگ موقعیت قوای طرفین به قرار ذیل بود: لشکر ششم که به استحکامات موقتی اطراف پاریس انکاء داشت موقعیتش طوری بود که می‌توانست لشکر اول آلمان را که فقط یک سپاه محافظ جناح در ساحل یمین مارن گذاشته بود احاطه نماید. بین مارن و سن قشون انگلیسی کمی از خط جبهه عقبتر لشکر پنجم (فرانسه دسپری)^۱ و لشکر جدید نهم به فرماندهی (فوش) در مقابل لشکر اول، دوم و سوم آلمان بودند.

در جناح راست لشکر چهارم که بر رودخانه‌های مارن و سولکس^۲ استیلا داشت راههای سن دیزیه واقع در محازات لشکر چهارم آلمان را مسدود می‌ساخت. از معبر روینی^۳ خط جبهه به طرف شمال با لشکر سوم امتداد یافت که سارای^۴ فرمانده جدید این لشکر با یک اقدام متهورانه قوای خود را در نزدیکی استحکامات موقتی اطراف وردن در جناح چپ لشکر پنجم آلمان قرار داده بود. به این ترتیب با تبدیل موقعیت اولیه جناح راست آلمان خود را در تهدید محاصره یافت، زیرا چون آلمانها تصور می‌کردند که فقط با یک دشمن منهزم سر و کار دارند از اساسی‌ترین احتیاطات غفلت و خبط غیرقابل جبرانی را مرتکب شدند.

در مجموع عملیات وسیع جنگ مارن سه عمل عمده می‌توان تشخیص داد: در مغرب جنگ اورک^۵، در مرکز جنگ فرشامپنواز^۶ و در مشرق معبر روینی. جنگ اورک از پنجم سپتامبر با حمله شدید لشکر ششم که گالینی به جناح لشکر اول آلمان متوجه ساخت شروع شد.

فن کلوک قبلاً خطر موقعیتی را دریافته برای اینکه به جای احاطه شدن قوای فرانسه را دور کرده مضمحل نماید با کمال تهور در جلو قوای انگلیس قوای مختصری باقی گذارده قسمت عمده قشون خود را به ساحل یمین مارن عبور داد، ولی پایداری سربازان

1. Franchet d'Esperey

2. Saulx

3. Revigny

4. Sarraill

5. POUCK

6. Fère-Champenoise

مونوری و چابکی که گالینی برای وارد ساختن تمام قوای حاضر استحکامات اطراف پاریس به جنگ به خرج داد این نقشه را خنثی ساخت. در این موقع به مساعدت رخنه‌ای که بین لشکر اول و دوم آلمان هویدا شده بود انگلیسها و لشکر پنجم (که لشکر دویم آلمان را عقب نشانده بود) تا مارن رسیده و شروع به عبور از رودخانه کردند (۹ سپتامبر). از این به بعد جناح راست آلمان که کاملاً متزلزل و در معرض تهدید از هم جدا شدن بود مواجه شدیدترین خطرات شد. در شب نهم سپتامبر فن کلوک بعد از فن بولو با تأثر خاطر مجبور گشت فرمان عقب‌نشینی بدهد.

در همین موقع لشکر سوم آلمان که گارد پروس نیز بر آن اضافه شده بود در اقدام مایوسانه خود برای در هم شکستن مرکز خطوط فرانسه شکست خورد، جنگ سختی در اطراف باتلاق‌های سن‌گوند^۱ در مراتع مرتفع موندمان^۲ و در دشتهای فرشامپنواز درگرفت. در هشتم سپتامبر اینطور به نظر می‌آمد که لشکر نهم در مقابل مصادمه سخت دشمن عقب می‌رود، ولی در تحت فرماندهی رئیس توانایی مانند فوش که اراده تزلزل‌ناپذیری داشت دوباره خود را جمع‌آوری کرده و در نهم سپتامبر با کمکی که از اردوی فاتح پنجم به او رسید موفق به جلوگیری از پیشرفت آلمانها گشت.

اگرچه معروف است که چون لشکر چهل و دویم را در بحبوحه جنگ از میسر به میمنه انتقال دادند و در اواخر روز این لشکر خود را به جناح گارد پروس رسانیده فتح قطعی آن روز را مسلم ساخت و شاید در یک موقعی هم به نظر می‌آمد که مقدرات این روز بسته به ورود لشکر چهل و دویم باشد. اما وقتی این لشکر در ساعت ۶ عصر به محازات خط آتش دشمن رسید حمله اردوی سوم قبلاً متوقف شده بود، زیرا وقتی از عقب‌نشینی اردوی دویم اطلاع یافت او هم به عقب نشستن شروع کرده و در ۱۰ سپتامبر سرتاسر خط دشمن به سمت شمال عقب رانده می‌شد.

نتیجه جنگ مرکزی فرشامپنواز هم در مشرق میدان جنگ که اردوی چهارم و سوم در زد و خورد سختی بودند انعکاس بخشید، به این معنی که آلمانها چون حمله تعرضی فرانسویان را پیش‌بینی می‌کردند در تمام نقاط به خصوص در معبر رویینی نقطه حساس خط دفاع و محل اتصال دوارو به حملات سخت شروع نمودند. در ۸ سپتامبر موقعیت

1. Saint-Gond

2. Mondement

اردوی سیم سخت شد، زیرا از یک طرف مورد حمله قوایی که از حیث عده بر آن فزونی داشت واقع گردید و از طرفی جناح چپش در تهدید احاطه شدن بود و بالاخره در ارتفاعات موز از طرف دسته‌ای از قوای ساخلومتز از عقب دچار تعرض گشت. با این حال سارای پافشاری کرده موقع خود را از دست نداد.

سنگر محکم تروپون^۱ با اینکه به واسطه گلوله توپ‌های سنگین به کلی متلاشی شده بود، معذلک حاضر به تسلیم نشده نگذاشت سد ارتفاعات موز در هم بشکنند. بعد از سه روز که جنگ به سختی دوام داشت، آخرالامر در یازدهم سپتامبر اردوی چهارم آلمان که به واسطه عقب‌نشینی اردوی سوم دیگر حائلی نداشت ناچار جنگ را موقوف و اردوی کروپرنز^۲ را نیز در حرکت عمومی عقب‌نشینی داخل کرد.

اهمیت فتح مارن: به این ترتیب این جنگ بزرگ به «فتح مسلم» قشون فرانسه خاتمه یافت و اگرچه فتح مارن قطعی نبود، زیرا لشکر فاتح به واسطه فرسودگی نتوانست حریف مغلوب را از اسن دورتر براند، ولی در هر حال حائز نتایج معنوی بسیار عمده گشت.

سبب اصلی این فتح به اقرار خود دشمن قوت اخلاقی سربازان فرانسه بود؛ چنانکه فن‌کلوک به یک روزنامه‌نویس بی‌طرف اینطور اظهار کرد: «اگر دلایل مادی این شکست را بخواهید بدانید به روزنامه‌های وقت مراجعه نمایید، تمام از فقدان فورخانه و تجهیزات ناقص صحبت می‌کنند و آنچه گفته‌اند صحیح است، ولی علت دیگری که به عقیده من کاملاً قطعی است زیرا که موجب تولید علل دیگر شکست گردیده استعداد فوق‌العاده‌ایست که سرباز فرانسه در تسلط بر نفس خود نشان داده و این استعداد مخصوص همان سرباز فرانسه است... خود را به کشتن دادن در میدان جنگ عملی است رایج و در هر نقشه جنگی پیش‌بینی می‌شود... ولی اشخاصی یافت شوند که بعد از ۱۰ روز عقب رفتن (در این موقع صدای فن‌کلوک می‌گرفت) و خوابیدن روی زمین در موقعی که از فرسودگی نیمه‌جان شده‌اند باز بتوانند به محض شنیدن صدای شیپور تفنگ خود را برداشته و مبادرت به حمله نمایند، این امری است که ما هیچ وقت به حساب نیاورده و از ممکناتی است که در هیچ موقعی در مدارس نظامی ما بحثی از آن نشده است».

1. Troyon

2. Kronprinz

یک مرتبه دیگر در مارن مانند جنگ سابق و المی فرانسه به واسطه قوت حیاتی خویش در موقعی که مضمحلش می‌پنداشتند اجنبی را متحیر و مبهوت ساخت. فتح مارن نه تنها فرانسه را به خود مطمئن کرد بلکه اعتباراتی را که دنیا معمولاً به ملل مغلوب نمی‌دهد تحصیل کرده و در عین حال اساس عقیده شکست‌ناپذیر بودن نظام آلمان درهم شکست.

فتح فرانسه معنی عالیتری را متضمن بود. در مارن آلمان امیدوار بلکه یقین داشت که به کلی و برای همیشه سدی را که مانع جاه‌طلبی‌های وی بود، یعنی قوای فرانسه را، منهزم می‌سازد.

اگر به این نقشه موفق می‌شد مالک الرقاب اروپا می‌گردید و برای اینکه فرمانروای اروپا بشود جز منهدم ساختن آخرین مانع یعنی جهازات انگلیس کار دیگری نداشت، ولی برخلاف انتظار در این خیال موفقیت حاصل نکرده نقشه‌ای که پیشرفت سریع آن را در نظر داشت به طور علاج‌ناپذیری عقیم ماند. بنابراین دیگر جنگ امتداد می‌یافت.

امپراطوری‌های روس و انگلیس فرصت داشتند که با تمام سنگینی توده عظیم قوای خود در جنگ دخالت کنند. آلمان می‌باید نه برای مضمحل کردن دیگران بلکه جهت جلوگیری از اضمحلال خویش بجنگد و این مسئله خاتمه خواب خوش اتحاد ژرمن و سلطه عالمگیر بود.

اگر کمی در باب این سلطه آلمان (سنگین‌ترین جبارها) تفکر شود مبالغه نخواهد بود که بگویند فرانسه در میدان جنگ مارن آزادی خود و اروپا و شاید آزادی عالم را نجات داده است.

نانسی، موبوژ و آنورس:^۱ اردوهای شرقی فرانسه به واسطه مقاومت مظفرانه خود برای اردوهای که در مارن می‌جنگیدند به منزله سپری به کار رفتند. حملات یهوده‌ای که فشن آلمان با حضور امپراطور به مواقع نظامی گراندکورنه^۲ در جلو نانسی کردند از طرف فرانسویان دفع گردید (۵-۱۲ سپتامبر).

برعکس قلاع محکم شمال و بلژیک یکی بعد از دیگری به دست آلمانها افتاد، یعنی بعد از لیژ و نامور، موبوژ (۲۶ اوت-۷ سپتامبر)، بعد آنورس آخرین سنگر دفاع بلژیک

1. Nancy, Maubeuge et Anvers

2. Grand-Couronné

(۲۸ سپتامبر - ۹ اکتبر) را منصرف گشتند. برای اتمام تسخیر بلژیک فقط تصرف ساحل فلاندر باقی مانده بود که آن هم موضوع سومین مصادمه بزرگ جنگ بین‌المللی گردید که به جنگ ایزر معروف است.

تکاپوی به سمت دریا، ایپروایزر^۱ اگرچه هنوز هیچ یک از متخصصین از تصمیم به دست آوردن فتح قطعی به قوه قهریه صرف نظر نمی‌نمودند، اما نه آلمانها در موز و نه فرانسویان در اسن به شکستن خطوط دفاعیه‌ای که اهمیت آن روز به روز افزوده می‌شد فائق نیامدند، لهذا هر دو از شرق به غرب متوجه و هریک در پی آن بود که دیگری را عقب‌گذارده و قوایش را دور نماید، به این ترتیب هر دو جنگ‌کنان تا ساحل بحر شمال خود را کشاندند و از اینجا است که به این رشته عملیات نظامی که از اواخر سپتامبر تا اواخر اکتبر در جریان بوده و به جنگ ایزر خاتمه یافت نام تکاپوی به سمت دریا داده شد.

بقیة الشیف قوای بلژیک با آلبرت پادشاه مملکت موفق به فرار از آنورس شدند و در بازگشت خودشان در کناره‌های رودخانه کوچک ایزر که عموماً از ساحل دیکسمود^۲ به نیوپورت^۳ جاری است متوقف شدند. در این محل فرانسویها به زودی به کمک آنها رسیده و در همان حال قوای انگلیس در سواحل ایپر مستقر گشتند.

متفقین در فکر اقدام به حمله تعرضی بودند اما فوراً مجبور شدند حالت دفاعی به خود گیرند، زیرا آلمانها چون مصمم به جبران و تلافی شکست مارن بودند یک اردوی حمله‌ای از قوای تازه نفس تشکیل داده و با اتکاء به توده عظیم توپخانه سنگین خود تلاش کردند که خطوط متفقین را شکافته و دونکرک و کاله^۴ را تصرف کنند. این مقصد و منظور به منزله شمشیر دو دمی بود که فرانسه و انگلیس را در نقطه حیاتی‌شان، یعنی روابط از طریق دریا تهدید می‌نمود. جنگ با سختی و شدت قریب یک ماه (۲۰ اکتبر - ۱۷ نوامبر) طول کشید و تمام این مصادمه سبعانه در گل و لای دشت فلاندر جریان داشت. بالاخره حمله آلمانها به کلی فرسوده‌شان ساخته بدون اینکه کمترین نتیجه‌ای از آن بگیرند متوقف شد.

1. Ypres et Yser

2. Dixmude

3. Nieuport

4. Dunkerque et Calais

اگرچه آلمان در نتیجه عدم پیشرفت دوباره در جبهه غرب ناتوان گردید اما باید گفت که اگر نتوانسته بود فتح کند مغلوب هم نگشته و قوانین در ممالک مفتوحه یعنی در لیل، پرون، نواین، بنادر سواسون و در ریمس^۱ که کلیسای باشکوه آن به ضرب گلوله آلمانها منهدم گردید اردو زده بودند و شمال فرانسه و بلژیک در پس دیواره ممتد آهنینی که از سیمهای خاردار و خندق و استحکامات تشکیل شده بود محبوس ماندند.

جنگ در جبهه شرق: در همین موقع جنگ در جبهه شرق توسعه مشابهی با جبهه غرب داشت. متخاصمین متقابلاً ضربات موحشی به یکدیگر وارد ساخته، ولی هیچ یک از آنها نتوانسته بود به فتح قطعی نائل شود.

تنها نظر به جمعیت عظیم امپراطوری روس تصور می شد که قوای روس تفوق عددی مضمحل کننده خواهد داشت. متأسفانه این مملکت دچار تمام عیوب سیاسی و اجتماعی و در بحبوحه اختلال و بی نظمی واقع و آلمان با تحریکات و تشکیلات جاسوسی خود همواره موفق می شد که عملیات روسیه را در دقیقترین لحظات فلج و بی اثر سازد.

روسها برای اینکه به قدر امکان و هرچه زودتر به فرانسه کمک کنند از ۵ اوت دو اردو به پروس شرقی که آلمانها در آنجا جز قوای مختصری نداشتند ریختند. هندنبرگ که مأمور نجات پروس از هجوم روس شد، به کمک لودندورف رئیس ارکان حربش موفق به اقدام منتهورانه ای گردید، به این ترتیب که متناوباً با هر دو اردو مقابل شده یکی را در تاننبرگ^۲ (۲۴-۲۹ اوت) محاصره و مضمحل و دیگری را در دریاچه های مازوری منهدم ساخت (۸-۱۰ سپتامبر) و پس از این فتح از طرف تمام ملت آلمان مانند یک پهلوان ملی مورد احترام و تقدیر واقع گردید.

برعکس در سمت جنوب روسها به فرماندهی گراندوک نیکلا بر اطیشیها غلبه کرده و فتح بزرگ لمبرگ^۳ (۳-۱۱ سپتامبر) نصیبشان شد. موج لشکریان روس در گالیسی تا دامنه های کارپات به حرکت درآمده و به نظر می رسید که اطیش در همان آغاز جنگ از پا درآید، ولی به واسطه قوای امدادی آلمان و ابتکارات نظامی هندنبرگ نجات

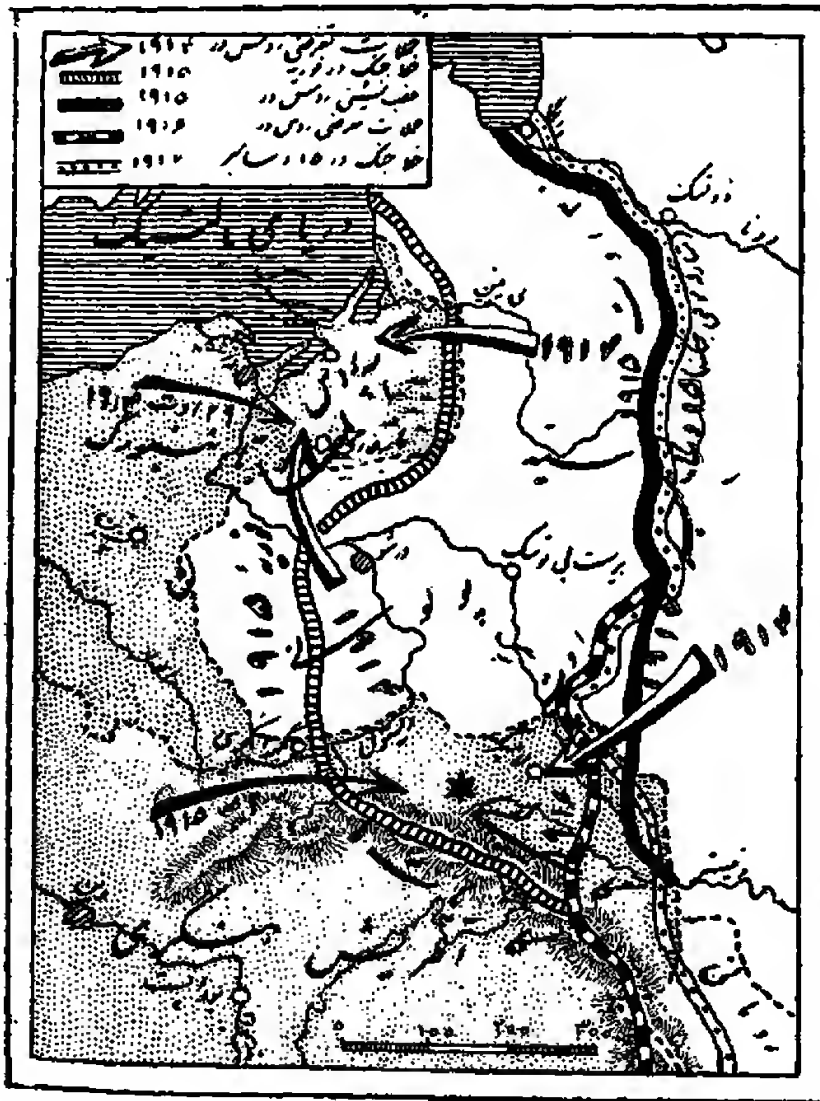
1. Lille, Péronne, Noyon, Soissons, Reims

2. Tannenberg

3. Lemberg

یافت.

حملات تعرضی و تدافعی مدت دو ماه در گالیسی و لهستان بدون اخذ نتایج قطعی ادامه داشت، مخصوصاً مجادلات خونینی در اطراف ورشو روی داد، بالاخره مانند محاربین جبهه غرب قوای روس و آلمان و اطریش در مواقع نظامی خود توقف کردند تا نفسی تازه کنند.



نقشه جنگ فرونت شرقی

جنگ در سرستان: اطریشها که برای مضمحل ساختن سرستان وارد جنگ شده بودند حتی موفق نگردیدند که قوای مختصر سرب را از پا درآورند و در دوکرت خفتناک‌ترین شکست را در من ترر^۱ (۱۵ - ۲۰ اوت) و مون رودنیک^۲ (۲ - ۱۰ دسامبر) تحمل و بالاخره از اراضی سرب طرد شدند.

جنگ خارج از اروپا: برتری عمده‌ای که متفقین بر آلمان داشتند تسلط بر دریا بود که تفوق جهازات انگلیس برای آنان تأمین ساخت و به این واسطه آلمان هرگز جرأت نکرد خود را به خطر جنگ بحری بیندازد، مگر یک مرتبه که در آن هم ابتدا در سایه سفینه‌های زره پوش سریع‌السیر خویش پیشرفت‌هایی داشت. اما سه زره پوش را انگلیسها در جنگ جزایر فالکلاند^۳ معدوم کردند (۸ دسامبر) و بقیه نیز متوالیاً دفع شدند. به این ترتیب آلمانها از سطح دریاها رانده شده بودند، ولی یک اسلحه و حشمتاکی که تحت‌البحری باشد برای آنها باقی ماند.

تسلط بر دریاها مستعمرات آلمان را دستخوش متفقین قرار داد. در شرق اقصی ژاپنیا (تسنگ تو)^۴ را محاصره و قبضه کردند (۲۹ اوت - ۷ نوامبر) و در افریقا متفقین شروع به تسخیر مستعمرات آلمان نمودند. آلمان می‌کوشید که انتقام خود را به وسیله تحریک طغیان (بدون نتیجه عمده) در مستعمرات انگلیس و فرانسه مانند مراکش و افریقای جنوبی بگیرد. بالاخره گیوم دوم با مساعدت مخفیانه ترکیه طرح وارد کردن جامعه اسلامی را در جهاد بر ضد انگلیس و فرانسه کشیده بود، اما این طرح هم عقیم ماند، فقط ترکیه از بی‌طرفی که بدو اعلام کرده بود خارج و از ۲۹ اکتبر در بحر سیاه به روسها حمله کرد. اتحاد ترک آلمانها را موفق ساخت که درب غارها کمین کرده و مصر را تهدید و جنگ را تا انتهای سرحدات آسیای غربی بسط دهد.

III

جنگ خندقی - ووردن

تبدیل طوز جنگ: فن فالکن هین^۵ رئیس ارکان حرب جدید آلمان در اواخر ۱۹۱۴

1. Mont Tser

2. Mont Roudnik

3. Falkland

4. Tsing-Tau

5. Von Falkenhayn

اعلام داشت: «ما به محاصره فرانسه یا به عبارت اخری قلعه مستحکمی که فرانسه نام دارد مشغولیم». متفقین نیز حق داشتند که اعلام کنند قلعه مستحکم آلمان را در محاصره دارند و در حقیقت همین وضع منظره جدیدی بود که جنگ در ظرف چند هفته در همه جا به خود گرفته و از این به بعد طرفین جنگ محاصره یا جنگهای خندقی که جنگ سخت و خسته کننده بود در پیش داشتند.

این جنگ سه سال و نیم ادامه یافته و قوای مادی و معنوی محاربین را در معرض آزمایش می گذارد.

صفات مخصوصه جنگ خندقی: جنگ خندقی در حکم محاصره طولانی متقابل و تمام عرض میدان جنگ با یک سلسله خطوط سنگر و خندق مسدود گردید. این خط در جبهه غرب تقریباً به طول ۷۸۰ کیلومتر و از دریای شمال تا سرحد سوئیس امتداد داشت. هیچ وقت کسی به خاطر ندارد که زمین اینطور زیر و زبر شده باشد. جنگ خندقی اگر به معنای حقیقیش تعبیر شود جنگ تسطیح و خاک ریزی است که در آن پیل و کلنگ سلاح عمده و اصلی بود. سربازان که تبدیل به عملجات خاک بردار شده و شب و روز (مخصوصاً شب) کار می کردند، برای ساختن شبکه وسیعی از سنگر که شامل پناهگاههای وسیع و عمیق تحت الارضی باشد میلیون ها متر مکعب خاک را زیر و رو و جابجا کردند.

هر خط دفاعی شامل چندین خط خندقی بود که با «دهلیزهای ارتباطی» به یکدیگر راه داشتند و از این مجموعه یک لایرینت حقیقی با راههای بسیار تو در تو تشکیل می شد. در مقابل هر خط خندقی به استعانت پایه های چوبی یا فلزی شبکه هایی از سیمهای خاردار بسیار انبوه و غیر قابل عبور کشیده شد. توپخانه ها لایق قطع این استحکامات فوری را منهدم می کرد و اتصالاً مجبور بودند ساختمان آنها را تجدید و با کیسه های خاک و پرچین و سبدهای مخصوص و الوار و غیره سنگرها را محکم و محفوظ دارند. حتی بعضی اوقات مثل استحکامات دائمی این خندقها را سمنت کاری می کردند.

برای مقابله با طرز جدیدی که جنگ به خود گرفته بود اسلحه نیز تغییر کرد، به این معنی که قدرت آتش محاربین را مجبور ساخت در پناه خندقها جای گیرند و بالعکس ساختن خندقها آنها را ملزم نمود که قوه آتش را چند برابر کنند. در نتیجه همانطور که

توپ و تفنگ سبک اثر عمده‌ای در جنگهای حمله‌ای داشتند، مسلسل و توپ سنگین سلاح عالی جنگ خندقی به شمار آمدند. از طرف دیگر متخصصین که اغلب بیش از چند متر از هم فاصله نداشتند اسلحه‌هایی را که سابقاً در جنگهای نزدیک به کار برده می‌شد مانند نارنجک و بمب‌انداز معمول کردند و همچنین اسلحه‌های دفاعی دوره قرون وسطی از قبیل خودهای فولادی و بازوبندهای فلزی و حتی زره مجدداً به ظهور آمدند و این بازگشت به ادوات قرون سابقه در محارباتی که اساس آن بر علم استوار بود خود کهنه پرستی حیرت‌آوری را ظاهر می‌ساخت.

در این جنگ عجیب مصادمه و حمله اتفاقی و شلیک توپ اتصالاً دوام داشت. متخصصین در مقابل یکدیگر کمین کرده و دائماً برای دفاع حاضر و مشغولیات آنها مخصوصاً این بود که مراقب یکدیگر باشند. به علاوه در طرفین منطقه ممنوعه که محاربین را از هم جدا می‌کرد (انگلیسها این مناطق را زمین بلاصاحب می‌نامند)^۱ هریک از متخصصین در کمین و در پی کشف وضعیت اسرارآمیز یکدیگر و به این ترتیب یک جنگ استتار و تفتیش نیز در جریان بود. پاسبان‌های قسمت پیاده‌نظام روزها در خود خندقها و شب در مقابل خندق در محل‌های مخصوص دیده‌بانی می‌کردند.

توپخانه‌ها بر عملیات تجسس و دیده‌بانی خود دائماً می‌افزودند تا بتوانند شلیک توپ را مؤثر و با عملی‌ترین وسایل محل توپخانه دشمن را کشف کنند. تفتیشات هوایی بالاخص چه به وسیله بالن‌های بنددار یا (دراکشن)^۲ و چه به وسیله آسمان‌پیماهای مأمور تفتیش و عکس‌برداری توسعه یافت. با این وصف هریک از اردوها برای اینکه خود را از این تفتیش دائمی مصون دارد در صدد اختراع حیل و ترتیبانی برآمد که صنعت استتار ناشی از آن گردید مانند نمایش دادن خندقها، توپخانه‌ها، شلیک‌های دروغی به وسیله «گلوله‌های پنبه‌ای»، سبز و خرمایی کردن ملزومات جنگ (رنگ زمین و چمن)، پوشانیدن توپها و تولید پرده‌های دود و مه مصنوعی. به این ترتیب دورنمای جنگ در این اواخر مانند تزیینات مصنوعی صحنه تئاتر شده بود.

جنگهای خندقی که به واسطه یکنواختی سرباز را فرسوده و کثرت بیکاریهای نامطبوعش نفرت‌انگیز بود محاربه شداید تحمل‌ناپذیر نیز به شمار می‌رفت و جدالی بود

که در جریان آن کلیه اردوها یعنی قوای ملی که از افراد تمام طبقات اجتماعی تشکیل شد رنج و زحمتی را متحمل شدند که هیچ وقت سرباز جنگ دیده و آزموده به خاطر نداشت.

پیاده نظام بالخصوص سخت ترین شدائد را تحمل نمود. در بعضی قطعات جنگ به قدری خونین و سخت بود که توده نعش انسان با خاک و خون ممزوج و به نظر می آمد که خندقها و دهلیزها به کلی از «خمیر انسانی» ساخته شده. هزاران افراد در شبهای زمستان پاهایشان یخ زده و مجبور به ترک اردو و گاهی مقطوع العضو می شدند.

گیل و لای در بعضی جاها به ضخامت می رسید که در آن فرو می رفتند و پیاده نظامها در موقع خروج از خندقها یک پارچه گیل به نظر می آمدند. خلاصه سربازان این جنگ موحتش محبوس و یا در حقیقت در خندقهای خود زنده به گور و اغلب برای پناهگاه و خوابیدن جز حفره کوچکی و قدری کاه پوسیده چیزی نداشتند. از عالم خارج به وسیله سد غیر قابل عبوری جدا، شب و روز در کمین و در معرض مهیب ترین اشکال مرگ بودند و می توان گفت که سربازان این جنگ (یعنی جنگ اجباری) مقاومت بشری را به آخرین سرحد امکان رسانیده اند.

مسئله ادوات جنگی: خندقها برای آلمانها و متفقین یک مسئله موقتی و طرفین تصمیم قطعی داشتند که به جنگهای صحرایی بازگشت نموده و فتح را از طریق حملات تعرضی به دست بیاورند. پس مسئله ای که بایستی حل می شد شکافتن خطوط دفاعیه دشمن و یافتن وسیله آن بود.

پس از آنکه مدتها فداکاری های زیادی که قابل مقایسه با نتایج حاصله نبود به قوای پیاده نظام تحمیل کردند مجبور شدند تسلیم به این مسئله بدیهی بشوند که مسئله شکافتن خطوط دفاعیه اساساً مربوط به ادوات جنگی و تنها در پی آن شدند که از طریق تهیه ادوات قوی و مؤثر راه شکافتن خطوط دفاعیه دشمن را بیابند و حصول این مقصود را در تدارک توپخانه و حشتناک و منظم دانستند. بنابراین کلیه اقسام توپها و مخصوصاً توپخانه سنگین با سرعت عجیبی بسط یافت، مثلاً در حالتی که در ۱۹۱۴ فرانسه تقریباً فاقد توپخانه سنگین بود در ۱۹۱۷ واجد شش هزار توپ از هر رقم گردید، از توپ ۱۵۵ که با تراکتورهای انومبیلی حمل می شد تا توپ های عظیم الجثه که روی خطوط آهن حمل و

نقل می کردند، مثل خمپاره افکن ۵۲۰ که یک گلوله به وزن ۱۲۰۰ کیلوگرم را به مسافت ۲۰ کیلومتر پرتاب می کرد و بدیهی است مقدار گلوله و سایر مهمات هم که مصرف شد متناسب با خود توپها و حیرت آور بود، به طوری که در موقع حملات تفریضی فرانسویها در سپتامبر ۱۹۱۵ در ایالت شامپانی قریب پنج میلیون گلوله توپ به مصرف رسید که تقریباً ۶ مرتبه بیشتر از مقدار کلیه گلوله های توپی است که آلمانها در تمام مدت جنگ ۱۸۷۰-۷۱ مصرف کردند.

بر فراز خندقها طوفان گلوله و منظره ای بود که آلمانها آن را «آتش متحرک» نامیدند و یکی از سربازان آلمانی می نویسد: «وحشت مطلق حکمفرما است، اگر روز قیامت هم بیاید بدتر از این نخواهد بود. گلوله های عظیم مانند فطرات باران می ریزند».

عیب ادامه این وضع این بود که اثرات بهت و تحیر که لازمه موفقیت است از بین می برد، لهذا متخصصین سعی در یافتن اسلحه های جدید نمودند که بتوانند یک تعجب ناگهانی صاعقه آسایی را برای دشمن ایجاد کنند. آلمانها قراردادهای بین المللی را که امضا کرده بودند نقض کرده و از اکتبر ۱۹۱۴ به وسیله مایعات سوزان و از آوریل ۱۹۱۵ با گازهای خفه کننده مبادرت به جنگ نمودند. سربازهای متفقین برای اینکه در مقابل حملات با گاز قدرت مقاومت داشته باشند با ماسکهای حافظ از گاز مجهز گردیدند و علاوه بر این مبادرت به استفاده از آلات حربیه مشابه نموده و مخصوصاً پس از مجاهدات زیادی یک حربه جدیدی یافتند که عبارت از عرابه هجوم یا تانک باشد.

تانک نوعی از اتومبیل های زره پوش است که با توپها و مسلسلها مسلح شده و روی رشته های پولادین قرار دارد به طوری که می تواند هر مانعی را محو کرده عبور نماید.

اولین تانکها را در ۱۹۱۶ در منطقه (شُم) به کار انداختند، ولی تأثیر مهم و قطعی این حربه جدید در ۱۹۱۸ ظاهر گردید.

جنگ صنعتی: اهمیت دائم التزاید ملزومات جنگ کم کم به صورت جنگ صنعتی درآمد. در این زمینه هم با اینکه آلمانها خود را قوی و مقهور نشدنی تصور می کردند، معهذاً فرانسه که قسمتی از خاک آن اشغال و از غنی ترین ایالاتش محروم بود موفق به مقاومت با آنان گردید. آلمانها فاتحانه احصائیه هایی که مطابق با واقع هم بود منتشر نمودند و مطابق این احصائیه ها فرانسه ۹۵ عدد از ۱۲۳ کوره ذوب فلزی و ۶۰۰۰۰ از

۱۱۲,۰۰۰ عملجات فلزکار، چهل درصد از محصول زغال، نود درصد از معادن آهن و هشتاد درصد از اسباب و ادوات صنعتی خود را از دست داده بود و اینطور نتیجه گرفتند که فرانسه از حیث صنعت دچار ضعف شده است. معهدا فرانسه به واسطه یک جدیدت فوق‌التصوری موفق شد که تمام اقسام اسباب و ادوات جنگ را ایجاد نماید. از ابتدای ۱۹۱۶ در کارخانجات جنگی فرانسه ۱,۰۰۰,۰۰۰ کارگر یافت می‌شد که ۲۰۰,۰۰۰ نفر آنها زن بودند و میزان ساختن گلوله‌های ۷۵ از ۴,۰۰۰,۰۰۰ به ۱۵,۰۰۰,۰۰۰ ارتقاء یافته و محصول روزانه این گلوله‌ها بالغ بر ۱۵۰,۰۰۰ عدد گردید. فرانسه نه تنها توانست که احتیاجات قوای خویش را کاملاً مرتفع سازد، بلکه ۷۰۰۰ توپ، ۱۰۰۰ آتروپلان، ۴۰۰ اتومبیل زره‌پوش و میلیون‌ها گلوله برای متفقینش تهیه نمود. انگلستان مجاهدات زیادی به عمل آورد، زیرا لازم بود که تمام ابزار و لوازم را برای قشون‌های کثیری که لرد کیچنر^۱ از ۱۹۱۴ تا ۱۹۱۶ تجهیز نمود فراهم نماید و همین قشون موقمی که ملت انگلیس برخلاف رسوم و قواعد قدیمه خود (در ژانویه ۱۹۱۶) خدمت نظام و وظیفه را پذیرفت عده‌اش تقریباً مساوی عساکر فرانسه گردید، لهذا در اواخر ۱۹۱۶ کارخانجات جنگی انگلستان بیش از ۲,۰۰۰,۰۰۰ نفر کارگر داشتند که چهارصد هزار نفر از این عده زن بودند.

محاصره و جنگ تحت‌البحری: در یک جنگی که جنگ صنعتی و فرسودگی به شمار می‌رفت محاصره بحری اسلحه مؤثری بود که ناچار بایستی مورد استعمال پیدا کند. بنابراین انگلستان دسته‌جهازات بیشمار خود را برای محاصره بنادر آلمان بکار انداخته و آلمان نیز به وسیله شروع به جنگ با تحت‌البحریها به جواب مبادرت نمود. اما علی‌الاصول محاصره‌ای که به واسطه متفقین برقرار گردید مطابق با قواعد حقوق بین‌المللی و اگر ملت آلمان از محاصره در رنج بود وضعیتش با وضعیت سکنه شهر محصور تفاوت نداشت، چنانکه اهالی پاریس در سنه ۱۸۷۰-۷۱ همین حال را داشتند. برخلاف می‌توان گفت که جنگ تحت‌البحری مخالفت با اصول اساس حقوق و ساده‌ترین قوانین انسانیت داشت، زیرا تحت‌البحری‌های آلمان چون نمی‌توانستند کشتی‌های تجارتی را ضبط کنند غالباً آنها را با کلیه محمولات و عملجات غرق نموده و

1. lord Kitchener

حتی به کشتی‌های حامل مسافر نیز حمله می‌کردند، چنانکه کشتی بزرگ مسافری انگلستان در اقیانوس اطلس موسوم به لوزیتانیا^۱ در ۷ مه ۱۹۱۵ به وسیله تورپیل غرق گردید و ۱۱۴۵ نفر مرد و زن و اطفال که مسافری آن بودند قربانی گشتند. دامنه محاصره و جنگ تحت‌البحری از ۱۹۱۵ تا ۱۹۱۷ با هم و به‌طور متساوی بسط یافته و در همین سال اخیر هر دو به منتهای توسعه خود رسیدند. با وجود خدمتی که تجارت ممالک بی‌طرف به ممالک مرکزی می‌نمود معهذا سکنه این ممالک به زودی نتایج محاصره را احساس کردند چنانکه به واسطه قحطی مواد غذایی که مخصوصاً از سال ۱۹۱۶ باکمال شدت در بین ملت حکمفرما گردید آلمانها مجبور شدند طریقه تقسیم اغذیه را پذیرفته و روزها بدون گوشت بسر ببرند و با نهایت غضب انگلیسها را سرزنش می‌کردند که با آنها شروع «به جنگ قحطی» نموده است.

اگرچه متفقین تحمل محاصره تحت‌البحری را بهتر و بیشتر نمودند ولی آلمانها تحت‌البحری‌های خود را مضاعف نموده و کروزرهای تحت‌البحری حقیقی که قابل عبور از اقیانوس اطلس بود ساختند و بالاخره در فوریه ۱۹۱۷ هرگونه ملاحظه و رعایت نسبت به دول بی‌طرف را نیز کنار گذاشته به جنگ تحت‌البحری بی‌رحمانه شروع کردند، به‌طوری که در مدت چند ماه یک وحشت حقیقی در دریاها حکمفرما و موقعیت متفقین خطرناک گردید، زیرا آنها هم به نوبه خود از حیث غذا و لوازم حرب در فشار و مجبور به محدود ساختن مصارف شدند. تنها در ماه آوریل ۱۹۱۷ آلمانها ۴۷۱ کشتی را معدوم ساختند (۷۸۴۰۰۰ تن). معهذا خطر به واسطه تأثیر ازدیاد وسائل دفاع بر ضد تحت‌البحریها و فعالیت شدید کارخانه‌های کشتی‌سازی انگلیس، اتازونی و ژاپن دفع گردید. در آغاز سال ۱۹۱۸ ساختمان کشتی بر تخریب آن فائق آمده و همین امر اعلان خاتمه جنگ تحت‌البحری بود.

جنگ هوایی: بسط جنگ هوایی صفات ممیزه جنگ بین ملل عالم را تکمیل نمود، زیرا این مجادله وحشیانه استعمال هر نوع اسلحه را ولو اینکه به بی‌رحمت‌ترین سکنه ممالک آسیب برساند جایز و مشروع ساخت.

آلمانها در هوا مانند خشکی و دریاها شروع به وحشیانه‌ترین ابداعات و اقدامات

نموده و از ۳۰ اوت ۱۹۱۴ طیارانشان به پاریس بمب می افکند. برخلاف دیربزرگ‌ها که حتی قویترین آنها از نمونهٔ زیپلن اثر قابل توجهی نداشت هواپیمایی به قدری مفید واقع شد که همه با شتاب تمام برای توسعهٔ آن اقدام نمودند. قشون فرانسه در ابتدای تجهیزات عمومی بیش از ۲۷۲ طیاره نداشت؛ ولی در ژوئن ۱۹۱۶ دارای ۱۵۰۰ و در اکتبر ۱۹۱۸ صاحب ۳۶۰۰ طیاره بود. در هر اردویی طیارات صیاد که مخصوصاً برای جنگ هوایی بود داشتند و هر مملکتی پهلوان‌های معروف هواپیمایی که به واسطهٔ فتوحات خود معروف شده بودند (مثل گینمر^۱ فرانسوی) به وجود آورد. همه اقسام مختلف طیارات ساختند مانند: طیارات مأمور خدمت دیده‌بانی، اطلاعات، عکس و تنظیم خط سیر شلیک توپخانه، طیارات مخصوص بمباردمان و بالاخره کمی بعد طیارات پیاده‌نظام که مستقیماً در محاربات مداخله کردند. خیلی دورتر از منطقهٔ استقرار قشون طیارات بمباردمان به کارخانجات جنگی و به کارهای بزرگ و در عین حال به مراکز شهرها حمله نمودند. آلمانها با نهایت شدت به فراز لندن و سپس بالای پاریس حمله‌ور شدند. متفقین هم حملات متعدد به نواحی و منطقهٔ زنان به عمل آوردند.

حوادث مهمه: ائتلاف انگلیس و فرانسه و روس بدو^۲ به نظر می‌آمد که متفقین را از حیث عده و وسائل تفوق خواهد داد، اما به واسطهٔ فقدان تهیهٔ قبلی برای جنگ و نداشتن انتظام و مخصوصاً به واسطهٔ نداشتن یک خط‌مشی مشترک بدو^۲ نتوانستند که از آن استفاده کنند. چون سال به سال جنگ ادامه یافته منبسط شده و شدیدتر می‌گردید بدون اینکه به نتایج قطعی‌تر از جنگ ۱۹۱۴ منتهی گردد. لذا باید در حوادث کثیرهٔ مزبور اکتفا به یادداشت مطالب اساسی نمود.

۱۹۱۵: از حوادث مهمهٔ سال ۱۹۱۵ ورود ایتالیا به جنگ بر علیه اطریش (۲۳ مه) است. این امر نتیجهٔ معاهدهٔ سری لندن بود که ترانتن و تریست^۲ و یک قسمت ساحلی دالمات یعنی تمام ایتالیای (همزبان و هم‌نژاد) را به ایتالیا وعده می‌داد. پس از یک هجوم مختصری قشون ایتالیا به زودی در آلپهای ترانتن و در خطوط

1. Guynemer

2. Trentin, Trieste

ایزونزو^۱ در روی جاده تریست متوقف گردید.

در جبهه شرقی که آلمان تصمیم گرفته بود تمام مساعی خویش را متوجه سازد متفقین به صدمات وخیمی دچار شدند. در موقعی که به واسطه اقدامات جدا جدا و غیر مرتب در جنگهای بڑی و بحری داردانل (۱۸ مارس) شکست خورده و نتوانستند بغاز مزبور را تصرف نمایند، اطیشیها و آلمانها برخلاف در نتیجه فتح دوناژک^۲ (۲ مه) موفق به شکافتن جبهه روس در گالیسی و عقب زدن قوای روس و تصرف کلیه لهستان، لیتوانی و کورلاند شده تا مقابل ریگا و دوینسک (سپتامبر) جلو رفتند. سپس با تقویت قوای بلغار (۵ اکتبر) قشون سرب را منهدم و سربستان را (اکتبر و دسامبر) فتح کردند. اگرچه به واسطه پیشقدمی فرانسه یک عده قوای امدادی در سالونیک پیاده شد (۵ اکتبر) و متفقین امیدوار به کمک یونان متفق سربستان بودند، ولی با مخالفت کنستانتین پادشاه یونان شوهرخواهر گبوم دوم مواجه شده و مأیوس گردیدند. چون بالاخره قوای آنها بدون کمک ماند، موفق به استخلاص اردوی سرب نشدند و فقط باقی مانده این قشون را جمع آوری کرده و برای سد کردن جاده مدیترانه در مقابل دشمن در سالونیک باقی ماندند.

در جبهه غرب با وجود چند موفقیت محلی قشون فرانسه و انگلستان در اقدامات خود که شکافتن قوای خصم بود و مهمترین آنها هجوم فرانسویها در شامپانی محسوب می شود (۲۵ سپتامبر - ۱۸ اکتبر) موفقیت نیافتند. در جنگهای خندقی که گاهی به این قبیل حملات تعرضی قتال مبدل می شد در عرض یک سال فرانسه ۴۰۰,۰۰۰ نفر مقتول و محبوس از دست داده و ۱,۰۰۰,۰۰۰ خارج از صف داشت که چه به واسطه ناخوشی و چه به علت زخمی شدن از جنگ کناره گرفتند.

۱۹۱۶: در سال ۱۹۱۶ دول پرتغال (۹ مارس) و رومانی (۲۸ اوت) به طرفداری متفقین وارد جنگ شدند. این سال مخصوصاً سال جنگ وردن می باشد که بزرگترین محاربات از حیث مدت (فوریه - اوت) و شدت رزمجویی محسوب می شود.

آلمانها در تعقیب نقشه اولیه خود خواستند قبل از آنکه قوای تازه انگلیس حاضر برای دخول در صفوف بشوند ضربت قاطعی به قشون فرانسه وارد سازند، لهذا در ۲۱

1. Isonzo

2. Dunajec

فوریه به وردن حمله نمودند، اما تمام مجاهداتشان مواجه با مقاومت لجوجانه فرانسویها شده و خشی گردید. رجحان نظامی به نظر آمد که به قوای متفقین منتقل گردیده است، زیرا در کلیه جبهه‌ها برتری یافتند. در طرف مغرب قسمت سُم (ژویه- نوامبر) نزدیک ایزونزو در گوریزیا^۱ (۴-۹ اوت) در سمت مشرق ابالت گالیسی (ژوئن- اوت) در ترانسیلوانی و در مقدونیه (اوت- سپتامبر).

ممالک مرکزی که خود را دچار مخاطره دیدند فرماندهی کل قوا را به هیندنبورگ^۲ که از نیز همیشه به معیت لودندورف کار می‌کرد سپردند (۲۹ اوت) این دو نفر بر اثر یک حمله جسورانه موفق شدند، قشون رومانی را که از طرف روسها به طور ناقص تقویت می‌شد، از میدان جنگ بیرون نموده و تقریباً کلیه رومانی را تا سرت^۳ (سپتامبر- دسامبر) تسخیر نمایند، ولی این فتوحات موقتی و خود لودندورف اقرار می‌کرد که: «وضعیت ما مثل بندبازی است، که روی تیغه کارد بازی کند».

در دریا کشتی‌های انگلیس و آلمان بدون اخذ نتیجه به جنگ بزرگ ژوتلاند^۴ مبادرت نمودند (۳۱ مه).

در آسیا اگرچه روسها در وسط زمستان قلعه معظم ترکها ارضروم (فوریه) و تقریباً تمام ارمنستان را تصرف کردند، ولی قشون انگلیس که به واسطه ترکها در بین‌النهرین

1. Gorizia

۲. هیندنبورگ یکی از اشراف پروس در سال ۱۸۴۷ تولد یافته و در جنگهای ۱۸۶۶-۱۸۷۰ شرکت داشته است. در سنه ۱۹۱۱ در سن ۶۴ سالگی با سمت فرماندهی سپاه متقاعد گردید.

در ۲۲ اوت ۱۹۱۴ مأمور نجات پروس شرقی شده و ژنرال لودندورف را به ریاست ارکان حرب او معین نمودند و به این طریق همکاری دوستانه‌ای بین این دو نفر شروع گردید که تا ۱۹۱۸ ادامه داشت، در انجام وظایف محوله بطوری این دو نفر با هم تشریک مساعی نموده‌اند که اعمال آنها را نمی‌توان از هم تشخیص و یا تفکیک نمود.

هیندنبورگ طبعاً معتدل تر از لودندورف بود ولی صاحب اراده‌ای ثابت و مسئولیت امور را به خوبی درک نموده در طی جنگ هیچگاه از به عهده گرفتن مسئولیت اقدامات متهورانه لودندورف خودداری نمی‌کرد، در جبهه شرق تخصص یافته و پیشرفتهای عظیمی در این قسمت نصیب وی گشته شهرتی یافت که بآنتیچه در ۲۸ اوت ۱۹۱۶ به سمت فرماندهی کل قوای آلمان تعیین شد. هرچند هیندنبورگ شخصاً سلطنت طلب و آیین وی وفاداری به پادشاه بود معذراً در ساعات سخت ۱۹۱۸ بعد از امضای متارکه جنگ برای نجات قشون آلمان از هرج و مرج و تفرقه و رجعت دادن آن به آلمان به سمت خویش در فرماندهی کل قشون ادامه داد.

در آلمان هیندنبورگ از معروفترین و محبوبترین رجال نظامی بشمار رفته و از ۱۹۲۰ تا موقع وفاتش (۲ اوت ۱۹۳۴) مسند ریاست جمهور آلمان را اشغال نموده است.

3. Sereth

4. Jutland

نزدیک کوت العماره (آوریل) محاصره گردیده بود مجبور به تسلیم شدند. بالاخره در
افریقا عمل تصرف مستعمرات آلمان از طرف متفقین خاتمه یافت.



فیلد مارشال فن هیندنبورگ
(۱۸۴۷-۱۹۳۴)

۱۹۱۷: سال ۱۹۱۷ متقلب ترین
سال های جنگ بود. حوادث سیاسی
و اقتصادی در این سال مهم تر از
وقایع نظامی می باشد. آلمان که به
واسطه تلفات و محاصره بحری
خسته شده و ضعف خود را احساس
می کرد بر مجاهدات و تحریکات
خویش برای تحمیل صلح به متفقین
افزود و نزدیک بود که در سایه
جنگ تحت البحری و انقلاب روسیه
به مقصود خویش برسد.

امیرالبحر آلمان تصور می نمود
که ممکن است در ظرف پنج ماه به
وسیله جنگ شدید تحت البحری

«انگلستان را به زانو درآورد»، لهذا از ۳۱ ژانویه ۱۹۱۷ به دول بی طرف اخطار شد که:
«آلمان از تاریخ ۲ فوریه در مناطقی که انگلستان، فرانسه، ایتالیا و مدیترانه شرقی را
احاطه می کند هرگونه مراودات بحری حتی با دول بی طرف را با قوه جبریّه منع خواهد
کرد و کلیه کشتیهایی که در این مناطق دیده شوند غرق می گردند».

جنگ تحت البحری تلفات زیادی به متفقین تحمیل کرد و آنها را بدو آ دچار
وضعیت خطرناکی ساخت، ولی قبلاً دیدیم که چگونه بالاخره متفقین موفق به دفع این
خطر شدند و بدون اینکه جنگ تحت البحری مظفریت را نصیب آلمان سازد نتیجه
شومی هم برای او داشت، زیرا باعث شد که عاقبت دول متحده آمریکای شمالی وارد
جنگ گردید (۶ آوریل).

گرچه دولت متحده آمریکای شمالی دارای قشون زیادی نبود و آلمان نیز احتمال

مداخله نظامی یک دولت آمریکایی را در اروپا نمی‌داد.

گذشته از اینها وضعیت به مناسبت انقلاب روسیه (۱۱ مارس) که در پتروگراد شروع گردید کاملاً تبدیل یافت. تزار نیکلای دوم مجبور به واگذاری تاج و تخت شد (۱۵ مارس)، تمام اقتدار حقیقی بدون اینکه به دست حکومت موقتی باشد نصیب سوبتها که نمایندگان منتخب عملجات و سربازان بودند گردید. دسایس آلمانها اختلال قشونی، سیاسی و اجتماعی امپراطوری روس را تسریع کرده و زمامداری یک دسته از کمونیستها موسوم به بلشویک را که رؤسای آنها لنین^۱ و تروتسکی^۲ بودند (۷ نوامبر) تسهیل ساخت. بلشویکها در برست لیتوفسک^۳ معاهده متارکه جنگ را با آلمانها امضاء کرده (۱۵ دسامبر) و شروع به مذاکرات صلح نمودند. بنابراین ظاهراً در قسمت مشرق فائق گردید.

در مغرب آلمان بدو با کمال احتیاط حالت دفاعیه خود را محافظت می‌کرد، ولی در فوریه و مارس به طرف خطی که کاملاً مستحکم شده و موسوم به خط هندنبورگ بود عقب نشستند.

قشون فرانسه در تحت فرماندهی ژنرال نیول^۴ در یکی از حملات تعرضی جدید برای شکافتن خط دفاعیه خصم که در جبهه اوسون به عمل آورد شکست خورد (۱۶ آوریل).

قشون انگلیس در حملات قتال سختی که در فلاندر شروع کرد (ژویه - نوامبر) و نتوانست سواحل بلژیک را مستخلص سازد، تلفات زیادی از قوای مهم احتیاط خود داد.

ارکان حرب آلمان با قوایی که از مشرق مراجعت کرده بودند در جبهه ایتالیا شروع به حملات تعرضی نموده خط دفاعیه این جبهه را کاملاً در کاپورتو^۵ درهم شکست. ایالت ونیز تا پایا^۶ تسخیر گردید. تلفات ایتالیا بالغ بر ۴۶۰,۰۰۰ نفر بود که ۳۳۵,۰۰۰ نفر از این عده اسیر گشتند، انگلیسها و فرانسویها مجبور شدند که ۱۱ لشکر کمک به ایتالیا بفرستند.

1. Lénine

2. Trotski

3. Brest-Litovsk

4. Nivelle

5. Caporetto

6. Piave

در بالکان پس از استعفای اجباری کنستانتین از تاج و تخت و روی کار آمدن مجدد ونیزلوس^۱ (۱۲ ژوئن) یونان به کمک متفقین وارد جنگ گردید. در آسیا انگلیسها بغداد (۱۱ مارس) و بیت المقدس را (۱۹ اکتبر) تسخیر نمودند.

وردن: لازم است که از دوره طویل جنگ سه حادثه را که به واسطه اهمیت فوق العاده سزاوار مطالعه بیشتر و نزدیکی هستند مجزاً ساخت: جنگ وردن، دخالت انازونی و انقلاب روس.

در ۱۹۱۵ ارکان حرب آلمان مظفریت های مهمی در قسمت قشون روسیه تحصیل نمود و در ابتدای سال ۱۹۱۶ تصمیم گرفت که در قسمت مغرب ضربت قاطعی به فرانسه «دشمن اصلی» وارد سازد که اراده جنگ را از او سلب کند. پیش آمدگی وردن که یکی از مفاصل اصلی جبهه فرانسه را تشکیل می داد برای این منظور انتخاب شده بود، چنانکه یکی از سربازان آلمان می نویسد: «ما می رویم وردن بزرگترین قلاع مستحکمه فرانسه را بگیریم و پس از آن صلح مستقر خواهد شد. در آنجا چنان رزمی واقع خواهد شد که تاکنون نظیر آن در عالم دیده نشده است».

منظره عمومی ناحیه وردن عبارتست از فلاتی که دارای شکاف های عمیق، جنگلها، مسیلهها و تپه ها می باشد. از جنوب به شمال بریدگی وسیعی دیده می شود که رودخانه موز با پیچ و خم های طولی در آن جاریست. در ساحل راست و در طول شط ارتفاعات موز که تقریباً کاملاً مشجر بوده و بالغ بر ۳۵۰ متر ارتفاع دارند (۳۸۸ متر در سودیل و در دو آمون)^۲ واقع شده و نشیبی است که به خوبی مستحفظ استحکامات می باشد. برعکس در ساحل چپ برآمدگی های لخت و بی درخت با ارتفاعات مشجر متناوباً وجود داشته، قلل این تپه ها مانند افواج مسلسل است که از شرق به غرب متوجه باشد.

برای همین ملاحظات طبیعی بوده منطقه وردن را از بعد از ۱۸۷۰ برای استقرار یک اردوگاه بزرگ مستحکم انتخاب کرده بودند. محققاً از ۱۹۱۴ یعنی پس از تجربه لیز و موبوژ دیگر به قلاع اطراف وردن اهمیت اولیه را نمی دادند، ولی ارزش دفاعی استحکامات این قلاع باقی و جز اصول جدید خندق نقصی نداشت، زیرا مجموع تشکیلات این قسمت از نقطه نظر نظامی متوسط به شمار می رفت. آلمانها یقین داشتند

1. Venizelos

2. Souville, Douaumont

که در وهله اول مدافعین ساحل راست را به رودخانه می‌ریزند و خیال می‌کردند که مسئله شکافتن خطوط قوای طرف را به واسطه ترکیب اضمحلال و بهت قوای خصم حل کرده‌اند و این نظریه را نیز متکی به تهیه توپخانه قوی و زبده خود که مجال جلب اعانت فئون‌های احتیاطی را به خصم نمی‌داد نموده بودند.

عملاً اولین دوره جنگ (از ۲۱ تا ۲۵ فوریه) به نظر می‌آمد که مقدمه یک فتح بزرگ آلمان می‌باشد.

پس از شلیک شدید و بی‌نظیر توپخانه که با توپ‌های سنگین به عمل آمد حمله تعرضی در تحت ریاست ولیعهد به ساحل راست بین موز و وئور^۱ متوجه گردید. فئون آلمان که در وسط برف و گِل راه می‌پیمود به اتکاء توپخانه و حشتمانی مدافعین را به واسطه کثرت عدد و توده عظیم خود پایمال و پس از حملات متوالیه خونینی خط دوم استحکامات را تصرف و از آن نیز گذشته تا به قلعه دو آمون جلو رفتند و فرانسویها خیال کردند که بایستی ساحل راست موز را تخلیه نمایند، بنابراین جاده وردن به نظر می‌رسید که مفتوح شده است.

اما در روز ۲۵ سرنوشت این محاربه مردد و فتحی را که ملت آلمان به آن مباحثات می‌نمود در شرف از دست دادن بود. اولین قوای امدادی که با عجله به میدان این جنگ مخوف اعزام شدند در صحرای مسطحی که تمام خندق و استحکاماتش صاف و با خاک یکسان شده بود برای جلوگیری از هجوم آلمان شجاعتی مافوق طاقت بشر نشان دادند. فرماندهی کل جنگ که نماینده‌اش در وردن ژنرال کاستلنو بود چون تصمیم داشت که: «به هر قیمتی باشد ساحل راست موز را از دست ندهد» اداره دفاع را به یک رئیس محبوب و آرام و بصیری (ژنرال پتن^۲) سپرد.

رساندن آذوقه و مهمات و انتقال دستجات و مجموع احتیاجات این منطقه را به عوض خط آهن که در بدو جنگ قطع شده بود کامیونهای اتومبیل که دائماً مانند یک رشته زنجیر ممتدی از دو جهت در رفت و آمد بودند تأمین می‌ساخت.

از این موقع دفاع فاتحانه وردن که عبارت از حملات متقابله دائمی می‌باشد شروع گردید.

آنچه را که آلمانها به واسطه حمله ناگهانی موفق نشدند به دست بیاورند در صدد برآمدند به وسیله عظمت هجوم مکرر توده قوای بیشمار خویش که از تاریخ ۶ مارس تا ساحل چپ رودخانه موز نیز بسط دادند تحصیل نمایند، ولی این اقدام هم در دو تپه ساحل ۴ و ۳۰ مرت هوم^۱ به مانع برخورد. هفته به هفته حملات حصارشکن توالی داشت. جنگ امتداد یافته و به یک جنگ تن به تن خونینی مبدل گردید. جنگلها، مزارع و چمنها به وسیله هزاران گلوله شیار و معدوم گشته تل خاکی با منظره وحشتناک و شوم جایگزین آنها شد که دائماً ستونهای بخار و مواد منفجره از آن متصاعد بود، چنانکه یکی از آلمانها گفته است: «جنگ وردن شباهت به جنگ انسانی ندارد بلکه منظره جهنم است».

با این حال در ماه ژوئن به نظر می رسید که قوه دفاع و مقاومت رو به ضعف می گذارد زیرا پس از محارباتی که جز یک سلسله کشتار زشت نفرت آوری بیش نبود قلعه^۲ و و^۳ که تا آن وقت با کمال شجاعت نگاهداری شد تسلیم گردید (۷ ژوئن)، لهذا آلمانها مجاهدات خویش را مضاعف ساخته و قلعه سوویل^۴ را که آخرین سد محافظ وردن بود تهدید می کردند، ولی در همین وقت که اول ژویه بود خبر حملات تعرضی عظیم انگلیسها و فرانسویها در ساحل شَم منتشر گردید. تأثیر این خبر تقریباً فوری و آلمانها پس از آخرین تلاش بیهوده برای تصرف سوویل از این قسمت صرف نظر نمودند (۴ تا ۱۲ ژویه) و می توان گفت که وردن درست در همان موقعی که لازم بود نجات یافت و این معنی را کاملاً فرماندهی کل متفقین درک کرده مبادرت به اقدام نمود.

کمی بعد فرانسویها در ۱۲ اکتبر و ۱۵ دسامبر در ظرف دو روز در تحت فرماندهی ژنرال نیول^۴ و مانژن^۵ تقریباً تمام اراضی را که دشمن از آنها در ظرف پنج ماه قطعه به قطعه گرفته بود مجدداً متصرف شده و بالتبجه در مخوفترین جنگ دفاعی که تاریخ به یاد دارد فاتح گردیدند.

ماهیت وردن: ممکن نیست با چند کلمه صدمات و فداکاری هایی که لازمه به دست آوردن چنین نتیجه ای بود بیان کرد، فقط باقیمانندگان این محاربه می توانند از مخافتها و

1. Morté-Homme

2. Vaux

3. Souville

4. Nivelle

5. Mangin

مناظر هول‌انگیز آن شهادت بدهند و مسیو ژ. بدیه^۱ چند فقره که واقعاً هیجان‌آور است به دست آورده که ما عیناً نقل می‌کنیم: «یک روز در جلو وردن رئیس یک گردان که محروم از هر وسیله ارتباطی شده بود ۲۰ نفر به پست فرمانده می‌فرستند. این عده بایستی خط سیر معینی را برای رفتن و خط دیگری را برای مراجعت طی نمایند. هیچ یک از این عده مراجعت نکردند و فردای آن روز ۱۰ نفر از آنها را در خط سیر رفتن و ۱۰ نفر دیگر را در خط سیر مراجعت یافتند که همه مرده بودند».

«در وردن اوایل یکی از شبها رئیس یک گردان برای بازدید نفرات خود و تشجیع آنها به خط اول جنگ می‌رود، این خط مانند فتیله به زمین گسترده شده و بین گودال‌هایی که از انفجار بمب به وجود آمده ممتد است. درین گودالها نفرات یکی یکی پنهان شده بودند، فرمانده بالای یکی از حفره‌ها که به واسطه تاریکی شب کاملاً سیاه و مخوف بود خم شده و به جهت قرب جوار آلمانها با صدای آهسته می‌پرسد: «چطور هستی؟» کسی نمی‌جند اما صدایی آهسته مثل اینکه سرتی را می‌خواهد بگوید به گوش او می‌رسد: «حالم خوب است فرمانده من، آنها عبور نخواهند کرد» فرمانده مزبور دورتر رفته و به شب‌گردی خود ادامه می‌دهد: «چطور هستی؟» و از هر سوراخ سیاهی همان سرتی سرباز اولی شنیده می‌شود...»

پس از مارن اسم وردن در این جنگ برجسته‌ترین نامها است. مع هذا فتح وردن نیز مثل فتح مارن به نتایج فاطمی منتهی نگردیده بلکه مانند مارن مخصوصاً از نقطه نظر نتایج اخلاقی با عظمت بود. مملکت آلمان تلخ‌ترین حقایق را درک کرده و اگر نتایج جنگ مارن را که از او مخفی نموده بودند نتوانست به اعتمادش لطمه‌ای وارد سازد وردن اساس اطمینان او را متزلزل ساخت و چون بر طبقه عقیده ناپلئون: «سه چهارم قوای جنگ قوای اخلاقی است» می‌توانیم بگوییم که از جنگ وردن انحطاط و شکست آلمان شروع می‌شود: انقلاب روسیه فقط خاتمه آن را به تأخر انداخت.

وردن فرانسه‌ای را به عالم معرفی کرد که تا آن وقت نمی‌شناختند، یعنی دانستند که این مملکت سرسخت و لجوج و اراده‌اش در اینکه در مقابل مصادمات کمر خم نمکند تزلزل‌ناپذیر است.

در ممالک متحده آمریکا مخصوصاً احساسات خیلی شدت کرد. در مجامع و میهمانیها مخصوصاً مشاهده می شد که کلیه حاضرین به محض شنیدن اسم وردن از جا بر می خاستند.

فتح وردن در حقیقت نطفه اتفاق فرانسه و آمریکا را که از عوامل اصلی فتح قطعی بود در بر داشت.

مداخله آمریکا: سبب مستقیم مداخله آمریکا یادداشت ۳۱ ژانویه ۱۹۱۷ آلمان بود که حکم شروع به جنگ سخت تحت البحری را اعلام می داشت.

رئیس جمهور اتازونی، ویلسن، در عین اینکه با کمال جدیت بی طرفی مملکت خویش را حفظ می نمود حق کشتی رانی که باید دول بی طرف دارا باشند بدون کمترین گذشتی برای آمریکا نیز در دست نگاه داشته بود، ولی پس از یادداشت ۳۱ ژانویه که حاکی از نقض آشکار این حق بود قطع روابط سیاسی خود را با آلمان اعلان کرد (۳ فوریه).

کنگره در ۶ آوریل به «شناختن حالت جنگ» بین اتازونی و آلمان رأی داد و چندین جمهوری آمریکای لاتین از جمله برزیل قطع روابط خود را با آلمان اعلام کردند.

آلمان از این پیش آمد به هیچ وجه خود را مضطرب نشان نداد، زیرا به طور قطع گمان می کرد که محاصره تحت البحری اثر سریع خود را خواهد نمود. به علاوه دولت متحده آمریکا که به واسطه عرض اقیانوس اطلس از متفقین مجزا و بیش از ۱۵۰,۰۰۰ نفر سرباز حاضرالسلاح در تحت اختیار نداشت به نظر او دشمن خطرناکی نمی آمد.

همین اشتباه شاید بزرگترین خبطهای آلمان و بالاخره عاقبت شومی برای او داشت، زیرا دولت متحده از نظر نظامی، اخلاقی و اقتصادی کمکی به متفقین نمود که قدر و قیمت آن بی حد و حصر بود. راست است که کمک نظامی این دولت نمی توانست آنی و فوری باشد، اما از ۱۸ مه کنگره به تأسیس نظام اجباری رأی داده و با کمک صاحب منصبان فرانسه قشون معظم آمریکایی با کمال سرعت تشکیل گردید و برای اواسط سال ۱۹۱۸ دخول یک میلیون سرباز آمریکایی را در تحت فرماندهی ژنرال پرشینگ^۱ می توانستند پیش بینی بکنند. از نظر اقتصادی قدرت مالی دولت متحده که در

جریان جنگ مضاعف گشت به قدری بود که بعد از اعلان جنگ به آلمان نتیجه‌اش فوراً محسوس شد. تضییقاتی که نسبت به تجارت با دول بی طرف به عمل آمد نتیجه‌اش این شد که محاصره بحری آلمان را با علی درجه شدت رسانید، در حالتی که مسئله رساندن مهمات و آذوقه به قوای متفقین تأمین شده بود. برای دفع تحدید تحت‌البحریها بیش از ۱۰۰۰ کشتی که مجموع ظرفیت آنها قریب ۶ میلیون تن می‌گردید در ظرف سال ۱۹۱۷ به کارخانجات کشتی سازی سفارش داده شد. از نظر مالی هم طلاهایی که از سنوات ۱۹۱۴ تا ۱۹۱۶ از اقطار عالم به آمریکا رفته بود دولت متحده را به قدری غنی ساخت که توانست تا آخر سال ۱۹۱۷ مبالغ فوق‌العاده‌ای که بالغ بر ۲۱ میلیارد می‌شود به متفقین کمک نماید و به این ترتیب وضعیت اقتصادی متفقین در مقابل آلمان دارای بنیان غیرقابل تزلزلی گردید. بالاخره اثر اخلاقی مداخله آمریکا در جنگ بسیار بود، چه با سوابق تاریخی برای اولین بار دولت متحده آمریکا تصمیم به مداخله در امور اروپا گرفت و این مداخله نه فقط برای دفاع از حق بین‌المللی بود که از طرف آلمان نقض شد بلکه برای این بود که اطمینان داشت استبداد و تسلط نظامی آلمان آزادی عالم را در خطر خواهد انداخت.

آمریکاییها همانگونه که صلیبیون به جنگهای صلیبی عزیمت کردند عازم این جنگ شدند، چه این جنگ برای حفظ حق و آزادی بود.

فرانسویها که به واسطه سه سال مجاهدات خونین فرسوده شده بودند به محض ورود آنها مجدداً روح اعتماد در آنها دمیده شده و فتح را تقریباً قطعی می‌دانستند. آلمان خود را در محضر قضاوت انسانیت متمدن می‌دید و همین که ویلسن رئیس‌جمهور بیانات شدیدالحن ذیل را نمود: «این تهدید آمیخته به بیرنگ و زور که ما آن را فعلاً به‌طور وضوح می‌بینیم و قدرت آلمان را تشکیل می‌دهد عملی است برخلاف وجدان و شرافت» مانند یک حکم محکومیت قطعی منعکس گردید.

انقلاب روس: اما در همین زمان تعادل قوا در اروپا به واسطه انقلاب روسیه شدیداً تغییر کرد. در مدت سه سالی که این جنگ مهیب ادامه داشت تمام قوای ممالک محارب به پایان رسیده و در بین این ممالک آنهایی که ساختمان ملی و اجتماعیشان ضعیفتر بود طبعاً فاقد قدرت مقاومت گردیدند. امپراطوری روس در این مرحله پیشقدم و قبل از همه

از پا درآمد.

این اضمحلال به واسطه خطاها و مفاسد حکومت تزار پیش‌بینی می‌شد. جنگ عدم لیاقت و مفاسد اخلاق هیئت اداری روسیه و فساد افتضاح آمیز تر درباری که یک دهقان بداخلاق و مدعی مکاشفه (راسپوتین) اراده‌اش را به خانواده سلطنت تحمیل می‌کرد کاملاً روشن ساخت. فرط فلاکت و بدبختی که نتیجه هرج و مرج اداری بود و فقدان نان و زغال در پتروگراد باعث شورش گردید. در روزهای ۱۱ و ۱۲ مارس انقلاب که از طرف سربازان باغی اداره می‌شد به پایتخت سرایت نموده مجلس دوما یک حکومت موقتی تشکیل داد و سه روز بعد تزار نیکلای دوم که کاملاً تنها مانده بود از سلطنت استعفا کرد.

انقلاب روسیه به عجله صورت یک انقلاب اجتماعی به خود گرفته و به همین جهت در بحبوحه اوضاع عمومی مشوش اروپا مایه انتشار انقلاب جدیدی گردید. بین توده عظیم ملت جاهل و زودباور و بی‌حس روس که فقط تمایلات مختلط و مبهم برای صلح یا برای تقسیم اموال و اراضی و عدم اعتناء به اصلاحات سیاسی حکمفرما بود طبقه اواسط‌الناس آزادی‌خواه که حکومت موقتی را در ماه مارس تشکیل داده بود دارای قدرت کافی برای اداره انقلاب نبود. تمام قدرت حقیقی به دست سوتنها یعنی کمیته‌های نمایندگان منتخب کارگران و سربازان افتاد، اصول حکومت سوتنها که تا خطوط جبهه جنگ بسط یافت به زودی هرگونه انتظامی را از بین برده و قشون روس شروع به متلاشی شدن کرده یک نفر سوسیالیست دموکرات موسوم به کرنسکی^۱ که رئیس حکومت موقتی (ژوئیه ۱۹۱۷) شد به تحریک متفقین کوشش کرد بلکه این قشون عاجز و متمرد را حیات موقتی داده و یک هجومی را در قسمت گالیسی شروع نماید، ولی کوشش او بی‌حاصل و بلافاصله پس از شروع حمله سربازان متوقف گردیده و بالاخره منجر به عقب‌نشینی و پراکندگی دستجات روس گردید (ژوئیه- اوت). خود کرنسکی را نیز بلشویکها سرنگون ساختند (۶-۷ نوامبر).

بلشویکها: آلمان از ایجاد این وضعیت خوب می‌توانست استفاده کند، خاصه اینکه در پیشرفت بلشویسم خود او چندان بی‌مداخله نبود. بلشویکها جماعت قلبی از

سوسیالیست‌های روس بودند که مسلک اشتراکی و بین‌المللی را تبلیغ و کاملاً اصول دموکراسی را تحقیر نموده و برای اجرای مرام خود به تحمیل «استبداد رنجبران» که در معنی استبداد خود آنها بود و روشن ساختن آتش انقلاب عمومی تصمیم داشتند.

مبلغ اصلی این گروه لنین یکی از نجبای روس بود که در دورهٔ امپراطوری در سویس پناهنده شده و مأمورین آلمان وسائل مراجعت او را به روسیه فراهم کرده و از حیث مادی نیز به تبلیغات بلشویکی کمک‌های ذقیمتی نمودند.

همین که ملت روس مشاهده کرد که کرنسکی جنگ را ادامه می‌دهد از او دوری جسته و به طرف بلشویکها که وعدهٔ صلح می‌دادند متمایل گردید. در هفتم نوامبر رؤسای بلوشیک لنین و تروتسکی به وسیلهٔ یک فشار سخت زمام را به دست گرفته و با استقرار طرز حکومت وحشت باقی ماندند.

زامانداری بلشویکها به آلمان اجازه داد که بالاخره به دو مقصدی که از مدتها قبل در نظر داشت برسد: «متلاشی شدن امپراطوری روس و از بین رفتن اتحاد فرانسه و روس». کلیهٔ مللی که سیاست روسی کردن تزارها در آن نقاط نتوانسته بود موفقیت پیدا کند و همیشه مدعی آزادی خود بودند مانند: فنلاند، ایالات بالتیک (لونی و استونی)، لیتوانی، لهستان، اوکرائی یا روسیهٔ جنوبی و گرجستان از روسیه با کمال سرعت مجزا شده و در تحت قیمومیت آلمان قرار گرفتند.

از طرف دیگر پس از آنکه دیکتاتورهای بلشویک بیهوده پیشنهاد متارکهٔ عمومی را به همهٔ دول نمودند بالاخره در ۱۵ دسامبر متارکهٔ جنگ را تنها برای قوای روس امضاء و بلافاصله شروع به مذاکرات صلح کردند. این مذاکرات یک بار قطع گردید، ولی پیشرفت جدید قشون آلمان بلشویکها را مصمم به امضای معاهدهٔ برست لیتوفسک^۱ (۳ مارس ۱۹۱۸) که شامل تجزیهٔ امپراطوری روس بود نمود.

دولت رومانی نیز که به این واسطه منفرد و دور افتاد مجبور شد که متارکه و معاهدهٔ بخارست را در (۱۶ مارس) امضاء نماید و بالتیجه جبههٔ شرق کاملاً مضمحل گردید. فرانسه که به واسطهٔ وفاداری نسبت به معاهده با روسیه وارد جنگ شده بود به این طریق در بحبوحهٔ جنگ خود روسیه او را ترک نمود. این نقض عهد منافع متفقین را در

1. Brest-Litovsk

معرض خطر مهلکی قرار داده و فتح قطعی آنان و صلح را یک سال به تأخیر انداخت.

IV

جنگ فرانسه

منظوره جدید جنگ: سومین و آخرین دوره جنگ که تمام آن عبارت از جنگ بزرگ فرانسه می باشد (۲۱ مارس - ۱۱ نوامبر ۱۹۱۸) به قدری با جنگهای دوره اول مغایرت دارد که یک جنگ جدیدی به نظر می آید.

پس از جنگهای خندقی متخصصین مجدداً مانند ۱۹۱۴ متمایل به جنگهای نهاجمی می گردند، اما با این تفاوت که اگر یک جنگ حقیقی بین قشون ۱۹۱۴ و قشون ۱۹۱۸ به وقوع می پیوست می توانستند بگویند که: «یک عده از سربازان اروپایی با یک دسته از میاهان افریقایی که با دشنه و تفنگهای چخماقی مجهز می باشند مواجه گردیده اند».

عوامل اصلی جنگ در ۱۹۱۸ عبارتند: از شدت آتش مسلسل و توپ بستن با گلوله های سمی و در جنبین صفوف پیاده نظام دخالت توپخانه متحرک و هواپیمایی. پس از ۱۹۱۴ بزرگترین مساعی طرفین صرف «از دیاد قوت آتش» پیاده نظام می گردید و بالاخره به واسطه توأم ساختن تفنگ، مسلسل و نارنجک مقصود حاصل شد. در جنگهای خندقی مسلسل از نظر اسلحه دفاعی تأثیر عمده داشت در محاربات مجدد نهاجمی در تحت اشکال مختلفه (مسلسل سبک آلمان و تفنگ مسلسل فرانسه) مهلک ترین اسلحه های حمله ای گردید، زیرا مسلسل جدید سلاحی بود بین تفنگ و توپ مسلسل و به قدری سبک و عمل که یک نفر به تنهایی می توانست آن را به کار بیندازد. وقتی پیاده نظام با این ادوات جدید مجهز گردید توانست که در موقع حرکت جلو خود بساط حقیقی از آتش گسترده و سدی از گلوله در مقابل خویش به پا نماید. قدرت آتش توپخانه نیز با تناسبی به مراتب مخوفتر از پیاده نظام دائماً در افزایش و سابقاً اشاره شد که از ۱۹۱۴ تا ۱۹۱۸ توپخانه چه ترقیاتی کرد و به حدی رسید که توپخانه آلمان در ۱۹۱۸ حداً اعلائی علم توپ اندازی یعنی توپ بستن پاریس را از مسافت ۱۲۰ کیلومتر به عرض عمل آورد. اما صفت اصلی جنگ توپخانه در ۱۹۱۸ استعمال قوی گلوله های

سمی بود. پس از استعمال گازهای خفه کننده و دمی آلمانها ایپریت^۱ را در ۱۹۱۷ اختراع نمودند و چون اولین بار در ایپر استعمال کردند ایپریت نامیده شد. این گاز به قدری مخوف بود که هیچ چیز نمی توانست قبلاً وجود آن را معلوم سازد و به تمام اشیاء نفوذ کرده و سوختگی های دردناکی تولید می نمود.

فرانسویها نیز به نوبت خودشان موفق به ساختن ایپریت شده و در ظرف ۷ ماه از آوریل تا نوامبر ۱۹۱۸ بیش از دو میلیون گلوله توپهای (۷۵) را از این گاز پر کردند. گازهای دیگری نیز که تولید رخوت و بی حسی می کرد اختراع شد. به گلوله های مسموم گلوله های مولد دود که یک مه مصنوعی ایجاد می کرد اضافه شد و بنابراین جنگ در یک فضای تاریک و هوای غیر قابل تنفس جریان پیدا کرد و جنگجویان مجبور بودند که در تمام مدت جنگ ماسک استعمال کنند.

برای اینکه پیاده نظام بتواند از منطقه خندقها (و صحرای قیفی که بر اثر شلیک توپ روزانه تشکیل شده بود) عبور نماید هر قشون جدیدت نموده بود که یک توپخانه متحرک داشته باشد که با همان سرعت حرکت پیاده نظام جلو برود. متفقین برای این منظور از سپتامبر ۱۹۱۶ شروع به استفاده از عرابه های هجوم یا تانکها نمودند.

اما تانک های اولیه که سنگین و آهسته حرکت می کرد چندان رضایت بخش نبود. حل مسئله پس از ساختن عرابه های هجوم سبک و سریع (رنو) میسر گردید و عرابه های مزبور را از ۱۹۱۸ به کار انداختند. آلمانها که منکر خاصیت تانکها بودند فقط عده معدودی ساختند و در عوض توپخانه متحرکی به اسم میتورفر^۲ (بمب انداز) سبک که بالای چرخ قرار داده شده و توپهای سبکی معروف به توپهای پیاده نظام اختراع نمودند که مستقیماً به دستجات پیاده نظام مربوط و تا روزی که عرابه های (رنو) متفقین صدصد وارد میدان جنگ شد بهترین طرز جنگ بود.

بعد از دخالت تانکها دخالت طیاره صفت اصلی جنگهای ۱۹۱۸ را مکمل می سازد. هواپیمایی که تا آن وقت اسلحه ضمیمه و معاون توپخانه و وسیله تحقیق و اکتشاف بود در ۱۹۱۸ مخوفترین آلت تخریب جنگ گردید.

دستجات طیارات مأمور بمباردمان که روز به روز قویتر و بر عده شان می افزود نه فقط

1. l'ypérite

2. Minenwerfer

خروارها مواد نارته در بالای مواقع اردوها و محل توپخانه‌ها و انبارهای ذخیره و مواد غذایی دشمن می‌ریختند، بلکه طرفین دستجات هواپیماهای پیاده‌نظام تشکیل داده بودند که در نزدیک سطح زمین پرواز کرده و حملات حقیقی هوایی به عمل آورده و به وسیلهٔ مسلسل به خطوط پیاده‌نظام، توپخانه و ذخائر یکدیگر شلیک می‌نمودند تا عملیات آنان را در موقع خود فلج سازند.

یکی از جنگهای ۱۹۱۸: مسیو لویی ژیل^۱ فرانسوی از نویسندگانی است که خود نیز در جنگ شرکت داشته و شرح ذیل که از آثار او است یکی از مناظر تأثرآوری که جدیداً جنگ به خود گرفته بود نشان می‌دهد. شرح مزبور راجع به یکی از وقایع محاربهٔ فلاندر تسخیر (مون‌کمل)^۲ از طرف آلمانهاست که در ۲۵ آوریل ۱۹۱۸ واقع شده: «صبح ۲۵-در ساعت دو و سی دقیقه حملات آلمان شروع می‌شد. حملات مزبور از نوع حملات وردن ولی به قدری قاهر و قوی که به وحشتناکترین حملات نابودکننده تیومون و ضلع (۳۰۴) در وردن فوق‌العاده برتری داشت. کلیه ناظرین این محاربه موافقت کردند که تا آن وقت یک چنین تراکم و تمرکز مخوفی از آتش ندیده بودند. یکی از خصوصیات آن استعمال عدهٔ بیشمار گلوله‌های مسموم است. طبیعت این گازها شبیه ایپریت نبود که به زمین متصل گردیده و آن را برای مدت زمانی غیرقابل مسکون می‌نماید، بلکه گازهای جدیدی استعمال می‌شد که نتایج سریع و موقتی داشته و باعث زحمت زیاد برای تنفس و تولید خفقان قلب و گیجی می‌کرد. این بخار مودی مخصوصاً در منطقه‌های توپخانه متشرگشته و تشکیل یک طبقه در زیر اشجار جنگل و در عمق مسیله‌ها می‌داد. توپچی‌ها مجبور شدند که ساعات زیادی با ماسک عملیات کنند. در ساعت سه آتش متحرک به حد اعلای شدت خود رسید. عدد گلوله‌های توپ در هر دقیقه به صد رسید. در حدود ساعت پنج یک بارانی از بزرگترین بمبها به غوغای توپخانه اضافه گشته و اعدام دستجات بدبخت جنگی خطوط اولیه را تکمیل ساخت. در همان لحظه یک طوفان شدید مسلسل‌های سبک و سنگین کوه را از ابرهای سرب مستور می‌داشت. آخرین و شاید موخش‌ترین مهالک این بود که به تمام این آتشیهای زمینی آتشیهای هوایی نیز ضمیمه گردیده یک حملهٔ مخوفی از طیارات مثل یک سواره نظامی از طوفان نفرات ما

را از نزدیک به شلیک مسلسل بسته بین دستجات عقب وحشت و گلوله می‌ریخت و فکر و عقل را متزلزل می‌ساخت. در تمام روز بالهای عظیم طیارات دیده می‌شد که بر فراز دود و ابرگرد و خاک دور می‌زند و به مثابه مرغهای دریایی بود که در روز طوفانی در سطح امواج پرواز می‌نمایند، تنها در بالای سر یک فوج بیش از هشتاد عدد از این طیارات را توانستند به شمارند...

صبح روز بعد دامنه‌های کوه مون‌کمل لخت و برهنه مثل منظرهٔ پس از حریق به نظر می‌رسید.^۱

وضعیت جنگ در آغاز ۱۹۱۸: در آغاز سال ۱۹۱۸ به نظر می‌رسید که آلمان در جبههٔ شرق فاتح شده و از همان وقت برای او ممکن گردید که کلبهٔ قوای فعال قشونش را برای دفع دشمنانش به غرب منتقل سازد. انتقال قشون از مشرق به مغرب باعث تفوق فوق‌العادهٔ آلمان از حیث عده بر فرانسه و انگلستان شد (آلمان ۲۰۰ لشکر، متفقین ۱۶۸ لشکر داشتند) اما لازم بود که برای استفاده از این موقع مساعد عجله کند و الا بیم آن می‌رفت که دیگر چنین فرصتی هیچ وقت به دستش نیاید زیرا در حقیقت پیش‌بینی می‌شد که ورود آمریکاییها به اروپا در یک آتیهٔ کم و بیش نزدیکی بالاخره کفهٔ ترازو را به نفع متفقین و بعد نیز آن را قطعاً به طرف آنها متمایل سازد؛ پس آلمان بایستی حملات قطعی نموده و قبل از ورود آمریکاییها به جنگ طرف را مغلوب سازد. برعکس متفقین ناچار بودند که در حالت دفاعی باقی مانده و تا موقعی که تفوق آنها از حیث عده و مهمات تأمین نگردد از هرگونه محاربهٔ جدی خود را کنار بکشند، بنابراین انگلیسها و فرانسه‌ها خطوط خود را مستحکم ساخته و با عزمی ثابت به انتظار حمله نشستند.

لودندرف: آلمان از یک جهت دیگر نیز که فوق‌العاده در جنگ مهم است به متفقین برتری داشت و آن وحدت فرماندهی کل قوا بود به این معنی که در جبههٔ فرانسه دو اردوی بزرگ انگلیس و فرانسه پهلوی پهلوی قرار داشتند ولی هرکدام مطیع رئیس جداگانه بودند (ژنرال پتن فرماندهٔ قوای فرانسه و مارشال دوکلاس هایگ^۱ فرماندهٔ قوای انگلیس) برخلاف در طرف دشمن تمام اختیارات و وسائل عملیات نظامی در دست شخص واحد ژنرال «لودندرف» متمرکز داشت.

1. Douglas Haig

اریخ لودندورف با همان عنوان ریاست ارکان حرب مارشال هیندنبورگ ریاست حقیقی مملکت امپراطوری و قشون را در دست داشت. مهارت و کفایت خویش را در عملیات سوق الجیشی که خود مبتکر بود در سنوات ۱۹۱۴، ۱۹۱۵، ۱۹۱۶، که منجر به موفقیت‌های بزرگ قشون آلمان در تاننبرگ و لهستان و رومانی و کاپورتو گردید نشان داده بود. لودندورف شخصی فعال، قائل به نظم، مدیر بی نقص و در فن سوق الجیشی دارای جسارت بی حد و حصری بود که اعتماد نامحدود به قریحه خود بر تهورش می‌افزود. چنین شخصی تمام هوش و وسائلی که در دست داشت به کار انداخت تا از قماري که آلمان تمام سرمایه خود را گذاشته بود نصیب وی گردد و موقعیت مملکت خویش را تأمین نماید.



لودندورف (۱۸۶۵)

حمله با دقیق‌ترین طرزی چه از حیث مستور بودن ترتیبات آن که لودندورف (اسلحه سکوت و احتیاط) می‌نماید و چه از حیث تهیه توپخانه سنگین‌تر و سریع‌تر از توپخانه وردن تهیه شد تا تأثیر آن حیرت‌آور و سریع باشد، مخصوصاً در قسمت توپخانه توجه به تخریب استحکامات دفاعی کمتر و بیشتر مقصود این بود که مدافعین را با ریزش گلوله‌های سعی از پا در آورند.

برای اینکه پیشرفت پیاده‌نظام در

وسط منطقه خندقها عملی گردد، لودندورف قاعده سد متحرک و نفوذ را ترکیب نمود. سد متحرک که از روش نظامی فرانسه اقتباس شده در مقابل وردن در ۱۹۱۶ و در شمن‌ددام^۱ در ۱۹۱۷ در معرض امتحان گذارده شده بود عبارت از این بود که

1. Chemin des Dames

پیاده‌نظام با حالت هجوم در تحت حفاظت یک سدی از گلوله توپ که در جلو او قرار داده شده (و بر طبق دستور معینی در ساعت مقرر که قبلاً در نظر گرفته بودند محل خود را عوض می‌نمود «ساعتی یک کیلومتر به طور متوسط») بایستی حرکت نماید. طریقه نفوذ این بود که موانع را دور زده و سریعاً هرگونه مقاومتی را درهم بشکنند به این معنی که به وسیله عده زیادی از مسلسل و تفنگ که به خطوط مختلفه شلیک خود را متوجه می‌سازند پیاده‌نظام مجاهدت می‌کند در تمام شکافهای صفوف خصم نفوذ کرده و در صدد نزدیکی به دستجاتی که مانع هستند برمی‌آید. بالاخره وقتی سد متحرک به آخرین حدی که ممکن بود می‌رسید به پیشرفت پیاده‌نظام با معاونت توپخانه و هواپیماهای متحرک ادامه داده می‌شد به این ترتیب در سایه تعلیمات جدید قشون آلمان ورزیده شده مجدداً برای عملیات در زمین باز و بی حائل آماده گشت.

قسمتی که برای حمله انتخاب شد خط مدافعه واقع در پیکاردی^۱ و آراس، سن‌کانتن^۲ بود که مرکز و جناح راست قشون انگلیس را در دست داشت. لودندورف با متوجه ساختن مهاجمات اصلی خود به نقطه اتصال قوای انگلیس و فرانسه امیدوار بود که از خط ارتباطی غیرکافی دو قشون استفاده نموده و ارتباطات آنها را قطع و یکی را پس از دیگری محو سازد.

جنگ پیکاردی: برای این منظور چهار اردو که قریب یک میلیون نفر می‌شدند از آراس تا سن‌کانتن قرار دادند. قوی‌ترین آنها اردوی هیجدهم فن‌هوتیه^۳ و جناح چپ متحرک را تشکیل می‌داد در تاریخ ۱۹ مارس ۱۹۱۸ یکی از صاحب‌منصبان آلمان در دفترچه خود اینطور یادداشت می‌کند: «تهیه حمله به طوری دقیقانه به عمل آمده که عدم موفقیت تقریباً غیرممکن است فکر توده‌های انسانی که امشب به طرف مغرب بالا می‌روند شخص را به حیرت می‌اندازد. آلمان در کلیه جاده‌های مختلف این جبهه وسیع در حال حرکت می‌باشد».

۲۱ مارس در ساعت چهار و چهل دقیقه باران طوفانی از آهن و دود و بخارات مسموم و سوزان از اسکارپ^۴ تالوازه^۵ در جبهه هشتاد کیلومتری شروع به ریزش کرد. پنج

1. Picardie

2. Arras, Saint-Quentin

3. von Hutier

4. Scarpe

ساعت بعد در ساعت ۹ و چهل دقیقه پیاده نظام آلمان شروع به حمله نمود در شمال دچار مقاومت شدیدی گردید اما در جنوب در مقابل سن کانتن پنجمین قشون انگلیس به کلی در مقابل امواج دائم التزاید لشکرهای فن هوتیه محو گردید و همانطور که لوندروف امیدوار بود یک شکاف بزرگی در خطوط متفقین بین جناح راست انگلیس و چپ فرانسه پدیدار شد. توده عظیم حمله آلمان با کمال عجله به آن نقطه رو آورد، محققاً نه فقط جاده آمین^۶ بلکه به واسطه دره او از جاده پاریس باز گردید. در همان لحظه به قصد ایجاد یک وحشت ناگهانی آلمانها از ۱۲۰ کیلومتر راه توسط توپهای مهیب و اسرارانگیز خویش شروع به بمباردمان پاریس نمودند.

هیچ وقت وضعیت متفقین اینقدر وخیم نشده بود، اما جلوگیری فرانسه نیز فوق العاده سریع و قابل توجه شد، به این معنی که ژنرال پتن آنچه قوای بیکار در نزدیکی خود داشت با کمال سرعت به صفوف مقدم آورده و حتی با استعمال توده عظیمی از طیارات از ۲۵ مارس موفق شد که از پیشرفت دشمن در خط سیر اواز جلوگیری کرده و در عین حال مجاهدت می نمود که ارتباط خود را در جناح چپ با انگلیسها مجدداً برقرار نماید. بدیهی است در چنین مواقع خطر ناک تقسیم فرماندهی کل ممکن بود متفقین را به عاقبت شومی هدایت کند. لزوم یک یگانگی کامل برای دو قشون به شدت احساس می گردید. دولت انگلیس این مطلب را درک کرده و بالاخره در ۲۶ مارس در کنفرانس دولان^۷ به صرافت طبع پیشنهاد نمود که: «ژنرال فوش مأمور فرماندهی کلیه قوای متفقین در جبهه مغرب بشود»، از این تصمیم نجات طالع گشت، چه دست توانایی قوای انگلیس و فرانسه را پهلوی پهلوی نگاه داشته و متفقاً با فعالیتی که ناشی از یأس بود برای جاده آمین مشغول مجادله شدند و پس از جنگهای سخت که تا ۴ آوریل امتداد داشت هجوم آلمان ناگهان متوقف گردید. اولین دوره جنگ بزرگ نهایی خاتمه یافته بود.

در ظرف ده روز آلمانها ۶۰ کیلومتر پیش آمده، یکی از اردوهای انگلیس را درهم شکسته و قریب ۹۰ هزار محبوس و غنیمت زیادی گرفته نواحی باپوم، پرون، نوایون و موندیده^۸ را تصرف نمودند. بنابراین فتح آنها محقق بود ولی نه فتحی که امید داشتند

5. L'Oise

6. Amiens

7. Doullens

8. Bapaume, Péronne, Noyon et Montdidier

قاطع باشد زیرا لودندورف تصمیم گرفته بود که با یک حمله قشون انگلیس را از قشون فرانسه مجزا نماید و در نتیجه اقدام او نه فقط انفصالی بین دو قشون متفق واقع نشد بلکه در تحت فرماندهی فوش رشته انفصال آنها قوی‌تر و محکم‌تر گردید.

جنگهای فلاندر و ایل دو فوانس: بعد از محاربه پیکاردی محاربات دیگری هم به وقوع پیوست که همه بر طبق نقشه لودندورف و با یک اصول (یعنی به حد امکان طرف را دچار حیرت ساختن و از این بهت و حیرت استفاده کردن) بود، چنانکه یکی از منتقدین آلمان بیان می‌کرد: «هیچ مقصدی در پیش نبود مگر اینکه خطوط دفاعی فرانسه و انگلیس ویران شده و قوای مادی و حیاتی که در آن خطوط ذخیره شده معدوم سازیم».

در ۹ آوریل جبهه انگلیس مجدداً در فراندر بین ایپر و بتون گسیخته شد و آلمانها به طرف بندر کاله شروع به جلو رفتن نمودند، یک مرتبه دیگر فرانسوی‌ها به کمک آنها شتافته و حمله آنان در جبال فلاندر جلوگیری شد (۲۷ آوریل) ولی قشون انگلیس به‌طوری صدمه خورد که ممکن بود آن را موقتاً خارج از صف جنگ محسوب داشت. در فلاندر و پیکاردی نقشه‌های لودندورف به واسطه سرعت جلوگیری فرانسویها به نتیجه نرسیده و فرانسه کمافی‌السابق دشمن عمده‌ای بود که بایستی از پا در آورند. در ۲۷ مه به واسطه یک ضربت جدید ناگهانی دیگری آلمانها جبهه فرانسه را که دارای قوای احتیاط نبود درهم شکسته (بین سواسون و ریمس، در شمن ددام) و پس از عبور از اِسِن تا مارن یعنی ۶۵ کیلومتری پاریس جلو رفتند. نتیجه معنوی این مغلوبیت فوق‌العاده و این بزرگترین شکستی بود که بعد از مورهانژ و شارلروا به فرانسه وارد شد.

لودندورف خواست که این شکست را با عقب زدن پیشامدگی وسیع خطوط دفاعی قوای فرانسه در کمپی بین و ویلر-کوئره^۱ تکمیل ساخته پس از آن به تمام عملیات تمرکز داده شده و حملات برای فتح قطعی و پرده آخر جنگ متوجه پاریس گردد. در ۹ ژوئن حمله آلمان بین موندیدبه و اواز شروع گردید ولی این بار فقط موفقیت مختصری یافته و از ۱۱ ژوئن قبل از آنکه به کمپی بین برسند به واسطه حمله تعرضی متقابل فرانسویها متوقف شدند.

1. Béthune

2. Viellers-Cotterets

معکوس شدن جنگ: معه‌ذا وضعیت خطرناک بود و آلمانها در ۱۵ کیلومتری آمین و ۵۰ کیلومتری کاله و ۶۵ کیلومتری پاریس بوده و لاینقطع به واسطه آتروپلانها و توپهای دورزن به پایتخت گلوله می‌ریختند. در هریک از این خطوی هرگونه پیشرفتی از طرف دشمن می‌توانست که وخیم‌ترین خطری را ایجاد نماید، در همین موقع در جواب سؤالی که از لودندورف راجع به شکست قطعی و حتمی دشمن شده بود بدون تردید جواب می‌داد «من به این سؤال با یک کلمه واضح و قطعی «بلی» جواب می‌دهم».

متفقین و مخصوصاً فرانسویها که بیشتر از همه مستقیماً در معرض حملات دشمن بودند به نظر می‌آید به زودی دچار مصیبت شکست خواهند شد، با این حال در تصمیم آنها دایره جنگیدن تا آخرین نفس و غلبه کردن هیچ‌گونه تزلزلی راه نیافت. این تصمیم در شخص رئیس‌الوزراء فرانسه کلمانسو پیرمرد هفتاد و شش ساله مجسم می‌شد. این مرد پهلوان سیاست و مجادلات پارلمانی و در ساعت‌های خوفناک ۱۹۱۷ با تصمیم جلوگیری شدید از هر سقوط و شکستی زمامدار گشت. چنانکه شخصاً می‌گفت، اراده داشت «جنگ بی‌کم و کاست» بنماید. کلمانسو اعلام کرده بود که: «روش من در همه جا یکی است. در سیاست داخلی: جنگ و در سیاست خارجی هم: جنگ. روسیه به ما خیانت می‌کند معه‌ذا جنگ را ادامه می‌دهم. رومانی بدبخت مجبور از تسلیم می‌شود با وجود این جنگ می‌کنم و من جنگ خواهم کرد، تا آخرین لحظه فرصت زیرا بالاخره ما هستیم که آخرین دقیقه فرصت را در دست داریم».

مبنای این نیک‌بینی لایتغیر وقوف حقیقی به وضعیت بود که در این جمله خلاصه می‌شود: «وقت برای متفقین کار می‌کرد» یعنی قشونهای آنان از حیث افراد و مهمات دائماً تکمیل و تقویت می‌گردید. قشون انگلیس که آن‌طور به سختی از هم متلاشی شده بود در ماه ژوئن تلفات خود را جبران کرده و مجدداً یک قوه جدیدی (۵۸ لشکر) که تقریباً یک میلیون سپاهی بود حاضر داشت. بر اثر تشویق و تحریص ویلسن رئیس‌جمهوری امریکا یک مجاهدت بی‌نظیری برای تسریع انتقال دستجات به عمل می‌آمد. تعداد قشونی که ماهیانه از امریکا وارد می‌شدند در مارس از ۲۸,۰۰۰ و در ژوئن از ۲۸۰,۰۰۰ نفر متجاوز گردید (تقریباً روزی ده هزار نفر) و به این ترتیب در ابتدای ژوئیه قوای تحت‌السلطه امریکا در فرانسه تقریباً ۲۴۰,۰۰۰ لشکر بود که به ۶۵۰,۰۰۰ نفر بالغ می‌شد و

از این عده ۲۵۰,۰۰۰ نفر مہیای ورود بہ خطوط جنگ بودند. ایتالیا ہم دو لشکر فرستادہ بود. قشون فرانسه مرکب از ۱۰۳ لشکر ملزومات جدیدی از توپخانہ و ہواپیما و یک ذخیرہ ہنگفتی از گلولہ ہای سمی و مخصوصاً ہزاران عرابہ ہای جنگی سبک رنو کہ می بایستی تأثیر قطعی در آخرین دورہ جنگ داشتہ باشند در اختیار خود داشت.



مارشال فوش (۱۸۵۱)

در عین حال ارکان حرب فرانسه در تحت ارادہ ژنرال پتن اصول جدیدی را کہ می خواست در مقابل اصول حربی آلمان اعمال نماید تکمیل می نمود. این اصول عبارت بود از: «یک سیاست دفاعی کہ اساس آن تخلیہ کامل مواقع اولیہ بودہ یعنی طوری باشد کہ حملات دشمن بر خط حقیقی مقاومت کہ در عقب جبهہ در خفا تہیہ و حاضر شدہ است مصادف گردد و یک سیاست تعرضی کہ عبارت بود از حذف کامل تہیہ حملہ بہ وسیلہ توپخانہ پیشرفت ناگہانی پیادہ نظام در تحت

حفاظت تانکها و طیارہ ها و یک سد متحرک کہ با این ترتیب تحیر دشمن بہ متہا درجہ برسد و از بہت ناگہانی او استفادہ شود».

بہ این طریق، علی رغم ظواہر ہمہ چیز در روزہای اولیہ ژویہ برای برگرداندن وضعیت جنگ حاضر شدہ بود مارشال فوش وقتی تمام وسائل غلبہ را در ید اقتدار خویش داشت کسی نبود کہ بہ امر او وقت قائل باشد. فرماندہ جدید کہ قبل از جنگ در قسمت نظری فنون جنگی معروف بود در محاربہ مارن جسارت خویش را در عمل نیز نشان دادہ فاتح ایزر و سُم بہ شمار می رفت با تجربہ زیاد خونسردی را توأم ساختہ شخصاً لجوج و غیور و در سن شصت و شش سالگی صفت بزرگ رئیس جنگ را کہ

خودش «تهور معقول» می‌نماید به ضمیمهٔ فعالیت با حرارتی حفظ کرده بود.

فتح دوم مارن: معکوس شدن جنگ «واقعهٔ اصلی جنگ» از ۱۵ تا ۱۸ ژوئیه در دو موقع: (اول در ۱۵ ژوئیه عدم پیشرفت هجوم آلمان و دوم در ۱۸ ژوئیه موفقیت هجوم فرانسه) به وقوع پیوست. این جنگ دومین فتح مارن یعنی مقدمهٔ فتح آخری می‌باشد. لودندورف نیز مثل فن‌کلوک در ۱۹۱۴ مرتکب خطب حقیر شمردن خصم گردید و چون یقین داشت که فوش به جز دفاع مقصد دیگری ندارد تصمیم به حملهٔ شدیدی در یک جبههٔ ۹۰ کیلومتری گرفت (از دو طرف پیشامدگی ریمس). خط دفاع قوای فرانسه بدین طریق در مرکز قطع شده قشون فاتح آلمان پس از آن به طرف پاریس رهسپار خواهد شد و بالتیجه (حمله برای صلح) انجام می‌گردد. این حمله با قویترین وسائل که دشمن در اختیار خود داشت از طلوع روز ۱۵ ژوئیه شروع گردید. اما فرماندهی کل فرانسه که مراقب خود بود این دفعه مقاصد لودندورف را قبلاً استنباط کرده و تمام اقدامات لازمه را برای عقیم‌گذاشتن نقشهٔ او به عمل آورد و اگرچه در جناح راست آلمانها موفق به عبور از مارن و پیشرفت در خط اپرنای^۱ گردیدند ولی در طرف چپ قسمت شامپانی و در مقابل چهارمین لشکر که به فرماندهی ژنرال گورود^۲ بود مقاومت دلیرانه فرانسویها آنها را در جای خود میخکوب نمود. آلمانها که در نتیجه این عدم موفقیت مضطرب شدند به واسطهٔ مجاهدات بیهودهٔ که برای پیشرفت در طرف راست نمودند خود را فرسوده ساخته و ناگهان در ۱۸ ژوئیه دچار شلیک توپ مخوف از پشت سرگردیدند و از این تا مارن هجوم تعرض بزرگ فرانسه شروع می‌شد.

در حقیقت حرکت قشون آلمان در منتهی‌الیه پیش‌آمدگی که طرفین آن در دست دشمن بود جناحین قشون را به طور خطرناکی در معرض حمله قرار می‌داد. در پناه جنگل وسیع ویلر-کوئره حمله کاملاً به طور سری تهیه شده ناگهان در صبح ۱۸ ژوئیه اردوهای مارن و دِگوت^۳ که قریب ۵۰۰ عرابه حمله در جلو خود داشتند جناح دشمن را شکافته وارد صفوف آن شدند. این ضربت عمده و قاطع و نتایج آن آنی بود. آلمانها برای جلوگیری از مصیبت شکست کلیهٔ قوای ذخیرهٔ خود را بامداد طلبیده و با یک حرکت

1. d' Epernay

2. Gouraud

3. Mangin et Degoutte

مأیوسانه مقاومت می‌کردند ولی تمام مجاهدانشان بیهوده ماند و آن قسمت از قشون آلمان که در مارن مشغول عملیات بود مجبور شد مجدداً از رودخانه عبور و به عجله از جنگ کنار کشیده به طرف شمال عقب بنشیند. در اول اوت ضربت قاطع دیگری سپاه مانژن را به سواسون رسانیده و دشمن را مجبور ساخت که با وضع درهم و برهمی به شمال و سل^۱ عقب برود.

کمتر محاربه‌ایست که چنین وضعیتی در بحبوحه جدال به خود دیده و این‌طور موقعیت متخاصمین کاملاً معکوس گردد، در همان موقعی که آلمانها خود را واصل به سر منزل مقصود می‌دانستند غفلتاً خویشتن را منهزم یافتند به‌طوری که (۳۰,۰۰۰) اسیر و ۷۰۰ توپ از دست دادند و از همه وخیمتر آنکه از این به بعد مبادرت به حمله از لودندورف به فوش منتقل گردید و به این ترتیب کلیه نقشه آلمان برهم خورده فتح مارن برای بار دوم سرنوشت جنگ را معلوم می‌ساخت.

حمله عظیم تعرضی فوش: قبل از هر اقدامی لازم بود که مجال داده نشود دشمن منهزم و مضطرب به خود آمده و قوای احتیاطی خویش را دوباره تشکیل بدهد. در این موضوع فوش می‌گفت «فتح مانند جسم متحرکی است که روی جسم موری باشد، اگر حرکت متوقف نشود متحرک در حین حرکت دائماً بر سرعتش افزوده می‌شود».

این جنگ عظیم تحت اداره فوش با یک سرعتی دائم‌التزاید مرتب و در یک جبهه‌ای که بر طبق نظم و اصول بر وسعت آن افزوده می‌شد تعقیب گردید. در این عملیات سریع و متوالی که دایره آن بیش از پیش وسیع بود سه مرحله عمده می‌توان تشخیص داد: ۱- از بین بردن دو پیش‌آمدگی‌های خط دفاع که فتوحات آلمان ایجاد کرده بود، ۲- هجوم به خط هیندنبورگ و تصرف آن (۲۶ سپتامبر-۱۳ اکتبر)، ۳- هجوم تمرکزی قوای متفقین در جهت آردن که محاصره قوای دشمن را در نظر داشتند (۱۴ اکتبر-۱۱ نوامبر).

بعد از پیش‌آمدگی شاتونی‌بری^۲ فوش اقدام به از بین برداشتن پیش‌آمدگی مون‌دیدیه کرد. در ۸ اوت که به قول لودندورف «تیره‌ترین ایام جنگ» بود جبهه پیکاردی به کلی از طرف قوای فرانسه و انگلیس درهم شکسته و در ظرف چند روز

1. Vesle

2. Château Thierry

دشمن کلیه نتایج حاصله از فتح ۲۱ مارس خود را از دست داد و به زودی انگلیسها دامنه حملات خود را از شمال تا اسکارپ و فرانسویان از مشرق تا اِلت توسعه دادند. این دو پیشرفت که از دو طرف آلمانها را تهدید به محاصره می نمود آنها را مجبور ساخت که از هر طرف به سمت خط هیندنبورگ عقب بروند. در مشرق امریکائیها که برای اولین بار یک اردوی مستقلی تشکیل داده بودند رفع پیش آمدگی سن میهیل^۱ که در ۱۹۱۴ مانند خاری بر جناح قوای فرانسه بود بر عهده گرفتند (۱۲ سپتامبر).

خط هیندنبورگ که اکنون متفقین به پای آن رسیده بودند سدّ و حشتناک دفاعی را تشکیل می داد که عرض آن از ۷ الی ۱۲ کیلومتر تغییر می نمود. قویترین وسائل دفاع و دقیقترین دامها در آنجا انباشته و گسترده شده از قبیل: «دالانهای تو در توی خندقی عمیق با شبکه های سیم خاردار به ضخامت غیرقابل عبوری در اطراف آنها، خرابه هایی که مناظرشان اطمینان بخش و در معنی استحکامات نظامی بود، جایگاههای بیشمار برای توپ و مسلسل که با سمّت ساخته شده بود، خطوط لازمه برای مواقع عقب نشینی که در سراسیمه جهت مخالف تعبیه کرده و بالاخره دالانهای زیرزمینی که بعضی از آنها خطوط خندقی را به یکدیگر مرتبط و خارج شدن از مواقع را برای حمله متقابل ناگهانی ممکن می ساخت و بعضی دیگر به مواقع و مسلسلهای محصور در سیمهای خاردار راه داشت».

در این مواقع مستحکم البته آلمانها حق داشتند خود را مأیوس بدانند. ما در ۲۶ سپتامبر از طرفین آرگون، در ۲۷ در ناحیه کامبری، در ۲۸ در فلاندر و در ۲۹ در ناحیه سن کاتن متوالیاً خود را مورد حمله یافتند و به زحمت زیاد توانستند از پیشرفت تهدیدآمیز قوای متفقین در مرکز و جناحین خود جلوگیری کنند. انگلیسها با ضربات و حشتناک موفق شدند در استحکامات دشمن شکافی وارد سازند و در همان حین فرانسویان قلعه عمده استحکامات یعنی سلسله سن گوبین را متصرف شدند. پس گرفتن سن کاتن (اول اکتبر)، کامبره (۹ اکتبر) و لائون در (۱۳ اکتبر) انهدام خط هیندنبورگ را قطعی ساخت. آخرین مرحله: پیش بینی آلمانها در عقب این خط دو خط دفای دیگر تهیه دیده بود، اما وقتی در تصرف خط هیندنبورگ موفقیت حاصل شد دیگر قوای متفقین همه قسم

امیدواری می‌توانستند به آتیه داشته باشند. از آراگن تا دریای شمال به حملات شدید بدون انقطاع ادامه داده می‌شد. فوش به این حملات صورت مرکزی داد به طریقی که دشمن را از هر سو برای محاصره شدن به سمت آردن براند.

قشون متفقین از جلو به منه جهت عمده سوق داده شد (در فلاندر به طرف بروکسل، در قلب به جانب سامبر و در جناح راست به جهت مزیر و سدان). در همین موقع تصمیم به حمله تعرضی در جبهه لرن بین متز و وُسز گرفته شد و منظور این بود که به وسیله این عملیات قطعی قسمت عمده قوای آلمان را دور کرده خطوط عقب‌نشینی آنها را قطع و به این ترتیب وادار به تسلیمشان سازند. دشمن با وجود مقاومت مأیوسانه که در ایام اخیر اکبر مانع از پیشرفت متفقین شد محسوساً ضعیف می‌گشت. قوای تحت‌السلط و ذخیره‌اش به سرعت تمام در جنگها نابود می‌شدند چنانکه از ژویه تا نوامبر عده لشکرها از ۲۰۷ به ۱۸۴ و عده لشکرهاى ذخیره تازه نفسش از ۴۳ به ۲ رسید و پس از آنکه امید ظفر را از دست داده بود با نهایت اضطراب فرار سیدن موقع حمله نهایی را که وسایل دفع آن را نداشت نزدیک می‌دید. در ۵ نوامبر کلیه خطوط آلمان در خط قوس به طول ۲۰۰ کیلومتر در مقابل متفقین عقب‌نشست و در شب ۱۰ تا ۱۱ نوامبر بلژیکیها به گان، انگلیسها به مونس، فرانسویان به مزیر و آمریکاییها به سدان وارد شدند.

حمله لرن برای روز ۱۳ نوامبر معین شده بود، ولی آلمان که فرسودگیش به منتهی درجه رسیده بود فقط با قبول تمام شرایط متفقین موفق شد از وقوع سریع حادثه عظیمی که در پیش داشت احتراز کند. در ۱۱ نوامبر ۱۹۱۸ متار که در بتهوند^۱ در جنگل عقاب در واگون مخصوص مارشال فوش به امضاء رسید.

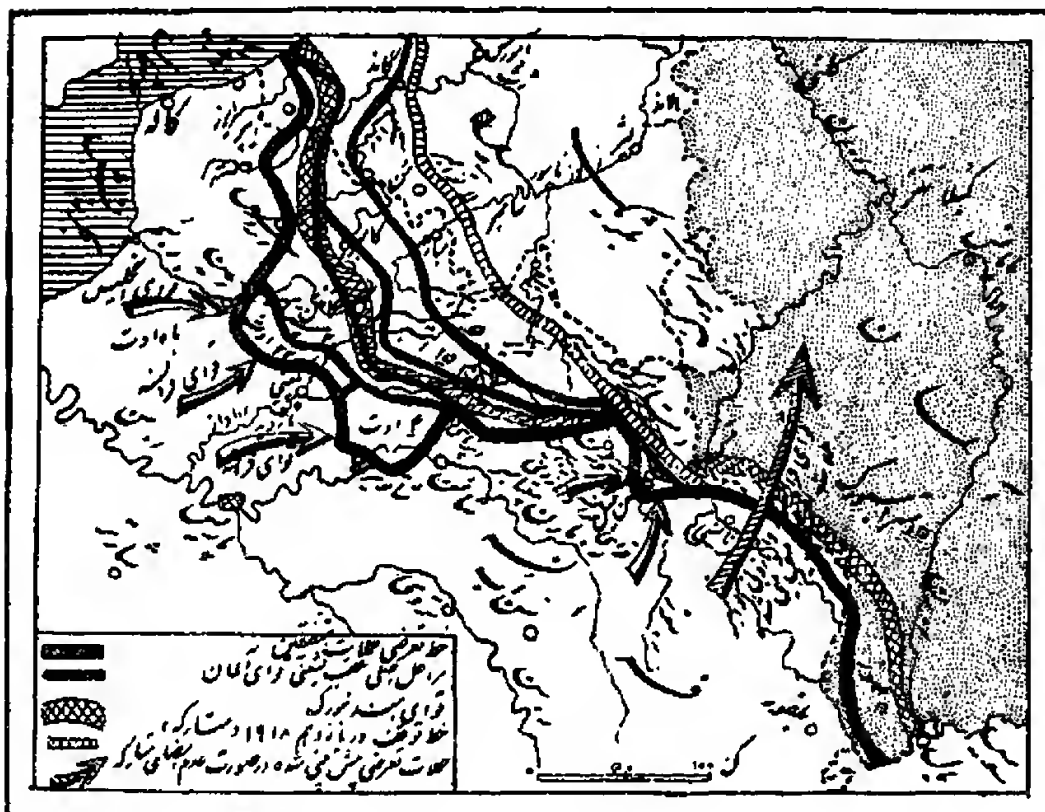
فتح سوریه و مقدونیه: تسلیم آلمان مسبوق به تسلیم کلیه متحدین وی و به همین واسطه هم زودتر از موقع انجام شد. در ۱۵ سپتامبر اردوی مقدونیه به فرماندهی ژنرال فرانسه دسپری جبهه دشمن را شکافته و به واسطه استفاده متهورانه‌ای که از فتح خود نمود بلغارها را به امضاء متارکه سالونیک^۲ مجبور ساخت (۲۹ سپتامبر). در ۳ اکتبر فردیناند پادشاه بلغارستان ناچار شد که به نفع بوریس^۳ پسر خود استعفاء کند. تسلیم بلغارستان متحد ضربت موحشی به امپراطوری‌های مرکزی بود که از آن به بعد از پشت

1. Bethondes

2. Boris

سر در معرض تهدید واقع گشته و قادر به دفع آن هم نبودند، زیرا در ظرف یک ماه کلیه سرستان آزاد شد و متفقین به دانوب رسیدند.

در ۱۸ سپتامبر جبهه ترکیه در فلسطین نیز به نوبه خود به دست اردوی ژنرال آلانی^۱ درهم شکست.



حمالات تعرضی متفقین (۱۸ ژوئیه - ۱۱ نوامبر ۱۹۱۸)

محاربات سوریه نیز مانند محاربه مقدونیه صاعقه آسا و منجر به معدوم گشتن سه اردوی ترک و تصرف دمشق (۱۱ اکتبر) و حلب (۲۶ اکتبر) گردیده ترکیه هم به نوبه خود در ۳۰ اکتبر به موجب متارکه مودرس^۲ تسلیم شد.

اضمحلال اطیش و هنگری: سرنوشت اطیش و هنگری اسفناکتر شد، زیرا شکست

1. Allenby

2. Moudros

برای آنها نه تنها صلاهی انقلاب داخلی بود بلکه تجزیه و محو کلی امپراطوری را دربر داشت.

فرانسوا ژوزف امپراطور سالخورده در ۲۱ نوامبر ۱۹۱۶ در گذشته و تاجهای دوگانه امپراطوری و سلطنتی را برای شال اول شاهزاده جوان و بی تجربه باقی گذاشت. پادشاه جوان با وجود میل باطنی نه قادر شد که به موقع از اتحاد با آلمان کناره گرفته و مصالحه کند و نه توانست با تقاضای های آزادی خواهانه ملل مظلوم تابع خویش موافقتی ابراز دارد.

عدم پیشرفت حمله تعرضی عظیم اتریش در پیاو^۱ (۱۵-۲۳ ژوئن ۱۹۱۸) و توالی سریع شکست های جبهه های فرانسه و مقدونیه او را مصمم به پیشنهاد های مکرر صلح و موافقت با استقلال داخلی ملل تابعه خود ساخت (۱۶ اکتبر). اما موقع گذشته بود و فرصت از دست رفته، چه در این هنگام سلطنت دوگانه در بحبوحه انحلال بود. چکها، لهستانها و یوگو اسلاویها با استقلال کامل کار می کردند و دیگر حکومت وین و بوداپست را نمی شناختند. قوای ایتالیا به فرماندهی ژنرال دیاز^۲ با فتح قاطع ویتوریو ونتو^۳ به مقاومت اتریش خاتمه داد (۲۷-۳۰ اکتبر).

وقتی متارکه در پادو^۴ در ۳ نوامبر منعقد شد دیگر سلطنت قدیم هابسبورگها وجود خارجی نداشت. کرواتها و اسلوونها اتحاد خود را با سرب و چکها و اسلوواک استقلال خویش را اعلان کردند و ایتالیاییها بدو^۲ به ترانت و بعد به تریست وارد شدند. حکومت های انقلابی در بوداپست و وین تشکیل گردید و شارل امپراطور بدون استعفا رسمی از تاج و تخت دست کشید (۱۲ نوامبر).

انقلاب در آلمان: اگرچه در آلمان وحدت سیاسی اساس ملی استوارتری داشت و ممکن نبود جداً متزلزل گردد اما شکست انقلابی را در آن تولید کرد.

گیوم دوم مثل شارل اول به وسیله دو اقدام تلاش کرد که از وقوع حادثه تهدید آمیز جلوگیری کند، به این معنی که از اختیارات مخصوصه مهم خویش صرف نظر کرده و در

1. Piave

2. Diaz

3. Vittorio-Veneto

4. Padoue

۱۲ اکتبر یک حکومت پارلمانی واقعی به ریاست ماکس دوباد^۱ تشکیل داد. از طرف دیگر بنا به اصرار هیندنبورگ و لودندورف ماکس دوباد بلافاصله از ویلسن رئیس جمهور آمریکا برای افتتاح مذاکره صلح و عقد فوری متارکه استمداد کرد (۵ اکتبر) ولی هر دوی این تشبثات بی نتیجه ماند.

ویلسن و متفقین از هر نوع متارکه‌ای که شرایطش از طرف «مستشاران نظامی» آنها تحمیل نشود امتناع ورزیدند و فوش پیشرفت قوای خود را تا ۱۱ نوامبر موقعی که آلمان کلیه شرایطش را پذیرفت متوقف نگردانید. در این تاریخ طرز سلطنتی و امپراطوری سابق در تمام نقاط آلمان واژگون گشت. انقلاب که در بدو امر صورت طفیان نظامی را داشت در ۴ نوامبر با شورش ملاحان در کیل^۲ شروع شد. شوراهاى کارگری و نظامی به تقلید سویت‌های روس در همه جا تشکیل و زمام امور را در دست گرفتند.

در ۸ نوامبر حکومت جمهوری در مونیخ و فردای آن در برلن اعلام گردید. تقریباً هیچ نوع اقدام مقاومت آمیزی به عمل نیامده. گیوم دوم که در ارکان حرب کل اردوی خود در اسپا^۳ پناهنده شده بود تصمیم به استعفا گرفته (۹ نوامبر) و بعد به هلاند فرار کرد، ولیعهد وی نیز بلافاصله به او ملحق شد.

متارکه^۴ ۱۱ نوامبر: مأمورین مختار آلمان به نام حکومت موقتی که رئیس آن ابرت^۵ وکیل سوسیالیست و شغل سابقش دباغی بود متارکه^۴ ۱۱ نوامبر را امضاء کردند.

مواد عمده متارکه به قرار ذیل بود: تخلیه اراضی اشغالی فرانسه، بلژیک و آلزاس لرن در ظرف پانزده روز از طرف آلمانها، تخلیه کلیه اراضی واقع در ساحل یسارون در ظرف یک ماه که به ضمیمه مدخل پلهای رودخانه مزبور در ساحل یمین آن در مایانس کوبلنتز و کلنی^۵ از طرف متفقین اشغال شود، تسلیم ۵۰۰۰ توپ و ۲۵۰۰۰ مسلسل و ۵۰۰۰ انومیل کامیون، ۱۷۰۰ طیاره ۱۵۰,۰۰۰ واگن، ۵۰۰۰ لکوموتیو و کلیه تحت البحریه‌ها، توقیف قسمت عمده جهازات جنگی آلمان در بنادر بی طرف یا بنادر متفقین، صرف نظر کردن از عهدنامه برست لیتوفسک و بوخارست، تخلیه اطریش و هنگری، رومانی و

1. Max de Bade

2. Kiel

3. Spa

4. Ebert

5. Coblentz, Cologne

روسیه از قشون آلمان، استرداد کلیه اسرای جنگی متفقین بدون تقاضای معامله متقابله، باقی ماندن محاصره بحری (زیرا به آلمان فقط به قدر لزوم آذوقه بایستی برسد). با آنکه متفقین خلع سلاح کامل دشمن را تحمیل نکردند این شرایط سنگین و خفت آور به نظر می‌رسید. معذلتک آلمان از ترس عواقب بدتری و برای احتراز از تفرقه نظامی و اشغال آلمان آن را پذیرفت. عملاً متارکه ۱۱ نوامبر به منزله تسلیم بود زیرا آلمان را در وضعیتی می‌گذاشت که دیگر قادر بر تجدید جنگ نبوده و مجبور می‌ساخت بدون هیچ مقاومتی شرایط صلحی را که به وی تحمیل می‌شود بپذیرد.

فرانسویان در الزاس لُرن: یکی از شرایط آتیه صلح که برای فرانسه مهمترین شرایط بود به طور ضمنی در خود متارکه گنجانده شد به این معنی که با ترمیم فوری نقض حقوقی که در ۱۸۷۱ به عمل آمد الزاس لرن به سوی وطن اصلی خود بازگشت می‌نمود. قوای فرانسه در ۱۷ نوامبر وارد این ولایت شده و یک پذیرایی فراموش نشدنی از طرف اهالی نسبت به آنها به عمل آمد و گازت دوکلنی یکی از بزرگترین جراید آلمان خود را مجبور یافت که به این حقیقت در ضمن عبارات ذیل اعتراف کند: «کینه نسبت به آلمان در تمام آلزاس به شدت طوفان ابراز می‌شد، فرانسویان در هیجان شعف عمومی مثل آزادی‌بخشان واقعی پذیرایی شدند. از دست رفتن استراسبورگ به دوره‌ای تاریخ آلمان که از ۱۸۴۴ شروع شده بود خاتمه داده و اینک شاهکار بیزمارک مدفون گردید».

قیمت فتح: این فتح با یک چنین عظمت هیجان‌آوری برای فرانسه بسیار گران تمام شد و از تمام دول محارب بیش از همه جانبازی کرد زیرا عده تلفات قوای وی بالغ بر ۱,۳۸۳,۰۰۰ نفر می‌شد که ۶۶,۰۰۰ نفر آن از قوای بومی بودند و قریب سه میلیون مجروح داشت که نصف از این عده دو مرتبه مجروح و ۷۴۰,۰۰۰ نفر آن نافض‌الاعضاء شده بودند. تناسب تلفات فرانسه به نسبت هر ۲۹ نفر سکنه یک نفر بود، در صورتی که برای آلمانها در هر چهل نفر یک نفر و برای انگلیسها از هر ۶۶ نفر یک نفر و برای ایتالیا از هر ۷۲ نفر یک نفر و برای ممالک متحده آمریکا تقریباً از هر ۱۰۰۰ نفر یک نفر و همچنین فرانسه از میان تمام دول محارب هنگفت‌ترین ضررهای نقدی را تحمل نموده مخارج جنگی وی به ۱۴۳ میلیارد فرانک بالغ و خساراتی را که از اشغال اراضی مملکت متوجه وی گشت تقریباً غیرقابل تقویم و شاید غیرقابل جبران باشد.

در حقیقت از سال ۱۹۱۴ تا آخرین لحظه جنگ آلمانها در فرانسه با اصول منظمی مملکت را ویران می ساختند، به این معنی که کارخانه ها را خالی، درخت های جاده ها و بستانها را می بریدند، باغات میوه را منهدم می کردند، دواب و مواشی را می ربودند و معادن را وقتی دیگر قادر به استفاده از آن نبودند و خراب و به آب می بستند، در یک وسعت زیادی دهات آباد به صحاری واقعی مبدل شد. در منطقه جنگ قراء و قصبات بدون اینکه کمترین اثری از آنها مانده باشد نابود شده. شهرهای بزرگ مانند: رمس، وردن، آراس، سواسون و سن کانتن تبدیل به تل های خرابه شدند. در این موضوع فقط شماره ساده ارقام احصائیه رسمی موجب تأثیر می گردد: ۱۶۵۹ بلوک به کلی منهدم، ۷۰۷ بلوک سه ربع آن خراب، ۱۶۵۹ بلوک لااقل ۵۰ درصد آن ویرانه شده، ۲۹۳،۷۳۳ خانه به کلی خراب و ۲۹۶،۵۰۲ خانه نیمه خراب گردیده، ۷۹۸۵ کیلومتر راه آهن و ۴۸۷۵ پل و ۵۲،۷۳۴ کیلومتر جاده و ۲۰،۶۰۳ کارخانه و ۳،۸۰۰،۰۰۰ هکتار زمین قابل زرع (که ۱،۷۴۰،۰۰۰ هکتار آن اراضی حاصلخیز بود) منهدم گردیدند. این بود صورت خرابیهای وارده بر فرانسه، به همین لحاظ کلمانسو در ۱۵ سپتامبر ۱۹۱۸ اعلام کرد که: «وحشتناک ترین تفریق محاسبه بین دو ملت شروع شده و البته تسویه خواهد شد».

V

صلح - نتایج جنگ

کنفرانس صلح: متفقین بعد از متارکه ۱۱ نوامبر ۱۹۱۸ تصمیم گرفتند که کنفرانسی در پاریس تشکیل و در آن معاهدات صلح با دول خصم (آلمان، اطریش، هنگری، بلغارستان و ترکیه) را طرح ریزی کنند، کنفرانس صلح در ۱۸ ژانویه ۱۹۱۹ به ریاست کلمانسو رئیس الوزرای فرانسه افتتاح یافت.

این کنفرانس نظر به عده دولی که در آن نماینده داشتند (بیست و هفت) و کثرت مسائلی که مورد مطالعه واقع شد و اهمیت تصمیمات متخذه در تاریخ دارای مقامی نظیر بزرگترین مجالس بین المللی قرون جدید یعنی کنگره وستفالی و کنگره وینه خواهد بود. ولی کنفرانس پاریس به دو صفت از سایر کنفرانسها متمایز است زیرا از یک طرف مانند خود جنگ دارای جنبه بین المللی بود چنانکه در پاریس در عوض نمایندگان اروپا

نمایندگان دول آمریکا و آسیا و آفریقا و استرالیا نیز قرار گرفتند به طوری که از جمله دول معظمه که تأثیر عمده‌ای در کارهای کنفرانس داشتند یک دولت معظم آمریکایی (دولت متحده امریکای شمالی) و یک دولت معظم آسیایی (ژاپن) را باید به شمار آورد.

از طرف دیگر کنفرانس صلح جنبه یک کنفرانس بین‌المتفقین را داشت که دول مغلوب در آن پذیرفته نشده یا لااقل فقط برای دریافت شرایط صلح که به آنها تحمیل می‌شد در کنفرانس حضور می‌یافتند ولی اختیار داشتند ملاحظات خود را اطلاع دهند. مشروط بر اینکه ملاحظات مذکور کتبی بوده و در مهلت بسیار محدودی تسلیم شود. کنفرانس پاریس به طور عمومی فقط چند جلسه منعقد گردید ولی متجاوز از پنجاه کمیسیون فنی تشکیل داده آنها را مأمور نمود امور راجع به کنفرانس را مورد مطالعه قرار داده طرق حل قضایای مختلفه که روی می‌داد تهیه نمایند. تصمیمات مهمه از طرف نمایندگان دول عمده «متفقین و مؤلفین» که بدو آ به صورت شورای ده نفری و بعد به صورت شورای چهار نفری (فرانسه، بریتانیای کبیر، ممالک متحده امریکا و ایتالیا) تشکیل می‌شد اتخاذ می‌گردید. عملاً کلیه قسمت‌های عهدنامه صلح به وسیله سه نفر از رجال کلمانسو، ویلسن و للویدجرج^۱ صدر اعظم انگلیس که حوادث آنها را در رأس همه قرار داده بود تنظیم و حل شد.

ویلسن رئیس جمهور و مواد چهارده گانه: ویلسن رئیس جمهور ممالک متحده علاقه داشت که شخصاً به سمت ریاست هیئت نمایندگان امریکا در کنفرانس صلح حاضر شود. اراده او این بود که در حل نهایی مشاجرات اصول پیشنهادی خود را عملی سازد. ویلسن در ضمن پیغامی به کنگره امریکا، اصولی را که به نظر وی شرایط صلح عادلانه می‌آمد در چهارده ماده خلاصه و اعلام کرد و بر روی همین اصول چهارده گانه بود که متحدین و مخاصمین آنها حاضر به عقد معاهده صلح شدند.

مواد چهارده گانه ویلسن به قرار ذیل بود:

- ۱- «عقد علنی معاهدات صلح» که برای آتیه توافق‌های سری را ممنوع سازد.
- ۲- آزادی مطلب کشتی‌رانی در دریاها (این ماده تنها ماده‌ای بود که متحدین به

1. Clemenceau, Woodrow Wilson, Lloyd George

تاریخ قرن نوزدهم (معاصر) / ۵۰۱

تقاضای انگلستان در موضوع آن وارد هیچ گونه مذاکره نشدند و حقوق خود را محفوظ نگاه داشتند).

۳- حذف سدهای اقتصادی به قدر امکان و تساوی تجارتی برای عموم ملل.

۴- تضمینات متقابل برای تقلیل حداقل تسلیحات ملی.

۵- حل بی طرفانه مسائل مستعمراتی با توجه به منافع سکنة بومی و «تقاضاهای منصفانه دول».



ویلسن (۱۸۵۶)

۶- تخلیه کلیه اراضی روس و

تنظیم مقرراتی که روسیه را قادر سازد «استقلال تکامل سیاسی و ملی خود را... در تحت حکومتی که به میل خود انتخاب می کند» تأمین سازد.

۷- تخلیه و احیای بلژیک بدون

هیچ اقدامی برای محدود ساختن حاکمیت ملی وی.

۸- تخلیه و احیای اراضی اشغالی

فرانسه و ترمیم «لطمه ای که در ۱۸۷۱ به فرانسه در موضوع آلزاس و لرن وارد آمده».

۹- «تعدیل» سرحدات ایتالیا «بر

طبق حدود ملیت هایی که به طور و ضوح معلوم باشند».

۱۰- تأمین بسط استقلال برای ملل اطریش و هنگری.

۱۱- تخلیه و احیای رومانی، سربستان و مونتنگرو دسترسی سربستان به دریا.

۱۲- تأمین بسط استقلال برای کلیه ملل تابعه عثمانی و ضمانت بین المللی به جهت آزادی داردائل.

۱۳- تجدید تشکیل لهستان مستقل شامل اراضی مسکونی ملل لهستانی با تضمین

دسترسی آزادانه لهستان به دریا.

۱۴- ایجاد یک «جامعه عمومی ملل» که موضوع آن «تهیه تضمینات متقابل برای آزادی و استقلال سیاسی و ارضی کلیه دول صغیره و کبیره» باشد.

این دستور صلح اگرچه به واسطه دربر داشتن اصول مهم و کلی ولی مبهم قابل تفسیرات و تعبیرات مختلفه بود، ولی یک اصل آن که اساس همه محسوب می‌شود هیچ‌گونه موردی برای ابهام باقی نمی‌گذارد، به این معنی که رئیس‌جمهوری آمریکا هم مانند دول متحد (که در تمام اختاریه‌های رسمی خود اشعار داشته بودند) معتقد بود که حق مختاریت ملل در تعیین مقدراتشان اساس نظامات جدید بین‌المللی باید باشد.

از طرف دیگر عملی ساختن دستور ویلسن در کلیه قسمت‌هایش جز به یک شرط امکان‌پذیر نمی‌گشت و آن وجود یک جامعه ملل بود که با اساس متین و محکمی تشکیل و نگهبان ترتیبات جدید بین‌المللی باشد، پس می‌توان گفت که حقوق ملل و جامعه ملل مطلوب عالی ویلسن و همین دو اصل موجب اهمیت و اعتبار وی در عالم به خصوص نزد مللی که از مصائب جنگ بیشتر صدمه دیدند گردید.

اجرای عقیده ویلسن: اجرای چنین دستوری به اشکالات بسیاری تصادم می‌کرد. بعضی از این اشکالات مربوط به موادی می‌شد که در حال حاضر فقط در مرحله آرزو باقی می‌ماند، زیرا در امور سیاسی و اجتماعی هیچ چیز مشکلتر از تبدیل اصول کلی به حقایق قابل دوام نیست، مثلاً هیچ یک از متفقین با واگذاری حقوق ملل به خودشان مخالفتی نداشتند، اما تمایلات ملی بین تمام ملل به یک میزان روشن و قطعی نبود. ملل متعدده طوری مزوج نشده بودند که تفکیک آنها از یکدیگر «بر طبق حدودی که آشکارا شناخته شود» ممکن باشد و در چندین ناحیه اروپا یا آسیا ملل برخلاف این اصل به طرق غیرقابل تجزیه با یکدیگر اختلاط و امتزاج داشتند و به محض اینکه در صدد برمی‌آمدند حدود ممالک را ترمیم کنند، نمی‌توانستند از بعضی ضروریات حیاتی (جغرافیایی یا اقتصادی) که گاهی مستقیماً با تمایلات ملی اقوام و سکنه ممالک مخالفت داشت صرف نظر کنند. به همین وجه کلیه متفقین با تشکیل یک جامعه ملل مطابق آرزوی ویلسن موافقت داشتند. اما برای اینکه این جامعه ملل یک مؤسسه بی‌معنی نباشد لازم می‌آمد که هریک از متفقین کلیه غرورهای ملی و سابقه طولانی و تصورات

شخصی خود را از بن بزند (و همین مسئله شاید عظیمترین مشکلات بود) و عقاید راجع به ملیت و نژاد و رنگ و سوابق تاریخی چندین صد ساله که نسل به نسل منتقل شده است فراموش کند، در صورتی که این عوامل در بعضی ملل به طوری ریشه دوانده که تبدیل یا تغییری در آنها در اروپا و آمریکا (و شاید در آمریکا بیشتر) مصادف با مشکلات زیادی می‌شد، چنانکه ویلسن رئیس‌جمهور در زمینه همین اصول و هیچ جا به اندازه مملکت خودش به مخالفت شدید برخورد.

اشکالات عملی: اشکالات ناشی از موفقیت حاصله از جنگ نیز زیاد بود، زیرا جنگ مانند طوفان مدهشی کلیه تشکیلات سیاسی و اقتصادی و اجتماعی سابق را واژگون ساخت. از لحاظ سیاسی به نظر می‌آمد که این جنگ چندین قرن تاریخ را محو و اروپای جدید در طریق معدوم شدن است، زیرا سه امپراطوری بزرگ روس، اطریش و هنگری و عثمانی منهدم گشته و بر روی خرابه‌های آنها ممالک نوینی که بعضی از آنها سابقه تاریخی ممتدشان به دوره قرون وسطی متصل بود و اکثر ممالکی که هنوز هم موجودیتشان موقتی است تشکیل گردید، مانند: لهستان که از ترکیب سه قسمت که سابقاً ضمیمه روس و پروس و اطریش شده بود به وجود آمد و تشکیل ممالک بالتیک (لیتوانی، لتونی، استونی و فنلاند) و مملکت اوکرن یا روسیه صغیر که شخصیت ملی آن به خوبی تعریف نشده بود. در سرحدات آسیا جماهیر قفقاز، گرجستان، آذربایجان و ارمنستان. در اروپای مرکزی جمهوری اطریش که می‌خواست به آلمان متصل شود و چکواسلواک (مملکت سابق بوهم) هنگری که به واسطه از دست دادن قلمرو تاریخی خود راضی نبود رومانی که به واسطه الحاق ترانسیلوانی، هنگری و بسارابی روس دو برابر گردید. بالاخره مملکت متحده سرب، کروات و اسلوون که ایتالیا بر سر فیوم و سواحل دالماس با آن مملکت کشمکش داشت.

اضمحلال امپراطوری عثمانی موضوع سیاسی قسطنطنیه و تنگه‌ها و مسئله تشکیلات جدید آسیای غربی را که دامنه آن وسیع و حتی در جریان جنگ مورد توافقه‌های سری بین انگلستان و فرانسه شده بود (۱۹۱۶) به میان می‌آورد. امپراطوری آلمان با وجود شکست به حال خود باقی مانده بود، اما با نقایص و بریدگی‌های زیاد در اطراف مملکت، زیرا کلیه ولایات غیرآلمانی آلزاس لرن، شلویک، پوزنانی و سیلزی علیا از

آن متزع گردیده یا بایستی جدا شوند. به این ترتیب قضایای بیشمار سرحدی در محضر کنفرانس مطرح می‌گشت و هریک از آنها به قدری رقابتهای شدید را موجب شد که در فردای امضای متارکه‌ها آتش محاربه در چندین نقطه مجدداً شعله‌ور گردید.

مجادله اجتماعی هم که از انقلاب روسیه شروع و به واسطه بحران اقتصادی و ضعف معنوی که از جنگ تولید شده بود به نظر می‌آمد در تمام عالم منتشر گردد به مشاجرات ملی اضافه گشت. در واقع در کلیه ممالک محارب به خصوص در اروپای مرکزی (آلمان و اطریش) مردم از محاصره بحری و محدود بودن ارزاق دچار سختی شده و هنوز هم مشقاتشان ادامه داشت و فقر و گرسنگی ممکن بود این قسمت اروپا را به بدترین فجایع وادار سازد.



کلمانسو (۱۸۴۱)

از طرف دیگر موازنه اقتصادی که در دوره معاصر فوق‌العاده پیچیده و درهم شده بود نه تنها به واسطه تحمیلات و خرابی‌های جنگ که موجب تقلیل ثروت عمومی شد از بین رفت بلکه بطوء تولید در کلیه اروپا فلج کردن کلی حیات اقتصادی در اروپای شرقی و برهم خوردگی تشکیلات صنعتی و تجارنی و وسائل حمل و نقل در کلیه عالم نیز در آن مداخلت داشت و این وضعیت در نتیجه حبله‌های مالی که دول در دوره جنگ به آن متوسل می‌شدند (مانند به جریان انداختن مقدار هنگفتی اسکناس، متجاوز از ۳۰ میلیارد فرانک منتشر کرد) وخیم‌تر شده بود.

بلشویکها امیدوار بودند که از این حالت بحرانی برای تولید انقلاب در عالم استفاده کنند.

تبلیغات شدید آنها در همه جاکینه‌های طبقاتی را تهییج و در افزایش مجادلات ساعی بود.

بلشویسم در کلیه ممالک متزعه از روسیه مانند: فنلاند و اوکرانی مشغول تخریب و کشتار و در هنگری نیز فائق گشته (مارس ۱۹۱۹) و برای به دست گرفتن زمام در آلمان بالاترین مساعی خویش را به کار می‌برد.

متفقین از این خطر بسط شدید بلشویسم به وحشت افتاده و مانند دشمنی با آن مقابله کردند و بدون اینکه جرأت اقدام تا آخرین مرحله را داشته و باروس جنگ کنند از کلیه اقدامات ضد انقلابیون روس که یکی بعد از دیگری شکست می‌خوردند تقویت می‌کردند.

با این اوضاع و احوال نهیه اساس صلح ثابت تقریباً مسئله لاینحلی به نظر می‌آمد و مساعی لازم داشت که از حدود توانایی بشر می‌گذشت، مخصوصاً اروپا که می‌بایست بر روی اساس کاملاً جدیدی از نو بنا شود. در نواحی مرکزی و شرقی جز یک هیولای بی‌قواره و فراری از هرگونه اصول و انتظام چیز دیگری به نظر نمی‌آمد.

جامعه ملل: معدنک بنا بر پیشنهاد ویلسن متفقین قبل از هر قراردادی راجع به صلح برای ترتیب و امضاء اساسنامه جامعه ملل موافقت کردند. این اساسنامه که بعضی امیدوارند آغاز مبدأ نوینی در تاریخ و روابط بین‌المللی باشد در ۲۸ آوریل ۱۹۱۹ مورد تصویب کنفرانس صلح قرار گرفت.

جامعه ملل به عنوان اعضاء اصلی کلیه دولی را که در کنفرانس نماینده داشته و دول بی‌طرفی که الحاق خود را در ظرف مدت معینی اعلام دارند پذیرفت. سایر دول (آلمان) نیز می‌توانند عضو جامعه ملل بشوند، مشروط بر اینکه عضویت آنان را دو ثلث اعضاء در جلسه عمومی جامعه تصویب نمایند. برای مقر جامعه زنو معین گردید، وظایف جامعه ملل به دست مؤسسات ذیل انجام می‌شود:

۱- جلسه عمومی نمایندگان کلیه اعضاء جامعه که در آن هر عضوی بیش از یک رأی ندارد.

۲- شورای ۹ نفری (مرکب از یک نماینده از هریک از دول عمده فرانسه انگلیس، ممالک متحده آمریکا، ایتالیا، ژاپن و نمایندگانی که جلسه عمومی از ۴ دولت دیگر

انتخاب می‌کند).

۳- دیوان دائمی عدالت بین‌المللی.

۴- ادارات بین‌المللی از هر قبیل که در تحت تعلیمات جامعه است از جمله اداره

بین‌المللی مشاغل.

اعضاء جامعه متقابلاً یکدیگر را از هر نوع حمله خارجی و حفظ تمامیت ارضی و استقلال سیاسی تضمین می‌نمایند و نیز متعهدند که در تقلیل سلاح اقدام نمایند و اختلافات خود را به حکمیت مراجعه و در هیچ موردی قبل از انقضاء سه ماه از حکم حکمها به جنگ توسل نجویند. هرگاه یکی از اعضاء جامعه برخلاف این تعهدات به جنگ توسل جست اعضاء دیگر موظفند که کلیه روابط تجارنی و مالی خود را با او قطع و در تشکیل قوه مسلح که احترام اساسنامه را تأمین کند شرکت جویند.

اساسنامه ۲۸ آوریل علاوه بر اینها اصول پیچیده وکالت بین‌المللی را نیز به وجود آورد، یعنی مستعمرات و اراضی که در نتیجه جنگ آزاد شده و اقوام و ملل ساکنین نقاط مزبور هنوز قابل برای اداره خود نبودند در تحت قیمومیت دولی که برای این کار بهتر به نظر می‌آمدند گذاشته شدند که دول مذکوره در تحت نظارت جامعه ملل به عنوان قیم آنها را اداره کنند.

جامعه ملل به ترتیبی که تشکیل شد کاملاً مادون امیدواریهایی بود که اعلامیه‌های ویلسن تولید کرد زیرا کنفرانس جرأت نکرد اصول بین‌المللی سابق را از اساس تغییر بدهد. توسل به جنگ مطلقاً ممنوع شد و تحدید سلاح حقیقتاً اجباری نگردید و از طرف دیگر چون با وجود پیشنهاد های دولت فرانسه اساسنامه تشکیل هیچ قوه دائمی بین‌المللی را پیش‌بینی نمی‌کرد بالتیجه جامعه ملل فاقد هرگونه وسیله برای اعمال نفوذ مؤثر بود و حتی ویلسن شناسایی صریح عقیده من‌روثه را در اساسنامه وارد ساخت. در حقیقت شخصاً ماده متناقض با اصول عقاید خود را در آن گنجاند.

بنابراین جامعه ملل که قهراً اساس بنای جدید بین‌المللی بایستی بشود موجودیتش بی‌دوام به نظر می‌آمد، معهدا پایدار مانده با کمال ضعف و نقصش بذره‌های گرانبهایی را دربر دارد که در آتیه قابل نمو و رشد فوق‌العاده می‌باشد.

ضمانات و موضوع زن: در انتظار اینکه جامعه ملل وسایل حفظ صلح عالم را دارا شود

تاریخ قرن نوزدهم (معاصر) / ۵۰۷

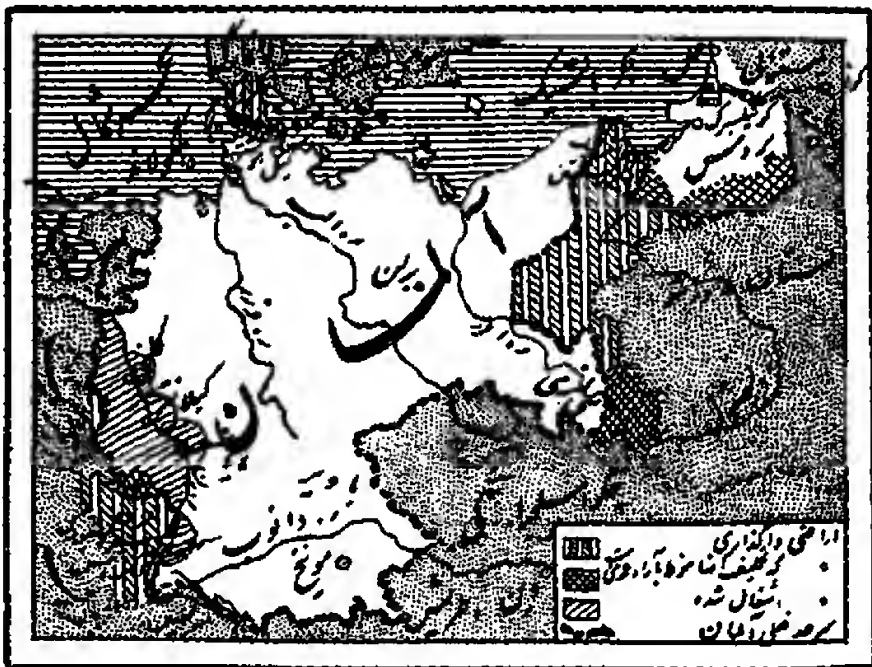
لازم بود تدابیر فوری اتخاذ گردد که آلمان دیگر قادر به ایداء و تهیه انتقام به وسیله اسلحه نباشد. برای فرانسه مخصوصاً که نزدیکترین همسایه آلمان است موضوع ضمانات اساس مسائل محسوب می‌شد.

مسئله ضمانات موضوع مشکلتترین مذاکرات بین نمایندگان فرانسه از یک طرف و نمایندگان انگلیس و امریکا از طرف دیگر واقع شد. در ابتدا به آسانی موافقت حاصل گردید که الغاء خدمت نظام اجباری و تقلیل قشون به صد هزار نفر (که این عده هم برای دوازده سال استخدام شوند) به آلمان تحمیل شود، اما یک تجربه قبلی (خلع سلاح پروس از طرف ناپلئون در ۱۸۰۷) به خوبی نشان داده بود که کلیه این نوع تدابیر به هر قسم که تفتیش شود به آسانی قابل خنثی کردن است. بنابراین کلمانسو به نام فرانسه ضمانت‌های دیگری که فقط مؤثر تشخیص داده بود خواست از این قرار: تعیین رودخانه رن برای سرحد غربی آلمان، استقلال ساحل یسار رن و اشغال دائمی آن از طرف قوای متفقین در تحت نظارت جامعه ملل. این پیشنهاد به مقاومت غیرقابل تزلزلی برخورد چه از این نظر که متفقین از مقصود باطنی فرانسه در الحاق این اراضی نگران بودند و چه از این حیث که به موجب اصل حقوق ملل جدا ساختن هفت میلیون آلمانی از آلمان به نظر آنها غیرممکن آمد.

ویلسن و للوید جرج در مقابل این ضمانات ارضی که غیرقابل قبول تشخیص دادند به کلمانسو ضمانت اتحاد خود را پیشنهاد کردند. به این معنی که ممالک متحده و انگلیس متعهد شدند که فرانسه را در موقع حمله آلمان که خود فرانسه بر بنیانگيخته باشد برادرانه کمک کنند. با اینکه کلیه پیمانهای اتحاد بایستی به تصویب پارلمانهای دول معاهده برسد و سرنوشت این پیشنهاد و اتحاد هنوز معلوم نبود معذلتک رد کردن آن امکان نداشت. بعد از یک ماه مذاکرات پرشور هیئت نمایندگان فرانسه بالاخره موفق شدند که این وعده اتحاد را با ضمانت یک اشغال محدود تکمیل کنند، یعنی موافقت حاصل شد که ساحل یسار رن و ابتدای پلهای آن در طرف ساحل یمین از طرف قوای متفقین در مدت پانزده سال اشغال شود و تخلیه این نقاط متدرجاً و منطقه به منطقه و پنج سال به پنج سال به عمل آید، به شرط آنکه آلمان کلیه تعهدات خود را ایفا نماید. به علاوه مقرر گردید اراضی ساحل یسار و یک منطقه ۵۰ کیلومتری از عرض در ساحل یمین کاملاً غیرنظامی

شده (یعنی بدون قلعه و ساخلو و استحکامات) و هرگونه اقدام نظامی آلمان در این اراضی یک عمل خصمانه تلقی شود. این بود طریقه حل مسئله ضمانات و تنها آینده می تواند قدر و قیمت آن را تشخیص دهد.

عهدنامه ورسای: پس از آنکه متفقین توافق نظر حاصل کردند هیئت نمایندگان آلمان به ورسای دعوت شدند (۷ مه ۱۹۱۹). هرچند آلمانها بر عده یادداشت های کتبی خود برای اصلاح مواد عهدنامه صلح افزودند تلاش آنها بیهوده شد و فقط در یک موضوع موفقیت حاصل کردند که خالی از اهمیت هم نبود، به این معنی که سیزی علیا در ابتدا برای لهستان در نظر گرفته شده بود، ولی بالاخره مقرر گردید که مقدرات این قطعه با مراجعه به رأی عمومی اهالی آن معلوم گردد.



آلمان بعد از عهدنامه ورسای

مجلس ملی آلمان که در ویمار^۱ منعقد شد شرایط صلح متفقین را قبول و عهدنامه صلح در قصر ورسای در ۲۸ ژوئن ۱۹۱۹ در همان گالری آئینه ای که در ۱۸ ژانویه ۱۸۷۱

1. Weimar

اعلام امپراطوری آلمان را از طرف بیژمارک به خود دیده بود امضاء گردید و می توان گفت که می خواستند امضای عهدنامه صلح صفت مراسم مجازات یا کفاره گناه را به خود گیرد.

علاوه بر اساسنامه جامعه ملل که در ابتدای عهدنامه مندرج شد و مواد راجع به ضمانات که در فوق به آن اشاره رفت مواد عمده عهدنامه راجع به امور ارضی و اقتصادی بود. بعضی از آنها سرحدات جدید آلمان را معلوم می کرد و برخی دیگر ترمیم خسارات جنگ را که آلمان در مقابل متفقین خود را مسئول می شناخت.

موارد راجع به اراضی: از لحاظ اراضی نظر به اجرای اصل حقوق ملل راجع به مختاریت در مقدرات خود آلمان به طور قطع الزام و لرن را به فرانسه مسترد و همچنین ولایت مرسته^۱ را به بلژیک و پروس لهستان را به لهستان تسلیم کرد. تکلیف قطعی اراضی شلزوبک، اوپن-مالمدی^۲ و سیلزی علیا و ناحیه جنوب پروس شرقی مقرر گردید که بعدها به وسیله مراجعه به آراء عمومی معین گردد.

دو قسمت اراضی که از آلمان متزع شده بود مطیع نظامات مخصوصی گردید. در شرق بندر دانزیک که برای مخرج اقتصادی لهستان در نظر گرفته شد به صورت شهر آزاد در تحت ضمانت جامعه ملل درآمد. در مغرب حوضه سار که یک قسمت آن قبل از ۱۸۱۵ در دست فرانسه بود برای یک دوره پانزده ساله در تحت حکومت جامعه ملل قرار گرفت که در انقضاء دوره مذکور اهالی به وسیله ابراز رأی عمومی مقررات خود را معلوم گردانند و فرانسه در مقابل خرابیهای وارده بر معادن شمالی خود مالکیت معادن زغال سنگ سار را تحصیل کرد.

در خارج اروپا آلمان از کلیه مستعمرات خود دست برداشت و قرار شد اداره آنها به دول معظمه سپرده شود که از طرف جامعه ملل به عنوان قیم معین شوند. بالاخره آلمان کلیه حقوق خود را در اراضی چین در قسمت کیائوچو به ژاپن واگذار کرد.

مواد راجع به امور اقتصادی: آلمان از لحاظ اقتصادی و مالی از مخارج جنگ معاف و ابدأ غرامت جنگی نمی پرداخت، ولی چون اصل مسئولیت کلی خود را شناخته بود منعقد گردید که لااقل تمام خسارات وارده بر سکنه کشوری و اموال آنها را ترمیم نماید

1. Moresnet

2. Slesvig, d'Eupen-Malmédy

و همچنین کلیه حقوق‌های تقاعدی که به بازماندگان مقتولین نظامی و یا نظامیان ناقص الاعضاء و غیره داده می‌شود و مساعده‌هایی را که متفقین به بلژیک داده‌اند پردازد. یک کمیسیون بین‌المتفقین به نام کمیسیون غرامات مأمور گردید که قبل از اول مه ۱۹۲۱ میزان غراماتی را که به آلمان تعلق می‌گیرد معلوم سازد. قبل از این موعد آلمان مکلف گردید که یک پیش‌قسطی به مبلغ ۲۰ میلیارد مارک طلا (۲۵ میلیارد فرانک) پردازد.

در مقابل تلفاتی که به متفقین وارد ساخته بود آلمان مجبور به تسلیم جهازات تجارثی و سیمهای تحت‌البحری خود گردید و همچنین تهیه و تسلیم زغال، ماشین، دواب، محصولات شیمیایی و غیره که قیمت کلیه این مواد بعدها بابت غرامات محسوب می‌شد. مواد متفرقه: عهدنامه ورسای مواد دیگری را هم که کاملاً با هم متفاوت و همه نازگی داشت شامل بود، مثلاً مجازات‌هایی را مقرر می‌داشت که در درجه اول محاکمه گیوم دوم و بایستی در مقابل محکمه مخصوصی «به جرم تعرض شدید نسبت به اخلاق بین‌المللی و نقض معاهدات که می‌باید مقدس شمرده» جلب و محاکمه شود و بعد جلب و محاکمه کلیه اشخاصی که برخلاف قوانین و عادات جنگ اقدام کرده بودند و محاکم نظامی متفقین و آلمان متعهد گردید که متهمین را تسلیم کند.

به علاوه در این عهدنامه یک قانون حقیقی کارگنجانده شد که اصول و طرقی را «که باید در همه جا برای تنظیم شرایط کار به موقع اجرا گذاشته شود» معلوم گردانیده و تشکیل مؤسسات دائمی را برای مطالعه نظامات مزبور از نظر بین‌المللی پیش‌بینی می‌کرد. برای اجرای این ماده یک اداره بین‌المللی مشاغل که وابسته به جامعه ملل است تأسیس گردید.

عهدنامه‌های دیگر: عهدنامه ورسای به وسیله عهدنامه‌های صلح که متوالیاً با سایر دول مخاصم منعقد می‌شد تکمیل گردید، مانند: عهدنامه‌های سن ژرمن^۱ با اطریش (۱۰ سپتامبر ۱۹۱۹)، نویی^۲ با بلغارستان، تریانون^۳ با هنگری (۴ ژوئن ۱۹۲۰) و سیور^۴ با ترکیه (۱۱ اوت ۱۹۲۰).

1. Saint Germain

2. Neuilly

3. Trianon

4. Sévre

عهدنامه‌های سن ژرمن و تریانون تجزیه امپراطوری اطریش و هنگری را مقرر داشت.

اطریش محدود به ولایات آلمانی خود گردیده ولی مجبور به جدا ماندن از آلمان بود. هنگری هم به همین وجه به اراضی مجارنشین منحصر شد. ممالک چکواسلواک لهستان و یوگواسلاو نیز بین خود ولایات اسلاونشین اطریش و هنگری سابق را قسمت کردند. ترانسیلوانی به رومانی و ایستری و تراشن هم به ایتالیا داده شد.

عهدنامه نویی و سور تجزیه امپراطوری ترک را عملی ساخت. بلغارستان اراضی را که راه دست داشتن وی به دریای اژه بود از دست داد. یونان ادرنه، ترامن و جزایر دریای اژه را به استثنای رودس که در دست ایتالیائها باقی ماند تصرف کرد. ناحیه تنگه‌ها در تحت نظارت یک کمیسیون و حفاظت قوای بین‌المللی قرار داده شد.

برای ترکها در اروپا اسلامبول و حومه آن و در آسیا ولایت آناتولی باقی ماند به علاوه عهدنامه سور از میر را به یونانیها تسلیم می‌کرد، ارمنستان مملکت مستقلی شد، سوریه و بین‌النهرین ممالک آزادی تشکیل داده قرار شد هریک موقتاً در تحت قیمومیت دولتی که جامعه ملل معین نماید بمانند و فرانسه برای سوریه و انگلستان برای بین‌النهرین تعیین گردید. فلسطین مطیع قواعد مخصوصی گردیده و اداره آن به انگلستان سپرده شد. در عربستان، حجاز که در جریان جنگ بر علیه سلطان عثمانی شوریده بود تشکیل مملکت مستقل متحد با انگلیس را داد.

اجرای عهدنامه ورسای: بحث در نخمین عظمت کاری که کنفرانس صلح انجام داده هنوز خیلی زود و باید آن را به مرور زمان واگذار نمود. اگرچه عهدنامه‌ها امضا شده ولی همه به تصویب نرسیده و حتی فقط قسمتی از آنها به موقع عمل گذارده شده، مسلم است که اجرای تمام عبور مزبوره با عظیمترین مشکلات مصادف خواهد شد.

عملی ساختن عهدنامه ورسای مخصوصاً به واسطه اهمیت و کثرت مواد آن کاری بس مشکل و پرزحمت است و درست گفته‌اند که این عهدنامه می‌باید یک «موجود مستمر» باشد.

اولین مانعی که اجرای عهدنامه ورسای با آن مصادم شد مخالفت دولت متحده آمریکا بود.

سنای آمریکا با بازگشت بستن قدیمه آمریکا راجع به «دست‌های آزاد» از تصدیق اساسنامه جامعه ملل و همچنین کلیه عهدنامه‌های دائمی اتحاد با ممالک اروپا امتناع ورزید و ویلسن رئیس‌جمهور که مرض شدیدی در بحبوحه فعالیت او را از کار باز می‌داشت عملش مورد تکذیب نمایندگان مملکت خودش واقع شد و به این ترتیب فرانسه ضمانت اتحادی را که به او وعده داده شده بود تحصیل نکرده جامعه ملل مولود فکر ویلسن ناچار بدون شرکت ممالک متحده تشکیل گردید.

نه تنها مخالفت سنای دولت متحده آمریکا با عقاید ویلسن به عهدنامه ورسای تزلزل وارد سخت، بلکه از طرف آلمان هم به تمامیت آن تجاوز شد، مثلاً مواد قضایی آن اجراء نگردید و مملکت هلند از استرداد گیوم دوم امتناع ورزید و آلمان هم اعلام داشت که تسلیم مقصرین برای وی غیرمقدور است. به علاوه تمام وسائل خویش را برای اجتناب با انحراف از مواد راجع به تقلیل سلاح به کار انداخت. تشکیلات نظامی در لباس پلیس انتظامی و گارد شهری در تمام نقاط آلمان شروع شد و مخصوصاً کوشش دارد به اجرای شرط نقدی عهدنامه تن درنهد و بهانه‌اش اینکه میزان آن از حدود قوه پرداخت او خارج است تا بالاخره متفقین برای الزام وی به تصفیه قروض خود مجبور شدند به وسائل تضمینانی که برای موقع عدم اجرای تعهدات پیش‌بینی شده بود توسل جویند. بدو آنادر حوضه روهر را اشغال و یک سد گمرکی بر روی شطرن قرار دادند (مارس ۱۹۲۱)، بعد در انقضاء مه ۱۹۲۱ به واسطه تهدید اشغال حوضه روهر آلمان متعهد گردید که مواد راجع به تقلیل سلاح را اجرا و شخصاً مقصرین را محاکمه نموده و قروض خود را که از طرف کمیسیون غرامات به ۱۳۲ میلیارد مارک طلا تخمین شده بود (فرانسه ۵۲ در ۱۰۰) بپردازد.

با همه این ترتیبات آلمان حقیقتاً نخواست یا نتوانست هیچیک از این تعهدات را عملی سازد و دول فرانسه و بلژیک با وجود مخالفت انگلستان به اشغال نظامی حوضه روهر مبادرت نمودند (ژانویه ۱۹۲۳) و آلمان نیز به این اقدام با «مقاومت منفی» مقابله کرد.

بالاخره در ۱۹۲۴ به واسطه موقعیت اقتصادی اروپا که روز به روز خراب‌تر می‌شد

متفقین و آلمان برای قبول نقشه جدیدی راجع به تأدیة غرامات موسوم به نقشه داوس^۱ (به نام فرستاده آمریکا که عامل عمده آن بود) توافق حاصل کردند. اما اجرای این نقشه هم وقت طولانی لازم خواهد داشت و نمی‌توان امیدوار بود که آلمان قروض خود را کاملاً بدون کسر بپردازد.

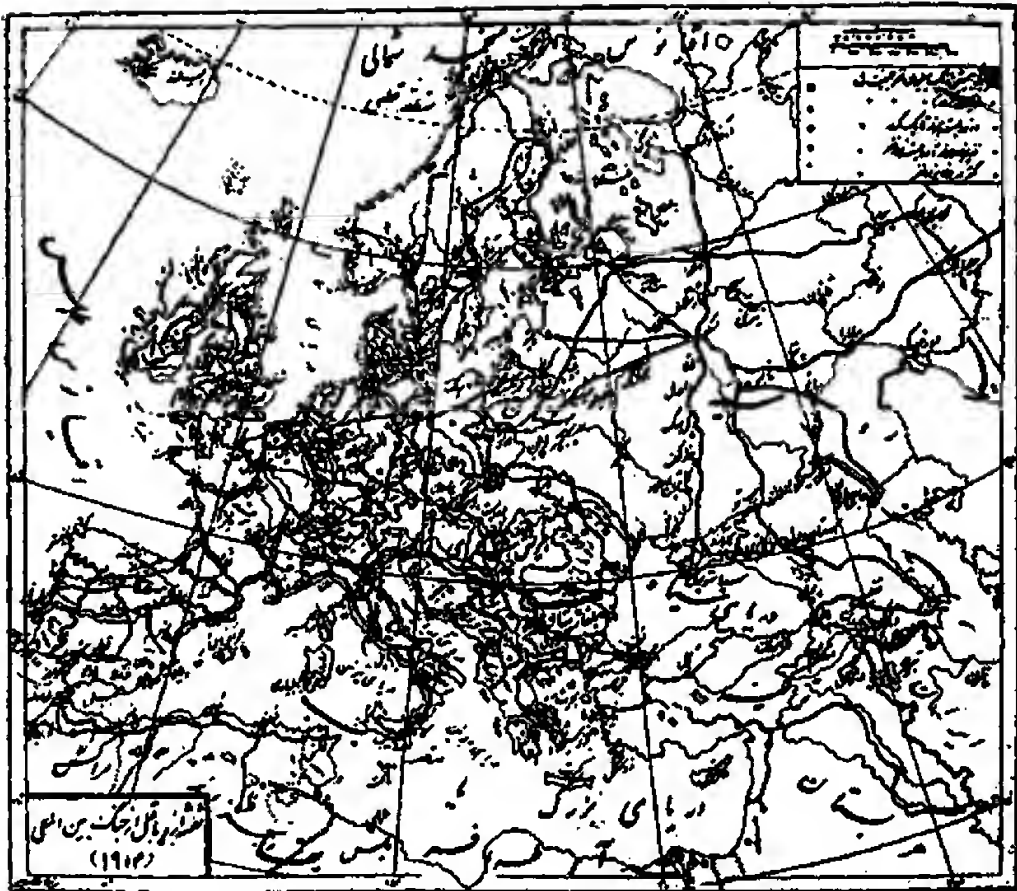
اجرای سایر عهدنامه‌ها: اجرای سایر عهود نیز آسانتر از عهدنامه ورسای نیست و اگرچه عهدنامه‌های سن‌ژرمن، نویی و تریانون به تصویب رسیده و به‌طور کلی اجرا شدند، ولی عهدنامه سور با ترکیه این حالت را پیدا نکرد، زیرا در مورد این مملکت بی‌احتیاطی شده و خلع سلاح او را نخواسته بودند، آنها نیز در آنقره واقع در آسیای صغیر یک حکومت انقلابی تشکیل دادند که از تصدیق عهدنامه سور امتناع ورزیده و منازعه را دوباره شروع کرد. جنگ جدیدی بر سر ازبیر در آسیای صغیر بین یونان و ترکها در گرفت (۱۹۲۱) و به فتح کامل ترکها خاتمه یافت و عهدنامه لوزان^۲ متعاقب این فتح ازبیر، ادرنه و ناحیه بغازهارا به ترکیه مسترد داشته، دولت یونان مغلوب و ترکیه فاتح به صورت جمهوری درآمد.

اروپای جدید: به این ترتیب جنگ کلیه عالم را دچار بحران کرد. صفت مشخصه وضعیت حاضر عدم ثبات آنست که با در نظر گرفتن این نکته می‌توان گفت که اروپا وقتی از جنگ خلاص شد کاملاً تبدیل یافته بود. مهمترین این تبدلات در حال حاضر عبارتند از: تجزیه اروپای مرکزی و ناحیه بالتیک، استقرار جمهوری اشتراکی در روسیه و یک جمهوری دموکراسی در آلمان.

تجزیه اروپای مرکزی و ناحیه بالتیک نتیجه اجرای اصل ملیت بود و به سهولت می‌توان درک نمود که اروپای مرکزی در وضعیت جدید دچار زحمت بسیار گشته و این تجزیه موجب پیچیدگی فوق‌العاده‌ای در مسائل ارضی، سیاسی و اقتصادی شده است. از لحاظ ارضی با اینکه کنفرانس صلح عموماً مراجعه به آراء عمومی را برای تنظیم سرنوشت ارضی مورد نزاع پیش‌بینی کرده است معذک مسائل سرحدی موجب بروز مشاجرات شدید و حتی جنگهای تازه گردیده، مانند جدال بین ایتالیا و یوگوسلاوی بر سر بندر قیوم که بدو به حالت مملکت آزاد درآمده و بعد بندر ایتالیایی شناخته شد.

1. Dawes

2. Lausanne



مشاجره لهستان و لیتوانی در موضوع ویلنا، جنگ بین لهستان و روسیه که سرحدات قطعی آنها به موجب عهدنامه ریگا (۱۹۲۱) معین گردیده است. نزاع بین لهستان و آلمان بر سر سیلزی علیا و بالاخره کشمکش بین سوئد و فنلاند بر سر جزایر آلاند. از لحاظ سیاسی تنها یوگوسلاوی ممکنیتی شده است که در تحت سلطنت قرارروبیچ^۱ قرار گرفته سایر ممالک عموماً حکومت جمهوری را پذیرفته‌اند. اما احساسات سلطنت‌طلبانه و وفاداری به خانواده سلطنت هنوز در هنگری به شدت تمام باقی مانده به طوری که متفقین مجبور به مخالفت با اقدام راجع به رجعت هابسبورگها گشتند.

از طرف دیگر اجتماعات جدیدی از دول تشکیل یافته، مانند چکواسلواکی، رومانی و یوگوسلاوی که تشکیل ائتلاف صغیر داده‌اند، لهستان با فرانسه عهدنامه ضمانت متقابل منعقد ساخته، اطریش در چندین کثرت میل خود را به اتحاد با آلمان ابراز و از طرف متفقین منع گردید.



از لحاظ اقتصادی این تجزیه‌ها عیوب خطرناکی دارد. ممالک مختلفه دانوب و رات امپراطوری کهن اطریش و هنگری در صدد هستند که به وسیله اتحاد گمرکی وضعیت خود را بهبودی بخشند. اطریش بالخصوص خود را در موخشرین وضعیت یافته و متفقین و جامعه ملل مجبور شده‌اند که برای نجات وی از قحطی و ورشکستگی مساعدت کنند.

روسیه در دوره حکومت بالشویست: بحران ناشی از جنگ در هیچ جا به اندازه روسیه شدید و وسیع نشد، زیرا بحران در این مملکت حتی اساس جامعه و تمدن را متزلزل ساخت و بالشویستها که در انقلاب ۷ نوامبر زمام امور را در دست گرفتند اوضاع سابق سیاسی، اقتصادی و اجتماعی را از بین برانداختند.

طرز حکومت ابداعی بلشویکها مانند حکومت دموکراسی غربی بر اصول سلطنت ملت و مساوات عموم در مقابل قانون استوار نیست، بلکه مبنای آن اصل جنگ طبقاتی است که اجرای منطقی این اصل حکمفرمایی مطلق طبقه رنجبر می باشد، چنانکه بلشویکها مؤسسائی را که برای عمومی انتخاب شده بود (۵ ژانویه ۱۹۱۸) به قوه فهریه منحل کرده و قانون اساسی مملکت جدید روس یعنی جمهوری اجتماعی اتحادی سویت در کنگره سویتها (کمیته نمایندگان کارگران، سربازان و دهاقین) تنظیم گردید (۱۰ ژوئیه ۱۹۱۸).

به موجب این قانون اساسی حقوق سیاسی تنها متعلق به رنجبران «که زندگانی خود را با کار مولد ثروت و مفید به جامعه اداره می کنند» می باشد و کارفرمایان که «استفاده از کار دیگران می کنند» از حقوق سیاسی محرومند.

این قانون اساسی ادارات مختلفه ای تأسیس و مستخدمینی که همه از طرف کارگران انتخاب می شوند برقرار می سازد که در رأس همه آنها کنگره اتحاد روس سویتها قرار دارد و این کنگره لاقلاً سالی دو مرتبه تشکیل می شود.

کنگره یک کمیته مرکزی اجرائیه انتخاب می کند و این کنگره به سهم خود شورای کمیته های ملی را که اداره مشاغل دولتی به دست آنها است انتخاب می نماید.

این قانون اساسی در واقع هیچگاه کاملاً عملی نشده است، انتخابات آزاد نیست، حکمفرمایی مطلق دهاقین اصلی است نظری که در حقیقت به واسطه فرمانروایی حزب بلشویک به دست رئیس حزب لنین اجرا شده.

چون به عقیده بلشویکها حکومت مطلقه وسیله نیل به مقصد که انقلاب اجتماعی است می باشد بنابراین بی رحمانه طبقات مالکین و اواسط الناس شهری و ملاکین بزرگ روستایی را از جامعه حذف کردند.

در شهرها اواسط الناس از کلیه حقوق سیاسی محروم شده مجبور به اعمال شاقه گشته

و فقط حداقل مایحتاج غذایی را دریافت و بالاخره در اسفناکترین احوال بسر می‌برند. تجارت آزاد از بین رفته است (ولی معمولاً به شکل معاملات فاجاق جریان دارد). کارخانجات تحت نظارت کارگران قرار داده شده است. نتیجه این اقدامات انحطاط سریع در امر تولید صنعتی و تمدن شهری گردید. پطروگرا که قبل از جنگ شهری زیبا و ۱,۹۰۰,۰۰۰ نفر سکنه داشت در اواخر ۱۹۲۰ جمعیتش به ۷۰۰,۰۰۰ نفر بالغ نمی‌شد و منظره یک شهر بی‌روحي را پیدا کرد. بلشویکها برای مجبور کردن کارگران به کار اعتصاب را ممنوع و کارخانجات را نظامی کرده‌اند.

اما اواسط الناس و تمدن شهری در جامعه روس مقام درجه دومی را حائز است. طبقة دهاقین اکثریت عمده سکنه روس را تشکیل می‌دهند و سابقاً ذکر شده است که چه تقاضاهایی از دولت داشتند به این واسطه انقلاب زراعتی در مقایسه با انقلاب شهری دارای اهمیت عظیمتر و جنبه دیگری بود. مقررات بلشویکها که عملی هم نگردید در انقلاب زراعتی اثرش کمتر از اقدام خود دهاقین بود، به این معنی که به محض بروز انقلاب در مملکت بدون هیچگونه تحریکی دهاقین شخصاً به نفع خود و یا برای میر املاک وسیع سلطنتی و منصرفات کلیسا و املاک ملاکین عمده را ضبط می‌کردند و به این ترتیب به جای حذف مالکیت خصوصی عمده ملاکین مضاعف گردید.

از طرف دیگر تصرف اراضی موجب مشاجرات و منازعات شدید شده و نتیجه این هرج و مرج زراعتی تقلیل کلی محصولات زراعتی گردید.

این واژگونی طبقات اجتماعی در بحبوحه خونین‌ترین جنگ‌های داخلی انجام شد. بلشویکها که مستی مردم بیش نیستند فقط به واسطه آدم‌کشی و القاء وحشت خود را بر رأس امور نگاه داشته و تشکیل قشون جدیدی به اسم قشون سرخ داده‌اند و به این ترتیب موفق شده‌اند که کلیه طغیانها را درهم شکسته و تمام حکومت‌های ضد انقلابی را که خواه در سبیری و یا در روسیه جنوبی تشکیل شده بود مغلوب سازند.

اما برای جلوگیری از انحطاط اقتصادی و افتتاح روابط با اروپا مجبور شدند از اجرای دقیق مسلک خود دست برداشته آزادی تجارت را دوباره برقرار کنند.

شکست بلشویسم در آلمان: بلشویکها امیدوار بودند که انقلاب روس به منزله صلاي انقلاب عالم خواهد بود و برای این مقصود تبلیغات شدیدی را شروع و در همه جا از

دستجات تندرو سوسیالیست‌ها حمایت می‌کردند.

وقتی در آلمان در ایام نوامبر ۱۹۱۸ انقلاب ظاهر گشت بدو^۱ چنین تصور می‌شد که آرزوهای بلشویک‌ها عملی گشته و این انقلاب صورت بلشویکی به خود گرفته در آلمان نیز مثل روسیه شورای نظامیان و کارگران با کمیته اجرایی و یک شورای کمیته‌های ملت به ریاست ابر و هاآس^۲ دو نفر سوسیالیست تشکیل شد.

اما انقلاب آلمان که اساس آن با انقلاب روس متفاوت بود فوراً منحرف شده و به جهت دیگری متوجه شد زیرا در آلمان عناصر خواهان انتظامات در طبقات مختلف یافت می‌شد که روسیه فاقد آن بود مانند اواسط الناس قوی و فعال هیئت‌های عمال رسمی دولتی، صاحب منصبان عالی رتبه و صاحب منصبان جزء که همه جسماً و روحاً مدافعین سنن قدیم و نظم اجتماعی بودند و بالاخره اخلاق ملت مساعد با هرج و مرج نبود. از طرف دیگر سوسیالیست‌های آلمان اختلاف عقیده داشتند، به این معنی که مستقل‌ها و در فرقه دست چپ دسته معروف به اسپارتاکوس^۳ خود را طرفدار حکومت مطلقه دهاقین اعلام می‌کردند، ولی سوسیال دموکرات‌ها به اثبات کامل به اصول دموکراسی علاقمند ماندند.

چون سوسیال دموکرات‌ها از حیث استحکام تشکیلات و کثرت عده غلبه داشتند و در شورا حائز اکثریت بودند در ۲۵ نوامبر ۱۹۱۸ شورارابه دعوت یک مجلس مؤسسان ملی وادار کردند و کلیه شورشایی را که فرق افراطی خواستند به عمل آوردند به قوه قهریه دفع گردید (دسامبر ۱۹۱۸ - ژانویه ۱۹۱۹).

تشکیلات جمهوری آلمان: مجلس ملی در ۶ فوریه ۱۹۱۹ در شهر کوچک و بیمار که صد سال قبل مهد آزادی آلمان بود منعقد شد. این مجلس که با ملی‌ترین طریقه (رای عمومی، حق رای برای نسوان، نمایندگی تناسبی)، انتخاب شده بود ۴۲۳ وکیل داشت که ۳۹ نفر آن زن بود. در این مجلس هم مثل ریشتاک قدیم احزاب صاحب اکثریت حزب سوسیال دموکرات با ۱۶۳ وکیل، حزب کاتولیک مرکز با ۸۹ نفر وکیل بودند. به علاوه حزب جدیدی که اواسط الناس آزادیخواه به اسم حزب دموکرات تشکیل داد و ۷۴ نماینده داشت.

1. Ebert et Haase

2. Spartacus



لنین (۱۸۷۰-۱۹۲۴)

جلسات مجلس متجاوز
از یک سال دوام یافت
(فوریه ۱۹۱۹- مه ۱۹۲۰)،
عهدنامه صلح را تصدیق
(۲۳ ژوئن ۱۹۱۹) و قانون
اساسی که در ۳۱ ژویه
۱۹۱۹ تصویب شد تنظیم
کرد. این قانون اساسی که
دارای جنبه ابتکاری آلمانی
است به دو قسمت منقسم
است: قسمت اول تشکیل
رایش را تعیین می نماید و
قسمت دوم حقوق و
تکالیف اساسی آلمانها را
تعریف می کند.

قسمت برجسته
تشکیلات رایش این است که

وحدت آلمان به هیچ وجه به واسطه طرز حکومت جدید ضعیف نشده و بلکه کاملاً
تقویت گردید. رایش به موجب قانون اساسی ۱۹۱۹ دارای اختیارات وسیعتری نسبت به
قانون اساسی ۱۸۷۱ شد. ممالک قدیمه که به اسم لاند (مملکت) معروف بودند
استقلال محدودی برایشان محفوظ ماند. از طرف دیگر این ممالک هم مثل خود رایش
باید دارای تشکیلات جمهوری ملی شوند.

حکومت رایش ملی و پارلمانی است اما طرز آن با طرز انگلیس و فرانسه متفاوت
است.

قوة مقننه مانند سابق به دو مجلس ریشناک و ریشرات متعلق می باشد. ریشناک که
نماینده ملت آلمان است برای مدت چهار سال (با حق رأی برای نسون) و انتخاب

تناسبی انتخاب می‌شود. ریشرات (بوندسرات سابق) نمایندهٔ ممالک مختلفه آلمان به تناسب هر یک میلیون نفر یک نفر نماینده دارد. اما در اختیارات و اهمیت دو مجلس تغییراتی روی داده است. به این معنی که در قانون اساسی جدید مجلس ریشتاک قوه غالب و تصویب قوانین و نظارت بر حکومت، اعلان جنگ و عقد صلح با او است. ریشرات فقط در باب قوانین مشاوره می‌کند و حتی دارای حق رد مطلق هم نیست.

در مقابل قوه مقننه قوه مجریه با اساس بسیار متینی تشکیل یافته. این قوه به یک رئیس‌جمهور که برای مدت هفت سال برای عموم انتخاب می‌شود سپرده شده است.

رئیس‌جمهور قابل تجدید انتخاب و به معاونت یک هیئت دولتی که صدر اعظم رئیس آن و مسئول پارلمان است حکومت می‌کند. در امور تقنینیه رئیس‌جمهور حق دارد که قانون مصوبه ریشتاک را قبل از مراجعه به آراء عمومی به موقع اجرا بگذارد، برعکس بنابر پیشنهاد ریشتاک رئیس‌جمهور هم ممکن است با رأی عمومی خلع شود. به این ترتیب در مواقع اختلاف بین قوای عمومی اخذ تصمیم با ملت است که حاکم واقعی به شمار می‌رود، بالاخره باید گفت که قانون اساسی آلمان ترکیبی از حکومت نمایندگی و حکومت مستقیم می‌باشد.

قانون اساسی ویمار که در قسمت اول خود اصول حکومت ملی را دقیقاً وارد ساخته است در قسمت دوم که ابتکارش بیشتر است عقاید سوسیالیستی را حاوی می‌باشد. در این قسمت «حقوق و تکالیف اساسی آلمانها» با اندیشهٔ دائمی تابع ساختن دقیق شخص به اشتراک جمعی بیان شده است. حقوق فردی فقط در مواردی که با مصلحت و منافع اجتماعی موافقت دارد تضمین گردید. به این ترتیب قانون اساسی نه فقط حق کار کردن را برای افراد اعلام می‌دارد بلکه این نکته را نیز اضافه می‌کند که افراد مکلف به کار کردن بوده و کار هر فرد باید به قسمی باشد «که مصلحت مشترک اقتضا می‌کند» و بر روی همین اصول است که تشکیلات جدید اقتصادی یعنی اقتصاد اشتراکی باید بنا شده و قائم مقام طرز اقتصادی سابق بشود. قانون اساسی کلیه «منافع ثروت ارضی و قوای طبیعی قابل استفاده» را تحت نظارت دولت قرار داده دو قسم شورا برای کارگران تشکیل می‌دهد یکی «شورای کارگران اقدامات اقتصادی» که مأمور دفاع منافع کارگران است و دیگر «شورای اقتصادی» که از نمایندگان اصناف مختلفه تشکیل می‌شود.

در رأس این تشکیلات شورای اقتصادی رایش واقع و دارای جنبه مشورتی در باب قوانین اقتصادی است و حتی در این قسمت دارای حق پیشنهاد طرح قانون نیز می‌باشد. اجرای این اصول شروع شده و عجلتاً صنایع زغال سنگ، پوتاس، فلزکاری را ملی کرده‌اند یعنی صنایع مزبوره در تحت مراقبت رایش هیئت مستقلى را تشکیل داده‌اند. در رأس صنعت زغال شورای ملی زغال مرکب از نمایندگان شرکتهای معادن و کارگران و مصرف کنندگان قرار دارد.

آلمان نوین: با اینکه آلمان از لحاظ سیاسی و چه از نظر اقتصادی با کمال شهامت وارد مراحل جدیدی شده است. معذک که هنوز مدتی وقت لازم دارد که با اوضاع گذشته خود یعنی سُنن سلطنت طلبی، روح نظامی و اتحاد ژرمن کاملاً قطع علاقه نماید. قبل از جنگ در آلمان هیچ نوع تمایل جمهوریبخواهانه وجود نداشت. شکست آلمان سقوط کلیه سلسله‌های سلاطین را در ضمن انفجار آتش غضب ملی موجب گردید. اما احساسات سلطنت طلبانه به فاصله کمی مجدداً طلوع کرد و مخصوصاً بین نظامیان دارالعلومها، هیئت عمال دولتی، روحانیون، نجباء، طبقات مهمه صنعتگر و مالیون شدت آن بیشتر است چنانکه در ۱۲ مارس ۱۹۲۰ یک سردار آلمانی موسوم به فون لوتویتز^۱ در برلن در صدد کودتای نظامی که (آلمانها پوچ^۲ میکرب) می‌گویند برآمد که فقط در مقابل مقاومت کارگران و اعلام اعتصاب عمومی دفع شد. در انتخابات ژوئن ۱۹۲۰ از ۲۶ میلیون رأی دهنده احزاب سلطنت طلب یعنی ملیون آلمان و پوپولیست^۳ها^۳ متجاوز از هفت میلیون رأی که باید به آن قسمت عمده از سه میلیون و نیم آراء حزب مرکز را هم اضافه نمود تحصیل کردند. سلطنت طلبان در باویر زمامدار گردیده‌اند. در کلیه آلمان با مستثنیات نادر طبقات مدیره جامعه در عقیده سلطنت طلبی باقی مانده‌اند، به این ترتیب جمهوری آلمان که بر حسب اتفاق مستقر گشته هنوز تصور می‌رود وجود موقتی داشته باشد، در صورتی که تحکیم بنیان آن برای حفظ صلح در عالم ضروری به نظر می‌رسد.

1. von Lüttwitz

2. Putsch

۳. Populistes: حزب پوپولیست در ۱۸۹۲ از نمایندگان طبقات زارعین و صنعتگران در دولت متحده آمریکا تشکیل شد. در آلمان این حزب نماینده صنعتگران و مسلک آن محافظه کار ولی (به صورت ظاهر) با جمهوری طلبان متحد گشته.